

خورشید تابنده

شرح احوال و آثار

عالم ربانی و عارف صمدانی

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه (طاب ثراه)

تألیف و تدوین

حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه (طاب ثراه)

چاپ دوم

در سوگ ارتحال زین العرفا و قره عین الفقرا

حضرت آقای

حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

(قدس سره السبحانی)

خوشید تابنده

شرح احوال و آثار

عالم ربانی و عارف صدیقی

حضرت آقائی حاج سلطان حسین تابنده کنا بادی رضا علیشاہ (طاب ثاب)

تالیف و تدوین

حضرت آقائی حاج علی تابنده محبوب علیشاہ (طاب ثاب)

چاپ دوم

Tabandeh, Ali

تابنده، علی، ۱۳۲۴-۱۳۷۵

خورشید تابنده / علی تابنده - ویرایش ۲ - تهران: حقیقت، ۱۳۷۷، پنج، ۹۹۳ ص. مصور (رنگی)

ISBN:964-90907-4-6: ۳۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. تابنده، سلطانه حسین ۱۲۹۳-۱۳۷۱، ۲. عرفان، الف. تابنده، علی. ب عنوان.

۲۹۷/۸۹۲۴

RP ۲۹۳/۱۴/ت ۲

۱۳۴۱۸-۷۷ م

۱۳۷۷



انتشارات حقیقت

خورشید تابنده

تألیف: شادروان حضرت آقای حاج علی تابنده (محبوب علیشاه)

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تلفن ۲۲۷۴۸۶۶

نوبت چاپ: اول ۱۳۷۳؛ دوم ۱۳۷۷

تعداد: ۵۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

بها: ۳۵۰۰ تومان

شابک ۹۶۴-۹۰۹۰۷-۴-۶

ISBN: 964-90907-4-6



فهرست مطالب

مقدمه چاپ دوم	یازده
مقدمه	1

بخش اول

مقدمه درباره تصوف و عرفان	7
اسفار اربعه سلوک	9
سلسله علما و عرفا	16
ظهور تصوف در عالم اسلام	16
مبدأ تصوف	19
وجه تسمیه کلمه صوفی	21
سیر تصوف در عالم اسلام	22
اخبار مدح و ذمّ تصوف	24
نصّ صریح و اثر صحیح	25
تصوف در ایران	27
عرفان و تصوف	28
علم تصوف و اصطلاحات صوفیه	32
تفاوت احوال اولیاء دین	36
القاب طریقتی	40
سلاسل مشهور صوفیه	41
سلسله معروفیه	42
سلسله عرفا پس از شیخ جنید بغدادی	44
شاه نعمت الله ولی	45
جناب سلطان علیشاه	48

50	جناب نور علیشاه گنابادی
52	جناب صالح علیشاه
57	شرح احوال
59	توکل
60	مقدمات تحصیلات در بیدخت گناباد
60	وادی طلب و توبه
64	عزیمت به اصفهان برای تکمیل تحصیلات
66	سفر به تهران و تحصیلات دانشگاهی
67	بازگشت به بیدخت
68	سفر به عتبات عالیات و ممالک عربی
69	اخذ اجازه اقامه جماعت و دستگیری
73	سفر حجّ و ممالک عربی
74	مسافرت به ژنو
78	رحلت حضرت آقای صالح علیشاه
80	فرمان جانشینی حضرت آقای رضا علیشاه
84	ازدواج و فرزندان
85	سکونت در تهران
87	سال های آخر حیات
89	اخبار به رحلت
93	من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می رود
103	احوال و اخلاق
105	مقدمه
105	مقام رضا
109	مکارم اخلاق
115	نکته دانی و ذوق ادبی
117	علاقه به مشاهده طبیعت
118	علاقه به طبّ سنتی
119	خدمت به خلق الله
121	آثار خیریه عام المنفعه
123	مکاتبات
126	زیارت مزار اولیاء دین
128	انعقاد مجالس جشن و سوگواری دینی

131	اصلاح مجالس و عظم و تذکر
133	سخنرانی در منابر و مجالس فقری
135	تعلیم و تربیت دینی
139	عقاید و آراء
141	دعوت به اتحاد
143	اتحاد ادیان الهی
146	اتحاد مسلمین
149	شیعه و سنی
151	تجلیل از علما
154	عرفان و سیاست
157	اعلامیه حقوق بشر
160	اسلام و ایران
160	عید نوروز
162	تاریخ شاهنشاهی
164	تعلیم زبان عربی و زبان خارجی
167	آثار علمی و سخنرانی ها
169	تفاسیر و شرح ادعیه
181	تذکره های عرفانی
187	آثار مذهبی و کلامی
199	آثار فلسفی و علمی
209	سفرنامه ها، تاریخ و جغرافیا
219	جنگ ها
223	مقالات و سخنرانی ها
243	آثار خیریه
283	اسفار
285	مقدمه درباره سفر
292	سفر به عتبات عالیات و ممالک عربی
335	سفر حج و ممالک عربی
384	سفر به افغانستان و پاکستان
424	سفر به ژنو
444	سفر به هند

455	کلمات قصار و سروده‌ها
479	مکاتیب
481	مقدمه
483	قسمت اول
551	قسمت دوم
767	خاتمه چهل سحر

بخش دوم

779	مشایخ و مأذونین
784	اجازات شفاهی
785	اجازات کتبی
789	شرح حال مشایخ
805	مقالات و خاطرات
807	خَلْفِ صَالِح
815	سیر آفاق و انفس
833	خاطرات
861	اشعار
863	مراثی
875	ماده تاریخ

ضمیمه

893	شرح حال حضرت آقای محبوب علیشاه
929	فهرست‌ها

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ الْأَمِينِ وَ آلِهِ
الْأئِمَّةِ الْمَيَامِينِ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

بشنو این نی چون حکایت می کند
از جدائی‌ها شکایت می کند
بیش از هیجده ماه از فراق جانسوز پدر، پیر و مرادم که برایم در زندگی، همه چیز
و همه کس بود می گذرد. مرشدی روشن ضمیر، آگاه، واقف به حقایق عرفانی و مسائل
علمی و عالم به زمانه خود. حال این مدّت چگونه گذشت و دقایق تبدیل به ساعات و
ساعات مبدل به روزها و روزها تبدیل به سال گشت، کلامی است خارج از این گفتار.
شرح بار مسؤولیت سنگینی که آن بزرگمرد عالم عرفان بر دوش این فقیر نهاد و
اطاعت از آن را بر این بی مقدار لازم و حتی واجب فرمود، بماند؛ ولی این همه
سختی‌ها و گرفتاری‌ها مرا از یک وظیفه خطیر – که انصافاً انجام آن با این فکر مشوّش
و فراق محبوب بسیار مشکل است – باز نداشت و آن معرفّی قطره‌ای از دریای

بی‌کران شخصیت بی‌مانند حضرت آقای رضاعلی‌شاه (اعلی الله مقامه الشریف) است. افسوس و صد افسوس که یک چنین وجود عزیز و گرانبهایی در آغوش تیره خاک در کنار جد و پدر بزرگوار خود آرمیده؛ سه دریای خروشان و بی‌آرام در کنار یکدیگر خفته‌اند و امواج خروشان آنان نه تنها در حال حاضر بلکه در همه حال بر ساحل عرفان نهیب می‌زند و با آثار علمی و عرفانی و عمرانی، وجود خود را اعلام نموده و فریاد برمی‌آورند. چگونه می‌توان قبول کرد که یک چنین مردان بزرگی دارفانی را وداع گفته‌اند، مگر نه اینکه آنان به مصداق موتوا قبل ان تموتوا به موت ارادی قالب خاکی و بدن جسمانی را ترک و به محبوب واقعی پیوسته‌اند؟ خامه تندی کرد و قلم از حد تجاوز نمود، برای جلوگیری از اطالة کلام ذکر می‌کنم.

از زمانی که خود را شناختم پدرم را نیز حاضر و ناظر بر احوال خویشان دیده‌ام. ایشان مردی بود مبادی به آداب شریعت و طریقت و سنن و نوامیس اجتماعی؛ گنجینه‌ای از علوم مختلفه را در دل نهفته داشت که هر چند گاه یک‌بار افاضاتی از آن را به اقتضای زمان و مکان به رشته تحریر درآورده یا تحت عنوان سخنرانی بیان می‌فرمود. حال چنین شخصیتی را چگونه همچون منی با این بضاعت مزجات می‌خواهد معرفی کند؟ شاید بهترین معرفی از جانب من، نقل حکایت روستایی‌ای باشد که در جمعی نشسته بود و گلی محمدی را دست به دست به گردش درآوردند و هر یک شرح مبسوطی در زیبایی آن بیان می‌داشت، ولی وقتی گل به دست جوان روستایی رسید آن را بوئید و گفت: اللهم صل علی محمد و آل محمد. من نیز بی‌شبهه می‌توانم بگویم که گویی خداوند نعمت خلقت خود را در وجود این بزرگوار به اتمام رساند. اما افسوس و صد افسوس که بی‌وفایی روزگار و عمر کوتاه و مرگ زودرس باعث شد که همگان فرصت و توان شناخت ایشان را پیدا نکنند. ولی من با اعتراف به ضعف خود، در این ایام فراق با کثرت مشاغل و تفرقه فکر با تمام وجود سعی نمودم که شخصیتی را که از طفولیت دیده و شناختم از ظن خود معرفی کنم. از این رو اکثریت قریب به اتفاق آنچه در این کتاب نوشته شده است از اقوال و آثار صاحب آن بهره

گرفته‌ام و تلاشم این بوده که در حد وسع خود همچون نئی باشم که آن نائی عزیز در وجودم می‌دمد. و اگر گاهی هم مطالبی را که به ذهن قاصر خود رسیده بیان کرده‌ام، آن را در حکم شرح و تفسیر کلام پدر بزرگوارم می‌دانم. با این همه گاهی در این فکر غوطه‌ور می‌شوم که شاید بهتر آن می‌بود که برگزیده‌ای از آثاری که خود ایشان نوشته‌اند، جمع آوری و مجموعه‌ای دلنشین و دلپذیر فراهم می‌شد؛ ولی دوستان اصرار داشتند که از قلم من پدرم را بشناسند، در حالی که این تقاضا برای خود من عجیب و شگفت‌انگیز می‌نماید. آیا دانی می‌تواند عالی را وصف کند؟ مگر نباید در وصف و تعریف، معرّف اوضح و اجلی از معرّف باشد؟ آیا از این خورشید، تابنده‌تر و باجلوه‌تر هم وجود دارد؟ از جهتی دیگر هم شاید اصولاً وصف آن عزیز به خامه این ناچیز درست نباشد، چون عاشق بجز خوبی معشوق چیز دیگری نمی‌بیند.

بوالهوسی طنز به لیلی بگفت
 رو که چنین قابل و موزون نئی
 لیلی از این حرف بخندید و گفت
 با تو چه گویم که تو مجنون نئی
 ولی لیلی من هزاران مجنون داشت که هنوز پس از گذشت یک سال و اندی
 هرگاه نام عزیزش بر زبان می‌آید آه از سینه‌ها و اشک از دیده‌ها سرازیر می‌شود.

خواستم شمه‌ای از زندگانی آن بزرگوار را در این مقدمه بیاورم، ولی دیدم کاری است ناقص چون اصل کتاب نتوانسته آنچه را که می‌خواهم بیان کند، حال این مقدمه چگونه از عهده برمی‌آید. پس بهتر است سخن را کوتاه نموده و ضمن شرح تقسیم‌بندی کتاب و فصول آن از تمامی برادران محترمی که به نحوی از انحاء در تنظیم این کتاب زحماتی را متحمل شده‌اند، تشکر نمایم. خصوصاً از کارکنان انتشارات حقیقت که انصافاً بیش از یک سال تمام امکانات خود را مصروف چاپ این کتاب نموده و هیچ کتاب دیگری را برای چاپ نپذیرفتند تا خورشید تابنده به نحو احسن انتشار یابد.

این کتاب به دو بخش اصلی تقسیم می‌گردد: بخش اول تماماً مطالبی است که فقیر درباره آن حضرت تألیف و تدوین کرده‌ام، البته بجز قسمت «آثار خیریه» که برادر

عزیزم آقای حاج محمد تابنده تهیه نموده‌اند و در همین جا از ایشان تشکر می‌کنم. در فصل اول این بخش به تناسب و فراخور کتاب، مقدمه‌ای اجمالی بر تصوّف و عرفان نوشته و سعی کرده‌ام در صفحاتی اندک، تعالیم و تاریخچه مختصری از آن را بیان دارم. این فصل به نظر من از دو جهت لازم می‌نمود: اول اینکه درباره طریقه تصوّف و عرفان که عین تشیّع و ولایت مرتضوی است هنوز برای بعضی‌ها ابهامات و شبهاتی وجود دارد و مطالب مختلف ضد و نقیضی درباره آن بیان شده که باید رفع شبهه می‌شد و این حقایق تفهیم می‌گردید. ثانیاً شأن عرفانی پدر بزرگوارم تا وقتی که اصول و تعالیم تصوّف معلوم ما نشده، مشخص نمی‌گردد. فصل آخر این بخش نیز مشتمل بر منتخبی از مکاتیب ارزشمند آن حضرت است.

بخش دوم کتاب شامل شرح مختصر زندگی مشایخ و مأذونین ایشان و مجموعه خاطرات و مقالات و اشعاری است که برادران ایمانی و دوستان فرستاده‌اند. در این قسمت دو مقاله مشروح درباره آن حضرت وجود دارد که اولی نوشته جناب آقای سلطانعلی سلطانی (زید توفیقه) است. ایشان در چند سال اخیر تقریباً در تمامی سفرهای حضرت آقای رضا علیشاه (قدّس سرّه) همراه و همسفر بوده و خاطراتی بس شیرین و دلپذیر دارند که هرگاه سخن از آنها به میان می‌آورند اول اشک از چشمان خودشان و سپس از شنونده جاری می‌شود. مقاله دوم را عموی گرامی و دانشمند جناب آقای دکتر نورعلی تابنده (زید عزّه) تألیف فرموده‌اند که همواره مورد لطف و محبت معظم‌له بوده و مقاله ایشان حائز اهمیت خاصی است. و من از هر دوی این بزرگواران تشکر می‌کنم که پس از رحلت پدر عزیزم مشمول الطافشان بوده‌ام. مقالات و اشعار بسیار دیگری نیز از جانب برادران ایمانی و دوستان فرستاده شده که متأسفانه به سبب حجم زیادی که کتاب پیدا می‌کرد، درج همه آنها میسر نشد. من از همه این دوستان که یاد پدر بزرگوارم را عزیز داشته‌اند و همچنین از برادر محترم ایمانی آقای حاج بصیرالله نعمت‌اللهی (وقفه الله) که به تقاضای خود مخارج چاپ کتاب را بر عهده گرفتند، سپاسگزار هستم.

در خاتمه متذکر می‌شوم که ممکن است گاه بعضی مطالب در این کتاب تکرار شود و شاید ملال‌انگیز بنماید ولی این امر اجتناب‌ناپذیر بود. زیرا اولاً این قبیل کتب که در شرح احوال بزرگان است، اصولاً به جهت اینکه از ابعاد گوناگون به سوانح عمر شخص نگریسته می‌شود، هر واقعه‌ای را می‌توان به طرق مختلف در مواضع مختلف شرح و تفسیر کرد و طبعاً آن واقعه چندین بار ذکر می‌شود. ثانیاً سال گذشته که مصروف تألیف و تدوین کتاب شد، فقیر در سخت‌ترین ایام زندگی و مرارت‌انگیزترین احوال روحی خود بوده‌ام و هر بار که اندک مجال می‌یافتم مصروف این کتاب می‌کردم. لذا فصول مختلف آن در حالاتی نوشته شده که گاه مطالب فصول دیگر را یا در اختیار نداشته و یا اصولاً به خاطر نداشتم. به هر تقدیر از همه خوانندگان عزیز انتظار دارم که هر گونه اشتباه و خطایی را که در کتاب مشاهده می‌نمایند، اگر در قید حیات بوم تذکر دهند تا چنانچه لازم بود در چاپ‌های بعدی تصحیح گردد. و اگر پس از مرگم به این گونه مطالب برخورد نمودند، با فاتحه‌ای روحم را شاد نموده به بزرگواری خود کمبود موجود را ببخشند. و السلام علی من اتبع الهدی.

فقیر علی تابنده «محبوب‌علیشاه» غفرالله له

به تاریخ ۲۱ رمضان المبارک روز شهادت امیرمؤمنان علی (ع) سال ۱۴۱۴

برابر ۱۳ اسفند سال ۱۳۷۲

بخش اول

مقدمه درباره
تصوف و عرفان

بحث درباره تصوف که شأن معنوی دین اسلام است و تاریخ و اصول و تعالیم آن بدون شرح اسفار سلوک الی الله و مقامات باطنی‌ای که سلاک طی می‌کنند ناقص است، لذا مقدمتاً به این مطلب می‌پردازیم.

اسفار اربعه سلوک

عرفای عظام برای کسانی که قدم از مرتبه اسلام به مرتبه ایمان می‌نهند و وارد در سلوک الی الله می‌گردند تا به مرحله کمال برسند، چهار سفر روحانی و معنوی را ذکر کرده‌اند. این چهار مرتبه یا سفر که به "اسفار اربعه" مشهور است،^۱ اصول مراتب کمال نفس انسانی می‌باشد که به ترتیب عبارتند از: سفر اول: سفر من الخلق الی الحق. در این سفر، سالک مراتب سلوک یا هفت شهر عشق را طی می‌کند^۲ و در انتهای آن به مقام

(۱) حضرت آقای رضاعلی‌شاه در مواضع مختلف از جمله کتاب نابغه علم و عرفان (چاپ دوم، صفحات ۹۵ تا ۹۹)؛ ترجمه شرح آیه ۲۱۹ سوره بقره از تفسیر بیان السعادة به ضمیمه کتاب ذوالفقار (چاپ سوم، صفحات ۹۵ و ۹۶)؛ رهنمای سعادت (چاپ اول، صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹) متعرض اسفار اربعه سلوک شده‌اند. لازم به تذکر است که این اسفار را بر حسب اعتبارات مختلف به طرق گوناگون تعریف کرده‌اند که البته هیچ یک منافات با دیگری ندارد. تعریف مذکور در اینجا یکی از انحاء تعریف اسفار اربعه است. (۲) این مراتب و مقامات را از جهات مختلف به اسامی مختلفی از قبیل "هفت شهر عشق" یا "اطوار سبعة" ←

فناى فى الله مى رسد. او در اين مرتبه ديگر توجهى به خود و انانيت خویش ندارد و مصداق واقعى بنده خدا و عنوان فقير مى گردد که هيچ چيز از خود ندارد و محو اوست. سالک به موت ارادى مى ميرد و فناى افعالى و فناى صفاتى و فناى ذاتى که به اصطلاح عرفانى به ترتيب طمس و محو و محقق خوانده مى شود، برايش دست مى دهد. پس عدم گردهم چون ارغنون گويدم کانا اليه راجعون^۱ او مطابق با اين مراحل فنا، به توحيد افعالى و صفاتى و ذاتى مى رسد و در اين حال موحد حقيقى است، زيرا تا انانيت هست، يگانه پرستى نيست. در طريق الهى بيشتر رهروان در حد بدايات همين سفر هستند و از آن تجاوز نمى کنند.

حال اگر سالک در انتهاى سفر اول از مقام فناى مطلق بيرون نيايد و در همان حالت محو بماند و به اصطلاح عرفانى به مرتبه "بقاى بعد از فنا"^۲ راه نيايد و موفق به شروع سفر دوم نشود، جزو آن گروه اولياى خدا محسوب مى شود که از آنها نام و نشانى نيست و مخفى از ديده هاى خلق و ناشناسند و يکسره دل به سوى محبوب حقيقى

→

قلب "يا" صد ميدان" خوانده اند.

(۱) مثنوى، دفتر سوم، طبع نيکلسون، بيت ۳۹۰۶.

(۲) مقام "بقاى بعد فنا" را در اصطلاح عرفانى به اعتبارات مختلف مقام "فرق بعد جمع" يا "صحو بعد محو" يا "فرق ثانى" نيز خوانده اند. در وجه تسميه اش به فرق ثانى گفته اند: سالک قبل از مقام وصول و لقاء الله خلق را جدا از حق مى بيند، ولى در مقام فنا يا جمع فقط حق را شهود مى کند اما در مقام فرق ثانى، خلق و حق هر دو را مى بيند، منتهى يکى را در آينه ديگرى مشاهده مى کند و ديدن يکى حجاب ديدن ديگرى نمى شود و لذا خلوت و جلوت نزد او يکسان است. او در اين حال موجودات را مظاهر و مجالى حق رؤيت مى کند و وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مى بيند. سالک به اعتبار مقام فنا، محو و مات اوست.

چنانش محو ديدارم که گوئى نقش ديوارم

و هيچ گونه هشيارى از خود ندارد و مجنون عشق الهى است ولى در مقام صحو بعد محو مجدداً صاحب هشيارى مى گردد، زيرا لازمه هدايت و معاشرت با خلق، داشتن عقل و تدبير است، منتهى در اين حال او در مقابل عقل جزئى يا معاش سابق داراى عقل کلى يا معاد مى گردد. عقلى که مطيع نفس و اغراض شيطانى نيست و در شأن آن در حديث آمده: *الْقَلْبُ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ* (اصول كافى، كتاب عقل و جهل، حديث ۳).

دارند. اینها کسانی هستند که مصداق حقیقی حدیث قدسی: *أولیائی تحت قبای لایعرفهم* غیری^۱ می باشند.

صد هزاران پادشاهان و مهان سرفرازانند از آن سوی جهان
 نامشان از رشک حق پنهان بماند هر گدایی نامشان را برنخواند^۲

ولی اگر او از مقام سُکر به مقام صحو ثانی نائل شد، موفق به وصول به مقام ولایت گردیده است که همچون قطره‌ای فانی در دریای وحدت و باقی به اوست.^۳ از جهت خلقی نیز مستعدّ مقام رجوع به خلق و تربیت آنها می شود.^۴ در سفر دوم که سفر بالحقّ فی الحقّ است، سیر در اسماء و صفات الهی و اتّصاف به صفات الهی حاصل می شود.

سفر سوّم سلوک مشهور به سفر من الحقّ الی الخلق بالحق است. این سفر بر خلاف سفر اوّل که در قوس صعودی بود، در قوس نزولی می باشد و آن را کسی طی می کند که پس از آگاه شدن به حقایق، حامل خبر و پیام (نبأ) الهی می شود و به اصطلاح به مرتبه نبوّت (پیامبری) می رسد، منتهی نبوّت وی به غیر سرایت نمی کند و از غیر هم اخذ نمی شود

(۱) اولیا و دوستان من در زیر قباب و بارگاه من هستند که غیر خودم کسی آنها را نمی شناسد.

(۲) مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۹۳۱-۹۳۲.

(۳) ولایت در لغت به معنای قرب و نزدیکی بیش از حدّ میان دو چیز است. به همین سبب حبیب و دوست را "ولی" خوانده اند، زیرا قُرب کامل با دوستدارش (محبّ) دارد و لذا در آیه الکرسی می فرماید: *اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* (سوره بقره آیه ۲۵۷) یعنی خداوند ولی مؤمنان است، ایشان را از تاریکی به نور می برد. و در حدیث قدسی می فرماید: *لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل و العبادات حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبغض بها و رجليه التي يمشي بها* (عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳؛ اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب کسی که مسلمانان را اذیت کند، روایت ۷ و ۸) بنده (من) به تدریج با انجام نوافل و عبادات به من نزدیک می شود تا جایی که دوستش بدارم؛ پس اگر دوستش بدارم گوشش می شوم که به آن می شنود و چشمش می شوم که به آن می بیند و زبانش می شوم که به آن سخن می گوید و دستش می شوم که با آن حرکت می کند و پایش می شوم که با آن راه می رود. همچنین خبر از این مقام می دهد آیه شریفه *ما رميت إذ رميت ولكن الله رمي* (سوره انفال، آیه ۱۷).

(۴) شخص ولی را از همین وجهه هدایت خلق، ربّ مضاف خوانده اند که در قیاس با اصطلاح ربّ مطلق است که فقط به خداوند اطلاق می شود.

و به اصطلاح "متنبأفی نفسه" می‌باشد، که رجعت به عالم صغیر وجود خود کرده و آن را زنده می‌گرداند ولی تبلیغ نمی‌کند.

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی در حدیث مروی از ابوذر از حضرت رسول به تعداد ۱۲۴۰۰۰ لطیفه نبویه اشاره شده است.^۱

اگر سالک، سفر سوم را به پایان رسانیده و موفق به سفر چهارم که سفر بالحق فی الخلق است نیز گردد، او به مقام رسالت رسیده است که مقام مأموریت از جانب خداوند در روی زمین برای ارشاد و هدایت خلق است، چه همه مردم و چه جمعی کثیر یا قلیلی از آنها، و دعوت به طریق حق و حتی قیام بالسیف می‌باشد.^۲ در بعضی اخبار از تعداد ۳۱۳ رسول نام برده شده است. از این ۳۱۳ تن، پنج نفر و بنا بر بعضی اخبار بیشتر از این تعداد مبعوث به شریعت و کتاب تازه‌ای شده و آنها را اولی العزم خوانده‌اند که امامند بر کل افراد بشر، ولی بقیه تابع شریعت رسول سلف اولی العزم خود هستند. این پنج تن عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی (علیهم السلام) و محمد (ص).^۳

(۱) البته این رقم اشاره به امهات و کلیات این مقام است و گرنه جزئیات آن و کسانی که در آن مراحل واقع شده‌اند، خیلی بیشتر از این است.

(۲) در فرق میان رسول و نبی و ولی بر حسب ارتباط با عالم معنی و دیدن فرشتگان و شنیدن صدای ایشان در خواب یا بیداری اخباری رسیده است، ولی چنانکه گذشت منافاتی با آنچه در اینجا گفته شد ندارد و در حقیقت از وجهه دیگری به این امر توجه شده است. مثلاً در کتاب شریف مجمع السعادات (چاپ دوم ص ۲۲۸) حضرت آقای سلطان‌علیشاه شهید می‌فرمایند: «مرتبه اولی آن است که هیچ ملک را نبیند، نه در خواب و نه در بیداری و هیچ صدا هم نشنود. مرتبه ثانیه آن است که در خواب ببیند ملک را و آواز ملک را در خواب و بیداری بشنود، لکن بر غیر مبعوث نشده باشد. مرتبه ثالثه آن است که ملک را در خواب و بیداری ببیند و آواز هم در خواب و بیداری بشنود، لکن هنوز امام نشده باشد. و مرتبه رابعه آن است که اینها را داشته و به مقام امامت هم رسیده باشد، یعنی غیر بر او امام نباشد و حکم نداشته باشد.»

(۳) در حدیث مروی از حضرت صادق (ع) از حضرت رسول اکرم (ص) نقل شده که فرمود: آدم (ع) از خداوند درخواست کرد که وصی شایسته‌ای برای او قرار دهد. خداوند به آدم (ع) وحی کرد که پسر

پس بنا بر آنچه گفته شد ولایت باطن نبوت و نبوت باطن رسالت است. و هر رسولی از وجهه ولوی ارتباط با حق دارد و از وجهه رسالت خویش مأمور به هدایت و تربیت خلق است. همچنین مراد از اینکه ولایت اشرف از نبوت است، همین است که در وجود رسول جنبه حقی او که جنبه ولوی است بر جنبه خلقی او که جنبه رسالتی است، شرافت دارد؛ وگرنه تردیدی نیست که عارفی که چهار سفر را طی کرده، کامل تر از کسی است که سفر اول یا دوم را طی کرده باشد.

البته مقصود از نبوت و رسالت نیز هم خود آنها و هم خلافت آنهاست، چون اوصیای رسل و انبیا نیز که خلفای آنان می‌باشند به حسب مقام خلافت دارای این احوال هستند و این چهار سفر را پیموده‌اند. اسفار مذکور هم منحصر به حد و مرتبه خاصی نیست، بلکه هر یک از مراتب دارای درجات و مقامات بی‌شماری است که انبیا و اولیا مطابق مراتب استعدادی خود آن را پیموده‌اند. از این رو با آنکه انسان کامل زمان، مطاع کل و مناسب استعداد آن دوره می‌باشد و از این جهت می‌فرماید: لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَخَدٍ مِنْ رُسُلِهِ^۱، ولی میان انبیا و اولیا از حیث درجات قرب تفاوت است و لذا در آیه شریفه دیگر می‌فرماید: فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ^۲ و اینکه در بعضی اخبار حضرت ختمی مرتبت (ص) رسیده که فرمود در معراج انبیا را در آسمان‌های مختلف دیدم، حاکی از

شیث را به وصایت انتخاب کن و به همین ترتیب پس از شیث اسامی عده‌ای از انبیا و اوصیای ایشان
←

→

از آدم تا شخصی به نام برزده که صاحب مقام وصایت قبل از حضرت محمد (ص) و احتمالاً منظور ابوطالب باشد، نام برده شده است. در ادامه حدیث نیز از حضرت رسول (ص) نقل شده که ایشان فرمودند: من هم ای علی به تو می‌سپارم و تو هم آن را به وصی خود می‌سپاری و وصی تو هم به اوصیانش از نسل فرزندان تو تا آن‌گاه که به بهترین فردا هل زمین بعد از تو خواهد رسید (من لا یحضره الفقیه، باب الوصیة من لَدُنْ آدم، حدیث ۵۴۰۲).

(۱) سوره بقره، آیه ۲۸۵. میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرقی نمی‌نهییم (لازم به تذکر است که در این کتاب در ترجمه آیات قرآن مجید عمدتاً از ترجمه قرآن آقای عبدالمحمد آیتی استفاده شده است؛ ناشر).

(۲) سوره بقره، آیه ۲۵۳. بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

علو مقام انبیا نسبت به یکدیگر است.^۱

مقام ولایت را نیز به اعتبارات مختلف بر حسب درجات متفاوت تقسیم کرده‌اند که از جمله تقسیم آن به عامه و خاصه است. بدین قرار که هر مؤمنی در حدّ مقام ایمان و قرب به حقّ دارای درجه‌ای از مقام ولایت است. این ولایت برای عموم مؤمنین می‌باشد و بدین جهت آن را ولایت عامه خوانده‌اند. ولی ولایت خاصه مخصوص کسانی است که قربشان به حقّ در حدّ نهایت سفر اول و مخصوص خواصّ است. همچنین آن را به کلیه شمسیه و جزئیة قمریه تقسیم کرده‌اند. ولایت کلیه شمسیه، ولایت کسانی است که همچون خورشید نورشان از خود و بالذات است، در حالی که ولایت جزئیة قمریه مربوط به اولیای جزء است که همچون ماه نور ولایت خویش را از خورشید می‌گیرند و ولایتشان بالعرض است نه بالذات.

بالاترین مرتبه ولایت و قرب به حقّ، ولایت مطلقه کلیه شمسیه می‌باشد که مقام ذوات مقدس چهارده لطیفه معصومین (علیهم السلام) است که از نظر معنی عالی‌ترین مراتب قرب و کمال را طی کرده و به مقام مشیت رسیده‌اند، از نظر ظاهر نیز ائمه اطهار (علیهم السلام) دارای مقام خلافت رسالت محمدی (ص) هستند. در اشاره به همین علو مقام بزرگان امت محمدی (ص)، حضرت رسول در حقّ علمای اسلام که ریزه‌خوار خوان نعمت آن بزرگوارند، فرمود: *عُلَمَاءُ امَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ*.^۲

با توجه به آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که همه پیامبران دارای سه جنبه به تفاوت مراتب هستند: بشریت، رسالت و ولایت. انبیا از جنبه بشری مانند سایر افراد بشر هستند که باید لوازم زندگی مادی از قبیل خوردن و آشامیدن را رعایت کنند و آیه کریمه *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^۳ اشاره به این مقام دارد. ایشان در مقام رسالت، شارع یا مبلغ

(۱) بنابر حدیث نبوی حضرت رسول (ص) حضرت عیسی و یحیی (علیهما السلام) را در آسمان دوم و حضرت موسی (ع) را در آسمان ششم و حضرت ابراهیم (ع) را در آسمان هفتم شهود فرمود.

(۲) علمای امت من برتر از انبیای بنی اسرائیل هستند.

(۳) سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

احکام و قوانینی هستند که به صلاح دنیا و آخرت خلق الله است و عموم مردم را دعوت به قبول و اجرای آن می‌کنند. این احکام از آن جهت که مربوط به اعضا و جوارح و اصولاً ظاهر و وظایف صوری می‌باشد، "قلبی" نیز نامیده شده است. سومین جنبه هر پیامبری، راجع به مقام ولایت اوست که مطابق آن مستعدان طریق کمال و خواص مردم را دعوت به سلوک الی الله و تزکیه قلب می‌کنند. قبول این دعوت خاصه به اکراه و اجبار نیست، چنانکه می‌فرماید: لا اکراه فی الدین.^۱ زیرا همه خلق مستعد سیر مراتب معنوی نیستند و چون احکام و آداب لازمه قبول این مقام، باطنی و مربوط به قلب است، آن را "قلبی" نیز خوانده‌اند.

امر رسالت در حضرت ختمی مرتبت (ص) ختم شد، چون درست است که حقیقت شریعت در جمیع زمان‌ها و مکان‌ها واحد است و منزّه از اختلافات و تغایر می‌باشد، ولی برحسب ظاهر بنا به مقتضیات زمان و مکان در ادیان مختلف تفاوت داشته است. شریعت آن حضرت محیط به جمیع شرایع و ناسخ همه آنهاست، یعنی حدود و ضیق همه شرایع را که معلول متناسب بودن با مقتضیات زمان و مکان است برطرف نمود، از این رو تا قیام قیامت باقی است، به این معنی که احتیاجات و لوازم همه زمان‌های آتی را در بردارد. بدین جهت فرموده‌اند: حلالٌ محمّدٌ حلالٌ الی یومِ القیامه و حرامٌ حرامٌ الی یومِ القیامه.^۲

امر ولایت هم در وجود حضرت مولی الموحّدین (ع) ظهور کامل کرد. بدین سبب در شأن روز غدیر آیه نازل شد که امروز دین به اِکمال و نعمت به اِتمام رسید و خداوند دین اسلام را مرضی خود قرار داد.

اسدالله در وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد

اما امر ولایت مطلقه کلیه و جانشینی رسالت در ائمه معصومین (علیهم السلام) سریان یافت و لذا فرمودند: کُنّا مِن نورِ واحدٍ، که خاتمشان حضرت حجّت عصر (عج)

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۶.

(۲) آنچه محمّد حلال فرموده تا روز قیامت حلال است و حرام او نیز تا روز قیامت حرام می‌باشد.

می‌باشد که عالم قائم به ایشان است و حضرتش صاحب ولایت کلیه شمسیه الهیه و خاتم ولایت مطلقه هستند و ما منتظر ظهورشان هستیم.

سلسله علمای و عرفا

بدین قرار راه به سوی خدا که به واسطه قبول ولایت آن بزرگواران است همواره مفتوح می‌باشد، اما اولیای جزء و خواص اصحاب که مستقیماً تحت تربیت ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده‌اند و یا به واسطه صحیح رشته ارادت و تربیتشان به ایشان می‌رسد در حد مراتب استعدادی خود و بر حسب نص صریح از جانب آن ذوات مقدس مأمور به دعوت و ارشاد و تزکیه قلوب می‌باشند. این دعوت، دعوت به باطن و تهذیب نفس و به جنبه وکوی ائمه اطهار (علیهم السلام) راجع است. بدین سبب اولیای جزء و عرفای عظام دعوت به خود نمی‌کنند، بلکه ابلاغ امور طریقت و آداب قلبیه‌ای را می‌نمایند که از جانب معصوم (ع) مأمور به آن هستند؛ این گروه مأذونین در تاریخ اسلام به نام صوفی و عارف شناخته شده‌اند. علمای اعلام نیز در ابلاغ امور شریعت و احکام ظاهری اسلام مأمور به تبلیغ دین مبین هستند و در حقیقت وظیفه ایشان مربوط به جنبه رسالتی پیامبر اسلام و ابلاغ احکام و حفظ آن است. و همان طور که ظاهر و باطن از هم جدا نیست، احکام شریعت نیز از آداب طریقت لاینفک است و این دو گروه عالم و عارف لازم و ملزوم یکدیگرند. در اینجا به منظور اینکه طریقه تصوف و عرفان و مبدأ و سیرش واضح گردد، اجمالاً به آن می‌پردازیم.

ظهور تصوف در عالم اسلام

جستجو در یافتن ریشه تصوف در خارج از اسلام چنانکه برخی مستشرقین غربی و به تبع آنها مستشرقین شرقی پنداشته‌اند، امری عبث است. اینکه گروهی منشأ تصوف را آئین هندو و برخی افکار حکمای یونان باستان و برخی دیگر تعالیم مسیحیت یا آئین مزدیسناگمان برده‌اند، بی‌توجهی کامل آنان به اسلام و معنویت

حاکم بر آن است و مثل نظرکسانی است که خیال می‌کنند چون همه انبیا مردم را به حقیقت واحدی دعوت کرده‌اند و میان تعالیم آنها مشابهت است، پس مثلاً دین مسیح از مذهب یونانیان باستان یا دین مبین اسلام از دین موسی و عیسی اقتباس شده است و هیچکدام حقیقت مستقلی ندارند، در حالی که همه آنها از سرچشمه واحد الهی نشأت گرفته‌اند.

تصوّف و عرفان اسلامی ریشه در قرآن و سنت پیامبر و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) دارد. اسلام مانند هر دین دیگر سه جنبه لاینفک از یکدیگر دارد: شریعت، طریقت و حقیقت. این سه جنبه آنچنان با یکدیگر وحدت دارند که هرگونه تلاش برای انفصالشان بی حاصل است. "شریعت" همان احکام و قوانین شرع مطهر است و "طریقت" همان حیات معنوی است و احوال روحانی مؤمنین و "حقیقت" هم مقامی است که مقصد اعلای همه مؤمنین و سالکان الی الله است. در مقام مثال، شریعت چون دانستن علم طب و طریقت دوا دادن و معالجه کردن است و حقیقت شفا یافتن^۱، از این جهت است که پیامبر (ص) فرمود: *الشريعة أحوالی و الطریقة أفعالی و الحقیقة أحوالی*^۲. کسانی از مسلمانان ظاهر بین هستند که به زعم خود در مقام دفاع از اسلام برآمده، آن را منحصر به ظاهر و صرف احکام شریعت می‌پندارند و از معنی و باطن دیانت مقدسه غافلند و با آن مخالفت می‌کنند. گروه دیگری خصوصاً در غرب هستند که در مقام ضدیت با اسلام یا منکر آسمانی بودن آن می‌شوند و یا اینکه صرفاً آن را دین شمشیر و مخصوص اعراب بادیه نشین انگاشته و عاری از معنویت و روحانیتش

(۱) در کتاب حلیه الاولیاء که از قدیمی‌ترین کتب مبسوط درباره تصوف و مشایخ صوفیه و به زبان عربی و تألیف حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی در ۴۳۰ قمری) است، حدیثی منقول از امام جعفر صادق (ع) است که فرمود: *من عاش فی ظاهر الرسول فهو سنی و من عاش فی باطن الرسول فهو صوفی* (جلد ۱، ص ۲۰) همین حدیث را قطب الدین اردشیر عبادی از عرفای قرن ششم هجری در کتاب مناقب الصوفیه (ص ۳۱) به این ترتیب نقل می‌کند: «از امام جعفر صادق که منبع طریقت بود از تصوف پرسیدند. فرمود: متابعت رسول (علیه الصلاة والسلام) سنت است و متابعت احوال او تصوف.»

(۲) این حدیث در کتاب مجلی، ابن ابی جمهور احسنی، ص ۳۱۴، همچنین در جامع‌الاسرار، سید حید املی، ص ۳۴۶ مندرج است.

می خوانند. هیچیک از این دو گروه غافل، متوجه باطن و احوال روحانی حضرت و پیروان خاص حضرت نبوده، فقط حکم به ظاهر می کنند. تصوف اسلامی میوه همان جنبه طریقتی اسلام است که باعث شده پیروان خاص حضرت با تمسک به شریعت و التزام به احکام طریقت بهره ای از آن احوال روحانی پیامبر خاتم (ص) و پس از ایشان، ائمه معصومین (علیهم السلام) ببرند و از برکت خوان معنویشان مستفیض گردند.

اصولاً حقیقت تصوف عبارت است از ارتباط بین بنده و خدا که از راه دل است و اساس همه ادیان و علت اصلی پیدایش ادیان نیز همان می باشد و احکام عبادی جوارحی بلکه قوانین اجتماعی نیز برای تکمیل همین روح ارتباط است، پس در حقیقت روح همه ادیان، عرفان حق می باشد که در اسلام به این نام خوانده شده است.^۱

در دیانت مقدسه اسلام نیز چنین است و تصوف در قرآن و افعال و احوال و اقوال پیامبر اکرم و سایر حضرات معصومین (علیهم السلام) ظهور یافته است، البته به قول حضرت والد آقای رضاعلی شاه^۲: «ممکن است بعضی جزئیات یا اصطلاحات یا آداب صوری از بعضی مذاهب دینی یا فلسفی دیگر اقتباس شده باشد، مانند اصطلاحاتی که از نظر علمی و اصطلاحی در آن وارد شده یا بعضی امور اجتماعی و معاشرتی که بر خلاف مبانی شرع مقدس اسلام نیست، که این طور امور در همه فرقه ها و دسته ها در اقوال و اعمال وجود دارد... مثل بزرگ بودن عمامه یا بلند بودن

(۱) در تعریف تصوف اقوال مختلفی از مشایخ صوفیه رسیده که گاه ظاهراً مخالف یکدیگر هم می نماید. این اختلاف ظاهری حاصل تفاوت احوال و مقامات و مراتب شهودی ایشان و ناظر به جنبه های مختلف آن است که هر یک تصوف را آن گونه بیان کرده اند که دیده اند و مانند اختلاف آراء و اقوال فلاسفه و متکلمین نمی باشد که در حد و مرتبه عقل است و تفاوتی بالذات میان آنهاست، پس نباید انتظار تعریف جامع و مانع منطقی از آن داشت و فقط می توان گفت همه تعاریف نهایتاً به معنا و حقیقت واحده ای اشاره دارند که عبارت است از سلوک نفس انسانی و قطع تعلق از ماسوی الله تا معرفت شهودی حق و تفویض امر به او.

(۲) رساله رفع شبهات، چاپ چهارم، ص ۳۶.

لباس که بعضی روحانیون دارند و هیچ کدام حرام نیست.» ولی اساس و حقیقت تصوف و مبانی واقعی آن چنانکه گفته شد از شارع مقدس اسلام است و اتهاماتی مبنی بر اینکه تصوف داخل در اسلام نبوده و امر زائدی است و از منابع دیگری وارد شده^۱ مانند اتهاماتی است که به پیامبر (ص) وارد آورده اند که در قرآن مجید به آن اشاره فرموده: *أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ*.^۲

مبدأ تصوف

از آنچه گذشت می توان گفت: معنویت و باطن دین در تاریخ اسلام به نام و عنوان تصوف و عرفان رایج شده و سالک و "عالم بالله" را در تاریخ اسلام به نام صوفی و عارف خوانده اند، چنانکه "عالم بامرالله" یعنی عالم به احکام شریعت مطهره را بعدها در تاریخ اسلام به نام های فقیه و مجتهد نامیدند، در حالی که عنوان مجتهد نیز در صدر اسلام و بلکه در زمان ائمه هدی در شیعه نبوده و حتی مذموم محسوب شده و اختصاص به اهل سنت داشته است. و این دو گروه در تاریخ اسلام کمال اتحاد و معاونت با یکدیگر داشتند و هر دو سعی بلیغ در ترویج دین می کردند.

اما در اینکه واژه تصوف و صوفی در چه زمانی برای اولین بار استعمال شده، میان محققان اختلاف است. احادیث مروی از رسول اکرم (ص) از جمله حدیث *مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ*.^۳ یا حدیث *لَا تَطْعَنُوا عَلَيَّ أَهْلَ التَّصَوُّفِ وَالْخِرْقَ فَإِنَّ أَخْلَاقَهُمْ*

(۱) نوع دلایلی را که برخی از شرق شناسان مغرض و دیگران در رد ریشه قرآنی و سنتی داشتن تصوف اقامه می کنند، شبیه به دلایلی است که در رد اصالت مذهب تشیع نیز عنوان می نمایند. به گمان ایشان نبودن مأخذ و اسناد و احادیث معتبر در صدر تاریخ اسلام حاکی از این است که تصوف و تشیع غیراسلامی است، یا اینکه در مورد تشیع گفته اند مولود عوامل سیاسی خصوصاً ایرانی است. در حالی که صرف وجود شیعیان و عرفای بزرگ مسلمان در صدر اسلام دال بر این است که ایشان میوه شجره طیبه ای هستند که ریشه در اسلام و سنت دارد، اگر چه از همان ابتدا به نام تشیع و تصوف خوانده نشده باشد و به قول هجویری حقیقتی بدون اسم بوده باشد (کشف المحجوب، ص ۴۹).

(۲) سوره نحل، آیه ۱۰۳. می گویند این قرآن را بشری به او می آموزد. این آیه در شأن کافرانی نازل شد که می گفتند آیات قرآنی را شخص دیگری، عرب یا نصرانی یا رومی، به پیامبر می آموزد.

(۳) یعنی هر کسی که می خواهد با خدا هم نشینی کند با اهل تصوف بنشیند. مولوی با اشاره به این حدیث گوید:

أَخْلَاقُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لِبَاسِهِمْ لِبَاسِ الْأَنْبِيَاءِ،^۵ یا حدیث منقول از حضرت علی (ع)^۶ التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرُفٌ: تَاءٌ وَ صَادٌ وَ وَاوٌ وَ فَاءٌ. التَّاءُ تَرْكٌ وَ تَوْبَةٌ وَ تَقْوَى؛ وَ الصَّادُ صَبْرٌ وَ صِدْقٌ وَ صَفَاءٌ؛ وَ الْوَاوُ وَرْدٌ وَ وُدٌّ وَ وَفَاءٌ؛ وَ الْفَاءُ فَرْدٌ وَ فَقْرٌ وَ فَنَاءٌ،^۷ همه دلالت دارد بر اینکه این عنوان و لفظ از همان صدر اسلام مستعمل بوده است، ولی گروهی دیگر گویند که این لفظ از اواسط قرن دوم هجری شایع شد و تا قبل از آن سالکان راه الهی به نام عارف یا صوفی ممتاز نبودند. به گفته این گروه اولین کسی که بدین عنوان معروف شد، ابوهاشم کوفی و یا شخص دیگری است که شیعه و به نام عبدک صوفی معاصر حضرت رضا (ع) بوده است. اگر هم قول گروه اخیر صحیح باشد، چنانچه قبلاً گفته شد، تصوف همان عنوان مقام باطن و معنویت اسلام است و لذا حقیقت آن از همان ابتدای ظهور اسلام بوده، گرچه این نام بعدها متداول شده باشد.

اصولاً لازم نیست رواج یک لفظ هم زمان با رواج مسمی باشد، بلکه ممکن است آن مسمی قبلاً به نام دیگری خوانده شده باشد. بدین طریق می بینیم که در صدر اسلام مؤمنین حقیقی به صحابه خاص یا اهل صُفّه یا تابعین یا عابدان و زُهاد یا شیعه خوانده می شدند و به همین جهت است که بزرگان شیعه در صدر اسلام مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه در متون صوفیه جزو اولین بزرگان تصوف ذکر می شوند. ولی در قرن دوم اصطلاح صوفی نیز غالباً مترادف این اسامی و القاب شد و دلالت بر گروهی داشت

هر که خواهد همنشینی با خدا
گو نشیند در حضور اولیا
(۴) غیر از کتب عامه، این دو حدیث در کتاب بشارة المصطفیٰ لشیعة المرتضیٰ، تألیف شیخ عمادالدین علی

←

→

طبری نیز نقل شده است.
(۵) یعنی طعن نکنید و عیب ننمایید اهل تصوف و خرّقه پوشان را، زیرا که اخلاق ایشان اخلاق انبیا و لباسشان لباس انبیاست.
(۶) عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۵.
(۷) یعنی تصوف چهار حرف است: تاء و صاد و واو و فاء؛ تاء، ترک و توبه و تقوی؛ و صاد، صبر و صدق و صفا؛ و واو، ورد و ودّ و وفا؛ و فاء، فرد و فقر و فنا است.

که تابع ولایت ائمه اطهار بودند و خود را وقف زندگی معنوی در اسلام می‌کردند.^۱
وجه تسمیه کلمه صوفی

در وجه تسمیه کلمه صوفی و تصوف اقوال مختلفی از همان ابتدای تداول آن ذکر شده: هجویری در کتاب کشف المحجوب^۲ که قدیمی‌ترین کتاب موجود در تصوف به زبان فارسی است، می‌گوید: «اندر تحقیق این اسم بسیار سخن گفته‌اند و کتب ساخته، گروهی گفته‌اند که صوفی را از آن جهت صوفی می‌خوانند که جامه صوف دارد و گروهی گفته‌اند که بدان صوفی خوانند که اندر صف اول باشند و گروهی گفته‌اند که بدان صوفی می‌خوانند که تولی به اصحاب صقه کنند و گروهی گفته‌اند که این اسم از صفا مشتق است.» قول مشهور دیگر آن است که ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ماللهند^۳ اظهار کرده و می‌گوید معرب کلمه سوفیای (sophia) یونانی به معنای حکمت و دانایی

(۱) کلمات "فقیر" عربی و سپس "درویش" فارسی نیز در متون عرفانی عربی و فارسی به عنوان مترادف صوفی و عارف به کار برده شده‌اند. کلمه فقیر اشاره به فقر ذاتی بشر دارد و از قرآن مجید اخذ شده که
←

→

می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (سوره فاطر، آیه ۱۵) یعنی ای مردم همه شما به خداوند نیازمندید و اوست بی‌نیاز ستودنی. و دلالت دارد بر اینکه ما همه فقیر و نسبت به خداوند که غنی بالذات است نادر و محتاجیم. چنانکه حضرت موسی (ع) هم خطاب به خداوند عرض کرد: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (سوره قصص، آیه ۲۴) یعنی خداوند! من نسبت به آنچه به من می‌دهی، فقیر و نیازمندم. چون سَلَاكٌ إِلَى اللَّهِ بِيَشٍ از همه، طریق بندگی و نیازمندی به حق را و جهت نظر خویش قرار داده‌اند، عنوان فقیر عبارت آخرای عناوین صوفی و عارف گردیده است. حضرت رسول (ص) نیز وقتی می‌فرمایند: الْفَقْرُ فُخْرِي وَبِهِ أَفْتَحُرُّ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۸) اشاره به همین مقام فقر معنوی دارند که آن را مایه افتخار خویش می‌دانند و الا این فقر ربطی به فقر و غنای ظاهری و مالی ندارد. اگر غیر از این بود امامانی همچون حضرت امام حسن مجتبی یا حضرت صادق یا حضرت رضا (علیهم السلام) که به کثرت مال مشهور بودند ولی تعلقی به آن نداشتند، از این مقام که مقام فخر نبی است خارج می‌شدند.

چيست دنیا از خدا غافل شدن
نی طلا و نقره و فرزند و زن
کلمه درویش نیز که ظاهراً اصلش همان کلمه "دربوزه" یا "دَريوش" یعنی تهیدستی در زبان فارسی است، به تدریج معادل کلمه فقیر عربی در زبان فارسی رواج یافته است.

(۲) کشف المحجوب هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، صفحات ۳۴ و ۳۵.
(۳) فلسفه هند قدیم، ترجمه از کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان بیرونی، اکبر دانا سرشت، ص ۴۱.

است^۱ و حضرت آقای رضاعلیشاه نیز قول اخیر را نزدیکتر به صحت می‌دانستند.^۴
سیر تصوّف در عالم اسلام^۲

سیر تصوّف در عالم اسلام به صورت سلاسل فقر و تصوّف ظاهر شده که در حقیقت مبین رشته و سلسله اجازه مشایخ طریق عرفانی می‌باشد. پس از رسول اکرم به واسطه ائمه اطهار (علیهم السلام) و از طریق مشایخ آن بزرگواران، امر طریقت و عرفان منتشر شد و لذا تقریباً رشته همه ایشان به باب مدینه علم علی (ع) و از ایشان به خود مدینه علم پیامبر اکرم (ص) می‌رسد؛^۱ ولی بزرگان صوفیه به مرور زمان بر اثر سلطه مذهب تسنن در امور شرعی به تقیّه عمل کرده غالباً و علی الظاهر بنا بر مذهب

(۱) صاحب رساله قشیریّه نیز که از قدیمی ترین منابع صوفیه است، تمامی وجوه اشتقاق کلمه صوفی را نفی کرده، آن را اسم جامدی می‌داند که مبدأ اشتقاقش در زبان عربی نیست و همچون لقبی مانند القاب دیگر می‌باشد (ترجمه فارسی رساله قشیریّه، ص ۴۶۸).

←

→

(۴) ایشان در این باره می‌فرمودند: «بعضی هم حدس می‌زنند که صوفی معرب سوفیست (sophist) که در زبان یونانی به معنی دانشمند است، می‌باشد و این قول گمان می‌رود نزدیک‌تر به صحت باشد، زیرا این دسته در اوایل اسلام دانشمندان دینی محسوب بودند و این کلمه نیز موقعی شهرت یافت که مسلمین با فلسفه یونان ارتباط پیدا کرده و این قبیل کلمات را معرب نمودند، چنانکه کلمه فلسفه نیز معرب فیلوزوفیای یونانی است که به معنی دوستدار دانش است (فلسفه فلوطین، ص ۱۲۷). ولی گروهی از مستشرقان معتقدند که کلمه صوفی نمی‌تواند معرب کلمه sophia یونانی باشد زیرا حرف سیگمای یونانی معمولاً به حرف سین عربی مبدل گشته نه صاد، مثل کلمه فلسفه که معرب کلمه philosophia یونانی است. اما این رأی نیز همیشه صادق نیست، زیرا مثلاً کلیسای قدیمی هاگیا سوفیا (Hagia sophia) (= حکمت مقدس) در ترکیه پس از آنکه به صورت مسجدی در آمد به نام ایاصوفیه مبدل گردید و در نام جدیدش حرف سین به "صاد" تبدیل شده است.

(۱) بجز نقشبندیّه، تقریباً همه سلاسل فقر خود را منتسب به علی (ع) می‌دانند و کسی ابوبکر را جزو مشایخ صوفیه ذکر نکرده است. مؤلفان متأخر سلسله نقشبندیّه که سلسله خود را از بهاءالدین محمد نقشبند به امام ششم می‌رسانند، طریق دیگری را از امام ششم (ع) به حضرت رسول (ص) ذکر کرده‌اند که به واسطه جدّ مادری حضرت، قاسم بن محمد بن ابی بکر به سلمان و از سلمان به ابوبکر و از ابوبکر به حضرت رسول (ص) می‌رسد. البته ایشان طریق دومی را هم ذکر می‌کنند که از امام ششم به واسطه امام پنجم و سپس سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) به حضرت علی (ع) می‌رسد. طریق دوم نزد خود ایشان درست‌تر و رایج‌تر است (عمده‌المقامات، خواجه محمد فضل الله، ص ۳۴).

فقهی رایج در ناحیه محل سکونت خود رفتار می نمودند. ازین رو طایفه صوفیه حقه از جهت قبول ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) شیعه اثنی عشریه بوده ولی کتمان سر کرده و علناً اظهار تشیع نمی کردند.^۱ و همان طور که عالم و عارف جلیل شیعه سیدحیدر آملی^۲ و بعداً مرحوم قاضی نورالله تُستری^۳ اشاره نموده اند تشیع حقیقی بدون تصوف و تصوف بدون تشیع ظهور نیابد، چون تصوف ارتباط دل است با خداوند و آن باید از راه آن که همان ولایت است تحقق یابد. بدین سبب ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) که صاحبان ولایت کلیه شمسیه بودند، از خوان نعمتشان مشایخی تربیت شد و سلسله‌هایی جاری گردید که به واسطه آن مشایخ ترویج امر باطن و عرفان و تصوف شد.

در زمان پیامبر از میان صحابه کسانی مثل سلمان و ابی ذر و عمار و مقداد مشایخ پیامبر بودند، ولی سلسله‌ای از ایشان جاری نشد و همان طور که قبلاً گفتیم تقریباً جمیع سلسل مشایخ صوفیه صافی طویه منسوب به حضرت امیرالمؤمنین (ع) یا به یکی از فرزندان آن بزرگوار است. البته معنی جریان سلسله از یک امام (ع) نه این است که مشایخشان بدون اذن و اجازه ائمه بعد دعوت می نمودند، بلکه منظور این است که حضرات ائمه (علیهم السلام) شیخی را اجازه می دادند که هرگاه یکی از سلاک اتصال به ملکوت پیدا کرده و درگرفته به نور ملکوت شده، به حیثیتی که شایسته این است که می تواند دعوت به طریقت کند و پیوند ولایت از وجود او به وجود دیگری برسد، آن

(۱) در اینجا باید متوجه این نکته مهم تاریخی بود که اگرچه حتی در همان زمان حیات حضرت رسول
←

→

(ص) پیروان علی (ع) و محبان ولایت به تدریج از سایر مسلمانان متمایز می شدند، ولی تمایز و اختلاف بارزی که میان شیعه و سنی در طی دوره‌های بعد و خصوصاً پس از دوره صفویه به دلایل سیاسی در ایران به وجود آمد و متأسفانه تشدید شد، لاقلاً در دو قرن اول اسلام وجود نداشته است. ازین رو باید با ملاحظه این حقیقت، درباره شیعه بودن مشایخ صوفیه در قرون اولیه اسلام قضاوت کرد.

(۲) جامع الاسرار، صفحات ۳۶ و ۳۷.

(۳) مجالس المؤمنین، ج ۲، صفحات ۴ تا ۶.

کس را مأذون می‌کردند که دیگری را نیز تعیین کند. خلاصه هر کس را که امامی (ع) اجازه دعوت می‌داد یا این اجازه را هم می‌داد که کسی را مأذون به دعوت به طریقت نماید، بعد از رحلت آن امام به امام بعد رجوع می‌کرد تا اجازه‌اش تنفیذ شود.

اخبار مدح و ذم تصوف

البته این قول بدین معنا نیست که همه صوفیان و عرفا و همه سلاسل فقر و تصوف قول و فعلشان همواره مورد تأیید ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده است و "ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد". ولی این امر مختص به تصوف نیست و همواره پیروان حق و باطل در هر گروهی بوده‌اند، چنانکه همه کسانی که در ذیل عنوان شیعه هستند، شیعه حقیقی نیستند.^۱ بدین سبب اخباری را در ذم تصوف از زبان ائمه اطهار (علیهم السلام) نقل کرده‌اند که بر فرض صحت انتساب، آنها را باید با اخباری که در مدح ایشان از زبان معصومین (علیهم السلام) مروی است جمع کرد.^۲ این دو دسته اخبار را نیز باید با یکدیگر تطبیق کنیم و توجه داشته باشیم که در این اخبار آنچه مورد ذم قرار گرفته صفات ذمیه‌ای است که گروهی صوفی نما و متصوف داشته‌اند و مدح و ذم چنانکه در قرآن مجید نیز هست بر صفات و اعمال است نه بر اشخاص.^۳

(۱) سید حیدر آملی همین مطلب را در کتاب جامع الاسرار (ص ۴۱) عنوان کرده و می‌گوید: «و اگر گفته شود که صوفیه در طریق اهل سنت و اصول و قواعد ایشان هستند، پس چگونه ایشان را شیعه حقیقی می‌دانی؟ در پاسخ آن گویم: اگرچه صوفیه فرقه‌های زیادی همانند شیعه هستند، ولی فرقه حقه از ایشان یک فرقه است و آن فرقه‌ای است که موصوف به این اوصاف است یعنی موصوف به حمل اسرار ایشان به نحو شایسته و ایمان به ایشان (یعنی به ائمه علیهم السلام) ظاهراً و باطناً می‌باشد، همان طور که گرچه شیعه نیز دارای فرقه‌های کثیری است و لکن فرقه حقه از ایشان یکی است و آن فرقه امامیه است.»

(۲) حضرت آقای رضاعلیشاه این موضوع را در رساله رفع شبهات (صفحات ۵۴ تا ۶۰) در فصل «اخباری که در ذم تصوف از معصومین (ع) روایت شده، چگونه است؟» مورد تحقیق قرار داده‌اند. ایشان می‌فرمودند باید اخبار مدح و ذم تصوف را با استفاده از روش احتیاط یا قانون تعادل و تراجیح که در اصول فقه مذکور است، تطبیق کنیم.

(۳) جناب سلطان‌علیشاه در پاسخ به گروهی که عنوان تصوف را تقبیح کرده و توجه به اینکه ملاک تدین صحت اعمال و افعال است، فرموده بودند: «کاغذی که برای استشهاد بر کفر می‌نویسند و این عقاید را به ما نسبت می‌دهند، بیاورند تا خودم هم بنویسم که هر که دارای این عقاید خلاف باشد کافر و از دین خارج است» (گردش افغانستان و پاکستان، حضرت آقای رضاعلیشاه، ص ۲۴۴). با توجه به همین معنی اشاراتی را که در مدح و ذم اشخاص در بعضی کتب عرفانی منقول است، می‌توان توجیه کرد. قول حضرت آقای نورعلیشاه ثانی در کتاب شریف صالحیه (ص ۲۳۵) نیز مؤید همین حقیقت است. ایشان می‌فرمایند: «آنچه عرفا نقل کنند چون رمز است و مثل و مقصود از خیر و افسانه را می‌خواهند و به لفظ کار ندارند که می‌گویند. و لفظ ابوطالب را یا عمر را یا حلاج را یا حسن بصری را آورند و اشاره به خبری

میم و واو و میم و نون تشریف نیست لفظ مؤمن جز پی تعریف نیست
 آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که مراد از صوفیه‌ای که مورد ذم قرار گرفته‌اند کسانی
 هستند که نام تصوف بر خود نهاده و پیوند ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) در
 قلوبشان جای نگرفته و موالات اهل بیت را شرط قبول ایمان نمی‌دانند. البته هر کس
 که چنین باشد، مثل سفیان ثوری در زمان حضرت امام صادق (ع) اگر چه به تصوف
 مشهور هم باشد، مشمول عنایات صاحبان ولایت کلیه (ع) قرار نگرفته و اهل نجات
 نیست. چنین کسانی هستند که مشمول اخبار ذم تصوف می‌باشند، وگرنه صوفیه
 حقیقی متمسک به حبل ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) بوده و هستند و افتخار
 انتساب معنوی به ایشان دارند، ایشان شیعیان حقیقی و کسانی هستند که مصادیق
 اخبار مدح تصوف می‌باشند.

نص صریح و اثر صحیح

با توجه به مطالب مذکور برای اینکه میان عارف یا شیخ طریقت حقیقی با مدعی
 ارشاد فرق نهاده شود، بزرگان تصوف به مسأله رشته اجازه راهنما و اتصالش به ائمه
 اطهار (علیهم السلام) که مهمترین ملاک تشخیص صحت دعوی اوست، اهمیت
 خاصی داده‌اند و می‌گویند: بدون اذن با واسطه یا بی واسطه شیخ راهنما به ائمه اطهار
 (علیهم السلام) اگر چه آن شیخ زاهد زمانه باشد، دعویش باطل است.
 آن را که دوستی علی نیست کافر است گوی زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
 در حقیقت یگانه ملاک صلاحیت شیخ راهنما همین نص و اجازه مسلسل وی به
 ائمه اطهار (علیهم السلام) است که صلاحیت دخالت در امر طریقت را به وی
 می‌دهد. لذا کلمه سلسله نیز چون حاکی از رشته و تسلسل اجازه یداً بید و تقید ایشان

→

ذم یا مدح در آن ذکر کنند، اما مقصود آنها خود آن وصف و دارای آن است و غرض از نان، گرسنگی و
 سیری است چه نان نامند و چه خُبز و چه چُرک. پس ذکر ابی طالب در متوی دلیل بد دانستن او و ذکر عمر
 دلیل نیک یا بد دانستن او، او را نمی‌شود.»

به این امر می‌باشد در مورد گروه فقرا و صوفیه نیز به کار برده شده است. به همین لحاظ بزرگان مشایخ صوفیه، همانند علماء عظام و راویان حدیث، مقید بودند که در کتب خویش سلسله اجازه خود را نیز نقل کنند. خصوصاً در زمان غیبت کبری که زیارت امام زمان (عج) ظاهراً میسر نیست، این اتصال با واسطه است و اجازه بدون واسطه وجود ندارد، مسأله اذن شیخ لاحق از شیخ سابق و اتصال آن به وسائط صحیح غیر مخدوش که از آن به "نص صریح" تعبیر کرده‌اند، بسیار مهم است. چه بسا سلسله‌ای از یکی از ائمه اطهار (علیهم السلام) به واسطه شیخی از مشایخ مأذون ایشان جاری بوده، ولی بعداً در اثر عدم اتصال صحیح منقطع گشته لیکن بدون اجازه درست مدتی دوام یافته بدون آنکه با رشته اصلی متصل بوده باشد. از این رو ملاک ثانوی را در تشخیص عارف مجاز در امر هدایت، اثر صحیح ذکر کرده‌اند.^۱ بدین معنی که صرف وجود اجازه صحیح در شیخ حاکی از وجود کمالات معنوی در اوست که باعث می‌شود نفس سالک متأثر و متوجه خداوند گردد و با انجام دستورات کیمیا صفت راهنما در نفس سالک آنچنان تغییر در جهت الهی پیش آید که خود او متوجه آن تبدیل گردد.

بنابر آنچه گذشت، یا شخص به بصیرت قلبیه و اثر صحیح متوجه می‌گردد و راهنمای الهی را تشخیص می‌دهد و یا اینکه گوش به نص سابقین که صاحب دل و بصیر بوده‌اند، می‌دهد. آیه شریفه لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ^۲ (کسی که دارای قلب است یا گوش فرا می‌دهد) نیز حاکی از این دو مرتبه است.

(۱) حدیث مروی از حضرت عیسی (ع) در جهت ایضاح معنی اثر صحیح بسیار گویاست و غالباً آن را درباره این موضوع ذکر می‌کنند. ایشان در پاسخ حواریون که عرض کردند: یا روح الله با که هم‌نشین باشیم؟ فرمود: با کسی که دیدن او، خدا را به یاد شما آورد و نطق و کلام او بر علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت راغب بگرداند (اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب مجالسة العلماء و صحبتهم، حدیث ۳).
(۲) سوره ق، آیه ۳۷.

تصوّف در ایران

با ظهور اسلام و ترویج آن در ایران، آنچنان حیات معنوی ایرانیان عوض شد که نمی‌توان آن را به آسانی و خام دلی، چنانکه بعضی پنداشته‌اند، صرفاً مولود عوامل اجتماعی و سیاسی موجود در ایران آن دوره دانست. و رای همه علل ظاهری و معده، دین اسلام آنچنان در دل و جان مردم رسوخ کرد و چنان تحوّل بزرگی در تاریخ قوم پارس ایجاد کرد که ایرانیان عهدی با اسلام بستند و با این عهد و بیعت و شرایط آن، چنان عمل کردند که هیچ‌یک از اقوام دیگر تازه مسلمان چنین نکردند. با این همه دوره تازه‌ای که در تاریخ ایران آغاز شد و راهی که در پیش گرفت، جدا از سرنوشت اقوام دیگر تازه مسلمان نمی‌توانست باشد، چراکه همه در تحت لوای واحد اسلام و کلمه توحید و توحید کلمه در آمده و از وحدتی متعالی از ظواهر بهره‌مند گردیده بودند. بنابراین سخن به میان آوردن از سیر تصوّف در ایران در حقیقت همان سخن گفتن از منشأ اسلام در ایران و سایر اقوام تازه مسلمان است. خصوصاً اینکه در مورد تصوّف و جنبه معنوی اسلام، اختلافات قومی کنار رفته و در اینجا همدلی است که مایه همزبانی می‌گردد و بلال حبشی و سلمان فارسی و صهیب رومی همدل و همزبان می‌گردند. از این جهت ممکن نیست به سیر تصوّف در ایران بدون توجه به احوال و اقوال کسانی مثل ذوالنون مصری، جنید بغدادی، معروف کرخی و اوّیس قرنی اهل یمن و رابعه اهل بیت المقدس پی برد.

البته تشریف فرمایی حضرت رضا (ع) به ایران حاکی از رمزی معنوی است بر اینکه انتشار حقایق باطنی اسلام یعنی تصوّف که بیش از سایر ائمه (علیهم السلام) به دست مبارک حضرت رضا (ع) تحقّق یافت در مقایسه با سایر اقوام تازه مسلمان از همه جا بیشتر در ایران صورت گرفت. اما نخستین حلقه اتصال میان ایرانیان و تصوّف اولین ایرانی‌ای است که اسلام را پذیرفت و بلکه قبل از ظهور پیامبر (ص) به بصیرت قلبی منتظر ظهور حضرتش (ص) بود. وی سلمان فارسی است که از جمله اهل صُفّه

و زهاد اولیه و اصحاب خاص پیامبر (ص) و علی (ع) بود که پیامبر او را بدون داشتن انتساب جسمانی و خانوادگی به اهل بیتی خویش مفتخر کرده بودند. با هجرت امام رضا (ع) به سرزمین پارس و ترویج و تجدید امر طریقت به دست مبارک ایشان، ایرانیان پیوند مجدد و محکم تری با اسلام و معنویت آن، یعنی تصوف برقرار کردند، که مولود مبارک آن شعر عرفانی فارسی است که در ادبیات جهان از حیث معانی لطیف عرفانی و پیوند لفظ با معنی بی مانند است، پیوندی آنچنان ناگسستنی که باعث شد برخی مستشرقین بی توجه خیال کنند که اصولاً تعالیم تصوف مولود عکس العملی است که ایرانیان در نتیجه غلبه اسلام و سلطه اعراب بر ایرانیان از خود نشان داده اند.

عرفان و تصوف

کلمه عرفان از نظر لغوی به معنای عام شناختن است، ولی به معنای خاص آن در نظر اهل الله عبارت است از معرفت قلبی حق که از طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح حاصل می شود، و به کشف و شهود است نه بحث و استدلال. لذا فقط کسی که به مقام عرفان یا معرفت قلبی حق و اسماء و صفات الهی برسد، عارفش خوانند.

دقیقاً معلوم نیست که لفظ عرفان و لقب عارف به معنای خاص طریقتی اولین بار در چه زمانی در تاریخ اسلام متداول گشت.^۱ اما اولین طایفه ای که رسماً خود را

(۱) در میان احادیث مرویه از مصادر عصمت (علیهم السلام) مشتقات لفظ عرفان درباره شناخت خداوند بسیار به کار برده شده که فقط می توان آن را حمل بر مضامین خاص قلبی شریف کرد. زیرا تنها با این نوع معرفت الهی است که غایت خلقت بشر معرفت الله می گردد. چنانکه در آیه شریفه و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ اکثر مفسرین به نقل از ابن عباس "لیعبدون" را به "لیعرفون" تفسیر کرده اند، زیرا این معرفت فقط با عبادت و بندگی که باعث رفع انانیت می شود، به دست می آید. حضرت حسین بن علی (ع) نیز خطاب به اصحابشان فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ... (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۱). باهمین معرفت است که هرکس خود را بشناسد، خدا را خواهد شناخت (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ) و ←

عارف و طریق خویش را عرفانی خواندند، صوفیه بودند و اصطلاح عرفان و عارف به این معنی بعد از لفظ صوفی و تصوّف یا مقارن با آن مصطلح شد.^۱

اگر چه در کتب صوفیه متقدّم همواره سخن از مقام معرفت و عرفان به عنوان یکی از مقامات عالیّه معنوی رانده شده، اما طایفه صوفیه اصولاً طریق خویش را عرفانی نامیدند تا آن را از طریق فلاسفه و متکلمان که معرفت حقّ را به علم عقلی و استدلالی تعریف نموده یا کسانی که به ظاهر اکتفا کرده و به نقل صرف استناد می‌کردند، متمایز گردانند.^۲ ایشان می‌خواستند مقصود خویش را از علم حقیقی که آن را عرفان یا معرفه الله می‌خواندند، معلوم دارند و میان آن علمی که مولود تصفیه نفس و شهود قلبی است با علم به معنای ظاهری و رایجش که حاصل قیل و قال و عاری از احوال معنوی است و حجاب اکبرش می‌خواندند، فرق گذارند.^۳

→

بالاترین فرائض و واجب‌ترینشان برای انسان، معرفت پروردگار خواهد بود (مقول از حضرت صادق است که فرمود: *إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجِبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ الْعَلِيِّ*، همانجا، ص ۱۸۰). و در اشاره به همین نحو معرفت الهی است که از حضرت ابی‌عبدالله (ع) از حضرت رسول نقل شده که فرمود: *مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطَنَهُ مِنَ الطَّعَامِ الْعَجِ* (کسی که خدا را شناخت و او را تعظیم کرد، دهانش را از کلام و شکمش را از طعام باز می‌دارد؛ همانجا، ص ۱۷۹). وگرنه معرفت تقلیدی یا استدلالی وجود خداوند نه غایت خلقت است نه منشأ آثاری اخلاقی در نفس مثل امساک و سکوت خواهد شد.

۱) اصولاً غایت قصوای همه ادیان حقّه و وصول به حقّ تعالی و معرفت شهودی وی از طریق تزکیه نفس و سیر و سلوک قلبی است. لذا می‌توان گفت طریق عرفانی، طریق حقیقی همه ادیان است که در اسلام ابتدا به نام تصوّف خوانده شد. در دین حضرت مسیح (ع) نیز از این نوع معرفت ابتدا به کلمه یونانی gnosis (گنوسیس که معرّب آن غنوص است و دقیقاً به معنای عرفان مصطلح می‌باشد) مراد کردند و گروهی به نام غنوصیه (اهل عرفان گنوسی) که مدّعی این طریق بودند، مشهور شدند. در دین یهود، مذهب قباله (معرّب Kabbalah) طریق عرفانی این دین است. در مذهب هندو نیز طریق عرفانی را "جنانا مارگا" (Jnana marga) خوانده‌اند.

۲) در کتاب کشف المحجوب هجویری (ص ۴۹۸) در بیان فرق میان علم به معنای ظاهری و رایج آن و معرفت آمده است: «علماء اصول فرق نکرده‌اند میان علم و معرفت و هر دو را یکی گفته‌اند... اما مشایخ این طریق... علمی را که مقرون معاملات (عمل) و حال باشد... آن را معرفت خوانند و مرعالم آن را عارف و علمی را که از معنی مجرّد بود و از معاملات خالی، آن را علم خوانند... العالم قائم بنفسه و العارف قائم بربّه.»

۳) خلط میان علم حقیقی که در احادیث و اخبار به آن اشاره و تبدیل و انحصار آن به علم به معنای

←

بدین قرار طریقه صوفیه و اهل الله، طریقه عرفانی نیز خوانده شده است. البته خود ایشان از همان بدو استعمال این لفظ متذکر این معنی بودند که صوفی در ابتدای راه صرفاً سالک مبتدی است و عرفان و معرفت حق تعالی در انتهای راه و پس از وصول به مقام فناء فی الله حاصل می شود^۱ و لذا هر صوفی، عارف و در مقام معرفت کامل حق نیست. وقتی هم به مقام عرفان رسید، دیگر از خود او و راهش که راه فقر و تصوف باشد، نشانی برجای نمی ماند که او را رهرو آن طریق بدانیم.^۲

ولی در اواخر دوره صوفیه به دلائلی که غالباً مولود عوامل سیاسی و ظهور مشکلاتی در اداره حکومت بود، و بروز اعمال خلافی از قبیل عدم تقید به آداب دینی و لاابالیگری و عقاید باطلی همچون حلول و اتحاد و اباحه اندیشی از جانب برخی متصوفه، که به درستی اهل فقر و عرفان نبوده و اتصال به رشته حقیقی تصوف

→

دانستن علوم ظاهری باعث شد که اکثر عرفا در صدد احیای معنای علم حقیقی و معنای مجازی آن برآیند. غزالی در کتاب احیاء علوم الدین (ترجمه فارسی مؤید الدین خوارزمی، ج ۱، ص ۸۶) گوید که چند لفظ از معنای حقیقی در صدر اسلام تغییر کرده و معنایی مبذل یافته است. از جمله لفظ علم است که در معنای حقیقی دینی اش به معرفت حق تعالی اطلاق می شد و آنچه در فضایل علم از زبان معصومین (علیهم السلام) مروی است، بیشتر در مورد کسانی است که عالمند به حق تعالی و احکام و افعال و صفات او، ولی علم اینک معنایی کاملاً متفاوت یافته است. همین قول را فیض کاشانی در مَهَجَةِ الْبَيْضَاء (باب علم) اظهار می دارد. و این همان تلاشی است که بعدها خصوصاً در اواخر دوره صوفیه و بعد از آن سایر علمای عارف از قبیل شیخ بهائی و ملاصدرا و فیض کاشانی بر عهده گرفتند: و در آثار عرفای متأخر مثل جناب مجذوب علیشاه یا جد امجد فقیر حضرت سلطان علیشاه نیز این اهتمام کاملاً مشهود است. ایشان غالب آثار عمیق خویش حتی تفسیر شریف بیان السعادة را به تعریف علم حقیقی و جهل علم نما آغاز کرده اند.

(۱) اصولاً به نظر عارفان بالله معرفت کامل خداوند که شامل معرفت ذات الهی - که کنز مخفی و غیر مکتنه است - نیز می گردد، میسر نیست و اگر چنین بود هرگز خواجه کائنات محمد مصطفی (ص) نمی فرمود: مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ. (مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶) ولی چون او دوست داشت شناخته گردد و تاب مستوری نداشت، تجلی کرد. لذا در حدیث قدسی آمده است: كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ (من گنج پنهانی بودم. پس دوست داشتم شناخته شوم، لذا موجودات را خلق کردم تا شناخته گردم).

(۲) در کتاب اسرار التوحید (ج ۱، ص ۲۷۷) شخصی خطاب به شیخ ابوسعید گوید: «صوفیت نگویم، درویشت هم نگویم بلکه عارفیت گویم به کمال»، که اشاره به کمال معنوی شیخ ابوسعید دارد.

و مقام ولایت ائمه (ع) نداشتند، سبب شد که مخالفتی علیه تصوف و حکمت آغاز شود.^۱ در نتیجه این مخالفت، علما و حکمای بزرگ شیعه با اینکه خود غالباً یا انتساب به رشته فقر و تصوف داشتند و یا آن را تأیید می‌کردند، عمل به تقیه نمودند. به این معنی که در آثار خویش تعالیم تصوف حقیقی و عرفان را تأیید و ترویج می‌کردند، ولی برای اینکه با متصوفه اشتباه نشده و مورد اتهام اهل ظاهر قرار نگیرند، مطالبی نیز علیه تصوف به معنای رایج مذمومش نوشتند، که البته در مورد اخیر همان افکار و تعالیم را قدح و طعن می‌کردند که طبعاً مورد قبول صوفیة حقیقی شیعه نبوده و از آن پرهیز داشتند.^۲

به دلیل همین اوضاع موجود و طرز فکر حاکم، به تدریج کسانی که از حقیقت تصوف بی‌خبر بودند، از کلمه تصوف و صوفی معنای مذمومی را مراد کردند و اعمالی

(۱) در زمان صفویه، به همت شاه اسماعیل صفوی، شیعه مذهب رسمی ایران گردید. وی که خود صوفی و سلسله ارادتش به شیخ صفی الدین اردبیلی عالم و عارف مشهور شیعه می‌رسید، برای تأسیس سلسله صفویه و تحقق مذهب شیعه تحت عنوان یک شیخ صوفی جنگید و سربازان قزلباش که مریدان او بودند به لحاظ رابطه مریدی و مرادی جانبازی کردند. ولی عجیب آنکه در اواخر سلطنت همین دودمان خصوصاً در دوران شاه سلطانه حسین صفوی به جهات کج اندیشی و بی‌تدبیری موجود از جانب شاهان صفوی، مخالفت با صوفیه اعم از حقیقی و غیر حقیقی و القاء شبهه مخالفت میان علما از یک طرف و عرفا و حکما از طرف دیگر آغاز شد و این تفرقه‌انگیزی تخم نفاق و جدائی را افکند که منجر به اضمحلال سلطنت صفویه و ضعف قدرت دینی گردید. در حالی که شاه اسماعیل با حفظ اتحاد میان علما و عرفا و تصوف و تشیع توانست در مقابل قدرت عظیم حکومت عثمانی بایستد، شاه سلطانه حسین صفوی با ایجاد مخالفت و تفرقه‌اندازی، با ضعف و زبونی کشور ایران را تسلیم بیگانگان کرد.

(۲) ملاصدرا در اغلب آثار خویش از جمله در کتاب کسراصنام الجاهلیه و رساله سه اصل هم بر صوفی نمایان و متصوفه زمان خود و اعمالشان خرده گرفته و هم‌علمایی را که توجه به معنای حقیقی علم ندارند و آن را منحصر به علوم ظاهری می‌کنند و در تهذیب نفس هم نمی‌کوشند، تقبیح و در عوض این دو گروه، مدح صوفیان حقیقی و از باب قلوب و عارفان بالله می‌کند. البته در رساله کسراصنام الجاهلیه بیشتر نکوهش متصوفه و در رساله سه اصل، سرزنش علمای ظاهرین و دفاع از علم ذوقی و تهذیب نفس می‌کند. فیض کاشانی نیز گرچه صراحتاً اهل تصوف و وارد در رشته فقر بود و از این جهت مورد ایذاء مخالفین قرار گرفت، ولی به وضوح از صوفیة باطل زمان و بعضی آداب و رسوم ایشان اظهار تنفر می‌کرد. وی در حالی که در آثاری از قبیل کلمات مکنونه و رساله موسوم به رفع فتنه و رساله شرح صدر دفاع از علم ذوقی و طریقه سیر و سلوک عرفانی کرده ولی در رساله المحاکمه از رفتار نادرست متصوفه دوران و همچنین عالم نمایان خرده گرفته است.

را به ایشان نسبت دادند که راه و رسم متصوفه باطل بود. لذا برای اینکه در حقیقت تصوف و سلوک الی الله که همان حقیقت تشیع و معنویت دین اسلام است، خدشهای وارد نشود، اعمال و آراء مذموم صوفی نمایان به ذهن متبادر نگردد، کلمه عرفان نیز به جای تصوف در اشاره به این معنا تداول یافت و رایج شد و اهل سلوک الی الله را به جای صوفی عارف خواندند.^۱ و حتی عده‌ای به غفلت از سابقه اتحاد تصوف و عرفان میان آن دو فرق نهادند، در حالی که عنوان عارف قبلاً فقط به اکابر صوفیه اطلاق می‌شد و مخصوص ایشان بود، و این رویه تاکنون دوام یافته است.^۲

علم تصوف و اصطلاحات صوفیه

تصوف و عرفان اسلامی قبل از آنکه یک علم در حوزه علوم و معارف اسلامی باشد، طریق معنوی دین اسلام به موازات شریعت آن است برای وصول به حقیقت؛ لذا اسرار آن یافتنی است نه گفتنی و از دل به دل منتقل می‌شود، نه از زبان به زبان.^۳ و چون نکات عالی‌اش بر زبان ناید و زبان را قدرت فهم حقایق معنوی نیست، آنچه مشایخ کبار صوفیه و طایفه اهل الله گفته‌اند به زبان اشارت و رمز و راز است، نه عبارت.^۴ بدین سبب می‌بینیم بهترین زبان برای تفهیم حقایق و معانی عرفانی، زبان

(۱) اصولاً نزاعی بر سر لفظ نیست، لامشاحه فی الاصطلاح، و ملاک دین صحت عقاید و اعمال است. بدین قرار هر کسی که ظاهراً و باطناً پیرو ولایت حضرات معصومین بوده و اتصال به آن بزرگواران داشته باشد، مسلمان مؤمن و اهل نجات و کمال است، اعم از اینکه او را شیعه، صوفی یا عارف بخوانیم.

(۲) به موجب همین امر اخیراً صوفیان بزرگی همچون عطار و مولوی را عارف می‌خوانند ولی پرهیز می‌کنند از اینکه ایشان را صوفی نامند و گاه حتی منکر تصوفشان نیز می‌شوند. در حالی که خود ایشان ترویج طریقه تصوف کرده و در سلسله فقر بوده و هر یک شیخی در طریقت داشته‌اند.

(۳) این لطایف عرفانی همان اسراری است که صعب و مستصعب است و جز قلب مؤمن ممتحن، دیگری یارای تحملش را ندارد و در اشاره به همین حقایق حضرت سجاد(ع) فرمودند: اگر آنها را اظهار کنم مرا کافر خواهند خواند و قتلم را واجب خواهند شمرد.

(۴) معمولاً در تذکره‌های عرفانی شیخ الطایفه جنید بغدادی را اولین کسی می‌دانند که علم اشارات را منتشر و تعالیم تصوف را تدوین کرد. به همین جهت او را "لسان القوم" خوانده‌اند (تذکره الاولیاء، شیخ عطار، ص ۴۱۶) جنابش در بیان کلمات لطیف و اشارات عرفانی بر همگان سبقت داشت و تصانیف

شعر می باشد که زبان اشارت است، لذا عالی ترین متون عرفانی ما به زبان شعر است و بزرگترین شعرای فارسی زبان از عرفا می باشند. شعر فارسی عرفانی نیز همان طور که قبلاً گفته شد، در ادبیات جهان کم نظیر و بلکه بی نظیر است.^۱

اینک با این مقدمات می توان پی برد که چرا اصولاً متون اولیه عرفانی منحصر بر شرح آداب و تعالیم تصوّف، بیان اصطلاحاتشان و ذکر مشایخ مشهور تصوّف و مناقب ایشان است و ذکری از مباحث علمی عرفانی بدان نحو که بعداً رواج یافت، به میان نیامده است. این قبیل تصانیف غالباً برای تذکر سلاک الی الله به احوال عرفا و تنبّه ایشان به مقامات عرفانی است تا تدارک توشه راه خویش بینند. ولی وقتی به تدریج علوم مختلف اسلامی تنظیم گردید و موضوع و مسائل خاص خود را یافت، طایفه اهل الله نیز در مقام دفاع از طریقه عرفان و تصوّف و پاسخ به شبهه دیگران از جمله فلاسفه و متکلمین و اهل ظاهر، در صدد تنظیم و تدوین تعالیم خویش به نحوه علمی برآمدند و اصطلاحات علمی خاص خویش را یافتند. منتهی چون همان طور که اشاره شد معانی دقیق عرفانی به زبان عبارت و فهم عادی مردم در نمی آید و فقط به زبان رمزی و سری می توان آن را بیان کرد، اصطلاحاتشان با سایر مصطلحات علوم و فنون دیگر که صریح و واضح است، تفاوت یافت.

اصطلاحاتی است مر ابدال را که نباشد زو خیر اقوال را
البته این اصطلاحات حاکی از معانی و لطایف عالی عرفانی است که در جان

→

بسیاری در حقایق و معانی قرآن به ایشان منسوب است. خواجه عبدالله انصاری نیز در تأیید این مطلب گوید: جنید که آمد این علم را ترتیب نهاد و بسط داد و کتابها در این علم تألیف کرد و چون نوبت به شبلی رسید، این علم را به منابر برد و آشکارا کرد (طبقات الصوفیه، تقریرات خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۲).

(۱) اینکه اولین اشعار فارسی عرفانی کی سروده شده است، دقیقاً روشن نیست. ولی از اوایل قرن پنجم شعر فارسی عرفانی رایج شد. غالباً ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷-۴۴۰) را اولین شاعر صوفی منش دانسته، و گفته اند که وی «افکار و خیالات تصوّف را در شعر بیان نمود». اما بی تردید قافله سالار شعرای عارف، حکیم سنائی است و اثر عظیم وی حدیقه الحقیقه قدیمی ترین مجموعه مدون و منظم شعر فارسی می باشد. راهی که او آغاز می کند ابتدا با عطار و سپس نزد مولوی به کمال خود می رسد و لذا خود مولانا می فرماید: «ما از پی سنائی و عطار می رویم».

عارف است و نباید آنها را چنانکه برخی به غلط تصوّر کرده‌اند، صرف لفاظی‌های ادبی دانست. همین بدفهمی امر باعث گردید که برخی به سبب بی‌اطلاعی و عدم پی بردن به مقصود و زبان رمزی عرفا به ذمّ تصوّف و اقوال و اشعارشان برآیند.^۱ آنان نیز در صدد پاسخ برآمده، همّت به شرح و تعریف این اصطلاحات و بیان معانی رمزی آن گمارده‌اند. آثاری را نیز مستقلاً یا بعضاً در این باره به رشته تحریر درآوردند.^۲

اما در تاریخ تصوّف با ظهور شیخ اکبر محیی الدّین بن عربی و تابعان وی در طریقت از قبیل شیخ صدرالدّین قونوی (متوفی در سال ۶۷۳) و مؤیدالدّین جندی (متوفی در سال ۷۰۰) و عبدالرزاق کاشانی (متوفی در ۷۳۶) و داوود قیصری (متوفی در سال ۷۵۱) بنا بر مشرب خاص ایشان تعالیم تصوّف، صورت تازه‌ای یافت و اصطلاحات جدیدی مثل فیض اقدس، فیض مقدّس، اعیان ثابته و مباحث تازه‌ای به صبغه فلسفی و کلامی وارد آن شد که قبلاً سابقه نداشت. تصوّف در این صورت تازه‌اش مقارن با بسط سایر علوم اسلامی نظم و نسق علمی و مستدل توأم با زبان علمی یافت و لذا به تبعیت از سایر علوم و معارف اسلامی برایش موضوع و مبادی و

(۱) البته شعرای عارف علاوه بر اصطلاحات علمی عرفانی، الفاظی را مثل زلف و خط و خال استعمال کرده‌اند که اگر آنها را حمل بر ظاهر کنیم، مفید معانی عالیّه نیست. ولی همان طور که جدّامجد نگارنده جناب نورعلیشاه ثانی در کتاب صالحیه (ص ۳۵۱) می‌فرمایند این الفاظ در مقام سرودن شعر است و شعرای مزبور جهت نقص و ظاهر آنها را منظور ندارند، بلکه اینها تشبیهات و استعارات و کنایاتی می‌باشند که مراد شاعر جهت حُسن و کمال آنهاست.

من چو لب گویم لب دریا بود من چو لا گویم مراد اِلّا بود

اصولاً در زبان شعر که زبان اشارت است، برخلاف زبان عقلی و مفهومی که زبان عبارت است، الفاظ علاوه بر معانی ظاهری، دلالت بر معانی باطنی می‌کنند. و همانند کلام الله مجید که دارای ظاهری و باطنی است که راسخون فی العلم از معنی ظاهری آن متوجّه باطن و بلکه بواطنش می‌گردند، زبان شعرای عارف نیز چنین است؛ منتهی اگر ما اهل ظاهر و غافل از عالم معنی و باطن باشیم، آنها را فقط حمل بر معانی ظاهریشان می‌کنیم و زبان به انتقاد می‌گشاییم. و این دقیقاً همان وضعی است که شعر عرفانی فارسی یافته است.

(۲) برای مثال کتاب اصطلاحات الصّوفیه تألیف عبدالرزاق کاشانی تماماً در شرح اصطلاحات صوفیه می‌باشد. در کتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری و همچنین در خاتمه رساله صالحیه نیز تعدادی از اصطلاحات تعریف و مراد عرفا از آنها بیان شده است. رساله مشواق فیض کاشانی نیز در شرح اصطلاحات شعری عرفانی تصنیف شده است.

مسائل خاصی نیز قائل شدند.^۱

پس از اینکه حقایق عرفانی و شهودات عرفا به رشته تحریر درآمد و علم عرفان و تصوّف به شرحی که گذشت، تأسیس شد، عرفان را به نظری (علمی) و عملی تقسیم کردند.^۲ آنگاه این شبهه پیش آمد که عرفان در ردیف سایر علوم نظری است و برخی گمان بردند که عرفان حقیقی همین علم عرفان (عرفان نظری) و دانستن اصطلاحات

(۱) شیخ داوود قیصری که از مؤسّسین مباحث نظری تصوّف محسوب می‌شود، در مقدّمه رساله توحید و نبوّت و ولایت (رسائل قیصری، تصحیح استاد سیدجلال الدین آشتیانی، صفحات ۶ و ۷) در عین تأیید این امر که حقایق تصوّف در طوری و رای طور عقل و استدلال است، در پاسخ منکران و طعنه‌زنان در مقام دفاع از علمی بودن علم تصوّف برآمده، می‌گوید: «اگر چه این علم، کشفی و ذوقی است و فقط کسی که اهل وجد و وجود و عیان و شهود است، از آن بهره می‌برد، اما وقتی دیدم اهل علم ظاهر گمان می‌کنند که این علم مبتنی بر هیچ اصلی نیست و توقّف و تفحص در آن حاصلی ندارد و صرف تخیلات شعری و ظامات است که اهلش هیچ برهانی بر آن ندارند و مجرد دعوی مکاشفه نیز موجب راهیابی به آن نمی‌شود، درصدد شرح و بیان موضوع این فن و مسائل و مبادیش برآمدم.» وی در همانجا در موضوع علم تصوّف گوید: «موضوع این علم ذات احدیت و نعوت ازلیّه و صفات سرمدیّه اوست و مسائلیش عبارتند از چگونگی صدور کثرت از حضرت حق و رجوع به او و بیان مظاهر اسماء الهی و صفات ربّانی و بیان کیفیت رجوع اهل الله به او و کیفیت سلوک ایشان و مجاهدات و ریاضاتشان و بیان نتیجه هر یک از اعمال و افعال و اذکار در دنیا و آخرت بر وجهی که در نفس الامر محقّق است (رسائل قیصری، ص ۶). همین تعریف را شیخ بهائی در کشکول (جلد ۵، ص ۲۹۹) نیز نقل می‌کند. مبادی علم عرفان هم که مسائلیش مبتنی بر آن است عبارت از معرفت به یک عدّه حقایق بدیهی نزد عارفان کامل می‌باشد، زیرا فقط ایشان به کشف و شهود متحقّق به آن مبادی و مسائل می‌گردند و دیگران برای ورود در این علم همچون مسلماتی آن را می‌پذیرند.

(۲) اگر در گذشته کسانی مثل قیصری عرفان را به علمی و عملی تقسیم کرده‌اند، منظورشان این نیست که از اقسام علوم نظری مثل فلسفه و کلام است و به صرف دانستن مباحث عرفانی شخص عارف می‌شود. ایشان همواره واقف به این معنی بودند که در سلوک الی الله نظر توأم با عمل است و شخص تا راهرو نباشد، اهل نظر نمی‌شود. قیصری در رفع این شبهه که مولود مشابهت موضوع علم تصوّف با حکمت و کلام است، در ادامه مطلب قبل گوید: «در آن دو علم از کیفیت وصول بنده به ربّش و قرب به او که مقصد اقصی و مطلب اعلاّی تحصیل علوم و انجام طاعات است، بحثی نمی‌شود» و می‌افزاید: «آنچه به واسطه آن علوم ادراک می‌شود و به وهم و فهمشان درمی‌آید حاصل نظر فکر ایشان است نه عین حقیقت ازلی.» این حقیقت ازلی در مراتب سلوک بر انسان مکشوف می‌شود. به همین دلیل خود او معرفت طریق سلوک را که جزء تعریف تصوّف ذکر کرده «برای رها نمودن نفس از تنگنای قیود جزئیّه و رسانیدن آن به مبدأ خود و متّصف ساختنش به صفت اطلاق (تجرّد) و کلیّت» و در حقیقت مفید فایده عملی می‌داند (رسائل قیصری، ص ۷).

مخصوص به آن است. در حالی که صرف دانستن علم عرفان و مباحث نظری تصوف موجب بروز کمالات اخلاقی و حالات روحانی که در تعریف عرفان مأخوذ است، نمی‌شود و اهل علم عرفان را بدون اینکه سالک الی الله و دارای مقامات باشد، نمی‌توان "عارف بالله" خواند و غافل از اینکه هر علمی اعم از علم عرفان و غیره که باعث رفع خودبینی و کشف حجاب نگردد، جهل از آن علم بهتر است.

علم کز تو ترا نبستند جهل از آن علم به بود صدبار

در حالی که علم مورد نظر عرفا، همان که گم‌شده مؤمن است و واجب عینی بر هر مسلم و مسلم‌های است، حاصل کثرت تعلیم و تعلم نیست، بلکه نوری است که خداوند بر قلب هر که بخواهد می‌تاباند.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

تفاوت احوال اولیای دین

حضرات اولیا مانند انبیا اگر چه هر یک در زمان خود مطاع کلّ و محیط بر مادون بوده‌اند، ولی از نظر مظهریت الهی و مراتب روحی و درجات قرب و بندگی و احوال و اخلاق شخصی و حتی آداب دنیوی با یکدیگر تفاوت دارند.^۱

هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک با حق می‌برد جمله یکی است^۲

(۱) حضرت آقای رضا علیشاه مراتب مختلفه ولایت کلیه و اقتضائات خاص هر یک از این مراتب را مطابق هیأت قدیم به خورشید تشبیه می‌کردند که نسبت آن به بروج دوازده گانه مساوی است و بودنش در برج حمل یا میزان فرقی ندارد، لیکن در آثارش فرق‌های بسیار ظاهر است. زمانی که در برج حمل قرار دارد، سرسبزی و وجد و طرب ظاهر است، ولی موقعی که در برج میزان می‌باشد افسردگی و پژمردگی بروز دارد. این اختلاف در شمس نیست بلکه سبب آن اختلاف موقعیت بروج و استعداد ذاتی آنهاست. نسبت ولایت کلیه نیز به صاحبان خود به واسطه تفاوت استعداد آنان متفاوت است. اختلاف بروزات و ظهورات در آنها به جهت اختلاف موقعیت و زمان و استعدادات است، لذا بعضی از انبیا و اولیا معجزاتشان بیشتر از بعضی دیگر و بعضی کمتر بود (تجلی حقیقت، صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹).

(۲) مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۸۶.

همه ایشان به جهت تخلّق به اخلاق الله مجمع جمیع صفات کمالیه و مبرّی از معاصی هستند ولی در هر یک صفت خاصی غلبه و نمایش یافته است، چنانکه در میان انبیا صفت صبر در حضرت ایوب و حلم در حضرت هارون (ع) بیش از سایر صفات بروز داشت، لذا به آن صفت ظهور یافتند. در میان ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز زهد علوی و حلم حسنی و شجاعت حسینی و علم باقرین مشهور است.

به همین سبب سیره ایشان در سیر الی الله و آداب دنیوی و ظاهری نیز با یکدیگر فرق دارد. ولی این تفاوت احوال و مظهریت اسماء و صفات مانع سیر الی الله و طی کردن مراتب کمال نیست. حضرت موسی (ع) چون در حالات خویش سالک مجذوب بود، به امور دنیوی اهمیت داده و تعلّقات زندگی از قبیل زن و فرزند داشت، از نظر احکام شرعی نیز دین یهود دارای دستورات جزئی مفصل و بسیار سخت و گاه طاقت فرساست. اما حضرت عیسی مسیح (ع) چون مجذوب سالک بود کمتر توجهی به ظواهر دنیوی داشت، ازین جهت تأهل اختیار نکرده و غالباً در گوشه عزلت به سر می بردند. زین سبب احکام شرعی دین مسیح (ع) جنبه طریقتی دارد و مخصوص خواص است و منحصر است به عشق به خداوند و شفقت به خلق الله. ولی حضرت ختمی مرتبت (ص) و جانشینان آن بزرگوار (ع) جامع بین جذب و سلوک و باطن و ظاهر بودند،^۱ لذا دین مبین اسلام واجد عالی ترین احکام شرعی و آداب طریقتی برای هر مرتبه و مقام مطابق با آن است. پس مناسب با همه ازمنه و امکانه و همه افراد در مراتب مختلف ایمانی و اخلاقی نیز می باشد.

از نظر آداب دنیوی نیز در میان پیامبران مثلاً حضرت ابراهیم و داوود و سلیمان

(۱) وقتی حضرت موسی در مقام قرب خداوند در وادی مقدس قرار گرفت، دستور داده شد که: نعلین خود را بیرون آور (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ) که مقصود زن و فرزندان یا زن و اموال بود که تعلق خاطر بسیار به آنها داشتند، یعنی باید مجرّد از تعلّقات دنیوی شود. ولی حضرت رسول (ص) در معراج وقتی خواستند در عرش کفش های خود را بیرون آورند، از جانب الهی ندا رسید که آنها را بیرون نیاور که باعث افتخار عرش ما هستند. زیرا توجه حضرت رسول (ص) به دنیا موجب غفلت ایشان از خداوند نمی شد و بلکه زن و فرزندشان به جهت اضافه تشریفیه به حضرت رسول موجب افتخار عرش الهی بودند.

(علیهم السّلام) اهل تجملات زندگی دنیوی و بلکه سلطنت ظاهری بودند، ولی عیسی و یحیی (علیهمما السّلام) اصلاً توجهی به ظاهر نداشتند. این اختلاف در زندگی ظاهری ائمه اطهار (علیهم السّلام) نیز مشهود است. حضرت علی (ع) خصوصاً در ایام پنج سال خلافت و حضرت سجّاد (ع) با فقر و ناداری به سر می بردند، ولی امام حسن و امام ششم یا امام رضا (علیهم السّلام) به وضع اعیانی زندگی می کردند.^۱ ولی تفاوت سیره پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السّلام) همان طور که گفتیم ربطی به جنبه و آوی آنها ندارد و حاکی از تفاوت اخلاقی و زندگی فردی ایشان است.

در میان مشایخ عرفا نیز این تفاوت احوال و اخلاق و نحوه سلوک الی الله مشهود است و با امعان نظر به همین حقیقت، عطار گوید:^۲ «اولیا مختلف اند، بعضی اهل معرفت اند و بعضی اهل معاملات و بعضی اهل محبت و بعضی اهل توحید و بعضی

(۱) اصولاً به نظر بزرگان اسلام داشتن یا نداشتن ثروت دنیوی نه مانع راه سلوک است و نه باعث پیشرفت آن می گردد. در شریعت مقدّس اسلام بنا بر جامعیت آن، هم ترک دنیا و رهبانیت که جنبه عیسویت است نهی شده که می فرماید: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (سوره اعراف آیه ۳۲) و هم دوستی دنیا که جنبه موسویت است: إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (سوره تغابن آیه ۱۵). جهت جامعه موسویت و عیسویت که دین محمدی (ص) و سیره معصومین (علیهم السّلام) و اولیای دین بوده، این است که «میخ دنیا را باید برگل کوفت نه بردل» و دست را به کار و دل را با یار داشت. البته در عین حال باید توجه داشت که میان زهد و تزهد، تدبیر معیشت و علاقه به دنیا، و ترک الله و للدنیا تفاوت است، اگر چه ظاهراً متشابه می نمایند. به همین منوال فرق است میان دولت ابراهیم و ثروت قارون یا تجمل امام رضا (ع) با تجمل مأمون. اصولاً آنچه در دین اسلام نهی شده است، دنیاپرستی است از آن جهت که منجر به غفلت از حق می گردد. از این رو مولوی (مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۸۳ و ۹۸۴) در شرح حدیث نبوی نِعَمَ الْمَالِ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ می فرماید:

مال را کز بهر دین باشی حمول
نعم مال صالح گفت آن رسول
چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن

(۲) تذکرة الاولیاء، صفحات ۵ و ۶. همچنین لاهیجی در شرح گلشن راز در این خصوص گوید: «هر گروهی از اولیا و عرفا را مشربیی خاص و منهجی است، چنانکه بعضی بر مشرب تجرید و تفرید باشند و بعضی ولایت را بر کلّ مقدم می دارند.»

همه»^۱ لذا در کتب متقدم صوفیه میان مشایخ خراسان با مشایخ بغداد در نحوه سلوک فرق گذاشته‌اند. بزرگان عرفا در بغداد مثل جنید بغدادی بیشتر طریق صحو داشتند، در حالی که مشایخ خراسان مثل بایزید بسطامی عمدتاً بر طریق سکر بودند. عرفای خراسان در درجه اول عاشق بودند و اهل سکر و ملامت و سوخته‌جانی، حال آنکه سالکان طریق در بغداد که «ارباب توحید» نیز خوانده می‌شدند، اهل هوشیاری بودند و آداب دانی.

موسیا آداب دانان دیگرند سوخته جان و روانان دیگرند به عبارت دیگر صوفیه بغداد سالک مجذوب بودند و صوفیه خراسان مجذوب سالک. البته این بدان معنا نیست که مثلاً مشایخ بغداد مثل جنید و حارث محاسبی یا شبلی سخن از عشق نرانده‌اند، بلکه مراد آن است که آنها معرفت را مقدم بر عشق دانسته و چنانکه گفته شد در احوال ایشان سلوک و لوازمش بر احوال جذب‌غلبه داشته است.

مطابق تفاوت احوال، اقوال عرفا نیز گاه متغایر است.^۲ زیرا هر یک بر حسب حال و مقام و مشهوداتی که داشته‌اند، سخن گفته‌اند که رد و انکار قول دیگری نیست. در این ره اولیا باز از پس و پیش نشانی می‌دهند از منزل خویش^۳ زیرا رد و انکار در مقام عقل و احتجاجات عقلی و در مرتبه واحد بودن مصداق دارد، ولی عرفا که قائل به مقامات مختلف سلوکی و سلسله مراتب شهودی هستند،

(۱) در ادیان دیگر نیز سخن از اختلاف طرق و مسالک در سلوک الی الله رانده شده است. مثلاً در دین هندو سه طریق اصلی در سیر و سلوک قائل شده‌اند: طریق معرفت (jnana-marga) و طریق عمل (karma-marga) و طریق محبت (bhakti-marga). البته مراد از این سه طریق، بالطبع دقیقاً مطابق سه طریق معرفت و معاملات (عمل) و محبت نزد عرفای اسلام نیست ولی متناظر با آن است.

(۲) از این جهت می‌بینیم که اقوال منقول از عرفای بغداد برخلاف عرفای خراسان بیشتر ناظر بر آداب و علم به آداب و دانستن دقایق آن است. آثار مکتوبی هم که از ایشان برجای مانده در همین زمینه است. مثلاً کتاب الرعاية لحقوق الله حارث محاسبی که مجموعه‌ای از آداب سلوک است، بیانگر طریق وی در سلوک الی الله یعنی طریق صحو می‌باشد.

(۳) گلشن راز، شیخ محمود شبستری، مقدمه.

مشهوداتشان منافی مشهودات دیگری که در مقامی پایین تر یا بالاتر است، نمی باشد. البته چون مقامات و مراتب سلاک الی الله متفاوت است و هر مرتبه اقتضای تکلیف خاص خود را دارد، طایفه اهل الله گویند باید در مورد مشاهدات و احوال معنوی کتمان سر کرد تا دیگری که در آن مرتبه نیست به خیالات و شبهات مهلک نیفتد، از این رو در اخبار رسیده است که لو عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ (اگر ابوذر می دانست که در قلب سلمان چه می گذرد او را تکفیر می کرد).

القاب طریقتی

اولیای دین بر حسب اختلاف احوال و مناہج دارای القاب طریقتی مختلفی گشته اند که مطابق با حالات ایشان است و از مصادیق الاسماءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ است و ربطی به القابی که مردم به آنها داده اند، ندارد. این القاب در حقیقت مخصوص کسانی می باشد که بنابر استعداد روحی خود، مراتب و درجاتی از سلوک الی الله را طی کرده و طفل ایمان در وجودشان متولد شده است. ایشان هستند که مشمول فرمایش رسول اکرم (ص) شده،^۱ موت اختیاری را درک کرده و موفق به تولد ثانی^۲ گردیده اند. این القاب در مورد حضرات انبیا نیز به کار رفته، چنانکه موسی به کلیم الله و عیسی به روح الله ملقب بودند و از القاب پیامبر اسلام (ص) حبیب الله است. ائمه اطهار نیز القاب معنوی از قبیل باقر و صادق و کاظم و رضا داشتند.

اولیای جزء و عارفان بالله نیز پس از اینکه از جانب راهنمای خویش مأمور به ارشاد سالکان حق شده، دارای لقب خاص مطابق احوال خود گردیده اند. البته بر حسب ادوار مختلف تاریخ اسلام این القاب در جزئیات متفاوت بوده اند؛ مثلاً در

(۱) مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا: به مرگ (اختیاری) بمیرید قبل از اینکه به مرگ (اضطراری) بمیرید.

ای خنک آن راکه پیش از مرگ مرد یعنی او از اصل این رز بوی برد

(۲) از حضرت عیسی (ع) نقل شده: لَنْ يَلِيحَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُوَلِّدْ مَرَّتَيْنِ (کسی که دوبار زائیده نشده وارد ملکوت آسمانها نمی گردد).

چون دوم بار آدمی زاده بزاد پای خود بر فرق علتها نهاد

اوایل القاب طریقتی گاه مختوم به دین بوده، مثل فریدالدین عطار، جلال الدین مولوی یامحیی الدین بن عربی. پس از حضرت شاه نعمت الله ولی نیز لفظ شاه در القاب طریقتی فقط در خصوص کسانی که به حد کمال سلوک الهی رسیده‌اند، ذکر شد.^۱ از زمان حضرت رضا علیشاه دکنی و پس از اینکه تشیع در ایران علنی گردید، بزرگان صوفیه در سلسله نعمه‌اللہیه که افتخار انتساب معنوی به حضرت مولی الموحدین علی (ع) دارند، لفظ علی را نیز در القاب درج کردند.^۲

سلاسل مشهور صوفیه

در زمان ظهور ولایت کامله امام همام حضرت علی (ع)، عرفای کاملی تربیت شده و در تحت قباب ولوی حضرتش قرار گرفتند. از آن حضرت مشایخ بسیاری در شهرها

(۱) منظور از کلمه شاه در القاب طریقتی همان طور که مرحوم نورعلیشاه اول در ملاقات با سید جلیل بحر العلوم در پاسخ ایشان فرمودند (طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۲۰۰) «سلطنت و غلبه و قدرت بر نفس» و قوای نفسانی خود است که عارف بر اثر بندگی خدا و نیل به مقام فناء فی الله به آن دست می‌یابد و مستعد می‌شود که منشأ آثار و تصرفات معنوی در وجود رهروان طریق نیز گردد. ازین رو از حضرت صادق (ع) روایت شده که: *العبودية جوهرة كنهها الربوبية* (مصباح الشریعة، باب ۱۰۰).

بندگی کن تا که سلطنت کنند تن رها کن تا همه جانت کنند

این پادشاهی در حقیقت حاصل نهایت گدایی کوری اوست (پادشاهیش همین بس که گدای تو بود) و این سلطنت فقر افتخار نبی (ص) است که فرمود *الفقر فخری*. پس اگر مشایخ طریقت کلمه شاه را در القاب خود به کار برده‌اند، مراد ایشان برخلاف ادعای منکران، به هیچ وجه سلطنت و سلطه ظاهری نیست. سیره عرفا خود بهترین گواه بر این مطلب است که ایشان در سراسر تاریخ اسلام بنابر وظیفه محوله تا کنون اندک توجهی به این مطالب نداشته‌اند. این شبهه که بر اثر سوء تفاهم یا غرض ورزی القا شده شبیه به آثمی است که خلفای عباسی به حضرات ائمه اطهار (علیهم السلام) وارد دانسته و خیال می‌کردند که آن بزرگواران قصد سلطنت دارند و به همین سبب مرتکب آزار و یا قتل ایشان می‌شدند. یا در مورد مشایخ عرفا، سلاطین عصر مثل امیر تیمور گورکانی به تفتین مخالفان، گمان می‌کردند ایشان قصد حکومت دارند یا باعث تحریک و جلب عامه می‌گردند، و لذا بزرگانی همچون شاه نعمت الله ولی را مورد ایذا قرار داده، وادار به ترک مسکن خویش ساختند.

(۲) در واقعه مشهوری که حضرت رضاعلیشاه دکنی مشاهده کردند، از جانب امام ثامن (ع) مأمور شدند که جناب سید معصوم علیشاه دکنی را روانه ایران نمایند، همچنین دستور داده شده بود که «بنابر اظهار تشیع در طریقه ایشان هر کسی را نامی که مشتمل بر نام علی باشد، نهند، جایز است» (طرائق الحقایق، ج ۳، ص ۱۶۸؛ شمس التواریخ، شیخ اسدالله ایزدگشسب، ص ۷۵).

منتشر بودند و چند سلسله از آن حضرت جاری شد، مثل سلسله کمیلیه که به واسطه کمیل بن زیاد جریان پیدا کرد. ولی مشایخ مآذون آن بزرگوار که سلسله‌ای از آنها جاری نشده است، بسیار بودند، مثل رشید هجری و میثم تمار و سعید بن جبیر و قنبر غلام خاص آن حضرت و مالک اشتر نخعی.

سلاسل مشهور دیگری که در فقر و تصوف از سایر ائمه اطهار منتشر شده، عبارتند از: سلسله ادهمی که به واسطه ابراهیم ادهم به روایتی از جانب حضرت سجاد (ع) و به روایت دیگر از امام باقر (ع) رواج یافت. امام همام جناب صادق (ع) نیز مشایخ روایت و طریقت بسیار داشتند، از جمله بایزید بسطامی که سلسله طیفوریه از آن بزرگوار جاری شد. از امام هفتم (ع) نیز مشایخ بسیاری در اطراف بودند که از همه مشهورتر شیخ شقیق بلخی است که سلسله سهروردیه به یک طریق منتهی به وی می‌شود.

سلسله معروفیه

پس از حضرت امام موسی کاظم (ع) فرزند ارشد آن بزرگوار، حضرت رضا (ع) جانشین آن امام همام و شجره ملکوتیه الهیه گردید. مشایخ مجاز آن جناب نیز بسیار بودند که از همه مهمتر شیخ المشایخ معروف کرخی دربان ظاهری و باطنی آن حضرت است، که عمده سلاسل متأخر صوفیه به این شیخ جلیل القدر منسوبند و از این جهت سلسله معروفیه را أم السلاسل نامیده‌اند.

آن جناب به دست حضرت رضا تربیت شد و دو یا سه سال قبل از شهادت آن حضرت در بغداد از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید. جانشین آن جناب شیخ سرّی سقطی^۱ و جانشین وی شیخ جنید بغدادی، ارادت به ائمه معصومین زمان خود

(۱) ابوالحسن سرّی سقطی بن مغلس شاگرد و جانشین شیخ معروف کرخی بوده که به درک فیض و اخذ اجازه ارشاد از حضرات امام محمد بن علی تقی و امام علی نقی (علیهما السلام) نائل شده است.

(علیهم السلام) حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری و مولانا حجت قائم (علیهم السلام) داشتند و از آن بزرگواران مجاز بودند، و فقط تربیت سرتی توسط معروف کرخی و تربیت جنید توسط سرتی بود، ولی همه ایشان افتخار پیروی و انتساب به ائمه زمان (علیهم السلام) خود داشتند.^۱ لذا در سلسله معروفیه جنید بغدادی ملقب به شیخ الطائفه را اولین قطب در زمان غیبت می‌گویند.^۲

→

سرتی بر وزن فعلیل به معنی برگزیده و با شرافت و رئیس قوم است. وی چون ابتدا در بغداد سقط فروشی می‌کرده او را سقطی نامیده‌اند. در سال ۲۵۱ یا ۲۵۳ قمری وفات یافت و در بغداد مدفون گردید. در بین اصحاب ائمه چند نفر به نام سرتی مشهور بوده‌اند و یکی از آنها که معاصر حضرت صادق (ع) است، مورد لعن آن حضرت قرار گرفت ولی او قریب یک قرن قبل از شیخ سرتی سقطی است.

(۱) بدین قرار انتساب سلسله معروفیه از شیخ معروف کرخی به امام رضا (ع) انتساب تربیتی است نه خلافت و جانشینی امام (ع). زیرا اگر غیر از این بود چون شیخ معروف کرخی در زمان حیات حضرت رضا (ع) رحلت کرد، شیخ سرتی سقطی باید به حضرت رضا اتصال داده می‌شد و جانشین ایشان قلمداد می‌شد نه شیخ معروف کرخی. از این رو اینکه سلسله مذکور را "رضویه" نیز می‌گویند، برای این است که انتشار حقایق تصوف توسط اب الاولیاء حضرت رضا (ع) بیشتر از سایر ائمه اطهار بود، چنانکه مذهب جعفری را نیز بدین جهت "جعفری" خوانند که انتشار احکام ظاهریه شرعیه بیشتر توسط مجدد اسلام حضرت صادق بود. وگرنه اعتقاد تام به ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) از اصول و مبانی این سلسله و جزء لاینفک آن است. پس نسبت هشت امامی دادن از جانب بعضی مغرضین به این سلسله باطل است، زیرا اگر این طور باشد باید شیعه جعفری را نیز شش امامی خواند. به علاوه اصولاً در کتب مذاهب و فرق اسلامی مشهور، فرقه‌ای معروف به هشت امامی ذکر نشده، پس چگونه می‌توان سلسله رضویه را هشت امامی خواند؟ البته علت اینکه درباره انتساب مشایخ صوفیه به ائمه اطهار در دوران پس از امام رضا کمتر ذکر می‌شود، این است که حضرات ائمه در آن دوران در خفا زندگی می‌کردند و شیعیان بیشتر تقیه می‌کردند، تا اینکه این امر منجر به غیبت امام (عج) گردید. چنانکه این مطلب درباره روایان احادیث ایشان نیز صادق است.

(۲) ابوالقاسم جنید بغدادی خواهر زاده سرتی سقطی و تربیت شده وی بود که اصلاً اهل نهاوند و در سال ۲۲۰ قمری در بغداد متولد شده و در ۲۹۸ یا ۲۹۹ هجری رحلت کرد در جوار قبر مرشد خود سرتی سقطی مدفون گردید. جنابش به فیض حضور امام علی نقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) فائض گردید و تا اواسط زمان غیبت را نیز درک نمود. حضرت آقای رضاعلیشاه معتقد بودند که جنید مذکور در کتاب تنقیح المقال مامقانی (ج ۱، ص ۲۳۸) که از اصحاب امام حسن عسکری و دارای جلالت مقام و مورد لطف ایشان بوده، شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی است. جنابش دارای تصانیف بسیاری در عرفان است و در حقیقت با ایشان طریقه تصوف و رشته فقر و عرفان نظام یافت، لذا ملقب به شیخ الطائفه و لسان القوم ←

سلسله عرفا پس از شیخ جنید بغدادی

بنابر آنچه گذشت، اولین قطب در زمان غیبت شیخ الطائفه جنید بغدادی بود. پس از ایشان سلسله اقطاب مأذون که اجازه‌شان در امر طریقت و درایت با واسطه به امام (عج) می‌رسد، به ترتیب تا حضرت شاه نعمت الله ولی عبارتند از: شیخ ابوعلی رودباری، شیخ ابوعلی کاتب، شیخ ابو عمران مغربی، شیخ ابوالقاسم گورکانی، شیخ ابوبکر طوسی، شیخ احمد طوسی غزالی، شیخ ابوالفضل بغدادی، شیخ ابوالبرکات، شیخ ابومسعود اندلسی، شیخ ابومدین مغربی، شیخ ابوسعید صعیدی، شیخ کمال الدین کوفی، شیخ صالح بربری، شیخ عبدالله یافعی^۱ و حضرت شاه نعمت الله ولی.

شاه نعمت الله ولی

مجدد سلسله رضویّه در قرون هشتم و نهم حضرت شاه نعمت الله ولی از اجلّه عرفا و دارای مقام رفیعی در علوم ظاهری و باطنی بودند.^۲ عظمت و کمال معنوی جنابش آنچنان در ایام ارشاد شهره عام و خاص شده بود که در مدّت ارشاد در عمر

→

گردید. نقل است که فرمود: «شیخ ما در اصول و فروع و بلا کشیدن امیرالمؤمنین علی مرتضی است علیه السلام» (تذکره الاولیاء، عطار، ص ۴۲۰). جانشین مأذون شیخ جنید بغدادی، شیخ علی رودباری است. (۱) شیخ عبدالله یافعی ملقب به عقیف الدین از اکابر مشایخ و علمای مشهور و مورّخین به نام و صاحب تصنیفات و تألیفات متعدد در قرن هشتم هستند که چون در محیط سنی مذهب و عمدتاً ناصبی، ساکن بودند، تقیه می‌فرمودند، ولی به قول پدر بزرگوارم از تعصب در تشیع نزدیک‌ترین مریدان و جانشین ایشان حضرت شاه نعمت الله ولی می‌توان به تشیع شیخ نیز پی برد. (۲) ایشان در سال ۷۳۱ هجری در حلب و به احتمالی در کُهبان کرمان متولد شدند. نسبت جسمانی‌شان با ۲۰ واسطه به حضرت رسول (ص) می‌رسد. پس از تحصیل علوم ظاهری نزد علمای مشهور آن زمان در طلب راه حقیقت برآمدند و برای درک مشایخ تصوف و صحبت اولیاء الله مسافرت‌ها نموده و ریاضت‌ها کشیدند، تا اینکه در مکه معظمه موسی وار خدمت شعیب زمان شیخ عبدالله یافعی رسیدند و بعد از هفت سال پس از طی مراتب سیر و سلوک به کسب اجازه ارشاد مفتخر و به امر آن بزرگوار به ایران بازگشتند و پس از چندی در مقام جانشین شیخ عبدالله یافعی در امر ارشاد متمکن شدند. جنابش صاحب تألیفات عدیده هستند و متجاوز از سیصد رساله به زبان فارسی و عربی تصنیف فرموده‌اند.

طولانی خود که متجاوز از یکصد سال بود، عدّه بیشماری از جمله چند تن از مشایخ سلاسل دیگر دست ارادت به حضرتش داده و از برکات انفاس قدسیّه‌اش بهره‌مند گردیدند و لذا ایشان مقتدای بیشتر سلاسل فقر شدند. جنابش در مذهب تشیّع بسیار متعصب بودند و به اقتضای زمان تقیه را کنار نهاده و به نشانه شیعه اثنی عشری بودن، خود و پیروانشان تاج دوازده ترک بر سر می‌نهادند و در رونق مذهب تشیّع می‌کوشیدند.^۱ عدّه بسیاری از مسلمانان سنی مذهب بر اثر ارادت به حضرت شاه، مذهب تشیّع اختیار کردند. بدین قرار چون حضرت شاه نعمت الله ولی مجدّد و مروج حقایق فقر و عرفان و مرجع اکثر سلاسل فقر در زمان خود شدند، سلسله علیّه علویّه رضویّه معروفیه به نعمه اللّهیّه نیز شهرت یافت.

پس از حضرت شاه نعمت الله ولی، یگانه فرزندشان برهان الدّین خلیل الله (متولّد ۷۷۵ هجری در کهنان کرمان) به اذن پدر بزرگوار به مقام جانشینی رسید، ولی به خواهش احمدشاه بهمنی پس از رحلت حضرت شاه نعمت الله ولی به بیدر در هندوستان هجرت کرده و بنا بر قول اکثر تذکره‌ها در همانجا رحلت فرمود. جانشینان مأذون ایشان به ترتیب عبارتند از: میرشاه حبیب الدّین محبّ الله اول، میرشاه کمال الدّین عطیه الله اول، میرشاه برهان الدّین خلیل الله ثانی، میرشاه شمس الدّین محمّد اول، میرشاه حبیب الدّین محبّ الله ثانی، میرشاه شمس الدّین محمّد ثانی، میرشاه کمال الدّین عطیه الله ثانی، میرشاه شمس الدّین محمّد ثالث (حسینی).

(۱) حضرتش در آثار خود علناً اظهار تشیّع و حبّ اهل بیت (علیهم السّلام) و سبّ و لعن دشمنان ایشان می‌کردند.
چنانکه می‌فرمایند:

اگرستی محبّ آل علی مؤمن کاملی و بی بدلی
رساله‌ای نیز در مناقب حضرت مهدی (عج) تألیف فرمود. و همان طور که گفته شد در آن زمان که مذهب تسنّن غلبه داشت، برای اینکه فقرا در عین تقیه یکدیگر را بشناسند و رسیدگی به احوال هم کنند، ایشان دستور دادند تاج دوازده ترک بر سر گذارند. ولی بعداً که مذهب تشیّع در ایران رسمیت یافت، این امر از عمومیت افتاد، زیرا از امتیازات سلسله نعمه اللّهیّه این است که تقید به لباس و کلاه مخصوصی ندارند: درویش صفت باش و کلاه تتری دار.

حضرات اقطاب مذکور علاوه بر نسبت معنوی نسبت جسمانی نیز دارند، بدین طریق که هر یک فرزند خود را برای جانشینی تربیت و تعیین نمودند، به استثنای شاه کمال الدین عطیة الله اول که نواده عموی خود شاه برهان الدین خلیل الله ثانی را به جانشینی تعیین فرمود.

بعد از جناب میرشاه شمس الدین حسینی، شیخ محمود دکنی و سپس فرزندشان شیخ شمس الدین دکنی و سپس فرزند ارشدشان شاه علیرضا دکنی (متوفی در سال ۱۲۱۵ هجری) به مقام جانشینی و ارشاد سالکان رسیدند. بدین ترتیب پس از شاه نعمت الله ولی، امّ السلاسل فقر در هندوستان جریان یافت و دوازده تن از اقطاب سلسله که نه نفر اول ایشان از اولاد و احفاد حضرت شاه نعمت الله ولی بودند، در هندوستان ساکن شده و منشأ ترویج عرفان و مذهب تشیع در آنجا گردیدند.^۱ در خلال این ایام در ایران، از اوایل سلطنت شاه سلطانحسین صفوی تا اواخر حکومت کریم خان زند، در امر طریقت آنچنان فترتی پیش آمد که سابقه نداشت.^۲ بدین معنی که بر اثر اوضاع نابسامان حکومتی و فکری موجود و فتنه‌های پی‌درپی، راه و رسم طریقت و حتی فکر جستجوی حقیقت از ایران رخت بر بست و اغتشاش امور مملکت و انکار جاهلان باعث شد سلاسل فقر و طریقت و ارباب عرفان و حقیقت یا از کشور رفته یا در گوشه انزوا به سر برند. تا اینکه مجدد طریقت جناب شاه سیدعلیرضا ولی دکنی که مشایخ بسیاری را تربیت کرده بودند، شیخ المشایخ خویش جناب سید معصوم علیشاه دکنی را به اشاره غیبی برای تجدید طریقت و ترویج سلسله نعمة اللهیه در سال ۱۱۹۴ هجری مقارن اواخر حکومت کریم خان زند عازم ایران فرمودند.^۳

(۱) تاریخ سلسله نعمت اللهیه در هندوستان در بخش «اسفار» کتاب حاضر آمده است.
 (۲) شرح مفصل وضع طریقت در این ایام در کتاب حدائق السیاحه، در ذکر احوال جناب نورعلیشاه اصفهانی، (صفحات ۲۶ تا ۲۸) مندرج است.
 (۳) نقل است که جناب سیدشاه علیرضا دکنی در ضمن واقعه‌ای از حضرت امام ثامن (ع) مأمور شدند که جناب سید معصوم علیشاه را روانه ایران نمایند (طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۶۸؛ همچنین شمس التواریخ، تألیف مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب، ص ۷۵).

ایشان نیز جمعی کثیر از تشنگان راه کمال را به فیض کامل رسانید و رونقی به امر طریقت و معرفت در ایران داد. از جمله این راه یافتگان جناب نورعلیشاه اصفهانی است که جامع کمالات ظاهری و باطنی بودند. جناب سیدمعصوم علیشاه به سبب بُعد مسافت و عدم ارتباط کافی بین ایران و هندوستان از طرف جناب شاه علیرضا دکنی مجاز به تعیین شیخ و حتی جانشین برای شخص خود بودند تا وقفه‌ای در پیشرفت امر طریقت ایجاد نشود.^۱ لذا پس از چندی جناب نورعلیشاه را به سمت جانشینی خود تعیین نموده و عازم هندوستان گردیدند و در بازگشت، در کرمانشاه در سال ۱۲۱۱ هجری به شهادت رسیدند.

جناب نورعلیشاه نیز عده بسیاری را تربیت کردند و با اجازه مشابهی که در تربیت و نصب مشایخ و تعیین جانشین برای خود داشتند، قبل از رحل اقامت در عتبات عالیات جناب شیخ زین الدین حسین علیشاه اصفهانی را به سمت وصی و خلیفه خود تعیین نمودند و در سال ۱۲۱۲ هجری در موصل مسموم گردیده، سرای محنت را ترک فرمودند.

هنگامی که جناب حسین علیشاه اصفهانی به مقام جانشینی رسیدند، اجازه‌شان به تأیید جناب شاه سید علیرضا دکنی که در قید حیات بودند نیز رسید و به خلافت تعیین شدند. لذا با رحلت حضرت شاه علیرضا دکنی در سال ۱۲۱۴ هجری در دکن، جناب حسین علیشاه اصفهانی در مسند قطبیت سلسله نعمت الّهییه در ایران متمکن شدند. بعد از جناب حسین علیشاه اصفهانی به ترتیب، بنابر نص صریح، حضرات عرفای شامخین حاج محمد جعفر مجذوب علیشاه همدانی، حاج زین العابدین شیروانی مست علیشاه، حاج زین العابدین شیرازی رحمت علیشاه، حاج محمد کاظم اصفهانی سعادت علیشاه، و بالاخره جناب حاج ملاسلطان محمد گنابادی سلطان علیشاه به مقام ارشاد و قطبیت طریقت منصوب شدند.

(۱) رهبران طریقت و عرفان، تألیف مرحوم حاج میرزا محمد باقر سلطانی، ص ۲۰۶.

جناب سلطان علیشاه

سلطان عرفا، نابغه علم و عرفان، جناب حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی سلطان علیشاه از بزرگترین علما و عرفای اسلام هستند.^۱ ایشان در ۲۸ جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ قمری در بیدخت گناباد^۲ واقع در خراسان در طائفه مشهور به بیچاره^۳ قدم به عرصه وجود نهادند و در سه سالگی به فراق پدر مبتلا شدند. از همان کودکی آثار

(۱) در غالب کتب تاریخی تألیف شده در زمان حضرت آقای سلطان علیشاه، شرحی از احوال یا لاقبل ذکری از مقامات ایشان به میان آمده و مراتب علمی و عرفانی آن بزرگوار را ستوده‌اند. ولی جامع‌ترین کتابی که منحصرأ درباره آن جناب می‌باشد، نابغه علم و عرفان تألیف حضرت آقای رضاعلیشاه است (درباره این کتاب ارزشمند به بخش آثار علمی و تألیفات کتاب حاضر رجوع شود). کتاب رجوم الشیاطین تألیف جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه نیز تقریظی بر بیان السعادة و درباره نسبت جسمانی و روحانی و سیره و رفتار و کشف و کرامات ایشان است. رساله شهیدیه تألیف حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی هم از آثاری است که منحصرأ درباره آن جناب و مختصری از شرح حال و عمدتاً در مورد وقایع کشته شدن ایشان و حوادث بعد از شهادت و به کیفر رسیدن قاتلان است.

(۲) گناباد از شهرهای باستانی استان خراسان در جنوب مشهد می‌باشد که بر اساس قرائن و شواهد موجود قبل از اسلام نیز وجود داشته است. در کلمه گناباد و اینکه مفرد است یا مرکب اختلاف نظر می‌باشد. برای معرب این لفظ، گنابذ یا گنابذ به کار رفته. بیدخت هم یکی از دهات گناباد است. اصل این کلمه بغدخت به معنای دختر خداست. در میان ایرانیان باستان ناهید را که فرشته موکل بر آب و زایمان بوده به صورت دختری زیبا مجسم می‌کرده و بغدخت می‌گفتند که در عربی نیز زهره می‌باشد. معرب این لفظ بیدخ یا بیدخ است. در رساله شهیدیه به نقل از بحار الانوار مذکور است که در شب معراج ارض بیدخت بر حضرت رسول به نورانیت مشهود شد. گناباد با اینکه دارای علما و مشاهیر زیادی بوده، ولی شهرت اخیرش مولود سکونت و شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه و اقامت فرزندان و جانشینان آن بزرگوار در آنجاست. حضرت آقای رضا علیشاه کتاب مستقلی درباره تاریخ و جغرافی گناباد به همین نام تألیف فرموده‌اند که در اینجا مورد استفاده قرار گرفت.

(۳) طایفه بیچاره از طوایف مشهور گناباد است که اصلش به قبیله بنی خزاعه از قبایل مشهور شیعه می‌رسد. وجه تسمیه بیچاره این است که این عنوان از زبان حضرت علی بن موسی الرضا نسبت به دو نفر از بزرگان این طایفه صادر شده و آنها افتخاراً حفظش کرده‌اند. بدین قرار که سه نفر از طایفه مذکور بر اثر جور و ستم حاکم محل، عریضه تظلم خدمت حضرت امام (ع) عرض و تقاضا کرده بودند ایشان امر بفرمایند که رعایت حال آن بیچارگان را بکنند. آن حضرت نیز در حاشیه همان کاغذ به حکومت محل مرقوم داشته بودند که رعایت حال این "بیچارگان" را بنمایند. طایفه بیچاره در بسیاری از ولایات ایران و عربستان هستند ولی عمدتاً در خراسان می‌باشند (نابغه علم و عرفان، صفحات ۸ تا ۱۱).

کمال در ایشان هویدا بود، به نحوی که در میان اقوام و مردم بیدخت به هوش و ذکاوت و وقار و متانت شهرت داشتند.^۱ ایشان پس از طی کردن تحصیلات مقدماتی در گناباد به دلیل عدم بضاعت کافی مدتی ترک تحصیل نمودند، ولی با شوق و اشتیاقی که داشتند مجدداً در سن هفده سالگی اشتغال به تحصیل علوم یافته، پیشرفت چشمگیری کردند، به گونه‌ای که اساتید محلی دیگر روحیه علمی ایشان را ارضا نمی‌کردند. پس به قصد تحصیل علم پیاده عازم مشهد مقدس و چندی در آنجا ساکن شدند و از محضر علما استفاده کردند. از آنجا نیز به عتبات عالیات مشرف شده، در فقه و اصول و علم رجال و تفسیر احاطه کامل یافتند و کسب علوم فقهی نزد علمائی مانند حاج شیخ مرتضی انصاری کردند و اجازه اجتهاد گرفتند. جنابش در مراجعت از عتبات به سبزوار رفته، نزد حکیم متآله حاج ملاهادی سبزواری به تحصیل حکمت مشاء و اشراق و متعالیه مشغول شدند و در میان شاگردان مرحوم سبزواری ممتاز گشتند. بر کتاب اسفار نیز حواشی نوشتند. ولی اکتساب کامل علوم ظاهری تشفی خاطر حق جوی ایشان را نکرد و در طلب علم از قلوب عالمان بالله برآمدند.

در این اوان جناب سعادت علیشاه که با جمعی از مریدان عازم مشهد بودند، در سبزوار به کاروانسرای وارد گردیدند. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری که ارادت کامل به عرفای عظام داشت، مجلس درس را تعطیل و به شاگردان حاضر خود فرمود: درویش عالیقدری از تهران آمده، بد نیست شماها هم به ملاقات وی بروید. مرحوم حاج ملاسلطانمحمد نیز همراه سایر طلاب به زیارت رفته و در همان جلسه اول مجذوب جناب سعادت علیشاه گردید، ولی تسلیم نشده چندی بعد به گناباد مراجعت فرمود. تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ پیاده به سمت اصفهان مسکن جناب سعادت علیشاه رفته و با آتش شوق در درون، خدمت ایشان توبه کرده و وارد در سلوک الی الله

(۱) از برخی مؤتلفین نقل شده است که «جناب نورعلیشاه اول موقعی که به هندوستان برای زیارت حضرت شاه علیرضا دکنی سفر نمود چون به بیدخت رسید، فرمود: در اینجا نورخدا را می‌بینم» (نابغه علم و عرفان، ص ۱۵).

گردیدند.

آن بزرگوار در مدت قلیلی طی مراتب سلوک کرده، از طرف آن جناب مأمور ارشاد و دستگیری طالبان با لقب سلطان علیشاه گردیدند، در سال ۱۲۹۳ هم که جناب سعادت علیشاه خرقة تهی نمود، ایشان متمکن مسند ارشاد و هدایت عباد شدند. در زمان ایشان سلسله فقر و عرفان رونق تازه‌ای یافت و صیت فضائل صوری و معنوی حضرت سلطان علیشاه همه ایران و بلکه غالب کشورهای اسلامی را پر نمود. همین امر باعث عداوت دشمنان و حسادت حاسدان گردید، تا اینکه متأسفانه در سحرگاه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۷ قمری، آن حضرت را در سن ۷۶ سالگی مخنوق و به شهادت رسانیدند. جنازه مطهر ایشان در بیدخت مدفون گردید.

آن حضرت تبخر کامل در علوم مختلف داشتند و صاحب تألیفات بسیاری اعم از حواشی بر کتب گوناگون مثل اسفار ملاصدرا یا تهذیب المنطق تفتازانی بودند. آثار مستقل ایشان عبارتند از: تفسیر بیان السعادة، سعادتنامه، مجمع السعادات، که به نام مرشد خود جناب سعادت علیشاه مرقوم فرمودند و همچنین کتاب‌های ولایت نامه، بشارة المؤمنین، تنبیه النائمین، ایضاح و توضیح.

جناب نورعلیشاه گنابادی

عارف سبحانی مولانا الغریب جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی فرزند ارشد جناب سلطان علیشاه در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد گردیده و در دو سالگی مادر را از دست دادند و صورتاً و معنأً تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفتند.^۱ ایشان پس از ایام طفولیت در اندک زمانی علوم مقدماتی را آموختند و به واسطه

(۱) شرح مفصل احوال حضرت نورعلیشاه ثانی را یکی از فرزندان ایشان مرحوم آقای دکتر سعادت‌تی در رساله‌ای به نام نوریّه تصنیف کرده‌اند. این کتاب تا کنون چاپ و منتشر نشده است. شرح حال مختصر ایشان در صفحات «ب تا و» مقدمه چاپ دوم کتاب صالحیه (تهران، ۱۳۴۶ شمسی) به قلم جناب آقای رضا علیشاه آمده است.

ذکاوت فراوان تا هفده سالگی در اکثر علوم متداول زمان خود مانند فقه و اصول و کلام و فلسفه و طب و هیأت تبخر یافتند.

جنابش در اوائل بلوغ نزد پدر بزرگوار خویش به شرف ایمان مشرف شده، ولی به قصد حصول یقین قلبی و سیر آفاق و انفس جلای وطن کردند و کشورهای مختلفی مثل افغانستان و پاکستان و هندوستان و حجاز و عراق و یمن و سایر بلاد عثمانی را تفرّج و با بزرگان مذاهب گوناگون و رؤسای سلاسل فقر ملاقات نمودند. در اواخر ایّام سفر نیز در عتبات عالیات از محضر حضرات آیات عظام بهره‌ور گردیدند. تا آنکه به اشاره حضرت سلطان علیشاه و به وساطت مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری و به جذبه و کشش الهی عازم گناباد شده و به موطن خویش به حضور پدر بزرگوار بازگشتند و مقصود را در خانه یافتند.

ایشان پس از چندی به ریاضت نفس و تهذیب باطن مشغول شدند، تا اینکه در ۱۴ رمضان سال ۱۳۱۵ مستعدّ دریافت فرمان ارشاد و دستگیری طالبان راه هُدئی از جانب پدر بزرگوار با لقب نورعلیشاه گردیدند. پس از شهادت معظم‌له نیز به جای ایشان عهده‌دار تربیت فقرا و هدایت سالکان شدند، ولی متأسفانه مبتلا به حوادث روزگار و اذیت مخالفان فقر گردیدند. ازین رو ایّام ارشادشان دیری نپائید و در کاشان مسموم شده و در سحر ۱۵ ربیع الاوّل سال ۱۳۳۷ در کهریزک از عالم غربت به جوار دوست رخت بر بستند و در مقبره جناب سعادت علیشاه در صحن امام زاده حمزه مدفون گردیدند.

آن جناب آثار کثیری تألیف فرموده‌اند که بعضی مفقود شده یا آنکه فرصت اتمام آن را نیافتند.^۱ مهم‌ترین اثر ایشان رساله صالحیه است که به نام فرزند برومند خود

(۱) یکی از نکات بدیع در آثار ایشان، تألیف کتب درسی و اخلاقی برای کودکان به زبان و عبارات ساده به موازات تألیف کتب مشکل علمی است. این اقدام در آن اوقات که هنوز تألیف کتب به صورت فعلیه برای کودکان رایج نشده بود، بسیار مغتنم می‌نمود و دلالت بر حسن ابتکار مؤلف دارد. رساله سهل و آسان در صرف و نحو فارسی و رساله خوبی‌نامه در نصیحت به کودکان از این قبیل هستند. نحوه بیان ساده و کودکانه

جناب صالح علیشاه مرقوم فرموده‌اند و مشتمل بر خلاصه‌ای از اسرار شریعت و اطوار طریقت و لطائف حقیقت و مجموعه‌ای از مطالب عرفانی، حکمی و کلامی است که در نوع خود کم نظیر و بلکه بی نظیر است. برخی از دیگر تألیفات حضرتش عبارتند از: سلطنة‌الحسین در مراثی و تاریخ حضرت حسین (ع) در دو جلد؛ نجد الهدایة در اختلاف مذاهب و ملل در ۱۲ جلد؛ رجوم الشیاطین تقریظ بر تفسیر بیان السعادة و اجمالی از حالات حضرت سلطان علیشاه؛ ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک و سلطان فلک سعادت^۱ در اثبات حقانیت رشته تصوف.

جناب صالح علیشاه

صالح المؤمنین حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن بیچاره بیدختی ملقب به صالح علیشاه، جدامجد نگارنده، روز چهارشنبه هشتم ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری (۲۴ تیر ۱۲۷۰ شمسی) در بیدخت متولد شدند.^۲ ایشان فرزند ارشد و جانشین منصوص حضرت آقای نورعلیشاه ثانی هستند. پس از ایام کودکی، علوم مختلف دینی اعم از نقلی و عقلی را نزد جد بزرگوار و پدر عالی‌مقدار و اساتید محلی در بیدخت گناباد فراگرفتند. در سال ۱۳۲۷ قمری پس از شهادت جد اعلای خود، به دست مبارک پدر بزرگوار وارد سلوک الی الله گردیدند. سپس برای تکمیل تحصیلات به اصفهان عزیمت و نزد اساتید مشهور آن زمان مانند مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیرخان قشقائی کسب علم کردند، و در ضمن اشتغال به تحصیل از تزکیه نفس و

→

ایشان در این گونه آثار حتی سببی شد بر اینکه بعضی مغرضین القاء شبهه کنند که رساله صالحیه اثر خامه جنابش نیست زیرا زبانی صعب و علمی دارد. در حالی که این امر حاکی از نهایت بصیرت و حسن بیان ایشان است که موفق شدند دو سبک کاملاً مختلف را در اظهار مطالب اختیار کنند.

چونکه با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

(۱) فصلی از این کتاب تحت عنوان «در اینکه آن عالم به چه شناخته می‌شود» اخیراً به ضمیمه رساله سعادتیه نگارش آقا عبدالغفار اصفهانی (انتشارات حقیقت، ۱۳۷۲) منتشر شده است.

(۲) شرح احوال معظم له به تفصیل در کتاب یادنامه صالح که به مناسبت یکصدمین سالگرد میلاد آن بزرگوار تألیف شد (تهران، ۱۳۶۷ شمسی) مندرج است.

تجلیه قلب و تخلّق به اخلاق حسنه فروگذاری نمی کردند، به نحوی که نزد همه مدرّسین و طلاب به حسن سیرت مشهور گردیدند.

ایشان پس از بازگشت به گناباد، در ۲۰ شعبان ۱۳۲۸ از طرف پدر بزرگوار مجاز به اقامه نماز جماعت فقرا و در ۱۱ ربیع الثانی سال ۱۳۲۹ مجاز در دستگیری و ارشاد طالبان راه با لقب مبارک صالح علیشاه گردیدند و پس از رحلت جناب نورعلیشاه به جانشینی ایشان رسیدند و به هدایت طالبان و رسیدگی به احوال مردم و فقرا مشغول شدند. با این همه، از انجام امور خیریه از قبیل تعمیر مساجد و احداث قنوات و تکمیل مزار سلطانی بیدخت و ساختمان‌های عام المنفعه مانند بیمارستان و مدرسه و مسجد فروگذاری نکرده و در عین حال از طریق کشاورزی امرار معاش می نمودند و آثار خیریه ایشان در گناباد کاملاً مشهود است. از آن بزرگوار در عین تسلط کامل علمی و تدریس علوم دینی، فقط تعدادی مکتوبات و رساله شریفه پندصالح برجای مانده که به تنهایی حاکی از علو مراتب علمی و عرفانی ایشان است.

حضرتش در سحرگاه پنجشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۸۶ (۶ مرداد ۱۳۴۵) عالم فانی را ترک و به وصال دلدار رسید. پیکر مطهر ایشان در جوار جدّ بزرگوارشان در بقعه متبرّکه سلطانی به خاک سپرده شد. خلیفه منصوص معظم له فرزند ارشدشان، والد بزرگوار نگارنده، حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضا علیشاه هستند.



سلطان العرفا حضرت آقاي حاج ملا سلطان محمد سلطان عيشاه (طاب ثراه)



نورالعرفا حضرت آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی (طاب ثراه) ۱۳۱



صالح المؤمنین حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه (قدس سرہ)

شرح احوال

تولد

پدر بزرگوارم مستی به سلطانحسین و ملقب به میرزا فضل الله نجل جلیل حضرت آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه (طاب ثراه) در ابتدای طلوع آفتاب روز ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی (هفدهم نوامبر ۱۹۱۴) از عقیقه کریمه صبیئه مرحوم آقای ملا محمد صدرالعلماء در خاندان علم و عرفان از طایفه مفتخر به بیچاره در قریه بیدخت در ناحیه گناباد متولد شدند و ستاره پرنوری در عالم شریعت و طریقت - پنج سال پس از شهادت نابغه علم و عرفان حضرت آقای سلطانعلیشاه - بدرخشید که دل های صاحبان را انیس و مونس شد.^۱

حضرت آقای صالح علیشاه تاریخ تولد ایشان را در ابتدای قرآن خطی خود چنین ثبت فرموده اند: «تولد نور چشم سعادت مند میرزا فضل الله ملقب به سلطانحسین طول الله عمره و متعه فی دنیا و آخرته بالعلم والعمل و زوده فی السلوک و التقوی نیم ساعت از روز سه شنبه ۲۸ ذیحجه الحرام هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲)». جد بزرگوارشان حضرت آقای نورعلیشاه نیز در ابتدای قرآن مورد قرائت خویش تاریخ تولد ایشان را

(۱) پس از تولد این طفل سعید، پدر بزرگوارشان نوزاد را خدمت حضرت آقای نورعلیشاه گنابادی که در مجلس فقری جلوس فرموده بودند بردند و معظّم له با مسرت فراوان، ایستاده نوزاد را در آغوش گرفته و بوسیدند و پس از خواندن اذان و اقامه در گوششان سلطانحسین نامگذاری کردند و دعا فرمودند.

به این عبارت مرقوم فرموده‌اند: «تولد نور چشم کامکار سلطانحسین فرزند نور چشمی حاجی شیخ محمد حسن نیم‌ساعت از آفتاب سه‌شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲». این مولود عزیز مورد لطف و محبت خاصه فامیل خصوصاً مورد عنایت جدّامجد خویش قرار گرفت ولی چون ایام حیات و ارشاد معظم له کوتاه بود، فقط پنج سال افاضات معنوی ایشان مشمول حال این طفل شد. ولی در عوض آغوش پرمهر پدر عزیز همواره گرمی بخش حیات مقدّسشان بود و مستقیماً تحت تربیت و عنایت ایشان قرار داشتند.

مقدمات تحصیلات در بیدخت گناباد

جنابش پس از گذراندن دوره رضاعت و صباوت، خواندن و نوشتن را نزد مرحوم آخوند ملا خداداد خبیرگی فرا گرفته و در سن هفت‌سالگی به آموختن مقدمات ادبیات فارسی و عربی از محضر انور پدر بزرگوار و اساتید محلی مشغول شدند. مقدمات عربیت را ابتدا نزد مرحوم ملا محمد رحمانی نودهی مشهور به ادیب و سپس نزد مرحوم ملا محمد اسماعیل رئیس العلماء عموی والده مکرمه خود تعلیم یافتند. آنگاه به فراگیری معانی و بیان مشغول شده، از درس جدّ بزرگوار مادری خویش مرحوم حاج ملا محمد صدر العلماء استفاده کردند.^۱ دروس فقه و اصول و فلسفه و منطق را نیز در محضر پرفیض حضرت والد ماجد تعلیم یافتند، و کتب مهمّ در این علوم مثل معالم الاصول و شرایع و شرح لمعه در فقه و اصول و شرح منظومه حکمت و منطق مرحوم حاج ملاهادی سبزواری را در خدمت ایشان فرا گرفتند.

وادی طلب و توبه

اما به تدریج دریافتند که تحصیل علوم ظاهری باعث تشقّی خاطر شوریده‌شان

(۱) در همین ایام رساله موجزه تاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعه عشر را تألیف فرمودند.

۱۲۱
 تولد نور محمد کاظم سلطان حسن از نوزاد حضرت علی بن ابی طالب
 بمسجد اصفهان در روز ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴
 تاریخ تولد حضرت علی بن ابی طالب
 در مسجد اصفهان در روز ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴

تاریخ تولد جناب رضا علیشاه به خط جناب نور علیشاه در پشت قرآن مجید

تولد در شهر سواد میرزا ناصر
 علیه السلام در روز ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴
 در مسجد اصفهان در روز ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴
 تاریخ تولد حضرت علی بن ابی طالب
 در مسجد اصفهان در روز ۲۸ جمادی الثانی سنه ۱۲۲۴

تاریخ تولد جناب رضا علیشاه به خط جناب صالح علیشاه در پشت قرآن مجید

نمی‌شود و گم‌گشته را در کتب نمی‌توان یافت و درس عشق در دفتر نباشد و باید متوسل به قلوب پاک صاحب‌دلان شد. در چنین احوالی بالبی تشنه معرفت، چشمه جوشان عرفان حق را در کنار خود دیدند و موسی وار به زبان حال طلب هَلْ أَتَبَعَكَ عَلِيٌّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا از ایشان کردند. ولی حضرتش برای اینکه درد طلب و تشنگی یافتن حقیقت افزون گیرد، نمی‌پذیرفتند و به بعد محول می‌فرمودند. تا اینکه زمان موعود فرا رسید و حضرتش پذیرفتند.

نحوه طلب و تشرّف پدر بزرگوارم به فقر را حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) به هنگامی که خود فقیر در سن هیجده سالگی اظهار طلب خدمتشان کردم، به دنبال تقاضاهای مکرر من اندکی شرح دادند و فرمودند که «پدرت هم همین طور اصرار می‌کرد» ولی شرح مفصلش را پدر بزرگوارم برایم این چنین نقل نمودند:^۲

ایشان از سال ۱۳۴۷ قمری قریب به دو سال حضور حضرت آقای صالح علیشاه باگریه و زاری اظهار طلب می‌فرمودند، ولی معظّم له قبول نمی‌کردند و حتی یک روز که روی پای مبارکشان افتاده و گریه می‌کردند، حضرتش ایشان را کنار زده و ممانعت نمودند. تا اینکه در سفری که جناب حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه)^۳ و آقای حاج سید جواد عرفانی معروف به حاج عمواغلی در التزام ایشان به بیدخت مشرف شدند، پدر عزیزم جناب حاج شیخ عبدالله حائری را شفیع قرار داده، تقاضا کردند که ایشان وساطت کنند. جناب حاج شیخ عبدالله در جواب فرمودند: «بسیار خوب، ولی باید هرچه می‌گوییم شما قبول کنید.» بعد که حضرت آقای صالح علیشاه بیرون تشریف آوردند، ایشان روی پای مبارکشان افتاده مجدداً تقاضای تشرّف نمودند، ولی حضرتش نپذیرفته فرمودند: بنشینید. جناب حاج شیخ عبدالله

(۱) سوره کهف، آیه ۶۶. آیا به دنبال تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من هم بیاموزی؟

(۲) در این قسمت از یادداشت‌های برادر مکرم آقای دکتر شفیع‌ان‌راد استفاده کردم؛ چون شرح این مطلب را به نظر معظّم له نیز رسانده و ایشان در آن حکم و اصلاح فرموده بودند.

(۳) از مشایخ جلیل سلسله و علمای عظام متوفی به تاریخ ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۵۶ قمری (۱۲ اسفند ۱۳۱۶ شمسی).

حائری نیز پس از فرمایش حضرت آقا فرمودند: بروید بنشینید. اما ایشان به همین حال اصرار باقی ماندند، تا اینکه حضرت آقا پای خود را کشیده و ایشان را کنار زدند. جناب حاج شیخ عبدالله حائری پس از خاتمه ماجرا به ایشان گفتند: شما که قرار بود حرف من را گوش کنید و وقتی گفتم بلند شوید، باید بلند می‌شدید و فعلاً من هم وساطت نمی‌کنم. آن روز که سه‌شنبه بود، گذشت و روز بعد که حضرت آقا به حمام تشریف بردند، پدر عزیزم به آقای حاج سید جواد عرفانی که قرار بود به حمام رفته، در خدمت ایشان باشد، فرمودند: شما واسطه شوید، شاید قبول کنند. وی نیز در حمام موضوع را به عرض رسانده، تقاضای بذل عنایت کرده بود و بالاخره ایشان راضی شده و فرموده بودند: بروید با آقای حاج شیخ مذاکره کنید و تاریخ را ایشان معلوم کنند. دیگران که در آنجا حاضر بودند، از این خبر خوشحال شده و روز جمعه را پیشنهاد کردند، اما جناب حاج شیخ عبدالله فرمودند: روز جمعه دیر است و بهتر است فردا که شب جمعه است، مشرف شوئند. بدین ترتیب ایشان در شب جمعه دهم ربیع الثانی سال ۱۳۴۹ قمری (۱۳ شهریور ۱۳۰۹ شمسی)^۱ به دلالت آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف و در حضور جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت‌علی‌شاه) به دست مبارک حضرت آقای صالح‌علی‌شاه توبه کرده و رسماً وارد سلوک الی‌الله گردیدند.^۲

(۱) نکته جالب توجهی که در تاریخ تشرّف ایشان وجود دارد و آقای دکتر شفیع‌یان راد آن را متذکر گردیدند، این است که تاریخ رحلت حضرت آقای صالح‌علی‌شاه (قدس سرّه‌العزیز) پنج‌شنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ و تاریخ تشرّف پدر بزرگوارم پنج‌شنبه دهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۹ است.

(۲) پس از تشرّف پدر بزرگوارم به فقر بر دل آقای غلامرضاخان تفضلی مصدّق السلطان از فقرای محترم و بامحبت مشهد، این واقعه می‌گذرد و القا می‌شود، لذا فوراً به گناباد تلگراف تبریکی به این مضمون خدمت حضرت آقای صالح‌علی‌شاه ارسال می‌دارند: الآن که بین الطلوعین است، به هنگام قرائت قرآن شیرینی معنوی تشرّف آقازاده سلطانحسین را خوردم، انتظار دارم شیرینی ظاهری را مرحمت دارید (نابغه علم و عرفان، ص ۴۳۲).

عزیمت به اصفهان برای تکمیل تحصیلات

اما اینک که مقصود اصلی حاصل شده و توجه و تقید به شریعت و طریقت به کمال در وجودشان متحقق گشته بود، بایستی کمال علمی نیز که بالاستعداد واجد آن بودند، بالفعل و شکفته گردد.

چون اساتید محلی، روحیه تحقیق و فراگیری علم را در ایشان اقناع نمی کردند، لذا در سال ۱۳۵۱ قمری (۱۳۱۰ شمسی) به دستور والد معظم برای تکمیل تحصیلات به اصفهان که در آن ایام مجمع اساتید علوم عقلی و نقلی بود، مسافرت کردند. حضرت آقای صالح علیشاه نیز چند سالی را در اصفهان تحصیل علوم دینی کرده بودند و از این نظر اطلاع کافی از آن شهر و مدارس و محافل علمیش داشتند و حتی توصیه به استفاده بیشتر از بعضی از حضرات علما که قبلاً خودشان آشنایی داشتند، می کردند.^۱

در اصفهان در مدرسه صدر که از مدارس مهم علوم دینی در آن دوران بود و حضرت آقای صالح علیشاه نیز در ایام تحصیل در اصفهان در آنجا بودند، ساکن شدند. البته پدر بزرگوارشان آنی از تربیت سلوکی و اجتماعی و فردی و دقایق زندگی حضرتش غافل نبوده و طی مکاتباتی دستورات لازمه را در کیفیت سلوک الی الله و نحوه معاشرت با مردم خصوصاً آقایان علما به ایشان ابلاغ می کردند^۲ و ایشان نیز هر چند روز یک بار گزارشی از وضع خود خدمت معظم له ارسال می داشتند.^۳

(۱) معظم له می فرمودند: هنگامی که من برای تحصیل به اصفهان رفتم، آقای حاج شیخ محمد بیلندی که از حکما و مدرّسین معروف آنجا و قبلاً مراقب وضع تحصیلی حضرت آقای صالح علیشاه بود، گفت: یکی دوشب قبل در خواب دیدم همان طور که حضرت آقای نورعلیشاه دست حضرت آقای صالح علیشاه را گرفته و برای مراقبت تحصیلی به من سپرده بودند، همان طور دست شما را گرفته و به اطاق من آوردند و گفتند ایشان را به تو سپردم که از اول، دروس ایشان را مراقبت کنید (منقول از آقای حسینعلی کاشانی از معظم له).

(۲) از جمله در ضمن نامه مورخه ۱۷ رجب ۱۳۵۳ خطاب به نور چشمشان می فرماید: «سعی شود به خواست و توفیق حق تعالی سال آتیه هم دو کلاس امتحان دهی، شما در کارهای خارج و امور دنیا نباید خود را مشغول نمائید یا دل به کدورت دهید، آنچه شدنی است می شود.» تعدادی از این مکاتبات در کتاب نامه های صالح (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۸ شمسی) مندرج است از جمله نامه اخیر (ص ۸۴).

(۳) ایشان در همین ایام اولین کتاب مستقل خویش به نام تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا را تألیف فرمودند.

حضرتش در علوم عقلی کتاب الاشارات والتنبیهاث ابن سینا را که مشهورترین کتاب در حکمت مشاء است، نزد مرحوم آقای شیخ محمد حکیم خراسانی گنابادی^۱ و کتاب جامع و مشکل اسفار صدر المتألهین ملا صدرای شیرازی را نزد آقا شیخ محمود مفید فرا گرفتند. در علوم نقلی و درس خارج فقه و اصول نیز شرح مکاسب را نزد آیت الله حاج آقا رحیم ارباب و فوائد الاصول را نزد مرحوم حاج سید مرتضی خراسانی معروف به جارچی و کفایة الاصول را نزد مرحوم آیت الله سید محمد نجف آبادی، همچنین کتاب قوانین را نزد مرحوم حکیم خراسانی گنابادی و غیرهم (رحمة الله علیهم) آموختند. در عرفان نظری نیز فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین بن عربی را نزد مرحوم آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی) که از مشایخ جلیل سلسله و از شارحان معروف فصوص در آن دوره و ساکن اصفهان بودند، تلمذ نمودند. البته غیر از علوم مذکور، هیأت و ریاضیات و طب سنتی و علوم غریبه را نیز در آنجا نزد اساتید فن و بعضاً نزد مرحوم آقای ایزدگشسب فرا گرفتند. و حتی یکی از دوستان و معاشرین ایشان در آن دوره که بعداً طیب متخصصی در اصفهان شدند، نقل می کردند که حضرتش به ایشان برخی مقدمات علوم دینی آموخته و در عوض ایشان مقدمات زبان فرانسه را به حضرتش درس می دادند.

همچنین در اصفهان موفق به اخذ اجازه روایت از حضرات آقایان آیت الله حاج سید مهدی دُرچه ای و آیت الله حاج شیخ محمد رضا مسجدشاهی اصفهانی و آیت الله حاج سید محمد نجف آبادی اصفهانی (رضی الله عنهم) شدند که متن اجازاتشان موجود است و حضرات آقایان فضل و کمال علمی و مراتب تقوی و ورع ایشان را می ستودند.

(۱) آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی از شاگردان معروف و برگزیده جهانگیرخان قشقایی از اهالی بیلند گناباد بود که در زهد و تقوی مشهور و حوزه درس معقول او مرکز استفاده فضلا و دانشمندان عصر بود و از جمله شاگردان ایشان مرحوم استاد جلال همایی است. پدر بزرگوارم چندین سال نزد ایشان تلمذ کرده و شرح لمعه و شرح منظومه حکمت حاج مآلهادی سبزواری و شرح اشارات و کتاب قوانین را آموخته بودند. نامبرده در تمام عمر در مدرسه صدر اصفهان سکونت داشت و مجرد زیست و در سال ۱۳۵۵ قمری مرحوم شد (نابعه علم و عرفان، صفحات ۴۷۹ - ۴۸۰).

سفر به تهران و تحصیلات دانشگاهی

مدت اقامت ایشان در اصفهان حدود پنج سال طول کشید و در این مدت از محضر اساتید مذکور کمال استفاده را نمودند، در عین حال که وظایف دینی و تهذیب نفس و دستورات طریقتی از قبیل تهجد و بیداری شب و گرفتن روزه‌های مستحب را بر همه چیز مقدم می‌داشتند. و چون اینک از تعلّم علوم حوزوی به قدر حاجت و به اندازه‌ای که مأمور به آن بودند و تشنگی علمی ایشان را سیراب می‌کرد بهره‌مند شده بودند، به تهران آمدند و ابتدا در حجره‌ای در مدرسه سپهسالار قدیم (شهید مطهری فعلی) ساکن شده و وارد دانشکده معقول و منقول شدند و مقارن با آن در دانشسرای عالی نیز مشغول تحصیل گردیدند.

حُسن تحصیلات دانشگاهی برای ایشان بیشتر از این جهت بود که در آن ایام علوم و تمدن جدید غربی در حال نفوذ کامل در ایران و سایر ممالک اسلامی بود و طبعاً جاذبیت خاصی برای عده‌ای داشت که در قیاس با کشورهای غربی، ایران و ممالک اسلامی را عقب افتاده می‌دانستند و علت این عقب‌افتادگی را هم غفلت از این علوم می‌پنداشتند و معتقد بودند که راه نجات کنار گذاردن دین و رو به غرب کردن است. حضرتش که در ایامی چنین بحرانی به سر می‌بردند، کاملاً واقف بودند که در مقام یک نفر عارف و عالم مسلمان باید عالم به زمانه بود تا بتوان سخن غیر را فهمید و از اسلام و عرفان و معنویت آن در مقابل هجومی که تمدن غربی بر فرهنگ و تمدن اسلامی ممکن بود وارد آورد، دفاع کرد. از طرف دیگر گروهی از بزرگان مسلمان که متوجه به قدرت تهاجمی و ماهیت تمدن غربی و علوم جدید نبودند، باید متذکر این معنی می‌شدند که نمی‌توان چشم و گوش بسته و به تغافل در مقابل وضعیت جدید جهان رفتار کرد و سر در لاک خود فرو برد.^۱ لذا بهتر این بود که وارد دانشگاه و تحصیلات

(۱) یکی از نکاتی که در آثار حضرت پدر بزرگوارم مشهود است تحقیق ایشان در فرهنگ غربی و آراء و نظریات علمای غرب و نقد و بررسی و استناد به عقایدشان است. معظم‌له طی مصاحبه با مجله تهران مصور در سال ۱۳۴۷ شمسی بر اهمیت مسأله علوم جدید و ارتباط آن با دین و خدانشناسی تأکید

دانشگاهی شوند که مرکز علوم و تمدن جدید بود. دانشکده معقول و منقول در حقیقت حد واسط میان حوزه و دانشگاه و دانشسرای عالی مرکز تعلیم علوم جدید بود، لذا حضرتش هم زمان در هر دو بخش مشغول به تحصیل شدند.

در دانشکده معقول و منقول نزد اساتید محترم آقایان حاج سید محمد کاظم عصار و حاج سید محمد مشکوة و حاج میرزا مهدی آشتیانی (رضوان الله علیهم) و در دانشسرای عالی نزد اساتید مشهور آن زمان دوره لیسانس را به پایان رساندند و در سال ۱۳۱۸ شمسی با درجه عالی فارغ التحصیل شدند. رساله پایان نامه دانشکده معقول و منقول ایشان در موضوع سیر تکاملی و حرکت جوهریّه و رساله پایان نامه دانشسرای عالی را تحت عنوان فلسفه فلوطین: رئیس افلاطونیان اخیر نوشتند که هر دو، مورد تحسین و تمجید اساتید قرار گرفت و با درجه عالی تصویب شد.

حضرتش در تهران کلاً حدود پنج سال توقف داشتند که وقف تحصیلات دانشگاهی ایشان شد. معظم له در این ایام ازدواج کردند و ضمن اشتغال به امور علمی به منظور کسب معاش به تدریس نیز پرداختند.

بازگشت به بیدخت

ایشان پس از اتمام تحصیلات و سکونت چندساله در تهران در سال ۱۳۶۱ قمری (۱۳۲۱ شمسی) برحسب امر پدر بزرگوار همراه با خانواده مکرمه خود به بیدخت بازگشتند و در آنجا در جوار و خدمت حضرتش مسکن گزیدند و تحت تربیت مستقیم سلوکی معظم له قرار گرفتند. و از آن به بعد همواره در حضر و سفر در خدمت حضرت والد صوری و معنوی و راهنما و دلیل راه خویش بودند و برای اینکه خضر راه هذا فراق بینی و بینک نفرماید، لحظه ای دست از متابعت بر نمی داشتند تا تعلیم عشق و عرفان یابند.

برای کسب معیشت از دسترنج خود، همچون اجداد بزرگوار خویش به شغل کشاورزی که آن را بالاترین و پربرکت‌ترین مشاغل می‌دانستند، پرداختند و برای اینکه از اشتغال به امور علمی نیز غافل نشوند از محضر شریف والد بزرگوار که معمولاً عصرها تفسیر قرآن و گاه درس فقه تعلیم می‌دادند، استفاده می‌کردند. در عین حال خودشان نیز به تدریس فقه و اصول یا یکی دیگر از علوم دینی از قبیل منطق، فلسفه و یا معانی و بیان اشتغال داشتند.

سفر به عتبات عالیات و ممالک عربی

پس از چندی توقف در گناباد، شور و شوق زیارت قبور متبرّکة ائمة اطهار و تحقیق و سیر آفاق و انفس که از اوصاف خاصه ایشان بود و در تمامی طول حیات بدان شائق بودند، حضرتش را بر آن داشت که باکسب اجازه از حضرت والد عازم اولین سفر خارج از کشور شوند و تحقیق در ملل و نحل کنند. اولین سفر ایشان به قصد عتبات عالیات و چند کشور عربی دیگر به شرح ذیل بود:^۱

در نهم دی ماه سال ۱۳۲۴ شمسی (۲۴ محرم ۱۳۶۵) به اتفاق عده‌ای از همراهان سفری به عتبات عالیات نموده، به زیارت مراقد مطهره ائمة اطهار (علیهم السلام) مشرف گردیدند. در ضمن به ملاقات علمای اعلام و مراجع تقلید حضرات آیت‌الله سید هبة‌الدین شهرستانی، آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی، آیت‌الله حاج شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء، آیت‌الله حاج سیدمحسن حکیم، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی و حضرت آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی موقف شدند و مورد احترام آنان قرار گرفتند. و سپس به طرف سوریه حرکت کردند و در دمشق به زیارت مزار حضرت زینب(ع) و سایر مقابر متبرّکة که موقف گردیدند. آنگاه عازم لبنان و مصر و فلسطین شدند و از اماکن مقدّسه و مراکز علمی و دینی و سیاحتی

(۱) حضرتش شرح این سفر را به تفصیل در کتاب یادداشتهای سفر به ممالک عربی ذکر کرده‌اند که خلاصه‌ای از آن در بخش «اسفار» کتاب حاضر آمده است.

آن کشورها دیدن کردند. و بالاخره از طریق بصره به ایران مراجعت فرمودند و در چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۶۵ (۲۸ اسفند ۱۳۲۴) وارد تهران شدند و پس از توقف در تهران به گناباد به خدمت پدر بزرگوار بازگشتند.

اخذ اجازه اقامه جماعت و دستگیری

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چندسال به جان خدمت شعیب کند پس از استقرار کامل در بیدخت و جلب رضایت راهنما و مرتبی روحانی خویش حضرت آقای صالح علیشاه و خدمت به فقرا و خلق الله و طی کردن مراتب تخلیه جان از ماسوی الله و تجلیه نفس به صفات پسندیده و تحلیه قلب به یاد خدا و مجاهدات نفسانی و ریاضات شرعی در خدمت پیر بزرگوار، اولین فرمانی که از طرف معظم له برای فرزند برومندشان صادر شد، اجازه اقامه جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ قمری به شرح ذیل است:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة والسلام على حبيبه محمد بن عبدالله وآله آل الله

و بعد برادران طریق دانسته باشند که از این تاریخ فرزند مکرم میرزا سلطانحسین تابنده سلمه الله در امامت جماعت فقرا و تعلیم اوراد و اذکار لسانی به طالبان راه از طرف فقیر مجاز است. اخوان در نماز اقتدا نمایند بجاست و طالبان تعلیم گیرند رواست. والسلام على من اتبع الهدى، حرره فى ۱۵ شعبان ۱۳۶۹.

محل مهر و امضای مبارک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ

اللَّهِ

الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَيْهِ

السَّلَامُ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَيْهِ

السَّلَامُ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَيْهِ

السَّلَامُ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَيْهِ

السَّلَامُ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَيْهِ

و دیری نپایید که هفت مرتبه طواف خانه دل به پایان رسید و نفس قربان شد و از احرام باطنی که قطع تعلق از ماسوی الله است، بیرون آمدند و کعبه مقصود پدیدار گردید و اجازه دستگیری طالبان طریق هدی و تلقین ذکر و فکر و هدایت سالکان با لقب مبارک "رضاعلی" در تاریخ ۱۱ ذیقعدة همان سال به شرح ذیل صادر شد ولی علناً خوانده نشد:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والصلوة والسلام على عبده ورسوله الهادي الى سبيله محمد بن عبدالله و على اوصيائه و خلفائه خلفاء الله. و بعد پوشیده نماند که از سپاسگزاری نعمت ایمان و ولایت، انفاق و تحدیث نعمت هدایت است لذا به شکرانه این موهبت، در این تاریخ که فرزند ارجمند میرزا سلطانحسین تابنده سلمه الله و حفظه عازم سفر حج بیت الله الحرام و زیارت قبور ائمه انام علیهم السلام است و مدتی است در راه سلوک الی الله به امر فقیر قدم زده و در خدمت کوشیده و مورد رضایت فقیر گردیده او را مأذون نمودم که چنانچه طالب صادقی بیاید و دسترس به مشایخ مأذونین نباشد دستور اذکار و اوراد لسائیه بدهد و در صورت ازدیاد شوق طلب، تلقین ذکر خفی و فکر نماید و اگر از فقراء سابق تجدید عهد نموده باشند بر دست او تجدید نمایند و در حکم دست فقیر دانند و در سایر امور طریقت اقتدا به او را در حکم اقتدا به فقیر شمارند و در طریقت او را ملقب به رضاعلی نمودم. امید دارم در بندگی و اخلاص بکوشد و از حق تعالی ازدیاد شوق و توفیق بخواهد و در گفتار و کردار رضاء حق را منظور دارد و البته فقرا این خدمت را منظور بدارند و طالبان رجوع نمایند.

حرره فی یازدهم شهر ذیقعدة الحرام هزار و سیصد و شصت و نه هجری قمری و انا الاقل محمدحسن بیچاره بیدختی مفتخر به لقب صالح علیشاه

محل امضا و مهر مبارک

سفر حج و ممالک عربی

سه روز پس از صدور اجازه دستگیری و طواف دل که خانه خدا در عالم صغیر است، جنابش به امر پدر بزرگوار به قصد تشرّف به حج و طواف خانه خدا در عالم کبیر عازم مکه شدند و این اجازه مبارکه در جوار خانه خدا خوانده شد.^۱ در این سفر جناب آقای صالح علیشاه دستوراتی به ایشان فرموده بودند که از جمله آنها این بود که اگر مانع یا کسالتی پیدا نشد، سه روز در مسجد الحرام اعتکاف کنند.

این سفر در ۱۳ ذیقعده ۱۳۶۹ قمری (۵ شهریور ۱۳۲۹ شمسی) آغاز شد. در این سفر تنی چند از اقوام و آشنایان نیز همراه حضرتش بودند و معظم له مطابق سیره مرضیه خود علاوه بر سیر آفاق و انجام عمل واجب حج، سیر انفس و ملاقات با بزرگان دین و علما نیز می کردند. و همان طور که والد معظم فرموده بودند، موفق به اعتکاف شدند و از آن به بعد نیز هر بار موفق به انجام مناسک حج می شدند، اعتکاف می کردند و اصولاً از انجام این کار مسرور می گردیدند.^۲

در انجام مناسک حج نیز در عین تقید کامل به احکام ظاهریه، غافل از اشارات و معانی باطنیه آن نیز نبودند. پس از انجام مناسک حج و زیارت روضه منوره نبوی و قبور متبرکه بقیع و سایر مقابر، به طرف سوریه و لبنان حرکت کردند و از آنجا به مصر و اردن و فلسطین رفتند و پس از تشرّف به بیت المقدس و سایر اماکن مقدسه و ملاقات با علما و بزرگان به سوی عراق حرکت کردند.

در آنجا موفق به زیارت اعتاب مقدسه و ملاقات مراجع تقلید حضرت آیت الله آقا حاج شیخ عبدالکریم زنجانی، حضرت آیت الله آل کاشف الغطاء، حضرت آیت الله آقا

(۱) شرح مفصل این سفر را حضرتش در کتاب خاطرات سفر حج بیان فرموده اند که اجمالی از آن در بخش «اسفار» ذکر شده است.

(۲) از جمله در سفر اسفندماه سال ۱۳۴۶ که شرح آن در کتاب خاطرات زیارت خانه خدا (نگارش آقای حاج محمد رضاخانی، صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴) آمده است.

سید محمود شاهرودی و حضرت آیت الله میرزا عبدالهادی شیرازی شدند و به ایران بازگشتند. در همین سفر در نجف اشرف طی اجازه نامه مورّخه ۱۴ جمادی الثانیة ۱۳۷۰ قمری پس از امتحان و پرسش بعضی مسائل غامض فقهی و اصولی از طرف آیت الله آل کاشف الغطاء موفق به اخذ درجه اجتهاد شدند.

در بازگشت به ایران هم در قم حضرت آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی به ملاقات ایشان آمدند و ایشان نیز به بازدید معظم له رفتند و از کتابخانه بزرگشان دیدن کردند و سپس به ملاقات علمای اعلام حضرت آیت الله فیض، آیت الله صدر اصفهانی و آیت الله خوانساری رفتند و مورد لطف ایشان قرار گرفتند. این سفر در تاریخ هفتم جمادی الاولی ۱۳۷۰ (۲۵ بهمن ۱۳۲۹) با بازگشت ایشان به بیدخت ختم شد. پس از صدور فرمان دستگیری، حضرت آقای صالح علیشاه که کمالات صوری و معنوی نور چشم خویش را مشاهده می فرمود، برخی از امور و وظایف فقری از جمله پاسخ به بعضی مراسلات را به تدریج به ایشان محول نمودند.

مسافرت به ژنو

در ماه رجب ۱۳۷۳ (اسفند سال ۱۳۳۲) عوارض پروستات در حضرت آقای صالح علیشاه پیدا شده، شدت یافت. بدو برای معالجه به تربت حیدریه تشریف بردند، ولی طبّا حرکت ایشان را به تهران لازم دیدند. لذا از آنجا به گناباد بازگشته در سوم فروردین سال ۱۳۳۳ به ملازمت حضرت والد به تهران حرکت فرمودند. در تهران نیز طبّا و دوستان پس از معاینات، اصرار داشتند که برای معالجه به خارج مسافرت کنند، ولی ایشان به هیچ وجه راضی نبودند و بالاخره متوسّل به استخاره با قرآن شدند و عمل جراحی در تهران بدو برای خارج خوب بود و پس از مشورت لازم خصوصاً در امر ذیحّه بیمارستان موردنظر، بالاخره در یازدهم شعبان ۱۳۷۳ (۲۶ فروردین ۱۳۳۳) به

طرف ژنو حرکت کردند.^۱

(۱) شرح این سفر پرحادثه و رنج نامه را حضرتش در کتاب از گناباد به ژنو به رشته تحریر درآورده‌اند و خلاصه‌ای از آن نیز در فصل «اسفار» کتاب حاضر درج شده است.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أجاز للعلماء من الواقف أجاز وصلى الله على سيدنا محمد وآله
بجواز الحسنة وحقيقة الجواز

ولم بعد فإن الله جل وعلمنه حيث أنه لم يخلق الخلق حبسا ولم يتركهم سدا ولم
يدعهم على غير هدى فأرسل الأنبياء ونظير صياها للغبابة التي خلفهم من أجلها
ولما قضت حكمة غير تدبيره أمره بجوازهم فجعل للعلماء بياض الإمامة ومقام
المرجعية والزعامة وأخذ عليهم العهد المبنيان أن لا يكونوا ما أنزل من الهدى والبيدات
بعد تهذيب نفوسهم وعقولهم بالمجاهدة والسعي المثبت لتعمير الكليات وكان ممن
بذل جهده وصرف سطره لتعمير تلك المراتب السيد والبرهان العالي
العلم الرباني وأحكم الفرد الثاني ليس له في المعرفة وعرف المعارف التي عززها
رأيه الروحية الشيخ سلجوقية من تائده أيام أسد بابه فإنه ابتداء الله
تعالى في حقايق السورة والآيات والروايات والاحتكام بالقرآن

الأجتهاد وصار علامة للإسلام وتدون الأمام وقد استجارت في الرواية على
طريقة السلف من العلماء الذين أساطين الدنيا ولما رأيت هذا
أجزت لم أن يردني عن الطريق التي جئت بها من استنباط الآيات
ومشايخي العظام كالشيخ الأديب صاحب الهدى في كتابه عز وجل
المرزا خليل الكهرلي ومشايخ السرية من أكاشف الغطاء رضوان الله عليهم
ورجاله منه وصحبه اليدان يلزم بالورع والاحتياط في جميع أموره من قوله

أفعل وان لا ينسائي من صالح دعوة كماله وان يبين أحسن وجهه في
والارشاد إلى ما يند سعادة العباد في اليد والمعالي والبرج مؤيدا بعبادته

صدق من مدرستها العلمية بالنجف الأشرف
الروحي محمد بن محمد
١٣ جمادى الثانية سنة ١٣٧٠
أولاد

در این سفر "پرحادثه و پر از غم و اندوه"^۱ ملازمین ایشان والد بزرگوار فقیر و عمویم آقای دکتر محبت‌الله آزاده و چند تن دیگر از نزدیکان فقرا بودند که به خواهش خود در همان بیمارستان محل معالجه حضرت آقای صالح علیشاه مقیم شدند. پس از عمل جراحی و بهبودی نسبی، عوارض آن که ابتلا به بیماری فلیبیت^۲ بود باعث شد که توقف ایشان در بیمارستان طولانی شود. در آن ایام نیز پدر بزرگوارم همچون سابق در خدمت و پرستاری کامل حضرت والدشان بودند و از شدت غم و اندوه بیماری معظم‌له دائماً متوسل و متضرع به درگاه حضرت حق بوده، شفای عاجل ایشان را مسألت داشتند. حضرت آقای صالح علیشاه در طی نامه‌ای مورخه پنجم جمادی الثانیه ۱۳۷۴ به مرحوم آقای دکتر نورالحکماء جدّ مادری فقیر در این باره می‌فرمایند: «چنانچه مرقوم شده فرزندی حاج تابنده در مسافرت اروپا و معالجه من کاملاً پرستاری و مراقبت نموده و کدورت و تحمّل زیاد کشیده و رضایت فقیر را جلب نموده است، خداوند از او راضی باشد.»

در همین سفر قبل از عمل موقعی که می‌خواستند ایشان را بیهوش کنند، معظم‌له همه اوراق جیب و کیف و غیر آنها را به پدر عزیزم سپردند که نزد ایشان باشد، و از جمله در پشت یکی از پاکت‌ها مرقوم فرموده بودند: «نور چشم مکرم حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه» که بدین قرار اشاره به مسأله جانشینی والد بزرگوارم حضرت آقای رضاعلیشاه کردند.^۳

در آن مدّت باز دیدهای مذهبی را نیز به دستور معظم‌له، حضرت والد انجام می‌دادند. مثل بازدید از وان نوٹن^۴ کنسول هلند که از رؤسای سلسله چشتیه و برای عیادت ایشان آمده بود، یا شیخ مصطفی رئیس سلسله شاذلیه در پاریس که اظهار طلب

(۱) تعبیری است که حضرت آقای رضاعلیشاه از این سفر در انتهای کتاب از گناباد به ژنو (ص ۲۱۶) بیان فرموده‌اند.

2) Phlébite (ورم غشاء داخلی ورید)

۳) یادنامه صالح، مقاله به قلم حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده، ص ۹.

4) Van Notton

نیز می‌کرد. این سفر که قریب به سه ماه طول کشید، بالاخره در سوم ذی‌قعدة ۱۳۷۳ (۱۳ تیر ۱۳۳۳) با مراجعت به تهران به اتمام رسید.

و چون حضرت آقای صالح علی‌شاه علاقه‌مند و مشتاق زیارت عتبات عالیات بودند، پس از چند ماه توقف مجدداً برای زیارت عتبات عالیات عزیمت فرمودند. در آن سفر حضرت والد و عموی بزرگوار فقیر آقای دکتر نورعلی تابنده در خدمتشان بودند و آن حضرت پس از زیارت عتبات عالیات برای زیارت قبور مطهر سوریه به آنجا مشرف شدند و بعداً به بیروت حرکت کردند و در آنجا عموی عزیزم پس از کسب اجازه برای تکمیل تحصیلات به فرانسه رفتند و بقیه ملازمین در خدمتشان به ایران مراجعت کردند.^۱

در ۱۸ صفر سال ۱۳۷۷ (۲۲ شهریور ۱۳۳۶) نیز در پی خواهش‌های مکرر آقای حاج ابوالفضل حاذقی از برادران ایمانی که در آن موقع نماینده فرهنگی ایران در افغانستان بودند، والد بزرگوارم پس از کسب اجازه از حضرت آقای صالح علی‌شاه، ابتدا به اتفاق دایی محترمشان جناب حاج آقای سلطانپور و جناب حاج آقای جذبی عازم افغانستان شدند و از آنجا به پاکستان نیز تشریف بردند و قصد هندوستان نیز داشتند که میسر نشد و در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۷۷ (۱۹ آبان ۱۳۳۶) به ایران مراجعت فرمودند.^۲

در سال ۱۳۸۰ قمری (۱۳۳۹) حضرت آقای صالح علی‌شاه برای انجام عمره مفرده عازم مکه شدند و پدر بزرگوارم همراه با تنی چند از دیگر فقرای نزدیک ملازم ایشان بودند. در آنجا با آقای شیخ العراقین بیات و آقای حاج میرزا عبدالله سعید تهرانی که از علمای مهم و معروف بودند، ملاقات کردند. در ۲۷ رجب نیز به مدینه منوره مشرف و در آنجا با آقای حاج شیخ بهاء‌الدین نوری از علمای جلیل تهران ملاقات فرمودند. و از آنجا نیز به اردن و از اردن به عتبات عالیات مشرف شدند. در کاظمین حضرت آیت‌الله

(۱) همان، ص ۱۲.

(۲) شرح این سفر را حضرت آقای رضا علی‌شاه در کتاب گردش افغانستان و پاکستان (تهران، ۱۳۵۵) به تفصیل بیان فرموده‌اند و خلاصه‌ای از آن در بخش «اسفار» کتاب حاضر آمده است.

آقای شیخ محمد خالصی به دیدن ایشان آمده، بسیار محبت کردند و حضرت آقای صالح علیشاه نیز به اتفاق حضرت والد به بازدید معظم له رفتند. در نجف هم با حضرت آیت الله سید محسن حکیم و حضرت آیت الله حاج سید ابوالقاسم خوئی ملاقات نموده، مورد احترام واقع شدند.

ایشان در سال ۱۳۸۲ قمری (اوائل سال ۱۳۴۲ شمسی) نیز برحسب اجازه پدر بزرگوارشان به مکه معظمه برای حج تمتع مشرف شدند و پس از زیارت روضه منوره نبوی و ائمه اطهار بقیع (علیهم السلام) و حرم مطهر حضرت زینب (ع) در دمشق و رفتن به اردن و بیروت، در محرم سال ۱۳۸۳ قمری به تهران مراجعت فرمودند. در محرم سال ۱۳۸۵ (اردیبهشت ۱۳۴۴) نیز که حضرت آقای صالح علیشاه به قصد زیارت عتبات مقدسه عراق حرکت کردند، حضرت والد و آقایان حاج محمدباقر سلطانی و حاج حسینعلی سعادت و چند نفر دیگر از برادران ایمانی در خدمتشان بودند و در همانجا در مراسم عزاداری حضرت خامس آل عبا شرکت کردند.

رحلت حضرت آقای صالح علیشاه^۱

از اوایل تابستان سال ۱۳۴۵ شمسی جد امجد حضرت آقای صالح علیشاه غالباً کسالت داشتند و وضع جسمانی ایشان رو به ضعف بود. در روز ۲۸ ربیع الاول ۱۳۸۶ (۲۶ تیر ۱۳۴۵) که ۱۲ روز قبل از رحلتشان بود، حضرت والد برای سومین بار با معظم له در اتاق بزرگ بیرونی در بیدخت خلوت کردند و سؤالاتی نموده، جنابش پاسخ دادند. سپس ایشان خطاب به حضرت والد فرمودند: «من برای تو وصیت نوشته‌ام» و دستوراتی دادند. آنگاه پدر بزرگوارم منقلب شده و گریه کنان زانوی ایشان را بوسیده، عرض کردند: «من از خدا خواسته‌ام که شما بر من نماز بخوانید.» و ایشان فرمودند: «حال تو را می‌دانم که همین طور است، ولی مقدر خدایی و

(۱) در تحریر این قسمت اکثراً از کتاب یادنامه صالح خصوصاً فصل «مقاله به قلم حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده» (صفحات ۲۷ الی ۳۴) استفاده کرده‌ام.

قضای الهی برخلاف این است.» سپس مجدداً مطالبی فرمودند و این جلسه بیش از یک ساعت طول کشید درحالی که پدر عزیزم بی نهایت منقلب و ناراحت بودند.

صبح چهارشنبه اول ربیع الثانی اطلاع دادند که شیخ جلیل جناب آقای مهدی مجتهد سلیمانی ملقب به "وفاعلی" که از مشایخ و مآذونین جلیل حضرت آقای صالح علیشاه بودند، در ۸۸ سالگی در تهران درگذشتند. حضرت آقای صالح علیشاه از شنیدن این خبر متأثر شدند. و چند مرتبه در آن روز فرمودند: «رفتند و ما هم می رویم.» زیرا مطابق قول بعضی از معتمدین و سابقین فقرا هنگامی که جناب آقای صالح علیشاه می خواستند اجازه دستگیری و ارشاد به جناب وفاعلی عنایت بفرمایند، ایشان تقاضا کرده بودند که از خدا بخواهند که هیچگاه بدون حضور حضرت آقای صالح علیشاه در حیات نباشند و درگذشت مرحوم آقای وفاعلی حاکی از رحلت قریب الوقوع جناب صالح علیشاه بود.^۱

روز چهارشنبه هشتم ربیع الثانی حالشان قدری بهتر بود و تا قبل از ظهر در بیرونی دولت سرای خویش تشریف داشتند، ولی به هنگام خوردن ناهار حالشان به هم خورد اما تا عصر بهبودی نسبی یافتند و استحمام کردند. در آن شب فقط پدر بزرگوارم، حاجیه بی بی والده ایشان و والده فقیر در خدمتشان ماندند. و به دستور حضرت والد برق بیدخت که در آن موقع تا ساعت ۱۱ روشن و بعداً خاموش می شد، تمام شب روشن و چراغها نورافشانی می کردند. پس از چند ساعت از شب گذشته جدّامجد جناب آقای صالح علیشاه انقلاب حال پیدا کردند و به زحمت نفس می کشیدند. در همین احوال بحرانی، حاجیه خانم والده فقیر با حال پریشان و منقلب پای برهنه به طرف مزار دوان شده به طوری که خرده شیشه در پایشان فرو رفته و متوجه نشده و پایشان خون آلود شده بود و با صدای بلند گفته بودند: «ای فقرا حال مولی خیلی منقلب است، از خدا

(۱) ایشان حتی یک روز قبل از درگذشت جناب وفاعلی بُردی توسط یکی از فقرا از گناباد برایشان فرستاده بودند که آن شخص دیرتر از موعد مقرر امانتی را به تهران آورد و جناب وفاعلی رحلت کرده بودند.

شفای ایشان را بخواهید» و سر روی قبر مطهر بقعه گذاشته، گریه زیاد نموده و به عجله بازگشتند.^۱ ولی متأسفانه در ساعت سه و نیم پس از نصف شب پنجشنبه نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ مطابق ۶ مرداد ۱۳۴۵ (۲۸ ژوئیه ۱۹۶۶) در حالی که ایشان رو به قبله خوابیده بودند، نفس عمیقی کشیده، روح مقدّسشان به عالم قدس پرواز نموده و همه فقرا را یتیم و داغدار کرد. ولی پدر عزیزم از شدت علاقه‌ای که به ایشان داشتند باور نمی‌کردند و لذا نزدیک گوششان چند بار صدا زدند: «پدرجان، آقا جان» ولی جوابی نشنیدند و به فراقشان دچار گشتند.

آن روز تمام بیدخت در ناله و فریاد بود و پدر عزیزم با پرتاب کردن عمامه، سربرهنه با جنازه مطهر حرکت می‌کردند و پس از تغسیل و تکفین و سپس خواندن نماز توسط حضرت والد، پیکر پاک ایشان را در بقعه متبرّکه سلطانی در محلی که خودشان وصیت فرموده بودند، دفن کردند و صالح مؤمنین پس از ۵۰ سال ارشاد و هدایت سالکان و خدمت به دین مبین اسلام عالم فانی را ترک و به وصال محبوب شتافت.

پس از این فاجعه جانگداز تا سه روز مرتباً مجلس عزاداری در مزار متبرّک برگزار می‌شد، ولی چون شرعاً از طرف مصیبت‌زدگان بیش از سه روز نباید عزاداری شود، به دستور حضرت والد در روز سوم مجالس عزا ختم شد.

فرمان جانشینی حضرت آقای رضاعلیشاه

در شب شنبه دومین شب رحلت جناب آقای صالح‌علیشاه (طاب ثراه)، فرمان جانشینی فرزند مکرم و نور چشم محترمشان، قرّة عین الفقراء و زین‌العرفاء حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه که در ماه ذی‌قعدة سال ۱۳۷۹ نوشته شده بود، توسط برادر ارجمندشان آقای دکتر محبّ‌الله آزاده در مجلس فقری خوانده

(۱) یادنامه صالح، ص ۵۷.

شده و به موجب فرمان و وصیت حضرت آقای صالح علیشاه، ایشان عهده‌دار مسند ارشاد و قطبیت فقرای نعمت‌اللّٰهی شدند.

متن فرمان مبارک جانشینی حضرت آقای رضاعلیشاه:

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم و هوالموفق والمعین

بر ضمایر راهروان راه هدی پوشیده نخواهد بود که لطف الهی در هر زمان شامل حال بندگان بوده و حجت بر خلق تمام و راه بندگی و وصول مفتوح فرموده و برای هدایت و شفاعت انبیاء و اولیاء را که دل صافی داشته وسیله نجات و هادی و شفیع قرار داده مأمور دعوت نموده. و چون بدن جسمانی در معرض فناء است برای عدم انقطاع رشته یداً بید و صدرأ بصدر هر سابق به لاحق سپرده و از آدم تا خاتم (ص) و از خاتم در اوصیاء او جاری بوده است و در زمان غیبت امام علیه‌السلام نیز مجازین روایت و درایت در امور شریعت و طریقت به هدایت خلق مشغول بوده و در این زمان که رشته فقر در سلسله علّیه علویّه رضویّه نعمه‌اللّٰهی به این فقیر محمد حسن صالح علیشاه غفره‌الله منتهی گردیده به اطلاع عموم برادران طریق و جویندگان راه تحقیق می‌رسانم که دانسته باشند که امر ارشاد و هدایت عباد پس از فقیر و اگذار است به فرزند مکرم و نورچشم محترم قره عین الفقراء و زین‌العرفاء حاج سلطان‌حسین تابنده رضاعلیشاه ایده‌الله و پس از رسیدن اجل موعود مشایخ تجدید عهد نموده اطاعت نمایند، عموم فقراء تجدید و پیروی کنند طالبان راه مراجعه به او نمایند و ردّ و قبول او را ردّ و قبول فقیر شمارند. به تاریخ ذق ۱۳۷۹.

محل امضاء و مهر مبارک

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْمَلِكِ الْقَلِيمِ

بسم
الملك

بر صغیر راهروان ه هر رسیده کویا بدورد که لطف اله در میزان مل
و حکمت بر صلی تام راه وصول مفعول فرموده و برابر بدایت و نفعت انبیاء
که در صفا دانسته وسیله کلمات و کادر و نفع در آرداده ما موعظت فرموده
و چون بن جسد در معرض نشاء را ر عدم لقطاع رسته بر ابید و صد ر صفا
بر سابق بلا هو سبرده و از اد نام فائز و از خاتم در اد صبا او صادر بر صفا
و در زمان غیبت امام علیه السلام نیز مجازین و ابیت و در ابیت در امر بر صفا
و طریقت هدایت صلی منول بر صفا و در میزان که رسته فقر در سلسله قلعه
عنه اللهم این فقره من صفا کلینا ه عفرانه فقیر کردید ما طلاع عزم بر ادان
طریق و حوسد ان ه کنین میرم که دانسته استند که امر را و در ابیت
سیر فقره و گذارت فقره مکرم و نور چشم مکرم قره عین الفقراء و بن
صاح سلطانین بنده ضاعلت ان ایسه و سیر از رسیدن صد بر عذر
که به عهد نفع طاعت ایه عموم فقرا که بدید بر و کینند طالبان راه
۱۳۷۹

و اما الامر

و از آن شب ابتدا یازده نفر از بزرگان فامیل و نزدیکان ایشان با حضرتش تجدید عهد کردند که مقدم بر همه جناب آقای حاج محمدباقر سلطانی^۱ بودند که تا آخرین لحظات عمر کمال محبت را نسبت به معظم له ابراز می داشتند. بقیه فامیل و نزدیکان از جمله برادران مکرم ایشان و حاجیه بی بی جدّه و والدّه حضرتش و والدّه فقیر و خود فقیر نیز به تدریج تجدید عهد کردیم. و نگارنده در لحظه تجدید عهد قلباً و لساناً از آن بزرگوار خواستم هیچگاه رحلت پدر و پیر عزیزم را نبینم که متأسفانه این خواسته ام برآورده نشد. از آن به بعد هم مشایخ و مأذونین و سایر فقرا با جنابش تجدید عهد کردند.

در شب جمعه ۱۴ مرداد ایشان اولین نماز جماعت مغرب و عشا را با انقلاب حال خودشان و فقرا در دوران قطبیت خود خواندند. پس از نماز مرحوم جناب حاج محمدباقر سلطانی از حضور مبارکشان استدعا نمودند که مجدداً عمامه خود را که پس از رحلت والد بزرگوار از سر برداشته بودند، به سر بگذارند. حضرتش درحالی که فقرا همه گریان و نالان بودند قبول فرمودند و مجدداً عمامه را بر سر گذاشتند. روز بعد نیز فقرای مسافر را مرتخص فرموده و همه مسافرین داغدار به شهرهای خود مراجعت کردند.

با وجود اینکه روز سوم مجالس عزا ختم شده بود، از طرف سایر فامیل و فقرا مجالس سوگواری مرتباً منعقد می شد تا اینکه پدر بزرگوارم در روز چهارم از عزاداران خواستند، از عزا بیرون آمده و مجدداً آکار یومیّه خود را شروع کنند. و بنا بر وصیت حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) دیگر مقید در عدم برگزاری عقد و عروسی نباشند. ولی پس از آن نیز حضرتش از عزا بیرون نیامده، عید نوروز را جشن نگرفتند، ولی اعیاد دینی را که به رفتن افراد ولو بزرگان دین تغییر نمی کند، عید گرفتند و تا مدتی

(۱) مرحوم آقای حاج محمدباقر سلطانی دومین فرزند ذکور حضرت آقای سلطان علیشاه شهید برادر کوچکتر حضرت آقای نورعلیشاه هستند که در ۲۸ دی ۱۲۷۶ متولد و در نهم آبان سال ۱۳۵۵ رحلت کرده و در جوار بارگاه مقدّس رضوی به خاک سپرده شدند.

قریب به هفت ماه عزادار بودند. تا اینکه یک روز عصر آقای حاج سید محمد صادق فقیه سبزواری فرزند آیت الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری از مراجع تقلید عالی مقدار مشهد که سابقه آشنایی و محبت کامل با حضرت والد داشتند، از طرف معظم له آمده، با آوردن شیرینی متبرک شده در حرم رضوی (ع) تقاضا کردند ایشان از عزا بیرون آیند و حضرتش با اظهار تشکر قبول فرمودند. ولی رحلت حضرت آقای صالح علی شاه داغی بود بر قلب مبارکشان که تا آخر عمر آن را جریحه دار ساخت و تا آخرین ایام حیات با ذکر نام ایشان متأثر می شدند و مدت ها پس از رحلت معظم له حتی در مجالس فقری هم از شدت غم سخنی نمی فرمودند.

ازدواج و فرزندان

معظم له در اوان ایام تحصیل در تهران در اسفندماه ۱۳۱۶ خورشیدی (عید غدیر ۱۳۵۶ قمری) با صبیبه محترمه مرحوم آقای دکتر علی نورالحکماء ازدواج کردند و ثمره این ازدواج پنج فرزند، دو ذکور و سه اناث، به شرح ذیل است:

فرزند اول ایشان اناث و در هفدهم ربیع الثانی ۱۳۵۹ قمری (چهاردهم خرداد ۱۳۱۹ خورشیدی) در تهران متولد شده و به عقد ازدواج آقای دکتر جمشید نصیری درآمده و دارای دو فرزند ذکور و یک اناث می باشند.

فرزند دوم ایشان نیز اناث و در شانزدهم جمادی الاولی ۱۳۶۲ قمری (۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۲ خورشیدی) متولد و به عقد ازدواج آقای مهندس محمد صالح سلطانیپور دایی زاده معظم له درآمده و دارای سه فرزند، یک ذکور و دو اناث، می باشند. فرزند سوم ایشان، فقیر، مؤلف این کتاب می باشم که در هفتم ذیحجه ۱۳۶۴ قمری (بیست و دو آبان ۱۳۲۴) متولد شدم و پس از اتمام تحصیلات متوسطه و دانشگاهی، در سال ۱۳۵۵ شمسی با صبیبه مرحوم آقای عبدالعلی شیدانی ازدواج کرده و دارای دو فرزند ذکور می باشم.

فرزند چهارم ایشان برادر محترم نگارنده به نام محمد است که در سوم ربیع الثانی

۱۳۷۴ قمری (نهم آذر ۱۳۳۳) متولد شده و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه وارد دانشگاه و در رشته حسابداری فارغ التحصیل گردیدند. در ذیحجه سال ۱۴۰۶ قمری نیز موفق به زیارت حج و مدینه منوره شدند. ایشان صبیبه محترمه مرحوم آقای ناصر مصداقی را به عقد ازدواج خود درآورده و اکنون دارای سه فرزند اناث می باشند. به دستور پدر بزرگوارم ریاست هیأت امناء و مدیریت درمانگاه خیریه صالح و تولیت موقوفه این درمانگاه به عهده ایشان و نظارت آن با فقیر است.

فرزند پنجم معظم له، اناث و در پنجم شوال ۱۳۷۶ قمری (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۶) متولد و به عقد ازدواج آقای مهندس حمید روح الامین درآمده و دارای سه فرزند ذکور می باشند.

حضرت والد صاحب فرزند ذکور دیگری پس از فقیر شدند که هنگام تولد از دنیا رفت.

سکونت در تهران

جنابش در هیجدهم اسفند سال ۱۳۵۷ شمسی بر اثر اشتداد بیماری قلبی که از مدت ها قبل ایشان را رنج می داد، به طرف مشهد حرکت فرموده و بعد از چند روز تشرّف و اقامت در آن شهر مقدّس در ۲۲ اسفند عازم تهران شدند و چند ماه در تهران سکونت داشتند. در این مدت ضمن معالجه به ملاقات مراجع تقلید و حضرات آیات عظام به قم مشرّف شدند و با حضرت امام خمینی نیز دیدار فرمودند. در آن ملاقات مذاکراتی درباره انقلاب انجام شد و حضرت امام اظهار ملاحظت و تأیید کامل نسبت به معظم له و طریقه ایشان نمودند. در ادامه معالجات در ۲۸ مهر سال ۱۳۵۸ به اروپا تشریف بردند^۱ و در انتهای سفر نیز موفق به زیارت خانه خدا شدند. از آنجا هم به منظور زیارت اخوان

(۱) در اثناء همین سفر در شب عاشورای سال ۱۴۰۰ قمری حسینیّه امیرسلیمانی تهران دچار آتش سوزی شد و چنانکه شرحش بعداً خواهد گذشت، ایشان هیچ گونه وقفه ای را در انجام مراسم عزاداری حسینی جایز ندانستند و دستور دادند در ساختمان کنار حسینیّه مذکور مراسم ادامه یابد.

ایمانی ساکن هند و قبور متبرکه آنجا و همچنین معالجه به طریق طب سنتی که اعتقاد کامل به آن داشتند، به هندوستان تشریف بردند و در ۳۰ اسفند ۱۳۵۸ به تهران بازگشتند. این مسافرت کلاً پنج ماه و چند روز به طول انجامید. ولی هنوز یک هفته از ورود حضرتش به ایران نگذشته بود که والده مکرّمه‌شان در مشهد بر اثر سکتۀ قلبی پس از ۱۴ سال که از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه می‌گذشت، جان به جان آفرین سپرده و در صحن حرم مقدّس رضوی مدفون گردید.

سکونت ایشان در تهران که در ابتدا قرار بود موقّتی باشد، به موجب مشکلاتی از قبیل بیماری و تشخیص اطّبا دایر بر خطرناک بودن بیماری ایشان و اینکه باید تحت نظارت دائمی اطّبا باشند، و همچنین تقاضاهای مکرّر برادران تهرانی و بستگانشان که در تهران سکونت داشتند به استقرار دائمی مبدّل شد. و حضرتش قریب ۱۴ سال در غربت از مسکن مألوف خویش بیدخت، که به دنبال پدر بزرگوار آنجا را آباد کرده و دارالارشاد ایشان بود و مزار سلطانی که همچون پدر بزرگوارشان خود را مفتخر به خدمت در آنجا می‌دانستند، به سر بردند و در تهران سکونت گزیدند. ولی در این سال‌ها نیز تقریباً به همان سنّت دیرینه خود در بیدخت رفتار می‌کردند. به این نحو که ثلث آخر شب را بیدار و به راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز و قرائت قرآن می‌پرداختند و سپس صبحانه مختصری میل می‌کردند. حقیر افتخار داشتم که به هنگام اقامت ایشان در تهران سحرگاهان هر روز به زیارتشان مشرف شده و کسب فیض می‌کردم. و پس از عبادت سحری همه روزه اول وقت در منزل شخصی به ملاقات با اخوان و دوستان و سایر مراجعین و پاسخگویی سوالات و رفع مشکلات و حاجات آنان مشغول بودند. بعد از ملاقات عمومی روزانه، اوقات را به مکاتبات و پاسخ نامه‌های فراوان و گاه دید و بازدید برادران و دوستان و رسیدگی به احوال برادرانی که به علّت ناتوانی امکان شرکت در مجالس فقری را نداشتند و یا آشنایانی که مبتلا به کسالت و یا گرفتاری‌های دیگر شده بودند مصروف داشته و غالباً دستورات لازم برای رسیدگی به احوالشان می‌دادند و دلجویی می‌کردند. بعد از ظهرها هم اندکی استراحت فرموده و به ادامه

مکاتبات و دید و بازدید و یا مطالعه و تحقیق علمی می‌پرداختند که حاصل آن تألیف دو کتاب گرانقدر قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی و سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی است.

شب‌های دوشنبه و جمعه و صبح‌های جمعه نیز در مجلس فقری واقع در حسینیه حائری و پس از تجدید بنای حسینیه امیرسلیمانی، در آنجا حضور می‌یافتند. در مراسم دینی نیز اعم از ایام عزاداری محرم و صفر و ایام شهادت حضرت علی بن ابی طالب (ع) و یا اعیاد دینی و مذهبی در مجالس منعقدہ حضور می‌یافتند و فرمایشاتی می‌فرمودند که فقرا مستفیض می‌شدند. شب‌های جمعه کتاب صالحیه تألیف جدّ امجدشان را تفسیر می‌نمودند. در سایر مجالس فقری نیز گاه به تناسب بیاناتی می‌فرمودند. صبح‌های جمعه هم تا قبل از شدت کسالت جسمانی - در دو سال آخر حیات - به حرم مطهر حضرت عبدالعظیم مشرف و سپس به زیارت مقبره متبرّ که حضرات آقایان سعادت علیشاه و نورعلیشاه گنابادی (قدس الله اسرارهما) در صحن امامزاده حمزه حاضر و پس از مجلس روضه‌خوانی و مناجات برای شرکت در مجلس صبح جمعه عازم می‌شدند.

در خلال ایام اقامت در تهران بنابر تقاضای فقرای شهرستان‌ها و خارج از کشور، سفرهای متعددی کردند و تا اواخر حیات حتی با ضعف کامل جسمانی، مشکلات سفر را به جان می‌خریدند تا به خواهش و اشتیاق زیارت برادران ایمانی لبیک گویند.

سال‌های آخر حیات جسمانی

پدر عزیزم در چند سال آخر حیات صوری دچار ضعف بنیه شدید گشته و از بیماری‌های مختلفی که برخی از آنها مزمن شده و از کودکی مبتلا بودند، رنج می‌بردند ولی عموماً با روی خوش و چهره بشاش با اشخاص روبرو می‌شدند و حاضر نبودند خواهش اطبا و دوستان را دایره بر اینکه مدت زمانی استراحت کرده و رسیدگی به امور برادران را تعطیل نموده و به نقطه‌ای برای استراحت بروند، بپذیرند. حتی در اوقاتی که

مقارن با حادثه تأسف‌انگیز موشک باران تهران بود بازهم اصرار دوستان را مبنی بر ترک تهران و سکونت موقتی در جایی مصون را نپذیرفتند.^۱

تا اینکه در خرداد سال ۱۳۶۸ بر اثر شدت کسالت و توصیه اکید اطبّا و اصرار دوستان خارج از کشور به سوئد تشریف بردند، ولی پس از یک ماه و نیم معالجه نتیجه‌ای حاصل نشد و به خواهش چند تن از برادران طبیب ساکن در آلمان برای ادامه درمان به آنجا رفتند و در حالی که شدیداً ضعیف و رنجور بودند، مستقیماً به بیمارستانی در شهر هانور منتقل شدند و قرار شد فوراً مورد عمل جراحی قرار گیرند. در طول این مدّت مرتباً اخبار غم‌انگیزی از وضع نامساعد جسمانی ایشان به تهران می‌رسید، به نحوی که فقراً عموماً متوسل به درگاه الهی بودند و شفای مولای خود را عاجزانه مسألت داشتند. نگارنده نیز که مبتلا به درد فراق ایشان بوده و هر روز تماس تلفنی داشتم، با شنیدن این اخبار اسف بار بیش از پیش تمتّای زیارتشان را داشتم و وقتی شنیدم که در آلمان در بیمارستان بستری گردیده‌اند و حالشان رو به وخامت می‌رود، بیدرنگ عازم آنجا شده و در حالی که به اتفاق سایر نزدیکان پرستاری از آن عزیز می‌کردم، روز و شب نالان و ملتجی به درگاه الهی بودم. وخامت حال ایشان بدان حدّ بود که تلگرافی به نام فقیر حاکی از فراق خویش و وصایت فقری من مرقوم داشته و مصمّم بودند که آن را به تهران مخابره کنند، که من خودم زودتر بدانجا رسیده و به زیارتشان نائل شدم. آن بزرگوار پس از عمل، به هنگامی که از حالت بیهوشی خارج شدند، به من فرمودند که در رؤیایی پدر بزرگوارشان حضرت آقای صالح علیشاه را

(۱) ایشان در فروردین سال ۱۳۶۸ به مناسبت حلول سال نو در مجلس فقری فرمودند: «... سال گذشته از بدترین سال‌های این مملکت بود. مردم زیر موشک بودند، و دوستان و فقرا مرا از اطراف و اکناف دعوت کردند: از خراسان، از شمال، از دوی، از زاهدان. ولی من گفتم از میان فقرا و دوستان به جای دیگری نمی‌روم. در شادی با آنها بودم، در سختی هم با آنها می‌مانم تا خدا رفع این بلا نماید. ما چاره‌ای جز روکردن به آن درگاه نداریم، حتی اگر جوابی نگیریم، بازجایی نداریم برویم. باید همان در را بزیم، آنقدر در بزیم تا عاقبت زان در برون آید سری (و چند بار جمله اخیر را تکرار کردند). سال گذشته فاجعه‌بارترین سال برای این مملکت بود. ای سال برنگردی، صد سال برنگردی. انشاءالله خداوند به لطف خودش بر ما ببخشد.»

زیارت کرده و از ایشان خواسته‌اند که به وصال دائمی برسند، ولی آن حضرت در پاسخ ضمن سخنانی دیگر فرموده بودند که هنوز وقت آن نرسیده و شما باید برگردید. بعد از خروج از بیمارستان نیز هنگامی که مطلع از بی‌تابی و کم‌طاقتی فقرا و نگرانی آنان از وضع جسمانی خود شدند، مدت چندانی دوران نقاهت را نگذرانده و پس از حدود ده روز به تهران بازگشتند و در فرودگاه با شور و اشتیاق عده بسیاری از دوستان و نزدیکان که به استقبال آمده بودند، مواجه شدند ولی توان حرکت نداشتند، باین حال برای رفع نگرانی مستقبلین از استفاده از صندلی چرخ دار خودداری کردند. باینکه قرار بود مدتی را استراحت کنند، ولی به دلیل بی‌صبری فقرا، فردای همان روز برای دیدن آنان به حسینیه امیرسلیمانی تشریف بردند و در حالی که همه غرق شادی زیارت حضرتش بودند، از اینکه می‌دیدند معظم له بسیار ضعیف و به حالتی نزار هستند و فقیر و برادر عزیزم دو دست مبارکشان را در دست گرفته‌ایم، اشک می‌ریختند. ایشان در آن مجلس به فقرا فرمودند که این سفر قرار بود سفر دائمی و پرواز به جانب دوست باشد، ولی دعای فقرا اجابت شد و مانع آن گشت.

آن بزرگوار پس از این سفر و اقدام به معالجه، دیگر هیچگاه وضع جسمانی‌شان به حالت سابق بازنگشت. لذا بر اثر تشدید بیماری و اختلال ضربان قلب یک بار در سال ۱۳۶۹ و بار دیگر در سال ۱۳۷۰ در بیمارستان بستری شدند و غالباً ضعیف و مریض بودند، ولی به روی خود نمی‌آوردند و حتی مجبور شدند عصا که هیچگاه دوست نداشتند از آن استفاده کنند، به دست گیرند. ولی برای اینکه فقرا از فیض وجودشان بهره ببرند، پس از حصول اندکی بهبودی در اجتماع فقرا شرکت کرده و یا برای دیدن آنان مسافرت می‌فرمودند.

اخبار به رحلت

از اواخر سال ۱۳۷۰ و اوایل سال ۱۳۷۱ شمسی وضع ایشان به طور کلی متفاوت گشت که گویی دیگر تعلقی به حیات مادی ندارند. رفتار و گفتارشان حاکی از فراق

دائمی و رحلت قریب الوقوع بود و گاه به ایما و اشاره به دیگران نیز خبر می دادند. مثلاً پس از ماه مبارک رمضان سال ۱۴۱۲ وقتی مسؤول وصول فطریه صورت مربوطه را حضورشان تقدیم و عرض کرد بقیه صورت حساب را بعداً تقدیم می کنم، ایشان فرمودند: «این آخرین فطریه ای است که از شما می گیرم، از من که دیگر گذشت؛ بعد از من هر که باشد خودش از شما خواهد گرفت.»^۱ در صبح آخرین جمعه ای هم که قبل از اتمام سال ۱۳۷۰ به زیارت حضرت عبدالعظیم رفتند در بقعه متبرکه سعادتی نوریه به حالت خداحافظی خطاب به حاضرین فرمودند: در حیات و مماتم به یاد من باشید. سپس فرمودند: بعد از من دیگری است به او رجوع کنید. در مراسم سال نو ۱۳۷۱ شمسی نیز در ضمن فرمایشات خویش بر اثر ناگواری حوادث اخیر چند بار تکرار کردند که: «ای سال برنگردی، صد سال برنگردی.» و سپس این بیت را خواندند:

اگر جستم از دست این تیرزن من و کنج ویرانه و پیرزن

معظم له در روز شنبه دوم خرداد ۱۳۷۱ (۲۰ ذی قعدة ۱۴۱۲) همراه با چند تن از اعضای خانواده و دوستان من جمله نگارنده به قصد خداحافظی ابدی از عده ای از فقرای داخل و خارج کشور عازم دوی شدند و پس از حدود ده روز توقف به شیراز رفتند و از طریق اصفهان و قم در بیست و چهارم خرداد به تهران بازگشتند. در این سفر نیز با کنایه و اشاره از دوستان خویش خداحافظی کردند، از جمله به یکی از آقایان طبای متخصّص که از دوستان قدیمی ایشان بود، فرمودند: «ما باید برویم و برای

۱) ایشان در شب اول ماه رمضان سال ۱۴۱۲ در ضمن سخنرانی خود به مناسبت شروع ماه مبارک در مجلس فقری فرمودند: «... در هر حال جدیت کنیم آداب شرع مطهر را مراقبت کنیم. گمان نکنیم همین که ما ادعای درویشی می کنیم تکلیف از ما برخاسته است. گناه ما اگر عمل نکنیم زیادتر از دیگران است. اگر به دستورات شرع مطهر عمل نکنیم مؤاخذه ما زیادتر است. هر که نزدیکتر باشد و ادعای نزدیکی بکند ولی خلاف رفتار کند عذابش زیادتر است. جدیت کنیم که این عبادت بزرگ را از دست ندهیم و روزه را حفظ کنیم. از فردا ساعت سه آقایان اینجا خواهند بود. من که توفیق ندارم بیایم. هر روز نخواهم توانست خدمت آقایان بیایم، ولی آقایان بیایند و کسب فیض بکنند، چه من باشم چه نباشم. یک وقتی اصلاً نیستم، آن وقت تکلیف تمام می شود؟ آیا اجتماعات باید تمام شود؟ بندگی خدا باید از بین برود؟ نه، یکی می آید و دیگری می رود.»

همیشه خداحافظ.» در بازگشت از این سفر حالت قطع علاقه به حیات صوری در ایشان بیش از پیش شد، به نحوی که دیگر کاملاً در گفتار و کردارشان واضح بود. کمتر سخن می‌گفتند و بیشتر متمایل به سکوت بودند و در خلوت به سر می‌بردند و توجهی به آنچه در اطرافشان می‌گذشت نداشتند.

در این اوقات در خاتمه مراسم عزاداری ایام محرم به حسینیّه تشریف آوردند و ضمن یک سخنرانی پانزده دقیقه‌ای با تشکر از خدمه و آقایان و عاظم، به همگی تفقد نمودند و از آنان خداحافظی کردند. در روز اربعین نیز که مراسم عزاداری در خانه شخصی ایشان برگزار شد، ساکت و بسیار ضعیف بودند، غالباً به نقطه‌ای خیره می‌شدند، گویی اصلاً توجهی به امور پیرامون خود ندارند و با حرکات چشم و تکان دادن سر با حاضرین مواجه می‌شدند. به نحوی که واعظ محترم مجلس در انتهای روضه اظهار داشت که تاکنون ایشان را چنین بدحال ندیده است. و همگی از رفتار عجیبشان متحیر بودند. گویی در دنیا نیستند و مشتاقند که هرچه زودتر پرواز به کوی دوست کنند.

در این اواخر در روز جمعه‌ای همه فرزندان در خدمتشان بودیم. ایشان به سبب کسالتی که داشتند از نظر مزاجی و بدنی قادر نبودند روی زمین بنشینند، ولی تا آخرین لحظات مقید بودند که نماز را نشسته نخوانند و به هر زحمتی بود دستشان را روی صندلی یا به دیوار تکیه می‌دادند و قیام و قعود می‌فرمودند. آن روز جمعه طبق معمول روی مبلی نشسته بودند. ما از ایشان تقاضا کردیم که کلامی بفرمایند و عرض نمودیم سکوتشان همگی را رنج می‌دهد و متأثر می‌سازد. حتی یکی از فرزندان پرسید: شاید ما را دیگر دوست ندارید؟ در این حال ایشان صراحتاً فرمودند: قدر این ایام را بدانید، من چند روزی بیشتر با شما نخواهم بود.

وضع ناگوار ایشان به همین ترتیب وخیم‌تر می‌شد تا اینکه در بعدازظهر روز پنجشنبه ۵ شهریور ۱۳۷۱ (۲۷ صفر ۱۴۱۳) بر اثر وخامت احوال، آن بزرگوار را در بیمارستان بستری کرده و پس از معایناتی به بخش مراقبت‌های ویژه قلبی (C.C.U) منتقل نمودند. درحالی که دفعات قبل برای رفتن بیمارستان مخالفت می‌کردند، این بار

بالاخره تسلیم اطبا و دوستان شدند. مدت بستری شدن ایشان در بیمارستان حدود سیزده روز طول کشید، در این مدت فقیر و سایر اعضای خانواده مرتباً پرستاری از ایشان می نمودیم و لحظه‌ای غافل از سلامتی وجود مبارکشان نبودیم. هر شب قرار بود دو تن از فرزندان ایشان از جمله فقیر به نوبت پرستاری و مواظبت کند. برادران ایمانی و دوستان از داخل و خارج کشور نیز به انحاء مختلف دائماً جویای احوالشان بودند.

در بعدازظهر روز پنجشنبه هفته بعد (۱۲ شهریور ۱۳۷۱) که نگارنده طبق معمول در بیمارستان بودم، به اصرار چند تن از حاضرین از اقوام و دوستان خصوصاً برادر مکرم آقای سید محمد حسین خبره فرشچی به مجلس فقری شب جمعه رفتم، تا بلکه مرهمی باشم برای دل‌های خسته و جراحی دیده‌ی پیروان و علاقه‌مندان حضرتش که در آنجا مجتمع بودند. ولی به محض ورود به مجلس، حالت انقلابی در وجود خودم و دیگران ایجاد شد، به صورتی که فریادهای *اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَا* و *يَكْشِفُ السَّوْءَ* به آسمان بالا می‌رفت و به عرش می‌رسید. همگی گریان و نالان بودیم و شفای مولای خویش را از حضرت شافی درخواست می‌کردیم، به نحوی که من چند بار از حال رفته و بیهوش شدم. فقیر در آن مجلس از برادران ایمانی و دلسوختگان تقاضا کردم که به درگاه الهی بنالند و بخواهند تیری که از کمان جسته به هدف نخورد. اما افسوس و صدافسوس که می‌دانستم این تیر به هدف خورده و حضرتش مایل به ادامه زندگی نیستند و اراده رفتن کرده‌اند و این بار مثل دفعات قبل نیست و دعاها مستجاب نخواهد شد.

در دو روز آخر بیمارستان، ایشان از انجام معالجات پزشکی سر باز می‌زدند و می‌فرمودند لزومی ندارد، ما رفتنی هستیم. حتی به یکی از پرستاران فرمودند: «امروز آخرین روزی است که من مهمان شما هستم و فردا مرخص می‌شوم.» وی نیز با تعجب از پزشک معالج قلب ایشان پرسیده بود: «آیا شما دیگر معالجات قلبی را ضروری ندانسته و ایشان را مرخص کرده‌اید که چنین چیزی گفتند؟» همچنین به پرستار دیگری که غالباً به ایشان خدمت می‌کرد و ارادتی به آن بزرگوار یافته بود، با آن ادب و

فروتنی چشمگیری که داشتند فرمودند: «من در این چند روزه خیلی مزاحم شما بودم و امروز آخرین روز است که به شما زحمت می‌دهم و فردا از خدمت همه شما مرخص می‌شوم.»

من خود به چشم خویشان دیدم که جانم می‌رود

اما در شب فاجعه که نوبت پرستاری من و خواهرم همسر آقای مهندس سلطانپور بود، غم عجیبی در دلم نشست و حکایت از فراق دائمی می‌کرد؛ بیدار و در کنار بستر مولای عزیز نشسته بودم. فقط گاه بیرون می‌رفتم و به آسمان تیره و تار که خبر از فاجعه‌ای جانگداز می‌داد نگاه می‌کردم. ایشان طبق معمول نماز صبح را در سر وقت خواندند. پرستار صبحانه آورد. حقیر تقاضا کردم که صبحانه‌شان را میل بفرمایند. باینکه چند روزی بود که از غذا خوردن امساک می‌نمودند، فرمودند: میل ندارم. من به کمک خواهرم دست راستم را روی شانه حبیب خویش گذارده و درحقیقت ایشان را به آغوش گرفتم. نگاهی به من کرده و جملاتی را فرمودند. سپس اشاره نمودند که حال تهوع دارند و سینه‌شان درد می‌کند. رعشه عجیبی بر بدنشان مستولی شد و کلمه جلاله الله را چند بار تکرار فرمودند. ناگاه تکان عجیبی خوردند که بر اثر آن من هم از خود بیخود شدم و فریاد زدم. پرستاران به سرعت آمدند و از اتاق بیرونم بردند. فوراً اطبای دیگر آمدند و اقدامات نهائی را نمودند. اما کار از کار گذشته، یتیم و خاک بر سر شده بودم. حبیبم، مولایم، همه کسم ترک قالب جسمانی نموده و روح مقدسش به وصال دلدار نائل گردیده بود. دقایقی سخت و طولانی که هر یک سنگینی عمری را داشت، سپری شد، بهت زده و گریان بودم و هنوز نمی‌خواستم این خبر موحش را باور کنم. خورشید طلوع کرد درحالی که خورشید تابنده غروب کرده بود. خورشید را شاهد گرفتم و گفتم: «ای خورشید شاهد باش که نشد تو طلوع کنی و پدر عزیز من از ساعت‌ها قبل بیدار نبوده باشد.» اما افسوس این بار که خورشید طلوع کرد، آن بزرگوار در بستر خویش غنوده و از زحمات و نامالیقات زندگی دنیوی و مسؤولیت خطیری که عمری

با رضایت خاطر پذیرفته، آسوده گردیده بودند.

بدین ترتیب پدر بزرگوارم حضرت آقای رضاعلی‌شاه در سحرگاه روز هیجدهم شهریور ۱۳۷۱ مطابق یازده ربیع‌الاول ۱۴۱۳ (۹ سپتامبر ۱۹۹۲) پس از خواندن نماز صبح در حدود ساعت شش و پانزده دقیقه داعی حق را اجابت فرموده در مقام صدق نزد ملک مقتدر منزل گریه.

ای دریغا ای دریغا ای دریغ گشت پنهان آفتابی زیر میغ

خبر رحلت آن بزرگوار به سرعت منتشر شد به نحوی که خیل عزاداران در خانه مسکونی ایشان که اینک بیت‌الاحزان شده بود، در اثر ازدحام جمعیت در خیابان مقابل آن در سوگ عزیز فقید خود جمع شده بودند و بی‌اختیار می‌گریستند و بیقراری می‌کردند. فقیر نیز که در گوشه‌ای به ماتم نشسته و خون می‌گریستم، با ورود هر یک از تازه واردین داغ دلم تازه می‌شد. ولی چون دیدم ممکن است ازدحام جمعیت مانع آسایش ساکنین محل شود، از آقای حاج یوسف مردانی خواستم که به حسینیّه امیرسلیمانی بروند و فقرا و دوستان در آنجا مجتمع شوند.

طبق وصیت پدر عزیزم که مدفن شریف خویش را مزار سلطانی بیدخت و یا در صورت مقتضی مزار سعادت‌ی واقع در صحن امامزاده حمزه تعیین کرده بودند،^۱ بعد از ظهر همان روز همراه با سایر اعضای فامیل و دوستان در دو اتوبوس به طرف بیدخت گناباد حرکت کردیم و عصر روز پنج‌شنبه ۱۹ شهریور (۱۲ ربیع‌الاول) به آنجا رسیدیم. و با وجود اینکه فقیر از برادران و دوستان خواسته بودم که به سبب عدم امکان وسایل پذیرایی همگی حرکت نکنند، با این همه ماشین‌های بسیاری از شهرهای دور

(۱) یکی از برادران ایمانی اهل گناباد نقل می‌کردند که ایشان در آن سال به وی فرموده بودند: «در شهریور ماه به بیدخت می‌آیم و بر نمی‌گردم.» این قول باعث خوشحالی و از طرف دیگر تعجب وی شده بود که ایشان چگونه دفتاً و بی‌مقدمه عازم بازگشت به مسکن مألوف خویش هستند. حتی یکی دیگر از فقرای آنجا نقل می‌کند که درخواست کرده بود که برای مدتی بنا بر استجاب نذری که داشت به تهران برود تا در منزلشان خدمت کند. ولی حضرتش فرموده بودند به جای این کار حوض کوثر را که بعداً مغسل پیکر مطهر ایشان شد، شسته و تمیز کند.

و نزدیک ایران به سمت گناباد حرکت کرده بودند. به گونه‌ای که وقتی اتوبوس ما با تأخیر به آنجا رسید، جمعیتی عظیم منتظر بودند تا در تشییع جنازه مولای خویش شرکت کنند.

در آن ساعات، انبوه عزاداران که گویی در عاشورای حسینی شرکت کرده‌اند بر سر و سینه می‌کوفتند و جنازه مطهر ایشان را که با آمبولانس، پس از طواف برگرد حرم مطهر رضوی (ع) در مشهد قبل از ما به آنجا رسیده بود، بر دوش خویش حمل می‌کردند. بنا بر درخواست فقیر آقایان جناب حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی،^۱ حاج شیخ ابراهیم کاظمی و حاج محمد رضاخانی مشغول به تغسیل شدند. من نیز که سینه‌چاک و گریان بودم در میان جمعیت به این سو و آن سو کشیده می‌شدم و چون یارای خواندن نماز نداشتم، از این امر سر باز زدم. ولی با اصرار دوستان با انقلاب حال بر آن پیکر مطهر نماز خواندم و پس از آخرین زیارت، چون شرعاً نباید جنازه متوفی را معطل نگه داشت در همان شب بنا بر وصیت معظم‌له در جوار مرقد شریف پدر بزرگوارشان حضرت آقای صالح علیشاه و جدّ عالی‌مقدارشان حضرت آقای سلطان علیشاه دفن کردند، به نحوی که سینه ایشان مقابل پشت سر پدر بزرگوارشان قرار گرفت.

از فردای آن روز مجالس عزاداری صبح و عصر در مزار متبرک سلطانی منعقد بود و چون شرعاً ادامه‌اش بیش از این از جانب فرزندان و خانواده جایز نبود، در روز سوم آن را ختم کردیم و تقریباً همه اهالی گناباد در این مراسم شرکت کرده و تسلیت گفتند. پس از اختتام مجلس روز سوم به تهران بازگشتیم. در بعدازظهر روز ورود به تهران نیز مجلس یادبود با عظمتی تشکیل گردید و از همه طبقات مردم برای اظهار همدردی در آن شرکت کردند و تا روز هفتم این مجالس صبح و عصر در حسینیه امیرسلیمانی

(۱) جناب آقای محقق بعدها نقل کردند که در ایام آخر حیات صوری معظم‌له وقتی در تهران به عیادتشان رفته بودند، ایشان فرموده بودند که شما به مشهد باز گردید و من هم به زودی به بیدخت بازمی‌گردم.

تهران ادامه داشت. تا روز چهارم نیز تقریباً همه روزه مجالس سوگواری از جانب گروه‌های مختلف از جمله بزرگان سلاسل دیگر فقر برگزار شد که در آنها شرکت کردیم. فقیر بنا بر وصیت معظم‌له در مجلس روز چهارم از تمامی دوستان خواهش کردم که لباس عزا را از تن بیرون کنند و به کارهای یومیّه خود بپردازند. در طی این چهل روز نیز دو بار دیگر به مناسبت مراسم پانزدهم و چهارم به اتفاق اعضای فامیل به بیدخت رفتیم.

پدر بزرگوارم با اینکه هنوز وقت آن نرسیده بود، به دلایل مختلفی اراده رفع حجاب جسمانیت نموده، چشم از این جهان فرو بست. حضرتش از زحمت قالب جسمانی و مرارت‌های حاصل از عمل به تکلیف موظفه الهی آسوده و قسم به خدای کعبه که فائز گشت. برای عاشق وصال به محبوب عین جشن و خرمی است که بالاتر از آن سروری نیست ولی برای ما که مبتلا به فراق شده‌ایم، عزا و مصیبت می‌باشد. اما برای من که تنها شوق زندگی و بهترین ایام عمرم، درک حضور و زیارت ایشان بود، مصیبت این فراق آنقدر جانگداز است که همچون تیری در قلبم نشست و زخم آن هیچگاه التیام نخواهد یافت.

معظم‌له در یک سال قبل از رحلت سه بار، در زمستان سال ۱۳۷۰ در اصفهان و اواخر بهار سال ۱۳۷۱ و یک ماه قبل از وقوع فاجعه، مرا احضار کرده و خلوت نموده و دستورات و وصایایی درباره بعد از خودشان فرمودند. در دفعه آخر اشاره به فاجعه جانگداز رحلت قریب‌الوقوع خود نموده و فرمودند: «من رفتنی هستم و تو وصی من هستی.» من که از شنیدن این کلمات منقلب شده بودم، بر پای مبارک ایشان افتاده و عاجزانه درخواستی را که در روز تجدید عهد از ایشان کرده بودم، مجدداً تکرار و عرض کردم: «آرزوی من این است که شما بر من نماز بگذارید.» ولی حضرتش در پاسخ فرمودند که «روال عالم چنین بوده و خواهد بود، مقدر الهی همین است که گفتم.» و التماس‌های من را به سکوت گذراندند. آنگاه ودایع شفاهی را به فقیر منتقل نموده، فرمودند: «اینها را پدر بزرگوارم و ایشان نیز از پدرشان و به همین ترتیب از بزرگان

دین اخذ کرده‌اند و من هم به تو تحویل می‌دهم و تو هم به اهلش خواهی داد.» فقیر نیز بناچار این مسؤولیت مکلفه خطیر را قبول کرده و اطاعت نمودم. در خاتمه نیز از خداوند متان خواستارم که روح آن بزرگوار را که حاضر و ناظر ما است از فقیر شرمنده از گناه و سایر برادران ایمانی خشنود سازد و ایشان هیچگاه ما را از عنایات باطنی خویش محروم نگردانند.

حضرت آقا

حضرت آقا در سن جوانی در مشهد مقدس متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند. آنحضرت در آنجا در سن جوانی متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند. آنحضرت در آنجا در سن جوانی متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند.

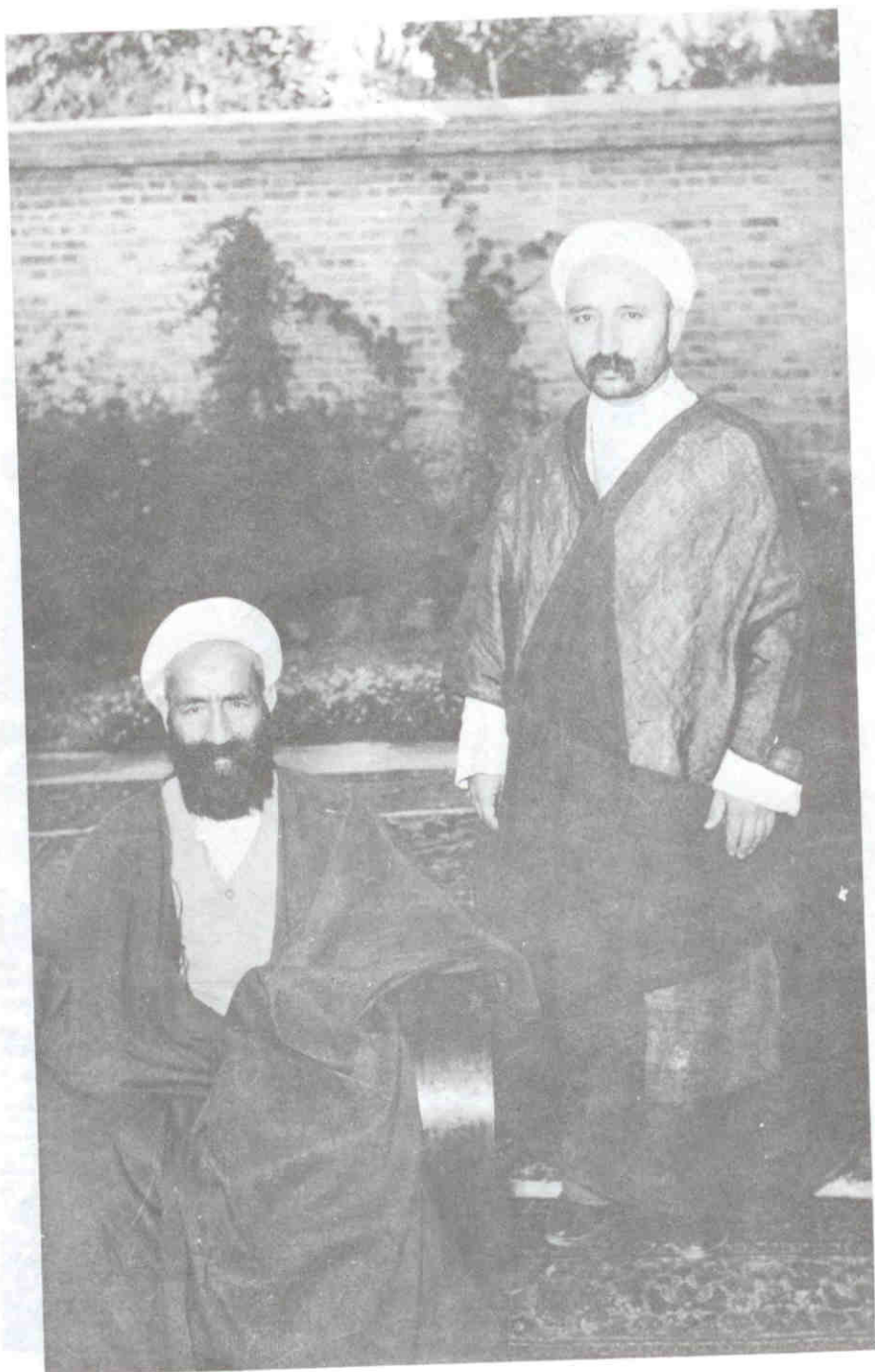
آنحضرت در آنجا در سن جوانی متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند. آنحضرت در آنجا در سن جوانی متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند. آنحضرت در آنجا در سن جوانی متولد شدند. پدر آنحضرت در آن زمان در آنجا ساکن بودند.



حضرت آقای رضاعلیشاه در ایام کودکی و جوانی



حضرت آقای رضاعلیشاه در ایام پس از اخذ اجازه ارشاد و دستگیری



نشسته: حضرت آقای صالح علیشاه؛ ایستاده: جناب آقای رضاعلیشاه



نشسته: حضرت آقای رضاعلیشاه؛ ایستاده: نگارنده



بقعہ مبارکہ سلطانی پیدخت: مزار جناب سلطان علیشاہ و جناب صالح علیشاہ
و جناب رضا علیشاہ و جناب محبوب علیشاہ (طاب ثراہم)

احوال و اخلاق

مقدمه

قبلاً گفته شد که اولیای خدا و بزرگان دین از جهت قرب به حق دارای همه صفات حسنه هستند، ولی در هر یک از ایشان صفتی غلبه و ظهور بیشتر دارد. در مورد حضرت آقای رضاعلیشاه همان گونه که از لقب طریقتی مبارکشان مستفاد می شود، صفت رضا بروز داشت. در اینجا مناسب است که قبل از شروع مطلب، مختصری درباره مقام رضا بیان شود.

مقام رضا

در میان مقامات سلوک مقام رضا نهایت مقام سالکان و نهایت مرتبه توکل است^۱ که وصول به آن مقدور هر سالکی نیست و خاص اولیای الهی می باشد، لذا آن را "باب الله الاعظم" خوانده اند.^۲ در تعریف رضا و علامت تخلّق به آن گفته اند: «رضا خوشنود

(۱) عرفاً بر حسب تفاوت اصول و مراتب سلوک این مقامات معنوی را به تفاوت ذکر کرده اند. ولی ترتیبی که بیشتر رایج می باشد عبارت است از: توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل و رضا.

(۲) در سیر الی الله اولین مقام را که توبه باشد، "باب الابواب" و آخرین آنها را "باب الله الاعظم" نامیده اند.

بودن است به واردات، و علامت این خشنودی سه چیز است: آرامی نفس و سکون او در نزد ورود ناملائم، و طمأنینه و آرامی قلب... به احکام و غایات واردات و... علامت سوم خمود ناربشریت است در نزد تعب قضای الهی.»^۱

بدین قرار وقتی سالک متصف به صفت رضا می شود که در دلش ذره‌ای از محبت دنیا نباشد تا از رضای خود بگذرد و راضی به رضای محبوب گردد، یعنی در مقامی باشد که رفع میل و اختیار از او شود و «پسند آنچه را جانان پسندد.» در این حال، او هیچ اختیار و اراده‌ای خلاف اراده الهی ندارد و مراد او مراد حق است، که در قرآن مجید می فرماید: مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.^۲ پس نعمت و بلا و شدت و رخا بر او یکسان می گردد، زیرا هر دو را از جانب محبوب می بیند و راضی است به رضای او. لذا بر بلا یا نه تنها صبر می کند و زبان به اعتراض نمی گشاید، بلکه بالاتر از آن، راضی و خشنود هم هست.^۳ بدین سبب به موجب کلام الهی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ،^۴ رضای حق از بنده

→

حدیث الرضا باب الله الاعظم و جنة الدنيا را که غالباً در کتب عرفانی ذکر می شود، به پیامبر (ص) نسبت داده اند (حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۲۴۵؛ کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۶۰۶). در وجه تسمیه آن گفته اند که مقام رضا «مفتاح مغالقی ابواب باقی مقامات است و فی الحقیقة، اشق منازل سالکان راه است و به حقیقت، هر مقامی از این مقامات اولیاء دری است از درهای حق که سالک از آن درها در خلوتخانه قرب حضرت رب می رود و به مقام وصول می رسد، پس رضا باب اعظم باشد» (لاهیجی، شرح گلشن راز، انتشارات زوار، ص ۲۲۴).

(۱) توضیح (شرح فارسی بر کلمات قصار باباطاهر)، حضرت آقای سلطان علیشاه، چاپ دوم، ص ۱۲۴.

(۲) سوره انسان، آیه ۳۰.

(۳) در برتری مقام رضا نسبت به صبر می توان حضرت ایوب و حضرت حسین (علیهما السلام) را مقایسه کرد. حضرت ایوب وقتی مورد ابتلا قرار گرفت، صبر کرد ولی بالاخره بی تاب شد و تقاضای عفو کرد و متوسل به رحمت خاص الخاص حق گردید و به پروردگارش عرض کرد: اَنِّي مَسْنِي الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، تا نعمت های از دست رفته را باز یابد. ولی حضرت حسین (ع) در راه دوست بلاجو بود. از این رو در شدت ابتلا به مصائب، هیچگاه صبر از کف نداد بلکه راضی و خشنود بود و توجهی به آنچه در راه حق می داد نداشت. پس عرض کرد: صَبْرًا عَلَى بِلَاتِكِ رَضًا بِقَضَائِكَ. در صبراً علی بلاتک، بر بلا یا صبور است ولی در مقام رَضًا بِقَضَائِكَ، دیگر بلا نمی بیند بلکه هر چه هست قضاست، لذا می فرماید: به آنچه تو مقدر فرموده ای راضی هستم. بنابراین، ایوب (ع) در مقام صبر بود ولی سید العاشقین حسین (ع) در مقام رضا.

در طریق عشق تو، من عاشق بی خواستم

من رضا دارم اگر خواهی جفا کن یا وفا

همچو کوه بیستون در عشق پابر جاستم

جان شیرین گر ز دستم می رود فرهادوار

←

مقرون به رضای بنده از حق خواهد شد، چون بنده از خود اراده و هویتی ندارد که غمگین یا مسرور گردد. به همین دلیل گفته‌اند علامت رضای حق از بنده آن است که بنده از حق راضی باشد.

بی‌رضای خود رضاجویی خطاست چون تو راضی گشتی او را هم رضاست در آیه شریفه *يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي*^۱ نیز رضای بنده از حق با رضای حق از بنده معیت دارد. و اصولاً این آیه اشاره‌ای است به اینکه رجوع به حق و سیر الی الله مشروط به کسب مقام رضا می‌باشد، و وقتی انسان مراتب نفس اماره و نفس لوّامه را پشت سر گذاشت و به مرتبه نفس مطمئنّه رسید، آنگاه لایق می‌شود که جزو بندگان خدا و داخل در جنت رضوان که عالی‌ترین مراتب بهشت است^۲ گردد، زیرا او از مقام انانیت گذشته به مقام عبودیت رسیده است.

حضرت آقای رضاعلیشاه نیز در جمیع اقوال و افعال نظرشان به رضای الهی بود و توجهی به حظّ نفس خود نداشتند. در همه حال و همه امور تمام سختی‌ها و شدائدی را که مبتلا می‌شدند، از جانب حق می‌دانستند و راضی به رضای او بودند و در همه مصائب و بلاها آنچه جویایش بودند رضای دوست بود، لذا در مقام جانشینی پدر

→

(۴) سوره بینه، آیه ۸. در قرآن مجید در چندین آیه دیگر نیز رضایت الهی با رضایت بشری توأم و عبارت *رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضَوْا عَنْهُ* (خدا از آنها راضی است و آنها از خدا) تکرار می‌شود. در حالی که معمولاً در مورد افعال متقابل خداوند و مؤمنان، فعل شخص مؤمن مقدم بر فعل الهی ذکر شده و مثلاً می‌فرماید: *أَذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ* یا *أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِي بِعَهْدِكُمْ*. سبب تقدّم رضایت الهی، آن است که خود امر ولایت که وارد در قلوب مؤمنین شده و باعث ایمان ایشان می‌گردد، فی نفسه ماده رضوان الهی از بندگان می‌باشد. ازین رو به‌هنگام نصب امیر مؤمنان علی (ع) به امر ولایت، فرمود: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا*. وقتی سالک کامل شد و در مقام رجوع الی ربّ قرار گرفت، رضایتش از خداوند ظاهر شده و به کمال می‌رسد، لذا در آیه شریفه در شأنش می‌فرماید: *رَاضِيَةً مَرْضِيَةً*.

(۱) سوره فجر، آیه ۲۸.

(۲) خداوند در قرآن مجید (سوره توبه، آیه ۷۲) مقام رضا را از جنّات عدن برتر شمرده و فرموده: *و رَضَوْنَا مِنَ اللَّهِ الْكَبِيرِ* (خشنودی خدا از همه برتر است).

بزرگوار خود فرمودند:

تابندهٔ صالح زمان گردیدم تابنده چو خور در آسمان گردیدم
 در راه رضای دوست گشتم پویان زان رو به رضا علی عیان گردیدم^۱

جنابش مجمع خوبی‌ها و صفات پسندیده بود، ولی صفتی که در تمام طول حیات از ایشان بیشتر ظهور داشت، رضا بود. در این باره برادر محترم آقای حاج قاسم‌لو از زبان ایشان نقل می‌کند که از همان نوجوانی می‌فرمود: «من از خدا خواسته‌ام که حالی به من دهد که هیچ وقت جز خودش چیزی از او نخواهم.» و این مقام رضا در گفتار و کردارشان کاملاً مشهود بود. رفتار دشمنان دانا و دوستان نادان، زخم زبان‌های آشکارا و نهان حسودان، ناسزاها و توهین‌هایی که گاه به واسطهٔ توقعات نابجای غالباً مالی و کوتاه‌بینی برخی (کتباً و شفاهاً) متحمل می‌شدند، دوری و فراق چندین ساله از موطن و مسکن مألوف و مزار پدر و جدّ عالی‌مقدار خود، فشارهایی که از ناحیهٔ دشمنان پرکینه فقر و عرفان بر ایشان وارد می‌شد، قدرنشناسی‌های بعضی دوستان و کسانی که در همهٔ طول عمر به آنها شفقت کرده بودند، دردهای مختلف جسمانی که برخی از همان نوجوانی مزمن شده و برخی در این اواخر که فرصت اندک استراحتی نداشتند و به‌واسطهٔ تألمات و کسالت‌های روحی عارض وجود مبارکشان شده و ایشان را بسیار ضعیف ساخته بود، هیچ‌یک از اینها سبب نمی‌شد که قلباً از مقام شکر و رضا بیرون آیند و حتی زبان به گله بکشایند و پاسخ «الحمد لله» از زبان مبارکشان برداشته شود. و چون فقط نظر به خدا داشتند خار در چشم و استخوان در گلو، صبر نموده و در همه حال می‌فرمودند:

در بلا هم می‌چشم لذّات او مات اویم، مات اویم، مات او
 فقط گاه که نامه‌هایی توهین‌آمیز از جانب همان نادانان و منافقان می‌رسید و

(۱) این رباعی را معظّم له در اواخر سال ۱۳۸۶ (ه.ق.) بر حسب خواهش و اصرار مرحوم سرهنگ صحیفی که تقاضا کرده بود ایشان نیز یک رباعی همانند رباعی حضرت آقای صالح‌علیشاه و حضرت آقای نورعلیشاه بسرایند، فی البداهه سرودند.

حضرتش تصوّر می‌کردند که با اظهار علنی ممکن است رفع شبهه شود، ناگزیر برخلاف میلشان در اجتماع فقری بدون ذکر نام معترض اشاره به مضمون نامه می‌کردند، تا بلکه قفل سخت دل آنان گشوده گردد و پذیرای حقّ گردند.

برادران طریق را نیز که بر اثر ناملايمات و حوادث عارضه زبان به گلایه می‌گشودند، دعوت به خشنودی از داده حقّ کرده و می‌فرمودند: بنده را نشاید که اعتراض به محبوب کند، هر چه آن خسرو کند شیرین بود. و وقتی از ایشان سؤال می‌شد که آیا خداوند از ما راضی است یا نه، پاسخ می‌دادند: ببینید که آیا شما از خدا و داده او راضی هستید، اگر شما راضی بودید، او هم راضی است.

مکارم اخلاق

در رعایت شریعت مطهره اعمّ از انجام واجبات و تأکید بر مستحبات همچون اجداد بزرگوار خویش بسیار متعصّب بودند و فقرا را نیز دستور به تقید کامل می‌دادند و می‌فرمودند: حتی اگر از نواهی صغیر و مکروه پرهیز نکنیم بیم آن می‌رود که اصرار بر آنها قلب را مکدّر و نفس را شرور سازد و منهی صغیره، کبیره گردد. به نظر ایشان یکی از علل ضعف عمومی که در جوامع اسلامی خصوصاً در ایران پیدا شده، مولود بی‌قیدی مسلمین به انجام امور شرعی است و این بی‌قیدی و ترویج مفاسد و اعمال خلاف شرع را در دوران حکومت سابق به شدت تقبیح کرده و مخالفت خود را چنین اظهار می‌داشتند: «احکام الهی بویژه دستورات و قوانین اسلامی و فرامین قرآنی نه فقط برای گفتن و شنیدن و نوشتن است که در موقع عمل به هر حکم آنکه موافق میل باشد، رفتار و بقیه را الغا نماییم!»^۱ از این رو در همه شئون زندگی اعم از عبادات و معاملات، اوامر و نواهی شریعت اسلام را مدّ نظر داشتند و دقت می‌کردند که اینک شمه‌ای از آن عرض می‌شود.

(۱) تجلی حقیقت، ص ۱۶۶.

ثلث آخر شب در سفر و حضر همواره بیدار بودند و به عبادت و راز و نیاز با محبوب و قرائت قرآن می‌گذرانند و هرگز دیده نشده که سحری بیدار نباشند. برادران ایمانی را نیز دستور به سحرخیزی می‌دادند و حتی گاه به فقرا می‌فرمودند که هر روز سحر به دیدنشان خواهیم رفت تا آنها را ترغیب به بیداری کنم. از جمله در پائیز سال ۱۳۵۵ شمسی که چند روزی در مشهد مقدّس به سر می‌بردند، هر روز قبل از اذان صبح به حرم مطهر مشرف شده و پس از زیارت و خواندن نماز بدون اطلاع قبلی به خانه چند تن از فقرا رفته و توقف کوتاهی می‌کردند، و به این ترتیب باعث می‌شدند که فقرا قبل از سحر بیدار و منتظر ورود ایشان گردند. مقید بودند که نمازهای یومیّه خصوصاً نماز صبح و مغرب را حتماً سر وقت به جا آورند. در امر طهارت دائم الوضوء بودند و هرگز مایل نبودند بی‌وضو باشند. به یاد دارم در سفری که در سنوات اخیره در خدمتشان مشرف بودم، در اتومبیل به علت بی‌خوابی شب قبل حالت چرت به ایشان دست داد. زمانی که برای زیارت یکی از اماکن متبرّکه و خواندن نماز زیارت پیاده شدیم، آن بزرگوار در کهولت سن و بیماری با وجود شدت سردی هوا و یخ زدن آب حوض، برای تجدید وضو آستین‌ها را بالا زدند و یخ را شکستند. یکی از همراهان از سر خیرخواهی عرض کرد: قربان، هوا خیلی سرد است و شما نیز کسالت دارید، لطفاً تیمم کنید. ایشان در جواب فرمودند: آیا این درست است که به خاطر ترس از یک سرماخوردگی وضو نگیرم؟

در طول سال ایّام خاصی را روزه مستحب داشتند و این سنت را تا قبل از کهولت سن غالباً انجام می‌دادند. ماه مبارک رمضان را نیز مقید بودند که به سفر نروند و حتماً روزه داشته باشند. به فقرا نیز دستور می‌دادند که حتی المقدور در ماه مبارک به مسافرت نروند مگر اینکه در مقصد قصد اقامت نموده و روزه بگیرند و نماز را شکسته نخوانند. از چند روز قبل از شروع ماه مبارک به استقبال می‌رفتند و حتی تا این اواخر که به سبب ضعف مزاج و نقاهت قادر به حفظ روزه نبودند، آن را ترک فرمودند و در اواخر که مجبور شدند بر اثر شدت کسالت در ماه مبارک به دستور اطبّا دارو

استفاده کنند، تا وقت افطار، امساک از غذا می‌کردند ولی مجدداً در اولین فرصت مقتضی قضای آن را به جا می‌آوردند.

البته چون اصولاً کم غذا بودند و به حالت اشتها سفره را ترک می‌کردند و هر نوع غذایی را هم میل نمی‌فرمودند، اصولاً مزاجشان سالم بود. در خوردن طعام نیز مراعات حال حاضرین را می‌کردند و غذا را کاملاً جویده و با تأنی میل می‌کردند و به قدری نشستن بر سر سفره را طول می‌دادند تا مطمئن شوند که سایرین نیز غذای خویش را تمام کرده‌اند، آنگاه از جای خویش بلند می‌شدند. در طعام خویش خصوصاً مسأله لقمه شبیه و ذبیحه شرعی را مراقب بودند. هنگامی که در حکومت سابق مسأله ذبح ماشینی غیر شرعی مطرح شد، جزو اولین کسانی بودند که ضمن تماس با علما و مسؤولین مملکتی^۱ مخالفت خود را اظهار کرده و مانع انجام این عمل خلاف شرع گردیدند. در خوردن دارو نیز اگر الکل جزو ترکیباتش بود استفاده نمی‌فرمودند، هرچند که بعضی از علمای عظام به هنگام تجویز طبیب متدین اجازه استفاده داده‌اند، ولی ایشان قول امام علی التقی (ع) را حجت می‌گرفتند که ما جعل الله فی الحرام شفاءً. لذا خوردن چنین دارویی را ولو برای معالجه باشد، جایز نمی‌دانستند و پرهیز می‌کردند. در مورد وجوهات شرعیته کراراً می‌فرمودند هر کس که بتواند شخصاً به آقایان مراجع تقلید یا اهلش برساند، اولی است و خود نیز مقید بودند که درآمد زندگی خود را که عمدتاً از راه کشاورزی بود محاسبه و حقوق خدایی آن را بپردازند و دیناری از آن را به مصارف شخصی نرسانند. و سعی می‌کردند به هیچ وجه با مال خودشان اختلاطی پیش نیاید. چنانکه در حق الناس و معامله با مردم نیز کاملاً خوش حساب بودند و می‌فرمودند: خداوند حق خویش را بالاخره با توبه می‌بخشد، ولی از حق الناس تا وقتی که خود مردم نگذرند، به راحتی عفو نخواهد کرد.

در امور وقفی نیز بجز مواردی که خودشان متولی بودند، به هیچ وجه دخالت

(۱) بخش «مکاتیب» کتاب حاضر، ص ۵۳۷.

نمی‌کردند که در این صورت در حساب دخل و خرج نهایت دقت را می‌فرمودند. به رعایت حجاب کامل بانوان تأکید می‌فرمودند. در طی ایام جریان حکم کشف حجاب بسیار عصبانی و ناراحت شده و پس از ازدواج مخصوصاً به والده مکرمه فقیر دستور داده بودند که به هیچ وجه اطاعت از این دستور اجباری خلاف شرع نکنند و حتی المقدور روزها از منزل بیرون نیایند.

در معاشرت، به نرمی و مهربانی و مدارا رفتار می‌کردند و به موجب خبر: المؤمنُ هَشٌّ بِشِّ بَسَامٍ گشاده رو بودند و غالباً تبسم شیرینی بر لب داشتند که بر ملاحظه‌شان می‌افزود. تندخویی از ایشان بجز مواردی که رفتار خلاف شرع می‌دیدند، دیده نمی‌شد. از ناروایی‌های دیگران نسبت به خود عفو می‌کردند و حتی به روی خود نمی‌آوردند و بلکه احسان نیز می‌نمودند، به نحوی که طرف مقابل شرمنده و منفعل می‌شد. در عین اینکه نسبت به مخالفین دین و ایمان، اشداء و نسبت به برادران ایمانی رحماء بودند، واردین و وافدین را از دوست و دشمن و غنی و فقیر یکسان می‌پذیرفتند و با مهربانی پذیرایی می‌کردند و انبوه گرفتاری‌هایی که در دل اندوخته بودند، خللی در رفتارشان ایجاد نمی‌کرد.

نسبت به خویشان و اقوام دور و نزدیک مهربان بودند و صلۀ رحم از اوصاف متمیزه‌شان بود. سعی می‌کردند ضمن رسیدگی به حال فرد فرد اقوام، همه را گردیکدیگر آورند و پیوستگی و ارتباط فامیلی را حفظ کنند و اگر احتمالاً کدورتی هست برطرف سازند. بدین منظور مجالس اجتماع خانوادگی ماهیانه‌ای را ترتیب داده بودند که اعضای خانواده و خویشان دور هم آیند تا مودت فی ما بین تشدید گردد. و ضمن اینکه همگی را توصیه به شرکت در این مجالس می‌کردند، خودشان نیز بسیار مقتید بودند که حتماً شرکت کنند. در آخرین جلساتی هم که در زمان حیات ایشان برگزار شد امر فرمودند که کتاب یادنامه صالح را بیاورند و سپس قسمتی از وصیت پدر بزرگوارشان حضرت آقای صالح علیشاه در مورد حفظ همین اتفاق و اتحاد خانوادگی را خواندند و در ادامه فرمودند که من نیز وصیت می‌کنم این مجالس پس از من نیز

تعطیل نشود و همه با یکدیگر به مهربانی و صفا معاشرت کنید. بسیار مبادی آداب دینی و اجتماعی بودند و ادب و شرم و حیای ذاتی ایشان زبانزد بود. هر کس به ملاقاتشان می آمد، مقید بودند بازدید نمایند. در سلام گفتن معمولاً بر دیگران سبقت می جستند و اگر داخل مجلس یا خانه ای می شدند، ابتدا بر اهل خانه سلام می کردند و حتی گاه به حالت گذاردن دست در مقابل سینه اظهار تواضع و فروتنی نیز می کردند. در خانه شان به روی همه باز بود و حتی در اوقات قلیل استراحت نیز با گشاده رویی پذیرایی می کردند. به سبب همین حسن خلق و گشاده رویی و رقت و گذشت که از آثار رحمت الهی در وجودشان بود، در اندک مدتی دوست و دشمن، غریبه و بیگانه به گردشان جمع شده و از معاشرت با ایشان لذت می بردند و کسب فیض می کردند.^۱ متین، باوقار، کم سخن، و با هیبت بودند و در عین حال که گاه مزاح می کردند، از شوخی بیجا و سخن لغو روگردان بودند.

استغنائی طبع داشتند و طمع و چشم داشت به غیر حق را دون شأن مؤمن و سالک الی الله می دانستند. سخاویشان زائد الوصف بود و در هیچ مورد از ایشان خست دیده نشد. از تملق و چاپلوسی اکراه داشتند و هیچ مدحی را در حق خود نمی پذیرفتند، حتی گاه که فقرا به انگیزه اظهار محبت قصیده ای در مدح و منقبت ایشان می خواندند، ابتدا اظهار تشکر می کردند ولی می افزودند که این مدایح را بهتر است در وصف ائمه اطهار (علیهم السلام) و رسول اکرم (ص) بخوانید که مناسب مقام ایشان است.

در همه امور اعم از فقری و خانوادگی بسیار دقیق بودند و از هیچ نکته ای پیرامون مسأله مورد نظر غفلت نمی کردند و به موجب آیه شریفه و شاورهم فی الامر پس از مشورت با دوستان و اهل فن و رعایت جوانب امر، اقدام به انجام کار می کردند. ذکاوت

۱) یکی از موارد خلق عظیم که پیامبر اکرم (ص) در قرآن مجید به آن متصف و ستوده شده، رقت و رأفت قلبی آن حضرت بود که در آیه شریفه می فرماید: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّوا مِنْ حَوْلِكَ (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) به سبب رحمت خداست که تو با آنها چنین خوش خوی و مهربان هستی و اگر تندخوی و سخت دل بودی، از گرد تو پراکنده می شدند.

و حدّت ذهن و قوّه حافظه عجیبی داشتند، به نحوی که مطلبی را با یکی دو بار خواندن حفظ می‌کردند و گاه اشخاص را پس از سال‌ها با نامشان تشخیص می‌دادند. مطالبی را که مطالعه می‌کردند مثل اسامی اشخاص و رجال دینی خصوصاً رُوات حدیث را کاملاً به یاد داشتند و به آنها استناد می‌کردند. در دوران تحصیل در اصفهان کتاب الفیه ابن مالک را که قبلاً حفظ کرده بودند، برای اینکه از خاطر نبرند غالباً شب‌ها از اوّل تا به آخر و از آخر به اول از حفظ مرور می‌فرمودند. یادداشت‌های مختلفی نیز از کتاب‌های مورد مطالعه تهیه کرده بودند که بسیار منظم بود و به هنگام لزوم از آنها استفاده می‌کردند و بعضاً موجود است.

در عین گرفتاری‌های مختلف از جمله رسیدگی به امور فقرا و کارهای خیریه و پاسخ به نامه‌ها، حداکثر استفاده را از زمان برای مطالعه یا تألیف، می‌بردند. مطالبی را که مرقوم می‌کردند غالباً مطابق نیاز مسلمین و خصوصاً فقرا بود و چون در مسائل مستحدثه روز که ارتباط با دین داشت از حیث علم یافتن به زمانه خویش کنجکاو می‌کردند، مقالاتی را که نوشته‌اند در موضوعات مختلف دینی و اجتماعی است که به تیت استفاده عموم مسلمین، بعضاً در نشریات مختلف آن موقع چاپ شده است. به دلیل اشتیاقی هم که به جمع آوری کتاب داشتند، به تدریج صاحب کتابخانه غنی‌ای شده بودند که با طیب خاطر مورد استفاده دیگران نیز قرار می‌دادند.

برای نظافت بدن و لباس و خانه نیز اهمیت فراوانی قائل بودند و می‌فرمودند: ناپاکی در این امور باعث چرکینی دل می‌شود. میل داشتند که خانه مسکونیشان همواره پاک و منظم باشد.

در لباس پوشیدن بنابر حدیث نبوی: *إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ* یا آیه شریفه: *قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ*^۱ که دلالت دارد بر حسن زینت، تجمل به لباس و زینت دادن تن را به پوشاک ممدوح می‌دانستند و می‌فرمودند که خداوند

(۱) آیه ۳۲، سوره اعراف. بگو چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده، حرام کرده و از رزق پاکیزه منع نمود؟

دوست دارد که چون نعمتی به بنده اش عطا کند، آن نعمت را در ظاهر او نیز ببیند.^۱ به پیروان نیز دستور می‌دادند که بنا بر رویه حسنه سلسله فقرای نعمت الهی گنابادی از پوشیدن لباس یا کلاه معین و خاصی از قبیل خرقة وصله دار یا تاج نمد پرهیز کنند و جامه‌ای بپوشند که اهل زمان مطابق شریعت مطهره می‌پوشند، تا انگشت نمای دیگران نگردند و امتیازی به لباسی خاص نداشته باشند، بلکه سعی کنند امتیازشان به لباس تقوی باشد که می‌فرماید: لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ.^۲

در رنگ لباس حتی المقدور از رنگ سیاه که کراهت استفاده از آن در اخبار رسیده و سبب کدورت بصر و قلب نیز می‌شود، پرهیز می‌کردند. جامه چرکین نیز هیچ‌گاه به تن نمی‌کردند و همواره ملبس به جامه‌ای نظیف با رنگ‌های روشن و متناسب بودند. در نظافت بدن و موی سر و محاسن نیز کاملاً مقتید بودند و بوی خوش استفاده می‌فرمودند.

نکته دانی و ذوق ادبی

جنابش در عین متانت و وقار و سکون، بسیار نکته دان و حاضر جواب بودند و ذوق سرشاری در انتخاب نکات و اشعار و مضامین مناسب مقام داشتند. درباره نکته‌دانی ایشان دو خاطره ذیل را به عنوان نمونه عرض می‌کنم:

۱ - در سفری به دزفول که مرحوم آقای حاج محمد خان راستین (درویش رونقعلی) و نگارنده در خدمتشان بودیم، یکی از مشاهیر به دیدن ایشان آمد و معظم‌له همراهان را معرفی نمودند. وی پس از تعارفات متداول خدمتشان عرض کرد: آقای راستین شبیه به کمال الملک نقاش هستند. ایشان بلافاصله فرمودند: اما فرقی بین

(۱) البته باید توجه داشت که زینت دادن آنگاه ممدوح است که از منبع حلال و بدون کلفت نفس حاصل شده باشد و ثانیاً برای هوای نفس و خودنمایی نباشد. ژنده پوشی و ترک زینت دنیا نیز چنانکه برخی زاهدنمایان و قلندریه معمول دارند، اگر به قصد زهدفروشی و عوام فریبی به ترتیبی باشد که سفیان ثوری حضرت صادق(ع) را به جهت پوشیدن لباس فاخر نکوهش کرد، مذموم و خلاف دین است.
(۲) سوره اعراف، آیه ۲۶. و جامه تقوی از هر جامه‌ای بهتر است.

کمال‌الملک و حاج آقای راستین است و آن اینکه کمال‌الملک نقاش صورت بود و ایشان نقاش دل هستند.

نقاش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند
۲- سال‌ها پیش در بیدخت برادری طی سفری با اجازه ایشان اقدام به احداث بنای خیری کرد و از حضورشان تقاضای رسیدگی و سرکشی به امور آن نمود. در سفر بعدی ملاحظه کرد که کار به میلش انجام نشده و بدون توجه به ملاحظات و مشکلات گوناگون ایشان در انجام کار، نقایص امر را خدمتشان عرض کرد. فرمودند: البته سرکشی بسیار خوب است ولی سرکشی هم خوب نیست. آن شخص از قضاوت عجولانه خویش پشیمان و تقاضای عفو نمود.^۱

ایشان از عنفوان جوانی اشعار زیادی را حفظ کرده و در حافظه قوی خود داشتند که برحسب زمان و به اقتضای حال اظهار می‌کردند و گاه نیز نزد خود زمزمه می‌فرمودند. یک روز صبح در حدود سال‌های ۱۳۶۰ شمسی لحظاتی در کنار دریای خزر نشسته و مستغرق مشاهده امواج بودند. یکی از فقرا از این حالت ایشان سؤال کرد. در جواب فرمودند:

حباب وار برای نظاره رخ یار سری کشیم و نگاهی کنیم و آب شویم
در آخرین سفرشان به اروپا برای معالجه به هنگامی که در بیمارستانی در هانور آلمان بستری بودند، یکی از اساتید دانشکده هنرهای زیبا به عیادتشان آمد و ضمن احوالپرسی، بی‌مقدمه شروع کرد به طراحی و نقاشی صورتشان که بعد از عمل جراحی و ایام نقاهت بسیار ضعیف شده بودند. پس از اندکی تأتی، ایشان از آن استاد مطالبه کاغذ نقاشی را کردند و پس از رؤیتش فرمودند:
ای مصور صورت یار مرا بی‌ناز کش

چون به نازش می‌رسی بگذار خود نازش کشم^۲

(۱) این خاطره را آقایان حاج ابراهیم کیمند و حسینعلی کاشانی نقل کرده‌اند.

(۲) دو خاطره اخیر منقول از آقای حاج مرتضی مرتضوی است.

علاقه به مشاهده طبیعت

به مصداق شریفه فَاَنْظُرِ اِلَى اَثَارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ،^۱ به دیدن باغ و بوستان و مناظر طبیعی شوقی وافر داشتند^۲ و چون هر یک از موجودات جهان آفرینش را هادی به سوی خدا و دلیل بر عظمت خالق آن می دانستند، می فرمودند: «مشاهده این مناظر و زیبایی های طبیعت برای کسانی که در راه سلوک باشند بهترین باعث تذکر و توجه است، و سالک راه خدا و کسی که دل را به او سپرده می تواند هم ظاهراً استفاده نموده و لذت برد و هم به یاد آفریننده آنها باشد و او را در همه جا بجوید تا به مقام شهود برسد.»^۳

ازین رو عادت داشتند هر روز دقایق چندی را، حتی در این اواخر علی رغم ضعف بنیه و پادرد شدید، در منطقه ای سرسبز پیاده روی کنند. در سفرهای مختلف نیز معمولاً به دیدن مناظر طبیعی و تفرج صنع اوقاتی را مصروف می کردند. و چون به امور کشاورزی و باغبانی کاملاً مسلط بودند، در اثنای گردش در طبیعت اگر باغبان یا کشاورزی را می دیدند که خلاف اصول فن خویش عمل می کند، وی را راهنمایی می کردند. در این مورد به خاطر دارم در اوایل ایام اقامتشان در تهران، روزی در فصل بهار ایشان را برای گردش به باغ های حوالی فرحزاد بردم. در آنجا پیرمرد باغبانی

(۱) سوره روم، آیه ۵۰.

(۲) در مثنوی مولوی (دفتر چهارم) قصه صوفی ای نقل شده که در میان گلستان سر بر زانوی مراقبت بود. یارانش گفتند: سربر آور، تفرج کن برگلستان و ریاحین و مرغان و آثار رحمت الله تعالی. مولانا از زبان آن صوفی جواب می دهد:

گفت آثارش دلست ای بوالهوس
آن برون، آثارِ آثارست و بس
باغها و سبزهها در عین جان
بر برون عکسش چو در آب روان
درست است که آثار و آیات حقیقی رحمت الهی در دل وانفس است، ولی آثار ظاهری و آفاقی باعث تذکر انسان نسبت به حضرت حق می شود و آثار باطنی از آن مترتب می گردد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفترست معرفت کردگار
البته اگر توجه ما منحصرأ به ظاهر باشد و سیر از ظاهر به باطن نکنیم، غافل از حقیقت آیات الهی بوده و از جمله غافلان و یا مغرورانی خواهیم بود که غره به حیات دنیا شده ایم و مولوی در وصفشان گوید:

حمله مغروران بر این عکس آمده
بر گمانی کاین بود جنتکده
می گریزند از اصول باغها
بر خیالی می کنند آن لاغها

(۳) از گناباد به ژنو، ص ۴۸ و ۴۹.

استدعا کرده که به باغ وی تشریف ببرند و پس از اصرار زیاد، ایشان قبول فرمودند. پس از گردش در باغ، خطاب به باغبان فرمودند: چون ما هم کشاورز و باغبان هستیم و شغلیمان این است و نمی‌خواهیم بیکار هم بنشینیم، به شما کمک می‌کنیم. آنگاه عبای مبارک را از تن بیرون آورده و با چاقوی پیوند زنی که غالباً همراه داشتند، چند درخت را برایش پیوند زده و طریقه صحیح این کار را برایش شرح دادند، به نحوی که آن باغبان هم از مهارت و هم از سادگی و بی‌آلایشی ایشان مبهور و متحیر شده بود.

ایشان یکی از مضار تمدن جدید را این می‌دانستند که احساسات اولیه بشر بر اثر تکلفات و تجملات جدید و بعد از زندگی ساده و بی‌آلایش، انس با طبیعت را از دست داده، زیرا «ناله‌های بلبل و ترانه‌های عاشقانه او، سوز و گداز پروانه و سوختن پر و بال او، منظره‌های زیبا و نزهتگاه‌های جانفزا، راز و نیاز عاشق و عشوه و ناز معشوق موقعی احساسات نیک را برمی‌انگیزد که شخص از خیالات پراکنده و تجملات مادی فارغ شده و صافی و بی‌آلایشی طبیعت نیز در او جلوه گر گردد.»^۱

علاقه به طب سنتی

ایشان اعتقاد راسخی به احیای علوم و فنون قدیمه و تدریس و تعلیم آن، خصوصاً طب سنتی و طرق قدیمی مداوای بیماری‌ها داشتند و در این باره تحقیقات مفصلی چه در ایام تحصیل و چه پس از فراغت از آن کرده بودند. البته پیشرفت‌های علمی در طب جدید را نادیده نمی‌گرفتند و غالباً برای مداوا به پزشکان مراجعه می‌کردند، ولی برای طب سنتی نیز مقام خاصی قائل بودند، لذا همواره کنجکاو بودند که از تحقیقات جدیدی که درباره طب سنتی یا طرق طبی مشابه آن می‌شود مطلع شوند. در سفر به هند با اطبای سنتی ملاقات کرده و از اینکه در آنجا مراکز علمی و دانشکده‌هایی برای تحقیق و تدریس طب سنتی وجود دارد خوشحال شده بودند، ولی افسوس می‌خوردند

(۱) مقاله «درباره تمدن جدید»، مجموعه مقالات، ص ۱۰۳.

از اینکه چرا نسبت به این میراث علمی ارزشمند غفلت می‌شود. به همین دلیل از اموری که بارها به مسؤولین دولتی سابق تذکر دادند، تأسیس مراکز تحقیق در طب سنتی و دانشکده‌ای برای تحصیل طب سنتی در کنار دانشکده‌های پزشکی بود.^۱ به دلیل اطلاعات طبی دقیقی که داشتند گاه تجویز داروی گیاهی می‌فرمودند که غالباً مؤثر بود و باعث بهبودی بیمار می‌گردید.

حضرتش به طرق جدید طبی غیر از طب شیمیایی نیز عنایت داشتند و در این باره تحقیق می‌کردند. به همین سبب در سفر به ژنو به جستجوی مراکز طب کیمیای حیات^۲ برآمدند. این نوع طب در آن موقع در اروپا و آمریکا طرفداران زیادی پیدا کرده بود و پدر بزرگوارم مشتاق کسب اطلاعات درباره‌اش بودند. ایشان حتی به دستورات طبی تجربی که حاصل تجارب مردم بود، توجه و گاه عمل می‌نمودند. یادداشت‌هایی نیز شامل این قبیل دستورات تهیه فرموده بودند که غالباً در جنگ‌های مختلفشان ثبت است.

خدمت به خلق الله

در دین مبین اسلام رسیدگی به امور زندگی مسلمین از عبادات اصلی محسوب می‌شود. یعنی همان طور که یک فرد مسلمان در خلوت خویش، قطع توجه از غیر می‌کند و دل به محبوب می‌سپارد، در جلوت و اجتماع نباید غافل از حال دیگری باشد و باید به اصطلاح دست به کار و دل با یار دارد. و هر دوی اینها در مقام خویش عبادت

(۱) یکی از این موارد تذکر در نامه خطاب به مسؤولین امر است (کتاب حاضر، ص ۵۸۸).

(۲) Homeopathie. این کلمه در اصل به معنای "معالجه به مثل" می‌باشد که در فارسی به "طب کیمیای حیات" مشهور شده بود. در مورد نحوه معالجه امراض، اطبای سابق عمدتاً دو نظر داشتند: گروهی معتقد به علاج به مثل و گروهی طرفدار علاج به ضد بودند. البته گروهی هم بودند که در بعضی امراض علاج به مثل و در بعضی دیگر علاج به ضد می‌کردند. اساس "طب کیمیای حیات" نیز معالجه به مثل است. بدین ترتیب که هر یک از املاح شیمیایی بدن که کم شد و باعث ایجاد مرض گردید باید همان ماده را تهیه کرد و به او داد تا بدن به حد اعتدال برگردد.

است. بر همین اساس حضرت رسول فرمود: مَنْ أَصْبَحَ وَهُمُّهُ غَيْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَمَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِالْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.^۱ البته بر حسب روحیه خود شخص و اینکه شخص "دیگر" کیست، خدمت به مردم متفاوت می‌شود، یعنی مثلاً تکلیف شخص نسبت به غیر مسلم و مسلم و برادر مؤمن متفاوت است و هر یک از اینها اقتضای مقام خویش را دارد.

در طریقه فقر و عرفان، شفقت به خلق الله و خدمت به اهل الله از وظایف و عهودی است که سالک مکلف به انجام آن می‌شود و موجب ترقی معنوی او می‌باشد. مؤمنی که بر اثر ناراحتی و درد برادر مؤمن خویش بیقرار و دردمند نشود، از مرتبه ایمان به دور است.^۲ زیرا اصولاً فقیر الی الله چون همواره باید نظرش به وجهه غیبیه باشد و همه موجودات را مظاهر الهی بداند، باید نسبت به همه که مخلوق معبود او هستند به محبت و شفقت رفتار کند و حبّ فی الله در او غلبه داشته باشد.

به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
ولی چون مقام تکلیف با تکوین فرق دارد، چنانکه گفته شد، شفقت نسبت به افراد نوع انسان اعم از معتقدین به وجود خدا، پیروان ادیان الهی، مسلمین، شیعیان و قائلین به ولایت و طریقت مرتضوی (ع) طبعاً به درجات متفاوت است.
یکی از اوصاف حسنه پدر بزرگوارم همین رسیدگی به امور خلق الله و خصوصاً برادران ایمانی بود.

به عمری خدمت خلق خدا کرد جزایش جنت لایحتساب شد

(۱) هر که روز را آغاز کند و توجه و هم او به غیر خدا باشد، با خدا کاری ندارد و هر که روز آغازد و اهتمامی بر کار مسلمانی نرزد، مسلمان نیست.

(۲) آیین فتوت و جوانمردی در اسلام از تعلق و تقیدی که سالکان الی الله به شفقت به خلق الله دارند، ناشی شده است. و فتیان کسانی بودند که اصل و مبدأ فتوت، امیر مؤمنان علی (ع) را اسوه قرار داده، عمر خویش را وقف خدمت مسلمانان محتاج می‌کردند.

به مضمون حدیث شریف: مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ^۱ برای دیدن برادران دینی و رسیدگی به احوال و عیادت مریض‌های ایشان از هر فرصتی در سفر و حضر استفاده می‌کردند. یکی از اموری هم که در سفرها ملتزم به آن بودند این بود که به محض ورود به شهری، از احوال برادران بیمار و نیازمند جو یا می‌شدند و به ملاقاتشان می‌رفتند. به مستحقین مطابق با شئون خانوادگی‌شان به نحوی که حیثیت آنها حفظ و ضمناً به تکدی نیز عادت نکنند در خفا و دور از انظار کمک می‌کردند. نام مستمندان را در فهرستی نوشته و کمک‌های ماهیانه مستمر می‌فرمودند. البته فقرا را از بیکاری و عدم اشتغال و از اینکه سربار اجتماع بوده یا اینکه شغلی منافی با حیثیات دینی و اجتماعی داشته باشند به شدت نهی می‌کردند. خودشان نیز مانند اجداد بزرگوار به کار کشاورزی که به آن بسیار علاقه‌مند بودند، امرار معاش می‌فرمودند.

در جهت رفع حوائج عمومی و حوادث و بلاهای غیر مترقبه نیز غفلت نمی‌ورزیده و اهتمام تام داشتند که از جمله می‌توان به کمک‌های ایشان به زلزله‌زدگان، سیل‌زدگان کشور و حتی قحطی‌زدگان حبشه در سال‌های اخیر اشاره کرد. در جریان جنگ تحمیلی نیز ضمن اینکه فقرا را به دفاع از مملکت تشویق می‌کردند، شخصاً در تأمین مسکن و زندگی خانواده شهدا و مصدومین جنگ و اسکان جنگ‌زدگان جنوب و غرب کشور در بیدخت و تهران و چند شهر دیگر همراهی و مساعدت لازم نمودند و بدین ترتیب قلوب عده‌ای از هموطنان را شاد کردند.

آثار خیریه عام المنفعه

یکی از جوانب توجه ایشان به امر دینی و اجتماعی، تأسیس یا ترمیم ابنیه دینی یا عام المنفعه اجتماعی بود.^۲ پدر بزرگوارم به موجب علائق خاص دینی اشتیاق زیادی به تعمیر و ترمیم اماکن مقدسه، خصوصاً بقیع و مشاهد متبرکه ائمه هدی (علیهم

(۱) هر کس به زیارت برادر ایمانی خود برود، چنان است که گویی خداوند را در عرش زیارت می‌کند.

(۲) شرح مفصل این اقدامات عام المنفعه در فصل «آثار خیریه» کتاب حاضر آمده است.

السلام) و حفظ احیای مزار اولیای دین داشتند و می‌فرمودند که این امر باعث رونق و احیای امر دین می‌گردد.^۱ خصوصاً در مورد مزار کسانی که در مدفن خویش ناشناخته و غریب بودند، بسیار افسوس می‌خوردند و حتی المقدور در صدد تأسیس بنائی درخور صاحب آن برمی‌آمدند. ایشان اگر قدم در جائی می‌نهادند که در آنجا مزار اولیای خدا و بزرگان دین وجود داشت که در حال خرابی بود یا وضع آن طوری نبود که شایسته صاحب قبر باشد، فوراً با مشورت دوستان محلی اقدام به احیا یا رونق آن مزار می‌فرمودند.

دیگر آثار خیریه دینی که برای آن اهتمام تام می‌ورزیدند، تأسیس حسینیّه و مساجد یا حفظ و ترمیم آنها بود که مثلاً می‌توان تجدید بنای حسینیّه امیرسلیمانی در تهران را ذکر کرد. بخش دیگر آثار خیریه معظم له برانگیخته از شوق وافر بود که نسبت به خدمت خلق الله و در جهت رفاه جامعه و تعاون اجتماعی داشتند و عمدتاً شامل احداث مدرسه و بیمارستان می‌شد که از نمونه‌های عالی و اخیر آن تأسیس درمانگاه صالح در تهران است. اصولاً نحوه عمل ایشان در این قبیل موارد چنین بود که وقتی قصد احداث یا ترمیم بنائی را می‌کردند، یا خودشان رأساً تمام هزینه‌های مربوطه را در حد استطاعت مالی متعهد شده و پرداخت می‌کردند، یا اینکه شخص یا اشخاص خیر دیگری وقتی از نیت خیرشان مطلع می‌شدند، مساعدت می‌نمودند. ولی در هر دو صورت معظم له تا اتمام کار، رسیدگی و مراقبت کامل می‌فرمودند و بارها شخصاً و یا اشخاصی از جانب ایشان به محل رفته و مواظب بودند که کوتاهی نشود و کم و کاستی پیش نیاید.

باقیات صالحات ایشان خصوصاً در موطن عزیزشان بیدخت مشهور عام و خاص است. معظم له به تبع جد بزرگوارم حضرت آقای صالح علیشاه که گناباد را احیا کردند و

(۱) از جمله می‌توان از مساعدت‌های ایشان برای ترمیم مشاهد متبرکه ائمه اطهار (علیهم السلام) در عتبات عالیات یا اقدامات و کمک‌های مالی به منظور تجدید بنای قبله اول مسلمین مسجد الاقصی، پس از اینکه دچار آتش سوزی شد، نام برد.

رونق بخشیدند، امور سازندگی و خیریه آنجا خصوصاً بیدخت و رفع حوائج عمومی همشهریانسان را در همه حال وجهه همت والای خود قرار داده بودند؛ تا بدان حد که بارها در مجالس عمومی و خصوصی می فرمودند: در هر جا و نقطه ای از گناباد که حوض یا آب انبار یا مسجدی احتیاج به کمک داشته باشد، به ما اطلاع دهید تا اقدام به کمک شود. و به اندازه ای در این کار تأکید می کردند که می فرمودند: اگر کسی اطلاعی داشته باشد که در اینجا در امر خیری احتیاج به کمک هست و به ما اطلاع ندهد، مسؤول خواهد بود. خصوصاً مزار سلطانی بیدخت مدفن و مسکن اجداد عالیقدران که باعث شهرت آن منطقه شده بود، مورد علاقه خاص حضرتش بود. لذا پس از پدر بزرگوارشان در حفظ و توسعه آن سعی وافری نمودند.^۱

مکاتبات

یکی از اموری که حضرتش به آن تقید کامل داشتند و تقریباً قسمتی از اوقات شریف هر روز خود را چه در ایام شیخیت و چه در ایام قطبیت سلسله مصروف آن می ساختند، پاسخ به نامه ها بود. تقریباً هر روز چندین نامه برای ایشان می رسید که به دستور آیه شریفه: *اِذَا خِيَبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاِحْسَنِّ مِمَّا اُرْدُوها*^۲ همانند اجداد بزرگوار خویش حضرات اقطاب سلسله نعمه اللهیه گنابادی، مقید بودند که همه نامه ها را اعم از مختصر و مفصل، ملاطفت آمیز و یا موهن، به خط مبارک خویش و در اسرع وقت پاسخ گویند و حتی روی پاکت ها را هم خودشان بنویسند. و با توجه به کثرت

(۱) تاریخچه مزار سلطانی بیدخت به صورت جزوه ای مستقل و همچنین به صورت ضمیمه کتاب یادنامه صالح منتشر گردیده است. در کتاب نابغه علم و عرفان حضرت والد و کتاب بیدخت را بشناسیم (تألیف آقای حاج محمد علی امینی بیدختی) نیز درباره بیدخت و مزار متبرک سلطانی و اقدامات خیریه حضرات جد بزرگوار و پدر عالی مقام مطالبی درج شده که عمدتاً در فصل مربوطه در کتاب حاضر مورد استفاده قرار گرفته است.

(۲) سوره نساء، آیه ۸۶. هر گاه به شما تحیتی گفتند، شما نیز به تحیتی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ دهید. به مضمون همین آیه شریفه نوشتن جواب نامه مثل پاسخ دادن به سلام، واجب است، همان طور که ابتدا کردن به آن نیز مثل سلام مستحب می باشد.

مراسلات، طبیعی است که بخش عظیمی از اوقات یومیّه ایشان مصروف همین کار می‌شد. البته مراسلات دیگری هم داشتند که غالباً به حضرات علمای اعلام و آیات عظام یا مسؤولین حکومتی به مناسبت وقایع و حوادث دینی در دوره حکومت سابق یا دعوت به اتحاد و اتفاق اسلامی و یا رفع بعضی شبهات ایجاد شده، بود که نظر خودشان را اظهار می‌داشتند. و در این خصوص مثلاً می‌توان به نامه تبریک مورّخه ۶ ذیحجه ۱۳۸۳ به حضرت امام خمینی (ره)^۱ پس از استخلاص ایشان از توقیف دولتی، یا نامه خطاب به حضرت آیت الله شاهرودی^۲ در مورد اتحاد اسلامی و رفع اختلافات، و یا نامه خطاب به مسؤولین دولتی^۳ مورّخه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۹۰ (۴۹/۳/۱۲) در خصوص تعظیم شعائر دینی از جمله رعایت تعطیلی ایام تاسوعا و اربعین یا میلاد حضرت رسول اکرم (ص) نام برد.

موضوع نامه‌هایی که برای ایشان ارسال می‌شد یا پرسش‌های غامض دینی و خصوصاً اسرار عرفانی بود که غالباً به صورت شبهه یا ایراد و اشکال عرضه می‌شد، و یا منبعث از گرفتاری‌های دنیوی اشخاص می‌بود که شکوه‌آمیز و بعضاً مقرون به تقاضاهای مادی بود. موضوع بعضی از نامه‌ها هم مسائلی از قبیل اظهار ارادت ساده یا التماس دعا برای رفع گرفتاری‌ها بود که در همه این موارد بدون استثنا پاسخ می‌دادند. در خصوص مطالب دقیقه دینی و اسرار عرفانی که در الفاظ و عبارات نگنجد و به زبان نیاید، با زبان و عباراتی مناسب فهم شخص مطابق مرتبه علمی و ایمانی او تفهیم و شرح می‌فرمودند. اگر عامی بود، از به کار بردن اصطلاحات علمی خودداری کرده و متوسّل به مثال‌های محسوس می‌شدند و اگر عالم بود، با تبخّری که در علوم دینی داشتند، با عبارات و اصطلاحات علمی پرده از رموز دینی و عرفانی برمی‌داشتند. اگر هم پرسشی از نوع مسائل شرعیّه داشت، با اینکه خودشان مجتهد جامع الشرایط و عالم به احکام

(۱) کتاب حاضر، ص ۵۲۷.

(۲) همان، ص ۵۸۲.

(۳) همان، ص ۵۸۷.

شرعی بودند، نویسنده نامه را به حضرات علمای شریعت و آیات عظام ارجاع می دادند.

نوع دیگر نامه‌ها، آنهایی بود که خود ایشان ابتدائاً به موجب فرموده حضرت صادق (ع) که تواصل میان اخوان در حضر زیارت کردن یکدیگر و در سفر مکاتبه با آنان است، برای برادران ایمانی مرقوم می داشتند و از احوالشان جویا می شدند و بدین طریق سبب شادی و اشتداد لطیفه ولایت و محبت در قلوبشان می گشتند.

در نوشتن نامه‌ها جنبه اختصار را کاملاً رعایت می فرمودند و در عین اینکه لحن کلامشان ملاطفت آمیز بود، بدون تعارفات صوری مستقیماً به اصل مطلب پرداخته و از حاشیه روی اکیداً پرهیز داشتند. ولی اگر نویسنده نامه سخنی حاکی از فعل یا قولی خلاف دین و شریعت اظهار می داشت، لحن تنیدی پیدا کرده و قبل از هر چیز مخاطب را متذکر و متوجه عقاید صحیح دینی و انجام تکالیف شرعی می نمودند. خصوصاً فقرا و دوستانی که عازم کشورهای غربی بودند یا از آنجا برایشان نامه می نوشتند، اولین چیزی که به آنان گوشزد می فرمودند تقید و بلکه تعصب در انجام وظایف دینی بود.^۱ از لحاظ صورت ظاهری نامه‌ها نیز همانند والد بزرگوارشان جناب آقای صالح علیشاه در بالای صفحه نامه کلمه "هو" را می نوشتند که اشاره به ذات جلاله است و برای پرهیز از نوشتن کلمه جلاله "الله" از قدیم مرسوم بوده و در حکم یکی از اسماء دال بر ذات به کار برده شده و در قرآن نیز می فرماید: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.^۲ و در زیر آن عدد ۱۲۱ را که بر حسب حروف ابجد مطابق عبارت "یا علی" است برای توسل به ذیل مقام ولایت آن حضرت (ع) قرار می دادند و می فرمودند که استفاده از آن حاکی از هیچ نوع شعار خاص فقری نیست و صرفاً برای توسل و اجتناب از نوشتن مکرر نام آن

(۱) در این خصوص می توان به نامه دستورالعمل مورخه ۱۳۵۰/۶/۱۳ به نگارنده (کتاب حاضر، ص ۶۰۴) که عازم سفر اروپا بودم یا نامه مورخه دی ماه ۱۳۵۱ به برادر عزیزم آقای حاج محمد تابنده (کتاب حاضر، ص ۶۲۹) اشاره کرد.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۸.

بزرگوار و اختصار است. در گوشه سمت راست نامه نیز معمولاً تاریخ شرعی قمری و در زیر آن تاریخ مطابقتش را به شمسی مرقوم می‌فرمودند. و هنگامی که از طرف دولت وقت دستور داده شده بود که سال شاهنشاهی به جای سال قمری نوشته شود ایشان هیچ‌گاه از تاریخ شاهنشاهی استفاده نکردند و به کارگزاران خویش می‌فرمودند: هر که از تاریخ شاهنشاهی استفاده کند، به او پاسخ نخواهند داد. انتهای هر نامه را هم با عبارت "اقل سلطانحسین" یا در موارد رسمی تر "فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی" امضا می‌فرمودند.

نامه‌هایی هم که اهمیت عام داشت و قابل استفاده عموم بود یا از نظر تاریخی یا موضوعی مهم می‌نمود، قبل از ارسال غالباً توسط شخص امین دیگری و بعضاً خودشان در دفتری ثبت و ضبط می‌فرمودند، که ماحصل آن دفتری است حاوی منتخبی از مکاتیب ایشان که بر حسب تاریخی تنظیم و ثبت گردیده. گزیده‌ای از این نامه‌ها در انتهای کتاب حاضر درج شده است.

زیارت مزار اولیای دین

ایشان به زیارت قبور متبرک ائمه اطهار و اولیای دین شوق وافری داشتند و عمده سفارشان مشتمل بر زیارت این اماکن شریفه می‌شد. خصوصاً به زیارت خانه خدا و عتبات عالیات علاقه زائدالوصفی داشتند.^۱ و اگر در خارج از کشور در سفر بودند،

(۱) آن بزرگوار به هنگام توقف در نجف اشرف علاوه بر اوقات دیگر همه روز سحر و ظهر و شب، نماز را در جوار ضریح حضرت به جماعت می‌خواندند و معتکف آن درگاه بودند. در یکی از سفرها که روزهای اول سال ۱۳۵۶ شمسی را در آنجا مشرف بودند، روزی تولیت حرم مطهر که محبت و ارادت بسیار به معظم له داشت، خدمتشان عرض کرد که امشب از ساعت ده شب به بعد درهای حرم بسته می‌شود، ولی ایشان و همراهان می‌توانند به زیارت حرم مطهر بیایند. حضرتش قبول کردند و اظهار داشتند که اگر مقام تولیت بپذیرند، پس از زیارت، امر نظافت ضریح متبرک و هزینه تأمین وسایل لازم را ایشان و همراهان به عهده بگیرند. آن شب معظم له ابتدا به اتفاق تولیت داخل ضریح مطهر شدند و پس از زیارت با انقلاب حال به گونه‌ای که اشک از چشمان مبارکشان می‌ریخت، آنجا را گردگیری و نظیف نمودند. سپس همراهان وارد شده و تا سحر قسمت‌های درونی و بیرونی و در و دیوارهای اطراف

حتی المقدور کوشش می فرمودند در انتهای سفر به عتبات مشرف شوند و متوسل به ارواح طیبه آن بزرگواران گردند. اگر هم در بیدخت یا تهران سکونت داشتند غالباً به زیارت مشاهد مقدسه قم و مشهد مشرف می گردیدند.

معظم له عقیده کسانی مثل وهابیون را که زیارت قبور را شرک می دانند به شدت رد می کردند و می فرمودند زیارت آرامگاه بزرگان دین چون انسان را متوجه روحشان می کند، اگر بالاصاله خود آنان را منشأ خیرات بدانیم شرک است، ولی اگر ایشان را شفیع و واسطه قرار دهیم و این امر سبب یاد خدا گردد، صحیح و ممدوح می باشد.^۱ زیارت قبور و ابنیه منسوب به ائمه و اولیای دین نیز چون مایه تهییج محبت ایمانی می شود، کسانی را که قلبی صاف دارند، به سائقه عشق و محبت آن مظاهر تامه حق به خود جذب می کند و چون در طوری و رای طور عقل است، انسان را بی اختیار می گرداند.

ز هر خاکی که بوی عشق برخاست یقین دان تربت لیلی همانجاست
ازین رو حتی در مورد برخی مراقد مثل مرقد حضرت زینب (ع) در دمشق که
اخبار و تواریخ دلالت کامل بر صحت آن ندارند، می فرمودند که چون بوی عشق از در
و دیوار آن روضه مطهره به مشام صاحبان می رسد، از همین تأثیر معنوی می توانیم
به صحت اینکه آنجا مدفن شخص بزرگی است که روح بزرگ او منشأ آثار معنوی در
آن بقعه گردیده، پی ببریم.^۲

زیرا تربت اولیای دین نیز به سبب بستگی به ابدان مطهره آن حضرات که چندی
مهبط ارواح ملکوتیشان بوده، بالتبع دارای آثاری است. از همین رو درباره بارگاه

→

نظافت شد.

(۱) خاطرات سفر حج، ص ۷۶.

(۲) یادداشتهای

سفر به

ممالک

عربی، ص ۱۴۸.

حسینی (ع) رسیده که: *فی تربته الشفاء و فی تحت قُبَّتِهِ إجابةُ الدعاء*.^۱

خدا را چون نظر بر آن مقام است در آن در حاجت خود از خدا خواه بدین جهت حتی به هر محلی که منتسب به آن بزرگواران بود، به صرف همین انتساب، احترام می‌گذاشتند و آنجا را مقدس می‌دانستند و به زیارتش می‌رفتند. بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود و می‌فرمودند که توجه به مکان مورد نظر در حقیقت توجه به شخصی است که مکان به او انتساب دارد و لذا زیارت آن بالتبع است و چون ارواح اولیا و مقربان الهی خارج از مکان است، هر محلی که به نام آنها شهرت یافت و توجه مردم را به خود جلب نمود، آن محل به سبب اضافه تشریفیه که به نام آن بزرگواران دارد، دارای شرافت است و باید احترامش محفوظ بماند.

انعقاد مجالس جشن و سوگواری دینی

مراسم جشن یا سوگواری دینی و مذهبی از قبیل عید فطر یا اضحی و یا عید غدیر برای تذکر و یادآوری ایام الله است، چنانکه مجالسی هم که به نام حضرات معصومین (علیهم السلام) تشکیل می‌گردد اعم از اینکه به مناسبت میلاد یا رحلت ایشان باشد، به این منظور است که ذکری از خصائل و اخلاق حمیده آن بزرگواران گردد، تا هم تأسی به اخلاق و رفتار حسنه‌شان جویم و هم قلباً متوسل به آن ارواح طیبه گردیم. پس از این حیث منافاتی میان مراسم جشن و سوگواری دینی نیست^۲ و هر مجلسی که به نام و یاد آن بزرگواران در هر روز و هر مکانی که منعقد گردد، اگر منظور اصلی که یاد خدا

(۱) در تربت آن حضرت شفاء است و در بارگاهشان دعا اجابت می‌شود.

(۲) اصولاً رحلت هر یک از بزرگان، برای خودشان که از زحمت دنیای مادی خلاصی یافته‌اند و روح پاکشان به عالم قدس پرواز کرده، خوشی و راحتی اما برای ارادتمندان که از نعمت حضور و زیارتشان محروم شده‌اند، نهایت سوگواری است. ولی چون پس از رحلت هر یک از بزرگان، امر دین به جانشین وی منتقل می‌شود و نعمت وجود جانشین مقارن با سوگ بزرگ راحل است، سوگ و جشن توأمان می‌گردد.

و توسل به بزرگان دین و فراگرفتن دستورات دینی از ایشان باشد رعایت شود و غافل از حقیقت مقام و معنویت صاحب مجلس نگردیم، محترم و دارای فضیلت^۱ و هر شبی را که قدر بدانیم، شب قدر است. از این رو در اخبار رسیده است که کلّ یوم عاشورا و کلّ أرض ارض کربلا. سایر زوائد هم که در این مراسم دالّ بر مجلس جشن یا عزاست، دراصل منظور مدخلیت ندارد.^۲ البته تردیدی نیست روزهای مخصوصی که تعیین شده فضیلت آن زیادتر است.

حضرت آقای رضاعلیشاه نیز به سبب تقید در امور دینی و عشق به ائمه اطهار (علیهم السلام) که به ولایت ایشان افتخار می‌کردند،^۳ در برگزاری اعیاد دینی و

(۱) رسالۀ خاطرات سفر حج، حضرت آقای رضاعلیشاه، چاپ دوم، ص ۲۵۲.

(۲) در تاریخ تشیع، مجلس عزاداری طبق دستور ائمه هدی (علیهم السلام) و تأکید ایشان در ابتدا فقط در ایام عاشورا و برای حضرت سید الشهداء (ع) و یاران ایشان برگزار می‌شد و مرسوم بود. زیرا قضیه طفّ مهم‌ترین فاجعه جانسوز دینی است که منحصر به فرد می‌باشد و درباره فاجعه کربلا رسیده است که لایوم گویومک (هیچ روزی مثل روز تو ای حسین نیست و نخواهد بود). و حتی خود ائمه اطهار نیز شهادت هیچیک از ائمه را در ردیف شهادت حسین (ع) قرار نداده و فرموده‌اند: *إِنْ كُنْتُمْ بِنَاكِيًا فَنَابِكَا عَلِيَّ جَدِّي الْحُسَيْنِ*

. اما به تدریج مراسم سوگواری برای همه ائمه در میان شیعیان مرسوم گردید.

(۳) ایشان برای تشویق و ترغیب فقرا به قدردانی از نعمت ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) با اینکه مرسوم نداشتند خواب‌های خویش را تعریف کنند، خوابی را به شرح آتی چند بار نقل فرمودند: «شب دوشنبه ۲۶ شعبان ۱۴۰۴ (۷ اردیبهشت ۱۳۶۳) خواب دیدم که در مجلسی هستم و حضرت امام زین‌العابدین (ع) در صدر مجلس جلوس فرموده‌اند. ابتدا حضرت باقر (ع) جلو رفته دست پدر بزرگوار را زیارت نمود، مصافحه کردند، مصافحه فقری. سپس حضرت صادق (ع) جلو رفتند و زیارت کردند. بعداً ابو حمزه ثمالی رفت و زیارت کرد. و موقعی که ابو حمزه برای زیارت رفت من پیش خود افسوس خوردم که کاش من هم از مقرّبین درگاه می‌بودم. ناگهان حضرت سجّاد به ضمیر من آگاه شده و خطاب به من کرده، فرمودند: مگر تو نمی‌دانی هر که دست به دامن ما زند و دامن ما را از دست ندهد، آتش جهنم بر او حرام است. در این بین من از شوق بیدار شدم و افسوس خوردم که چرا بیدار شده‌ام و ساعت دو و نیم بعد از نصف شب، یک ساعت به اذان صبح بود. خواب ما به بود از عالم بیداری ما.» (کشکول تابنده، ص ۲۳۹).

مذهبی^۱ و برگزاری مراسم تولد و رحلت بزرگان دین همچون اجداد بزرگوارشان تقیّد و تعصّب خاصی داشتند و در سفر و حضر مجلس تذکّر تشکیل می‌دادند. و این مراسم را حتی اگر به روایات مختلف بود، به همه روایات مشهوره منعقد کرده و در آن شرکت می‌نمودند. معظّم له درباره اختلاف اقوال در تاریخ رحلت یا میلاد بزرگان نظرشان این بود که از مننه نیز مانند امکنه به واسطه انتساب به آن بزرگواران دارای شرافت می‌گردد و به سبب همین اضافه تشریفیه همه ایامی که منتسب به ایشان است محترم می‌باشد و لذا مجلس تذکّر تشکیل می‌دادند.^۲ در اعیاد فطر و قربان قبل از شروع مجلس جشن، نماز عید را به یکی از آقایان ائمه جماعت اقتدا می‌کردند. اعیاد مذهبی مثل عید غدیر یا نیمه شعبان را نیز دستور می‌دادند مجلس جشن باشکوهی تشکیل شود و خودشان سخنرانی مختصری به مناسبت آن ایام می‌فرمودند.

در مراسم عزاداری نیز حتماً از یک یا چند تن از آقایان و عاظ دعوت می‌کردند که ذکر مصیبتی بشود. خصوصاً برای ایام سوگواری محرم و رمضان اهمیّت زیادی قائل بودند و اگر در بیدخت حضور داشتند در سحر عاشورا و شب بیست و یک رمضان شخصاً به منبر می‌رفتند. در ماه مبارک رمضان سعی می‌کردند بعد از ظهرها در حسینیه حاضر شوند و بنابر سنت اجداد بزرگوارم در طی این ماه در حضورشان سی جزء قرآن ختم می‌شد و خودشان به تناسب آیاتی را تفسیر می‌فرمودند. در شب‌های قدر هم در مراسم روضه‌خوانی و احیا شرکت می‌کردند و قرآن به سر می‌گذاشتند.

(۱) معظّم له چنانکه در شرح حالشان مذکور است، حتی در ایام عزاداری رحلت پدر بزرگوارشان اعیاد دینی و مذهبی را عید گرفتند و مجلس یادبود منعقد فرمودند.

(۲) مثلاً رحلت حضرت رسول (ص) به عقیده عموم اهل سنت در روز دوازدهم ربیع الاول بوده و آنها روز میلاد آن حضرت را نیز همین روز می‌دانند. ولی اجلّه علمای شیعه رحلت آن حضرت را، هم بیست و هشت صفر و هم ۱۲ ربیع الاول ذکر کرده‌اند. ازین رو پدر بزرگوارم مانند اجداد عالی قدر خویش هم روز دوازدهم ربیع الاول و هم بیست و هشت صفر را مجلس سوگواری به نام رحلت آن بزرگوار برگزار می‌فرمودند. ولی اصولاً تولد ایشان را مهم‌تر از رحلت می‌دانستند، به این دلیل که بر اثر تولد پیامبر اکرم (ص) اسلام ظاهر شده و انقلاب عظیم روحی و مادی در سراسر جهان مخصوصاً جزیره العرب ایجاد شد ولی پس از رحلت ایشان، اسلام و قرآن در میان ماست و حقیقت آن حضرت از بین نرفته و بلکه در جاننشینان آن حضرت ساری است (گردش افغانستان و پاکستان، ص ۳۴).

مصطفی را وعده داد الطاف حقّ
گر بمیری تو نمیرد این سبقت

مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء در دهه اول ماه محرم را هر جا که تشریف داشتند با شکوه تمام برگزار کرده و ترک نمی نمودند.^۱ در این ایام شخصاً هر روز در مراسم روضه خوانی و سینه زنی شرکت نموده، با انقلاب حال زائدالوصفی گریه می کردند. و چون در زمان ایشان مجالس سوگواری و مراسم عزاداری حضرت خامس آل عبا مبتلا به ذکر اقوال حشو و زائدی شده بود که در شأن مقام مقدس حسین بن علی (ع) نبود و اسرار آن فاجعه یگانه به تدریج در پس پرده اوهام و اقوال و افعال نادرست محو می شد، قبلاً به آقایان ذکّار و واعظان تذکر می دادند که در گزارش فاجعه عاشورا نکاتی ذکر شود که موجب تذکر حقیقت فداکاری حسین (ع) و اصحاب وی گردد. بدین جهت برنامه ای که پدر بزرگوارشان برای دهه اول محرم برای آقایان واعظان نوشته بودند، غالباً خاطر نشان می نمودند.

اصلاح مجالس و عظم و تذکر

حضرتش با وجود علاقه وافری که به مجالس سوگواری و ذکر مصائب ائمه هدی (علیهم السلام) داشتند، اصولاً از وضع نابسامانی که گاه در این مجالس مشاهده می شد رنج می بردند و به نحوی که در آن ایام برگزار می گردید درخور ساحت مقدس آن بزرگواران ندانسته و از حقیقت بسیار دور می دیدند. به نظر ایشان این وضع مولود عدم

(۱) چنانکه قبلاً گفته شد در شب عاشورای سال ۱۴۰۰ قمری (۹ آذر ۱۳۵۸) حسینیّه امیرسلیمانی تهران

پس از خاتمه مجلس عزاداری در حدود نیمه شب همچون خیمه های حسینی دچار حریق شدیدی شد که باعث از بین رفتن ساختمان و وسایل و تجهیزات مربوط به آن گردید. در آن هنگام که پدر بزرگوارم

→ برای معالجه در خارج از کشور به سر می بردند پس از اطلاع از این فاجعه و اظهار تأسف بسیار، دستور دادند که مراسم عزاداری به هیچ وجه تعطیل نشود و در منزل وصل به آن ادامه یابد. در عین حال فرمودند: «از همین فردا زمین حسینیّه را آماده برای تجدید بنا کنید و اگر امکانات مالی فراهم نشد، اگر قرار باشد منزل مسکونی خود را بفروشم، آن را خواهم فروخت تا در مخارج آن مساعدت شود.»

انجام وظیفه صحیح ناطق، بانی و مستمع مجالس مذکور است.^۱

مستمع باید متوجه شأن مجلس باشد و آداب ظاهری مثل سکوت و توجه را رعایت کند و گمان نکند که گریه ذاتاً مطلوب است، زیرا گریه‌ای که از روی معرفت و بروز حال توبه و تنبه نباشد، مطلوب نیست. او باید ملتفت باشد که مغلوبیت ظاهری ائمه هدی (علیهم السلام) در واقع غالبیت تامه و فداکاری ایشان است، تا روحیه شجاعت و از خودگذشتگی در راه دین در وی ظاهر گردد. بانی نیز باید از روی صدق و جلب رضای الهی به منعقد ساختن این مجالس مبادرت کند، نه برای تحصیل شهرت یا جلب نظر عوام. اما در مورد واعظ، ایشان نظرات خاصی داشتند و می فرمودند: اصولاً باید در امر وعظ و تبلیغ و تشکیل مجلس ذکر مصیبت، کسانی که واجد صلاحیت نیستند به منبر نروند، زیرا منبر مقام بزرگی است که مخصوص پیامبر و امام (ع) و نمایندگان ایشان است. و خواب حضرت رسول که میمون‌هایی بر منبر او بالا می‌روند و به بنی امیه تعبیر شده، در حقیقت اختصاص به بنی امیه ندارد و شامل هر کس است که برخلاف دستور اسلامی و مذهبی رفتار کند. لذا نظارت بر امر وعظ و تبلیغ را از جانب حضرات مراجع تقلید لازم می‌دانستند و حتی توصیه می‌کردند که شعبه‌ای برای تحصیل علوم وعظ و خطابه تأسیس شود تا اشخاص شایسته و مهذب که از لحاظ مالی نیز تأمین شوند، به این کار اشتغال ورزند و این امر خطیر از آشفتنگی بیرون آید.

به سبب همین احترامی که به منبر می‌گذاشتند، اگر در مجلسی حضور داشتند که یکی از آقایان و عاظم در منبر بود و از حاضرین کسی اتفاقاً و به سبب کمبود جا پشت به منبر می‌کرد، فوراً دستور می‌دادند که وی وضعیت نشستن خود را به سمت رو به منبر تغییر دهد و متذکر می‌شدند که منبر مقام رسول الله (ص) و اوصیای ایشان است. نسبت به آقایان و عاظم و ذکار مجالس مصیبت هم می‌فرمودند باید به ایشان توصیه شود که

(۱) ایشان مقالات و نوشته‌های متعددی در این باره مرقوم فرمودند. در فصول آخر کتاب تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا (چاپ چهارم، صفحات ۳۴۳ تا ۳۷۰) نیز اهمیت وعظ و خطابه و اصلاح مجالس و مناظر را خاطر نشان می‌سازند.

تاریخ صدر اسلام خصوصاً احوال و اخبار ائمه هدی (علیهم السلام) را به خوبی فراگیرند تا اخبار صحیح را از سقیم تشخیص داده، فقط آنچه را مورد وثوق و اطمینان است بگویند و از ذکر بعضی امور که معلوم نیست و موجب توهین است، اجتناب کنند. مثلاً از شرح قضیه ساربان یا قضیه مکشوف بودن رؤوس مجللات خاندان عصمت و طهارت نزد بیگانگان که صحت آنها بسیار بعید به نظر می‌رسد و ذکرشان به طور قطع توهین و خلاف ادب نسبت به مقام عصمت است، اجتناب کنند. یا از مدح حضرت فاطمه زهرا(س) به زیبایی ظاهری مانند صورت و چشم و ابرو که برای بزرگان دین ناگوار است، خودداری کنند. در منابع نیز خود اشخاص را مورد مدح و ذم قرار ندهند و از حب و بغض فردی و شرح مطالبی که موجب بروز اختلاف میان مسلمین گردد، پرهیز کنند بلکه ملاک را عقائد و اعمال اشخاص دانند.

سخنرانی در منابر و مجالس فقری

جد امجد فقیر جناب آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) معمول داشتند که شب‌های ۲۱ رمضان و سحرهای عاشورا به منبر تشریف برده و بیاناتی در احکام و اخلاق و عرفان و تاریخ بزرگان اظهار می‌کردند، ولی چند سالی بود که به واسطه وجود موانع، این امر را ترک فرموده بودند. لذا هنگامی که حضرت والد به بیدخت بازگشتند، به ایشان دستور دادند که چون موانع مرتفع شده، حضرتش در آن دو موعده به منبر بروند و سخنرانی کنند. ولی ایشان با حجب و حیای ذاتی‌ای که داشتند و خصوصاً در حضور والد بزرگوارشان این صفت کاملاً مشهود می‌گردید، با وجود استحقاق کامل علمی و خطایی، مدت زمانی از انجام این عمل طفره می‌رفتند، تا اینکه دو سه روز قبل از عاشورای سال ۱۳۶۲ قمری حضرت آقای صالح علیشاه به ایشان امر می‌کنند که این کار را انجام دهند و خودشان وعده توفیق در انجام این کار را نیز می‌دهند.

بدین قرار پدر عزیزم در سحر عاشورای آن سال در حسینیه بیدخت به منبر رفته

آیه شریفه: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ^۱ را تفسیر و شرح نمودند که مورد پسند و رضایت کامل حضرت آقای صالح علیشاه قرار گرفت. بعداً نیز در شب‌های ۲۱ رمضان و سحرهای عاشورا مرتباً هر بار که در بیدخت تشریف داشتند، این رویت را ادامه می‌دادند، البته هر بار منتظر دستور مجدد از جانب والد بزرگوارشان می‌شدند.

ولی متأسفانه پس از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) بر اثر تألمات زیاد مدّت‌ها نه در مجالس فقری سخنی می‌فرمودند و نه درسی می‌دادند و نه منبر می‌رفتند، تا اینکه بر حسب اصرار بزرگان فامیل و فقرادر نهایت تأثر و تألمات روحی در ۲۱ رمضان ۱۳۸۸ قمری (۲۱ آذر ۱۳۴۷) پس از دو سال و نیم وقفه، مقارن با افتتاح ساختمان جدید حسینیه بیدخت به منبر تشریف برده و در حالت انقلاب شدید روحی خودشان و حضار سخنرانی کردند، به طوری که تا مدتی نمی‌توانستند از گریه و ناله خودداری کنند و داغ فراق پدر بزرگوارشان تازه شده بود. در آن منبر آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ^۲ را تفسیر نمودند که به فرموده خودشان این سخنرانی چهلمین سخنرانی^۳ ایشان بود. این سخنرانی‌ها تا موقعی که در بیدخت ساکن بودند، ادامه یافت.^۴

روش ایشان در سخنرانی‌های منبری ابتدا ایراد خطبه و سپس تفسیر و شرح آیاتی از قرآن مجید و ذکر مرثیاتی مربوطه بود که در هر مجلس یک مصیبت اصلی را در نظر گرفته، بقیه را به عنوان توضیح و مقدمه آن قرار می‌دادند.^۵ این منابر آنچنان گرم و

(۱) سوره ق، آیه ۳۷. در این امر برای صاحب‌دلان یا کسانی که با حضور و شهود گوش فرامی‌دهند تذکر است.

(۲) سوره محمد، آیه ۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری کرده و قدم‌های شما را استوار می‌کند.

(۳) ده سخنرانی، ص هفده.

(۴) فهرستی از آیاتی که در منابر شرح فرموده‌اند، در بخش آثار علمی و سخنرانی‌های ایشان ذکر شده است.

(۵) ده سخنرانی، ص هیجده.

پرشور و پرمحتوی بود که باعث می‌شد گروه کثیری از اهالی شهر از فقرا و دوستان و غیره برای کسب فیض در مزار سلطانی در بیدخت حضور یابند و درک فیض از منابر ایشان کنند. و خود ایشان دچار آنچنان انقلاب حالی خصوصاً در ذکر وقایع عاشورا می‌شدند که گریان و نالان عمامه را از سر برداشته، به پایین پرتاب می‌کردند و با حالتی وصف ناپذیر از منبر پائین می‌آمدند و در ردیف بقیه مردم می‌نشستند. و یکی دوبار شاهد بودم که انقلاب حال ایشان به حدی بود که عارضه قلبی‌ای که از عنفوان جوانی بدان مبتلا بودند، عارض وجود مبارکشان گردید و حاضرین که مقتید بودند به هنگام برخاستن حضرتش به احترامشان قیام کنند، آنچنان مدهوش فرمایشتان بودند که متوجه از منبر پائین آمدن و بیماری معظم‌له نشدند.

و از آن به بعد شب‌های جمعه هم همانند والد بزرگوارشان به شرح رساله صالحیه تألیف جد امجد فقیر حضرت آقای نورعلیشاه گنابادی در مجالس فقری پرداخته و عصرها هم در صحن متبرک بیدخت تفسیر شریف بیان السعادة را شرح می‌فرمودند. وقتی هم که برای سکونت چندین ساله به تهران تشریف آوردند تا همین اواخر که کسالتشان مانع از حضور دائم در مجالس بود، همانند ایام اقامت در بیدخت، شب‌های جمعه شرح رساله صالحیه را بیان می‌فرمودند و حتی در تهران چندین جلسه نیز در مجالس فقری شب‌های دوشنبه تفسیر بیان السعادة را نیز شرح دادند.

حضرتش در بیان مطلب در مجالس فقری خصوصاً در شرح رساله شریفه صالحیه که یکی از جامع‌ترین کتب عرفانی است که در آن عمده اسرار شریعت و اطوار طریقت و انوار حقیقت به زبان رمز و اشاره و به اختصار بیان شده، به زبانی ساده و با استفاده از تمثیل‌های متنوع و داستان‌های دینی و تاریخی چنان غوامض عرفانی را شرح می‌دادند که برای حاضران کاملاً تفهیم می‌شد و هر کس از عالم و عامی در حد مرتبه علم و ایمان خود بهره می‌برد.

تعلیم و تربیت دینی

برای تربیت دینی اطفال اهمیت خاصی قائل بودند و می‌فرمودند برای اینکه کودکان در آینده از موقع بلوغ شرعی خود آگاه شوند، باید در شناسنامه‌ها تاریخ هجری قمری نیز نوشته شود. لذا از مسئولین حکومتی وقت طی نامه‌ای خواسته بودند که در دوران تحصیلی نیز «برای ایجاد ایمان و تقویت آن در نوآموزان و دانش‌آموزان دستور داده شود که اصول اعتقادی دیانت مقدسه اسلام و اعمال شرعی به طور دقیق در مدارس تدریس شود و در امتحانات نیز برای آن ضریب معین شود که دانش‌آموزان بیشتر بدان علاقه‌مند شوند.»^۱

بدین منظور یادگیری درست احکام اسلامی و قرائت قرآن و حتی المقدور ترجمه آن و دانستن مقدمات زبان عربی را برای دانش‌آموزان تأکید می‌فرمودند. برای ترغیب کودکان اگر کسی موفق به حفظ بخشی از قرآن می‌شد، با دادن جایزه وی را تشویق می‌کردند. در گناباد نیز درخصوص نحوه تدریس دروس، خصوصاً مطالب دینی و قرآن و فراگیری دانش آموزان، مرتباً در مدارس سرکشی نموده و مراقبت می‌فرمودند.^۲ والدین را نیز با توجه به تربیت دینی فرزندان و مقید ساختن ایشان به اعمال شریعت اسلام راغب می‌ساختند و خود نیز در تربیت دینی فرزندان دقت بسیار کرده و هیچ‌گونه غفلت را جایز نمی‌دانستند. قدما را به دلیل توجه به تربیت دینی اطفال ستوده و می‌فرمودند: «مردم سابق نظر به علاقه زیادی که به اسلام و دیانت داشتند، در تربیت دینی کودکان خود غالباً کوشش زیادی داشته و پیش از رسیدن به سن تکلیف آنها را به خواندن نماز و گرفتن روزه و دیگر اعمال دینی برای تمرین که استحباب آن

(۱) کتاب حاضر، بخش «مکاتیب»، ص ۷-۵۸۸.

(۲) ایشان در نامه‌ای مورخه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۹ در پاسخ «انجمن تبلیغات اسلامی» مدارس آن روز را نسبت به تعلیم احکام اسلامی نکوهیده، می‌فرمایند: «مدارس امروز ما نسبت به تعلیم احکام اسلامی به دانشجویان ابراز علاقه کامل نمی‌کنند و دروسی هم که درین باب داده می‌شود خیلی مختصر و سطحی و مقید به فهمیدن و تدبیر نیستند و فقط درصدد حفظ آنها هستند. و دانشجویان این مملکت بلکه فارغ‌التحصیل‌های ما غالباً از احکام مهمه دینی خود بی‌اطلاع می‌باشند و این خود سبب بی‌خبری از مزایای احکام و بی‌علاقگی نسبت به دیانت می‌شود و بالاخره منجر به خرابی‌های جبران‌ناپذیر می‌گردد.»

نیز در اخبار رسیده و ادار می‌کردند که هنگام بلوغ بر اثر عادت مواظبت نموده و ترک نکنند.^۱ ولی کسانی را که در عصر حاضر تدین را مغایر مقتضیات تمدن پنداشته و لذا به آن بی‌اعتنا بودند و در تربیت دینی جوانان اهمال می‌کردند، سرزنش نموده و خطاب به جوانان شاغل به تحصیل در خارج که اعتنا به تکالیف شرعی و اخلاقی نداشتند، می‌فرمودند: «جوانان ایرانی که در خارجه می‌باشند یا در داخله نام و تمدن ممالک اروپا را می‌شنوند و مشغول تحصیل می‌باشند که در آینده برای کشور و جامعه خدمت کنند، غالباً برای آزادی از قیود شرع و دیانت پا روی اصول اخلاقی نیز گذاشته و به نام آنکه امروز این قیودات مخالف تمدن است بدان بی‌اعتنا می‌شوند. در صورتی که کسانی که تقید به اصول اخلاقی و مبانی دینی نداشتند اصلاً مورد اعتماد نیستند، مثلاً اگر کسی اخلاقاً خود را موظف به حفظ اعراض و اموال و نفوس بشری نداند به چه وسیله می‌تواند مورد اطمینان در حفظ امانت باشد؟ یا کسی که وجداناً خود را به حفظ حقوق مردم موظف نداند چگونه در قضاوت و احقاق حق آنها محل اعتماد خواهد بود؟»^۲

در این مورد پاسخ نامه‌های ایشان به ایرانیان مسلمان مقیم خارج و یا دستوراتی که به جوانان عازم خارج می‌دادند و آنها را موظف به انجام دستورات دینی می‌کردند، حائز اهمیت است.

(۱) نابغه علم و عرفان، ص ۱۷.

(۲) از گناباد به ژنو، ص ۵۰.

عقاید و آراء

دعوت به اتحاد

دین اسلام ناسخ همه ادیان گذشته و جامع جمیع آنهاست و حضرت رسول اکرم (ص) خاتم انبیا هستند. اما ادیان حقه دیگر در دوره خود تا زمانی که رشته ولایت در آنها جاری و مجلای آن بوده اند و احکامشان مطابق مقتضیات زمان می نمود، صراط مستقیم الهی نیز محسوب می شدند و لذا از جهت دعوت به حق فرق میان آنها نبوده است. ولی در هر یک از آنها امر خاصی محور و اساس بوده و هر کدام امتیازات خاص خود را داشته که مطابق آن نحوه سلوک الی الله متفاوت گشته است، چنانکه بنیان دین مبین اسلام بر توحید است و همه چیز به آن باز می گردد و دستورات این دین نیز همه دعوت به حفظ وحدت در مراتب مختلفه ظاهری اعم از فردی، خانوادگی و اجتماعی و همچنین مرتبه باطنی و معنوی است؛ ولی در دین مسیح (ع) محبت طریق اصلی سلوک می باشد و سایر امور مبتنی بر آن است. احکام این دین نیز چنانکه قبلاً گفته شد، طریقتی و در اصول منحصر به عشق به خدا و خلق خداست.^۱ یا اینکه در اسلام معجزه

(۱) در دین اسلام نیز خصوصاً میان عرفا، عشق به خدا و خلق خدا دستور داده شده است. چنانکه بزرگان شیعه فرموده اند: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ، ولی به جهت جامعیت، حفظ مراتب نیز رعایت شده، از ابن رومی فرماید: وَالكَاطِمِينَ الْعَيْظِ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۳۴) یعنی مراتب مختلفه فرو خوردن خشم و عفو بر مردم نیز ملحوظ گردیده تا به مرتبه احسان که مرتبه مخصوص ←

اصلی و ظهور کلمه الله به صورت کلام الله یعنی قرآن مجید است، ولی در دین مسیح شخص عیسی (ع) کلمه الله و معجزه آن دین می باشد.^۱ دعوت اسلام به توحید در حقیقت فحوای کلمه طیبه لا اله الا الله است که رکن اسلام می باشد و شهادت به آن و همچنین به رسالت حضرت محمد (ص) موجب اسلام مسلمین می گردد.^۲ و چون حق تعالی حقیقت هستی و اصل وجود است، وحدت او در جمیع مراتب سریان دارد که در اصطلاح عرفا از آن به وحدت وجود تعبیر می شود. حفظ اعتقاد به توحید مستلزم حفظ وحدت در مراتب مادون است و «توحید حق اقتضا می کند که وحدت و اتصال و اتحاد در جمیع مراتب، هم در مراتب صوری و حفظ امور سیاسی و ملی و رعایت قوانین، و هم در درجات معنوی و کمالات روحی که عبارت از مراتب سلوک به سوی حضرت حق است، منظور و ملحوظ باشد.»^۳

در شریعت دین اسلام هم که جنبه وحدت در آن بیشتر از سایر ادیان منظور

→

خواص است برسیم، ولی حضرت عیسی (ع) به دلیل غلبه حال جذبه مستقیماً و بدون در نظر گرفتن تفاوت احوال فقط به این مقام عالی امر کرده است.

(۱) بر همین اساس پیروان دین حضرت مسیح (ع) را به نام ایشان مسیحی می خوانند ولی پیروان حضرت محمد (ص) را مسلمان گویند. هنر و تمدن مسیحی نیز همه بر محور شخصیت و سیره خود حضرت مسیح (ع) متمرکز گشته و مثلاً مهمترین هنر دینی در مسیحیت شمایل نگاری خود حضرت است که زینت کلیساها می باشد و شاید به جهت تقدس شمایل نگاری در مسیحیت، وقتی حضرت رسول اکرم (ص) در روز فتح مکه دستور دادند تا همه صورت‌هایی را که روی سقف کشیده شده بود پاک کنند، شمایل حضرت عیسی (ع) را مستثنی کردند. (ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه، ص ۱۰۴ تا ۱۱۱). ولی محور هنر و تمدن اسلامی، قرآن است و لذا هنر اصلی در دین اسلام خطاطی کلام الله مجید است که زینت مساجد می باشد. بحث‌های کلامی درباره حدوث و قدم قرآن در اسلام نیز متناظر بحث‌های کلامی میان متکلمین مسیحی در خصوص حدوث و قدم شخص عیسی مسیح (ع) می باشد.

(۲) حضرت آقای رضا علیشاه در ابتدای کتاب تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا (چاپ چهارم، صفحات ۱۵ تا ۳۲) بحث مفصلی درباره وحدت و سریان آن در اصول و فروع دین اسلام کرده‌اند که در این قسمت از آن استفاده شد.

(۳) همان، ص ۱۷.

گردیده، احکام دینی نیز از ریشه درخت توحید الهی منشأ گرفته‌اند،^۱ لذا برای آنچه مکمل اتحاد است، ثواب و برای چیزهایی که مخالف آن جهت می‌باشد، عقاب معین شده است. بدین قرار پیامبر اسلام و پس از ایشان ائمه اطهار (علیهم السلام) و سایر بزرگان دین حفظ اتحاد میان مسلمین و بلکه میان اهل کتاب را حافظ اعتقاد به توحید الهی دانسته و در حفظ آن می‌کوشیدند. حضرت محمد (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) با بزرگان یهود و نصاری ارتباط داشتند و آنها را به موجب آیه شریفه قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً،^۲ دعوت به اتحاد در کلمه واحده توحید و پرستش خدای واحد می‌کردند و بر اساس شریفه شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ،^۳ نهی از تفرقه می‌فرمودند.

پدر بزرگوارم با توجه به همین حقایق، مهم‌ترین امری را که از وظایف دینی بزرگان اسلام خصوصاً در قرون اخیر می‌دانستند و خویشتن قولاً و فعلاً در راه تحقق آن بسیار می‌کوشیدند و از هیچ فداکاری دریغ نداشتند، دعوت به اتحاد در تمام مراتب بود: اتحاد میان مسلمین برای ترویج و احیای رونق سابق اسلام در مقابل مخالفان و در مرتبه دیگر اتحاد میان پیروان ادیان الهی برای مقابله با کفر و الحاد حاکم بر جهان.

اتحاد ادیان الهی

در خصوص اتحاد میان ادیان الهی خصوصاً اتحاد مسلمین با نصاری که به موجب

(۱) در همه احکام اسلامی حفظ جنبه توحید و وصول به آن ظاهراً و باطناً ملحوظ است. مثلاً در نماز هم توجه باطنی به مبدأ واحد مورد نظر است و هم اتفاق و اتحاد مسلمین که مقصود اصلی نماز جماعت است.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶۴. بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ما و شماسست پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم.

(۳) سوره شوری، آیه ۱۳. برای شما آیینی مقرر کرد، همان گونه که به نوح وصیت کرده بود... که دین را به پای دارید و در آن پراکنده نشوید.

آیه شریفه وَكَلِمَةً أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى^۱، از سایر ادیان به اهل ایمان نزدیک ترند، معتقد بودند که در دنیای پر آشوب و محیط پر از هیاهوی ماکه فساد در همه جا غلبه کرده و صلاح و سداد از جامعه‌ها رخت بر بسته، یگانه راه نجات از سختی‌ها بلکه تنها راه صلاح عمومی پیدایش صلح و آرامش در جهان، دست زدن به دین و ایمان و اعتقاد به مبدأ غیبی است.

به نظر ایشان راه حل‌های سیاسی که امروزه در اکناف جهان خصوصاً از جانب غربیان برای رفع این بحران پیشنهاد می‌شود و غالباً خود مدعیان آنها در واقع مسببین بروز این فتنه‌ها و ملاحم آخر زمان هستند، به هیچ وجه راه گشا نیست و بلکه بحران را غامض تر می‌کند. یگانه راه حلّ زدودن غفلت، چنگ زدن به ریسمان محکم الهی و ایمان به مبدأ غیبی است. ازین رو در چنین اوضاعی تکلیف بزرگان ادیان الهی است که از تعصبات و اختلافات ظاهری چشم پوشیده، نظر به وجهه الهیه داشته، قدم در راه اتحاد پیروان نهند تا بلکه روحیه ایمان در دل‌ها زنده گردد و ابرهای تاریک کفر از مقابل آسمان ایمان کنار روند و خورشید حقیقت تابناک شود.^۲ البته تردیدی نیست این اتحاد که همان دعوت به کلمه واحد توحید است، فقط در مرتبه حقیقت دین ممکن می‌گردد و در مراتب شریعت و طریقت که اختلاف میان ادیان اساسی است، چنین چیزی محال می‌باشد.

پدر بزرگوارم با توجهی که به اوضاع و احوال زمانه داشتند، اولاً در امر ارتباط با

(۱) سوره مائده، آیه ۸۲. مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند، کسانی را می‌یابی که می‌گویند ما نصرانی هستیم.

(۲) در گذشته که ادیان حقه عالم هر یک حیات معنوی خویش را داشتند و حدود آنها مشخص بود، هر کدام دارای فرهنگ و تمدن دینی خاصّ خویش بودند. آنها اگر چه پس از ظهور دین اسلام و ولایت محمد (ص) دیگر صراط مستقیم نبوده‌اند، ولی به هر تقدیر تا حدی حافظ معنویت و اخلاق قوم خود بودند. بدین سبب مسأله اتحاد ادیان هم مثل عصر جدید چنین اهمیت ویژه و موردیت نداشت و جز موارد معدودی مثل ارتباط اسلام و دین هندو در دوره شاهان گورکانی این امر مطرح نشده بود. ولی امروز که حدود و ثغور فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف شکسته شده و همه صورت واحد غربی به خود گرفته‌اند که فساد و بی‌دینی عمومی بر آن‌ها کم است، دعوت به اتحاد ادیان بسیار واجب و ضروری می‌نماید.

بزرگان اسلام و ثانیاً ملاقات با بزرگان سایر ادیان الهی بر این نکته تأکید فرموده و در نوشته‌های مختلف خویش نیز کراً متذکر این معنی شده‌اند.^۱ وقتی هم در کشورهای

۱) حضرت آقای رضاعلی‌شاه در ماه صفر ۱۳۹۵ (اردیبهشت ۱۳۴۹) پس از مراجعت از پاریس که برای معالجه رفته بودند، به رم وارد شدند و نماینده فرهنگی ایران و رودشان را به اطلاع وزیر خارجه پاپ رسانید. وی نیز اظهار اشتیاق به ملاقات کرد، معظم‌له نیز اظهار تمایل کردند و وقتی برای ملاقات تعیین شد. وزیر خارجه پاپ در این ملاقات خیلی اظهار محبت و ابراز خرسندی نموده و ایشان نیز از اینکه با یک نفر از پیشوایان روحانیت مسیحی ملاقات می‌کردند، اظهار مسرت نمودند. سپس وی اظهار کرد که پاپ فعلاً در سیسیل هستند و اگر در اینجا می‌بودند، البته شائق ملاقات بودند. معظم‌له نیز فرمودند: «اتفاقاً من هم خیلی مایل بودم که از ایشان ملاقات کنم و یک پیام آسمانی را به ایشان ابلاغ نمایم و تا سه چهار روز دیگر من در رم هستم، اگر مراجعت کردند به عرض ایشان برسانید و در صورت تعیین وقت اطلاع دهید تا ملاقات حاصل شود.» وی با تعجب اظهار داشت که این چه پیام آسمانی است؟ ایشان فرمودند: «چون معلوم نیست آیا پاپ درین چند روز مراجعت کنند که ملاقات حاصل شود، لذا این پیام را توسط شما به ایشان می‌رسانم. این پیامی است آسمانی که توسط پیغمبر بزرگوار ما محمد بن عبدالله (ص) رسیده و خداوند به آن بزرگوار وحی نموده، می‌فرماید: قل یا اهل الكتاب...» ایشان آیه را تا آخر خوانده و در دنباله مطلب فرمودند: «پیغمبر ما (ص) طبق این پیام از شما که معتقد به کتاب مقدس انجیل هستید دعوت می‌فرماید که بیاید آنچه را ما به الاشتراک بین ما می‌باشد و هر دو بدان معتقد هستیم که عبادت خداوند یکتا و رعایت عدل و مساوات و حفظ حریت افراد است بگیریم و بدان عمل کنیم.» وی نیز تأیید نمود. سپس ایشان فرمودند: «امروز سیل بنیان کن بی‌دینی والحاد و انکار خداوند سرازیر شده و جوانان ما را گمراه می‌کند و فریب می‌دهد، به طوری که می‌بینیم روز به روز کفر و انکار خداوند و فساد اخلاق و انحراف از مبادی دینی و اخلاقی زیادتر می‌شود، بیاید و بزرگان شما با بزرگان و روحانیین دیانت مقدسه اسلام با هم بنشینید و فکری درین باره نموده جلوی الحاد و بی‌دینی و ظلم و فساد را بگیرید. دین مقدس اسلام در هزار و چهارصد سال قبل از این مبنای اخلاقی و دینی را نشان داده و پایه ریزی کرده و آنچه شما در جلسات دینی و سیاسی خود می‌خواهید و در سازمان‌های بین‌المللی از آن دم می‌زنید، در اسلام دستور داده شده و حال هم اگر واقعاً می‌خواهید به خداشناسی و توحید و صلاح جوامع خدمت کنید، این دستور را به کار بندید و یک نوع توافق بین شما و اسلام و بلکه بزرگان روحانیت غیرمعرض یهود نیز حاصل شود و تبادل نظر کنید و راهی برای جلوگیری از شیوع کفر و بی‌دینی پیدا کنید.» وزیر خارجه پاپ نظریه حضرتش را پسندیده و گفت: من عین مطلب شما را به عرض حضرت پاپ می‌رسانم. آنگاه ایشان فرمودند: «اگر واقعاً شما موافق هستید ابتدا بکوشید اغراضی را که در میان شما برای تفرقه‌انداختن موجود است رفع کنید. از جمله در همین اوقات که من در پاریس بودم یکی از بزرگان مسیحیت و کشیش‌ها در نطق خود از پیغمبر مابدگویی نموده و توهین کرده بود و لازمه این امر این است که احساسات مسلمین به هیجان بیاید و آنها هم پاسخ گفته و از آن کشیش هم بد بگویند، و نیز در یکی از روزنامه‌های پاریس به قلم یکی از نویسندگان از اسلام بدگویی شده و توهین‌هایی به اسلام و بزرگان اسلام وارد آورده بود و این نیز سبب می‌شود که روزنامه‌های اسلامی نیز رد کنند و جواب بگویند و خود

خارجی به اماکن دینی مثل کلیسا می‌رفتند برای اشاعه روحیه اتحاد بین ادیان به آنجا احترام گذارده دو رکعت نماز می‌خواندند.^۱

اتحاد مسلمین

در دین مبین اسلام که اتحاد پیروان اهل کتاب توصیه شده طبعاً به اتحاد و اتفاق مسلمین امر و مورد تأکید صریح قرار گرفته و از آنچه باعث تفرقه ایشان گردد نهی شده است. از این رو در قرآن مجید امر شده که: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا*،^۲ و یا اینکه می‌فرماید: *وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ*.^۳ بر این اساس بزرگان اسلام، کلمه توحید و توحید کلمه را مهم‌ترین اصل اسلام و عامل حفظ و اعتلای آن دانسته و حتی المقدور از اسباب بروز تفرقه جلوگیری کرده‌اند. در تاریخ اسلام پس از واقعه سقیفه بنی ساعده اولین تفرقه میان مسلمین ایجاد شد، ولی مولای متقیان علی (ع) برای حفظ اتحاد مسلمین و عدم ایجاد تشتت از حق خود گذشته و سکوت کرده و ۲۵ سال خانه‌نشین گشتند و خار در چشم و استخوان در گلو زبان اعتراض نگشودند، حتی در امور دینی مشاور سه خلیفه اول بودند و بسیاری اوقات به هنگام نماز در مسجد به آنان اقتدا می‌کردند.

سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) و بزرگان دین نیز در راه حفظ وحدت مسلمین از

→

همین امر باعث تشدید اختلافات می‌شود و اگر می‌خواهید که اختلافات کمتر شود به کشیش‌های خودتان و همچنین به روزنامه‌ها دستور دهید که بدگویی نسبت به اسلام و بزرگان ما را ترک کنند تا ما هم مجبور به جواب نشویم که این قسمت قدم اول برای ایجاد حسن تفاهم می‌شود.» وی فرمایش ایشان را پسندیده و یادداشت کرده که موضوع را به عرض پاپ برساند (نظر مذهبی به اعلامیه جهانی حقوق بشر، صفحات ۳۰ تا ۳۳).

۱) در اسلام برای معابد یهود و نصاری احتراماتی منظور گردیده و مستحب است که مسلمان در این قبیل اماکن مقدس دو رکعت نماز بخواند.

۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. همگی چنگ در ریسمان خدا زنید و متفرق نشوید.

۳) سوره انفال، آیه ۴۶. با یکدیگر به نزاع بر مخیزید که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود.

هیچ کوششی دریغ نورزیدند.^۱ لذا در صدر اسلام همهٔ مسلمین باهم متحد بودند و در راه ترقی اسلام فداکاری می‌کردند و همین امر باعث رفعت و شکوه مسلمین در قرون اولیه بود. ولی متأسفانه در طی تاریخ آنچنان تفرقه‌ای میان مسلمین ایجاد شد که فرمایش حضرت علی (ع): *فَأْتَرُقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَى الْفُرْقَةِ*،^۲ تحقق کامل یافت و موجب ضعف و ذلت مسلمین گردید و کار بدانجا رسید که زحمت پیامبر خدا (ص) را برای اینکه یک نفر گویندهٔ شهادتین پیدا شود پایمال کردند و حتی گاه قائلین به شهادت ثلاث را نیز خارج از دین دانستند و ترک معاشرت کردند و خلاف آیهٔ شریفه: *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ قَالُوا بِاللِّسَانِ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا*^۳ عمل نمودند.

به نظر حضرت آقای رضاعلیشاه خصوصاً در اوضاع فاسد کنونی عالم که دشمنان نیز از هیچ کوششی در جهت تضعیف اسلام کوتاهی نمی‌کنند، مهم‌ترین وظیفهٔ بزرگان اسلام این است که وجههٔ جامعهٔ مسلمین را که شهادتین می‌باشد، اصل دین دانسته، اختلافات ظاهری را کنار گذارده، در جهت اتفاق و اتحاد مسلمین و فریق اسلامی و ایجاد مودت میان ایشان و تحکیم مبانی اسلام بکوشند^۴ و مساعی ایشان نیز معطوف به این باشد کسانی که از منکرین اسلام را وارد دین کنند نه اینکه بر اختلافات جزئی تأکید کرده، اسباب تفرقه را فراهم آورند. اگر خلاف این منظور عمل شود، ضعف و انحطاط امت اسلامی بیش از این خواهد شد.^۵

(۱) در جهت همین عدم بروز اختلاف ظاهری میان مسلمین حضرت امام حسن عسکری و امام زین العابدین (علیهما السلام) با مخالفین شیعه معاشرت داشتند و حضرت صادق (ع) با خلفای زمان و بزرگان اهل سنت مجالست می‌فرمود و حتی حضرت رضا (ع) با اکراه و عدم تمایل قلبی پیشنهاد مأمون را برای ولایت عهدی پذیرفت.

(۲) از اجتماع دوری کرده و گرد تفرقه گردیدند.

(۳) سورهٔ نساء، آیهٔ ۹۴. و به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویید که مؤمن نیستی.

(۴) البته می‌فرمودند این تقریب و اتحاد مذاهب اسلامی شامل همهٔ مذاهب نمی‌شود، مثلاً ناصبیان و همهٔ کسانی که با اهل بیت رسول (ص) عداوت و دشمنی علنی دارند، در حقیقت از اسلام خارج هستند و حتی بزرگان اهل سنت نیز آنها را قبول ندارند، یا فرقهٔ ضالّهٔ بهائیه که مدعی نسخ دیانت اسلام و ظهور دین جدید می‌باشد، از این حکم خارج است.

(۵) حضرت آقای رضاعلیشاه یکی از آثار و شواهد ضعف مسلمین را که حاصل تفرقه میان ایشان

ایشان خصوصاً در جریان انقلاب و پس از آن، در اعلامیه‌های متعددی که برای فقرا صادر کردند، لزوم اتحاد و اتفاق با سایر برادران مسلمان ایرانی را مجدداً تأکید نمودند.^۱ از جمله در اعلامیه مورخه ۸/۸/۸۷ خطاب به جناب آقای جذبی می‌فرمایند: «نکته‌ای که اکنون رعایت و توجه به آن بر کلیه اخوان بلکه بر همه مسلمین لازم است توجه به وحدت کلمه است که مکمل کلمه توحید می‌باشد و باید از تفرقه و تشتت دوری کرد و به دشمنان اسلام که قرن‌ها مسلمین را دچار تفرقه کرده‌اند،

→

می‌دانستند، اشغال فلسطین توسط صهیونیست‌ها بود که آن را یکی از بزرگترین مصائب قرن اخیر برای اسلام و مسلمین می‌خواندند (یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۶۱) و می‌فرمودند: اگر اختلاف حکام ممالک اسلامی و تشتت میان خود مسلمین نبود، فلسطین به وضع فلاکت آور فعلی و تشکیل دولت یهود دچار نمی‌شد. معظم له از تشکیل دولت یهود بسیار متأثر شده و با به رسمیت شناختن دولت اسرائیل توسط ایران صراحتاً مخالفت می‌کردند و از برادران اسلامی فلسطین دفاع می‌نمودند. ایشان در ملاقات با علمای مسلمان نیز چنانکه در بخش «اسفار» کتاب حاضر خواهیم دید بارها این نکته را خاطر نشان ساخته‌اند. به عقیده ایشان ادعای رایج حکومت سابق که میان یهود و ایرانیان علائق نزدیکی بوده و همین امر را حجت موجه خود تلقی می‌کردند، ربطی به اشغال فلسطین ندارد. به این دلیل که نسبت میان قوم یهود با ایرانیان دوره هخامنشی که قوم یهود را مورد حمایت قرار دادند، ربطی با نسبت ایرانیان مسلمان که با دیانت اسلام عجین شده‌اند ندارد. لذا اسرائیل که دشمنی فطری با اسلام دارد، طبعاً با ایران مسلمان هم خواهد داشت. ثانیاً با فرض وجود علاقه خاص در گذشته میان ایران و قوم یهود، علاقه و اخوت اسلامی میان ایرانیان و آوارگان فلسطینی مقدم بر آن است. بدین قرار، ایشان صهیونیست‌ها را عده‌ای غاصب و راهزن می‌دانستند که فلسطین و اراضی آن را غاصبانه تصرف کرده‌اند، البته حساب یهودیانی که تحت ذمه دولت اسلام هستند و به وظایف ذمی بودن خود هم عمل می‌کنند، از حساب دولت اسرائیل جدا دانسته‌اند. از طرف دیگر بر آن بودند که دولت اسرائیل، دولتی است پوشالی که مصداق شریفه ضریث علیهم الذلّه است و حیاتش دوامی نخواهد داشت، اَلْاِسْلَامُ يَعْزِلُ وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ. با جهات مذکوره نظر معظم له این بود که هیچ مسلمانی نباید با امثال چنین یهودیانی همکاری نماید بلکه باید آنها را بزرگترین دشمنان خود دانسته و دفاع از فلسطین مظلوم کند (بخش «مکاتیب» کتاب حاضر، صفحات ۵۰۱ تا ۵۰۳). به خاطر دارم که وقتی انورسادات به فلسطین اشغالی رفت، اظهار نظرهای متفاوتی مخالف و موافق عمل وی شد. فقیر نیز در همان ایام در ضمن مکالمه تلفنی نظر ایشان را در این مورد پرسیدم. معظم له به تندی و عصبانیت اظهار تنفر کرده و فرمودند: این کار وی بزرگترین ننگ برای عالم اسلام در دوران اخیر بود.

۱) حضرت آقای رضاعلی‌شاه از هر عملی که موجب تفرقه میان مسلمین می‌شد، پرهیز می‌کردند و آن را خلاف مصالح اسلام می‌دانستند. مثلاً پس از تأسیس نمازخانه‌ای در بیدخت اعلام کردند که این نمازخانه امام راتب ندارد، چون در بیدخت مسجد وجود دارد و بودن امام راتب ممکن است منجر به تفرقه و دودستگی شود.

مجال اینکه بیش از این ما را تضعیف کنند داده نشود، وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا. و در راه اِحیای دین و مقدّسات آن رعایت جوانب را نموده، هوشیار باشند که فرصت برای بیگانه پیدا نشود و از افکار ما سوء استفاده نکنند و همواره گذشت و صبر و تحمل داشته باشند که نزد خداوند مأجور و مثاب باشند.»

شیعه و سنی

بسیاری از اختلافات موجود میان مسلمین در سطوح و مراتب مختلف، مثل اختلافات موجود در فقه یا کلام یا فلسفه است که تفرقه ساز نیست. اما عمده ترین آنها اختلاف میان شیعه و سنی می باشد که متأسفانه منشأ اختلافات عظیم تری گردیده است. درست است که این اختلاف، در بعضی مواضع بالذات است و از جهت اصل اعتقاد و احکام شرعی رفع ناشدنی است، ولی این امر نباید سبب تفرقه و دشمنی میان مسلمین و قطع ارتباط و مودت ظاهری گردد. ما باید در عین ثبات و استقامت در عقیده خود، اختلافات ظاهری را رفع کنیم.^۱

به نظر حضرت آقای رضاعلیشاه در جهت تحقیق این امر باید اولاً رفع شبهه از گروه عوام فریقین نمود و اسبابی را که باعث عناد می گردد مرتفع کرد. جهال طرفین را نیز که باعث تشدید اوضاع می شوند، به معایشان و سقم افکارشان مطلع نمود. مثلاً به عوام اهل سنت تفهیم کرد که شیعه کافر و خارج از دین نیستند. عوام شیعه نیز سب و لعن سه خلیفه اول را کنار بگذارند و تظاهر به تبرّی از آنها نکنند و به تویی که اصل است اکتفا نکنند. از بعضی اعمال نیز مانند بعضی عیدهای عوامانه به کلی جلوگیری شود. ثانیاً با بزرگان فریقین روابط داشته و از آنچه تشدید اختلاف می کند جلوگیری نمایند.

(۱) ایشان دعوت به اتحاد مسلمین را در تمام سطوح لازم می دانستند و حتی درباره سلاسل فقر می فرمودند: کسانی نیز که دعوی طریقت دارند و افتخار به ولایت علی (ع) می کنند هر چند از سلاسل مختلفه باشند، به سبب قرب مسلکی و دعوی سلوک الی الله اگر چه از نظر اصولی و اتصال صحیح به مقام ولایت (ع) متفاوت هستند، ولی باید اختلاف ظاهری را کنار گذارده، بیشتر با یکدیگر مهربان باشند و از آنچه سبب تفرقه می گردد، پرهیز کنند.

مثلاً همان طور که مرحوم شیخ محمود شلتوت اعلامیه‌ای صادر و مذهب تشیع را به رسمیت شناخت، علمای شیعه نیز در مقابل اعلامیه‌ای صادر نموده و سب و لعن خلفا را منع کنند یا در موضوع رؤیت ماه که غالباً میان شیعه و سنی در اول ماه حج یا ماه شوال اختلاف است، رفع شبهه کنند که عوام آن را جزو اختلافات مذهبی نپندارند.

پس از تشکیل جمعیت دارالتقريب، ایشان و پدر بزرگوارشان جزو اولین کسانی بودند که از آن حمایت کردند و کتباً و شفاهاً با مؤسسين این جمعیت ارتباط داشته و آنها را تشویق به اقداماتی که در جهت رفع اختلافات مسلمین آغاز کرده بودند، نمودند و با اجتماع در تحت لوای اسلام که خداوند اعتلای آن را وعده داده، توصیه می‌فرمودند. از این رو مکاتبات بسیاری با مرحوم شیخ محمد تقی قمی نمودند و شخصاً با وی چندین بار ملاقات کردند و مقالاتی نیز به زبان عربی و فارسی در دفاع از اصول عقاید این جمعیت نوشتند. به مؤسسين جمعیت هم سفارش می‌کردند که نگذارند آن جمعیت دستخوش ضعف و ذبول یا اغراض سوء سیاسی گردد.

یکی از فواید این جمعیت به رسمیت شناختن مذهب شیعه بود که ایشان را بسیار مسرور ساخته و مشتاق بودند که این امر در بین بزرگان همه فرق اسلامی عمومیت یابد و در این جهت نامه‌های بسیاری به علمای بزرگ شیعه نوشتند و پیشنهادهایی مطرح کردند، از جمله در سفر به مصر در سال ۱۳۲۹ شمسی به شیخ ازهر پیشنهاد کردند که فقه شیعه در کنار فقه مذاهب اربعه تدریس شود و بالعکس فقه چهار مذهب اصلی سنت را طلاب شیعه بیاموزند و جزو مواد درسی دانشکده معقول و منقول قرار گیرد تا اسباب اصلی تقریب بین مذاهب فقهی سنتی و شیعه فراهم آید. از جهت دیگر معتقد بودند اتحاد شیعه و سنتی مانع از تبلیغ و ترویج مذهب شیعه نیست. اصولاً به نظر ایشان بزرگان شیعه در تبلیغ این مذهب به اندازه علمای اهل سنت جدیت نکرده‌اند. موقعیت جهان به گونه‌ای است که نمی‌توان منزوی و به دور از جوامع بشری به سر کرد، بلکه باید با دنیای خارج از اسلام رابطه پیدا کرد و تبلیغ دین اسلام و مذهب شیعه کرد. و سال‌ها پیش می‌فرمودند: وقت آن است که مبلغین دانا و آگاه پس از آشنایی کامل با

معارف اسلام و شیعه و دانستن زبان خارجه و اطلاع کلی از علوم جدید تربیت شوند و به خارج اعزام گردند. آن بزرگوار حتی چندین مقاله مشتمل بر کیفیت تربیت و اعزام مبلغین نوشتند و معتقد بودند که باید کتب اصلی شیعیان به زبان‌های خارجی ترجمه شود تا غربیان که عموماً از طریق عقاید اهل سنت با اسلام آشنا شده‌اند، با معارف حقه شیعه آشنا گردند.

تجلیل از علما

در فصل اول کتاب گفته شد که در زمان غیبت کبری علمای اعلام مطابق مقبوله عمر بن حنظله مأمور به تبلیغ اسلام و احکام شرع‌مبین و عرفای عظام مأمور به دعوت به تزکیه نفس و سلوک الی الله بوده‌اند و میان این دو رشته و بزرگان آنها همواره اتحاد و اتفاق کامل بوده است. تا اینکه سلسله صفویه در ایران تشکیل شد و با اینکه مذهب شیعه اولین بار به جوانمردی عده‌ای صوفی صافی طویه مذهب رسمی کشور ایران گردید، به شرحی که قبلاً گذشت، دست بیگانه و سیاست در اواخر آن دوره میان عرفا و علما جدایی افکند و در قرون اخیر شدت یافت. در حالی که اگر در سابق اختلافی بوده، مختصر و غالباً با صوفیه اهل سنت یعنی کسانی بوده که اتصال حقیقی به مقام ولایت (ع) نداشتند. در همین گروه بود که به تدریج عقاید و افعال خلافی رواج یافت که مخالفت علما را برمی‌انگیخت، ولی متأسفانه بر اثر اغراض شخصی، این عقاید و افعال خلاف را به صوفیه حقیقی نسبت دادند و مقامات عرفانی و بستگی معنوی اکابر علمای شیعه از متقدمین و متأخرین مثل سید طاووس، سید حیدر آملی، ابن فهد حلّی، قاضی نورالله شوشتری، شهیدین و شیخ بهائی و سید بحر العلوم^۱ را به عرفان و تصوف در

(۱) علامه بزرگوار سید مهدی بحر العلوم به شرحی که در کتاب طرائق الحقایق (ج ۳، ص ۲۰۰) آمده از طریق جناب نورعلیشاه اول به واسطه مرحوم ملا عبدالصمد همدانی که در تصوف وی هیچ گونه شکی نیست وارد در طریقت گردید و رساله سیر و سلوک را که تماماً دستورات عرفانی رایج میان صوفیه شیعه است نوشت. وی حتی زمانی که مخالفت با جناب نورعلیشاه تشدید شد، کمک به خارج شدن ایشان از آن

تاریخ اسلام نادیده گرفتند.

در نتیجه علمای حقیقی که با سلسله عرفا هیچ‌گونه اختلافی نداشتند، مجبور به تقیه شدند. مثلاً علامه مجلسی اول بنابر شواهد بسیار و ذکر کتب موثق مختلف، اهل تصوف و داخل در سیر و سلوک بود و این مسأله را با نوشتن رسائل مختلفی در دفاع از رشته فقر و تصوف نشان داده است.^۱ اما چون مخالفت با طایفه صوفیه در این دوره شدت یافته و حتی گریبانگیر گروه حقه ایشان و کسانی چون ملاصدرا و فیض کاشانی نیز شده بود، این امر فرزند مرحوم مجلسی اول، یعنی علامه مجلسی دوم صاحب بحارالانوار را واداشت بر اینکه در رساله اعتقادات انتساب تصوف به پدر عالی‌مقدار را ظاهراً انکار کرده و آن را فقط منحصر به دوره اولیه زندگی ایشان بداند، تا عامه مجدداً به پدرشان و ثوقی بیابند.^۲ در حالی که علامه مجلسی دوم پدر خویش را با فیض کاشانی که متهم به تصوف شده بود هم مشرب می‌دانست و اعتنایی به مخالفت منکران تصوف با فیض کاشانی نداشت.^۳ به همین دلیل در نامه مشهوری در پاسخ به ملاحظیل قزوینی^۴ که پرسش از طریقه حکما و مجتهدین و اخباریین و صوفیه کرده بود، انکار صوفیه باطله و اثبات صوفیه شیعه می‌کند و در انتها می‌گوید: «باید دانست آنهایی که تصوف را عموماً نفی می‌کنند از بی‌بصیرتی خودشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه

→

شهر کرد که در شرح آن در حدیقه الشعراء (ج ۲، ص ۱۰۳۸) چنین آمده است: «در عتبات عالیات جنابان آقای سید مهدی بحر العلوم و آقای سید علی برادرشان باطناً با آنها (مرحوم معصوم علیشاه و مرحوم نورعلیشاه) سلسله محبت را محکم کرده بودند. در آن حال سایر علما به صدا آمدند. چون به حسب ظاهر شرع تکلیف ایشان همراهی نبود، باطناً موافقت کرده، آنها را سالمماً بیرون کردند.» ولی به سبب اینکه تقیه می‌فرمود، برخی ارتباطش را با بزرگان عرفا و حتی تعلق رساله سیر و سلوک را به ایشان انکار کردند.

(۱) وی در خاتمه رساله تشویق السالکین درباره طریقه تصوف گوید: «اصل این طریقه مستحسن است و افعال و اعمال آن موافق قوانین شریعت است. اگر کسی از بعضی صوفیان بدی بیند، دلیل بدی همه صوفیان نمی‌شود چنانکه [اگر] یکی از علما بد باشد، جمله علما را انکار نتوان کرد، چه در میان همه طوایف ناقص و کامل می‌باشند.»

(۲) قصص العلماء، ص ۲۲۳.

(۳) روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۲.

(۴) طرائق الحقائق، ج ۱، صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۴.

اهل سنت؛ چون اطوار و عقاید ناشایسته از آنها دیده و شنیده‌اند، گمان می‌کنند که همه صوفیه چنینند.» وی در همین نامه نیز اشاره می‌کند که مرحوم مجلسی اول «از جناب شیخ بهاء‌الدین (علیه الرحمه) تعلیم ذکر و فکر گرفته بودند.» خود مرحوم مجلسی دوم نیز در رساله زاد المعاد ذوق عرفانی خویش را نشان داده است.

پدر بزرگوارم نیز که به مقام و ارزش علمای حقیقی واقف بودند و در جهت رفع اختلافات القا شده از هیچ اقدامی کوتاهی نمی‌کردند، نهایت احترام را به ایشان می‌گذاشتند و به مناسبت‌های مختلف اظهار موذت می‌کردند و دعوت به اتحاد می‌فرمودند.

در جهت حفظ اتحاد میان علما و عرفا، از طرفی بزرگان سلاسل صوفیه و مدعیان ارشاد و تربیت روحی اشخاص را مخاطب قرار داده می‌فرمودند: نباید آنان نسبت به علما و روحانیون بدبین باشند، بلکه شایسته است معاشرت کرده و احترام بگذارند. همچنین نسبت به بزرگان بعضی سلاسل که بعضاً پیروانشان لاقید و بی‌اعتنا به آداب شرع بودند متذکر می‌شدند که این قبیل اعمال باعث بدنامی نكونامان فقر است و حقیقت تصوف بدون رعایت کامل شریعت متحقق نمی‌شود و باید از ائمه هدی (علیهم السلام) سرمشق گرفت که حتی در عمل به مستحبات و ترک مکروهات مراقبت داشتند. از طرف دیگر بعضی از علمای بدبین نسبت به تصوف را مخاطب قرار داده و خاطر نشان می‌ساختند که باید میان تصوف حقیقی که عین تشیع است و متصوفه باطله فرق نهاد و به گفته‌های مغرضین گوش نکرد و شخصاً در جهت تحقیق صحت و سقم اعتقادات و افعال ایشان برآمد و معاشرت نمود و به این طریق از عوامل تشست اجتناب ورزید. لذا اگر به سفری تشریف می‌بردند جزو اولین کسانی که ملاقات می‌فرمودند علمای عظام بودند. اگر مسأله‌ای خلاف اسلام مثل جریان ذبح غیر شرعی یا تغییر تاریخ شمسی به شاهنشاهی در شرف وقوع بود، ابتدا با ایشان مکاتبه کرده و استعانت می‌جستند. به هنگام ایذاء علما از جانب حکومت سابق نیز چندین بار اظهار

همدردی با ایشان و اظهار تنفر از عاملین آن اعمال شنیع فرمودند.^۱ در امور شرعی نیز با اینکه خود مجتهدی مسلم و چنانکه گفته شد دارای اجازه اجتهاد از مرحوم آیت الله آل کاشف الغطاء بودند و حتی بعضی از حضرات مراجع تقلید مثل مرحوم حضرت آیت الله خوئی از ایشان بی واسطه و با واسطه چندین بار خواسته بودند که رساله عملیه بنویسند، با این همه دخالتی نمی کردند و در پاسخ به مسائل شرعی، سؤال کننده را به آقایان علما ارجاع می دادند و می فرمودند این قبیل امور جزو وظایفشان نیست و اصولاً پیروان را دستور می دادند که از یکی از آقایان که خود تشخیص می دهند، تقلید کنند.

اصولاً اگر کسی با لباس روحانیت در هر مقامی وارد مجلس ایشان می شد، قیام می فرمودند و احترام می کردند. در حضور علمای اعلام نهایت تواضع را می فرمودند و با وجود اینکه خودشان دارای مقامات عالیة علمی و فقهی بودند هرگز فضل فروشی نمی کردند، و اگر طرف مقابل سؤالاتی می کرد، به فراخور حال و مقام علمی سؤال کننده پاسخ می دادند. اگر هم شخص مخاطب می خواست طریق عرفان و تصوف را با اغراض شخصی تخطئه نماید، ایشان تعصب شدیدی از خود بروز می دادند و با ادله محکم و مستخرج از کتاب و سنت پاسخ می فرمودند تا قانع می شد.

عرفان و سیاست

یکی از مسائلی که درباره آن سوء تفاهم شده و حضرت آقای رضاعلی شاه سعی در رفع این شبهه داشتند،^۲ قول بزرگان عرفاست که «درویشی را با سیاست کار نیست» و «فقرا نباید در سیاست دخالت کنند.» در بادی امر اقوال مذکور ظاهراً خلاف تعالیم

(۱) از جمله می توان به نامه ایشان در مورخه ۲۸ ذق ۱۳۸۳ (۱۳۴۲ شمسی) خطاب به مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی پس از جریانات سال ۱۳۴۱ شمسی (کتاب حاضر، ص ۵۲۳) و یا نامه به مرحوم امام خمینی پس از استخلاص از توقیف دولت، مورخه ۶ ذیحجه ۱۳۸۳ (کتاب حاضر، ص ۵۲۷) اشاره کرد.

(۲) ایشان در فصلی تحت عنوان «علت عدم دخالت فقرا در سیاست چیست؟» در رساله رفع شبهات (چاپ چهارم، ص ۱۱۸) این مسأله را مورد بحث قرار داده اند.

دین مبین اسلام است که در آن سیاست حقیقی که ترتیب نظام و تدبیر مصالح اجتماعی است جزو احکام و مسائل اجتماعی اسلام محسوب شده و اسلام از این لحاظ از ادیان دیگر ممتاز می‌باشد. از نظر تاریخی نیز در صدر اسلام پیامبر هم جنبه دینی و هم جنبه سیاسی داشتند. حضرت علی (ع) هم در زمان پنج سال خلافت ظاهریه خویش هر دو جنبه را داشتند. ولی مراد بزرگان عرفا اجتناب از سیاستی است که همچون زمان حکومت سابق تابع احکام شرع مطهر و اخلاق اسلامی نباشد و به اصطلاح سیاست معاویه باشد نه علی (ع). اصولاً اگر سیاست به معنای مصطلح امروز جهان باشد که به بیان حضرت والد لازمه اش دروغ و تفتین و نقض عهد و ظلم و اذیت و آزار است باید از آن دوری کرد.^۱ این نوع سیاست، سیاست معاویه‌ای است که با عقل شیطانی او ملازم است^۲ و حضرت علی (ع) از آن پرهیز کرده می‌فرمود: *والله ما معاویه باذی منی ولکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیه الغدر لکننت من اذی الناس*.^۳ در حقیقت صفات حسنه علی (ع) مانع می‌شد که به حيله و تزویر متشبث گردد و صدق و دیانت او مانع پیشرفت کارش شد.

البته این اجتناب و دوری حکم عقل و همه علمای و عقلا است، همان طور که ائمه اطهار (علیهم السلام) از دخالت در امور حکومتی خلفای جور پرهیز می‌کردند و مثلاً حضرت امام رضا (ع) یکی از شرایط قبول ولایت عهدیشان عدم دخالت در امور حکومتی بود، چون می‌دانستند که آلت دست مقاصد شوم مأمون قرار خواهند گرفت. از این رو می‌بینیم که وقتی مرحوم جدّ امجد در رساله شریفه پند صالح می‌فرمایند: «در سیاست دخالت نکنید» بلافاصله در سبب آن می‌افزایند: «که مبادا آلت دست و بهانه

(۱) رساله رفع شبهات، ص ۱۲۰.

(۲) شخصی از امام ششم (ع) پرسید: عقل چیست؟ ایشان فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش می‌شود و بهشت به دست می‌آید. سپس پرسید: آنچه معاویه داشت چه بود؟ ایشان فرمود: آن کُراء (نیرنگ) است، شیطنت است و شباهت به عقل دارد و عقل نیست (اصول کافی، کتاب عقل و جهل، حدیث ۳).

(۳) یعنی: به خدا سوگند که معاویه زیرک‌تر از من نیست لکن او مکر می‌کند و عمل زشت به جا می‌آورد و اگر من مکر را ناخوش نمی‌داشتم زیرک‌ترین مردم بودم (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰).

اجراء مقاصد دیگران گردید.» ایشان باین قول می‌خواهند بفرمایند که اگر اسباب آلت دست بودن رفع گردد باید در سیاست دخالت کنید، چون در آن حال جزو وظایف شرعی می‌گردد. اما اصولاً طریقه فقر و درویشی ماهیتاً ربطی به سیاست ندارد و وظیفه محو له اش اصلاح نفس و تهذیب باطن است و لذا نباید آن را در زمره احزاب و گروه‌های سیاسی آورد. سیاست حقیقی تابع روحانیت حقیقی است، چون از احکام ظاهر شرع می‌باشد و ابلاغ این احکام وظیفه حضرات علما و فقهای شیعه است که در زمان غیبت نیابت از امام (ع) در این قبیل امور را دارند.

بدین ترتیب سیاست المدن در حدود و وظائف معظم لهم است که در موقع قدرت و بسط ید رسیدگی به حقوق مسلمین کنند و فقرا در این امور مانند سایر امور شرعی باید از ایشان تقلید کنند. از جهت دیگر، ایشان می‌فرمودند: قول به اینکه «درویشی را با سیاست کار نیست» مربوط به حقیقت درویشی و فقر است نه شخص درویش و افراد فقرا با عنوان فقر و درویشی نباید وارد سیاست شوند. ولی در طول تاریخ کسانی از فقرا بوده‌اند که با نیت خیرخواهی و جلوگیری از ظلم و خدمت به خلق وارد در سیاست شده و منشأ اعمال خیری نیز گردیده‌اند. اما بزرگان سلسله فقر خود را از محافل دیوانی و سیاسی دور داشته و اگر هم دخالتی می‌کردند از جهت تذکر و تنبیه رجال سیاسی و رعایت امر به معروف و نهی از منکر بوده است، چنانکه سنت مرضیه خود معظم له بود. به این سبب در اوایل انقلاب و پس از آن که مسائل سیاسی بسیار رایج و حاد گردید، ایشان در پاسخ سؤال مکرر فقرا که کسب تکلیف در امور سیاسی می‌کردند، ضمن دعوت به وحدت کلمه آنها را به مراجع عظام ارجاع داده و می‌فرمودند: از آن حضرات کسب تکلیف کنید، ولی خودشان توصیه به پیروی از حضرت امام خمینی می‌نمودند.

بنابر آنچه گذشت به نظر ایشان با توجه به ارتباط سیاست حقیقی و دیانت حقیقی «اگر بخواهیم طبق عقاید تشیع طابق التعل بالتعل رفتار کنیم، در زمان غیبت نیز باید حکومت از طرف نایب امام که حاکم شرع است تعیین شود.» و این مسأله را در سفر پاکستان به هنگامی که رجال آن کشور در صدد بودند حکومتی مطابق حکومت

اسلامی تشکیل دهند، فرمودند.^۱ و نیز متذکر شده‌اند که «چون کشور اسلامی حکومتش رسماً اسلام است و حکومتی که بر اساس اسلام نیست و دیانت آن اسلام نباشد نمی‌تواند بر کشور اسلامی حکومت کند، بنابراین اگر یکی از اعضای دولت غیرمسلم باشد، روا نیست و باید همه افراد حاکمه و دولت که هیأت دولت را تشکیل می‌دهند، مسلم باشند که فرموده: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً.^۲ و در اسلام مذهب از سیاست جدا نیست و نمی‌توان مذهب رسمی را از حکومت منفک کرد. پس هر گونه تبلیغی که مخالف قانون اسلام باشد، ممنوع است.»^۳

اعلامیه حقوق بشر

یکی از موارد تعصب ایشان در حفظ اسلام علیه جریاناتی که ممکن بود مخالف آن باشد، عکس العمل نسبت به انتشار اعلامیه حقوق بشر در ایران و تأثیر آن در تضعیف قوانین اسلامی بود. وقتی اعلامیه جهانی حقوق بشر به تصویب مجمع عمومی آن رسید و قرار شد دول عضو، آن را تأیید و مبنای قوانین مصوبه خود سازند، دولت ایران هم اعلامیه مزبور را تأیید و در مجلس شورای ملی به تصویب رسانید و انقیاد کامل خود را به آن اعلام داشت.

این اعلامیه مبتنی بر قانون اساسی ۱۷۹۱ کشور فرانسه و اعلامیه استقلال آمریکا و متکی بر آراء فیلسوفان غربی در عصر جدید بود که سعی داشتند قوانینی بدون التزام به دین مسیح وضع کنند. ظاهراً مقصود این بود که برای بشر مقام تازه و حیثیت ممتازی وضع کنند و او را از یوغ کلیسا نجات داده، متکی بر خود و قوانین موضوعه خود کنند، ولی درحقیقت این امر از لوازم داعیه اصلی عصر جدید یعنی قرار دادن انسان به جای خدا بود.

البته قوانین قلیل اجتماعی دین مسیح (ع) به موجب طبیعت خاصه این دین همان

(۱) گردش افغانستان و پاکستان، صفحات ۲۷۲ و ۲۷۳.

(۲) سوره نساء، آیه ۱۴۱: خداوند هرگز برای کافران به زیان مؤمنان راهی نگشوده است.

(۳) نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، چاپ دوم، ص ۱۰۴.

طور که گفته شد بیشتر متوجه به وجهه باطن و معنی است تا ظاهر و عالم کثرات، لذا مستعد آن نیست که مشتمل بر احکام جزئی‌های باشد که جامع همه شؤون حیات مادی و معنوی انسان گردد.^۱ لذا وضع قوانین جدید بدون در نظر گرفتن قوانین شرعی این دین کاملاً عادی می‌نمود. اما درباره اسلام که جامع ظاهر و باطن و شریعت کامله‌اش متناسب با زمان است و حتی در همان قوانین اجتماعی هم جانب باطن را مراعات کرده و حلال آن تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا روز قیامت حرام است، وضع فرق می‌کند. لذا وقتی مفاد این اعلامیه را کشور ایران تأیید کرد، طبعاً اولین مسأله‌ای که پیش آمد وضع این اعلامیه در قبال قوانین شریعت مطهر اسلام بود.

مفاد این اعلامیه در انظار عموم مردم خصوصاً کسانی که در مدت عمر خود چندین بار صدمات و خسارات خانمانسوز جنگ را دیده بودند، بسیار جالب توجه و جاذب، و بسیاری از مواد آن بسیار خوب و انسان دوستانه بود ولی بعضی از آنها مطابقت با دستورات اسلامی نداشت، لذا حضرت آقای رضاعلی‌شاه را بر آن داشت که اولین بار مقالاتی در تطبیق مواد این اعلامیه با دستورات و قوانین اسلامی و نشان دادن موارد عدم انطباق آن بنویسند.^۲ ولی مقصود دیگری که معظم له در مقام یک عالم دلسوز دین داشتند، این بود که اولاً از ارجحیت قوانین مطهر اسلام علیه روشنفکرانی دفاع کنند که می‌خواستند اعلامیه حقوق بشر را مستمسک قرار داده قوانین اسلام را تحقیر و خلاف انسانیت جلوه دهند؛ یا حقوق بشر را اصل گرفته، قوانین اسلامی را برحسب آن تفسیر کنند. ثانیاً مسلمینی را که از سر غفلت و بی‌توجهی، دین خود را فاقد قوانین شرعی متناسب با زمان می‌دانستند، متذکر این غفلت خویش سازند که دین مبین اسلام از هیچ دستوری اعم از اخلاقی و اجتماعی و عبادی که برای بشر ضرورت دارد فروگذاری

(۱) اصولاً دستوراتی که حضرت مسیح(ع) تکلیف می‌فرمودند، جنبه طریقتی داشت و منحصر به عشق به خدا و هم نوع بود. به سبب فقدان احکام و قوانین اجتماعی، مسیحیت پس از آنکه در اواخر قرن چهارم میلادی به صورت دین رسمی امپراطوری روم قدیم گردید و احتیاج به وجود چنین قوانینی مشهود شد، به تدریج از قوانین امپراطوری روم استفاده کرد.

(۲) این مقالات بعداً به شرحی که در قسمت «آثار علمی و سخنرانی‌ها» (کتاب حاضر، ص ۱۹۵) خواهد آمد به صورت کتابی تحت عنوان نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر تدوین و چاپ شد.

نموده «و ما اگر احکام اسلامی را عمل و اجرا کنیم، از همه قوانین مصوّبه دیگر بی نیاز هستیم و اگر هم قوانین بین المللی یا اختصاصی لازم باشد، در حقیقت باید شرح و بیان و پیرامون قانون اسلامی بوده باشد، زیرا در اسلام دستور برای آن داده شده است».^۱

ثالثاً مسؤولین امر را متنبه سازند که غالب قوانین مصوّبه و جاریه مملکت خلاف شرع است و اصولاً بیشتر قانونگذاران توجهی به اسلام ندارند یا بعضاً معتقد به آن نیستند.

بدین سان، مخاطب ایشان از طرفی منکران شریعت اسلام است و از طرفی مسلمینی که به دیده تحقیر بر خود می نگرند و ثالثاً مسؤولین مملکتی که مقتن و مجری قوانین خلاف شرع هستند. از این رو می بینیم که در مقابل منکران شریعت اسلام و کسانی که قوانین اسلامی را خلاف انسانیت می دانند و گمان می کنند علت ترقی مادی غربی ها در بی قیدی به احکام دیانت است و ما اگر اسلام را کنار بگذاریم راه نجات را یافته ایم، با دلیل تاریخی و نقلی و عقلی اثبات حقانیت اسلام و رفع شبهه از آنان می کردند. مثلاً در مورد برده داری که در اسلام جایز شمرده شده ولی در ماده چهاردهم اعلامیه حقوق بشر منع گردیده است، می فرمودند: با توجه به شرایطی که در اسلام برای برده داری ذکر شده و از مراجعه به وضع آن در دوره عرب جاهلیت و غالب اقوام و ملل که خرید و فروش انسان آزاد بوده و حتی هم اکنون نیز با وجود ادعای مدافعان حقوق بشر در غرب میان سوداگران انسان رایج می باشد، می توان درک کرد که منظور اسلام ابتدا اصلاح و محدود ساختن و به تدریج امحاء آن بوده است. از جهت دیگر کاملاً متوجه بودند که واضعان متمدّن این قانون، خودشان به نحوی با اسرای جنگی رفتار می کنند و آنچنان ایشان را به کارهای سخت و اعمال شاقه به اجبار وامی دارند که اگر به ظاهر آنها را بنده نمی نامند، ولی در حقیقت زندگیشان از بندگی سخت تر و مشکل تر است و نباید تسلیم کلمات فریبنده شد.^۲

البته ایشان اصولاً در این موضوع نظر به شرایط برده داری کرده و به دلیل عدم وجه

(۱) نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، چاپ دوم، ص ۲۸.

(۲) همان، صفحات ۴۸ و ۴۹.

مصدق شرعی برده‌داری در خارج، معتقد بودند که چون فعلاً حکم شرع مطهر در بردگان امروز صدق نمی‌کند و اینها مصداق آنچه شرع مطهر فرموده، نمی‌باشد و شرایط صحت رقیّت شرعیّه موجود نیست، احتیاط حکم می‌کند که بگوییم برده شرعی وجود ندارد و برده‌داری بالعرض و مصداقاً ممنوع است.^۱

اسلام و ایران

دردوران حکومت سابق بنا بر سوابق سیاسی و فکری، این رأی بسیار تقویت و ترویج می‌شد که مسلمان بودن خلاف ایرانی بودن و بالعکس است. آنها توجه نداشتند که آنچه یک ایرانی را ایرانی می‌کند تفکر و معنویت فکری اوست و قوم پارس پس از ظهور اسلام دل و جان به معنویت اسلام باختند نه به اعراب، عهد جدیدی را با دین اسلام بستند که این عهد همچون پیوندی، درخت خشکیده معنویت ایرانیان را حیاتی دوباره بخشید و همه اقوام تازه مسلمان، تحت لوای کلمه توحید جان تازه‌ای یافته و بدین قرار تعالیم و آرای اسلام جزء اصلی تفکر آنها گردیده بود. حضرت آقای رضاعلی‌شاه در مقام یک عالم و عارف مسلمان ایرانی به این نکته کاملاً واقف بودند و مقام هر یک از دو عامل را در فرهنگ و تفکر یک مسلمان ایرانی می‌شناختند و به هریک ارجح خاص خویش را می‌نهادند. در این خصوص مثلاً می‌توان به نظرشان درباره زبان عربی و فارسی مراجعه کرد که چگونه برای هر یک شأن درخور خویش را قائل بودند.

عید نوروز

ایشان در عین تعظیم و برگزاری ایام دینی و مذهبی و تقیّد کامل به آن، عید نوروز

(۱) همان، ص ۴۵. جدّامجد فقیر حضرت آقای نورعلی‌شاه ثانی نیز که از بزرگان عرفا و مجتهدین عصر بودند، در اعلامیه نه ماده‌ای خود، صادره در سال ۱۳۳۲ قمری، به همین نحو این حکم را استنباط کرده، می‌فرماید: «خرید و فروش انسان در این زمان منافی تدین و مخالف تمدن است و عبید و اماء رسمی که هست تماماً آزاد و چون سایر بلادند.»

را نیز جشن می‌گرفتند و تبریک می‌گفتند و به روایت منقول از حضرت صادق (ع) استناد می‌کردند که عید نوروز را تأیید فرموده و حتی دعایی نیز به هنگام تحویل سال نو دستور داده بودند، دعای مشهور *يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... الْبَيْتَةَ* برای اینکه جنبه دینی عید نوروز نیز فراموش نگردد و این عید ملی حیثیت دینی خود را نیز داشته باشد به حدیث مشهور *لَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ لَيْسَ الْجَدِيدُ بَلِ الْعِيدُ لِمَنْ آمَنَ مِنَ الْوَعِيدِ*^۱ نیز استناد می‌کردند، تا از طرفی بر اساس دعای مذکور توجه قلبی به فاعل حقیقی خصوصاً در آفات تحویل سال نو جلب شود و در این وقت هم به فکر خالق عالم و گرداننده زمین و آسمان باشیم و ظاهراً نیز آنچنان که پسند حضرت دوست است، رفتار کنیم. از نظر عرفانی هم می‌فرمودند که مؤمن و سالک حقیقی در بند فرا رسیدن عید نیست و هر آتش باید عید باشد.

عنکبوتان مگس قدید کنند عارفان هر دمی دو عید کنند

در حقیقت فرمایش امام جعفر صادق (ع) نیز حاکی از همان پیوند معنویت دین اسلام در قلوب ایرانیان است که معصوم آن را تأیید فرموده‌اند. در بعضی اخبار هم اشاره شده که عید غدیر در نوروز بوده است و بر فرض هم که خلاف واقع باشد، هر روز که بوده، روز نو و دوره جدید اسلام و ایمان و روز ظهور ولایت محسوب می‌شود. ولی اگر ظاهراً عید نوروز مصادف با ایام سوگواری دینی می‌شد و تعارضی پیش می‌آمد، جنبه اسلام را که ناسخ ادیان گذشته و صورت اخیر تفکر و معنویت ایرانی و مورد اعتقاد کامل ایشان بود، رعایت می‌فرمودند. زیرا چنانکه دیدیم معتقد بودند که اصولاً منظور از جشن و سوگواری مذهبی توسل به بزرگان و تذکر حالات و اخلاق پسندیده ایشان و تأسی به آنهاست، لذا در علت غایی سوگواری و جشن فرقی نیست.^۲

(۱) عید برای کسی نیست که لباس نو بپوشد بلکه برای کسی است که از عذاب الهی ایمن شده باشد.
 (۲) ایشان در روز اول سال ۱۳۲۲ شمسی که جشن نوروز باستانی ایرانیان و مصادف با ۱۵ ربیع الاول ۱۳۶۲ قمری سالروز رحلت آقای نورعلیشاه ثانی شده بود، مقاله‌ای قرائت فرموده و همین مطلب را چنین متذکر شدند: «هر چند که امروز مصادف با جشن نوروز باستانی ایرانیان و از طرفی روز سوگواری فقرا نعمت الهی و وفات پیشوای بزرگ ما می‌باشد، نباید گمان کنیم که بین این دو روز مخالفت است و در روز جشن، سوگواری مناسب نیست، چه سوگواری برای بزرگان از جهت معنی و باطن است و در
 ←

ولی چون ما مسلمان هستیم باید صورتاً نیز به آن تقیید کامل داشته باشیم. و لذا در سال‌هایی که عید نوروز مقارن با محرم و صفر می‌شد، دستور داده بودند به هیچ وجه فقرا جشن نگیرند و ازدوستان و آشنایان هم می‌خواستند که کتباً یا شفهاً تبریک نگویند و با اینکه تقیید به پاسخ‌گویی نامه‌ها را داشتند اگر کسی به غفلت نامه تبریکی در این گونه مواقع به ایشان می‌نوشت جواب نمی‌دادند.^۱ اما اجتماع مؤمنین به یاد خدا را از وجهه ایمانی در همه اوقات چه جشن و چه عزای تأیید می‌فرمودند.

تاریخ شاهنشاهی

بر اساس نظریه اسلام علیه ایران به شرحی که قبلاً ذکر شد، ترویج فکر رجوع به ایران قبل از ظهور اسلام در میان اولیای امور حکومتی سابق بسیار تشدید شده بود و برای تثبیت این نظر مراسمی از قبیل جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نیز برگزار گردید. همچنین دولت وقت تصویب کرد به جای تاریخ هجری شمسی که در ایران متداول بود، از تاریخ شاهنشاهی استفاده شود و ادارات دولتی را نیز موظف به اطاعت از این امر کرد. البته استدلال مسئولین این بود که این امر خلاف اسلام نیست و مسلمانان ایرانی مثل سایر مسلمین می‌توانند از تاریخ قمری استفاده کنند، ولی ایشان می‌دانستند که این گونه اقدامات قدم‌هایی است در جهت امحاء تاریخ اسلام از تاریخ ایران و رجوع به مبدأ تاریخی شاهنشاهی نه هجری که مبدأ تاریخ مسلمانان است. لذا تاریخ شاهنشاهی را تاریخی مصنوعی می‌خواندند که ربطی به هویت اسلامی ندارد.

→

حقیقت این تصادف سبب شده که امروز را که روز اول سال جدید ۱۳۲۲ شمسی می‌باشد، از وجهه مذهبی نیز اجتماع نموده، با حال توجه و تذکر باشیم و به یاد بزرگ و راهنمای خود و سایر بزرگان دین بوده و روح شریف او را واسطه و شفیع نزد خداوند قرار دهیم که عید نوروز ما را از هر حیث روز نو قرار دهد.» این مقاله در رساله باب ولایت و راه هدایت (گردآوری و تألیف جناب حاج سید هبه‌الله جذبی، چاپ دوم، صفحات ۱۷ و ۱۸) مندرج است.

(۱) معظّم‌له در عید نوروز ۱۳۵۰ شمسی که مقارن با ایام عزاداری بود، طی نامه‌ای به مرحوم حاج آقای جذبی به تهران دستور منع برگزاری عید دادند. این نامه در بخش مکاتیب کتاب حاضر (ص ۶۰۰) آمده است.

حضرت آقای رضاعلیشاه در مواجهه با این امر طبق معمول خویش ابتدا از یک طرف به مکاتبه با حضرات مراجع تقلید مبادرت فرمودند و اسلامی نبودن این حکم را تصریح کردند و از طرف دیگر ضمن مکاتباتی، مسؤولین حکومتی را متذکر و متنبه به این فکر خلاف نمودند. خودشان نیز عملاً علیه حکم صادره اقدام فرمودند، بدین نحو که در مکاتباتشان هیچ‌گاه در نامه‌های متعددی که می‌نوشتند یا اسناد رسمی‌ای که امضاء می‌فرمودند تاریخ شاهنشاهی را که استفاده از آن در آن ایام الزامی شده بود، به کار نبردند و فقط دو تاریخ قمری و شمسی را کمافی‌السابق مرقوم می‌فرمودند. به تدریج این نحوه عمل ایشان باعث ایجاد مشکل در اسناد رسمی شده بود. چنانکه در چک‌هایی که امضاء می‌فرمودند، از طرف مسؤولین بانک‌ها اعتراض می‌شد که این تاریخ باید تعویض گردد، ولی ایشان صراحتاً پیغام داده بودند که «اگر بانک تاریخ شمسی را قبول نمی‌کند، ما هم حساب‌هایمان را در بانک مسدود می‌کنیم.» به دوستان و آشنایان خویش نیز تذکر داده بودند که اگر کسی به ایشان به تاریخ شاهنشاهی نامه بنویسد، علی‌رغم تمایل باطنی، نامه‌شان را پاسخ نخواهند داد. حتی طی نامه‌ای موزّخه ۴۹/۳/۱۲ به مسؤولین حکومتی از آنها خواسته بودند: «چون تکلیف شرعی بر اساس سال و ماه قمری است، برای اینکه نوزادان هم در آتیه از موقع بلوغ و تکلیف شرعی خویش آگاه شوند، در شناسنامه‌ها اضافه بر تاریخ شمسی، تاریخ قمری هم نوشته شود.»^۱ برای تذکر ایام شرعی به نزدیکانشان معمول داشتند که قبل از شروع سال جدید به هر یک از ایشان تقویمی مشتمل بر ذکر ایام دینی بدهند. همچنین از اینکه تقویم رقمی در ایران دیگر رواج چندانی نداشت و دولت به حفظ آن علاقه‌مند نبود، اظهار تأسف می‌فرمودند.^۲

(۱) کتاب حاضر، بخش «مکاتیب»، ص ۵۸۷.

(۲) گردش افغانستان و پاکستان، ص ۳۴.

تعلیم زبان عربی و زبان خارجی

به زبان عربی و تعلیم و تعلّم آن علاقه وافر داشتند و خودشان از نوجوانی نزد اساتید محلی در بیدخت این زبان را تعلیم می‌یافتند. ایشان می‌فرمودند: «چون زبان دینی ما زبان عربی است و قرآن و اخبار مأثورہ از پیغمبر و خاندان عترت و طهارت تماماً به زبان عربی است، از این رو دانستن آن در حقیقت لازم است و فهم علوم دینی و تتبع در آنها بدون زبان عربی میسر نیست.»^۱ از جهت دیگر چون زبان فارسی نیز با زبان عربی امتزاج یافته، فهم و استدلال درست زبان فارسی نیز موکول به دانستن زبان عربی است. و در اثر همین شور و شوق دانستن زبان عربی، در حوادث سن برای تمرین زبان عربی و تذکر و تبرک رسالۀ کوتاه التاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعة عشر (علیهم السلام) را به زبان عربی مرقوم فرمودند.

و در همین جهت فکری بود که با مسأله "عربی زدایی" زبان فارسی که شایع شده بود به شدت مخالفت می‌کردند، زیرا می‌فرمودند زبان عربی هر چند زبان ایرانیان نیست ولی در حقیقت زبان ثانوی ممالک اسلامی محسوب می‌شود، زیرا زبان مذهبی ما است، از این رو نمی‌توانیم آن را زبان خارجی بنامیم. لذا تصفیۀ زبان هم از الفاظ دخیلۀ خارجی که در اثر تماس با غرب مداماً وارد زبان فارسی می‌شد، در نظر ایشان ربطی به عربی نداشت. البته از استفاده کلمات عربی مهجور و نامتداول به جای کلمات فارسی مأنوس خصوصاً در مواضعی که به صرافت طبع می‌توان از الفاظ و عبارات فارسی استفاده کرد و این کلمات جزو اصطلاحات رایج علوم دینی نبود، به شدت احتراز می‌فرمودند. و در عین حال که قائل به حفظ شأن و مقام زبان عربی در علوم دینی و زبان فارسی بودند - و به موجب همین علاقه سایر اعضای خانواده و دوستان و علی‌الخصوص نگارنده را به فراگرفتن زبان عربی تشویق می‌فرمودند - ترویج زبان فارسی را نیز در ایران و در کشورهای مثل هندوستان، پاکستان و افغانستان که این زبان برای آنها در حکم زبان ثانوی و دینی و در حقیقت به عنوان زبان رسمی مذهب

(۱) همان، ص ۱۰۵.

تشیع محسوب می‌شود، لازم و واجب می‌خواندند و در سفر خویش به افغانستان و پاکستان و در اسفار به هند در ملاقات با رجال فرهنگی بر این مسأله تأکید بسیار می‌فرمودند.^۱

دانستن زبان عربی را نیز در حدّ خواندن و نوشتن کافی نمی‌دانستند، بلکه تکلم آن زبان را خصوصاً برای علما و مبلغین اسلام واجب می‌خواندند. لذا تسلط کافی بر زبان عربی یافته بودند و در سفرهای مختلف به عتبات عالیات و سایر کشورهای عربی به خوبی و فصاحت به این زبان سخن می‌فرمودند، به نحوی که گاه موجب شگفتی مخاطب می‌شد. از جمله در سفر به افغانستان معاون مدرسه علوم دینی در پغمان از ایشان درباره تسلطشان به زبان عربی پرسیده بود.

نوشته‌ها و مقالات و مکاتیب موجوده از ایشان به زبان عربی از قبیل مقدمه تفسیر بیان السعادة نیز حاکی از تسلط معظم له در نوشتن به زبان عربی است.

پس از زبان عربی، در عصر جدید و با ظهور علوم جدید در غرب و توسعه ارتباطات خارجی، دانستن لااقل یک زبان خارجی را نیز برای فهم اصول معارف غربی خصوصاً برای مبلغین رسمی اسلام و کسانی که به نحوی با تبلیغ دین سر و کار دارند، ضروری می‌دانستند و می‌فرمودند: «زبان خارجی هم چه انگلیسی و چه فرانسه و چه غیر آنها لازم است تا کسانی که فارغ التحصیل می‌شوند بتوانند در ممالکی که به آن زبان تکلم می‌کنند، تبلیغ دیانت اسلام بنمایند و جواب آنها را بدهند.»^۲

لذا معظم له خود از آغاز تحصیلات در اصفهان چنانکه قبلاً ذکر شد، نزد دوستانی که آشنایی به زبان خارجه داشتند، به طور خصوصی زبان فرانسه می‌آموختند، چون در آن ایام زبان فرانسه در ایران رایج تر بود. بعداً نیز که برای ادامه تحصیلات به تهران

(۱) در خصوص این مطلب به فصل اسفار ایشان، قسمت «سفر به افغانستان و پاکستان» در کتاب حاضر مراجعه شود.

(۲) آن بزرگوار برای تبلیغ اسلام در ممالک خارجه و همچنین مذاکره با بزرگان سایر ادیان حتی می‌فرمودند زبان اوستا که زبان مذهبی قدیم ایرانیان است و زبان‌های عبری و سریانی که زبان اصلی تورات و انجیل است باید خوانده شود و جزو دروس دانشکده علوم معقول و منقول قرار گیرد (مقاله «سازمان دانشکده معقول و منقول»).

تشریف آوردند، آموختن زبان فرانسه را جزو برنامه‌های اصلی خود قرار داده و در دروس دانشگاهی و نوشتن پایان‌نامه تحصیلی از کتب به زبان فرانسه کاملاً استفاده می‌کردند. و اشتیاق ایشان به یادگیری زبان‌های خارجی به قدری بود که حتی چندی بر اثر فرصت و مجالی که پیش آمده بود مشغول آموختن زبان آلمانی نیز شدند. آشنایی ایشان بر تکلم به زبان فرانسه به حدی بود که در سفرهای کشورهای اروپایی حتی المقدور می‌توانستند از آن زبان استفاده کنند و سخن بگویند، چنانکه در مسافرت به ژنو غالب مذاکرات و دستورات دینی و خصوصی حضرت آقای صالح علیشاه را ایشان ترجمه می‌فرمودند.^۱

(۱) یادنامه صالح، ص ۳۴۶.

آثار علمی و سخنرانی‌ها

تفاسیر و شرح ادعیه

تفسیر بیان السَّعَادَةِ، تألیف نابغه علم و عرفان جناب آقای سلطان علیشاه شهید از مهمترین تفاسیر عرفانی شیعه است که پس از تألیف همواره مقبول و مورد تأیید و رجوع عرفا و علما بوده است و حتی آن را "سلطان التفاسیر"^۱ نامیده‌اند. و بسیاری از علما که ذکری از مراتب علمی و عرفانی حضرت آقای شهید نشنیده‌اند، حداقل نام ایشان را به دلیل تألیف این تفسیر می‌دانند و شهرت معظم له جدای از شؤون عرفانی و علمی ایشان مرهون تألیف این تفسیر است. ولی با اینکه ایشان تألیفات دیگری به زبان فارسی هم دارند و ذکرش قبلاً گذشت، با توجه به دلایل ذیل این تفسیر را به زبان عربی تألیف فرمودند:

۱- قرآن به زبان عربی است و زبان عربی، زبان وحی و از این حیث نزد مسلمین مقدّس است. ۲- تفسیر قرآن متضمّن برخی نکات خصوصاً در موارد بحث‌های ادبی و نحوی می‌باشد که طرح آنها فقط بر اساس زبان عربی میسر است. همچنین در این تفسیر، مؤلف بین آیات قرآنی که به ترتیب یکدیگر واقع شده‌اند، از حیث معنی نیز

(۱) این عنوانی است که مرحوم حاج آقا محسن مجتهد عراقی و مرحوم آخوند ملا محمد کاشی و بعضی دیگر از علمای معاصر آن جناب این تفسیر را نامیده‌اند (نابغه علم و عرفان، چاپ دوم، ص ۱۹۵).

ارتباط قرار داده و لذا باید ملاحظه زبان قرآن که عربی است، نیز می نمودند و تفسیر را به عربی می نوشتند. ۳- زبان عربی زبان علمی عالم اسلام بوده و هست و لذا همه علمای مسلمان در کشورهای مختلف همواره سعی می کرده اند تألیفات خود را از جهت تعمیم فایده اش نزد مسلمین متکلم به زبان های مختلف، به زبان عربی بنویسند. ۴- برادران اهل تسنن که غالباً عرب زبان هستند، کمتر واقف به علوم و معارف عرفانی شیعه می باشند و تألیف تفسیری شیعی و عرفانی که در عین حال جامع نکات فقهی و کلامی و فلسفی شیعی باشد، واجب می نمود. ۲

البته مؤلف دانشمند تفسیر بیان السعادة در آثار خویش به زبان فارسی رؤوس مطالب علمی و عرفانی تفسیر بیان السعادة را به بیان دیگری شرح داده اند. ولی از همان آغاز انتشار این تفسیر شریف، تقاضاهای مکرری از جانب فقرا و غیر فقرا در ترجمه آن به زبان فارسی می شد و از جهت دیگر جدّ امجد فقیر حضرت آقای صالح علی شاه (طاب ثراه) که خودشان نیز میل وافری به ترجمه آن داشتند، همواره در پاسخ به کسانی که تقاضای این امر را می نمودند، اشخاص را متذکر به مشکل بودن ترجمه می کردند و می فرمودند: مترجم یا گروه مترجمینی باید به این مهم اقدام کنند که نه تنها عالم به زبان عربی و فارسی، بلکه در علوم و معارف اسلامی اعم از عقلی و نقلی و دقیق عرفانی نیز متبحر باشند. و حضرتش کسی را به این جامعیت جز فرزند عزیز خویش حضرت آقای تابنده - که در این ایام در اواخر دوران تحصیلی خویش یعنی سنه ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ شمسی بودند - نمی دانستند و لذا تمایل خویش را به انجام این امر به فرزند عزیزشان کراراً متذکر شده بودند و معظم له به همین مطلب چنین اشاره می کنند:

(۱) در عالم مسیحیت نیز پس از تأسیس کلیسا و حوزه های علمی در قرون وسطی، علمای مسیحی از هر قوم و زبانی آثار خود را معمولاً به زبان لاتین تألیف می کردند. البته انجیل در اصل به زبان عبری و سریانی و سپس یونانی بوده که ربطی به زبان لاتین ندارد و زبان لاتین بعداً رایج شده است (و از این لحاظ نیز با قرآن و معارف قرآنی تفاوت دارد)، ولی به تدریج زبان لاتین خصوصاً در مذهب کاتولیک زبان مقدس کلیسا شد که ادعیه را هم به زبان لاتین می خواندند و آثار علمی را به همان زبان می نوشتند.

(۲) تفسیر بیان السعادة پس از اینکه در کشورهای عربی مورد استقبال قرار گرفته، اخیراً در بیروت عیناً از روی چاپ دوم افست و منتشر شده است.

«مدتهاست که پدر بزرگواریم جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه اظهار میل و علاقه می‌فرمایند که این تفسیر به فارسی ترجمه شود تا همه فارسی‌زبانان از آن استفاده کنند»^۱.

میل جدّ بزرگواریم به ترجمه تفسیر و ضرورت آن همواره مدّ نظر پدر عزیزم بود، چراکه از اوصاف ویژه ایشان بی‌اختیار بودن در اطاعت از امر والد معظّم بود، امّا هیچگاه فرصت کافی برای این کار نیافتند. ولی چون لحن کلام حضرت آقای صالح علیشاه در این خصوص «نه به طریق امر و وجوب، بلکه به عنوان قبول خواهش برداران به قدر میسر بود»^۲ پدر بزرگواریم به محض یافتن فراغتی به این مهمّ اقدام می‌فرمودند. چنانکه مقدمه‌ای نیز درباره تفسیر قرآن و تفسیر مذکور و مختصات این تفسیر و ترجمه تفسیر به زبان فارسی و مسائل دیگری از این قبیل، به زبان عربی برای چاپ دوّم تفسیر که در چهار جلد و به صورتی منقّح منتشر شده بود، مرقوم فرمودند و حاصل این امر تألیف سه کتاب در ترجمه و تفسیر مجدّد تفسیر بیان السّعادة به نام‌های رهنمای سعادت، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی و سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی است^۳ که اینک به شرح هر یک از آنها مستقلاًّ می‌پردازیم.

رهنمای سعادت

این کتاب اوّلین کتاب ایشان در موضوع تفسیر است و در مقدمه چاپ آن اشاره به میل پدر بزرگواریم خویش و بسیاری از فقرا در ترجمه تفسیر بیان السّعادة نموده، می‌فرمایند: «مدّتی است که بر حسب میل پدر بزرگواریم جناب آقای صالح علیشاه

(۱) رهنمای سعادت، ترجمه مقدمه تفسیر بیان السّعادة با هفت سوره، ترجمه حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، ص ۳۴.

(۲) «و اشار الیه حضرة والدى الجليل لا بطريق الامر و الوجوب بل بعنوان قبول الاستدعاء من الاخوان بقدر الميسور». (مقدمه تفسیر بیان السّعادة، نوشته حضرت آقای رضا علیشاه، صفحه یاء).

(۳) حضرتش بجز سه کتاب مذکور، بخشی از تفسیر بیان السّعادة را ترجمه و ضمیمه چاپ دوم کتاب ذوالفقار تألیف حضرت آقای نورعلیشاه نموده‌اند. این بخش مربوط به سوره بقره (بیان السّعادة، ج ۲، ص ۱۹۴) در تفسیر آیه شریفه یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْمِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ... می‌باشد.

(روحی فداه) علاقه داشتم تفسیر شریف بیان السَّعادة را ... ترجمه نمایم.^۱ ولی حضرتش با دقت علمی ای که داشتند و میلشان این بود که در مسائل استقصاء تام بکنند و فقط هم خود را منحصر به ترجمه تفسیر نکرده و تفاسیر دیگر را نیز مد نظر داشته باشند، فرصت و مجال آن را نمی یافتند که به این مهم بپردازند، لذا ابتدا فقط قسمتی از تفسیر را ترجمه کرده و از شرح آن خودداری نمودند. همان شرح و تفصیلی که بعداً در دو کتاب دیگر ایشان در تفسیر می بینیم. در دنباله مقدمه در این خصوص می فرمایند: «سال‌ها به تردید گذراندم تا بالاخره تصمیم گرفتم مختصری از آن را ترجمه نموده و بعداً هم اگر توفیق یاری کرد قسمت دیگری را شروع کنم. و بحمدالله در این منظور در مرحله نخستین به اندازه وسع خودم توفیق مختصری پیدا کرده، مقدمه را با هفت سوره کوچک ترجمه نمودم و آن را به مناسبت خود تفسیر، رهنمای سعادت نامیدم.»^۲

رهنمای سعادت ترجمه مقدمه بیان السَّعادة است که از رؤوس مطالب آن بیان حقیقت علم و مسائل مربوط به آن، فضیلت خواندن قرآن، آداب خواندن قرآن، معنای تفسیر به رأی، وجوه قرآن و اختلاف قرائات است. سپس هفت سوره کوچک قرآن را که عبارتند از: فاتحة الكتاب، اعلیٰ، والضُّحیٰ، انشراح، قَدْر، نَصْر و اخلاص ترجمه کرده، به دنبال ترجمه مقدمه ذکر فرموده‌اند. البته در مواضعی که نیاز به توضیح بیشتری بوده و فهم آن مبتنی بر مطالب دیگری است، در حاشیه کتاب برخی مطالب عرفانی و علمی و تاریخی را ذکر فرموده‌اند، که غالباً به اشاره و اجمال و بعضاً مفصل تر است. مثلاً درباره تحریف قرآن و اختلاف آراء در این باره،^۳ یا در خصوص موضوع وحدت وجود و فرق میان وحدت ممنوعه و وحدت حقیقی وجود^۴ با تفصیل بیشتری سخن رانده‌اند.

این کتاب با مقدمه مفصّلی به تألیف خود معظم له آغاز می شود که در آن درباره

۱ و ۲- رهنمای سعادت، ص الف.

۳) همان، ص ۱۲۷ تا ۱۳۱.

۴) همان، حواشی ص ۸۳ تا ۸۹.

تفسیر و اهمیت آن در علوم دینی، مفسرین و تدوین تفسیر قرآن و معرّفی تفاسیر مهم در عالم اسلام بحث شده است و حضرت مؤلف در انتهای آن به تفسیر بیان السعادة می‌پردازند و خصائص و مزایای این تفسیر را برمی‌شمارند و سپس شبهه کسانانی را که مؤلف تفسیر بیان السعادة را حضرت آقای سلطان علیشاه شهید نمی‌دانند به ادله کافی رفع می‌کنند.

مقدمه تفسیر بیان السعادة در سال ۱۳۱۸ شمسی ترجمه شده و پس از یک وقفه طولانی، هفت سوره کوچک متعاقبش را ترجمه نموده‌اند. سبک ترجمه این طور است^۱ که حتی الامکان به روش فارسی امروز ترجمه شود و ترجمه تحت اللفظی نباشد و حتی در بعضی موارد مقتید به عین اصل متن نشده و چند کلمه هم که از مفهوم عبارت استفاده می‌شود، جزء ترجمه قرار داده‌اند که مطلب واضح تر باشد. و این لازمه یک ترجمه خوب است که آنچه را که در زبان مبدأ است به صورتی که در زبان مقصد بیان می‌شود، در بیاورند. ضمناً برای اینکه مطالب هر فصل از یکدیگر مجزا باشد، عنوان هر مطلبی را در اول سطر ذکر فرموده‌اند.

در عبارات ترجمه هم همان طور که خودشان تذکر داده‌اند^۲، حتی الامکان مقتید به الفاظ فارسی سره نشده، زیرا بعضی از این الفاظ غریب و دور از ذهن و فهم معمولی است. مثلاً کلمه "عابد" و "معبود" را که معادلش در فارسی سره "پرستنده" و "پرستیده" شده است ولی کمتر رواج دارد، به همان صورت الفاظ عربی عابد و معبود ذکر فرموده‌اند.

این کتاب یک بار در تاریخ ۲۷ رجب ۱۳۸۳ هجری قمری (۲۳ آذر ۱۳۴۲ شمسی) چاپ شده و تاکنون منحصر به همین یک طبع بوده است.

(۱) همان، ص ۳۵.

(۲) همان، ص ۳۶.

قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی

دومین کتاب معظم له در موضوع تفسیر موسوم به قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی است. این کتاب اولین تألیف ایشان پس از رحلت جناب آقای صالح علیشاه و ایام ارشاد و هدایتشان و مربوط به تابستان سال ۱۳۶۰ شمسی است. حضرتش در مقدمه کتاب در سبب تألیف آن می فرمایند: به واسطه مشاغل و گرفتاری های شخصی و فامیلی و افتخار خدمت به فقرا و رسیدگی به امور آنان و جواب مراسلات و غیر آنها، مجال نوشتن و تألیف پیدا نمی شد و فقط به نوشتن مقدمات برای کتب مختلفه که به چاپ می رسید و جواب سؤالات کتبی و امثال آنها اکتفا می شد.^۱ تا آنکه حضرتش به واسطه کسالت شدید مجبور به استراحت شدند و به خواهش دوستان ابتدا به شه میرزا سمنان و سپس به کلاردشت تشریف بردند و لذا مجالی برای تألیف کتاب یافتند و بنا بر نیت سابقه، بی درنگ به ترجمه و تفسیر مجدد بیان السعادة مشغول شدند. ایشان ابتدا در نظر داشتند آیه الكرسي و آیه نور و سوره فتح را ترجمه کنند ولی بعداً تغییر رأی داده سه داستان اسرارآمیز عرفانی در قرآن مجید، یعنی داستان اصحاب کهف، موسی و خضر، و ذوالقرنین را که هر سه در سوره کهف هستند انتخاب کردند. و در سبب انتخاب سه داستان مذکور می فرمایند: «البته همه قرآن دارای اسرار و رموز و نکات معرفت آموز و دارای بطن های بسیار و حاوی حکایات دیگری مانند قضیه معراج و حکایت یوسف (ع) و سرگذشت آدم و حوا و غیر آنها نیز هست، ولی این سه داستان که در یک سوره واقع شده، دارای مطالب و حقائق بسیاری است و جامعیت دارد.»^۲ از جهت دیگر سه داستان مذکور خصوصاً داستان موسی و خضر (ع) مشتمل بر اسرار و دستورات طریقتی برای سالکین الی الله می باشد، از جمله مسأله وجوب راهنما و شیخ در سلوک الی الله، کیفیت طلب از راهنما و مصاحبت با وی و همچنین اوصاف شیخ مأذون الهی و ترتیب ریاضت سالک و مقامات سلوک را نشان می دهد. و

(۱) قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، چاپ سوم، ص ۷.

(۲) همان، ص ۳.

از این رو این داستان از قدیم الایام مورد استناد و استفاده عرفا بوده و ارتباط میان موسی و خضر به عنوان مظهریت سالک و شیخ راهنما در کتب عرفانی ذکر شده است. روش تألیف کتاب بدین نحو است که مؤلف معظم ابتدا تفسیر این سه داستان را در قسمتی مجزاً از تفسیر بیان السعادة ترجمه و سپس مجدداً همان ترجمه را به تناسب حال با استفاده از منابع مُستند، تفسیر کرده‌اند که با توجه به اینکه تألیف این کتاب مقارن با حضور ایشان در مناطق بیلاقی بوده و به تفاسیر و کتب دیگر کمتر دسترسی داشته‌اند، با این همه مُشتمل بر مطالب عرفانی، کلامی، فقهی، فلسفی، ادبی و تاریخی و جغرافیایی در توضیح مطالب است. خصوصاً از نظر عرفانی و اسرار سلوک، مطالب و حقایق بدیعی در تفسیر آیات افزوده شده که حاکی از حسن ابتکار و ذوق مراتب عرفانی و علمی مؤلف دانشمند است و از آن میان می‌توان به تفسیر آیات مربوط به داستان موسی و خضر اشاره کرد. از نظر تاریخی و جغرافیایی نیز مُعظم له تحقیق جامعی در موضوعاتی از قبیل محل غار و تاریخ زندگی اصحاب کهف و تعیین هویت ذوالقرنین از لحاظ تاریخی و دینی کرده‌اند. این تفسیر دارای حواشی متعددی نیز هست که مطالب و حقایق مشکله مندرجه در متن کتاب، توضیح و تشریح و گاه رفع شبهه از حقایق عرفانی و ایمانی مثل مسأله وحدت وجود^۱ یا مسأله نیابت امام (ع)، و اختلاف قول عرفا و فقها در این باره^۲ شده است. در انتهای کتاب مقاله مستقلی نیز دربارهٔ رؤیت^۳ مندرج است که مربوط به تفسیر آیه آخر سوره کهف می‌شود که در آن مؤلف محترم ضمن بیان قول عرفا و فلاسفه و متکلمین و تطبیقشان با یکدیگر با استناد به نقل و عقل، نظر خویش را اظهار نموده‌اند. این تفسیر با تکمله نسبتاً مبسوطی در

(۱) همان، حاشیه صفحات ۹۲-۹۳.

(۲) همان، حاشیه ص ۷۲.

(۳) مسأله رؤیت در حقیقت مربوط به آیه آخر سوره کهف است (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا) که جزء حکایت ذوالقرنین نیست و حضرتش برای تیمن و تبرک و مزید بصیرت موضوع رؤیت و لقاء الله را که در آیه آخر سوره ذکر شده، اضافه بر آنچه در رساله رفع شبهات در این باره فرموده، اختصاراً ذکر کرده‌اند (قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، ص ۱۸۶).

ذکرِ فِرَقِ اسلامی و مسیحی و تاریخچه آنها ختم می‌شود. کتاب مذکور سه بار در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۵ شمسی چاپ شده که هر چاپ نسبت به چاپ قبلی شامل مطالب تازه‌تری است.

سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی

سومین کتاب تفسیری حضرت آقای رضا علیشاه که آخرین تألیف ایشان نیز هست به نام سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی است و همان طور که از نام کتاب برمی‌آید شرح و تفسیر چند آیه از قرآن مجید بر مبنای تفسیر بیان السعادة می‌باشد. این آیات عبارتند از: آیه الکرسی، آیات خواتیم سوره بقره و آیه نور. معظم‌له در این کتاب نیز همانند تألیف قبلی ابتدا تفسیر آیات مذکور را از کتاب بیان السعادة ترجمه و سپس مجدداً شرح و تفسیر نموده و نکاتی را که ارتباط با مطلب دارد، ذکر فرموده‌اند.

در فضیلت آیه الکرسی و قرائت آن پس از نمازهای واجب اخبار زیادی رسیده است: از جمله از پیغمبر اکرم رسیده که سید قرآن سوره بقره و سید بقره آیه الکرسی است. یا آنکه از حضرت صادق نقل شده ذروه (حدّ اعلیٰ) قرآن، آیه الکرسی می‌باشد، چون مشتمل بر همه مراتب توحید و صفات حق تعالی اعم از ایجابیه مثل حیات و سلبيه مثل نوم است. سوره حمد نیز مانند آیه الکرسی مشتمل بر بسیاری از حقایق توحید و جامع قوس نزول و عنایت حق بر بنده و قوس صعود و توجه بنده به حق است و همان طور که قرائت سوره حمد در نمازهای واجب، واجب است، قرائت آیه الکرسی نیز جزو دستورات و اوراد سلاک الی الله است، که پس از نمازهای واجب آن را به عنوان امر مستحب مؤکدی بخوانند.

بخش دوم این کتاب شرح و تفسیر آیات خواتیم سوره بقره است که به فرموده حضرت رسول اکرم (ص) هم قرآن است و هم دعا و هم رضای خدا. و به موجب خبر منقول از امام موسی کاظم (ع) آیات اول خواتیم سوره بقره در معراج نازل شد و از این جهت مؤلف محترم بحثی را درباره معراج مطابق نظر عرفا با استناد به تفاسیر و

احادیث منقوله در این قسمت، عنوان می‌فرمایند. و چون آخرین آیهٔ سورهٔ بقره به صورت دعا و طلب بخشش خطایا و گناهان است، بحثی تحت عنوان «استغفار و توبه از گناه»^۱ ذکر شده که در آن فرق میان گناه صغیره و کبیره و قول عرفا در این باره مطرح گردیده است.

بخش سوّم این کتاب تفسیر آیهٔ نور است. آیهٔ شریفهٔ نور، واقع در سورهٔ نور نزد اکثر مفسّرین تا آخر عبارت و الله یزُوقُ من یشاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ است. نور از لحاظ لغوی و تعریف فلسفی چیزی است که به ذات خود ظاهر بوده (الظَّاهِرُ بذاته) و ظاهرکننده غیر (الظَّاهِرُ لِغیره) نیز هست و حقیقت آن، حقیقت وجود است که همهٔ ماهیات به واسطهٔ وجود ظهور پیدا می‌کند و مانند وجود دارای مراتب شدّت و ضعف است. نور یکی از اسماء حق نیز می‌باشد که در دعای کمیل یا نور یا قدّوس و در دعای جوشن کبیر یا نورالثور خوانده شده است.

آیهٔ نور یکی از اسرارآمیزترین آیات قرآنی و مشتمل بر حقایق و لطایفی است که باعث شده مفسّران از قدیم دربارهٔ اسرار آن شرح و تفسیر کنند، خصوصاً در ابتدای آیه که می‌فرماید: اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ. نزد مفسّران معنای نور و مراد از نوریت خداوند محل ابهام بوده و از این رو مؤسّر جلیل حضرت والد ضمن بیان اقوال و آراء مختلف در این باره و مواضع ضعف و اشکالشان، قول عرفا را که مستنبط از احادیث معصومین است بیان می‌فرمایند.

طریقهٔ بیان مؤلف جلیل در کتاب سه‌گوهر تابناک همانند تفسیر قبلی ایشان جمع میان آیات و احادیث و لطایف و حقایق عرفانی و مطالب عقلی و فلسفی است. مثلاً در تفسیر آیهٔ الکرسی و آیات خواتیم سورهٔ بقره ضمن یک بحث روایی، تحقیق مفصّلی در تعیین تعداد آیات آنها می‌نمایند و در عین حال در تعیین معنای کلمهٔ کرسی، نظر عرفا و فلاسفه را ضمن نقل احادیث بیان می‌فرمایند. در این تفسیر نیز تحقیقات

(۱) سه‌گوهر تابناک، ص ۱۰۰.

تاریخی غالباً به صورت تطبیقی عنوان شده، از جمله در موضوع احکام شرعی در اُمم گذشته و در دین یهود و مقایسه‌اش با اُمت اسلامی^۱، در ذیل دعای آخر سوره بقره: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ الذِّينَ مِنْ قَبْلِنَا،^۲ بحث مستوفای تاریخی و فقهی بیان کرده‌اند. حواشی مفصل این کتاب نیز مشتمل بر توضیح برخی نکات مشکل در متن و جامع مطالب نقلی، عقلی و عرفانی است. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۶۵ شمسی منتشر شده است.^۳

نیاز تجلی: ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی و شرح حال وی

از ائمه هدی (علیهم السلام) ادعیه بسیاری مأثور است، مثل دعای کمیل و صباح امیرالمؤمنین علی (ع) و دعای عرفه حضرت سیدالشهداء (ع) که مشحون از حقایق و اسرار عرفانی است که قلوب هر دردمند و صاحب‌دلی را منقلب می‌کند و باعث می‌شود که میل پرواز به سوی دوست، انسان را لختی از قفس تن رها سازد. و اگر چه این دعاها از زبان کسانی بیان شده که دارای ولایت کلیه و در اعلی مراتب معرفت الله بوده‌اند و به کسانی تعلیم داده شده که مطابق استعداد و حالشان است و زبان حال همگان نیست، تا شاید در دل اثر نماید و حال ما نیز شود و یا متوجه این احوال و مقامات گردیم و کسانی در حالات و مقامات کمیل یا ابو حمزه ثمالی دعای کمیل یا دعای ابو حمزه ثمالی را باید بخوانند،^۴ ولی خواندن آنها برای آموختن طرز مناجات و راز و نیاز با محبوب بی‌نیاز و راه و رسم بندگی، مفید است. از جمله این دعاها، دعایی است که ابو حمزه ثمالی از زبان حضرت علی بن الحسین امام سجاد (ع) نقل کرده است.

(۱) همان، ص ۱۱۰.

(۲) سوره بقره، آیه آخر. ای پروردگار ما، آن گونه که بر اُمت‌های پیش از ما تکلیف گران نهادی، تکلیف گران بر ما منه.

(۳) چاپ دوم نیز در سال ۱۳۷۶ به حلیه طبع درآمد (ناشر).

(۴) یکی از بزرگان فرموده: من از خدا شرم می‌کنم و خجالت می‌کشم که دعای کمیل را بخوانم، زیرا کمیلی می‌خواهد تا بتواند آن را بخواند (نیاز تجلی، چاپ سوم، ص ۱۴).

ابوحمزۀ ثمالی از خواصّ شیعیان و مورد توجه و لطف ائمهٔ زمان خود (علیهم السلام) بود و کتب رجال مشحون از مدح اوست. ابوحمزۀ از اهل کوفه و از قبیلهٔ ثماله^۱ بود. تاریخ تولّد وی در کتب رجال و تاریخ ذکر نشده، ولی آنچه قطعی می‌نماید این است که زمان حضرات امام زین العابدین و امام محمد باقر (علیهما السلام) را درک کرده و حتی مطابق بعضی احادیث و اقوال^۲، زمان اندکی خدمت حضرت کاظم (ع) نیز رسیده است.

دعایی هم که به نام ابوحمزۀ معروف و خصوصاً برای سحرهای ماه رمضان دستور داده شده، دعایی است که از حضرت امام زین العابدین (ع) نقل شده و علت اینکه این دعا به نام "ابوحمزۀ" معروف است یا به این جهت است که ابوحمزۀ آن را نقل کرده یا آنکه آن حضرت خواندن آن را به ابوحمزۀ دستور داده است، چنانکه دعای کُمیل را نیز امیرالمؤمنین علی (ع) به کُمیل دستور فرمود^۳ و از مضمون این دو دعا می‌توان به مراتب معرفتی و دینی کُمیل و ابوحمزۀ پی برد.

ولی چون این دعا در اصل به زبان عربی است و فارسی زبانان از فهم معنای آن قاصرند، حضرت آقای حاج سلطانه‌حسین تابنده به اشارهٔ والد بزرگوارشان، حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) و معظم له نیز به اصرار یکی از فقراء با محبت ایمانی مرحوم رجبعلی تجلی سبزواری که دارای طبعی سرشار بوده به ترجمهٔ فارسی آن همت گماشتند و برای آشنایی خواننده با ابوحمزۀ ثمالی شرح حال مختصر ولی مفیدی با رجوع به کتب رجال و تاریخ، نوشته و ضمیمهٔ ترجمه نمودند. البته معظم له میل

(۱) کلمهٔ ثماله بنا بر مشهور با ضم ناء و به قول ابن خلکان با فتح آن است و به کسی اطلاق می‌شود که هنگام قحطی و سختی پیروان و زیردستان خود را اطعام کند.

(۲) از جمله در کتاب رجال کُشی حدیثی به نقل از فضل بن شاذان از حضرت رضا نقل شده که فرمود: ابوحمزۀ فی زمانه کُلُّمَن فی زمانه و ذلك انه خدم أربعه منّا: علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و برهه من موسى بن جعفر. یعنی ابوحمزۀ، لقمان زمان خود بود. او چهار نفر از ما را خدمت کرده و از آنها کسب فیض و تحصیل علم نموده و آن چهار نفر عبارتند از: علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و اندکی از زمان موسی بن جعفر (علیهم السلام). (نیاز تجلی، ص ۸ و ۹).

(۳) همان، صفحهٔ ۱۳.

داشتند که شرحی برای دعای مزبور بنویسند ولی فرصت نیافتند. در مورد ترجمه دعای هم برای اینکه اثر معنوی دعا حفظ شود، در بیشتر موارد مقتید به ترجمه تحت اللفظی نشده و جنبه سلاست بیان را رعایت فرموده، گاه نیز به مناسبت شعری افزوده‌اند. و به‌هنگام مقتضی در حاشیه ترجمه نیز در توضیح مطالب دعا مطلبی را ذکر کرده‌اند. به این طریق ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی به نثر تألیف پدر بزرگوارم و به نظم تألیف مرحوم آقای رجبعلی تجلی همراه با شرح حال ابو حمزه به صورت کتابی تحت عنوان نیاز تجلی در رمضان سال ۱۳۶۰ قمری (مهرماه ۱۳۲۰ شمسی) منتشر شد. همین کتاب دو بار دیگر در تاریخ‌های رجب ۱۳۷۳ قمری (فروردین ۱۳۳۳ شمسی) و سؤال ۱۳۸۷ قمری (دی ۱۳۴۶ شمسی) تجدید چاپ شد و در هر چاپ مؤلف معظم در مقدمه اصل ترجمه تجدید نظر فرمودند.

تذکره‌های عرفانی

نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم

نابغه علم و عرفان حضرت آقای حاج ملا سلطان محمد گنابادی ملقب به سلطان علیشاه، جدّ اعلاّی والد ماجد فقیر، از علما و حکما و عرفای قرن چهاردهم هجری و از اقطاب سلسله علیّه نعمه اللّهیّه هستند. حضرتش با آنکه به واسطه سلوک در طریقت و تصوّف مورد طعن برخی از علمای ظاهر زمان قرار گرفتند، ولی به فضل و کمال علمیشان دوست و دشمن معترف بودند و لذا نام ایشان در زمان حیاتشان در ایران و بیشتر کشورهای اسلامی مشهور شده و صیت شهرتشان خارج از ایران و بلکه غالب کشورهای اسلامی را نیز در بر گرفته بود.^۱ و از جهت فقری نیز حضرتش با آنچنان جامعیت ظاهری و باطنی حقایق عرفان و معنویت اسلام را ترویج کردند که

(۱) در تأیید کلام مذکور می‌توان به کتب تاریخ و سفرنامه‌های تألیف شده در آن دوره رجوع کرد که غالباً متذکر نام ایشان شده و از مقام علمی و عرفانی ایشان تعریف کرده‌اند. از جمله این کتب عبارتند از: آثار العجم تألیف فرصت شیرازی؛ مآثر و الآثار تألیف محمدحسن خان اعتماد السلطنه و یا کتاب هشت سال در ایران تألیف سرپرسی ساکس (Sir Percy Sax) که در سال ۱۸۹۶ میلادی (۱۳۱۳ قمری) به ایران آمده و مدت هشت سال غالب نقاط ایران را سیاحت نموده و حاصل آن، همین کتاب اخیر است که از کتب مرجع تاریخی این دوره می‌باشد.

باعث اشاعه و رونق بی نظیر فقر و تصوّف در زمان خود گردیدند و قبله گاه سلاک الی الله شدند. از این رو بسیاری از فقرا و دوستان حضرت والد از ایشان تقاضا می کردند که شرح زندگی و حالات آن جناب را به تفصیل مرقوم فرمایند، زیرا که جامعیت علمی و عرفانی جدّ اعلیٰ حضرت آقای سلطان علی شاه در نتیجه ایشان حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده ظهور یافته بود. ولی چون مُعظّم له در این ایام به تحصیل اشتغال داشتند و فرصت این کار دست نمی داد، مدّت ها تعهّد انجام این مُهم را قبول نمی فرمودند، تا اینکه با اصرار برخی از دوستان و استدلال ایشان مبنی بر اینکه اگر نوشتن شرح حال حضرت آقای سلطان علی شاه بیشتر به تأخیر افتد، بیم آن می رود که کسانی که درک محضر ایشان را کرده بودند، به تدریج دار فانی را وداع گویند و جزئیات حالات یا کلماتی که از آن جناب در خاطره هاست، محو گردد. بالاخره حضرتش پذیرفتند تا با تکیه بر مسموعات خویش از اشخاص معاصر ایشان و مطالب کتب معتبره به تألیف شرح حال و مقام و آثار جدّ اعلای بزرگوار خویش اهتمام ورزند. لذا با استیجازه از پیشگاه پدر بزرگوارشان حضرت آقای صالح علی شاه در سال ۱۳۱۸ شمسی (۱۳۵۸ قمری) به تألیف کتاب نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم، شرح حال حضرت آقای سلطان علی شاه، مبادرت کردند. و چون این امر احتیاج به تحقیق و پرسش از مُطلّعین داشت، تألیف آن چند سال طول کشید ولی باز هم در طبع آن تعجیل نمی فرمودند و موکول به تکمیل مطالب می کردند. و بالاخره بر حسب اصرار و تشویق نزدیکان، این کتاب تحت نظارت چاپی مرحوم آقای سیّد هبة الله جذبی در اوّل محرم سال ۱۳۷۴ قمری (نهم شهریور ۱۳۳۳ شمسی) به طبع رسید، به امید آنکه در آینده و در چاپ بعد بتوانند آن را کامل تر کنند.

نابغه علم و عرفان با آنکه بر حسب موضوع باید در شرح احوال مرحوم حضرت آقای سلطان علی شاه باشد، ولی در حقیقت یک دوره شرح و تاریخ اجمالی عرفان و تصوّف و حقایق مربوط به آن و اطلاعاتی درباره سلسله علیّه رضویّه نعمه اللّهیّه و ذکر و شرح حالی از عرفا و علمای زمان معاصر ایشان و بالاخره مجموعه ای از مکاتیب آن

بزرگوار می‌باشد که حاوی اسرار و رموز عرفانی و نصایح سلوکی و اخلاقی است. والد معظم فقیر همان طور که خودشان در مقدمه کتاب متذکر^۱ شده‌اند، چون این کتاب از جهتی جنبه تاریخی نیز دارد، احساسات مذهبی را حتی الامکان کنار گذاشته و با نظریه‌ی طرفی که برای یک تاریخ نویس لازم است، ذکر مطالب می‌فرمایند. این کتاب با مقدمه‌ای در تاریخ و جغرافیای گناباد، مؤلد حضرت آقای سلطان علیشاه، شروع می‌شود و فصل اولش موسوم به «بدو حالات جناب حاج ملا سلطان محمد تا زمان طلب» است و طی شش فصل بعد، از ایام سلوک تا ایام خلافت و شهادت معظم له بیان می‌شود. در میان فصول مذکور، فصل سوم تحت عنوان «اجازه یافتن جناب حاج ملا سلطان محمد» اهمیت عام دارد، زیرا در این فصل مسائلی از قبیل تعریف تصوف منشأ تصوف، لزوم راهنما و سلسله اقطاب نیز شرح و تفصیل داده می‌شود.

پنج فصل بعدی کتاب، یعنی فصل هشتم تا دوازدهم، در مورد شمایل و اخلاق و کرامات، تألیفات و بعضی کلمات و مکاتیب مهمه آن جناب است. موضوع فصول دوازدهم تا هفدهم نیز فرزندان و بستگان، گرویدگان نامی، علما و بزرگان مشهور معاصر و بالاخره ذکر کتبی است که نام یا شرح حالی از حضرتش نوشته‌اند. دو فصل آخر کتاب درباره مقبره سلطانی و مراثی و اشعار ماده تاریخ است که درباره ایشان سروده شده و بالاخره ذکر کیفیت به کیفر رسیدن قاتلان و اذیت کنندگان آن جناب است. این کتاب شریف با ذکر تاریخچه بنا و ساختمان بقعه مقدسه حضرت آقای سلطان علیشاه شهید به قلم مرحوم جناب آقای جذبی ختم می‌شود.

کتاب مستطاب نابغه علم و عرفان بعد از چاپ اولش در سال ۱۳۳۳ شمسی به طوری مورد توجه خودی و بیگانه قرار گرفت که در مدت قلیلی نسخ آن کمیاب و نایاب شد و لذا در سال ۱۳۹۱ قمری (۱۳۵۰ شمسی) بار دیگر به طبع رسید. مزیتی که چاپ دوم بر چاپ اول دارد آن است که مؤلف معظم در بعضی قسمت‌ها تجدید نظر کرده و مطالبی

(۱) نابغه علم و عرفان، چاپ دوم، ص ۵.

راکه بعداً به سمع مبارکشان رسیده بود، افزوده‌اند. در انتهای این کتاب تکمله‌ای وجود دارد که نوشتهٔ مرحوم جناب آقای جذبی (ثابتعلی) و مشتمل بر ذکر بناهایی می‌باشد که پس از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه به همت حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراهما) بر بقعهٔ متبرکه و صحن‌ها افزوده شده است.

شرح حال خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری ملقب به شیخ الاسلام و متوفی در هرات از عرفای قرن چهارم هجری است که به دلیل آثارش شهرت به سزایی دارد. خواجه در طریقت مُرید شیخ ابوالحسن خرقانی و از جانشینان وی و رشتهٔ اجازه‌اش به چهار واسطه به شیخ الطائفه جنید بغدادی می‌رسد. خواجه چون در محیط هرات که همگی حنبلی مذهب و متعصب بودند زندگی می‌کرد، صورتاً و به ملاحظهٔ مقتضیات زمانه، حنبلی مذهب و شیخ الاسلام بود. آثار و نوشته‌هایش متعدد است که متأسفانه تعدادی از آنها از دست رفته است. این آثار عمدتاً عبارتند از مجموعهٔ رسائلی موجز به زبان فارسی دلنشین که غالباً به سبک مناجات نامه است. دیگر کتاب منازل السائرین به زبان عربی در ذکر مقامات و منازل سلوک الی الله که از کتب مهم عرفانی است و شروح بسیاری بر آن نوشته شده که مهمترین آنها شرح عبدالرزاق کاشانی و عقیف الدین تلمسانی است. دیگر کتاب صد میدان که رساله‌ای موجز به زبان فارسی در ذکر مقامات راه که خواجه از هر یک به "میدان" تعبیر کرده و از میدان اول که مقام توبه باشد، شروع و به میدان صدم که بقاء است، ختم می‌گردد. دیگر طبقات الصوفیه در شرح حال بزرگان تصوف که در حقیقت ترجمه به فارسی و تحریر کتاب طبقات الصوفیه تألیف ابو عبدالله سلمی نیشابوری است که به زبان عربی نوشته شده و از منابع و مآخذ مهم و معتبر تذکرهٔ عرفاست. و بالاخره تفسیری در قرآن است که رشیدالدین میبیدی در قرن ششم آن را شرح و بسط داده و موسوم به کشف الاسرار و غدهٔ الابرار کرده است.

اما آثاری که در زبان فارسی، شهرت خواجه مرهونش می‌باشد، مناجات نامه‌های

اوست که هم از جهت شور و حال کلمات و هم از جهت نحوه بیان از قدیم الایام مورد توجه صاحب‌دلان و اهل ادب بوده است. در این رسائل نشر خواجه غالباً مسجع و مختصر است که ظاهراً وی در این مورد سابق بر همه است. دیگر اینکه نظم و نثر را به هم آمیخته و کمال این صنایع ادبی را بعدها در کلام سعدی می‌یابیم.

و چون رسائل موجز فارسی و مناجات نامه‌های خواجه عبدالله انصاری از سابق نظر همگان را جلب کرده، به طرق مختلفه چاپ و منتشر شده که غالباً عاری از سهو و خطا نیست. به همین دلیل برادر محترم آقای سید علی اشرف قانعی و فقه الله به اشاره جدّامجد حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) مبنی بر تصحیح مناجات‌های خواجه عبدالله، در اوایل سال ۱۳۱۸ شمسی در صدد جمع آوری و تصحیح و تنقیح رسائل موجز و مناجات‌های وی برآمد. و حضرت والد معظم نیز لازم دیدند که به حالات نویسنده بزرگوار اشاره شود تا خواننده به مسلک و حالات روحی و شخصیت و تاریخ زندگانی او آگاه گردد و بهتر به مقاصد علمی و عرفانی و ادبی او پی برد.^۱ از این رو مصمم شدند که مطابق مدارک موجود در آن زمان شرح حال عارف شهیر خواجه عبدالله انصاری و ذکری از مذهب و آراء و عقاید و معرفی رسائل و سبک کلام وی را بنویسند که در ابتدای رسائل مذکور به عنوان مقدمه مندرج گردد.

مؤلف محترم این مقدمه تقریباً از هیچ جهتی در زندگی و احوال و آثار خواجه کوتاهی نفرمودند، ولی این مقدمه صرفنظر از امتیازات علمی ویژه خودش در معرفی خواجه عبدالله انصاری، نمونه‌ای جامع و کامل از مقدمه نویسی بر کتب به سبک جدید است که در آن ایام تازه مرسوم شده بود. از مسائل مهم مطروحه در این مقدمه، اثبات تشیع خواجه عبدالله است که نگارنده می‌فرماید: «خواجه عبدالله نیز مانند بیشتر عرفا از قبیل مولوی و عطار در احکام شریعت و فروع دیانت تابع مذاهب متداوله بوده و مانند مردم هرات در آن زمان بر طریقه حنبلی عمل می‌نموده... ولی چون در حقیقت

(۱) رسائل خواجه عبدالله انصاری، چاپ چهارم، ص ۱۳.

اعتقادات قلبی و اصول قلبیه تشیع را داشته، مثلاً در جبر و تفویض از کلمات او می‌توانیم استفاده کنیم که مذهب امر بین الامرین داشته.^۱

این رسائل با مقدمه مذکور ابتدا از طرف دانشمند فقید استاد وحید دستگردی مدیر محترم مجله ارمان به عنوان ضمیمه سال بیستم آن مجله چاپ و منتشر شد. و به همان صورت قبلی چندین بار بدون اطلاع حضرت والد آن را چاپ نمودند. اما در چاپ آخر این کتاب که به همت برادر مکرم آقای قانع در سال ۱۳۶۴ شمسی به طریقی کامل تر و منقح تر منتشر شد، معظم له در مقدمه «شرح حال خواجه عبدالله» تجدید نظر کرده و مطالب تازه و مفیدی افزودند.

(۱) همان، ص ۵-۲۶.

آثار مذهبی و کلامی

التاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعة عشر (ع)

این رساله مختصر همان طور که حضرت والد در مقدمه کتاب به آن اشاره می‌فرمایند،^۱ در حقیقت یادداشت‌هایی است از ایشان که در سال ۱۳۴۸ قمری در حدیث سن و اوایل بلوغ که مشغول فراگرفتن عربیت و ادبیات عرب بوده‌اند، مرقوم فرموده‌اند. در این خصوص ایشان می‌فرمایند: «چون از ابتدا علاقه تمام به زبان عربی که زبان دینی ماست داشته و دارم، به همان اندازه که در آن موقع از عربی اطلاع داشتم، آن را به زبان عربی و به قدر اطلاعات تاریخی خود نوشته‌ام، ولی چون مربوط به آن زمان بود کاملاً از آن فراموش داشته و چون با طرز کودکانه نوشته شده، به کلی در طاق نسیان و بوتۀ فراموشی افتاده بود». و نظر به همین مقدمات، این رساله کوچک معمولاً جزو مؤلفات معظم له ذکر نشده است. و لذا وقتی برادر ایمانی آقای سید محمد حسین خبره فرشچی به مجموعه جنگ یادداشت‌های ایام صباوت و بلوغ ایشان دسترسی پیدا می‌کنند، تقاضای چاپ آن را می‌نمایند و حضرتش که تمایل چندانی به چاپ آن

(۱) التاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعة عشر، مقدمه.

نداشتند، از جهت تجدید خاطره آن زمان با این امر موافقت می‌نمایند. این کتاب در سیزدهم رجب ۱۴۰۵ قمری (۱۵ فروردین ۱۳۶۴ شمسی) به طبع می‌رسد و شرح مطالب کتاب همان طور که از عنوان آن برمی‌آید چنین است که مؤلف عالم، تاریخ مختصری در احوال چهارده معصوم ذکر فرموده و در آخر کتاب نیز جدولی در اسامی ائمه (علیهم السلام) و تاریخ ولادت و وفات و تعداد اولاد و اسامی مادران و قتله ایشان (علیهم السلام) مندرج نموده‌اند.

تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا

مهم‌ترین فاجعه دینی در تاریخ اسلام فاجعه کربلاست و لذا کتب مختلفی در اسرار این فاجعه عظیم پس از ایام وقوع آن تا به امروز تألیف شده که یا مستقیماً درباره عاشورا و مصائب حضرت ابی‌عبدالله (ع) و انصار وی است مثل انواع کتب مقاتل و یا درباره ائمه اطهار (ع) می‌باشد و در ذکر حضرت حسین (ع) فاجعه کربلا نیز روایت شده است و این قبیل کتب یا به صورت روایی و نقل احادیث است و یا اخیراً تألیفاتی است که حالت تفسیر و تحلیل این قضیه را دارد که در مورد اخیر غالباً فقط جهات خلافتی و حکومتی و صوری این قضیه مطرح نظر بوده و نسبت به جامعیت موضوع که تفسیر جامع ظاهر و باطن است قاصرند. در برخی از این نوشته‌ها نیز آنچه مطالب نادرست و حشو و زایدی پیرایه این اقدام حقیقت جوینان حسین (ع) و انصارش و وقایع آن بسته شده که مقصود حقیقی قیام حضرت در پس پرده اوهام قرار گرفته است و مظهر اعلائی عشق و شهادت را در نهایت انظلام و درماندگی وصف کرده‌اند.

با توجه به مقدمات مذکور، اجداد بزرگوار فقیر بزرگان سلسله علیّه نعمت‌اللهی گنابادی همواره در صدد احیای حقیقت اسرار حسینی بودند. از این رو جدّ امجد حضرت آقای نورعلیشاه (قدس سرّه) کتابی مفصل در دو جلد بزرگ به نام سلطنة الحسین در این باره تألیف فرمودند. والد بزرگوارم حضرت آقای رضا علیشاه نیز که از مجذوبین حضرت حسین (ع) و سخت شیفته تذکر قضیه عاشورا بودند و میل پدر

بزرگوارشان را نیز موافق می‌دیدند، پس از استجازه از حضرت والد در اوان تحصیل در اصفهان در سال ۱۳۱۳ شمسی اقدام به نوشتن جزواتی راجع به اسرار کربلا کردند و آنها را برای ایشان فرستادند. معظّم له نیز مطالب جزوات را پسندیدند و ایشان را تشویق و ترغیب به تکمیل و چاپ آن کردند. ولی حضرتش که غالب مردم را برحسب جوّ زمانه و روایت و تفسیر نادرست و کوتاه بینانه این قضیه بی‌علاقه و بی‌توجه به موضوع‌های دینی خصوصاً قضیه فاجعه شهیدان کربلا می‌یافتند، اشتیاقی به چاپ این جزوات نمی‌داشتند و از این رو چندی مردّد بودند تا آنکه نظر به علاقه مفرط پدر بزرگوارشان نسبت به نشر کتابی در اسرار واقعه کربلا و احیای حقیقت این مسأله و اصلاح مجالس سوگواری، اقدام به چاپ آن نمودند.

بدین قرار جزوات مذکور در سال ۱۳۵۷ قمری (۱۳۱۶ شمسی) به صورت کتابی تحت عنوان تجلّی حقیقت در فاجعه کربلا^۱ منتشر شد و نظر به جامعیت ظاهری و باطنی که داشت، مورد توجه بسیاری قرار گرفت و نسخه‌های چاپ آن در مدّت قریب به دو سال نایاب شد و حتی حضرت آقای صالح علیشاه اظهار میل فرمودند که پدر بزرگوارم جلددومی نیز برای این کتاب بنویسند.

معظّم له نیز که دیدند طالبان حقیقت جوئی چنین کتبی هستند، پس از تجدید نظر و توضیح و بسط بعضی قسمت‌ها، آن را در ذیحجه الحرام سال ۱۳۵۹ قمری (اول بهمن ۱۳۱۹) مهتّای چاپ دوم کردند. چاپ سوم آن نیز با افزوده شدن مطالب جدیدی در سال ۱۳۸۷ قمری (۱۳۴۶ شمسی) توسط برادر محترم آقای سید علی اشرف قانعی منتشر شد و در سال‌های اخیر طبع سومش نیز کاملاً نایاب شد و مدّت‌ها بود که علاقه‌مندان تقاضای چاپ جدیدی می‌کردند ولی ایشان موافقت نمی‌نمودند، تا اینکه تقاضای هیأت امنای کتابخانه صالح حسینیّه امیر سلیمانی را اجابت فرموده، با تجدید

(۱) چاپ اول این کتاب همراه با دو رساله مختصر از حضرت شاه نعمت‌الله ولی به نام‌های نصیحت‌نامه و محبت‌نامه که پدر بزرگوارم تصحیح فرموده بودند، منتشر شد ولی در چاپ‌های بعدی رسائل مذکور حذف شد.

چاپ این کتاب موافقت کردند. ولی متأسفانه چاپ چهارم آن پس از رحلت جانگداز آن بزرگوار در اوّل تابستان ۱۳۷۲ جزو کتبی که به مناسبت اوّلین سالگرد رحلت آن حضرت برای چاپ مقرر شده بود، منتشر گردید که مشتمل بر برخی اصلاحات و اضافات که معظم له مرقوم داشته بودند همراه با مقدمه‌ای نوشته فقیر است.

کتاب تجلّی حقیقت اوّلین کتاب منتشر شده حضرت آقای رضا علیشاه است و همان‌طور که قبلاً عرض شد جزو معدود کتبی است که در آن شهادت حضرت ابی‌عبدالله حسین (ع) و یارانش علاوه بر ذکر جهات ظاهری که حضرت سرآمد بودند، جهات باطنی و عرفانی مسأله نیز طرح شده و در حقیقت جامعیت ظاهری و باطنی حسین (ع) نمایان گردیده است. این کتاب با مرقومه حضرت آقای صالح علیشاه در جواب عریضه حضرت والد راجع به آن کتاب و تقریظ مرحوم علامه آقا میرزا محمد طاهر تنکابنی شروع می‌شود.

آغاز کتاب تحت عنوان «اساس دعوت انبیا» است که درباره سه رکن اصلی در هر دین که عبارتند از: امور راجع به اعتقاد و قلب، اخلاق باطنیه، احکام و اعمال اعضا و جوارح سخن می‌فرمایند. فصل اوّل درباره بعثت، قیام، نهضت و ظهور انبیا و اولیاست که با یک بحث لغوی درباره این چهار لفظ شروع می‌شود. در فصل دوّم منحصراً «اساس دعوت اسلام» مورد بحث قرار گرفته که دعوت به یک کلمه می‌باشد که عبارت است از توحید حق. ادامه این فصل بحث درباره سریان وحدت حق و لزوم حفظ توحید در تمام مراتب است که برای هر چه مکمل توحید است ثواب و برای هر چیز که مخل آن می‌باشد، عقاب معین شده است. در همین فصل نحوه اخذ دو اصل نبوت و معاد نیز از توحید بیان گردیده و ذکر شده که چگونه فروع دین اسلام نیز بر پایه توحید استوار شده است.

در فصل سوّم مؤلف بزرگوار در ذیل عنوان «قائدین حقیقی و روحانی اسلام کیانند؟» درباره سیره حضرت رسول و علی بن ابی طالب و حسین (علیهم السلام) سخن می‌گویند. و در فصل بعد تحت عنوان «توسعه اسلام و کشورگشایی مسلمین»،

ابتدای توسعه اسلام و دوران خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و بالاخره سلطنت بنی امیه را شرح می‌دهند. فصل پنجم کتاب نیز مختص دوران کوتاه خلافت علی (ع) و امامت حضرت حسن (ع) و مصالحه امام (ع) با معاویه است. فصل ششم کتاب در حقیقت شروع بحث مستقیم درباره حسین است و اینکه «حسین کیست و موجب قیام او چیست؟» که درباره قیام حسین و تأثیر آن و تذکر قضیه عاشورا نیز نکات مهم و بدیعی ذکر می‌شود. در فصل بعد نیز شرحی درباره اینکه «حسین برای قیام خلق شده» و انبیاء سابقین و خود حضرت اخباری دال بر شهادت داده‌اند، درج شده است. فصل هشتم درباره حسین (ع) و معاویه است. و از فصل نهم تا یازدهم جریان حرکت حضرت از مکه تا کربلا و کیفیت شهادت حضرت و یارانش بیان شده است.

فصل یازدهم کتاب تحت عنوان «عاشورای حسین (ع) یا نمایش حقایق اسلام» است که یکی از جذاب‌ترین فصول کتاب می‌باشد و صحنه شب و روز عاشورا بدان گونه که عاشق منتظر وصال معشوق است، وصف شده و نکات عرفانی و اسرار عاشورا عیان گشته است. فصل دوازدهم با عنوان اصلی «اخلاق در اسلام» و عنوان فرعی «مکارم اخلاق حسین (ع)»، ضمن بحث درباره اخلاق، اصول صفات اخلاقی بیان و اثبات شده است که حسین (ع) جامع همه صفات پسندیده بود. در فصل سیزدهم (جامعیت حسین) در تربیت اصحاب و یاران و اجمالی از احوال هر یک از ایشان ذکر شده و در فصل چهاردهم ابتدا درباره «زن در اسلام» و احکام خاص زنان عنوان گردیده و در فصل بعدی «زنان اهل بیت» و احوال ایشان در شب عاشورا آمده است. در آن شب اطفال نیز تحت تأثیر اراده و استنصار حسین (ع) قرار گرفتند که این موضوع در فصل شانزدهم عنوان شده است.

پس از حسین (ع) «میزان حق و باطل» در «مقایسه اخلاق حسین و حسینیان با یزید و یزیدیان» فهمیده می‌شود که در فصل هفدهم کتاب، مؤلف دانشمند به این مسأله پرداخته‌اند. در فصل هیجدهم نیز ایشان را با انبیا از جهت صفات غالبشان سنجیده‌اند و فضیلت حسین (ع) و اصحابش را بر هر یک از انبیا و اصحابشان نشان

داده‌اند. در فصل نوزدهم اثبات کرده‌اند «حسین (ع) سدی در مقابل دعاوی باطله کشید» و در این فصل مدعیان مهدویت را در تاریخ خصوصاً در دوره خود با استناد به احوال و اقوال حسین (ع) ردّ و نهضت حسین (ع) را با قیام مهدی مقایسه کرده‌اند. فصل بعدی کتاب درباره «آثار عاشورا» و نهضت‌های پس از عاشورا است که باعث انقراض بنی امیه و ظهور بنی عباس گردید. در این فصل ارتباط میان حضرت حسین (ع) و ادامه روئے ایشان توسط ائمه بعد (ع) شرح داده شده است. فصل بیست و یکم نیز با عنوان «حسین زنده است» می‌باشد و در آن اهمیت قضیه عاشورا نزد غیر شیعه بیان گردیده. در فصل بعد نیز درباره پیروان قیام حسین (ع) و پیروی نهضت حسین و تأسیس مجالس تعزیه و سوگواری برای متوجه ساختن مردم به اهمیت قضیه نکات مهمی عنوان شده و به همین مناسبت فصل بعدی کتاب در اهمیت نطق و خطابه است، که در آن تأثیر قوه نطق و اهمیت نطق نزد عرب و اسلام و فصاحت حضرت رسول و ائمه اطهار (ع) و تاریخ مختصری از خطبای اسلام درج شده است. و چون در زمان حضرت والد مجالس و مناظر ذکر مصیبت حسین (ع) به نحوی نادرست برگزار می‌شده که منافی مقاصد عالیة حضرت خامس آل عبا (ع) بود، کتاب تجلی حقیقت با فصولی تحت عنوان «اصلاح مجالس و مناظر» و «پیشنهاد مهم به مقام روحانیت» ختم می‌شود و در انتهای کتاب نیز برنامه‌ای برای مجالس مصیبت در دهه اول محرم که حضرت آقای صالح علیشاه تدوین کرده بودند، مندرج است تا آقایان ذکار به طور منظم آنچه را که شایسته ذکر در این موضوع است، بیان دارند و از مطالب حشو و زائد که منافی مقام عالی حسین (ع) است، بپرهیزند.

ده سخنرانی

حضرت والد معظم همان طور که قبلاً گفته شد در ایامی که پس از تحصیلات در بیدخت ساکن بودند به دستور پدر بزرگوار خویش در شبهای ۲۱ رمضان و سحرهای

عاشورا به منبر تشریف برده سخنرانی و سپس ذکر مصیبت می‌فرمودند.^۱ و با اینکه در این مجالس چندین ساله گاه بعضی مطالب و موضوعات تکرار می‌شد و مثلاً چند مجلس راجع به معراج یا معاد سخنرانی فرمودند، ولی هر بار مسأله از جهت و وجهه نظر خاصی مورد نظر قرار می‌گرفت. و لذا بعضی از این سخنرانی‌ها اگرچه بعضاً از نظر موضوع ظاهراً تکراری می‌نمود ولی در واقع هر کدام لطف و محتوای خاص خود را داشت. لذا فقرا و دوستان اعم از حاضرین در این مجالس و غیره غالباً شیفته گرمی و حلاوت و عمق منابر ایشان بودند و تصمیم داشتند که به نحوی یا از طریق تندنویسی و بعدها از طریق دستگاه ضبط صوت، فرمایشاتشان را ثبت و ضبط کنند. و وقتی برادر محترم آقای کریم والانیا خواهش و اصرار کردند که اجازه داده شود تعدادی از مجموعه کثیر نطق‌های منبری ایشان نوشته و چاپ شود، حضرتش موافقت کردند که چندتای آنها را خودشان برای چاپ انتخاب کنند. و حاصل این کار کتاب ده سخنرانی از سخنرانی‌های حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی است.

کتاب ده سخنرانی شامل دو مقدمه، یکی مقدمه چاپ و دیگری مقدمه کتاب به قلم معظم له در سبب نشر کتاب مذکور است. موضوع هر یک از سخنرانی‌ها که به منزله یک فصل کتاب است، به ترتیب عبارتند از: معراج (۱)، معراج (۲)، معاد (۱)، معاد (۲)، ولایت، جبر و تفویض، ثواب و عقاب، رؤیت حق تعالی، گناهان صغیره و کبیره و طاغوت.

نشر کتاب به همان زبان نطق منبری است و میل ایشان چنانکه در مقدمه کتاب می‌فرمایند^۲ این بوده که همان وضع و موقعیت ایراد سخنرانی منظور نظر باشد. از این رو مثلاً هر جا که برای صلوات تذکر داده‌اند، عین همان نوشته شده که وضع عادی آن تغییر نکند. در نوشتن و چاپ مجالس نیز رعایت ترتیب تاریخی سخنرانی‌ها را فرموده‌اند، بلکه کتاب بر حسب اشرفیت موضوع تدوین شده است. چاپ اول این

(۱) ده سخنرانی، مقدمه مؤلف معظم.

(۲) همانجا.

کتاب در سال ۱۳۶۱ شمسی، همراه با دو مقدمه در شرح احوال جناب آقای صالح‌علیشاه و جناب آقای رضاعلی‌شاه (طاب ثراهما) نوشته جناب آقای جذبی، منتشر شد.

رساله رفع شبهات

در تاریخ عرفان و معنویت اسلام همواره کسانی که به غرض یا از سر حقیقت‌جویی شبهاتی را در تعلیم و آداب عرفانی وارد کرده‌اند که سیرکُتب عرفانی شاهد صدق این مدعا است و حضرات عرفای عظام بعضاً در مقام پاسخ برآمده که جواب این گونه مسائل در کتب عرفا مشروحاً ذکر شده است.

در ایام ارشاد حضرت آقای صالح‌علیشاه (قدس سرّه) نیز سؤالاتی را گاه به قصد اعتراض و القاء شبهه و بعضی به عنوان تحقیق و استفهام کتباً یا شفهاً خدمت ایشان مطرح می‌کردند و حضرت والدِ مُعَظَّم بر حسب اجازه و دستور والد بزرگوارشان جواب آنها را می‌نوشتند و برای اینکه مورد استفاده سایرین نیز که در صدد درک حقایق هستند واقع گردد، حضرتش آنها را به صورت مجموعه‌ای قرارداد تا اگر شبهه‌ای برای بعضی در آن مسائل باشد، مرتفع گردد و این رساله را به نام رفع شبهات موسوم نمودند. البته همان طور که معظّم له در مقدمه چاپ دوم این کتاب می‌فرمایند: ^۱ «این جواب‌ها برای کسانی است که امر بر آنان مشتبه شده و در صدد رفع آن باشند، ولی کسانی که ایرادات و اعتراضات آنان صرفاً ناشی از غرض و عداوت است، هر چه هم جواب گفته شود و استدلال برای رفع ایراد آنان بشود تأثیری ندارد وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا. ^۲ از این رو در این کتاب اهمّ مسائل عرفانی که مورد شبهه و ایراد است با استناد به آیات و احادیث و اقامه براهین شرح و تفهیم و رفع شبهه شده است. این مسائل یا اعتقادی و نظری و یا مربوط به اعمال و آداب عرفانی است. مسائل اعتقادی از قبیل وجود حضرت حُجَّت (عج)، عقیده عرفا درباره رؤیت حق تعالی، جبر و تفویض، معاد؛ و مسائلی

(۱) رساله رفع شبهات، چاپ چهارم، صفحه ۵.

(۲) سوره انفال، آیه ۲۳. و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود، باز هم برمی‌گشتند.

درباره آداب و اعمال، مثل رویه عملی سلسله نعمة اللهیة، مصافحه، شارب و غیره. نحوه طرح مسائل در این کتاب بدین طریق است که حضرت مؤلف ابتدا خود مسأله را عنوان نموده، سپس قول فقها و مُتکلمین و حکما را درباره آن مسأله خاص شرح می‌دهند و بالاخره نظر عرفا را که همان نظریه خاص شیعه است، متذکر می‌گردند. لحن بیان مطالب ایشان هنگامی که مواجه با مسأله‌ای می‌شوند که خلاف واقع و با سوءتیت طرح شده تا باعث انحراف فکری متدینین ساده لوح باشد، تند و حاکی از غیرت خاص دینی و عرفانی است که غالباً در این موقع از خود نشان می‌دادند.

رسالة رفع شبهات تاکنون چهار مرتبه به طبع رسیده و در هر چاپ، مسائل و مطالب جدیدتری افزوده شده. طبع اول آن نیز مربوط به سال ۱۳۳۷ شمسی است.

نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر که توسط سازمان ملل متحد تهیه و تدوین شده بود، در سال ۱۹۴۸ میلادی مورد تصویب مجمع عمومی سازمان ملل قرار گرفت و این سازمان از کلیه کشورهای عضو دعوت کرد که متن اعلامیه را در کشورهای خود منتشر و بدان عمل کنند.

چنانکه قبلاً گفته شد در اوایل صدور و انتشار اعلامیه حقوق بشر در ایران، حضرت آقای رضاعلیشاه با تعصب دینی خاص خود بر آن شدند که از وجهه نظر دینی و نه سیاسی به معنای متداول آن روز طی مقالاتی مواد آن را با قوانین اسلامی تطبیق و موارد عدم انطباق را نشان دهند.

مقالات معظم له درباره حقوق بشر پس از انتشار در مجلات، مورد توجه مراجع مقدس روحانیت و همچنین رجال متدین مملکت قرار گرفت. بعداً که تألیفات دیگری در همین خصوص چاپ شد،^۱ ایشان را بر آن داشت که مقالات خود را تکمیل و

(۱) رساله اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر، تألیف آقای دکتر علی غفوری و مقالات آقای زین العابدین قربانی در مجله مکتب اسلام بعداً در همین موضوع منتشر شد که مورد توجه و تمجید ایشان قرار گرفت.

به صورت کتابی تحت عنوان نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر منتشر کنند.

چاپ اول این کتاب با مقدمه حضرتش مورّخه ۲۹ ذیحجه ۱۳۸۵ (اول اردیبهشت ۱۳۴۵) منتشر و استقبال شایانی از آن به عمل آمد که باعث شد پس از تجدیدنظر و افزودن مطالب تازه تصمیم به طبع مجدد آن بگیرند. چاپ دوم آن نیز با مقدمه تازه‌ای به تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۹۵ (۳ فروردین ۱۳۵۴) منتشر شد.

در این رساله ایشان ابتدا سبب نگارش کتاب را شرح می‌دهند و می‌فرمایند: «وارد در سیاست نبوده و به امور سیاسی آن اعلامیه آگاه نیستم و فقط از نظر مذهبی و آنچه ارتباط با دیانت مقدسه اسلام و مذهب شیعه دارد، به بحث می‌پردازم و امیدوارم خواننده محترم مخصوصاً آقایان علما و روحانیین عظام که این امر از وظایف اولیه ایشان است، نواقصی را که در این یادداشت‌ها ملاحظه می‌فرمایند اصلاح کنند و خطاهای آن را از نظر مسائل مذهبی توضیح دهند.»^۱ سپس برای اطلاع خوانندگان به اعلامیه و مواد آن، تاریخچه مختصرش را با عین اعلامیه در کتاب آورده‌اند. فصل بعدی کتاب «نظر اجمالی به اعلامیه نامبرده و مقدمات و پیدایش آن» است که در آن شرح مفصّلی درباره اسباب و مقدمات تاریخی پیدایش این اعلامیه ذکر می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه ظلم و تعدی و سلطه جویی گروهی باعث بروز جنگ‌های مختلف خصوصاً دو جنگ اخیر جهانی شده است و میل صلح و آرامش در بشر، وی را بر آن داشته که همواره طالب مدینه فاضله‌ای عاری از ظلم و تعدی و واجد عدل و صلح باشد. در فصل بعدی تحت عنوان «نظر کلی به دستورات و قوانین اسلامی» نشان می‌دهند که «آنچه بشر در جستجوی آن می‌باشد و آرزوی رسیدن بدان را دارد، در دیانت مقدسه اسلام به نحو اتم و اکمل وجود دارد»^۲ و ما اگر احکام اسلامی را عمل و اجرا کنیم از همه قوانین مصوبه دیگر، اعم از بین المللی یا اختصاصی که قوانین بشری و لذا ناقص است، مستغنی هستیم و اگر این قوانین هم لازم باشد، باید شرح و بیان قانون

(۱) نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، چاپ دوم، ص ۷.

(۲) همان، ص ۲۷.

اسلامی باشد.^۱ و برای نشان دادن جامعیت احکام اسلامی نمونه‌مسائلی را هم در آداب اجتماعی و اخلاقی ذکر می‌فرمایند. آنگاه در فصل «اسلام و مواد اعلامیه حقوق بشر» یک‌یک مواد اعلامیه حقوق بشر را در ترازوی قوانین اسلامی می‌سنجند و موارد مطابقت یا عدم مطابقت را نشان می‌دهند.

در آخر کتاب بخشی تحت عنوان «نتیجه» ذکر شده که مؤلف محترم پس از آنکه در طی کتاب مسئولین وقت حکومت ایران را به دلیل بی‌اعتنایی به اسلام شماتت کردند، اینک مسلمین جهان را مخاطب ساخته و می‌فرمایند: «به قرآن و مجریان و بیان‌کنندگان احکام قرآن متمسک شوید و دردهای ظاهر و باطن خود و جامعه خود را از آن راه دوا کنید.»^۲ و علت ضعف و ناتوانی مسلمین را همین انحراف از قرآن و پیشوایان راستین دین می‌خوانند.

لحن کلام ایشان در این رساله‌گاه خیلی تند است خصوصاً مواضعی که مخاطبشان اولیای امور هستند که دانسته یا ندانسته خلاف اسلام رفتار می‌کنند و لذا خودشان نیز در مقدمه چاپ اول کتاب به این امر چنین اشاره می‌فرمایند: «در بعضی موارد احساسات غلبه نموده، عنان قلم را در اختیار گرفت و به تندی پیش رفت، ولی نظری جز خدمت به دیانت و مذهب نداشته و برای روشن شدن افکار به نوشتن آنها پرداختم.»^۳ نکته قابل توجه درباره این رساله تاریخ انتشار آن در سال ۱۳۴۵ است که معظم له با غیرت خاص اسلامی یک عالم مسلمان و جرأت و شهامت یک دلسوز غیور، مسائلی را که در آن ایام طرحش مخاطره آمیز می‌نمود، بیان فرمودند و چاپ چنین کتابی در آن ایام بسیار مغتنم بود و لذا مورد توجه خاص و عام قرار گرفت.

نظر به اهمیت این کتاب، برادر مکرم آقای حاج ابوالفضل حاذقی خواهش کردند که برای استفاده مسلمانان و کسانی که به زبان فارسی آشنایی ندارند به انگلیسی ترجمه

(۱) همان، ص ۲۸.

(۲) همان، ص ۱۲۰.

(۳) همان، ص ۴.

شود. ترجمه انگلیسی آن نیز توسط آقای فرانسیس گلدینگ^۱ و تحت نظارت آقای حاذقی چهار سال بعد از چاپ اول فارسی یعنی در سال ۱۹۷۰ میلادی در انگلستان چاپ و منتشر شد.^۲ مترجم در مقدمه خود، ترجمه این رساله را به زبان انگلیسی نه تنها برای مسلمین غیرفارسی زبان بلکه برای غیرمسلمانانی نیز که در پی فهم آراء و عقاید بزرگان دین اسلام نسبت به این قبیل مسائل هستند، مفید می‌خواند و هم زبان با رایبندانات تاگور معتقد است استفاده از آراء و نظریاتی (مثل اعلامیه حقوق بشر) که طبیعتاً در یک سرزمین رشد کرده و متعلق به آن است، در سرزمینی کاملاً متفاوت مثل آن است که تخم مرغی را در آب جوش بپزیم و سپس بخواهیم مرغ دیگری روی آن بنشیند و جوجه به عمل آید.

ترجمه عربی کتاب مزبور نیز توسط فاضل محترم آقای حجة الاسلام محمد هادی امینی تحت عنوان «الاسلام و منشور حقوق الانسان الدّولی» در سال ۱۳۵۹ شمسی انجام گرفته است. حضرت آقای رضاعلیشاه نیز ضمن افزودن مقدمه مختصری به زبان عربی، کل ترجمه را حک و اصلاح فرمودند ولی این ترجمه تاکنون مطبوع و منتشر نشده است.

1) Francis Goulding

2) *A Muslim Commentary On the Universal Declaration of Human Rights.*

آثار فلسفی و علمی

فلسفه فلوطین: رئیس افلاطونیان اخیر

فلوطین^۱ یا افلوپین آخرین فیلسوف بزرگ یونانی در قرن سوم میلادی است که مؤسس مکتب خاصی در فلسفه به نام فلسفه نوافلاطونی یا افلاطونیان اخیر می‌باشد.^۲ آراء وی در فلسفه و عرفان مسیحی و اسلامی خصوصاً در میان حکمای اشراقی متقدم و متأخر بسیار نافذ بوده و همواره مورد توجه قرار گرفته است. کتاب مشهور وی موسوم به تاسوعات^۳ یا تسعیات مجموعه‌ای از افکار و آراء و دستوراتی است که با روح

(۱) نام اصلی وی در زبان یونانی پلوتینوس (Plotinus) است. مسلمانان افلوپین را به این اسم نمی‌شناختند ولی در کتب ملل و نحل از حکیمی یونانی به نام "شیخ یونانی" نام برده شده که بعدها مستشرقان به این نکته پی بردند که وی همان افلوپین است.

2) Neo-Platonism

(۳) این کتاب که در زبانهای اروپایی به آن Enneads گویند در اصل به معنای "نه گانه‌ها" است. وجه تسمیه این کتاب به "نه گانه‌ها" بدین قرار است که نوشته‌های افلوپین را که در اصل به نحوی نامنظم و نامرتب بود، شاگرد مشهورش فرفور یوس بر حسب موضوع بدین ترتیب مدوّن کرد که مجموعه ۵۴ رساله‌اش را شش قسمت نموده و هر قسمتی را مشتمل بر ۹ رساله (تاسوع) قرار داد. این کتاب هیچ‌گاه به طور کامل به زبان عربی ترجمه نشده ولی کتاب مشهور دیگری به نام ائولوجیا [معرب کلمه (theology)] به معنای علم الهی یا علم ربوبی [در عالم اسلام مورد توجه فلاسفه بوده که مشابهت بسیار با تاسوعات

←

تعالیم عرفانی قرابت دارد.

آراء افلاطون و افلوپین چنانکه مذکور افتاد، از قدیم الایام مورد توجه فلاسفه اشراق و عرفای مسلمان بوده است و علت عمده‌اش ابتناء این آراء بر حکمت اشراق و اصول عرفانی است،^۱ به نحوی که بعضی از محققین گمان کرده‌اند که تصوف و عرفان اسلامی نیز سرچشمه‌اش افکار فیلسوفان مذکور است. ولی متأسفانه در زبان فارسی و بلکه به زبان عربی نیز که زبان علمی مسلمین است، رساله مستقلی درباره افلوپین هنوز نوشته نشده بود. با توجه به این ملاحظات، حضرت والد دانشمند به هنگام اتمام تحصیل در دانشسرای عالی تهران تصمیم گرفتند رساله پایان نامه دانشجویی در رشته فلسفه را درباره افلوپین تهیه کنند تا اولاً شرحی از فلسفه افلوپین به زبان فارسی بنویسند و ثانیاً ارتباط آن را با عرفان اسلامی بیان دارند و ثالثاً ضمن یک بحث تطبیقی در آراء افلوپین و تعالیم عرفانی رفع شبهه از کسانی کنند که منشأ تصوف اسلامی را تعالیم افلوپین می‌دانستند.^۲

این رساله که با راهنمایی آقای دکتر رضا زاده شفق تهیه شد، در چهارم بهمن ۱۳۱۷ (سوم ذیحجه ۱۳۵۷) خاتمه یافت و مورد توجه و تمجید استادان فلسفه آن دوره و سایر علاقه‌مندان واقع گردید و در آن سال در بین پایان نامه‌ها، درجه عالی را حائز شد. لذا عده بسیاری تقاضای چاپ آن را نمودند و حضرتش این رساله را همراه با تقریظی نوشته آقای دکتر رضا زاده شفق در سال ۱۳۲۰ شمسی منتشر ساختند. و پس از آن دو چاپ دیگر یکی در سال ۱۳۴۷ شمسی (۱۳۸۸ قمری) همراه با مقدمه‌ای

→

افلوپین دارد و لذا باعث شده که عده‌ای معتقد شوند این دو کتاب در حقیقت یکی بوده یا آنکه اتولوجیا شرح بعضی قسمت‌های تاسوعات است. کتاب نه‌گانه‌ها اخیراً (سال ۱۳۶۶ شمسی) به زبان فارسی توسط آقای دکتر محمدحسن لطفی ترجمه و منتشر شده است.

(۱) فلسفه افلوپین، تألیف حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده، چاپ سوم، صفحه ج.
(۲) پس از تألیف این رساله، اثر مستقل دیگری به زبان فارسی به نام درآمدی به فلسفه افلوپین تألیف آقای دکتر نصرالله پورجوادی (مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۵۸) منتشر شد.

جدید نوشته حضرتش توأم با تاریخ مختصر حالات مؤلف معظم به قلم جناب حاج آقای جذبی و چاپ دیگر در سال ۱۳۶۰ شمسی (۱۴۰۲ قمری) با افزوده شدن مقدمه چاپ سوم، منتشر شده است.

اما مطالب این کتاب بدین قرار است که حضرت مؤلف در فصل اول شرحی درباره بزرگان فلسفه یونان تا ارسطو می‌دهند و در فصل دوم به علم و فلسفه در حوزه اسکندریه موطن افلوپین می‌پردازند و در آن به چگونگی نفوذ مسیحیت و دین یهود در فلسفه یونانی و تأسیس فلسفه نوافلاطونی اشاره می‌کنند. فصل سوم و چهارم کتاب تماماً درباره افلوپین رئیس افلاطونیان اخیر و زندگی و آثار و شاگردانش است. فصل پنجم تا هفتم کتاب نیز شرحی اجمالی از آراء فلسفی او خصوصاً نظریاتش درباره اخلاق و تعلیم و تربیت می‌باشد. فصل هشتم کتاب که نسبت به فصول سابقه اهمیت خاصی دارد، مقایسه‌ای تطبیقی میان دستورات افلوپین با تعلیمات بودا و عیسی (ع) و تعالیم اسلامی و در واقع فتح بابی در جهت فلسفه و دین شناسی تطبیقی است. و چون آرای افلوپین چنانکه قبلاً ذکر شد از خیلی جهات مشابهت با تعالیم تصوف دارد، مؤلف دانشمند کتاب در فصول نهم و دهم که فصل آخر نیز هست، شرحی در تعریف تصوف، منشأ و انتشار و سیر آن و اصول فکری این طریقه و مبانی اخلاقی و سلوکی تصوف اظهار داشته، رفع شبهه از کسانی می‌کنند که به «ملاحظه اینکه در قرن ششم میلادی جمعی از پیروان افلاطونیان اخیر در یونان به ایران آمده و عقاید خود را منتشر نموده‌اند، بر این شده‌اند که عرفان و تصوف اسلام نیز از آن منبع پیدا شده است»^۱ و بالاخره کتاب با بخشی تحت عنوان «فلوپین و تصوف» ختم می‌شود که در ذیل آن موارد مشابهت و مغایرت میان تعالیم تصوف اسلامی و آراء فلوپین مقایسه شده است و نتیجه می‌گیرند که «در تصوف نیز لازم نیست که ملل آن را از یکدیگر اخذ نموده باشند، البته فرض آن نسبت به بعض ملل ممکن است ولی عمومیت نداشته و غالباً از

(۱) فلسفه فلوپین، ص ۱۳۰.

یک سرچشمه سیراب شده، نه آنکه اقتباس نموده باشند و مانند نهرهای مختلفی هستند که سرچشمه آنها یکی بوده و در همان سرچشمه از یکدیگر جدا می‌شوند.^۱ و بالاخره می‌افزایند: «عرفای اسلام نیز از بزرگان دیگر ملل نگرفته بلکه به توسط حقیقت اسلامی از مقام حقیقت اخذ نموده‌اند. البته ممکن است بعض جزئیات و آداب صوری را از یکدیگر اقتباس نموده باشند ولی اساس آن از شارع مقدس اسلام است.»^۲

فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الأدلة وی

ابن رشد از فیلسوفان بزرگ و شهیر مسلمان در قرن ششم هجری است که به دلایل فکری و تاریخی، افکار و آثارش در عالم اسلام خصوصاً در میان فیلسوفان شیعه چندان مقبول نیفتاد. ولی غالب آثارش به زبان لاتین ترجمه شده و تأثیر به سزائی در تاریخ فلسفه غرب در قرون وسطی نهاده است، به نحوی که او را بزرگ‌ترین شارح و مفسر ارسطو خوانده‌اند. مورّخین غربی معمولاً ابن رشد را به غفلت خاتم فلاسفه اسلامی خوانده و درباره‌اش کتب مختلف تألیف کرده‌اند. با این همه هیچ یک از آثار وی به زبان فارسی ترجمه نشده بود. لذا وقتی حضرت آقای رضا علیشاه در سال ۱۳۱۵ شمسی وارد دانشکده معقول و منقول شدند و دانشمند محترم آقای بدیع الزمان فروزانفر برای تکلیف دانشجویان دستور دادند که هر یک از آنها کتابی را از عربی به فارسی ترجمه نماید، معظم‌له نیز در جستجوی کتاب مفیدی برآمدند و نظرشان به کتاب مشهور ابن رشد الکشف عن مناهج الأدلة فی عقائد الملة افتاد و آن را پسندیدند. در سبب این انتخاب می‌فرمایند: «چون ابن رشد از فلاسفه و دانشمندان بزرگ اسلام و مورد توجه فلاسفه اروپا نیز هست، کتب او هم به چندین زبان ترجمه شده ولی هیچ یک از آنها تاکنون به زبان پارسی ترجمه نشده بود، به خامة شکسته خود در صدد

(۱) همان، ص ۱۳۱.

(۲) همانجا.

بر آمدم که آن را ترجمه نمایم»^۱

ایشان در اصل ترجمه بر خود متن اقتصار نموده فقط گاهی در پرانتز کلماتی را در رفع ابهام مطالب افزوده‌اند، ولی در مواردی که از لحاظ مذهبی یا از جهت مغشوش بودن عبارت، نیازمند به توضیح بوده است، در حاشیه نکاتی را تذکر داده‌اند. همان طوری که قبلاً نیز گفته شد، به دلیل عدم وجود اثری به زبان فارسی در معرفی فلسفه ابن رشد و احوال و تألیفات و آراء وی مقدمه‌ای نسبتاً مفصل در این باره به اصل ترجمه افزودند. در تألیف این رساله کتب مورد اعتماد عبارت بودند از آثار عمده و مشهور به زبان عربی و چند اثر عمومی از جمله فرهنگ لاروس بزرگ و کوچک و آثار اختصاصی درباره ابن رشد به زبان فرانسوی. این اثر در آذر ۱۳۱۶ اتمام یافت و تا کنون به چاپ نرسیده است.

سیر تکاملی و حرکت جوهریّه

این رساله همان طور که قبلاً ذکر شد، رساله فارغ التحصیلی ایشان در دانشکده معقول و منقول در شعبه معقول بود. حرکت جوهریّه از آراء مشهور حکیم مسلمان ملاصدرا است که بر مبنای اصول عرفانی می‌باشد. مطابق این نظر موجودات مادی در هر آن در حال خلع و لبس تکوینی هستند و رو به کمال می‌روند. ایشان ضمن بیان قول ملاصدرا آن را با نظریه تطوّر^۲ داروین زیست شناس و فیلسوف مشهور انگلیسی در قرن نوزدهم می‌سنجند. رساله سیر تکاملی و حرکت جوهریّه تا کنون به طبع نرسیده است.

خواب مغناطیسی پیوست رساله تنبیه النائمین

یکی از آثاری که حضرت آقای رضا علیشاه در ایام تحصیل تألیف فرموده‌اند، رساله خواب مغناطیسی است که تألیف آن در ۲۶ محرم ۱۳۵۸ قمری (۲۷ اسفند ۱۳۱۷

(۱) رساله فلسفه ابن رشد، صفحه الف.

2) Evolutionism

شمسی) پایان یافته و به صورت تتمه کتاب تنبیه النائمین حضرت آقای سلطان علیشاه به چاپ رسیده است. کتاب تنبیه النائمین بر حسب درخواست یکی از پیروان معظم له تألیف شده و در آن از راه خواب، عوالم غیرمادی و تجرد و بقای روح اثبات گردیده است.^۱ و چون شخص متقاضی در حرکت از گناباد تعجیل داشته و مایل بوده که این رساله را نیز با خود به همراه ببرد، از این رو مؤلف نیز مطالب را به اختصار زیادی مرقوم فرموده‌اند. ولی این رساله در عین اختصار دارای رموز و نکات مهم عرفانی است،^۲ به نحوی که پس از چاپ اول جمعی از برادران دینی از حضور مبارک جناب آقای صالح علیشاه درخواست تجدید چاپ آن را می‌نمایند. و چون در آن ایام مسأله خواب مغناطیسی^۳ که به عبارتی "خواب مصنوعی" نیز گفته می‌شود، رایج می‌گردد، حضرت آقای صالح علیشاه از حضرت والد بزرگوارم می‌خواهند مختصری درباره خواب مصنوعی که دلالت آن بر اثبات موضوع بیشتر است، تألیف فرمایند. معظم له نیز، با وجود گرفتاری‌های تحصیلی، اطاعت امر پدر عزیز خود کرده به تألیف رساله خواب مغناطیسی با نهایت اختصار می‌پردازند. در نتیجه رساله مذکور به ضمیمه چاپ دوم رساله تنبیه النائمین در شهریور ۱۳۱۸ به طبع می‌رسد.

حضرت مؤلف پس از ذکر مقدمه‌ای درباره سبب تألیف کتاب، ابتدا مغناطیس را تعریف فرموده، سپس معنای خواب و تقسیم آن به طبیعی و مصنوعی را شرح می‌دهند. موضوع فصل بعدی کتاب، خواب مصنوعی و اجمالی از تاریخچه رواج آن و راه‌های مختلف خواب مغناطیسی است. در ادامه مطلب نیز چگونگی رؤیا در خواب مصنوعی را شرح می‌دهند.

درهمه این فصول، اقوال دانشمندان غربی مشهور در ایام ایشان با آراء عرفانی در این خصوص تطبیق و مقایسه می‌شود. فصل آخر کتاب که در حقیقت نتیجه کتاب و

(۱) تنبیه النائمین؛ خواب مغناطیسی، مقدمه چاپ سوم.

(۲) همان، ص ۵۰.

لُبُّ مطالب آن است تحت عنوان «نظر عرفانی به خواب مصنوعی» می‌باشد که برخی مراتب و مقامات عرفانی خصوصاً مقام فنا با مراحل خواب مغناطیسی مقایسه می‌شود، که درحقیقت حاکی از مقام علمی و دقت نظر عرفانی معظم له است. چاپ سوم کتاب تنبیه النائمین به ضمیمه رساله خواب مغناطیسی که آخرین طبع آن است به تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۹۸ (۲۹ خرداد ۱۳۵۷) منتشر گشته که مشتمل بر مقدمه جدیدی نیز هست.

«افیون و اثرات آن» ضمیمه کتاب ذوالفقار

دین اسلام جامع همه شئون و ساحات مادی و معنوی است، لذا شامل دستورات اخلاقی و اجتماعی برای حفظ و ارتقای این شئون نیز هست. این دستورات غالباً به حکم عقل و مبانی عقلی تشریح شده که حکمت امر یا نهی از آنها نیز با کمی تعمق روشن می‌شود. از این رو شارع مقدس آنچه را که مفید به حال اجتماع و حفظ و قوام آن است، امر کرده و آن را به تفاوت مراتب فایده واجب و مستحب دانسته و آنچه باعث بروز مضرات و مفسدات اجتماعی است، تحریم یا مکروه کرده است. کشیدن تریاک هم یکی از اموری است که دارای مفسدات اجتماعی و اخلاقی و جسمانی است، و متأسفانه یکی از بلاهای خانمانسوزی که مدت‌هاست گریبانگیر جامعه ایرانی شده و بسیاری از افراد را گرفتار خود نموده، کشیدن تریاک می‌باشد که از سموم مهلکه و مخالف عقل و دین و اجتماع و اقتصاد و بهداشت است.^۱ ولی متأسفانه بعضی مردم عوام گمان می‌برند که لازمه درویشی، کشیدن تریاک و چرس و بنگ و تنبلی و بی‌کاری است،^۲ درحالی که به نظر بزرگان سلسله نعمه‌اللّٰهیه لازمه درویشی، اجتناب از تنبلی و بی‌کاری و اموری است که منجر به این اعمال می‌شود. و لذا دستور بزرگان عرفان همیشه این بوده که «دل با یار و دست به کار» باید داشت.^۳

(۱) ذوالفقار، در حرمت کشیدن تریاک، چاپ سوم، صفحه ط.

(۲) همان، ص ۱۰.

(۳) لازم به تذکر است که در سلسله علیه نعمه‌اللّٰهیه کسانی را که مبتلا به کشیدن تریاک و یا بی‌کاری

برای رفع این توهم و افترا و برای متذکر ساختن مسلمین به مفساد مترتب بر کشیدن تریاک، حضرت آقای سلطان علیشاه (قدس سره) که پیروان خویش را از آن نهی اکید نموده و حتی برکشنده تریاک لعن می‌کردند، در تفسیر شریف بیان السعادة در ذیل آیه شریفه یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ^۱ واقع در سوره بقره ضمن اشاره به مفساد و مضار کشیدن تریاک، استدلال در تحریم آن فرموده‌اند. نحوه استدلال ایشان به دلیل عقلی و علل مستنبطه از کتاب و سنت است. و با اینکه حضرتش مجتهد جامع الشرائط بودند، ولی از دادن فتوا اجتناب داشتند و در مورد حرمت تریاک نیز نظر خویش را نه به عنوان فتوا بلکه به طور قطع یا ترجیح بیان فرموده‌اند.

فتوای ایشان در آن موقع مقارن با فتوای مرحوم آیت الله محمد حسن شیرازی (قدس سره) در خصوص حرمت کشیدن تنباکو بود. و بدین وسیله به کسانی که قصد استثمار و استفاده مادی و سیاسی از ایران داشتند، لطمه زیادی وارد آمد.^۲

پس از حضرت آقای شهید، فرزند و جانشین ایشان حضرت آقای نورعلیشاه نیز رساله‌ای تحت عنوان ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک تألیف فرمودند^۳ و در آن باردیگر ضمن تشریح یکی از احکام اسلامی که سلسله نعمت الاهی گنابادی از سابق بدان عمل می‌نمودند و حرمت آن نزد ایشان مسلم بود، ملت مسلمان ایران را متوجه به خطرات جانی و مالی و مفساد اجتماعی کشیدن تریاک کردند. و لذا رساله ایشان اهمیّت ملی و اجتماعی نیز داشت. رساله ذوالفقار به صورت رساله‌های فقهی عملی تألیف و حرمت کشیدن تریاک از ادله عقلیه و مبتنی بر ادله شرعیه اثبات شده است.

→

هستند و تن به اشتغال به کاری نمی‌دهند و با به تکدی زندگی می‌کنند، نمی‌پذیرند. بزرگان این سلسله نیز خود برای امرار معاش همواره اشتغال به کسب و کاری داشته‌اند که غالباً شغل شریف کشاورزی بوده است.

(۱) سوره بقره، آیه ۲۱۹. تو را از شراب و قمار می‌پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم.

(۲) همان، صفحه دال.

(۳) همان، ص ۹.

زبان بیان مطالب این کتاب به نحوی ساده و سلیس، گاه به زبان عوام است تا عامه مردم خصوصاً اهالی دهات خراسان که بیشتر مبتلا به این عمل قبیح بوده‌اند، از آن استفاده کنند. مؤلف معظم در سال ۱۳۱۸ قمری در ضمن تشرّف به عتبات عالیات، این کتاب را به غالب حضرات مراجع تقلید عصر نشان داده و اکثر ایشان هم حرمت کشیدن تریاک را فتوا داده‌اند که صورت فتاوی در آخر کتاب ضمیمه شده است.

حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) نیز در ادامه همین سنت مرضیه، شخص تریاکی را نپذیرفته و در رساله شریفه پند صالح،^۱ تریاک را جزو مسکرات که زایل کننده صفات و کردار نیک است، محسوب داشته، حکم به اجتناب از آن داده‌اند. والد ماجد فقیر، حضرت آقای رضا علیشاه نیز پیروان را جدّاً از آن منع می‌فرمودند و یکی از علل انحطاط اخلاقی جامعه ایرانی در آن زمان را ابتلا به همین عمل سوء می‌دانستند.^۲ لذا وقتی پدر بزرگوارشان اظهار میل در تجدید طبع کتاب ذوالفقار فرمودند، حضرتش بر طبق دستور ایشان در آن موقع رساله ذوالفقار را تحریر نموده و با نسخه اصل مقابله و تصحیح کردند، و ضمناً بعضی مطالب را که محتاج به توضیح بوده، در پاورقی توضیح دادند.

اما خود معظم له مقاله‌ای تحت عنوان «افیون و اثرات آن» که در ایام تحصیل در اسفندماه سال ۱۳۱۶ شمسی در این باره مرقوم فرموده بودند، همراه با ترجمه تفسیر آیه مذکور در بیان السعادة^۳ در انتهای کتاب ذوالفقار به صورت تکمله افزودند. شرح حالی نیز از مؤلف دانشمند رساله ذوالفقار در ابتدای آن اضافه فرمودند.

در این مقاله ابتدا حضرت والد اظهار تأسف خود را نسبت به شیوع استعمال افیون در کشور ایران و بسیاری از ممالک خاور دور بیان می‌کنند. سپس سبب نگارش این

(۱) پند صالح، چاپ پنجم، ص ۸۸.

(۲) فقیر نیز به تبعیت از شیوه اجداد بزرگوارم، اقطاب اخیر سلسله، پیروان را از اعتیاد به کشیدن تریاک منع کرده و شخص تریاکی را اصولاً نمی‌پذیرم.

(۳) بیان السعادة، ج ۱، ص ۱۹۴.

مقاله را وظيفه خود در مبارزه با اين بلاي عمومي مي‌کنند. در قسمت بعدي مقاله به اختصار درباره افیون و استعمال اخير آن در زبان فارسي به عنوان ترياک^۱ و اقسامش و تاريخ شيوعش در ميان ملل دنيا و ايران مطالبی را ذکر مي‌فرمایند. سپس به خواص و مضرات آن اجمالاً اشاره کرده و تحقيق کامل تر اين مطلب را مربوط به علم طب مي‌دانند. در قسمت بعدي تأثير شيوع ترياک را در جوامع انساني و خصوصاً در ميان مردم ايران نشان مي‌دهند و در انتها از مسؤولين امر و دولت مي‌خواهند که «اولاً خود همت نموده و دوري گزينند و بعد سايرين را عملاً و قولاً نهي نمايند».^۲

در انتهای اين کتاب نيز چند دستور برای ترک اعتياد معتادين که پدر بزرگوارشان در سابق تجویز مي‌فرمودند، همراه با نسخه‌ای ديگر در ترک اعتياد از کتاب بستان السیاحه، تأليف حضرت آقای مست عليشاه، نقل مي‌کنند. چاپ سوم اين کتاب همراه با مقدمه جديدي به قلم حضرت آقای رضا عليشاه (طاب ثراه) به صورت افست از چاپ دوم در سال ۱۴۰۰ قمری (۱۳۵۹ شمسی) منتشر شده است.

(۱) کلمه افیون معرب کلمه اویون يونانی و هيون فارسي است. کلمه ترياک هم معرب آن ترياق است که در زبان يونانی به آن "تريا کا" گویند و در اصل به معنای پادزهر و ضد سم درندگان می‌باشد. ولی اخيراً يعنی از موقعی که استعمال افیون در ايران شيوع یافت به تدريج لفظ ترياک در ازای آن به کار برده شد؛ چراکه افیون نيز در معجونی که به نام ترياق فاروق از آن ساخته می‌شده به عنوان ضد درد و ضد سم به کار رفته است.

(۲) مقاله «افیون و اثرات آن»، تتمه کتاب ذوالفقار، ص ۱۲۵.

سفرنامه‌ها، تاریخ و جغرافیا

خاطرات سفر حج

دومین رشته از سلسله یادداشت‌هایی که مُعظّم له در اسفار متعدّد خود نوشته‌اند، خاطرات سفر حجّ است که مربوط به اولین سفر حجّ ایشان می‌شود که چون درباره سفر حجّ و حائز اهمیت و در حقیقت راهنمایی برای حاجیان می‌باشد، لذا چاپ آن را بر سفرنامه‌های قبلی خود مقدّم داشتند.^۱ این کتاب اولین سفرنامه ایشان است که منتشر شد.

اولین سفر حجّ حضرتش در ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۶۹ (۵ شهریور ۱۳۲۹) سوّمین روز صدور فرمان دستگیری و ارشاد از جانب جناب جناب صالح علی‌شاه آغاز شد و حدود ۶ ماه طول کشید و در آن برحسب کشورها و اشخاص و مناطق مشاهده شده، یادداشت‌هایی تهیه کرده و سپس با استفاده از منابع مربوطه آن را کامل کردند، و به موجب اصرار زیاد فقرا و دوستان از حضرت والدشان اقدام به چاپ آن نمودند.

چاپ اول این سفرنامه به اهتمام جناب حاج سید هبة الله جذبی (ثابت‌علی) در غرّة

(۱) شرح این سفر نیز در فصل «اسفار» کتاب حاضر بر مبنای همین سفرنامه بعداً به تفصیل ذکر خواهد شد.

ربیع الثانی ۱۳۷۸ (۲۳ مهر ۱۳۳۷) منتشر شد. چاپ دوم آن نیز در عید فطر ۱۳۹۸ (۱۳ شهریور ۱۳۵۷) منتشر گردید. فصول این سفرنامه نیز به ترتیب مراحل سفر است که پس از ذکر دو مقدمه آغاز می‌شود. مطالب مهم تر فصل اول کتاب که تحت عنوان «به سوی عربستان سعودی» می‌باشد، مناسک حج و اسرار آن و تاریخ و جغرافیای مکه است. در فصل دوم (مدینه طیبه) نیز شرحی درباره تاریخ و جغرافیای مدینه و اماکن مقدسه واقع در آن و اوضاع عربستان سعودی درج کرده‌اند و ضمن بیان تاریخ مذهب وهابی و اصول و تعلیمات آن، این مذهب و روش حکومت سعودی را از وجهه نظر یک عارف و عالم شیعه بررسی و نقد کرده‌اند. در فصل «سوریه و لبنان» نیز بر حسب ملاقات با شیخ مولویه، درباره سلسله مولویه و مجلس ذکر و سماع ایشان توضیح داده‌اند. فصل بعدی کتاب «کشور مصر» است که شرحی از ابته تاریخی مصر و اوضاع فرهنگی مصر و موزه‌ها و دانشگاه‌های آنجا را بیان فرموده‌اند. در فصل «در راه کشور هاشمی اردن» نیز درباره کشور هاشمی اردن و قدس و اماکن مقدسه آنجا مثل خلیل الرحمن و بیت اللحم توضیح داده‌اند. فصل ماقبل آخر کتاب «عراق عرب» است. این فصل از جهت شرح ملاقات‌های ایشان با حضرات علما و آیات عظام ساکن در عتبات عالیات و همچنین توصیف مقابر و اماکن متبرکه که حائز اهمیت است. سفرنامه خاطرات سفر حج با فصل «به سوی ایران» ختم می‌شود که شرح وقایع بازگشت به ایران است.

مقدمه چاپ دوم این سفرنامه عید فطر سال ۱۳۹۸ (۱۳ شهریور ۱۳۵۷) به قلم حضرت مؤلف نوشته شده. در این چاپ علاوه بر تصحیح اغلاط چاپ اول، مؤلف بزرگوار با وجود مشاغل زیاد در کل کتاب تجدید نظر کرده و مطالب تازه‌ای نیز افزوده‌اند که در چاپ اول نبوده است. از نظر اتقان عبارات و افزایش برخی مطالب و مدارک در حواشی نیز بر چاپ اول مزیت دارد.

یادداشتهای سفر به ممالک عربی

این کتاب مجموعه اولین یادداشت‌هایی است که معظم له در اولین سفر به خارج

ایران به زیارت اماکن متبرکه، تهیّه فرموده بودند که پس از مراجعت از سفر به درخواست بعضی از دوستان برای اینکه استفاده‌اش عمومی گردد، اقدام به چاپ آن نمودند که به همت مرحوم جناب آقای جذبی (ثابتعلی) در سال ۱۳۹۴ قمری (۱۳۵۳ شمسی) منتشر شد.^۱ این سفر از ۲۴ محرم سال ۱۳۶۵ قمری (نهم دی ماه ۱۳۲۴ شمسی) آغاز شد و در چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۶۵ قمری (۲۸ اسفند ۱۳۲۴ شمسی) ختم شد. فصول مختلف این سفرنامه برحسب و به ترتیب کشورها و شهرهایی است که در طی راه مشاهده نموده و علما و دانشمندانی که ملاقات کرده و قبور بزرگان و آثار باستانی‌ای است که دیدن فرموده‌اند. فصل اول کتاب با عنوان «به سوی عتبات عالیات» آغاز می‌شود و به دنبال آن فصول «به سوی سوریه»، «به سوی مصر»، «از مصر به فلسطین»، «از فلسطین به سوی سوریه و عراق» و بالاخره انتهای سفر و فصل آخر این کتاب «به سوی ایران» است.

در این فصول مطالب متنوعه‌ای با استناد به مدارک تاریخی و علمی عنوان شده است. و مؤلف دانشمند، هم ذکر رجال و شرح مختصر زندگی هر یک را فرموده‌اند و هم تاریخ و جغرافی شهرها و فِرَق و نحل مربوطه را بیان داشته‌اند و هم آثار و ابنیه تاریخی و مناطق دیدنی شهرها را شرح داده‌اند. و چون در سفرنامه حج برخی مطالب را شرح داده‌اند که مربوط به این سفر هم می‌شود، در این کتاب سعی فرموده‌اند مطالب دیگری را درباره همان کشورهایی که در سفر حج مشاهده کرده‌اند، ذکر کنند.

از گناباد به ژنو

سومین مجموعه یادداشت‌های حضرت والد که به صورت سفرنامه‌ای منتشر شده است، مربوط به سفری پر از رنج و کدورت است که بر اثر بروز ناگهانی کسالت پرنج

(۱) شرح این سفر در فصل «اسفار» کتاب حاضر بر اساس سفرنامه مذکور (یادداشت‌های سفر به ممالک عربی) بعداً به تفصیل ذکر خواهد شد.

و درد جناب صالح علیشاه در سال ۱۳۷۳ قمری (۱۳۳۳ شمسی) نوشته شد.^۱ در این سفر که بنا بر خواهش فقرا و سایر دوستان انجام شد، حضرت جدّ امجد به همراه حضرت والد و چند تن دیگر برای معالجه عازم ژنو شدند آنچنان اندوه بار بود که حضرت والد حال و تصمیم نوشتن یادداشت نداشتند، ولی پس از آنکه حال مبارک حضرت صالح علیشاه رو به بهبود گذاشت، روزی در بیمارستان از حضرت والد سؤال فرمودند: «آیا برای این سفر هم یادداشت‌هایی نوشته‌ای؟» حضرت والد عرض کردند: «در این سفر حالی برای نوشتن یادداشت نداشته و ننوشته‌ام». ایشان فرمودند: «خوب است بنویسی». لذا حسب الامر معظم له، پدر بزرگوارم شروع به نوشتن فرمودند. و پس از بازگشت مدت‌ها بود که میل داشتند این سفرنامه را که عمدتاً ذکر حالات و شرح کسالت چند ماه آن حضرت بود، تکمیل و به چاپ برسانند، ولی متأسفانه قضای الهی غیر از آن بود و حضرت جدّ امجد به لقای پروردگار پیوستند.

تألیف این سفرنامه در عید فطر ۱۳۷۴ (اول خرداد ۱۳۳۴) به پایان رسید، ولی در سال ۱۳۸۸ قمری (۱۳۴۷ شمسی) تحت عنوان از گناباد به ژنو در تهران چاپ و منتشر شد و تاکنون منحصر به همین یک چاپ است.

به طور کلی منظور اصلی مؤلف محترم از نگارش این یادداشت‌ها مانند یادداشت‌های سابقشان ذکر مطالب متنوع و مفید مذهبی و تاریخی و علمی بود، ازین رو بعضی قسمت‌های تاریخی که محتاج رجوع به کتب منبع بوده، با استناد به آن کتب تکمیل شده است.

مندرجات این سفرنامه با بخش «بروز کسالت» آن جناب و «ورودشان به تهران» شروع و با «عزیمت به سوئیس» ادامه می‌یابد. در فصل سوئیس پس از بستری شدن جناب صالح علیشاه شرحی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی و دینی مردم آنجا ذکر می‌شود و چون عید پاک نیز فرا می‌رسد، تاریخچه‌ای از عید پاک و تعطیل یکشنبه ذکر

(۱) شرح این سفر پر رنج مطابق آنچه خودشان در کتاب از گناباد به ژنو مرقوم داشته‌اند، در بخش «اسفار» بعداً ذکر خواهد شد.

می‌فرمایند و به مناسبت گردش در شهرهای مختلف و دید و بازدید با اشخاص گوناگون فصولی تحت عناوین لوزان و مونتر، تصوف در اروپا، سلسله چشتیه و معراج حضرت مسیح با ذکر مطالبی خواندنی در ذیل آنها درج شده است.

و چون حال حضرتش رو به بهبود می‌رود، پدر بزرگوارم بنا به دستور معظم له به پاریس می‌روند. در پاریس نیز برحسب دیدن اماکن تاریخی، شرحی از آنها تحت عناوینی از قبیل کلیسای تتردام، برج ایفل، شانزلیزه، ورسای، موزه لوور، کتابخانه ملی و باغ وحش ذکر شده است. در همانجا با گروه‌های دینی و بزرگانشان از قبیل شیخ مصطفی رهبر سلسله شاذلیه ملاقات می‌کنند و در طی فصولی درباره ایشان مطالبی را عنوان می‌فرمایند و در انتهای این بخش فصلی کلی تحت عنوان «وضع عمومی و مذهبی فرانسه» درباره فرانسه است. فصول آخر کتاب راجع به بازگشت ایشان به ژنو و مذاکره با مرحوم کاظم زاده ایرانشهر و تودیع در بیمارستان و بازگشت به ایران است. در انتهای کتاب نیز مقاله‌ای حاکی از غم و اندوه نوشته جناب آقای جذبی (ثابتعلی) که یادداشت‌های این کتاب را استنساخ و آماده چاپ کرده بودند، در شرح کسالت و مسافرت حضرت آقای صالح علیشاه، درج شده است.

گردش افغانستان و پاکستان

چهارمین یادداشت‌های مسافرت‌های حضرت والد تحت عنوان گردش افغانستان و پاکستان می‌باشد که در حقیقت آخرین سفرنامه‌ای است که به‌طور کامل نوشته و منتشر کرده‌اند و از جنبه استحسانی نیز همان‌طور که خود معظم له در مقدمه همین سفرنامه می‌فرمایند مطابق اسفار اربعه سلوک طبق نظر عرفا است و در حقیقت اسفار دیگر طریق در آن چهار سفر مندرج و متفرع بر آن است. البته ایشان در غالب سفرنامه‌ها

(۱) اسفار اربعه سلوک الی الله همان‌طور که در فصل «مقدمه درباره تصوف و عرفان» ذکر شد به ترتیب عبارتند از: ۱- سفر من الخلق الی الحق ۲- سفر بالحق فی الحق ۳- سفر من الحق الی الخلق بالحق ۴- سفر بالحق فی الخلق.

یادداشت‌هایی مربوط به آن سفر مرقوم می‌فرمودند، ولی فقط همین چهار سفر را بعداً کامل و به درخواست دوستان منتشر کردند.

این سفر چنانکه گفته شد بنا بر خواهش و اصرار برادر مکرم آقای حاج ابوالفضل حاذقی که در آن موقع نماینده فرهنگی ایران در افغانستان بودند، انجام شد و حضرت والد مصمم شدند پس از افغانستان در شهرهای پاکستان نیز گردش بنمایند.

تنظیم و تکمیل یادداشت‌های مربوط به این سفر در سال ۱۳۷۸ قمری (مهر ۱۳۳۷ شمسی) که تاریخ امضای مقدمه خود کتاب است، آماده شده بود، ولی این سفرنامه تا سال ۱۳۹۶ قمری (۱۳۵۴ شمسی) که تاریخ مقدمه چاپ کتاب است منتشر نشد و در این سال ایشان بنا به خواهش دوستان، موافقت خود را اعلام فرمودند و لذا این سفرنامه تحت عنوان گردش افغانستان و پاکستان در سال ۱۳۵۵ شمسی با دو مقدمه معظم له در سبب تألیف این کتاب و فوائد صوری و معنوی سفر منتشر شد.

مطالب کتاب مشتمل است بر شرح و وصف شهرها و اشخاص و اماکنی که مؤلف محترم مشاهده نموده‌اند که اینک به ترتیب برحسب اهم موضوعات ذکر می‌شود. عناوین اولیه موضوعات کتاب درباره شهرهای بین راه گناباد و برخی شهرهای استان خراسان تا مرز ایران و افغانستان است. مثلاً در ذکر نیشابور به مناسبت زیارت قبور شیخ ابوعثمان مغربی و شیخ فریدالدین عطار، درباره این بزرگان تصوف و احوال و مقاماتشان مطالبی می‌فرمایند. فصول مربوط به افغانستان درباره اوضاع تاریخی و جغرافیایی افغانستان، خصوصاً شهر هرات است و درباره مشاهیر عرفا و علمای آنجا نظیر میرحسین هروی و عبدالرحمن جامی و کمال‌الدین کاشفی و خواجه عبدالله انصاری اطلاعات سودمندی، خصوصاً در مورد شیعه یا سنی بودن آنان ذکر می‌فرمایند. سپس درباره اوضاع طبیعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کابل نکات قابل توجهی را شرح می‌دهند.

فصل بعدی کتاب درباره غزنه و مشاهیر آنجا مثل حکیم سنایی و سلسله نقشبندیه است. سپس مؤلف محترم مزار شریف را که از شهرهای معروف و مقدس افغانستان و

مدفن احتمالی حضرت مولی الموالی علی (ع) است، ذکر و بحث دقیقی پیرامون اختلاف اقوال در مدفن حضرت علی (ع) می‌نمایند. حضرتش در قسمت مربوط به پاکستان، دربارهٔ اوضاع تاریخی و جغرافیایی پاکستان خصوصاً شهرهای پیشاور و لاهور و کراچی شرح و دربارهٔ احوال معاریف آنجا در ذیل عناوین متعددی سخن می‌فرمایند. قسمت آخر کتاب نیز مربوط به شهرهایی از ایران است که به هنگام بازگشت مشاهده فرموده‌اند. کتاب‌گردش افغانستان و پاکستان با مؤخرهٔ مرحوم آقای جذبی (ثابتعلی) که تحت مراقبت چاپی ایشان به طبع رسیده بود، ختم می‌شود. این کتاب شریف تاکنون فقط یک بار به حلیهٔ طبع درآمده است.

سفرنامهٔ اوّل هند

حضرت آقای رضاعلی‌شاه در سفر دومی که بنا بر دعوت برادران ایمانی نعمت‌اللّهی ساکن هند در سال ۱۳۵۸ شمسی به هند تشریف بردند، یادداشت‌هایی را فراهم آورده و به صورت سفرنامه‌ای تنظیم کردند. در سفرنامهٔ دوم به هند نیز در چند جا به آن اشاره کرده‌اند، ولی این سفرنامه مفقود می‌باشد و تاکنون پیدا نشده است.

سفرنامهٔ دوم به هند

این سفرنامه شامل یادداشت‌های معظم له در سفر سال ۱۳۵۹ شمسی به هند است که به خط خودشان موجود می‌باشد. و در حقیقت دومین سفرنامه به هند محسوب می‌شود. این یادداشت‌ها از روز ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ (سی‌ام ربیع الاول ۱۴۰۱) ابتدای حرکت از تهران شروع می‌شود و تا ۴ اردیبهشت ۱۳۶۰ که تاریخ بازگشت ایشان و همراهان به تهران است، ادامه می‌یابد. شهرهای مهمی که در این سفر دیدن می‌فرمایند به ترتیب عبارتند از: بمبئی، پونا، حیدرآباد، بیدر، بنگالور، میسور، دهلی و کشمیر که طبق معمول شرح و وصفی از اماکن مقدّسه و نقاط دیدنی که مشاهده فرموده یا اشخاصی که ملاقات نموده‌اند، بیان می‌کنند. سفرنامهٔ دوم ایشان به هند حدود ۲۰۰

صفحه است و در آن در بعضی مواضع که مطالب سفرنامه اول تکرار می‌شود، اشاره‌ای به آن سفرنامه نیز می‌کنند. این سفرنامه تا به حال به طبع نرسیده است.

تاریخ و جغرافی گناباد

نوشتن تاریخ و جغرافیای اُمم و کشورها و سپس شهرها و مناطق مهم که در حقیقت ذکر زمان و زمین آنجاست، از قدیم مورد توجه علما بوده و در این زمینه خصوصاً در تاریخ تمدن اسلامی کتب متعددی موجود است. در دوره جدید نیز که حیات ملت‌ها و تاریخ و جغرافیای سرزمین‌ها به صورت یکی از شعب مهم علوم انسانی درآمده و روش‌های علمی جدید در آنها اعمال می‌شود، به تألیف این قبیل کتب اهتمام تام و رزیده می‌شود.

در تاریخ ایران نیز برای بسیاری از شهرهای مهم تاریخی از قبیل ری و اصفهان به غیر از کتب عمومی، کتب اختصاصی تاریخی و جغرافیایی از قدیم الایام نوشته شده است، ولی درباره گناباد با اینکه شهری تاریخی است، چون مشهور نبوده به صورت مستقل و جداگانه کتابی تألیف نشده بود و اگر هم در کتب سابقین چیزی درباره این ناحیه دیده می‌شود، خیلی مختصر و مجمل است. اما این شهر در دوره حضرت حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی به دلیل اینکه ایشان اهل آنجا و ساکن در آن بودند، مرکز عرفان و مطاف اهل دل گردید، و مورد توجه سیاحان و مورخان قرار گرفت و پس از ایشان نیز سکونت اقطاب سلسله علیّه نعمت‌اللهی گنابادی در آنجا باعث شد که گناباد و خصوصاً قریه بیدخت در آن، مشهورتر گردد و در حقیقت میان گناباد و عرفان مقارنت و نسبت ایجاد شود.^۱ خصوصاً جد امجد فقیر

(۱) در این باره در کتاب تاریخ و جغرافی گناباد (ص ۶۳) آمده است: «در حقیقت شهرتی که در قرن اخیر برای گناباد پیش آمده هم نزد دوستان طریقت و هم پیش مخالفان به واسطه همان نام تصوّف و عرفان است که دوستان وقتی نام گناباد را می‌شنوند روی تداعی معانی از تصوّف یاد نموده و به آن علاقه مند هستند و مخالفان نیز از همان نظر تداعی معانی چون با تصوّف عناد دارند، به نام گناباد هم به نظر بدبینی می‌نگرند.»

حضرت آقای صالح علیشاه و پدر بزرگوارم حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراهما) در آبادانی و رونق آنجا سعی بلیغ نمودند^۱ که در و دیوار شهر حدیث خدمات عام‌المنفعه ایشان گوید.

بدین قرار و با توجه به شهرتی که گناباد در قرن اخیر یافته بود، پدر بزرگوارم در ایام تحصیل در اصفهان در سال ۱۳۱۳ شمسی در صدد برآمدند که یادداشت‌هایی پیرامون تاریخ و جغرافیای گناباد فراهم آورند. لذا پس از کسب اجازه از جناب آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) صفحاتی نیز تدوین کردند ولی آن را ناقص رها فرمودند. تا اینکه در سال ۱۳۴۱ شمسی به محض یافتن فرصتی اقدام به تکمیل این یادداشت‌ها نمودند که حدود سه سال به طول انجامید و در اوایل سال ۱۳۴۴ شمسی خاتمه یافت. ولی هنوز چون این یادداشت‌ها را به نظر والای خویش ناقص می‌دیدند، قصد انتشارش را نداشتند. اما بالاخره با اصرار دوستان و علاقه‌مندان و با این نیت که شاید مطالعه آن سبب شود که دیگران هم در صدد تکمیل آن برآیند، با چاپ آن موافقت نمودند.^۲ این یادداشت‌ها به صورت کتابی تحت عنوان تاریخ و جغرافی گناباد در سال ۱۳۴۸ شمسی (۱۳۸۹ قمری) منتشر شد و این درحقیقت نخستین کتابی است که مخصوص تاریخ و جغرافیای گناباد نوشته شده است.^۳

ایشان در تألیف این کتاب، چون گناباد از شهرهای باستانی ایران است، نخست به کتب مهم تاریخی و جغرافیایی متقدمین از قبیل معجم البلدان یاقوت حموی و متأخرین مثل مرآة البلدان تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله رجوع کرده‌اند تا سابقه این شهر و

(۱) در این موضوع برای اطلاعات بیشتر به کتاب یادنامه صالح (چاپ تهران، سال ۱۳۶۶) مراجعه شود.

(۲) تاریخ و جغرافی گناباد، مقدمه چاپ.

(۳) تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد سه کتاب دیگر به نام‌های بیدخت را بشناسیم (تألیف آقای حاج محمد علی امینی بیدختی، تهران، ۱۳۷۱) و جغرافیای گناباد (تألیف آقای حسین پورابراهیم، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۱) و جغرافیای تاریخی گناباد (تألیف آقای سید حسین مجتبیوی، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۴) در این موضوع منتشر شده است که مرجعشان عمدتاً کتاب حضرت والد می‌باشد ولی متأسفانه با وجود خدمات بسیاری که پدر بزرگوار و اجداد عالی مقدار فقیر در عمران گناباد کرده‌اند، هیچ‌گونه ذکری از ایشان و آثار خیریه‌شان در دو کتاب اخیر نیامده و در کتاب آخر لحن بیان مؤلف غیر علمی و گاه غرض آلود است.

وجه تسمیه‌اش را به «گناباد» ببندد. لذا عنوان فصل اول کتاب عبارت است از «گناباد و پیدایش آن». مؤلف محترم در فصل دوم، جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی گناباد را به تفصیل، موضوع تحقیق و بررسی قرار داده‌اند. در این فصل طول و عرض جغرافیائی و قبله گناباد، حدود گناباد و همچنین اوضاع طبیعی و معادن آنجا، مسائل فرهنگی از قبیل لهجه محلی مردم گناباد، ضرب المثل‌ها، اشعار و ترانه‌های محلی، و مطالبی مانند قراء گناباد را شرح داده و در انتها ذکرى از دانشمندان و معاریف گناباد کرده و شرح حال مختصر هر یک را بیان داشته‌اند.

این کتاب در حقیقت از حیث تحقیقات علمی، جغرافیایی و تاریخی آنچنان دقیق و مستند تألیف شده که انسان تصوّر می‌کند اینها محصول مطالعات کسی است که رشته تحقیقش فقط تاریخ و جغرافیاست و فقط در این زمینه مطالعات عالیه دارد. حضرتش در قسمت‌های جغرافیایی خصوصاً در بخش طول و عرض جغرافیایی گناباد با چنان تبخّر علمی قدیم و جدید مسائل را شرح داده‌اند که دلالت تامّ بر میزان اطلاعات علمی ایشان در این موضوع دارد، خصوصاً اگر توجه کنیم که تألیف این کتاب در سال ۱۳۱۳ شمسی آغاز شده که هنوز نوشتن این قبیل کتب با چنین دقت و ظرافت علمی جدید کم سابقه بوده است.

کتاب تاریخ و جغرافی گناباد فقط یک بار چاپ شده و از همان اوان از کتب مرجع در این زمینه شناخته شده است.

جنگ‌ها

جنگ خطی ۱

این جنگ با خطبه‌ای مورّخه‌ای اوایل ربیع الاول سال ۱۳۴۸ قمری به خط معظّم له شروع می‌شود و مجموعه‌ای از یادداشت‌های ایام صباوت و اوائل بلوغ ایشان است که در شانزده سالگی که در بیدخت اشتغال به تحصیل داشته‌اند، مرقوم فرموده‌اند. این مجموعه مشتمل بر اشعاری از بعضی از اقطاب سلسله نعمة اللّهیة مثل رباعی حضرت آقای نورعلیشاه ثانی و رباعی حضرت آقای صالح علیشاه و شاعرانی دیگر، همچنین مدایح معصومین (علیهم السّلام) و عرفای عظام است. سایر مطالب مهم آن عبارتند از: حدیث کساء، دعای صباح امیرالمؤمنین، حدیث مباهله، لایحه‌ای به مناسبت سیزدهم رجب تولّد حضرت امیر(ع)، منتخباتی از کلمات عرفاء و کتاب عوامل جرجانی و رساله موجز در علم بلاغت که کتابتش به تاریخ چهارم ربیع الثانی سال ۱۳۴۸ به خط معظّم له اختتام پذیرفته است. اشعار و مطالب دیگری نیز در جنگ وجود دارد که به خط خود ایشان نیست و بعضاً امضا ندارد.

از بخش‌های مهم این جنگ، یکی از تألیفات ایشان می‌باشد که رساله مختصری به زبان عربی است به نام التّاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعة عشر (صفحات ۱۱۴

الی ۱۲۳) که در ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۴۸ پایان پذیرفته است. این رساله بعداً به صورت کتاب کوچکی به چاپ رسید و شرحش قبلاً گذشت. این جنگ به قطع کوچک و جلد چرمی و حدود ۳۲۸ صفحه است و آخرین مطلب آن به تاریخ ماه جمادی الثانیه سال ۱۳۴۸ قمری می‌باشد و اینک متعلق به برادر مکرم آقای حاج نورمحمد قاسملو است.

جنگ خطی ۲

دومین جنگ خطی ایشان به قطع کوچک و دارای جلد چرمی و ۳۰۰ ورق است. در صفحه اول جنگ مرقوم فرموده‌اند: «شروع نوشتن این جنگ در تاریخ نهم ربیع الاول ۱۳۵۰ مطابق اول مرداد ۱۳۱۰ شمسی بوده است» و مطالبش عمدتاً مربوط به ایام تحصیل ایشان در اصفهان و تهران می‌باشد. در همان صفحه اول اشعاری از جناب حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه) و به تناسب موضوع آن، رباعی مشهور خویش به مطلع «تا بنده صالح زمان گردیدم» را بعداً اضافه فرموده‌اند. بیت اول اشعار جناب آقای رحمت علیشاه این است:

کیم من بنده سلطان علیشاه فقیر ریزه خوار نعمت الله

سپس فهرست مطالب جنگ آمده است. اهم مطالب این مجموعه عبارتند از: اجازه‌نامه‌های قطبیت اقطاب اخیر سلسله حضرت آقای مجذوب علیشاه، حضرت آقای سلطان علیشاه، حضرت آقای صالح علیشاه، حضرت آقای حسین علیشاه، حضرت آقای سعادت علیشاه و برخی مشایخ و مأذونین ایشان؛ سپس اشعار مشهور عرفای شاعر از قبیل مولوی، حافظ، هاتف، حضرت شاه نعمت الله، عراقی و نورعلیشاه اول. ایشان در برخی مواضع عنوان مطالب را مرقوم و مواد آن را تقسیم بندی اولیه کرده‌اند ولی خود مطالب را درج ننموده‌اند. گاه اوراق و صفحاتی را نیز که حاوی مطالب دیگری است به اصل این مجموعه افزوده‌اند. فصل آخر این جنگ «بعض مطالب است که در روزنامه‌جات ذکر شده و کلمات بعضی بزرگان اروپا» و در انتهای آن نیز دو نسخه طیبی از حضرت آقای سلطان علیشاه نقل شده و صفحه ماقبل آخر

منقول از کتاب نفحات الانس جامی در حالات ابوبکر جوزقی است که وی از رسول خدا (ص) نقل می‌کند: خدا را دو لشکر است، لشکری در آسمان که فرشتگانند و لشکری در خراسان که صوفیاند.

جُنگ خطی ۳

این مجموعه نیز مشتمل بر مطالب متفرقه علمی و مذهبی و چندین رساله غالباً عرفانی است. در افتتاح آن دو جدول است که اولی در تعیین اوقات چهارگانه شبانه روز ابتدای هر ماه به افق تهران، و دومی تاریخ تولد و رحلت و مدفن حضرات معصومین (علیهم السلام) می‌باشد. سپس آمار پیروان مذاهب مختلفه جهان و نکاتی چند درباره بعضی ادیان ذکر می‌شود. مطلب بعدی این جُنگ دو مقاله یکی تألیف مرحوم شیخ عبدالرسول تیر شیرازی راجع به صوفیه، و دیگری از مرحوم حاج میرزا علی اکبر پاقلعه‌ای اصفهانی در همین موضوع است. آنگاه رساله‌ای تصنیف دانشمند محترم مرحوم آقای هادی حائری در تطبیق اشعار مثنوی با آیات قرآن مندرج می‌باشد. رساله دیگر این مجموعه درباره خط کوفی و حروف آن است و متعاقباً رساله جوابیه تألیف مرحوم حاج شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی) در جواب مطالب مرحوم حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در رساله‌های رازگشا و بهین سخن می‌آید.^۱

بعداً مکتوب مشهور مرحوم آخوند ملا محمد باقر مجلسی در جواب سؤالات مرحوم ملاخلیل و رساله تشویق السالکین از تألیفات جناب آخوند ملا محمد تقی مجلسی اول درج گردیده است. مطالب آخر کتاب، کلام شیخ علاءالدوله سمنانی درباره حضرت حجت (عج) و بعضی احکام بهائی‌ها از کتاب اقدس و رساله‌ای منظوم از احکام منسوب به حضرت شاه نعمت الله ولی است و بالاخره ترجمه مقاله‌ای تألیف آقای ابراهیم الجبهان ناصبی در موضوع تکفیر شیعه مندرج می‌باشد که اصلاً در مجله

(۱) این رساله بعداً در سال ۱۳۶۲ شمسی تحت عنوان جوابیه به اهتمام مرحوم جناب آقای جذبی چاپ و منتشر شد.

رأية الاسلام منتشره در عربستان سعودی چاپ شده بود. این مقاله مورد انتقاد و ایراد سخت حضرت آقای رضاعلیشاه قرار گرفت و ایشان آن را "کفرآمیز" خواندند. مکاتباتی در پاسخ به این مقاله نوشته مرحوم آیت الله شیخ عبدالکریم زنجانی آخرین بخش این جنگ است. مطالب این مجموعه غالباً به خط مرحوم جناب آقای جذبی (ثابتعلی) پاکنویس شده است.

جنگ خطی ۴ (کشکول تابنده)

این جنگ را که خودشان کشکول تابنده نامیده‌اند، مشتمل بر پانزده فصل است. در فصل اول چندین خطبه از کلام بزرگان دین ذکر شده و برای تیمن و تبرک به خطبه منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) که بدون الف می‌باشد، ختم می‌گردد. فصل دوم فهرست آیات و احادیثی است که معظم‌له در منابر عنوان نموده‌اند. فصل سوم که مفصل‌ترین بخش جنگ است، درحقیقت دنباله فصل قبل و دربرگیرنده شرح آیات و اخبار و مطالب متفرقه‌ای است که در منابر مذکور ایراد فرموده‌اند. در فصل چهارم این جنگ اخبار متفرقه از کتب مختلف و برخی مطالب تاریخی و مذهبی را که برای منبر مفید دانسته‌اند همراه با شرح مختصری درج کرده‌اند. فصول پنجم تا نهم کتاب درباره حضرت رسول، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت سید الشهداء (علیهم السلام) و اخبار در ظهور حضرت قائم (عج) است. در فصل دهم نام بعضی کتب مورد استفاده خودشان را همراه با مشخصات کتاب و مؤلف نوشته‌اند. فصل یازدهم حاوی مطالب متفرقه علمی و تاریخی و جغرافیایی و مشتمل بر تحقیقات قبله شناسی ایشان است. در بخشی از این فصل عرض و طول جغرافیایی بعضی شهرهای ایران و درجه انحراف قبله و نصف النهار حقیقی نسبت به تهران را شرح و شخصاً تحقیق فرموده‌اند. فصول آخر این جنگ مرکب از مطالبی متفرقه از قبیل اشعاری مختلف و بعضی دستورات طبی تجربی است. این جنگ‌ها تاکنون به چاپ نرسیده است.

مقالات و سخنرانی‌ها

حضرت آقای رضا علیشاه به هنگام تحصیل در تهران و سپس در ایام فراغت از تحصیل در گناباد به تناسب موضوعات علمی مطروحه یا مسائل دینی و اجتماعی روز مقالاتی مرقوم فرموده یا سخنرانی‌هایی در دانشگاه و سایر محافل علمی ایراد کرده‌اند که بعضاً به صورت مقالاتی موجود است. عناوینی که ذیلاً معرفی می‌شود، قسمت اعظم این آثار است.

مبعث حضرت رسول (ص)

ایشان مقاله مذکور را به صورتی مختصر به مناسبت عید مبعث حضرت رسول (ص) مرقوم فرمودند و برادر محترم نگارنده آقای حاج محمد تابنده آن را در شب ۲۷ رجب ۱۳۸۵ (۳۰ آبان ۱۳۴۴) در مزار متبرک بیدخت قرائت کردند.

پیغمبر بزرگوار اسلام

این مقاله در واقع، تحقیق در تاریخ میلاد و رحلت حضرت رسول اکرم (ص) می‌باشد که در خلال آن به اهمیت مذهبی ماه ربیع الاوّل و وقایعی که در آن رخ داده، اشاره می‌فرمایند.

پیرامون کتاب محمد پیغمبری که از نو باید شناخت

کتاب نامبرده تألیف نویسنده رومانی، کنستان ویرژیل گیورگیو است که در سال ۱۳۴۳ شمسی به فارسی ترجمه شد و مورد استقبال قرار گرفت. مطالب مندرج در این کتاب سبب طرح سؤالاتی شد که از حضرت آقای رضاعلیشاه نیز استفسار می‌کردند. لذا ایشان در مقاله‌ای مندرج در ماهنامه ارمان (دوره ۳۳، شماره ۴ و ۵، تیر و مرداد ۱۳۴۳) به نقد و بررسی این کتاب پرداختند و مواضع نقص یا عدم صحت آن را نشان دادند.

تولد حضرت مولی (ع)

این مقاله به مناسبت سیزدهم رجب روز تولد حضرت علی (ع) نوشته شده است و مؤلف دانشمند پس از ذکر یک مقدمه عرفانی در مراتب تنزلات وجود و وصف مقام ولایت مطلقه، تولد حضرت علی (ع) را به بیان شیرین عرفانی شرح می‌دهند.

نابغه اسلام

چنانکه قبلاً گذشت ایشان نسبت به سیدالشهداء حضرت امام حسین (ع) ارادت خاصی داشتند و علاوه بر تألیف کتاب تجلی حقیقت که منحصراً درباره خامس آل عباس است، به مقتضای زمان درباره آن حضرت سخنرانی کرده یا مطالبی مرقوم فرموده‌اند. مقاله «نابغه اسلام» نیز در زمره همین مطالب است که به مناسبت میلاد حضرت حسین (ع) در ۲۰ فروردین ۱۳۳۲ نوشته شده. ایشان در این مقاله ابتدا درباره ظهور نوابغ در جوامع سخن می‌گویند. سپس مقامات عالیه امام (ع) را شرح داده و اثر قیام حسین (ع) را در تحکیم بنای اسلام نشان می‌دهند.

یک شخصیت مهم از پیشوایان تشیع

این مقاله به مناسبت میلاد حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نوشته شده است و ایشان در آن مختصری از زندگی امام (ع) را با استناد به وقایع تاریخی شرح می‌دهند.

تولد حضرت قائم (عج)

ایشان در این مقاله که به مناسبت پانزدهم شعبان نوشته شده، نحوه تولد حضرت امام قائم را به مذاق عرفانی شرح می‌دهند.

شرح حال شیخ عطار

ایشان در دی ماه سال ۱۳۱۵ در دانشکده معقول و منقول درباره شیخ عطار و سوانح عمر و احوال و آثارش سخنرانی کردند. عناوین فرعی این سخنرانی عبارتند از: علوم و کمالات عطار، تشیع عطار، ارادت و سلوک عطار، اشعار و کتب عطار. از نکات جالب توجه این سخنرانی، اثبات تشیع شیخ عطار است.

نکاتی چند درباره مولانا جلال الدین محمد بلخی

در سال ۱۳۴۲ شمسی، انجمن ایران و ترک در اسلامبول مصمم شد که یک شماره از مجله منتشره خود را اختصاص به مولوی دهد و خواهش کردند که از ایران هم مقالاتی درباره مولوی فرستاده شود. لذا از ایشان نیز در مقام یک عارف مشهور تقاضا کردند، مقاله‌ای ارسال دارند. معظم له نیز این مقاله را در اسفند ۱۳۴۲ مرقوم فرمودند. از نکات جالب توجه این مقاله اثبات تشیع مولاناست.

شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه

ایشان این مقاله را که تحت عنوان ثانوی «به ریسمان محکم خدایی چنگ زنید و پراکنده نشوید» است، در روز ۲۶ ربیع الاول ۱۳۶۳ مصادف با روز شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه و مطابق با دوم نوروز سال ۱۳۲۳ شمسی قرائت فرمودند. معظم له در ابتدا درباره معنای مدنی الطبع بودن انسان سخن می‌فرمایند و اختلاف اقوال را در این باره ذکر می‌کنند و متذکر می‌شوند که تمام مصائب جامعه مسلمین که از قرن دوم نصیب شده، مولود این است که ما از اجتماع و اتحاد و یگانگی دست کشیده‌ایم. آنگاه

دربارهٔ اجتماعات مذهبی و مقصود از انعقاد این گونه مراسم خصوصاً مجلس ذکر عرفانی سخن می‌گویند و فواید آن را برمی‌شمارند. انتهای مقاله نیز دربارهٔ قضیّه عاشورا و تذکار مصائب حضرت امام حسین (ع) و سپس شرح مختصری در کیفیت شهادت جناب آقای سلطان علیشاه است و اینکه چگونه مردم زمانه قدردان وجود ایشان نبودند، همان طور که اهل کوفه نیز تا حسین (ع) زنده بود قدرشناسی کرده و شمشیر به روی حضرتش کشیدند. این مقاله در کتاب باب ولایت و راه هدایت^۱ چاپ شده است.

رحلت حضرت آقای نور علیشاه گنابادی

این مقاله را ایشان در پانزدهم ربیع الاول ۱۳۶۲ مطابق با روز رحلت حضرت آقای نورعلیشاه ثانی که در عین حال مصادف با روز اول سال جدید ۱۳۲۲ شمسی نیز بود قرائت فرمودند. معظم‌له در این مقاله ابتدا دربارهٔ بزرگان هر قوم و ملت که حیات معنوی اقوام قائم به وجود آنهاست و سهم ایران در تمدن و تفکر اسلامی سخن می‌فرمایند. سپس علل تشکیل مراسم جشن و سوگ ایشان را شرح و به مناسبت تقارن رحلت حضرت آقای نورعلیشاه و عید نوروز متذکر می‌شوند که منظور واقعی از تأسیس این قبیل مجالس تذکر و اجتماع به نام بزرگان است تا حال توسل به آن بزرگواران و تأسی به ایشان پیدا شود، پس میان مجلس سوگواری و جشن در اصل منظور فرقی نیست. در خاتمهٔ مقاله نیز شرحی از سوانح زندگی حضرت آقای نورعلیشاه و کیفیت مسموم شدن ایشان بیان داشته‌اند. این مقاله در کتاب باب ولایت و راه هدایت، گردآوری و تألیف جناب آقای حاج سید هبه‌الله جذبی (صفحات ۸ تا ۲۰) مندرج است. قبلاً نیز در روزنامهٔ نیروی تربیت (شمارهٔ اول، ۱۵ بهمن ۱۳۲۴ شمسی، تهران) چاپ شده بود.

(۱) تألیف حاج سید هبه‌الله جذبی، چاپ دوم، صفحات ۲۱-۳۶.

مقاله درباره حضرت آقای صالح علیشه

ایشان پس از رحلت پدر بزرگوارشان حضرت آقای صالح علیشه در مقدمه چند کتاب مثل رساله صالحیه و چاپ‌های اخیر رساله پند صالح، شرح احوال معظم له یا مطالبی را درباره آن بزرگوار مرقوم فرمودند. ولی مقاله‌ای را که به مناسبت یکصدمین سال میلاد آن حضرت در کتابی که به همین مناسبت تحت عنوان یادنامه صالح در سال ۱۳۶۷ شمسی چاپ شد، نوشتند، مفصل‌ترین آنهاست. این مقاله دربرگیرنده بعضی نکات خصوصاً درباره ایام رحلت آن حضرت است که قبلاً نوشته نشده و اولین بار بود که منتشر می‌شد.

زندگی جاوید: در رحلت جناب حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشه)

جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشه) چهارمین فرزند مرحوم حاج شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی و از علما و عرفای بزرگ و مشهور معاصر بودند که در تهران در ۱۲ اسفند ۱۳۱۶ عالم فانی را ترک کردند. به این مناسبت حضرت آقای رضاعلی‌شاه مقاله‌ای را مرقوم فرمودند که در روزنامه ایران درج شد. ایشان در این مقاله ابتدا اقسام مرگ را برمی‌شمارند و نشان می‌دهند که عالی‌ترین مرگ که خاص اولیاءالله است، مرگ اختیاری می‌باشد که نهایت آرزوی عارفین و بالاترین مقصد موحدین است. سپس مختصری از احوال و مقامات جناب حاج شیخ عبدالله حائری را شرح می‌دهند.

ماالتصوف؟

مؤلف دانشمند این مقاله را درباره موضوع تصوف و مسائل مربوط آن به زبان عربی نوشته‌اند تا مسلمین معاصر عرب زبان، آشنایی اجمالی با طریق تصوف و تاریخ و تعالیم آن بیابند. عناوین این مقاله به ترتیب عبارتند از: تصوف چیست؟ وجه تسمیه آن، ظهور تصوف، ظهور کلمه صوفی، بعضی از مشاهیری که درباره تصوف سخن

گفته‌اند، توجه به خدا، وحدت وجود، تصوف و اخلاق و بالاخره طریقهٔ نعمه‌اللّٰهیه که آخرین بخش آن است. مقالهٔ تصوف اولین بار در مجلهٔ المسلم در مصر به چاپ رسید و در کتاب باب ولایت و راه هدایت^۱ نیز درج شده است.

ما یقولُ الصّوفیة؟

مقاله مذکور به زبان عربی و دربارهٔ تصوف، منشأ و تعالیم آن و سلسلهٔ نعمت اللّٰهیه است که ضمناً مسألهٔ اتحاد مسلمین و رفع اختلاف میان شیعه و سنی و وحدت کلمهٔ سلاسل مختلف تصوف را نیز بسط می‌دهند. تاریخ اختتام آن غزهٔ جمادی الثانیة ۱۳۷۶ و در مجلهٔ المسلم به چاپ رسید.

تصوف

ایشان در سال ۱۳۱۸ شمسی تحت عنوان تصوف یک سخنرانی در دانشسرای عالی ایراد فرمودند. در این سخنرانی دربارهٔ وجه تسمیهٔ تصوف، پیدایش و سیر آن در عالم اسلام و مشاهیر عرفا در قرون مختلفه و اصول و اصطلاحات تصوف مطالب ارزشمندی عنوان شده است.

موضوع تصوف

این مقاله دربارهٔ موضوع و تاریخ تصوف است که به اختصار آن را مرقوم فرموده‌اند و در سالنامهٔ کشور ایران (سال ۱۳۳۸ شمسی) منتشر شده است.

طریقهٔ نعمه اللّٰهیه

طریقهٔ نعمه اللّٰهیه از مهم‌ترین طرق تصوف در ایران است. ولی شهرت آن در کشورهای عربی به اندازهٔ ایران نیست. در این مقاله شرحی تاریخی از این طریقه و

ارتباطش با مذهب شیعه و تعالیم اصلی آن عنوان شده. مقاله مذکور به زبان عربی است و در ۸ آبان ۱۳۴۱ به خواهش مجله الاضاء در تهران و سپس با مختصر تغییری برای مجله المسلم قاهره ارسال و چاپ شد.

سلسله فقرای نعمت اللّهی گنابادی

سلسله نعمت اللّهی که امّ السلاسل فقراست، دارای امتیازاتی نسبت به سایر سلاسل می‌باشد که در زمان حضرت شاه نعمت الله ولی به آنها تصریح شد و سپس در دوره حضرت سلطان علیشاه گنابادی مورد تأکید قرار گرفته و بسط داده شد. از جمله این امتیازات تقید کامل به شریعت مطهر اسلام است، تا بدان حدّ که فقرا باید اضافه بر قرب فرائض بستگی به قرب نوافل داشته باشند، و لازمه این امر، عمل به مستحبات است مانند تقید به بیداری اسحار و دوام طهارت.

حضرت آقای رضاعلیشاه به منظور شرح امتیازات مذکور مقاله‌ای را تألیف فرمودند که در آن پس از ذکر مختصری از حضرت شاه نعمت الله ولی و وجه تسمیه این سلسله به سلطان علیشاهی گنابادی، امتیازات مذکور را شرح و تفسیر کرده‌اند. ایشان این مقاله را به تقاضای هیأت تحریریه کتابخانه صالح برای چاپ در نشریه‌ای که قرار بود منتشر شود در سال ۱۳۶۵ شمسی مرقوم نمودند، ولی به دلیل عدم انتشار آن نشریه این مقاله تاکنون به چاپ نرسیده است.

وحدت وجود

وحدت وجود از اصول و مبانی عرفان و تصوّف می‌باشد که در فلسفه نیز وارد شده است. ایشان در این مقاله تاریخ این عقیده عرفانی را در عالم اسلام و در میان غیرمسلمین بیان می‌دارند و اقسامش را برمی‌شمارند و متذکر وحدت وجود حقیقی می‌گردند. مقاله «وحدت وجود» در بهمن ماه ۱۳۱۶ شمسی نوشته شده است.

معاد جسمانی

در تاریخ فلسفه اسلامی تحت عنوان "مبدأ و معاد" دو کتاب مشهور وجود دارد که یکی متعلق به ابن سینا و دیگری نوشته ملاصدرای شیرازی است. حضرت آقای رضاعلیشاه در مقاله معاد جسمانی بر اساس کتاب ملاصدرا و با استفاده از آن، مسأله معاد را نزد علما و حکمای مسلمان مطرح و اقوال مختلف را در این باره ذکر نموده و اثبات معاد جسمانی به طریقه عرفانی فرموده‌اند.

جنبش‌های مذهبی

این مقاله بنا به خواهش مدیر سالنامه تهران در پنج بهمن ۱۳۲۳ مرقوم شد و ایشان در آن پس از ذکر تاریخ مختصر اسلام از زمان پیامبر (ص) تا قیام حضرت سیدالشهداء (ع) علل جنبش‌های مذهبی و فتوحات اولیه مسلمین را که معلول روحیه تدین و حقیقت‌جویی ایشان بود، وصف می‌کنند.

نکات جزئیته بین الشیعه و اهل السنّه

ایشان پس از چاپ مقاله «الشیعه و ایران و المملكة العربیة السعودیة» در مجله رساله الاسلام، مقاله دیگری به زبان عربی در رفع شبهات جزئی که باعث اختلافات کلی میان شیعه و سنی گردیده، با عنوان مذکور مرقوم فرمودند و در مرداد ۱۳۳۸ برای درج در مجله المسلم به قاهره فرستادند.

شیعه و ایران و مملکت عربی سعودی

حضرت آقای رضاعلیشاه همان‌طور که قبلاً ذکر شد شوق وافر و به مسأله اتحاد مسلمین و تقریب میان مذاهب مختلفه اسلامی داشتند و پس از تأسیس جمعیت دارالتقریب در حمایت از آن کوشش می‌فرمودند. لذا وقتی در روزنامه اطلاعات مورّخه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۷ (شماره ۶۶۲۸) مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و عربستان سعودی»

در خصوص مراسم حجّ ایرانیان و کوشش برای متحد شدن با سایر مسلمین در مناسک حجّ چاپ شد، ایشان نیز وظیفه دینی خود دانستند که پیشنهادهای نویسنده مقاله را با نوشتن مقاله‌ای دیگر تعقیب و تکمیل بنمایند و برای درج به همان روزنامه بفرستند. سپس همین مقاله را پس از جرح و تعدیل به زبان عربی مرقوم فرموده و برای جمعیت دارالتقرب به مصر فرستادند تا در یکی از جرائد آنجا چاپ شود و بدین طریق قدمی در راه تقریب مذاهب اسلامی برداشته شود. این مقاله در مجله رساله الاسلام نشریه دارالتقرب چاپ شد.

عاشورای رضوی

پس از واقعه جانگداز به توپ بستن گنبد مطهر رضوی از جانب دولت روسیه تزاری در سال ۱۳۳۰ قمری و هتک حرمت نسبت به مرقد مقدّس حضرت امام رضا(ع)، عنوان "عاشورای رضوی" و گاه "عاشورای ثانی" درباره این حادثه مؤلمه متداول شد. از جمله در مجله اطلاعات هفتگی شماره ۵۸۰ سال (۱۳۳۱ شمسی) مقاله‌ای تحت عنوان «چند نکته خواندنی از مجالس سوگواری» با اشاره به مطلب مذکور درج گردید. معظم له که اطلاق لفظ عاشورا را خواه با ضمیمه نمودن کلمه "رضوی" و خواه با انضمام کلمه "ثانی" توهین به قضیه عاشورا و مخالف منظور ائمه هدی از ترویج تذکر آن می‌دانستند، در پاسخ به مقاله مذکور، مقاله‌ای به تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۳۱ (۱۸ محرم ۱۳۷۲) مرقوم فرموده و به آن نشریه فرستادند.^۱

رؤیت هلال

در سال ۱۳۳۱ شمسی مقاله‌ای در مجله نور دانش، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی، از ایشان تحت عنوان «رؤیت هلال» چاپ شد که منظورشان از نگارش آن حلّ اختلاف

(۱) ایشان در این باره شرح دیگری در کتاب خاطرات سفر حجّ (صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۸) مرقوم فرمودند که نظر به اهمیت آن در بخش «اسفار» کتاب حاضر نیز درج گردیده است.

مذهبی میان شیعه و سنی در این موضوع بود. در تعقیب آن مقاله، در شماره دیگری از این نشریه (شماره ۱۶، سال پنجم، ص ۱۹) مقاله‌ای تألیف شخص دیگری درج شد که در توضیح بعض نکات مقاله معظّم له بود. لذا ایشان مقاله تازه‌ای در تفهیم و تبیین نکات مبهم مقاله سابق خویش در تاریخ ۹ تیر ۱۳۳۱ مرقوم فرمودند. این دو مقاله ایشان کاملاً جنبه علمی دارد و در موضوع تعیین اوقات شبانه روز و رؤیت هلال در مناطق مختلف است و حاکی از تبخّر ایشان در این قبیل مسائل علمی است.^۱

جواب سؤالات و رفع شبهات

مقاله مذکور در حقیقت ماده اولیّه رساله رفع شبهات است. ایشان این مقاله را در ۸ تیر ۱۳۳۶ مرقوم فرموده و در آن به سؤالاتی که از طرف اشخاص مختلف نسبت به مبانی عرفان و تعالیم و دستوراتش مطرح شده، پاسخ می‌دهند.

درباره شعر مرحوم حاج میرزا حسن معروف به صفی علیشاه

در شماره ۴۶ (صفحه ۱۷) نشریه اطلاعات هفتگی شرحی تحت عنوان «یک پیشگوئی آسمانی» درج و در آن با استناد به دو بیت از تفسیر مرحوم حاج میرزا حسن معروف به صفی علیشاه استنباط گردیده بود که در سال ۱۳۶۳ قمری دوره نوبنی آغاز می‌شود که در آن جنگ تمام خواهد شد.

حضرت آقای رضا علیشاه طی نامه‌ای به صورت مقاله اثبات می‌کنند که تفسیر مذکور صحّت ندارد. این اشعار حاکی از مذهبی فلسفی به نام «دور و کور» است که عده‌ای از فلاسفه قدیم به آن اعتقاد داشتند. به رأی صاحبان این مذهب عمر این عالم و گردش جهان در ادوار مختلف به انتها می‌رسد و باز مجدداً عالم بعینه مانند وضع دوره سابق آن تکرار می‌شود.

(۱) اصولاً حضرتش علاوه بر تحصیلات قدیمه در هیأت و نجوم از شاگردان مقرب مرحوم آقای سرتیپ مهندس بغایری، از فحول این علم در آن زمان بودند.

درباره دوازده تعلیم عبدالبهاء

مقاله مذکور در اصل به صورت نامه‌ای است پاسخ به نشریه هفتگی آشفته. این نشریه در شماره مسلسل ۱۹۵ خود تعلیمات عبدالبهاء را موضوع مسابقه‌ای قرار داده بود. معظم له در مقام یک عالم مسلمان واقف به باطن این مذهب باطل، در این مقاله سعی می‌کنند پرده از رخسار مذهب بهائی که به شدت با آن مخالفت می‌فرمودند بردارند و نشان دهند که آنچه هم در این تعالیم معقول و مقبول است، مثل این قول که «اساس ادیان الهی یکی است» در حقیقت در حکم کلمه حقّی‌راد بها الباطل می‌باشد و نفوه به قول مذکور دلیل حقانیت گوینده صاحب تعلیمات نمی‌شود. تاریخ اختتام این مقاله ۲۴ دی ۱۳۲۶ است.

نامه به احمد کسروی

این نامه که به صورت مقاله‌ای است در ۱۷ مهر ۱۳۲۱ نوشته شده و پاسخ به مقاله مندرجه در روزنامه پرچم به مدیریت احمد کسروی است که در آن ذمّ طریقه تصوف و بزرگان عرفا کرده بود. ایشان در این زمینه متذکر می‌شوند که در میان تمام سلاسل فقر و اصولاً همه گروه‌ها و اجتماعات کسانی هستند که اعمال و افکارشان بر خلاف اصول اعتقاداتشان است و برای تشخیص صحّت و سقم یک مذهب و طریقه باید به اصل دستورات آن مراجعه کرد نه رویه اشخاص.

ظهور فلسفه و علم

این مقاله درباره مبدأ فلسفه و علم است و مؤلف معظم به اجمال تاریخ علم را که از کجا آغاز شده و وضعیت آن در یونان و ملل شرقی چگونه بوده شرح می‌دهند و سیر مختصری از تاریخ فلسفه را از یونان قدیم تا دوره اسکندرینه و ظهور فلسفه مسیحی و مذاهب فلسفی در اسکندرینه بیان می‌دارند و به افلوپین ختم می‌کنند.

فلسفه داروین و خداشناسی

یکی از انواع تفکر که در اواخر قرن نوزدهم به سرعت رایج شد مربوط به داروین فیلسوف انگلیسی (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲ میلادی) است. آراء داروین در فلسفه طبیعی غالباً از جانب علمای دین اعم از مسیحی و مسلمان با ادبار روبرو گردید و کتب و مقالات بسیاری علیه وی نوشته شد. در ایران نیز حضرت آقای رضاعلیشاه از اولین کسانی بودند که درباره فلسفه تطور داروین مطلبی نوشتند و نظریات وی را مورد تحقیق و نقد قرار دادند. البته قبلاً نیز چنانکه گذشت در رساله سیر تکاملی و حرکت جوهریه فلسفه تطور را در مقایسه با حرکت جوهری بررسی کرده بودند، ولی در مقاله «فلسفه داروین و خداشناسی» منحصراً به این موضوع می پردازند. ایشان در این مقاله پس از ذکر اصول فلسفه داروین آراء مشابه نظر وی را در خصوص تطور در میان قدمای فلاسفه و سایر متفکران مسلمان ذکر می کنند و سپس این نظر را از جهت موافقت یا مخالفت با قول به وجود خداوند و اینکه موجودات مخلوق ذات باری هستند، نشان می دهند. این مقاله در اوایل ایام فراغت از تحصیل معظم له نوشته شده است.

شرح حال محمد زکریای رازی

یکی از دانشمندان مشهور ایران محمد زکریای رازی (متولد ۲۳۵ قمری) است که به دلیل تحقیقات علمی در میان غربیان نیز مشهور می باشد. حضرت آقای رضا علیشاه طی یک سخنرانی که در سال ۱۳۱۷ در دانشکده معقول و منقول ایراد فرمودند، شرح حال مختصری از او را بر اساس منابع معتبر بیان کردند و ضمناً آراء مهم و تألیفاتش را نیز شرح دادند.

افیون و اثرات آن

این مقاله درباره افیون و کشیدن دودش و آثار سوء حاصل از آن است که ایشان آن را به هنگام تحصیل مرقوم فرموده اند. تاریخ اختتام مقاله ۲۰ اسفند ۱۳۱۶ است.

زیان‌های افیون

معظم له به دنبال تألیف مقاله درباره افیون و اثرات آن، سخنرانی‌ای تحت عنوان «زیان‌های افیون» در همان تاریخ اسفند ماه ۱۳۱۶ ایراد فرمودند. این سخنرانی در حقیقت مکمل مقاله اول ایشان است که قبلاً توأمان به صورت مقاله‌ای مفصل ضمیمه کتاب ذوالفقار جناب نورعلیشاه ثانی چاپ شد و ذکرش قبلاً گذشت.

وجدان اخلاقی

ایشان در این مقاله ابتدا معانی لغوی و اصطلاحی وجدان را شرح می‌دهند و اقسام وجدان را اعم از وجدان اخلاقی و مذهبی ذکر می‌کنند. سپس نظریات فلاسفه صاحب‌رأی در این باره را بیان کرده و در انتهای مقاله نیز امور لازم برای تربیت اخلاقی و پیدایش وجدان اخلاقی را برمی‌شمارند. این سخنرانی در ۲۶ خرداد ۱۳۲۱ ایراد شد.

تربیت نظری و عملی

این سخنرانی در تاریخ ۵ بهمن ۱۳۱۶ در دانشکده معقول و منقول تهران القا شد. مؤلف محترم ابتدا تعاریف مختلف تربیت و مقصود از آن را همراه با ذکر اقوال مشهور در این باره بیان می‌کنند. سپس نظر اسلام را در خصوص تلازم علم و عمل شرح می‌دهند و بخصوص قول عرفای مسلمان را در این موضوع تشریح می‌فرمایند.

همه مقصریم

پس از قضایای شهریور سال ۱۳۲۰ و پیدایش مفسد مالی و اجتماعی در کشور ایران مقالات مختلفی درباره فساد و مفسدین نوشته شده و سبب پیدایش آن را علل اجتماعی ذکر کردند. ایشان در این مقاله فقر دینی و اخلاقی حاکم بر اجتماع را مورد انتقاد قرار داده و می‌فرمایند نباید تقصیر را فقط متوجه جمع یا اجتماع مخصوص نمود، بلکه هر یک از افراد از جنبه اخلاق اجتماعی مقصرند که به وظیفه خود عمل نکرده و

آنچه بر عهده آنهاست، انجام نمی‌دهند. مقاله «همه مقصّریم» اولین بار در روزنامه اطلاعات در همان ایام چاپ شد.

قانون و حقوق

این مقاله نیز ابتدا به صورت سخنرانی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۷ در تهران القا شد و مکمل مقاله «قانون و احترام آن» می‌باشد و ایشان در آن نحوه و سبب پیدایش قانون و تاریخش را شرح می‌دهند. سپس با بحث درباره حق الناس و معانی مختلف حقوق مطلب را ادامه داده و امتیاز اسلام را در خصوص انطباق قوانین موضوعه و حقوق دینی خود بر قواعد طبیعی متذکر می‌شوند.

قانون و احترام آن

مقاله مذکور در اصل عنوان سخنرانی ایشان در ایام تحصیل در دانشسرا است که در آن درباره قانون و سهم آن در اجتماع و تنظیم روابط اجتماعی و اقوال متفکران مشهور غربی و نظر اسلام در این خصوص مطالبی مطرح می‌فرمایند.

قانون عفت

یکی از لوایحی که از طرف وزارت امور خارجه در دوران حکومت سابق تقدیم مجلس گردید، لایحه الحاق دولت به قراردادهای مربوط به منع فحشا و جلوگیری از اوراق مستهجن در آذر سال ۱۳۳۱ بود. پس از انتشار این خبر، چون مفاد این لایحه جنبه مذهبی داشت، ایشان مصمم شدند درباره ارتباطش با احکام اسلامی شرحی بنویسند. در ابتدای مقاله متذکر می‌شوند که «علت شگفتی و تعجب من که مرا به نوشتن و ادار نمود این بود که ما خود را پیرو دیانت مقدسه اسلام و تابع فرمایشات حضرت جعفر بن محمد (ع) می‌دانیم و به دیانت اسلام و داشتن مذهب جعفری اثنی عشری افتخار می‌کنیم، ولی از احکام و دستورات آن پیروی ننموده بلکه از بیشتر آنها آگاه

نیستیم.» و در ادامه می‌افزایند: «قوانینی که دیانت اسلام برای حفظ عفت و منع فحشاء وضع نموده به قدری جامع است که حاجتی نیست به قراردادهای منع فحشا که دیگران وضع می‌کنند، ملحق شویم و آن را برای خودمان و اسلام ننگ ندانیم.» و بالاخره در انتهای مقاله می‌فرمایند: «نمایندگان و رهبران ما مسلمین چندان به فکر ما نیستند و شاید از بیشتر احکام اسلامی بی‌اطلاع باشند... اکنون اگر نمایندگان محترم مجلس و همچنین مجریان قانون منظورشان منع فحشاء است، خوب است بیایند و تصمیم بگیرند قوانین اسلام را طبق التعل بالتعل اجرا کنند تا به زودی فسق و فجور از کشور ما رخت بر بندد و گر نه این قبیل قوانین جز اتلاف وقت و بی‌فایده بودن نتیجه ندارد.» تاریخ ختم مقاله ۲۷ آذر ۱۳۳۱ است.

فوائد اجتماعی نظام وظیفه

این مقاله در اصل به صورت سخنرانی در سال ۱۳۱۷ شمسی در یکی از آموزشگاه‌های تهران ایراد شده است و حاکی از دقت نظر و توجه معظم‌له به امور اجتماعی است. ابتدای مقاله دربارهٔ میل به حفظ حیات در موجودات مختلف و از جمله انسان است و اینکه چگونه انسان‌ها به واسطهٔ روح خودخواهی و تحمیل ارادهٔ خود به دیگران با هم اختلاف پیدا می‌کنند. سپس فوائد آموختن عملیات جنگی و فنون نظامی را بیان می‌کنند و اهمیت آن را خصوصاً در وضع کشور ایران با ذکر شواهدی از کشورهای دیگر یاد آور می‌گردند.

سازمان دانشکدهٔ معقول و منقول

در این مقاله، ایشان یکی از افکار عالیة خویش را که تدریس فقه شیعه و سنی در مدارس یکدیگر است و یکی از قدم‌های بزرگ برای تقریب صاحبان دو مذهب به یکدیگر می‌باشد، اولین بار پیشنهاد می‌فرمایند. این مقاله در مجلهٔ جلوه (سال اول، شمارهٔ سوم، شهریور ۱۳۲۴) که از طرف جامعهٔ لیسانسیه‌های دانشکدهٔ معقول و منقول

منتشر می‌گردید، چاپ شد.

اعلامیه حقوق بشر

مقاله مذکور پس از انتشار اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته شده است که در آن هریک از مواد این اعلامیه را با تعالیم و احکام اسلامی تطبیق می‌کنند و مخالفت صریح بعضی از آنها را با دستورات اسلامی نشان می‌دهند. ایشان این مقاله را در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۳۱ مرقوم فرمودند. بعداً نیز به ترتیبی که گفته شد با شرح و بسط بیشتری به صورت کتاب نظر مذهبی به اعلامیه جهانی حقوق بشر منتشر شد.

خرد و تمدن

این مقاله که بی‌تاریخ می‌باشد ظاهراً مربوط به همان ایام تحصیل یا احتمالاً اوایل ایام فراغت از تحصیل ایشان است، که در آن به طور خلاصه درباره تمدن جدید غرب و چگونگی سرایت آن در همه عالم و مضارزش در تغییر سادگی و صفای بشر سخن می‌فرمایند.

سخنرانی‌های منبری

همان طور که قبلاً گفته شد، ایشان رسم داشتند شب‌های ۲۱ رمضان و سحرهای عاشورا به منبر روند. فهرستی از آیات و احادیثی که در منابر شرح فرموده‌اند، بدین قرار است:^۱

۱. عاشورای ۱۳۶۲ / سوره قاف، آیه ۳۷ / إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...

۲. ۲۱ رمضان / سوره قدر، آیه ۱ / إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

۳. عاشورای ۱۳۶۴ / سوره آل عمران، آیه ۱۰۳ / وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...

(۱) منقول از کشکول تابنده، تألیف حضرت آقای رضا علیشاه، صفحات ۲۹ تا ۳۴.

۴. ۲۱ رمضان ۱۳۶۴ / از وصیت حضرت امیر(ع) / الله الله في القرآن فلا يسبقنكم بالعمل...
۵. ۲۱ رمضان ۱۳۶۵ / سورة نمل، آیه ۶۲ / آمنٌ یجیب المَضْطَرَّ إذا دَعَاهَ وَ یَكْشِفُ السُّوءَ...
۶. عاشورای ۱۳۶۶ / سورة نحل، آیه ۹۰ / إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...
۷. رمضان ۱۳۶۶ / سورة انبیاء، آیه ۸۷ / وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ...
۸. عاشورای ۱۳۶۷ / سورة نساء، آیه ۱۷ / إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ...
۹. رمضان ۱۳۶۷ / سورة انفال، آیه ۳۳ / وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِیهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ...
۱۰. محرم ۱۳۶۸ / سورة هود، آیه ۱۱۲ / فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا...
۱۱. محرم ۱۳۶۹ / سورة انفال، آیه ۲۷ / یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...
۱۲. رمضان ۱۳۶۹ / سورة انفال آیه ۲۹ / یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...
۱۳. رمضان ۱۳۷۰ / سورة والضحی، آیات ۱ و ۲ / والضحی والنیل إذا سجی...
۱۴. محرم ۱۳۷۱ / سورة حجر آیه ۹ / إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون...
۱۵. رمضان ۱۳۷۱ / سورة انشراح / ألم نشرح لك صدرك ...
۱۶. محرم ۱۳۷۲ / سورة آل عمران، آیه ۱۳۳ / و سارعوا إلى مغفرة من ربكم...
۱۷. رمضان ۱۳۷۲ / سورة آل عمران آیه ۱۳۵ / والذین إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا...
۱۸. عاشورای ۱۳۷۳ / سورة توبه، آیه ۳۸ / یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لکم إذا قیل لکم أنفروا...
۱۹. رمضان ۱۳۷۴ / سورة انفال، آیه ۲۴ / یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا استجیبوا لله و للرسول...
۲۰. عاشورای ۱۳۷۵ (۱۳۳۴/۶/۶) / سورة اعراف، آیه ۹۶ / وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا...
۲۱. عاشورای ۱۳۷۶ (۱۳۳۵/۵/۲۵) / سورة انفال، آیه ۲۵ / وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ...
۲۲. رمضان ۱۳۷۶ (۱۳۳۶/۲/۲) / سورة فصلت، آیه ۳۰ / إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...
۲۳. عاشورای ۱۳۷۷ (۱۳۳۶/۵/۱۶) / سورة لقمان، آیه ۲۲ / وَ مَنْ یُسَلِّمْ وَ جِهَهُ إِلَى اللَّهِ...
۲۴. رمضان ۱۳۷۷ (۱۳۳۷/۱/۲۱) / سورة حج، آیه ۳۲ / ذَلِكَ وَ مَنْ یُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ...
۲۵. عاشورای ۱۳۷۸ (۱۳۳۷/۶/۶) / سورة ابراهیم، آیه ۳۴ / وَ اتَّيَكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ...
۲۶. رمضان ۱۳۷۸ (۱۳۳۸/۱/۱۰) / سورة بقره، آیه ۲۴۵ / مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرَضُ اللَّهُ...
۲۷. عاشورای ۱۳۷۹ (۱۳۳۸/۴/۲۵) / سورة انعام، آیه ۵۴ / و إذا جاءك الذین یؤمنون...

۲۸. رمضان ۱۳۷۹ (۱۳۳۸/۱۲/۲۸) / سورة اعراف، آیه ۱۹۹ / خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ...
 ۲۹. عاشورای ۱۳۸۰ (۱۳۳۹/۴/۱۴) / سورة بقره، آیه ۱۶۵ / وَمِنَ النَّاسِ مَن يَخْذُ مِنْ دُونِ...
 ۳۰. عاشورای ۱۳۸۱ (۱۳۴۰/۴/۳) / سورة نحل، آیه ۹۱ / وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ...
 ۳۱. ۲۱ رمضان ۱۳۸۱ (۱۳۴۰/۱۲/۸) / سورة بقره، آیه ۲۰۷ / وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ...
 ۳۲. عاشورای ۱۳۸۲ (۱۳۴۱/۳/۲۳) / سورة بقره، آیه ۱۱۴ / وَمَن أَظْلَمُ مِمَّن مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ...
 ۳۳. ۲۱ رمضان ۱۳۸۲ (۱۳۴۱/۱۱/۲۶) / سورة نحل، آیه ۱۵ / وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ...
 ۳۴. ۲۱ رمضان ۱۳۸۳ (۱۳۴۲/۱۱/۱۷) / سورة بقره، آیه ۸ / وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ...
 ۳۵. عاشورای ۱۳۸۴ (۱۳۴۳/۳/۱) / سورة انبياء، آیه ۱ / لاقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...
 ۳۶. ۲۱ رمضان ۱۳۸۴ (۱۳۴۳/۱۱/۵) / سورة مائده، آیه ۲ / ... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى...
 ۳۷. ۲۱ رمضان ۱۳۸۵ (۱۳۴۴/۱۰/۲۴) / سورة شوری، آیه ۴۷ / اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ...
 ۳۸. عاشورای ۱۳۸۶ (۱۳۴۵/۲/۱۲) / سورة حج، آیه آخر / وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...

اولین منبر پس از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه پس از حدود دو سال و نیم وقفه:

۳۹. ۲۱ رمضان ۱۳۸۸ (۱۳۴۷/۹/۲۱) / سورة محمد، آیه ۷ / يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا...
 ۴۰. عاشورای ۱۳۸۹ (۱۳۴۸/۱/۹) / سورة زمر، آیه ۷ / إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنكُمْ...
 ۴۱. ۲۱ رمضان ۱۳۸۹ (۱۳۴۸/۹/۱۱) / سورة انفال، آیه ۲۹ / يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا...
 ۴۲. ۲۱ رمضان ۱۳۹۰ (۱۳۴۹/۸/۲۹) / سورة بقره، آیه ۱۴۸ / وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوَّلِيهَا...
 ۴۳. عاشورای ۱۳۹۱ (۱۳۴۹/۱۲/۱۷) / سورة يونس، آیه ۹۹ / وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ...
 ۴۴. ۲۱ رمضان ۱۳۹۱ (۱۳۵۰/۸/۱۹) / سورة حديد، آیه ۱۱ / مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ...
 ۴۵. ۲۱ رمضان ۱۳۹۲ (۱۳۵۱/۸/۷) / سورة انعام، آیه ۱۰۳ / لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...
 ۴۶. عاشورای ۱۳۹۳ (۱۳۵۱/۱۱/۲۵) / سورة اسراء، آیه ۳۶ / وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...
 ۴۷. ۲۱ رمضان ۱۳۹۳ (۱۳۵۲/۷/۲۷) / سورة زمر، آیه ۱۷ / وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ...
 ۴۸. عاشورای ۱۳۹۴ (۱۳۵۲/۷/۱۴) / سورة نساء، آیه ۳۱ / إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...
 ۴۹. ۲۱ رمضان ۱۳۹۴ (۱۳۵۳/۷/۱۶) / سورة هود، آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ / يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ...

۵۰. عاشورای ۱۳۹۵ (۱۳۵۳/۱۱/۳) / سورة انعام، آیه ۱۴۹ / قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...
۵۱. عاشورای ۱۳۹۶ (۱۳۵۴/۱۰/۲۲) / سورة اسراء، آیه ۱ / سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...
۵۲. ۲۱ رمضان ۱۳۹۶ (۱۳۵۵/۶/۲۵) / سورة والنجم، آیه ۱۱ / مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى.
۵۳. عاشورای ۱۳۹۷ (۱۳۵۵/۱۰/۱۱) / سورة قيامة، آیات ۱ و ۲ / لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ...
۵۴. ۲۱ رمضان ۱۳۹۷ (۱۳۵۶/۶/۱۵) / سورة بقره، آیه ۲۸۱ / وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ...
۵۵. عاشورای ۱۳۹۸ (۱۳۵۶/۹/۳۰) / سورة نبا، آیات ۱ و ۲ / عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ.

آثار خیریّه

نوشته آقای حاج محمد تابنده

پدر بزرگوارم حضرت آقای رضاعلیشاه (عطرالله مرقدہ) علاقه فراوانی به انجام امور خیریه و احداث و ترمیم ابنیه دینی و عام المنفعه داشتند و هر جا که قدم می‌نهادند اثر خیری از خود بر جای می‌گذاشتند. آنچه در این قسمت می‌آید ذکر از اهم باقیات صالحات ایشان می‌باشد و چون در گناباد این آثار و اقدامات بیشتر است، از آنجا شروع می‌کنیم.

گناباد و مزار سلطانی

منطقه گناباد که موطن حضرت آقای رضاعلیشاه و اجداد عالی مقدارشان است، با ظهور حضرت آقای سلطان علیشاه در آنجا، منطقه مشهوری شد و قبله طالبان راه هدی و طریقت مرتضی (ع) گردید. پس از شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه، جسد مبارکشان در محل تپه‌ای مرتفع، مجاور قبرستانی خالی از هر گونه ساختمان به خاک سپرده شد. مرحوم آقای نورعلیشاه ابتدا آن تپه را تسطیح و به طور موقت اتاق کوچکی بر سر قبر بنا نهادند و در اطراف آن با نقشه کامل پایه‌های قوی و دیوارهای محکم و راهروهای وسیع بنا کردند. پس از رحلت جناب آقای نورعلیشاه جناب آقای

صالح‌علیشاه منظور آن حضرت را تعقیب نموده، با جدّیتی خستگی‌ناپذیر در اتمام ساختمان بقعه و بنا و تکمیل آن همت گماشتند که به صورتی معمور و عظیم درآمد. پس از رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه که در کنار جدّ بزرگوارشان دفن شدند، حضرت آقای رضاعلی‌شاه در جهت تکمیل بقعه متبرّ که و ساختمان و بنای آن خصوصاً پس از وقوع زلزله در سال ۱۳۴۷ شمسی اقداماتی فرمودند که اجمالاً بدین قرار است:

احداث صحن جدید در مزار

ایشان در سمت مغرب صحن پائین مزار اقدام به احداث صحن جدیدی کردند و حجراتی در قسمت شرقی صحن وصل به صحن پائین ساختند که مفروش و دارای اثاثیه لازم است. همچنین اتاق و محل وسیعی برای اثاثیه مجالس روضه خوانی دهه محرم ساختند. به این ترتیب تعداد صحن‌های مزار با این صحن جدید، چهار صحن شد.

ترمیم و تعمیر مزار پس از زلزله

پس از زلزله سال ۱۳۴۷ شمسی در مزار سلطانی در قسمت اتاق‌ها و حجرات اطراف بقعه خرابی‌هایی پدیدار گردید و به یکی از گلدسته‌ها خسارت رسید و قدری از آینه‌ها هم ریخت ولی به خود بقعه خرابی نرسید. پس از برطرف شدن شدت زلزله، حضرت آقای رضاعلی‌شاه بلافاصله دستور به مرمت دادند، بدین ترتیب که زیر پایه‌های گلدسته‌ها متدرجاً تا عمق تقریباً پنج متری بتون ریزی شد و دیوارهای اتاق‌ها هم با آجر و سیمان بالا برده شد و بین اتاق‌ها و بقعه در دو طرف هر یک از درهای بزرگ، چهار پنج متر سطح زمین را گود و بتون ریزی کردند و همان بتون را تاکف بام بالا برده و به یکدیگر کلاف کردند. در اتاق‌های اطراف هم بجز دو اتاق سمت جنوبی کلیه سقف‌ها برچیده و از نو پوشش شد. آینه کاری منهدم شده نیز به هزینه آقای حسینعلی شریف مجدداً انجام شد و آنچه از سقف ریزش کرده بود، مرمت گردید. سه

ایوان شرقی و غربی و جنوبی نیز آینه کاری شد. در طاقچه شرقی سمت شمال، شرح حال جناب آقای نورعلیشاه ثانی و در سه طاقچه دیگر شرح حال جناب آقای صالح‌علیشاه روی کاشی با خط نستعلیق نوشته و نصب شد.

در ساختمان‌های حجرات صحن کوثر مخصوصاً در سمت شرقی و جنوبی که خرابی‌هایی ایجاد شده بود، به دستور معظم‌له بعضی قسمت‌ها مرمت و قسمت عمده‌ای از نو ساختمان گردید. ایوان صحن کوثر هم با وضع بهتر و استحکام بیشتری تجدید بنا شد. کارگلدسته‌ها نیز که با وقوع زلزله به تأخیر افتاده بود، در سال ۱۳۹۰ قمری بدنه آن کاشی‌کاری و روی کاشی اسامی حق تعالی نوشته شد.

تکمیل حسینیه مزار

در زمان حضرت آقای نورعلیشاه به دستور ایشان بنای حسینیه‌ای در سمت مغرب صحن بالای مزار ایجاد گردید که مخصوص مجالس فقری و مراسم عزاداری دهه عاشورا و روضه‌خوانی روزهای جمعه در تمام سال تعیین شد. و در زمان حضرت آقای صالح‌علیشاه حسینیه بزرگتری در غرب حسینیه اول به همان نقشه ساخته شد که بعداً حسینیه اولی جزو صحن گردید. ساختمان جدید چون در این اواخر گنجایش جمعیت حاضرین را نداشت، لذا در تابستان ۱۳۸۷ قمری به دستور حضرت آقای رضاعلی‌شاه ساختمان دیگری به مساحت تقریبی ۳۶۰ متر مربع وصل به حسینیه سابق بنا گردید که نواقص اولی جبران و صحن و فضای وسیعی بر آن افزوده شد. این حسینیه در تاریخ رمضان ۱۳۸۸ قمری پایان یافت و در شب ۲۱ رمضان همان سال افتتاح و اولین دفعه معظم‌له پس از رحلت حضرت والدشان در آن شب به منبر تشریف بردند. و اکنون در ایام دهه اول محرم تزیین و صبح و عصر در آن مجلس سوگواری اقامه می‌شود. سایر مراسم عزاداری‌های مذهبی نیز در آنجا برگزار می‌گردد.

تکمیل ساختمان کتابخانه مزار

ساختمان کتابخانه سلطانی در زمان حضرت آقای صالح علیشاه در سال ۱۳۸۵ قمری (۱۳۴۴ شمسی) در زمینی به مساحت ۴۷۹ متر مربع در طرف شمال غربی صحن وسط پی‌ریزی شد که متأسفانه روزگار مجال ادامه کار را به ایشان نداد. این ساختمان توسط حضرت آقای رضاعلیشاه تعقیب و تکمیل شد و در ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۸۸ (اول شهریور ۱۳۴۷) مصادف با سالروز میلاد حضرت آقای سلطان علیشاه طی تشریفات افتتاح و در اختیار عموم قرار گرفت. این بنا دارای دو طبقه است که طبقه اول برای موزه و انبار کتاب و طبقه بالا برای کتابخانه در نظر گرفته شده است و دارای سه اتاق فوقانی و تحتانی و یک سالن بزرگ برای مطالعه می‌باشد.

تأسیس مهمانسرای مزار

یکی دیگر از ساختمان‌هایی که توسط جناب آقای رضا علیشاه در قسمت غربی صحن کوثر مزار سلطانی ساخته شد، مهمانسرای است که دارای ساختمانی مفصل و سالن پذیرایی از واردین می‌باشد. در محل مزبور علاوه بر پذیرایی از واردین و تهیه شام خدام و کشیک‌های مزار، در مراسم دینی از حاضرین پذیرایی می‌گردد. مثلاً در دهه اول محرم که از عموم اهالی و دسته‌های زنجیرزن برای نهار دعوت می‌شود یا شب‌های ماه مبارک رمضان که در مهمانسرا افطاری داده می‌شود، کلیه مخارج پذیرایی و حقوق خدمه نیز از طرف جناب آقای رضاعلیشاه پرداخت می‌گردد.

روکاری سنگ جدار خارجی بقعه مزار

در زمان حضرت آقای صالح علیشاه قرار بود به درخواست مرحوم آقای حاج سیدابوالقاسم روح الامین جدار خارجی بقعه متبرکه با سنگ سفید براق روکاری شود، که هنوز مقدمات کار فراهم نشده بود که آن حضرت رحلت کردند. به دستور حضرت آقای رضاعلیشاه و نظارت ایشان جدار خارجی با سنگ سفید مرغوب روکاری و کلیه

درهای فوقانی و تحتانی قسمت خارجی بقعه که چوبی بود، برداشته و به جای آن درهای زیبای آهنی تمام شیشه کار گذاشته شد. تمام سردرها نیز به طرز زیبایی کاشی کاری و اشعاری در آن حک گردید. جدار خارجی برج ساعت مزار نیز به همت ایشان به طرز زیبایی کاشی کاری شده و قبه و چراغی در بالای آن نصب گردید.

تعمیر و تکمیل آینه کاری بقعه مزار

بر اثر مرور زمان و حوادث جوی آینه کاری داخل بقعه دچار فرسودگی و خرابی گردید. لذا به دستور حضرت آقای رضاعلیشاه ترمیم و تعمیر آینه کاری از تاریخ ۱۵ شعبان ۱۴۰۸ شروع شد و پس از چندی به اتمام رسید.

کاشی کاری گنبد بقعه متبرکه مزار

معظم له در ماه های آخر حیات بر آن شدند که کاشی های گنبد متبرکه و کتیبه بالای دیوار بقعه تعویض و نوسازی شود و طی مذاکراتی عمومی بزرگوارم آقای مهندس شکرالله تابنده و برادر مکرم آقای مهندس سید علیرضا جذبی از طرف آن حضرت مأمور به انجام این کار شدند. در این خصوص قرار داد مورخه ۷۱/۵/۴ با استاد کاشی کار منعقد گردید که متأسفانه مصادف با رحلت آن حضرت شد و به تعویق افتاد، ولی پس از کمی وقفه برادر بزرگوارم جناب آقای حاج علی تابنده سلمه الله و نگارنده این کار را ادامه داده و بحمدالله همزمان با اولین سالگرد رحلت معظم له به اتمام رسید.

کمک به نوسازی شهر بیدخت

در ۹ شهریور سال ۱۳۴۷ ساعت دو و پنجاه دقیقه بعد از ظهر به وقت محلی زلزله ای بی سابقه در گناباد رخ داد که قسمت زیادی از خانه های بیدخت و شهرهای مجاور به کلی از بین رفت، لذا از طرف وزارت آبادانی و مسکن تصمیم به احداث شهری جدید برای مردم زلزله زده گرفته شد که حضرتش کمک فراوان مالی و غیرمالی

نمودند و اینک این بخش دارای خانه‌های مسکونی جدید و سایر تجهیزات شهری است.

تعمیر مسجد جامع بیدخت

در بیدخت از قدیم الایام مسجد جامع کوچکی وجود داشت که حضرت آقای صالح علیشاه خانه بزرگ مجاورش را خریده و صاف کردند و جزء مسجد نمودند. این مسجد بر اثر وقوع زلزله مذکور تخریب شد و ایوان آن شکاف برداشت و شبستانش ریزش کرد. این شبستان پس از اندک زمانی به خواهش و همت برادر محترم آقای دکتر حاج مهدی حسابی تهرانی و نظارت حضرت آقای رضا علیشاه و معماری مرحوم حاج محمد ابراهیم هاشمی تجدید بنا شد و در ربیع الاول ۱۳۸۹ (خرداد ۱۳۴۸) خاتمه یافت. قسمت شرقی و شمالی مسجد به کلی تعویض و باستون‌های آهنی و آجر ساختمان گردید. و چون شبستان آن نسبت به تعداد اهالی کوچک بود، حضرت آقای رضا علیشاه یک باب منزل وصل به شبستان را خریده و به آن اضافه فرمودند. در قسمت شرقی دم در ورودی مسجد نیز وضوخانه‌ای با نصب دستشویی و شیر آب بنا گردید. حاشیه ایوان ورودی مسجد و حاشیه دیوارهای سمت مشرق و شمال و مغرب به ترتیب سوره مبارکه اعلیٰ، جمعه و هل آتی و اسامی بانی و ناظر و معمار آن با کاشی‌های نفیسی نوشته شده است. سردر هر یک از درهای داخل مسجد نیز به نحو بسیار زیبایی کاشی‌کاری شده که در تمام شهرستان گناباد بی نظیر است. ایوان مسجد هم که از زلزله صدمه دیده بود توسط اداره باستانشناسی و کمک هزینه معظم له به صورت بسیار محکم و زیبایی تعمیر گردید. دو طرف ایوان نیز که خرابی پیدا کرده بود، به دستور حضرتش به کلی خراب و به هزینه ایشان از نو ساختمان گردید.

تأسیس حسینیه و نماز خانه در محله نوساز بیدخت

پس از زلزله سال ۱۳۴۷ و تأسیس بیدخت نوساز، چون در این منطقه نوساز

مسجدی وجود نداشت و از مسجد جامع هم دور بود، لذا جناب آقای رضا علیشاه در شهریور ۱۳۵۱ زمینی را در آنجا تهیه و مکانی به نمازگاه و تکیه‌ای در دو قسمت زنانه و مردانه بنا نمودند که اکنون اهالی شهر و مسافری عبوری از آن استفاده می‌کنند.

تعمیر مسجد و آب انبار ثموئی گناباد

آب انبار مزرعه ثموئی و مسجد آن که مورد توجه بسیار عموم اهالی گناباد است به دستور معظم له چندین بار تعمیر و مرمت شد. اخیراً نیز به دستور و هزینه برادر بزرگوارم آب انبار آن تعمیر اساسی شد و در مسجدش نیز مختصر تعمیراتی انجام گرفت.

تأسیس حوض خانه و حمام در گناباد

۱. بنای حوض خانه در دق^۱ حاج اسحاق در ۱۳۴۸/۲/۲۰ به معماری استاد سلیمان هاشمی و استاد محمد علی ستوده شروع و به اتمام رسید و قابل بهره‌برداری شد و یک باب اتاق هم در آن حوض خانه بنا شد.
۲. در تاریخ ۴۸/۸/۱۴ حوض آبی در قُسطونی به معماری آقای حاج علی اکبر حقیقی شروع و در تاریخ ۴۹/۱/۱۳ به اتمام رسید و قابل استفاده رهگذران قرار گرفت.
۳. در دی ماه ۱۳۵۰ حوض آب مخروطی در کنار جاده مشهد نزدیک مهنه اساساً تعمیر و قابل استفاده شد.
۴. در تاریخ ۵۱/۶/۱۲ ساختمان حوض آب مشهور به حوض حسن در دیمه سار برگز شروع و در تاریخ ۵۲/۹/۵ به اتمام رسیده، آماده آب انداختن شد.
۵. در تاریخ ۵۲/۷/۱۰ حوض آب بندازیک مشهور به حوض وسط سه حوضی که به کلی مخروطی شده بود، مجدداً با مصالح مرغوب تعمیر و در ۵۲/۸/۱۲ قابل استفاده

(۱) دق به معنای صحرا و زمین خشک و بی‌آب و علف است.

گردید.

۶. در تاریخ ۵۳/۲/۲۱ دو چشمه پل روی کال شور به معماری آقای حاج سلیمان هاشمی شروع و در تاریخ ۵۳/۴/۴ ساختمان آن به اتمام رسید. ساختن پل مذکور باعث راحتی ایاب و ذهاب دیمه کاران دشت برگز گردید.
۷. در آذرماه ۱۳۵۳ ساختمان حمام (زنانه) وصل به حمام مردانه در محله صالح آباد با اسلوب جدید شروع و در بهمن ۱۳۵۴ رسماً دایر و مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

کمک به آستان قدس رضوی (ع)

ایشان علاقه و اشتیاق فراوان به آستان قدس رضوی و رونق و جلال آن حرم مطهر داشتند و همواره چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن مساعدت مالی فراوان می‌نمودند. از جمله اینکه املاکی را خریداری فرموده و بر آستانه مبارکه وقف کردند که همه ساله از درآمد آن در سه روز معین از طرف آستانه به مصرف می‌رسد: ۱- روز هشتم ربیع الاوّل (رحلت حضرت امام حسن عسکری) سوگواری می‌نمایند. ۲- روز نهم ربیع الاوّل (اولین روز امامت حضرت مهدی) جشن گرفته می‌شود و برای ناهار مهمانان اطعام می‌گردند. ۳- روز دوازدهم ربیع الاوّل (به قول بعضی علمای شیعه روز رحلت حضرت رسول (ص) سوگواری می‌نمایند. کمک به سنگ فرش کردن حرم مطهر و اهداء کتب و قرآن‌های خطی نفیس به کتابخانه آستان قدس نیز از آن زمره است. معظم‌له بر اثر خدماتی که برای آن آستان فرمودند به سمت خادم افتخاری دربان ملایک پاسبان حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تعیین شدند.

تهیه و ارسال در حرم مطهر حضرات امامین عسکریین (ع)

ایشان در سال ۱۳۵۵ شمسی عازم سفر به عتبات عالیات گشتند و در سامرا به زیارت حرم مطهر حضرت امام هادی و امام حسن عسکری (ع) مشرف شدند. جنابش

در سفرهای پیشین همواره افسوس می‌خوردند که وضع مزار ائمه اطهار (ع) مناسب علو مقام ایشان نیست و آن بزرگواران واقعاً چه در ایام حیات و چه پس از آن غریب بوده‌اند. و این امر در خصوص ساختمان حرم حضرات عسکرین مشهودتر بود. از این رو وقتی که به همت شیعیان، این مزار شریف رو به رونق افتاد، ایشان نیز بر آن شدند که به نحوی مساعدت نمایند و در این باره با متولی حرم مطهر ملاقات نمودند.^۱ پس از مذاکرات با وی تصمیم گرفتند در بزرگی برابر ایوان شمالی در اصلی این صحن مطهر بسازند. لذا پس از مراجعت به ایران دستور دادند در مزبور به صورت بسیار زیبای خاتم مرصع به طلا و نقره و منبت کاری از چوب گردو و شمشاد در مشهد با استفاده از اساتید مشهدی و منبت کاران اصفهانی به طرزی نفیس و مجلل ساخته شد که در بالای آن صلوات کبیره و سپس سوره اعلیٰ و آیه النصره در یک نیم دایره به ترتیب حکاکی شده است. در قسمت دوم سوره توحید و سوره کوثر و سپس آیه تطهیر و حدیث سفینه به موازات یکدیگر حک شده است. در حاشیه این مطالب هم دو بیت از غزل حافظ به مطلع «مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید» و سپس اسامی حضرات امامین عسکرین (ع) و حضرت صاحب الامر (عج) و بالاخره در انتهای آن نام شریف اهداکننده حضرت آقای رضاعلیشاه مندرج است. ساختن این در حدود دو سال به طول انجامید و نقشه حکاکی آن را خودشان طراحی کردند. جملات فارسی به خط نستعلیق و جملات عربی به خط نسخ می‌باشد. جنابش در دی ماه سال ۱۳۵۷ شمسی این در را همراه با کاروانی مرکب از ۱۷ نفر به سامرا فرستادند و در آنجا به وسیله مرحوم آقای حاج ابراهیم معمار هاشمی که به همین منظور با کاروان بود، در ایوان حرم نصب گردید و سه پله به طرف صحن متبرک ساخته و نمای ایوان نیز سنگ فرش شد.

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۱۰۵.

تعمیر مزار جناب حسین علیشاه اصفهانی در کربلا

آن جناب از عرفا و علمای مشهور زمان و از اقطاب سلسلهٔ نعمة اللّٰهیه و خلیفهٔ جناب شاه سید علیرضا دکنی هستند که در سال ۱۲۳۳ از جور روزگار مجاورت کربلائی معلّی راگزیدند و در یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ در موقع خواندن نماز مغرب به جهان باقی شتافتند و در همان شهر مقدّس دفن شدند. مرقد ایشان در کربلا واقع در اتاق کوچکی بود که به واسطهٔ رطوبت زیاد و عدم توجه به تعمیر آن مخروبه شده و نیاز به تعمیر داشت. حضرت آقای رضا علیشاه در اوّلین سفرشان به عتبات عالیات در سال ۱۳۲۴ شمسی (۱۳۶۵ قمری) از وضع آن مزار و غربت آن جناب در آنجا که اصلاً کسی توجهی نداشت بسیار افسوس خوردند و میل داشتند که آن مزار متبرّک تعمیر و ترمیم شود. لذا پس از بازگشت به ایران این نقیصه را خدمت حضرت آقای صالح علیشاه عرض کردند و ایشان دستور اقدام به تعمیر فرمودند و مبالغی نیز ارسال داشتند. ولی متأسفانه این اقدامات بر اثر بروز موانعی به ثمر نرسید^۱، لذا حضرت آقای رضا علیشاه پس از رحلت پدر بزرگوارشان این کار مهم را ادامه دادند و آن مزار متبرّک را تجدید بنا کرده و حتی برخی مصالح مثل سیمان را که در آنجا نایاب بود تهیه کرده و فرستادند. و اثراتی نیز درخور مزار فراهم و ارسال داشتند و تا همین اواخر مرتباً کمک مالی و نظارت در حفظ و ترمیم آن می فرمودند.

تعمیر و تکمیل مقابر متبرّکهٔ دکن در هندوستان

در اسفار متعدّدی که پدر بزرگوارم به هندوستان تشریف بردند، یکی از اقداماتی که مدنظر داشتند تعمیر و ترمیم مقابر اقطاب سلسله، فرزندان و جانشینان حضرت

(۱) حضرت آقای رضا علیشاه در سفر سال ۱۳۴۶ شمسی به عتبات عالیات به هنگام زیارت مزار حضرت آقای حسین علیشاه به همین نکته اشاره و از متصدّی مزار علّت تأخیر تجدید بنا را پرسیدند، وی دلیل آن را تأخیر صدور جواز تجدید بنا از جانب دولت عراق ذکر کرده بود (خاطرات زیارت خانهٔ خدا، نگارش آقای حاج محمد رضاخانی، ص ۲۲۴).

شاه نعمت الله ولی، مدفون در ناحیه دکن بود. مزار این بزرگان از قدیم مورد توجه اهالی محل بوده و مردم به زیارت آمده و نذوراتی می‌کنند. از جمله در سفر اولشان به هند در سال ۱۳۵۰ شمسی به هنگام زیارت مقابر حضرات شاه میر محمود و فرزند و جانشین ایشان شاه میر شمس الدین و فرزند و خلیفه ایشان شاه علیرضا دکنی در حیدرآباد، در حضور فقرا و سایرین مؤکداً فرمودند: «اینجا باید ترمیم و تعمیر بشود.»

اقطاب مذکور همگی در صحن واحدی و هر یک در اطاق جداگانه‌ای در محلی به نام "میر عالم تالاب" (کوه شاه میر محمود) در بالای تپه سنگی مرتفعی مُشرف به شهر حیدرآباد دکن که در طرف مشرق آن دریاچه کوچکی نیز واقع است، مدفون هستند. این مکان قبلاً دارالارشاد ایشان و دارای بارگاه مفصل و ساختمان زیبا بوده ولی به تدریج رو به خرابی نهاده بود. حضرتش برای تحقق این مقصود، به هزینه شخصی و نظارت کامل خودشان اقدام به این کار نمودند و در چند سال بعد هم که مرحوم آقای حاج محمد جواد آموزگار (ظفر علی) از طرف معظم له به هندوستان رفتند، تأکید بر نظارت و کیفیت جریان کار تعمیر نمودند. بدین نحو که ابتدا برق کشی محل با اتصال به برق شهر انجام گردید و با زحمت فراوان چاه آبی زده شد که با استفاده از قوه برق کار می‌کرد. از پایین کوه تا بالای کوه را صاف و مسطح کرده سپس آسفالت نمودند که اینک وسایل نقلیه به راحتی رفت و آمد می‌کنند. چند دستگاه حمام و دستشویی برای نظافت نیز در محل ساخته شد. در مورد مزار نیز گنبد آن به همت برادران ایمانی در آنجا و نظارت معظم له ترمیم و کاشی کاری و فضای داخلی آئینه کاری شد و داخل بقعه و پنجره‌هایش نیز تعمیر گردید. در سفری دیگر نیز دستور دادند که برای دیوار بلند طرف دریاچه که سست شده بود، پایه‌ای گذارده تا مستحکم شود. موقوفاتی نیز برای آن در نظر گرفتند و متولیش را نیز از فرزندان حضرت شاه میر محمود تعیین و تثبیت فرمودند. اینک آن مکان متبرک که به همت والای ایشان کاملاً آباد و مزار اهل دل

است.^۱

شهر بیدر نیز که پایتخت سلاطین بهمنی هند و حدود ۱۳۳ کیلومتری حیدرآباد واقع شده، مدفن چند نفر از اقطاب سلسله از نسل شاه نعمت الله ولی و نزدیکان و بستگانشان است، ولی در روی قبر هیچ کدام نامی از آنها نیست. مزار جناب شاه میربرهان الدین خلیل الله فرزند و جانشین حضرت شاه نعمت الله ولی در دارالارشاد ایشان و در نزدیکی آن، بقعه مزار اقطاب مدفون در آنجا بسیار با عظمت است. این صحن در روی تپه مرتفعی قرار گرفته است، و از پائین چندین پله می خورد و دارای گنبدی به صورت تاج دوازده ترک به علامت تشیع است که سلاطین بهمنی آن را ساخته اند. کتیبه ها و حجاری های نفیسی نیز دارد که متأسفانه به مرور زمان و بر اثر بی توجهی در حال خرابی بود و پدر بزرگوارم سفارشات عدیده و اقدامات لازمی در جهت احیای آن مزار مقدس کردند. از جمله اینکه از اداره اوقاف و آثار باستانی هند اجازه گرفته شود تا به هزینه ایشان صحن متبرک ترمیم شده و چاه و آب لوله کشی و چندین اطاق برای زوار احداث گردد.

مراقبت و مواظبت مزار شاه نعمت الله ولی در ماهان

حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی مجدد سلسله معروفیه در ماهان کرمان مدفون می باشند.^۲ حضرت آقای رضاعلی شاه در سفرهای متعدد به کرمان برای زیارت آستانه مقدسه ماهان، میل وافر داشتند به اینکه آن آستانه متبرک که همواره معمور باشد، لذا در حفظ و ترمیم آن مراقبت کامل داشتند و به هزینه شخصی کمک می فرمودند. به تبعیت از همین نیت خیر دستور دادند که چندین موقوفه برای آن مزار

(۱) در تحریر این قسمت از نسخه خطی یادداشت های سفرنامه دوم به هندوستان، نگارش حضرت آقای رضا علی شاه استفاده کرده ام.

(۲) شرح مفصل مزار حضرت شاه نعمت الله ولی در ماهان در کتاب گنجینه پادشاهی یا شاه ماهان، تألیف آقای رضا نورنعمت الاهی (تهران، ۱۳۳۵) آمده است.

تهیه شود که از جمله خرید یک باب منزل و همچنین استفاده از مازاد درآمد موقوفات حسینیته‌ای در کرمان به شرح ذیل است:

تأسیس حسینیته کرمان

حسینیته مذکور با تأمین هزینه و نظارت عالیّه معظمّه در زمین اهدایی مرحوم میرزا لطف علی خان مظفری به مساحت ۱۰۱۲ متر مربع با مراقبت شیخ جلیل مرحوم حاج محمد جواد آموزگار و اهتمام برادر محترم سرکار سرهنگ اسدالله سعیدی در مدت قریب به دو سال با تجهیزات کامل ساخته شد و در ۲۴ ذیحجه سال ۱۴۰۰ قمری (۱۲ آبان ۱۳۵۹ شمسی) افتتاح گردید و مازاد درآمد حاصل از موقوفاتی را که برایش تعیین کرده بودند، وقف بر آستانه مقدسه ماهان فرمودند. چندی بعد نیز برای توسعه امکانات و تجهیزات حسینیته دستور دادند که خانه مجاور آن برای امور آشپزخانه و اطعام، خریداری و وصل به حسینه گردد. حسینیته نعمه الّهیة گنابادی کرمان اینک محل برگزاری مراسم عزاداری حضرت خامس آل عبا(ع) و انعقاد مجالس فقری است.

تعمیر و توسعه مقبره شیخ ابوالقاسم گرکانی در تربت حیدریه

شیخ ابوالقاسم علی گرکانی (گورکانی) طوسی (وفات حدود ۴۵۰ قمری) از اقطاب سلسله نعمه الّهیة و از مشاهیر عرفا در قرن پنجم هستند. ایشان تحت تربیت شیخ ابو عمران مغربی قرار گرفته و از یمن تربیت آن جناب به مقام کمال و جانشینی شیخ رسیده و در تربت حیدریه مدفون می‌باشند.

مقبره متبرکه ایشان از قدیم الایام نزد اهالی محل به عنوان محلی مقدس و صاحب آن به عنوان مجیب الدعوات مشهور بوده که مردم در رفع گرفتاری‌ها و طلب حاجات بدان متوسل می‌شدند، ولی کمتر ایشان را می‌شناختند. این مقبره در روی تپه‌ای قرار داشت که تقریباً مخروبه شده بود و حضرت آقای رضا علیشاه آن را به صورتی مجهز و

معمور ساختند. به این ترتیب که به دستور ایشان و با نظارت و تأمین هزینه از جانب خود معظم‌له، سنگ مقبره جدیدی نصب شد. اطراف ساختمان مقبره را با استفاده از سنگ تسطیح کردند و سپس دور مزار را دیوار کشیدند و روی آن با نرده آهنی محصور گردید. از تربت حیدریه به مزار شیخ لوله کشی کردند و آب در آنجا جریان یافت. چاهی نیز حفر شده و منبع آبی فراهم گردید و چندین دستشویی و آشپزخانه نیز در محوطه آن ساختند. برای رساندن برق نیز دستور به سیم کشی دادند. و چون گنبد اولیه کاملاً مخروبه بود، به دستور ایشان گنبد جدیدی با اسکلت فلزی ساخته شده که روی آن کاشی کاری آبی رنگ شده است. موقوفاتی نیز به هزینه شخصی برای این مزار اختصاص دادند.

تعمیر و تکمیل ساختمان مزار شیخ سعید بن سلام ابی عمران مغربی در نیشابور

شیخ سعید بن سلام اصلاً اهل قیروان مغرب و از اقطاب سلسله معروفیه بوده‌اند که به مصاحبت مشایخی چند رسیده و بالاخره به دست شیخ ابوعلی کاتب توبه و پس از طی مقامات سلوک به سمت جانشینی ایشان تعیین شدند. حضرتش سال‌ها مجاورت مکه اختیار نموده و از آنجا به نیشابور آمده و ساکن گردید و در همانجا در سال ۳۷۳ هجری دنیای فانی را ترک کرد و در جوار مقابر شیخ ابوعثمان حیری و شیخ ابوعثمان نصیبی مدفون گردید.^۱

مزار شیخ مغربی سابقاً گمنام و کسی از آن اطلاعی نداشت و به امام زاده سلامان مشهور و محلّ زیارت اهالی بود تا آنکه مرحوم موفق السلطان از فقرای با محبت زمان حضرت آقای سلطان علیشاه موقعی که در نیشابور سکونت داشت، بدانجا پی برده و

(۱) شرح احوال ایشان در غالب تواریخ و تذکره‌های عرفانی اعم از متقدم مثل کتاب مرآة الجنان شیخ عبدالله یافعی (جلد دوم، صفحات ۴۰۱ و ۴۰۲) یا تذکره‌الاولیاء عطار (صفحات ۷۸۰ تا ۷۸۶) و آثار متأخر مثل طرائق الحقائق (جلد دوم، صفحات ۵۳۸ تا ۵۴۰) ذکر شده است.

ساختمان مختصری در آنجا نمود.^۱ سپس مرحوم آقای حاج کاظم شریفان نیز که از فقرای بزرگوار نیشابور بودند، در سال ۱۳۶۷ قمری (۱۳۲۷) با کسب اجازه از جدّ امجد جناب آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) تصمیم به آبادانی آنجا گرفتند. پس از ایشان نیز پدر بزرگوارم مجدداً تأکید و نظارت بر ساختمان و تعمیر و تکمیل آن نمودند. و ساختمان گنبد و تزیینات داخلی بقعه و سنگ روی قبر و سایر امور ساختمانی به هزینه و دستور ایشان و به همت و مراقبت آقای شریفان در سال ۱۳۵۰ (۱۳۹۱ قمری) شرف اختتام یافت و به صورتی کاملاً معمور درآمد. موقوفاتی را نیز برای آن تهیه نمودند.

احداث بنای مقبره حضرت آقای رحمت علیشاه در شیراز

حضرت آقای رحمت علیشاه شیرازی (طاب ثراه) مشهور به نایب الصّدر از اقطاب سلسله نعمة اللّهیّه و جانشین حضرت آقای مست علیشاه در قبرستان قدیمی شیراز در جنوب شهر به نام قبرستان دارالسلام (صفه تربت) مدفون هستند. مزار ایشان قبل از اینکه ساختمانی برای آن احداث گردد، گمنام و کمتر کسی از وجود آن اطلاع داشت و خود سنگ قبر و اطراف آن مملوّ از سنگ و خاک بود.

در یکی از اسفار حضرت آقای رضا علیشاه به شیراز، دیدن مقبره مخروبه آن جناب باعث کدورت خاطر معظمّ له شد و در صدد برآمدند تا آن را به صورت یک مزار آبرومند در خور حضرت آقای رحمت علیشاه در آورند. برادر مکرم آقای حاج سید علی اکبر روح الامین که میل پیر بزرگوار خویش را چنین یافتند، اجازه بنای بقعه‌ای برای این مقبره متبرکه را از ایشان درخواست کردند و حضرتش پذیرفتند و با نظارت خودشان بلافاصله عملیات ساختمانی شروع و در سال ۱۳۹۰ قمری (۱۳۴۹ شمسی) شرف اختتام یافت و موقوفاتی را نیز برای آن تهیه کردند.

پس از چند سال برادر محترم ایمانی آقای سید جلال افشار نیز استدعای

(۱) شرح مختصری از احوال شیخ و ساختمان این مزار در کتاب گردش افغانستان و پاکستان (صفحات ۱۴ و ۱۵) تألیف حضرت آقای رضا علیشاه آمده است.

آئینه کاری گنبد آن بقعه متبرّکه را نمود و معظمّ له شخصاً رسیدگی کامل به امر آئینه کاری کردند و اینک مزار حضرت آقای رحمت علیشاه شیرازی با بقعه و آئینه کاری و موقوفات مطاف اهل دل است.

مرمت مزار فیضین

در گورستان قدیمی تخت فولاد اصفهان که مدفن بسیاری از مشاهیر عالم اسلام است، مزار دو تن از مشایخ متأخر سلسله نعمه اللّهیة ملقّب به فیض است. نفر اوّل جناب فیض علیشاه اصفهانی والد جناب نورعلیشاه اوّل و از مأذونین جناب سید معصوم علیشاه می باشد که در حدود سال ۱۲۰۰ هجری در اصفهان به جهان جاودان خرامیده و در تخت فولاد مدفون گشت.^۱ نفر دوّم میرزامحمّد صادق نمازی شیرازی فیض علی از مشایخ حضرت آقای سلطان علیشاه است که در سال ۱۳۰۱ هجری از دنیا رفت و در جنب قبر شریف جناب فیض علیشاه دفن گردید. حضرت آقای رضا علیشاه این مزار متبرّک را در سال ۱۳۶۴ مرمت و به صورتی معمور در آوردند.

تعمیر و توسعه مزار جناب شیخ اسدالله ایزدگشسب

مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصرعلی) از عرفا و علمای مشهور اصفهان و صاحب تألیفات عدیده و از مشایخ مأذون حضرت آقای صالح علیشاه می باشند که در هفتم فروردین ۱۳۲۶ شمسی (۱۳۶۶ قمری) دعوت حق را لبیک گفته و در تکیه ای معروف به "تکیه درویش ناصر علی" در قبرستان تخت فولاد اصفهان مدفون می باشند. تکیه درویش ناصر علی در اصفهان از همان ابتدا مورد توجه اهل سلوک بوده و برای کسب فیض به آنجا می روند. حضرت آقای رضا علیشاه این مقبره را مرمت و تعمیر کردند و در سال ۱۳۶۳ شمسی دستور دادند که فضای سبزی در

(۱) حدائق السیاحه، ص ۲۳.

محوطه بقعه آن ایجاد شود که اکنون سبز و آباد است.

احداث سقاخانه کوثر در باغ رضوان اصفهان

باغ رضوان از گورستان‌های جدید اصفهان و مدفن جناب حاج سید محمد علی طباطبائی معروف به فانی (فیض علی) از مشایخ مآذون حضرت آقای رضا علیشاه است. معظم له در سال ۱۳۶۸ شمسی سقاخانه‌ای با دستگاه آبرسانی به گنجایش ۱۰۰۰ لیتر در آن به نام کوثر، جنب مزار مذکور تأسیس فرمودند که اینک بهره‌برداری می‌شود. با استجازه و نظارت حضرتش، سنگ مزار جناب آقای فانی نیز تعویض شد و سنگ بهتری نصب گردید.

تعمیر مقبره میرزا علی قهفرخی (درویش ثابت علی)

جناب میرزا علی قهفرخی (درویش ثابت علی) از مجازین از جانب قطب سلسله نعمه اللّیه حضرت حاج زین العابدین شیروانی (مست علیشاه) می‌باشند که مقبره‌شان در قریه قهفرخ در نزدیکی شهرکرد در راه اصفهان واقع است.^۱ این مقبره منوره که متروکه بود به همت حضرت آقای رضا علیشاه تعمیر و آباد گردید.

تعمیرات اساسی و توسعه مزار جناب شیخ ابوعلی رودباری

شیخ ابوعلی رودباری از اقطاب سلسله معروفیه در قرن سوم و چهارم هجری و مرید و جانشین شیخ الطایفه جنید بغدادی است. با اینکه تقریباً تمامی تذکره نویسان عرفانی احوال ایشان را ذکر کرده‌اند، مولدشان محل اختلاف است زیرا قراء بسیاری به نام رودبار در ایران و بغداد است، و لذا برخی مولدشان را نزدیک بغداد پنداشته‌اند ولی مؤلف محترم بستان السیاحه^۲ ایشان را اهل رودبار از قرای لیجان در ۳۵ کیلومتری

(۱) ذکر حالات ایشان در بستان السیاحه (ص ۴۵۳) و طرائق الحقائق (جلد ۳، ص ۲۹۶) مندرج است.

(۲) بستان السیاحه، ص ۲۹۸.

اصفهان می‌دانند.

مقبره ایشان در دهی به نام "ده بوعلی" واقع است و اهالی محل صاحب قبر را که به نام "بابا شیخ علی" می‌شناسند از اولیای دین می‌دانند و به زیارت آنجا می‌روند. حضرت آقای رضا علیشاه این مزار را که تخریب شده بود، در خلال سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵ شمسی تعمیر اساسی فرموده و به صورتی کامل و معمور در آوردند.

بازسازی و تعمیر مقبره شیخ احمد غزالی در قزوین

سلطان طریقت شیخ احمد غزالی از اقطاب مشهور سلسله رضویه معروفیه بنا بر شواهد و مدارک تاریخی در قزوین مدفون می‌باشند^۱ که روزگاری مزارشان در آنجا مشهور و محل برآوردن حاجات و زیارتگاه مردم بوده و از همین رو به نام "امامزاده احمد" نیز مشهور شده است. ولی بر اثر بی‌توجهی مسئولین امر ضریح و اثاث قیمتی‌اش به تاراج ابناء دنیا رفت. در سال ۱۳۲۸ قمری شخصی به نام مجدالاسلام بر آن محل ویران از نو مسجد و مدرسه‌ای ساخت و آن را "مسجد احمدیه" نام گذارد و مقبره شیخ در سرداب مسجد واقع شد. اما این محل شریف مجدداً متروک و مخروب شد، تا اینکه به دستور حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) یکی از فقرای بامحبت، آنجا را تعمیر مختصری نمود. در سال ۱۳۴۸ شمسی نیز که حضرت آقای رضاعلیشاه به قزوین تشریف بردند، مصمم شدند این مسجد و مزار ترمیم و آباد گردد. لذا به همت برادر محترم آقای حاج سید یوسف سعادت، ساختمان مسجد و مقبره به طور کلی تعمیر شده و سنگ قبر مناسبی تهیه و نصب گردید و کاشی‌کاری نفیسی نیز برای مسجد در نظر گرفته شده بود که متأسفانه به موجب ایجاد موانعی انجام نشد. و اخیراً نیز برادر مذکور در صدد برآمدند که با نظارت حضرت والد ساختمان و تجهیزات مجلل و

(۱) از قدیمی‌ترین منابع می‌توان به تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۷۹۰ استناد کرد. از منابع متأخر نیز جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی (مست علیشاه) در حقائق السیاحه (ص ۳۷۳) و بستان السیاحه (ص ۴۲۸) نیز تصریح می‌کنند که «قبر شیخ احمد غزالی در آن دیار زیارتگاه اهل روزگار است.»

مناسبتی برای آنجا فراهم آورند که افسوس روزگار غدار به حضرتش فرصت نداد.

تعمیر و ترمیم مزار سعادت‌ی شهرری

مقبره دو تن از اقطاب متأخر سلسله نعمه‌اللهیه حضرات آقایان سعادت‌علیشاه اصفهانی و نورعلیشاه گنابادی و چند تن از مشایخ عظام سلسله از جمله جناب حاج شیخ عبدالله حائری رحمت‌علیشاه در کنار یکدیگر، واقع در بقعه‌ای در ضلع شمالی صحن مطهر امامزاده حمزه شهرری، در جوار حضرت عبدالعظیم می‌باشد.^۱ مالک اصلی این مقبره مرحوم سراج‌الملک بوده که بانی قسمت‌های زیادی از حرم حضرت عبدالعظیم و حرم امامزاده حمزه و ایوان و گنبد امامزاده طاهر و چندین مسجد در تهران است. وی از ارادتمندان حضرت آقای سعادت‌علیشاه اصفهانی و نزد مردم به تدین و امانت و حسن خلق مشهور بود.

مرحوم سراج‌الملک محل مذکور را برای مقبره خود در نظر داشت، ولی چون حضرت آقای سعادت‌علیشاه در سال ۱۲۹۳ قمری در تهران رحلت فرمودند، وی مقبره خود را به مدفن ایشان اختصاص داد و موقوفاتی نیز برای آن تعیین کرد و البته خود وی نیز در همان بقعه دفن شد. و وقتی حضرت آقای نورعلیشاه گنابادی نیز در سفر به کاشان مسموم شدند، بنا به دستورات شفاهی خود قبل از مسافرت که اشاره به رحلت قریب الوقوع فرموده بودند، در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ در همان محل دفن شدند. و به تدریج این مزار رونقی یافت و مفروش و آئینه کاری و مجهز به تجهیزات اولیه شد. حضرت آقای رضا‌علیشاه نیز به این مزار علاقه خاصی داشتند و هنگامی که در تهران ساکن بودند، غالباً به ویژه اسحار جمعه پس از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) به زیارت آنجا می‌رفتند. لذا پس از پدر بزرگوارشان در جهت حفظ و تعمیر و ترمیم این مزار متبرک جدیت به خرج دادند. و در سال ۱۳۵۹ شمسی که نزدیک بود تخریب

(۱) در تحریر این بخش، از کتاب تابعه علم و عرفان و رساله چاپ نشده روضه خلد (تاریخچه بقعه مزار سعادت‌ی) تألیف آقای مهندس عبدالصالح نعمت‌اللهی استفاده کرده‌ام.

گردد، ممانعت نمودند ولی متأسفانه در اواخر سال ۱۳۷۱ شمسی ساختمان بقعه این مزار منور تخریب و جزو صحن متبرک حضرت عبدالعظیم شد که باعث تأثر و اندوه ایشان و سایرین قرار گرفت.

تجدید بنای حسینیه حائری در تهران

ساختمان حسینیه حائری قبلاً منزل شخصی جناب حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی (رحمت علیشاه) بود که از بدو سکونت در تهران و در این منزل، بیرونی را محل اجتماع فقری و جلسات دینی و عرفانی فقرای سلسله نعمت الاهی سلطان علیشاهی قرار دادند.

پس از رحلت ایشان، در زمان قطبیت حضرت آقای صالح علیشاه (قدس سرّه العزیز) به همت مرحوم آقای مهندس رضا کیوانی، بیرونی آن تجدید بنا گردید و به صورت شبستان متناسب در دو طبقه با سرویس لازم ساخته و مورد استفاده اجتماعات مذهبی و فقری به همان روال سابق قرار گرفت. و چون به مرور زمان دیگر فضای موجود گنجایش لازم را جهت تشکیل جلسات فقری نداشت، دانشمند محترم و برادر مکرم آقای هادی حائری فرزند ارشد جناب آقای رحمت علیشاه از طرف خود و به نمایندگی دیگر وراثت به منظور احترام و رعایت نظر والد معظم خود و ادامه رویه مرضیه ایشان، کلیه ساختمان بیرونی و اندرونی را جهت احداث ساختمانی متناسب با تشکیل جلسات مذهبی و فقری وقف و تولیت آن را به پدر بزرگوارم حضرت آقای تابنده رضا علیشاه در زمان حیات و پس از ایشان نیز به قطب وقت سلسله اختصاص داد، تا به هر ترتیب که مقتضی بدانند اجتماعات دینی و فقری را در آن تشکیل دهند. اخیراً به موجب عدم وسعت فضای شبستان و کهنگی و مخروب گشتن ساختمان اندرونی با تقاضای برادر محترم آقای حاج سید یوسف سعادت و والده محترمه شان، حضرتش تخریب ساختمان موجود و تأسیس بنای جدیدی را با ظرفیت کامل تر و تجهیزات لازم اجازه فرمودند. لذا در شعبان ۱۴۰۷ قمری (فروردین ۱۳۶۶) ساختمان

موجود تخریب شد. ساختمان حسینیّه در محدوده ساختمان بیرونی و اندرونی که حدود ۱۳۰۰ متر مربع می‌باشد، بر اساس نقشه تهیه شده با زیربنایی جمعاً حدود ۳۰۰۰ متر مربع شروع شد و دارای قسمت‌های مختلفه و تجهیزات کامله از جمله کتابخانه‌ای در طبقه فوقانی می‌باشد.

کلیه قسمت‌های ساختمانی از ابتدا زیر نظر مستقیم جناب آقای تابنده رضا علیشاه انجام گردیده، خصوصاً در مورد جهت و سوی ساختمان که ایشان مقید به در نظر گرفتن قبله در آن بودند و شخصاً این موضوع را رسیدگی و پس از اطمینان اجازه اجرای کارهای ساختمانی را فرمودند، و ساختمان حسینیّه با توجه به این مطلب دقیقاً در جهت قبله احداث گردید. در قسمت‌های مختلف ساختمان و درهای ورودی نیز طبق نظر و صواب دید ایشان کتیبه‌های متناسب از کاشی هفت رنگ پخته و نصب گردید. مهندسی ساختمان را عموی محترم نگارنده آقای مهندس شکرالله تابنده و همچنین برادر مکرم آقای مهندس علیرضا جذبی و سرپرستی احداث آن را به ترتیب برادران محترم آقای محمد نعیم ایرانی و آقای حاج محمد هاشمی عهده‌دار بودند.

تجدید بنای ساختمان حسینیّه امیر سلیمانی

حسینیّه امیر سلیمانی ابتدا به همت مرحوم عضدالملک که از رجال و مشاهیر قرون اخیر بود در سال ۱۲۸۰ قمری ساخته شده و سه سال بعد دایر گردید و برای مجالس سوگواری و اجتماعات مذهبی اختصاص یافت. بعداً فرزند کوچکتر ایشان مرحوم امیر مصطفی امیر سلیمانی بنابر وصیت پدر متصدی امور آن گردید. وی که به مصاحبت مرحوم سراج الملک بانی مساجد معروف در تهران در زمان حضرت آقای سلطان علیشاه مشرف به فقر شده و در سلک ارادتمندان بزرگان سلسله نعمت اللّهی گنابادی درآمده و از فقرای بسیار با محبت و بزرگواری بود، به اشاره حضرت آقای صالح علیشاه حسینیّه را که تا آن زمان ملک شخصی بود وقف مراسم دینی و فقری و عزاداری حضرت سیدالشهداء نمود و تولیت و نظارت حسینیّه و موقوفات آن را

برحسب تقاضای خود و تنظیم وقف نامه به حضرت آقای حاج سلطان حسین تابنده و پس از ایشان قطب منصوص سلسله علیّه و اگذار کرد. سپس با تأیید و نظارت متوالی معظّم، این حسینیه به ظرفیت سه برابر بنای سابق با تجهیزات کامل تکمیل گردید.

اما باکمال تأسف این مکان متبرّک که خانه حسین (ع) و مورد توجه همه اهالی تهران بود و عموماً از مجالس سوگواری منعقد در آن مستفیض می شدند، در نیمه شب عاشورای سال ۱۴۰۰ قمری (مطابق نهم آذر ۱۳۵۸ شمسی) پس از خاتمه مجلس عزاداری خامس آل عبا، همچون خیمه‌های حسینی در روز عاشورا، دچار حریق شدیدی شد که باعث از بین رفتن کل ساختمان و وسایل و نفایس آن گردید. در آن هنگام که پدر بزرگوارم جناب آقای رضا علیشه برای معالجه در خارج از کشور به سر می بردند، از شنیدن این خبر مؤلم، فوق العاده متأثر گردیده ولی دستور دادند مراسم سوگواری و جلسات مذهبی به هیچ وجه حتی یک روز تعطیل نشود و در ساختمان واقع در حیاط حسینیه ادامه یابد. و تصمیم گرفتند که آنجا را با وضع بهتری تجدید بنا کنند، لذا از همانجا دستور دادند که شروع به پی ریزی ساختمان جدید شود و فرمودند: «اگر بنا باشد خانه مسکونی خود و اثاث آن را بفروشم، این کار را خواهم کرد تا این حسینیه بهتر از آنچه بود دوباره ساخته شود.»

تجدید بنای حسینیه بلافاصله پس از دستور ایشان شروع شد و مخارج آن را نیز عمدتاً خود معظّم له پرداخته و دیگر دوستان نیز به قدر وسع کمک می کردند و در تمام مدّت احداث ساختمان، مراسم دینی و مذهبی از جمله مراسم عزاداری دهه عاشورا ابتدا در همان حیاط ساختمان و سپس در منزل استیجاری جنب محل حسینیه برگزار می شد و حضرتش به هیچ وجه کمترین وقفه را در آن جایز نمی دانستند. مهندسی ساختمان آن را نیز عموی محترم نگارنده آقای مهندس شکرالله تابنده و همچنین برادر مکرم آقای مهندس علیرضا جذبی عهده دار گردیدند و سرپرستی کارهای اجرایی ساختمانی آن به عهده برادر محترم آقای محمد نعیم ایرانی بود و دیگر کارهای ساختمانی را آقای حاج محمد هاشمی به انجام رسانیدند. بدین ترتیب ساختمان جدید

حسینیه با همان نقشه سابق شروع و با تغییراتی ادامه یافت. یکی از تغییراتی که در نقشه جدید ساختمان صورت گرفت آن بود که چون قبله منازل تهران قدری تئامن دارد و از جمله قبله حسینیه نیز به طرف راست کج بود، حضرت آقای والد شخصاً چند روز متوالی برای تعیین قبله از روی قطب نما و کتب معرفة القبلة دقت فرمودند و خط آن را تعیین کردند و اکنون قبله بدون انحراف می باشد.

بالاخره بنای جدید حسینیه که به مراتب مجلل تر و مجهز تر از بنای قدیم آن است، پس از طی دو سال با استقامت و نظارت مستقیم حضرت ایشان و همت برادران ایمانی خاتمه یافت و بر سر در ورودی آن نوشته شد: ما نَسَخُ مِنْ آيَةٍ او نُنَسِّهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا او مِثْلَهَا.^۱ و در روز پنجشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۶۱ شمسی که مصادف با روز عید فطر سال ۱۴۰۲ قمری بود، طی مراسم با شکوه و جشن مذهبی با حضور و سخنرانی معظم له افتتاح گردید و از آن موقع مجالس دینی و فقری به طور منظم در آن برگزار می شود.

تأسیس کتابخانه صالح

یکی از امور مورد نظر حضرت آقای رضا علیشاه در احداث مجدد ساختمان حسینیه امیر سلیمانی، اختصاص بخشی از آن برای تأسیس کتابخانه بود، لذا دستورات لازم را در این خصوص به مهندسين و مسؤولین داده بودند.^۲ بدین منظور طبقه فوقانی حسینیه که نسبتاً وسیع است، با تالار مطالعه‌ای به مساحت ۱۶۰ متر مربع و دفتری جداگانه با وسعت حدود ۴۰ متر مربع و اطاقی جداگانه برای انبار، برای تأسیس کتابخانه اختصاص داده شد.

این کتابخانه در تاریخ ۲۰ محرم سال ۱۴۰۳ قمری (۱۶ آبان ۱۳۶۱) توسط معظم له

(۱) سوره بقره، آیه ۱۰۶. ما هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی کنیم مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم.

(۲) در تنظیم این بخش، از مقدمه کتاب یادنامه صالح نوشته برادر بزرگوارم جناب آقای حاج علی تابنده استفاده شده است.

افتتاح شد و حضرتش شخصاً اولین کتب را که شامل قرآن مجید و چند کتاب دیگر بود، اهدا فرمودند. پس از آن عده‌ای از برادران خیر نیز کتاب‌های دیگری اهدا کردند و خود کتابخانه نیز از طریق بودجه مستقل خرید کتب جدیداً انتشار، بر تعداد کتب آن افزوده است و بدین قرار این کتابخانه هم اکنون دارای حدود ۱۶ هزار جلد کتاب در موضوع‌های متنوع دینی و عرفانی و ادبی و اجتماعی و علمی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه می‌باشد. حضرت والد از همان ابتدای تأسیس کتابخانه تأکید داشتند بر اینکه کتابخانه عمومی باید شامل همه نوع کتب برای استفاده عموم باشد. ایشان خودشان نظارت مستقیم بر امور کتابخانه و خصوصاً عناوین کتاب‌های خریداری شده داشته و ماه به ماه ضمن قرائت گزارش ماهیانه کتابخانه این عناوین را ملاحظه می‌فرمودند. تنظیم و ترتیب کتاب‌های این کتابخانه بنا بر روش بین‌المللی دیوئی است. بخش مجلات کتابخانه نیز در برگیرنده روزنامه‌های یومیته و مجلات مهم ادواری است.

کتابخانه مذکور دارای یک هیأت امناء و یک هیأت تحریریه است که اکثراً از فضلا و دانشگاهیان می‌باشند. برادر بزرگوارم جناب آقای حاج علی تابنده نیز تا قبل از رحلت حضرت آقای رضاعلی‌شاه (قدس سرّه‌العزیز) متصدی ریاست هیأت امناء بودند. یکی از وظایفی که از ابتدا جزو برنامه‌های مصوب هیأت تحریریه کتابخانه منظور شده بود، نشر کتاب‌های دینی خصوصاً عرفانی است. و در اجرای این امر، چون سال ۱۴۰۸ قمری مقارن با یک صدمین سال میلاد جدّ بزرگوارم حضرت آقای صالح علی‌شاه (طاب ثراه) بود، لذا طی مذاکرات مفصلی، به پیشنهاد عموی دانشمندم جناب آقای دکتر نورعلی تابنده (وقفه الله) هیأت تحریریه کتابخانه بر آن شد که اولین کتابی را که تحت نظارت هیأت مذکور منتشر می‌شود، تیمناً و تبرکاً یادنامه‌ای برای جناب ایشان باشد. بدین جهت این تصمیم خدمت حضرت آقای رضا علی‌شاه عرض شد، و ایشان نه تنها آن را تأیید و تحسین فرمودند، بلکه هیأت تحریریه را به انجام آن تشویق کرده و خودشان متعهد مخارج آن گشتند و همه مطالب را شخصاً مطالعه و اصلاح فرموده و

دستورات لازم را می‌دادند.

بدین ترتیب این یادنامه تحت عنوان یادنامه صالح آماده شد و حضرتش مقدمه چاپ و مقاله مفصلی در اجمال زندگی آن بزرگوار در آن مرقوم فرمودند. و در طی مراسم جشن باشکوهی که در هشتم ذیحجه الحرام ۱۴۰۸ (اول مرداد ۱۳۶۷) در محل کتابخانه برگزار شد و در آن جمعی از فقرا و دوستان حضور داشتند، یادنامه صالح توزیع گردید. در آن مراسم برادر بزرگوارم ضمن خیرمقدم، گزارشی از فعالیت‌های کتابخانه خدمتشان معروض داشتند و حضرتش قبل از ایراد بیاناتی درباره تاریخچه کتابخانه حسینیّه، دفتر یادبود آن را افتتاح و مطالبی به قرار ذیل فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الذي يتولى امور الصالحين

خوشوقتم که امروز روز شنبه هشتم ماه مبارک ذی الحجه الحرام سال ۱۴۰۸ قمری، یک صدمین سال تولد مولانا الاعظم و سیدنا المعظم جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه (قدس سرّه العزیز) به مناسبت روز تولد آن بزرگوار با جمعی از برادران ایمانی و اخلاء روحانی به یاد آن حضرت در این مکان متبرک مجتمع شده و با توسل به روح مقدس آن صالح مؤمنین دل را به یاد خدا خوش داشته و روح شریفش را برای اصلاح ظاهر و باطن خود شفیع قرار می‌دهیم و امیدواریم توفیق بندگی خدا و اطاعت ائمه هدی (علیهم السلام) و رضایت حضرتش به ما عنایت فرماید.

هر چند غرق بحر گناهم زهر جهت تا آشنای عشق شدم اهل رحمت
و السلام علینا و علی عبادالله الصالحین مطابق اول مرداد ۱۳۶۷
فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی رضا علیشاه غفرالله له

امضاء مبارک

و در همان مراسم تصویب فرمودند که کتابخانهٔ حسینیه از آن به بعد، به یاد مرحوم حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) "کتابخانهٔ صالح" نامگذاری گردد.

تأسیس درمانگاه خیریهٔ صالح در تهران

آخرین اقدام خیریهٔ ایشان تأسیس درمانگاه خیریهٔ صالح است که نمونهٔ بارز طرز فکر و نحوهٔ عمل و سختی‌هایی است که در این قبیل امور متحمل می‌شدند، و چون نگارنده از همان ابتدا در جریان آن بودم و افتخار خدمت در سمت مدیریت این درمانگاه را نیز دارم به تفصیل از بدو شروع به کار تا اختتامش را با درج اسناد مربوطه ذکر می‌کنم.

حضرتشان مدت‌ها در فکر تأسیس درمانگاهی بودند و مکرراً اشاره می‌فرمودند. لذا در روز جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۶۳ (نیمهٔ ماه مبارک رمضان ۱۴۰۴) جمعی از اخوان را دعوت نموده و در حضور آنان مکنونات قلبی خود را مبنی بر تأسیس درمانگاه خیریه بیان داشته و در همان جلسه درمانگاه را به نام نامی والد بزرگوارشان حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) "صالح" نام نهادند و ضمناً نامه‌ای به وزارت بهداشتی مرقوم داشته و تقاضای اجازهٔ تأسیس درمانگاه را نمودند (نامهٔ شمارهٔ ۱). از آن لحظهٔ نگارش نامه‌ها و فعالیت‌ها شروع گردید. در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۶۵ طی نامهٔ دیگری به وزارت بهداشتی موضوع اجازهٔ تأسیس درمانگاه را مجدداً مطرح ساخته و همچنین اینجانب را به وکالت و نمایندگی خود معرفی فرمودند (نامهٔ شمارهٔ ۲). در نتیجه مسئولین امر خواهان مشخص کردن نحوهٔ تأمین مخارج درمانگاه شدند. حضرتشان طی نامه‌ای که در دوم اسفند ۱۳۶۶ ارسال داشته چنین قید فرمودند: «مخارج آن را فقیر عهده‌دار هستم و هیچ‌گونه تحمیلی به وزارتخانه نخواهد بود» (نامهٔ شمارهٔ ۳).

و نیز در اول خرداد ۱۳۶۷ معظم‌له هیئت امنای منتخب خویش را طی مراسله‌ای به وزارت بهداشتی معرفی فرمودند (نامهٔ شمارهٔ ۴). پس از ارسال این نامه در تاریخ ۱۳ آذر ۱۳۶۷ اجازهٔ تأسیس درمانگاه خیریهٔ صالح از سوی مقامات مسؤول صادر گردید.

اولین جلسه مشورتی پدر بزرگوارم و هیئت امنا در ۲۳ آذر ۱۳۶۷ در منزل آقای دکتر حسن شفیعیان راد منعقد شد. درباره این جلسه حضر تشان شرحی مرقوم داشتند (نامه شماره ۵). همچنین در پایان این جلسه مقرر گردید که درمانگاه خیریه صالح در محل استیجاری واقع در جنوب غربی حسینیه امیر سلیمانی به طور موقت شروع به کار نماید و نیز موقوفه‌ای جهت تأمین مخارج و زمینی جهت احداث ساختمان اصلی درمانگاه معین شد تا به وزارت بهداری اعلام گردد.

در تاریخ اول دی ماه ۱۳۶۷ در این رابطه نامه‌ای به وزارت بهداری ارسال گردید (نامه شماره ۶). مؤسس معظم در ۱۵ اسفند ۱۳۶۷ (۲۷ رجب ۱۴۰۹، مبعث حضرت ختمی مرتبت (ص)) با تشریف فرمایی خود و حضور جمعی از معاریف و گروه‌های مختلف، درمانگاه خیریه صالح را در ساختمان موقت افتتاح فرمودند. در چهاردهم تیرماه ۱۳۶۸ مستغلی واقع در تهران، خیابان کریمخان زند خریداری و در سی‌ام آبان همان سال جهت تأمین هزینه‌های درمانگاه توسط حضر تشان وقف گردید. در ۲۴ خرداد ۱۳۶۹ بنا به استدعای هیأت امنا برای احداث ساختمان اصلی درمانگاه در زمینی به مجاورت حسینیه امیر سلیمانی به مساحت ۱۲۴۸ متر مربع تشریف فرما شده و اولین کلنگ عملیات ساختمانی درمانگاه را به زمین زده و دفتر کارگاه ساختمانی آن را توشیح فرمودند (نامه شماره ۷). در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۷۰ اعضای هیأت امنا مفتخر به دریافت احکام جداگانه‌ای از پدر بزرگوارم گردیدند (نامه شماره ۸). از زمان تأسیس درمانگاه افراد نیکوکار و خیری که مشتاق به کمک در این امر خیر بودند موضوع را به وسیله اعضای هیأت امنا و یا شخصاً به محضر انورشان معروض می‌داشتند که در پاسخ می‌فرمودند: «هرکس مشتاقانه و مفتخرانه بخواهد کمک کند مانع ندارد.» در تاریخ ۲۰ تیر ۱۳۷۰ (۲۸ ذی‌الحجه ۱۴۱۱) بیاتیه‌ای در این رابطه شرف صدور یافت (نامه شماره ۹). مؤسس معظم در تاریخ اول تیر ۱۳۷۱ (بیستم ذیحجه ۱۴۱۲) ضمن بازدید از عملیات ساختمانی درمانگاه، کارکنان را مورد تفقد قرار داده و دفتر ساختمانی را توشیح فرمودند (نامه شماره ۱۰).

ساختمان درمانگاه در چهار طبقه به مساحت ۱۳۷۸ متر مربع زیربنا در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۷۱ (سوم صفر ۱۴۱۳) آماده بهره‌برداری گردید و در این روز پدر بزرگوارم ساختمان درمانگاه را مورد بازدید مجدد قرار داده و طی مرقومه‌ای خوشنودی خود را از کلیه افرادی که در به ثمر رسیدن این درمانگاه کمک نموده‌اند، ابراز داشتند (نامه شماره ۱۱). و چون ایام سوگواری خامس آل عباس (ع) بود، مقرر فرمودند که در ۲۴ شهریور ۱۳۷۱ (۱۷ ربیع الاول ۱۴۱۳ میلاد نبی اکرم (ص) و صادق آل محمد (ع)) درمانگاه از محل موقت به ساختمان اصلی خود منتقل و فعالیت خود را ادامه دهد. ولی متأسفانه با یک دنیا تأثر و تحسّر ضایعه مؤلمه ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ (۱۱ ربیع الاول ۱۴۱۳) رحلت پدر بزرگوارم پیش آمد که تمام تصمیمات و اقدامات بعدی را در هم ریخت و لیکن طبق دستور و خواسته آن بزرگوار در روز مقرر درمانگاه به محل اصلی انتقال یافته و شروع به فعالیت نمود.

مراسم افتتاح درمانگاه در شانزدهم دی ماه ۱۳۷۱ (شب سیزدهم رجب ۱۴۱۳ میلاد با سعادت امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب (ع)) با حضور برادر بزرگوارم جناب آقای حاج علی تابنده (سلمه الله) و جمعی از معاریف و اقشار مختلف با بخش‌های داخلی، قلب، کودکان، دندانپزشکی، زنان و مامائی، تزییقات و پانسمان و واکسیناسیون انجام پذیرفت. انشاءالله در آینده نزدیک بخش‌های چشم پزشکی، گوش و حلق و بینی، رادیولوژی و آزمایشگاه نیز شروع به فعالیت خواهد نمود.^۱ در خاتمه از روح مطهر پدر بزرگوارم مؤسس درمانگاه حضرت آقای رضاعلیشاه (قدس الله سرّه الشریف) استمداد می‌طلبم که در این وظیفه محوله موفق و مؤید بوده تا موجب رضایت و شادی روح پرفتوح آن بزرگوار گردم.

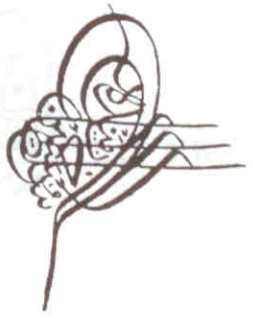
(۱) بخش‌های مذکور نیز بجز بخش گوش و حلق و بینی تا کنون فعالیت خود را آغاز کرده‌اند. بخش‌های سونوگرافی، اندوسکوپی، ارتوپدی و ارتودنسی نیز به تدریج افتتاح شده و هم‌اکنون درمانگاه به صورت دو شیفت دایر و مشغول به خدمت است. همچنین طرف قرارداد کلیه بیمه‌ها می‌باشد.

تاریخ: بهار ۱۳۴۲م، شماره: ۱
کتاب: هر چه بود

موضوع: مجله علمی ۱۴۰۴

صفحه: ۲۵ مرداد ۱۳۴۲م

اللهی



مدرست جنبه پرورش یکی است نمی زودتر تکویم بهمان
 محو تا عوض می شود عده از افراد این نام بلند است (مستند است)
 برادر کسی با هر چه با که جنبه قدرت داشته باشد در همان تواریخ
 بهر چه بیشتر با و نبود که در نگاه در این سخن بسیار و این را
 اینچه تا بسیار از راه در دست به کاشف به طبع و یک نه که در
 این بی و این است بهمان سخن در دست
 اینچه تا بسیار از راه در دست به کاشف به طبع و یک نه که در
 این بی و این است بهمان سخن در دست

آنچه که در دست بهمان سخن در دست
 اینچه تا بسیار از راه در دست به کاشف به طبع و یک نه که در
 این بی و این است بهمان سخن در دست

له

سلطان حسین پابنده

تاریخ: ۱۷ ابریل اول ۱۴۰۷ - ۱۳۶۵/۹/۲۹ ماه ۱۳۶

وزارت قلم بهار دهبند

مقام عرض به اراد
در تعقیب نامه مورخه ۱۵ ارفغان ۱۴۰۴ - ۲۵ فروردین ۱۳۶۳ مرفوع در وقت

اجازه تاسیر در مانقاه ، چون تاکنون جوابی در سزایاره نرسیده در وقت خود را اعلام نفرموده اند ،

استظنا دارم هر چه زود در جواب این موافق اعلام فرمایند که شروع به تهیه مقدمات تاسیر آن بشود .

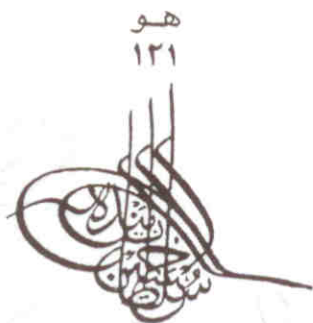
ضمناً که عرض به اراد که فرزند طاج محمد پابنده از طرف فقیر دکالت دله که این امر را تعقیب نموده
نام در اسلالت را بجای فقیر امضا کند و اندک اوقات لازم را بنامیه در امضای او در سزایاره بجای

امضای فقیر محسوب میگردد فقیر سلطان حسین پابنده کلبادی

س



تاریخ ششم شوال المعظم ۱۴۰۸
اول فرورداد ۱۳۶۷



وزارت بهداشت

یرو نامرکتی بدینوسید هفت نفر اعضاء هیئت مؤسس در مانظاه فیر به صالح شرح زیر معرفی میام

- ۱ آقای محمد تائنده
- ۲ آقای دکتر حسن سفیانیان راو
- ۳ آقای دکتر نصر الله تائنده
- ۴ لاج محمد حسین فیره فرشی
- ۵ آقای محمد نعم ایرانی
- ۶ آقای عبدالمولی نور
- ۷ آقای دکتر عزیزضا مصور علی

تائنده
محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

سر از عهد فردا درود بر روان پاک مغیبه مایه مصطفی و دوازده نفر جانان بر حق انجمن

که نخستین آن علی رضی و دوازدهمین عجب عصر از زمان محمد از صبی باشد :

خود تو هم که اجازه ناسیر در نگاه غیر به صالح که چند سال است منزل اندام بعد ایم در تاریخ

نیز در آرزو ۱۳۶۷ مطابق بیت در سوم رجب آنانی سال ۱۴۰۹ صادر گردید نخستین

بیت آنا بر ترتیب کلا آن به ترتیب در روز ۲۳ آذر ماه مطابق چهارم جاد اولی ۱۴۰۹

در منزل بار دیگر در کلاس شیخان را حفظه الله و فقه تفسیر شده و فقهیم بار بار

نظرات آمان در آن جلسه حضور یافتند و نه از آنی در آن بار نمودند در چند مؤسس اصلی

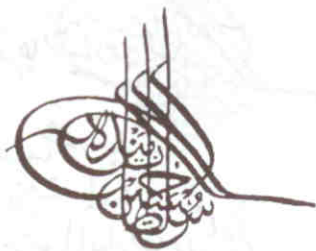
فرد فقیه ما هم در آن مؤسس را دیگران تعیین نمودند که تحت نظر فقه بانان

شوق و علامه بکار فقهت بجامه منزل باشند از فردا در آن در ضمن ازاد را

در فقهت باجماع فرستاد و سلام علیا و علی عباد الله الحائس فقه سلفین بانه و کتبه

ادب

تاریخ اول (۱۳۵۷ هـ)
۱۲ جمادیر اولی ۱۴۰۹



وزارت صلیبهداری

قرمانی سردار با توجه به در اجازه تاسیر در مانگاه فیریه صالح

د ۳۳۹-۱-۶۵۴ از طرف شهر بائی کلک کنور مدیریت وزیر فقیر حاج
بلا ۶۷/۹/۱۳

غمة تانبه، در صورت موافقت اصولی با این در مانگاه از طرف وزارت بهاری
فارج آزا خدمت تقدیم کنیم و در نظر داریم زمین و صحرای حیند امر سلطانی بار ساختن
آن اختصاص در هم دیز مستغلی هم بار در حین آن فیدار نموده و تف نام منظر
مراقت میباشم با تقدیم احترام تانبه

ش

سلطان حسین پاننده

۱۳۷۰

تاریخ ۲۰ فروردار ۲۷ شهریور الحاق الحرام ۱۴۱۱ ماه ۱۳۶

در رسم مکرر حاج قزاق پاننده بر عاصم در نگاه فرستاد همان کلام

نادر عین دین بر بیت عاصم بفرستد بیت انار ان نگاه حسین پاننده که در وقت بر نگاه در انام

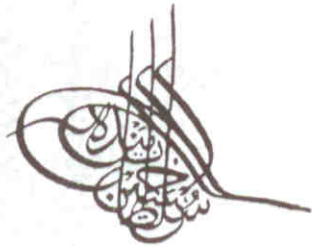
ار بر فرید دانشدار به سلام علیک پاننده

۸

نامه شماره ۸

هو
۱۳۱

تاریخ ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۴۱۱



بسم الله الرحمن الرحیم و به استعین

برض باران ایامی برسانه بعضی آفتابان اعلان سیر در آن در نگاه در سیر در آن

تایید کننده و پیام در نگاه بر عاصم در رسم کرده ؛ با این امر فرستاد در مانی آن ملک گفته مانع از
دو سال در نظر حاج قزاق پاننده بر عاصم در نگاه انجام شود صحبت هر دو از اجودت در وقت سنوات

در ایام در سلام علی عبادت به الهامین بر ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۴۱۱ سلطان حسین پاننده ۱۳۷۰

اسم کلمه

نامه شماره ۹

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا الذي هو من السجلات والارض في سنة ١٤١٣م وبنها في ١٤١٤م في يوم الخميس في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني

في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني
 في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني في سنة ١٤١٣م في شهر ربيع الثاني



اسفار

مقدمه درباره سفر

در فوائد سفر آیات و اخبار و اقوال بسیاری وارد شده من جمله آیه شریفه قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ^۱ یا حدیث نبوی سَافِرُوا كَيْ تَعْتَمُوا^۲ و یا رباعی مشهور منتسب به سرور اولیا علی (ع) که:

تَعَرَّبَ عَنِ الْوَطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدِ
تَفَرَّجُ هَمٌّ وَأُكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَآدَابٌ وَصُحْبَةُ مَاجِدِ^۳

جدّ امجد فقیر نیز در فایده سفر می فرماید: «مسافرت آفاق و انفس و دیدن

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۲۰. بگو در زمین سیر کنید و بنگرید که چگونه خدا موجودات را آفریده است.
(۲) سفر کنید تا غنیمت برید. مولوی در مثنوی (دفتر سوم) پس از ذکر این حدیث درباره فوائد سفر گوید:
کز سفرها ماه کیخسرو شود بی سفرها ماه کی خسرو شود
از سفر بیدق شود فرزینِ راد وز سفر یابید یوسف را مراد
(۳) دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین، جمع و ترتیب عبدالعزیز کریم، ص ۴۵. در کتاب شرح دیوان منسوب به امام (ع) تألیف میبدی (چاپ سنگی، ص ۲۳۹) این رباعی شرح و در معنایش آمده است: «غریب شو از وطن‌ها در جستن بزرگی و سفر کن که در سفرهاست پنج فائده: و ابردن اندوه و کسب کردن وجه معیشت و علم و فرهنگ‌ها و صحبت بزرگوار.

جمعی که رموز عشق دریافته‌اند کام دل خویش در سفر یافته‌اند
علم و ادب و خرمی و کسب معاش در صحبت ارباب نظر یافته‌اند»

کشورها و مردمان و مردان نامی برای مؤمن، افزونی دانایی و تربیت و تجربه آورد و وسائل کسب و آبادی و تفریح و آداب دانی و مردم شناسی را فراهم سازد.^۱

در سیر آفاق به موجب السُّرِّ وَسَيْلَةُ الظَّفَرِ، طالب حق سیر انفس می‌کند، پس به تجربه و آزمون حقیقت و اهل آن دست می‌یابد و آن را از باطل و اهلش فرق می‌گذارد. سخن مدعیان را می‌شنود و کید و مکر ایشان را می‌فهمد. یقین را از گمان امتیاز می‌دهد و دلش آرام می‌گیرد. بدین سبب طالبان راه معرفت، به موجب حدیث شریف أُطْبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ^۲ از دیرباز سنت حسنه سیر و سلوک صوری را برای ورود به سیر و سلوک معنوی مفید می‌دانستند و بسیاری از سالکان الی الله مدّت‌های مدید رنج سفر را بر جان می‌خریدند تا به مراد خود رسند و قلبشان آرام گیرد.

البته هر سیر و سفری مفیدفوائد مذکوره نیست، ازین رو شروطی برای آن بر شمرده‌اند، تا مقصود از سیاحت حاصل گردد.^۳ مهم‌ترین آنها عبارت است از اینکه سیاح باید نیت خود را خالص برای تحصیل علم و کمال و ازدیاد دانایی و یقین و کسب ادب گرداند و قصدش آن باشد که صحبت و معاشرت با علما و بزرگان روزگار کند و در مشاهده شهرها و اماکن مختلف دیده عبرت بین داشته باشد.

گفت پیغمبر که هر جا می‌روی باید اوّل طالب مردی شوی
از میان متقدمین عرفا بایزید بسطامی مدّت زیادی را سفر نمود و با مشایخ بسیاری ملاقات کرد و عاقبت دست ارادت به امام همام حضرت صادق(ع) داد. حضرت شاه نعمت الله ولی نیز مدّتی طولانی سیر آفاق و انفس فرمود تا به حضور شیخ عبدالله یافعی

(۱) بند صالح، ص ۱۱۴.

(۲) به جستجوی علم باشید اگر چه در چین باشد.

(۳) در کتاب بستان السیاحه (چاپ سنگی، صفحات ۱۵ تا ۱۷) دوازده شرط و صفت برای سیاح حقیقی ذکر شده که عبارتند از: نیت خالص، توکل، صبر، قناعت، عفت، صدق، حسن خلق، سخاوت، امانت، مدّت، علم و شباب. در همین کتاب (ص ۱۴) نیز سیاحت به سه گونه تقسیم می‌شود: اوّل سیاحت انسان، دوم سیاحت کتب، سوم سیاحت بلدان؛ و می‌فرماید کمال سفر در اجتماع این سه، یعنی سیر بلدان و سیاحت انسان و تفرّج کتاب است.

رسید. از جمله متأخرین اهل الله هم که عمری را در سیاحت گذرانده‌اند، جناب مست‌علیشاه (۱۱۹۳-۱۲۵۳ قمری) از اقطاب سلسله نعمت الّهی هستند که در مقام تحقیق راه هُدی مدّتی قریب به ۲۸ سال را در سیر آفاق و انفس سپری کرده، در این اثنا درک خدمت و مصاحبت جناب مجذوب‌علیشاه کرده و بالاخره به دستور ایشان در شیراز سکونت گزیدند. جناب نورعلیشاه ثانی (۱۲۸۴-۱۳۳۷) نیز، چنانکه قبلاً ذکر شد، وقتی شور تحقیق در مذاهب و جستجوی راه حقیقت در ایشان شدت یافت، حدود هفت سال به ممالک مختلف اسلامی مسافرت کرده، با بزرگان فِرَق و مذاهب مجالست فرمود تا بالاخره دست به دامان پدر بزرگوار خویش جناب سلطان‌علیشاه زد.

حضرت آقای رضا‌علیشاه نیز از اوصاف ممیّزه‌شان اشتیاق فراوان به مسافرت و سیر آفاق و انفس بود و در این باره می‌فرمودند: «فوائد صوری و معنوی سفر بر هیچ کس پوشیده نیست؛ نگارنده هم از مسافرت آفاقی که گاه به سیر انفسی نیز کمک می‌کند، لذت می‌برم و بدان شائقم و در هر سفری میل دارم از فوائد روحی و نتایج معنوی بهره‌مند شوم.»^۱ لذا مسافرت‌های متعدّدی در مدّت عمر خود اعّماً از داخل یا خارج کشور نمودند. در سفرها نیز به گردش صوری و سیر آفاق اکتفا نکرده و سیر انفس را نیز مدّ نظر داشتند، ازین رو علاقه خاصی هم نسبت به زیارت قبور متبرّکه ائمه اطهار و اولیای عظام و ملاقات با علما و دانشمندان و معاشرت با بزرگان طوایف و فِرَق و مشاهده آثار و ابنیه تاریخی داشتند. در غالب اسفار خصوصاً اسفار خارجی مقید بودند یادداشت‌هایی هم از جهت اظهار شکر نعمت و تحدیث به آن و همچنین برای

۱) گردش افغانستان و پاکستان، ص ۴. ایشان در مقدمه چاپ مصحح کتاب حدائق السیاحه (تهران، ۱۳۴۸ شمسی) نیز در فایده سفر می‌فرمایند: «گردش و سیاحت در عالم آفاق برای کسی که جویای راه حقّ و حقیقت بوده و در طلب کمال نفس باشد بسیار مفید و پسندیده است، زیرا در سفر بلاد با طبقات مختلفه و افراد متفاوت بشر آشنا شده و به حالات و روحیات و عقائد آنان آگاه گردیده و اضافه بر تحقیقات علمی به روش‌های مذهبی مختلفه هم پی می‌برد و حقّ را از باطل جدا می‌کند، بلکه برای کسی که جویای خدا باشد مشاهده موجودات مختلفه و عجایب خلقت او را به صانع راهنمایی می‌کند که: انّ فی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لآیَاتٍ لِّأُولِی الْأَبْصَارِ.»

تذکر خاطرات سفر و ثبت وقایع و مسائل مهم در خصوص نکات عمده تاریخی و جغرافیایی و علمی و دینی به مناسبت محل دیده شده یا شخص ملاقات شده، مرقوم فرمایند.^۱ بسیاری از این یادداشت‌ها را نیز پس از مراجعت از سفر تدوین و تکمیل فرموده، به صورت سفرنامه در آورده‌اند^۲ تا فایده‌اش عام گردد، خصوصاً کسانی که قصد مسافرت به کشورها و شهرهای مذکور ایشان را دارند، اطلاعات مختصری در آن باره پیداکنند. البته معظم‌له در سفرنامه‌هایشان بیشتر مسائل علمی و مذهبی و تاریخی و جغرافیایی را مورد توجه و تحقیق قرار داده‌اند.^۳

از اوضاع تاریخی و جغرافیایی کشورها و شهرهایی که مسافرت می‌فرمودند، یا قبلاً اطلاع کافی داشتند و یا اینکه تحقیق و مطالعه می‌کردند و همراهان را نیز مطلع می‌ساختند. در سفرها به دیدن آثار باستانی علاقه‌مند بودند و غالباً اطلاعات مختصر یا جامعی نیز از آنها داشتند، ولی از بی‌اعتنایی دول کشورهای مثل هند به این قبیل آثار افسرده خاطر می‌شدند و اظهار تأسف می‌کردند.

در ملاقات با رجال دینی و بزرگان فِرَق ضمن اینکه کنجکاو می‌بودند در عقاید مخاطب می‌کردند، در جزئیات بسیار دقیق می‌شدند و عقیده خویش را بدون اینکه جنبه محاجه داشته باشد، اظهار می‌کردند. مگر مواقعی که کلام مخاطب در جهت القای شبهه‌ای درباره تعالیم عالیة اسلام و یا مذهب تشیع و عرفان بود، که در این حالت کاملاً مؤدبانه

(۱) سنت سفرنامه و سیاحت نامه نویسی در میان مسلمین و بزرگان عرفا مرسوم بوده است. از میان سفرنامه‌های قدیمی می‌توان به سفرنامه ناصر خسرو (متوفی در ۴۳۳ هجری) یا رحله ابن جبیر اندلسی (متوفی در ۶۱۴ هجری) و یا رحله مشهور به ابن بطوطه (متوفی در ۷۹۹ هجری) اشاره کرد (در زبان عربی سفرنامه را "رحله" گویند). از میان متأخرین نیز سه سیاحت نامه مشهور بستان السیاحه، ریاض السیاحه و حدائق السیاحه تألیف حضرت آقای مست علیشاه از جامع‌ترین کتب در این باره است.

(۲) این سفرنامه‌ها در بخش «آثار علمی» کتاب حاضر معرفی شده است.

(۳) حضرتش در مقدمه کتاب یادداشتهای سفر به ممالک عربی توضیح می‌دهند که اقسام سفرنامه‌ها بر حسب منظور اشخاص متفاوت است و مثلاً کسی که به منظور سیاسی مسافرت نموده به همان موضوع بیشتر اهمیت می‌دهد و کسی که برای تحقیقات علمی و مذهبی رنج سفر را بر خود هموار می‌کند بیشتر در اطراف همان امور دقت دارد و کسانی که جنبه تاریخی و جغرافیایی را زیاده‌تر در نظر دارند توجه آنان به ملاحظه آثار تاریخی و وضعیت جغرافیایی بیشتر معطوف می‌باشد.

ولی با ادله کافی پاسخ می‌گفتند.

برنامه یومیّه ایشان به هنگام مسافرت عموماً این بود که سحرها از حدود دو ساعت قبل از اذان صبح بیدار و با انعقاد مجلس فقری به ذکر خداوند مشغول بودند. آنگاه نماز صبح را خوانده و پس از قرائت قرآن و تفسیر، می‌فرمودند کتب عرفا و مناجات خوانده شود. پس از صرف صبحانه اوقات را به ملاقات فقرا و دوستان و رسیدگی به حال آنان و یا بازدید اشخاص و یا دیدن علما و دانشمندان و یا اماکن دینی و باستانی اختصاص می‌دادند. به هنگام نماز مغرب نیز سعی داشتند در میان فقرا و به جماعت نماز بخوانند و مجلس یادخدا را برگزار نمایند.

آن بزرگوار در سفر به کشورهای خارجی به چند نکته دینی توجه کامل داشتند^۱ و در حدّ دقت در جزئیات رعایت می‌نمودند. اول مسأله ذبیحه بود که خوردن ذبیحه آنها برای مسلمین طبق قول مشهور نزد شیعه مجاز نیست.^۲ و می‌فرمودند: «در مملکت اسلامی یا محلی که مسلمین در آنجا اکثریت داشته باشند یا آنکه احتمال آن باشد که ذبح‌کننده مسلم است، ولو آنکه قطع نداشته باشیم، خوردن آن حلال است ولی در محلی که بدانیم تحت نظر غیر مسلم است و رعایت دستورات اسلامی نمی‌شود، خوردن آن جایز نیست بلکه گوشت آن حکم میت را دارد.»^۳ البته معاشرت با آنها و رفتن به اماکن مقدسه ایشان را چون برای عبادت خدا ساخته شده و همچنین از جهت ترویج روحیه اتحاد ادیان توحیدی روا می‌دانستند.^۴ زیرا نجاست آنها نزد محققین علما مورد

(۱) نمونه‌ای از دستورات شرعی و اجتماعی که حضرتش به مسافرین عازم کشورهای غیرمسلمان داده و بر رعایت آن تأکید می‌ورزیدند در نامه مورّخه ۱۳ شهریور ۱۳۵۰ (کتاب حاضر، صفحات ۶۰۴ تا ۶۰۷) به نگارنده مندرج است.

(۲) در میان علمای شیعه بعضی قائل به حلیت ذبیحه مطلق یهود و نصاری و عدم حلیت ذبیحه مجوس شده‌اند، ولی قول مشهور قریب به اتفاق بین علمای شیعه عدم حلیت است.

(۳) از کتاباد به ذنو، صفحات ۸ و ۹.

(۴) ایشان در سفرهای متعدد به هند رعایت کامل نجاست مشرکین را می‌فرمودند و مثلاً هیچگاه پای برهنه در معابد آنها وارد نمی‌شدند، ولی در اروپا به کلیساها و سایر محافل دینی تشریف برده و حتی در

اشکال است، ولی بزرگان سلسله ما و اجداد امجاد فقیر با اینکه در مسائل فقهی فتوی نمی‌دادند، در این مورد به طهارت ذاتی اهل کتاب قائل هستند و تصریح فرموده‌اند که اهل کتاب ذاتاً نجس نیستند، مگر با خوردن گوشت خوک و مسکر که بالتبع نجس می‌شوند^۱ و بنا بر قاعده کُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَدِرٌ.^۲ می‌توان استنباط کرد که «چون اهل کتاب جزء مشرکین نیستند تا یقین به نجاست آنان پیدا کنیم، شکی که در طهارت آنها پیدا می‌شود، به استناد این قاعده از بین می‌رود و حکم به طهارت آنان می‌شود.»^۳ ازین رو با بزرگان مسیحیت بسیار محترمانه ملاقات فرموده و اگر سؤال یا اشکالی داشتند بدون آنکه اعتراض آمیز بنماید، مطرح نموده اهل کتاب را دعوت به وحدت کلمه می‌کردند.

دوم تظاهر کامل به اسلام و مراقبت اعمال شرعیّه در کشورهای غیرمسلمان به نحوی که برای آنان تفهیم می‌شد که ایشان تعصب خاصی نسبت به دین مبین اسلام دارند و به آن مباهات می‌کنند و خود می‌فرمودند که حتی غربی‌ها نیز به کسانی که تعصب دینی دارند بیشتر احترام می‌گذارند و مورد اطمینانشان هستند. حتی در کشورهای اسلامی هیچگاه در هتل‌ها و اماکنی که احتمالاً محل رفت و آمد کسانی که رفتارشان خلاف ظواهر دین و شعائر اسلامی بود، اقامت نمی‌فرمودند.

سوم رعایت ایام دینی سوگواری و جشن مثل برگزاری مراسم عزاداری تاسوعا و عاشورای حسینی یا ایام شهادت حضرت علی (ع) و یا انعقاد اعیاد دینی مثل عید فطر.

→

بعضی کلیساها مثل کلیسای عظیم مونت مارت پاریس در مسافرت سال ۱۳۵۸ شمسی دو رکعت نماز مستحب نیز خواندند.

(۱) حضرت آقای سلطان علیشاه شهید در تفسیر بیان السعادة در ذیل آیه شریفه وَطَعَامُ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ لَهُمْ (سوره مائده، آیه ۵) اثبات طهارت ذاتی اهل کتاب کرده‌اند. همچنین حضرت آقای نورعلیشاه ثانی در دستورات عمومی نه گانه خویش این نظر را اظهار فرموده‌اند. حضرت والد نیز در رساله رفع شبهات (چاپ چهارم، ص ۱۰۵ الی ۱۰۷) مشروحاً این مسأله را طرح و اثبات فرموده‌اند.

(۲) هر چیزی پاک است تا وقتی که یقین به ناپاکی آن پیدا کنی.

(۳) رساله رفع شبهات، ص ۱۰۷.

در این قبیل اوقات از مسلمین آشنا و ساکن در کشوری که در آن اقامت داشتند، نیز دعوت به شرکت در مجالس می فرمودند.

چهارم زیارت اماکن مقدسه اسلامی حتی اماکنی که انتساب بسیار بعیدی به یکی از بزرگان دین داشت، آنها را به صرف انتساب به آن بزرگواران محترم و مقدس می خواندند.

پنجم ملاقات با علمای مسلمان اعم از شیعه و سنی و دیدن مدارس دینی. ایشان در این باره می فرمودند: «چون من دارای لباس روحانیت هستم و تحصیلاتم در علوم دینی بوده، همواره به ملاقات دانشمندان مخصوصاً علمای مذهبی و به دیدن مدارس دینی علاقه مند بوده و می باشم»^۱

در این فصل برای اینکه نمونه‌ای از احوال و نحوه رفتار معظم له را در مسافرت‌هایشان آورده باشم، ابتدا در نظر داشتم چهار سفر مهم ایشان را که از جنبه استحسانی مطابق با اسفار اربعه سلوک است، بر اساس چهار سفرنامه‌ای که خودشان تألیف و چاپ فرموده بودند، شرح دهم، زیرا آنچه در این چهار سفرنامه آمده همان طور که آن بزرگوار فرموده‌اند،^۲ اصول و مبانی کلی و درحقیقت نمونه اصلی اسفارشان است و لذا سفرهای دیگر را می توان فرع بر آنها و در واقع مندرج در آنها دانست، ولی چون به یادداشت‌های ایشان در مورد سفر دوم به هند دست یافتیم و اصولاً به علاقه‌ای که به مسافرت به آنجا داشتند واقف بودم، ذکری از سفر دوم آن بزرگوار به هند نیز در ادامه چهار سفر اول آوردم تا کامل شود.

(۱) گردش افغانستان و پاکستان، ص ۱۰۳.

(۲) همان، صفحات ۲ و ۳.

سفر به عتبات عالیات و ممالک عربی

ایشان اولین سفری که به خارج ایران نمودند برای زیارت عتبات عالیات و سایر قبور و اماکن متبرکه کشورهای مهم عربی بود.^۱ این سفر در روز ۲۴ محرم ۱۳۶۵ قمری (نهم دی ۱۳۲۴ خورشیدی) آغاز شد و حضرتش به اتفاق همراهان، که جدّه مکرمه و والده محترمه‌شان نیز جزو ایشان بودند، با اتوبوس از طریق همدان به عزم زیارت عتبات عالیات حرکت کردند.

اهل حقّ

در میان راه در کرمانشاه با بزرگان اهل حقّ ملاقات کردند و درباره عقایدشان با ایشان مذاکره فرمودند.^۲

(۱) ایشان شرح این سفر را در کتاب یادداشتهای سفر به ممالک عربی (تهران، ۱۳۵۳ شمسی) ذکر کرده‌اند.
(۲) معظم له در امتیاز میان اهل حقّ حقیقی و غلات آنان می‌فرمایند: «به طوری که از بعض محققین آنها شنیده شده و بعض دانشمندان هم بیان کرده‌اند، اهل حقّ به طور کلی غیر از غلات می‌باشند و آنها خود را یکی از سلاسل تصوّف و عرفان دانسته‌اند و علی(ع) را مظهر کامل الوهیت و مشیّه الله می‌دانند، در آداب شرع هم مراقبت دارند، و برای هر سالکی چهار مرحله شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت قائلند. و
←

و سپس عازم کاظمین شدند و در آنجا مشرف به حرم کاظمین شدند و تا هنگامی که در آن شهر اقامت داشتند، نماز صبح و مغرب و عشا را مرتب در آن حرم شریف می خواندند. در همان جا برای خواندن فاتحه به قبور شیخ مفید و خواجه نصیرطوسی نیز رفتند و در ۲۹ محرم با برخی از همراهان به طرف بغداد حرکت کردند.

شیخ عبدالقادر گیلانی

در بغداد به مقبره شیخ عبدالقادر گیلانی^۱ که از بزرگان متصوفه است و سلسله قادریه به او منتهی می شود رفتند و دو رکعت نماز خواندند. در آنجا حضرتش از کلیددار مقبره راجع به سلسله سند شیخ و مشایخ اجازه او سؤالاتی نمودند،^۲ که وی نیز پاسخ داد: «سلسله اجازه شیخ به مولانا علی (کرم الله وجهه) و از او به پیغمبر منتهی می شود.» سپس حضرتش فرمودند: «آیا سایر خلفا در سلسله اجازه نیستند؟» او گفت: «سلسله شیخ و سایر مشایخ به مولانا علی (ع) منتهی می شود.» ایشان فرمودند: «این خود دلیل تشیع شیخ است، زیرا اساس تشیع بر این است که در تصدی امور دینی نص و اجازه لازم است و بدون اجازه سابق ممکن نیست و علی هم از جانب پیغمبر مخصوص به وصایت است و شما خود هم اقرار دارید که در سلسله روحانیت و طریقت نام خلفا نیست و همه سلاسل به مولانا علی (کرم الله وجهه) و از او به پیغمبر می رسد و معنی تشیع هم جز این نیست.»

→

معتقدند که باید سالک مادام العمر مراقبت و وظائف و احکام شرع مطهر نماید و آنها واجبات و محرمات و سایر احکام را مراقب هستند و بزرگان آنها دستورا کید در این باب داده اند. و می گویند اینکه بعضی به آنها نسبت نماز نخواندن و ترک روزه می دهند، صحیح نیست بلکه رعایت همه تکالیف شرعیه را از اصول و فروع، حلال و حرام و واجب و منهی و غیر آنها لازم می دانند و سلسله خود را جزء شیعه اثنی عشری می گویند. (یادداشت های سفر به ممالک عربی، ص ۱۲.)

(۱) متولد گیلان در سال ۴۷۱ و متوفی در بغداد در سال ۵۶۱ هجری. بعضی او را از "جیل" که یکی از قرای اطراف بغداد است دانسته اند.

(۲) یادداشت های سفر به ممالک عربی، ص ۲۲.

از آنجا نیز ابتدا به مزار وکلای اربعه و سپس به مزار شیخ کلینی که از بزرگترین علمای متقدم شیعه است رفتند و در هر محل نماز خواندند. پس از آن به قبرستان بغداد که در محله کرخ است به مزار حضرت یوشع بن التون جانشین حضرت موسی و آنگاه قبر بهلول که از خواص حضرت صادق بود و درک زمان حضرت کاظم (ع) نیز کرده بود، رفتند.

حضرتش درباره بهلول می‌فرمایند: «آن بزرگوار مباحثات و محاورات زیادی با ابوحنیفه و هارون نموده و تشیع خود را ثابت کرد، ولی برای اینکه مورد اذیت و آزار واقع نشود و از شرور زمانه خلاصی یابد و در عین حال بتواند مطالب حق را بگوید، خود را به دیوانگی زد»^۱.

شیخ سرّی سقطی

آنگاه به زیارت جناب سرّی سقطی و جانشین او جنید بغدادی که هر دو در یک مکان مدفونند، رفتند. سرّی سقطی از بزرگان عرفا و جانشین معروف کرخی بوده و درک فیض حضور دو امام بزرگوار محمدبن علی التّقی و امام علی التّقی (علیهما السلام) نموده و به دریافت اجازه ارشاد از آن دو بزرگوار مفتخر گردید.

شیخ جنید خواهرزاده شیخ سرّی سقطی و درک زمان حضرت هادی و عسکری نموده و اجازه از طرف حضرت قائم نیز داشته و از این رو نزد عرفا به شیخ الطّایفه مشهور است. آنگاه به مزار شیخ المشایخ معروف کرخی مشرف شدند که سر سلسله اکثر سلاسل صوفیه است و از طرف حضرت رضا اجازه ارشاد داشته و قبل از شهادت حضرت رضا از دنیا رفت و در بغداد مدفون گردید. مزار او مورد توجه مردم بغداد است و مسجد کوچکی در جنب آن وجود دارد و مردم به زیارت می‌روند و به مزار او تبرّک می‌جویند. در اینجا نکته‌ای که باعث حیرت و تعجب حضرتش شد، این بود که با

(۱) همان، ص ۲۴.

آنکه شیخ معروف دربان حضرت رضا(ع) بوده، در آنجا به تسنن معروف بود و شیعه به زیارت او نمی‌روند و بلکه کسانی که می‌شنیدند حضرتش به زیارت شیخ معروف رفته‌اند، تعجب می‌کردند.^۱

و پس از زیارت به بغداد مراجعت کرده و عصر به کاظمین برگشته و به زیارت مزار دو فقیه و محدث جلیل شیعه سید مرتضی و سید رضی رفتند. سید رضی مؤلف نهج البلاغه علاوه بر علوم صوری در علوم معنوی نیز متبحر و اهل کمال معنوی بود. صبح روز سوم صفر به طرف سامراء حرکت کردند و به حرم عسکرین امام علی التقی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) مشرف شدند و از زیارت آن حرم مطهر و وضع ساختمان و روحانیت آن مکان مقدس بسیار لذت بردند، ولی غربت آن دو بزرگوار که خدام آنان هم غالباً اهل سنت و بی‌علاقه بدان مقام مقدس بودند، باعث تأثر ایشان شد.^۲ و در این باره فرمودند که چقدر مناسب بود که دولت عراق بدین موضوع توجه نموده و خدام آنجا را تغییر می‌داد و جمعی از شیعه را برای خدمت تعیین می‌نمود.^۳

پس از زیارت آن مکان مقدس به زیارت مقام حضرت قائم (عج) و چاهی که آن حضرت در آنجا غیبت فرموده و از انظار مخفی شده‌اند، رفتند و زیارت نموده و نماز خواندند و بر غربت ائمه دین و پیشوایان راه یقین و ظلم ابنای روزگار افسوس خوردند. صبح روز بعد به قصد زیارت امامزاده محمدبن علی التقی برادر بزرگتر امام حسن عسکری حرکت کردند. آن جناب در زمان پدر بزرگوار خود از دنیا رخت بر بست و در وفات او امام حسن عسکری گریبان چاک کرد. در همان روز موزه سامره و منار متوکل را نیز دیدن کردند.

(۱) همان، ص ۲۶.

(۲) همان، ص ۳۰.

(۳) همان، ص ۳۱.

حضرت آیت الله شهرستانی

یک روز نیز به ملاقات جناب آقای سیده‌به‌الدین شهرستانی از علما و فضلاء بزرگ شیعه در محل کتابخانه آستانه جوادین (علیهما السلام) رفتند.^۱ حضرت والد قبلاً در سال ۱۳۱۷ شمسی در تهران ایشان را ملاقات کرده بودند. در این ملاقات حضرتش دو جلد از تألیفات خویش را به آن کتابخانه اهدا کردند و مرحوم آقای شهرستانی از تألیفات حضرت والد و اجداد بزرگوارشان برای بودن در کتابخانه سؤال کردند و ایشان نیز آنها را ذکر کردند و از جمله از کتاب ذوالفقار و موضوع آن نام بردند که در حرمت کشیدن تریاک است. مرحوم آقای شهرستانی از این مسأله تعجب کردند، چون گمان می‌کردند که در سلسله ما مانند بعضی سلاسل دیگر کشیدن تریاک مجاز و بلکه ممدوح است. و گفتند: «من تا کنون گمان می‌کردم که علت شیوع تریاک در گناباد و خراسان اجازة و دستور ایشان است و اکنون اشتباه من رفع شد.» و حضرت والد در ادامه مطلب توضیح دادند که در سلسله ما استعمال تریاک به طور کلی ممنوع و جزء محرمات است. بیان ایشان موجب تحسین آقای شهرستانی شد و خواهش کردند که چون راجع به مضار و مفاسد اخلاقی و اجتماعی تریاک رساله می‌نویسند، کتاب ذوالفقار را برای ایشان بفرستند. و پس از مذاکرات دیگر، حضرتش تودیع نموده و جناب سیده‌به‌الدین فرمودند که تا موقعی که ایشان در کاظمین مشرف هستند، شبها به ملاقات ایشان بروند.

در ادامه سفر به موزه قصر عباسی و دیدن مقبره ابوحنیفه و زیارت مزار بشر حافی^۲ و شیخ ابوبکر شبلی^۳ رفتند.

(۱) شرح این ملاقات به تفصیل در کتاب یادداشتهای سفر به ممالک عربی (صفحات ۳۵ الی ۳۷) آمده است.
 (۲) بشر بن حارث مکنی به ابونصر و معروف به "حافی" از زهاد و بزرگان متقدم طریقت که در اوایل حال به بطالت زندگی می‌گذراند، ولی بعدها خدمت حضرت کاظم (ع) توبه نموده و در سلوک الی الله وارد شد. حافی در لغت به معنای پابرهنه است و بشر چون پابرهنه به قدوم حضرت کاظم (ع) افتاد و از آن به بعد همیشه پای برهنه بود، به این نام معروف شد. تولدش بنا به قول ابن خلکان (وفیات الاعیان، جلد ←

کربلا

و صبح روز هشتم صفر (۲۲ دی) از کاظمین به طرف کربلا حرکت کردند. زیارت این شهر برای ایشان بسیار حزن انگیز بود و یاد آور فاجعه خونین عاشورا می شد، که فدائیان سرمشق بزرگی برای سالکان راه خدا بودند. در عین حال وضع کثیف شهر و حتی عدم رعایت نظافت در حرم مطهر باعث افسردگی ایشان شده بود و می فرمودند: خیلی بجاست که دولت عراق نسبت بدین موضوع توجه تام بنماید و دستورات دینی و بهداشتی را به مردم گوشزد کند تا به تدریج به وظایف خود آگاه شوند.

و وقتی به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء مشرف شدند، روحانیت و عظمت و آثار شهادت که از آن بارگاه منبع نمایان بود، آنچنان تأثیری در ایشان نمود که گویا در دیوار آن عمارت مقدس بر خود می بالد که ابدان پاکی را در آغوش گرفته است. پس از زیارت مرقد مطهر حضرت حسین (ع) و شهدا و گودی قتلگاه و غیره به زیارت حرم حضرت ابی الفضل عباس مشرف شدند. این سرباز فداکار، شهادت را بر لذات فانیّه دنیویّه ترجیح داد. تذکر این مسأله باعث بروز شور و شوقی در حضرتش شده بود.

حضرت آیت الله قمی

صبح روز بعد هم با تعیین وقت قبلی به ملاقات حضرت آیت الله حاج آقا حسین قمی از مراجع بزرگ تقلید شیعه رفتند.^۱ در آن موقع حضرت آیت الله کسالت داشتند ولی با جناب والد نهایت محبت و مهربانی نمودند و از حضرت آقای صالح علیشاه نیز احوالپرسی کردند و سلام رساندند.^۲

→

اول، صفحات ۵-۲۷۴) در سال ۱۵۰ و وفات وی در سال ۲۲۶ هجری است.

(۳) از بزرگان عرفای قرن چهارم، مرید شیخ الطایفه جنید بغدادی، متوفی به سال ۳۳۴ قمری.

(۱) ایشان در ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ (۱۷ بهمن ۱۳۲۵) در بغداد دارفانی را وداع گفت.

(۲) در این ملاقات حضرتش از آقازاده ایشان حاج آقا حسن فتوای حضرت والدشان را راجع به حدود

←

در ادامه سفر نیز به طرف نجف اشرف مدفن حضرت مولی الموالی علی (ع) حرکت کردند. حرم مطهر حضرت مولی دارای روحانیت عجیب و تأثیر مرموزی است که هر صاحب‌دلی را منقلب و مجذوب می‌کند.^۱ و در نجف به وادی السلام رفتند که قبرستان نجف است و در فضیلت آن اخبار بسیاری رسیده و از جمله گفته شده که هیچ مؤمنی در هیچ جای دنیا نمی‌میرد مگر آنکه خداوند روح او را به وادی السلام می‌برد. در وادی السلام به زیارت قبر هود و صالح پیامبر رفته و در محل مقام حضرت صاحب‌الامر دو رکعت نماز زیارت خواندند. سپس مقام حضرت سجّاد (ع) را زیارت کردند. نکته مهمی که در آنجا جلب توجه ایشان را کرد این بود که مستحب است قبور را چهار انگشت بیشتر از زمین بلند نکنند و همچنین مسطح نکردن روی قبور و گچ‌کاری و سفید کردن آنها مکروه است، ولی در وادی السلام تمام قبور دارای این سه وضع یا یکی از آنها بود و این امر ایشان را مکدر ساخته بود که آنجا چون مرکز روحانیت است، انتظار عموم این است که در این قبیل امور مراقبت کامل شود. نکته دیگری که در همانجا به خاطرشان رسید این بود که روز جمعه که روز تعطیل و عید اسلامی است و همه باید به عبادت مشغول و ترک کسب و کار کنند، در کربلا و نجف این رسم معمول نبود و حضرتش می‌فرمودند: حق این است که حضرات علما درین موضوع دستور اکید بدهند که مردم در تعطیل جمعه مراقبت کامل بنمایند.^۲

کوفه

صبح روز بعد به قصد کوفه حرکت کردند. کوفه مولد بزرگان زیادی از اجله صحابه

→

حائر حسینی که تخییر بین قصر و اتمام ذکر شده، پرسیدند. مشارالیه جواب دادند که ایشان از باب احتیاط فقط داخل حرم را حائر می‌دانند و در خارج صحن تخییر نیست و کسی که قصد توقّف ده روز ننموده باید قصر بخواند.

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۴۷.

(۲) همان، ص ۵۰.

ائمه اطهار (عليهم السلام) مثل مالک اشتر و ابو حمزه ثمالی و صفوان بن مهران و فقها و غیر آنان بوده است و مسجد کوفه محل نماز خواندن علی (ع) بوده از مساجد مقدسه اسلامی محسوب می شود و مسافر در آنجا به عقیده شیعه مانند مسجد الحرام و مسجد مدینه و حائر حسینی مخیر است که نماز را قصر یا آنکه تمام بخواند. ایشان در کوفه به زیارت مسجد حنانه و قبر کمیل بن زیاد نخعی^۱ و رشید هجری و احنف بن قیس که از یاران نزدیک حضرت علی و در جوار کمیل مدفون می باشند، رفتند. سپس به مسجد سهله و بعداً به مسجد کوفه رفته و اعمال مخصوص آنها را به جا آوردند. و از آنجا به زیارت خانه علی (ع) که برایشان بسیار تأثر آور و حزن انگیز بود، مشرف شدند.

حلّه

روز شنبه نیز به دیدن شهر حلّه و خرابه های بابل پایتخت کلدانیان رفتند. فقهای بزرگ شیعه مثل محقق جلی (متوفی در سال ۶۷۶ هجری) و علامه جلی (متوفی در سال ۷۲۶ هجری) و ابن فهد جلی (متوفی در سال ۸۴۱) که فرد اخیر از عرفا و متصوفه نیز بوده از این محل ظهور نموده اند. عصر آن روز در بازگشت به طرف نجف آمده و برای نماز به حرم مشرف شدند. در حرم شخص فاضلی که کنار ایشان نماز می خواند، اجازه خواست که سؤالاتی کند. آنگاه پرسید: «علّت اینکه شارب را نمی زنید چیست، در صورتی که اخباری در فضیلت زدن شارب رسیده است.» حضرتش به تفصیل در مقام پاسخ برآمدند که اینک نقل می شود:^۲

ایشان فرمود: «اولاً اخباری که در این باب رسیده ضعیف و غالباً نبوی است و علما هم از باب تسامح در ادلّه سنن قبول کرده اند.» وی گفت: «ضعف اخبار به عمل و سیره

۱) کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب سرّ حضرت علی (ع) بود و حدیث حقیقت و دعای کمیل شاهد مراتب عالیّه عرفانی اوست. یکی از سلاسل فقر نیز به او منتهی شده که به "کمیلیه" مشهور است. آن جناب در سال ۸۳ هجری به جرم دوستی علی به دستور حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.

۲) یادداشتی سفر به ممالک عربی، صفحات ۶۳ الی ۶۸.

جمهور علما منجبر می شود و بلکه مانند خبر صحیح اعلی می شود.» فرمود: «آن در موقعی است که سیره مبتنی بر دلیل دیگری باشد یا اینکه دلیل عمل جمهور را ندانیم، ولی اگر متیقن باشد که دلیل جمهور نیز همین اخبار و فقط از باب تسامح در ادله سنن می باشد، چندان جبران کننده ضعف نیست و بر فرض صحت اخبار اگر بخواهیم به ظاهر بیشتر آنها عمل کنیم باید آن را واجب دانیم نه مستحب، در صورتی که هیچ یک از علمای شیعه قائل به وجوب زدن نشده و فقط به استحباب آن قائلند که معلوم می شود به همان نظر تسامح در ادله سنن است و ترک عمل مستحب اگر بدون تقید به ترک آن باشد جائز است. بلی اگر مقید باشد که از باب اعتراض بر استحباب ترک آن کند بدعت و حرام است، زیرا موجب تشریح می شود. و به علاوه این قبیل امور آداب اجتماعی است و شارع چندان تأکیدی ننموده و مرحوم جدّ اعلای حقیر در این باب فرموده اند: "دینی را به مویی نبسته اند". به اضافه خوب است در این موقع که نزدیک است شیرازه دیانت و خداپرستی از هم پاشیده شود و کفر و شرک عالم را فراگیرد، این اختلافات جزئی را که دارای زیانهای صوری و معنوی برای جامعه اسلامی است کنارگذاشته و با یکدیگر متحد شویم، بلکه با یهود و نصاری متفق شویم و جواب کسانی را که منکر خدا می باشند بدهیم.»

وی گفت: «همین نزدن شما خود ایجاد اختلاف می کند.» فرمود: «این جزئی اختلافات که در آداب اجتماعی است مهم نیست، ولی شما که اینها را مهم قرار داده و سبب طعن و لعن گروهی قرار می دهید ایجاد اختلاف می کنید، وگرنه اختلاف شارب زدن و نزدن مانند اختلاف اشخاص در شکل و پوشیدن لباس و غیر آن است که مهم نیست. به اضافه آنچه از بعض اخبار مستفاد است ائمه (علیهم السلام) غالباً شارب داشتند، چنانکه در مجمع البحرین است: کان علیه السلام وإفراً السبلة.» گفت: «وفور سبلة معنی آن پر مو بودن است نه شارب گذاشتن.» فرمود: «در همان کتاب می نویسد که سبیل همان شارب است و در لغت شارب می نویسد: الشَّارِبُ الشَّعْرُ الَّذِي يَسِيلُ عَلَى النَّمِ. پس معنی کان وإفراً السبلة این است که کان شَعْرُهُ الَّذِي يَسِيلُ عَلَى قَمِهِ وإفراً یعنی موی لب آن

حضرت زیاد بود که ظاهر آن دلالت بر بلند بودن می‌کند.»

و نیز فرمود: «خبر دیگری است درباره حضرت سید الشهداء (علیه السلام) در گودی قتلگاه: *الدمُّ يُقَطَّرُ مِنْ شَوَارِبِهِ*، که کلمه شارب صریح است. به علاوه قطره و تقطیر می‌رساند که آن حضرت شارب داشتند، زیرا اگر شارب نمی‌داشت خون قطره قطره نمی‌ریخت. و در کتاب *جَنَاتِ الْخُلُودِ*، تألیف محمد رضا بن محمد مؤمن، که در زمان صفویه تألیف شده می‌نویسد که: پیغمبر اقسام روغن خوشبو را دوست می‌داشت و استعمال می‌کرد، خصوصاً روغن بنفشه و اول سر را می‌مالید و بعد از آن ابرو و شارب را. و در کافی نیز، در باب «فضل الطیب»، از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: قال امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه): *الطیبُ فی الشاربِ مِنْ اخلاقِ النَّبیینِ*، یعنی بوی خوش در شارب از اخلاق پیمبران است.»

گفت: «پس چه می‌گویید درباره حدیث *الشَّارِبُ مَعَ الشَّارِبِ كَالشَّارِبِ* که معنی آن این است که هر که با شارب آب بیاشامد مثل این است که شرب خمر کرده باشد.» فرمود: «اولاً این حدیث را بعضی مجعول می‌دانند، ثانیاً معنی آن این نیست که شما فرمودید، بلکه معنی آن این است که هر که با شارب الخمر همنشین باشد و آب بیاشامد مثل این است که شرب خمر کرده باشد، یعنی همنشینی با شارب الخمر در موقعی که شرب خمر می‌کند حرام است.» گفت: «این خلاف ظاهر است و محتاج به تقدیر گرفتن می‌باشد.» فرمود: «بلکه معنی شما خلاف ظاهر است و همان طور که در شارب سوم خمر مراد است چه مانع دارد که در شارب دوم نیز همین معنی مراد باشد، چنانکه مراد از اول شارب الماء می‌باشد و این خود یکی از محسنات بدیعه نیز می‌باشد.»

گفت: «خبری است که چند نفر از اهالی فرس خدمت حضرت رسول (ص) رسیدند و آنها شارب‌ها را بلند نموده و ریش‌ها را تراشیده بودند. حضرت علت را پرسید. عرض کردند: "در مملکت ما معمول است که ریش را می‌تراشند و شارب را می‌گذارند." حضرت (ص) فرمود: "ما که این طور نیستیم و برعکس می‌کنیم"، و این خبر اضافه بر دلالت خوبی گذاشتن ریش، استحباب قریب به وجوب را می‌رساند.»

فرمود: «اولاً این خبر نیز جزء همان اخبار ضعیفه است و ثانیاً بر فرض صحّت ممکن است اشاره به معمول بین عرب بفرماید نه آنکه بیان حکم مذهبی نماید و ثالثاً همان طور که فرمودید ظاهر این حدیث به وجوب نزدیکتر است تا به استحباب، در صورتی که فتاوی تماماً حکم به استحباب می‌کنند. به اضافه آن طوری که از تواریخ معلوم می‌شود سابقاً رسم زدن شارب مخصوص اهل سنت بوده و شیعه اصلاً شارب نمی‌زدند. چنانکه در مجالس المؤمنین قصیده تتریه ابن منیر شامی را که برای سیدابوالرضا موسوی نقیب الاشراف مرجع شیعه فرستاده و غلام خود تتر را مطالبه نموده دلیل است، زیرا در آن قصیده که اول آن این است:^۱

إِن الشَّرِيفَ الثَّرْتَضِيَّ ابْنَ الْمِيَامِينَ الْغُرَرِ إِنَّ لَمْ يَرِدْ إِلَيَّ مَمْلُوكِي وَ مَحْبُوبِي تَتَرَّ
لَا وَلِيْنَ أُمِّيَّةً وَ أَقُولُ مَا فِيهِمْ كَدْرٌ وَ بِشَيْخِ تَيْمٍ أَقْتَدِي وَ أَقُولُ مَا أَخْطَأُ عُمَرُ
وَ كَأَنْكَرَنَ مَقَالَةَ ابْنِ النَّبِيِّ لَقَدْ هَجَرَ وَ بَكَيْتُ عُثْمَانَ الشَّهِيدَ مِنَ الْمَسَاءِ إِلَى السَّحْرِ
ورثیت طلحة و الزبير بکل شعر مبتکر واقول ام المؤمنین عقوقها احدی الکبر

و از جمله می‌گوید: وَأُمْرُ فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ اقْصَصَ شَارِبَ مَنْ عَبَّرَ، اشاره می‌کند که اگر شریف مرتضی غلام من تتر را به من رد نکند، از تشیع و مبانی آن برگشته و معتقدات اهل سنت را اظهار می‌کنم، از جمله در راه می‌گذرم و شارب هر که را که عبور کند می‌چینم؛ که معلوم می‌شود شارب زدن معمول اهل سنت بوده و شیعه نمی‌زدند، بلکه تقیّد به عکس آن داشته‌اند که ابن منیر در این اشعار تهدید به زدن می‌کند. «ایشان گفتند: «ازین شعر این طور فهمیده نمی‌شود.» فرمود: «صریح‌تر از این ممکن نیست گفته شود و غیر این معنی اصلاً فهمیده نمی‌شود، به علاوه اگر ایراد شما فقط به همین شارب است و اگر شارب زده شد اختلاف مرتفع می‌شود زدن آن هیچ مانعی ندارد،

(۱) این قصیده با عبارات مختلفه در دیوان‌ها و تذکره‌ها ذکر شده حتی شماره ابیات آن هم مختلف است، این چند بیت برای استشهاد ذکر شده و بعضی اظهار می‌دارند که ابن منیر این قصیده را به نام سیدمرتضی برادر سید رضی انشاء کرده در صورتی که زمان او مقارن زمان حیات سید نبوده، بلکه در زمان حیات سید ابوالرضا نقیب الاشراف بوده و به نام او سروده است (یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، حاشیه ص ۶۶).

زیرا بزرگان ما از زدن آن نهی فرموده و پیروان را در زدن و نزدن مختار قرار داده‌اند. و شما همان طوری که پدر بزرگواری فرمودند اطمینان دهید و بنویسید که اختلاف همین است تا بزرگان تصوف هم شارب را بزنند.» سپس وی عذرخواهی نموده و گفت: «مقصودم ایراد نبود، بلکه تذکر بود.» حضرتش هم اظهار امتنان فرمودند.

بیرون آوردن دست از آستین در نماز

بعداً همان شخص پرسید علت آنکه شما در نماز دست را از آستین عبا بیرون می‌آورید، چیست؟ آیا این هم جزء آداب مخصوصه است یا نه؟ حضرتش در جواب فرمود: «آیا این ایراد است یا سؤال؟ اگر ایراد است بسیار بیجا و بیمورد است و خنده‌آور! و اگر به طور سؤال فرمودید، جواب آنکه طرز ادب همین است که باید در حضور بزرگان دست را از عبا بیرون آورده و نهایت تواضع نمود. و چون ما بزرگان را زنده می‌دانیم در حرم مطهر آنها نیز لازمه ادب همین است و غیر آن از بی ادبی است، به علاوه طبق اخبار در موقع نماز مستحب است که امام جماعت دست را از عبا بیرون بیاورد.»

گفت: «اینکه لازمه ادب می‌باشد درست است، ولی آداب حرم‌های بزرگان غیر از سایر موارد است و ادب اینجا به رعایت همان دستورات و آداب و خواندن زیاراتی که رسیده و مالیدن صورت و پیشانی به ضریح می‌باشد و لازم نیست که دست از عبا بیرون آورده شود. و قسمت استحبابی هم که رسیده تردی است، یعنی عبا به دوش گذاشتن، و برای امام مستحب است که دست را از عبا بیرون بیاورد نه از آستین عبا، زیرا در آن موقع تردی صدق نمی‌کند بلکه لبس ردا می‌شود.»

فرمود: «چه مانع دارد که انسان علاوه بر رعایت دستوراتی که برای تشرّف به حرم بزرگان رسیده آدابی را که نزد مردم معمول است و خلاف شرع نیست رعایت کند و این امر هم جزء آداب اجتماعی است و چندان مهم نیست و قسمت تردی هم بر فرض آنکه دست از آستین بیرون آورده شود به جای خود باقی و صادق است و

تردی اعم است، به علاوه این قبیل امور بر فرض آنکه خلاف آن مستحب باشد هیچ تأثیری در دیانت و مذهب ندارد. و چون جزء آداب اجتماعی محسوب می شود، اگر در اینجا نمی پسندند و خلاف آن را جزء ادب می دانند بفرمایید تا حقیر عمل کنم و گرنه این قبیل امور جزء آداب مذهبی نیست مگر کسانی که جز ظاهر امر چیزی ندارند و فریفته همان ظواهر شده اند.» سپس ایشان با گشاده رویی عذرخواهی کرده و معظّم له هم تودیع نموده، بیرون آمدند.

حضرت آیت الله زنجانی

در شب همان روز به ملاقات حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی رفتند و ایشان نهایت ملاحظت نمودند و مذاکرتی درباره اتحاد مسلمین و ارتباط علمای بزرگ با عرفان به شرح ذیل کردند:

معظّم له ابتدا از طرف حضرت والدشان جناب آقای صالح علیشاه ابلاغ سلام نموده و فرمودند: «انتظار ایشان این است که حضرت آیت الله در مرحله اولی در جمع شتات مسلمین بکوشند و جدّیت نمایند که این اختلافات و مناقشات که غالباً روی اغراض شخصی است از بین مسلمین برود.» ایشان در جواب تصدیق نموده و اظهار کردند: «نظر من این است که آنچه موجب تفرقه بین مسلمین شده دو چیز است: یکی جهالت ما، و دیگری تحریک و تفتین بیگانگان، و باید جدّیت کرد که این دو عامل مخرب که حس بدبینی و نفاق و اختلاف را در میان مسلمین ایجاد نموده از بین برود تا وارد ترقی شویم. چنانکه هندوستان تا موقعی که اختلافات طبقاتی در میان آنها موجود بود و حتی یک دسته از آنها نجس بودند و تفرقه در میان آنها حکمفرما بود به ترقی نائل نشدند، و موقعی که این اختلافات تدریجاً بر اثر زحمات گاندی از بین رفت شالوده استقلال آنها ریخته شد. گویندگان کلمه توحید عموماً برادرند، به ویژه معتقدین به اصول مذهب تشیع و پیروان ائمه اثنی عشر، خواه صوفی و خواه غیر صوفی، باید با یکدیگر متحد شوند و برای ترویج اسلام کار کنند و وظیفه پیشوایان دینی مذاهب

مختلفه شیعه آن است که به یکدیگر نزدیک شوند و حس بدبینی را از افراد مرتفع نمایند، چنانکه در صدر اسلام این اختلافات اصلاً وجود نداشت و مخصوصاً علما باید به نتایج سوء اختلافات پی برده و مردم را به اتحاد و یگانگی و رفع بدبینی از بعض فرقه‌ها دعوت کنند.^۱

آنگاه شرحی در تمجید از جدّ امجد حضرت والد مرحوم سلطان علیشاه و تفسیر ایشان بیان فرموده و اظهار کردند: «وظیفه عرفا آن است که کلمات و بیاناتی را که عوام نمی‌فهمند و موجب ایراد می‌شود بر زبان نرانند و حقائق را مطابق فهم عموم ذکر کنند و تفسیر بیان السعادة ازین حیث جامع و احکام شریعت و آداب سلوک را دارا است و وظیفه دینی ما است که ازین قبیل اشخاص تقدیس کنیم و به نیکی نام بریم. سپس شرحی در اهمیت فلسفه و عرفان بیان داشتند و فرمودند که بیشتر علمای بزرگ با حقیقت و عرفان ارتباط داشته یا جوایای راه حق بودند، چنانکه سید بحر العلوم^۲ در راه سلوک وارد بود و شیخ مرتضی انصاری ارادت به حاج سید علی شوشتری داشت و از او کسب فیض می‌نمود و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی نیز با عرفان ارتباط داشت و همچنین مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی که من شاگرد ایشان بودم مشتاق راه و جوایای حقیقت بود و اشعاری عرفانی که دلالت بر اشتیاق و شور و هیجان ایشان می‌باشد سروده است. همچنین بسیاری دیگر از علمای بزرگ در این راه بوده‌اند. و

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۶۹.

(۲) سید محمد مهدی طباطبائی ملقب به بحر العلوم متولد سال ۱۱۵۵ در کربلا و متوفی در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف که در مسجد طوسی، همان مسجد مدفن شیخ طوسی، مدفون است. وی از علمای بزرگ و زاهدان و عارفان عصر خویش است که به واسطه آخوند ملا عبدالصمد همدانی صاحب کتاب جلیل بحرالمعارف با جناب نورعلیشاه اول ملاقات کرده و در سلوک الی الله وارد گردیده است. رساله سیر و سلوک ایشان نیز شاهد صدقی بر مراتب عرفانی و ورود وی در سلوک الی الله است. در علو مقام وی گویند که شیخ الفقهاء جعفر کاشف الغطاء جدّ امجد حضرت آیت الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، غبار نعلینش را با حنک عمامه خود پاک می‌کرد (رساله سیر و سلوک، با مقدمه و شرح علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، ۱۳۶۰، ص ۱۴). مردم وی را صاحب کشف و کرامات می‌دانند و بعضی مقامات را که در وادی السلام و مساجد سهله و کوفه برای انبیا و اولیا ذکر می‌کنند، تعیین آن را به سید بحر العلوم نسبت می‌دهند که از راه کشف و شهود بر او معلوم گردیده است.

سپس این رباعی را که خودشان سروده‌اند ذکر نمودند:

هر علم به دهر بود آموخته‌ام وز فضل، دهان علما دوخته‌ام
اینها همه شد حجاب بین من و دوست این است به نار هجر او سوخته‌ام^۱

حضرت آیت الله آل کاشف الغطاء

روز بعد نیز طبق اجازه قبلی به دیدن حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رفتند. ایشان مورد توجه و وثوق عموم طبقات مردم بوده و بسیاری از اعراب از ایشان تقلید می‌کردند. و حضرت والد روئے ایشان را مبنی بر کنار گذاردن اختلافات داخلی بین مسلمین و حفظ اتحاد و اتفاق دینی می‌ستودند. حضرت آیت الله قبلاً با جناب آقای صالح علیشاه ملاقات نموده و حضرت والد نیز با ایشان مکاتباتی داشته‌اند، لذا نهایت ملاحظت فرمودند و از جناب آقای صالح علیشاه احوالپرسی نموده و از تعداد تألیفات مرحوم جد اعلیٰ جناب سلطان علیشاه سؤال کردند و از تفسیر بیان السعادة تمجید نمودند و درخواست کردند بقیه کتب ایشان را نیز برایشان بفرستند. آنگاه حضرت والد راجع به کشیدن تریاک از ایشان سؤال کردند و حضرت آیت الله نیز کشیدن آن را حرام دانستند و سپس تألیفات موجود خود را به حضرت والد دادند. عصر آن روز نیز آقای شیخ عبدالحلیم از طرف پدرشان حضرت آیت الله کاشف الغطاء به بازدید حضرت والد آمدند.

در همان روز نیز برای خواندن فاتحه به مقبره مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام و شیخ طوسی و سید بحر العلوم رفتند.

حضرت آیت الله حکیم

سپس بر حسب تعیین وقت قبلی به ملاقات حضرت آیت الله آقای سید محسن

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۷۰.

حکیم که از مجتهدین بزرگ و مراجع تقلید بودند، رفتند. و حضرت آیت الله اظهاری ملاطفت و محبت نمودند و از اوضاع اقتصادی ایران و وضع خوار و بار سؤال کردند و ایشان جواب دادند.

زکات اسکناس

آنگاه حضرت والد راجع به زکات اسکناس سؤال کردند. ایشان جواب دادند که اسکناس زکات ندارد و صدق ربا نیز در اسکناس مورد اشکال است. اما حضرت والد در این باب اشکالی نموده و فرمودند: چون اسکناس نماینده طلا و نقره است، حکم آن دو را دارد، زیرا بدون آن دو به هیچ وجه معتبر نیست و مانند حواله یا قبض طلب می باشد که وقتی صاحب آن معتبر باشد ممکن است قبض و اقباض خرید و فروش شود ولی اگر پشتوانه نداشته باشد به هیچ وجه اعتبار ندارد، بنابراین بایستی حکم ربا در آن جاری باشد بلکه زکات هم داشته باشد. ولی ایشان خلاف آن را معتقد بوده و فتوی می دادند.

سؤال دیگری که نمودند راجع به کشیدن تریاک بود. ایشان رساله عملیه خود را خواستند و عین عبارت که درین باب نوشته اند، خواندند که مشعر بود بر اینکه ممارست بر تریاک چون مضرّ به بدن است حرام، ولی گاهی که خوف اعتیاد نباشد و طبیب برای مرضی اجازه دهد به قدر مداوا مانعی ندارد. اما حضرتش فرمودند: کشیدن تریاک برای هیچ دردی مفید نیست و اگر هم ظاهراً تخفیفی در درد دیده شود از جهت تخدیر آن است و گرنه رفع نمی کند. ایشان نیز تصدیق نمودند.

حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی

یکی دیگر از دانشمندانی که در نجف ملاقات نمودند، آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب جلیل الذریعة الی تصانیف الشیعه است که در آن، کتب مرحوم جدّ امجد را نیز ذکر و شرحی هم راجع به تفسیر بیان السعادة نوشته و نقل قولی هم

نموده بودند که خالی از غرض به نظر نمی‌رسید. حضرت والد موقعی که به ملاقاتشان رفتند و معرفی شدند، معظم‌له بیشتر از حد معمول محبت و احترام نموده و عذرخواهی کردند که به واسطه انزوای کامل و اشتغال به تألیف نمی‌توانند برای ملاقات بیایند. حضرت والد نیز اظهار تشکر نموده و راجع به شرحی که درباره تفسیر نوشته‌اند و تألیف آن را به دیگری نسبت داده، مذاکره و انتقاد کردند و ادله‌ای در رد آن ذکر فرمودند^۱ و گفتند چون شخص مؤلف مخصوصاً مورخ و امثال او باید خالی از هر شائبه غرض باشد و در نوشتن کتاب حفظ بی‌طرفی را بنماید و این قسمت که درباره تفسیر نوشته‌اند ممکن است نزد بعضی حمل بر غرض شود، لذا مناسب است که در این قسمت دقت بیشتری نموده و آن را تغییر دهند.^۲ ایشان نیز عذرخواهی کرده و قول دادند که آن قسمت را اصلاح کنند و از حضرت والد خواهش کردند که نام تألیفات خود را با تألیفات دیگری که اخیراً نوشته شده و به نظر رسیده برای ایشان بفرستند تا در کتاب خود ذکر کنند.

اربعین در کربلا

ایام اربعین را نیز از نجف اشرف به کربلای معلی مشرف شدند و در عزاداری شرکت کردند. و این ایام در کربلا هم از جهت ذکر مصیبت و نحوه روضه‌خوانی با شور و حرارت وافر اعراب و هم از نظر ازدحام جمعیت برایشان قابل توجه و بسیار حزن‌آور بود و هر موقع می‌خواستند وارد حرم شوند، جزو دسته‌ها شده و به صحن مطهر داخل می‌شدند.

(۱) حضرت والد در مقدمه چاپ دوم تفسیر بیان السعادة و مقدمه کتاب رهنمای سعادت و کتاب نابغه علم و عرفان قول کسانی که تفسیر مذکور را تألیف جناب سلطان علیشاه نمی‌دانند، با ذکر ادله رد کرده‌اند.
(۲) مؤلف محترم الذریعه بعداً در تعقیب آن مذاکرات، این مطلب را اصلاح کردند.

حضرت آیت الله اصفهانی

شب بیستم صفر نیز بنا بر تعیین وقت قبلی به اتفاق بعضی از همراهان به ملاقات حضرت آیت الله آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی رفتند و حضرت والد از طرف پدر بزرگوارشان ابلاغ سلام نموده، ایشان نیز سلام رساندند و اظهار علاقه و محبت بسیاری کردند ولی چون چند نفر دیگر هم در آنجا بودند، مذاکرات دیگری نشد.

ولی شب دیگری که برای تودیع به ملاقات نزد حضرت آیت الله اصفهانی رفتند، سؤالاتی نمودند و معظم له نیز پاسخ دادند که شرح آن چنین است:

«اول - راجع به زیارت بیت الله و حج در این دو ساله آیا صحیح است که نهی

فرموده اید یا نه؟

جواب دادند: حج کعبه مبتنی بر استطاعت مالی و حالی و طریقی و سیاسی است، هر کدام از اینها موجود نبود و خوب از بین می رود و چون در این دو ساله از لحاظ سیاسی اشکالاتی پیش آمد نموده و قضیه کشته شدن طالب یزدی در کعبه معظمه موجب تیرگی روابط ایران و حجاز شده و به ایرانیان هم توهین رسیده و پادشاه حجاز هم قدری مغرور و حفظ حیثیات اسلامی و شؤون سیاسی ایران را هم ننموده و دولت ایران هم تذکره نمی دهد، از این جهت تشرف به مکه لزومی ندارد. ولی نه آنکه فتوای حرمت داده باشم؛ بلکه از جهت راهنمایی است و آن نیز نه به طور و خوب و از این رو برای سال آینده نمی توان این نظر را ابراز داشت، زیرا ممکن است تا آن موقع اشکالات مرتفع گردد.

دوم - راجع به زکات اسکناس چه می فرمایید؟ چون از جهتی زکات برای نقدین (طلا و نقره) تعیین شده و از جهتی مناط مسکوک بودن و رواج آن است و امروز اسکناس حکم طلا و نقره را در رواج دارد؟

جواب: اسکناس زکات ندارد چون مشروط به هر دو شرط است (طلا و نقره یا مسکوک بودن) و هر یک از این دو که منتفی شد، زکات منتفی می شود.

سوم - راجع به کشیدن تریاک چه می فرمایید؟ چون جد امجد اعلی مرحوم آقای

سلطان علیشاه در تفسیر بیان السعادة آن را تحریم نموده و مرحوم جدّ حقیر آقای حاج ملا علی نورعلیشاه نیز کتابی در حرمت کشیدن تریاک به نام ذوالفقار نوشته و بسیاری از علمای زمان آن را امضا نموده‌اند.

جواب: تریاک به ترتیبی که امروز معمول شده و در ایران شیوع پیدا کرده حرام است، چون مورث صفاتی است که مخالف با دیانت و موجب از بین رفتن صحت بدن است، ولی استعمال طبّی آن در دواجات و یا خوردن بر حسب دستور طبیب یا اعتیاد به خوردن آن به مقدار قلیلی که برای پیرمردان گاهی لازم می‌شود مانعی ندارد.»

جناب حسین علیشاه اصفهانی

روز بعد نیز به زیارت قبر مطهر جناب حسین علیشاه اصفهانی در کربلای معلّی رفتند و از وضعیت ساختمان مزار که در حال مخروبه شدن بود و اینکه آن جناب همچون مولای خود حضرت سیدالشهداء در آن محل غریب بود، اظهار تأسف کردند و از همان موقع قصد و آرزوی ترمیم آن مزار متبرّک را داشتند که الحمدلله بعدها به همت کامله خویش آن را جامعه عمل پوشاندند.^۱

سرداب حرم ابی الفضل

یک روز نیز به زیارت سرداب حرم مطهر حضرت ابی الفضل مشرف شدند و دیدن آن مکان مقدّس آنچنان برایشان شورانگیز و اندوه آمیز بود و آنچنان گریستند که گویی خود جسد مبارک حضرت ابی الفضل را زیارت می‌کنند و در این باره فرمودند: «اگر حال محبت و بستگی و علاقه معنوی باشد، همین طور است و هر چه

(۱) جناب حاج محمد حسین حسین علیشاه اصفهانی از عرفای عظام و علما و مجتهدین معروف زمان خود بودند که خدمت جناب سید معصوم علیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی ارادت داشته و به مقام خلافت حضرت شاه سید علیرضا دکنی قطب سلسله نعمة اللّهیة رسیدند. در سال ۱۲۳۳ قمری مجاورت کربلای معلّی اختیار کرده و در یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ در همانجا به جهان باقی شتافتند. جنابش رساله‌ای در ردّ پادری کشیش معروف نصاری که کتابی در ردّ اسلام نوشته بود، مرقوم داشته‌اند.

ظاهراً نیز نزدیکتر شود و قرب مکانی حاصل آید، حال محبت و شعله شوق بیشتر می شود... و مانند این بود که در همه جا خود حضرتش ناظر و شاهد اعمال است...»^۱

حاج مطهر علیشاه

در کربلا نیز با مرحوم حاج مطهر علیشاه پیشوای درویش خاکسار که اظهار علاقه به ملاقات می کردند دیدار نمودند و درباره منشأ سلسله خاکسار سؤال فرمودند. ایشان نیز گفتند: «سلسله به حضرت علی (ع) می رسد. آنگاه حضرت والد نظرشان را راجع به سلاسل صوفیه پرسیدند. و مرحوم حاج مطهر علیشاه نیز در جواب گفتند:^۲

«ما هر که نام علی (ع) را بر زبان راند خوب می دانیم ولی سلاسل حقه را دوازده سلسله می دانیم از جمله سلسله نعمة اللهیه که به آقای صالح علیشاه منتهی می شود، لیکن از جهت اینکه همه نام مولا (ع) را بر زبان می رانند همه را دوست داریم و به همین جهت با علی اللهیان نیز محبت داریم.»^۳

آنگاه حضرت والد فرمودند: «البته درویش باید همه خلق عالم را دوست بدارد و مظهر محبوب بداند و در همه جا او را جلوه گر بیند و نسبت به همه کس مساعدت و محبت داشته باشد که خدمت به نوع یکی از عبادات است، ولی مقام تکلیف با تکوین فرق دارد، و در این مقام هر که به انجام تکلیف و تطبیق آن با تکوین نزدیک تر باشد تقدّم دارد و آنکه نام خدا و پیغمبر را بر زبان می راند مقدّم است بر کسی که اصلاً نام آنها را نمی برد و همچنین معتقدین به پیغمبر خاتم (ص) و مسلمین بر غیر آنها تقدّم دارند. همین طور در میان مسلمین کسانی که دم از ولایت و تشیع می زنند بر دیگران مقدّمند و در میان شیعه هم اشخاصی که ادعای فقر و تصوّف دارند بر سایرین مقدّم می باشند، چون بیشتر از دیگران دعوی بستگی به مولا (ع) دارند و در امور اجتماعی

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۱۰۸.

(۲) همان، ص ۱۱۰.

(۳) همانجا.

رعایت این قسمت لازم است، ولی در عین حال سر و کار ما با یکی است و اختلاف معنوی که در مذهب است سبب نمی‌شود که به ظاهر هم ترک معاشرت شود، بلکه تمام مذاهب اسلامی باید با یکدیگر متحد شوند تا بتوانند بر مشکلات اجتماعی خود فائق آیند.»

ایشان بیانات حضرت والد را پسندیدند و چون نزدیک غروب بود تودیع نمودند، ولی ایشان تقاضا داشتند که وقتی برای ملاقات تعیین شود ولی چون حضرت والد صبح روز بعد عازم حرکت بودند، موکول به مراجعت فرمودند.

سلمان فارسی

در بغداد نیز روزی به دیدن مدائن که نام قبل از اسلامش تیسفون و پایتخت شاهان متأخر اشکانی و ساسانی بود و در زمان خلیفه دوم به تصرف مسلمین درآمد عازم شدند و در آنجا به زیارت قبر سلمان فارسی که از طرف خلیفه دوم والی مدائن شد و در همانجا وفات یافت، رفتند. درباره وفات وی می‌نویسند که علی (ع) در همان شب از مدینه به مدائن آمده و او را کفن و دفن نمود. این امر در نظر بسیاری ظاهراً مشکل می‌نماید، ولی حضرت والد درباره این امر می‌فرمایند: به نظر عرفانی که معنویت علی (ع) را در همه جا مخصوصاً نزد مخصوصین حاضر و ناظر می‌دانند خالی از اشکال است، زیرا سلمان از اصحاب خاص علی (ع) و دارای معرفت به نورانیت بوده و دست معنویت علی (ع) همواره او را از کثافات و آلودگی‌های دنیوی پاک و پاکیزه داشته و راهنمای او بوده، در آن موقع به طریق اولی دست از او برنداشته است.»^۱

مزار حضرت یونس (ع) و جناب نورعلیشاه اصفهانی

پس از زیارت عتبات عالیات و بغداد عازم سوریه شدند. در بین راه در شهر نینوا به

(۱) همان، ص ۱۱۶.

زیارت ضریح حضرت یونس پیامبر (ع) که مأمور به دعوت اهالی نینوا شده بود، رفتند. و سپس مقبره جناب نورعلیشاه اصفهانی را هم که در جوار حضرت یونس مدفون است، زیارت نمودند.^۱

و پس از دیدن مناطق تاریخی موصل وارد حلب شدند و در آنجا از قلعه حلب و جامع زکریا و جامع فردوس که آثار مهم تاریخی است، دیدن کردند.

مولانا و سلسله مولویه

در آن زمان سلسله مولویه از مهمترین سلاسل فقر در میان اهل سنت ترکیه و سوریه و خصوصاً در شهر حلب بود. به هنگام گردش در حلب و سایر شهرهای شام و فلسطین تکیه‌ها و خانقاه‌های مولویه زیاد دیده می‌شد. حضرت والد درباره سلسله نسب طریقتی مولوی می‌فرماید: «سلسله ارادت مولوی به شمس الدین تبریزی و از او به باباکمال جندی و از او به شیخ نجم الدین کبری اتصال داشته و وی مرید شیخ عمّار یاسر اندلسی و وی جانشین ابونجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی و او مرید شیخ احمد غزالی بوده است.»^۲ جانشین مولانا، شیخ حسام الدین چلبی بوده و پس از وی فرزند مولانا معروف به سلطان ولد جانشین گردیده و پس از او خلافت سلسله مولویه قرن‌ها در فرزندان پسری یا دختری او برقرار بود. این سلسله دارای مذهب تسنن می‌باشند و خود مولوی هم هرچند به ظاهر به واسطه اینکه در محیط اهل تسنن بوده، مذهب اهل سنت داشته ولی به نظر حضرت والد: «دقت در شرح حالات او و تحقیق در مبانی و اصول مذهب تصوف ثابت می‌کند که او دارای مذهب تشیع بوده و اگر

(۱) جناب نورعلیشاه اصفهانی از مریدان جناب سید معصوم علیشاه بود که بعداً جانشین آن جناب گردید و به واسطه آزار و اذیت اهل ظاهر چندی در مجاورت مولای خود حضرت حسین بن علی (ع) اقامت گزید و گاهی به شغل سقایت اشتغال داشت و در همانجا علمائی مانند آخوند ملاعبدالصمد همدانی و سید مهدی بحرالعلوم دست ارادت به جنابش دادند. معظم له در سال ۱۲۱۲ قمری در موصل رحلت فرمود و در جوار مزار حضرت یونس (ع) مدفون گردید.

(۲) همان، ص ۱۳۴.

اظهاراتی مطابق مذهب اهل سنت نموده از روی تقیّه بوده، زیرا اساس تصوّف بر این است که دخالت در امور دینی به طور کلی به ویژه امر ارشاد، بدون نصّ سابق بر لاقح روا نیست. و همه سلاسل صوفیه رشته اجازه آنها مضبوط است و به مولی الموالی علی بن ابی طالب (ع) می‌رسانند و از آن حضرت به پیغمبر (ص) اتّصال می‌دهند. و هیچ‌یک از خلفای سه‌گانه در رشته سلاسل نیستند، فقط سلسله نقشبندیّه رشته اجازه را از حضرت صادق (ع) دو شعبه نموده... به پیغمبر (ص) می‌رسانند... و این خود معنی تشیع است. به اضافه بعض اشعار و بیانات مولوی به تشیع او دلیل قاطعی است، از جمله تفسیر حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ که در مثنوی ذکر فرموده و از جمله گوید:

کیست مولی آنکه آزادت کند بند رقیّت زپایت واکند
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را زانبیا آزادی است»
«اشعار دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس دارد، از جمله در مثنوی راجع به ائمه اربعه

اهل سنت گوید:

آن طرف که عشق می‌افزود درد بوحنیفه و شافعی درسی نکرد
و در دیوان غزلیات خود فرماید:

عشق جز دولت و عنایت نیست جز گشاد دل و هدایت نیست
عشق را بوحنیفه شرح نکرد شافعی را در او روایت نیست
مالک از سرّ عشق بی‌خبر است حنبلی را در او درایت نیست»

«که تصریح است به اینکه آنها درین مرحله وارد نبوده‌اند و چون مذهب دیگری غیر از آن چهار مذهب نیست جز مذهب جعفری، پس معلوم می‌شود که جنابش پیرو مذهب جعفری بوده و افتخار تشیع داشته، لیکن مجبور به تقیّه بوده است.»

«مولوی اصلاً اهل بلخ بوده و بلخ در آن زمان از شهرهای خراسان محسوب بوده ولی اکنون جزء افغانستان است و خودش درباره موطن خود گفته:

خراسان و عراق آمد مقامم ولی چون شمس در غوغای رومم
و در جای دیگر گوید:

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان تا بر آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی»

«و گفتن مولوی رومی خطاست چون متولد خراسان بود و بعداً به روم رفت و در آنجا سکونت گزید. زبان او هم فارسی بوده نه ترکی، به دلیل آنکه تألیفات آن بزرگوار تماماً به فارسی است و خودش در این باب در دیوان خود فرموده:

ای ترک ماهروی که هر بامداد نو در حجره‌ام در آئی و گوئی که گل مدو
ای ترک ماهرو من اگر ترک نیستم دائم همیتقدر که به ترکی است آب سو»
«هر چند این چنین نابغه، اختصاصی به جای معین و زبان مخصوصی ندارد بلکه نابغه جهانی است، ولی چون در بلخ خراسان متولد شده و زبان او هم فارسی بوده، مزید اختصاصی به خراسان و فارسی زبانان دارد.»

«اشعار مولوی بسیار سلیس و روان و بالبداهه سروده شده که خود اشعار مخصوصاً غزلیات او بر آن دلالت دارد، از این رو مقتید به سجع و قافیه و قواعد عروضی نبود که خودش فرموده:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من»
«و به طوری که در تذکره دولتشاه می نویسد: در خانه مولانا ستونی بود که چون حالت جذبه بر او غلبه می کرد، به چرخ می آمد و دست در آن می زد و گرد آن ستون می چرخید و شعر می گفت.»

«سلسله مولویه در شامات و ترکیه خیلی زیاد و مرکز آنها در ترکیه است، ولی در حلب و دمشق و بعضی شهرهای دیگر نیز پیروان زیادی دارند و شهر حلب و دمشق از جهت اینکه مدت ها مولوی در آنجا سکونت داشته و به تحصیل علوم مشغول بوده اهمیت زیادیتری درین باب دارد.»^۱

دمشق

پس از ورود به دمشق حضرتش زیبایی و خوش آب و هوایی و تمیزی آن شهر را

(۱) همان، صفحات ۱۳۴ تا ۱۳۷.

تمجید کردند، در عین حال که می فرمودند:^۱

«در عین زیبایی و سایر محاسنی که دارد، برای مسلم متدین و شیعه متعصب که احساسات مذهبی بر او غلبه داشته باشد مشاهده اولیه این شهر موجب تأثر و حزن شده و او را به یاد فجایی که در این شهر به توسط زمامداران ظالم و غاصب بنی امیه رخ داده و ظلم‌هایی که نسبت به آل محمد (ص) و اسلام از آنها ظاهر شده می‌اندازد و اعمال ظالمانه و حشیانه آنان این شهر را از نظر مذهبی لکه دار نموده است. و حتی تاکنون نیز نام بنی‌امیه از آنجا رخت بر بسته و نام معاویه و مروان در آنجا زیاد است که بر اشخاص گذاشته‌اند یا نام مدرسه یا مؤسسات دیگر می‌باشد و گاراج امیه و سالن امیه و امثال آن زیاد است. و حتی نام معاویه در میان مردم نیز بسیار است، چنانکه نام صاحب یکی از تجارخانه‌های بازار بود که روی تابلوی آن نوشته بود: الحاج عمر محمد معاویه که نام معاویه را هم ضمیمه نموده بود.»

حتی موقعی که وارد دمشق شدند، ابتدا ایشان و همراهان را به هتل امیه راهنمایی کردند، ولی حضرتش پس از آنکه از نام آن آگاه شدند، با آنکه هتل ظاهراً مرتب و خوبی بود، از آن منزجر شدند و بدانجا تشریف نبردند و به هتل دیگری رفتند.

معاویه

در بین راه حلب و دمشق نیز با دو نفر از تجار حلب که دانشمند بودند، هم سفر شدند و هنگامی که حضرتش نظر ایشان را راجع به معاویه پرسیدند. آنها گفتند:^۲ «سیدنا معاویه خال المؤمنین و از اصحاب رسول (ص) بود و محترم است و جنگ او با علی (ع) چون از روی اجتهاد بوده هر چند خطا کرده علت بدی و جواز لعن او نمی‌شود.» در اینجا حضرت والد مخالفت کرده، فرمودند: «پس چرا خوارج را بد می‌دانید در صورتی که آنها نیز اجتهاد کردند، به علاوه از تاریخ می‌توان یقین کرد که

(۱) همان، صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴.

(۲) همان، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳.

معاویه از روی اجتهاد رفتار نکرده بلکه محض هوسرانی و حب جاه بوده و هوای سلطنت و دنیا او را بر آن کار واداشت، به علاوه اجتهاد در مقابل نص روا نیست. علاوه بر این معاویه در بسیاری از موارد برخلاف صریح اسلام رفتار کرده و قوانین اسلامی را پشت پا زده.» ولی آنها گفتند: «راجع به معاویه بین ما نیز اختلاف است و بسیاری از اهل سنت او را قدح می‌کنند، ولی اهل شام غالباً او را نیک می‌شمرند و لعن او را جائز نمی‌دانند. و همچنین لعن سایر بنی امیه و بنی مروان را جائز نمی‌دانند بجز یزید که همه به اتفاق لعن او را جائز می‌دانند، زیرا مرتکب قتل فرزند پیغمبر سیدناالحسین (ع) گردید.» حضرت والد فرمودند: «پس ما در این قسمت با شما اختلاف داریم و نمی‌توانیم از لعن معاویه و سایر بنی امیه خودداری کنیم. البتّه از نظر اصل عقیده و احکام شرعی و مسائل فرعیّه اختلاف همیشه هست ولی این اختلاف سبب نزاع و گفتگو و دشمنی نیست، چون این امر به صلاح اسلام نیست و مسلمین باید در تحکیم مبانی بکوشند و از ضعف کنونی اسلام که بر اثر اختلافات غالباً ایجاد شده جلوگیری کنند. و فعلاً باید جهال طرفین را که ایجاد اختلاف می‌کنند به معایب آن آگاه نموده و ادار کنیم که دست اتحاد به یکدیگر بدهند و اسلام را تقویت کنند تا این گونه زبون و خوار نباشیم.»

آن دو نفر بیانات حضرت والد را تحسین نموده و بیشتر از پیش اظهار محبت کردند، سپس راجع به سب خلفا پرسیدند که در ایران معمول است یا نه؟ ایشان فرمودند: این نیز اگر شنیده شده خیلی کم و از زبان یک نفر نادان خارج شده و گرنه دانشمندان و بزرگان شیعه اجازه سب نمی‌دهند و ما معتقدیم که آنها از یاران پیغمبر بودند و البتّه کسی که یاری پیغمبر کند به هیچ وجه روا نیست که ما از او بدگوییم و سب کنیم. و آنچه دانشمندان شیعه می‌گویند فقط این است که معتقدند علی (ع) برای این کار لایق تر بود، چون پیغمبر او را انتخاب کرد و این نیز از گفته خود خلفا استنباط می‌شود

که ابوبکر گفت: أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ^۱ و عمر گفت: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلَئِنَّ وَقَى اللَّهِ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ^۲ و خود اهل سنت این را تصدیق دارند.»

حضرتش در انتهای اقامت در دمشق نیز به سر قبر معاویه بن ابی سفیان رفتند و آنچنان دیدن این قبر که مخروبه شده بود ایشان را ناراحت و عصبانی کرد که می فرمودند: ^۳ در آنجا نتایج ظلم را دیدیم که چگونه شخصی که سالها در آن مملکت حکومت می کرده، قبر او پر از کثافت است و با آنکه بیشتر مردم آنجا او را از صحابه دانسته و تمجید می نمایند، مع ذلک توجهی به قبرش ندارند و لذا مخروبه و مزبله دانی شده است و همین وضع منحوس بهترین دلیل است بر اینکه این قبر، قبر کس دیگری جز معاویه نمی تواند باشد.

حضرت زینب (علیها السلام)

در دمشق به زیارت مزار حضرت زینب رفتند. مزار منسوب به آن مخدّره دارای روحانیتی خاص و خیلی حزن انگیز می باشد و به فرمایش حضرت والد خود همین امر دلیل است که جسد شخص بزرگی در آنجا به خاک سپرده شده که عطر شهامت و فداکاری و خون و عظمت از آن به مشام می رسد و اگر هم واقعاً این محل مزار ایشان نباشد، اصولاً هر مکانی که به نام اولیا شهرت یابد، ایجاد شرافت می کند چون ارواح ایشان به همه جا توجه دارند، و درباره مزار حضرت زینب نیز این امر صادق است. زیارت مرقد مطهر آن مخدّره در همراهانشان نیز خیلی مؤثر واقع شد، مخصوصاً خواندن زیارت مفعجه که حقیقتاً اسمی با مسمی است خیلی تأثیر نمود. در این زیارتنامه تمام مصائبی که بر آن مخدّره وارد شده که به صورت عبارات و جمله های

(۱) مرا می خوانید، مرا می خوانید. در حالی که علی در میان شماست، من بهترین شما نیستم.
(۲) همانا بیعت با ابوبکر لغزشی بود که خداوند ما را از شر آن حفظ کرد، پس هر که بخواهد به مثل آن بازگردد، او را بکشید.
(۳) همان، ص ۱۶۷.

جانسوزی نقل شده، درج گردیده است. و پس از زیارت و نماز از آنجا بیرون آمده و به زیارت قبر امّ کلثوم دختر حضرت علی (ع) و سُکینه دختر حضرت حسین (ع) رفتند. این دو مرقد نیز از نظر حضرت والد دارای صفا و روحانیت بود ولی نه به اندازه مزار حضرت زینب (س) زیرا مقام و منزلت حضرت زینب (س) خیلی بیشتر از سایر اهل بیت است. و سپس به زیارت سایر مقامات اهل بیت مشرف شدند.

جامع اموی

روز چهارم ربیع الاول (۱۸ بهمن) از جامع اموی که از معروف ترین و بزرگ ترین مساجد اسلامی است، دیدن فرمودند. مطابق عقاید اهل تسنن پنج مسجد در فضیلت و عظمت بر سایر مساجد مقدّمند: اول مسجد الحرام، دوم مسجد مدینه، سوم مسجد بیت المقدس، چهارم جامع اموی و پنجم جامع ایاصوفیه در اسلامبول. ولی به نظر حضرت والد در این قول بیشتر عظمت صوری مطمح نظر بوده. و شیعه برای چهار محل فضیلت قائلند که مسافر در آنجا در نماز مخیر بین قصر و اتمام است: مسجد الحرام، مسجد مدینه، مسجد کوفه که محل ضربت خوردن حضرت علی (ع) است و حائر حسینی و پس از این چهار مسجد، مسجد اقصی است ولی تخییر در آن نیست. البته از جهت اینکه مسجد محلّ بندگی خداوند است و ائمه دین هم در این مسجد نماز گزارده اند و حضرت سجّاد (ع) در جامع اموی بالای منبر رفته و فضائل خود را بیان فرموده، محترم است.

شیخ محیی الدّین بن عربی

عصر همان روز به زیارت قبر شیخ محیی الدّین رفتند که متولّد مرسیه در اندلس (اسپانیا) و متوفی در سال ۶۳۸ هجری در دمشق است و مزار او در دامنه کوه قاسیون معروف به صالحیه در مغرب دمشق می باشد. و مزار وی را به داشتن روحانیت و صفا وصف کردند. آن جناب از بزرگ ترین عرفای زمان خود بوده و در بیان مطالب عرفانی

توانایی کامل داشته و چون کلمات او را همه کس نمی فهمیدند، از این رو جمع زیادی او را تکفیر کرده و بعضی از اهل ظاهر او را ماحی الدین و مُمیت الدین خوانده‌اند. خدام مزار ابن عربی وی را اهل سنت می دانستند، در صورتی که به نظر حضرت والد چنین نیست: «اگر به کتاب فتوحات و بعض دیگر از کتب او دقت شود، تشیع او معلوم می شود. ولی چون مجبور به تقیه بوده و در محیطی سکونت داشته که سالها تحت تسلط بنی امیه و مرکز خلافت آنها بوده و مردم نسبت بدانها احترام می نمودند، چنانکه اکنون نیز غالب آنها که اهل سنت هستند سب معاویه و بنی مروان را جائز نمی دانند، از این رو محیی الدین نیز این طور معروف شده و اهل سنت خیلی تجلیل می کنند و او را محترم می دانند. ولی بسیاری از علمای شیعه او را از محبتین اهل البیت و شیعه خالص گفته‌اند. چنانکه شیخ جلیل بهاء الدین عاملی در اربعین خود او را شیعه نوشته و به کلام شیخ در باب ۳۶۶، استشهاد کرده که فرماید: *إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةَ يَخْرُجُ مِنْ عَثْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ فَاطِمَةَ يُوَاطِئُ اسْمُهُ الرَّسُولَ جَدَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ يُشَبِّهُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فِي الْخَلْقِ وَ يَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخَلْقِ وَ أَسْعَدُ النَّاسِ بِهٖ اَهْلُ الْكُوفَةِ*.^۱ که شیخ از عبارت اولی و از ذکر کوفه بر تشیع او استشهاد می کند که اول می فرماید: هم اکنون خداوند نماینده دارد، ولی اهل سنت می گویند از اولاد رسول است ولی معلوم نیست اکنون متولد شده باشد و نیز شیعه معتقدند که آن حضرت پس از ظهور در مکه به طرف کوفه حرکت خواهد فرمود و از آنجا سایر بلاد را فتح خواهد کرد ولی اهل سنت این عقیده را ندارند. عبارات دیگر هم دنباله آن ذکر کرده که شیخ بهائی اشاره به تشیع محیی الدین قرار داده است و قاضی نورالله تُستری نیز در مجالس المؤمنین تشیع او را ذکر کرده است.»

«جمع دیگری از بزرگان علما نیز مانند ابن فهد حلی و مرحوم فیض کاشانی و مجلسی اول بر تشیع او معتقدند و خود شیخ نیز اضافه بر فتوحات مکه در فصوص الحکم

(۱) یعنی خداوند خلیفه و نماینده‌ای دارد از فرزندان رسول و فاطمه که نام او همان نام رسول الله جدّ حسین است، بین رکن و مقام بیعت می گیرد. از حیث خلقت و صورت شبیه پیمبر و از حیث خلق پائین تر از اوست، خوشبخت‌ترین مردم نسبت به او اهل کوفه‌اند.

در فصّ هارونی اشاره به قضیۀ غدیر خُم و وجوب موالات علی (ع) و اهل بیت نموده است که همهٔ اینها مؤید تشیع او است.»

«و نیز صلوات کبیره‌ای از او نقل شده به نام مناقب محیی الدّین که صلوات بر چهارده معصوم با عبارات و القاب عرفانی بسیار شیوا و جذّاب می‌باشد... که پس از حمد خدا، صلوات بر پیغمبر را با القاب بسیار عرفانی شروع نموده و به حضرت حجّۀ بن الحسن (عج) خاتمه داده و شرحی هم برین مناقب از طرف مرحوم محمّد صالح موسوی خلخالی ... در تهران چاپ سنگی شده است...»

«بعضی از مخالفین و منکرین که او را قدح نموده‌اند استشهاد جسته‌اند به کلام: لَمْ یَقْتُلْ یَزِیدُ الْحُسَینَ إِلَّا بِسَیْفِ جَدِّهِ. یعنی یزید حسین را نکشت مگر به شمشیر جدّش، که خود بر حقّانیت عمل یزید اشاره دارد. ولی اولاً: این عبارت از او نیست بلکه همان طور که ابن خلدون در مقدّمهٔ خود ذکر کرده، گویندهٔ این عبارت صاحب کتاب العواصم، ابوبکر محمّد بن عبدالله بن العربی المغافری اهل اشبیلیه اندلس... می‌باشد، ولی عارف مشهور ابوعبدالله یا ابوبکر محیی الدّین محمّد بن علی بن محمّد الطّائی الحاتمی صاحب فتوحات و فصوص و غیرهماست که در سال ۵۶۰ یعنی هفده سال پس از فوت ابن العربی المغافری متولّد شده و در سال ۶۳۸ از دنیا رفته است. و از عبارات ابن العربی این طور معلوم می‌شود که او از نواصب یا از متعصّبین اهل سنّت بوده چنانکه از کتاب العواصم و القواصم تألیف او نقل شده که: «اگر حسین به خانه یا مزرعه یا شتران خود قانع می‌شد، اگر چه مردم می‌آمدند و از او می‌خواستند که برای مطالبهٔ حق خود قیام کند، اگر او توجّهی به آنها نمی‌کرد بهتر بود.» و ثانیاً شاید منظور ابن العربی هم از عبارت: لَمْ یَقْتُلْ یَزِیدُ الْحُسَینَ إِلَّا بِسَیْفِ جَدِّهِ هم این باشد که یزید همان خلاف را به نام دین اسلام و خروج حسین از دین جدّش انجام داد و الاّ نمی‌توانست آن گناه بزرگ را انجام دهد، بلکه باز دین را مستمسک خود قرار داد. ولی به هر حال این عبارت از شیخ محیی الدّین

نیست.»^۱

سلسله قونویّه نیز به او می‌پیوندد، چه شیخ صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی از شیخ محیی الدین خرقه پوشیده است. خود شیخ محیی الدین در طریقت به شیخ ابومدین مغربی که از اقطاب سلسله معروفیه نعمه‌اللّٰهیه است ارادت داشته و از او کسب فیض نموده است و به شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن جامع نیز ارادت داشته و از او خرقه پوشیده و او از شیخ محیی الدین گیلانی و او از شیخ ابوسعید مبارک بن علی مخزومی و او از شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف قرشی و او از شیخ ابوالفرج طرسوسی و او از ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی خرقه پوشیده است. ولی به نظر حضرت والد این طور به نظر می‌رسد که ابتدای ارادت محیی الدین به شیخ ابوالحسن بوده و بعداً خدمت شیخ ابی مدین رسیده است.

علاّمه حاج سید محسن امین

معظم‌له از بزرگترین علمای عالم تشیع و پیشوا و مفتی شیعه شام بودند که حضرت والد در آن سفر به ملاقاتشان رفتند. در این ملاقات ایشان نسبت به حضرت والد نهایت احترام و محبت نمودند و درباره کتاب مشهور خود اعیان الشیعه که در حقیقت دائرةالمعارفی در عالم تشیع است و تا آن موقع ۲۱ جزء آن چاپ شده بود، صحبت کردند. آنگاه حضرت والد راجع به وضع شیعه دمشق و اجتماعات و مساجد و نماز جمعه پرسیدند. ایشان جواب دادند: «وضعیت شیعه خیلی مرتّب و همه علاقه‌مند به آداب مذهبی می‌باشند، ولی نسبت به سایر فرقه‌ها فقیرترند، اجتماعات هم در مساجد مرتّب است و نماز جمعه هم می‌خوانیم.» آنگاه حضرت والد فرمودند: «نماز جمعه یکی از بزرگ‌ترین شعائر اسلامی است که موجب ظهور عظمت مسلمین می‌باشد و

(۱) همان، صفحات ۱۶۰ تا ۱۶۲.

حقّ این است که شیعه در همه جا این شعار بزرگ را از دست ندهند و بر فرض عدم وجوب به استحباب عمل کنند.» ایشان نیز تصدیق داشتند و خودشان واجب می دانستند و به همین جهت آن را ترک نمی کردند و شیعه شام از این حیث بر شیعه ایران مقدّم می باشند. سپس معظّم له راجع به طرز اذان پرسیدند؟ ایشان گفتند: «در اذان اعلامی بالای مأذنه أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ گفته نمی شود و حَيَّ عَلِيَّ خَيْرَ الْعَمَلِ را هم از باب تقیّه جهراً نمی گوئیم، لکن در اذان نماز هر دو را می گوئیم چون در اجتماعات نماز غیر از شیعه کسی حاضر نمی شود.» در ادامه مطالب، حضرت والد راجع به روضه خوانی پرسیدند. ایشان گفتند: «شب های جمعه و یکشنبه در همین جا روضه خوانی داریم و از همان کتابی که در شرح حال حضرت سیدالشهداء (ع) نوشته و تنقیح نموده ام باید بخوانند، که اخبار سقیمه یا ضعاف که مخالف با شؤون مذهبی یا برخلاف مصالح است خوانده نشود. ایام عاشورا نیز روضه خوانی مفصل می شود و حتی امسال یک دسته از هندی های شیعه که در اینجا بودند از من اجازه گرفته دسته مفصلی تهیه دیده و نوحه خوانی و سینه زنی داشتند. و اظهار داشتند که من خودم به این امور عقیده ندارم و راضی نیستم و به شیعیان اینجا اجازه نمی دهم، ولی آنها چون از هند و میهمان بودند نخواستم ردّ کنم.»

معظّم له نیز فرمودند: «حقیر هم راجع به قیام حسینی کتابی نوشته و در آن متذکّر شده ام که این قبیل امور جزء روضه خوانی نیست و بلکه بعض آنها برخلاف شرع و مصالح اسلامی و مخالف بهداشت است و باید حشو و زوائد این شعار مهم را حذف کرد و آن را به صورتی که مطابق شرع و عقل باشد در آورد.»^۱

لبنان

صبح روز هشتم ربیع الاول به قصد بیروت حرکت کردند و در آنجا نقاط دیدنی

(۱) همان، صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷.

شهر را مشاهده کردند و خصوصاً مناظر زیبای طبیعت در آنجا ایشان را محو خود ساخته بود و مترنم به این قول بودند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

مصر

از بیروت نیز به قصد مصر به طرف قاهره عازم شدند و صبح روز یکشنبه به آنجا رسیدند. چیزی که در نظر اول توجه ایشان را جلب کرد این بود که قریب صدی هشتاد از مغازه‌ها مانند شهرهای مسیحی به واسطهٔ یکشنبه تعطیل بود که به شهر اسلامی شباهتی نداشت. و معلوم شد که مسلمین هم چون ارتباط با مسیحیان دارند به تبعیت آنان روز یکشنبه را تعطیل می‌کنند. یهودیان هم که روز شنبه را تعطیل دارند. و می‌فرمودند: «ولی مسلمین اهمیت زیادی به تعطیل جمعه نمی‌دهند و بعضی تعطیل نمی‌کنند و این امر نهایت تأثر و تأسف را دارد که یک شهر معظم اسلامی این طور باشد، در صورتی که در سایر قسمت‌های دینی تعصب دارند.»^۱

حضرتش مردم مصر را با عاطفه وصف کردند، ولی می‌فرمودند فساد اخلاق هم در آنجا زیاد است.

رأس الحسین

در آنجا به زیارت حرم رأس الحسین مشرف شدند که طبق بعض تواریخ مدفن سر مبارک حضرت سید الشهداء است که به مصر آوردند. البته بعضی ذکر کرده‌اند که پس از چهل روز که آن سر مطهر را در شهرها گردش دادند، به کربلا برگرداندند و به جسد شریف ملحق کردند. ولی حضرت والد به هنگام تألیف یادداشتهای سفر به ممالک عربی در موقع ذکر این مسأله در خواب رؤیایی را به این شرح می‌بینند که: «در حرم مطهر به

(۱) همان، ص ۱۸۴.

زیارت مشرف شده و بالای ضریح مطهر مشغول راز و نیاز می‌باشم. در این بین آوازی از داخل ضریح به گوشم رسید که فرمود: «من تن بی سر هستم.»^۱ لذا صبح که از خواب بیدار شدند ضمن اظهار تأسف که چرا از خواب بیدار شدند، برایشان مسلم شد که سر مطهر در حرم مطهر مدفون نیست. البته اعم از اینکه سر مطهر در مصر باشد یا نباشد، چون آن محل فعلاً معروف به آن است و در این محل جمع زیادی متوسل هستند، مورد نظر و توجه روح مطهر حضرت حسین (ع) است.

سپس به زیارت مزار حضرت زینب که بنا به برخی اقوال در قاهره و زیارتگاه عمومی است، رفتند. سپس به تماشای مناطق دیدنی مصر از قبیل باغ وحش، اهرام مصر، مجسمه ابوالهول، موزه مصر و جامع و جامعه الازهر دیدن کردند و درباره هر یک شرح مبسوطی نوشته‌اند که در سفرنامه‌شان مندرج است.

مسجد رفاعی و سلسله رفاعیه

مسجد رفاعی یکی از بهترین مساجد جهان است و به طوری نظر حضرت والد را جلب نموده بود که مجذوب آن شده بودند. این مسجد که زیارتگاه عموم است مربوط به سلسله عرفانی رفاعیه و مدفن بعضی از بزرگان ایشان می‌باشد. سلسله رفاعیه که به مناسبت اتصال به سید احمد رفاعی (متولد ۵۱۲، متوفی ۵۷۸ هجری) به این نام معروف گردیده، یکی از سلاسل معروفیه است. جناب سید سلسله نسبش به حضرت کاظم (ع) می‌رسد. وی دارای مقامات و مراتب عالیة فقری و در حالات بندگی و عبادت سرمشق بوده و کرامات و خوارق عاداتی نیز از او نقل کرده‌اند. مواعظ و نصایح آن جناب به قلم خودش به نام حکم رفاعیه مشهور و تألیفات دیگری نیز از او مأثور است. بعد از مسجد رفاعی از سایر مساجد مشهور قاهره و ابنیه قدیمی تاریخی مصر و موزه‌های آنجا دیدن فرمودند.

(۱) همان، صفحات ۱۸۶ و ۱۸۷.

جامع ابی العباس

مسجد ابی العباس مدفن ابوالعباس مرسی از علمای بزرگ و از بزرگان تصوف در قرون هفتم و هشتم از سلسله شاذلیه است. این مسجد بسیار مجلل و از بهترین مساجد اسکندریه است. مقبره شیخ ابوالعباس هم مورد توجه و علاقه مردم مصر است و به زیارت قبر او می‌روند و حاجت می‌طلبند.

شیخ احمد سری بابا

روز ۲۵ ربیع الاول نیز به ملاقات شیخ احمد سری بابا^۱ رئیس دراویش بکتاشیه رفتند و ایشان را در محلی که معروف به تکیه و مقابر بکتاشیه است ملاقات و مذاکراتی نمودند. سلسله بکتاشیه به حاج سید محمد بکتاش (متوفی در ۷۳۸ هجری) می‌رسد که سلسله نسب ایشان نیز به حضرت رضا (ع) منتهی می‌گردد. آن جناب اصلاً از خراسان بوده و بعداً در یکی از ولایات آسیای صغیر منزل گزید و در قریه بکتاش بین قونیه و قیصریه مدفون گردید. و عده‌ای از ترکان سلجوقی بدیشان گرویدند. حاجی بکتاش در اظهار عقاید تشیع بی‌پروا بود و اغلب اوقات هم حال جذب بر او غلبه داشت. در این سلسله نسبت به روز عاشورا اهمیت زیاد قائلند و عزاداری مفصل در آن به جا می‌آورند و به همین نظر حضرت والد بعداً کتاب تجلی حقیقت در اسرار کربلا را طبق درخواست شیخ احمد برای ایشان ارسال داشتند. سلسله بکتاشیه در آن موقع عمدتاً در ترکیه و مصر و آلبانی و عراق سکونت داشتند.

سید البکری

و در همان روز به اتفاق آقای احمد سری بابا به دیدن شیخ البکری رفتند. وی مدّعی بود که ریاست چهل و هفت طبقه صوفیه اهل سنت را در مصر به عهده دارد،

(۱) بکتاشیه نیز به بزرگان خود "بابا" می‌گویند. این کلمه نظیر لفظ شیخ و پیر و استاد و امثال آن است که از عناوین مصطلح عرفای قدیم است و در مورد باباطاهر یا بابارکنا (رکن الدین شیرازی) شارح و مترجم فصوص الحکم ابن عربی نیز استفاده شده است.

ولی احمد سرّی بابا تحت نظر ایشان نبود. آن طور که از اقوال وی برمی آمد، نظر حضرت والد این بود که نامبرده بیشتر از جهت حفظ ارتباط دولت و این سلاسل به این سمت انتخاب شده و دارای مقام مذهبی و فقری نیست، زیرا حتی اطلاع کافی از فقر و عرفان نداشت و شیخ احمد سرّی بابا نیز کم و بیش هم نظر با ایشان بود.

فلسطین و اشغال آن

در بعد از ظهر روز ۲۵ ربیع الاول نیز عازم قدس گردیدند. این شهر از شهرهای مهم مسلمانان است و قبله مسلمانان ابتدا آنجا و به طرف مسجد اقصی بود. البته قبل از ظهور اسلام کعبه یهود و زمین مقدس مسیحیان نیز بوده است و حضرتش در آنجا مسجد اقصی را زیارت کردند. این مسجد از مساجد مقدس مسلمانان است و از حضرت رسول (ص) منقول است که یک رکعت نماز در مسجد اقصی برابر با هزار رکعت است و حضرت رسول در شب معراج، اول به مسجد اقصی تشریف آورد و از آنجا به آسمان عروج نمود. ولی در آن موقع که حضرت والد در آنجا بودند، هنوز این سرزمین مقدس به اشغال غاصبان درنیامده بود و دولت اسرائیل تشکیل نشده و فلسطین تحت نظارت حکومت انگلیس بود. لذا درباره دیوار ندبه که یهودیان در آن مرسوم داشتند که به تضرع از خداوند بخواهند که مجدد آنها را نصرت دهد که مسجد را از مسلمانان بگیرند فرمودند:^۱

«انشاءالله همان طور که در قرآن مجید فرموده: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ و الْمَسْكَنَةُ^۲ آنها را بدین امر نصرت نخواهد داد و مسجد را که اسلام وارث حقیقی آن است و حق مسلمانان می باشد از آنها نخواهد گرفت، مگر آنکه ما کوتاهی در انجام وظایف کنیم و به دستورات شرع مقدس و همچنین اتحاد و اتفاق اهمیت ندهیم و عمل نکنیم، یا آنکه دولتی قوی و زورمند بدانها کمک کند که حبل من الله اشاره به این است که آنها ایمان

(۱) همان، صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱.

(۲) سوره بقره، آیه ۶۱. مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی.

آوردند و حبل من الناس اشاره به توسل آنها به دیگران و کمک زورمندان نسبت به آنان است.»

ولی چند سال بعد به هنگام تألیف مطالب مربوط به این سفر، دولت فلسطین تجزیه شده بود، لذا در پاورقی در توضیح مطلب اخیرالذکر می‌فرمایند:

«متأسفانه سازمان ملل متحد تصمیم به تجزیه فلسطین و تشکیل دو دولت مستقل عرب و یهود گرفت و برخلاف عدالت نسبت به مسلمین رفتار کرد و فلسطین را با زور و کمک آمریکا از مسلمین گرفت و خانه فلسطینیان را غصب نموده، به یهود داد و اهل فلسطین را بی‌خانمان نمود و بیت المقدس هم بر اثر اختلافات و کشمکش‌ها بین مسلمین و نداشتن اتحاد و اتفاق از دست آنها خارج شد، که این یکی از بزرگ‌ترین مصائب قرن اخیر برای اسلام و مسلمین است. و اعجاز قرآن هم که در آیه شریفه اشاره به حبل من الناس فرموده به خوبی واضح می‌شود، زیرا اگر کمک آمریکا نبود این امر واقع نمی‌شد.»

بعدها نیز در جریان اشغال کامل فلسطین حضرتش به شدت و حدت، این عمل را منکوب کرده و قصور مسلمین را در این امر تقبیح فرمودند و مسؤولان دولتی را که با حکومت غاصب اسرائیل در اواخر روابط برقرار نموده بودند، طی مکاتباتی سرزنش کرده، قبح این عمل غیراسلامی را به کرات به ایشان تذکر دادند.

کلیسای قیامت

صبح روز جمعه نیز به کلیسای قیامت که می‌گویند حضرت مسیح (ع) در آنجا مصلوب گردیده و قبری هم برای آن حضرت در آنجا معین کرده‌اند، رفتند. این کلیسا در زمان الحاکم بامرالله سومین خلیفه فاطمی در سال ۴۰۰ هجری (۱۰۱۰ میلادی) خراب شد و فقط اثر سنگی را که معروف به قبر حضرت عیسی (ع) است، باقی گذاشتند و این موضوع یکی از علل جنگ‌های صلیبی گردید.

این مسأله در میان مسلمین نیز تأثیر بدی نمود، زیرا این کلیسا از معابد مهم و یکی

از امکانه مقدسه مسیحیان بوده و مسلمین نیز از نظر آنکه محل مصلوبیت عیسی (ع) و معبد بود بدان توجه داشتند. و در اخبار بزرگان اسلام نیز دستور داده شده که حفظ احترام معابد مذاهب مختلفه که به خداوند یکتا عقیده دارند بشود و این کلیسا اضافه بر آنکه معبد بود، محلّ مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) نیز بود، ازین رو عمل الحاکم بامرالله تأثیر بدی نمود. ولی پس از سی سال در زمان المستنصر بالله بنای آن تجدید شد و از آن به بعد همواره مورد توجه بود و همان طور که عرض شد این کلیسا نزد مسیحیان مهمترین کلیساها می باشد و مقام مقدسی محسوب می شود و در واقع حج مسیحیان به این است که آن کلیسا و بیت اللحم را زیارت کنند و البته با این شرحی که ذکر شد. به نظر حضرت والد نزد مسلمین هم مقدس است و هر مسلمی که به قدس برود بایستی آنجا را زیارت کند، چون مقامات انبیا است و البته به واسطه این اضافه تشریفیه محل توجه حضرت احدیت نیز هست.^۱

بایته و بهائیه

در ادامه مسافرت در فلسطین نیز از خلیل الرحمن مسکن و مدفن حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) و بیت اللحم مولد حضرت مسیح دیدن کردند. سپس به حیفا تشریف برده و چون قصدشان سیر آفاق و انفس و لذا ملاقات حتی با سران مذاهب باطله بود، سراغ منزل شوقی افندی رئیس بهائیان را نیز گرفتند. وی در حیفا به "شیخ العجم" مشهور بود. و این لقب در نظر پدر بزرگوارم کاملاً بی مستی بود و می فرمودند: «این نسبت برای ایرانیان خیلی توهین آمیز است، زیرا عده قلیلی که شاید نیم در هزار بیشتر در ایران نباشند، کورکورانه معتقد به موهومات و اباطیلی شده و به کسی گرویده اند و مصداق اولیائهم الطاغوت واقع شده اند و این مانند این است که مسیلمه را "شیخ العرب" بنامیم».^۲ و در محل باغ مسکن شوقی افندی، شخصی از جانب نامبرده خدمت حضرتش

(۱) یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ص ۲۶۴.

(۲) همان، ص ۲۷۵.

عرض کرد که آقای شوقی گرفتاری و کار زیاد دارند و وقت ملاقات ندارند و فعلاً هم اینجا نیستند. این قول برای حضرت آقا بسیار عجیب به نظر رسید و می فرمودند: ^۱ «خیلی تعجب کردم که اگر ایشان مدعی نمایندگی خدا هستند و کارشان را هدایت خلق می دانند، چگونه کمتر وقت می دهند و اگر هم بخواهند وقت بدهند مدتی طول می کشد؟ در صورتی که بزرگان دین همیشه برای پذیرفتن زائرین و وافدین مهیا بوده و وقت تعیین نمی کردند، لذا من نزد خود منصرف شده و به ایشان گفتم ما چون وقت زیادی نداریم نمی توانیم بمانیم.» لذا از ملاقات صرف نظر کردند و معظم له که فرقه بایته و بهائیه را اصولاً ضالّه و باعث اِضلال مسلمین می دانست، در ردّ قول میرزا حسینعلی برادر بزرگتر میرزا یحیی معروف به صبح ازل دائر بر اینکه دلیل حقانیتش چهارچیز است: دعوت، استقامت، نفوذ کلمه و تشریح شریعت، می فرمودند: «تمام اینها ضعیف است زیرا دعوت دلیل حقانیت نیست و مدعیان باطل زیادند. استقامت هم در بزرگان آنها نبود، زیرا باب رسماً توبه کرد و منکر دعوی شد و میرزا حسینعلی هم چون می دانست علماً توبه او را قبول نمی کنند اظهاری نکرد، ولی در عین حال به ظاهر هیچ ادعایی نکرد و حتی خود را یک نفر مسلمان مظلوم معرفی نمود و اوراق و کتب خود را از غیر پیروان پنهان می داشت. و نفوذ کلمه هم به هیچ وجه وجود ندارد، زیرا دیانت موسی و دیانت اسلام در مدّت خیلی کمی به مراتب از حیث عدّه پیروان مقدم و اکنون که صد سال بیشتر می گذرد باز هم عدّه پیروان باب و بهاء انگشت شمار می باشند. اما تشریح شریعت هم تنها به گفتن کتاب مانند بیان و ایقان و اقدس و ذکر احکامی که به هیچ وجه با طبیعت و مقتضیات محیط وفق نمی دهد و پست و موهن است و اصلاً قابل مقایسه با شرایع حقّه نیست وجود نمی یابد و این چنین تشریحی از مُسیلمه و سجاح و مزدک نیز ظهور کرد، بلکه این ادله در آنها بیشتر ظهور یافت».^۲

(۱) همان، ص ۲۷۶.

(۲) همان، ص ۲۸۰.

بازگشت از فلسطین به سوی عراق

پس از گردش در فلسطین به سمت عراق حرکت فرمودند. در عراق نیز پس از زیارت مجدد قبور ائمه اطهار از طریق بصره به طرف ایران حرکت فرمودند. در بصره و خرمشهر و آبادان با برخی از صابئین ملاقات فرمودند.^۱ معظم له درباره صابئین یا صُبتی‌ها می‌فرمودند که آنها حکم متصوِّفَه یهود را دارند. از جمله طرز ورود ایشان در طریقه این است که طالب باید در آب جاری تعمید داده شود و سپس از طرف بزرگ و راهنما دستوراتی به طالب داده می‌شود، از جمله دستوری است که نباید بر زبان راند و روی صفحه کاغذ نوشته می‌شود و طالب باید آن را در قلب خود عملی نماید و مشغول باشد و به دیگری نگوید. و به نظر حضرت والد ظاهراً این همان ذکر قلبی است که عرفای اسلام معمول دارند.

ورود به ایران و اوضاع نابسامان آن

در روز چهارشنبه هشتم ربیع الثانی (۲۲ اسفند) وارد خرمشهر شدند. و در آبادان چون قبلاً از تأسیسات نفتی آنجا دیدن کرده بودند و عجله داشتند، از دیدن مجدد صرفنظر فرمودند، ولی درباره قرارداد اخیر بهره‌برداری از نفت میان ایران و انگلیس می‌فرمودند: «این قرارداد هم به نظر می‌رسد که غیر عادلانه باشد و اگر دولت ایران بخواهد از حق خود دفاع کند، باید این قرار داد را تغییر دهد.»^۲

در خرمشهر نیز که قصد تلگراف به خراسان و تهران داشتند، ارتباط قطع و همچنین جاده ارتباطی میان اهواز و تهران و مسیر راه آهن نیز در اثر بارندگی خراب شده بود، لذا از اوضاع نابسامان ایران در آن موقع اظهار تأثر کرده می‌فرمودند: «این امر موجب تأسف شد که وضعیّت ایران این طور بی ترتیب است که در یکی از مراکز و

(۱) حضرت والد در سفر دیگری که به آبادان و خرمشهر رفتند با بزرگ این مذهب شیخ عبدالله معتوق ملاقات کرده و نامبرده نهایت محبت و احترام را به ایشان اظهار کرده بود.

(۲) همان، ص ۳۰۳.

استان‌های مهم آن وضعیت تلگراف و تلفن به این طریق باشد و حتی ما نتوانیم از آنچه دیگران برای ما مرتب نموده‌اند، استفاده کنیم و آن را حفظ نماییم.^۱ سایر امور نیز این چنین اسف بار بود و بالاخره مجبور شدند فاصله قریب به یک کیلومتر از راه بین اندیمشک و اهواز را مثل دیگران به اتفاق همراهان با پای برهنه و به زحمت از روی آب و گل عبور کنند و از آنجا با اتومبیل وارد اندیمشک شوند.

بالاخره این سفر در ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۶۵ (۲۸ اسفند ۱۳۲۴) با ورود معظم له و همراهان ایشان به تهران خاتمه یافت.

تعصّب دینی

حضرت والد در این سفر مثل سایر اسفار علاوه بر اینکه به زیارت عتبات عالیات و سایر قبور متبرّکه انبیا و اولیا موفق شده بودند و در عین حال توجه به اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشورهای مذکور نیز داشتند و سؤال می فرمودند و از همین جوانب ایران را در مقایسه با غالب کشورهای عربی مشاهده شده که غالباً از لحاظ منابع طبیعی و اقتصادی در حدّ ایران نبودند عقب مانده یافتند، ولی آنچه بیشتر معظم له را متأسف و افسرده خاطر کرده بود، بی‌اعتنایی و عدم تقیّد دینی و شرعی مسلمانان ایرانی نسبت به مسلمانان کشورهای عربی مذکور بود. در این خصوص در اواخر کتاب یادداشتهای سفر به ممالک عربی^۲ می فرمایند: «این نکته ناگفته نماند که در این چند مملکت که عبور کردیم، مسلمین آنجا از شیعه و سنی نهایت تعصّب را داشتند و در شعائر مذهبی مراقبت می نمودند، چنانکه در دمشق، شیعه در انجام مقدّسات مذهبی و حتی نماز جمعه که فعلاً شیعه ایران و عراق عرب بدان کمتر اهمیّت می دهند، مراقبت کامل داشتند و آقای سید محسن امین هم که قبلاً نام ایشان را بردیم در تمام امور مذهبی نظارت کامل داشتند. همچنین در بعلبک که بیشتر اهالی آنجا شیعه بودند، اوّل ظهر همه

(۱) همان، ص ۳۰۴.

(۲) همان، صفحات ۲۶۵ الی ۲۶۶.

برای نماز در مسجد حاضر می‌شدند و ایشان که برای نماز به مسجد رفته بودند، موقعی که فهمیدند ایرانی و شیعه هستند خیلی محبت و خوش آمد نمودند. همچنین زن‌های مسلمین به طور کلی حجاب دارند ولی با حجاب ایرانی فرق دارد و به حجاب صدر اسلام بیشتر شبیه است، به این ترتیب که مقنعه بر سر دارند و روی آن هم برقی از پارچه مشکی جلو صورت می‌اندازند و از پشت سر می‌بندند، نهایت آنکه در بعضی از آنها به واسطه نازکی پارچه صورت پیداست، ولی زن مسلمان با سر برهنه بیرون نمی‌آید. همچنین در نمازها اول وقت به مسجد حاضر شدن در همه جا معمول بود.»

«در فلسطین هم مسلمین همین طور تعصب داشتند، از جمله در این روز که جمعه بود پس از صرف ناهار برای خواندن نماز به مهمانخانه آمدم. پسر مدیر مهمانخانه که جوانی بیست ساله و تحصیل کرده بود، به طور تعجب پرسید: مگر شما برای نماز جمعه به مسجد نرفتید؟ نگارنده جواب دادم که چون ما مسافریم بر ما واجب نیست و دیر شده، از این رو نرفتیم ولی در موطن خودمان این طور نیست و مرتب حاضر می‌شویم. و این خود در حقیقت دروغی مصلحت آمیز بود، زیرا خجالت کشیدم بگویم در بین شیعه در ایران نماز جمعه معمول نیست، زیرا نماز جمعه از مهمترین شعائر اسلامی است و در صدر اسلام اهمیت زیاد به آن داده می‌شد، ولی متأسفانه اکثر علمای شیعه قائل به وجوب آن در زمان غیبت نیستند و حتی کسانی هم که به وجوب تخییری قائلند نماز ظهر را بر آن ترجیح می‌دهند.»

«موقعی هم که مذاکره رفتن به یافا شد، این جوان پرسید: به تلّ حبیب، هم می‌روید؟ گفتم: بلی. ناگاه رنگش برافروخته شده و گفت مبادا در آن جا چیزی بخرید زیرا معامله با یهود برای مسلمین حرام است. گفتم: نه، بلکه منظور ما گردش و تفریح است و قصد خرید نداریم. و علت مذاکره او این بود که مدتی بود ممالک عربی تصمیم گرفته بودند با یهودیان فلسطین معامله نکنند، ازین رو کسانی هم که از فلسطین به طرف مصر یا لبنان می‌رفتند، مورد بازرسی کامل قرار می‌گرفتند که مبادا جنس فلسطینی همراه داشته باشند. و این تصمیم به طوری در روح آنها نفوذ یافته بود که آن جوان

به محض آنکه شنید می‌خواهیم به تلّ حبیب برویم فوری رنگش برافروخته شد. و قضیه اختلافات عرب فلسطین با یهودیان که سالهاست وجود دارد و به هیچ وجه نتوانسته از احساسات مذهبی اعراب جلوگیری کنند معروف و در روزنامه‌ها و تواریخ سالهای اخیر مسطور است.»

«ولی متأسفانه ما ایرانیان که خود را شیعه و اصل اسلام می‌دانیم اصلاً تعصّب مذهبی در ما وجود ندارد و مقید به آداب و مقدّسات دیانت نیستیم، مثلاً روزه خوردن در ماه مبارک رمضان در شهرهای مامعمول و جلوگیری جدی هم از آن نمی‌شود، در صورتی که در ممالک نامبرده به طوری که شنیدم هیچکس در محلات اسلامی و سوق اسلام جرأت تظاهر به روزه خوردن ندارد و فوری مسلمین او را از اطراف تنبیه می‌کنند و خود شرطه هم به آنها کمک می‌کند. در سایر احکام مذهبی نیز ما اصلاً علاقه‌ای، نه عملاً و نه لساناً، نشان نمی‌دهیم. تأسّف آور این است که به طوری که آقای حمید رهنما مدیر داخلی روزنامه ایران می‌گفتند چند ماه قبل که با جمعی از روزنامه‌نگاران به طور رسمی مسافرتی به اروپا کرده بودند، در یکی از مهمانی‌های رسمی، وزیر اطلاعات فرانسه رو به هیأت روزنامه‌نگاران ایرانی کرده گفته بود: ایران نه آنکه مملکت اسلامی نیست و جزو ملل اسلامی محسوب نمی‌شود بلکه همواره می‌کوشد که بر ضدّ دستورات اسلام رفتار کند. و این کلام برای ما ایرانیان خیلی شرم‌آور و گریه‌آور است که خودمان را این طور معرفی کرده‌ایم. سپس برای جبران آن توهین که نموده بود، گفته بود: سه ملت هستند که همواره در زیر بار حوادث استقامت داشته و کمر خم نکرده بالاخره تجدید حیات کردند یکی چین، دیگری ایران و دیگری فرانسه.»^۱

(۱) همان، ص ۲۶۶.

سفر حج و ممالک عربی

همان طور که قبلاً گفته شد، جنابش پس از اخذ اجازه دستگیری، به امر پدر بزرگوار عازم سفر حج شدند. این سفر در صبح یکشنبه ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۶۹ قمری (۵ شهریور ۱۳۲۹ شمسی) از بیدخت آغاز شد.^۱ همراهان ایشان در این سفر عبارت بودند از: دائی محترمشان حاج علی محمد سلطانیور، جدّه‌شان والدّه مکرمه حاج آقای سلطانیور و چند تن دیگر از دوستان و آشنایان. در این سفر ابتدا چند روز در مشهد توقف داشتند و با آقایان علما و حضرت آیت الله آقای حاج میرزا حسین فقیه سبزواری که از مجتهدین و علمای درجه اول مشهد بودند و روز بعد با آیت الله حاج سید یونس اردبیلی که از مجتهدین معروف و متقی مشهد بودند، ملاقات کردند و مورد ملاحظت و مهربانی ایشان قرار گرفتند،^۲ سپس وارد تهران شدند. در تهران به دیدن سفیر وقت عربستان در ایران تشریف بردند و راجع به سفر حج سؤالاتی و بعداً مذاکراتی در لزوم اتحاد مسلمین و رفع اختلافات مذهبی و نژادی به میان آمد و

(۱) درباره این سفر حضرتش سفرنامه‌ای به نام خاطرات سفر حج منتشر کردند که شرحش در قسمت معرفی آثار ایشان آمده است.

(۲) خاطرات سفر حج، چاپ دوم، ص ۳.

حضرتش نیز آن را تصدیق و شرحی در اهمّیت آن بیان نمودند و اظهار داشتند که بزرگان سلسله نعمة اللّٰهیه از سابق پی به اهمّیت رفع اختلاف برده و در آن باب تأکید می‌کردند.^۱

در صبح پنجشنبه اوّل ذیحجه بنا بر خواهش آقای سیدالعراقین نائب التّولیه مدرسه عالی سپهسالار^۲ در محل دفتر مدرسه با آقای احمد حامد الصّراف رئیس لجنه تسویه بغداد (رئیس محکمه دعاوی ارضی) که از درویش بکتابشیه بوده و راجع به تصوّف تحقیقاتی می‌کردند، ملاقات کردند. آقای احمد حامد از آقای سیدالعراقین خواسته بود که با بعضی مطلعین در تصوّف ملاقاتی نماید و ایشان حضرت والد را معرفی نموده بودند. آقای احمد حامد از حضرتش درباره تصوّف و سلسله نعمة اللّٰهیه سوالاتی کردند و معظم له پاسخ دادند.^۳ ایشان نیز متقابلاً سوالاتی از رئیس وقت سلسله

(۱) همان، ص ۵ .

(۲) پس از انقلاب به نام مدرسه عالی شهید مطهری خوانده شده است.

(۳) متن این سوالات و پاسخ‌ها را حضرتش در کتاب خاطرات سفر حج (صفحات ۷ تا ۱۲) به طور کامل درج کرده‌اند. که خلاصه‌ای از آن در اینجا درج می‌شود:

س- آیا صحّت دارد که شما هشت امامی هستید؟

ج- این انتساب تهمتیه است که از طرف دشمنان و مغرضین زده شده و افتراء محض است و وجه تسمیه به رضویه هم از جهت این است که امور طریقت از آن حضرت بیش از سایر ائمه (ع) منتشر شد، چنانکه امور شریعت و احکام ظاهر شرع به وسیله حضرت صادق (ع) بیشتر انتشار یافت، ازین رو مذهب شیعه را جعفری گویند که این هم دلیل نیست بر اینکه ائمه بعد از حضرت صادق (ع) مورد قبول نیستند.
س- پس چگونه سلسله را به جنید و از او به سری و از او به معروف و از او به حضرت رضا (ع) اتصال می‌دهند؟

ج- این انتساب تربیتی است نه خلافت و وصایت، یعنی جنید تربیت شده دست سری و سری تربیت یافته معروف کرخی است و گرنه هر یک از آنها از امام زمان خود مجاز بوده و معروف هم در زمان خود حضرت رضا (ع) وفات یافته است و اگر این انتساب صحّت می‌داشت باید سری را به حضرت رضا (ع) اتصال داد نه معروف.

س- مختصات این سلسله در دستورات چیست؟

ج- بزرگان این سلسله پیروان را به تعظیم شعائر الهی و اطاعت آنچه پیغمبر (ص) امر فرموده و محبت به جمیع خلق خدا دستور می‌دهند و دستورات قلبی هم که مبتنی بر توجه و تذکر می‌باشد و برای توجه قلب به سوی حقّ است، به کسانی که اشتیاق زیاد و شوق وافر داشته باشند، می‌دهند.

بکتابشیه درباره آن سلسله پرسیدند و آقای احمد حامد پاسخ دادند.

به طرف خانه خدا

عصر شنبه سوم ذیحجه ۱۳۶۹ (۲۵ شهریور ۱۳۲۹) حضرتش به اتفاق همراهان قدیم و چندین نفر از فقرا که در تهران به ایشان ملحق شده بودند، عازم حج گردیدند. نیم ساعت قبل از غروب وارد فرودگاه بصره شدند و ایشان چون نذر کرده بودند، از همانجا محرم شده پس از خواندن نماز حرکت کرده و وارد جدّه شدند، ولی سایر همراهان در جدّه محرم شدند. و پس از دو روز توقف در جدّه به طرف مکه حرکت کردند و در اول طلوع فجر وارد این شهر مقدّس که کعبه و قبله مسلمانان است، شدند.

رؤیت هلال

یکی از مسائلی که در این ایام جلب نظر ایشان را کرده بود و از بعضی جهات از آن رنج می بردند، مسأله اختلاف بعضی از حجّاج ایرانی در تاریخ ایام حجّ با سایر مسلمین در آنجا بود. این اختلاف که در غالب سالها هست معلول اختلاف افق ایران و

→

س - آیا ممکن است آن دستورات قلبی را برای من بیان کنید که من هم سرّ خود را به شما بگویم؟
ج - این دستورات قلبی از اسرار است و افشای آن به هیچ وجه مطابق احادیث ائمه معصومین (ع) که فرموده اند از لوازم ایمان کتمان سرّ است، جایز نیست و ما را از آن منع نموده اند حتّی زبان خود شخص هم بدان محرم نیست و نباید بر زبان راند. و بزرگان ما فرموده اند که نباید سرّ را داد هر چند سر را بگیرند، ولی شما البته اگر بخواهید سرّتان را بگویید من گوش می دهم. سپس چند کلمه که اشاره به توحید خداوند و مدح حضرت مولی علی (ع) بود، گفتند و حضرتش فرمودند: اگر قابل گفتن به دیگران است سرّ محسوب نمی شود.

س - عقیده شما راجع به حضرت مولی چیست؟

ج - این موضوع محتاج به سؤال نیست زیرا تمام سلاسل فقر رسته طریقتی خود را به حضرت مولی الموالی علی (ع) می رسانند و او را وارث علوم اولین و آخرین و وصی بلافصل حضرت رسول (ص) می دانند و مطابق فرمایش خودش در تمام ذرات موجودات نفوذ دارد و گوینده انا خالق السموات والارض و یاحارّ همدان من یمتّ یزنی می باشد.

عربستان می‌باشد، ولی «بعضی از عوام شیعه ایرانی که از مبانی علمی آن بی‌اطلاع و به اصول علم هیأت و نجوم آگاه نیستند گمان می‌برند که در ایجاد این اختلاف اعمال غرض شده یا در مقدمات آن که رؤیت یا شهادت عدلین یا شیاع^۱ باشد دقت نشده، از این رو با حکم قاضی عربستان مخالف بوده و همان رؤیت ایران را مناط می‌دانند.»^۲ در صورتی که در نظر شخصی همچون ایشان که اتحاد مسلمین نهایت آرزویشان بود، این اختلاف هم از نظر دینی و اجتماعی و هم از جهات علمی مورد اشکال است، زیرا شرعاً مناط اول ماه بودن، رؤیت یا شیاع یا شهادت عدلین است و در آنجا حداقل شیاع حاصل شده و مانع شرعی ندارد. ولی به نظر معظم له این اختلاف باعث می‌شود که منظور ظاهری حج که حصول اتحاد و اتفاق بین ملل مختلف اسلامی است، از بین برود و موجب نفاق و دشمنی گردد.

اعتکاف

حضرتش همراه با همراهان در روز دوازدهم عمل حج را خاتمه دادند. ولی در روز سیزدهم ذیحجه که اولین روز مراجعت از منی و اتمام مراسم حج بود، جنابش به دستور حضرت والد تیت اعتکاف کردند و شب را در مسجدالحرام خوابیدند. و در آن سه روز حاجیه بی‌بی جدّه‌شان در منزل غذا طبخ می‌کردند و برای ایشان می‌بردند یا می‌فرستادند، حضرتش شب‌ها در همانجا بیتوته می‌فرمودند. شرح این اعتکاف را خودشان چنین مرقوم فرمودند: «اول شب دوم که از روزه روز اول افطار کردم، آقای حاج میرسید حسن میرعمادی از همسفران آمدند و اظهار کردند که رفقا از دوری تو خیلی ناراحت هستند و از طرفی حاجی آقای سلطانپور و آقای حاج محمد خان کریمی

(۱) کلمه شیاع در اصل به معنای شیوع یافتن و رایج شدن است و در اصطلاح دلالت دارد بر ادراک و احساس اکثریت مردم امری را.

(۲) همان، ص ۳۳.

همدانی کسالت دارند و آقای حاج سید علی روح الامین هم به ذات الرّیه مبتلا شده‌اند،^۱ از طرفی یک روز بیشتر اعتکاف نشده و روز دوم فقط مستحب است، لذا خوب است ترک اعتکاف کنم. ولی من قبول نکرده، گفتم: همه را به خدا می‌سپارم و از خداوند شفای آنها را می‌خواهم. بالاخره آقای میرعمادی تند شده و با تشدد گفتند: حضرت آقا هم فرموده‌اند اگر مانعی پیش نیاید، اعتکاف کنید و حال با این وضع ما و کسالت آقایان و آقای حاج سید علی روح الامین که به ذات الرّیه مبتلا شده‌اند، برای دلخوشی آنها باید بیایید. گفتم: استخاره می‌کنم. قبول کردند. گفتم: شما نیت کنید. ابتدا نیت ادامه را نمودند، این آیه شریفه آمد: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۲ یعنی این است آن بهشتی که شما به واسطه عملتان به ارث می‌برید که در سوره زخرف است. ایشان چند ثانیه سکوت کرده، گفتند: برای ترک آن استخاره کنید. قبول کردم، این آیه که در سوره انبیاء است، آمد: لَوْ اَرَدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهَا آلًا لَتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ^۳ یعنی اگر ما می‌خواستیم خلقت آسمان و زمین را بازیچه بگیریم، آن را به وضعی بهتر نزد خودمان قرار می‌دادیم، یعنی آن را بازیچه قرار ندادیم. که این دو آیه تصریح است به اینکه نباید اعتکاف را ترک کرد. ایشان هم ساکت شده و من گفتم: من هم درینجا برای همه مریض‌ها دعا می‌کنم و اعتکاف را ادامه دادم و اتفاقاً همه آنها حتی آقای روح الامین که به ذات الرّیه مبتلا شده بودند، عرق زیادی کرده و روز بعد خودشان برای ملاقات آمدند.»^۴

اسرار حجّ

عمل حجّ از بزرگ‌ترین عبادات اسلامی محسوب و دارای اسرار و رموز عرفانی و

(۱) اشخاص مذکور همه جزو همسفران ایشان بودند.

(۲) آیه ۷۲.

(۳) آیه ۱۷.

(۴) یادنامه صالح، مقاله به قلم حضرت آقای تابنده، صفحات ۲۰ و ۲۱.

حکمت‌های بی‌شماری است. اخبار بسیاری هم در علل مشاعر و مناسک حجّ از ائمه اطهار (علیهم السلام) رسیده است. در اینجا نیز حضرت والد (طاب ثراه) اشاراتی به این اسرار و رموز فرموده‌اند که در فهم اسرار حجّ بسیار سودمند است و لذا عین فرمایشاتشان از جهت اهمیتی که دارد، نقل می‌شود: ^۱ «منظور کلی از حجّ از جهت ظاهر بروز اتحاد و اتفاق میان افراد مسلمین و ایجاد شناسایی بین ملل مختلفه اسلامی می‌باشد و البته مسلمین می‌توانند استفاده‌های سیاسی و علمی و اجتماعی و اخلاقی خیلی بزرگ از این امر بنمایند و ضمناً ظهور مساوات عمومی و تقویت روح نظامی و تحمل مشقات سفر منظور گردیده. و برای سالکین الی الله نیز متوجه نمودن به مقصد اصلی و واقعی و نشان دادن کعبه حقیقی به وسیله کعبه ظاهری منظور و هر یک از اعمال و مناسک آن نیز دارای اسراری است: مثلاً مراد از احرام، حرام کردن همه چیز است در راه معبود حقیقی بر خود و صرفنظر از مادیات و قطع علقه از ماسوی الله و گذشتن از مُشتهیات نفسانی و ظهور موت اختیاری، ازین رو لباس آنها شبیه به لباس مرده دستور داده شده که نباید دوخته باشد یا گره داشته باشد، تا خود همان خیاطت نیز موجب زینت یا مباحات نباشد و همه افراد در پیشگاه مقدّس الهی یکسان لباس پوشند. چنانکه تکبیرة الاحرام هم در نماز اشاره به حرام کردن همه چیز است بر خود در مقابل عظمت الهی. البته کسی که بخواهد به کعبه مقصود شتابد و به وصال دلدار نائل گردد، باید هرچه غیر از اوست بر خود حرام نماید و مجردانه بدون هیچ علاقه و دلبستگی به غیر به سوی او برود و لباس رسمی دربار محبوب را که لباس مرگ است بپوشد، ازین رو ورود به حرم از خارج حرم بدون احرام حرام است.»

«پس از آنکه احرام بست باید زبانش به گفتن **لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ** لاشریک لک **لَبَّيْكَ** اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكُ لَكَ لاشریک لک **لَبَّيْكَ** گویا شود و منادی الهی را که ابتدا ابراهیم خلیل (ع) بوده جواب گوید و دعوت خداوند را برای طواف کعبه مقصود

(۱) خاطرات سفر حجّ، صفحات ۴۲ تا ۴۹.

بپذیرد و گوش جاننش طوری باشد که آن ندا را بشنود و زبان به لبیک بگشاید تا موقعی که خانه‌های مکه پیدا شود، درین موقع زبان از لبیک ببندد و به مشاهده جمال مقصود پردازد، یعنی در آنجا باید از زبان و علم گذشته به مشاهده حقیقت مشغول شود که مَنْ عَرَفَ كُلَّ لِسَانَةٍ.^۱

من گنگ خوابدیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش»
 «و چون وارد مسجد شد، ابتدا نماز تحیتِ مسجد و شکر توفیق تشرّف به حرم به جا آورده، آنگاه شروع به طواف نماید و طواف را از حجرالاسود شروع کند. ابتدا مستحبّ است که دست به حجرالاسود رساند و اگر بتواند ببوسد، زیرا این سنگی است که خداوند معین نموده و جبرئیل از بهشت آورده و بر اثر استلام دست گناهکاران سیاه شده، و اشاره به قلب است که مورد توجه حقّ و خانه معنوی او می‌باشد و سفید و خالی از آلاینش است، مگر آنکه بر اثر گناه زیاد آلوده و سیاه شود. و در طواف کعبه مقصود باید به دل ابتدا نمود و از آنجا شروع به رفتن کرد و او را واسطه بین خود و خدا قرار داد که قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ. و بعداً هفت شوط دور خانه کعبه طواف کرد، که اشاره به مراتب هفتگانه و مراحل سبعة سلوک و اطوار سبعة دل است که به تعبیرات مختلفه ذکر شده، از جمله نفس و صدر و قلب و روح و سرّ و خفی و اخفی و به اعتباری صدر و قلب و فؤاد و مُهَجَّةُ الْقَلْبِ و سرّ و خفی و اخفی. و همان طور که در طواف خانه باید از حجرالاسود که نماینده دل است شروع کرد، ختم آن نیز در آنجاست که انتهای سلوک هم در آخرین مراتب قلب است که: مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى^۲ و قَلْبُ الْعَارِفِ عَرَشُ اللَّهِ. درین موقع حال حضور دست داده و عجز و نیازمندی در مقابل کعبه مقصود شدت یافته، ابراهیم وار وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۳ می‌گوید، ازین رو باید به پیروی ابراهیم (ع) در مقام ابراهیم که جای پای آن حضرت و محلّ عبادت او نیز هست قیام کند و نماز بخواند

(۱) کسی که شناخت، زبانش بند می‌آید.

(۲) سوره نجم، آیه ۱۱. دل آنچه را که دید دروغ نشمرد.

(۳) سوره انعام، آیه ۷۹. روی خود را به طرف کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد.

و طواف را به این نماز تکمیل نماید.»

«آنگاه به سعی بین صفا و مروه پردازد. صفا جایی است که هاجر مادر اسماعیل در آنجا برای فرزندش به جستجوی آب بوده و او را گذاشت و از صفا تا بلندی مروه آمد و برگشت و همین طور تا هفت مرتبه باحال تردید در جستجوی آب بود و چون مأیوس شده، برگشت که فرزند را بردارد، دید اسماعیل پای خود را به روی سنگ‌ها سائیده آبی از زیر پایش پیدا شده که آب زمزم نامیده شد. و نیز پیغمبر خدا(ص) رسالت خود را ابتدا در صفا اعلام نمود و مردم را به توحید دعوت کرد. پس صفا مقامی بزرگ و جایی است که در نزدیکی آن برای هاجر و اسماعیل چشمه فیض جوشیدن نمود و ظهور دیانت نیز از آنجاست، یعنی ابتدای شروع به سلوک و ظهور فیض هر دو از آنجاست و چون هاجر این راه را با تردید هفت مرتبه گذرانید، ازین رو سالک راه خدا هم باید مراحل سلوک را که هفت است در حالی که بین خوف و رجاء، امیدواری به حق و ناامیدی از خود است، بیمایید و حجّ کننده نیز این راه را سعی کنند. و چون به محاذات خانه کعبه که تقریباً بین دو منار مسجد که در طرف صفا و مروه است می‌باشد برسد، مستحبّ است هروله نماید، یعنی بدن از حرکت آرامش دست برداشته، مضطربانه مانند شتر حرکت کند، یعنی در اینجا باید انقلاب فکری و توجه شدت یابد و اضطراب درونی در ظاهر هم اثر کند و مضطربانه راه پیماید.»

«پس از آن برای اینکه نفس خسته و ملول نشود و برای اعمال بعدی مهیا گردد، باید تقصیر نموده و مُحلّ شود و این آخرین اعمال عمره است.»

«بعداً روز هشتم پس از نماز فریضه در مسجدالحرام مُحرّم شود و در جستجوی محبوب برآمده در طلب او دیوانه‌وار سر در بیابان گذارد و در عشق او کوه و دشت را بیمایید و از هر خاکی او را جستجو کند: ابتدا به منی برود و شب را در آنجا بیتوته نموده به عبادت پردازد. و البته این توقّف مقدّمه رفتن به عرفات است و واجب نیست، و ابتدای اعمال حج و قوف به عرفات می‌باشد و حاجی پس از بیتوته در منی و رفع خستگی رو به سوی عرفات می‌رود و روز نهم را در آنجا توقّف می‌کند.»

«عرفات بیابانی است که در دامنه کوهی واقع شده و این کوه تقریباً در شمال کعبه قرار گرفته و قریب چهار فرسخ با مکه فاصله دارد، و به طوری که می نویسند درین بیابان توبه حضرت آدم قبول شد و آدم و حواء پس از سالها دوری به هم رسیدند و همدگر را شناختند، و حضرت ابراهیم (ع) نیز در این بیابان شیطان را که قصد وسوسه او داشت شناخت و دور کرد. بیابانی است پرفیض و جایی است که توبه ابوالبشر در آنجا قبول شده و حضرت ابراهیم (ع) از فیوضات آن بهره مند گردید و ازین رو کوه عرفات را جبل الرحمه نامیدند. از این جهت بایستی هر که قصد طواف خانه دلدار را داشته باشد ابتدا بدین وادی قدم نهد و چون منظور از توقف در عرفات شناسایی بنده، خدا را و معرفی بنده به خداوند می باشد، ازین رو اعمال بدنی در آنجا معین نشده و توقف در آنجا فقط برای ابراز عواطف عشق و محبت درونی نسبت به ذات احدیت است و باید به راز و نیاز و سوز و گداز و گفتن لیبیک و اجابت دعوت حق بگذراند. چنانکه مولانا و مولی الکوینین ابی عبدالله الحسین (ع) در دعای عرفه آخرین مراحل سوز درونی را به لباس لفظ درآورده و مکنونات قلبی خود را ابراز نموده است.»

«تا موقعی که آفتاب غروب ننموده، نباید حاجی از آنجا حرکت کند، که اشاره است به اینکه تا تجلی حق بر بنده است نباید متوجه غیر باشد و باید در پیشگاه او به نیازمندی پردازد تا آنکه آفتاب غروب کند، آنگاه به خود آید و تاریکی نفس خود را مشاهده نماید، رو به خانه نهد، شب را در مشعرالحرام که تقریباً یک فرسخی عرفات است بیتوته نموده و در آنجا برای جلوگیری از دشمن احتمالی سلوک، خود را مهیای دفاع نماید. و سنگریزه برای دور کردن شیطان در راه و زدن به جمرات از آنجا جمع کند، چون در مقام بندگی باید آلت دفاعی شیطان را مهیا نمود و در آن شب دست از بندگی و نیازمندی بردارد و نماز صبح را در آنجا بخواند و به مصداق «شبان تیره به امید صبح بیدارم» منتظر ظهور فیض طلوع شمس حقیقت باشد. و چون باید در اینجا به خود آید تا از خود بگذرد، «مشعر» ش گویند و از نظر اینکه باید به عبادت پردازد و تقرب به حق جوید «مزدلفه» نامند. آنگاه به منی که یک فرسخی مشعر است بیاید. منی محلی

است که حضرت ابراهیم (ع) خواست فرزندش اسماعیل (ع) را در آنجا ذبح کند. اسماعیل در چند جا شیطان را دید و به امر پدر با سنگریزه او را از خود دور کرد، آنگاه به قربانگاه شتافت. سالک راه نیز باید شیطان درونی خود را به شُهب ذکر و فکر دور نموده، آنگاه نفس خود را در مقابل محبوب قربان نماید. حاجی نیز مأمور است در منی ابتدا توسط زدن سنگ بر جمرات معین که نشانه شیطان و برای سیر انسان سنگ راه است، هواجس و خیالات را از خود دور نموده و پس از آن در آنجا قربانی کند، آنگاه که نفس خود را قربان نمود می‌تواند به امر خدا از نعمت‌های دنیوی بهره‌مند شود. ازین رو باید بعداً در همانجا تقصیر کند و آنچه در احرام بر او حرام شده حلال می‌گردد، جز شکار و بوی خوش و زن که توغّل در مادّیت در آنها بیشتر است، ازین رو باز هم این سه چیز بر او حلال نیست. پس از آنکه شیطان را از خود دور نمود و نفس را قربانی کرد و به امر خدا توجه به مادّیات نمود، شایستگی طواف خانه را پیدا نموده و معرفت به صاحب خانه حاصل شده، ازین رو باید به مکه برگردد و از روی معرفت طواف و نماز به‌جا آورد، آنگاه سعی بین صفا و مروه نماید. درین صورت بوی خوش نیز بر او حلال می‌شود و فقط زن که نهایت مرتبه توجه به مادّیات است بر او حرام است، که بعداً به واسطه طواف نساء و نماز آن که طواف جداگانه و از واجبات حج می‌باشد این حرمت نیز مرتفع می‌شود، ولی بدون آن زن حرام است. شکار هم بنا به فتوای اکثر علما پس از طواف نساء حلال می‌شود. شب یازدهم و دوازدهم را باید در منی بیتوته نماید و روزها رمی جمرات کند، زیرا:

نفس را هفتصد سراسر و هر سری از فراز عرش تا تحت الثری
 ازین رو باید بر او سنگ زد و او را از خود دور نمود. و کسی که پس از تقصیر منی از زن و شکار پرهیز ننموده، باید شب سیزدهم را نیز در منی بیتوته کند و روز آن رمی جمرات نماید. و در تمام این مراحل باید حاجی بخصوص کسانی که در راه سلوک واقع شده‌اند از توجه و تذکر غفلت نکرده و دل را به یاد خدا سرگرم و از ظاهر به باطن بپردازند و در طواف خانه دل بکوشند تا صاحب خانه را بیابند و حج اکبر نمایند. رَزَقْنَا

اللَّهُ هَذِهِ الْحَالِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَيْرِ الْآلِ^۱».

درون خانه کعبه

صبح روز سیزدهم که در خانه کعبه را برای زیارت باز کرده بودند، ایشان نیز توفیق تشرّف و زیارت داخل خانه را پیدا کرده و در درون خانه در مولد علی (ع) نماز خواندند.^۲ روز چهاردهم نیز برای زیارت غار حراء رفتند. این غار محلی است که حضرت رسول (ص) مدت‌ها در آنجا ریاضت کشیده و اولین تجلّی الهی برای پیامبر در آن غار حاصل شد. راه غار با آنکه خیلی سخت و ارتفاع قلّه آن زیاد است، ولی حضرتش با بعضی از همراهان با نهایت شور و شوق آن را پیمودند.

مدینه طیبه

در روز شنبه ۱۸ ذیحجه نیز وارد مدینه منوره شده و به حرم مقدّس نبوی مشرّف شدند. درباره وجه تسمیه مدینه منوره به منوره از جهت عرفانی، حضرتش می‌فرماید: «زیرا به واسطه وجود پیغمبر اسلام و ظهور و نشر اسلام از آن شهر بزرگ و اینکه مدفن مقدّس آن حضرت و ائمه و صحابه بزرگوار است، نورانی و روشن گردیده است.»^۳ پس از زیارت حرم نبوی به زیارت بقیع رفتند، ولی مشاهده وضعیت رقت بار بقیع و مشاهد مشرّفه ائمه اطهار و اولیای عظام موجب تأثر شدید ایشان شد به طوری که بی‌اختیار گریستند و اظهار تأسف نمودند. زیرا حکومت سعودی به دلیل مذهب

(۱) خاطرات سفر حج، ص ۴۹.

(۲) معظّم له در این باره می‌فرماید: «هرچند درون خانه یا بیرون آن برای کسی که حال توجه و تذکّر نداشته باشد و به درون خانه حقیقی راه نیافته باشد، فرقی ندارد. چنانکه شیخ فخرالدین عراقی گوید:

به طواف خانه رفتم به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که درون خانه آبی
ازین رو همواره باید در توجه و تذکّر کوشید که در خانه دل که کعبه حقیقی است برای راهرو باز شود تا از کعبه ظاهری نیز لذت برد. ولی در عین حال کعبه ظاهری نیز برای حاجی خیلی مؤثر و زیارت درون خانه، حال توجهی ایجاد می‌کند و حاجی را به یاد صاحب خانه می‌اندازد.» (خاطرات سفر حج، ص ۵۴).

(۳) همان، ص ۶۵.

و هابیت خویش که اصولاً منکر هر گونه توسل به انبیا و اولیا و قبورشان هستند، به کلی آثار عمارت قبور را در آنجا منهدم ساخته و فقط اثر قبری بر جای گذاشته اند.^۱

«و بعبارة اُخری منطق و هابی منطق عقل است و به جای خود صحیح می باشد، ولی منطق عشق و محبت و احساسات مافوق آن است و کسی که مصداق اشدُّ حُبًّا لِلَّهِ^۲ باشد به تمام موجودات که مظهر و مصنوع او می باشند به نظر حُب و علاقه می نگرد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

و آنچه مظهریت او نسبت به حق تام تر و نزدیکی او بیشتر باشد، زیاده تر مورد علاقه اوست و این علاقه در واقع نه به آن مظهر است، بلکه او را واسطه می داند و علاقه به مافوق او است.

أُمُرُّ عَلَى الدَّيَّارِ دِيَارِ لَيْلِي أُقَبِّلُ ذَا الْجَدْرَاوِ ذَا الْجَدْرَاوِ
و مَا حُبُّ الدَّيَّارِ شَعْفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدَّيَّارِ^۳

(۱) حضرتش در کتاب خاطرات سفر حج (صفحات ۷۶ و ۷۷) درباره توسل به انبیا و اولیا و شفاعت ایشان و روش حکومت عربستان سعودی می فرماید: «انبیا و اولیا عموماً نمایندگان و بندگان مقرب خدا می باشند که مردم را به بندگی خداوند دعوت می کنند و فقط واسطه می باشند و از خود فانی هستند، پس نباید از خود آنها خواست و توجه و توسل به خود آنها شرک است، ولی چون بشر همواره نیازمند واسطه و شفیع می باشد و باید روح را به وسائط و وسائل متوجه خداوند نمود، ازین رو آنچه ممد و کمک کار سلوک و توجه باشد ممدوح است، چنانکه در اخبار رسیده که نظر کردن به روی عالم عبادت است، برای اینکه توجه به او سبب یاد خدا می شود. و به همین نظر توسل به روح بزرگان دین مانند درود فرستادن به روان پیغمبر خدا (ص) و فرزندان پاک او ممدوح است و از همین نظر است که زیارت و احترام آرامگاه بزرگان دین که مدفن ابدان پاک آنان می باشند، چون انسان را متوجه روح پاک آنها می کند و سبب تذکر خداوند می شود صحیح است. ولی اگر بالاصاله بدانها توجه داشته و خود آنان را بالاستقلال منشأ اثر و مفیض خیرات بدانیم شرک است و بوسیدن قبور و ابنیه و در و دیوار آن چون بستگی به ابدان آنان دارد، اگر از روی شدت علاقه و محبت ایمانی باشد خوب است.

بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود»
(۲) سوره بقره، آیه ۱۶۵.

(۳) می گذرم از سرزمین ها، سرزمین لیلی و می بوسم دیوارهای آن را. دوستی سرزمین، دلم را نربوده است بلکه عشق به کسی که در آن سرزمین است (مجنون عامری، جامع الشواهد، ص ۲۲۰). عطار بر اساس

ازین رو ما می‌توانیم بگوییم روش و منطق وهابی موافق با بسیاری از حقایق مذهبی نیست و آنها مصداق: حَفِظْتَ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ اَشْيَاءُ^۱ واقع شده‌اند.

«بلی اگر آنها در مشی زندگانی خود نیز همان روش را که حضرت مولی علی بن ابی طالب (ع) داشت می‌داشتند که موقعی که برای تحریض جهاد سخن می‌گفت یکی از فرماندهان قشون حرکت کرد و در جواب حضرت اظهار فداکاری نمود و فدوی بودن خود را نسبت به ساحت علوی اظهار کرد، فرمود: از اینکه اظهار فداکاری نسبت به اسلام نمودی خوشوقتم، ولی تعجب می‌کنم کسی که الحمدلله می‌گوید چگونه دیگری را ستایش می‌کند، زیرا کسی که الحمدلله گوید تمام نیکی‌ها را به او منحصر می‌کند، پس نباید دیگری را ستایش کند، پس شما چرا مرا می‌ستایید؟ البته اگر اولیای حکومت سعودی نسبت به خود نیز این روش را در احکام اسلامی می‌داشتند و مردم را مجبور به اطاعت کورکورانه از خود نمی‌کردند و همه چیز را در اختیار خود نمی‌گذاشتند، می‌توانستیم بگوییم گفته‌های آنها از روی عقیده واقعی است.»

حضر تشان اصولاً دربارهٔ اوضاع عربستان در آن زمان، مردم آنجا را از جهت تقیّد داشتن به انجام فرایض دینی از قبیل خواندن نماز در اوّل وقت و شرکت در نماز جماعت و مراقبت در روزه و اعمال حجّ تمجید می‌کردند، ولی از بعضی جهات از قبیل توهین به شیعیان یا عدم نظافت، تعدّی مالی نسبت به واردین خصوصاً در ایام حجّ و قلّت حالت رحم و شفقت و انصاف تقبیح می‌نمودند.^۲

در روز دوشنبه نیز به زیارت مسجد قبا رفتند و عصر آن روز مسجد ذوالقبلتین را

→

این ابیات، اشعار ذیل را سروده است (مصیبت نامه، تصحیح دکتر نورانی وصال، ص ۱۳۵):

گشت مجنون هر زمان شوریده‌تر	همچنان در کوی لیلی شد مگر
هر چه را در کوی لیلی دید او	بوسه برمی‌داد و می‌بوئید او
گه در و دیوار در برمی‌گرفت	گاه راه از پای تا سر می‌گرفت

(۱) چیزی را نگاه داشته‌ای، اما چیزها از تو پنهان مانده‌اند.

(۲) خاطرات سفر حج، صفحات ۸۶ و ۸۷.

هم زیارت کردند^۱ و از آنجا نیز به زیارت قبور شهدای اُحُد خصوصاً حمزه سیدالشهداء(ع) رهسپار کوه اُحُد شدند. زیارت این محل نیز برای ایشان بسیار دردناک بود، زیرا حکام عربستان سعودی به هیچ وجه آثاری از قبور باقی نگذاشته بودند. تا روز جمعه نیز در مدینه توقف کردند و اماکن مقدسه آنجا را به اتفاق همراهان زیارت نمودند. روز جمعه نیز برای شرکت در نماز جمعه که در حرم نبوی خوانده شد، حاضر شدند.

سوریه

سفر زیارت حج در روز ۲۸ ذیحجه ۱۳۶۹ (۱۸ مهر ۱۳۲۹) به اتمام رسید و حضرتش به اتفاق بعضی از همراهان به طرف کشور سوریه حرکت کردند. در سوریه^۲ نیز به ملاقات سفیر ایران در آنجا رفتند و از وضع بد حجّاج شکایت کرده، فرمودند که: «دولت ایران در این دوره که همه جا مردم را به سوی مذهب سوق می‌دهند و متوجه دیانت می‌کنند، بیشتر از این باید مراقب امور حجّ باشد که حجّاج با آسایش و آبرومندی بتوانند این فریضه بزرگ مذهبی را انجام دهند.»^۳

سماع مولویه

در دمشق پس از زیارت قبور متبرّ که به تکیه مولویه و ملاقات با شیخ ایشان رفتند^۴

(۱) مسجد ذوالقبلتین مسجدی است که در آن در سال دوم هجری به حضرت رسول (ص) به هنگام ادای نماز ظهر آیه‌ای نازل شد مبنی بر اینکه مسلمین من بعد به جای آنکه به طرف بیت المقدس نماز بخوانند به طرف کعبه رو بکنند. و لذا در همان نماز حضرتش منحرف شده، رو به کعبه نماز خواندند. از این رو مسجد دارای دو قبله و معروف به ذوالقبلتین شد.

(۲) شرح سفر ایشان از این قسمت به بعد منحصر به بخش‌هایی می‌شود که قبلاً در فصل سفر به عتبات عالیات ذکر نشده بود.

(۳) خاطرات سفر حجّ، ص ۱۰۹.

(۴) بزرگان سلسله مولویه از موقعی که حکومت جدید ترکیه به وجود آمد و اظهار مخالفت با مذهب نمود، مجبور به ترک ترکیه شدند و به حلب آمدند.

و شب یکشنبه‌ای نیز به دعوت نامبرده به مجلس ذکر ایشان تشریف بردند. در این مجلس حضرتش شاهد مراسم سماع بودند و درباره سماع که در سلسله مولویه رایج است با بزرگان این سلسله مذاکراتی به این شرح فرمودند: «در سلسله ما سماع معمول نیست بلکه جایز هم نمی‌دانند و حتی برای مجذوبین هم دستور می‌دهند که حتی الامکان خود را از اظهار حال وجد حفظ کنند و همواره به ذکر قلبی و توجه و تذکر مشغول باشند و ظواهر شرع را مراقبت نمایند و البته کسی که بتواند با داشتن حال توجه و تذکر بر احکام شریعت نیز مواظبت کند، ممدوح است.

آلاتا با خودی زنهار زنهار عبارات شریعت را نگهدار ایشان نیز تصدیق نموده ولی گفتند این ترتیب از سابقین به ما رسیده و آن نیز ممدّ حالت جذب است. ولی معظم له فرمودند: باید حال جذب بر اثر توجه حاصل شود نه به واسطه امور خارجی»^۱.

سلسله شیباتیه

صبح روز بعد نیز به دعوت شیخ محمد فائز رئیس سلسله شیباتیه به دیدار نامبرده رفتند. وی سلسله طریقتی خود را به هانی از اصحاب حضرت رسول (ص) که از بنی شیبان بود، می‌رساند و از هانی به حضرت رسول (ص) اتصال می‌داد. ولی حضرت‌والد این نحو اتصال را صحیح ندانسته، فرمودند: سلاسل فقر عموماً به مولانا علی (ع) می‌رسد. سپس حضرتش پرسیدند که آیا در سلسله شیباتیه لباس مخصوصی هم دارند. وی در جواب گفت: تاج و کلاه سفید مخصوصی داریم که لباس فقری ما است. چنانکه سلسله مولویه نیز تاج آنها سبز و کلاه بلند شتری دارند. البته مراد آنها از تاج عمامه‌ای است که روی کلاه می‌پیچند. آنگاه حضرت‌والد فرمودند: «ولی در سلسله ما تقید به لباس مخصوصی نیست و لباس حقیقی لباس تقوی است که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ

(۱) همان، ص ۱۲۱.

عندالله اتفاقاً. درویش صفت باش و کلاه تتری دار. ازین رو بزرگان ما نیز از حیث لباس با یکدیگر فرق داشتند و به اختلاف لباس می پوشیدند.^۱ مذاکرات دیگری نیز شد ولی معظم له معتقد بودند که به طور کلی معنویت و روحانیتی در آنها مشاهده نشد. معظم له در این سفر نیز مانند سفر قبل به ملاقات علامه حاج سید محسن امین رفتند. و ایشان نیز شرحی از رواج تشیع در شام بیان کردند.

لبنان

روز چهارشنبه ۶ محرم ۱۳۷۰ (۲۶ مهر ۱۳۲۹) به اتفاق جمعی از همراهان به طرف بیروت حرکت کردند.

آیت الله سید شرف الدین

در آنجا به قصد دیدن آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین که از علمای بزرگ و مرجع تقلید شیعیان لبنان می باشند، به شهر صور حرکت فرمودند. مردم لبنان مخصوصاً شیعه به ایشان وثوق کامل دارند. در آن موقع مجلس روضه و ذکر مصائب حضرت سیدالشهداء برقرار بود.

حضرتش پس از ملاقات و عرض سلام، خود و همراهان را معرفی نمودند. ایشان نیز خیلی احترام نموده و احوالپرسی کردند و پس از آنکه اتصال و بستگی خود را به سلسله درویشان نعمة اللهیه به اطلاع رساندند، ایشان تحسین نموده، این عبارت را گفتند: جَعَلَنَا اللهُ مِنْ جُنْدِكَ وَإِنَّ جُنْدَكَ لَهُمُ الْعَالِبُونَ.^۲ سپس حضرتش از وضع شیعه آنجا پرسیدند. ایشان گفتند: وضعیت شیعه در اینجا بهتر از سوریه است چون در جبل عامل شیعه بیشتر از اهل سنت است، ولی غالباً فقیر و بی بضاعتند و چون مردم ایران غالباً شیعه‌اند، ازین رو شیعه اینجا علاقه زیادی به ایران و ایرانیان دارند بلکه بر حال آنها

(۱) همان، ص ۱۲۴.

(۲) خداوند ما را از لشکریان تو قرار دهد که لشکریان تو همانا غالب هستند.

رشک می‌برند، چون از همه جهت در انجام امور مذهبی آزادی دارند و حکومت آنها هم حکومت شیعه می‌باشد.

سپس معظم‌له از وضع روضه خوانی در آنجا پرسیدند. ایشان گفتند: ما درین قسمت آزادی کامل داریم و حالا هم مشغول روضه‌خوانی بودیم و این محل که نشسته‌ایم برای این قبیل مجالس است. در این حال حضرت والد از زحمات حضرت آیت الله تشکر نموده، اجازه مرخصی گرفتند، ولی ایشان اجازه ندادند و خواهش کردند که معظم‌له ناهار در آنجا باشند و حضرت والد هر چه اصرار کردند که اجازه حرکت دهند قبول نمودند. لذا آنجا مانده و چون روز جمعه بود، به مناسبت جمعه راجع به نماز جمعه پرسیدند که فتوای ایشان چیست. ایشان فرمودند: من نماز جمعه را مستحب می‌دانم، ولی اگر خوانده شود به جای نماز ظهر مجزی و بلکه خواندن نماز جمعه را افضل می‌دانم، لیکن خودم غالباً نماز ظهر می‌خوانم. حضرتش فرمودند: حق این است که این عبادت بزرگ هر چند مستحب هم باشد ترک نشود، زیرا ابهت و شوکت آن خیلی زیاد است و در شریعت مقدسه هم اهمیت زیادی بدان داده شده است.

حضرت مسیح (ع) و مسیحیت

در لبنان برای دیدن بطریک انطوان عریضه پیشوای مذهبی مسیحیان مارونی کاتولیک به کلیسای محل وی رفتند. این شخص بزرگ‌ترین روحانی کلیساهای کاتولیک لبنان بود و سلطه و نفوذ تامی در میان مسیحیان داشت. پس از تعارفات معموله حضرتش عقیده وی را راجع به تثلیث پرسیدند. «وی جواب داد: ما معتقدیم که خدای تعالی یگانه است و شریک ندارد و لیکن به سه لباس ظهور کرده که آنها را آب و ابن و روح القدس می‌نامیم و ابن عبارت از مسیح است که خداوند به لباس بشریت او ظهور کرده تا بر اثر آلام و مصائبی که به آن صورت جسمانی می‌رسد گناهان آدم و حوا و نسل آن دو را جبران نماید و آنها را به سعادت ابدیه برساند. و دنباله آن گفت

اخباری از حضرت یسوع مسیح (ع) رسیده که دلالت می‌کند بر اینکه او قبل از آباء و اجداد خود موجود بوده و در کلمات دیگر اشاره دارد که آنچه برای پدر است در من موجود و هر که مرا ببیند پدر را دیده. و اینها دلیل این است که یسوع رب و پرورش دهنده ما است و مؤید آن این است که پس از آنکه او را کشتند در روز سوم زنده شد و به آسمان بالا رفت و این کار از بشر ظاهری ساخته نیست، پس معلوم می‌شود که روح خدایی در او حلول نموده بود.»

آنگاه حضرت والد فرمودند: «مظهریت غیر از حلول است و حلول در چیزی است که محلّ داشته باشد و خداوند محلّ و حیّز ندارد و به اضافه حلول دلالت بر اثینیت و حالّ و محلّ می‌کند و آن شرک است. قرآن مجید هم منکر کشته شدن یسوع است که می‌فرماید: و ما قَتَلُوهُ و ما صَلَّبُوهُ و لَکِن شُبِّهَ لَهُمْ^۱. گفت: البته روحانیت یسوع همین است و هیچ‌کس را دسترسی به آن نیست، ولی جسد مسیح را به دار زدند و دفن کردند. گفتم پس آنچه کشته شده دوباره زنده نشده، زیرا شما می‌گویید جسد ظاهری او کشته شده و آنچه از بین رفته و مرده است زنده شدن آن درین دنیا محال است. گفت: عقیده ما این است که همان جسد او زنده شد و به آسمان عروج کرد و این از اصول معتقدات مذهب ما است. سپس ایرادی بر قرآن مجید گرفته، گفت: قرآن در یک جا تصدیق به صحّت تورات و انجیل می‌کند و اِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى و نُورٌ يَخْتُمُ بِهَا التَّيْبُونَ^۲ و در جای دیگر می‌گوید: مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ^۳ و در جای دیگر و ما أوتى موسى و عيسى الخ^۴ می‌گوید، ولی خود در آیه و ما قَتَلُوهُ و ما صَلَّبُوهُ مخالفت با نصّ صریح انجیل نموده است. ایشان فرمودند مخالفت نیست زیرا اناجیل موجوده از حواریین است و انجیل حقیقی که از طرف خداوند بر مسیح (ع) نازل شده نیست، و هر چند این اناجیل هم مقدّس و گفته حواریین و

(۱) سوره نساء، آیه ۱۵۷. او را نکشتند و بر دار هم نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد.

(۲) سوره مائده، آیه ۴۴. ما تورات را که در آن هدایت و نور است، نازل کردیم که بنا بر آن پیامبران حکم کردند.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۸۱. تصدیق می‌کند آنچه را که نزد شماست.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۸۴. آنچه بر موسی و عیسی نازل شده است.

جانشینان مسیح (ع) و متضمن دستورات اخلاقی آن حضرت می باشد، ولی غیر از آن انجیلی است که کتاب خداست. و خودتان هم نمی توانید بگویید این انجیل از خود حضرت عیسی (ع) است، زیرا اینها مشتمل بر تاریخ و شرح حال عیسی (ع) و قضیه مصلوبیت او به قول شما می باشند، در صورتی که انجیلی که خدا بر مسیح (ع) نازل کرده قبل از این قضایا بوده است. گفت: انجیل عبارت از همین چهار کتاب است که حضرت عیسی (ع) آنچه را بر او نازل می شده دستور می داده که حواریین بنویسند و غیر از اینها انجیلی نیست و قدیمی ترین نسخه انجیل نیز که در حدود صد سال بعد از میلاد نوشته شده موجود است که عین همین انجیل است و اگر انجیل دیگری می بود اقلای یک نسخه از آن در تمام عالم وجود می داشت. ایشان فرمودند: این امر دلیل عدم وجود نمی شود که مثل معروف است *عَدَمُ الْوُجْدَانِ لَا يُدَلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ*. به اضافه خیلی از کتب و آثار به کلی محو شده ولی در کتب دیگر مکتوب و نزد اهلس وجود سابق آن مسلم است و این نیز همان طور است. چنانکه راجع به تورات نیز می نویسند که نسخه اصلی آن از بین رفت و نسخه فعلی آن است که عزیز فرموده است. پرسیدم راجع به انجیل برنابا چه می گوید؟ او گفت: آن نیز مدرک صحیحی ندارد و در کتب قدیمه انجیل اصلاً نامی از آن برده نشده و می توانیم بگوییم مجعول است. حضرتش فرمودند: «در آن باب نیز در مقدمه چاپ آن مدارکی ذکر کرده و آن را مستند به چند کتاب خطی خیلی قدیمی نموده است... و برای صحت و قدمت آن ادله و مدارکی در آنجا ذکر نموده است. وی گفت: آن مدارک نیز قدیمی نیست و مورد قبول ما نمی باشد...»

«پس از آن گفت: من خود در ابتدا علاقه کامل به مذهب نداشتم و معجزات را قبول نمی کردم تا آنکه در پاریس دوشیزه ای را دیدم که گفتند چشم او نابینا بوده و فلان کشیش او را شفا داده و آن را به تواتر شنیدم، آنگاه عقیده من کامل شد. سپس شروع به ذکر دستورات حضرت مسیح (ع) و اهمیت آنها نمود. ایشان فرمودند: ما هم منکر اهمیت و بزرگی فرمایشات او نیستیم ولی معتقدیم که اسلام دستورات جامع تری داده است، مثلاً حضرت مسیح (ع) دستوری را که برای آخرین درجه اخلاق است بیان

فرموده و دستور می‌دهد که اگر کسی سیلی به صورت تو زد، طرف دیگر را پیش بیاور و اگر ردای تو را بردند قبای خود را بده، و البته این دستور در تمام مراحل و برای همه افراد عملی نیست. ولی پیغمبر اسلام (ص) تمام مراتب آن را در نظر گرفته و دستور جامعی داده می‌فرماید: *الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ*.^۱ و معلوم است که این دستور خیلی جامع‌تر و تمام درجات اخلاقی آن را دارا می‌باشد.»

آنگاه گفت: «دیانت مسیح (ع) بر اساس محبت و دوستی با یکدیگر بنا شده است.» ایشان نیز فرمودند: «اسلام در این مورد از تورات و دستور حضرت موسی (ع) پیروی نموده، ولی نه به آن شدت که موسی (ع) دستور فرموده و در این قسمت هم اسلام حد وسط دیانت موسی و عیسی را گرفته است، ولی اکنون مسیحیان به کلی برخلاف آن هستند و عموماً آتش جنگ را دامن می‌زنند و اسلحه خانمان برانداز بشری و بمب اتمی می‌سازند. گفت: تصدیق دارم که مسیحیان امروز این طورند، ولی آنها برخلاف دستورات مسیح (ع) رفتار می‌کنند و دستورات آن حضرت غیر از این است.»^۲

مصر

روز دوشنبه ۱۸ محرم ۱۳۷۰ (۸ آبان ۱۳۲۹) به اتفاق چند نفر از همراهان به طرف مصر حرکت فرمودند. و در آنجا با یکی از اساتید دانشگاه الازهر به نام شیخ حسنین یوسف ملاقات نمودند.

تشیع و تسنن

در این ملاقات ایشان از حضرتش از بعض چیزهایی که در مصر به شیعه نسبت

(۱) سوره آل عمران، آیه ۱۳۴. و فروخورندگان خشم و عفوکنندگان بر مردم و خداوند احسان کنندگان را دوست دارد.

(۲) خاطرات سفر حج، صفحات ۱۴۴ تا ۱۴۹.

می دهند، سؤال کردند. از جمله گفتند: مشهور است که شیعه علی (ع) را نیز پیغمبر می داند. معظم له فرمودند: نعوذ بالله اینها تهمت هایی است که جُهال اهل سنت به ما نسبت می دهند. و ما معتقدیم که محمد (ص) خاتم پیغمبران است و نبوت به او ختم شده و آنچه درباره علی (ع) می گوئیم این است که تمام مراتب که به پیغمبر رسیده جز نبوت که مخصوص او بود، از آن حضرت به علی (ع) انتقال یافت و علی (ع) افضل صحابه بود و این را دانشمندان اهل سنت نیز معتقدند. آنگاه پرسیدند که آیا صحت دارد که شیعه می گویند جبرئیل بنا بود بر علی (ع) نازل شود اشتباه کرد و بر محمد (ص) نازل شد. حضرتش خندیده، گفتند: از شما که خودتان را از اساتید دانشگاه ازهر و از مره دانشمندان دینی می دانید جای تعجب بلکه خنده آور است که چنین سؤالی می کنید. مگر شما کتب شیعه را نخوانده و نمی خوانید که این طور سؤالات عامیانه که اساس آن ناشی از غرض است می کنید؟ شما که این سؤال را می کنید از عوام اهل سنت چه جای گله است؟ خوب است شما کتب ما را بخوانید تا به عقاید ما آگاه شوید و کذب این موضوع واضح است. از خود علی (ع) منقول است که فرمود: *أنا عبدٌ من عبیدِ مُحَمَّدٍ (ص)*.^۱ ایشان بعداً اظهار انفعال کرده عذرخواهی نموده، گفتند: *البتّه آنهم شهرت عوامانه است. گفتّم امثال شما باید از این عقاید سخیفه که باعث دوری شیعه و ستی از یکدیگر است جلوگیری کنید.*»

سپس پرسید: پس اختلاف اساسی چیست؟ فرمودند: «اگر خوب دقت کنیم میان دانشمندان طرفین در موضوعات کلی اختلافی نیست. و اساس مذهب تشیع آن است که علی (ع) وصی بلافصل پیغمبر و افضل صحابه است و هر چند خلافت صوری در دست دیگران بود، ولی حقیقت وصایت به علی (ع) منتقل گردید و دیگران از آن بهره نداشتند و ما در فروع مذهب می گوئیم همان طور که شما از یکی از ائمه چهارگانه خود پیروی می کنید، ما نیز از فرمایشات و دستورات جعفر بن محمد (ع) که هم از ذریّه

(۱) من بنده ای از بندگاه محمد (ص) هستم.

رسول و هم از ائمه دین بود و هم از ائمه شما اعلم و افضل بود پیروی می‌کنیم و جعفری هستیم.» شخص دیگری که آنجا بود گفت: خبری از رسول (ص) است که ائمه چهارند. ایشان فرمودند: «صحت صدور این خبر مورد قبول ما نیست و به اضافه تمسک به عترت از حضرت رسول (ص) نیز رسیده، ولی درباره ائمه شما این امر ادعا هم نشده است.» شیخ حسنین نیز از حضرتش طرفداری نموده و ردّ قول او نمود و با او تشدد نموده گفت: در کجا این طور خبری رسیده و چرا ندانسته، سخن می‌گویی؟ بعداً پرسید: پس اکنون اختلاف فقط در جزئیات است؟ جواب دادند: «البته اختلاف در اصل مذهب نیز هست ولی اگر کاملاً دقیق شویم دانشمندان منصف شما نیز عقیده شیعه را قبول دارند و علی را مقدم می‌دانند، ولی در اینکه در جریان تاریخ و خلافت صوری پس از پیغمبر به ابی‌بکر رسید و علی در مرتبه چهارم بود شکی نیست. ولی ما می‌گوییم آن نیز حقّ علی بود و اختلاف ما این است که ما معتقدیم علی بدین امر راضی نبود و بزرگان اهل سنت می‌گویند این امر با اجازه خود علی (ع) بود.» و در ادامه سخن فرمودند: «همان طور که اختلافاتی بین مذاهب اربعه در احکام فروع موجود می‌باشد و این اختلاف باعث تفرقه آنها نمی‌شود، اختلافاتی هم بین ما در فروع موجود است، مثلاً در وضو گرفتن ما می‌گوییم باید شستن از مرفق شروع شود و شما می‌گویید باید به مرفق ختم گردد و امثال اینها.»^۱

جمعیت تقریب بین مذاهب اسلامی

روز ۱۶ آبان ۱۳۲۹ (۲۶ محرم ۱۳۷۰) نیز به دیدن شیخ محمد تقی قمی مؤسس و دبیر جمعیت تقریب رفتند. در سبب تأسیس این جمعیت حضرت والد می‌فرماید: «عوام اهل سنت به واسطه القائاتی که بعضی علمای مغرض آنها از سابق نموده بودند گمان می‌کردند شیعه کافر و خارج از دین می‌باشند. چنانکه خود ما نیز در بسیاری

(۱) همان، صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۰.

موارد این موضوع را از عوام آنها احساس نمودیم و به همین نظر مسلمین سایر ممالک اسلامی با نظر بغض و عناد به ایرانیان می‌نگریستند، و از طرفی بعض عوام شیعه نیز گمان‌های بد به اهل سنت می‌برند، بلکه بعض عوام تهمت‌های ناروا به آنها می‌زنند. و این لجاج و عناد طرفین موجب اختلاف کلی بین مسلمین شده و البته یکی از علل ضعف و انحطاط مسلمین همین اختلاف است. و درین دوره که مسلمین به نهایت ضعف رسیده و از همه جهت در مضیقه و سختی هستند، یکی از قدم‌های مهم که باید برای اصلاح و ترقی آنها برداشت همانا ایجاد حسن تفاهم و روح اتحاد است که باید به هر وسیله شده عوام طرفین را از مضرات و مفسدات اختلاف آگاه نمود و به حقایق آشنا کرد که حتی الامکان دوری را کم کنند و اگر اختلافی هم بین آنها هست آنها را زیاد ننموده بلکه اختلاف عقیده قلبی را منافی با دوستی و اخوت اسلامی ندانند.^۱

حضرتش که از قدیم الایام مشتاق چنین تقریبی بین مسلمانان بودند، در دیدار با آقای قمی و جود چنین جمعیتی را کاملاً تحسین کرده آرزوی موفقیت در انجام مقاصد خداجویانه ایشان کردند. آقای قمی نیز از همان ابتدای تأسیس این جمعیت با حضرتش مکاتبه داشته و یک نسخه آئین‌نامه آن را برای معظّم له فرستاده و عقاید ایشان را در این باره جویا بودند، بعدها نیز مکاتبات خود را با حضرتش قطع نکردند. در ادامه سفر در مصر از کتابخانه ملی مصر و کانال سوئز و پرت سعید و موزه زراعی فؤاد و موزه قبطی و موزه پستی مصر و رصدخانه حلوان دیدن فرمودند.

مفتی فلسطین

عصر روز چهارشنبه بر طبق قرار قبلی با آقای محمد تقی قمی برای ملاقات حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین^۲ که آن موقع در مصر بودند، رفتند.^۳

(۱) همان، ص ۱۷۱.

(۲) ایشان از شخصیت‌های بزرگ عربی بودند که در عالم اسلام و بلکه در تمام دنیا معروفیت دارند. از

در این ملاقات آقای قمی حضرتش و همراهان را معرفی نموده و ایشان خیلی اظهار خوشوقتی کردند. آنگاه آقای قمی اشتیاق معظم له را به ملاقات ایشان اظهار کردند. بعداً ایشان فرمودند: «شخصیت سماحت مفتی در تمام ممالک اسلامی مشهور، از این رو همه افراد اشتیاق ملاقات داشته و ما نیز که پس از تشرّف به حج برای سیاحت بدین حدود آمده‌ایم، اشتیاق کامل به ملاقات شما داشتیم و اکنون بحمدالله موفق شدیم.» ایشان از محبت و علاقه حضرت والد اظهار تشکر و امتنان کردند. آنگاه مفتی در خصوص اختلافات میان مسلمین اظهار داشت: همین اختلافات سبب ضعف و انحطاط ما شده و اگر این اختلافات نمی بود ما این طور ضعیف نمی شدیم. تمام این اختلافات هم بر اثر اغراض سیاسی پیدا شده و بعداً رنگ مذهب گرفته است، مثلاً همان مخالفت و عداوت خلفای عثمانی با ایران در حقیقت روی اغراض سیاسی و از نظر مملکت گیری بود که میل داشتند ایران هم جزو حوزه فرمانروایی آنان باشد، ولی از جهتی نمی توانستند جنگ کنند چون افکار ملت و جامعه طبق دستورات اسلامی که کشتن مسلم جایز نیست حاضر نبود از آنان پیروی کند، از این رو پای مذهب را جلو آورده و گفتند شیعه، رافضی و خارج از دین است. و حضرتش فرمودند: «امروز باید سماحت مفتی و سایر پیشوایان بزرگ اسلامی بکوشید و مبارزه کنید تا این اختلافات را مرتفع نمایید و حقایق اسلام را گوشزد کنید. البته اقدامات اشخاصی مانند آن جناب که مورد توجه عموم مسلمین و رؤسای اسلامی می باشید بسیار مؤثر است و از سماحت مفتی انتظار داریم که در این راه دست از فداکاری مانند سابق برنداشته و

→

قبل از جنگ برای استقلال فلسطین و بیرون کردن یهود مبارزات دامنه داری نموده و با سرسختی کامل در منظور خود پافشاری داشتند و در موقع جنگ اخیر (بین الملل دوم) متواری بودند. بالاخره بعد از جنگ به مملکت مصر پناهنده شده و دولت مصر نیز ایشان را با آغوش باز پذیرفت و ایشان برای نجات فلسطین مجدّد شروع به مبارزه نمودند و هنوز بر عقیده خود پابرجا و برای اتحاد ممالک عربی بلکه اتحاد ملل اسلامی نیز کوشش زیادی می کردند. و در جمعیت التقریب هم از مؤسّسین بزرگ و با عقیده و جدی آن محسوب می شوند و در جمعیت دیگر نیز که به نام مؤتمر عالم اسلامی است عضویت داشتند. (۳) همان، صفحات ۱۹۴ تا ۲۰۰.

مبارزات خود را در راه ترقی و تعالی اسلام و مسلمین تعقیب کنید.» سپس ایشان نیز همین آرزو را اظهار داشتند و گفتند: «امروز علمای دیانت و رجال سیاست در ممالک اسلامی باید دست به دست هم داده و این امر را تعقیب کنند، ولی متأسفانه هیچ‌کدام به وظائف خود آشنا نیستند. مثلاً قضیه فلسطین در حقیقت بر اثر اختلافات رؤسای ممالک اسلامی به وضع فعلی درآمد و عمل نکردن آنان به وظائف خویش سبب این امر گردید و اگر جنبه عمومی بین ممالک عربی پیدا نمی‌کرد، به وضع تأثر آور فعلی و تشکیل دولت یهود منجر نمی‌شد، چنانکه در بین دو جنگ گذشته هر چه خارجی‌ان خواستند این امر را انجام دهند ملت شجاع و غیور فلسطین نگذاشتند و مبارزه کردند. ولی بعد از جنگ اخیر چون ملت فلسطین نویده‌های ممالک عربی را برای مبارزه شنیدند به آنها اطمینان پیدا کردند و آنها نیز بر اثر سوء سیاست بلکه خیانت بعضی از فرماندهان و سران، ملت فلسطین را بدین روز تیره و خاک سیاه نشانند.»

آنگاه حضرتش فرمودند: «یکی از اقدامات و کارهای مهمی که شده و به این کار کمک شایان می‌کند، تأسیس جمعیت تقریب است که از طرف سماحت مفتی و استاد قمی و سایر مؤسّسین بزرگ آن به وجود آمده و این جمعیت می‌تواند خدمات شایانی به دیانت اسلام بکند و در تشحیذ فکر عوام و نزدیک کردن طرفین به یکدیگر مقام مؤثری دارد. و از حضرت علامه انتظار داریم که در توسعه این سازمان بکوشند و نگذارند که دستخوش ضعف و ذبول یا اغراض و تمایلات سیاسی و غیر آن گردد و همان طور که تاکنون از اغراض سیاسی دور بوده بعداً نیز این حالت را حفظ کند.»

و اضافه فرمودند: «بزرگان سلسله ما و مشایخ طریقت همواره در ایجاد اتحاد و بسط مودت بین مسلمین کوشا بودند و جدیت داشتند که حتی الامکان نگذارند اختلافات زیاد شود، مخصوصاً جدّ ماجد و پدر بزرگوارم درین موضوع خیلی اصرار داشته و دارند.» آنگاه آقای قمی دنباله همین موضوع را گرفته و مشروحاً راجع به عقیده تصوف و راجع به سلسله نعمه‌اللّهی و رشته گنابادی که امّ السلاسل است و در

ایران از همه سلاسل مهمتر و معروفتر است بیاناتی نمودند.

شیخ ازهر

یک روز نیز طبق قرار قبلی به ملاقات شیخ عبدالمجید سلیم شیخ ازهر که در حقیقت سمت ریاست روحانی مملکت مصر را دارند، رفتند.^۱

در این ملاقات شیخ ازهر خیلی اظهار محبت کرد و حضرت والد خود را معرفی نموده فرمودند: فرزند جناب آقای صالح علیشاه که از مشایخ بزرگ صوفیه ایران می باشند هستم. ایشان پرسیدند: جناب صالح علیشاه شیخ کدام طریقه هستند؟ حضرت والد فرمودند: شیخ طریقه نعمة اللہیة که از بزرگترین سلاسل فقر است، می باشند. ایشان خواهش کردند که حضرت والد سلامشان را خدمت والد بزرگوار عرض کنند.

بعداً معظم له پرسیدند: «آیا در دانشگاه ازهر فقط فقه مذاهب چهارگانه تدریس می شود.» گفتند: «بلی فقه چهار مذهب تدریس می شود.» ایشان فرمودند: «آیا فقه شیعه تدریس نمی شود؟» گفتند: نه. فرمودند: «حضر تعالی که علاقه کامل به رفع سوء تفاهمات دارید و ابراز علاقه وافر به جمعیت تقریب نیز می نماید و در راه رفع اختلافات می کوشید، مناسب است که دستور دهید فقه شیعه هم درینجا تدریس شود تا طلاب شیعه نیز از اطراف به ورود درین دانشگاه رغبت کنند و در محیطی صمیمانه با طلاب سایر مذاهب مشغول تحصیل باشند.» گفتند: «خودم نیز این نظریه را دارم و درصدد هستم که وسائل آن را فراهم کنم و حتی در نظر داریم فقهی تهیه کنیم که مقارنه

(۱) نامبرده پیرمردی بسیار دانشمند و علاقمند به امور اسلامی و جزو جمعیت کبارالعلماء مصر و از اعضای مؤثر و با علاقه جمعیت تقریب و از مؤسسين اولیه آن محسوب می شوند و علاقه زیادی به اتحاد اسلامی و رفع اختلافات مذاهب اسلامی داشتند. دانشمندان روشنفکر و اعضای جمعیت تقریب انتخاب ایشان را به ریاست ازهر با نظر موافق و خوشوقتی تلقی کرده و سبب نفوذ و تقویت فکر اتحاد اسلامی می دانستند، زیرا شیخ سلیم از طرفداران جدی این نظریه بود و می توانست نظریات خود را در ازهر عملی کند. و چون جامع ازهر مرکز روحانیت مصر و مجمع علما و طلاب مذاهب چهارگانه اهل سنت است، اگر در آنجا این فکر نفوذ می کرد و تقویت می شد به سرعت در میان مذاهب مختلفه نفوذ می کرد و منتشر می شد (خاطرات سفر حج، ص ۲۰۹).

بین مذاهب نماید و احکام مذاهب مختلفه را شرح دهد و امید است موفق به انجام این عمل بشوم.» فرمودند: «این نظریه بسیار مستحسن و بجا و برای منظور و مقصدی که در جمعیت التقریب دارید از بهترین طرق و وسائل مؤثره است، چون فعلاً طلاب شیعه درین دانشگاه نیستند و نه آنها از فقه اهل سنت مطلع و نه طلاب سنی از شیعه و فقه آنها آگاهی دارند، ولی اگر این شعبه تأسیس شود تماس بیشتری بین طرفین ایجاد خواهد شد و دانشگاه الهیات تهران نیز در نظر دارد یک شعبه برای فقه اهل سنت تأسیس نماید.»

بعداً راجع به رویه تصوف مذاکره شد و ایشان اظهار نمودند که در میان اهل سنت بعضی از سلاسل هستند که ترک کار دنیا نموده و می‌گویند ما به عبادت اشتغال می‌ورزیم و البته همه این طور نیستند، بلکه بعضی سلاسل این طورند و این رویه نزد صاحبان مذهب حنفی پسندیده نیست و بلکه می‌گویند خلاف دستور اسلام است.

حضرتش فرمودند: «نظریه شما بسیار صحیح و به‌مورد و ما نیز همین نظریه را داریم و معتقدیم که در اسلام رهبانیت نیست و انسان باید مشغول کار بوده و در طلب روزی بکوشد و در عین حال معنأً توکل بر خدا داشته باشد، نه آنکه به نام توکل بر خدا ترک کار کند و کل بر جامعه باشد، چه این امر خلاف دستور شارع مقدس اسلام است و آن حضرت امر به کسب و کار نموده و فرموده: *الکاسبُ حَیْبُ الله*. و در سلسله ما نیز همه به کسب و کار مأموریم، چنانکه والد بزرگوار و خود من نیز به فلاحت اشتغال داریم و شخص متدین باید جامع صورت و معنی باشد و به‌ظاهر کار کند و در باطن هم توکل داشته باشد و به یاد خدا باشد و بین احکام شریعت و طریقت جمع کند نه آنکه ترک دستورات شریعتی نماید.»

اوضاع فرهنگی مصر

در پایان این سفر حضرتش اوضاع فرهنگی مصر و مدارس آنجا را چنین وصف کردند: «اوضاع علمی مصر به طور کلی نسبت به سایر کشورهای اسلامی بهتر و امور

مدارس آن نیز مرتب‌تر است و بعد از مصر بیروت هم خیلی مرتب است. دانشمندان و استادان مصر در هر رشته که هستند خیلی متبحر و کنجکاو و در رشته‌های تخصصی خود کاملند. دانشمندان دینی مصر هم چون با علوم جدیده نیز ارتباط دارند و از طرفی با دانشمندان علوم جدیده و بزرگان اروپا هم در تماس می‌باشند خیلی روشنفکر هستند و در علوم تتبعات و تحقیقات عمیق نموده‌اند، ازین رو کتبی که امروز در مصر راجع به دیانت چاپ می‌شود یا در شرح حال بزرگان دین نوشته می‌شود خیلی علمی و روی تجزیه و تحلیل علمی است و در موضوعات مختلفه کنجکاوی و موشکافی نموده، با دقت پیش می‌روند و مطالب دینی را با اسلوب جدید تنقیح می‌کنند. تصنیف و تألیف و چاپ کتاب نیز امروز در مصر خیلی زیاد است... مدارس مصر هم خیلی زیاد و مرتب و مدارس ابتدائی و متوسطه بسیار زیاد و همه دهات نیز از مدارس بهره‌مند هستند.^۱

بیروت

روز چهارشنبه ۱۹ صفر ۱۳۷۰ (۸ آذر ۱۳۲۹) به طرف بیروت حرکت کردند و در آنجا به ملاقات استاد عمر ابوالنصر^۲ که از فضلا و دانشمندان بیروت بودند، رفتند. وی با بسیاری از مورّخین مسیحی که روی تعصب و غرض راجع به اسلام مطالبی نادرست نوشته‌اند، مباحثاتی کرده و ردّ قول آنها نموده است.

در این ملاقات درباره شخصیت حضرت علی (ع) نیز مذاکره شد و عمر ابوالنصر گفت: ریشه فساد اختلافات صدر تاریخ اسلام، بنی امیه و رئیس آنها معاویه بود. درین حال شخصی از اهل شام که معلوم شد ناصبی است، رشته کلام را قطع کرد و مطالبی گفت که باعث تغیر و شدیدالّحن شدن حضرت والد گردید.

(۱) خاطرات سفر حجّ، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳.

(۲) وی صاحب تألیفات عدیده در موضوع تاریخ اسلام و معاریف مسلمانان و حدود ۱۲۰ کتاب است که بعضی از آنها به فرانسه و فارسی نیز ترجمه شده است. از جمله کتاب‌هایش کتاب علی بن ابی طالب و همچنین کتاب یزید بن معاویه (تحت عنوان انتقام بت پرستی از اسلام، ترجمه مرحوم حاج محمد باقر سلطانی، تهران ۱۳۵۲) به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

وی گفت: یزید و معاویه در حقیقت هر دو مظلوم بوده‌اند. حضرت والد متغیر شده فرمودند: «هر ظالمی در حقیقت مظلوم است زیرا به واسطه ظلمی که دارد در حقیقت بر خود ظلم می‌کند و آنها هم بر حقیقت و جان خود که باید در طریق دیانت و توحید و حق و عدالت واقع باشد ظلم کرده و آن را به درکات نیران بردند.» وی گفت: منظور من این نیست و مسلمین بدون جهت به آنها حمله می‌کنند. ایشان فرمودند: «آنها بودند که ایجاد اختلاف در دین و میان مسلمین نموده و آنها را از راه راست منحرف کرده و احکام خلاف شرع صادر می‌کردند و تجاهر به فسق بلکه به کفر می‌نمودند.» وی گفت: «این طور نیست بلکه اختلافات سیاسی بود.» ایشان فرمودند: «البته سیاسی بود ولی سیاست در آن زمان جزو دین و تابع قوانین شرعی و در دست خلفای پیغمبر بود.» او گفت: «علی و حسین و معاویه و یزید هم روی اغراض سیاسی با یکدیگر مخالفت داشتند.» ایشان فرمودند: «ولی با همان توضیح که من دادم، یعنی علی و حسین سیاست را تابع دین و مادیات را فدای روحیات و معنویات نمودند، ولی معاویه و یزید دین را بازیچه سیاست خود قرار داده بودند و عالی را فدای دانی کردند.» او گفت: «نه چنین نیست همه برای مادیات بود.» حضرت والد فرمودند: «اگر علی و حسین منظور مادی داشتند پیشرفت برای آنها به مراتب بیشتر از معاویه و یزید ممکن بود، ولی آنها راضی نبودند به هیچ وجه قدمی برخلاف حق و حقیقت بردارند که علی (ع) فرمود: والله ما معاویه بأدهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا التقی لکنت أدهی العرب.^۱ اگر منظور علی (ع) فقط پیشرفت مادی بود برای او از همه جهت میسر بود، ولی بزرگواری علی (ع) و علاقه‌ای که به دیانت داشت سبب شد که در هیچ مورد بر خلاف حق و حقیقت رفتار نکند و حتی با آنکه می‌دانست ابن ملجم قاتل اوست راضی به قتل بلکه حبس یا تبعید او هم نشد، برخلاف سیاست معاویه که هر که را که گمان مخالفت با خود در آنها می‌برد یا دوستی علی (ع) را در آنها حدس می‌زد، آنها را به هر وسیله بود از بین می‌برد. و

(۱) قسم به خدا که معاویه زیرک‌تر از من نیست ولیکن فریب می‌دهد و به نادرستی رفتار می‌کند و اگر (رعایت) تقوا نبود من زیرک‌ترین عرب بودم (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰).

سیاست و اعمال جابرانه بلکه وحشیانه و سبعانه معاویه و سایر بنی‌امیه علاوه بر آنکه با اسلام وفق نمی‌داد مخالف انسانیت نیز بود و آنها در واقع و حقیقت مقام انسانیت را ننگین کردند.»

او بعداً باز کلام خود را تکرار کرده و گفت: «علی و حسین هم طالب سلطنت و ریاست بودند و حتی موسی بن جعفر نیز عاشق ریاست بود و با هارون مخالفت می‌کرد، ازین رو هارون مجبور شد او را توقیف کند.» ایشان فرمودند: «اگر شما انصاف و تدبیر صحیح می‌داشتید این بیانات را نمی‌کردید، زیرا دقت در حالات و روش آنها نشان می‌دهد، بلکه مسلم می‌کند که آنها قصدی جز نشر دین نداشته و اصلاً به دنیا و ریاست بی‌اعتنا بودند، چنانکه از فرمایش حضرت صادق (ع) در جواب ابومسلم خراسانی و قبول نکردن خلافت معلوم می‌شود.»

در این موقع استاد عمر ابوالنصر دید که ممکن است سخن به درازا کشد و مشاجره زیادتر شود، سخن دیگری به میان آورد که کلام وی قطع شود، از جمله راجع به تألیفات خود شروع به سخن کرد و ضمناً راجع به هارون الرشید و وضع زمان او مذاکره کرد. ولی آن شخص مجدّد گفت: «هارون هم شخص عادل و نیکی بود، از اینکه مورد ایراد شیعه است مظلوم واقع شده.» و معظّم له فرمودند: «به همان معنی که برای مظلوم گفتم درست است البتّه به مراتب از بنی‌امیه بهتر بود و علاقمندی به اسلام داشت، ولی فسق و فجور و مخالفت با علویین نیز داشت.»

و از طرز مکالمات آن شخص فهمیده شد که ناصبی بود، چون ناصبی در شام هنوز هم وجود داشت. حضرت والد پس از آن تا موقع حرکت ناراحت و برافروخته بودند، حتی در آخر هم اصلاً اظهار احترام و تودیع نسبت به او ننمودند.^۱

(۱) خاطرات سفر حجّ، صفحات ۲۲۳ تا ۲۲۵.

عمّان

روز دوشنبه از بیروت به قصد عمّان پایتخت کشور اردن هاشمی حرکت فرمودند و از آنجا به طرف قدس عازم شدند. این شهر از مهمترین شهرهای مقدّس اسلام و مسیحیت و یهود است که در جنگ جهانی اول از تصرّف عثمانی‌ها بیرون آمد و تحت سلطه دولت انگلیس قرار گرفت.^۱ ایشان در قدس به زیارت مسجد اقصی رفتند. این مسجد ابتدا از بزرگترین عبادتگاه‌های یهود بود، و سپس به تصرّف اسلام درآمد که وارث حقیقی دیانت موسی (ع) است. و از خرابی‌های حاصل از سلطه یهود، اظهار تأسف کردند. سپس به کلیسای جتسیمانی که از اماکن مقدّسه مسیحیان است و سایر زیارتگاه‌های آنجا رفتند و به عمّان بازگشتند.

بغداد

و از عمّان حرکت و در روز شنبه وارد بغداد شدند. در بغداد نیز مثل قاهره به دلیل غلبه یهود در امر تجارت، روز شنبه که روز تعطیلی در مذهب یهود است، بیشتر بازار و مغازه‌های مسلمین تعطیل داشتند چون سر و کارشان غالباً با یهود بود و این امر برای حضرت والد بسیار گران آمد و فرمودند: «خیلی ننگ آور است که مسلمین مجبور باشند در تعطیل هفته پیروی از نصاری و یهود کنند و بر عکس روز جمعه، بازار باز داشته باشند و مشغول کار باشند.»^۲

اهمیت مذهبی ربیع الاول

صبح روز بعد را که روز اول ربیع الاول بود به زیارت قبور اولیا و ائمه اطهار

(۱) به هنگام اشغال بیت المقدّس توسط دولت انگلیس، فرمانده انگلیسی گفته بود: حالا جنگ صلیبی خاتمه یافت. حضرت والد در این باره فرمودند: «ولی (او) در کلام خود که از روی نهایت بغض نسبت به اسلام و مسلمین بیان کرده، اشتباه نموده است، الاسلام یعلو ولا یعلی علیه (خاطرات سفر حج، حاشیه ص ۲۳۳).

(۲) همان، ص ۲۵۰.

گذرانند. این ماه از ماه‌های بسیار مهم در تاریخ اسلام و شیعه است. در این ماه تولد، معراج، هجرت و رحلت حضرت رسول (ص) واقع شده. رحلت حضرت باقر (ع) به قولی در این ماه است. تولد حضرت صادق و رحلت آن حضرت هم به قول ضعیفی در این ماه بود. تولد حضرت رضا (ع) و به قولی رحلت حضرت عسکری در این ماه است.

مذاکرات درباره تصوف و رفع شبهات

روز بعد نیز پس از زیارت حرم کاظمین به ملاقات حضرت آیت الله سید هبه‌الدین شهرستانی رفتند و طی مذاکراتی از رفتار دولت سعودی نسبت به حجاج و شهر مقدس مدینه اظهار نگرانی و تأسف کردند. سپس درباره مصر و عدم سعه فکری علما و عرفای آنجا بحث شد، در این بین یکی از آقایان به نام آقای حاج محمد مهدی رو به حضرت والد کرده، گفت:^۱

«بزرگان سابق صوفیه نیز اطلاعی از علوم نداشتند، مثلاً محیی‌الدین اصلاً بی‌بهره از علوم شریعت بوده و چیزهایی هم که نوشته است هیچ فایده ندارد، بلکه خودش هم چیزی از آن نفهمیده است.» ایشان فرمودند: «فعلاً ما به بزرگان سابق کاری نداریم و مذاکره ما راجع به اوضاع علمی مصر است، به اضافه شیخ محیی‌الدین در تمام علوم دینی متبحر بوده و کتبی هم که در عرفان نوشته از مهمترین کتب عرفانی است و البته هرکسی نمی‌تواند آنها را بفهمد و ذوق سلیم و فکر صحیح لازم دارد.» آقای شهرستانی نیز تصدیق نمودند.

بعداً شخص دیگری به نام آقای اصفهانی گفتند: «اصلاً تصوف امر زائدی است و در شرع نرسیده و آنچه از شرع رسیده ما روی سر می‌گذاریم و آنچه نرسیده دور می‌اندازیم، و علمی که در شرع رسیده فقط علم ادیان و دیگر علم ابدان است که طب

(۱) همان: صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۹.

باشد.» ولی آقای شهرستانی قبل از آنکه معظّم له جوابی بدهند به وی پرخاش نموده، فرمودند: «این چه سخن است که می‌گویید؟ اولاً به چه دلیل تصوّف از شرع نرسیده و ثانیاً بر فرض که نرسیده باشد بسیاری از علوم در شرع نامبرده نشده و بسیار مفید است مانند علم فیزیک و شیمی و غیر آنها.»

درین بین حضرت والد شروع به سخن نموده فرمودند: «اینکه گفتید از شرع نرسیده مورد قبول نیست و ما دلیل داریم که تمام اصول تصوّف از اخبار مروّیه از ائمّه اثنی عشر (علیهم السّلام) گرفته شده و تفسیری هم که برای علم ابدان و علم ادیان نمودید مورد اشکال است، ولی من فعلاً به قصد ملاقات حضرت آیت الله آقای شهرستانی و برای اینکه چند دقیقه در خدمت ایشان مأنوس و از محضرشان استفاده کنم آمده‌ام، لیکن اکنون که شما این مذاکره را فرمودید اگر روی غرض و عناد است حقیر جوابی ندارم و هر چه می‌خواهید بفرمایید من ساکت و استماع می‌کنم، و اگر قصد فهمیدن مطلب دارید در صورتی که آقای آیت الله اجازه فرمایند جواب فرمایش شما را مشروحاً عرض کنم.»

آقای شهرستانی به ایشان فرمودند: «اینجا مجلس انس است و مجلس مباحثه نیست و از این قبیل مذاکرات نکنید.» ولی آقای اصفهانی مجدّد گفتند: «مثلاً همین شارب در کجای فقه جعفری رسیده و چه دلیل برای گذاشتن آن موجود است.» معظّم له فرمودند: «اولاً اگر غرض و لجاج شما به زدن شارب مرتفع می‌شود، ما حاضریم شارب را بزنیم و ثانیاً اگر شما دلیلی بر وجوب زدن آن از شرع مطهر اقامه نمودید باز هم ما قبول نموده و شارب را می‌زنیم، چون اخباری که در این باب وارد شده از راه تسامح در ادلّه سنن مورد قبول واقع شده و عمل بر استحباب است و ترک مستحبّ موجب این ایرادات غلاظ که منجر به کفر باشد نمی‌شود. ثالثاً مرحوم جدّ اعلای من می‌فرمودند: "دینی را به مویی نبسته‌اند." شارع مقدس برای این امور جزئی اهمیّت زیادی قائل نشده است و شما امور مهم را گذاشته و به این جزئیات می‌پردازید، در صورتی که چه بسیار واجبات است که ترک می‌شود و اصلاً در صدد ارشاد صاحبان آن نیستید و

چه بسیار مستحبات است که از خودتان ترک می‌شود و هیچ مورد ایراد نیست، مثلاً نماز جمعه که به عقیده کسانی که آن را مستحب می‌دانند یا کسانی که واجب تخییری گویند، در میان این دو دسته کسانی هستند که حتی یک مرتبه هم به تیت استحباب یا وجوب تخییری آن را به جا نمی‌آورند، در صورتی که بر فرض مستحب باشد چرا آن را همیشه ترک می‌کنند؟ یا در قرآن مجید که فرموده: وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (ای فِصْر) چرا بسیاری از علما لباس های خود را به طوری بلند می‌کنند که به زمین کشیده می‌شود، مانند لباس خودتان، یا عمامه مستحب است کوچک و دور آن کم باشد، علت اینکه بعضی مانند خودتان در بزرگ کردن اصرار دارند و این خلاف استحباب را مقیدند، چیست؟»

ایشان گفتند: «این استحباب که گفتید برای عمامه نرسیده.» حضرت والد فرمودند: «اتفاقاً رسیده است.» آقای شهرستانی هم تأیید قول معظم له را نمودند. سپس حضرت والد فرمودند: «بنابراین مانعی ندارد، بفرمایید یک قیچی بیاورند و لباس و عمامه سرکار و شارب من را کوتاه کنند تا در یک مجلس عمل به چند مستحب شده باشد و امر به معروف به عمل آید.»

در این بین آقای شهرستانی خندیده و به ایشان فرمودند: مجلس ما جای این قبیل مذاکرات نیست و ایشان مدتی است با ما مأنوس و هر سفر نزد ما می‌آیند و اصلاً در اینجا این قبیل مذاکرات نشده و امر مستحب این اهمیت را ندارد که شما در مجلس ما این مطلب را بحث کنید و ایراد بگیرید. آنگاه آقای سید محمد رضا طباطبائی به آقای اصفهانی که اعتراض کرده بودند پرخاش نموده و گفتند: «شما به چه مناسبت در حضور آقای شهرستانی با ایشان که با نهایت محبت برای دیدن آقای شهرستانی آمده و اکنون مهمان ما است ایراد و اعتراض می‌کنید. در صورتی که اولاً اگر صوفیه مخالف ما می‌بودند اصلاً ایشان این علاقه را به آقای شهرستانی ابراز نمی‌کرد. ثانیاً امر

(۱) سوره مدثر، آیه ۴. لباست را پاک نگهدار (یا کوتاه کن).

شارب و زدن آن همان طور که ایشان گفت اصلاً در دیانت مهم نیست و دین به آن بستگی ندارد و این جزئیات چه اهمیت دارد که شما ایراد کنید، و همین امور است که مردم را از حقایق اسلامی دور کرده و به امور جزئی که قابل اهمیت نیست و باعث اختلاف است علاقه مند نموده است و سبب ضعف و انحطاط مسلمین و تفرقه و نفاق گردیده، و این اختلافات باید از میان رخت بریندد و حقایق دیانت به مردم گوشزد شود.» سپس چند نفر دیگر از اطراف همین اعتراض را به ایشان نموده و ایشان گفتند: «من نمی دانستم که از اطراف هدف ملامت و اعتراض واقع می شوم و گرنه وارد این موضوع نمی شدم و قصد من ارشاد بود.» آقای طباطبائی گفتند: «اصلاً نظر شما ارشاد نبوده و بی مناسبت وارد این موضوع شدید.» بعداً حضرت والد فرمودند: «متأسفانه اگر قصد ارشاد می بود حق این بود شما که پهلوی من نشستهاید خصوصاً و با وضع دوستانه و ادب بیان مطلب می نمودید، تا آنکه من یا فرمایشات شما را قبول کنم یا جواب فرمایش شما را بدهم و رفع شبهه از شما بنمایم، ولی این ترتیب که شما گفتید به غرض ورزی نزدیک تر است.»

در ادامه سفر به زیارت قبور مطهر ائمه اطهار در سامرا و کربلا و نجف و بزرگان دین مدفون در این شهرهای مقدس موفق شدند. و در کربلا با حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی ملاقات کردند و شرحی از سفر خود در ممالک عربی دادند و حضرت آیت الله از تضعیف حوزه علمیه نجف شکایت کردند.

اخذ اجازه اجتهاد

سپس به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء که از مراجع عظام تقلید بودند، رفتند. معظم له چون سابقه آشنایی داشتند با آنکه جمع زیادی از علما و روحانیین خدمتشان بودند، به محض شناختن حضرت والد خیلی اظهار محبت و ملاحظت نموده و ایشان را پهلوی خود جای دادند و از سلامتی حال پدر بزرگوارشان سؤال کرده و تبلیغ سلام نمودند. آنگاه از مسافرت و بین راه پرسیدند.

سپس راجع به استفتایی که از ایشان شده بود با علمای دیگر و طلاب وارد بحث شدند و آن استفتاء این بود که یک نفر داری خود را از خانه و ملک، وقف اولاد ذکور خود نموده که علی السویه از درآمد آن قسمت ببرند و اگر پدری از دنیا رفت فرزندان ذکور او از آن سهم دارند و اکنون یک عمّ و یک برادرزاده موقوف علیهم می باشند و برادرزاده در منزل سکونت نموده و به عمو هم تکلیف سکونت کرده است. پس از مدّتی عمو مطالبه مال الاجاره نصف منزل که حقّ او می شود نموده و برادرزاده استنکاف کرده و جواب داده که هر دو حقّ سکونت داشته و من تکلیف سکونت هم نموده ام. در این صورت آیا عمو حقّ مطالبه اجرت نصف خانه را دارد یا نه؟ در اینجا بین آقایان اختلاف بود که آیا وقف اسکان است یا استغلال که در صورت اول حقّ مطالبه اجرت ندارد و در صورت دوم حقّ دارد. جمعی گفتند منزل اولاً و بالذات برای سکونت است و وقف اسکان می شود و او هم به عمّ خود تکلیف سکونت نموده و درین صورت حقّ مطالبه اجرت ندارد. و یک عدّه گفتند چون حقّ آن دو در منزل مشاع است و مفروز نیست، برادرزاده تصرّف در حق عمو هم نموده و باید اجرت بدهد. از آقای آل کاشف الغطاء پرسیدند. ایشان فرمودند: من فعلاً مردّد هستم و باید فکر کنم. حضرت والد نیز از ایشان اجازه گرفته فرمودند: «هر چند متبادر از خانه برای اولاد وقف اسکان است زیرا در حقیقت منظور او این بوده که به دست دیگران نیفتد، ولی چون عمو سکونت ننموده (هر چند به او تکلیف سکونت شده) اگر برادرزاده در زیادتر از حقّ خود که نصف مشاع است تصرّف نموده، عمو حقّ مطالبه اجرت را دارد؛ ولی اگر در زیادتر از نصف تصرّفی نکرده حقّ مطالبه ندارد، زیرا برادرزاده قبلاً به او تکلیف سکونت نموده و در زیادتر از حقّ خود هم تصرّفی نکرده است.»

چند نفر از حاضرین این نظریه را ردّ کرده و گفتند: چون حقّ هر دو مشاع است نه مفروز، از این رو به طور کلی حقّ مطالبه دارد. ولی آقای آل کاشف الغطاء آن را ردّ نموده و نظریه معظمّ له را پسندیدند و بعداً اظهار محبت کرده و ایشان را به دیگران معرفی نمودند و پس از آن مجدداً از شرح مسافرتشان سؤالاتی فرمودند.

و در همین سفر حضرتش در ملاقات بعدی و به هنگام مراجعت از نجف اشرف پس از مذاکرات و امتحان فقهی مفصل، قبول به اخذ اجازه اجتهاد از طرف حضرت آیت الله کاشف الغطاء گردیدند که این اجازه به تاریخ ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۷۰ قمری برای ایشان صادر شد.

حضرت آیت الله شاهرودی

در ادامه سفر نیز به ملاقات حضرت آیت الله آقای سید محمود شاهرودی از مراجع تقلید رفتند و مورد محبت ایشان قرار گرفتند. در آن موقع چند نفر از طلاب دور ایشان جمع بودند و درباره یکی از استفتائات بحث می کردند و هر یک نظر خویش را می گفت. حضرت والد نیز نظریه خود را در آن باب اظهار داشتند و ایشان آن را بهتر از نظریه های دیگران دانستند.

حضرت آیت الله شیرازی

یک شب نیز به منزل حضرت آیت الله آقا میرزا عبدالهادی شیرازی از مراجع تقلید شیعه و از بنی اعمام مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی رفتند. و ایشان با نهایت محبت و ملاحظت حضرت والد را پذیرفتند و پس از احوالپرسی فرمودند: «من از شما التماس دعا دارم و خواهش می کنم موقع تشرّف به حرم مطهر، ما را از دعا فراموش نکنید.» معظّم له فرمودند: «ما نیز از حضرت آیت الله درخواست دعا داریم.» و ایشان گفتند: «البته همه باید برای یکدیگر دعا کنیم چون دعای مؤمنین درباره یکدیگر مستجاب می شود و خبری رسیده که خداوند درباره دعای مؤمنین نسبت به یکدیگر جواب قبول می دهد و می پذیرد و می فرماید دو مؤمن که نسبت به یکدیگر این طور مهربان باشند و از من درخواستی کنند البته من از آنها لئیم تر نیستم و کریم ترم.» در این موقع حالشان منقلب شده و حالت گریه در ایشان ظاهر گردید و این حالت که از روی احساسات معنوی بود در پدر بزرگوارم نیز مؤثر واقع شد.

رفع اختلافات دینی

در انتهای سفر پس از زیارت سایر شهرها و اماکن مقدّسه برای تودیع به منزل حضرت آیت الله شهرستانی رفتند. در آنجا سخن از اغراض شخصی در ایجاد تفرقه میان مسلمین شد و حضرت والد فرمودند: «سبب اوّلی پیدایش اختلافات مذهبی همین اغراض شخصی بوده و اگر این اغراض نمی بود و همه مسلمین مانند زمان پیغمبر(ص) متوجه یک مقصد می بودند و یک مرام و آرمان می داشتند این اختلافات پیدا نشده و اسلام در همه جا نفوذ پیدا نموده عالمگیر می شد.»^۱ ایشان نیز تصدیق نمودند و پس از قدری مذاکرات خصوصی، حضرت والد خداحافظی کرده بیرون آمدند.

مراجعت به ایران و ملاقات با حضرات علما

روز یکشنبه ۲۱ ربیع الاوّل به اتفاق دو تن از همراهان به طرف ایران حرکت کردند و به تهران وارد شدند. در تهران با عده ای از علما و روحانیین ملاقات فرمودند، از جمله به ملاقات آیت الله آقای حاج میر سید محمد بهبهانی فرزند مرحوم آیت الله آقای سید عبدالله بهبهانی رفتند که از سابق با حضرت والد اظهار محبت داشتند. سپس با مرحوم حجّت الاسلام آقا محمد شریعت سنگلجی که در امور دینی عقاید مخصوصی دارند ملاقات کردند. ایشان نیز از سال ها قبل حضرت والد را مورد محبت خود قرار داده بودند. یک روز نیز علامه جلیل آقای سید کاظم عصّار از اساتید دانشمند دانشگاه و استاد حضرت والد در دانشکده الهیات به دیدن ایشان آمدند و مذاکراتی درباره سفر اخیر ایشان نمودند.

(۱) همان، ص ۳۰۳.

صحت استعمال لفظ عاشورای ثانی یا عاشورای رضوی

حضرت والد در انتهای آن سفر که مقارن با دهم ربیع الثانی بود، مطالبی در خصوص عدم صحت لفظ "عاشورای ثانی" یا "عاشورای رضوی" که در آن ایام مستعمل شده بود فرمودند. یکی از موضوعات مهم تاریخی که برای شیعه خصوصاً ایرانیان و اهالی خراسان اهمیت دارد و تذکر آمیز است، فاجعه به توپ بستن گنبد مطهر رضوی و کشته شدن جمعی از زائران در حرم مطهر از جانب سربازان روسیه تزاری بود که در آن ایام به سبب مصیبت آمیز بودن فاجعه گاه از آن به "عاشورای ثانی" یا "عاشورای رضوی" تعبیر می شد، ولی حضرت والد که واقعه عاشورا را بی مثل و مانند می دیدند، استعمال این الفاظ را صحیح نمی دانستند و می فرمودند:

«این قضیه مهم و هتک حرمتی که نسبت به آستان مقدس رضوی (ع) واقع شد مانند آب بستن متوکل خلیفه عباسی به حائر حسینی و حمله قرامطه به حرم خدا و هجوم وهابیان به حرم متبرک حضرت سیدالشهداء (ع) و نظائر آنها که در اسلام واقع شده، تأثیر عمیقی در روحیه شیعه نموده و همه را سوگوار و عزادار کرد زیرا خاکی هم که بستگی به ابدان طیبه ائمه هدی (ع) و پیشوایان دین داشته باشد به واسطه همان اضافه تشریفیه مقدس و متبرک و مورد احترام و علاقه پیروان و دوستداران آن بزرگواران است. و البته چون این خاک بستگی به آن ابدان مطهره که چندی مهبط ارواح ملکوتی صفات و جانهای پاکی بوده دارد، آثاری هم بالتبع بر آن مترتب است که درباره بارگاه حسینی (ع) رسیده و فی تربته الشفاء و فی تحت قبته اجابة الدعاء یعنی اگر کسی در آن مقام مقدس با توسل قلبی و التجای حقیقی به خاکی که بستگی به آن تن پاک دارد، متوسل شود از بیماری رها شده و شفا داده می شود و اگر از روی خلوص و توجه کامل خدا را بخواند اجابت می شود.

خدا را چون نظر بر آن مقام است در آن در حاجت خود از خداخواه پس توهین به قبور مطهره آن بزرگواران در حقیقت هتک حرمت خود آنان می باشد، ازین رو کسانی که مرتکب این امور شدند به کیفر کردار زشت خود رسیدند،

چنانکه بعد از قضیه توپ بستن نیز مستبین نتیجه عمل شوم و کردار زشت خود را دیده و دولت مقتدر تزاری نیز سقوط کرده به کلی از هم پاشید.»

«البته این قبیل قضایا از نظر مذهبی خیلی مهم و مؤثر است، ولی اهمیت آن به قدر صدمه زدن و اذیت و آزار و کشتن خود آن بزرگواران نیست، مخصوصاً قضیه کربلا و شهادت حسین (ع) که به فرمایش ائمه هدی بزرگترین وقایع جانسوز تاریخ بشریت است. ازین رو نباید قضیه توپ بستن را در ردیف قضیه کربلا قرار داد و اطلاق کلمه عاشورا خواه با ضمیمه نمودن کلمه "رضوی" و خواه با افزودن لفظ "ثانی" به نظر ایشان درین باب خلاف ادب بلکه توهین به قضیه عاشورا و مخالف منظوری است که ائمه هدی (ع) و بزرگان دین مبین اسلام و تشیع از ترویج و تذکر قضیه عاشورا داشته‌اند، زیرا مقایسه بین خاک و گل با جان و دل یعنی تشبیه نمودن گنبد مطهر رضوی که مورد اصابت گلوله توپ واقع گردید با بدن و قلب مبارک حسینی (ع) که جان همه عالم است قیاس مع الفارق می‌باشد. زیرا اهمیت عاشورا به واسطه این است که حسین (ع) با جمعی از یاران فداکار و اصحاب جان نثار خود از همه چیز گذشته و در مقابل ظلم و جور دولت اموی و خلافت غاصبانه آنها سر تسلیم فرود نیاوردند و در راه احیای صفات انسانیت و احکام دیانت مقدسه اسلام و حریت و مساوات فداکاری کامل نمودند و خود را هدف تیر و نیزه و شمشیر دشمن قرار دادند و مقصود اصلی و هدف حقیقی آنها فقط حق و حقیقت بود، و طرف مقابل برعکس از هیچ یک از فجایع و شنايع و اعمال خلاف دیانت بلکه انسانیت فروگذار نکرد. و به طور خلاصه این قضیه نمونه کامل برای شناختن حق و باطل در جمیع مراتب بود و رفتار و فداکاری آن بزرگوار و یارانش ظهور حق و حقیقت را روشن کرد و سبعتیت و توحش بنی امیه نیز باطل محض را نشان داد. از این رو ائمه هدی (علیهم السلام) به تذکر این واقعه اهمیت زیاد می‌دادند تا شیعه از رفتار و گفتار حضرت حسین (ع) و یاران او سرمشق گیرند و راه فداکاری و از خودگذشتگی را بیاموزند و باطل محض را نیز بشناسند و درین باب لایومَ کیومک رسیده، یعنی هیچ روزی مانند روز تو ای حسین نبوده و نخواهد بود. و

اخبار دیگری نیز در این باب رسیده که دلالت دارد بر اینکه قضیه عاشورا مهمترین واقعه جانگداز تاریخی و دینی است که در عالم واقع شده و منظور آن بوده که بفهمانند این قضیه در عالم منحصر به فرد و بزرگترین سرمشق کامل برای پیروان محمد (ص) و علی (ع) است و مخصوصاً حضرت رضا به تذکر آن اهمیت بیشتری می دادند.»

«ولی قضیه توپ بستن به گنبد مطهر رضوی با اهمیت زیادی که دارد و مخصوصاً برای شیعه از جهت اینکه توهین و هتک حرمت نسبت به بارگاه و مرقد پاک یکی از پیشوایان بزرگ تشیع بود، مصیبت خیلی بزرگی بود (هر چند که خودمان نیز در آن قضیه مانند سایر مصائب وارده بر اسلام بی تقصیر نبوده و در انجام وظیفه کوتاهی کردیم). مع ذلک نمی توانیم آن را در ردیف قضیه عاشورا قرار دهیم، زیرا اهمیتی را که قضیه عاشورا از همه جهات دارد به هیچ وجه نه در این قضیه و نه در سایر قضایا اصلاً وجود ندارد. چه اولاً مرتکبین قضیه عاشورا ادعای اسلام نموده و به نام پیروی از دیانت اسلام و جد بزرگوار حسین (ع) این امر فجیع را مرتکب شدند. ثانیاً هدف و منظور آنها از بین بردن جان عالم و مظهر کامل حق و مجموعه محسنات انسانی و بزرگترین پیشوای جامعه بشریت بود و قلب مبارک او را هدف تیر خود قرار دادند، ولی در قضیه توپ بستن، مرتکبین از دیانت اسلام خارج بوده و به نام دیانت اصلاً اقدام نکردند. ثالثاً منظور آنها ظاهراً گنبد مطهر بود نه قلب امام و کسانی هم که در حرم مطهر کشته شدند هر چند در حقیقت سعادت شهادت را دریافتند، ولی آنها را نمی توان با یاران حسین (ع) مقایسه نمود.»

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
البته فرق بین این دو قضیه یکی دو تا نیست و به هیچ وجه قابل مقایسه با یکدیگر
نیستند. بیتی هم که حضرت رضا (ع) به قصیده دعبل اضافه فرمودند.

و قبری بطوس یالها من مصیبة توقدت الأَحشاء من حركات
منظور اشاره به شهادت خودشان که بعداً در آنجا واقع شده می باشد و چون اشعار او اشاره به قبور ائمه قبل و اهل بیت بوده، آن حضرت نیز در آن بیت قبر خود را اشاره

فرمود و بر فرض هم که اشاره به مصائب قبر مطهر باشد، اشاره به آن نیست که در ردیف عاشورا می باشد.»

«بلکه مصائب و توهین‌های بیشتری هم نسبت به پیشوایان دین و قبور آنان گردیده و هیچ‌کدام از آنها را عاشورای ثانی نگفته‌اند. مثلاً قضیه قتل و غارت و هتاک‌های وهابیان نسبت به عتبات عالیات و قبور ائمه بقیع و همچنین حمله قرامطه به خانه کعبه و بردن حجرالاسود و همچنین قضیه آب بستن به حائر حسینی که در زمان متوکل واقع شد و امثال این قضایای مهمه که نسبت به اماکن متبرکه واقع شده، اگر در اهمیت بیشتر از قضیه توپ بستن نباشد کمتر نیست، مع ذلک این نام روی آنها گذاشته نشده است، بلکه دو کار شنیع و دو عمل خلاف بزرگ دیگری که از خود یزید در سال دوم و سوم سلطنتش سر زد به این نام مشهور نگردید. زیرا یزید در سال اول سلطنت خود مرتکب قتل حسین (ع) گردید و در سال دوم حمله به مدینه منوره نمود و در آنجا قتل عام کرد و اسب در مسجد مقدس نبوی بست و چند صد نفر از صحابه پیغمبر (ص) را پهلوی قبر حضرت به قتل رسانید و سه روز تمام به قشون نانجیب وحشی و درنده خود در مدینه آزادی کامل داد، که فجایعی را که مرتکب شدند موجب ننگ جامعه مسلمین است. در صورتی که حضرت رسول (ص) نهی صریح از اذیت و آزار مردم مدینه و انصار فرموده بود. در سال سوم هم با عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی خلافت داشت جنگ کرد و منجنیق گذاشت و سنگ و آتش به مسجد الحرام ریخت در صورتی که طبق صریح آیه قرآن، مکه محل امن و امان است و هیچ‌یک از این دو قضیه بزرگ که هر مسلمی از شنیدن جزئیات آن بر خود می لرزد به اهمیت عاشورا نیستند و این نام را به خود نگرفتند. بلکه قضیه شهادت خود حضرت رضا (ع) را عاشورای رضوی نگفتند، در صورتی که اگر این اسم صحیح می بود برای شهادت خود آن حضرت مناسب تر از قضیه توپ بستن بود. و شهادت و رحلت سایر ائمه هدی (علیهم السلام) نیز چه ائمه قبل از آن حضرت و چه ائمه بعد هیچ یک به اهمیت عاشورا نبود و حتی قضیه رحلت حضرت رسول (ص) و شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) آن

اهمیت اجتماعی و جامعیت قضیه حسین (ع) را دارا نبودند. بلکه خود حضرت رضا (ع) و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز شهادت هیچ یک از ائمه را در ردیف شهادت حسین (ع) قرار ندادند و انْ كُنْتُ بِاِكْبَادِكِ عَلَيَّ جَدِّي الْحُسَيْنِ^۱ فرمودند.^۲

قم

روز دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۷۰ نیز برای زیارت حرم مطهر حضرت معصومه و ملاقات با حضرات علمای اعلام و مراجع تقلید به قم مشرف شدند. حضرت والد و همراهان اول ورود به حرم مطهر مشرف شده و مصمم به ملاقات حضرات علما گردیدند. در این سفر ایشان ضمن شرحی از حوزه علمیه قم اظهار تأسف می نمودند که چرا بعضی از عالم نمایان در آنجا دین را فقط منحصر به دانستن احکام دانسته و مخالف عرفان و تصوّف هستند. در صورتی که «شیعه سابق این طور نبوده و جامع ظاهر و باطن و صورت و معنی بوده اند و فقهای متقدمین قم با عرفان ارتباط داشته و غالباً رابطه معنوی با حجت عصر (عج) نیز داشته اند.»^۳

حضرت آیت الله مرعشی

و هنگامی که حضرت آیت الله آقا سید شهاب الدین مرعشی که در آن زمان هم از علمای معروف قم و در زهد و تقوی معروف و با عرفان نیز اظهار علاقه می کردند، ورود حضرت والد را شنیدند، با ملاطفت کامل به ملاقات ایشان آمده و اظهار محبت کردند و مذاکراتی درباره اوضاع مصر و جمعیت دارالتقرب و وضع حوزه های علمیه قم شد. روز بعد نیز حضرت والد به بازدید معظم له رفته و از کتابخانه بزرگ ایشان دیدن کردند.

(۱) اگر می خواهی اشک بریزی، بر جد من حسین اشک بریز.

(۲) خاطرات سفر حج، صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۸.

(۳) همان، ص ۳۲۰. البته بحمدالله حوزه علمیه قم در چند سال اخیر توجه به عرفان و تعلیم اخلاق و تهذیب نفس نموده و هم اکنون مشاهیری در آنجا به تعلیم و تدریس عرفان اشتغال دارند.

حضرت آیت الله فیض

یک روز نیز به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج میرزا محمد فیض که از نواده‌های مرحوم ملامحسن فیض کاشانی بودند، رفتند. موقعی که حضرت والد با ایشان ملاقات کردند، معظم له با روی گشاده و مهربانی کامل احوالپرسی و سلام به جناب صالح علیشاه رساندند. آنگاه حضرت والد نظر ایشان را راجع به کشیدن تریاک، زکات اسکناس و جمعیت دارالتقرب پرسیدند که معظم له پاسخ دادند.

حضرت آیت الله صدر

عصر همان روز نیز طبق تعیین وقت قبلی به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج سیدصدرالدین صدر اصفهانی رفتند. ایشان علاوه بر دارا بودن علوم منقول، ذوق حکمت و عرفان نیز داشتند، از این رو خیلی صمیمانه از حضرت والد پذیرایی کردند. سپس ایشان از حضرت والد درباره رؤیت هلال در عربستان پرسیدند و اینکه آیا آن سال هم در رؤیت هلال اختلافی رخ داده یا نه.

حضرت والد در پاسخ فرمودند: «در ابتدای ورود اختلافی نبود و همان پنجشنبه که در ایران غره بود در آنجا نیز اول ماه بود، ولی پس از یکی دو روز از طرف حاکم شرع اعلامیه‌ای مبنی بر رؤیت هلال در شب چهارشنبه صادر شد و روز جمعه را عید گرفتند. و بعضی از حجاج ایرانی از من پرسیدند، جواب می‌دادم که چون مناط در رؤیت هلال همان محلی است که مورد توقف شخص می‌باشد و افق‌ها هم در رؤیت اختلاف دارند و مناط در حکم رؤیت در همان محل سکونت است، از این رو من مطابق حکم آنها عمل می‌کنم، ولی بعضی از حجاج ایرانی احتیاط کرده و روز شنبه را عید گرفتند.»

ایشان نیز فرمودند: «متابعت آنها درین مورد لازم است، زیرا خود اختلاف برای شیعه نتایج و اثرات بدی دارد و عداوت را تهییج می‌کند، به اضافه همان طور که تقریر نمودید حکم رؤیت نسبت به افق‌های مختلف تفاوت دارد و ممکن است در آنجا

رؤیت شده باشد، ولی در ایران قابل رؤیت نباشد.» معظّم له نیز در ادامه کلام فرمودند: «اصول علمی نیز همین را حکم می‌کند زیرا رؤیت و عدم آن بسته به خروج الشعاع و تحت الشعاع می‌باشد و ممکن است به واسطه تفاوت افق در بعضی بلاد مشرق خروج الشعاع نشود، ولی در بلاد غربی به واسطه آنکه دیرتر غروب می‌شود تا موقع غروب خروج الشعاع بشود و قابل رؤیت باشد و مکه هم نسبت به بلاد ایران همین طور است.»

بعداً حضرت آیت الله فرمودند: «به اضافه بر فرض که اصول علمی هم حکم به امکان رؤیت نکند مع ذلک موافقت آنها لازم است، چنانکه در زمان ائمه هدی (علیهم السلام) اصلاً این طور اختلافی بین شیعه و سایرین پیدا نشده بلکه تصریح شده است که ضحوا یوم یضحوا.^۱ و این صریح است در اینکه همان روزی که آنها قربانی می‌کنند باید قربانی کرد و از نظر تقیه هم درست و لازم است، چنانکه خبری از حضرت صادق (ع) رسیده است که فرموده همه گناهان قابل آمرزش است مگر ترک تقیه و تزییع حقوق اخوان. و امروز لازم است که اختلافات موجوده بین شیعه و سنی حتی الامکان کم شود و حس خوش بینی در طرفین نسبت به یکدیگر ایجاد گردد، ولی متأسفانه بعض عوام شیعه برخلاف این رفتار می‌کنند. و البته تقیه اختصاص به زمان معینی نداشته بلکه در هر زمان به تفاوت احوال و اشخاص مجری است.»^۲

حضرت آیت الله خوانساری

سپس به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج سید محمد تقی خوانساری رفتند. ایشان نیز در ابتدای ورود معانقه نموده و اظهار محبت و ملاحظت زیاد کردند و از اوضاع راه و خط سیر و مشاهدات پرسیدند. پدر بزرگوارم نیز نظریه معظّم له را راجع به نماز جمعه پرسیدند. ایشان گفتند: «من معتقدم که نماز جمعه واجب است و من خودم

(۱) قربانی کنید روزی که آنها قربانی می‌کنند.

(۲) همان، صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶.

هم می خوانم.» حضرت والد فرمودند: «ظاهر آیات و اخبار هم مؤید این امر است و عقل هم حکم می کند که موضوعی با این اهمیت که در اخبار نیز تأکید زیادی در آن باب رسیده و مصالح اجتماعی بسیاری دارد بر وجوب خود باقی باشد و مسلمین دست از آن برندارند، مخصوصاً با توجه به اینکه اخباری که در فضیلت آن رسیده موقعی بوده که خود معصومین (علیهم السلام) نیز شخصاً نماز جمعه نمی خواندند و به خلفای جور اموی و عباسی و حکام اقتدا می کردند، و در اخبار هم نرسیده که بعداً نماز ظهر می خواندند، که معلوم می شود همان نماز را صحیح می دانستند و اگر امامت خود امام شرط می بود در آن زمان نیز خودشان امامت می کردند، پس معلوم می شود نماز جمعه بذاتها دارای فضائلی است که در این زمان نیز باقی می باشد.» معظّم له تصدیق نمودند و گفتند: «همان نیابت عامّه که در اخبار رسیده و در قضاوت و فتوی مجری است در این مورد نیز کفایت می کند.»

مشهد مقدّس

از قم نیز به تهران مراجعت کرده، چند روز دیگر با بسیاری از آقایان علما ملاقات کردند و سپس عازم مشهد مقدّس شدند. اوّل ورود به مشهد، برای آستانه بوسی حرم مطهر رضوی (ع) مشرف شدند.

حضرت آیت الله فقیه سبزواری

صبح روز جمعه هم طبق وعده قبلی به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج میرزا حسین فقیه سبزواری رفتند که با حضرت والد آشنایی کامل داشته و اظهار محبت و لطف بسیار نمودند. ایشان از اوضاع مصر و سازمان روحانیت و روحانین آنجا سؤال کردند. حضرت والد در پاسخ فرمودند: «البته تشکیلات مذهبی آنجا خیلی مرتب تر و منظم تر است و دانشگاه ازهر مرکز روحانیت است و شهرت جهانی در این باب داشته و سازمان منظم و صحیحی دارد و متأسفانه در جامعه های روحانیت شیعه این نظم و

ترتیب وجود ندارد. زیرا حق این است که وضع تحصیلات دینی نیز تغییراتی نموده و طبق برنامه صحیح و منظمی باشد که با اصول علمی امروز نیز وفق دهد و روحانیون و فارغ التحصیل های این مدارس بتوانند در کشورهای خارجه نیز به شغل تبلیغ پردازند. ولی امروزه برعکس بین تحصیلات دینی و علوم امروزی در میان شیعه اختلاف و بینوئیت کلی پیدا شده، به طوری که بعضی گمان برند مانعة الجمع می باشند و این یکی از وسائل عقب افتادگی ما است، در صورتی که دانشگاه ازهر این قسمت را رعایت نموده و جامع است. لیکن طرز تحصیل فقه در شیعه برای تشحیذ ذهن و روشن کردن فکر بهتر است، زیرا راه اجتهاد را باز گذاشته، در صورتی که علمای سنت مقیدند طبق فتوای ائمه اربعه خود فتوی دهند و در حقیقت راه دقت و امعان نظر برای آنها مسدود است، ازین رو غالب روحانیین آنها سطحی می باشند و تعمق و کنجکاوی و تحقیقات علمی که در میان روحانیین شیعه است در میان آنها وجود ندارد؛ فقط وهابی ها با انحصار اجتهاد مخالفند. ایشان تصدیق نموده فرمودند: «من هم در بغداد بعضی روحانیین اهل سنت را ملاقات نموده و معلومات آنها را نیز سطحی دیدم، چون راه تعمق و اجتهاد فقهی در میان آنها باز نیست.»^۱

حضرت آیت الله اردبیلی

سپس به ملاقات حضرت آیت الله آقای حاج سید یونس اردبیلی از مراجع تقلید و زهاد ساکن مشهد رفتند. ایشان قبلاً با حضرت والد آشنایی داشتند و لذا باگشاده رویی اظهار ملاطفت کردند. سپس آقای حاج ابوالحسن صالحی که همراه ایشان بودند، از حضرت آیت الله پرسیدند: «در بسیاری از مساجد مهمه چندین امام جماعت نماز می خوانند و در هر گوشه جمعی به امامی اقتدا می کنند، حتی در صحن های مشاهد مشرفه، مثلاً در همین جا در مسجد گوهرشاد چند نفر امامت می کنند و به نظر من این

(۱) همان، صفحات ۳۳۴ و ۳۳۵.

وضع نزد بیگانگان خوش آیند نیست، در این باب چه می فرمایید؟ آیا بهتر این نیست که برای حفظ عظمت ابهت اسلامی در هر مسجد یک نفر نماز بخواند و همه بدو اقتدا کنند، مثلاً در مسجد گوهرشاد خود حضرت آیت الله نماز بخوانند و دیگران اقتدا کنند؟ ایشان فرمودند: «البته حفظ اتحاد و رفع تفرقه در همه موارد برای مسلمین خوب است، مخصوصاً در نماز جماعت که امری عبادی نیز هست، هر چه اجتماع بیشتر باشد و حفظ وحدت بشود بهتر و مناسب تر است.» در این حال، حضرت والد فرمودند: «چون یکی از مصالح تشریح نماز جماعت ظهور عظمت و ابهت اسلامی و حفظ اتحاد و نزدیکی افراد به یکدیگر می باشد، از این رو گمان می شود که جماعت های متعدد مخصوصاً در یک مسجد به ویژه در یک موقع خلاف منظور شارع مقدس اسلام است، بلکه تا ممکن شود مساجد که برای اجتماع و اقامه نماز جماعت تعیین شده، هر چه کمتر باشد برای رفع تفرقه بهتر است و به همین نظر است که در نماز جمعه این قسمت بیشتر مورد توجه واقع و در آن دقت و سختگیری شده است. ولی متأسفانه ما مسلمین در هیچ یک از احکام اسلامی رعایت منظور شارع مقدس را نداریم و در این موضوع هم مصداق فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی (ع): «فَأْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَى الْفُرْقَةِ»^۱ واقع شده ایم. و در این مواقع حق این است که امثال حضرت آیت الله در تبلیغ احکام اسلامی بکوشند و مردم را بدان آگاه کنند.»^۲ معظم له نیز مطالب پدر بزرگوارم را تصدیق فرمودند.

سپس از آنجا بیرون آمده و مانند هر روز برای زیارت به حرم مطهر مشرف شدند.

بازگشت به بیدخت

روز سه شنبه ششم جمادی الاولی ۱۳۷۰ (۲۴ بهمن ۱۳۲۹) از مشهد حرکت و پس از توقف برای ناهار در تربت حیدریه ساعت سه و نیم بعد از ظهر با استقبال پر شور فقرا

(۱) از جماعت تفرقه یافته و بر تفرقه مجتمع شده اند.

(۲) همان، صفحات ۳۳۶ و ۳۳۷.

وارد بیدخت شدند و به زیارت پدر بزرگوارشان جناب صالح علیشاه نایل آمدند و این مسافرت حدود ۶ ماه طول کشید.

سفر به افغانستان و پاکستان

حضرت آقای تابنده در سال ۱۳۳۶ شمسی بنا بر خواهش های مکرر و مکاتبات عدیده برادر مکرّم آقای حاج ابوالفضل حاذقی که در آن موقع نماینده فرهنگی ایران در افغانستان بودند و به حضور حضرت آقای صالح علیشاه نیز چند بار عرض کرده بودند، قصد حرکت به افغانستان کردند و مصمّم شدند که پس از افغانستان در شهرهای پاکستان و سپس هندوستان نیز سیاحت کنند، ولی سفر هندوستان انجام نشد^۱ و پس از حدود پنج ماه به ایران بازگشتند.^۲

این سفر در روز هجدهم صفر ۱۳۷۷ (۲۲ شهریور ۱۳۳۶ و ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۷) آغاز شد و ملازمین ایشان در ابتدا دائی محترم معظّم له جناب حاج میرزا علی محمّد سلطانپور و جناب حاج سید هبة الله جذبی بودند. در شروع سفر نیز برای زیارت به مشهد مشرف شدند و چند روزی در آنجا اقامت داشتند.

(۱) ایشان بعداً در زمستان سال ۱۳۵۰ شمسی به هندوستان و از آنجا به بحرین تشریف بردند. آنگاه برای عمره و زیارت به عربستان سعودی مشرف و سپس از راه کویت به ایران مراجعت فرمودند؛ البته اسفار دیگری نیز به هند رفته اند.

(۲) پدر بزرگوارم شرح این سفر را در کتاب گردش افغانستان و پاکستان (تهران، ۱۳۵۵) به تفصیل بیان فرموده اند که در این فصل مورد استفاده قرار گرفته است.

حضرت آیت الله شهرستانی

و در مشهد به ملاقات آیت الله آقای سید هبه‌الدین شهرستانی که چندی در مشهد مشرف بودند، رفتند. معظم‌له از سابق با حضرت والد نهایت محبت را داشتند و در آن موقع ایشان از رماتیسم و درد پا شکایت نموده، فرمودند: «برای درد پا نشستن روی پوست تخت خوب است، ولی متأسفانه در اینجا پیدا نشده و نتوانستیم تهیه کنیم.» حضرت والد به گناباد حضور پدر بزرگوارشان عرض کردند که اگر در آنجا موجود باشد فوراً بفرستند. ایشان هم یکی فرستاده ضمناً مرقوم داشته بودند که: «هدیه‌ای هم مناسب مقام ایشان تهیه و به ضمیمه تقدیم شود.» لذا یک عبای زمستانی نائینی نیز تهیه شد و در ملاقات ثانوی از طرف حضرت آقای صالح علیشاه به ایشان تقدیم شد و سلام معظم‌له را هم خدمتشان رساندند. ایشان پس از اظهار امتنان و ابلاغ سلام به حضرت آقای والد، فرمودند: «سبحان الله، سبحان الله، من چون از عراق در تابستان حرکت کرده‌ام، عبای زمستانی با خود نیآورده بودم، این عبا هم امانت است و امروز صبح یک ساعت قبل با یکی از دوستان همین مذاکره را نموده و گفتم: در مراجعت باید در تهران این را به صاحبش رد کنم و عبای زمستانی تهیه نمایم و چون از خدا خواستم اکنون شما این عبا را آوردید.»^۱ و خدا را شکر کردند که آنچه تاکنون خواسته‌اند به ایشان عنایت شده است. بعد از چندی که مذاکرات مختلف به میان آمد از ایشان تودیع نمودند.

نیشابور

و چون فقرای نیشابور اصرار داشتند که چند روز به نیشابور تشریف ببرند و در آن موقع چند روزی وقت داشتند، به آنجا حرکت فرمودند و دو سه روزی توقف نمودند و در این مدت از مزار شیخ سعید بن سلام ابو عمران مغربی و شیخ فریدالدین عطار و

(۱) گردش افغانستان و پاکستان، ص ۱۳.

امامزاده محمد محروق و مقبره خیام دیدن فرمودند و به مشهد بازگشتند.

تربت جام

و از مشهد به طرف تربت جام حرکت فرمودند. در تربت جام آقای حاج قاضی جلال‌الدین که عالم و پیشوای حنفیان آنجا و از احفاد شیخ احمد جام بود، برای ملاقات ایشان آمد و نهایت احترام و محبت نمود. حضرت والد نیز ضمن اظهار خوشوقتی فرمودند: «به‌طور کلی صلاح ما مسلمین در اختلاف و تفرقه نیست، بلکه باید شیعه و سنی اختلافات را یک سو نهند و با یکدیگر متحد شوند که شاید بتوانند خود و جامعه اسلامی را از این ذلت نجات دهند.»^۱ ایشان نیز این امر را تأیید کرده و گفتند من هم در اینجا به اهالی همین دستور را می‌دهم. سپس آقای خواجه فخرالدین رئیس طریقه نقشبندیه به دیدارشان آمد و مذاکراتی پیرامون مجلس سماع و عدم جواز آن در سلسله‌های نعمة‌اللهیه و نقشبندیه انجام شد.

ورود به افغانستان

و پس از ترک طیبات به طرف افغانستان حرکت فرموده وارد هرات شدند. ایشان در شرح مفصلی که درباره تاریخ افغانستان در آن موقع ذکر نموده‌اند، می‌فرمایند: «دین مردم افغانستان اسلام است و غالباً حنفی هستند، عده بسیار کمی نیز شیعه می‌باشند، ولی خیلی در اقلیتند و دولت هم نسبت به آنها رفتار خوشی ندارد... افغانستان در دوره‌های گذشته، جزئی از خاک ایران و قسمتی از ایالت خراسان بوده و نژاد آنها نیز همان نژاد آریایی است که ایرانیان دارند. و هر چند امروزه رجال افغانستان و سیاسیون آنان و نویسندگان جدید دارند که افغانستان را دارای استقلال اساسی و اختلاف نژادی نشان دهند و حتی در تواریخ و کتب جغرافیایی خود خراسان

(۱) همان، ص ۱۸.

کنونی را جزئی از خاک افغانستان می‌نویسند، ولی سوابق تاریخی را به این القاءات نمی‌توان تغییر داد و کتب تاریخی سابق عموماً به ضمیمه بودن آن به خراسان ایران شهادت می‌دهند و شهر بلخ در موقعی که نیشابور مرکز خراسان بوده جزء خراسان بوده است. و اینکه مذهب آنها در زمان صفویه مانند سایر ولایات ایران به تشیع تبدیل نشد، به این جهت بود که منظور اصلی صفویه رسمیت دادن مذهب تشیع و استقلال ایران و خارج کردن از سلطه عثمانی بود و چون این منظور عملی شد، صاحبان مذاهب را آزاد گذاشتند و مخصوصاً ایلات سرحدی را در مذهب آزاد قرار دادند و بیشتر اهالی مرزهای ایران مذهب تسنن داشتند، ازین رو در افغانستان نیز سختگیری زیاد نداشتند.»^۱

هرات

هرات یکی از شهرهای باستانی و دارای آثار تاریخی و مقابر بزرگان دینی است. عرفای بزرگی نیز از آنجا ظهور نموده‌اند که از متقدمین آنها خواجه عبدالله انصاری و از متأخرین مرحوم رضا علیشاه هروی از مریدان جناب سید معصوم علیشاه (متوفی در سال ۱۲۱۱ در کاظمین) و عین‌علیشاه هروی (متوفی در سال ۱۲۲۰ قمری در هرات) مرید جناب نورعلیشاه اول می‌باشند.

تقویم رقمی

در هرات آقای حاج عبدالحسین منجم‌باشی که از دانشمندان معروف هرات و از منجمین بزرگ بودند و هر ساله تقویمی استخراج و چاپ می‌کردند و مذهب تشیع هم داشتند، چون از ورود ایشان آگاه شده بودند، برای دیدن آمدند و اظهار خوشوقتی از ملاقات ایشان کردند. سپس پدر بزرگوارم از وضعیت تقویم و استخراج آن از ایشان

(۱) همان، صفحات ۲۷ و ۲۸.

سؤالاتی نمودند و ایشان جواب مشروح علمی دادند و یک نسخه خطی رقمی از تقویمی که برای آن سال استخراج کرده بودند به حضرتش ارائه دادند. ایشان پرسیدند: «آیا تقویم رقمی نیز چاپ می‌کنید؟» گفتند: «چون علاقه‌مندان به آن خیلی کمند و مصرف آن زیاد نیست از این جهت چند سال است چاپ نمی‌کنم.» و حضرتش فرمودند: «متأسفانه در ایران هم به همین نظر چند سال است چاپ نمی‌شود و نزدیک است این اثر علمی مهم از بین برود، زیرا نه دولت به حفظ آن علاقه‌مند است و نه مردم ابراز علاقه می‌کنند. امروزه کسانی که تقویم رقمی و رموز آن را بدانند خیلی کمند و من چون بدان آگاه و هیئت قدیم را تحصیل کرده‌ام، علاقه زیادی بدان دارم و از اینکه چند سال است چاپ نمی‌شود خیلی متأسفم. و به عقیده من حق این است که هم دولت و دانشگاه ایران و هم افغانستان نگذارند این علم مهم و اثر علمی از بین برود و آن را حفظ کنند و تشویق نمایند. نهایت آنکه دستور دهند کسانی که در علم نجوم و هیئت قدیم واردند و اقدام به نوشتن تقویم معمولی یا رقمی می‌کنند هیئت و نجوم جدید را هم تکمیل نمایند، و در دانشکده علوم و رشته ریاضیات هم کرسی هیئت و نجوم قدیم و هم از جدید داشته باشند؛ چون ما فعلاً در دوره کنونی از خود که چیز مهمی نداریم، اقلأً افتخارات سابقه را حفظ کنیم.» ایشان نیز تصدیق نمودند.

آنگاه حضرتش از وضع شیعه در افغانستان بویژه هرات از ایشان سؤال نمودند. ایشان گفتند: عده شیعه در افغانستان کمند و دولت هم چون مذهب حنفی دارد و متعصب است و از طرفی چون شیعه اظهار علاقه و دوستی به ایران می‌کنند، زیرا مذهبشان یکی است و دولت برعکس جدیت دارد که مردم را از ایرانیان دور کند، ازین رو دولت نظر خوبی به شیعه ندارد و در مذهب خود هم تقیه می‌کنند. حتی در هرات که نسبتاً شیعه از سنی بیشتر است، چون حکومت سنی است، آنها آزادی کامل ندارند.^۱

(۱) همان، صفحات ۳۴ و ۳۵.

علوم دینی و علوم جدید

یکی از مدارس علوم دینی در افغانستان آن روز فخرالمدارس بوده که پدر بزرگوارم در هرات به دیدن آن رفتند. رئیس این مدرسه مولوی نعمت‌الله با مقام علمی‌ای که داشت بسیار متواضع و خلیق بود و لباسی بسیار ساده مانند لباس دهاقین برتن داشت و این وضع ساده‌ی وی موجب مسرت معظّم‌له شده بود. ضمن مذاکرات مختلفی که انجام شد مولوی اظهار داشت علاوه بر فقه حنفی، علوم جدید و همچنین یکی از زبان‌های زنده دنیا در آنجا تدریس می‌شود، ایشان نیز این عمل را پسندیدند و فرمودند: ^۱ «عقیده من نیز همین‌طور است که باید مبلغین مذهبی اقبالاً به یکی از زبان‌های زنده دنیا آشنا باشند که بتوانند برای صاحبان آن سخن گویند و حقائق اسلام را بیان نمایند. و همچنین اطلاع از علوم جدید و آشنایی بدانها علاوه بر آنکه مکمل توحید است، برای اثبات بعض مطالب و عقاید دینی و تبلیغ دانشمندان آن علوم مفید است و رویه شما درین مورد بسیار به‌جا و پسندیده است.»

سپس فرمودند: «حال که شما می‌خواهید جمع بین علوم قدیمه و جدیده نمایید، خوب است در رفع اختلاف بین شیعه و سنی نیز به قدر وسع بکوشید، که همین اختلافات باعث ذلت و انحطاط ما شده است و از جمله چون در هرات عده شیعه نیز زیادند، برای تشویق آنها کرسی تدریس فقه شیعه را نیز برای مدرسه ایجاد نمایید.» وی گفت: «اتفاقاً در این قسمت نیز خیلی کوشا هستم و حتی اگر از طلاب شیعه هم باشند، در اینجا می‌پذیرم و من سال‌هاست که همین عقیده را دارم و امیدوارم که این اختلافات که باعث خرابی وضع ما شده از بین برود.»

آنگاه ایشان فرمودند: «اختلاف در عقیده مخالف وحدت اجتماعی نیست و بلکه خود آن اختلاف نیز اگر دقت کنیم بین عقلای طرفین در حقیقت وجود ندارد، زیرا بین عقلای و منصفین شیعه و سنی تقریباً اختلافی نیست دراینکه وصایت معنوی

(۱) همان، صفحات ۴۴ و ۴۵.

پیغمبر اکرم (ص) بعد از او به علی (کرم الله وجهه) رسید و اتقنی واعلم و افضل صحابه بود و نیز شکی نیست در اینکه خلافت صوری و ریاست ظاهری اسلام را ابوبکر به عهده گرفت، و فقط اختلاف در این است که آیا علی نیز نسبت بدین امر رضایت داشته یا نه؟ شیعه می‌گویند، علی بدین امر راضی نبود و خود را احق و اولی می‌دانست و البته اولی هم بود و اهل سنت گویند این امر با رضایت علی بود، به دلیل آنکه بعداً نیز در همه امور مملکتی با علی مشورت می‌کردند و آنچه علی می‌گفت، قبول می‌کردند و علی هم آنچه لازم بود در مشورت بیان می‌کرد و مضایقه نداشت. و البته این اختلاف در امروز تأثیری ندارد و برای ما مفید نیست و جز آنکه ضعف و زبونی ما را زیاد گرداند اثری ندارد.»

شیخ احمد جام و شیخ زین الدین تایبادی

معظم له به اتفاق آقایان مذکور به زیارت قبر شیخ احمد جام از عرفای قرن پنجم هجری معروف به "ژنده پیل" عازم شدند. و از آنجا به شهر طیبات که معرب و نام قدیم آن تایباد است به مزار شیخ زین الدین ابوبکر علی تایبادی رفتند. وی از مشایخ قرون هشتم و نهم است و جامی در نفحات الانس^۱ وی را اویسی خوانده و می‌گوید از روحانیت شیخ الاسلام احمد جامی کسب فیض نموده، ولی به نظر ایشان ارتباط در خواب یا اتصال به روحانیت برای سلوک و تربیت کافی نیست و شیخ تایبادی نیز اتصال ظاهری داشته و ارادتش به شیخ عبدالرحمن مصری می‌رسد.

جامی

یکی از جاهایی که در هرات دیدن نمودند، مقبره عبدالرحمن جامی بود. وی از عرفای قرن نهم و از بزرگان سلسله نقشبندیه و مرید خواجه سعدالدین کاشغری بوده.^۲

(۱) نفحات الانس، تصحیح دکتر محمود عابدی، ص ۴۹۹.

(۲) تذکره دولشاه، ص ۵۴۷.

در تشیع و تستن وی اختلاف است. و حضرت والد در این باره ضمن تحقیقی می‌فرماید: قاضی نورالله شوشتری وی را شیعه نخوانده، مرحوم حاج میرزا زین العابدین شیروانی نیز تصریح به تستن او کرده است، ولی مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه) که از اکابر علما و عرفای قرن گذشته بودند، اثبات تشیع وی کرده^۱ و شرحی هم از روضات الجنات ذکر نموده‌اند که وی خودش به تشیع خویش تصریح کرده و هر که در منزل جامی از عیال و نزدیکان بود، مذهب تشیع داشت ولی جامی به آنها تأکید در تقیه می‌کرد. به هر تقدیر در اینکه به ظاهر مذهب حنفی داشته شکی نیست.

کمال‌الدین حسین کاشفی سبزواری

سپس به دیدن مقبره کمال‌الدین حسین کاشفی واعظ سبزواری (متوفی ۹۱۰ هجری) رفتند که در طریقت نقشبندیّه وارد و به جامی ارادت داشته و بنابر قولی خواهر جامی را به عقد ازدواج خویش درآورده است. وی صاحب تألیفات عدیده از جمله تفسیری در قرآن به نام مواهب علیه و معروف به تفسیر حسینی که در چهار جلد به چاپ رسیده و همچنین کتاب روضة الشهداء فی مقاتل اهل البیت است که اولین کتاب جامع در وقایع عاشورا می‌باشد. و در اوائل مرسوم شدن مجالس عزاداری حضرت سیدالشهداء از روی این کتاب ذکر مصائب می‌شد، از این رو مجالس عزاداری آن حضرت به مجلس "روضه خوانی" معروف گردید و اکنون هم به همان نام مشهور است.

و شاید بتوان یکی از دلایل تشیع جامی را نیز تشیع و حب اهل بیت در کاشفی سبزواری دانست که هم مسلک و همراه وی بوده است. و در ادامه سفر پس از دیدن آرامگاه‌ها و آثار باستانی با قاضی القضاة هرات ملاقات کردند و ایشان را ترغیب و

(۱) مقدمه کتاب سبحةالابرار جامی، تهران، ۱۳۵۳ قمری.

تشویق به رفع اختلافات میان شیعه و سنی و رفع حس بدبینی و کینه که در بعضی افراد عوام اهل سنت نسبت به شیعه در آنجا وجود دارد، فرمودند.

خواجه عبدالله انصاری

آنگاه به محل گازرگاه مدفن عارف جلیل خواجه عبدالله انصاری عزیمت فرمودند. وی (۳۹۶-۴۸۱ هجری) در طریقت خدمت شیخ ابوسعید ابوالخیر و مشایخ دیگری در زمان خود رسیده و دست ارادت به شیخ ابوالحسن خرقانی داده است. حضرت آقای رضا علیشاه قبلاً نیز تحقیق مفصّلی در احوال و آثار وی کرده بودند که چاپ شده است.^۱ خواجه علی الظاهر بر وفق مذهب حنبلی عمل می‌کرده، ولی همچون جامی به نظر حضرت والد در تسنن وی اشکال است، زیرا خودش در رساله هفت حصار نام ائمه اطهار (علیهم السلام) را صریحاً ذکر کرده است.^۲

کابل

کابل از بزرگترین شهرهای افغانستان و پایتخت آن مملکت است که حضرت والد وارد آن شدند. از جاهایی که در کابل تشریف بردند، موزه کابل و مزرعه‌ای به نام "کلاته میر" بود که در بالای تپه‌ای واقع شده و باغ انگور مفصّلی داشت که عموم عابریین اجازه استفاده از آن داشتند.

مساجد محلی

نکته‌ای که در آن مزرعه جلب نظر معظم له را کرد، مسجدی بود که برای اقامه نماز عابریین تأسیس شده بود. و در این باره فرمودند: «مرسوم همه ممالک اسلامی

(۱) به بخش «آثار علمی و سخنرانی‌ها» ایشان (ص ۱۸۴) مراجعه شود.

(۲) رساله «هفت حصار»، رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، با مقدمه جناب حاج سلطانه حسین تابنده گنابادی، چاپ چهارم، ص ۱۷۷.

(متأسفانه به غیر از ایران) این است که هر مؤسسه و بنگاه که دارای کارمندان زیادتری می‌باشد، مسجدی اختصاصی به تناسب خود بنا می‌کند و مؤسسات مهم عموماً دارای مسجدی در محل کار خود می‌باشند و کاخ‌های سلطنتی هم مسجد دارد... و ما از مشاهده این قسمت‌ها در افغانستان از جهت اینکه علاقه‌مندی آنها را به امور دینی می‌رساند خوشوقت می‌شدیم و از جهت اینکه چرا ایرانیان در این امور از سایر ممالک اسلامی عقب‌ترند متأسف می‌گشتیم. امروز ممالک مسیحی در علاقه‌مندی به امور دینی از ممالک اسلامی جلو‌ترند و ممالک سنی مذهب هم از کشور ایران که تنها کشوری است که رسماً مذهب تشیع دارد جلو‌ترند و به امور دینی بیشتر از ما ابراز علاقه می‌کنند، جای بسی تأسف است که ما ایرانیان این‌طور به آداب دینی خود بی‌علاقه باشیم. فساد اخلاقی و هرج و مرج اجتماعی و اخلاقی که در میان ما امروز حکمفرماست، بر اثر بی‌قیدی و بی‌علاقگی نسبت به امور دینی است. صلاح جامعه به صلاح افراد است و صلاح فرد هم به تقویت وجدان دینی و روح اخلاقی است. ما باید کوشش نماییم که این وجدان را در خود بیدار کنیم و تربیت نماییم و لازمه آن مراقبت در احکام و حفظ شعائر اسلامی است.»^۱

کتابخانه مطبوعات

کتابخانه مطبوعات از بزرگترین کتابخانه‌های افغانستان بود که پدر بزرگوارم به دیدنش رفتند. آنچه در آنجا موجب تعجب و تأسف معظّم له شد این بود که آن کتابخانه اصلاً کتابی در فقه شیعه نداشت، «در حالی که کتابخانه باید جامع بوده و دارای همه قسم کتب مختلفه بوده باشد و این دلیل نهایت تعصب جاهلانۀ آنها است.»^۲

(۱) گردش افغانستان و پاکستان، صفحات ۷۹ و ۷۸.

(۲) همان، ص ۹۴.

آزادی ادیان

عصر آن روز چند نفر از رجال فرهنگی افغانستان به ملاقات ایشان آمدند. آنان در خفا اظهار تشیع کرده و می‌گفتند: مأمورین دولت اگر مطلع از تشیع کسی گردند، با او سختگیری نموده و به بهانه‌های مختلف از ادارات دولتی اخراج می‌کنند. با شنیدن این کلام پدر بزرگوارم متأثر شده و فرمودند: «هر دولتی باید به افراد کشور خود به یک نظر نگر بسته و آسایش همه را رعایت کند و هر چند مذهب رسمی دولتی وجود داشته باشد، ولی سایرین نیز باید آزادی داشته باشند مخصوصاً مذهب تشیع که یکی از مذاهب بزرگ اسلامی است، بلکه باید دولت حتی الامکان بکوشد که اختلافات را مرتفع کند و بین افراد جامعه روح هماهنگی و یگانگی ایجاد نماید و شیعه و سنی را به همدیگر نزدیک کند، نه آنکه تعصبات جاهلانه را به کار برده و به آتش تفرقه دامن زند که عاقبت الامر به ضرر دولت و مملکت تمام می‌شود. ترقی هر جامعه و مملکت بسته به اتحاد و تشریک مساعی افراد با یکدیگر است و هر جا اختلاف حکمفرما باشد روی آسایش را نمی‌بینند.»^۱

شیخ احمد سرهندی

پس از رفتن اشخاص سابق الذکر، آقای محمد هاشم مجددی از محترمین سلسله نقشبندیه و از احفاد شیخ احمد سرهندی به دیدارشان آمد. شیخ احمد فاروقی (متولد ۹۷۱ قمری) اهل سرهند هندوستان معروف به مجدد الف ثانی از معروفترین مشایخ سلسله نقشبندیه است که در آن طریقه از وی بانهایت تعظیم و احترام ذکر می‌کنند و مقام او را بلندتر از سایر مشایخ دانسته و "امام ربّانی" می‌خوانند. مکاتیب وی در دو جلد مفصل چاپ شده است. وی در آن کتاب دعوی کشف و شهودهایی می‌کند به حدی که خود را بالاتر از بسیاری از انبیا و اولیا و ائمه هدی (علیهم السلام)

(۱) همان، ص ۹۵.

دانسته‌است که به عقیده ما خلاف ادب بلکه اشتباه است، زیرا ما مقام ائمه هدی (علیهم‌السلام) را مافوق سایر بزرگان می‌دانیم و معتقدیم که همه خوشه‌چین خرمن آنان و از خوان آنها فیض می‌برند. بعضی مطالب دیگر نیز در آن مکاتیب موجود است که مطابق سلیقه و عقیده حضرتش نبود. وفات شیخ در ۲۹ صفر سال ۱۰۳۴ قمری بوده و در همان سرهند از دنیا رفت و مدفون گردید و چون "به مجدد الف ثانی" معروف بود، فرزندان وی به "مجددی" معروف شدند.

اجتهاد پیامبر؟

حضرتش در پغمان از شهرهای بیلاقی نزدیک شهر کابل به مدرسه عالی علوم دینی تشریف بردند و با اولیای آن مدرسه مذاکره نموده و در چند کلاس دقایقی شرکت کردند. در یکی از کلاس‌ها این مسأله را بحث می‌کردند که آیا برای پیامبر در موقعی که وحی نازل نمی‌شد، اجتهاد جایز بود یا نه؟ بعضی گفته‌اند پیغمبر هم می‌توانست به عقل خود اجتهاد کند، زیرا عقل او از عقول همه ماکامل تر بود و در صورتی که برای ما اجتهاد جایز است برای او به طریق اولی جایز بود. و بعضی گفته‌اند می‌توانست تا سه روز صبر کند، اگر حکم مورد ابتلاء و احتیاج به وحی معلوم می‌شد فبها والا می‌توانست اجتهاد کند. و بعضی هم گفته‌اند اگر وقت موضوع مورد احتیاج ضیق بود و می‌گذشت برای او هم اجتهاد در آن موقع جایز والا صبر کردن تا آنکه وحی برسد لازم بود. و مدرّس کلاس که حنفی بود می‌گفت: عقیده حقّ که عقیده حنیفه است آن است که طبق آیات شریفه که دلالت بر لزوم تدبّر و تعقل در امور می‌کند بر هر فردی لازم است که در امور تدبّر و تعقل نماید و به عقل خود رجوع کند و پیغمبر نیز دارای قوه عاقله است و باید آن را به کار برد، ازین رو برای پیغمبر نیز موقعی که حکم مورد ابتلاء به وحی معلوم نباشد، اجتهاد جایز است، لیکن وقتی اجتهاد کرد در اجتهاد خود هیچگاه خطا نمی‌کند ولی دیگران ممکن است در اجتهاد خود خطا کنند و اجتهاد او حکم وحی را دارد.

در این حال حضرت والد با تعجب گفتند: «پس و ما يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۱ چه معنی دارد و اگر پیغمبر هم محتاج به اجتهاد باشد فرق بین او و ما چیست؟» او گفت: البته اجتهاد او هم در حکم وحی است. ایشان فرمودند: «قضیه قطع شدن وحی در مدت چهل روز و جواب ندادن حضرت به سؤال کنندگان تا وقتی که وحی نازل شد، دلالت بر این می‌کند که هیچ وقت بدون وحی کاری نمی‌کردند و به اضافه چون تعیین تکلیف برای مکلفین در موقع حاجت بر شارع که خداوند باشد لازم است، پس تأخیر در تعیین حکم و نازل نشدن وحی در آن موقع خلاف منظور است.» و مدرس گفت: «عقیده حنفیه این است که بیان کردیم و عقل او را در حکم وحی می‌دانیم.» معظم‌له بیش از این مناسب ندانستند که در آن باب سخن گویند و ساکت شدند، ولی این مسأله حقیقتاً باعث تعجب بلکه تأسف ایشان شد که چرا در کتب اصول چنین چیزی اصولاً ذکر می‌شود، در صورتی که در حقیقت خلاف منظور از تشریح و مخالف صریح قرآن است.

اساس تصوّف چیست؟

در سفارت ایران در افغانستان با آقای محمّد سرورخان از شعرای معروف افغانستان مواجه شدند و نامبرده از حضرتش درباره‌ی اساس تصوّف پرسیدند. و معظم‌له چنین شرح دادند:^۲ «عرفا و صوفیه می‌گویند اصل و پایه‌ی همه‌ی اعمال قلب است و تا عملی با دل ارتباط نداشته باشد اساس و حقیقت ندارد و عبادات نیز تا از روی واقعیت قلبی و حضور قلب نباشد تأثیری ندارد، و همان‌طور که خداوند برای هر یک از اعضا و جوارح وظیفه و تکلیفی در عبادت و بندگی مقرر فرموده، برای قلب نیز که اشرف اعضاء است وظیفه و دستوری تعیین کرده و آن این است که همیشه ارتباط با خداوند داشته باشد و به یاد او باشد و در همه‌ی اعمال باید این وجهه را رعایت کرد و دل را به خدا

(۱) سوره‌ی نجم، آیه ۳. او از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و این سخن وحی است.

(۲) همان، صفحات ۱۱۱ الی ۱۱۳.

داد.

رو دل به کسی ده که در اطوار وجود بوده است همیشه با تو و خواهد بود»
 «البته نباید ترک کار دنیا کرد بلکه ما اشتغال به کار را نیز لازم می‌دانیم که یکی از اختصاصات سلسله نعمة اللّٰهیه تقیّد به کسب و کار است، یعنی مؤمن باید همواره به کسب و کار مشغول بوده و از دسترنج خود ارتزاق کند بلکه اگر بتواند به دیگران نیز کمک نماید، نه آنکه چشم طمع به دست دیگران داشته و کّل بر جامعه باشد. ولی در عین حال از توجه به خدا و یاد او در دل نیز غفلت نداشته باشد، چه یاد خداوند در دل با کار منافات ندارد، بلکه در هر حال می‌تواند دل را به یاد خدا داشته باشد که مثل معروف است: دست به کار و دل با یار.

اندر همه جا با همه کس در همه کار می‌دار نهفته چشم دل جانب یار»
 «و چون ما معتقدیم و از لوازم طریقت ما است که دخالت در امور شرعیّه بدون اجازه شخصی که مجاز از سابق بوده و اجازه مضبوطاً و مسلسل به امام (ع) و از او به پیغمبر برسد، جایز نیست، لذا دستورات قلبیه هم که اساس دیانت است باید از شخص مجاز اخذ شود. پس حقیقت تصوّف ارتباط قلب است با خداوند و جمع بین ظاهر و باطن که در این صورت این شخص صاحب‌دل نامیده می‌شود و مصداق انّ فی ذلک لَذِکْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ^۱ می‌گردد.»

در این حال وی پرسید: بهترین کتب را راجع به مطالب عرفان چه می‌دانید؟ ایشان به تناسب حال و موقع فرمودند: «بهترین کتب درباره مطالب عرفانی و رموز آن مؤلفات شیخ محیی‌الدین بن عربی و بعداً شیخ صدرالدین قونوی و شیخ فخرالدین عراقی است. وی گفت: «آیا در اواخر هم کتابی در این باب نوشته شده؟» معظّم‌له فرمودند: «کتب عرفانی به عربی و فارسی خیلی زیاد و هر کدام از مؤلفین رویه و سبک مخصوصی در تألیف داشته‌اند و بهترین کتابی که در قرن اخیر در جمع بین مطالب

(۱) سوره ق، آیه ۳۷. همانا در این سخن برای صاحب‌دلان تذکری است.

عرفانی و ظواهر شرع نوشته شده کتاب صالحیه تألیف جدّامجد حقیر مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی است، که همه اسرار و رموز تصوّف و عرفان با بیان خیلی مختصر و رمز در آن نوشته شده است و رساله شریفه پند صالح تألیف جناب آقای صالح علیشاه نیز از حیث جامعیت همه دستورات قلبیه و قلبیه اهمیت بسیار دارد.» سپس از وضع سلاسل دیگر در ایران پرسیدند. ایشان در پاسخ فرمودند: «سلاسل فقر در ایران خیلی زیادند، هم در شیعه و هم در سنی، و در شیعه سلسله نعمه اللّٰهیه که همین سلسله طریقتی ما می باشد از همه معروف تر و به امّ السلاسل مشهور است، و در اهل سنت نیز سلسله نقشبندیّه در مرزهای شرقی و غربی ایران و سلسله قادریّه نیز در قسمت های غربی مانند کردستان شهرت دارند، ولی سلاسل دیگر هم وجود دارند.»

سنائی

روز چهارشنبه ۲۴ مهر نیز به دیدن شهر غزنه تشریف برده و ابتدا به زیارت قبر سنائی رفتند. سنائی از شعرا و عرفای بزرگ قرن پنجم بود که ابتدا مدح سلطان غزنوی می گفت و سپس بر اثر حادثه ای متنبه گردیده و ترک ملازمت سلطان کرد و خدمت خواجه یوسف همدانی^۱ توبه نموده و تلقین ذکر یافت. «سنائی از موقعی که ترک خدمت سلطان کرد و در رشته سلوک وارد گردید غالباً منزوی بود و با کسی معاشرت نداشت. مذهب او هم تشیع بود و حتی کمتر مایل به تقیه بود و در اوّل کتاب حدیقه الحقیقه که مدح خلفا را می کند، در موقع شروع به مدح علی (ع) گوید:

ای سنائی به قوت ایمان مدح حیدر بگو پس از عثمان
با مدیحش مدایح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق»

«و چون ذمّ و سبّ بنی امیه و معاویه می نمود و تشیع خود را اظهار می کرد، علمای آنجا تصمیم به قتل او گرفتند و از علمای بغداد استمداد و استفتاء نمودند و یکی از

(۱) خواجه ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی مرید شیخ ابوعلی فارمدی و وی نیز مرید شیخ ابوالقاسم گورکانی از اقطاب سلسله معروفیه است.

علمای آنجا که مسلم همه بود، حکم به منع مؤاخذه سنائی داد.^۱ مزار حکیم سنائی دارای روحانیت بود به نحوی که ایشان را متأثر کرد، و این امر دلالت بر بزرگی صاحب آن می‌کند.

بعداً به مزار شیخ رضی الدین علی لالا که از منسویین حکیم سنائی و دست ارادت به شیخ نجم الدین کبری داده بود، رفتند. شیخ رضی الدین در سوم ربیع الاول ۶۴۲ وفات یافت و در غزنه مدفون شد.

نقشبندیّه

و پس از بازگشت به کابل برای بازدید آقای محمد هاشم مجدّدی و پس از آن به همراهی ایشان برای دیدن شیخ ابراهیم جان رئیس سلسله نقشبندیّه رفتند. شیخ ابراهیم به هنگام ورود معظّم له، احترام زیاد نمود و حضرتش فرمودند: «چون به طور کلی نسبت به بزرگان مذهبی علاقه مند می‌باشند، لذا از ملاقات وی خوشوقت شده‌اند». همچنین فرمودند:^۲ «کسانی که دعوی طریقت دارند هرچند از سلاسل مختلفه باشند، یک نوع نزدیکی به یکدیگر دارند چون همه دعوی سلوک الی الله را دارند و رشته اجازه همه به یک نفر که مولانا و سیدنا علی بن ابی طالب (ع) باشد می‌رسد. ازین رو باید بیشتر به همدیگر محبت داشته باشند زیرا همه دعوی باطن و حقیقت می‌کنند و لازمه آن این است که نسبت به خلق خدا عموماً، مخصوصاً نزدیک تران به محبت و مهربانی باشند.» ایشان نیز تأیید کردند. و در ادامه سخن متذکر شدند که چون بزرگان سلسله نعمه اللّهیة رعایت دستورات شریعت را لازم می‌دانند، از این جهت وجد و سماع و غنا را که خلاف ظواهر شرع است مخالف سلوک می‌دانند.

(۱) همان، ص ۱۱۷.

(۲) همان، ص ۱۲۷.

مزار شریف

ایشان از همان موقعی که وارد کابل شدند برای حرکت به مزار شریف که به عقیده افغانی‌ها مدفن حضرت علی (ع) است، قصد داشتند و مذاکره می‌نمودند ولی متأسفانه چون راه خیلی طولانی (۵۸۴ کیلومتر تا کابل) و وسیله حرکت فراهم نبود، این سفر میسر نمی‌شد. از طرفی مدت و یزای اقامت نزدیک به پایان یافتن بود و مأمورین دولتی سختگیری نموده و تمدید ویزا نمی‌کردند. لذا با اصرار دوستان که می‌گفتند از حرکت به آنجا صرف‌نظر کنند، حضرتش استخاره از قرآن کردند، و این آیه آمد: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَنَجْزِيَنَّ الْأَخْيَارَ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱ و با توجه به اینکه این آیه تصریح در خوبی و بلکه لزوم حرکت و اشعار به آسایش در مسافرت به آنجا بود، تصمیم به حرکت گرفتند.

مزار شریف از شهرهای معروف و متبرک افغانستان است و وجه تسمیه‌اش به مزار شریف آن است که اهالی افغانستان معتقدند جسد مطهر حضرت علی (ع) در آنجا مدفون است.

اختلاف اقوال در مدفن مولی علی (ع)

ولی این قول به نظر ایشان خیلی بعید به نظر می‌رسد، زیرا امام امر به نبش هیچ قبری مخصوصاً قبر جدّ بزرگوارش علی (ع) نمی‌فرماید و به اضافه قبر حضرت در آن زمان به کلی مخفی و جز امام و نزدیکان و خواص خاندان عصمت کسی از آن اطلاع کاملی نداشت. و ظهور قبر حضرت بنا به قولی در زمان حضرت صادق (ع) شد که منصور دوانیقی خدمت حضرت عرض کرد و حضرت در جواب منصور محل آن را اظهار فرمود. به قولی هم در زمان حضرت کاظم (ع) ظاهر شد. از قول اول هم معلوم می‌شود که ظهور قبر در زمان منصور بوده نه قبل از دولت بنی عباس و در آن موقع بنی امیه

(۱) سوره نحل، آیه ۴۱. به کسانی که پس از آنکه مورد ظلم واقع شدند، در راه خدا مهاجرت کردند، در دنیا جایگاه نیکو دهیم و پاداش آخرتشان اگر بدانند بهتر است.

منقرض شده بودند و خطر نبش قبر در بین نبود، و به اضافه انتخاب بلخ که به مدینه منوره بسیار دور است با قصد اینکه مجدداً جسد را به مدینه برگردانند، بعید به نظر می‌رسد و خود نقل ثانوی نیز نبش مجدد می‌شود. به هر حال هر دو این اقوال به نظر معظم له خیلی بعید به نظر می‌رسید.

اقوال دیگری هم در این باب ذکر شده است، ولی عقیده شیعه متفقاً و محققین علمای اهل سنت بر این است که جسد مطهر حضرت در نجف اشرف مدفون و به هیچ وجه هم نقل نشده. و اکنون هم محترم و مطاف دوستان آن شاه مردان و پیشوای انس و جان می‌باشد و کعبه آمال عاشقان صاحب ولایت همان خاک پاک است. البته هر محلی که به نام آن بزرگواران باشد محترم و مقدس است چون انتساب به آن نام‌های پاک دارد. و روضه متبرکه مزار شریف نیز هر چند به عقیده معظم له صحت ندارد و جسد حضرت بدانجا نقل نشده، ولی از نظر آنکه به نام آن حضرت می‌باشد و مورد توجه و احترام نفوس بسیاری از مردم و وسیله و واسطه توسل آنها به آن حضرت است، محترم می‌باشد. ایشان هم به زیارت آنجا علاقه کامل نشان دادند و بانهایت اشتیاق به زیارت رفته و به نام صاحب ولایت در آنجا زیارت کردند.

و پس از تشرّف به زیارت، تصمیم گرفتند که برای ملاقات امام جمعه آنجا بروند. در مسجد جلو روضه، یکی از خدام آستانه مقدسه به حضرت والد عرض کرد که در اینجا هر حاجتی دارید بخواهید که برآورده می‌شود. ایشان فرمودند: «درخواست ما از شاه ولایت مآب این است که شفیع ما شده، از خداوند بخواهد که توفیق بندگی خدا و اطاعت پیغمبر و محبت خودش به ما عنایت فرماید.»^۱

پاکستان

و از کابل به سمت پاکستان حرکت فرمودند و در پشاور با چند نفر از معارف

(۱) همان، ص ۱۶۰.

شیعه آنجا ملاقات نمودند. از جمله با شخصی روحانی نما که خود را از مبلّغین شیعه معرفی می‌کرد، ولی متأسفانه از همان اوان برخورد، رفتاری ناشایست و برخلاف شریفهٔ اِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا و حدیث اَكْرَمُوا الضَّيْفَ و لو كَانَ كَافِرًا رفتار نمود. سپس نامبرده راجع به اختلافاتی که در مذاهب شیعه پیش آمده، به کنایه سخن گفت و ایشان فرمودند: ^۲ «مذاهب مختلفهٔ شیعه بعضی در اعتقادات و امور اخلاقی است، مانند مذاهب صوفیه و اینها با علما اختلافی ندارند چون در فروع با علما متحدالعقیده‌اند و حتی از مراجع تقلید شیعه تقلید می‌کنند، چون به عقیدهٔ ما این دو رشته به هیچ وجه مخالف یکدیگر نیستند بلکه کمک و معاضد همدگر می‌باشند. بعضی اختلافات هم مربوط به احکام شرعی و فروع است مانند اختلاف اصولی و اخباری که سابقاً بوده و حتی به تکفیر و تفسیق همدیگر نیز منجر شده بود. و اکنون هم یک رشته از اخباریین که شیخیه هستند موجود می‌باشند که اختلاف نظر با اصولیین دارند، ولی این اختلاف نیز نباید باعث تکفیر و تفسیق یکی از طرفین بشود چون از مذهب خارج نیستند.»

سپس نامبرده گفت: «اصلاً تصوّف مانند خاری است که در چشم بخلد». از این کلام، حضرت والد متغیّر و برافروخته شده، در پاسخ افزودند: ^۳ «اولاً ما به قصد ملاقات و آشنایی برادران شیعه آمده و گمان نمی‌کردیم که در اینجا هم القائنات سوء در میان شیعه باشد که برای ایجاد اختلاف، تحریک و ایجاد شبهه می‌کنند. ثانیاً ما در اینجا مهمان شما هستیم و گمان نمی‌کنم هیچ صاحب وجدانی خواه مؤمن و شیعه و خواه سنی و خواه کافر نسبت به مهمان خود خلاف احترام روا دارد و خوب است آداب معاشرت و رفتار با مردم را نیز از اخبار اهل بیت عصمت بخوانید و عمل کنید تا واعظ غیر متعظ نباشید. و من اگر می‌دانستم که شما نسبت به مهمان این رویه رفتار می‌کنید، بدینجا

(۱) مهمان را گرامی بدارید، اگرچه کافر باشد.

(۲) همان، ص ۱۸۶.

(۳) همان، ص ۱۸۷.

نمی آمدم. و ثالثاً من قصد تبلیغ مذهب ندارم و سدی برای کار شما نیستم ولی اگر بنای مباحثه و جدل است من هم حاضریم که جواب بدهم، ولی بدانید که شما نزد اهل وجدان مقصّر و سرافکنده خواهید بود. اگر قصد خدمت به شریعت مقدّسه دارید، بکوشید از کسانی که منکر دیانت اسلام می باشند یک نفر را وارد دین کنید یا از اهل سنت که اعتقاد واقعی به ائمه اثنی عشر ندارند هدایت کنید، نه آنکه دوستداران اهل بیت و کسانی را که به پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) افتخار می کنند از دین یا مذهب خارج کنید. این رویه خلاف عمل ائمه هدی (علیهم السلام) است.»

اختلافات مسلمین و غربت اسلام

پس از تودیع، حضرت والد به اتفاق همراهان حرکت فرمودند. ولی ایشان در بین راه خیلی متعجب بوده و افسوس می خوردند که شیعیان نیز بانهایت سادگی و خلوصی که دارند، ممکن است این القائات اذهان آنها را مشوب کند و اختلاف و بدبینی را در بین آنها ایجاد کند، ولی شیعه افغانستان چون این قبیل مسائل در میان آنها نیست نهایت محبت را با همه افراد شیعه مخصوصاً کسانی که از ایران می آیند دارند و اصلاً این بدبینی ها در آنها وجود ندارد. و می فرمودند: «در مسافرت هایی که من نموده ام در سوریه و لبنان و مصر و اردن که شیعه در اقلیت هستند و این قبیل اشخاص در میان آنها کم است، به هیچ وجه نظر سوئی با ما نداشته و در همه جا با کمال گرمی و خوشرویی از ما پذیرایی می کردند. حتی علمای آنجا مانند مرحوم سید محسن امین پیشوای شیعه شام و مرحوم سید شرف الدین عاملی قائد شیعیان لبنان، پس از معرفی خود و انتساب به طریقت نعمه اللهیه و ذکر نام اجداد و پدر بزرگوار، نهایت ملاطفت و محبت نموده و حتی مرحوم سید شرف الدین در ضمن مذاکرات خود با نگارنده فرمود: جَعَلْنَا اللهُ مِنْ جُنْدِكَ وَإِنْ جُنْدَكَ لَهُمُ الْغَالِبُونَ.»^۱ و مراتب تأثرات درونی ایشان از غربت اسلام و

(۱) همان، ص ۱۸۸.

اختلافات حاصله که برخلاف رضای حضرت رسالت (ص) و جانشینان او است خیلی زیاد شد.

موزه اشیا متبرّکه

در لاهور پس از ادای نماز جمعه در شاهی مسجد به محلی که موزه اشیا متبرّکه منسوب به بزرگان صدر اسلام است، رفتند. از جمله اشیا موجود در آنجا عمامه سبزرنگی منسوب به حضرت رسول (ص) و دستاری منسوب به حضرت علی (ع) بود که ایشان زیارت نمودند، ولی در صحت انتساب همه آنها شک داشتند. زیرا اولاً معلوم نیست که پیغمبر عمامه سبزرنگ داشته و ثانیاً در دستار منسوب به علی (ع) آیه قرآن به خط نسخ نوشته شده بود، در صورتی که در آن زمان اصلاً خط نسخ وجود نداشته، مگر آنکه بگوئیم آیات در دوره‌های بعد روی آن نوشته شده و آن هم بعید به نظر می‌رسد. به هر حال نمی‌توان به صحت انتساب قطع داشت، ولی در عین حال چون منسوب به آن بزرگواران است متبرّک و محترم می‌باشد و باید رعایت احترام نمود.

حافظ کفایت حسین

پس از زیارت آن اشیا متبرّکه که بیرون آمده و به منزل آقای حافظ کفایت حسین از زعمای شیعه لاهور رفتند. وی با محبت و ملاحظت بسیار با ایشان ملاقات و معانقه نمود. و پدر بزرگوارم سؤالاتی درباره عدّه شیعه لاهور، رفتار حکومت پاکستان با شیعیان، مرجع تقلید ایشان، اقامه نماز جمعه و مدارس دینی شیعه و علمای شیعه در کراچی پرسیدند و آقای حافظ کفایت حسین پاسخ دادند. و سپس نامبرده اظهار عذرخواهی کردند از اینکه منزلشان خیلی کوچک است و نمی‌توانند از معظّم له خواهش کنند تا به جای هتل در آنجا اقامت نمایند.

تعطیلی یکشنبه؟

روز شنبه بعدازظهر همان هفته مجدداً به خانه فرهنگ ایران برای دیدن چند نفر از دانشمندان دانشگاه که استاد زبان فارسی بودند رفتند و سخن از علاقه و پیوستگی پاکستان با ایران در میان آمد و از اینکه چگونه اسلام از طریق ایرانیان وارد هند و پاکستان گردید. از جمله مطالب دیگری که طرح شد زبان فارسی بود که سابقاً زبان رسمی دربار سلاطین هند بوده، ولی در ایام سلطه انگلستان این زبان مورد غفلت قرار گرفته است. سپس معظم له فرمودند: «هرچند من وارد در سیاست نیستم، ولی از نظر مذهبی خواستم بپرسم علت چیست که پاکستان که یک مملکت اسلامی است بلکه بزرگترین کشور اسلامی از حیث عدد نفوس می باشد و به طوری که مشاهده می شود به حفظ آداب دینی نیز نسبتاً علاقه مند است، مع ذلک تعطیل هفتگی خود را که قبل از استقلال یکشنبه بوده تغییر نداده و به جمعه تبدیل نموده و از طرفی تاریخ خود را نیز از مسیحی به هجری تغییر نداده است، در صورتی که حق این بود این دو قسمت را رعایت نماید و علاقه مندی خود را به شعائر دینی ظاهر گرداند.»

ایشان جواب دادند سؤال بسیار به جا و به موقعی بود و شایسته هم همین است که این دو امر رعایت شود. آنگاه پرسیدند آیا در پاکستان، دولت مدراس دینی هم در دانشگاه ها تأسیس نموده و وقتی پاسخ منفی شنیدند، فرمودند خیلی خوب بود که دولت پاکستان در این باب اقدام می کرد.

شارب

صبح یکشنبه به کلیسای واقع در لاهور برای مشاهده تشریفات که در موقع عبادت مسیحیان انجام می شود، رفتند. و پس از بیرون آمدن از کلیسا به جامعه امامیه که مدرسه علوم دینی بود تشریف بردند و با بعضی مدرّسین مذاکراتی نمودند. یکی از مدرّسین نسبت به شارب ایشان اعتراض کرد. و ایشان در پاسخ فرمودند: «گذاشتن شارب حرمت ندارد و هیچ کس قائل به حرمت آن نشده است، بلکه علما هم قائل به کراهت

آن هستند نه حرمت. گفتند: مع ذلک تأکید زیادی در زدن آن شده است. ایشان فرمودند: این اخبار را همهٔ علما از باب تسامح در ادلّهٔ سنن تلقی به قبول نموده‌اند و من از مرحوم آیت‌الله آل کاشف الغطاء و چند نفر دیگر از علما اجازهٔ اجتهاد و نقل روایت دارم و عقیدهٔ خودم این است که این اخبار ضعیف و مدارک دیگری نیز با آنها معارضه می‌کند، لذا مقید به زدن آن نیستم و به اضافه من با همین وضع خدمت آقایان مراجع تقلید و آیات‌الله عظام و حجج اسلام مانند آقای اصفهانی و مرحوم آقای آل کاشف الغطاء و مرحوم آقای قمی و آیت‌الله سید محسن حکیم و بسیاری دیگر از مراجع تقلید رسیده، هیچ‌کدام در باب شارب من اظهاری نکرده‌اند و اگر گذاشتن آن خیلی مذمت داشت آنها در نهی از منکر اولویت داشتند. ایشان گفتند منظور من اعتراض نبود بلکه سؤال بود، من از اینکه این سخن را به میان آوردم خیلی عذر می‌خواهم.»^۱

آنگاه برای خواندن فاتحه‌ای به مقبرهٔ سیدگامی شاه در همانجا رفتند. وی اولین کسی است که ذکر مصیبت خامس آل عبا(ع) را در لاهور رواج داد.

هجویری

و از آنجا به مقبرهٔ شیخ علی هجویری^۲ معروف به "داتا گنج بخش" رفتند. راهنمای ایشان که از طلاب جامعهٔ امامیه بود، اظهار کرد که صاحب این قبر از بزرگان اهل سنت و مورد نفرت و بغض شیعه است و رفتن بدانجا خوب نیست. ولی ایشان فرمودند: چون ما به قصد سیاحت آمده‌ایم باید برای گردش هم که باشد به آنجا برویم، ولی قلباً متعجب بودند که چرا اینقدر حس نفاق و اختلاف باید میان مسلمین حکمفرما باشد. درحالی که

(۱) همان، ص ۲۱۷.

(۲) ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی از مشایخ صوفیه (متوفی در سال ۴۶۵) که خدمت شیخ ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن صاحب رسالهٔ قشیره وارد در رشتهٔ طریقت گردید. از طریق دیگر نیز می‌توان او را به شیخ ابوالقاسم گرکانی از اقطاب سلسلهٔ معروفیه منتسب دانست.

اولاً هجویری از مشاهیر و معاریف عالم اسلام است که پس از ورود در طریقت برای تبلیغ اسلام به هندوستان عزیمت کرد و به شهر لاهور پایتخت غزنویان هند رفت و در آنجا سکونت گزید و مردم به او توجه زیادی نموده وصیت شهرتش در همه جا پیچید و جمع زیادی را راهنمایی به دیانت اسلام نمود، و اصولاً دین مبین اسلام و مذهب تشیع عمدتاً و اولاً به واسطه تصوف و مشایخ صوفیه از جمله وی وارد هند گردید. ثانیاً وی صاحب کتب مهم عدیده است از جمله کشف المحجوب^۱ که اولین و قدیمی ترین کتب برجای مانده به زبان فارسی درباره تصوف است که بسیار مهم است و از نظر ادبی هم که باشد باید به او احترام بگذاریم. البته اگرچه ظاهراً اهل سنت بوده ولی این امر با احترام صوری وی منافاتی ندارد. هجویری در سال ۴۶۵ در لاهور درگذشت و در همانجا مدفون گردید و مقبره اش دارای بارگاه مجلل و گنبد زیبایی است که مردم از همه جا برای کسب فیض به آنجا رومی آورند.

زبان فارسی و تشیع

صبح چهارشنبه همان هفته نیز به ملاقات آقای شیخ محمد شریعت فرزند آیت الله شیخ فتح الله شریعت که مرجع تقلید شیعه بودند، رفتند. مشارالیه نماینده حضرت آیت الله بروجردی در کراچی بود و با حضرت والد بسیار محبت نمودند. و معظم له از خدمات ایشان در اتحاد میان شیعیان آنجا تقدیر کردند. یکی از مسائلی که مورد مذاکره قرار گرفت تبلیغات سعودی ها در پاکستان و نفوذ فرقه وهابی و عربیت بود که بر اثر آن فرهنگ و زبان عربی به تدریج به جای زبان فارسی جایگزین می شد. و برای ممانعت از این کار پدر بزرگوارم فرمودند: «در پاکستان و هندوستان بایستی هم روحانیون شیعه و هم حکومت ایران توجه بیشتری مبذول می داشتند که نگذارند زبان

(۱) کتاب کشف المحجوب به نثر و درباره تصوف و حالات و مقالات سلوک و شرح بزرگان صوفیه تا زمان وی می باشد و اولین بار آن را والتین ژوکوفسکی مستشرق روسی تصحیح و در لنینگراد چاپ کرد. ترجمه آن به زبان انگلیسی نیز توسط نیکلسون مستشرق انگلیسی در سال ۱۹۱۱ چاپ شد.

دیگری جلو بیفتد و حال هم باید بکوشند مذهب تشیع را تقویت و ترویج نمایند که بر اثر آن تدریجاً تمایل آنها به زبان فارسی نیز که زبان مملکت رسمی تشیع است، زیادت‌ر شود. و بحمدالله امروز حضرت آیت‌الله بروجردی توجهی به این قسمت نموده‌اند و شما را برای این کار مأمور کرده‌اند.^۱

نفوذ اسلام در هند به واسطه تصوف

سپس آقای شریعت درباره نفوذ مذهب تشیع و بلکه ظهور اسلام در هند قدیم متذکر شدند که نه به واسطه سلاطین و شمشیر آنها بود و نه به وسیله تبلیغ ظاهر دین و علمای شریعت، بلکه آنچه از حاق تاریخ برمی آید و مورخین به آن اذعان دارند، توسط بزرگان تصوف بود که به هندوستان مسافرت می نمودند و به نشر حقایق دینی همت می ورزیدند و قلوب را تسخیر می کردند و چون مردم هند به تصوف و مسائل معنوی بسیار علاقه مند هستند، از طریق تصوف مسلمان گردیدند. و حتی علمایی هم که به هندوستان مسافرت کرده و شهرتی پیدا نمودند، ملبس به لباس تصوف بودند. حضرت والد نیز مطالب ایشان را تأیید و تحسین کرده چنین ادامه دادند:^۲

«حقیقت اسلام همان تصوف است و حتی بین علما و عرفا مخالفتی در سابق نبوده و فقط در دو سه قرن اخیر این اختلافات شدت یافته بلکه بروز نموده و آن نیز روی اغراض شخصی بوده و در سابق اگر هم اختلافی بوده مختصر یا آنکه با صوفیه اهل سنت بوده، چون صوفیه شیعه به واسطه غلبه تسنن در تقیه بودند. و غالب عقایدی هم که در میان صوفیه مورد ایراد و اعتراض واقع شده مربوط به صوفیه اهل سنت بوده و صوفیه شیعه مانند علما و بلکه همه افراد شیعه گمنام بوده و تقیه می کردند. و همان طور که فرمودید بسیاری از عرفا مسافرت هایی به هندوستان نموده‌اند و چند نفر از اقطاب سلسله نعمه‌اللهیه از جمله چند کس از فرزندان حضرت شاه نعمت‌الله در

(۱) گردش افغانستان و پاکستان، ص ۲۲۷.

(۲) همان، ص ۲۲۹.

شهرهای دکن سکونت داشته و پیروان سلسلهٔ نعمة اللّٰهیه نیز در هندوستان زیاد بوده‌اند و سلاسل اهل سنت هم از نظر انتساب به حضرت مولا (ع) مانند شیعه می‌باشند. ولی معلوم می‌شود صوفیّه اهل سنت در اینجا بیشتر از صوفیّه ممالک عربی این قسمت را متوجه شده‌اند چون در ممالک عربی به این اندازه که در اینجا می‌فرمایید در این باب اظهاری نمی‌کنند و همین امر هم در اثر اقدامات صوفیّه و عرفای شیعه است.»

ارتباط علمای پاکستان با سلاسل طریقت

روز جمعه نیز با آقای ناصرالدین جلالی رئیس سلسلهٔ قادریّه که به توسط آقای شریعت قصد ملاقات معظّم له را داشتند، در منزل آقای شریعت دیدار فرمودند. در این ملاقات آقای حاج شاه محمّد عبدالحامد قادری رئیس جمعیت علمای پاکستان همراه با آقای جلالی آمده بودند. پس از مراسم احوالپرسی و تعارفات معمولی، آقای شریعت گفتند: «آقای حاج عبدالحامد با آنکه از علما و رئیس جمعیت آنها می‌باشند از سلسلهٔ قادریّه هستند، و در پاکستان معمول است که همهٔ علما به یکی از سلاسل طریقت انتساب داشته باشند و بین علما و صاحبان طریقت نزدیکی و یگانگی است و عالمی نیست که به یکی از سلاسل بستگی نداشته باشد و اگر هم باشد گمنام است.» پدر بزرگوارم نیز در ادامهٔ مطلب فرمودند: «البته عقیدهٔ ما هم همین است که بین این دو سلسله اختلافی نیست و این دو دسته کمک یکدیگر در امور دین می‌باشند و اختلافاتی هم که پیدا شده یا ناشی از شبهه یا از جهالت و عدم تحقیق یا روی غرض ورزی و عناد است.»^۱

قادریّه

سپس حضرت والد از آقای جلالی دربارهٔ مُطاع کل سلسله که خلیفهٔ شیخ عبدالقادر

(۱) همان، ص ۲۳۳.

گیلانی باشد، پرسیدند. وی پاسخ داد: ^۱ «در سلسله ما خلیفه واحد نیست و ممکن است در یک زمان چند نفر جانشین باشند و هر کدام نسبت به پیروان خود مطاع بوده و مطاعی نداشته باشند، مثلاً در پاکستان من امور سلسله را رسیدگی می‌کنم ولی قادریه سایر ممالک به من انتساب ندارند.» ایشان فرمودند: «چگونه می‌شود در یک زمان چند نفر مطاع وجود داشته باشد در صورتی که این خلاف اساس تصوف است، زیرا در تصوف ارتباط و اتصال شرط است و عقل حاکم است که در هر زمان یک نفر باید مطاع کل باشد و بقیه مشایخ پیروی او کنند و او نیز طبق نص سابق تعیین می‌شود و جنبه وراثت ندارد و انتساب صوری هم مناط نیست و به عقیده ما این نص موجود است تا به حضرت علی (ع) و پیغمبر (ص) برسد.» و این جواب که ایشان دادند مورد تعجب معظم له شد ولی در مذاکراتی که بعداً با بعض مشایخ سلسله که در عراق عرب و کردستان ایران دعوت می‌کردند به عمل آمده بود، از جمله همین موضوع سؤال شد و آنان تأیید کردند که مطاع کل در سلسله یک نفر است که از احفاد شیخ عبدالقادر و ساکن عراق عرب می‌باشد ولی جواب آقای ناصرالدین برخلاف آن بود.

علو مقام علی (ع)

سپس آقای شریعت اظهار داشتند که آقای ناصرالدین نسبت به مقام مقدس علوی اشعار و مدیحه‌های بسیار سروده‌اند و حتی به قدری نسبت به مقام آن حضرت غلو دارند و اشعار غلو آمیزی در ستایش آن حضرت گفته‌اند که من که شیعه‌ام آن را غلو می‌دانم و در تفوه به آن و خواندن آن اشکال می‌کنم. ایشان فرمودند: «اتفاقاً همان طور که عرض کردم در افتخار انتساب به حضرت مولی اختلافی بین صوفیه شیعه و سنی نیست و اختلاف در ظاهر مذهب است که صوفیه اهل سنت به روش یکی از مذاهب اربعه عمل می‌کنند ولی صوفیه شیعه به عمل برطبق مذهب حق جعفری اثنی عشری

(۱) همان، ص ۲۳۶.

مقتید هستند، ولی همه سلاسل شیعه و سنی رشته اجازه را به حضرت مولی (ع) می‌رسانند و خلفای دیگر در رشته طریقت وارد نیستند. و بنابراین به عقیده ما همه فیوضات الهیه از پیغمبر توسط علی (ع) به مؤمنین و سالکین بلکه به همه خلق می‌رسد و چون دوره نبوت خاتمه یافته و دوره ولایت است، پس حقیقت علی که صاحب ولایت مطلقه کلیه است و در هر زمان توسط یکی از جانشینان خود که آخرین آنها دوازدهمین حجت خدایی فرزند حضرت امام حسن عسکری است، افاضه فیض می‌کند و ازین رو جلوه او که ظلّ جلوه الهی است در همه مراتب وجود دارد و سریان ظلّی، پس از مرتبه نبوت، در همه ذرات موجودات دارد. و از جدّ امجد بزرگوارم جناب حاج ملا سلطان محمد از معنی غالی سؤال شده بود، جواب داده بودند: غالی کسی است که زیاده از حال خود و نفهمیده چیزی را بگوید، پس اگر ما معنی ولایت و حقیقت علویّت را بفهمیم و نفهمیده نسبت بعض امور به او بدهیم، چون می‌دانیم که آنچه به او نسبت می‌دهیم به سبب افاضه الهیه بر او می‌باشد، اشکالی ندارد، زیرا او مظهر تامّ الهی شده و آنچه به او نسبت می‌دهیم در حقیقت به خدا نسبت داده‌ایم که: دمدم نائی در این دم می‌دمد. چنانکه از مرحوم حاج محمد کاظم سعادت علیشاه اصفهانی... سؤال شده بود که فرق ما و کسانی که دعوی الوهیت برای علی نموده‌اند (علی اللّهیان) چیست، در صورتی که ما نیز مقام علی را مافوق بشر می‌دانیم؟ فرموده بود: ما می‌گوییم علی نیست خدا است و آنها می‌گویند خدا نیست علی است. مقصود ایشان آن است که ما علی را فانی مطلق در ذات حق دانسته و او را مظهر تامّ و کامل احدیت می‌دانیم و آنچه از او صادر می‌شود و به او نسبت می‌دهیم از خدا می‌دانیم و توجه ما به او بالاصاله نیست بلکه از جهت مظهریت است، ولی آنها خودش را قائم بالذات می‌دانند و البته این کفر است.» بنابراین آنچه به علی (ع) از نظر ظلیت و مظهریت نسبت دهیم صحیح است، ولی اگر از روی تقلید و نفهمیده بگوییم یا قصد ریا و سمعه داشته باشیم و حال ما مطابق مقال نباشد، غلو محسوب می‌شود بلکه نفاق است، بلکه به عقیده بعضی علمای معانی و بیان که کذب را عبارت از عدم مطابقت با اعتقاد گوینده دانند هر چند مطابق

واقع باشد، کذب نیز در بعض موارد محسوب می‌شود چون مطابق با حقیقت حال گوینده نیست که فرموده: **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُوْلُهُ وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَكَٰذِبُوْنَ**^۱ و بنابراین در بیان ایشان نیز این قسمت را باید منظور داشت.^۲

شیخ عبدالقادر گیلانی

وی از سادات حسنی و ملقب به محیی‌الدین و مکتبی به ابومحمد بوده که در سال ۴۷۱ در گیلان متولد و در ۵۶۱ در بغداد وفات نموده است. بعضی او را از جیل یکی از قرای تابعه بغداد دانسته‌اند نه از جیلان معرب گیلان، ولی پدر بزرگوارم معتقد بودند که این عقیده بعید به نظر می‌رسد چون اگر اهل جیل بود باید جیلی گفته می‌شد نه جیلانی، هرچند بعضی هم جیلی گفته‌اند ولی قول مشهور جیلانی است. همان‌طور که گفته شد در کتب تذکره عرفانی وی را از ذریه حضرت حسن بن علی (ع) خوانده‌اند، ولی در کتاب لغت‌نامه دهخدا در ذکر صفویه، مؤلف اظهار عقیده نموده که شیخ صفی‌الدین، شریف و از اولاد رسول نبوده و بعداً این نسبت به وی داده شده، همچنین نسبت به شیخ عبدالقادر می‌نویسد که وی در زمان خودش سید نمی‌بود و کسی او را به سیدی نمی‌شناخت. ولی به نظر ایشان آنچه درباره صفویه و شیخ عبدالقادر در آنجا ذکر شده هیچ کدام دلالت بر شریف نبودن آنها نمی‌کند و عقیده قریب به اتفاق مورخین و عدم اختلاف دیگران در این باب مخالف با آن نظریه است، و نمی‌توان اموری را که مورد اتفاق دیگران است به بعضی امور استحسانی یا قول غیر مشهوری رد کرد؛ و به نظر معظم‌له این قول ناشی از غرض و عناد و محض تهمت و افتراست. و بعضی هم در این باره استدلال نموده‌اند که این دو نفر به نام شیخ صفی‌الدین و شیخ عبدالقادر معروف بوده‌اند نه به نام سید که خود دلالت بر شریف نبودن می‌کند، ولی این نیز

(۱) سوره منافقون، آیه ۱. و خدا می‌داند که تو پیغمبر اوایی و خدا گواهی می‌دهد که منافقان دروغگویانند.

(۲) گردش افغانستان و پاکستان، صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸.

درست نیست زیرا کلمه شیخ از اصطلاحات صوفیه و عرفا است و مراد راهنمای طریق است نه آنکه اصطلاح عوام مراد باشد.^۱

شیخ عبدالقادر در سال ۴۸۸ پس از ورود به طریقت شهرت زیادی پیدا کرد، به طوری که او را شیخ مشرق و شیخ ابومدین شعیب بن حسین را شیخ مغرب گفته‌اند. سلسله قادریه در هندوستان و پاکستان و عراق و کردستان و سوریه و ایران پیروان زیادی دارد.

همبستگی میان علما و عرفا

پس از آنکه آقای جلالی و آقای حاج عبدالحامد رفتند، آقای شریعت مجدداً اظهار داشتند که این شخص با آنکه از علمای بزرگ پاکستان و رئیس جمعیت علما است، مع ذلک به آقای ناصرالدین جلالی ارادت کامل دارد و در طریقت قادریه وارد است. و به طور کلی بیشتر علمای اینجا به یکی از سلاسل طریقت انتساب دارند و کم است عالمی که انتساب نداشته باشد بلکه برای او و هن است که وارد رشته‌ای از طریقت نباشد، برخلاف ایران که بعضی علما روی خوشی به صاحبان طریقت نشان نمی‌دهند بلکه گاهی مخالفت هم می‌کنند، در صورتی که نباید چنین باشد. ایشان نیز تصدیق نموده، فرمودند: «این اختلاف تا اواخر صفویه به این شدت نبوده و اگر هم اختلافی بوده کم بوده و ظاهر نمی‌کردند و با هم معاشرت داشتند و بسیاری از علما، مانند ابن فهد حلّی و ابن ابی‌جمهور و شیخ بهائی و مجلسی اول و مرحوم فیض با آنکه از علمای درجه اول بودند، به تصوف نیز تظاهر می‌کردند و البته مخالف هم داشتند ولی خیلی زیاد نبودند. و این اختلاف از اواخر صفویه روی اغراض شخصی و سیاسی شدت یافت و شاه سلطان حسین صفوی شروع به مخالفت با درویش کرد و علما را نیز در همه جا به این امر وادار نمود و برای اینکه به مخالفت خود صورت حقانیت بدهند

(۱) این قول را احمد کسروی در کتاب شیخ صفی و تبارش اظهار و سعی به اثبات کرده که حضرت والد به شدت ردّ می‌کردند.

بعضی اعمال و عقایدی را که برخی مدعیان تصوف و قلندران لابلالی اظهار می‌داشتند یا در میان صوفیة اهل سنت وجود دارد و مربوط به صوفیة شیعه نیست، مانند عقیده حلول و اتحاد یا عدم تقید به آداب دینی یا داشتن مجالس سماع، به صوفیة شیعه نسبت داده و آنها را مورد قدح و طعن قرار دادند. و جدّ امجد اعلیٰ مرحوم حاج ملا سلطانمحمد اظهار داشته بودند که کاغذی که برای استشهاد بر کفر می‌نویسند و این عقاید را به ما نسبت می‌دهند، بیاورند تا خود هم بنویسم که هر که دارای این عقاید خلاف باشد کافر و از دین خارج است. ولی چون اغراض شخصی و سیاسی در کار بود این مخالفت باقی ماند، به طوری که علمایی هم که در رشته طریقت وارد بودند مانند سید بحر العلوم و شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی که ارتباط داشتند، آن را پنهان نگاه می‌داشتند. و در این دوره که این اختلافات بین فرقه‌های اسلامی کاملاً به ضرر خودشان و جامعه اسلامی است، باید روحانین بکوشند که این اختلاف را که فقط روی اغراض و اهواء افراد پیدا شده برطرف کنند و به معاضدت یکدیگر به دیانت مقدّسه و مذهب حقّ اثنی عشری خدمت کنند.^۱ ایشان نظر پدر بزرگوارم را تأیید کرده، گفتند: من خودم نیز همین عقیده را دارم و هر جا بتوانم عقیده خود را اظهار کنم البتّه مضایقه نداشته و ندارم.

نماز جمعه

و سپس به خواجه مسجد رفته و نماز جمعه و نماز عصر را به امام جمعه اقتدا کردند و پس از اتمام نماز جلو رفته به امام جمعه خود را معرفی نموده و نامبرده پس از اظهار محبت و ملاطفت بسیار، خواهش کرد که ایشان به منزلشان بروند.

(۱) همان، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴.

مدیر مجله هلال کراچی

صبح شنبه به دیدن آقای دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی مدیر مجله هلال کراچی که از مجلات وزین علمی به زبان فارسی بود، رفتند. وی گفت: من چند سال در ایران بوده و علاقه زیادی به ایران و ایرانیان دارم و دوستان بسیاری هم در میان دانشمندان ایران دارم. ایشان نیز فرمودند: «اتفاقاً همین موقعیتی که از نظر فضل و دانش در ایران دارید مرا شائق ملاقات شما نموده، چون من در امور سیاسی وارد نبوده و با سیاسیون هم کمتر ملاقات می‌کنم، ولی نسبت به شما از نظر مقام علمی که دارید شایق استفاده از ملاقات شما شدم و خیلی خوشوقتم که این موقعیت نصیب من شد.»^۱

سپس سخن از دستورات دین مبین اسلام به میان آمد و پدر بزرگوام اظهار تأسف کردند از اینکه ما مسلمین قدر بزرگان خود را نمی‌دانیم و از آنها پیروی نمی‌کنیم، وگرنه بزرگان دین ما در صدر اسلام و همچنین عرفای راشدین و علمای بزرگ اسلام از هیچ‌گونه دستور لازم فروگذار ننموده‌اند و ما به‌جای آنکه از آنها قدردانی نموده، عملاً پیروی نمایم برخلاف رفتار می‌کنیم. و حتی در میان ما کسانی هستند که نسبت به امثال مولوی بدبین بوده و قدح و ذم می‌کنند، در صورتی که این ذم به خودشان برمی‌گردد و آنکه ذم خورشید بکند درحقیقت ذم خود نموده است. ایشان نیز تصدیق کردند.

منع بیکاری در سلسله نعمت‌اللہی

بعداً آقای عرفانی سؤال از اشتغال ایشان در ایران نمود. و حضرتش چنین پاسخ دادند: «بزرگان ما بیکاری را منع فرموده و دستور داده‌اند که باید همه پیروان کارکنند چون برای امرار معاش از راه صحیح چاره‌ای جز کار نیست. و خود بزرگان ما هم برای زندگانی دنیوی به کاری اشتغال داشتند، مثلاً شاه نعمت‌الله ولی به کار زراعت اشتغال

(۱) همان، ص ۲۴۸.

داشتند حتی در امور زراعتی کاملاً خبره بوده و دستوراتی هم در امور زراعتی از ایشان مشهور می‌باشد؛ و جدّ امجد و حضرت آقای والد جناب آقای صالح علیشاه نیز به فلاح و کارهای کشاورزی اشتغال دارند و خیلی در این باب مطلع و خبره هستند. من هم طبق دستور حضرت آقای والد مشغول کار زراعتی می‌باشم و بزرگان ما می‌فرمایند بندگی خدا مخالف کار دنیا نیست و آنچه با بندگی مخالف است که ممکن است انسان را از اطاعت منحرف سازد دوستی دنیاست نه داشتن ثروت و اشتغال به کار، بلکه باید همواره به کار مشغول بود و از یاد خدا هم غفلت نداشت که مثل معروفی داریم: دست به کار و دل با یار. تدریس مختصری هم از علوم دینی دارم و خود حضرت آقای والد هم تفسیر تدریس می‌فرماید.^۱

حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی

عصر شنبه هفته بعد به ملاقات آقای میرزا محمد مهدی پویا که اصلاً اهل یزد بوده و سپس در کراچی ساکن گردیدند، تشریف بردند. نامبرده مدت‌ها در یزد و اصفهان و نجف اشرف تحصیل علوم دینی نموده و به درجه اجتهاد رسیده و رئیس انجمن ایرانیان کراچی بود. حضرت آیت‌الله آقای میلانی ایشان را قبل از سفر به پدر بزرگوارم معرفی و ملاقاتشان را توصیه کرده بودند. پس از مذاکرات اولیه، نامبرده سخن از مرحوم حاج شیخ عباسعلی به میان آورد که در اصفهان در منابرشان شرکت می‌کرده است و از علت مخالفت حاج شیخ عباسعلی در اواخر عمر جو یا شد. حضرت والد در پاسخ فرمودند:^۲ «چند علت داشت: اولاً ایشان نسبت به مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری که از همه جهت علماً و عملاً و از لحاظ سبقت در فقر و اجازه و از حیث شخصیت بر ایشان برتری داشتند و مقدم بودند، پس از چندی حسادت ورزیده و در اواخر ابراز بی‌مهری بلکه مخالفت می‌نمود. در صورتی که لازمه علم و معرفت

(۱) همان، ص ۲۵۱.

(۲) همان، صفحات ۲۵۸ و ۲۵۹.

تواضع و اتحاد با همدیگر و ترجیح دیگران بر خود است و مخصوصاً مأذونین در این قسمت باید سرمشق دیگران باشند. و مرحوم حاج شیخ عباسعلی این را رعایت نمی‌کرد و در اواخر مقید بود که به ایشان توهین کند، در صورتی که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله مطابق مقام بلندی که داشتند صفات حسنه در ایشان بروز و ظهور داشت و کمال احترام، بلکه کوچکی نسبت به حاج شیخ عباسعلی می‌نمودند.»

«ثانیاً مرحوم حاج شیخ عباسعلی در اواخر جنبه مادّیت بر ایشان غلبه کرده و درصدد جلب منافع مادّی که مخالف مقام ایشان بود برآمده و باعث لطمه به حیثیت فقری بود، و بارها از طرف حضرت آقای والد به ایشان در این باب تذکراتی داده شد ولی مؤثر واقع نشده بود.»

«ثالثاً طبق همان روئے منبر که داشته و در مطالب ابتکاری داشتند، در اواخر دستوراتی هم اضافه بر آنچه رسیده به بعضی می‌دادند، در صورتی که امور شرعیّه توقیفیه است و نباید اضافه از آنچه از شارع مقدّس و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) رسیده دستوری داد و چیزی که احتمال بدعت در آن برود نباید گفت یا دستور داد. و این نیز چند مرتبه به ایشان تذکر داده شده بود و چون رعایت این قسمت‌ها را نمی‌کرد، حضرت آقای والد ایشان را معاف از خدمت فقرا و دستگیری نمودند. ایشان هم پس از معافیت شروع به مخالفت کرده و ابتدا در کتب خود به کنایه و بعداً بالصّراحه بدگویی نمودند و در مراسلات هم در ابتدای معافیت، فقط نسبت به شخص آقای والد بدگویی نموده ولی نسبت به جدّ امجد کمال احترام را منظور می‌داشتند. بعداً ایشان را هم مورد انتقاد قرار داده و گوئیا از مکتوبات سابق که همه آنها موجود است فراموش کرده بودند و در کتب اخیرشان بعض کنایات نسبت به بزرگان دین و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز موجود است. و البته این اشکال ندارد که یک نفر در زمانی حالش خوب و دارای ایمان باشد و بعداً تغییر حال بدهد که معروف است:

ساعتی کافر کند صدیق را ساعتی مؤمن کند زندیق را
«چنانکه بلعم باعور که از مقرّبین و مأذونین حضرت شعیب (ع) بود و بعداً روی

حسد با حضرت موسی (ع) مخالفت کرد و اطاعت ننمود، مطرود گردید و در اصحاب حضرت رسول (ص) نیز کسانی بودند که نهایت عقیده مند و مورد عنایت بودند و بعداً خلاف امر حضرت رفتار نمودند و در اصحاب ائمه هدی (علیهم السلام) نیز این قبیل اشخاص بوده اند. پس نمی توان ایراد گرفت که اگر حال ایشان چنین بود و به مقامی نرسیده بود چرا از ابتدا اجازه دادند؟ زیرا طبق والمُخلصون فی حَظِّ عَظِيمٍ وسوس شیطانی در مراتب کمالتیه نیز موجود است مگر کسانی که مصداق اولیائی تَحْتَ قُبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي واقع شده و مخلص (به فتح لام) شده باشند و آن نیز خیلی کم است. «ایشان نیز تصدیق نمودند.

بودا

صبح یکشنبه برای دیدن موزه کراچی رفتند. در موزه های پاکستان و از جمله موزه کراچی چیزی که جلب توجه ایشان کرده بود، مجسمه بودا در حال مراقبه بود. ایشان می فرمودند: منظور از مراقبه که در مورد بودا گفته شده توجه انسان به قلب خود و تفکر در اسماء و صفات حق تعالی و انتظار ظهور سکینه قلبی است که مولوی فرماید:

منتظر چشمی به هم یک چشم باز تا که پیدا گردد آن صید نیاز
و بودا هم شخص موحد و بزرگی بوده که به مقاماتی رسیده و بعضی از پیروان او معانی کلماتش را نفهمیده و نسبت بدو غلو و مثلاً مجسمه پرستی ظاهری او را شایع کرده اند. نهایت آنکه بودا جامعیت نداشته و مانند پیامبر اسلام (ص) که جمع میان ظاهر و باطن نموده، نبوده؛ البته به عقیده ما مسلمین هیچ یک از انبیا به جامعیت آن حضرت نبوده است. بر بودا هم مانند حضرت عیسی (ع) جنبه تجرد غلبه داشته و به این جهت همه آثار وجودی را برای بشر رنج می دانست و خلاصی یافتن از رنج را به رسیدن به نیروانا که همان مقام فنای عرفای اسلام است، ذکر کرده و مشرک شدن پیروان او مانند عقیده تثلیث است که بعداً در مسیحیت پیدا شده.

حکومت اسلامی

روز دوشنبه آقای پویا برای دیدن ایشان آمد و به گردش در داخل شهر رفتند و مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. از جمله اینکه معظم له پرسیدند: آیا دولت پاکستان در نظر دارد مالیات خود را طبق قوانین زکات اسلام قرار دهد یا نه؟ آقای پویا گفتند: از زمان استقلال حکومت پاکستان، رجال مملکت در صدد تشکیل حکومت اسلامی بوده‌اند و نظریات مختلفی درباره نحوه آن بوده است و هریک را به اجمال توضیح دادند، ولی ایشان هیچ یک را نپسندیدند و فرمودند: ^۱ «اگر بخواهیم طبق عقاید تشیع طابق التعل بالتعل رفتار کنیم، در زمان غیبت نیز باید حکومت از طرف نایب امام که حاکم شرع است تعیین شود». و افزودند: «البته مراقبت و هشجاری در این قبیل مواقع که خیلی حساس است، بسیار لازم و ضروری می‌باشد و زعمای شیعه نیز باید مراقب وضع حساس فعلی باشند و مصالح اجتماع را در نظر بگیرند».

تعطیل یکشنبه و جمعه

و در دنباله مذاکرات^۲ با آقای پویا، آن جناب درباره تعطیل رسمی دولتی که یکشنبه است و تبدیل به جمعه نشده، پرسیدند. وی جواب داد: اتفاقاً موقعی که انجمن یادگار مرتضوی تشکیل بود، علمایی که از ایران به سمت نمایندگی بزرگان شیعه در آن شرکت کرده بودند، با رئیس جمهور مذاکراتی کردند و همین موضوع را از وی سؤال کردند. رئیس جمهور بالبداهه گفت: «در اسلام تعطیل رسمی تعیین نشده است. آنها جواب دادند که سوره جمعه برای همین موضوع است و در آنجا می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ که صریحاً می‌فرماید: وَذَرُوا الْبَيْعَ. رئیس جمهور جواب داد: این آیه دلالت بر لزوم تعطیل روز جمعه نمی‌کند، بلکه فقط لزوم حضور در نماز جمعه را می‌رساند نه

(۱) همان، ص ۲۷۳.

(۲) همان، صفحات ۲۷۴ تا ۲۷۶.

غیر آن و آن را نیز ما مراقبت داریم، به همین جهت دستور داده‌ایم که روز جمعه همه وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی ساعت یازده و نیم تعطیل کنند و همه کارمندان برای نماز جمعه بروند، ولی تعطیل برای غیر نماز جمعه نمی‌رساند به دلیل آنکه بعداً نیز می‌فرماید: *فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا* که دلالت بر جواز معاملات پس از نماز جمعه می‌کند.»

ولی حضرتش این نظر را رد کرده فرمودند: «اتِّفَاقًا از همین آیه لزوم تعطیل روز جمعه را تا بعد از ظهر استدلال می‌کنیم و آقایان هم شاید از نظر احترام رئیس جمهور سکوت کرده‌اند، زیرا که در آیه شریفه می‌فرماید: *إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ* نه *إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ الْجُمُعَةِ* و معنی آیه این است که ای مؤمنین هرگاه ندای نماز برای روز جمعه بلند شد برای یاد خدا بشتابید و خرید و فروش را واگذارید و این عبارت اعم از نماز جمعه است و شامل نماز صبح هم می‌شود که در حقیقت از اذان صبح جمعه که ندای نماز از روز جمعه می‌باشد، طبق این آیه شریفه باید ترک کار دنیا کرد نه از اذان ظهر که موقع نماز جمعه است. و اگر *إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ الْجُمُعَةِ* می‌فرمود بیان رئیس جمهور صحیح بود ولی عبارت آیه مخالف منظور ایشان و تصریح در لزوم ترک کار دنیا در روز جمعه است. و در تهذیب از جابرین یزید از حضرت باقر (ع) روایت شده که جابر از حضرت درباره قول خداوند *فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ سَوْأَلِ كَرْدٍ*، فرمود: *إِعْمَلُوا وَعَجَلُوا فَإِنَّهُ يَوْمٌ مُضِيقٌ عَلَى الْمُسْلِمِينَ* و ثواب اعمال المسلمین فیہ علی قدر ما ضیق علیهم والحسنة والسيئة تضاعف فیہ قال و قال ابو جعفر (ع) *والله لقد بلغنی ان اصحاب النبی (ص) كانوا يتجهزون للجمعة يوم الخميس لانه يوم مضيق على المسلمین*. خلاصه معنی آن است که حضرت در جواب جابر می‌فرماید: عمل کنید و تعجیل در آن کنید که روز جمعه خیلی تنگ و کوتاه است برای مسلمین و ثواب اعمال در آن زیاد است و نیکی و بدی در آن دوبرابر می‌شود، به خدا سوگند که به من رسیده که اصحاب پیغمبر در روز پنج‌شنبه خود را برای درک فضیلت جمعه مهیا می‌نمودند زیرا جمعه روز متبرّکی است برای مسلمین و مدّت آن کم است، ازین رو در پنج‌شنبه خود را برای فیض جمعه آماده می‌کردند. این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه اصحاب

پیغمبر (ص) غالباً از پنج‌شنبه ترک کار می‌کردند. البته آیه دوم که می‌فرماید: فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَاتَّشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ بَرِّ جِوَازِ بَيْعٍ وَشَرِيٍّ فِي بَعْدِ الظُّهْرِ دلالت می‌کند، به همین جهت بعضی معامله و کار دنیا را بعد از نماز جمعه مستحب دانسته‌اند و حتی بعض اهل سنت واجب دانسته‌اند. و به اضافه اجماع مسلمین است بر اینکه روز جمعه تعطیل عملی مسلمین می‌باشد و از صدر اسلام عموماً تعطیل می‌کردند و علما نیز بر آن اجماع و اتفاق دارند، البته اجماع مسلمین حجت است، به اضافه خود متابعت از غیر مسلمین در تعطیل یکشنبه و مخالفت با مسلمین در تعطیل جمعه به هیچ وجه شایسته نیست.»

وضع معنوی و دینی دنیا

روز بعد آقای شبر رئیس قسمت فارسی رادیو اهل لکنهو هندوستان و استاد شیعه علوم دینی در دانشگاه علیگره، به دیدن معظم‌له آمده و پس از تعارفات رایج، درباره وضع امور دینی ایران پرسیدند. ایشان جواب دادند: «بحمدالله خوب است. البته اوضاع دنیا طوری شده که غالب صاحبان ادیان و مذاهب در بیشتر جاها تقید کامل به آداب و اعمال مذهبی خود ندارند، مخصوصاً مسلمین در این قسمت بی‌قیدترند و این امر در همه ممالک اسلامی وجود دارد و غالباً به وظایف دینی رفتار نمی‌کنند. و اگر مسلمین مراقبت کامل در احکام دینی می‌کردند، وضع عمومی ممالک اسلامی بهتر از این بود و این بلیه در همه جوامع اسلامی موجود و همه بدان مبتلا هستند. و وظیفه پیشوایان دینی مسلمین در همه جا آن است که مردم را به حقایق دیانت آگاه نموده و آنها را به مراقبت در احکام و ادار نمایند و روح علاقه‌مندی به دیانت را در آنها پرورش دهند.»

بعداً پرسیدند: وضع پاکستان را چگونه دیدید؟ ایشان فرمودند: «علاقه مردم پاکستان به امور دینی نسبتاً خوب و مخصوصاً اینکه اختلافی بین شیعه و سنی نیست و با هم به برادری و دوستی رفتار می‌کنند باعث خوشوقتی است، ولی مع ذلک باید

ز عمای شیعه و سنی بکوشند که مردم را بیشتر به وظایف دینی خود آشنا نمایند و مخصوصاً توسط رادیو که در همه طبقات شنوندگانی دارد دستورات اخلاقی و دینی و حقایق دیانت و لزوم اتحاد و اتفاق گوشزد شود، چون امروز رادیو زبان عمومی و مورد علاقه همه است و باید در تصحیح و اصلاح برنامه آن نیز کوشید و حشو و زوائد را حذف کرد و آنچه با حقایق دیانت تطبیق نمی‌کند در آن وارد نکرد و شما که در رأس امور زبان فارسی هستید باید این وظیفه را کاملاً مراقب باشید.» ایشان هم تصدیق کردند.

ترویج زبان فارسی

صبح سه‌شنبه برای دیدن خانه فرهنگ ایران رفتند. منظور از تأسیس خانه فرهنگ ایران اشاعه زبان فارسی در پاکستان است. این زبان از اواسط قرن چهارم هجری که سلسله‌های سلاطین فارسی بر هندوستان تسلط یافتند، زبان رسمی دربارهای اسلامی هند شد و به تدریج شیوع یافت و زبان علمی و هنری مردم شد، تا آنکه در قرن نوزدهم دولت انگلیس به دسائس و حیل نفوذ سیاسی خود را در آنجا برقرار نمود و جدیت زیادی برای از بین بردن آثار دینی و فرهنگی هند قدیم و از جمله زبان فارسی نمود و اندک اندک زبان انگلیسی را جایگزین فارسی کرد. دولت عربستان نیز چنانکه مذکور شد زبان عربی را در آنجا توسعه داد و به نظر معظم له وظیفه دولت ایران است که جدیت و کوشش زیادی برای ترویج این زبان به خرج دهد و نگذارد عقب بماند و البته این امر باید توأم با ترویج مذهب تشیع نیز باشد، زیرا زبان و فرهنگ ایران در همه جا مقارن با مذهب تشیع ذکر می‌شود و به این ترتیب اشخاص بی‌اطلاع از حقیقت شیعه نیز آگاه شده و رفع عناد می‌شود.

مقدمات بازگشت به ایران

از همان ابتدای ورود به کراچی ایشان مایل بودند که از کراچی به عتبات عالیات مشرف شوند و لذا روز اول ورود تلگرافی حضور حضرت آقای صالح علی‌شاه مخبره

کرده و برای تشرّف به آنجا استجازه کردند، ولی تا آخرین روز توقف پاسخی نرسید و وقتی تلگراف تأیید معظّم له رسید که منصرف شده و عازم ایران بودند. ایشان روز پنج‌شنبه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۷۷ (۱۶ آبان ۱۳۳۶) با قطار به طرف ایران حرکت کردند.

استجابت دعا

در بین راه پیرمردی که رئیس یکی از ایستگاه‌های بین راه بود، همسفر ایشان شد و اظهار محبّت کرده و مرتباً سؤالات عرفانی می‌نمود و در انتهای راه از ایشان درخواست کرد که دعایی برای گشایش دنیوی و اطمینان قلبی به او داده شود. حضرت والد فرمودند: «دعا باید فقط برای خدا باشد و قصد قربت در آن بشود که در آن موقع استجابت می‌شود که فرموده: اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱ نه برای امور مادی که در آن وقت اثر نمی‌کند. البتّه در موقع دعا و در ضمن نیازمندی به درگاه بی‌نیاز همه چیز را می‌شود از خدا خواست، ولی علّت اصلی خواندن دعا را امور مادی قرار دادن خوب نیست بلکه اثر ندارد و اگر خدا را بخواهیم و امور خود را به او بسپاریم، او کفایت امور ما را می‌کند که مَنْ جَعَلَ اللَّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ.

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار

بگذارند و خم طره یاری گیرند

ولی در حال دعا هرچه از او بخواهیم صحیح است. چون شخص کریم اگر از روی محبّت نزد او برویم ردّ نمی‌کند که رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»^۲

روز یکشنبه وارد میرجاوه شدند و به زاهدان رفتند و به شوق زیارت مزار حضرت شاه نعمت‌الله ولی به سمت کرمان حرکت کردند و بنابر دعوت مکرر فقرا و دوستان به یزد و اصفهان و شیراز و تهران تشریف بردند و بالاخره در روز پنج‌شنبه ۱۶ رجب ۱۳۷۷ (۱۷ بهمن ۱۳۳۶) وارد بیدخت شده و به زیارت پدر بزرگوارشان نایل شدند و آن سفر مجموعاً حدود پنج ماه طول کشید.

(۱) سوره غافر، آیه ۶۰. مرا بخوانید تا اجابت شما کنم.

(۲) همان، صفحات ۳۰۳ و ۳۰۴.

سفر به ژنو

دردناک‌ترین سفر حضرت آقای رضا علیشاه، اولین سفر ایشان به اروپا است که علت آن بروز کسالت ناگهانی پدر بزرگوارشان جناب آقای صالح علیشاه بود. ایشان در این سفر روز و شب در انقلاب و اضطراب بوده و بر اثر کسالت معظّم له خواب و خوراکشان سلب گردیده بود و همراه با سایر ملازمین به پرستاری و مراقبت حال آن حضرت اشتغال داشتند، به حدّی که جلب رضایت کامل ایشان کردند و حضرتش در چندین مرقومه در جواب بعضی از برادران ابراز خشنودی کامل فرموده بودند. از جمله در پاسخ به نامه مرحوم حاج شیخ اسماعیل صالحی فیروزآبادی این عبارت را مرقوم داشتند: «چنانچه مرقوم شده فرزندی بسیار تحمّل صدمات در این سفر نموده و مراقب احوال من بود و رضایت مرا جلب نمود، خداوند از او راضی باشد.» حضرت والد این جمله پدر بزرگوارشان را برای خود نهایت افتخار و شرف می‌دانستند.^۱

ایشان در این سفر اندوه‌بار حتی راغب به نوشتن یادداشت سفر که معمول داشتند،

(۱) سفرنامه از گناباد به ژنو، تألیف حضرت آقای رضا علیشاه، تهران، ۱۳۴۷، صفحه ب.

نبودند، ولی حسب الامر حضرت آقای صالح علیشاه وقتی که کمی بهبودی یافتند شروع به نوشتن فرمودند. این یادداشت‌ها بعداً به صورت کتابی تحت عنوان از گناباد به ژنو چاپ شد. شرح این سفر اندوه‌بار به قرار ذیل است.

در روز ششم رجب سال ۱۳۷۳ (۲۱ اسفند ۱۳۳۲) حضرت آقای صالح علیشاه مبتلا به کسالت سخت و درد آور پروستات شدند و پس از معالجات موقتی در تربت حیدریه، چون عید نوروز نزدیک بود و جمعی از دوستان از شهرهای دور برای زیارت معظم‌له به گناباد می‌آمدند، با اینکه همه اطبا تشخیص داده بودند که ایشان باید برای عمل جراحی به تهران بروند، به گناباد بازگشتند و ایشان با حال رنجوری بانهایت انبساط پذیرایی می‌نمودند. ولی به تشخیص اطبا و اصرار ایشان برای تعجیل در عمل به ملازمت پدر بزرگوارم عازم تهران شدند. در تهران اطبا بالاتفاق بر آن بودند که عمل جراحی لازم است. اطبا و دوستان ایشان هم پس از آنکه مطلع شدند عمل جراحی لازم است، اصرار می‌ورزیدند به اینکه چون در تهران وسائل کافی موجود نیست، به خارجه مسافرت فرمایند. ولی اشکال مهمی که در اینجا بود و باعث بروز شک و تردید در ایشان شد، مسأله استعمال ذبیحه کشورهای غربی بود که با توجه به بستری شدن ایشان در بیمارستان، ایجاد مشکل می‌کرد. اما پس از تحقیق کافی معلوم شد که اشکالی در بیمارستان ایجاد نخواهد شد، لذا با مشاورت متخصصین و دوستان عازم ژنو شدند. ملازمین ایشان در این سفر پدر بزرگوارم، عموی بزرگترم آقای دکتر محب‌الله آزاده و دو تن دیگر از فقرا بودند.

در سوئیس آنچه جلب نظر حضرت والد را کرده بود نظم و انضباط اخلاقی و اجتماعی و رفاه عمومی و عدم تبعیض طبقاتی بود، که می‌فرمودند: «این قبیل محاسن اجتماعی و اخلاقی غالباً در دستورات بزرگان اسلام وجود دارد و به نحو احسن برای ما دستور فرموده‌اند، ولی متأسفانه ما مسلمین مقید به احکام اسلام نیستیم و بدانها عمل

نمی‌کنیم، از این رو گرفتار مذلت و انحطاط می‌باشیم.»^۱ ولی از لحاظ معاشرت زن و مرد و آداب عفت، رویه آنها را تقییح می‌نمودند و بعضی جوان‌های بی‌قید ایرانی مقیم آنجا را که به جای آنکه محاسن اخلاقی آنها را فراگیرند، این قبیل مفاسد اجتماعی را برای شهوت‌رانی یاد می‌گرفتند، سرزنش می‌کردند و خطاب به آنها می‌فرمودند: «چون غربیان به این امر خلاف عفت عادت کرده‌اند، چندان به یکدیگر توجه ندارند، ولی برای ما مسلمان‌ها که این نوع مفاسد خلاف دستورات دینی ما می‌باشد، نارواست.» در ژنو حضرت آقای صالح علیشاه در بیمارستانی وابسته به کلیسا بستری شده و مورد عمل جراحی قرار گرفتند. در مدتی که حضرت آقای صالح علیشاه در بیمارستان بستری بودند، پدر بزرگوارم و سایر همراهان در خود بیمارستان در دو اتاق متصل به اتاق ایشان سکونت داشته و در حالت پریشانی و اضطراب، ملتجی به درگاه الهی بودند. ولی پس از عمل جراحی و بهبودی نسبی معظّم‌له، به دستور و تأکید ایشان پدر بزرگوارم برای بازدید عیادت کنندگان و دیدن شهر عازم شدند.

طبّ کیمیای حیات^۲

در چند مرتبه‌ای که ایشان برای گردش در شهر بیرون رفتند طبق دستور جدّامجد و اشتیاق شخصی در صدد بودند که درباره طبّ کیمیای حیات و مراکز فروش داروهای ایشان تحقیق کنند. و پس از جستجوی فراوان بالاخره موفق به ملاقات و مذاکره با اطّبای متخصص در این طبّ و خرید ادویه از ایشان شدند.

مشاهده طبیعت

ایشان در مدّت اقامت در سوئیس، شیفته مناظر طبیعی آنجا بودند و لذّت می‌بردند و به یاد کلام شیخ سعدی بودند که:

(۱) همان، ص ۱۹.

2) Homéopathie

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار و می فرمودند: «مشاهده این مناظر و زیبایی های طبیعت برای کسانی که در راه سلوک باشند، بهترین باعث تذکر و توجه است.»

لزوم تقیّد به مبانی دینی

در مدّت توقّف در سوئیس حضرات جدّ امجد و والد مکرم و سایر همراهان اصولاً گوشت نمی خوردند، زیرا مملکت اسلامی نبود و ذبح آنها طبق قانون اسلام انجام نمی شد و حتی در بیمارستان هم همان اوّل ورود تذکر داده بودند که غذای گوشتی نیاورند و به خوردن سوپ های ساده بی گوشت و سبزیجات پخته و تخم مرغ اکتفا می کردند. ولی در این باب از مسلمانان مقیم سوئیس که از ممالک مختلفه از جمله ایرانی بودند انتقاد می کردند که باوجود کثرت جمعیتشان علاقه به مقرّرات اسلامی خود نداشته و تقاضای اقدام برای یک گوشت فروشی که ذبح آن مطابق دستور اسلام باشد، ولو آنکه تحت نظر خود دولت و در همان صلاح خانه دولتی انجام شود، نمی نمودند. چنانکه در پاریس یهودیان گوشت فروشی جداگانه داشتند. و می فرمودند: «مسلمین درینجا متأسفانه به احکام دیانت اسلام علاقه و بستگی ندارند، در صورتی که اگر چنین تقاضایی می کردند هم اهمیت و محبوبیت آنها نزد دولت زیادتر می شد و هم مورد قبول واقع می گردید، زیرا آنها هم می دانند که کسانی که به معتقدات دینی خودشان پابند هستند بیشتر مورد اطمینان می باشند و کمتر برخلاف اخلاق رفتار می کنند، ولی ما مسلمین در همه جا خودمان را بی قید و بی اعتنا به مقرّرات دینی و اخلاقی معرفی نموده و به همین جهت حسّ احترام دول مسیحی نسبت به ما از بین رفته و به ما با نظر حقارت می نگرند.»^۱

(۱) همان، ص ۵۰.

تشدید بیماری

حضرت آقای صالح علیشاه پس از دوازده روز به دنبال بیماری قبلی مبتلا به بیماری دردناک فلبیت (تورم آورده) شدند، به نحوی که به طور کلی وضع مزاجی ایشان رو به وخامت نهاد و مشاهده وضع ایشان با آنکه ظاهراً خیلی بشاش بودند حضرت والد و دیگران را بسیار اندوهگین ساخت، به طوری که شب و روز آرام نداشتند و غالباً شب‌ها نخواهیده دعا می‌کردند.

طریقه چشتیه

پس از اینکه حال جسمانی جدّ بزرگوارم رو به بهبودی نهاد، پدر عزیزم به دیدن پیشوای صوفیه سونیس محمد علیخان رهبر طریقه چشتیه رفتند و نامبرده توضیح داد که چگونه وقتی مرشدش عنایت خان به آن کشور آمد، به هیچ وجه کسی نام اسلام و پیامبر (ص) را نمی‌توانست ببرد، چون همه عداوت خاصی با آن حضرت داشتند و چگونه مرشد عنایت خان با تحمل زحمات زیادی توانست باعث اعتلای اسلام در آنجا گردد.

صبح روز یکشنبه نیز برای حضور در مراسم عبادی چشتیه بنا به درخواست آقای محمد علیخان تشریف بردند و مورد استقبال آقای وان نوتن^۱ مأذون محمد علیخان که به سمت کنسول هند نیز اشتغال داشت، قرار گرفتند و حتی دسته گلی از طرف پیروان آن طریقه به بیمارستان فرستاده شد، که در آن ضمن آرزوی سلامتی حضرت جدّ امجد نوشته بودند: «مذهب درست حقیقی عبارت است از اقیانوس حقیقت که همه عقاید مختلفه مذهبی امواجی از آن می‌باشند.» پدر بزرگوارم نیز از طرف حضرت ایشان متقابلاً دسته گلی فرستاده و ضمن تشکر مرقوم فرمودند: «البتّه حقیقت همه جا یکی است و همه جویای آنند و مانند اقیانوس است که امواج مختلفه (شدید و ضعیف)

1) Van Notton.

از خود نشان می‌دهد، اگرچه همه این امواج به اقیانوس بازگشت می‌نمایند ولی آنهایی که شدیدتر هستند زودتر بازگشت نموده و آنچه به آنها متصل شود با خود به اقیانوس برده و محو دریا می‌سازد.^۱

رهبانیت

پس از چندی به ملاقات آقای وان نوتن رفتند و درباره مقام وی در طریقت سؤال فرمودند. آنگاه درخصوص اسماء الهی که سلاک به یاد آنها آتش دل را روشن می‌دارند، مذاکره شد و حضرتش درباره جمع میان دنیا و آخرت فرمودند: «در دیانت مقدسه اسلام رهبانیت و ترک دنیا دستور داده نشده بلکه جمع بین دنیا و آخرت شده و امر کرده‌اند که فعالیت دنیوی و کسب و کار داشته و در عین حال به وظایف مذهبی هم بپردازیم و به یاد خدا باشیم، یعنی دل را با خدا داشته و به کار دنیا هم مشغول باشیم.»^۲

سلسله‌های چشتیه و ملامتیه

ایشان به مناسبت ملاقات با آقای وان نوتن درباره سلسله چشتیه می‌فرمودند که این سلسله به شیخ ابراهیم ادهم بلخی منسوب می‌باشد. وی به خدمت حضرت باقر رسیده و از حضور آن حضرت به فیوضات باطنیه نائل گردیده است. روش بیشتر مشایخ این سلسله ملامتی بوده «یعنی در ظاهر از خلق بی‌باک بوده و بلکه بعض رفتارهایی می‌نمودند که مورد ملامت خلق واقع شوند، ولی در معنی پاک و به آداب شریعت متأدب و در احکام شرع به هیچ وجه سستی نمی‌کردند. ولی از نظر اینکه قبول و تعظیم مردم را خود باعث غرور و عجب و حظ نفس می‌دیدند از این جهت به ظاهر طوری رفتار می‌کردند که مردم خیلی به آنها نظر خوب نداشته باشند، ازین رو به نام ملامتیه موسوم شده‌اند. و هر چند در بعض کتب یکی از فرق صوفیه را به نام ملامتیه

(۱) همان، صفحات ۶۷ و ۶۸.

(۲) همان، ص ۶۹.

نوشته‌اند و حتی بعضی ذکر کرده‌اند که نخستین پیشوای آنان شیخ حمدون قصار و بعداً شیخ ابو حفص حداد بوده و حتی جنید بغدادی و سهل بن عبدالله نیز آن را ستوده‌اند، ولی در حقیقت فرقه مخصوصی نیستند بلکه حالت مخصوصی است که در بعضی سلاک پیدا می‌شود و ممکن است در هر یک از سلاسل چنین اشخاص وجود داشته باشند، ولی نه آنکه رشته مخصوصی باشد که پیروان آن مجبور به اتخاذ این رویه باشند. به اضافه رسم ملامتی حقیقی که بعضی از صوفیه داشتند، چنانکه بعضی گمان برده‌اند یا روی غرض گفته‌اند، این نیست که در میان جمعیت مرتکب منہیات شوند و تظاهر به فسق و فجور نمایند تا مردم آنها را ملامت کنند چه آن برخلاف عقل و شرع است، بلکه منظور آن است که تظاهر به زهد و تقوی نداشته و زیاده از آنچه باید شرعاً بدان عمل کرد اظهار نمی‌نمودند و امثال زهد و تقوی و تهجد مستحب را از دیگران پنهان می‌داشتند که جنبه ریا و تظاهری در آن پیدا نشود، و برخلاف بعضی که ظاهر آراسته و باطن ناپسندیده دارند مقتید بودند که اول باطن را پاک نمایند و بعداً به ظاهر پردازند. گاه هم می‌شد که بعضی از آنها برای فرار از اقبال عوام تظاهر به امری می‌کردند که مردم ظاهراً آن را برخلاف دانسته از او روگردان می‌شدند، در صورتی که اگر از کُنه آن اطلاع می‌یافتند حقیقت امر را غیر از آن می‌دیدند... بسیاری از بزرگان چشتیه هم همین حالات را داشتند، از جمله شیخ احمد بن مودود که خواجه عبدالله انصاری درباره او گفته که "من هیچ کس را در طریق ملامت قوی تر و تمام تر از احمد چشتی ندیده‌ام."^۱ در این ایام ایشان کمتر از بیمارستان خارج می‌شدند و به پرستاری از پدر بزرگوارشان مشغول بودند و فقط در مراسم دعای صبح یکشنبه کارکنان در بیمارستان شرکت کردند. چند روز بعد آقای وان نوتن به عیادت حضرت آقای صالح علی‌شاه به بیمارستان آمد و چهره ملکوتی معظم له وی را مجذوب خود ساخته بود. مذاکراتی درباره فقر و اطلاق لفظ فقیر بر سالک الی الله نیز به عمل آمد که چون حال جسمانی

(۱) همان، ص ۷۵ و ۷۶.

ایشان مساعد نبود، به درازا نکشید.

جمعیت تسلیحات اخلاقی

صبح روز یکشنبه دوم خرداد ۱۳۳۳ برای دیدن جمعیت تسلیحات اخلاقی حرکت کردند. ایشان در آنجا از مسؤولین انجمن درباره منظور از تشکیل جمعیت و مرام آنان سؤال کردند. حضرتش فکر جمعیت را که درصدد اصلاح اخلاق جامعه برآمده، ستودند ولی در عین حال آنها را متوجه اخلاق اسلامی و مزایا و جامعیت آن نموده فرمودند: ^۱ «ولی ما مسلمین افتخار می‌کنیم که پیشوای بزرگوار اسلام در چندین قرن پیش همه آنها را دستور داده و در اساس اخلاقی دیانت اسلام تمام آنها گنجانده شده است. اگر به قرآن مجید و اخبار و احادیث درین باب با نظر دقت توجه کنیم و در کتب عرفا و دانشمندان بزرگ اخلاق درین امر با تعمق غور نماییم، پی می‌بریم که از هیچ نکته‌ای درین باب فروگذار نشده است، چنانکه قرآن مجید می‌فرماید: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ^۲ ای محمد (ص) بگو به اهل کتاب که بشتابید به سوی کلمه و مطلبی که بین ما و شما در آن اختلافی نیست و بدان عمل کنیم و آن این است که پرستش نکنیم جز خدای یکتای بی‌همتا را و هیچ چیز را با او شریک قرار ندهیم و هیچ‌کدام از ما دیگری را صاحب اختیار و ربّ خود در مقابل خداوند قرار ندهیم. درین دعوت در قسمت اول جنبه روحی و توجه به یک مقصد دستور داده شده و در قسمت دوم وجهه مادی و رفع اختلاف طبقاتی و تساوی افراد نسبت به یکدیگر منظور گردیده است و اساس اصلاح معنوی و مادی همین دو چیز است. زیرا پیدایش همه اخلاق نیک و صفای باطن بسته به توجه به مقام غیب و حضرت حق است و اساس آسایش زندگانی مربوط به اتحاد افراد با یکدیگر و رفع اختلافات جزئی و کلی است،

(۱) همان، صفحات ۹۷ تا ۹۹.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶۴.

زیرا تمام جنگ‌هایی که در عالم بشریت بین دول و ملل بوده و هست پیوسته ناشی از خیالات کبرآمیز و غرورآور یک عده از افراد یا یکی از نژادها دایر بر تفوق و برتری خود نسبت به دیگران بوده که خواسته است دیگران را تحت سلطه و اقتدار خود درآورد و آنها را بنده خود قرار دهد. ولی اسلام می‌فرماید بندگان خدا همه در یک مرتبه هستند و هیچ کدام نسبت به دیگری تفوق ندارند و ربوبیتی برای آنها بر دیگران نیست و نباید هم‌نوعان خود را ارباب و صاحب اختیار خود قرار دهند، بلکه فضل و برتری افراد بسته به مراتب روحی و حالات معنوی و داشتن فضیلت اخلاقی و تقوی است و گرنه برتری از حیث لباس و مسکن و خانواده و قدرت و امثال اینها باعث تفوق نمی‌شود. اگر این روح تساوی در میان افراد و ملل پیدا شود خودخواهی و فتنه‌انگیزی رخت بر بسته و جنگ از بین می‌رود.»

«دیانت مقدسه اسلام به‌طور کلی با اصول این مجمع موافق و همان‌طور که گفتیم آن را به‌نحو اتم و اکمل بیان کرده، و دستور فرموده است. و عرفای اسلام نیز در قرون بعد به پیروی از فرمایشات پیامبر بزرگوار اسلام و جانشینان او در رفتار و کردار و گفتار خود آن منظور را عملی و تشریح نموده‌اند و در کتب خود شرح داده‌اند. متأسفانه بیشتر مسلمین از دستورات دیانت خود بی‌اطلاع و از جواهر حکمت و گنجینه‌های معرفت که در خزائن اسلام موجود است به‌کلی بی‌خبرند، و این آیه که ذکر شد برای این بود که بدانیم اساس دستورات اسلام بر چه پایه است و این همان است که در مرامنامه این جمعیت می‌باشد که اختلافات را در مقابل خداپرستی باید کنار گذاشت و آنچه با آن یک حقیقت وفق دهد باید گرفت.

دستورات اخلاقی و معنوی و مادی و انفرادی و اجتماعی قرآن مجید و اخبار اهل بیت (علیهم‌السلام) و عرفای اسلام به قدری زیاد است که از کوچک‌ترین موضوعی فروگذار نشده است و اگر آنها را به‌گوش مؤسّسین جمعیت تسلیحات اخلاقی بلکه جهانیان برسانیم عموماً آنها را پذیرفته و نمی‌توانند انکار کنند.»

سوگواری حضرت مولی (ع)

ایام بستری بودن حضرت آقای صالح علیشاه در بیمارستان مصادف با ۱۹ رمضان و لیالی احیاء گردید. لذا شب ۱۹ رمضان ایشان خیلی منقلب و پریشان و غالباً حال گریه داشتند و تا صبح به ناراحتی نفس می کشیدند. عصر روز نوزدهم به پدر بزرگوارم دستور دادند که به ایرانیان آشنا در ژنو، تذکر داده شود که در بیمارستان حاضر شوند و توستلی به نام حضرت مولی (ع) بشود. ولی متأسفانه معلوم شد مسلمین ایرانی و غیرایرانی اطلاعی از وقایع تاریخی اسلام ندارند و بلکه سفارت خانه هم توجهی نمی کند، لذا مجلسی خصوصی در محل بیمارستان منعقد شد و حضرت والد جملاتی در حالات و کیفیت شهادت حضرت مولی (ع) فرمودند. صبح روز ۲۱ رمضان هم مجلس سوگواری دیگر با حضور پرستاران و کارمندان بیمارستان تشکیل شد و حاضرین منقلب و گریان بودند و مطالب را غالباً آقای حسینعلی مصداقی ترجمه می کردند. پدر بزرگوارم درباره کیفیت شهادت حضرت مولی اضافه فرمودند: «یک نکته مهم دیگر که علاقه آن حضرت را به ترک دنیا می رساند آن است که طبیعی است اگر انسان درد ناگهانی بر او عارض شود یا ضربه و صدمه ای بغتتاً به او برسد بالطبع فریاد و ناله می کند، چون درد او را متأثر ساخته و ناله او بی اختیار است. ولی علی (ع) به محض آنکه شمشیر ابن ملجم بر فرقش فرود آمد و استخوان را شکسته و به پرده مغز رسید و زهر سرایت کرد، طبیعت او برعکس مانند کسی که یک مرتبه از یک ناراحتی سختی خلاص شده و درد شدید و اضطراب زیادی از او برطرف شود که بی اختیار می گوید: راحت شدم، آن حضرت نیز به محض آنکه شمشیر کار خود را کرد نفسی براحتی کشیده و فرمود: "به خدای کعبه سوگند، راحت شدم". ولی در عین حال بقدری مراقب ظاهر بود که نگذاشت نماز دیگران قطع شود و فوری به کسی که پهلوی حضرت ایستاده بود، که طبق بیشتر اخبار و تواریخ فرزند بزرگش حضرت حسن (ع)

بود، امر فرمود که نماز را برای دیگران تمام کند. و در آن دو روز هم که برای عبادت بارعام داده بود حقیقت علویّه بیشتر بروز کرد و بارها فرمود: پیرسید از من آنچه می‌خواهید، پیش از آنکه دسترسی به من نداشته باشید.»

معراج حضرت عیسی (ع)

روز پنجشنبه ۶ خرداد (۲۷ مه) روز معراج حضرت مسیح (ع) بود که تمام ممالک مسیحی تعطیل داشته و آن را جشن گرفته بودند.^۱ ایشان در این مورد فرمودند: «در مورد معراج مسیح (ع) بین مسلمین و مسیحیان اختلاف است و در میان خود مسیحیان هم عقاید مختلفه وجود دارد: مسلمین مطابق آیه شریفه قرآن مجید معتقدند که دست بشر به عیسی (ع) نرسیده و او را به دار نزدند، بلکه خداوند او را به سوی خود برد. بنابراین روز معراج و مصلوبیت (که آنها آن‌طور گمان بردند) یکی بوده و فاصله درین نبوده، ولی حقیقت روحانیت او بر حواریین ظاهر شده و دستورات می‌داد و راهنمایی‌های لازمه می‌فرمود. و پس از چندی به حواریین فرمود که من دیگر پیش پدر آسمانی می‌روم و بر نمی‌گردم، مگر موقعی که هیچ خانه‌ای در زمین نباشد، مگر آنکه انجیل من در آن خانه وجود داشته باشد، که به عقیده ما نیز مقدمه ظهور حضرت قائم (عج) نزول و ظهور حضرت عیسی (ع) است. سپس آن حضرت به آسمان عروج کرد و پطرس جانشین او گردید، یعنی در آن موقع وجهه عیسویت در لباس پطرس جلوه گر شد و هر که می‌خواست به عیسی (ع) برسد بایستی پیروی پطرس را نماید و

۱) روز معراج حضرت مسیح (ع) به عقیده مسیحیان چهلمین روز قیام حضرت بوده، یعنی روز مصلوبیت آن حضرت جمعه مقدّس و روز یکشنبه آن، روز قیام حضرت و ظهور بر حواریین (عید پاک) بود، که آن حضرت چهل روز در میان آنها بود و تعلیمات می‌داد و راهنمایی می‌کرد و پطرس را مأمور دعوت نمود و فرمود گله‌های مرا خوب چوپانی کن. و در روز چهلم به آسمان بالا رفت و پس از ده روز یعنی پنجاه روز که از قیام مسیح (ع) گذشت جبرئیل به پطرس و حواریین نازل شد، ازین رو روز چهلم را به نام معراج مسیح (ع) و روز پنجاهم را که روز نزول جبرئیل است و اتفاقاً با یکی از اعیاد یهود که عید نزول الواح بر موسی (ع) است هم تطبیق می‌کند و آن را پنجاهم می‌گویند. (از گناباد به ژنو، ص ۱۰۶).

پس از پطرس جانشین او این سمت را داشت و این رشته انقطاع نمی‌یابد.^۱ به نظر معظم‌له بین این واقعه و قضیة شهادت حضرت امیر(ع) مشابهت است، زیرا «همان شب که حضرت از دنیا رفت و جنازه او را برای دفن می‌بردند، روحانیت آن حضرت بر فرزندان خود جلوه گر شده و او را سوار بر اسبی دیدند که رو بدانها می‌آید، ولی بعد از آن شب روحانیت آن حضرت در حضرت حسن(ع) جلوه گر بود و علی را در صورت حسن می‌دیدند، هرچند که روحانیت آن بزرگوار همیشه زنده است و ممکن است برای کسانی که دارای قلب صافی و روح بی‌آلایش و توجه کامل باشند جلوه گر شود، ولی غالباً به صورت امام و راهنمای زنده جلوه می‌کند.»^۲

روزه

ماه مبارک رمضان حضرت آقای صالح علیشاه به واسطه بیماری نتوانستند روزه بگیرند و این نخستین ماه رمضانی بود که ایشان روزه نگرفتند. حضرت والد نیز به دلیل عدم قطعیت مدت اقامت و فقدان امکانات بیمارستان با علاقه زیادی که به روزه گرفتن داشتند، این توفیق برایشان حاصل نشد و ایشان نیز اولین بار بود که ماه رمضان را نتوانستند روزه بگیرند، ولی در زمستان همان سال توفیق ادای قرض روزه حاصل شد. صبح روز عید نیز مراسم مختصری به عنوان عید فطر در اطاق ایشان برگزار شد و کارمندان بیمارستان نیز با فرستادن چندین گل، عید فطر را به ایشان و همراهان تبریک گفتند.

فرقة بهائیت

پس از اینکه حال جد بزرگوارم رو به بهبودی نهاد، روز جمعه ۲۸ خرداد به پدر عزیزم فرمودند که برای بازدید چند نفر ایرانی که به عیادت ایشان آمده بودند، به برن

(۱) از کتاباد به ژنو، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷.

(۲) همان، ص ۱۰۸.

تشریف ببرند. در بین راه در قطار یکی از اطباء سوئسی با ایشان مصاحب شد و پس از مذاکراتی درباره طب، درباره فرقه بهائیت و صحت اینکه آنها شهرت داده‌اند که در ایران و کشورهای غربی پیروان زیادی دارند، سؤال کرد. حضرتش در پاسخ فرمودند: «رسم و رویت آنها این است که در همه جا این قبیل اکاذیب را شهرت می‌دهند و به خیال خود استفاده تبلیغاتی می‌کنند، مثلاً در ایران شهرت می‌دهند که در امریکا پیروان زیادی دارند و دارای نفوذ می‌باشند و در اروپا هم پیروان بسیاری دارند. در صورتی که اشخاص مطلع این ادعاها را تکذیب می‌کنند و خالی از حقیقت می‌دانند و حتی معمول دارند که با اشخاص محترم عکس برمی‌دارند و آنها را به خود نسبت می‌دهند و در جاهائی که کذب آنها معلوم نشود این شهرت‌ها را می‌دهند.

سپس وی از اساس مذهب و عقیده آنها پرسید؟ ایشان فرمودند: «همان‌طور که در دیانت مسیح به ظهور عیسی (ع) در آخرالزمان خبر داده شده و مسیحیان منتظر ظهور آن حضرت می‌باشند، در دیانت مقدسه اسلام نیز خبر به ظهور بزرگی که باعث احیای دین حق و نشر عدالت و محو ظلم و فساد باشد داده شده و مسلمین منتظر چنین ظهوری هستند، ولی عقیده آنها درین باب مختلف است. اهل سنت فقط می‌گویند این شخص باید از تبار پیغمبر بزرگوار اسلام محمد بن عبدالله (ص) باشد و معلوم نیست تاکنون متولد شده یا بعداً متولد خواهد شد، ولی شیعه معتقدند که این مصلح فرزند بلافصل امام حسن عسکری (ع) و دوازدهمین جانشین پیغمبر و پیشوای بزرگوار اسلام و مهدی موعود است که اکنون زنده و از انظار بینندگان پنهان و کسی او را نمی‌شناسد و هر موقع خداوند بخواهد ظهور نموده حق و حقیقت و عدالت را در میان بشر منتشر می‌نماید، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. برطبق این عقیده که در میان مسلمین موجود است عده زیادی مدعی مهدویت شده‌اند... میرزا علیمحمد شیرازی نیز از کسانی است که این ادعا را نمود. ابتدا در سال ۱۲۶۰ قمری مدعی باییت قائم شد، یعنی گفت من باب (در) به سوی قائم و مهدی موعود هستم و واسطه بین خلق و او می‌باشم، و پس از قتل حاج محمد علی بارفروش که مدعی قائمیت بود این ادعا را نمود و خود را مهدی و

نقطه‌نماید و سپس پا را فراتر نهاده مدّعی تشریح و نبوّت و آوردن دین جدید شد،... ولی مسلمین چون مدّعی هستند که مهدی موعود و قائم هر موقع ظاهر شود ظلم و جور را محو نموده و عدل و داد را برقرار خواهد کرد، باید درین ادّعا دقت کنند که آیا باعث نشر عدل و دادگر دیده و فساد را از بین برده‌اند یا نه؟ البتّه معلوم است که در هیچ‌جا عدل و داد وجود ندارد و این ظهور تأثیری ننموده، پس این ادّعا مخالف عقیده آنهاست، ازین رو به دنبال آن نمی‌روند، مخصوصاً شیعه که معتقدند مهدی موعود فرزند بلافضل حضرت عسکری (ع) است و کسی که این ادّعا را داشته باشد باید در صدد تحقیق از او برآیند، در صورتی که ابوبین باب و تاریخ تولّد او معلوم و مشهور و بلکه خود پیروان باب هم مدّعی عقیم بودن حضرت عسکری (ع) هستند، پس کسی که به مبانی تشیع ایمان و اعتقاد دارد به هیچ‌وجه نباید ترتیب اثر به این ادّعا بدهد. ازین رو این ادّعا که مخالف با مبانی تشیع بلکه مخالف معتقدات همه مسلمین است نزد آنها مطرود و منفور و پیروان زیادی ندارد، مگر یک عده عوام و دور از تحقیق که فریب کلمات آنها را خورده یا برای اغراض مادی یا شهوانی و آزادی از قیود قوانین شرعی رو بدانها نموده‌اند.»^۱

سربازان گمنام اسلام

پس از بازگشت از برن، پدر بزرگوارم به دستور حضرت آقای صالح علیشاه به اتفاق دو تن از همراهان به پاریس تشریف بردند. ایشان در پاریس از اماکن باستانی از جمله قبر سرباز گمنام دیدن و ضمناً فرمودند: «شاید یک علت اینکه این سرباز گمنام را برای مظهریت ملیت انتخاب کرده‌اند آن است که در میان سربازان معروف کسی که دارای تمام محاسن صفات انسانیت باشد نیافته‌اند، ازین رو سرباز گمنامی را انتخاب کرده‌اند که بتوانند او را جامع همه صفات پسندیده معرفی کنند. درین جا نیز اسلام

(۱) همان، صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵.

افتخارات زیادی دارد و می‌تواند بر خود بی‌بالد و به وجود سربازان نامدار خود افتخار کند؛ همچون حمزه بن عبدالمطلب عم بزرگوار پیغمبر اسلام یا جعفر بن ابی طالب پسر عم پیغمبر یا علی بن ابی طالب و فرزند بزرگوارش حسین (ع) و یاران فداکارش که تاریخ بشر نظیر آنها را ندیده است. آنگاه فرمودند: «این سربازان نامدار بودند که باعث افتخار اسلام و اسلامیت شده و همیشه مسلمین را سربلند دارند، و آرامگاه پاک آنان برای همیشه مطاف عاشقان حق و حقیقت بوده و شعله عشق و محبت و ایمان که در دل آنها افروخته بود خاموش نشده و در قلب دوستداران آنان نیز روشن است، بعضی از ملل سربازگمنامی را برای مظهریت ملت خود انتخاب نموده و آرامگاه او را تعظیم می‌کنند، ولی ما می‌بالیم که این چنین سربازانی در اسلام و میان مسلمین وجود دارند که زندگی جاوید دارند و نام آنها برای همیشه پاینده است. شادباد روان‌های پاک شما ای فداکاران بزرگ اسلام و ای سربازان نامدار انسانیت و حقیقت که نام اسلام بر اثر فداکاری و جانبازی شما زنده و جاوید گردیده است.»^۱

شیخ مصطفی و رنه گنون

در پاریس طبق وعده قبلی با آقای شیخ مصطفی رئیس فرقه شاذلیته^۲ در پاریس به خانقاه آنان رفتند. وی از طریق مرحوم آقای حسینعلی مصداقی که در پاریس بودند، با سلسله نعمه‌اللهیه و حضرت آقای صالح علیشاه آشنایی پیدا کرده و اشتیاق و آفری به زیارت ایشان داشت. و حتی مصمم بود به ایران سفر کند لذا در ایام کسالت حضرتش،

(۱) همان، صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۸.

(۲) سلسله شاذلیه منسوب به شیخ ابوالحسن شاذلی (۵۹۳-۶۵۶ ه.ق) ساکن اسکندریه است که معاصر شیخ صالح بربری قطب سلسله معروفیه بود. سلسله شاذلیه در مصر و کشورهای افریقای شمالی نفوذ و شهرت بسیار یافته است. حضرت آقای رضا علیشاه درباره انتساب رشته اجازة سلسله می‌فرمودند به‌طور قطع معلوم نیست و خلدشه‌هایی در بین آن موجود است (از کتاباد به ژنو، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶). یکی از مشایخ اخیر این سلسله، شیخ احمدالعلوی (متوفی به سال ۱۹۳۲ میلادی) است که اخیراً کتابی درباره‌اش به زبان فارسی ترجمه شده (عارفی از الجزایر، مارتین لینگز، ترجمه دکتر نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۶۰).

چندین بار به وسیله تلفن و نامه احوالپرسی کرده و منتظر بود به پاریس تشریف ببرند که متأسفانه به دلیل کسالت این سفر انجام نشد، ولی پدر بزرگوارم به نمایندگی از ایشان به آنجا مسافرت کردند.

شیخ مصطفی بنا به سؤال پدر بزرگوارم و طبق اظهار خود شیخ خدمت شیخ عبدالواحد یحیی رسیده است. عبدالواحد لقب متفکر و شرق شناس شهیر فرانسوی و مسلمان رنه گنون^۱ است. رنه گنون به واسطه آشنایی با شیخ عبدالرحمن علیش مصری فرزند محمد علیش کبیر که از مشایخ شاذلیه بود، در سال ۱۹۱۲ میلادی به دین اسلام مشرف شد و وارد در طریقت شاذلیه گردید و شیخ عبدالواحد یحیی نامیده شد و پس از شیخ عبدالرحمن علیش دعوت به طریقه شاذلیه می نمود. البته پس از شیخ محمد علیش اختلافاتی در سلسله وجود داشت و شیخ عبدالواحد هم با شیخ خود اختلاف پیدا کرد و او را ابطال نمود. پدر بزرگوارم در این مورد از آقای شیخ مصطفی پرسیدند: «پس شما که دعوی بستگی به شیخ عبدالواحد دارید چگونه آن را تصحیح می کنید، در صورتی که می گوید شیخ شما مردود واقع شد؟ گفت: موقعی که به من اجازه داد مردود نبود و اجازه او صحیح بود، گفتم: اکنون شما ادعای جانشینی او را می کنید در صورتی که او را رد کرده اند.»^۲ گفت: «چون اجازه من قبل از آن بوده اشکالی ندارد.» حضرت والد چون دیدند ایشان کاملاً وارد و مطلع نیستند و ممکن است موجب ضعف و فتور عقیده پیروان ایشان شود و خللی به دیانت آنها وارد آید، ازین رو زیادتر تعقیب نکردند.

(۱) Rene Guenon. وی در سال ۱۸۸۶ در فرانسه در خانواده‌ای کاتولیک متولد شد و به دنبال گمشده خویش به شرق و معنویت رو آورد. در ادیان شرقی تبخیری یافت و آخر الامر به دین مبین اسلام مشرف گردید. سپس به مصر رفت و تا آخر عمر در آنجا ساکن گردید و در همانجا با زنی مسلمان ازدواج کرد و سرانجام در ۶۵ سالگی در سال ۱۹۵۱ از جهان رخت بریست. گنون از منادیان بحران معنویت در غرب و ظلمانی شدن دنیای متجدد است. متجاوز از بیست کتاب و تعداد بسیاری مقاله در این باره و در موضوع ادیان مختلف و تطبیق آنها دارد که در همگی به مذاق عرفانی به تحقیق می پردازد. از آثار وی دو کتاب بحران دنیای متجدد (ترجمه دکتر ضیاءالدین دهشیری، تهران ۱۳۴۹) و سیطره کمیت و علائم آخر زمان (ترجمه دکتر علیمحمد کاردان، تهران، ۱۳۶۱) به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

(۲) از گناباد به ژنو، ص ۱۶۳.

مسجد مسلمین در پاریس

در روز جمعه‌ای که در پاریس تشریف داشتند برای خواندن نماز جمعه به مسجد مسلمین رفتند: در آن روز اتفاقاً جنازه بانی مسجد که روز قبل بدرود زندگی گفته بود، در آنجا گذاشته و جمعی هم از مراکش برای تشییع جنازه آمده بودند. پس از اتمام نماز جمعه توسط امام مسجد که اهل مراکش بود و خواندن نماز میت، پدر بزرگوارم نیز جلو رفته خود را به نام یک نفر مسلم ایرانی به بازماندگان متوفی معرفی نموده و اظهار فرمودند: «چون متوفی شخص بزرگی بوده و در قلب کشور مسیحی نام اسلام را بلند نموده و این مسجد را تأسیس کرده، به گردن همه مسلمین حق دارد و من نیز برای قدردانی از خدمات دینی آن مرحوم از طرف خود و عموم ایرانیان به شما تسلیت می‌گویم و آمرزش روح او را خواهانم.» آنان نیز از ایشان تشکر نمودند.

تقاضای تشرف به طریقه نعمة اللہیة

شیخ مصطفی پس از آخرین ملاقات با پدر بزرگوارم به زیارت حضرت آقای صالح‌علیشاه عازم ژنو شدند و در آنجا اظهار علاقه نموده بودند که خود و پیروانشان در رشته سلوک طریقه نعمة اللہیة وارد شوند، ولی حضرت ایشان تقاضای وی را برای اینکه بیشتر تحقیق کند، به وقت دیگری موکول کرده و ارجاع به حضرت والد دادند.^۱ لذا وی نیز به پاریس بازگشت و پدر بزرگوارم طبق قرار قبلی به خانقاه ایشان رفتند. در این ملاقات آقای شیخ مصطفی شرح مسافرت خود را به ژنو و علاقه‌ای که به ورود در رشته نعمة اللہیة دارد، اظهار نمود و خواهش و اظهار اشتیاق به این امر کرد. حضرتش چون دیدند که نامبرده از مبانی سلوک و فقر اطلاع ندارد، مجدداً از رشته سلسله او و

(۱) حضرت آقای رضا‌علیشاه در این باره بعداً فرمودند: «آقای شیخ مصطفی رئیس شاذلیه در پاریس که اظهار علاقه به ملاقات ایشان نموده و اظهار طلب هم کرده بود، به فقیر ارجاع فرمودند و به فقیر هم دستور دادند که راجع به ایشان و پیروانشان از پذیرفتن و عدم آن هر طور مقتضی دانم، عمل کنم و ایشان خیلی اصرار در پذیرش داشت، ولی من مقتضی ندانستم.» (یادنامه صالح، ص ۹).

اجازه‌اش سؤال نموده و وی جواب داد. ایشان فرمودند: «اساس تصوّف و طریقت آن است که دخالت در امور دیانت بدون اجازه از شخص مجاز جائز نیست و باید رشته اجازه متصل باشد تا به بزرگان دین و پیغمبر (ص) برسد و نظریات شما با معتقدات سلسله نعمه‌اللهیه فرق دارد.» او گفت: من تمام دستورات را می‌پذیرم و از آنچه به من گفته شده و معتقدات من بوده صرف نظر می‌کنم. ایشان فرمودند: «برای شما ورود در این امر خیلی مشکل است و بهتر این است که همان طریقی را که دارید تعقیب کنید و پیروان را به توجّه و یاد خدا و مراقبت در ادامه شرع مقدّس دستور دهید.» وی گفت: من فقط به همین منظور به ژنو رفته‌ام و از آنجا هم مرا به اینجا مراجعه داده‌اند و اگر در اینجا تقاضای ما پذیرفته نشود مجبوریم همه ما به ژنو برویم. حضرتش فرمودند: «فعالاً چون وقت کافی نداریم و جهات دیگری نیز ایجاب می‌کند بهتر آن است که فعلاً شما منصرف شوید.» وی پاسخ داد: پس تکلیف ما چیست؟ ایشان فرمودند: «همان رویه سابق را ادامه دهید و مراقبت از پیروان بکنید و آنها را در یاد خدا و اطاعت اوامر و نواهی شریعت مقدّسه کمک نمایید.» پیروان ایشان هم از مذاکرات پدر بزرگوارم مختصری فهمیدند که نظریات ایشان با روش شیخ مصطفی قدری موافق نیست، ولی معظّم‌له برای آنکه نام اسلام و تصوّف که در یکی از مراکز مسیحیت میان آنها ظاهر شده بلندتر شود، پیروان را ترغیب و تشویق نمودند که بیش از پیش بر مراقبت و یاد خدا و اوراد و اذکار و مواظبت در احکام اسلام بیفزایند و از آقای شیخ مصطفی اطاعت کنند و مجالس فقری خود را مرتب تشکیل دهند و همه در آنجا حاضر شوند و به یاد خدا مشغول باشند و غفلت نکنند که سرمایه همه عبادات همان است.^۱

ایشان پس از مراجعت از پاریس، مستقیماً برای زیارت پدر بزرگوارشان به بیمارستان رفتند. معظّم‌له حالشان خیلی بهتر بود و به تدریج مهتّای بازگشت به ایران می‌شدند، البته قصدشان این بود که قبلاً به عتبات عالیات مشرف شوند، ولی اطبا اجازه مسافرت ندادند.

(۱) از گناباد به ژنو، ص ۱۸۸.

کاظم‌زادهٔ ایرانشهر

روز سه‌شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۳ به دستور حضرت آقای صالح‌علیشاه نامه‌ای به‌عنوان احوالپرسی به آقای حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر که سابقهٔ آشنایی با پدر و جد بزرگواریم داشتند، مرقوم فرمودند. وی نیز جواب داده و اظهار اشتیاق به ملاقات نموده بود، ولی از معظّم‌له دعوت کرده بود که چون دو سال است که مریض می‌باشد و قادر به بیرون رفتن از خانه نیست، به ملاقات نزد ایشان بروند. چند جلد از تألیفات خود را نیز ارسال کرده بود. ولی با وجود اشتیاقی که حضرت والد و جدّ بزرگواریم به ملاقات ایشان داشتند و علاقهٔ وافری که مرحوم آقای کاظم‌زادهٔ ایرانشهر به ملاقات نشان می‌داد، چون حضرت آقای صالح‌علیشاه تعجیل در حرکت داشتند با تلفن از وی احوالپرسی و تودیع فرمودند. ایشان در آخرین روزهای اقامت در ژنو برای تشکر به منزل دکتر پریه پزشک معالج خویش رفتند، همچنین روز آخر به بیمارستان مراجعت فرمودند و از زحمات کارکنان تشکر کردند و در میان تأسّف و گریهٔ آنان بیمارستان را ترک کردند.

از جمله کسانی که قبل از مراجعت به ایران مجدّداً خدمتشان رسیدند،^۱ خانم‌فریدی لهنرْمُرف بود که حدود ۷۵ سال داشت و از سلسلهٔ چشتیه بود. وی در اولین ملاقات در بیمارستان مجذوب شده بود و در ملاقات بعدی اظهار طلب کرد. حضرت والد فرمودند: در سلسلهٔ ما برخلاف چشتیه باید ابتدا اسلام بیاورند. وی نیز قبول کرد و اسلام آورد و ایشان به امر حضرت آقای صالح‌علیشاه دستور ذکر زبانی دادند و او بر آن مداومت داشت. در آن روز آخر خدمت حضرت آقای صالح‌علیشاه زانو به زمین زد و عرض کرد: «دستوری که به من داده‌اید، ادامه می‌دهم و به قدری در من مؤثر شده

(۱) از گناباد به ژنو، ص ۲۰۴.

که در عالم مؤثری جز ذات حق نمی بینم و همه جا اثر او را مشاهده و علاقه من از این عالم و مردم به کلی گسسته شده است و نمی دانم به چه زبانی از شما تشکر کنم چون زبان من از تشکر عاجز است.»^۱

این سفر در روز یکشنبه سوم ذی‌قعدة ۱۳۷۳ قمری (۱۳ تیر ۱۳۳۳) با مراجعت آن بزرگواران به پایان رسید. پس از چندی اقامت در تهران و گذراندن دوره نقاهت و شرکت در مراسم عزاداری محرم، جدّ امجد و پدر بزرگوارم در روز نهم ربیع‌الاول (روز عید خلافت حضرت قائم عج) در میان استقبال پرشور و حرارت فقرا و دوستان پس از حدود هفت ماه به گناباد بازگشتند.

(۱) یادنامه صالح، ص ۱۰.

سفر به هند

هندوستان سرزمین تمدنی کهن و ادیان باستانی است. ادیان موجود در هند ماهیتاً جنبه باطنی و طریقتش بر جنبه ظاهری و شریعتی آن غلبه دارد و بدین لحاظ به تعالیم حضرت مسیح (ع) می ماند، از این رو مردم هند طبیعتاً اهل عرفان و معنویت هستند.^۱ دین مبین اسلام سوای فتوحات اولیّه مسلمین که مقدّماتاً در زمان عمر صورت گرفت و به ورود جزئی مسلمانان به هند ختم شد، به دو طریق در آن سرزمین استقرار یافت:^۲ یکی از طریق لشکرکشی های سلاطین مسلمان همچون غزنویان و دیگری از طریق مهاجرت عرفا و علما به آنجا.^۳ ولی سبب اصلی رسوخ اسلام در دل و جان مردم هند،

(۱) روحیه عرفان دوستی و معنی طلبی مردم هند باعث شده که عرفای ما به آنجا توجه خاصی داشته باشند. مولوی در مثنوی (دفتر چهارم) هندوستان را به وطن مهجور تشبیه می کند و می گوید فیل از آن جهت خواب هندوستان می بیند که وطنش آنجاست و می افزاید باید مثل پیل بود و به هندوستان مهجور دل رجوع کرد.

(۲) نفوذ کامل مسلمین و خصوصاً ایرانیان به هند از زمان سبکتکین غزنوی آغاز شد که به آنجا لشکر کشید. بعد از او سلطان محمود غزنوی به نام جهاد و غزوه چندین بار به هند هجوم برد و غنائمش را تصرف نمود و باعث سلطه غزنویان و استقرار حکومت های اسلامی در هند شد. پس از غزنویان خاندان های مختلف مسلمان مثل خانواده بهمنی و قطب شاهیان و بابرین در آنجا حکومت داشتند.

(۳) از اولین بزرگان تصوّف که به هند رفتند ابوالحسن علی هجویری مؤلف کتاب قدیمی کشف المحجوب

طریق دوم یعنی معنویت و تصوّف اسلامی بود. بدین نحو که عزیمت عرفای مسلمان، باعث شد ایشان نه به قوّت شمشیر سلاطین بلکه به قوّت معنوی اسلام تسلیم دین آخر زمان گردند.^۱ و چون مشایخ صوفیه که دین اسلام را در آنجا تبلیغ کردند عمدتاً ایرانی بودند، زبان فارسی نزد مسلمین هند، زبان مقدّس دینی همچون زبان عربی برای سایر مسلمین جهان شد و عمومیت و رسمیت یافت.

→

است که در لاهور اقامت گزید و در همانجا درگذشت و از سایر مشاهیر صوفیه که به آنجا عزیمت کردند می‌توان از خواجه معین‌الدین چشتی نام برد که سلسله چشتیه هند بدو منتهی می‌شود و به خواجه غریب‌نواز معروف است. دیگر سیدعلی همدانی که هزاران تن هندی را از طریق تصوّف، مشرف به دین اسلام و مذهب تشیع کرد. دیگر شیخ بهاء‌الدین زکریای مولتانی است. حضرت شاه نعمت‌الله ولی و فرزندان و جانشینان ایشان در هند خصوصاً در ناحیه دکن در اشاعه مذهب تشیع دخالت تامی داشتند. و بجز سلسله نعمه‌اللهیه ابتدا دو سلسله چشتیه و سهروردیه و سپس سلاسل نقشبندیّه و قادریّه در هند رونق و رواج داشته‌اند.

(۱) تصوّف اسلامی در میان مردم هند آنچنان رسوخ یافت که در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی وقتی کسانی مثل کبیر و بابا نانک (مؤسس مذهب سیک) قصد داشتند دین هندو را که دستخوش سنن منسوخ و عاری از حقیقت شده بود تهذیب کنند و زنگ خرافه‌پرستی را از قلوب عوام هندو بزدایند، رجوع به تصوّف اسلامی و منابع سرشار و زلالش نموده و دست به دامان مشایخ عرفا دراز کردند و به این طریق میان معنویت این دو دین رابطه برقرار ساختند. کبیر از میان مسلمانان و هندوان پیروان زیادی داشت و داستان جدال آنها بر سر جنازه او مشهور است. به این شرح که مسلمانان می‌خواستند جنازه را به آب زمزم بشویند و هندوان هم بر آن بودند که آن را بسوزانند. ولی وقتی کفن را کنار زدند، از جنازه اثری ندیدند مگر انبوهی گل که میان خود قسمت کردند.

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند در سده یازدهم هجری قمری نیز شاهزاده محمد دارا شکوه (متوفی به سال ۱۰۶۹ قمری) که جزو خانواده پادشاهان گورکانی حاکم بر هند بود، پس از ورود به رشته تصوّف در سلسله قادریّه، درصدد برآمد که در سطح طریقت که مقام و رای ظواهر است میان دیانت مقدّسه اسلام و دین هندو مطابقت کند. وی به این نتیجه رسید که اختلاف میان آنها لفظی است، لذا چندین رساله مثل مجمع‌البحرین (تصحیح دکتر جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۶) سکینه الاولیاء، حسنت العارفين و سفینه‌الاولیاء تصنیف کرد که در آنها معارف هر دو طایفه تطبیق و تلفیق شده یا ذکر از احوال حضرات معصومین (علیهم‌السلام) و مشایخ صوفیه و بعضاً موحدان دین هندو گردیده است. داراشکوه در جهت تحقّق همین نیت تقریب میان دو دین و تألیف میان قلوب پیروانشان بعضی از کتب مقدّس هندوان مثل اوپانشادها و بهگودگیتا را نیز به فارسی ترجمه کرد. توجه به معنویت دین هندو در میان علمای متأخر شیعه همچون میرفندرسکی و در عصر حاضر مرحوم علامه طباطبائی مشهود است.

از سلسلهٔ علیّه معروفیهٔ نعمهٔ اللّٰهیه نیز نه تن از اولاد و احفاد حضرت شاه نعمت‌الله ولی که اقطاب سلسله بودند، ابتدائاً به دعوت و خواهش سلطان احمد بهمنی و سپس استقبال جانشینان وی در ناحیهٔ بیدر، مرکز حکومت بهمنیان هند سکنی داشتند.^۱ همین سلاطین پس از حضرت شاه ارادت خاصی به فرزندان و احفادشاه در هند نیز داشتند و حتی دختران خویش را به عقد اولاد حضرت شاه درآوردند که قرابت سببی نیز پیدا شد.^۲ بهمنیان همواره به این ارادت و ارتباط مباحثات می‌کردند.^۳ مهمترین نتیجهٔ حضور سلسلهٔ نعمهٔ اللّٰهیه در هند علاوه بر نفوذ اسلام و عرفان و مذهب تشیع در سرزمین دکن، توسعهٔ زبان و ادبیات فارسی در آن سامان بود. در دورهٔ

(۱) جریان مهاجرت سلسلهٔ نعمهٔ اللّٰهیه به هند به این قرار است که سلطان احمدشاه بهمنی با مشایخ طریق به‌خوبی سلوک می‌نمود، و چون در آن ایام آوازهٔ کمالات حضرت شاه نعمت‌الله و مقامات و کراماتشان را شنید، عده‌ای از علما و دوستان را با تحف و افره به حضور آن حضرت روانه و استدعای دعای خیر و طلب همت نمود. حضرت شاه آنها را مورد لطف و عنایت قرار داده، تاج دوازده ترکی را نیز همراه با یکی از مقرّبان خویش برای سلطان احمد فرستاد. در همان ایام احمدشاه در هندوستان با سلطان فیروزشاه مشغول جنگ بود و بر او پیروز شد و در خواب دید که شخصی تاج دوازده ترکی به وی داده و گفت: این تاج شاهی است که بزرگی گوشه‌نشین و تاج‌بخش به شما داده است. چند روزی از رؤیای احمدشاه نگذشته بود که فرستادهٔ حضرت شاه رسید و تاج را به وی داد. وی با حیرت گفت: این همان درویشی است که در خواب تاج سبز دوازده ترک را به من داده بود. به این طریق احترام و ارادت احمدشاه به حضرت شاه نعمت‌الله بیشتر شد. وی تقاضا کرد که لاقفل یکی از نوادگان خود را به آنجا بفرستند و حضرتش نوهٔ خود را فرستادند که مورد احترام سلطان قرار گرفت و حتی دختر خود را به عقد وی درآورد. تفصیل واقعهٔ مذکور در کتاب تاریخ فرشته، تألیف محمدقاسم هندوشاه استرآبادی (ج ۱، صفحات ۳۱۹ الی ۳۲۹، طبع هند، ۱۲۸۱ هجری) درج است که در اینجا با دخل و تصرف نقل شد. عبدالعزیز واعظی نیز که از تذکره‌نویسان حضرت شاه است، همین داستان را نقل می‌کند (مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، رسالهٔ عبدالعزیز واعظی، به تصحیح ژان اوبن، ص ۳۱۶).

(۲) ارادت پادشاهان سلسله بهمنی که نزد مورّخین به غالی بودن در تشیع معروف هستند به حضرت شاه نعمت‌الله و اولادشان در هند یکی از دلایل تشیع حضرت شاه نعمت‌الله ولی نیز هست.

(۳) دربارهٔ ارادت سلاطین بهمنی به حضرت شاه نعمت‌الله ولی، کتاب مختصر خاصی به نام روابط معنوی شاه نعمت‌الله ولی (تألیف دکتر حمید فرزام، نشر ادارهٔ کل فرهنگ و هنر اصفهان، ۱۳۵۱) تألیف شده که در اینجا مورد استفاده قرار گرفت. همچنین منظومهٔ بهمن‌نامه تألیف شیخ آذری طوسی (متوفی به سال ۸۶۶ هـ.) که از مریدان حضرت شاه و ملک‌الشعراء سلطان احمدشاه بوده، در تاریخ سلاطین بهمنی بسیار مفید است.

حکومت دویست ساله سلاطین بهمنی خصوصاً در دربار ایشان زبان فارسی رونقی به سزا داشته و بدان محاوره و مکاتبه می شده است. به هر تقدیر پس از رحلت حضرت شاه نعمت‌الله، فرزند و خلیفه ایشان شاه خلیل‌الله به دکن رفتند و مورد اعزاز و استقبال سلطان احمد قرار گرفتند و تا آخر حیات در بیدر دکن مقیم و در همانجا در سال ۸۶۰ هجری وفات یافتند.^۱ و پس از ایشان هشت تن از احفاد حضرت شاه نعمت‌الله به شرحی که قبلاً گذشت تا جناب میرشاه شمس‌الدین سوم در همان ناحیه بیدر ساکن و به ارشاد مشغول بودند و در همانجا مدفون می‌باشند.

پس از جناب میرشاه شمس‌الدین سوم، جناب شیخ محمود دکنی (شاه میر محمود) قطب بیست و ششم سلسله می‌باشند. مولد و موطن اصلی ایشان نجف اشرف و اجداد آن جناب مدتی متولی آن آستان مقدس بوده‌اند. جنابش پس از سیر و تحقیق بسیار، در شهر بیدر دکن خدمت جناب میرشاه شمس‌الدین سوم مشرف شده و به مقام خلافت ایشان نیز رسید و در ۱۳ شعبان ۱۱۰۰ هجری خرقه تهی فرمود و در همان محل ارشاد خویش در حیدرآباد دکن مدفون شده‌اند. اینک در جوار آن مرقد مطهر، مدفن جانشین و فرزند ارجمندشان شیخ شمس‌الدین دکنی مشهور به "شمس مولا" (متوفی در سال ۱۱۶۱ هجری) و جانشین شیخ شمس‌الدین فرزند ارشدشان جناب رضاعلی‌شاه دکنی (متوفی در ۱۲۱۵ هجری) است که آخرین قطب سلسله ساکن هند نیز هستند.

حضرت آقای رضاعلی‌شاه برای احیا و اشاعه میراث عرفانی که در هند به جا گذارده شده بود و رسیدگی به وضعیت قبور مطهره حضرات اقطاب سلسله نعمه‌اللهیه مدفون در دکن، میل وافر داشتند که به آنجا سفر کنند و همچون بزرگان سلف طالبان راه هدی را به حقیقت عرفان مرتضوی آشنا سازند. لذا چندین بار در سال‌های ۱۳۵۰^۲ و

(۱) ایشان در هندوستان به شاه خلیل‌الله بت‌شکن معروف گردیدند، زیرا به طوری که معروف است به هر بت‌خانه‌ای که پا می‌گذاشتند، بت‌ها فرو می‌ریختند (سفرنامه دوم حضرت آقای رضا علی‌شاه به هند، ص ۱۳).

(۲) شرح سفر ایشان در سال ۱۳۵۰ شمسی را آقای حاج محمدرضاخانی که جزو همراهانشان بودند،

۱۳۵۸^۱ و ۱۳۵۹^۲ و ۱۳۶۱ و ۱۳۶۳ شمسی به هندوستان مسافرت فرمودند. در اینجا شرحی از سفر دوم معظم‌له بنا بر یادداشت‌های شخصی خودشان ذکر می‌شود.

سفر دوم به هند

این سفر در صبح جمعه سی‌ام ربیع‌الاول سال ۱۴۰۱ (۱۷ بهمن ۱۳۵۹) آغاز شد و در آن والدۀ محترمه نگارنده و چند تن از برادران ایمانی جزو همراهان بودند. بعد از ظهر آن روز وارد بمبئی شدند و مورد استقبال جمعی از برادران ایمانی که عمدتاً از حیدرآباد آمده بودند، قرار گرفتند.

جنابش و همراهان چند روزی در آنجا در هتلی توقف کردند و چون مدیر و کارکنان هتل هندو بودند، از خوراک آنجا حتی از نوشیدن چای پرهیز می‌کردند. لذا چای را خود همراهان در اطاق تهیه می‌کردند و شام و نهار را هم از یک رستوران ایرانی مسلم تهیه نموده و به هتل می‌آوردند. عصر روز اول که برای تماشا به شهر تشریف بردند، عده‌ای از جمله چند نفر آمریکائی که لباس کاهنان هندو را داشتند و سرود می‌خواندند، مشاهده کردند. رفتار تظاهرآمیز برخی از غریبان ایشان را متعجب ساخت، به نحوی که فرمودند: «معلوم می‌شود آنها از این راه هم می‌خواهند در عقائد و اجتماعیات هندی‌ها نفوذ کنند و از این راه آنها را به طرف خود بکشانند و گرنه شخص عاقل و تحصیل کرده در خارج، کمتر حاضر می‌شود تحت نفوذ بعضی عقاید سخیفۀ

→

یادداشت کرده و به صورت کتابی به نام راهبان سفر روحانی به اهتمام آقای دکتر حشمت‌الله ریاضی در سال ۱۳۶۹ منتشر کردند. معظم‌له در ادامه این سفر به خانۀ خدا مشرف شدند و از بحرین و کویت نیز دیدن فرمودند.

(۱) سفر سال ۱۳۵۸ شمسی به هند را معظم‌له به صورت سفرنامه‌ای یادداشت فرمودند که هنوز چاپ و منتشر نشده است.

(۲) ایشان یادداشت‌های سفر سال ۱۳۵۹ را به صورت سفرنامه‌ای تنظیم فرموده‌اند که نسخه خطی آن موجود ولی منتشر نگردیده است. این سفرنامه مأخذ اصلی مطالب این بخش است.

هندوان قرار گیرد، مگر آنکه اغراض سیاسی داشته باشد.»^۱

در بمبئی چون قبلاً شهر را دیده بودند، توقف زیادی نفرمودند و عازم پونه شدند. در پونه برای معالجه روماتیسم حادی که از سابق از آن رنج می‌کشیدند به مطب یکی از اطبای مرتاض هندو رفتند و از داروهایی که وی تجویز کرد بجز شربت‌تی که احتمال می‌رفت الکل داشته باشد، استفاده کردند ولی بهبود چندانی حاصل نشد.

از پونه به سمت حیدرآباد که مقصود اصلی ایشان بود حرکت کردند. صبح روز بعد به زیارت مزار شیخ محمود دکنی و فرزندان و جانشینان ایشان حضرت شیخ میرشمس‌الدین و حضرت میرشاه سیدعلیرضا که هر سه در یک صحن و هر یک در اطاق جداگانه مدفون هستند، رفتند. و از نزدیک شاهد و ناظر اقداماتی که در جهت ترمیم آن مزار متبرک پس از اولین سفرشان در سال ۱۳۵۰ شمسی متحمل شدند، قرارگرفتند و دستورات لازم جهت ادامه کار دادند. به هنگام زیارت عده‌ای قوال با کسب اجازه شروع به قوالی و خواندن اشعاری در مدح امیرالمؤمنین علی (ع) به زبان اردو کردند که باعث تأثر ایشان و انقلاب دیگران گردید. در حیدرآباد نیز به واسطه فرزند آقای پرفسور فرخ که در آن ایام جدیداً مسلمان و مشرف به فقر شده بود به دیدن یکی از اطبای متخصص در طب قدیم و جدید رفتند. پزشک مذکور آنچنان شیفته معنویت و رفتار بزرگ‌منشانه ایشان شده بود که چندین بار دیگر به ملاقات ایشان آمد و حتی اظهار طلب نیز کرد.

در شب یکشنبه نهم ربیع‌الثانی به مناسبت سالگرد رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه مجلس سوگواری در محل سکونت خود منعقد کردند و در آن مجلس یک نفر روضه‌خوان هندی که کمی هم فارسی می‌دانست، ذکر مصیبت کرد.

روز چهارشنبه ۲۹ بهمن برای زیارت مزار اقطاب فرزندان حضرت شاه نعمت‌الله به بیدر رفتند. از دیدن ساختمان با عظمت مزار آن بزرگواران که مخروبه شده بود

(۱) سفرنامه دوم به هند، تألیف حضرت آقای رضا علیشاه، ص ۳ نسخه خطی.

به شدت متأسف گردیده و در صدد برآمدند که به هر نحو ممکن از اداره اوقاف و آثار باستانی هند اجازه تعمیر ساختمان و حفر چاه و احداث تأسیسات بهداشتی بگیرند و ضمناً فرمودند که همه مخارج را هم شخصاً متقبل خواهند شد. پدر بزرگوارم در بیدار با یکی از احفاد جناب شاه خلیل الله ملاقات کردند و جبّه و شب کلاه آن جناب را که در جعبه نگهداری می شد زیارت نمودند، و وی کلاه متبرک و تکه مختصری از جبّه را به ایشان داد.

چند روز به شهر بنگلور تشریف بردند و فردای روز بعد به دیدن معبد مشهور به معبد گاو رفتند. این معبد خادمی داشت که کسی را با کفش به درون راه نمی داد، ولی ایشان که به هیچ وجه میل نداشتند پای برهنه داخل شوند و از طرفی هم می خواستند معبد را ببینند، همراهانشان با خادم مربوطه مذاکره کردند و بالاخره او به این کار رضایت داد. ولی ایشان به همراهان فرمودند که از اجناس عرضه شده برای فروش در راهروی آنجا چیزی نخرند و به گدایان هم پولی ندهند. بعد از چند روز نیز که به شهر میسور و به دیدن بت خانه واقع در آنجا رفتند، پس از اینکه از ورود ایشان با کفش ممانعت کردند، حضرتش با پای برهنه رفتن را قبول نکردند و مراجعت فرمودند.

پس از بازگشت به حیدرآباد به دیدن بیمارستانی دارای پنجاه تخت خواب رفتند. در آن بیمارستان چندین مرض را به طریق طب سنتی و گیاهی معالجه می کردند که مورد استقبال حضرتش قرار گرفت و از اطبای بیمارستان سؤالات و تحقیقات بسیار فرمودند. در شب شنبه اول فروردین ۱۳۶۰ ایشان در وقت تحویل سال نو با سایر فقرا مجتمع بوده و ملتجی و متوسل به درگاه الهی بودند و دعای یا محول الحول والاحوال... می خواندند. سحر روز شنبه نیز ضمن تبریک سال نو درباره عید نوروز و تأیید و تثبیت آن از جانب ائمه هدی (علیهم السلام) سخنانی فرمودند. در آن شب بسیاری از فقرا تا صبح بیدار و برای اصلاح امور کلی جامعه اسلامی دعا کردند. در ادامه ایام توقف در حیدرآباد نماینده اداره اوقاف آنجا خدمتشان آمده و حضرتش را برای مجلس

عُرس^۱ جناب میرشاه محمود دکنی که در مدّت سه روز قرار بود تشکیل شود، دعوت کرد. ایشان این دعوت را پذیرفته، فرمودند: «در واقع صاحب اصلی این مجلس مائیم و انشاءالله خواهیم آمد.»

وفات جناب میرشاه محمود در ۱۳ شعبان سال ۱۱۰۰ قمری است، ولی مسلمانان سنی حیدرآباد و متصدیان اوقاف نیز که سنی هستند و همگی اعتقاد تام به حضرت میرشاه محمود دارند به تصوّر اینکه جنابش سنی بودند، مراسم عرسی برای ایشان در بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم جمادی الاولی به صورت بسیار مفصل می‌گیرند و از همه شهرهای اطراف و از طبقات و سلاسل مختلفه شرکت می‌کنند؛ و حتی شب سوم مراسم، گروه‌های مختلف دسته‌دسته برای قوالی می‌آیند و تا صبح بیدارند. لذا حضرت آقای رضاعلیشاه برای رفع شبهه سنی بودن ایشان در ضمن سخنرانی‌ای که ذکر خواهد شد، به شیعه بودن جناب شیخ تصریح کردند.^۲ پدر بزرگوارم در عصر جمعه به زیارت مزار شیخ محمود رفتند و در مراسم عرس غبارروبی مزار مطهر شرکت فرمودند و مورد استقبال نماینده اوقاف و بازماندگان حضرت شیخ و مردم محل قرار گرفتند. پس از اینکه غبارروبی و گلاب‌پاشی انجام شد، درحالی که انبوه جمعیت در اطراف ضریح ایستاده بودند، یک نفر مشغول خواندن زیارت پیامبر شد و بقیه هم بعد از او می‌خواندند. حضرتش نیز خطاب به آقایان فقرا فرمودند: «چون ما شیعه‌ایم و حضرت میرشاه محمود هم شیعه بود. شما هم بگویید صلّ علی محمد و آل محمد» لذا فقرا نیز مرتباً بعد از دعا صلوات بر پیامبر و آل پیامبر (علیهم‌السلام) را تکرار می‌کردند. آنگاه برای اعتلای اسلام و دیانت دعا شد و همه آمین گفتند.

(۱) یکی از مراسمی که در هندوستان بسیار معمول است، مراسم یادبود بزرگان دین مخصوصاً مدفونین در همان سرزمین می‌باشد که به آن عرس گویند. این کلمه در اصل به معنای جشن است که در شب وفات شخص برگزار می‌کنند، چون در آن تاریخ به وصال پروردگار نائل شده. اما این اصطلاح نزد شیعه کمتر مرسوم است و عموماً مجلس تذکر و توسّل منعقد می‌کنند.

(۲) یکی از دلایل تشیع جناب میرشاه محمود این است که ایشان در نجف که مرکز علمی شیعیان بوده، تحصیل می‌کردند.

عصر روز بعد قرار بود پوشش هر سه مرقد را تعویض و پوشش تازه قرار دهند. لذا از ایشان خواهش کردند این کار را انجام دهند. حضرتش همراه با دو نفر از احفاد آن حضرت پارچه‌های سابق را با پارچه جدید تعویض کردند و تاج و حمائل را روی آن گذاشتند. مجدداً مراسم دعا و نیایش به ترتیب شب قبل برگزار شد. عصر روز یکشنبه نیز پس از انجام مراسم و گل باران مرقد مطهر، حضرتش پس از انجام مراسم دعا در حضور بستگان حضرت میرشاه محمود و نماینده اوقاف و جمع کثیری از مسلمانان اهل سنت و هنود سخنرانی فرمودند که خلاصه آن به این شرح است: «من خیلی خوشوقت می‌باشم، بلکه افتخار می‌کنم که در مراسم عرس حضرت میرشاه محمود شرکت می‌کنم، چون وارث حقیقی آن حضرت هستم و هرچند به ظاهر شرع وارثین دیگرانند، ولی از نظر روحانی و معنوی ما وارث آن حضرت هستیم. و سفر اول که تقریباً ده سال قبل به هندوستان آمدم این مزار متبرک اصلاً مورد توجه بستگان ایشان و مردم نبود و تقریباً مخروبه بود و من خیلی متأثر شدم و دستور دادم که اقدام به تعمیرات آن بنمایند و جوهی هم از ایران به وسیله بانک فرستادم. دیگران هم از فقرای اینجا و ایران کمک‌هایی نمودند، از جمله آقای حاج علی کاشانی تعمیرات گنبد را انجام داده و آقای حاج ولی‌الله جمالی از تهران آینه کاری نمودند و سایر تعمیرات حجرات و صحن و آسفالت جاده از پایین تپه و سایر قسمت‌ها به ترتیب انجام شد. سپس برق آن تکمیل و برای آب هم چاه زده شد و لوله کشی نموده از پایین تا بالا و صحن متبرک آوردند و بحمدالله اکنون خیلی وضع آن خوب شده. و در نظر دارم با موافقت اوقاف و کمک آقایان احفاد آن بزرگوار ملکی هم تهیه نموده، وقف کنم و برادران ایمانی که فقرای نعمت‌اللہی گنابادی می‌باشند، مراقبت نمایند.»

«اکنون من انتساب معنوی به آن بزرگوار داشته و خود را جانشین آن حضرت و فرزندان بزرگوارشان حضرت شاه سید شمس‌الدین و شاه سیدعلیرضا می‌دانم و جانشین حضرت شاه خلیل‌الله بت‌شکن و حضرت شاه نعمت‌الله ولی بوده و افتخار به پیروی آن بزرگواران می‌کنم. ما شیعه اثنی عشری هستیم. آن بزرگواران نیز عموماً

شیعه اثنی عشری بوده بلکه بدان افتخار می کردند، که حضرت شاه سید علیرضا در مقابل دشمنانی که رو آورده بودند بیرون آمده و فقط به گفتن لا فقی الا علی لا سیف الا ذوالفقار آنها را دور کرد.»

«من به پیروی حضرت حجة بن الحسن امام قائم (عج) افتخار نموده و بنده‌ای از بندگان آن آستان می باشم. سابقین ما که بزرگان سلسله نعمت الهی بودند، همین رویت را داشته و اشعار حضرت شاه نعمت الله مؤید آن است، ولی اثنی عشری بودن و نیز اعتقاد به خلافت بلافصل علی (ع) ملازمه با سب صحابه ندارد، بلکه ما سب و لعن را شایسته نمی دانیم و در عین آنکه سروکار خود را با علی می دانیم و به غیر او توسلی نداریم، مع ذلك آنها را هم صحابه پیغمبر (ص) دانسته و برادران اهل سنت را نیز احترام می کنیم و اتحاد و اتفاق را مخصوصاً درین دوره لازم می دانیم. و از توجهی که آنان به مقام مقدس حضرت میرشاه محمود دارند و توسل می جویند و زیارت می کنند و به کسی که از پیروان مکتب قائم آل محمد می باشد، اظهار علاقه می کنند و در این یادبود شرکت کرده اند خیلی سپاسگزارم و از خداوند خیر و اجر برای آنها خواستارم. و هنودی هم که التجاء به این مقام دارند، امیدوارم خداوند آنها را هدایت کند و حوائج آنها نیز برآورده شود. از بستگان آن بزرگوار هم تشکر و امتنان دارم که خدمت می کنند. و انتظار داریم با همدگر به محبت و یگانگی رفتار نموده، در کارها اشتراک مساعی کنند تا بتوانند بر مشکلات فائق آیند. از آقای قادری نماینده اوقاف نیز متشکرم و توفیق ایشان را از خداوند مسألت دارم.»^۱

مطالبی را که ایشان می فرمودند، هم زمان برادر ایمانی آقای طبسی ترجمه می کردند. سپس آقای اقبال شروع به سخن گفتن و اظهار تشکر از ایشان کرد و اظهار نمود: «اینجا ظاهراً مخروبه شده بود و جدیت و کوشش و همت حضرت آقای رضاعلیشاه اینجا را آباد کرد. ما عموماً از ایشان تشکر داشته، سلامتی و ازدیاد موفقیت

(۱) سفرنامه دوم به هند، صفحات ۵۲ و ۵۳ نسخه خطی.

ایشان را از خداوند مسألت می‌کنیم و ما هر یک از پیشوایان سلاسل مختلفه را که دیده و شنیده‌ایم دارای این مناعت طبع و علوّ همت و سخاوت نیستند و تنها راهنمایی که از پیروان و مریدان خود انتظار مالی ندارد و بلکه به همه کمک می‌کند ایشان را دیدیم.^۱ سپس آقای قادری از طرف اوقاف و عموم اهالی خیرمقدم و اظهار تشکر از ایشان نمود و همگی دعا کردند. بعداً حضرتش هم از آقایان تشکر کردند.

بعد ایشان و همراهان از حیدرآباد به طرف دهلی رفتند و در دهلی از اماکن مقدّس و دیدنی مثل مسجد جامع دیدن کردند. پس از چندی توقف به اگرآ عزیمت فرمودند و در آنجا به مقبره عالم و عارف جلیل مرحوم قاضی نورالله شوشتری که در تشیع و تصوّف متعصّب بود و به جرم تشیع شهید شد، رفتند. بعداً از تاج محل نیز دیدن کردند. حضرتش در ادامه سفر، شهرهای اجمیر مدفن خواجه معین‌الدین چشتی و کشمیر مسکن میر سید علی همدانی^۲ را نیز مشاهده فرمودند و از طریق دهلی به بمبئی بازگشتند. این مسافرت ۷۷ روز طول کشید و حضرتش به اتفاق همراهان در روز جمعه چهارم اردیبهشت ۱۳۶۰ شمسی به تهران بازگشتند.

(۱) همان، صفحات ۵۳ و ۵۴.

(۲) میر سیدعلی همدانی ملقب به علی ثانی (متولد ۷۱۳ یا ۷۱۴ قمری) از مشاهیر عرفا و مروّجین اسلام و تشیع و تصوّف در شبه قاره هند خصوصاً در سرزمین کشمیر است. خانقاه معلّی یا مسجد شاه همدان در شهر سرینگر کشمیر محل مزار منتسب به وی می‌باشد، که نزد کشمیریان حتی هندوان از اماکن مقدّسه شمرده می‌شود. در سرزمین کشمیر تا مدّت‌ها بعد از وی مذهب تشیع غلبه داشت، ولی در زمان اورنگ‌زیب برادر و قاتل داراشکوه که حنبلی و متعصّب در مذهب تسنن بود، افول کرد.

کلمات قصار و سروده‌ها

کلمات قصار

دلیل وجود حقّ

هرکسی که بر حق دلیل آورد، مثل این است که با چراغ بخواهد آفتاب را پیدا بکند. آفتاب خودش روشن تر از این است که درک شود.
زهی نادان که او خورشید تابان به نور عقل جوید در بیابان

سیمرغ

مراد از سیمرغ، احدیت ذات حقّ است تعالی شأنه که در پس پرده اسماء و صفات است. به آن مقام راهی نیست، اما به مقام اسماء و صفات می توان ارتباط پیدا کرد و به خودیت خود رسید.

اسماء الهی

همه موجودات اسماء الهی هستند، زیرا اسم عبارت از چیزی است که دلالت بر مسمی نماید و همه عالم نزد هوشیار نشانه عظمت خالق و آفریننده است، ازین رو عرفا همه موجودات را اسماء الهی گفته اند و به همین نظر بزرگان دین ما فرموده اند:
نَحْنُ اسْمَاءُ اللَّهِ الْحُسْنَى، یعنی ما ئیم نام های بهتر خدایی.

اسم اعظم

اسم اعظم آن است که بر وجودشخص غلبه پیدا کرده باشد. به هرکس هر دستوری که

داده‌اند اگر آن را مراقب باشد، همان اسم که ابتدا عظیم است، موقعی که بر شخص غلبه کند اعظم می‌شود، یعنی اعظم بر وجودش می‌شود. چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم.

علم حقیقی

علم حقیقی مثل آبشاری است که از بالا ریزش می‌کند، از عالم دریای غیب بر دل انسان ریزش می‌کند. آن علم دیگر محتاج به تحصیل نیست، موهبتی است که در اثر تفضّل الهی در دل ریزش می‌کند.

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

علم حقیقی معرفت خداوند است که حقایق امور نیز از آن طریق بر شخص مکشوف می‌گردد و آن بسته به عنایت غیبی است که بر قلب مؤمن القاء می‌فرماید، ولی وظیفه ما نیز جهد و کوشش است که:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند در طلبش هر چه توانی بکوش
علم واقعی در دل جای دارد نه تن، منتهی دلی که مرکز جان است و رابط بین خدا و بنده، آن دل مرکز علم است.

علمی که ما را به طرف کثرت ببرد و از خدا دور بکند علم نیست، علم حقیقی به وحدت می‌رساند: العلمُ نقطةٌ كثرة الجاهلون.

آنکه به ظاهر دنبال علم برود اما در باطن به دنبال دنیا باشد، دستش به هادی راه نمی‌رسد و هرچه بیشتر در پی علم باشد، گمراه‌تر می‌شود.

یکی از صفات داشتن علم، تواضع و فروتنی است، زیرا عالم واقعی می‌فهمد که هنوز علم او در مقابل آن علم بی‌پایان الهی هیچ است.

علم به معنای دانایی است؛ دانایی حقیقی، دانایی‌ای که ملازم عمل باشد.
علم از درون بیرون را آراسته نماید و از بیرون به درون نور نیاید؛ علم آن است که ملازم عمل باشد و حال نیک، نتیجه علم است.

عقل و شرع

اگر در بعض موارد عقل ما به حکمت احکام دینی پی نبرد باید حمل بر نقص و قصور عقل خود کنیم که حکم عقل کامل با حکم شرع فرقی ندارد و عقل کامل آنچه را حکم کند، شرع نیز حکم می‌کند که کُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ؛^۱ البته نه هر عقلی بلکه عقلی که به اصطلاح فلاسفه متقدمین به مقام عقل مستفاد رسیده و افروخته به نور الهی شده باشد.

اولیای دین

حقیقت کمال و حقیقت معرفت و انسانیت در وجود آن بزرگواران است، مانند مرکز دایره‌ای که همه دوایر کوچک در اطراف آنها درگردشند. ولی آن نقطه ساکن است و همه به او متوجه هستند، پس بی‌خود نباید این طرف و آن طرف رفت.

بندگان گمنام خدا

به ظاهر آسمان آنجایی است که به خداندیدک باشد و زمین آنجایی که از او دور باشد. ولی چه بسیار افرادی که در روی زمین هستند و گمنام اما مقامشان مافوق عرش است. خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

خضر

مقصود از خضر صاحب وقت است، صاحب الزمان است که همه در انتظار ظهور او هستیم، که باید در دل هم ظاهر بشود. او را خضر نیز می‌نامیم زیرا خضر راهنمای گم‌شدگان است. قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

(۱) هر چیزی که عقل به آن حکم کند، شرع نیز حکم می‌کند.

خضر و موسی

حضرت خضر به موسی فرمود: تو مقام اعیانیت و ریاست داری، آسایش داری، حال چطور می توانی که با من بیابانگرد همراهی کنی؟ موسی عرض کرد: تو اسم مرا از کجا می دانی؟ حضرت فرمود: همان کسی که من را به تو معرفی کرد، ترا هم به من معرفی کرد.

سِرّ پنهانست اینجا بس نهان که سوی خضری شود موسی روان

محمد و علی (علیهما السلام)

محمد (ص) به هر آسمان که می رفت علی (ع) را می دید، زیرا او به علی (ع) محبت داشت و خداوند هم صورت علی (ع) را برایش جلوه گر می ساخت.

غیبت امام

اصغ بن نباته خدمت حضرت امیر (ع) عرض می کند: مدت غیبت چقدر است؟ حضرت می فرماید: شش روز یا شش ماه یا شش ساعت. یعنی چه؟ یعنی از انانیت خود شخص تا به مراتب عالیه، شش عالم است، وقتی به عالم ششم در مرتبه بالا رسید آن وقت دیگر حضور است، تجلی است.

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد زمین بر فراشت رایت الله نور

ظهور امام

آن کسی که برای او در دل ظهور پیدا شده، عین این است که در رکاب حضرت قائم (عج) و یا در خیمه قائم است و جهاد می کند. جهاد اکبر همین است.

دعا

دعا از نهاد دل ما بالا می رود و نه به ظاهر از این آسمان بلکه از آسمان حقیقتی که

در جان ماست، البته اگر دل صاف و مخلص باشد.
آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان

نیت عبادت

یکی برای رسیدن به بهشت عبادت می‌کند و دیگری برای دورشدن از جهنم و آن یکی برای رسیدن به معرفت و امثال اینها، همه اینها مذهب است و صوفی مافوق چنین مذهب و منشی حرکت می‌کند، زیرا که پای بند خداست.

یکی جان و یکی جانان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

درخواست از بزرگان

دنیا هرچه باشد کم است و از بزرگان و صاحبان کرم نباید کم خواست و وقتی آخرت را خواستیم، دنیا در جنب آن گم است.

هرکس که پیش بزرگی می‌رود، پیش محبوب خودش می‌رود، هدیه‌ای می‌برد که در آنجا کمتر وجود دارد. حالا ما هم که به درگاه خدا می‌رویم، هدیه‌ای که در آنجا نیست چیست؟ آن فقر است، احتیاج است، چون خدا غنی است و ما محتاجیم. در آنجا فقر و نداری و عجز و نیازمندی می‌پسندند. این است که فرمود: الْفَقْرُ فخری. اینجا تن ضعیف و دل خسته می‌خرند بازار خودنمایی از آن سوی دیگر است

استجاب دعا

بعضی می‌گویند که چرا دعاهای ما مستجاب نمی‌شود. این مثل این است که آب سرشاری به حوضی سرازیر می‌شود. ظاهراً باید این حوض پر بشود، ولی می‌بینیم که پر نمی‌شود. پس منفذی دارد که این آب جمع نمی‌شود.

هدایت الهی

هرکس در هر طریق خداجو باشد و خدمت به جامعه نموده، از آزار دیگران

بپرهیزد، خداوند اجر او را ضایع نمی‌کند که إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۱ و بالاخره ولو دردم مرگ باشد، خداوند هدایتش می‌فرماید و نجات غیر از کمال می‌باشد که منوط به هدایت است.

توسل

اگر کسی ندانسته و نفهمیده به بتی متوسل بشود، ولی مقصودش بت نباشد بلکه معبود حقیقی باشد، خوب توسل او رد نمی‌شود و بالاخره او را به اشتباهش واقف کرده و به او می‌فهمانند که این راه، راه حقیقی نیست؛ مانند قضیه آن چوپانی که از روی عشق و با الفاظ اشتباه با خدا حرف می‌زد و می‌گفت:

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم زنم شانه سرت
پس واقعش این است که اگر کسی او را از روی صدق و حقیقت بخواند و متوسل بشود، لیبیک می‌شنود.

خواندن قرآن

خواندن قرآن باعث ترقی نفس می‌شود و ما را بالا می‌برد: إِقْرَأْ وَ اِزْقْ، یعنی بخوان و بالا برو. منتهی ما متوجه نیستیم زیرا پرده جلو چشمان است.

یاد گذشتگان

یاد گذشتگان سبب یاد آنها از آحیا می‌شود، ازین رو دعا و خیرات هم برای آحیا و هم برای اموات خوب و مفید است.

صلوات بر پیامبر(ص)

حضرت محمد(ص) فرمود: هرکس که نام مرا بشنود و بر من صلوات نفرستد، بر من جفا کرده. صلوات یعنی درود یا به اصطلاح ما التماس دعا. البته او بی‌نیاز از دعای

(۱) سوره توبه، آیه ۱۲۰. خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

ما است اما وقتی ما به او متوسل می‌شویم، او را متوجه خود می‌سازیم و عنایت او شامل حال ما می‌شود.

رؤیت حق

موسی عرض کرد که خدایا خودت را به من بنمایان و خدا فرمود که مرا نخواهی دید و ممکن نیست که با خودیت و با این هستی مرا ببینی.
 دیده‌ای وام‌کنم از تو برویت نگرم زانکه شایسته دیدار تو نبود نظرم

جلوه حق

اگر جلوه حق باشد که دیگر انانیتی باقی نمی‌ماند، و وقتی که انانیت باقی است جلوه حق نیست.
 جهان طور است و من موسی، که من بیهوش و او رقصان
 ولیکن این کسی داند که بر میقات من گردد

نقش حقیقت

وقتی که دل از کدورت‌ها و هوئی و هوس زدوده و قلب صاف باشد، آن وقت منقش به حقیقت می‌شود و هرچه در عالم وجود است عکسش در آن می‌افتد.
 برو تو خانه دل را فرو روب مهیا کن مقام و جای محبوب
 چو تو بیرون شوی او اندر آید به تو بی تو جمال خود نماید

خودیت شخص

حجاب این عالم و آن عالم، خودیت خود شخص است. تا وقتی که انسان از خودیت خود نگذرد به آن عالم نمی‌رسد و حقایق بر او جلوه نمی‌کند.
 آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست عالمی از نو بیايد ساخت و ز نو آدمی

کوه انانیت

یا باید فرهادوار کوه خودیت را از جا بکنیم و انانیت خودمان را از بین ببریم، یا زلیخاوار محو دیدار گردیم تا بتوانیم به مقام حضور برسیم.

نماز

نماز معراج مؤمن است و انسان را به کمال می‌رساند. ولی نمازی نماز است که باحال حضور قلب باشد و ما را بالا ببرد. لازمه نماز کامل، سکینه قلبی است و لازمه سکینه قلبی این است که دل باوقار و خشوع باشد.

خضوع و خشوع

لازمه نماز کامل و یا لازمه سکینه قلبی این است که دل خاشع باشد (متواضع باشد). فرق خضوع و خشوع این است که خضوع، تواضع ظاهری و خشوع تواضع قلبی است که در دل متواضع باشد، یعنی لازمه سکینه الهی وقار و خشوع است.

فتح دل

فتح قریب دل (فتحاً قریباً) همان نزول سکینه است. محمد (ص) و علی (ع) هم سکینه داشتند، منتهی سکینه‌ای که برای محمد و علی بود با هم فرق داشت.

سکینه قلبی

سکینه قلبی یعنی آرامشی که از آن عالم برای اشخاصی نازل می‌شود که واقعاً دلشان به آنجا مربوط است و آنهم به مراتب مختلف و مشاهدات متفاوت است. بالاترین مرتبه سکینه، که خداوند در دل مؤمن نازل می‌کند نور خداست که به وسیله اولیای او ظاهر می‌شود. چون جلوه بدون واسطه نمی‌شود. عارف وقتی که سکینه واقعی پیدا کرد به جایی می‌رسد که زبانش بند می‌آید و

دچار حیرت می‌شود؛ حیرت در مقابل عظمت و قدرت حقّ تعالی است.
من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

نفس و شیطان

حضرت محمد(ص) فرمود: شیطانی اَشْلَمَ عَلَیْ یَدِ شیطان من به دست من ایمان آورد و مطیع من شد؛ پس مقصود نفس انسان است که تا وقتی که تابع هوئی و هوس و شهوت و غضب باشد شیطان بر او مسلط است.

ذکر و فکر

راه حرکت به سوی خدا و طی کردن طریق الی الله، به این است که دل همواره به یاد خدا باشد با ذکر دوام و فکر مدام. ذکر و فکر سبب ترقی و تزکیه قلب و رفتن به سوی خدا می‌شود و حکم ذوالفقار یعنی شمشیر دو دم را دارد.

خلوت

خلوت، توجه دل به خداست که لازم هم نیست شخص در ظاهر هم خلوت داشته باشد. نه در میان انجمن هم می‌توان متوجه دل بود و صاحب دل؛ خلوت هم داشت. هرگز حضور حاضر و غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

مجلس فقری

در مجلس فقری فقط باید برای خدا بیایم. اگر این طور باشد آن وقت اجتماع مؤمنین باعث رحمت است و دعاها نیز قبول می‌شود.

رضای الهی

اگر می‌خواهید ببینید که خداوند از شما راضی است، ببینید که آیا شما از خداوند و

داده‌ او راضی هستید؟ اگر شما راضی بودید، او هم راضی است.

مراقبه

انسان به هیچ وجه خالی از خیالات متفرقه نیست، ولی باید فکر را متمرکز در یک نقطه کرد، متوجه یک وجه نمود و باقی را از دل بیرون کرد.
نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

بنده مخلص

بنده مخلص آن است که دلش همواره مشغول ذکر خدا و تنش مشغول خدمت به خلق و چشمش مشغول به قربت الی الله باشد و همه چیز را تجلی خداوند بداند.

اخلاص

در هر عمل، اگر مقصود خدا باشد و دل متوجه خدا باشد، نتیجه عمل پسندیده و مورد قبول است، پس آنچه عمل را مورد قبول و عنایت قرار می دهد اخلاص است.

نیت عمل

عملی که به قصد خدا باشد و هدف اطاعت امر خدا باشد، در دل نور می آورد و دل را صفا می دهد و نفس انسانی را صیقل می زند. إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ.

وجد

وجد و ذوقی که از باطن شخص خیزد خوب است، نه آنچه به واسطه آلات صوری غنا و امثال آن پیدا شود. و باید حالتی که بر اثر سماع یا امثال آنها که مخالف ظاهر شرع است پیدامی شود، سالک کوشش کند که آنها را بر اثر مراقبت و مداومت بر ذکر خدا در وجود خود پیدا کند که آنچه خود دارد از بیگانه مانند سماع و امثال آنها تمنا نکند.

جبر و اختیار

۱- خداوند به ما اختیار داده که فرموده: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ^۱ ولی اختیار ما به اختیار نیست: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۲.

۲- خداوند به ما اختیار داده ولی اختیار ما تحت اراده حق است و بعبارةٔ اُخری اگر تنها نظر به علت تامه و علت العلل که علت بعیده است بکنیم، جبر و اگر به علت معده و قریبه نظر شود، تفویض است. ولی امرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ آن است که همهٔ علل را در مراتب خود در نظر بگیریم و علت العلل را که ذات حق است تعالی شأنه در نظر داشته و از وسائط و معدّات و علل قریبه نیز غفلت نشود.

۳- مثال جبر و تفویض، جان و اعضای بدن است. مثلاً چشم که داریم، بیننده در حقیقت جان است و عضو چشم واسطه و آلت است. پس هم می‌توانیم بگوییم من می‌بینم و هم می‌گوییم چشم می‌بیند. ولی بینندهٔ اصلی جان است به توسط چشم، و اختیاری هم که به ما داده شده همین طور محدود است و نقص و قصور از ما است نه از خدا؛ مثلاً می‌گوییم "چشمم" درد می‌کند ولی نمی‌گوییم "من" درد می‌کنم زیرا درد از نقص عضو است نه از جان. ظلم هم که در این عالم واقع می‌شود به واسطهٔ نقص خود ما است و از طرف خداوند نیست.

روح و تن

روح پس از مرگ هم توجه به بدن دارد و در قبر هم که باشد باز روح توجه دارد، مانند کسی که منزل شخصی خود را ترک می‌کند ولی در عین حال تا مدتی بدان علاقه مند است.

قیامت

قیامت روزِ بُروز حقایق است که نورانیت حق جلوه می‌کند. روز جلوه است، روز

(۱) سورهٔ بلد، آیهٔ ۱۰. دو راه پیش پای او نهادیم.

(۲) سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷. و آن موقع که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، بلکه خدا بود که می‌انداخت.

جلوه حق تعالی است، روزی است که پرده‌ها برداشته می‌شود، روز وصال یار است. ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکویش پر و بالی بزنم

احضار ارواح

ارتباط با عوالم روحی از نظر سلوک و عرفان، صحیح و غیر از آن است که مصطلح امروز می‌باشد که احضار ارواح گویند، چه آن ارتباط باعث کمال روح و ترقی به مدارج عالیّه آن می‌شود، ولی ارتباط مصطلح کمال روحی محسوب نمی‌گردد بلکه یک نوع فنّ است مانند خواب مصنوعی. و اصطلاح احضار ارواح هم مناسب نیست چون احضار از عالی به دانی است و هر شخصی نمی‌تواند ارواح بالاتر از خود را حاضر کند، پس بهتر این است که ارتباط با ارواح گفته شود.

عارف و عشق

عشق نزد عرفا عین حقیقت هستی است.
عشق باشد نزد ما عین وجود
گر نبودی عشق خود چیزی نبود

حسن و عشق

عشق حقیقی فقط حُسنِ مطلق است که ذات حقّ است تعالی شأنه و عشق حقیقی هم برای آن حُسن پیدا می‌شود. تا حُسنی نباشد عشقی پیدا نمی‌شود و تا عشقی نباشد حُسنی پیدا نمی‌شود. ظهور تو به من است و وجود من از تو.

محبوب خدا

و خدا به شگفتی در بنده خویش نظر کرد و فرمود: فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. خدا اول عاشق و اول معشوق بود، پس علاقه‌مند شد که محبوبی داشته باشد و لذا محمد(ص) را

خلق کرد و به برکت وجود او همه عالمیان را آفرید. خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي^۱
پس منظور از آفرینش، خلقت انسان همچون محمد و علی بود.

لذت محبت

هر لذتی تمام شدنی است مگر لذت محبت معنوی، پس لذت محبت یکی از
لذت‌های بهشت است که هرچه هم بیشتر باشد باز هم تمام نشدنی است.
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

عارف و خیر

عارف تنها نظر به خالق دارد و به آفریننده و نقاش، او تنها خوبی‌ها را می‌بیند و
بدی‌ها را همه از خودش می‌بیند.

ظهور و حسن

هرچه ظهور و تجلی حق و صنع او بیشتر باشد، حُسن او بیشتر است و هرچه حُسن
بیشتر باشد، محبت و جذابیت او بیشتر است.
هر آن نقشی که بر صحرا نهادیم تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم

فعل محبوب

كُلُّ مَا فَعَلَ الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ؛ برای عاشق هرچه که از آن عالم می‌رسد، خوب و
پسندیده است.
اگر بر دیده مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلا نبینی

فناى عاشق

موقعی که عاشق در مقابل معشوق خود از همه چیز غافل بشود و مستغرق در او

(۱) همه اشیا را از برای تو و تو را از برای خودم خلق کردم.

بشود، آن عشق واقعی است.

عشق آن شعله است که چون برفروخت هرچه جز معشوق، باقی جمله سوخت

عشق و بندگی

طیران آدمیت به واسطه عشق و محبت است، پس اول مرحله اش بندگی است و تا بندگی نباشد شخص به کمال نمی رسد و تا محبت نباشد بندگی ممکن نیست.

حسین؛ عشق کل

در مراتب معنا و در مراتب سلوک، عشق کل منحصر است به حسین (ع).

نَفْسُ الرَّحْمَانِ

نَفْسُ الرَّحْمَانِ همان وزش رحمت الهی است، مانند قضیه اوّس قرنی که حضرت رسول (ص) را زیارت نکرده بود ولی از دور عشق می باخت و حضرت می فرمودند که بوی بهشت از طرف یمن می آید. تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

حلاج و عشق

از حلاج پرسیدند که عشق چیست؟ گفت امروز و فردا و پس فردا. روز اول آمدند او را به دار زدند، روز دوم او را سوزاندند، و روز سوم خاکسترش را به دریا ریختند.

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم، پخته شدم، سوختم

مریم و عشق

خداوند از روح خود در مریم دمید و نور عیسی در او ظاهر شد. در واقع مریم حامله از عشق خدایی شد و حامل عیسی (ع) گردید.

شیرینی محبت

برادران یوسف وقتی او را به چاهی انداختند، اول آن چاه آبش تلخ بود و اتفاقاً وقتی یوسف رفت شیرین شد که «از محبت تلخها شیرین شود.»

شیرین و فرهاد

شیرین به فرهاد گفت: تو که یک مرتبه بیشتر مرا ندیدی، آن وقت چطور این‌گونه صورت مرا بعینه نقش کردی، درحالی که هرکس این مجسمه را ببیند خیال می‌کند که من مدت‌ها با تو بودم که این نقش را کشیدی؟ فرهاد گفت: من یک بار ترا بیشتر ندیدم ولی به دل دیدم.

باباطاهر

چند مرتبه در مجالس فقری این موضوع را تذکر دادند که کسانی که دوبیتی‌های عارف همدانی باباطاهر عریان را می‌خوانند، خوب است در ابتدا با این دوبیتی شروع کنند:

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
 به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعناي ته وینم
 زیرا این دوبیتی به منزله اظهار حمد و توحید پروردگار عالم در ابتدای اشعار باباطاهر
 علیه‌الرحمة است.

مثنوی و دیوان شمس

اشعار مثنوی مانند باران بهاری است که بر کوه و دشت و بیابان و همه می‌بارد و هرکدام را به اندازه استعداد خود خرم و سرسبز و شاداب می‌گرداند، ولی دیوان غزلیاتش همچون تندباد و طوفان بسیار شدیدی است که همه گیاهان سرسبز و شاداب را سوزانیده و با خود می‌برد و در دریا محو و نابود می‌سازد. مثنوی نظر به مراتب کثرات و این عالم دارد ولی دیوان او فقط به وجهه وحدت ناظر و همه کثرات را پشت سر

می‌گذارد و تعینات مادّیت و هستی موهوم را زایل می‌کند و به بحر بی‌کران احدیت وارد می‌نماید.

حافظ و مولوی

در یکی از سفرهای ایشان به مشهد در سال ۱۳۵۴ روزی یکی از فضلا از ایشان سؤال کرد: نظر شما نسبت به حافظ و مولوی چیست و تفاوت این دو چه می‌باشد؟ ایشان فرمودند: حافظ شاعر عارف است و مولوی عارف شاعر.^۱

مراحل زندگی حافظ

برای خواجه حافظ مراحل متعدّد در زندگی بوده، از جمله تنها وادی شعر و شاعری که نظری به معانی عرفانی نداشته که گفته: «آن تلخ‌وش که صوفی امّ الخبائثش خواند». دیگری وادی حیرت که می‌گوید: «کس ندانست که سرمنزل مقصود کجاست» یا «در کارخانه‌ای که ره عقل و علم نیست» و امثال آنها. دیگری وادی طلب که گوید: «آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند» و «اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل» و در آخرین مرحله، ورود به رشته سلوک که می‌فرماید:

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

حافظ و تصوّف

بعضی گمان برده‌اند که او (حافظ) صوفی نبوده و ملامتی بوده است و به اشعاری که درباره ملامتی بودن خود و ذمّ صوفیه گفته، اشاره نموده‌اند. در صورتی که چنین نیست. ملامتی بودن حالات شخصی و فردی است که در میان هریک از سلاسل پیدا می‌شود و طریقه و روشی مشخص و مجزی نیست. این هم که حافظ از صوفی مذمت نموده، عده یا طایفه مخصوصی بوده‌اند که مورد ایراد او واقع شده بودند، چنانکه اشعار زیادی هم برخلاف آن، در مدح تصوّف و صوفیه دارد.

(۱) نوشته آقای حسینعلی کاشانی.

سروده‌ها

حضرت آقای رضاعلیشاه شعر دوست و شعرشناس ماهری بودند و اشعار زیادی در حافظه داشتند. اعتقاد داشتند که شعر حقیقی باید از جان شاعر در سلوکِ اِلی اللهِ افاضه شود و اگر شاعر التفاتی به لطایف عرفانی نداشته باشد و مأنوس با عالم معنا نباشد و شعر از عرفان جدا گردد، معنی و روحش از دست می‌رود و چون جسمی بی‌جان می‌گردد. از این رو نسبت به شعر نو به دیدهٔ تردید می‌نگریستند و علاقهٔ چندانی به آن ابراز نمی‌کردند و خوش نداشتند که اشعاری جز اشعار شاعران عارف، آن هم غالباً متقدمین عرفا مثل مولوی و سعدی و حافظ و فیض کاشانی، در مجالس فقری خوانده شود. خود ایشان نیز طبع شعر داشتند و از دوران تحصیلشان در اصفهان اشعاری برجای مانده که به خط معظم‌له در یکی از جنگ‌هایشان ثبت است و در اینجا به همان ترتیب و عناوینی که مرقوم فرموده‌اند، نقل می‌شود.

هجرات نامه

که در شعبان ۱۳۵۲ سروده‌ام:

باز زده فرقت یارم شرر گشته‌ام از دوری او خونجگر
هجر نگارم زدم برده صبر شمس رخس گشته نهان زیر ابر

آمد و زین خسته جگر دل ربود	رفت بجز نقش رخس هر چه بود
این دل دیوانه من مست شد	حاصل عمرم همه از دست شد ^۱
برد رخس صبر و قرار دلم	حل شد از او هر چه که بُد مشکلم
آه که یکباره نهان کرد روی	بست دلم بر سر یک تار موی
تاب و توان از دل من رخت بست	شیشه طاق زفراقش شکست
خسته دلم رو سوی دلبر نهاد	روی سوی آن رخ انور نهاد
کفر دو زلفش ره ایمن گرفت	روی مهش از کف من جان گرفت
غمزه چشمش زده راه امید	عشوۀ او داده به قلبم نوید
بادۀ عشقش هُش و عقلم ربود	فتنه چشمانش به مستی فزود
لعل لبش چشمه آب حیات	وین دل بیچاره قرین ممت
دل ببرد از بر دلدادگان	لیک نگیرد خبر از عاشقان

آغاز فراق

باز دلم میل خرابات کرد	پشت زسجاده و طامات کرد ^۲
ناله و زاری خود از سرگرفت	دل زهمه کون و مکان برگرفت ^۳
پیل دلم رفت به هندوستان	بلبل جان رفت سوی بوستان
هجر گل نازک سیمین بدن	چاک نموده است ورا پیرهن
شمع صفت از رخ افروخته	بال و پر عاشق خود سوخته
گاه کند شام فراقم نصیب ^۴	گه به تجلی برد از دل شکیب
گاه رباید دل و پنهان شود	عاشق بیچاره پریشان شود

(۱) نسخه بدل: هر چه که محصول بُد از دست شد.

(۲) مصطلح این است که "پشت به سجاده و طامات کرد" باشد و لیکن خراسانی‌ها در گویش خود این طور هم می‌گویند. مثل ضیاءالحق نوۀ مرحوم حاج ملاهادی که می‌گوید:

گرپشت کردی از من روکن به هر که خواهی قربان مهر و قهرت گل پشت و رو ندارد

(۳) نسخه بدل که به وسیله خود ایشان خط خورده است: یاد زمیخانه و دلبر گرفت.

(۴) نسخه بدل: گاه کند فیض فراقم نصیب.

کاش نبودى به جهان شام هجر
 هجر بود مایهٔ افسردگی
 بوکه برافتد ز زبان نام هجر
 زندگی هجر بود مردگی
 زنده کنون من به خیال ویم
 منتظر صبح وصال ویم

معشوق

باز شدم غرقهٔ دریای عشق
 دل طلب وصل رخ یار کرد
 شرح غم هجر نگارش کند
 سوختم از هجر رخ مهوشی
 کیست نگار آنکه به او زنده‌ام
 آنکه دو عالم همه شیدای اوست
 فیض مدامش سبب زندگی است
 گردش ایام بفرمان اوست
 غلغلهٔ عشق وی اندر جهان
 عشوهٔ او کار دو عالم بساخت
 بادهٔ عشقش همه را مست کرد
 جرعه کشش عاقل و دیوانه شد
 دُر دکشی کو شده انسان به نام
 ساقی میخانهٔ عالم شده
 این دل من بستهٔ بند وی است
 اوست سرآمد به همه کائنات
 جرعه کش باده ز صهبای عشق
 آرزوی دیدن دلدار کرد
 شکوه‌ای از دوری یارش کند
 شوق رخس زد بدلم آتشی
 زنده به او وز همه دل کنده‌ام
 عاشق آن قامت رعناى اوست
 وصل رخس باعث پایدگی است
 داروی هر درد زدرمان اوست^۱
 ولوله ز او در همه کون و مکان
 جلوهٔ او هر دو جهان را گذاخت
 عقل و خرد را به جهان بست کرد
 در طلبش جاهل و فرزانه شد
 خاک نشینش شده عرشی مقام
 جلوه گه فیض دمادم شده
 گردن جانم به کمند وی است
 شاه دلم پیش رخس گشته مات

(۱) دارو مترادف درمان است یعنی درمان و داروی هر درد از درمان اوست.

فراق و دل

باز شدم مست و برفتم زدست
عشق چه و وصل چه و هجر چیست
هجر بود غرق خودیت شدن
بس که به من دلبر من ناز کرد
راه جنون پیش گرفته دلم
دست به گیسوی نگاری زده
شب همه شب قصه او سرکند
شد همه جائی دلم از دست او
سجده گهش ابروی یار است و بس
باده خورد دمبدم از جام او
عاشق و دُردی کش و شیدا شده
گشته به عشقش به جهان مشتهر
هی هی و هیهای جمالش کند
ساقی جان روح مرا مست کن
جرعه‌ای از جام سرورم بده
زان می باقی که حیات دل است
باده و جام و خُم و خمخانه تو
باز خماریم شرابی بده
تادل و جان بنده جامت شود

پای زدم یکسره بر هر چه هست
این همه اطوار وجود یکی است
پیرو شیطان منیت شدن
بس که نگاه غلط انداز کرد
دوری از خویش گرفته دلم
مست شده چنگ به تازی زده
شرح غمش با مه و اختر کند
نیست برم تا شده پابست او
آرزویش وصل نگار است و بس
مست شود چونکه برد نام او
رند و خراباتی و رسوا شده
روی حباب است و را در نظر
هی طلب روز وصالش کند
نیست شدم نیست مرا هست کن
مژده‌ای از بزم حضورم بده
خارج از این کاسه و آب و گل است
می‌ده و میخواره و میخانه تو
برجگر سوخته آبی بده
مرده تو زنده نامت شود

وصال

باز دلم ی‌اد جمالش نمود	آرزوی قرب و وصالش نمود
ی‌اد لب لعل شکرریز کرد	شکوه از آن نرگس خون ریز کرد
وصل رخس زنده کند جان ما	هم ببرد کفر و هم ایمان ما
پرده گشاگر که حبیبیت شود	عشرت کونین نصیبیت شود ^۱
غیر نباشد نظر هیچ کس	چشم دلت سوی حبیب است و بس
چونکه نیایی ز خودیت اثر	دیده بجز روش نبیند دگر
کفر وجودت همه ایمان شود	هر دو جهان مظهر جانان شود
نیست در این دار بجز او دگر	دادگگر و دادرسی در نظر
چاره کار دل «بیچاره» کن	رحم به حال من آواره کن

لمحرره المذنب سلطانحسین بیچاره

به تاریخ شعبان ۱۳۵۲

غزل

بی‌عشق دوست هیچ کس اندر زمانه نیست	کو آن دلی که تیر غمش را نشانه نیست
غرقند کائنات به دریای عشق لیک	«بحری است بحر عشق که هیچش کرانه نیست» ^۲
سوزد دلی که عشق در آن دل قدم نهاد	سوزنده آتشی است ولیکش زبانه نیست
حالات عشق و قصه عاشق به جان شنو	کان سر عالم ازل است و فسانه نیست
بشتاب سوی زمزمه و راز عاشقان	بهرتر ز ناله دل عاشق ترانه نیست
«بیچاره» مرغ دل چو بشد صید دام عشق	دیگر و را به سر هوس آشیانه نیست

(۱) نسخه بدل که توسط خود ایشان خط خورده است:

ای دل اگر وصل نصیبیت شود

(۲) در اینجا مصرعی از حافظ تضمین شده است.

هر دو جهان روی حبیبیت شود

مکاتیب

مقدمه

آنچه تحت عنوان «مکاتیب» آن جناب در این فصل می‌آید، درحقیقت منتخبی است از نامه‌های شریف حضرت آقای رضاعلیشاه که در دفتری به‌دستور خود ایشان از حدود ۴۰ سال پیش رونویسی و ثبت شده است. این دفتر دارای دو قسمت است: قسمت اول با نامه‌ای به تاریخ ۳۰ شعبان ۱۳۷۲ خطاب به دکتر عبدالوهاب خان عسکری صاحب نشریهٔ سلام و عضو مجمع جهانی اسلامی شروع می‌شود. مکاتیب قسمت اول مربوط به ایام پس از اخذ اجازهٔ دستگیری ایشان است که ملازم حضرت والدشان بودند، و آنها یا پاسخ نامه‌هایی است که مستقیماً مخاطب نامه خودشان بوده‌اند و یا جزو نامه‌هایی است که حضرت آقای صالح‌علیشاه به ایشان ارجاع می‌فرمودند. قسمت دوم دفتر مکاتیب، شامل نامه‌های ایام جانشینی و قطبیت معظم‌له است که با نامهٔ مورخهٔ ۲۹ شوال ۱۳۸۶ (۴۵/۱۱/۲۰) خطاب به جناب حاج محمدخان راستین آغاز و با نطقی تلفنی که در سحر عاشورای سال ۱۴۱۳ برای فقرا و دوستان عزادار حاضر در حسینیهٔ مزار سلطانی در بیدخت فرمودند، ختم می‌گردد.

در بالای هریک از مکاتیب توضیح بسیار مختصری در مورد فرستندهٔ نامه و احیاناً سؤالاتی که پرسیده شده، مرقوم فرموده‌اند و در اینجا نیز در بالای مکاتیب نقل

شده است. ضمناً گاه ترتیب تاریخی نامه‌ها در دفتر مکاتیب رعایت نشده و مثلاً نامه‌ای را بعد از چند نامه دیگر ثبت فرموده‌اند که در اینجا به ترتیب تاریخ تنظیم شده است.

در این مجموعه برخی مکاتیب به زبان عربی می‌باشد که خطاب به علمای کشورهای عربی است که یا بدو از جانب ایشان ارسال شده و یا پاسخ مکاتبات آنان است که چون برای خواننده فارسی زبان بلااستفاده می‌باشد، هیچ یک از آنها در اینجا درج نشده است. اگرچه هر یک از مکاتیب ایشان حاوی نکته‌ای از نکات معنوی و ذکری از حقایق دینی است، که واقعاً مشتق است نمونه خروار از معارف عالیّه آن جناب که خواندنش باعث ازدیاد تذکر و توجه و مزید بصیرت دینی خواننده سالک راه خدا می‌گردد، ولی برای اجتناب از تطویل کلام و تفصیل کتاب فقط به منتخبی از این دریای پرگوهر اکتفا شده و سعی گردیده مکاتیبی که حاوی مسائل تکراری است حذف شود. ضمناً برخی اطلاعیه‌ها نیز که به مناسبت‌های مختلف صادر فرموده بودند، در همین بخش مندرج گردید.

قسمت اول

نامه‌ای که به دکتر عبدالوهاب خان عسکری نوشته‌ام
پشت پاکت: حضرة الفاضل الدكتور الحاج عبدالوهاب العسکری، صاحب جريدة السلام و عضو
المؤتمر العالمی الاسلامی حفظه الله و ابقاه، بغداد

هو

۱۲۱

۳۰ شعبان ۱۳۷۲

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پس از اهداء تحیات و عرض سلام و درخواست سلامتی و موفقیت سرکار از درگاه
خداوند متعال، عرضه می‌دارد: رساله جنابعالی تحت عنوان مشاهداتی تحت سماء الشرق که
چندی قبل یک نسخه آن را به عنوان حضرت والد - جناب آقای صالح علیشاه روحی
فداه - ارسال داشته بودید، حقیر هم ملاحظه نمودم و از مطالب آن مستفید گردیدم.
امیدوارم همواره موفق در خدمات دینی و علمی بوده باشید.

نکته‌ای که به نظر اینجانب رسید و لازم دانستم تذکراً عرضه بدارم مربوط به ذیل

صفحه ۱۷ است که در آنجا دو سه سطرى راجع به صوفیه مرقوم داشته بودید، که قدری در آن باب سهو شده است. عبارت اول آن این است *أَمَّا الصُّوفِيَّةُ وَهُمْ فِرْقَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ قَيِّمُونَ أَنَّ الثُّوَابَ الْأَرْبَعَةَ بَعْدَ أَنْ مَاتُوا اسْتَمَرَّتْ نِيَابَتُهُمْ وَهَذِهِ النِّيَابَةُ وَصَلَتْ إِلَى السُّلْطَانِ صَالِحِ بْنِ عَلِيٍّ*.

ولی ادعای صوفیه این امر نیست، زیرا صوفیه معتقدند که در زمان غیبت امام دوازدهم (عج) نیز باب سلوک الی الله که از طریق قلب است، مفتوح و دستورات قلبی و اخلاقی به توسط کسانی که اجازه آنها یداً بید و صدرأ بصدراً به امام غائب می رسد به طالبین تلقین می شود، و این دسته عرفا می باشند که اجازه آنها در این رشته مضبوط و به امام می رسد و در این امر نیابت دارند. چنانکه علمای ربّانی نیز در رساندن احکام ظاهر شرع و مسائل فقهی طبق اجازه عامّه مانند مقبوله عَمْرَبْنِ حَنْظَلَه نیابت دارند.

ولی نَوَاب اربعه مأمور رسانیدن عرائض و مستدعیات شیعه و وجوهات، خدمت امام زمان (ع) بودند و سپس از آن حضرت به درک جواب نائل گردیده، به سؤال کنندگان می رسانیدند. و پس از وفات آن چهار نفر، زیارت صوری حضرت حجت (عج) ممنوع و غیر مقدور گردید و غیبت کبری شروع شد. و این نیابت غیر از دو قسم نیابت اولیه است و منحصر به همان چهار نفر بود و بعداً منقطع شد، ولی اجازه تلقین احکام قلبی و سلوک منقطع نشده و به امام اتصال دارد، چنانکه احکام ظاهر شرع نیز به وسیله علمای الهی و فقهای ربّانی به خلق می رسد. پس صوفیه ادعای استمرار نیابت نَوَاب اربعه به هیچ وجه ندارند.

عبارت دیگر که ذکر شده این است: *وَهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ مَعَ الشَّيْعَةِ فِي شَيْءٍ سِوَى مَسْأَلَةِ التَّقْلِيدِ فَإِنَّهُمْ يُقَلِّدُونَ النَّائِبَ فَقَطْ*. ولی اینچنین نیست و صوفیه شیعه در احکام ظاهر شرع با سایر فِرَق اثنی عشری هیچ فرقی ندارند و در تقلید احکام ظاهر نیز مانند دیگران هستند و تقلید اعلم می کنند. و شیخ سجاده و پیشوای طریقت از نظر دستورات قلبی و استعانت برای رفع خطرات سلوک و استمداد در مراتب روحی مطاع است، نه آنکه در احکام ظاهر نیز از او تقلید شود، مگر آنکه جامع بین ظاهر و باطن بوده، در علوم ظاهر شریعت نیز اعلم باشد و فتوی دهد، در این صورت از او تقلید می کنند. چنانکه جدّ امجد

جناب حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی رساله عملیه به نام محمدیه نوشته‌اند و پیروان در احکام ظاهر نیز از ایشان تقلید می‌کردند. ولی این موضوع عمومیت ندارد و اگر مطاع سلسله و پیشوای طریقت فتوی ندهد و رساله عملیه ننویسد، پیروان را به تقلید از مراجع تقلید امر می‌نماید. چنانکه جدّ امجد اعلیٰ جناب حاج ملا سلطانمحمد سلطانعلیشاه با آنکه در مراتب علمی و وصول به درجه عالیّه اجتهاد مسلّم کل بودند، مع ذلک فتوایی ندادند و در مسائل شرعیّه دستور تقلید از مراجع مسلّمه می‌فرمودند.

عبارت آخر آن این است: *والتوابُ الصّوفیة مزار به تحجّون إلیه*. این عبارت موهم این است که شاید آنها حج را عبارت از زیارت مزار اولیا می‌دانند، در صورتی که چنین نیست؛ و حج مصطلح انحصار به زیارت کعبه مکرمه در مکه معظمه به طریق مخصوص و اعمال معین در اوقات معین دارد. و همان‌طور که در اخبار بزرگان دین برای زیارت قبور مؤمنین فضیلت زیادی رسیده و شیعه چون مؤمنین را پس از مرگ نیز زنده و آگاه می‌دانند، به زیارت قبور آنها می‌روند و از آنها استمداد می‌کنند، صوفیه نیز می‌گویند طبق همین اخبار زیارت قبور اولیا که مؤمنین کُمل و مقرب نزد خداوند می‌باشند فضیلت دارد و انسان می‌تواند روح آنان را نزد خداوند شفیع قرار دهد و به توسط آنها طلب مغفرت کند و از این رو به زیارت قبور اولیا می‌روند. و البته قبور اولیا هم در یک نقطه معینی نیست، بلکه در نقاط و امکانه مختلفه متفرّق است، از جمله مزار جدّ امجد مرحوم حاج ملا سلطانمحمد سلطانعلیشاه است که در بیدخت واقع شده، نه آنکه به محل معینی که ظاهر عبارت موهم آن است اختصاص داشته باشد.

و چون عبارات مرقومه ممکن است باعث ایراد بعضی واقع شود و عقاید صوفیه نیز خلاف آن است، لذا مشروحاً در این باب عرض شد. متمنی است به هر طور مقتضی می‌دانید آن عبارات را اصلاح فرمایید که باعث ایراد دیگران نشود و خلاف معتقدات صوفیه هم نباشد. حضرت آقای والد جناب آقای صالحعلیشاه مخصوصاً مستفسر حالات شریفه می‌باشند و تبلیغ سلام فرمودند. از طول مقال خیلی عذر می‌خواهم و امید عفو دارم. خواهشمندم وصول این عریضه را مرقوم فرمایید. والسلام علیکم / وانا الاقل سلطانحسین تابنده.

آقای مهندس سلطانی در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۵۵ (۲۳ ذیحجه ۱۳۷۴ - ۳۴/۵/۲۰) نامه‌ای از واشنگتن نوشته و شرح حال مورمون‌ها را که یک طایفه از مسیحیان و دارای روح تصوّف و مرکز آنها شهر سالت لیک سیتی^۱ است، نوشته بودند. جوابی که دادم در تاریخ ۳۴/۶/۱ (۲۴ اوت ۵۵) نوشته شده و آن این است:

هو

۱۲۱

۳۴/۶/۱

پسر عمّ ارجمند گرامی، از وصول مرقومه ملاطفت آمیز سرکار که حاکی از احساسات درونی و عواطف قلبی بود، بی‌نهایت متشکر گردیدم. امیدوارم در این سفر به سرکار خوش گذشته و با موفقیت و خوشی مراجعت نمایید و در این سیر آفاق نمونه سیر انفس نیز که از مضمون مرقومه هم معلوم بود، حاصل گردد. خوشبختانه معلوم می‌شود حالات روحی افراد مورد توجه و کنجکاوی سرکار واقع گردیده و باعث شده که حقیر هم از معلومات سرکار استفاده نمایم.

همان‌طور که مرقوم فرموده‌اید بشر مجبور است برای رفع تشنگی‌های درونی خود در صدد آبی باشد، و توسل در مادیات آنها را از مقصد دور می‌کند و بالاخره مجبورند متوسل به روحیات بشوند. عقاید عرفانی چون مربوط به روحیات است تغییر نمی‌کند و موافق طبیعت روحی بشر است و از این رو همه کسان که دست به دامن معنویات می‌زنند هر چند به ظاهر از یکدیگر دور باشند، دارای عقاید مشابهی هستند که برای شخص کنجکاو می‌رساند که ارواح با یکدیگر ارتباط دارند و در سیر تکامل خود همه به سوی یک مقصد می‌روند و اختلاف الفاظ و نام‌ها تأثیری ندارد، بلکه اختلافات نژاد و ملیت و وطن و آداب صوری و اجتماعی در آنها تأثیر نمی‌کند و خواه صوفی خواه پیروان واقعی مسیح (ع) یا بودا و خواه مورمون همه یک چیز را می‌طلبند و اختلاف در

1) Salt Lake City

قرب و بعد طرق است. و کسانی که متوجه آن مقصد اقصی و غایت قصوی باشند، بر فرض هم که در طریق اشتباه کنند بالاخره هرچند موقع مرگ باشد به اشتباه خود آگاه و وارد راه می‌شوند.

مرقومه سرکار را حضور مبارک نیز ارائه دادم و از اطلاع بر مضمون آن خوشوقت شدند و مخصوصاً از سرکار احوالپرسی و ابلاغ سلام فرمودند، مرقومه را فرمودند در مجلس هم برای اطلاع دیگران از حالات مورمون‌ها خواندم. حاج آقای سلطانی و دیگر اقوام سلامتند و سلام می‌رسانند، زیاده عرضی نیست، سلامتی و توفیق سرکار را خواهانم. والسلام / اقل سلطانحسین تابنده.

صورت نامه‌ای که به آقای محمد جواد آموزگار به کرمان نوشته‌ام:

هو

۱۲۱

۳۵/۱۱/۲۰

عرض می‌شود: رقیمة محترمة مورخه ۱۱/۷ واصل گردید. از خداوند متعال از دیاد عزت و توفیق سرکار را خواستارم. از اینکه بحمدالله کدورتی بین آقایان اخوان نیست خوشوقت شدم. تذکری که خدمت آقای لطفعلی خان مظفری عرض شده بود، برای این بود که از خارج مسموع شد که مختصر کدورتی بین بعضی اخوان می‌باشد لذا به عنوان تذکر عرض شد.

موضوع مذاکره و سؤالاتی که بعضی نموده بودند: البته اخوان باید نسبت به هم به محبت و مهربانی رفتار کنند و نسبت به علما طبق دستوری که در پند صالح فرموده‌اند، احترام و محبت نمایند و حتی اقتدا به امام جماعت عادل که از فقرا بدگویی نکند، خوب است و مانعی ندارد. خودتان هم البته گاهی از آقایان علما ملاقات کنید و نهایت محبت و احترام را مرعی دارید.

موضوع در نظر گرفتن صورت مرشد، تهمت محض است و چنین دستوری نرسیده

موضوع اذکار و اوراد هم اگر در اخبار دقت شود، فضیلت اذکار و آیاتی که دستور داده شده معلوم می‌شود. و به اضافه خواندن دعا و قرآن با عدد معین به هیچ راهی بدعت محسوب نمی‌شود و همچنین توسل به پیغمبر و ائمهٔ اثنی عشر (علیهم‌السلام) و خواندن صلوات کبیره یا جبرئیلیه نزد فرقهٔ محقهٔ شیعه بسیار ممدوح و بلکه روح تشیع است.

بسیاری از علمای سابقین نیز مانند شهیدین و ابن فهد و علی بن طاووس و شیخ بهایی و مرحوم فیض و شیخ انصاری و میرزای شیرازی یا در رشتهٔ تصوف وارد بوده و یا ابراز علاقه و میل می‌نمودند، چنانکه در مراحل السالکین نیز مذکور است. و خوب است در این قبیل مواقع در دورهٔ کنونی که هرچه اختلافات بین مسلمین کمتر باشد بهتر است حضرت آیت‌الله صالحی که با حقیر هم اظهار لطف دارند و به مقتضیات دورهٔ کنونی اطلاع کامل دارند و در رأس روحانیت در کرمان می‌باشند، آقایان اهل منبر و روحانیون را به مضارر اختلافات و لزوم همکاری و اتحاد بین مسلمین آگاه فرموده و تذکر فرمایند که آنچه خلاف مصالح اجتماعی مسلمین است ذکر نکنند. از طول کلام که در عین حال به اختصار کوشیدم عذر می‌خواهم. اگر خدمت حضرت آیت‌الله صالحی رسیدید عرض سلام حقیر را نیز عرض کنید. والسلام علیک / اقل سلطانحسین تابنده.

در پاسخ آقای حسین الماسیان نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۳۵/۱۱/۲۱

عرض می‌شود رقیمة سرکار واصل گردید. از اظهار محبت تشکر دارم. راجع به ارتباط با ارواح مرقوم شده بود. اگر تصفیه و تکمیل نفس و ارتباط با عالم غیب مراد است، راه آن همان‌طور که قبلاً عرض شده تمسک به ذیل ولایت ائمهٔ هدی (ع) و پیروی آن بزرگواران است، و اگر مقصود اطلاع از علوم روحی معمولهٔ امروزی از قبیل

احضار ارواح و تنویم مغناطیسی باشد، طریق آن در کتب مربوطه مشروحاً ذکر شده است و اصل آن همان طور که قبلاً عرض شد، تقویت فکر و اراده به وسیله تمرکز دادن آن در امر معین می باشد که تقویت و تمرکز قوه باصره نیز کمک آن است و جزئیات آن را باید از اساتید فن تعلیم گرفت.

یکی از اقسام نیز قدرت بر امور خلاف طبیعت و اعمال خارق العاده است که در میان مرتاضین هند نیز موجود می باشد و راه آن زحمت دادن نفس و تحمّل امور شاقّه و جلوگیری از امیال غریزیه نفسانیه است. ولی اینها موجب کمال روحی و ارتباط با عوالم عالیّه نمی شوند و فقط سبب احاطه بر بعضی قوای مکنونه عالم طبع و ماده می باشند و به بالاتر نمی رسانند، و کمال حقیقی که امور مادیّه را تحت الشعاع خود قرار می دهد، معرفت حقّ است که غایت خلقت می باشد و راه آن همان طریق اول است. والسلام / اقل سلطان حسین تابنده.

نامه ای که در جواب آقای حاج سید محمد حسین کبریایی نهندانی مرقوم فرموده اند:

هو

۱۲۱

۱۳۷۶ ذق ۱۲ - ۳۶/۳/۲۱

السلام علیک و رحمة الله و برکاته. مرقومه ملاطفت آمیز که به نام حقیر ارسال گردیده بود، واصل شد و بر تشکر و امتنان حقیر افزود. امیدوارم وجود شریف همواره از آفات دهر و نوائب و جدّثان مصون و در امان بوده و به درک حقایق موفق باشید. حضرت آقای والد بحمد الله سلامتند. غالباً متذکر محامد اخلاق حضرت تعالی هستند و ابلاغ سلام می فرمایند. درباره رباعی زیر استفسار فرموده بودید که گوید:

الله یکی طلب یکی طالب دو در باغ جهان سیب یکی راغب دو

گر مرد رهی معنی این بیت بدان افتاده یکی جامه یکی صاحب دو

اگر گوینده از بینایان راه یا سالکین طریق بوده، آنچه به نظر حقیر در معنی آن

می‌رسد این است: مقصد همه عالم ذات احدیت است که واحد من جمیع الجهات می‌باشد و طلب کردن او هم نشانه فیض و اشراق اوست که وحدت دارد، زیرا کوشش و طلب بر اثر کشش و جذب و نتیجه و عمل انعکاسی آن است، پس همان طور که فیض او وحدت دارد طلب هم یکی است. ولی طالب و جویای این راه دو تا است که عبارت از تجرد و مادیت یا وجود ظلی مهیت باشد و میوه بوستان جهانی همان سبب محبت حضرت یکتای بی‌همتا و معرفت و رسیدن به قرب و حضور اوست که یکی است، ولی مشتاق آن دو تا است که عبارت از ملکوت و ناسوت یا جنّ و انس باشند. در جهان مادیت هم اثر یکی است که همان فیض و جلوه اوست که در ارض ماده نزول نموده و لباس مادیت که آن نیز وحدت دارد، اثر همان جلوه است. ولی صاحب آن که به اعتباری نفوس مجرد و نفوس متعلقه به ابدان و به اعتباری صورت و ماده که اساس پیدایش عالم بوده و هستند و می‌باشند، دو تا است. یا آنکه مراد اثنینیت کثرت است و مراد از صاحب همان نفوس متعلقه به ابدان است که زیادند یا همان مهیت وجود ظلی مراد است، زیرا هر موجودی به ترکیب تعمّلی مرکب از وجود و مهیت است.

آنچه به نظر حقیر در معنی این رباعی می‌رسد، این است. ولی به عقیده حقیر بر نقص گوینده نیز دلالت می‌کند، زیرا وحدت را در تمام مراتب شهود نموده و در بعض آنها اثنینیت قائل شده است. متمّتی است اگر معنی دیگری هم به نظر حضرت تعالی می‌رسد، مرقوم دارید. عبارت و نظری هم که مرقوم فرموده بودید، متمّتی است مرقوم دارید که از چه کتاب و مأخذ آن کجاست. زیاده عرضی نیست. منتظر وصول مرقومات می‌باشم. والسلام علیکم / اقلّ سلطانحسین تابنده.

آقای محمدجواد آموزگار از کرمان نامه نوشته و از جمله اعلامیه‌ای را که در نجف از طرف شخصی در ذکر اخبار ذمّ صوفیه چاپ شده و در کرمان هم منتشر کرده‌اند، فرستاده بودند. جوابی که داده‌ام این است:

هو

۱۲۱

۲۷ شعبان ۱۳۷۷ - ۱۳۳۶/۱۲/۲۷

عرض می‌شود: دو مرقومه از حضرت عالی واصل گردید. از الطافتان تشکر دارم و تبریک عیدسعید و سال جدید را خدمتتان عرض و از خداوند متعال از دیاد عزّت و توفیق سرکار را خواستارم. بندگان حضرت آقا اظهار مرحمت و ابلاغ سلام و تبریک فرمودند. ورقه‌ای که فرستاده بودید به همین جا هم قبلاً رسیده. این امور غالباً ناشی از اغراض شخصی است وگرنه اخبار معارضی هم که در مدح می‌باشند، زیاد است. و شخص منصف که در صدد تحقیق باشد همان‌طور که در اخبار مربوط به احکام عملیه موقع تعارض عمل به احکام تعادل و تراجیح می‌کند و بعداً هم طرف راجح را می‌گیرد، در این قبیل اخبار هم باید اولاً تحقیق کند که صحت و سقم آن را درک کند و اگر اخبار معارضی داشته باشد رویه تعادل و تراجیح را مجری دارد. و ثانیاً بر فرض صحت اخبار در علت صدور آنها و اینکه در زمان ائمه معصومین (ع) چه کسانی مشمول این اخبار و مورد نظر آن بزرگواران در فرمایشات بوده‌اند، تحقیق کند و ثالثاً حکم و فتوای تفسیق و تکفیر مانند فتوی در احکام عملیه نیست و ظنّ در آن کافی نیست و تا قطع پیدا نشود نمی‌توان بدان حکم نمود که لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. ^۱ ولی متأسفانه کسانی که در صدد نشر این اعلامیه‌ها هستند، منظور آنها خداخواهی و خدمت به دیانت نیست. بزرگان ما هم هیچ زمانی در صدد معارضه و ردّ و ایراد و جواب نبوده و نیستند وگرنه اخبار در ذمّ علمای سوء نیز زیادتر از آن است که

(۱) سوره نساء، آیه ۹۴. به کسی که به شما سلام می‌گوید، نگویید مؤمن نیستی. شما بر خورداری از زندگی دنیا را می‌جوئید.

در چند صفحه گنجانده شود، البته آن را هم نمی توان تعمیم داد. امیدوارم خداوند متان حال تنبّه عنایت فرماید. خدمت همه افراد فامیل جلیل سلام عرض دارم. والسلام / اقلّ سلطانحسین تابنده.

آقای حمید مظلوم از نیشابور در تاریخ ۳۷/۵/۲۱ از معنی این سه بیت از سی فصل شیخ عطار سؤال کرده بودند:

بود شش روز دور شش پیمبر	مرا تعلیم قرآن گشت یاور
ولیکن روز دین سال هزار است	بدین ترتیب عالم را مدار است
چو گردد شش هزاران سال آخر	شود قائم مقام خلق ظاهر

جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۵ صفر ۱۳۷۸ - ۳۷/۵/۳۰

عرض می شود: رقیمة سرکار رسید. از خداوند متعال سلامتی و ازدیاد حال محبت و توفیق سرکار را خواستارم. از اشعار حضرت شیخ عطار در سی فصل سؤال شده بود. می فرماید: دور هریک از پیمبران اولوالعزم یک روز ربوبی است که هزار سال این عالم می باشد، که در قرآن سوره حجّ می فرماید: **وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ**^۱ همین معنی منظور است که فرموده عالم را در شش روز آفریده و البته این مدّت هم همان طور که در آیه شریفه تصریح شده تقریبی و به عنوان مثال است و اشاره به احاطه عالم ملکوت و دهر بر عالم ناسوت و زمان می باشد، و دور هر پیمبری که عبارت از مدّت ظهور دیانت او می باشد، یک روز ربوبی است که حکم هزار سال دارد، هرچند به ظاهر کمتر یا بیشتر باشد. چنانکه مدّت دیانت حضرت موسی (ع) طبق تواریخ بیش

(۱) سوره حجّ، آیه ۴۷. و یک روز نزد پروردگار تو برابر با هزار سال است از آن سان که می شمیرید.

از هزار سال و از حضرت ابراهیم و حضرت عیسی (علیهما السلام) به ظاهر کمتر از هزار سال بوده و از پیغمبر ما (ص) که خاتم است و به اصطلاح بالا ششمین روز ربوبی است، مدّت زمانی نمی توان برای آن تعیین نمود و انتهای زمانی ندارد و دیانت او در آخر الزّمان است که اتصال به مافوق الزّمان دارد و انتهای آن ابتدای عالم قیامت است، که در آن موقع حقیقت ظهور می کند و همه مهیّات که ظواهری بیش نیستند، از بین می روند. که پس از بیت سوم فرماید:

به سر آید همه دور شریعت
به امر حق شود پیدا قیامت
والسلام / اقلّ سلطان حسین تابنده.

صورت نامه ای که در جواب آقای دکتر کاظم فانی به آمریکا نوشته ام:

هو

۱۲۱

۱۳۳۸/۳/۲۱ - ۵ ذیحجه ۱۳۷۸

عرض می شود: رقیمة محترمه مورخه ۴ خرداد چند روز پیش رسید. از اظهار لطف و یادآوری از حقیر خیلی متشکر گردیدم. از درگاه احدیت سلامتی و مزید عزّت و موفقیت سرکار را خواستارم. مرقوم نداشته بودید که چه مدّت دیگر قصد توقف در آمریکا دارید. معلوم می شود بحمدالله از وضع خود راضی هستید. بندگان حضرت آقا احوالپرسی و ابلاغ سلام فرمودند. در اواسط اردیبهشت در خدمتشان برای زیارت به مشهد مشرف شدیم و سه هفته طول کشید. هر روزه خدمت آقای فانی می رسیدم. بحمدالله حالشان خوب بود. از اظهار لطف و احوالپرسی از اخوی مهندس تابنده خیلی خوشوقت و متشکر گردیدم. البته لازمه احساسات مودت آمیز بی شائبه سرکار همین است. شرح اوضاع مذهبی آنجا را که مرقوم داشته بودید از مطالعه آن بهره مند شدم. موضوع عقیده تثلیث را حقیر در لبنان از اسقف مارونی های آنجا سؤال کردم. گفت: ما معتقدیم که خداوند در سه مجلی ظهور کرده، ولی به وحدت خود خداوند معتقدیم و

کتابی نوشته بود به نام مقاله فی وجودِ إلهِ واحدٍ بِثَلَاثَةِ أَقَانِمٍ و یک نسخه هم به حقیر داد. نمی‌دانم در آمریکا هم همین عقیده را دارند یا به تثلیث معتقدند؟ راجع به مصلوبیت حضرت هم مسیحیان به طوری که حقیر تحقیق کرده‌ام، معتقدند که آن حضرت در روز جمعه ۱۵ ماه نisan (که آن را جمعه مقدّس هم می‌گویند) مصلوب و در روز یکشنبه که عید پاک است و روز سوم می‌باشد زنده شد. ولی حضرت تعالی مرقوم داشته بودید که عقیده مسیحیان آنجا آن است که ظهر شنبه مصلوب شد. راجع به پسر خدا بودن هم که آنها معتقدند، آنچه به نظر حقیر در اناجیل مقدّسه رسیده، حضرت کلمه پدر آسمانی را ذکر فرموده ولی خودش را پسر خدا نخوانده بلکه همواره پسر انسان خوانده، زیرا از نظر عرفانی اَبوت که جنبه علت فاعلی است برای حق نسبت به همه موجودات می‌باشد ولی صدق بُتوت که لازمه آن انفصال است در افراد نمی‌کند. از این رو از خداوند به "پدر آسمانی" تعبیر فرموده ولی خودش را همیشه "پسر انسان" گفته است. سایر فرمایشات حضرت هم دارای نکات دقیق عرفانی است که مسیحیان ظاهری نفهمیده و بد تعبیر کرده‌اند: چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند.

مع ذلک همان طور که مرقوم فرموده بودید سطح تعالیم حضرت مسیح (ع) خیلی پایین تر از دستورات دیانت مقدّسه اسلام است و هر شخص منصفی که در تعالیم هر دو دقت نماید بدان پی می‌برد، زیرا بر حضرت عیسی حالت جذبّه غلبه داشته و به دستورات اخلاقی برای مراتب عالیّه سلوک اکتفا نموده؛ ولی حضرت محمّد بن عبدالله (ص) جامع جنبه وحدت و کثرت و ظاهر و باطن و محیط بر همه مراتب بوده و برای هر مرحله و مرتبه دستوراتی مطابق همان مرحله فرموده است که ورود در شرح و بسط آن موجب تفصیل زیادتر می‌شود. از تطویل عریضه که به مناسبت تذکر بعضی مطالب مذهبی بوده، عذر می‌خواهم و انتظار وصول مرقومات را دارم. حاج آقای سلطانیپور و آقای نوری و سایر دوستان خدمتتان سلام عرض دارند. اگر به‌خوی تلفن فرمودید، لطفاً سلام حقیر را هم ابلاغ فرمایید. والسلام/ اقل سلطانحسین تابنده.

نامه‌ای که به آقای سیدمحمد باقر حجازی نوشته‌ام:

هو

۱۲۱

۳۹/۲/۱۶

جناب آقای حجازی مدیر محترم روزنامه شریفه و طیفه، محترماً معروض می‌دارد: از خداوند متعال مزید عزّت و موفقیت آن جناب را در نشر حقایق اسلامی و تنویر افکار نسبت به امور مذهبی خواستارم. در روزنامه شریفه و طیفه از شماره ۱۲۰ دوره جدید مقاله‌ای تحت عنوان «تصوّف اسلامی» شروع به درج شده و از توجه آن جناب به این موضوع مهمّ مذهبی خوشوقت گردیدم. و چون از وضع مقاله معلوم بود که تحت نظر خود آن جناب از روی تحقیق علمی و با بی‌طرفی نوشته می‌شود، خواستم چند نکته که در این باب به نظر رسید به عرض برسانم.

در ابتدای مقاله اعتراض بعضی را تذکر داده بودند که گفته‌اند تصوّف خدمتی نکرده و منشأ مفاسد زیادی بوده است. خیلی باعث تعجب شد که چگونه بعضی اشخاص که شاید خود را محقق هم بدانند این طور قضاوت مغرضانه بنمایند. و هرچند خود آن جناب هم به ذکر جواب پرداخته‌اند، ولی این جانب هم خواستم خدمتشان عرضه بدارم که اگر تصوّف نمی‌بود علاوه بر آنکه ادبیات ما قالبی بی‌روح و ظاهری بی‌حقیقت می‌بود، برای تاریخ گذشته درخشان ایران بلکه اسلام در زمان غیبت چه درخشندگی باقی می‌ماند؟ آیا بیشتر بزرگانی که نام آنان امروز باعث افتخار جامعه ایرانیّت و اسلامیت می‌باشد مانند مولوی، عطار، شیخ ابوسعید ابوالخیر، سعدی، حافظ و بسیاری از علمای بزرگ شیعه مانند شهیدین و خواجه طوسی و ابن فهد حلی و مجلسی اوّل و سیدحیدر آملی و فیض کاشانی و شیخ بهایی و سیدبحرالعلوم جزء این دسته نبودند؟ آیا اخلاق بدون تهذیب باطن که همان تصوّف است تکمیل می‌شود؟ آیا حس تعاون اجتماعی و فداکاری در مقابل مصالح جامعه بدون عمل به دستورات

بزرگان تصوف به کمال خود می‌رسد؟

اما از نظر اجتماع و خدمت به جامعه، آیا استقلال ایران زمین نتیجه زحمات چه کسانی است؟ مگر همین صوفیه نبودند که با همت و شجاعت و مردانگی قد علم کرده به قیادت شاه اسماعیل صفوی قیام نموده به ایران استقلال دادند و مذهب اثنی عشری را نیز رسمیت دادند، که امروزه همه شیعه ایران باید رهین زحمات صوفیان صفوت نشان باشند. ولی افسوس که اهل دنیا قدردان نیستند و نیکی را به بدی جزا می‌دهند.

اگر بگوئید که بسیاری از سلاسل و فرقه‌ها یا بسیاری از پیروان تصوف اعمالی برخلاف اخلاق و وظایف دیانت دارند، گوییم: البته رفتار آنها دلیل فساد اعمال عموم نمی‌شود. زیرا در مقابل آنها بزرگان بسیاری هم از میان صوفیه ظهور کرده‌اند که در اخلاق و دیانت و زهد و تقوی سرمشق می‌باشند. بنابراین رفتار ناشایست یک عده یا یک یا چند فرقه منحل را نمی‌توان مدرک برای عموم قرار داد، وگرنه در روی زمین یک مذهب حقه و دیانت حقه پیدا نخواهد شد، زیرا در هر یک از دیانات حقه اشخاص نااهل و فاسد خیلی زیاد بوده و هستند، چنانکه در میان طبقه روحانیین هم اشخاص غیراهل که به وظایف خود عمل نکرده و باعث بدنامی روحانیین حقیقی شده و می‌شوند، بسیار است و آن را نمی‌توان مجوز ذم عموم قرار داد. و همچنین در طبقات دیگر هم اشخاص نیک و بد وجود دارند که اعمال افراد بد در آنان مدرک برای بدی عموم نمی‌شود. و فقط دستورات کلی و اعمال بزرگان و پیشوایان هر فرقه را باید مدرک خوبی و بدی قرار داد.

ما معتقدیم که در تصوف دل را به یاد خدا داشتن و تقید به آداب شرع مطهر و مراقبت در وظایف اخلاقی و مجاهدت در تصفیه نفس از رذائل که جمع بین ظاهر و باطن است. و در عین حال خدمت به جامعه و تقید به کسب و کار لازم و هریک از اینها که وجود نداشته باشد، تصوف حقیقی صادق نیست و رهبانیت نیز در دیانت اسلام

ممنوع و تصوّف و زهد غیر رهبانیت است. پس آنچه مغرضین درباره تصوّف می‌گویند تهمت و افتراست و تصوّف و صوفیان حقیقی از آن اعمال بیزار و متنفرند و در دستورات بزرگان تصوّف چیزی خلاف دستورات بزرگان دین دیده نمی‌شود و البته شرح این موضوع خیلی مفصّل است و نمی‌خواهم زیاد موجب تصدیع شوم. در خاتمه یک جلد فلسفه فلوطین که در آخر آن مختصری راجع به تصوّف ذکر نموده‌ام به وسیله پست خدمتتان تقدیم شد. با تقدیم احترام / تابنده.

نامه‌ای که به آقای ابراهیم دقتی رشتی نوشته‌ام:

هو

۱۲۱

۱۳۷۹ ذی‌قعدة ۲۷ - ۳۹/۳/۳

عرض می‌شود: رقیمة سرکار واصل گردید. از بروز حال محبت خوشوقت شدم و امیدوارم حال توجه و تذکر که مفتاح فتح باب قلب است، در ازدیاد باشد. برای مؤمن حالات مختلف از قبض و بسط پیش می‌آید. باید در همه حال وجهه همت فقط یک چیز که توجه به حق است بوده باشد و در ازدیاد آن بکوشد، و در موقع بسط زیاد یا گشایش قلبی مغرور نگردد بلکه بر عجز و انکسار خود بیفزاید، و در موقع حال قبض نیز مایوس نشود و بیشتر بکوشد تا شاید به کمک تذکر و تفکر، آن حال را مرتفع نماید. مرکب سلوک به سوی حق طبق فرمایش حضرت رسول (ص) شوق است و باید در ازدیاد آن کوشید. خدمت حاج آقای روحانی و سایر آقایان اخوان سلام عرض و ملتسم دعا هستم. والسلام علیک / اقل سلطانحسین تابنده.

صورت نامه‌ای که به آقای شیخ مصطفی رهنما مدیر مجله حیات مسلمین نوشته‌ام:

هو

۱۲۱

۲ ذیحجه ۱۳۷۹ - ۱۳۳۹/۳/۶

به عرض عالی می‌رساند: جزوه ارسالی درباره خواندن شیعه و سنی فقه همدگر را که به نام حقیر ارسال فرموده بودید، رسید، از ابراز لطفی که فرموده‌اید خیلی متشکرم. مساعی و مجاهداتی که از طرف حضرت‌تعالی و بعضی دیگر از علما و پیشوایان مذهب تشیع در ایجاد اتفاق بین فرق مختلفه مسلمین به عمل می‌آید باعث بسی خوشوقتی و امیدواری است. از خداوند متعال سلامت و موفقیت حضرت‌تعالی را در خدمت به عالم دیانت و ترویج مقاصد شارع مقدس اسلام خواستارم.

به عقیده اینجانب بذل مساعی در رفع اختلافات بین مسلمین در چنین زمانی که کفر و شرک در عالم ریشه دوانده و موحدین مخصوصاً پیروان دیانت اسلام گرفتار حملات ناروای دیگران می‌باشند، بسیار به مورد و لازم و از بزرگ‌ترین خدمات به دین است. زیرا هرچه اختلافات بین ما زیادتر باشد، ضعف و انحطاط جامعه اسلامیّت روبه‌فزونی خواهد بود. ما باید امروز اختلافات را کنار گذاشته و وجهه جامعه را که همان اقتضای به‌شهادتین باشد بگیریم و دست به‌دست همدگر داده متفقاً از نفوذ دیگران در اعماق عقاید خود جلوگیری نماییم تا اسلام محفوظ باشد. چنانکه بزرگان دین، علی مرتضی و سایر ائمه اثنی‌عشر (سلام‌الله‌علیهم اجمعین) معمول می‌داشتند. البته اختلاف بین تشیع و تسنن عمقی و اساسی است و نمی‌توان بالذات رفع کرد، ولی آن اختلاف درحقیقت و اولاً و بالذات مربوط به عقیده است و ما می‌توانیم درعین ثبات و استقامت در عقیده خود، اختلافات ظاهری را رفع کرده و آنچه موجب اختلاف و باعث ایجاد عداوت باشد، مانند تظاهر بر تبری معمول نداریم و به تولی که اصل است اکتفا کنیم. و اینجانب در مسافرت‌های متعددی که به ممالک مختلفه و در داخله ایران نموده‌ام، در همه جا با دانشمندان اهل سنت که ملاقات حاصل شده همین نظریه را

اظهار و لزوم نزدیکی مسلمین را به یکدیگر گوشزد نموده‌ام و آنها نیز تصدیق کرده‌اند.

موضوع تدریس فقه شیعه و سنی هم در مدارس یکدیگر بسیار فکر پسندیده و خوب و یکی از قدم‌های بزرگ برای نزدیک شدن صاحبان دو مذهب به یکدیگر است که بحمدالله اخیراً عملی شده و آن را نگارنده نیز قبلاً پیشنهاد نموده‌ام، چنانکه در مجله جلوبه که از طرف جامعه لیسانسیه‌های دانشکده معقول و منقول منتشر می‌شد، در شماره سوم سال اول شهریور ۱۳۲۴ تحت عنوان «سازمان دانشکده معقول و منقول» این موضوع را برای دانشکده تذکر داده‌ام و در ملاقاتی هم که در سفرنامه حج خود که قریب ۲ سال قبل به چاپ رسید، ذکر کرده‌ام. و از اینکه این موضوع بحمدالله جامعه عمل می‌پوشد، دوستان اران عظمت اسلامی خوشوقت و امیدوار به عظمت و مجد آینده جامعه اسلامی می‌شوند. لذا به حضرت تعالی نیز این فکر روشن و حسن نیتی را که برای خدمت به اسلام و تشیع دارید، تبریک عرض و امیدوارم همواره تحت توجهات بزرگان دیانت مقدسه موفق و مؤید بوده باشید.

متأسفانه یک عده در میان ما هنوز وجود دارند که یا به واسطه جهل و عدم توجه به مصالح عالیته اسلام و یا روی اغراض شخصی و مقاصد نفسانی، علاوه بر آنکه اختلافات را در میان مسلمین حتی در بین شیعه دامن می‌زنند، اختلافاتی هم که نباشد ایجاد می‌کنند و اتهامات و افتراءات ناروا که همه آنها مخالف شرع مطهر و صریح قرآن مجید است به بعضی اشخاص یا فرقه‌ها وارد می‌آورند که درحقیقت یکی از وسایل ضعف اسلام بلکه تخریب است. و چقدر به موقع است که امثال حضرت تعالی که خود را برای خدمت به اسلام و تشیع مهیا و آماده نموده‌اید، در جلوگیری از نظریات این اشخاص نیز که قصدی جز تخریب ندارند، بکوشید و مردم را به مفاسد این اختلافات بیجا و ناروا آگاه و به اعتصام به حبل ممدود الهی و عدم تفرقه که منظور شارع مقدس است و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و ادار نمایند.

قصیده ارسالی در مدح حضرت ثامن الائمه (ع) نیز رسید، متشکر شدم. این قصیده

از شیخ ضیاءالدین خالد شهرزوری خلیفه شاه عبدالله دهلوی است که از بزرگترین مشایخ اهل سنت و نقشبندیّه بوده و نکته مهم آن توسلی است که صاحبش با داشتن مذهب تسنن به ذوات مقدسه ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) ابراز داشته است. نگارنده در سفری که به آذربایجان و کردستان نمودم مشایخ طریقت آنجا و علمای اهل سنت اظهار محبت و ملاقات کرده و در آن سفر تذکرات لازم برای لزوم رفع اختلافات از طرفین نمودم و همه تصدیق کردند. این قصیده را نیز که مورد پسند ما شد، پلی کپی نموده تعدادی به حقیر اهدا نمودند. از تطویل زیاد عذر می خواهم. والسلام علیکم / اقل سلطانحسین تابنده.

جواب نامه چاپی آقای شیخ مصطفی رهنما که درباره مخالفت با شناسایی دولت اسرائیل نوشته اند:

هو

۱۲۱

۲۶ صفر ۱۳۸۰ - ۱۳۳۹/۵/۲۹

به عرض عالی می رساند: مشروح چاپی که درباره یهود مرقوم گردیده و نسخه ای از آن را به نام حقیر ارسال فرموده بودید واصل و موجب تشکر و امتنان گردید، زادکم الله عزّاً و شرفاً و توفیقاً و تأییداً.

موضوع اسرائیل که اشاره فرموده بودید هرچند حقیر در امور سیاسی وارد نیستم و دخالت نمی کنم، ولی چون این موضوع با مذهب ارتباط دارد، اقدام و اظهار نظر حضرت تعالی را از نظر مذهبی بسیار بجا و پسندیده می دانم؛ به ویژه آنکه بعضی از کسانی که اطلاعی از لحاظ مذهبی در این باب ندارند پارافراتر نهادند زمزمه نزدیکی و دوستی کامل می نمایند و مدعی علایق نزدیک بین دو ملت ایران و یهود از نظر تاریخی می باشند، در صورتی که چنین نیست، زیرا:

۱. این علاقه با وضعی که آنان مدعی اند قبل از اسلام نبوده و پادشاه هخامنشی فقط از

نظر ترحم بر زیردستان نسبت به آنها ابراز شفقت نمود و در آن موقع بسیار کار پسندیده‌ای بود، زیرا ترحم بر مغلوب و زیردست بسیار پسندیده است. بالاخص آنکه دیانت حقه به عقیده ما در آن زمان همان دیانت یهود بوده و بزرگان دین در میان آنان بسیار بودند. و البته در این زمان هم یهودیانی که تحت ذمه دولت اسلام هستند و به وظائف ذمی بودن عمل می‌کنند و به دولت اسلام خیانت نمی‌کنند، طبق دستور اسلامی باید جان و مالشان محفوظ و احترامشان رعایت شود و این امر با دوستی با دولت اسرائیل ارتباطی ندارد.

۲. ملیت امروز ایرانی با دیانت اسلام عجین و آمیخته شده و آنچه مخالف دیانت اسلام باشد با ملیت ایرانی نیز مخالف است و چون یهود و اسرائیل دشمنی فطری با اسلام دارند با ملیت ایرانی نیز بالتبع طبعاً عداوت دارند، که در قرآن مجید است: *كَتَبْنَا أَشَدَّ النَّاسِ عداوةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا.*^۱

۳. بر فرض وجود علاقه بین ایران و یهود، البته علاقه اخوت و برادری مقدم است، چون آوارگان فلسطینی برادران اسلامی ما می‌باشند و به ما نزدیکترند، ما باید از حقوق آنان طرفداری و دفاع نماییم.

۴. فلسطین و اراضی آن شرعاً و قانوناً ملک همان آوارگان است که یک عده غاصب و راهزن مسلح، به زور و عنف آنان را از خانه و ملک خود بیرون کرده غاصبانه تصرف نموده‌اند و وظیفه هر مسلمی شرعاً و وجداناً طرفداری از مظلوم در رفع تجاوز و ظلم است.

۵. دولت اسرائیل دولتی است پوشالی که تکیه آن به دیگران است و طبق آیه شریفه: *ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا تُنْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ*،^۲ از خود دوام و ثباتی ندارند مگر آنکه به ریسمان خدایی که دیانت مقدسه اسلام است، متوسل شوند یا به

(۱) سوره مائده، آیه ۸۲. در دشمنی با مؤمنان، یهودان و مشرکان را سخت‌ترین مردم خواهی یافت.
(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۱۲. هر کجا باشند بر آنها ذلت و خواری مقرز است، مگر آنکه ریسمانی از جانب خدا و ریسمانی از جانب مردم داشته باشند.

ریسمان خلقی چنگ زده و متوسل به دیگران شوند. و بر همهٔ جهانیان واضح است که اسرائیل از خود شخصیتی ندارد و تکیهٔ او به دیگران است. فقط علاقه به مادیات که از قارون به آنان به ارث رسیده در آنها موجود است. با جهات مذکوره در فوق البته مسلم نباید خود را حاضر به همکاری با یهود نماید، بلکه باید آنها را بزرگترین دشمنان خود بداند که هر وقت بتوانند ضربت خود را بر مسلمین وارد می آورند. والسلام / اقل سلطانحسین تابنده

صورت نامه‌ای که در جواب نامهٔ دوم آقای سیدعباس برکت به فرایبورگ سوئیس نوشته

شده است:

هو

۱۲۱

۸۱/۲۶/۲۰-۴۰/۷/۹

عرض می‌شود: رقیمة محترمة مورخهٔ ۲۴ شهریور واصل گردید. از ابراز لطف و حسن ظن نسبت به نوشته‌های ناچیز حقیر متشکر گردیدم و از توجه و علاقهٔ کاملی که در آن محیط به دیانت مقدسهٔ اسلام و مذهب حق تشیع دارید و در نشر آن به قدر وسع کوشش می‌کنید، خیلی خوشوقت شدم. و از خداوند متعال می‌خواهم که همواره سرکار را در توجه به امور روحی و حقایق دینی مخصوصاً در آن محیط غیراسلامی موفق و مؤید بدارد. اگر همهٔ ایرانیان مقیم خارجه مخصوصاً جوانان ما رفتار و گفتار خود را در همهٔ موارد با امور مذهبی و دستورات تشیع تطبیق داده و احساساتی را که سرکار دارید، دارا باشند و این رویهٔ پسندیده را سرمشق قرار دهند، هم برای حیثیت اجتماعی خود ما بهتر است و هم توجه مردم آنجا را به فهمیدن حقایق اسلامی بیشتر می‌کند، چون به طوری که حقیر در سفر خود به سوئیس و فرانسه مشاهده نمودم در میان مردم آنجا تعصب جاهلانه تقریباً وجود ندارد و به شنیدن مطالب حقه و پذیرفتن حق مایلند. متأسفانه رفتار اکثریت مسلمین مخصوصاً افراد شیعه که در اروپا می‌باشند چندان

پسندیده نیست و یک علت این هم که اسلام مخصوصاً تشیع در آنجا کمتر نفوذ یافته، همین است.

راجع به تشیع نیز چون دستگاه روحانیت تشیع سابقاً توجهی به تبلیغ مذهب در خارج حوزه تشیع نداشته (برخلاف علمای اهل سنت و مصادر امور آنها) از این رو نام تشیع در خارج ممالک اسلامی چندان اشتهاری نداشته، ولی بحمدالله در سال‌های اخیر از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی نمایندگانی به آمریکا و بعضی ممالک اروپا فرستاده شده و امیدوارم آنان در اعلائی تشیع موفق شوند. کتبی هم که درباره تشیع نوشته شده، هم از متقدمین و هم از متأخرین، خیلی زیاد است ولی متأسفانه همان‌طور که عرض شد از طرف مصادر امور شیعه در صدد انتشار آنها نبودند و همان‌طور که اهل سنت کتب صحاح سته دارند، شیعه نیز صحاح اربعه دارند. کتب حدیث دیگر نیز خیلی زیاد است. برای فقه شیعه هم می‌توانم بگویم که بیش از فقه اهل سنت تألیفات شده است و اگر دقت شود ارجحیت فقه شیعه معلوم می‌شود. راجع به اصول تشیع و اثبات آن نیز متقدمین علمای شیعه کتب بسیاری تألیف نموده‌اند، از کتب کلامی مانند تجرید الاعتقاد علامه و از غیر آنها مانند الفین علامه و غیر آنها. و در میان متأخرین نیز در این باب کتب مهمه مفیده تألیف شده، از جمله کتاب اصل الشیعه و اصولها تألیف مرحوم آیت‌الله آل کاشف الغطاء به عربی که خیلی مختصر است و اگر سرکار بتوانید آن را تهیه نموده و به یکی از زبان‌های اروپایی ترجمه کنید، خوب است و مختصر هم هست و کتاب فلسفه الميثاق و الولاية و کتاب المراجعات تألیف مرحوم آیت‌الله سید شرف‌الدین صوری و غیر آنها. در میان اهل سنت هم کتب بسیاری مخصوص ذکر فضائل اهل بیت اطهار تدوین شده که از مطالعه و دقت در مضامین آنها حقانیت مذهب تشیع معلوم می‌شود. و مؤلفات آنها که فقط در فضائل اهل بیت نوشته شده بسیار است، از جمله کتاب ینایع المودة تألیف شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی از علمای حنفی و مودة القربی تألیف میرسیدعلی همدانی شافعی و الفصول المهمة فی معرفة الأئمة تألیف ابن صباغ مالکی و تشریح و محاکمه تألیف قاضی بهلول بهجت قاضی در ترکیه و غیر آنها که ذکر

همه آنها خارج از حدود این عریضه است.

درباره تفسیر بیان السعادة تألیف جدّامجد مرحوم آقای سلطان علیشاه هم همان طور که مرقوم فرموده اید، چون نسخه آن خیلی کم است خیلی خوب بود که مجدّد چاپ شود و مدّتی هم هست که در این باب مذاکراتی هم شده ولی تا کنون به واسطه موانعی توفیق حاصل نشده. و چون خیلی مفصل است ترجمه آن هم خیلی مشکل است و حقیر فعلاً مشغول ترجمه مقدمه آن و سوره فاتحه می باشم. اگر انشاءالله توفیق چاپ آن حاصل شد، خدمت سرکار هم تقدیم خواهد شد. کتاب راز و نیاز که به نام حقیر ارسال فرموده بودید، رسید خیلی متشکر گردیدم. از مقدمه آن معلوم شد که با جناب آقای کاظم زاده آشنایی کامل دارید، لذا تقاضا می کنم چون با حقیر هم اظهار لطف دارند، عرض سلام و خلوص حقیر را خدمتشان ابلاغ نمایید. از مفصل شدن عریضه خیلی عذر می خواهم. والسلام علیکم / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای سیدفخرالدین برقعی قمی نامه ای نوشته و راجع به حدیثی که در بستان السیاحة از ابن مسعود نقل شده که قال رسول الله: إِنَّ لِلَّهِ ثَلَاثِمِائَةَ شَخْصٍ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ تا آخر آن که فرماید: يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ الْأُمَّةِ بِبِرِّكَتِهِمْ، سؤال نموده اند که این حدیث در کتب اخبار شیعه نیز ذکر شده یا نه و شخص آخر همان حضرت حجة بن الحسن (ع) است یا اقطاب صوفیه. و نیز نوشته اند که خوب است دستور داده شود آقایان اخوان مسائل شرعی را نیز فراگیرند و نیز سؤال نموده اند که شنیدن آواز زنان در رادیو چگونه است. سؤالات دیگری هم نموده بودند. حدیثی که آقای برقعی اشاره نموده بودند این است: لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ ثَلَاثِمِائَةَ شَخْصٍ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ وَ لَهُ أَرْبَعُونَ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ مُوسَى وَ لَهُ سَبْعَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَهُ خَمْسَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ جِبْرِئِيلَ وَ لَهُ ثَلَاثَةٌ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ مِيكَائِيلَ وَ لَهُ وَاحِدٌ عَلَى قَلْبِ إِسْرَافِيلَ، فَإِذَا مَاتَ الْوَاحِدُ أَبَدَلَ اللَّهُ تَعَالَى مَكَانَهُ مِنَ الثَّلَاثَةِ وَإِذَا مَاتَ مِنَ الثَّلَاثَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْخَمْسَةِ وَ إِذَا مَاتَ مِنَ الْخَمْسَةِ، ابَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ السَّبْعَةِ وَ إِذَا مَاتَ مِنَ السَّبْعَةِ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْأَرْبَعِينَ وَ إِذَا مَاتَ مِنَ الْأَرْبَعِينَ ابَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ إِذَا مَاتَ مِنَ ثَلَاثِمِائَةٍ أَبَدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ مِنَ الْعَامَّةِ، بِهِمْ يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ. جوابی که داده ام این است:

هو

۱۲۱

۱۶ رجب ۱۳۸۱ - ۱۳۴۰/۱۰/۴

عرض می‌شود: دو مرقومه از سرکار واصل گردید. از یادآوری متشکر شدم و از خداوند متان سلامتی و مزید عزّت و توفیق سرکار را خواستارم. بندگان حضرت آقا اظهار مرحمت و ابلاغ سلام فرمودند. موضوع اوتاد و ابدال و سایر طبقات اولیا که مصطلح بعض عرفاست و حدیث منسوب به ابن مسعود را مرقوم داشته بودید. این حدیث در کتب اخبار شیعه، آنچه حقیر دیده‌ام تاکنون به نظر نرسیده. البته بسیاری از کتب حدیث را هم حقیر ندیده یا متوجه این حدیث نشده‌ام و ممکن است در آنها وجود داشته باشد، ولی مرحوم آقای شیروانی در بستان الشیحة نقل قول دیگران و مرحوم حاج ملاهادی در شرح دعای جوشن کبیر در شرح جمله یا ربّ الصّدیقین والأخیار ذکر نموده‌اند. و عالم جلیل ابن ابی الجمهور احسائی در کتاب مجلی در ذکر ائمة اثنی عشر (علیهم السلام) و انحصار ولایت مطلقه به این بزرگواران، شرح درباره اولیاءالله و طبقات رجال هم مطابق حدیث مذکور، بدون ذکر حدیث و طبق اصطلاحات صوفیه ذکر فرموده، و شیخ محیی‌الدین در فتوحات مکیّه در آن باب مشروحاً بیان نموده است. بعضی بزرگان سلاسل دیگر نیز از جمله شیخ علاءالدوله سمنانی در کتاب عروة الوثقی، اصطلاحاتی در مراتب و طبقات اولیاءالله ذکر نموده‌اند. حدیث مذکور هم بر فرض در اخبار شیعه نرسیده باشد، قبول آن از نظر معنی مانعی ندارد، چون مربوط به احکام نیست و منظور مراتب معنوی است و کلمات بزرگان هم بعضی جنبه رمز دارد و بعضی هم راجع به مراتب وجودیه خود و عالم صغیر و بعضی به عالم کبیر اشاره دارد و اعدادی که ذکر شده هرکدام از جهتی دارای کمال می‌باشند. اول مرتبه ترقی روحی ظهور نورانیت و عروج به آسمان اول است که مرتبه آدمیت می‌باشد و چون مرتبه اول کمال است عدّه واصلین به آن از مراتب بالا بیشتر است، و هرچه کمال بیشتر شود واصلین به آن مرتبه کمتر می‌گردند که در کمالات صوری نیز همین طور است. پس از آن مرتبه

موسوئیت است که به موجب اخبار از آدم اکمل بود و ابراهیم (ع) در آسمان هفتم که آخرین مراتب سلوک در وجهه بشریت است، جای دارد. از این رو اکمل انبیاست و در مرحله بالاتر با وجهه تجرد سیر می‌شود، که مقام جبرئیلی است که مرتبی سالکین الی الله و خادمه خمس طیبه اصحاب کساء است. و مرتبه بالاتر از آن وجهه میکائیلی است که مراتب ثلاثه جبروت و ملکوت و ناسوت یا تجرد و مادیت و واسطه را دارا و مظهر رزاقیت حق است. آخرین مراتب، جنبه اسرافیلی است که موحی و خلیفه الله است و در هر زمان یک نفر بیشتر نیست که حجت عصر و مظهر کامل الهی و صاحب ولایت مطلقه کلیه می‌باشد. و دخول در ملکوت آسمان بدون پیروی او و معرفت او به نورانیت ممکن نیست و امروز همه انتظار ظهور او را داریم. و البته در مراتب اولیه که عده آنها بیش از یک نفر است، منظور آن نیست که صاحبان آن به مقام شخص متحقق بدان (مثلاً حضرت آدم در مرتبه اولیه) در عالم کبیر رسیده‌اند تا مورد اشکال باشد، بلکه مقصود آن است که در مراتب استعدادی وجود خود به قدر استعداد دارای آن حالت شده‌اند.

موضوع لزوم علم به مسائل شرعی مرقوم شده. البته چون همه ما موظف و مأمور عمل به احکام شرع مقدس می‌باشیم و عمل فرع علم است، از این رو بر همه فقرا لازم است که مسائل مورد احتیاج را بدانند، چنانکه در پند صالح نیز مرقوم فرموده‌اند، و احکام فرعی را همان طوری که بندگان حضرت آقا دستور فرموده‌اند باید از رسالات عملیه آقایان مراجع تقلید اخذ نمود و بدانها عمل کرد. رساله محمدیه ناتمام مانده و مرحوم آقای نورعلیشاه به واسطه گرفتاری‌های روزگار فرصت نفرمودند که همه مسائل فقهی را تحریر فرمایند و دشمنی دنیای غدار مجال نداد.

فقرا باید در همه موارد بیش از دیگران در تخلّق به اخلاق و تأدب به آداب بزرگان دین مراقب بوده و در عمل به احکام نیز کاملاً مقید باشند. نسبت به آقایان علما نیز کمال ادب و تواضع و احترام و محبت داشته باشند و اگر یکی از متشبهین به آنان روی

جهالت یا اغراض شخصی نسبت به فقرا نظر خوبی نداشته باشد، عمومیت ندارد و نباید نسبت به دیگران ابراز گله‌مندی نمود. اقتدا در نماز جماعت به کسانی که عدالت داشته و از فقر بدگویی ننمایند، طبق فرمایش بندگان حضرت آقا درست است و اگر ذمّ فقرا نماید، اقتدا به او خلاف دستور ائمه اطهار است، چون ما فقرا را مؤمن می‌دانیم و ذمّ و سبّ مؤمن خلاف عدالت است.

در فقرا هم اولاً و بالذات نظر به اجازه است، چون ما معتقدیم که در میان فقرا همان اجازه مبین عدالت است و اگر امری که به نظر ما خلاف آمد، مثلاً غیبت از مسلم یا شیعه فاسق از او دیدیم یا شنیدیم، چون ممکن است بر او شبهه شده باشد برای رفع شبهه تذکر دهیم و آن در حقیقت خلاف مروّت است نه خلاف عدالت.

راجع به استماع اصوات نسوان نامحرم خواه بی واسطه خواه با واسطه و خواه در رادیو و یا غیر آن، باید از آقایان مراجع تقلید سؤال نمود و به فتوای آنان عمل کرد، ولی گمان می‌رود شنیدن آواز زنان نامحرم به طور کلی جایز نیست.

قضیه‌ای که در قم واقع شده و شرح آن را مرقوم داشته بودید، موجب تأسّف گردید، چون راهنمایان باید طبق کریمه و جادئهم بآلتی هی احسن،^۱ با رفق و مهربانی و بدون داشتن اغراض شخصی و خودخواهی در نشر احکام دیانت کوشا باشند و قصدی جز رضای الهی و حضرت رسالت پناهی و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) نداشته باشند که اگر اغراض مادی دخالت داشته باشد، اثر آن از بین می‌رود و اجر ضایع می‌شود. از تطویل عریضه خیلی معذرت می‌خواهم. خدمت آقای شریعت و سایر آقایان اخوان عظام سلام عرض دارم. حاج آقای جذبی سلام می‌رسانند. والسلام علیکم/اقلّ سلطانحسین تابنده.

(۱) سوره نحل، آیه ۱۲۵. و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

صورت نامه‌ای که در جواب آقای صابر کرمانی که راجع به علوم غریبه و اقسام جفر سؤال نموده، نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۶ شعبان ۱۳۸۲ - ۴۱/۱۰/۱۳

عرض می‌شود: مرقومه آن اخوی مکرم واصل گردید. سلامتی و ازدیاد توفیق و حال محبت سرکار را از خداوند متان مسألت دارم. بندگان حضرت آقا ابلاغ سلام فرمودند. درباره بعض علوم سؤال شده بود. البته هر دانستن بهتر از ندانستن است، نهایت آنکه در هر علمی باید آنچه را خیر و صلاح خود و دیگران است در نظر داشت و اگر مانع سلوک یا موجب اضرار است بدان عمل نکرد و علمی که موجب اضرار باشد عمل به آنها جایز نیست. جفر واقعی و حقیقی هم قلب پاک بزرگان دین است که معصوم (ع) فرمود: و عندنا الجفرُ الجامع.^۱ علی (ع) بدون احتیاج به وسایل ظاهری مادی و دستگاه فرستنده و گیرنده و بدون استخراج جفری به خطری که برای قشون اسلام در نیاوند پیش آمد، آگاه شده و به خلیفه دوم خیر داد و فرمود بدانها امر کن که کوه را بگیرند و بدان پناه برند و قدرت باطنی علوی (ع) صدای خلیفه دوم را هم به همه قشون فوراً رسانید، که همه آواز و امر خلیفه را شنیدند و تشخیص دادند. خدمت آقایان اخوان سلام عرض دارم. والسلام علیک / اقل سلطانحسین.

آقای حسین قراچه داغی مجدداً راجع به انقلابات روحی و شک و تردید نوشته بودند. این جواب داده شد:

هو

۱۲۱

۲۴ صفر ۸۳

عرض می‌شود مرقومه ۳/۲۳ واصل گردید. امیدوارم خداوند مهربان اصلاح حال و

(۱) جفر جامع نزد ما است.

امور بفرماید. حالات قبض و انقلاب روحی و تردید، برای بسیاری از سلاک پیش می‌آید. باید به قوه ذکر و فکر و مراقبت در بیداری اسحار در رفع آنها کوشید، و ضمناً عقاید و دستورات و رفتار پیشوایان هر دسته را با دستورات و رفتار ائمه هدی (علیهم السلام) که بزرگان دین می‌باشند، سنجید. هر کدام با روش آنان مطابق بود و مخالفت نداشت از آن پیروی کرد و هر کدام برخلاف رویه آن بزرگواران بود آنها را طرد کرد. و اصل مهم کوشش و مجاهده قلبی و معنوی است که قصدی جز رسیدن به حقیقت نبوده و مقاصد مادی و اغراض دنیوی در بین نباشد، چون اگر به اغراض دنیوی مشوب گردد حقیقت پوشیده می‌ماند. از خداوند مهربان خواستارم که رفع نگرانی و ناراحتی سرکار را بفرماید. والسلام علیک / اقل سلطانحسین.

آقای شیخ علی بحرانی از شده فساراجع به روح و معنی و نَفْحُتْ فیه مِنْ رُوحِ و اینکه آیا همه ارواح بشری مصداق این آیه می‌باشند یا نه سؤال نموده‌اند. جوابی که دادم این است:

هو

۱۲۱

۴۲۸ ع ۸۳/۱ - ۴۲/۵/۲۷

عرض می‌شود رقیمة سرکار واصل گردید. از خداوند متان از دیاد توفیق و تأیید سرکار را خواستارم. بندگان حضرت آقا اظهار مرحمت و ابلاغ سلام فرمودند. راجع به روح سؤال شده بود: روح مجرد از ماده و مافوق عالم طبع و از عالم امر است و تعداد عوالم به تعبیرات مختلفه در لسان اخبار و عرفا به اختلاف ذکر شده که هر کدام در مقام خود صحیح است، و به یک تعبیر دو عالم ذکر شده: عالم مجردات و عالم مادیات که در قرآن مجید عالم امر و خلق نامبرده شده است. و چون روح انسانی و حیوانی بلکه روح نباتی نیز به عقیده صدرالمتألهین مجرد است، پس همه ارواح از عالم امر می‌شوند و روح انسانی که دارای مرتبه نباتی و حیوانی و مرتبه بالاتر از آنها می‌باشد و همه مراتب نازله در آن مندرج است، تجرد آن بیشتر و در حقیقت به واسطه داشتن استعداد رسیدن

به مراتب عالیّه روحی مصداق وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ می باشد که از این جهت جامع جمیع مراتب است و اضافه "مِنْ رُوحِي" اضافه تشریفیه و اشاره به مزید عنایت الهیه است. نهایت آنکه چون در این عالم آلوده به مادّیت می شود، هرچه در ترقّی و کمال خود بکوشد و خود را دور از مادّیت نگاه دارد، کمال واقعی او بیشتر بروز می کند و به نِعَم اُخروی متنعم می گردد. و اگر آلودگی او به مادّیت زیاد باشد، به عالم ملکوت سفلی که نازلّه این عالم می باشد و عالم جنّ و شیاطین است، انتقال پیدا کرده و وزر و وبال این عالم دامنگیر او شده، معذب می گردد. خدمت آقایان اخوان سلام عرض دارم. والسلام علیکم / اقلّ سلطانه حسین.

خانمی از اهواز که شوهر او چند ماه قبل از آن سکنه نموده و مرده بود برای سومین بار نامه ای نوشته و سؤالاتی نموده، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۴۲/۶/۱۴

عرض می شود: نامه ۵/۲۷ واصل گردید. سلامتی و صبر و توفیق برای شما از خداوند مسألت دارم و آسایش روح آن مرحوم را خواستارم. سؤالاتی که نموده بودید، اختصاراً جواب داده می شود:

۱. یاد نمودن از مرده به وسیله دادن صدقه و انجام امور خیریه و همچنین قرائت قرآن طبق اخبار مأثوره، مؤثر و باعث شادی روح مرده می باشد و چون ارواح به یکدیگر ارتباط دارند، یاد او از طرف بازماندگان باعث توجه او نیز بدانها می گردد، از این رو برای طرفین خوب و موجب اجر است.

۲. ارواح چون حجاب مادّیت را از خود دور نموده اند، همیشه و همه وقت به بازماندگان

(۱) سوره حجر، آیه ۲۹. از روح خود در او دمیدیم.

که در این عالم بیشتر مأنوس بوده‌اند، توجه دارند و هر موقع یادشان بشود آنها متوجه هستند. و در ایام ولیالی متبرّ که مانند شب و روز جمعه و موالید و وقایع بزرگان که درهای رحمت الهی باز و دعای بندگان به اجابت نزدیکتر است، انتظار ارواح برای یاد از آنان زیادتر و درحقیقت نزد بازماندگان و بستگان حاضر و منتظر یاد آنان می‌باشند.

۳. ارواح در خواب بر احیا ظاهر می‌شوند و چون از قفس و سجن نیز بیرون آمده و آزاد از قیود و علایق مادّیت می‌باشند و روح شخص خوابیده نیز مجرّدانه سیر می‌کند، ممکن است در موقع معین چندین نفر آنها را در خواب ببیند و همه واقعیّت داشته باشد.

۴. مؤمن چون پس از این عالم طبق شاکله ایمانی که در او بوده، به روح ایمان زنده شده، از این رو درحقیقت نمرده بلکه به حیات ابدی رسیده و هرچند به خیال ما مرده است، ولی در واقع تبدیل لباس و نقل مکان نموده است. مانند خروج جنین از عالم ضیق رَحِم به فضای وسیع این جهان که قابل مقایسه با عالم سابق او نیست و مرگ محسوب نمی‌شود. و همین نسبت بین این جهان‌گذران با عالم آخرت نیز موجود است.

۵. مؤمن به واسطه روح ایمان و اتّصال معنوی او به بزرگان دین، موقعی که از این عالم می‌رود همسایه محمّد (ص) و علی (ع) می‌شود، زیرا جلوه و توجه آن بزرگواران در همه مراتب و عوالم و در همه جا با مؤمنین هست و سعه و احاطه نسبت به همه عوالم دارند و این سعه مشهود ارواح نیز می‌باشد و به هر مؤمنی در هر درجه و مقامی که باشد نزدیک هستند. از این رو به همسایگی آنان مفتخر است و در هر جا از دنیا برود و دفن شود روح او در آن عالم تحت لوای محمّدی (ص) و عنایت علوی (ع) است و جسد او نیز درحقیقت در وادی السّلام مدفون است. البتّه قرب جوار ظاهری نیز در مدفن برای مؤمن موجب مزید فضل است، ولی در صورتی که وصیّتی نباشد، تسریع در تجهیز میت طبق فتاوی فقها اولی است. والسّلام / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای نصرالله مهرخوان از کتابفروشی فردوسی مشهد شرحی نوشته و ۴۲ سؤال نموده، از جمله راجع به روح و علت اختلاف در دیانات حقه و راجع به مدت عمر دنیا و پیدایش بشر و عشق و اراده و علت اختلاف عقاید و نژاد و رنگ و زبان و نظر و عقیده صوفیه و علت اختلاف طرق صوفیه و معنی سبحانی ما اعظم شأنی (به جنید نسبت داده شده، در صورتی که منسوب به بایزید است) و اینکه کدام تعبیر مهمتر است و راجع به عقیده اینشتین که سرعتی بیشتر از سرعت نور نیست و اگر سرعتی در آن حدود یا بیشتر به دست آید، آن وقت انسان افعال زمان گذشته خود را مشاهده می کند و هرگز زوال ندارد. آیا این فرضیه با قول به معاد منافات دارد یا نه؟ سؤال شده و سؤالات دیگری که بعضی آنها سؤال از بعضی از اشعار لغز و معما بود. جوابی که داده ام این است:

هو

۱۲۱

۱۲ رمضان ۱۳۸۳ - ۱۳۴۲/۱۱/۸

عرض می شود: مرقومه مشروحه سرکار رسید. از ابراز محبت و حسن ظن نسبت به حقیر متشکر گردیدم. از خداوند مهربان سلامتی و توفیق سرکار را خواستارم. جواب مطالبی که مرقوم داشته بودید محتاج به نوشتن کتاب مفصل یا مذاکرات حضوری است و از حدود یک نامه خارج است و کسانی که قصد درک مطلب و فهم حقیقت داشته باشند، باید به مطالعه کتب پیراوند یا مطالب مفصله را شفاهاً استفسار نمایند و بعضی آنها هم که جنبه لغز و معما دارد، دانستن و ندانستن آن برای روح انسان تأثیری ندارد و اگر منظور از سؤالات مختلفه آزمایش باشد، البته حقیر اضافه بر آنکه دعوی فضل و کمال ندارم، خود را نادان تر و پست تر از همه می دانم. مع ذلک مختصری بدون رعایت ترتیب و شماره سؤالات اجمالاً عرض و جواب هر چند سؤال هم که به یکدیگر مربوط است در یک مطلب عرض می شود:

۱. موضوع روح سؤال شده بود: روح انسان به عقیده الهیین مجرد از ماده است که برای مدت محدودی به بدن تعلق گرفته تا استعداد و قوه او به فعلیت برسد، چون از حیث تدبیر به بدن احتیاج دارد از این رو در اصطلاح حکما "نفس" هم نامیده می شود. و

اینکه فرموده: قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۱ و به اجمال فرموده، برای این است که همه کس استعداد درک حقیقت آن را ندارد. ولی نزد عرفا و حکما و متکلمین اشاره است به اینکه روح از عالم امر است زیرا در اصطلاح شرع دو عالم وجود دارد: یکی عالم امر که وجود آن مسبوق به ماده و مدت نیست و به صرف امر کُنْ ایجاد شده و دیگر عالم خلق که مسبوق به ماده و مدت است و در اصطلاح حکما و عرفا عالم مجردات و مادیات نامیده شده است، و ظهور آن در بدن جنبه تجلی و فاعلیت دارد نه آنکه مانند اعضای بدن باشد و اراده یکی از مظاهر روح می باشد.

۲. نسبت حق تعالی بدین عالم همچون نسبت روح است به بدن که داخل فی الأشياء لا بالمُأَزَجَةِ و خارج عنها لا بالمُبَايَنَةِ.^۲ و چون لازم فیاض علی الاطلاق دوام افاضه می باشد، از این رو فیض او دائم و ازلی و قدیم است و مستفیض که عبارت از این عالم و اجزای آن باشد، دائر و زایل می باشد. و بشر نیز از نظر اینکه یکی از اجزای این عالم و تحت تأثیر زمان می باشد، قدمت زمانی ندارد بلکه حادث است و از همین نظر که محاط زمان و یکی از اجزای این عالم است نمی تواند به همه اسرار این عالم پی برد. پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است مگر از لحاظ روح که خارج از زمان و زمانیات است و از آن حیث می تواند محیط واقع شود.

۳. اختلاف نژاد و شکل و لون و لسان که در بشر پیدا شده، برحسب تأثیر محیط و در مدتی مدید بوده، مثلاً محیط استوایی با شدت حرارتی که دارد با محیط سردسیری شصت درجه عرض خیلی فرق دارد، و حتی در نبات و جماد نیز تأثیر دارد که نباتات استوایی غیر از نباتات مناطق منجمده و حیوانات هرکدام مطابق همان محیط می باشند. اختلاف عقیده و نظر و فکر نیز به واسطه سعه و جودی و فکری بشر است، مثلاً در سایر حیوانات این اختلاف وجود ندارد و آنچه طبیعت مقرر کرده عمل

(۱) سوره اسراء، آیه ۸۵. بگو روح از امر پروردگار من است.

(۲) داخل اشياء است نه به نحوی که با آنها آمیخته باشد و خارج از آنها است نه به نحوی که جدا باشد.

می‌کنند، ولی انسان چون دارای عقل و هوش و اراده و سعه نظر می‌باشد، لازمه آن وسعت جولان فکری است که خود ایجاد طرق و عقاید مختلفه صحیح و باطله می‌کند و هَدْيَانَا النَّجْدَيْنِ^۱ اشاره بدان است که موضوع جبر و تفویض هم در اینجا حل می‌شود.

۴. اختلاف دیانات حقه نه در اصل توحید یا سایر اصول عقاید است، زیرا اصول دیانت که عبارت از اعتقادات حقه باشد به هیچ وجه قابل تغییر نیست و همه انبیا به آنها دعوت کرده‌اند. در خبر است: «علمی که با آدم به زمین آمد به آسمان بالا نرفته و نخواهد رفت»، بلکه اختلاف در دستورات و آداب و قوانین ظاهری فردی و اجتماعی است. مثلاً همه ادیان حقه عبادت و پرستش ذات یکتای حق را دستور داده و امر نموده‌اند، ولی وضع و ترتیب ظاهری به اختلاف دستور داده شده، مانند نماز و روزه یا در اخلاق و عموماً به حسن صدق و احسان و امثال آنها و قبح کذب و ظلم و مانند اینها حکم کرده‌اند، ولی قوانین اجتماعی هم که دستور داده‌اند مطابق زمان و محیط بوده از این رو فرق کرده. ولی دیانت اسلام چون از همه جهت مطابق قانون فطرت و طبیعت است و در همه آداب و قوانین فردی و اجتماعی آن این قسمت رعایت شده، از این جهت قابل نسخ نیست و حلالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۲

۵. اساس تصوّف ارتباط قلب با خالق است و از نظر شرع هم معتقدند که دخالت در امور دینی از جزئی و کلی باید با اجازه شخص مجاز باشد و اجازه مضبوطاً به امام (ع) برسد و در زمان غیبت حضرت حجة بن الحسن (عج) نیز این اجازه باید مستنداً به آن حضرت اتصال یابد که در این صورت صحیح و گرنه باطل است. و اختلافی که در سلاسل فقر پیدا شده از این جهت است که بعضی مدعی عدم لزوم اجازه شده و برخی اجازه را در خواب هم صحیح دانسته و بعضی مدعی داشتن اجازه گردیدند

(۱) سوره بلد، آیه ۱۰. او را به خیر و شرّ هدایت نکردیم؟

(۲) حلال محمد (ص) تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است.

بدون آنکه مدرک داشته باشند. ولی حق آن است که اجازه لازم و ادعا بدون مدرک هم صحیح نیست. صوفیه معتقدند که راه معرفت حق از قلب است که باید در عین اشتغال به کار دنیا و توجه به امور ظاهر، دل را هم به یاد حق مشغول داشت و همواره متوجه خدا بود:

ای بی‌خبران غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید
که حدیث *إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا* اشاره بدان است.

عرفا می‌گویند اگر سالک همواره به یاد خدا بوده باشد، به جایی می‌رسد که صفات رذیله او از بین رفته و به تدریج توجه او به خودش نیز کم می‌شود، تا به جایی می‌رسد که از نظر معنی (نه به ظاهر) از وجود خود نیز غفلت می‌کند و جز حق را در عالم نمی‌بیند و *لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ*^۲ می‌گوید و گاه در آن موقع انانیت او هنوز کاملاً محو نشده و حق را در همه عوالم حتی وجود خودش شهود می‌نماید و از اختیار و اراده خارج شده، *سُبْحَانِي مَا أَعْظَمُ شَأْنِي*، مانند بایزید (نه جنید) می‌گوید. ولی اگر در آن حال بماند و از آن عبور نکند، بیم هلاکت ابدی و دور شدن و طرد شدن از مقام قرب حق برای او هست، و باید فوراً به خود آمده استغفار کند و آن حال را از خود دور نماید. چنانکه بایزید هم وقتی به خود آمد از گفتن آن عبارت استنکاف نمود و گفت: اگر تکرار کردم مرا بکشید. مگر آنکه به مقامی برسد که مانند نی شده و از خود تهی و مجلای کامل و مظهر اتم حق شده باشد که در این صورت هرچه گوید او، خدا گفته بود، همچون حضرت مولی الموالی علی (ع) که در «خطبة البیان» فرمایش‌هایی فرموده است.

۶. عشق در اصطلاح عرفا عبارت از شدت محبت است، به طوری که محبت در مقابل محبوب از خود اراده نداشته و خود را فدای او کند و اگر اغراض شیطانی و اهواء و امیال نفسانی دخیل باشد، هوس و هوئی خواهد بود و نام عشق بر آن گذاشتن صحیح نیست:

(۱) همانا از جانب پروردگارتان در ایام زندگانی شما نفحاتی است، پس خود را در مسیر آن قرار دهید.

(۲) غیر از او کسی در خانه نیست.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
 عشق آن شعله‌است کو چون برفروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
 و چون محبوبی از خدا بالاتر نیست و مؤمن حقیقی هم طوری است که همه چیز را
 فدای حق می‌کند و او را برای اینکه شایسته دوستی و عبادت است می‌خواهد و
 می‌پرستد نه برای خود، از این رو اطلاق عشق در آن مقام صحیح است که *وَالَّذِينَ آمَنُوا
 أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ*^۱ ولی چون اسماء الله توقیفی است، اطلاق کلمه معشوق به عنوان اسمیت بر
 خداوند چون در اخبار نرسیده جائز نیست، مگر به عنوان وصفیت. و برفرض هم
 این اطلاق نزد بعضی اشکال داشته باشد، با آن معنی که عرفا کرده‌اند کاملاً صحیح
 است، و لا مُشَاخَۃَ فِی الْاِصْطِلَاحِ.

۷. فرضیه اینشتین بر فرض صحت با عقیده معاد و قیامت منافات ندارد و در علم ثابت
 شده که سرعتی از سرعت سیر نور در عالم ماده زیادتر نیست، ولی در عین حال
 سرعت حرکت در عالم مجردات زیادتر است و نمونه آن حرکت در خواب و بروز
 رؤیا است که مافوق زمان و مکان است و در اندک مدتی ممکن است خواب بسیار
 مفصلی دیده شود. و اگر سالک راه خدا در مقام سلوک جد و جهد کند، ممکن است
 همان حال در بیداری برای او دست دهد و همچنین گذشته و آینده را که در عوالم
 عالیّه و مجردات و عالم ازل که به اعتبار رجوع و قوس صعود قیامت نامیده می‌شود،
 جمعند، مشاهده نماید.

عارفان از دور نامت بشنوند تا به قعر تار و پودت در روند
 بلکه پیش از زادن تو سال‌ها دیده باشندت به چندین حال‌ها

۸. قرآن، کلام حق و تجلی اوست و در مقام عالی متحد با عالم اسماء و صفات است و در
 هر عالم مطابق استعداد آن عالم تجلی نموده، از این رو در آیه شریفه ابتدا تعلیم قرآن
 که نسبت به همه موجودات همه عوالم می‌باشد، سپس خلقت انسان ذکر شده. و

(۱) سورة بقره، آیه ۱۶۵. کسانی که ایمان آورده‌اند، شدیدترین دوستی را به خداوند دارند.

چون قرآن که کتاب و کلام الهی است در همه عوالم ظهور دارد و به همه افاضه می‌کند، از این رو همه چیز در حقیقت آن جمع است که لا رَطْبٌ و لا یَابِسٌ اِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِیْنٍ^۱ و به اضافه در مقام معنی و آنچه برای اجتماع و خود فرد و برای سالک الی الله لازم است، همه در قرآن موجود و از هیچ دستور مورد احتیاج بشر فروگذار نشده است.

۹. چون ممکنات از خود وجودی ندارند و بقای آنها به افاضه حق است، پس در حقیقت وجهه باقیه همان افاضه حق است که در مقام عالی متحد با مقام اسماء و صفات می‌باشد و ممکنات فانی و زائلند. حتی بهشت و جهنم که اولی برای مطیع و دومی برای عاصی از هر طبقه و هر نوع که باشد خلق شده، رشحه‌ای از دو صفت رحمت و غضب حقند، پس وجودشان بسته به جلوه حق است و از خود فانی هستند: اگر نازی کند از هم فروریزند قالب‌ها.

۱۰. راجع به تفاسیر سؤال شده بود. البته هر تفسیری جهتی را مورد توجه قرار داده و در آن بیشتر به شرح پرداخته، مثلاً تفسیر صافی از نظر ذکر احادیث و اخبار و تفسیر بیان السَّعَادَةِ از حیث وجهه عرفانی و تفسیر ملاصدرا از نظر حکمت اشراق و تفسیر مجمع البیان و کثاف از نظر ادبی و تفسیر رازی در باب وجه نزول و تاریخ بیشتر به شرح پرداخته‌اند. سایر تفاسیر نیز همین طور است. ولی به طور کلی تفاسیر شیعه برای ما (از غیر وجهه ادبی) مهمتر و بیشتر مورد اعتماد است.

در خاتمه از طول مقال و بسط کلام عذر می‌خواهم و جواب بیشتر سؤالاتی که مرقوم شده در طی همین شرح به طور خلاصه عرض شد و برای ازدیاد اطلاع باید به کتب مفصَّله عرفا و حکما و متکلمین مراجعه نموده و یا آنکه شفاهاً مذاکره شود. والسلام/ اقل سلطانحسین.

(۱) سوره انعام، آیه ۵۹. هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین آمده است.

آقای حاج قوام التُّجَّار ملک صالحی اصفهانی شرحی نوشته و از قول آقای سید ابوالحسن کتابی از اعقاب مرحوم کرباسی راجع به خطبه حضرت امیر(ع) قبل از رحلت نقل کرده که ظاهر آن می‌رساند که آن حضرت تاریخ شهادت خود را نمی‌دانسته؛ در صورتی که ما می‌گوییم آن بزرگوار عالم به همه چیز بوده‌اند و خواهش کرده‌اند از بندگان حضرت آقا سؤال و هرچه ایشان در آن باب بفرمایند، بنویسم که به اطلاع آقای کتابی برسانند و آن خطبه این است: ^۱ أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ إِلاَّ مَا يَكُونُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَالْأَجَلُ مَسَائِقُ النَّفْسِ وَالْهَرْبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الْآيَامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ. فَأَبَى اللَّهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ الْخ. و نیز راجع به کتاب تحفه در سیر و سلوک که به فارسی است و می‌گویند از ابن طاووس است سؤال نموده‌اند. آنچه در جواب این دو موضوع در ضمن نامه نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۲۸ رمضان ۱۳۸۳ - ۱۳۴۲/۱۱/۲۴

راجع به فرمایش حضرت مولی الموالی(ع) قبل از رحلت (أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ إِلاَّ مَا يَكُونُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ) طبق مرقومه سرکار، حضور مبارک عرض شد. فرمودند: از خود عبارت هم می‌توان استنباط کرد که آن حضرت از تاریخ شهادت خود آگاه بود. ولی امر و اراده الهی بر اختفاء آن بوده است. که عبارت اَبَى اللَّهُ إِلاَّ إِخْفَاءَهُ معنی اَبَى اللَّهُ إِلاَّ اخْفَائِي آیه را داشته باشد و کلمه هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ نیز اشاره به این است، به معنی عِلْمٌ مَخْزُونٌ عِنْدِي یعنی علمی است که در سینه علی مخزون است و جمله أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ نیز معنی عَنْ إِظْهَارِ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ داشته باشد. و بر فرض هم که به غیر این معنی حمل کنیم و بگوییم ظاهر آن عدم اطلاع را می‌رساند، اشکالی ندارد زیرا در قرآن مجید است: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلاَّ هُوَ ^۲ و

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹. ای مردم، هرکس از آنچه از آن فرار می‌کند (مرگش) در همان حال فرار، آن را ملاقات خواهد کرد. اجل پایان حیات است و فرار از آن رسیدن به آن خواهد بود. چه روزهایی که من به جستجو و کنجکاوی در اسرار و حقیقت این امر پرداختم. ولی خداوند جز اخفای آن نخواست است. هیهات که آن علمی نهفته است.

(۲) کسی جز او دانا به غیب نیست.

نیز فرموده: **وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْفَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ**^۱ و خود آن بزرگواران هم فرموده‌اند که ما غیب نمی‌دانیم، ولی هرگاه بخواهیم خداوند ما را آگاه می‌فرماید و ممکن است آن حضرت در ظاهر بشریت از موقع آن بی‌اطلاع بوده زیرا اگر به ظاهر اطلاع می‌داشت طبق آیه شریفه **وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^۲ جلوگیری از آن و حفظ نفس واجب بود، در صورتی که حضرت طبق معمول و بدون رعایت احتیاط به مسجد تشریف برد. و به‌اضافه به مضمون **لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ**^۳ و طبق:

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود نبینیم

برای آن بزرگوار حالات مختلفی بوده که در بعض حالات که از خود فانی محض شده و مجلای تام احدیت بوده‌اند، عالم ماکان و ما یکون و گوینده **كُنْتُ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرًّا وَمَعَ مُحَمَّدٍ (ص) سِرًّا وَجَهْرًا**^۴ و کلام سلونی **قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي**^۵ و **كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِينًا** و امثال آن بوده و در آن حالت از همه چیز آگاه بلکه مافوق زمان و مکان و محیط بر همه عالم بوده و می‌باشند، ولی در حال بشریت که **حَالَةٌ نَحْنُ نَحْنُ وَهُوَ هُوَ**^۶ باشد، از غیب آگاه نبوده و تحت تأثیر عوامل زمان و مکان و گرفتار بیدادگری و کج‌روی‌های روزگار و آبناء آن واقع می‌گردند و شکوه از زمانه می‌کنند. البته بیانی که بندگان حضرت آقا بالبداهه فرمودند، مخالف با تفسیری است که شارحین نهج‌البلاغه نموده‌اند، زیرا آنها کلام حضرت را دلیل بر عدم اطلاع و علم تفصیلی بر قضیه گرفته‌اند که حضرت می‌فرماید: من چه بسیار از روزها را دور کردم و گذراندم که از آنها درباره این امر پنهان جستجو کنم، ولی خداوند نخواست جز پنهان داشتن از او و آن علمی است که آن را پنهان

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. اگر علم به غیب داشتم، بر خیر و نفع خویش می‌افزودم.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۹۵. و خود را به دست‌های خویش به هلاکت نیندازید.

(۳) ما با خداوند حالاتی داریم.

(۴) من با هر پیامبری در سرّ و خفا بودم ولی با محمد (ص) در خفا و آشکارا بودم.

(۵) از من بپرسید پیش از آنکه از دستم دهید.

(۶) اگر پرده کنار رود بر یقین من چیزی افزوده نمی‌گردد.

(۷) حالتی ما، ما هستیم و او، اوست.

نگاه داشته است که جمله اخیر را *إِلَّا إِخْفَاءَهُ لِإِخْفَائِهِ أَيَّاهُ وَ عِلْمٌ مَخْزُونٌ عِنْدَهُ* معنی نموده‌اند. ولی فرمایش بندگان حضرت آقا کاملاً حل اشکال می‌کند و علی‌ای حال و به هر قسم که معنی شود اشکالی ندارد و در مقام خود عین واقع و صحیح است.

موضوع رساله سیر و سلوک به نام تحفه مرقوم داشته بودید: کتابی به این نام از سیدجلیل ابن طاووس رضی‌الدین علی ذکر نشده و رساله ایشان نام دیگر دارد و گمان می‌رود آن که مرقوم داشته‌اید رساله *رِسَالَةُ تُحْفَةُ الْمُتَلَوِّكَ فِي السِّيَرِ وَالسُّلُوكِ*، منسوب به سیدجلیل فقیه عارف مرحوم سید مهدی طباطبائی بحر العلوم باشد که حقیر هم آن را دیده‌ام و ابتدای آن این است: *الْحَمْدُ وَالتَّنَاءُ لِعَيْنِ الْوُجُودِ وَالصَّلَوةُ عَلَى وَاقِفِ مَوَاقِفِ الشُّهُودِ وَ عَلَى آلِهِ أَمْنَاءِ الْمَعْبُودِ.*

ای همسفران ملک سعادت و صفا و ای رفیقان راه خلوص و وفا
امكثوا لئى آنت ناراً. ۱ / اقل سلطانحسین تابنده.

نامه تبریکی به مناسبت عید نوروز در اسفند ۱۳۴۲ خدمت آیت‌الله سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی عرض شد و ایشان جواب زیر را مرقوم داشته‌اند. پشت پاکت چنین نوشته شده است: حضرت مستطاب فخرالسالکین ذخرالعارفین سلیل الواصلین نُخبة الاعلام مروج الاحکام ثقة‌الاسلام آقای آقامیرزا سلطانحسین تابنده دام مجده.

بسمه تعالی

۵ ذی القعدة ۱۳۸۳

به عرض محترم می‌رساند: از ساحت قدس الهی مسألت می‌نمایم که پیوسته در حمایت قرآن و عترت موفق بوده باشید. مرقومه کریمه زیارت، از مراحم متشکرم. خداوند امسال را بر عموم مسلمین به رفع شداید و گرفتاری متوجه روز مبارک بفرماید و اعداء دین را منکوب و مخذول بفرماید. و ضمناً عرض می‌شود که این حملات بر

(۱) سوره طه، آیه ۱۰. درنگ کنید که از دور آتشی دیدم.

دین به ضرر تمام طبقات است، نه گمان شود فقط بر فقها و علماست. خدا شاهد است که در مدت چهارماه توقف در تهران از نزدیک کاملاً مشهود شد که خیالات عمیق و بالابلندی در کار است و مقصود ریشه کنی عقاید مسلمین خاصه مذهب جعفری است، پس در این گرفتاری تمام طبقات اعم از فقیه و عارف و فیلسوف و طیب و... باید هم صدا باشند و گمان نشود به روی خوش نشان دادن دستگاه به بعضی طبقات با آنها کاری ندارند. قضیه، قضیه مثل معروف رفتن سید و شیخ و مأمور و کاسب است به باغ و حیلۀ صاحب باغ است در کوییدن آنها. خلاصه هرکس در هر صُقع و منطقه ای است و در هر رشته که مقتداست، باید متوجه این محذور باشد: **وإلى الله المُشْتَكِي ثُمَّ المُشْتَكِي**.^۱ زیاده بر این مصدع نمی شود جز التماس دعا در مظانّ اجابت، والسلام خیر ختام.

/شهاب الدّین الحسینی المرعشی التّجفی

و چون مرقومه ایشان محتوی مطالب مفیده بود، من هم شرح زیر را در جواب عرض کردم:

هو

۱۲۱

مورخه ۲۸ ذی قعدة ۱۳۸۳

محضر شریف حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آية الله العظمی
آقای مرعشی نجفی دامت برکاته.

به عرض انور عالی می رساند، از زیارت رقیمة رفیعه که در جواب تبریک حقیر مرقوم گردیده بود، کمال مسرت و ابتهاج و تشکر حاصل گردید. امیدوارم حضرت آیت الله همواره سلامت و در کنف لطف الهی از آفات و نوائب دهر مصون و محفوظ بوده باشند و علی الدوام در اعلاء کلمة اسلام و ترویج احکام شرع مطهر و جمع شتات مسلمین بالانحصّ جامعه تشیع موقّق و مؤید من عندالله باشند. حضرت آقای والد

(۱) شِکوة من فقط به خداوند است و نزد او می نالم.

حضور شریف سلام عرض نمودند. تذکری که به عنوان پند و موعظه مرقوم گردیده و راهنمایی فرموده بودید، موجب تشکر حقیر گردید. اتفاقاً حضرت آقای والد سال‌های مدید است که همین نظریه را ابراز فرموده و برای حفظ حدود اسلامی و جامعه تشیع لزوم ارتباط و نزدیکی، بلکه اتفاق فریق اسلامی مخصوصاً فرقه‌های جامعه تشیع را که دم از ولایت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) می‌زنند، گوشزد نموده و معتقدند که برای رفع گرفتاری‌ها و مصائب وارده به اسلام و تشیع باید عموم طوائف و فریق اسلامی متفق شده، همه برای یک مقصد که إعلاء نام مقدس اسلام است همان‌طور که در صدر اول اسلام بود، بکوشند و اختلافات موجوده باعث ضعف و انحطاط مجد و عظمت اسلامی است و همان مثلی است که در مرقومه اشاره فرموده بودید. زیرا اگر اتفاق باشد آعداء نمی‌توانند بر مسلمین دست یابند و خود حضرت آقای والد در همه موارد تبعیت از نظریات علمای اعلام نموده و فقرا هم به دستور ایشان در احکام عملیه شرعی همواره از مراجع تقلید امام الله تأییداتهم تقلید می‌کنند و در این امر مانند سایر افراد شیعه می‌باشند. و حضرت آقای والد می‌فرمایند قیادت و زعامت مذهب شیعه در احکام عملیه با آقایان علمای اعلام است و تقلید از آنان لازم است، و خود اختلافات را از بزرگ‌ترین موانع پیشرفت جامعه اسلامی می‌دانند و مخصوصاً امروز که از همه حیث و سائل از هم پاشیدن مسلمین مهیا است، احتیاج بیشتری به اتفاق و اتحاد و تشریک مساعی هویدا است. لذا انتظار می‌رود که حضرت آیت الله العظمی و سایر آیات الله عظام دامن همت به کمر زده و در رفع این تشّت و پراکندگی که بر اثر غرض‌ورزی بعضی افراد ناصالح پیدا شده، بکوشند و افراد شیعه را در نزدیکی به همدیگر و جمع شتات امر فرمایند و نَعَمْ ما قالَ المرحومُ المغفورُ آیهُ الله آل کاشف الغطاء (تَعَمَّدَ اللهُ بِغُفْرَانِهِ): بِنَبِيِّ الْإِسْلَامِ عَلَى دَعَامَتَيْنِ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ وَ تَوْحِيدُ الْكَلِمَةِ.^۱

در موضوع دیگر هم که اشاره فرموده بودید، اتفاقاً هم حضرت آقای والد و هم

(۱) اسلام بر دو پایه بنا شده: کلمه توحید و توحید کلمه.

عموم برادران ایمانی (دراویش نعمت اللّهی) همین عقیده را داشته و تأیید اقدام اجتماعی و رویه حضرت آیت‌الله را نموده و آن را یگانه راه خدمت به دیانت دانسته و می‌دانند، چنانکه آقای سیدمحمد شریعت (حفظه‌الله) که از برادران محترم ما و مورد لطف حضرت آیت‌الله نیز می‌باشند، کاملاً مسبوقند و ممکن است از ایشان استفسار فرمایند. چون فعلاً خطر برای اسلام و دیانت در پیش است و هر کدام باید در خدمت و فداکاری برای حفظ آن بکوشند. *اللّهمّ اِنّا نَشْكُو اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتِنَا صَلَوَاتِكَ عَلَیْهِ و عَلَیْ آلِهِ و غِیْبَةٍ و لَیْتِنَا و کَثْرَةَ عَدُوِّنَا و قَلَّةَ عَدَدِنَا*^۱ و اطمینان دارم که اگر این اختلافات داخلی که ناشی از غرض‌ورزی بعضی افراد ناشایسته است، رفع شود و بزرگان فرق با یکدیگر مأنوس شده و معاشرت نمایند، می‌توانند به کمک همدگر قدری بر مشکلات فائق آیند و این امر آرزوی دیرینه ما می‌باشد و مفتاح آن به دست علمای اعلام است و اختلافات خصوصی فرق مختلفه اسلامی تا موقعی که مخالف ضروریات دین و مذهب نباشد، نباید باعث تفرقه و تشّتت و نزاع و جدال گردد، بلکه همه باید برای حفظ و دفاع از مذهب و دیانت تشریک مساعی نموده و دست به دست همدگر دهند و اغراض شخصی را کنار بگذارند. و چون ما در این زمان نیز عقیده خود را صریحاً ابراز می‌کنیم، به ما هم از طرف بعضی مصادر روی خوش نشان داده نمی‌شود و از طرفی ما را نیز حمیت دینی مانع است که به مخالفین دیانت روی خوش نشان دهیم و اگرگاهی به ظاهر تظاهری درین قسمت شود آن هم به امید این است که شاید بتوانیم امر به معروفی یا نهی از منکری نماییم.

در خاتمه انتظار داریم هر امری داشته باشید که برای ما ممکن و میسر باشد، ارجاع فرمایید، با نهایت افتخار اطاعت می‌شود. امیدواریم توفیق توجه به دیانت به همه افراد جامعه اسلامی مخصوصاً شیعه عنایت شود و حضرت آیت‌الله و سایر قائدین و زعمای معظم شیعه نیز در خدمت به دیانت و دفاع از حریم مقدّس دین و مذهب موفق و مؤید

(۱) خداوندا ما به تو شکوه کنیم فقدان پیامبرمان (ص) و غیبت ولیمان و کثرت دشمنانمان و قلت تعدادمان را.

بوده باشند. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته / و انا الاقل سلطانحسین تابنده.

آیت الله آقای حاج آقا حسن قمی که مدتی در توقیف و تحت نظر در تهران بودند، پس از قریب ده ماه و نیم در ذی قعدة ۱۳۸۳ (فروردین ۱۳۴۳) به مشهد مراجعت نمودند. نامه تبریکی به ایشان نوشته و توسط آقای شیخ جعفر فانی فرستادم و آن نامه این است:

هو

۱۲۱

۲۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۳ - ۱۳۴۳/۱/۲۱

به عرض انور عالی می‌رساند: به قراری که بعضی دوستان اطلاع دادند حضرت آیت الله به مشهد ورود فرموده‌اند. این مزده باعث مسرت عموم برادران ایمانی و فقرای نعمت الهی گردید. لازم دانستم بدین وسیله مراتب مسرت و خوشوقتی خود و عموم اخوان را از این موضوع حضور انور به عرض رسانیده و تبریک ورود عرضه بدارم. از ساحت عزّ ذی الجلال سلامت و ازدیاد توفیقات و تأییدات حضرت آیت الله را در حفظ حدود شرع مطهر و اعلاء دیانت مقدّسه و ترویج احکام دین حنیف مسألت دارم.

حضرت آقای والد سلام و تبریک ورود عرض نمودند و همان‌طور که سابقاً نهایت علاقه و خلوص به مقام مقدّس روحانیت ابراز می‌داشتند و بالاخص نسبت به حضرت آیت الله کمال علاقه داشتند، اکنون نیز به قوت خود باقی بلکه در اشتداد است. و سال‌های مدید است که ایشان لزوم ارتباط بلکه اتفاق فریق مختلفه اسلامی بالاخص مذهب جعفری اثنی عشری را برای تحکیم و تقویت مبانی مجد و عظمت عالم اسلامی معتقدند، نظرشان این است که اختلافات خصوصی فریق مختلفه اسلامی تا موقعی که مخالف ضروریات دین و مذهب نباشد، نباید باعث تفرقه و تشّت و دوری و نزاع و جدال گردد، بلکه باید همه برای حفظ مذهب و دیانت به یکدیگر نزدیک شوند و اغراض شخصی را کنار بگذارند و در راه ترویج دیانت از منافع خصوصی بگذرند. و

انتظار دارند امثال حضرت آیت‌الله که قائدین روحانی جامعه تشیع می‌باشند، دامن همت به کمر زده، اختلافات داخله جامعه تشیع را که بیشتر آنها از غرض ورزی‌های افراد ناصالح به وجود آمده رفع نمایند و مردم را به لزوم نزدیک شدن به یکدیگر و رفع اختلافات مانند صدر اول اسلام، امر فرمایند. و چون دادن جواب که شرعاً نیز ممدوح است از خصائل حمیده حضرت آیت‌الله می‌باشد، انتظار زیارت جواب عریضه را دارم. و السلام علیکم ورحمة الله و برکاته/ و انا الاقل سلطانحسین تابنده.

به حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا روح‌الله خمینی پس از استخلاص از توقیف دولت، نامه تبریک زیر نوشته شد:

قم، محضر محترم حضرت مستطاب آیه‌الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته

هو

۱۲۱

مورخه ۶ ذیحجه ۱۳۸۳

به عرض انور عالی می‌رساند درین موقع که حضرت آیت‌الله به قم و مسکن مألوف مراجعت فرموده‌اید، لازم دانستم که از طرف خود و عموم برادران ایمانی و فقرای نعمت‌اللهی مراتب مسرت و خوشوقتی و شکرگزاری را حضور شریف عرضه بدارم و تبریک ورود عرض نمایم. این خبر باعث مسرت همه فقرای نعمت‌اللهی گردید و روئے حضرت آیت‌الله مورد تأیید عموم می‌باشد. از ساحت عزّ حضرت احدیت جلّت عَظَمَتُهُ و عَمّت آلائه سلامت ذات با برکات و ازدیاد توفیقات و تأییدات حضرت آیت‌الله را در اعلائی نام دیانت مقدّسه و ترویج احکام شریعت مطهره و دفاع از حریم مقدّس دین و مذهب تحت توجّهات ولی عصر حجّت ثانی عشر (عج) مسألت دارم و امیدوارم در ایجاد اتفاق و رفع نفاق بین فریق و طوائف مختلفه شیعه بلکه مسلمین نیز که عامل بزرگی برای ایجاد مجدّد مجد و عظمت اسلامی است موفق و مؤید بوده باشند. چون امروز برای تحکیم و تقویّت مبانی اسلامی و دفاع از حریم دیانت، اتحاد شیعه بلکه

عموم مسلمین لازم است. چنانکه سال‌های مدید است حضرت آقای والد نیز لزوم ارتباط و نزدیکی و هماهنگی مسلمین بالاخص شیعه معتقدند و طبق نظریه ایشان اختلافات فرق مختلفه تشیع بلکه مسلمین مادامی که خلاف ضروریات مذهب و دیانت نباشد، نباید سبب تفرقه و تشتت و جدال گردد، بلکه باید همه برای حفظ مذهب و دیانت اختلافات خصوصی را کنار گذاشته دست به دست یکدیگر بدهند و از دین و مذهب دفاع نمایند.

انتظار می‌رود که حضرت آیت‌الله نیز که برای بقای احکام دیانت و حفظ آئین مذهب می‌کوشند، دامن همت به کمر زنند و اختلافات داخلی جامعه تشیع را نیز که بیشتر آنها از غرض ورزی‌های افراد ناصالح به وجود آمده رفع نمایند و مردم را به لزوم رفع اختلافات و نزدیک شدن به یکدیگر آگاه فرمایند که اگر در داخله اختلاف باشد، زودتر و بیشتر موجب ضعف و انحطاط می‌گردد.

استدعا می‌شود هر موقع امر و فرمایشی که از عهده ما برآید داشته باشند ارجاع فرمایند تا با نهایت میل انجام شود، البته هر فرد متدینی باید به قدر توانایی خود از خدمت به دیانت کوتاهی و مضایقه ننماید. حضرت والد آقای صالح علیشاه سلام و تبریک ورود عرض نمودند. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته / وانا الاقل سلطانحسین تابنده.

شخصی که از فقرا نیست، از تهران کاغذی نوشته و راجع به عدم توفیق توجه در موقع عبادت و راجع به عدم گشایش شرحی نوشته، جوابی که داده‌ام این است:

هو

۱۲۱

۶ رجب ۸۵ - ۴۴/۸/۹

عرض می‌شود مرقومه محترم واصل گردید. از درگاه احدیت سلامتی و توفیق و مزید تمسک سرکار را به حبل متین شرع مطهر احمدی (ص) و اصلاح امور سرکار را

مسألت دارم. موضوع بروز عوائق و موانع در موقع توجه به عبادت مرقوم شده بود. این حال برای متدینین ثابت هم پیش می آید، بلکه بزرگان دین نیز به آن متفوه شده اند که در دعای ابو حمزه ثمالی است: ما لی کُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سَرِيرَتِي وَ قَرَّبْتُ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَزَّضْتُ لِي بَلِيَّةً أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ.^۱ و همان طور که این بیان را فرموده، راه عبادت را نیز که عبارت از ثبات و استقامت باشد دستور فرموده، که در همان دعا به خداوند عرض می کند: فَوَعَزَّتِكَ لَوْ اَنْتَهَزْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ.^۲ تا آنکه عرض می کند: اِلٰی مَنْ يَدْهَبُ الْعَبْدُ اِلَّا اِلَى مَوْلَاهُ وَ اِلَى مَنْ يَلْتَجِيءُ الْمَخْلُوقُ اِلَّا اِلَى خَالِقِهِ.^۳ تا آخر جملات آن.

پس باید راهرو راه خدا با عزم ثابت و ایمان راسخ، قدم در راه گذاشته و ساوس را از خود دور نموده عبادت و بندگی را فقط برای اطاعت امر به جا آورد، نه برای دنیا و عوارض آن، بلکه نه برای دوزخ و رسیدن به بهشت.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند البته در بین نماز، قنوت مستحب است و در قنوت می توان دنیا و آخرت و ظاهر و باطن همه چیز را از او خواست، ولی علت غایی عبادت را باید فقط خدا قرار داد. امیدوارم خداوند به فضل و کرم خود این حال را به همه ما عنایت فرماید. البته در عبادت و قبولی آن شرایطی نیز هست، از قبیل طهارت ظاهر و غصب نبودن مکان یا خوردن حلال و دوری از حرام یا نداشتن عجب و ریا و امثال آنها که باید حتی الامکان رعایت کرد.

برای گشایش هم مرقوم فرموده بودید. همان طور که مسبوقید گرفتاری ها فعلاً تقریباً عمومی است. باید توجه و توسل به خداوند را زیادتر گردانید. سحرها را مرتباً

(۱) نمی دانم چرا هر وقت گمان می کنم که دیگر حال من روبه نیکی می رود و حالت توبه کاران برای من پیدا می شود، مانعی پیش می آید که پای اندیشه را می لغزاند و بین من و حضور در پیشگاه تو حائل می گردد.

(۲) به عزت تو قسم که اگر مرا از خود برانی هرگز از در توبه جانی دیگر نخواهم رفت.

(۳) به چه کسی بنده روی آورد جز به سوی آقای خود و به که پناه ببرد آفریده جز به آفریننده خود؟

اول طلوع فجر بیدار شوید و پس از نماز صبح تسبیح حضرت زهرا (ع)، بعداً صدو ده مرتبه یونسیه: لا اله الا انت سبحانک ائی کنت من الظالمین^۱، را با حال توجه تام بخوانید. قرآن هم صبح هر روزه قبل از شروع به کار بخوانید. امیدوارم خداوند حال توجه عنایت فرماید. والسلام / اقل سلطانحسین.

آقای امیر هوشنگ طباطبایی نامه‌ای نوشته و از وضع خود شکایت نموده این جواب داده شد:

هو

۱۲۱

۹ رمضان ۸۵ - ۴۴/۱۰/۱۲

عرض می‌شود: مرقومه سرکار رسید. از ناراحتی شما متأثرم. امیدوارم خداوند مهربان به فضل و کرم خود گشایش عنایت فرماید. دنیا به طور کلی مخصوصاً برای مؤمن جای گرفتاری است، باید به صبر و تسلیم گذراند و از خداوند گشایش خواست. از بیداری اسحار و اوارد مقررّه و از خواندن یونسیه پس از نماز صبح با توجه تام قلبی طبق دستور غفلت نشود. توفیق و قبولی اعمال این ماه شریف را برای سرکار از خداوند مسألت دارم. والسلام علیک / اقل سلطانحسین.

صورت نامه که به آقای سعید نفیسی درباره کتاب سرچشمه تصوف در ایران نوشته‌ام:

هو

۱۲۱

مورّخه ۴۴/۱۰/۱۸ - ۱۵ رمضان ۸۵

استاد معظم جناب آقای سعید نفیسی

پس از عرض سلام و درخواست سلامتی و مزید عزّت و موقّیّت آن جناب از

(۱) سوره انبیاء، آیه ۸۷. هیچ خدایی جز تو نیست، تو منزّه هستی و من از ستمکاران هستم.

درگاه خداوند یکتا، محترماً عرضه می‌دارد: اخیراً کتاب سرچشمهٔ تصوّف در ایران که از تقریرات محققان آن جناب است به دستم رسید و با دقت مطالعه نمودم و بهره‌های وافیه ادبی و تاریخی بسیار از آن بردم و بر عقیدهٔ اینجناب به مقام علمی و ادبی آن جناب به مراتب افزوده گردید. و هر چند اینجناب توفیق درک خدمت آن جناب را نداشته، ولی بارها با دوستان به ذکر خیر آن استاد معظم رَطْبُ اللّسان بوده و حتی در لاهور هم با آقای صوفی تبسم ذکر صفات و مراتب علمی آن جناب بود. و چون می‌دانم آن جناب از تذکرات لازمه و مفیده ناراحت و مکدر نمی‌شوند، بلکه مانند فضلاء و بزرگان پیشین و قدیم ایران که همواره علاقه‌مند بودند که به تذکرات اشخاص ولو گمنام یا دور از محیط علم و دانش باشند، توجه نموده و با محبت و مهربانی اصغاء کنند، لذا لازم دانستم آنچه به نظر قاصر حقیر که یکی از پست‌ترین پیروان مکتب مقدّس طریقهٔ نعمت اللّهی گنابادی می‌باشم رسیده عرضه بدارم. و از آن جناب امید عفو دارم و مطالب را هم خیلی به طور اختصار و فشرده و فهرست وار عرض می‌کنم که نامه به طول نینجامد.

۱. تحقیقات آن جناب جنبهٔ ادبی دارد و مطالب تاریخی هم که ذکر شده مربوط به آن قسمت می‌باشد، و توجه کاملی به جنبهٔ مذهبی آن نشده و اگر هم مطالب مذهبی ذکر شده به تبع جنبهٔ ادبی می‌باشد، در صورتی که تصوّف اسلامی کاملاً جنبهٔ مذهبی داشته و دارد و خیلی مناسب بود که در آن قسمت نیز بیشتر غور و تحقیق می‌شد.
۲. عقیدهٔ ارتباط تصوّف اسلامی در ایران با مانویّت به نظر ما بی‌پایه‌تر از عقیدهٔ ارتباط آن با تعلیمات زردشتی و بودائی است، زیرا همان طوری که آن جناب اشاره فرموده‌اند، اساس عقیدهٔ مانویّت ثنویّت و دوگانه پرستی است، در صورتی که خود آن جناب تصریح فرموده‌اند که تصوّف به عقیدهٔ وحدت وجود قائل است. بلکه همان طور که این جناب به طور خلاصه در کتاب فلسفهٔ فلوطین ذکر کرده‌ام، تصوّف اسلامی نه از هند و هندوان یا بودائیان و نه از تعالیم بزرگ زردشت و نه از حکمت اشراق و نه از فلسفهٔ افلاطونیان جدید سرچشمه گرفته و نه به قول فُن کِرِمِر از فلسفهٔ

یونانی و مکاشفه‌هنگام‌اندیشان اتخاذ‌گردیده، بلکه به عقیده اینجانب به طور کلی نمی‌توانیم برای ظهور دین و فلسفه مبدأ و تاریخ معینی ذکر کنیم و تا بشری موجود بوده عقیده و دین و فلسفه به طور کم و زیاد ظهور داشته. و اساس تصوّف که مبتنی بر عقیده به توحید محض و توجه به مبدأ و عبارت از استکمال روح و حقیقت‌جویی است، اصل دین و مذهب و ملازم با احساسات و عواطف و فکر بشر بوده و هیچ وقت از او منفک نشده است.

البته عقیده به توحید در همه جامعه‌های بشری عمومیت نداشته و ندارد ولی عاطفه مذهبی عام است، از این رو نمی‌توانیم برای تصوّف منشأ و مأخذی تاریخی ذکر کنیم، مگر اینکه به تاریخ ملل و نحل و نمایندگان الهی مراجعه نماییم و آنها نیز عموماً از یک منبع سیراب شده و اخذ نموده‌اند. متصوّف نیز در مذهب و جوامع مختلفه جهان اصل و حقیقت تصوّف را از یکدیگر اخذ نکرده، بلکه همه از یک سرچشمه سیراب شده‌اند. و عرفای اسلام از بزرگان ملل دیگر نگرفته بلکه دیانت مقدسه اسلام و رفتار و دستورات بزرگان واقعی آن بقدری غنی است که ما را از بیگانه مستغنی می‌دارد، و همه عرفا از بزرگان اسلام اخذ نموده و آنها هم از مقام حقیقت مستفیض گشته‌اند. و اگر بعض آداب و امور مذهبی در میان بعض ملل به یکدیگر شباهت داشته باشد دلیل آن نیست که یکی از دیگری گرفته، بلکه ممکن است که در ابتدا به هم نزدیک بوده و از ثالثی اخذ کرده باشند. و این مانند آن است که چند نفر یا چند دسته مختلف از راهی سفری کرده باشند و بعداً مشاهدات خود را برای دیگران نقل کنند، سپس یک نفر درباره یک دسته بگوید که آنها از فلان دسته که فعلاً مسافرت کرده‌اند نقل می‌کنند، در صورتی که چنین نیست. ولی در آداب صوری که جز امور اجتماعی یا بالاتر هم که باشد از عوارض امور مذهبی است، مانعی ندارد که بعض ملل از همدگر اخذ کرده باشند. و صوفیه ایران هر چند به بسیاری از گفته‌های مذهبی بودا و دستورات شت زردشت یا نظریات اشراقیین یا افلاطونیان جدید و غیر آنان احترام می‌گذارند و بلکه معتقد به آنها هم هستند، ولی

گفته‌ها و عقاید خود را مستند به فرمایش‌های بزرگان دین اسلام نموده و بدان افتخار می‌کنند، ولی با مانویت که اساس آن بر ثنویت استوار است اصلاً ارتباطی ندارند، بلکه دستورات خود مانویت طبق آنچه خود آن جناب مرقوم داشته‌اند مخلوطی از دستورات زردشت و بودا و مسیح (ع) است. پس نسبت دادن اصل عقیده آنها به مانویت خالی از انصاف است، و مانند این است که بگوییم اسلام از دیانت زردشت اخذ نموده است و استدلال کنیم که بعض احکام آن شبیه به احکام دیانت زردشت است.

۳. آن جناب موضوع فتوت را در آن کتاب، مسلکی جداگانه و منتزاع از تصوف دانسته و بعض بزرگان تصوف را مانند شیخ احمد خضرویه و ابوحفص حدّاد را از سران مسلک جوانمردی گرفته و بعداً نیز رشته و سلسله برای آن ذکر کرده‌اند. این موضوع را از نظر تاریخی و موشکافی ادبی شاید بتوان تصحیح کرد، ولی از نظر مذهبی نمی‌توان آن را مجزاً دانست، بلکه فتوت یکی از صفات سالک الی‌الله است که ما می‌گوییم حقیقت جوانمردی آن است که در راه رسیدن به مقصد از تحمّل مشاقّ و متاعب سرنیچد و همه چیز را فدای محبوب کند و علی‌وار طبق لافتی‌الّا علی لا سیف‌الّا ذوالفقار در راه قدم زند و به مصداق و یُوْثِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ^۱ با همت گام بردارد و دیگران را بر خود ترجیح دهد و از خود گذشتگی و فداکاری داشته باشد. و این موضوع مسلک و مرام جداگانه نیست و در کتب عرفا هم که نام برده شده منظور این صفت و صاحبان آن می‌باشد، چون هر سالکی شایستگی این حال را ندارد، بلکه باید کوشش کند تا به این حال برسد. و دستة مخصوصی در نظر نبوده و اگر بعداً هم عده‌ای خود را به این نام نامیده و آن را مسلکی فرض نموده‌اند، صرف انتحال بوده که چند نفری ادعای بستگی نموده و بعداً هم پیروانی پیدا کرده‌اند و به تدریج طوری شده که منجر به پیدایش اعمالی برخلاف دیانت و

(۱) سورة حشر، آیه ۹. دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند خود نیازمند باشند.

تصوّف گردیده، مانند آنکه اشاره شده که تجاوز به اموال مخالفین و راهزنی را بد نمی‌دانستند. در صورتی که تمام صفات رذیله به عقیده صوفیه مخالف با دیانت و فتوّت حقیقیّه است، و اگر اشخاصی بعداً به نام داش مشهدی و غیر آنها که آن جناب نام برده‌اند خود را به این نام نامیده‌اند، فقط انتحال و بستگی ظاهری بوده. مانند اکثر مسلمین امروزه یا شیعه امروزه که خود را مسلم یا شیعه می‌نامند، ولی از حقیقت آن و عمل بویی ندارند. و به طور کلی غالب عقاید و مرام‌های باطله از یک منبع صحیح و حق سرچشمه گرفته‌اند و بر اثر پیرایه‌های زیاد و خرافات و اباطیل که از طرف بعضی جهّال یا مغرضین افزوده شده، حقیقت خود را از دست داده و صورت باطل به خود گرفته است؛ موضوع فتوّت نیز از همین قبیل است. و البته همان‌طور که در ابتدای نامه عرض شد، چون نامه خیلی به طول می‌انجامد در جزئیات آن وارد نمی‌شوم و گرنه نکات زیادی در ضمن مرقومات آن جناب در این باره به چشم می‌خورد که مایل به تذکر بودم.

۴. موضوع ملامتیّه نیز که آن جناب آن را تفکیک فرموده و حتی بعضی دیگر از دانشمندان پابلاتر نهاده پیروان آن را مخالف با تصوّف دانسته و خواهی حافظ را نیز از ملامتیّه و مخالف تصوّف گفته‌اند، به نظر این جانب این طور نیست و باید در این قبیل موارد جنبه ادبی و تاریخی را با جنبه مذهبی تفکیک کرد، چون به نظر حقیر ملامتی مذهب جداگانه‌ای نیست، بلکه یکی از حالات عارضه بر بعضی بزرگان صوفیه است که بعضی از عرفا دارای این حالت بوده بعضی هم آن را نمی‌پسندیدند. البته از نظر تاریخی و ادبی می‌توانیم بگوییم که مثلاً اوّل کسی که تفوّه به این حالت نمود چه کسی بود و بعداً فلان کس دیگر از او پیروی نموده و دیگری از بزرگان نیز آن حال را پسندید و بعداً در کتب برای آن حال چیزهایی نوشته. ولی همان‌طور که عرض شد از نظر مذهبی مسلک جداگانه نیست و این قبیل اختلاف احوال در همه

طبقات هست. مثلاً حالت بدبینی^۱ و خوش بینی^۲ که در بعض اشخاص یا بعض بزرگان یا دانشمندان یا پزشکان بوده و می باشد، نمی توان هیچ یک ازین دو را مرام و مسلک مخصوص قرار داد. پس ذکر اینکه ملامتیه دسته مخصوصی بوده و نخستین پیشوای آنان حمدون قصار و بعداً ابوحفص حداد بوده و سهل بن عبدالله و جنید بغدادی نیز آن را پسندیده اند، به نظر اینجانب شایسته نیست و خود پسندیدن این دو نفر دلیل این است که ملامتی بودن حالتی بود که در حمدون قصار پیدا شده و آن دو شیخ بزرگوار آن را پسندیدند. و خود اینکه ابوحفص حداد راهم از فتیان و هم از ملامتیه ذکر می کنند، دلیل است که این امور عبارت از صفات و حالات بوده نه مسلک های جداگانه. ولی البتّه ملامتی که مستلزم مخالفت با احکام شرع مقدّس نباشد، که شقّ اول و دوم مذکور در کتاب فصل الخطاب تألیف خواجه محمد پارساست، مورد اشکال و اعتراض نیست؛ ولی اگر اموری برخلاف شرع از او صادر شود که مستوجب ملامت حقیقی و اعتراض دیگران گردد، که در آن کتاب آن را وجه سوم ذکر نموده، البتّه پسندیده نیست و صاحب آن نزد بزرگان عرفا مذموم است.

۵. اشاره شده بود که بسیاری از سلاسل صوفیّه ایران مقید به آداب شرع نبوده و سماع را نیز مجاز می دانند. لازم است تذکراً عرضه بدارم در سلسله علیّه نعمه الّهیه که افتخار پیروی حضرت شاه نعمت الله ولی را دارند و اینجانب نیز خود رامفتخر بدان می دانم، تقیّد به آداب شرع مطهر و عمل به احکام دیانت مقدّسه لازم بلکه کمال قلبی را بدون آن میسر نمی دانند و می گویند سالک راه خدا تا موقعی که درین جهان زندگی می کند به پیروی از پیغمبر بزرگوار و ائمه هدی (علیهم السلام) باید بکوشد و آداب شرع را به جا بیاورد، وگرنه خطر از بین رفتن حالت ایمان نیز وجود دارد. و اگر کسانی از پیروان بر خلاف آن رفتار کنند مدرک برای اصل سلسله نیست،

1) pessimisme

2) optimisme

چنانکه مسلمین و شیعه امروز مقتید به احکام نیستند و دشمنان دین نمی توانند آن را مدرک اصل دیانت بدانند. همچنین سماع که شامل ساز و رقص و امثال آنها باشد در سلسله ما از قدیم معمول نبوده و آن را چون مخالف ظاهر شرع است اجازه نمی دادند، فقط آنچه مجاز است خواندن اشعار بزرگان از قبیل مثنوی یا اشعار مناجات یا پند و اندرز و عبرت می باشد، و روش بعض سلاسل دیگر را که در سماع دارند مانند روش قادریه یا رفاعیه و امثال آنها را اجازه نمی دهند.

۶. موضوع وحدت وجود که اشاره شده بحث مفصلی دارد که در کتب مرحوم آخوند ملاصدرا و عرفا مذکور است و نگارنده مختصری در کتاب فلسفه فلوطین و حواشی کتاب رهنمای سعادت نوشته ام و آن نیز اقسامی دارد که اگر کاملاً دقت شود و حقیقت آن درک گردد، به صحت بعض اقسام و بطلان بعض دیگر تصدیق می شود. پس نمی توانیم به طور کلی بگوییم عقیده وحدت وجود آن است که همه اشیاء را خدا بدانیم، چه هر عقل سلیمی آن را رد می کند و باطل می داند. و به طور خلاصه می توانیم بگوییم: آن قسم از عقیده وحدت وجود که با آیات قرآنیّه از قبیل: *هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ*^۱ و امثال آن تطبیق کند، صحیح و آنچه مخالف آیات قرآنیّه باشد باطل و مردود است. در خاتمه از درازی نامه خیلی عذر می خواهم و با آنکه همه مطالب تذکاری را خیلی مختصر و فشرده عرض نموده و کوشش کردم که مختصر باشد و مطالب دیگری هم مانده که به عرض نرسیده مع ذلک به طول انجامید، از آن جناب عذر خواسته و امیدوارم عفو بفرمایید. انتظار درک جواب را دارم که از تقریرات فاضلانه و محققانه آن جناب بیش از پیش بهره مند گردم. با تقدیم احترام / تابنده.

(۱) سوره حدید، آیه ۳. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن.

به شهرداری تهران نوشته شده:

هو

۱۲۱

۴۴/۱۱/۱۵

شهرداری تهران

محترماً عرضه می‌دارد: به طوری که در جراید مشاهده شد، برای مصرف گوشت تهران کشتارگاه ماشینی تهیّه شده و در نظر است از اوّل اسفند شروع به بهره‌برداری شود. چون این موضوع امری است مذهبی و دولت ما هم باید مجری احکام دیانت مقدّسه اسلام و مذهب شریف جعفری بوده باشد، لذا لازم دانستم تذکراً عرضه بدارم که در دیانت اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری شرایط و دستوراتی برای انجام ذبح و صحّت آن ذکر شده که تا آن شرایط موجود نباشد و تحقّق نیابد ذبح شرعی صدق نمی‌کند و خوردن گوشتی هم که مطابق موازین شرعیّه نباشد حرام و آن گوشت حکم مردار را دارد و کشتارگاه ماشینی با آن شرایط تطبیق نمی‌کند و این امر موجب سوءظنّ بعض مردم و متدینین و دلسردی آنان می‌گردد. امیدوارم اولیای محترم شهرداری و وزارت کشور توجه به این امر مهمّ مذهبی داشته و مطابقت ذبح را با دستورات شرعیّه در نظر بگیرند. با تقدیم احترام / تابنده.

رونوشت: وزارت کشور، حضرت آیت الله آقای حاج شیخ بهاءالدین نوری، حضرت آیت الله سعید تهرانی، حضرت آیت الله میلانی، جناب آقای ناصر کنگرلو.

جوابی که داده شده این است:

شهرداری تهران - به تاریخ ۴/۱۲/۴۴ - شماره ۳۸۴۰۰/۵۷۶۳

بیدخت، جناب آقای سلطانهسین تابنده

عطف به مرقومه مورخ ۴۴/۱۱/۱۵ جنابعالی در مورد طرز کشتار دام در کشتارگاه جدید تهران. لزوماً به اطلاع می‌رساند: اخباری که در بعضی از جرائد در مورد طرز ذبح

دام در کشتارگاه مدرن و جدید تهران درج گردیده بود، عاری از حقیقت است و شهرداری تهران نیز این مطالب را رسماً در جراید تکذیب نموده است. ذبح دام در کشتارگاه جدید کماکان طبق رویه و دستور شرع مطهر انجام خواهد گردید و در مراسم افتتاح نیز از آقایان علمای اعلام و حُجج اسلام و مقامات روحانی دعوت خواهد شد تا از نزدیک شاهد ذبح دام و طرز کار کشتارگاه باشند. / ر.ت شهردار تهران

آقای عرفانی رئیس بانک رهنی اهواز نامه نوشته و چند سؤال زیر را نموده‌اند:

۱. مأخذ تفکیک علمای شریعت و طریقت و لزوم رجوع به هر کدام به طور جداگانه چیست؟
۲. کشف و شهود در چه شرایط و حالاتی حاصل شده و کیفیت آن چگونه می‌باشد؟
۳. با تعدد اقطاب تشخیص قطب ارجمند واقعی که اجازه‌اش مضبوطاً به امام (ع) برسد به چه ترتیبی مقدور و قابل تفحص می‌باشد، گرچه خداوند می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱.
۴. مسأله وحدت وجود و فناء فی الله آیا با تحلیل منطقی و اصطلاحات علمی قابل توجیه و بیان می‌باشد؟ جوابی که داده‌ام این است:

هو

۱۲۱

۱۳۴۵/۴/۱۶ - ۱۳۸۶/۱/۱۸

عرض می‌شود مرقومه محترمه واصل گردید. سلامتی و موفقیت و مزید عزت سرکار را از خداوند متان مسألت دارم. مرقومه را همان طور که اشاره نموده بودید حضور حضرت آقای والد (روحی فداه) ارائه دادم. جواب مطالبی که سؤال شده در کتب عرفا مشروحاً مذکور است و بسط و تفصیل از حدود یک نامه خارج می‌باشد، بعض آنها هم در رساله رفع شبهات اجمالاً ذکر شده است.

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی که در راه ما مجاهده کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

۱. عرفا مخالفت و اختلافی با علما ندارند و بلکه کمال علاقه و احترام نسبت به آنان دارند و به طور کلی به هیچ وجه اختلافی بین علما و عرفای واقعی نیست، و علما مأمور تبلیغ احکام قلبیه عملیه و عرفا مأمور تلقین و رساندن احکام و دستورات قلبیه می‌باشند. و حکم دو اداره از یک وزارتخانه را دارند، مانند اداره تعلیمات ابتدایی و اداره تعلیمات عالی که در طول یکدیگرند و به هیچ وجه مخالفتی بین آنها نیست، بلکه کمک همدگر می‌باشند. و کسانی که ایجاد اختلاف می‌کنند متشبهین طرفین می‌باشند.

۲. کشف و شهود از حالات قلبیه و واردات غیبیه بر دل می‌باشد و حصول آن منوط به مراقبه و مرابطه قلبیه است، که صاحب آن ابتدا متحلی به ظواهر شرع شده سپس قلب را از هوا جس نفسانیه و وساوس شیطانیه تخلیه نموده، به یاد خدا زینت دهد و دل را به صاحب دل بسپارد.

۳. درک صحت و بطلان مدعیان بسته به تحقیق است و کسانی که رفتارشان کاملاً با شرع مقدس تطبیق نموده و اجازه آنها مضبوطاً به امام (ع) برسد و بعبارة آخری دارای نص صریح و اثر صحیح باشند، حق و صحیح و غیر آنان باطلند.

۴. مسأله وحدت وجود از مسائل مهم عرفانی است و منظور عرفا همان است که در آیات و اخبار رسیده و آنچه با کلمه لا اله الا الله و آیات و اخبار تطبیق کند، صحیح و غیر آن باطل است. شرح آن را در کتب عرفا باید ملاحظه نمود. حقیر نیز در رفع شبهات و رهنمای سعادت به طور اجمال نوشته‌ام و به طور خلاصه عقیده عرفا در این باره کاملاً با آیات و اخبار و همچنین با مبانی فلسفی بلکه علمی مطابق است. و السلام / اقل سلطانحسین.

آقای ابوالحسن قائم پناه نامه‌ای نوشته و بعضی موضوعات از جمله لزوم کرامت را تذکر داده و راجع به عشریه و مطالب دیگر هم چیزهایی نوشته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۵/ج ۱۳۸۶/۱ - ۱۳۴۵/۶/۲۰

عرض می شود مرقومه رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید. موضوع کرامت که نوشته بودید، البته کسی که خداجو باشد، لیکن بر او شبهه شده یا در شک و تردید واقع شود، برای رفع تردید او کرامت واقع می شود؛ ولی اگر درخواست‌ها از روی عناد یا استهزا یا اغراض دیگر باشد، طبق *طَبَقُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ*^۱ ترتیب اثر داده نمی شود. در تجدید و دستگیری هم آنچه مأذونین مقتضی دانند عمل می نمایند. و همان طور که اگر در میان خود مسلمین بلکه شیعه افرادی که برخلاف وظیفه رفتار کنند وجود داشته باشند، نمی تواند سبب اعتراض بر بزرگان مذهب باشد. وجود افراد نالایق در میان عرفا نیز باعث ایراد بر بزرگان عرفان نیست.

موضوع عشریه: اولاً عشریه طبق آنچه مشروحاً در رفع شبهات نوشته ام همان حقوق خدایی است که باید به مستحق برسد، خواه خود شخص برساند یا به توسط کسی که مورد اطمینان اوست برساند، و الزامی نیست که از طریق مخصوص به مستحق برسانند. از این رو بسیاری از فقرایی که مقتید به پرداخت حقوق خدایی هستند خودشان به مستحق می رسانند و بعضی هم به وسیله آقایان علما می رسانند. ثانیاً حقوق خدایی در موارد شخصی مصرف نمی شود. و بندگان حضرت آقای والد (قَدَسَ اللهُ بِرَّه العزیز) مانند جد و پدر بزرگوار از طریق کشاورزی امرار معاش نموده و خودشان نیز مقتید به پرداخت حقوق خدایی بوده و سالیانه حساب می کردند و می پرداختند و فقیر نیز همان رویه را داشته و دارم. ثالثاً حقوق خدایی به هر شخصی که مدعی استحقاق باشد نمی رسد، بلکه باید کاملاً مصداق یکی از موارد هشتگانه باشد تا به او برسد.

(۱) سوره انعام، آیه ۹۱. آنگاه رهایشان ساز تا همچنان به انکار خویش دلخوش باشند.

موضوع کار هم، وظیفهٔ ماکار کردن است که کَلَّ بر دیگران نباشیم. فرموده‌اند:
 الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ^۱ و هر فقیری هم موظف است در حدود امکان و وسع از همراهی و
 راهنمایی دیگران مضایقه نکند، ولی متأسفانه وضع ما طوری شده که به قول شیخ
 سعدی علیه الرحمه:

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست
 بعضی افراد خودشان اصلاً حاضر به کمک مالی یا قدمی و یا زبانی به دیگران
 نیستند، ولی اگر از دیگران مختصر امری برخلاف میل مشاهده کردند یا خلاف
 انتظاری دیدند دعوی درویشی را پیش می‌کشند، در صورتی که ممکن است کمک
 کردن برای آن شخص میسر نبوده و از حیطة قدرت او خارج بوده است. به هر حال
 خوب است هر کسی اصلاح را از خود شروع کند، بعد به دیگران بپردازد. *ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ
 الَّذِينَ أَنَاؤُا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ*^۲ و السلام / اقل سلطان حسین.

آقای سید محمد تهامی کارمند سازمان بیمه‌های اجتماعی قم نامه نوشته و سؤالاتی کرده بودند.
 این جواب داده شد:

هو

۱۲۱

۲۹/ج ۸۶/۱

عرض می‌شود مرقومه رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. راجع به تقویت روح
 و اراده سؤال شده بود. تقویت آن از راه تمرکز فکر و خیال در امر معینی است، چون
 خیالات متشکته باعث ضعف اراده می‌شود و عرفاً فرموده‌اند بهترین طریق تقویت
 روح و اراده توجه به خداوند و وجههٔ غیبی و دور کردن خیالات متفرقه می‌باشد.

(۱) کاسب دوست خداوند است.

(۲) سورهٔ روم، آیهٔ ۱۰. سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود. زیرا اینان آیات
 خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به مسخره گرفتند.

اندر همه جا با همه کس در همه کار می‌دار نهفته چشم دل جانب یار
 صفای باطن هم که نوشته بودید از همین راه است و کمال آن به این است که از
 شخص مجاز اخذ و از لسان شخص مأذون گرفته شود. مخالفت امر بزرگان دین هم
 همان طور که نوشته بودید گاهی برای تنبیه یا جزای عمل سبب ابتلائات می‌گردد، که
 مولوی فرماید:

ابرناید از پی منع زکات از زنا افتد و با اندر جهات
 باید کوشید که آن علت را رفع نمود. امیدوارم خداوند به همه ما توفیق عنایت کند.
 و السلام / اقل سلطانحسین.

آقای عین الله اسدزاده از همدان نامه‌ای مؤدبانه نوشته و چهار سؤال نیت نموده و خواسته بودند
 که جواب مطالب ایشان نوشته شود. جوابی که نوشته‌ام این است:

هو

۱۲۱

۱۴/ج ۲/۱۳۸۶

عرض می‌شود مرقومه رسید. از اینکه در صدد تحقیق و جستجوی مذهب برآمده‌اند
 خشنود شدم. البته به منطوق وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا کسی که جویای راه حق باشد،
 خداوند او را راهنمایی می‌کند. فقیر هم از خود ادعایی نداشته و از طرف بندگان حضرت
 آقای صالح‌علیشاه (قدس الله سرّه‌العزیز) مجاز می‌باشم که دستوراتی که از بزرگان دین
 رسیده به کسانی که جویای راه باشند تلقین و آنها را راهنمایی نمایم و به پیروی از
 ائمه‌اثنی عشر (علیهم السلام) در اطاعت دستورات آن بزرگواران دستور دهم، دعوی علم
 غیب هم ندارم، که وَ كَوْنُكُمْ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسِينِيَ السُّوءُ.^۲

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راههای خویش هدایتشان می‌کنیم.
 (۲) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. و اگر علم غیب می‌دانستم برخیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید.

ولی لازم است توجه داشت که دین را باید برای خدا خواست نه برای دنیا و برآمدن حوائج دنیویّه نیز مربوط به دین نیست، ولی در عین حال باید همه چیز را از خدا خواست و با جدّیت و کوشش در کار دنیا باز هم برخدا توکل نمود. کسانی هم که دعوی بستگی می‌کنند و عمل به دستورات نمی‌نمایند، باعث بدنامی و سرشکستگی بزرگان می‌باشند و حضرت حجّت عصر (عج) نیز از عمل آنان بیزار است و فتوح قلبی منوط به اطاعت اوامر آن حضرت در بسط دادن دل به خداوند است. امیدوارم خداوند این حال را عنایت فرماید. گمان می‌کنم جواب مطالب منویّه شما از مطاوی این نامه معلوم گردد. / والسلام.

از اردبیل یکی از فقرا شرحی نوشته و از عدم فتوح غیبی شکوه نموده و نوشته بود در سلسله مراغه‌ای گاهی کسی مرتکب گناهی در خلوت می‌شد فوری پیر آگاه شده به او توبیخ و تشدّد می‌نمود. جواب که نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۱۸/ج ۴۵/۷/۱۱-۱۳۸۶/۲

عرض می‌شود مرقومه رسید. امیدوارم خداوند بر حال توسّل و التجا بیفزاید. فقیر باید فقط وجهه امر را در نظر داشته باشد و خدا را برای او بخواهد نه برای ثواب یا دوری از عقاب.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند گاه هم هست که گشایش و فتوح موجب عجب و غرور می‌گردد و قبض و عدم فتوح بر توسّل و التجا و تضرّع می‌افزاید. خواجه عبدالله انصاری گوید: «ببیزارم از آن طاعت که مرا به عجب آرد.» اظهار ما فی الضمائر هم در بزرگان و ائمه هدی کمتر واقع شده، مگر در موقعی که اتمام حجّت لازم باشد و گرنه صفت بزرگان ستاریت است و

حکم به واقع مربوط به زمان ظهور است. امیدوارم بر حال تضرع و التجا افزوده گردد. والسلام علیک / اقل سلطانحسین.

آقای محمد نیکنام از قم نامه نوشته و سؤال نموده بودند: آیا به عقیده ما در زمان غیبت هم فقط یک نفر در هر زمان مأذون در بیعت گرفتن و مطاع می باشد مانند خود امام، یا زیادتر هم ممکن است؟ و نیز اگر کسی بیعت نکند نماز و روزه اش قبول است یا نه و او را شیعه اثنی عشری می دانند یا نه؟ جوابی که نوشته ام این است:

هو

۱۲۱

غرة رجب ۸۶

عرض می شود مرقومه واصل گردید. از اظهار محبت امتنان دارم و از اینکه در صدد تحقیق مذهبی برآمده اید خوشنود شدم، انشاءالله موفق بوده باشید. درباره سؤالاتی که نموده بودید:

۱. ما معتقدیم که در زمان غیبت همان طور که فقها مأمور و مجاز در تبلیغ احکام ظاهر می باشند، بزرگان طریقت نیز مجاز در تلقین اذکار قلبیه و راهنمایی در مراتب سلوک هستند. و در هر یک از دو رشته هر کس اجازه اش مضبوطاً به امام (ع) برسد صحیح و گرنه باطل است، خواه یک نفر باشد و خواه بیشتر و مناط اجازه است، نسبت به فقها هم کمال احترام منظور می داریم.

۲. اذکار قلبیه هر گاه از شخص مجاز اخذ شود مکمل اعمال ظاهریه است، که لا ضلوة إلا بحضور القلب شرط کمال عبادات است نه صحت ظاهری آنها، یعنی نماز و روزه اگر شرایط ظاهری آنها موجود باشد بر حسب صحت و سقط تکلیف است، ولی کمال معنوی آنها مربوط به حضور قلب و توجه دل به مبدأ غیبی می باشد. اخذ از مجاز مانند لزوم تقلید در اعمال ظاهریه شرعیه است. والسلام / اقل سلطانحسین.

از اردبیل کسی که قبلاً نامه نوشته و از عدم فتوح قلبی شکوه نموده بود، مجدداً نامه نوشته از وضع مجالس و اخوان گله کرده و از بهتر بودن وضع حال فقرای فِرَق دیگر و مطالب دیگری نوشته. جوابی که دادم این است:

هو

۱۲۱

۱۹ رجب ۸۶

عرض می‌شود مرقومه رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند اصلاح احوال و امور بفرماید. موضوع فتوح قلبی: جواب در عریضه قبلی عرض شده است. قصور و تقصیر از ماست. کسی که خداجو باشد در هر راهی بوده باشد خداوند اجر او را ضایع نمی‌کند و اگر هم بر صراط مستقیم نباشد چون غرض مادی و دنیوی نداشته بالاخره ولو دم مرگ باشد او را برخطایش آگاه می‌کند و جلوه علوی دستگیر او می‌گردد، و اگر نیت او مشوب به اغراض دنیویّه باشد ولو در صراط مستقیم قدم زند خطر لغزش برای او هست. پس جویای خدا باید در هر طریقی هست نیت را خالص گرداند. حضور در مجالس هم بسته به میل خودتان است. درویش باید وجهه امر را در نظر گرفته به خود مشغول باشد و به غیر نپردازد و همیشه خطای خود را ببیند و از بدی دیگران چشم ببوشد که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت. درباره آزاد شدن هم اگر کسی طریقی را حق بداند چرا خود را آزاد کند و اگر باطل داند چرا برای آزادی استجازه نماید. و السّلامُ عَلَیْ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى / اَقَلَّ سُلْطَانِ حَسِينِ.

یکی از فقرا در نامه خود راجع به ظهور صورت ائمه هدی (علیهم السّلام) در قلبش و درباره کسالت خود نوشته بود. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۷ شعبان ۸۶

عرض می‌شود مکتوب محترم واصل گردید. امیدوارم خداوند حال توّجه و تذکّر

را زیاد گرداند و بر توفیق بیفزاید و کسالت عارضه مرتفع گردد. موضوعی که نوشته بودید اگر تمثّل است بسیار خوب است. مؤمن باید همواره دل را به یاد خدا مشغول دارد و توجه به غیر حقّ در موقع عبادت اختیاراً روا نیست، ولی اگر بی اختیار بوده و جلوه و تمثّل بزرگان دین از طرف غیب باشد، چون خارج از اختیار است خیلی خوب است. ولی باید مراقب بود که عجب و غرور پیدا نشود و بر عجز و انکسار و خضوع و خشوع قلبی بیفزاید و گرنه آن حال فزّار است. امیدوارم خداوند به فضل و کرم به ما حال توجّه عنایت فرماید. و السّلام علیک / اقلّ سلطانه حسین.

آقای م-ح به نام رمز از قم نامه نوشته که پیروان شما برای شما مدّعی علم غیب می باشند و می گویند باید همه علماء از شما مجاز باشند و امثال اینها و نام خودش را خواسته، از این رو نام خود را به رمز نوشته است. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۷ شعبان ۱۳۸۶

عرض می شود مرقومه رسید. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند متعال خواستارم. درباره سؤالاتی که نموده بودید جواب مشروحاً در کتب عرفا ذکر شده، ولی به طور خلاصه عرض می کنم که بزرگان سلسله نعمة اللّهیّه خود را از پیروان ائمه هدی (علیهم السّلام) دانسته و در زمان غیبت هم به پیروی از حضرت حجّة بن الحسن امام ثانی عشر (عج) افتخار داشته و همه ما فقرا انتظار ظهور آن حضرت را داشته و داریم. و می گویند اذکار قلبیه برای تکمیل توجّه و حضور قلب که در قبولی عبادات شرط است و اورادی لسانیه از ائمه معصومین (علیهم السّلام) یداً بید به آنها رسیده، که کسی را که شائق و درصدد بوده و استعداد داشته باشد طبق اجازه که به آنها رسیده، به او تلقین می نمایند. دعوی علم غیب هم نداشته و ندارند که لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ. حقیر هم به پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السّلام) افتخار داشته و دعوی دیگری جز

آنچه عرض شد ندارم. مطالبی هم که بعض فقرات اظهار داشته‌اند ناشی از شدت علاقه و محبت، ولی با عدم اطلاع از دستور بوده و البته به آنان تذکر لازم می‌دهم و شاید منظور بعضی هم از بعض مطالب استناد به عبارت *أَلَزَّادُ عَلَيْهِ كَالزَّادِ عَلَى اللَّهِ* که درباره فقهای پیرو اهل بیت ذکر شده می‌باشد. دعوی علم غیب هم ندارم، ولی در عین حال دانستن نام که مثلاً مهدی یا نام دیگری باشد و سن که در حدود اربعین یا غیر آن بوده باشد تأثیری در امر دین ندارد. اتهاماتی هم که دیگران به ما وارد می‌آورند از روی غرض یا جهالت و عدم تحقیق است. والسلام/اقل سلطانحسین.

آقای دبیر مجلّ از کرمانشاه نامه نوشته و از طرف خود و بعض فقرات دلیل لزوم تجدید را خواسته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۷ شعبان ۱۳۸۶ - ۴۵/۹/۹

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. سلامتی و مزید عزّت و موقّیت سرکار را از خداوند خواهانم. موضوع تجدید عهد سؤال شده بود: تجدید به معنی تازه کردن پیمان است و طبیعی است که اگر کسی با دوست خود در امری پیمانی ببندد و آن شخص کسی را به نیابت و یا وصایت خود تعیین نماید، لازمه دوستی آن است که همان پیمان را با او ادامه دهد. و در طریقت نعمة اللّهیة نیز بزرگان سلسله به تبعیت از موالی خود پیغمبر اکرم و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) تجدید عهد را لازم دانسته و به پیروان دستور می‌دادند و آیه شریفه *وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا*^۲ بدان اشاره دارد. و حدیث شریف کافی از بریدبن معاویه عجللی که از حضرت صادق (ع) روایت شده بدان تصریح دارد، و حتی فرموده که وقت معرفت وصی برای اهل

(۱) آنچه به او باز می‌گردد مانند آن است که به خدا برمی‌گردد.

(۲) سوره نحل، آیه ۹۱. چون با خدا پیمان بستید بدان وفا کنید و چون سوگند اکید خوردید آن را مشکند.

خود همان بلد، مضیق است و برای سایر بلاد هم به قدر مدتی که طی مسافت لازم دارد، و حدیث حماد بن عثمان از عبدالاعلی نیز که از حضرت صادق (ع) روایت شده بدین امر دلالت دارد. و البته لازمه اطاعت امر سابق تجدید عهد با لاحق است. عکس که خواسته بودید یک قطعه ارسال گردید. بستگان را سلام می‌رسانم. والسلام / اقل سلطانحسین.

آقای محمد علی نجف‌پور کارمند شهرداری تربت‌حیدریه شرحی آمیخته به گله و اعتراض نوشته جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۳۰ شعبان ۱۳۸۶ - ۴۵/۹/۲۲

عرض می‌شود نامه رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند اصلاح امور فرماید. مسافرت حقیر در چند روز گذشته به تربت برای بازدید از آقایان غیر فقرا که انتظار داشتند و برای زیارت اخوان بود و به آقایان اخوان تذکر دادم که اول شب در جلسه فقری خدمت همه برسم. بیت المال که نوشته بودید اولاً فقرای ما با آنکه طبق دستور شرع مطهر موظفند که حقوق خدایی را در محل آن به مصرف برسانند ولی الزامی نیست که با اطلاع به مصرف برسد، بلکه بعضی خودشان در محل آن صرف می‌کنند و بعضی هم به آقایان مراجع تقلید می‌رسانند و عده قلیلی به اینجا می‌فرستند تا در محل آن مصرف شود، از این رو مبلغ آن بسیار کم و ناچیز است. و ثانیاً مستحقین و کسانی که احتیاج دارند بسیار زیادند، که مبلغ واصل کفاف اینکه به همه طبق منویات خود آنها برسد نمی‌کند. از این رو به کسانی که استحقاق کامل دارند به قدر میسور داده می‌شود و خودم هم طبق شرع مطهر و به پیروی از رویه بندگان حضرت آقا (قدس سره) و اجداد بزرگوار در پرداخت حقوق خدایی خود کاملاً مقتید هستم، ولی وسعت مالی زیادی ندارم که بتوانم به همه افراد از خودم کمک نمایم. رفتار امیرالمؤمنین علی (ع) هم در موقعی بود که خلافت و حکومت ظاهری را نیز داشت و

خود را موظف می‌دانست که کاملاً رسیدگی از حال ضعفا بنماید و شب‌ها نیز برای بعضی‌ها که محترم‌تر بودند خودش برساند که دیگران مطلع نشوند. ولی در غیر موقع خلافت ظاهری این روئیه را نداشت و ائمه بعد هم آن روئیه را نداشتند، که همین ایراد به حضرت صادق (ع) شد و اعتراض کردند که روئیه آن حضرت با روئیه جد بزرگوارش علی (ع) فرق دارد و حضرت جوابی به مضمون بالا فرمودند. رفتن به مجالس فقری باید برای اطاعت امر و احیای امر دین باشد و در آن مدّت کم فقط به یاد خدا باشند و توجه از مادیات بردارند و ضمناً اگر بتوانند کمک به برادر دینی خود هم بنمایند نه آنکه کمک از برادر دینی بخواهند، زیرا کمک کردن به برادر دینی عبادت است ولی کمک خواستن از او جنبه دنیوی و جلب منفعت شخصی است. این هم که نوشته‌اید سودی از درویشی نبرده‌اید، اگر از ابتدا برای سود دنیوی آمده بودید خوب بود منصرف می‌شدید. چون امر دین را نباید برای دنیا خواست. و بزرگان دین به طور کلی به خدا دعوت کرده‌اند نه به دنیا که حضرت سیدالشهداء (ع) در شب عاشورا به طور صریح فرمودند. پیروان آن بزرگواران هم همین‌طورند و جای منت هم ندارد. یَسْتُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.^۱

آقای پرویز متین‌خو از تهران راجع به حقیقت جنّ و اینکه آیا تقدّم لفظ جنّ بر انس در آیه ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ^۲ دلیل اشرقیّت است یا نه، کاغذی نوشته. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲ رمضان ۸۶ - ۴۵/۹/۲۴

عرض می‌شود نامه آن برادر مکرم واصل گردید. انشاءالله سلامت و موفق بوده

(۱) سوره حجرات، آیه ۱۷. از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌گذارند. بگو: به خاطر اسلامتان بر من منت نگذارید، بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما منت می‌نهد، اگر راست می‌گویید.

(۲) سوره ذاریات، آیه ۵۶. نیافریدیم جنّ و انس را...

باشید و حال محبت در ازدیاد باشد. راجع به جنّ سؤال شده بود. کلمه جنّ در لغت عربی به معنی پنهان است و جنون نیز به معنی پنهان شدن عقل و جنین هم از نظر پنهان بودن در رحم گفته شده که هر سه از یک ماده است. و درباره حقیقت آن هم بین دانشمندان اختلاف شده و بعضی منکر آن گردیده، ولی متکلمین عموماً و بسیاری از فلاسفه معتقد به وجود آن بوده و هر کدام به نحوی آن را توجیه کرده اند. عرفان نیز به پیروی از قرآن مجید و اخبار شرع مطهر و کشف و شهود وجود آن را به نحوه ظلیت معتقدند.

مرحوم آقای شهید (قدس سره) در تفسیر بیان السعاده اوایل سوره بقره ذیل آیه شریفه *وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ^۱* وجود شیطان و جنّ را اثر انعکاس نور وجود در عالم ماده فرموده اند، مانند: نوری که از ذره بین در زیر آن مجتمع شده و ایجاد سوزندگی می کند، یا اثری که از پیدایش حرارت خورشید در سنگ های کبریتی پیدا می شود که ماده سوزندگی در آنجا ایجاد می گردد؛ که قسم اول که اثر آن سوزندگی محض است شیاطین، و دوم که دارای خیریت نیز هست ممکن است مورد استفاده برای بشر هم واقع شوند، جنّ می باشند. و جنّ به واسطه وجود جنبه خیریت در آنها مورد تکلیف نیز واقع می شوند، از این رو آنها نیز در آیه شریفه *وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ وَبَعْضِي مَوَارِدِ* دیگر در ردیف انس واقع شده اند. ولی آنها نازله وجود بشر هستند و جنبه تجرد هم که دارند به تبع است. از این رو از بشر پست تر می باشند و بشر مصداق *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲* گردیده و تقدم کلمه جنّ بر انس در آیه شریفه دلیل اشرفیت نیست، زیرا در لغت عربی عطف به "واو" فقط اجتماع معطوف و معطوف علیه را در حکم می رساند، نه ارجحیت معطوف علیه بر معطوف، بر خلاف عطف. والسلام.

(۱) سوره بقره، آیه ۳۴. و به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید.

(۲) سوره بقره، آیه ۳۰. من در زمین خلیفه ای قرار می دهم.

قسمت دوم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب آقای حاج محمد خان راستین راجع به مسافرت اروپا استجازه نموده و جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۹ سوال ۱۳۸۶ - ۴۵/۱۱/۲۰

عرض می شود مرقومه محترمه واصل گردید. امیدوارم همواره بر توفیقات و تأییدات افزوده گردد. راجع به مسافرت اروپا برای ملاقات آقازادگان که مرقوم فرموده بودید استخاره شد، مساعد نبود، لذا فعلاً منصرف شوید اولی است. ولی به طور کلی اگر مسافرتی به ممالک غیر اسلامی در نظر داشته باشید، حقّ این است مجرد و بدون خانواده حرکت کنید. در کشوری هم که بدانجا مسافرت می کنید رعایت ذبیحه

(۱) قسمت اول دفتر مکتوبات ایشان بجز چند نامه آخر مربوط به ایام قبل از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) و شروع دوران هدایت و قطبیت حضرت آقای رضا علیشاه است. قسمت دوم تماماً بعد از آن مرقوم شده است.

بفرمایید، چون ذبیحۀ غیرمسلم طبق مذهب شیعه حرام است. چنانکه در سفر بندگان حضرت آقا (قدس سرّه) به ژنو برای معالجه، این قسمت را کاملاً رعایت فرمودند و از ذبیحۀ آنها میل نکردند و ملازمین هم دقت داشتند. مگر آنکه از سوق مسلم باشد، چنانکه در پاریس خود مسلمین در نزدیک مسجد بازاری هم دارند که گوشت نیز می‌فروشند. قبله نما یا قطب‌نما هم برای تعیین قبله باید همراه داشت. همراه داشتن قرآن مجید هم لازم است. همراهان را هم دستور می‌فرمائید در قسمت ذبیحه و غیر آن طبق موازین اسلامی رعایت کامل داشته و ملازمت حضرتعالی را برای خاطر گردش تفریحی ترک ننمایند، مگر امری که خلاف دین و اخلاق و مخالف حیثیت و شؤون نباشد. شایسته است یک نفر از فقرای مورد اطمینان و با محبت و متنسک هم برای مترجم بودن همراه باشد.

راجع به ناراحتی اخوی آقای دکتر نورعلی تابنده مرقوم شده بود. البته از جهت مصیبت عظمی و داهیۀ کبری که همه بدان مبتلا شده‌ایم حق دارند و همه ما مصیبت زده و داغدار و ناراحتیم و این جراحت التیام پذیر نیست، بلکه فقرا هم هر کدام ارتباط معنوی آنان زیادتر است غم و اندوهشان بیشتر است، چون درک می‌کنند که دور شدن جان از تن دردی است بسیار بزرگ و درمان‌پذیر نیست. امیدوارم عنایت غیبی و توجه روح مقدس آن حضرت شامل حال شود. والسلام علیکم / اقل سلطانحسین.

یکی از فقرا راجع به بعض مشاهداتی که برای او دست می‌دهد شرحی نوشته و سؤال کرده بود که آیا رحمانی است یا شیطانی و نیز پرسیده علت لزوم استعاذه در قرائت قرآن و اینکه فرموده‌اند اگر استعاذه نشود ممکن است شیطان در گفته او دخالت کند و چگونه ممکن است شیطان در قرآن دخالت کند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۶ ذق ۸۶ - ۴۵/۱۲/۷

عرض می‌شود مرقومه رسید. انشاءالله خداوند توفیق و نورانیت عنایت فرماید.

دربارهٔ مشاهداتی که نوشته بودید که آیا رحمانی است یا شیطانی، در موقع بروز حالات بر مراقبه و تذکر قلبی و یاد خدا بیفزایید، اگر در موقع مراقبه نیز آن حالات باقی بود رحمانی و گرنه غیر رحمانی است. و در صورت دوم باید بر توجه قلبی افزود تا انشاءالله همهٔ آنها به شهود رحمانی مبدل گردد. در موقع بروز آن حالات هم نباید عجب و غرور پیدا شود و گرنه شهود رحمانی فرار می‌کند و امواج غیبی در قلب اثر نمی‌گذارد. موقع قرائت قرآن مجید هم باید طبق امر وارده در خود قرآن شریف به خداوند از شیطان پناه برد، تا قرائت قرآن از روی وجههٔ خدایی انجام گیرد. و گرنه چه بسیار کسانی مانند بنی امیه و پیروان آنها که قرائت لفظ و ظاهر قرآن می‌کردند، ولی از باطن و حقیقت آن بی‌خبر بوده و زبان آنها زبان شیطان بود. از این رو قرآن آنها را لعن می‌نمود، که رسیده است: رَبِّ تَالِي الْقُرْآنَ وَالْقُرْآنَ يَلْعَنُهُ^۱. امیدوارم خداوند به همهٔ ما توفیق تمسک به ذیل عنایت خودش در همهٔ مراحل سلوک عنایت فرماید. والسلام / اقل سلطانحسین.

در جواب ملیحه خانم معتمدی نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۴۶/۴/۸ - ۸۷/۱ ع/۲۰

عرض می‌شود نامهٔ آن محترمه واصل گردید. سلامتی و توفیق شما را از خداوند خواستارم. جواب سؤالاتی که نوشته‌اید مشروحاً در کتب عرفا ذکر شده و در اینجا به اختصار عرض می‌شود:

۱. معاد عبارت از عود انسان به وطن اصلی خود می‌باشد که روح پس از مرگ ظاهری و ترک بدن بدان عالم عود می‌کند، و آن عالم به مراتب کامل‌تر از عالم دنیا و در طول آن می‌باشد نه در عرض. و قیامت هم عبارت از قیام ارواح بشری در پیشگاه ربوبی است و چون عالم ماده به واسطهٔ حجاب مادیت ظلمانی و عالم جهل، و عالم آخرت

(۱) چه بسا قرآن خوانی که قرآن او را لعن می‌کند.

عالم علم است، از این رو حجاب مادّیت برداشته شده و حقایق بروز و ظهور دارند و اعمال نیک و بد شخص مشهود صاحبشان می‌شود، مانند مکالماتی که در دستگاه ضبط صوت باقی می‌ماند.

۲. تناسخ که عبارت از حلول مجدد ارواح در بدن جسمانی شخص دیگری باشد، مورد انکار بزرگان اسلام و مردود عرفا و فلاسفه می‌باشد، ولی تجسّم اعمال درست است یعنی اعمالی که به توسط اشخاص در دنیا صادر می‌شود در آن عالم مشهود می‌گردد و سبب می‌شود که صاحب آن به صورتی مناسب آن عمل بروز نماید. چنانکه حضرت رسول (ص) در معراج کسانی را در طریق سیر معنوی خود مشاهده فرمودند که بشر ولی به صورت مورچه بودند، که صفت حرص به دنیا آنها را به صورت مورچه مجسم نموده است. یا کسانی را مشاهده فرمود که مشغول خوردن گوشت مردار برادر خود بودند و جبرئیل عرض کرد اینها کسانی هستند که غیبت برادر ایمانی خود می‌کنند. و البته این موضوع غیر از تناسخ یا مسخ است، زیرا هر موجودی موقعی از این دنیا می‌رود که به کمال منظور و متصوّر برای خودش برسد و استعداد او فعلیت پیدا کند و لازمه آمدن به عالم ماده، استعداد و عدم فعلیت است و واضح است که فعلیت تبدیل به استعداد نمی‌شود، از این رو تناسخ یا مسخ جسمانی محال است.

۳. بشر به مقام خدایی نمی‌رسد. *أَيْنَ الثَّرَابِ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ*، چه نسبت خاک را با عالم پاک. ولی اگر از هستی و انانیت خود گذشت چون قطره به دریای فیض احدیت که عبارت از تجلّی الهی است وصل می‌شود، مانند شعاع خورشید که نسبت به صحن منازل مختلف است و شخص ناقص گمان تعدّد در آن می‌برد، ولی اگر دیوارها و خانه‌ها از بین رفت همه شعاع‌ها یکی می‌شود.

چون نماند خانه‌ها را قاعده مؤمنان مانند نفس واحده

و روح خدا عبارت از همان تجلّی غیبی می‌باشد که در بشر دمیده شده است. والسلام / اقلّ سلطان حسین تابنده.

نامه زیر در جواب آقای احمد یونسی پیشکار دارایی زاهدان که سؤالاتی نموده بودند نوشته شد.

هو

۱۲۱

۴۶/۶/۵-۸۷/۱ ج/۲۰

عرض می شود مرقومه محترمه واصل گردید. مزید عزّت و موقّیت جنابعالی را از خداوند خواستارم. جواب سؤالاتی که مرقوم داشته اید، اگر با شرح و بسط ذکر شود از حدود چندین نامه هم بیرون است و ممکن است به کتب مراجعه نمود. و به طور خلاصه بدون توجه به ترتیب و شماره سؤالات عرض می شود:

۱. هدایت از نظر هدایت شده توجه به استقامت نفس است در آنچه برای تکمیل او لازم باشد، و آنهم تا آخرین مرحله لازم است، زیرا در هر مرحله که سالک قدم گذاشت برای سیر بعدی خود، احتیاج به راهنمایی دارد که در هر نقطه سیر اگر به مرحله بعدی راهنمایی نشود خطر گمراهی است. از این رو همه بزرگان حتی خاتم انبیا (ص) از خداوند درخواست هدایت به صراط مستقیم می نمودند.

۲. تزکیه نفس به دوری از شهوت و غضب و منقاد شدن این دو قوه برای قوه عاقله است که تهذیب اخلاق جز از این راه پیدا نشود و نتیجه آن آزادی از قیود ماده و پیوستن به عالم مافوق الطبیعه است. و برای نفس سه مرتبه آتاره و لوّامه و مطمئنه ذکر شده و بعضی هم پس از لوّامه ملهمه را نیز افزوده اند. آتاره نفسی است که مسلط بر تمام وجود شخص حتی قوه عاقله است و او را به بدی امر می کند، و لوّامه آن است که با عاقله در کشمکش و گاهی این و گاهی آن غالب می شود. ملهمه آن است که عاقله تسلط نسبی پیدا نموده و نیکی را به آنان الهام می کند، و مطمئنه آن است که اطمینان به عنایت الهی یافته و از اضطراب و قلق شهوت و غضب رسته است که *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*.^۱

(۱) سوره رعد، آیه ۲۸. آگاه باشید که دل ها به یاد خدا آرامش می یابد.

۳. قطب دایره عبارت از نقطه مرکزی است که گردش همه نقاط و ذرات به گرد آن می باشد و قطب حقیقی عوالم امکان، موجودی است که در هر زمان علت غایی خلقت و مرکز دایره آفرینش است، که در هر زمان عبارت از نماینده کامل خداوند از نبی یا ولی می باشد و اکمل و اشرف همه آنان وجود مقدس پیغمبر ما و بعداً ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) هستند و نمایندگان امام در غیبت، قطب حقیقی نیستند بلکه ظلیت دارند و اطلاق قطب بر آنان به طور مجاز است و وظیفه قطب هدایت و راهنمایی گمگشتگان به سوی خداوند و ارائه طریق سلوک الی الله و تهذیب اخلاق است.

۴. صحت ادعای کسانی که مدعی مقام هدایت می باشند به این است که عمل آنها کاملاً بر وفق دستور شرع مطهره بوده و آنچه برخلاف شرع باشد از آنان سر نزنند و اجازه از شخص مجاز سابق نیز داشته باشند، که به عقیده دراویش نعمت الهی دخالت در امور دینی بدون اجازه از طرف شخص مجاز روا نیست و برای شناختن راهنما باید تحقیق و جستجو نمود. و هر که دارای خصایص مذکوره باشد دعوی او صحیح و گرنه باطل است، که در زمان ائمه (علیهم السلام) نیز غالب کسانی که خدمت آن بزرگواران راهیابی می شدند، مدت ها در جستجو و تحقیق بوده پس از آنکه بر آنان مسلم می شد که هادی کیست دست به دامن آن بزرگواران می زدند. در خاتمه سلامتی و توفیق جنابعالی را از خداوند مسألت دارم. و السلام / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای یوسف موحد از مشکین شهر نامه ای نوشته و سؤالاتی نموده بودند این جواب داده شد:

هو

۱۲۱

ج/۴ - ۸۷/۲ - ۴۶/۶/۱۸

عرض می شود مرقومه مشروحه واصل گردید. امیدوارم خداوند به سرکار سلامتی

و توفیق عنایت فرماید. جواب سؤالاتی که نموده‌اید اگر مشروحاً ذکر شود کتاب مبسوطی می‌شود و در کتب عرفا نیز ذکر شده است، ولی به طور اختصار بدون رعایت تطبیق با اعداد سؤالات جوابی عرض می‌شود.

۱. اگر حضرت حق تعالی وجود خارجی ندارد پس دعوت انبیا و اولیا در همهٔ زمان‌ها به چه چیز و اساس اعتقاد صاحبان ادیان چیست؟ و اثبات وجود خداوند از طرق بسیار در کتب حکمت و کلام مذکور است.

۲. مخاطب در *إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* ذات احدیت است که در همه جا حاضر و ناظر است.

۳. منشأ محبت ذات خداوند است که *فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ* او به تبع محبت به معرفت، به مصنوع و مخلوق خود نیز محبت داشته، و یاد عبارت از توجه به مذکور و حضور مذکور نزد ذا کر است، که توجه الهی به بندگان همواره بوده و می‌باشد. چنانکه کسی که پشت به خورشید داشته باشد، به محض اینکه رو را به خورشید نماید توجه خورشید هم به او مشهود می‌گردد.

۴. مراد از خوف در آیه شریفه همان معنی ظاهر آن است که به ابتلائات مؤمن در این دنیا اشاره می‌فرماید.

۵. رجعت مصطلحه در شیعه توجه و تجلی ائمهٔ هدی (علیهم السلام) است با عدم تجافی از مقام عالی، نه آنکه مراد رجوع از فعلیت به استعداد باشد که آن محال است.

۶. ولایت مطلقه در هر زمان مخصوص بزرگ آن زمان است، که قبل از اسلام نبی مطاع کل در هر زمان بوده. و در زمان ما پیغمبر ما، در خود آن حضرت به طور اکمل و اتم وجود داشت و پس از آن حضرت در ائمهٔ اثنی عشر (علیهم السلام) که جانشینان آن بزرگوار می‌باشند، ظهور داشت و اختصاص به آن بزرگواران دارد. و صاحب ولایت مطلقه کلیه در این زمان حضرت حجّة بن الحسن (عج) می‌باشد و اولیای

(۱) پس دوست داشتم که شناخته شوم.

دیگر همه دارای ولایت جزئیّه هستند، که استفاضه از شعاع تجلی آن بزرگوار می‌کنند. و مظهریت تامّه این ولایت در امیرالمؤمنین علی موجود و در همه انبیا به طور سری و در وجود آنان مکمون بوده و با پیغمبر ما در سرّ و آشکار ظهور داشته و همین ولایت سبب تکمیل و ترقی روحی آنان بوده است. و معرفت امام به نورانیت هم عبارت از ارتباط قلبی با همان وجهه است که آن نیز بر اثر مداومت در ذکر و فکر مأخوذه و یاد خدا حاصل می‌شود.

۷. عدد عوالم و مراتب طولیّه کمالیه به اختلاف مشاهدات عرفا به اعداد مختلفه ذکر شده و در غالب موارد، هفت مذکور گردیده و مراتب سلوک نیز هفت و اطوار قلبیه هم هفت است، و به ظاهر نیز عدد ایام هفته هفت و در اصطلاح هیأت قدیم سیارات هفت است که هر کدام در یک فلک جداگانه قرار دارند، از این رو عدد هفت که در مراتب کمالیه هفتاد و بالاتر می‌شود عدد کاملی است.

۸. ذات خداوند مُکتنه نیست و باید به توسط اسماء و صفات بدو رسید و عبادت او هم به وسیله اسماء است، ولی اگر توجه به خود اسم داشته باشیم از ذات غفلت کرده و حکم کفر را دارد و اگر هم ذات و هم اسم را توجه نموده و عبادت کنیم دو چیز را پرستیده‌ایم و شرک است. توحید آن است که ذات را به وسیله اسماء عبادت کنیم و اسم را آینه مسمی بدانیم.

۹. دوستی و ولایت علی سبب فلاح و نجاح است که هر کسی که بخواهد مدارج کمال را طی کند، باید ولایت علی را داشته باشد. و مقصود از ولایت علی (ع) در هر دوره اطاعت و ولایت امام آن زمان است، که امروز حضرت حجّت بن الحسن (عج) می‌باشد، که همه آنها مظهر علی بلکه علی زمان هستند. و ولایت آن بزرگواران بر همه کس فرض است و چون اتصال رشته از حضرت حجّت به پیغمبر (ص) به وسیله سایر ائمه هدی است که هر کدام در زمان خودشان حجّت خدا بودند، از این رو لازمه ایمان به پیغمبر و حجّت عصر، آن است که به همه ائمه توجه داشته و آنها را مقتدای خود بدانیم و بدان بزرگواران متوسّل شویم. از این رو در تلقین میت نام همه

ائمه (علیهم السّلام) برده می‌شود، ولی امام در هر زمان یکی است، خواب‌هایی هم که دیده‌اید بسیار خوب و انشاءالله مبشر است. باید بر توجه و تذکر افزود. والسلام / اقل سلطانحسین تابنده.

جواب نامه آقای حاج سید حسن میرئی از قم که علت عدم اجابت دعوات را سؤال نموده‌اند.

هو

۱۲۱

۸۷/۲ج/۱۵

عرض می‌شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند خواستارم. راجع به علت عدم اجابت دعاها می‌سؤال شده است. البته نقص در خود ما است چون خداوند وعده فرموده که دعا را اجابت فرماید که اَدْعُوْنِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱ و نیز فرموده: اَمَنْ يُجِيبُ الْمُظْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ^۲. ولی برای اجابت دعا شرایطی هم هست که از جمله اخلاص نیت و انقطاع امید از غیر حق که همان حال اضطرار است و عدم کدورت از مؤمن و ارتزاق از حلال و غیر آنها. خدمت حضرت صادق (ع) نیز همین سؤال شد و عرض کردند: مَا لَنَا نَدْعُوْا وَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا. ^۳ فرمود: لَا تَكُنْمُ تَدْعُوْنَ مَا لَا تَعْرِفُوْنَ وَتَسْأَلُوْنَ مَا لَا تَفْهَمُوْنَ فَالَا ضُطْرًا عَيْنَ الدِّينِ وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ مَعَ الْعَمَى عَنِ اللَّهِ مِنْ عَلَامَةِ الْخِذْلَانِ^۴ و نیز فرموده: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فَلْيُطِيبْ مَكْسَبَهُ^۵ و در خبر دیگر فرمود: فَلْيُبَاسُ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ^۶ و نیز در جواب دیگری که از علت عدم اجابت دعا سؤال کرده بود فرمود: لَا تَكُنْمُ لَا تَوْفُوْنَ

(۱) سوره مؤمن، آیه ۶۰. بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم.

(۲) سوره نمل، آیه ۶۲. آن کیست که در مانده را چون بخواندش پاسخ می‌دهد و رنج از او دور می‌کند؟

(۳) چگونه است که ما او را می‌خوانیم و او اجابت نمی‌کند.

(۴) زیرا کسی را می‌خوانید که نمی‌شناسید و چیزی را می‌خواهید که نمی‌دانید. پس اضطرار عین دین است و کثرت دعا با کوری نسبت به خدا از علامات تیره بختی است.

(۵) کسی که خوشحال می‌شود که دعایش مستجاب گردد باید کسب و درآمد خود را پاک گرداند.

(۶) پس از همه مردم مأیوس و روگردان شو.

بِعَهْدِهِ^۱ و اخبار دیگر نیز در این باره زیاد است. پس باید کوشید که شرایط و اسباب اجابت دعا موجود گردد، در آن صورت البته دعا به اجابت می‌رسد. امیدوارم خداوند به همه ما این سعادت و توفیق عنایت فرماید. وَالسَّلَامُ / اَقْلَ سلطانه حسین تابنده.

در جواب آقای احمد یونسی پیشکار دارایی زاهدان نوشته شده

هو

۱۲۱

۱۷/ج ۸۷/۲- ۴۶/۶/۳۱

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. امیدوارم همواره سلامت بوده باشید و بر عزت و موفقیت افزوده گردد. درباره سؤالاتی که فرموده‌اید، همان طور که قبلاً هم عرض شد اگر جواب مشروح بخواهید باید به کتب عرفا مراجعه کنید، چون از حدود یک نامه و دو نامه بیرون است و مختصراً عرض می‌شود:

۱. آزادی از قیود ماده عدم علاقه به مادیات است که در عین آنکه در کار دنیاکوشا باشد و دست از کار برندارد، به توجه و رو آوردن دنیا زیاد خوشحال نشده و از ادبار آن نیز نگران نگردد و پابند آن نباشد.

۲. ذکر، یاد خداوند است و حقیقت آن مربوط به قلب می‌باشد که باید از آن طریق، روبه سوی خدا رفت که خود فرموده است: *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ*.^۲

۳. ظلّ به معنی سایه است و بزرگان سلسله به عقیده ما جنبه ظلیت نسبت به مقام ولایت مطلقه کلّیه دارند، یعنی همان طوری که ظلّ تابع ذی ظلّ است و از خود شخصیتی ندارد، بزرگان عرفان نیز نسبت به مقام امام (ع) همین سمت را دارند و به پیروی از آن بزرگواران افتخار می‌کنند.

۴. علم حقیقی معرفت خداوند است که حقایق امور نیز از آن طریق بر شخص مکشوف

(۱) زیرا شما به عهد وی وفا نمی‌کنید.

(۲) سوره رعد، آیه ۲۸. آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.

می‌گردد. و آن بسته به عنایت غیبی است که بر قلب مؤمن القا می‌فرماید، ولی وظیفه ما نیز جهد و کوشش است که:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند در طلبش هر چه توانی بکوش
 ۵. راه شناختن راهنما تحقیق کامل از طریق عقل و نقل می‌باشد. و راهنما که به سوی حق راهنمایی می‌کند، باید خودش کاملاً عامل به احکام و واقف بر امور لازمه سلوک باشد.

۶. طریق سلوک الی الله نیز همان طور که عرض شد از قلب است که باید از آن راه روبه سوی خدا رفت و ابتدا اعضا و جوارح را به عمل بر طبق دستور شرع مطهر آماده نمود، سپس قلب را نیز از رذائل تخلیه و به صفات پسندیده تخلیه و با یاد خدا تجلیه داد. والسلام / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای شیخ محمد سمّامی از نجف راجع به شعر مولوی «چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد» و شعر «بار دیگر از ملک قربان شوم» و عبارت حسین منصور حلاج فَاذَا عَمَّتْ سَبْعًا أَتَيْتَ خَيْرَ نَبَاتٍ^۱ سؤال نموده و جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۳ شعبان ۱۳۸۷ - ۴۶/۸/۱۵

عرض می‌شود مرقومه محترمه واصل گردید. سلامتی و ازدیاد عزّت و توفیق سرکار را خواستارم و امیدوارم اعمال و زیارات مقبول درگاه الهی واقع گردد و حقیر را نیز از دعا و یاد، مخصوصاً هنگام تقبیل اعتاب مقدّسه، فراموش ننماید. درباره شعر مولوی (علیه الرّحمه) که فرمود: «چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد» سؤال شده. منظور آن است که در عالم ملکوت و مافوق الطّبیعه اختلاف و نزاع نیست و همه بر توحید و

(۱) پس هنگامی که به هفت رسید، بهترین گیاه می‌روید.

عبودیت حق مفطور و متحدند، چون آن عالم دار تکلیف نیست، از این رو حکم فطرت که *كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدُّ عَلَى الْفِطْرَةِ*^۱ و عبارت از اقرار به توحید است در آنجا مجری است. و فرعون هم از نظر فطرت مقرب به وحدانیت است که در موقع غرق شدن هم که وارد آن عالم شد، حکم فطرت به خاطرش آمد و گفت *أَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ*^۲. پس در آن عالم یعنی قبل از آمدن به این عالم، فرعون هم در اقرار به توحید از نظر فطرت حکم موسی را داشت، و چون به این عالم آمد فرعون شد و با موسی جنگید.

شعر حسین منصور حلاج هم اشاره به مراتب سبعة سلوک است، که پس از گذشتن از آن مراتب حالت فنای معنوی حاصل شده و انانیت مضمحل می‌گردد، که *لَنَا مَعَ اللَّهِ خَالَاتٌ*^۳ اشاره بدان است. شعر دیگر مولوی هم که فرموده «بار دیگر از ملک قربان شوم» اشاره به مقام عالی انسانیت است که طبق اخبار و احادیث مافوق ملک است. چنانکه عقیده ما درباره ائمه طاهرين (عليهم السلام) همین است و بالاترین مقام آن را پیغمبر اکرم دارا بود که *لَوْ دَنَوْتُ أُمَّلَّةً لَأَخْتَرْتُ*^۴ بدان اشاره دارد. و خدمت آقایان دوستان سلام عرض دارم. / والسلام.

در پاسخ نامه آقای علی اصغر برجیان نوشته شده:

هو

۱۲۱

۲۳ ذق ۸۷ - ۳/۱۲/۹۶

عرض می‌شود مرقومه رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. از اینکه درصدد

(۱) هر فرزندی به فطرت [ایمان] آفریده می‌شود.

(۲) سوره یونس، آیه ۹۰. ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند نیست.

(۳) ما با خداوند حالاتی داریم.

(۴) اگر یک سر موی برتر پریم فروغ تجلی بسوزد پریم.

فهمیدن و رفع شبهه برآمده‌اید خوشنود شدم. شخص منصف و متدین همواره باید در امور به مضمون *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا*^۱ تحقیق نموده و طبق آیه شریفه *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا*^۲ بدون تحقیق در صدد تخطئه و ردّ مسلم نباشد. سوالاتی که نموده‌اید جواب مفصل آنها در کتب عرفا ذکر شده و بعضی آنها را هم در رساله رفع شبهات ذکر نموده‌ام. اکنون نیز جواب مختصراً عرض می‌شود:

۱. هیچ‌یک از عرفا دعوی الوهیت ننموده بلکه به پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و تشیع افتخار داشته و اگر بعضی اشخاص مانند بایزید، کلماتی بر زبان رانده‌اند که ظاهر آن خلاف است، در موقع بی‌خودی و جنون الهی بوده و چون به خود آمده‌اند خود مُنکر آن گردیده‌اند. سفیان ثوری و امثال او هم از سلسله ما نبوده و به طور کلی کسانی که پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) ننمایند مورد اعتراض، بلکه اعمالشان مردود است.

۲. تشیع مراتبی دارد و به عقیده ما کمال آن در این است که ارتباط قلب هم با خالق تکمیل شده و در همه حال دل را با خدا داشته باشند.

۳. تمثیل صورت شیخ به هیچ وجه جایز نیست و به فقرا دستور داده نشده، مخصوصاً در نماز که توجه به غیر حق ولو بزرگان باشد شرک است. و کسانی که در نماز از یاد خدا دور و به دنیا مشغولند، نمازشان بالا نمی‌رود و تمثیل که بدون اختیار است غیر از تمثیل است.

۴. قطب حقیقی عالم امکان در هر زمان ولی وقت و صاحب الامر است و امروز قطب عالم حضرت حجة بن الحسن العسکری (عج) می‌باشد.

۵. معراج پیغمبر اکرم (ص) به عقیده ما جسمانی بوده و معراج روحانی برای همه انبیا و اولیا بوده، بلکه برای مؤمن واقعی هم نمونه آن حاصل می‌شود، که *أَلْصَلْوَةُ مِعْرَاجٌ*

(۱) سوره حجرات، آیه ۶. اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.
(۲) سوره نساء، آیه ۹۴. به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویید که مؤمن نیستی.

- المؤمن^۱. ولی معراج جسمانی اختصاص به حضرت ختمی مرتبت (ص) داشته و آن نیز فقط یک یا دو مرتبه بوده است.
۶. موضوع حقوق خدایی، حکم آن همان است که در کتب فقهیه ذکر شده و آن هم که تذکر داده شده برای آسانی حساب است و شرح آن در رساله رفع شبهات ذکر شده است.
۷. مشرک و کسانی که معتقد به خداوند یکتا نیستند، طبق صریح آیه شریفه إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ طاهر نبوده و نجس می‌باشند، ولی درباره اهل کتاب بین علما اختلاف است و عقیده ما طهارت اهل کتاب می‌باشد مگر با مزاولت خمر و خنزیز که بالعرض نجس می‌شوند.
۸. موضوع بیعت هم در قرآن مجید مذکور و آیات در این باب زیاد است و در هیچ موردی سلسله ما برخلاف دستور قرآن رفتار ننموده و بیعت هم بدعت نیست، بلکه خلاف آن به بدعت نزدیک تر است که شرح آن در رفع شبهات ذکر شده است. والسلام/اقل سلطانحسین تابنده.

نامه زیر برای دستورکلی فقرا به آقای فانی به مشهد نوشته شده:

هو

۱۲۱

ج/۲ - ۸۸/۱ - ۴۷/۵/۶

عرض می‌شود سلامتی و مزید عزت و توفیق آن برادر مکرم را از خداوند خواستارم. مدتی است نامه نرسیده، انشاءالله کسالتی عارض نیست. به طوری که مسموع شده بعضی از اخوان در رعایت وظایف مقرر و مراقبت دستورات قصور می‌ورزند و حتی گاهی در مجالس فقری هم شوون و حیثیات فقر را حفظ نمی‌نمایند.

(۱) نماز معراج مؤمن است.

(۲) سوره توبه، آیه ۲۸. مشرکان نجس‌اند.

باعث تأثر و تأسّف شد، که چرا بعضی از ما باعث بدنامی خودمان و فقر و بزرگان می‌گردیم. اگر ما برخلاف وظایف رفتار کنیم اضافه بر آنکه زیان مادی و معنوی برای خودمان دارد، سبب ایراد و اعتراض بیگانگان و موجب لکه دار شدن حیثیت فقر و بدنامی دیگران می‌گردیم. و مسؤولیت ما خیلی زیادتر از دیگران است، که خداوند در قرآن کریم برای نزدیکان پیغمبر (ص) اجر طاعت و عذاب معصیت را دو برابر دیگران ذکر فرموده است. مرحوم آقای شهید (طاب ثراه) عبارتی به این مضمون فرموده‌اند، که فقیر در حال معصیت مانند این است که آلت قتاله به دست بگیرد و قصد قتل صاحب خود نماید. فقیر باید بیش از دیگران مراقب آداب شرع مُطَهَّر بوده و بدنام‌کننده نکونامان نباشد. مجالس فقری هم بسیار مقدّس و محترم و مخصوص یاد خدا و بندگی او و استشفاع از بزرگان دین و توسّل به آن بزرگواران است، باید آن مجالس را از آلودگی‌های ظاهری و پلیدی‌های روحی و معنوی پاک داشت و با ادب وارد شد: شستشویی کن و آنکه به خرابات حرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده کسانی که نمی‌توانند آداب را رعایت کنند، خوب است حاضر در آن مجالس نشوند، که باعث سخط خدا و پیغمبر و بزرگان دین می‌گردد. امیدوارم تذکرات فقیر مؤثر واقع شده و از این به بعد بیش از پیش مراقبت در آداب و وظایف دینی و شعائر مذهبی بنمایند. خدمت همه اخوان سلام عرض و توفیق همه را خواستار و از همه درخواست دعا دارم. / والسلام علیک و قفک الله.

آقای عبدالکریم شمس آبادی آموزگار از نیشابور نامه‌ای راجع به فرمایش مرحوم آقای شهید و اجازه نفرمودن تعدّد زوجات نوشته و تذکر داده که بعض فقرا برخلاف فرموده ایشان رفتار می‌کنند. جواب که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۹ شعبان ۸۸ - ۱۳۴۷/۸/۲۰

عرض می‌شود: نامه سرکار رسید. از یادآوری و اظهار محبت خشنود شدم و

سلامتی و موقّیت سرکار را از خداوند خواستار و امیدوارم در مأموریت جدید به شما خوش بگذرد. راجع به تعدّد زوّجات و روش بعض اخوان که بر خلاف آن است سؤال شده. تعدّد زوّجات که در شرع مقدّس اجازه داده شده، مبتنی بر شرایطی است که از جمله رعایت عدالت می باشد. و چون این امر خیلی مشکل است، در قرآن مجید فرموده: **فَإِنْ حِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً^۱** و در جای دیگر فرموده: **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ^۲**، که خود دلیل بر این است که حتی الامکان باید از تعدّد زوّجات خودداری نموده، و به استناد همین دو آیه شریف بزرگان ما مهتماً ممکن اجازه نمی فرمودند. ولی اگر تعدّد واقع شود چون اساس آن اجازه داده شده است، عقد باطل نیست و زوجیت واقع شده است. والسلام / اقلّ سلطانحسین.

آقای رضا قره داغی از شوشتر راجع به تَفَالُّ از حافظ در مجالس فقری نوشته بودند. جواب که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۴ رمضان ۸۸ - ۴۷/۹/۱۴

عرض می شود: نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند توفیق عنایت فرماید. تَفَالُّ از دیوان حافظ (علیه الرّحمه) از سابق هم معمول بوده و از این رو آن شاعر عارف به لسان الغیب معروف شده، ولی نه آنکه مقدرات و سعادت و شقاوت اشخاص را به طور صحیح تعیین نماید، زیرا تَفَالُّ فقط امتحان است. در مجالس فقری هم تَفَالُّ که جنبه شخصی پیدا می کند مناسب نیست، بلکه باید کلمات نظم و نثر بزرگان

(۱) سوره نساء، آیه ۳. و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید، تنها یک زن بگیرید.
(۲) سوره نساء، آیه ۱۲۹. هرچه بکوشید هرگز نتوانید که در میان زنان به عدالت رفتار کنید هرچند که میل زیادی به آن داشته باشید. لکن یکبار به سوی آن میل نکنید.

برای مزید توجه به یاد خدا و وجهه غیبی یا برای استفاده از مطالب آنها و عمل کردن به دستورات خوانده شود، نه آنکه به تفأل اکتفا شود. خدمت همه دوستان سلام عرض دارم. / والسلام.

آقای حسین تنهایی دانش آموز دبیرستان از اصفهان درباره علل و درمان بیماری های روحی از نظر عرفا که خواسته در آن باره سخن گوید نامه ای نوشته، که بعض نویسندگان بر نظریه عرفا و ایراد گرفته و گفته اند: تعالیم عرفانی خوب ولی فردی است نه اجتماعی، به علاوه مکتب ایده آلی است نه علمی. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲ سوال ۸۸ - ۴۷/۱۰/۱

عرض می شود نامه آن برادر مکرم رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. موضوعی که در نامه خود اشاره نموده اید (علل و درمان بیماری های روحی از نظر عرفا) خیلی مهم است و تتبع و بحث و تحقیق کامل آن به مطالعه کتب عرفانی احتیاج دارد و خلاصه آن این است که عرفا معتقدند: بیماری های روحی و امراض معنوی بر اثر توغل در مادیات و غفلت از حق و اعراض از مافوق الطبیعه ایجاد می شود و درمان هم به پیروی از دستورات مقدسه پیغمبر اسلام که فرمود: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۱ و اطاعت اوامر مربی دینی و هادی واقع می گردد. و باید متوسل به پزشکان روحی و طبیبان معنوی گردید و دستورات آنان را که نمایندگان حضرت رسول (ص) می باشند و امر به اطاعت مقدسات اسلام می نمایند به کار بست. که مولوی (علیه الرحمه) می فرماید:

هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر / دامن آن نفس کش را سخت گیر

(۱) من مبعوث شده ام تا اخلاق نیکو را به اتمام برسانم.

دو ایرادی هم که بر تعالیم عرفا گرفته‌اند ناشی از عدم تحقیق و سوء تفاهم یا از غرض و عناد است. زیرا:

۱. تعالیم عرفا تنها فردی نیست بلکه هم فردی و هم اجتماعی است که سعدی فرماید: «عبادت بجز خدمت خلق نیست». عرفا می‌فرمایند شرع مقدّس اسلام بین ظاهر و باطن جمع فرموده و امر به کسب و کار نموده و دستور داده که کار دنیا ترک نشود، ولی اگر همان کار را با یاد خدا انجام دهند، عبادت محسوب می‌شود. اندر همه جا با همه کس در همه کار می‌دار نهفته چشم دل جانب یار عرفا به کسانی که در راه سلوک باشند دستور خدمت به برادران دینی و شفقت و کمک به همهٔ بندگان خدا می‌دهند:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا پس می‌توان گفت یگانه مکتبی که کاملاً منویات شارع مقدّس اسلام را عملی نموده و دستور داده، مکتب عرفان واقعی است که جمع بین شریعت و طریقت نموده و علاوه بر آن به داشتن کسب و کار اهمّیت زیاد داده است.

۲. و نیز مکتب عرفان برای کسانی که وجههٔ همّتشان حقّ و حقیقت است ایده‌آلی صرف نیست، بلکه عین حقیقت و واقعیت است؛ ولی برای کسانی که هم آنان فقط مصروف امور مادی می‌باشد و به تربیت روح و سیر در عوالم معنوی نمی‌پردازند یا معتقد نیستند، این جنبه را پیدا می‌کند. مانند طفل دبستانی که به همان درس و کتاب خود دلخوش و مغرور است. او فهمیدن ریاضیات عالیّه و رموز آن را ممکن است کاملاً خیال و ایده‌آل گمان کند، چون از حدود فهم او بیرون است؛ یا دانش آموزی که در کلاس‌های اوّل دبیرستانی باشد نمی‌تواند به رموز موشک آسمان پیما پی‌برد. و در ازمنهٔ سابقه هوانوردی را فقط افسانه و ایده‌آل گمان می‌کردند، ولی بعداً به مرحلهٔ عمل رسید. و این خیال‌ها بر اثر نقص و غرور بیجاست، باید خود را برساند تا ببیند حقیقت صرف است.

گر به اقلیم عشق رو آری همه آفاق گلستان بینی

آنچه بینی دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت همان بینی
امیدوارم خداوند توفیق درک حقایق به ما عنایت فرماید. والسلام / اقل سلطانحسین
تابنده.

آقای مهدی کریمی راجع به علت پیدایش بشر و علت بطلان روزه بر اثر فرو بردن سر به زیر آب
سؤال نموده بودند. این جواب داده شد:

هو

۱۲۱

۵ سؤال ۸۸ - ۴/۱۰/۴۷

عرض می شود نامه آن برادر مکرم واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را از
خداوند خواستارم. جواب سؤالاتی که نموده اید در کتب بزرگان مشروحاً ذکر شده
است. به طور خلاصه عرض می شود:

۱. پیدایش بشر برای استکمال روحی او در مراتب مادی و معنوی است، که کُنْتُ كُنْتُ
مَخْفِيًا فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.^۱ و بلکه کمال این جهان و ظهور مکنونات
آن به واسطه وجود بشر است، که واسطه بین مادیت و تجرد و جامع دو وجهه است.
و اگر بشر ایجاد نمی شد نه کمالات روحی ظهور می کرد و نه اسرار این جهان مادی
کشف می شد. و خداوند او را برای نشان دادن قدرت و عظمت خود خلق کرد و
خلقت او را وسیله ظهور اسرار این جهان و ارتقای موجودات مادی از دروازه
انسانیت به عالم تجرد قرار داد.

۲. راجع به علت بطلان روزه بر اثر فرو بردن سر به زیر آب، سؤال شده. احکام عبادی
دیانت مقدسه تعبّدی است و درک علت واقعی آن برای افراد جز راسخین در علم
میسر نیست، ولی چون پوست سر دارای منافذ و مسام زیادتر می باشد، آب را

(۱) من گنج پنهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم پس مخلوقات را خلق کردم تا شناخته شوم.

به خود جذب می‌کند، از این رو موجب بطلان روزه می‌شود. راجع به ریزش موی سر ممکن است سر را در حمام با سدر و تخم مرغ بشویید و برای تقویت آن هم، موقعی که بخواهید حمام بروید، شب قبل نخود پخته (برشته) را با نبات بکویید و شب سر را بچسبانید و صبح در حمام بشویید و اگر مفید بود چند مرتبه که به حمام می‌روید تکرار کنید. / والسلام.

آقای حاج یوسف قوساز از قزوین نامه نوشته و سؤالاتی نموده. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۴ سؤال ۸۸-۱۳/۱۰/۴۷

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. از ابراز علاقه به درک حقایق و امور دینی خشنود شدم. سلامتی و موققتیت سرکار را از خداوند خواستارم. جواب سؤالاتی که نموده‌اید چون در کتب عرفا مشروحاً ذکر شده در اینجا به اختصار عرض می‌شود:

۱. عرفا و صوفیة شیعه به پیروی ائمة اثنی عشر (علیهم السلام) افتخار داشته و معتقدند که یگانه راه رسیدن به خدا، ولایت علی (ع) و یازده نفر جانشینان آن بزرگوار است. و در این امر ثبات و تعصب کامل دارند و بلکه رسمیت یافتن تشیع در ایران به واسطه صوفیان صفوت نشان بود که شاه اسماعیل صفوی بدان اقدام نمود. فقهای شیعه نیز مبلغین احکام شرع حنیف اسلام و مذهب مقدس جعفری هستند و بین عرفای حقیقی و فقهای واقعی در سابق اختلافی وجود نداشته و اکنون هم همین طور است و ایجاد اختلاف از طرف مغرضین و متشبهین به آنان می‌باشد.
۲. همان طوری که ذکر شد ما به اثنی عشری بودن افتخار داریم و اصول دین و مذهب برای شیعه حقیقی که ما بدان مفتخریم، همان است که در کتب کلام شیعه ذکر شده است.
۳. صوفیة معتقدند که همان طور که برای هر یک از اعضا و جوارح انسان تکلیف عبادی

معین شده، برای قلب نیز که اشرف اعضاست تعیین تکلیف شده است، که باید در تصحیح ارتباط قلبی کوشید و دخالت در امور دینی نیز بدون اجازه کسی که اجازه او مضبوطاً به امام (ع) برسد جایز نیست.

۴. راه رسیدن به خدا از دل و به وسیله تصحیح عمل قلب است، ولی اعمال شرعیۀ عبادیه هم باید باشد و عمل بدانها لازم است، که بدون آنها وجهه قلبیه کامل نمی شود. چنانکه مغز بادام بدون پوست آن نمو نمی کند و فاسد می شود، ولی کمال اعمال ظاهریه هم به حضور قلب است که لا صلوة الا بحضور القلب. امیدوارم خداوند توفیق معرفت خود به ما عنایت فرماید. والسلام / اقل سلطانحسین.

آقای سید یوسف تابناک رئیس قند و شکر گچساران نامه ای نوشته و مطالبی سؤال نموده بودند. جواب که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۸ ذق ۸۸ - ۴۷/۱۱/۷

عرض می شود مرقومه محترمه واصل گردید. از ابراز محبت و لطف و شکر نعمت ایمان خشنود شدم. از خداوند متعال سلامتی و ازدیاد عزت و حال محبت سرکار را خواستارم. مؤمن باید همواره شکرگزار نعمت بزرگ ایمان بوده و از راه دل ارتباط را زیادتر نماید تا انشاءالله توفیق حال حضور حاصل شود و بعد و دوری زائل شود.

۱. موضوع حقوق خدایی که سؤال شده. حقوق مالی خدایی در محل هایی که در شرع مطهر دستور داده شده باید صرف شود و اگر در همانجا مستحقّی خواه از نزدیکان و بستگان و خواه غیر آنان در نظر داشته باشید، همانجا به مصرف مستحقّین یا امور خیریه برسانید.

۲. در مسائل شرعیۀ فرعیّه به رساله عملیۀ آقایان مراجع تقلید مثلاً آقای شریعتمداری که در قم هستند، رجوع نمایید و طبق آن عمل نمایید.

۳. خواندن ادعیه مأثوره از ائمه اطهار (علیهم السلام) اگر حال توجه قلبی تام باشد خوب است ولی باید توجه داشت که تنها به خواندن زبانی اکتفا نشود، بلکه با حضور قلب و خضوع توأم باشد که حضور قلب در همه عبادت‌ها شرط پذیرش است، که لا صلوة الا بِخُضُورِ الْقَلْبِ.^۱

۴. خواندن قرآن هم البته وظیفه هر فردی از مسلمین است. ولی در قرائت آن نیز باید کوشش شود که با توجه تام و تدبّر در معانی آن باشد، که مصداق إقْرَأُوا زَقّاً^۲ واقع شویم، نه آنکه مشمول رَبِّ تَالِي الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ^۳ (خدای نکرده) بوده باشیم. به طور کلی در عبادات واجبه و مستحبه باید کیفیت را مراقبت داشت نه کمیت را، ولی البته اگر هر دو را بتوانیم داشته باشیم اولی است.

۵. حضور اشخاص غیر فقیر در مجالس فقری مانعی ندارد، حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ^۴ و اگر سؤالی نمودند، در صورتی که کاملاً واقف به جواب صحیح آن باشید جواب دادن مانعی ندارد و گرنه به مطلعین ارجاع شود.

۶. زیارت حضرت حسین (ع) و حضرت رضا (ع) و حضرت حجت (عج) طبق دستوری است که از سابقین به ما رسیده و همین دستور است که به غیر فقرا نیز سرایت کرده و امروز در شیعه عمومیت دارد. حسین (ع) مظهر عشق و جذب مطلق و حضرت رضا (ع) مظهر سلطنت و خلافت الهیه و حضرت حجت (عج) جامع وحدت و کثرت و ظاهر و باطن است. و چون كَلَّمُهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ^۵ به هر یک از ائمه هدی (علیهم السلام) متوسل شویم صحیح است، ولی اساس توسل به حضرت حجت است. خدمت همه اخوان سلام عرض دارم. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ / اَقَلَّ سُلْطَانِ حَسَنِينَ.

(۱) نماز بدون حضور قلب، نماز نیست.

(۲) بخوان و بالا برو.

(۳) چه بسا قرآن خوانی که قرآن او را لعن می‌کند.

(۴) سوره توبه، آیه ۶. تا آنکه کلام خدا را بشنود.

(۵) همه آنها نور واحدی هستند.

آقای عبدالکریم شمس آبادی از نیشابور نامه‌ای راجع به علت قَلت انتشار کُتب عرفا و زلزله گناباد و مذاکره بعض مغرضین نوشته بودند. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۲۴ ذق ۸۸ - ۲۳ / ۱۱ / ۴۷

عرض می‌شود مکتوب سرکار واصل گردید. سلامتی و موفقیت سرکار را از خداوند خواستارم. کتب عرفانی و آثار بزرگان عرفا بسیار و کسانی که جويا باشند دسترسی به آنها پیدا می‌کنند. و همان طور که کُتب علمی مخصوص اهل آن می‌باشد و هر کس نمی‌تواند از آنها استفاده کند، کتب عرفانی نیز مخصوص اهل آن است و کسانی که ذوق و لذت درک حقایق داشته باشند جويای آن می‌باشند و اگر بویی از عالم حقیقت به مشام آنها رسیده باشد، می‌توانند درک کنند. بلایا و گرفتاری‌هایی هم که پیدا می‌شود برای بزرگان و مقربان درگاه برای علو درجه و برای مؤمنین از نظر آزمایش و امتحان یا تنبیه و برای سایرین بلا یا عذاب است. و بلایا برای همه طبقات مذکوره پیدا می‌شود، چنانکه زلزله یا سیل یا طوفان یا امراض مختلفه برای همه افراد بشر به ظاهر یکسان و همه بدانها مبتلا می‌شوند، ولی علت ابتلای هر کدام امر مخصوصی است که عرض شد. و امسال بیشتر جاها و بلاد ایران گرفتار این بلیات شدند. و سیل اخیر خوزستان و فارس و بلکه اطراف نیشابور هم به طوری که در جراید مشاهده شد باعث زیان‌های بسیاری گردید. در زلزله اخیر گناباد بحمدالله هیچ یک از فقرا به عنایت حق صدمه جانی و بدنی ندیدند و خسارات مالی هم البته برای خداوند قابل جبران است. و این قبیل امور بر استقامت و ثبات مؤمنین حقیقی می‌افزاید و ملامت دیگران دلیل عدم بصیرت خود آنان است، فی قلوبهم مرض^۱ بلکه ابتلاآت بیشتر برای مؤمنین است. والسلام / اقل سلطانحسین.

(۱) سوره بقره، آیه ۱۰. در دل‌هاشان مرضی است.

آقای صالح وحدت نامه مفصلی نوشته و سؤالات زیادی نموده همچنین از آقای آموزگار گله کرده و از کدورت بین خدام صحن مزار سلطانی اظهار تأثر کرده بودند. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۲۶ ذق ۸۸- ۴۷/۱۱/۲۵

عرض می شود مرقومه واصل گردید. از حسن توجه به مطالب روحی و حقایق دینی خشنود شدم. امیدوارم سلامت بوده باشید و خداوند توفیق دهد و اصلاح امور فرماید. موضوع مربوط به آقای آموزگار، گمان می کنم سوء تفاهمی برای سرکار شده و ایشان نظری نداشتند. موضوع خدام صحن هم نظر سرکار درست است، ولی گاهی این طور چیزها پیش می آید، فعلاً بحمدالله رفع شده است.

موضوع تعلیم راهروان به مطالب عرفانی، فقرا باید رفتار و گفتارشان طوری باشد که سوء تفاهمات دیگران را رفع نموده باعث تحیب و تشویق آنان گردند. ولی تبلیغ زبانی معمول نبوده و نیست و درک مطالب فقری هم منوط به سیر و سلوک است نه به خواندن از روی کتاب.

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل اسپید همچون برف نیست
جواب سؤالاتی که شده اگر مشروح ذکر شود کتابی جداگانه می شود و جواب همه آنها در کتب بزرگان ذکر شده است. ولی با درج پاسخ هر چند سؤال در یک جواب، به طور خلاصه عرض می شود:

۱. خداشناسی منوط به شناختن نفس و عالم است: سُرْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.^۱

۲. خداوند در همه جا ظهور دارد و همه موجودات به افاضه او وجود دارند، ولی

(۱) سوره فُصِّلَتْ، آیه ۵۳. زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.

- هیچ کدام او نیستند. چنانکه برق در همه شعله‌ها و لامپ‌ها وجود دارد و همه روشن هستند و برق در همه جا هست، ولی هیچ یک از لامپ‌ها برق نیست و برق به همه آنها محیط است. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.^۱
۳. بنده با بقای انانیت نمی‌تواند دعوی خدایی کند، اَيْنَ التُّرَابِ وَ رَبِّ الْاَرْبَابِ.^۲ حلاج هم که گفت اگر با توجه به خود و استشعار و بقای انانیت بوده شرک و کفر گفته.
- از عدم حرف هستی نیاید از فنا خودپرستی نشاید
۴. عیسی (ع) خود را پسر خدا نفرموده بلکه او را پدر آسمانی گفته و درباره خود فرموده اِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِي الْكِتَابُ.^۳
۵. خداوند خواست قدرت خود را برای یهود که گفتند: يَدُ اللَّهِ مَغْلُوْلَةٌ^۴ نشان دهد، لذا به نفخه رحمانی، نه بشری، ایجاد عیسی (ع) فرمود و دامن مریم به اتفاق مسلمین و مسیحیان پاک و پاکیزه بود، وَاَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرًا^۵ درباره او ذکر شده است.
۶. قصه‌های کتب آسمانی به همدیگر نزدیک و بعضی حکایات قرآن شبیه قصص تورات است. در میان مردم هم که شهرت داشته از همین کتب آسمانی گرفته شده است. و منظور از ذکر آنها هم سرمشق گرفتن از حالات نیکان: لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^۶ و عبرت گرفتن از عاقبت کار بدان است، اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّاُولِي الْاَبْصَارِ.^۷
۷. فرشتگان موجودات مجرد هستند که نمونه آنها در انسان هم موجود و اگر بشر از مادیت صرف نظر نموده به عالم تجرد سیر کند، موجودات مجرد برای او مکشوف می‌گردند، فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا.^۸

(۱) سوره حدید، آیه ۳. اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.

(۲) چه نسبت است خاک را با رب الارباب.

(۳) سوره مریم، آیه ۳۰. همانا من بنده خدایم که به من کتاب عطا کرد.

(۴) سوره مائده، آیه ۶۴. دست خدا بسته است.

(۵) سوره مریم، آیه ۲۰. هیچ بشری به من دست نزده است.

(۶) سوره احزاب، آیه ۲۱. رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است برای شما.

(۷) سوره نور، آیه ۴۴. همانا خردمندان را در این عبرتی است.

(۸) سوره ق، آیه ۲۲. پس امروز چشمانت تیزبین شده است.

چشم دل بازکن که جان بینی
ولی مشاهده آنها با چشم ظاهر میسر نیست.

رو مجرد شو مجرد را بسین دیدن هر چیز را شرط است این
۸. دانشمندان هم در مراتب و کشفیات علمی خود یک نوع الهامی دارند و آن نیز بر اثر تمرکز ذهن و فکر آنها در یک امر معین است. و انبیا و اولیا چون همواره هم خود را مصروف یک امر قرار داده و یاد دلدار را در دل متمرکز نموده‌اند، از این رو حقایق عوالم مجرد بر آنها کاملاً مکشوف است. مَنْ جَعَلَ هَمَّهُ هَمًّا وَاجِدًا كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ هُمُومِهِ،^۱ دیگران در موضوعات مخصوصه و مختلفه تفکر می‌کنند و از معلول به علت پی می‌برند، یا از اثری به اثر دیگر واقف می‌شوند. ولی بندگان خدا و مقربان آن درگاه از علت به معلول پی برده و از تمرکز یاد خدا در دل موفق به کشف و شهود حقایق می‌گردند. چون سؤالات زیاد بود، با آنکه میل داشتم نامه مختصر شود در عین اجمال مفصل گردید. امیدوارم با اجمالی که دارد مطالب بر شما مکشوف گردد. والسلام / اقل سلطانحسین.

آقای محمد علی اشتریان از حیدرآباد دکن نامه نوشته و راجع به دیگ جوش و مصافحه مطالبی سؤال کرده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۴ محرم ۸۹ - ۴۸/۱/۲۳

عرض می‌شود مرقومه آن برادر مکرم واصل گردید. سلامتی و توفیق و ازدیاد حال محبت سرکار و همه اخوان را از خداوند متعال خواستارم و امیدوارم خداوند همه ما را قدردان نعمت ولایت و ایمان بگرداند.

(۱) کسی که هم خویش را یکی گرداند، خداوند او را از سایر همومش بی‌نیاز می‌کند.

دربارهٔ دیگ جوش سؤال شده. همان طور که قبلاً تذکر داده‌اند دیگ جوش موقعی باید داده شود که دستور صریح صادر گردد. البته مهمانی و ضیافت مؤمنین همیشه خوب است و مانعی ندارد، ولی دیگ جوش منوط به دستور خاص است و فقرای سلسلهٔ ما بدون اجازه و دستور بدان اقدام نمی‌کنند.

مصافحه هم برای تازه شدن خاطرهٔ عهد و پیمان و تشدید مودت و محبت ایمانی بین مؤمنین و بوسیدن هم طبق بعض اخبار از نظر *یُدُّاللهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ* پسندیده است و تعداد آن مناط نیست. ولی مؤمنین از نظر اینکه باید همه نسبت به همدیگر کمال محبت داشته و خضوع و خشوع خود را نسبت به دیگران برسانند، کوشش کنند که این حال در آنها پیدا شده و عجب و غرور و خودبینی را که مخالف سلوک است از خود دور نمایند. از این رو فرقی بین افراد عادی مؤمنین در تعداد آن نیست و سالکین دستور دارند پیشقدمان را احترام نمایند، ولی نه آنکه برای پیشقدمان موجب غرور گردد، که خود را مقدم و افضل دانند یا در ترتیب مصافحه فرقی بگذارند و مزیتی برای خود قائل شوند، بلکه پیشقدمان هم باید کمال محبت را ظاهر نموده و خضوع و خشوع را عملاً به دیگران بفهمانند و برای خود فرقی قائل نشوند؛ مگر آنکه دستور صریحی دربارهٔ فردی داده شود. امیدوارم فقرای آنجا از متقدمین و لاحقین عموماً با یکدیگر به نهایت محبت و مهربانی رفتار نموده، خودخواهی و کبر و غرور و آنچه موجب کدورت و اختلاف است در آنان وجود پیدا نکند.

از بدگویی معاندین *شِکْوِه* شده موجب تأثر گردید، ولی دنیا همه وقت این طور بوده و اهل دنیا مخالف حق بوده و می‌باشند. ما باید رفتار خود را طوری کنیم که باعث محبت و رفع سوء تفاهم دیگران شود و عملاً موجب تشویق و ترغیب آنان گردیم. خدمت آقای حسن طبسی و آقای قنبر علی همتی سلام عرض دارم. مدتی است از هیچ‌یک از آن دو نفر نامه نرسیده. انشاءالله حالشان خوب است. خدمت سایر اخوان آنجا سلام عرض و توفیق همه را از خداوند خواستارم. آقای حاج محمد همتی چند روز قبل در اینجا بودند، حالشان خوب بود، به تهران حرکت کردند. والسلام علیک / اقل سلطان حسین.

نامه‌ای است که در جواب بانو عفت بهبهانی صبیّه آقای شیخ جعفر فانی نوشته شده (خانواده آقای ناصر بهبهانی).

هو

۱۲۱

۱۳۴۸/۳/۱۶-۱۳۸۹/۱ع/۲۰

عرض می‌شود مکتوب آن محترمه واصل گردید. از بروز حال محبت ایمانی و علاقه فقری خشنود شدم و سلامتی و توفیق و ازدیاد حال محبت سرکار را از خداوند خواستارم. از مخالفت‌ها و عنادها که نسبت به سرکار و آقای بهبهانی می‌شود شکوه شده بود، موجب تأثر گردید. امیدوارم خداوند اصلاح فرماید. ولی مؤمن غالباً گرفتار این امور هست و در ادوار سابقه نیز همین طور بوده، باید با ثبات قدم و استقامت و صبر بر مشکلات فائق آمد، که *وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ*^۱ درباره این دسته از مؤمنین است. درباره احضار ارواح مرقوم گردیده بود. ارتباط با عالم ارواح از نظر تصوف و عرفان نیز صحیح است و سالک الی الله که باید مقصد واقعی او حضرت حق تعالی باشد، اگر نظرش خالص و صافی باشد و قصدی جز خدا نداشته باشد، در طی سلوک برای او مشاهداتی دست می‌دهد و گوش جاننش بدون وسایط مادی و وسیط، کلام فرشتگان و ارواح را شنیده و اگر کامل تر شود چشم بصیرت او نیز باز شده و قوای مُدبّره عالم ارواح و فرشتگان را مشاهده می‌کند.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

و توجه و حضور ارواح بزرگان دین به عنوان تجافی از مقام عالی نیست، که تنزل محسوب گردد، بلکه جنبه تجلی را دارد. چنانکه در اخبار رسیده که همه مؤمنین در بهشت همسایه محمد و علی (علیهما السلام) می‌باشند، یعنی جلوه و عنایت آن بزرگواران در همه جا و نسبت به همه مؤمنین هست؛ مانند نور آفتاب که به همه جا

(۱) سوره مائده، آیه ۵۴. و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌هراسند.

می‌تابد. پس اگر شخص کوشش کند و خود را لایق حضور اولیا و بزرگان قرار دهد، از آن طرف امساک و بُخل نیست و توجه آنها شامل است. ولی از طرف ما باید دعا و نیازمندی و درخواست باشد، تا عنایت آن بزرگواران شامل حال گردد. آنان همیشه توجه دارند و حاضرند، ما باید خود را لایق استماع و شهود و ارتباط با آن بزرگواران بنماییم. خدمت آقای بهبهانی سلام عرض و ازدیاد عزّت و حال محبت ایمانی و استقامت ایشان را از خداوند خواستارم. نور چشمان در نامه‌های خود از محبت‌های سرکار ذکر نموده و ابراز تشکر و امتنان نموده بودند، موجب امتنان فقیر نیز گردید. در موقع ملاقات سلامتی ما را به آنان اطلاع می‌دهید. والسلام / اقلّ سلطانه حسین.

نامه‌ای است که خدمت آیت الله شریعتمداری به قم نوشته شده است:

هو

۱۲۱

مورخه غره ربيع الثاني ۱۳۸۹

محضر محترم حضرت مستطاب آية الله العظمى آقای شریعتمداری (ادام الله برکاته).

به عرض عالی می‌رساند از درگاه احدیت سلامت ذات با برکات و مزید تأییدات وجود شریف را در ترویج شریعت غزّاء و اشاعه احکام و حقایق دیانت مقدّسه و تنویر افکار عمومی برای درک حقایق دینی مسألت دارم. فقیر و عموم فقرای نعمت اللّهی همواره دعاگوی وجود شریف بوده و لطفی را که حضرت آیت الله نسبت به فقیر در اسفار متعدّده ابراز فرموده و می‌فرمایند فراموش ندارم. البتّه لازمه عالم و فقیه در فقه اهل بیت همین است که قدم روی قدم حضرت مولی امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) نهاده و نسبت به همه افراد مؤمنین رؤوف و مهربان بوده و مراقب حال آنان باشند و در جمع شتات بکوشند و به صرف خیال و تهمت‌های بیجا،

که از مغرضین صادر می‌شود و خلاف شرع مقدّس است، به مضمون شریفهٔ *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا*^۱ بندگان خدا و شیعهٔ ائمهٔ اثنی عشر (علیهم السّلام) را از نزد خود نرانند. امیدوارم لطف حضرت آیت الله نسبت به فقرا که دوستان حقیقی بوده و اکثر آنان نیز تقلید از حضرت آیت الله می‌نمایند روی در ازدیاد باشد.

کتاب سیمای اسلام که از نشریات دارالتبلیغ اسلامی است مطالعه نمودم، بسیار خوب بود. از مضامین آن بهره‌مند و مستفید شدم. امروز یکی از وسائل تبلیغ و ترویج دیانت مقدّسه و اثبات حقایق مذهب تشیع تألیف و نشر این قبیل کتب و مقالات است که باعث روشن شدن افکار عامّه و بلکه موجب نزدیک شدن بیگانگان به اسلام و تشیع می‌باشد، که بحمدالله حضرت آیت الله در این قسمت نیز پیشقدم شده‌اند و امیدوارم در این امر نیز همواره موفق و مؤید بوده باشند. نکته‌ای که در کتاب مزبور به نظر فقیر رسید دربارهٔ مطلبی است که در صفحهٔ ۳۵۴ نوشته شده و آیهٔ شریفهٔ *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ*^۲ را راجع به حجّ ذکر نموده و نوشته‌اند که در روز عرفه در عرفات نازل شده، در صورتی که این بیان مطابق قول اهل سنت می‌باشد و عقیدهٔ ما شیعه این است که آیهٔ شریفهٔ مذکوره در غدیر خم نازل شده و مربوط به خلافت و ولایت عهدی حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی (ع) است. لذا اگر امر بفرمایند آن قسمت از مقاله را اصلاح کنند، به نظر فقیر شایسته و به موقع است. و البته جسارتی که درین باره نمودم از نظر کمال علاقه و خلوصی است که به مقام شامخ حضرت آیت الله دارم و از جسارت خود امید عفو دارم، انتظار زیارت جواب دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. /فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

دستور کلی که برای اجتماع خواهران ایمانی نوشته شده است:

(۱) سورهٔ حجرات، آیهٔ ۶. اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.

(۲) سورهٔ مائده، آیهٔ ۳. امروز دین شما را به کمال رسانیدم.

هو

۱۲۱

غرة رجب ۱۳۸۹ - ۴۸/۶/۲۳

- خدمت همه خواهان ایمانی سلام عرض واز همه درخواست دعا و توفیق آنان را از خداوند خواستارم. بعض مطالب را برای ازدیاد توجه آنان عرض می‌کنم:
۱. چون انجام وظیفه فقری در این دوره سنگین تر است، باید همت و جدیت هم بیشتر بوده و در آداب شرع مطهر کاملاً کوشا باشند، که بر خلاف وظایف مقرر رفتار نمایند. چون کوتاهی در انجام وظایف اضافه بر آنکه مسئولیت خدایی دارد، باعث ایراد و اعتراض دیگران بر جامعه فقر و بزرگان سلسله نیز می‌گردد. لذا انتظار می‌رود در رفتار و گفتار کمال مراقبت را داشته باشند و بدانند که خداوند در همه جا حاضر و ناظر و باطن بزرگان مراقب رفتار ما می‌باشد. احکام دیانت مقدسه اسلام هم قابل تغییر نیست و در همه از من و امکانه باید مجری گردد.
 ۲. جلساتی که خانم‌ها به نام جلسه فقری منعقد می‌کنند باید ساده و خالی از هر گونه تظاهرات و پذیرایی‌های تشریفاتی بوده باشد، چون تقید به تشریفات باعث قلت توجه به اصل موضوع و مشغول شدن به ظواهر می‌گردد و در مجالس سبب می‌شود که هر کدام از میزبان‌ها در صدد زیادتر نمودن تشریفات ظاهری که در پذیرایی‌های مادی معمول است بشوند و باعث می‌گردد که بعض کسانی که برای آنان پذیرایی مفصل میسر نیست از فیض خدمت جلسات محروم شوند. لذا خانم‌ها نیز در جلسات خود همان رویه را که در مجالس فقری برادران معمول است مجری دارند و از زیاده بر آن خودداری نمایند.
 ۳. در جلسات فقری مذاکرات بین الاتنین ننموده درباره امور مادی و دنیوی نیز سخن نگویند، چون منظور از انعقاد جلسه یاد خدا و توسل به بزرگان و انصراف از امور دنیوی است و سخن مادی و دنیوی مخالف غرض و منظور است. بلکه در مجالس فقری باید از همه جهت کمال ادب و خضوع را داشته و خداوند را حاضر و ناظر دانسته و از همه حیث رعایت رضایت او را بنمایند.

۴. اگر خدای نکرده بین دو نفر کدورت یا گله‌مندی باشد، کوشش کنند که آن را رفع نموده و همه با یکدیگر با نهایت صمیمیت و یگانگی مجتمع شوند که افسردگی بین مؤمنین مانع اجابت دعا می‌شود. همچنین اگر بین دو نفر کدورت باشد، دیگران جدیت در اصلاح و رفع آن بنمایند و آنچه موجب تشدید کدورت گردد اظهار نکنند، که نَمّامی و سخن چینی و غیبت باعث تشدید نقار آنها و موجب غضب خداوند است.

۵. در حفاظ و محجوب داشتن خود طبق دستور شرع مُطَهَّر و آنچه صریح قرآن مجید است کاملاً مراقبت نمایند، که مخالفت دستور صریح قرآن مجید از گناهان است و یکی از موانع اجابت دعا می‌باشد.

۶. در مجالس فقری قیود ظاهری و تعینات صوری نیست و دارا و نادار و ضعیف و شریف یکسان هستند، طبق: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ**^۱ (آنکه پرهیزکارتر است نزد خداوند مقرب‌تر می‌باشد). لذا باید همه نسبت به همدیگر کمال محبت و یگانگی را داشته، با خلوص نیت و اتفاق و اتحاد بنشینند و به یاد خدا مشغول باشند. میزبان نیز نسبت به همه احترام و پذیرایی لازم را بنماید و چون واردین مهمان خدایی هستند، در خدمت نمودن به آنان خدا را در نظر داشته و برای رضای خداوند خدمت نمایند که انشاءالله مورد قبول واقع گردد. **وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.** / فقیر سلطانحسین تابنده.

صورت نامه‌ای که خدمت آیت الله شاهرودی عرض شده است:

هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَىٰ وَ هُوَ حَسْبِي وَ عَلَيْهِ أَتَوَكَّلُ

مورخه ۶ رمضان المبارک ۱۳۸۹

به عرض عالی می‌رساند، از ساحت عزّ ربّ العزّة سلامت ذات با برکات و توفیق وجود شریف را در ترویج شرع مطهّر کما هو حقّه مسألت دارم. فقیر گمنام که

(۱) سوره حجرات، آیه ۱۳.

به انتساب به رشته نعمة اللّهيّہ معروف و به اثنی عشری بودن مفتخرم، لازم دانستم مطالبی را به عنوان گله از بعضی مُدعیان تقلید از حضرت آیت الله که برخلاف حق و حقیقت قدم بر می دارند و باعث بدنامی حضرت آیت الله نیز می باشند، به عرض برسانم؛ که اگر برای رضای خدا و خشنودی رسول و ائمه هدی (علیهم السلام) بدان ترتیب اثر دادند، باعث اجر دارین برای حضرت آیت الله و رفع مسؤولیت خدایی و موجب تشکر و دعاگویی فقیر و همه فقرا خواهد بود، وگرنه إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي و حُزْنِي إِلَى اللَّهِ.^۱

در بسیاری از بلاد بعضی از مغرضین و خودخواهان به دعوی پیروی و تقلید از حضرت آیت الله، ولی در معنی به پیروی از اغراض نفسانی و هواهای دنیوی و حُب جاه با فقرای نعمت اللّهی راه لجاج و عناد پیش گرفته و باعث زحمت و اذیت آنان می گردند. در صورتی که هیچ مجوز شرعی برای آن نداشته و گناهی برای آنان جز بندگی خدا و اطاعت او امر پیغمبر و ائمه هدی (علیهم السلام) نمی توانند ثابت کنند، و نسبت هایی که می دهند کاملاً افترا و بهتان و خلاف شرع و وجدان است و رفتار خود آن آقایان مغرضین همه برخلاف شرع است، زیرا:

اولاً خدا می فرماید: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ كَلْتُمْ مُمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا،^۲ که صریح است بر اینکه کسانی که سلام بر زبان رانند نباید آنها را غیر مؤمن گفت تا چه رسد به غیر مسلم.

و ثانیاً فرموده: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا، در صورتی که این آقایان اصلاً تحقیق در صحت و سقم نسبت ها ننموده و به قول یک نفر بی دین که روی غرض ورزی تهمتی وارد آورده حکم می کنند.

ثالثاً بهتان زدن در شرع مقدّس حرام است و این آقایان که بعضی آنان در لباس

(۱) سوره یوسف، آیه ۸۶. جز این نیست که شرح اندوه خویش تنها با خدا می گویم.

(۲) سوره نساء، آیه ۹۴. و به آن کسی که بر شما سلام گوید، مگوید که مؤمن نیستی. شما برخوردار از زندگی دنیا رami جوید.

روحانیت و بعضی خود را پرچم‌دار هم می‌دانند، شخصاً تهمت‌ها و افتراآت بیجا و ناروا وارد می‌آورند، بلکه چیزهایی که مُتهمین علناً منکر آنند بدانها نسبت می‌دهند، که خود تهمت زدن باعث فسق همان منتسبین به آن مقام شامخ می‌شود.

رابعاً پیغمبر بزرگوار اسلام جدّیت و کوشش داشت که گویندگان شهادتین زیاد شوند و حکم به ظاهر می‌فرمود، ولی این دسته که گویا از احکام اسلامی به کَلّی بی‌خبرند، برعکس به یک گفتار هزاران نفر را از دین خارج می‌کنند و پیروی از فتوای خروج از دین و هدر بودن دم که در صدر اوّل اسلام از یک نفر قاضی خارجی صادر شد می‌نمایند، که مانیز در مقابل آنها می‌گوییم یا سُیُوفُ حُذینی^۱ و در راه دین اسلام و مذهب اثنی عشری ثابت و راسخ بوده باکی از این دشمنان دین و مذهب نداریم.

خامساً در قرآن مجید می‌فرماید: وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ^۲ الخ. مدعیان پیروی حضرت آیت الله چرا مردم را از معاشرت با کسانی که دم از خدا و امام می‌زنند نهی می‌کنند و چرا بعضی مدعیان مقام روحانیت که دارای شخصیتی صوری می‌باشند، کسانی را از سلسله ما که مایل ملاقات باشند اجازه نمی‌دهند و بلکه در منزل خود به آنها توهین می‌کنند. در صورتی که: أَكْرَمُوا الضَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا.^۳ پیغمبر و امام هیچ کس را از خود نمی‌رانند، بلکه کافر را نیز بارمی‌دادند. و حقّ هم همین است تا اگر اشتباهی داشته و برگمراهی باشند بر اثر معاشرت به اشتباه خود آگاه شوند، که فرموده: وَإِنْ أَخَذَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِسْتِجَارَكَ فَاجْزُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛^۴ ولی این آقایان مخالف صریح دستور قرآن و شرع رفتار می‌کنند.

سادساً خداوند می‌فرماید: وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ^۵ درین صورت چرا پیروان شما با

(۱) ای شمشیرها مراد بگیرید.

(۲) سوره انعام، آیه ۵۲. کسانی که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و خواستار خشنودی او هستند، طرد مکن. چیزی از حساب آنها بر عهده تو نیست.

(۳) مهمان را گرامی دارید حتی اگر کافر باشد.

(۴) سوره توبه، آیه ۶. و هرگاه یکی از مشرکین به تو پناه آورد، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود.

(۵) سوره نحل، آیه ۱۲۵. و با بهترین شیوه با مردم مجادله کن.

کسانی که با آنها دشمنی دارند نام دین را دست آویز نموده به فحش و توهین و گفته‌های ناروا و کلمات رکیک مجادله و مقابله می‌کنند که آن نیز خلاف شرع مطهر است. سابعاً خدا می‌فرماید: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا^۱** که امر به اتفاق و اتحاد نموده. همان طور که در زمان ائمه (علیهم السلام) با آنکه علمای عامه و پیروان آنها با ائمه دشمنی داشتند و رفتارشان خلاف حق و در عقیده نیز بر باطل بودند، مع ذلک آن بزرگواران با آنها معاشرت می‌فرمودند و امر به ترک آن نمی‌کردند. برای اینکه وحدت ظاهری اسلام حفظ شود که اگر آن قسمت را قائدین روحانی ما در نظر می‌گرفتند، وضع اسلام به اینجا نمی‌کشید و این ضعف و زبونی و انحطاط پیدا نمی‌شد.

حضرت آیت الله، فقرای نعمت اللّهی در طریقت پیرو بزرگان خودشان و بسیاری از آنها در شریعت از حضرت تعالی تقلید می‌کنند و رساله حضرت تعالی را دارند و حتی بسیاری از آنها وجوه الهیه را نیز به دستور حضرت آقای والد (قُدس سرّه) و خود فقیر خدمت حضرت آیت الله تقدیم می‌کنند. ولی کسانی که به نام تقلید حضرت تعالی با آنها مخالفت می‌کنند نه علاقه‌مند به حضرت تعالی و نه دوستدار مذهب و دیانت هستند، بلکه دوستدار جیفه دنیوی و گرفتن وجوه و رسیدن به جاه و امور مادیّه می‌باشند، به دلیل آنکه اگر چند مدّتی وجوه را از آنها قطع کنند سخت‌ترین دشمن حضرت آیت الله شده و در همه جا هتّاکی و فحاشی خواهند کرد، ولی فقیر دوست حضرت آیت الله و علاقه‌مند هستم و تدکراتی که عرض می‌کنم برای این است که مبادا نزد خداوند مسؤول و مؤاخذ واقع شوید که چنین اشخاص بی‌دین را آزاد می‌گذارید. اگر اینها سنگ دیانت را به سینه می‌زنند، چرا از فسق و فجورها که در همه جا شایع شده و از شرب خمر و امثال آنها که علنی گردیده جلوگیری نمی‌کنند؟ اینها چرا از کسانی که مدّعی نسخ دیانت اسلام هستند و حزبی به نام "مذهب" تأسیس نموده‌اند و در همه جا نفوذ کرده و علناً تبلیغ می‌کنند، جلوگیری نمی‌نمایند؟ ولی از چند نفر بنده خدا که نه صدمه آنها

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۰۳. و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

به کسی می‌رسد و نه امری برخلاف شرع مقدّس از آنها صادر می‌شود و نه عقیده خلافی دارند، بلکه همواره می‌گویند حَلالٌ حَلالٌ مُحَمَّدٌ حَلالٌ إِلَى یَوْمِ الْقِیامَةِ^۱ جلوگیری می‌کنند و بد می‌گویند که خود همین دلیل است بر اینکه قصد آنها دین نیست، بلکه اگر نام مخالف با دین بر آن بگذاریم، اقرب به واقع است.

حضرت آیت الله، اینها جواسیس اجانبند که به نام دیانت و پیروی از حضرت آیت الله، برای ایجاد تفرقه و اختلاف و برای مضمحل کردن حقیقت اسلام به پیروی بنی امیه به این کار دست زده‌اند. اگر تصوّف و عرفان مخالف اسلام بوده چرا علمای بزرگی مانند سید بحر العلوم و آخوند ملا عبدالصمد همدانی و شیخ انصاری، و میرزای شیرازی از متأخرین (اضافه بر متقدّمین) در آن رشته وارد بودند؟ و چرا فحولی مانند آیت الله طباطبایی یزدی و آیت الله اصفهانی و آیت الله قمی و آیت الله آل‌کاشف الغطاء دوستدار این سلسله بودند؟ و بلکه سه نفر اخیر که فقیر درک خدمتشان را کرده‌ام نهایت لطف را داشته و حتی مرحوم آیت الله آل‌کاشف الغطاء به فقیر اجازه اجتهاد دادند. حال اگر رفتار این مُتَشَبّهین درست است، لازم آید که رفتار فحول مذکوره را تخطئه کنیم و اگر رفتار آنها صحیح است، پس این دسته که دین را ملعبه دنیا قرار داده‌اند چه محلی از اعراب دارند؟

اگر ایراد و اعتراضی دارند با معاشرت و قول لَین بگویند، اگر بطلان ما را ثابت کردند بازهم از ظاهر اسلام خارج نیستیم و اگر نتوانستند ثابت کنند و البته همین طور هم هست، دست از یاوه‌گویی و عداوت با بندگان خدا بردارند. و به طور خلاصه عرض می‌کنم: این وضع مغایر با دیانت اسلام و رفتار ائمه معصومین است که وظیفه شرعی حضرت آیت الله است از آن جلوگیری کنند. و به وسیله این عریضه توجه حضرت آیت الله را جلب می‌کنم، که نگذارند اینها با اسلام دشمنی کنند و آنها را به وظایف خود آگاه نمایند، وگرنه عندالله و عندالرسول مؤاخذ خواهند بود. چون یکی از احکام مقدّسه

(۱) حلال محمد تا روز قیامت حلال است.

اسلام طبق آیه شریفه *وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها^۱* لزوم ردّ سلام و همچنین دادن جواب مکاتبات است و رفتار حضرت آیت الله باید سرمشق دیگران باشد، لذا انتظار دارم جواب مرقوم و لطف را دریغ ندارند، که لازمه مرجعیت نیز همین است. /فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

نامه‌ای که خطاب به مسئولین امور حکومتی برای اصلاح برخی مسائل دینی نوشته شده:

بسم الله الرحمن الرحيم

هو

۱۲۱

۱۳۹۰/۱/۱ ع/۲۷-۴۹/۳/۱۲

به عرض می‌رساند: استدعا می‌شود در صورتی که صلاح بدانند، دستور به مراتب زیر صادر فرمایند:

۱. ایام ۱۹ و ۲۳ ماه مبارک رمضان و تاسوعا و اربعین و همچنین روز ۱۷ ربیع الاوّل تولّد حضرت رسول اکرم (ص) و سیزدهم رجب تولّد حضرت مولی الموالی (ع) و روز سوم شعبان تولّد حضرت سیدالشهداء (علیه آلاف التحية و الثناء) و یازدهم ذی‌قعدة تولّد حضرت رضا (ع) که در چند سال اخیر تعطیل نبوده، مجدّد برای تعظیم شعائر مذهبی تعطیل رسمی قرار داده شود.

۲. چون تکلیف شرعی بر اساس سال و ماه قمری است، برای اینکه نوزادان هم در آتیه از موقع بلوغ و تکلیف شرعی خود آگاه شوند، در شناسنامه‌ها اضافه بر تاریخ شمسی، تاریخ قمری هم نوشته شود.

۳. برای ایجاد ایمان و تقویت آن در نوآموزان و دانش‌آموزان دستور اکید صادر شود که اصول اعتقادی دیانت مقدسه اسلام و اعمال شرعیّه به طور دقیق در مدارس

(۱) سورة نساء، آیه ۸۶. چون شما را به درودی نواختند به درودی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گوید.

تدریس شود و در امتحانات نیز برای آن ضریب معین شود که دانش آموزان بیشتر بدان علاقه مند شوند.

۴. برای حفظ میراث‌های علمی دانشمندان گذشته مانند ابن سینا و محمد بن زکریا و ابوریحان بیرونی و خواجه نصیرالدین طوسی و غیرهم، طب قدیم و هیأت قدیمه و بلکه ریاضیات قدیمه در دانشکده‌های مربوطه تدریس شود. / فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

جواب نامه‌ای که به آقای یدالله منزوی به شهرکرد نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۲۱ / ج ۲ / ۱۳۹۰ - ۴۹ / ۶ / ۲

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. از توجه به درک مطالب و حقایق مذهبی خوشوقت شدم. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. سؤالاتی که نموده‌اید غالباً در کتب عرفا و فحای مؤلفات عرفانی جواب داده شده و شرح و بسط در جواب آنها خود کتاب جداگانه می‌شود و بعض آنها را در رساله رفع شبهات ذکر نموده‌ام. مطالعه رساله شریفه پند صالح نیز برای رفع بعض شبهه‌ها مفید است، از هر کدام یک نسخه به وسیله پست فرستادم. و به جواب بعض آنها اختصاراً اشاره می‌کنم و بقیه را موکول به مطالعه کتب می‌نمایم و اگر پس از مطالعه باز هم در بعض قسمت‌ها ابهامی باقی بود مجدداً مرقوم دارید تا جواب عرض شود:

۱. تصوف عبارت از روح خداجویی و استکمال است و آن با دیانت مقارن و همان طور که برای ظهور دین حق نمی‌توانیم تاریخ معین ذکر کنیم، تصوف نیز چنین است. و در اسلام نیز از ابتدا وجود داشته و وجود صاحبان سرّ و حدیث حقیقت از امیرالمؤمنین علی (ع) دلیل آن است. و معروف هم افتخار در بانی حضرت رضا (ع) را داشته و به عقیده ما از طرف آن حضرت مجاز در هدایت بوده است.

۲. کلمه پیوند که در کتب جدّامجد اعلی (طاب ثراه) ذکر شده اصطلاحی است که خودشان از نظر اینکه شغلشان فلاحت بوده ذکر کرده‌اند و اتصال معنوی به ذیل عنایت ائمه اطهار را به پیوند که به درخت می‌زنند تشبیه نموده‌اند و البته تشبیه و اصطلاح باعث ایراد و اعتراض نیست و لاُمشاحَه فی الاصطلاح.

۳. بزرگان عرفا اجازه خود را مضبوطاً به امام (ع) می‌رسانند که در زمان غیبت به حجت قائم منتظر (عج) به عنوان نیابت و اجازه جزئیّه وصل می‌شود و به هر اندازه که اجازه دلالت کند، می‌توانند در امور دینیّه دخالت نمایند نه زیادتر. چون دخالت در امور دینی منوط به اجازه متصله به امام (ع) است و اجازات مراجع حقه شیعه برای تقلید نیز به عقیده ما باید به امام مضبوطاً برسد، از این رو علمای بزرگ سند اجازه را ضبط می‌کنند و در کتب سابقین نیز بدان اشاره شده است.

۴. کرامات نسبت به حالات فرق می‌کند و ممکن است بعضی آنها در رؤیا مشاهده شده باشد و بعضی هم در بیداری ببینند و گاه ممکن است امری خارق عادت بر یک نفر مشهود گردد و دیگری بدان توجه نداشته باشد. چنانکه مثلاً کسی در دل خود نیت یا سوالی بکند و فوراً جواب آن را بشنود و این امر برای او کرامت است، ولی دیگران بدان توجهی ندارند.

۵. مرحوم آقای شیروانی در کتب خود در مدح و ذمّ امکانه و اشخاص نظر به شخص خود و اینکه به ایشان محبت شده یا مورد دشمنی قرار گرفته‌اند نداشته، بلکه جنبه مذهب و موافقت یا مخالفت با طریقه را در نظر گرفته و بعضی موارد هم هست که اصلاً نظر به این امر هم نداشته و مدح یا ذمّی که نموده‌اند از نظر اخلاق اجتماعی و عمومی اهالی آن محلّ بوده است و مبالغه نسبت به بعضی دسته‌ها یا دولت‌ها هم غالب آن از نظر تقیه بوده که صاحبان تألیف از ناچاری مرسوم داشته‌اند. و به‌طور کلی اصول تصوّف همان مبانی تشیع است و بزرگان عرفا از خود چیزی اظهار نداشته و به پیروی ائمه هدی (علیهم السّلام) افتخار می‌کنند و آنچه هم دارند مستند به اجازه ائمه اطهار است. و السّلام علیکم / اقل سلطانه حسین تابنده.

نامه‌ای که در جواب آقای سید محمد حسین خیره فرشچی به همدان نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۱۰ رجب ۱۳۹۰ - ۴۹/۶/۲۱

عرض می‌شود مرقومه مورّخه ۲۰ مرداد چند روز قبل واصل گردید. از ابراز علاقه به تحقیق امور مذهبی و تتبع در مطالب دینی خشنود گردیدم. امیدوارم سلامت و موفق بوده باشید. سؤالاتی که نموده‌اید که با قسمت‌های اخیر آن در حدود سی سؤال می‌شود، جواب همه آنها به طور کامل خود کتاب مفصّلی می‌شود و از حدود یک نامه بیرون است، و جواب بسیاری از آنها در کتب سابقین از عرفا ذکر شده و بعضی هم در رساله رفع شبهات ذکر نموده‌ام. و برای توجه به بعض مطالب و جواب بعض سؤالات رساله شریفه پند صالح و رساله رفع شبهات و فلسفه فلوطن ارسال می‌شود. امید است به مطالعه آنها جواب بسیاری از سؤالات مرقومه معلوم گردد و جواب بعضی هم که شاید از آن کتب کاملاً مفهوم نشود به اختصار عرض می‌شود:

حضرت شاه نعمت الله به شهادت تاریخ حالات و اتفاق پیروان در هر عصر پس از ایشان به اثنی عشری بودن مشهور و درین باب تقیه نداشته و تعصب داشتند، که تاج دوازده ترک هم به همین جهت برای خود تعیین نموده بودند. و اشعاری هم که به ظاهر تستن را می‌رساند به همین دلیل از روی تقیه بوده و شیخ بزرگوار عبدالله یافعی هم چون در محیط تستن بلکه در محیطی که شاید عده بسیاری نواصب هم بودند واقع شده بود، مجبور به تقیه بود؛ و خود روش نزدیک‌ترین مرید آن حضرت جناب شاه نعمت الله دلیل این امر است. حضرت معروف به دربانی حضرت رضا (ع) افتخار داشته و آنچه یافته از آن درگاه بوده و حالات آن حضرت به اختصار در بعض کتب رجال مانند رجال مامقانی مذکور است. و انتسابی که به بعض معاریف دیگر از اهل تصوف ذکر کرده‌اند، فقط جنبه ملاقات و معاشرت یا تلمذ مختصر بوده، ولی مقامات معنوی او از

آستان مقدّس رضوی بوده است. و اختلافات مورّخین درحالات اختصاص به آن حضرت ندارد، بلکه در بزرگان دین و سایر اصحاب آن بزرگواران نیز مذکور می‌باشد. فقرای نعمت اللّهی همان طور که ذکر شد به اثنی عشری بودن معروف و در آن تعصّب دارند و معتقدند که ولایت کلّیه و حقایق دین مقدّس از شریعت و طریقت کلاً در وجودهای مقدّس دوازده امام (علیهم السّلام) پس از پیغمبر بوده و اثنی عشرهم فائدهم^۱ و اگر عقیده دیگری غیر از این به فقرا نسبت دهند تهمت و افتراست. و معروف هم در زمان خود حضرت رضا (ع) رحلت فرموده پس چگونه جانشین آن حضرت بوده. سرّی سقطی و جنید بغدادی هم از مشکات ولایت ائمه زمان خود مقتبس بوده و اگر آن اتصال نمی‌بود دارای مقامی نبودند، به همین جهت درباره جنید می‌گوئیم: اوّل الاقطاب فی الغیبه.

فقرا در مسائل شرعیّه از مجتهد دارای شرایط تقلید می‌کنند، چون تقلید در امور شرعیّه لازم است و در امور قلبیه و دستورات باطنی و سلوک الی الله پیروی از راهنمای خود می‌کنند و ذکر خفی و جلی در قرآن مجید و اخبار زیاد ذکر شده و به طور کلی هر چه ما داریم مستند به ائمه هدی (علیهم السّلام) است، چون دخالت در امور دینی را بدون اجازه متّصله به امام جایز نمی‌دانیم.

فرمایش حضرت آقای والد (قدّس سرّه) درباره تریاکی از نظر مبالغه در ذم کشیدن تریاک بوده نه آنکه دلالت بر رضایت بر هم کاسه شدن بکند. و البتّه این مبالغه‌ها در همه محاورات حتّی محاورات بزرگان دین و علما نیز هست و اشخاص منصف و متتبع به محض شنیدن این قبیل امور معنی آن را درک می‌کنند و به خود اجازه نمی‌دهند که در آن باره سؤال کنند، تا چه رسد به آنکه ایراد بگیرند.

راجع به مقاله مندرجه در یکی از مجلات: اولاً هر چه هر نویسنده بنویسد اگر یقین به بی‌طرفی و تتبع او نداشته باشیم مجبور به قبول نیستیم. و ثانیاً در هر دسته، اشخاص

(۱) دوازدهمین ایشان، (امام) قائمشان است.

نیک و بد هستند، چنانکه می‌نویسند جاسوس ابن زیاد خود را به صورت دوستان حسین (ع) در آورده به محل مسلم آگاه شد و به اطلاع ابن زیاد رسانید و به اضافه دشمنان دین برای پیشرفت مقاصد خود به هر لباس در می‌آیند، چنانکه عده‌ای از آنها به لباس روحانیت هم در آمده و مردم را اغوا کرده باعث بدنامی روحانیین حقیقی گردیدند. پس ملتس شدن بیگانه به لباس اهل عرفان یا فقه موجب بدی صاحبان حقیقی آن نیست و به اضافه اگر در تاریخ دقت شود سابقه فقر و عرفان مقارن با صدر اسلام است و بلکه محققین برآنند که رواج حقیقی تشیع در هندوستان به واسطه بزرگان فقر و عرفان بوده است.

موضوع آیه شریفه *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ ذَاكَ* در تفاسیر از جمله تفسیر شریف بیان السعادة مذکور و به طور کلی ما پیغمبر و فاطمه زهرا و ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) را معصوم از گناه و خطا می‌دانیم. ولی خود آن بزرگواران خویشتن را نزد خدا مقصر و گناهکار دانسته و همواره به درگاه او تضرع و زاری داشتند. نسبت دادن ذنب و عصیان در قرآن از طرف خداوند که مولای عالم است، مانند مکالمه پدر با فرزند یا مستخدم خاص است که دیگران نباید به همان زبان با آنان تکلم کنند. و شرح این موضوع هم مفصل در تفاسیر مذکور است.

موضوع سجده آدم: اولاً به عقیده بعضی منظور تعظیم و اطاعت است، چنانکه در قضیه حضرت یوسف (ع) ذکر شده ثانیاً سجده عبودیت نیست، بلکه سجده شکر خدا است در مقابل مظهر خدا و ثالثاً در مقابل امر نباید مانند شیطان چون و چرا نمود، بلکه باید همچون فرشتگان نظر به امر داشت.

موضوعات فقهی مانند عقد انقطاع که سؤال شده همان است که در کتب فقهیه ذکر شده و شیعه آن را جایز می‌دانند، ولی چون در انظار خوش‌نما نیست و صاحب آن نزد دیگران شهوانی معرفی می‌شود، به اضافه باعث پیدایش فرزندان مختلف می‌شود، ممکن است بین آنها مرتباً اختلاف باشد، از این رو بزرگان ما فرموده‌اند حتی الامکان ترک شود اولی است نه آنکه منظور حرمت شرعیه باشد. پرستش مخصوص ذات

خداوند است و زیارت خانه از وجهه امر است. زیارت قبور بزرگان هم از نظر احساسات و عواطف محبت است که شخص دوستدار را به آنجا می‌کشاند.

أَمُرُّ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ كَيْلِي أُقْبَلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ^۱

و نیز از نظر ارتباط آن قبور با اجساد پاکی که مهبط ارواح طیبه بوده‌اند، احترام آن خاک هم به واسطه اضافه تشریفیه شایسته است، ولی توجه به آنها بالاستقلال روانیست و شرک است.

چون مناسبات حسن و قبح شاکله نیکی و بدی است و اگر کسی نیت او خیر باشد رو به خیر و اگر شر باشد رو به شر می‌رود، پس اگر نیت خیر باشد ولی میسر نشود که به خارج نیز سرایت دهد، به همان نیت مأجور است. و این شاکله چون وادار کننده شخص به عمل نیک است، پس بهتر از عمل نیک می‌باشد زیرا سبب پیدایش نیکی هاست.

آدم خلیفه الهی و مظهر تام اوست پس حقیقت غیب در او ظهور نموده و ازین رو علی صورتی به عنوان استعاره و مجاز ذکر شده است. اندوه و حزن بر اثر امور نامالایم است، ولی در بهشت امر نامالایم نیست مگر موقعی که توجه به این دنیا نمایند. ازین رو اهل بهشت وقتی به مصائب بزرگان دین مخصوصاً حسین بن علی (ع) توجه کنند، از نافرمانی و عصیان متمردین که مرتکب آن امر فجیع شدند محزون می‌گردند.

توجه به غیر حق در عبادت روا نیست و شرک است و در ایاک نعبد هم باید فقط حضرت حق جل جلاله مراد باشد. و اگر نظر به غیر او داشته باشیم شرک است و بعضی نسبت‌ها که به صوفیه حقه داده‌اند افترا و بهتان است.

درباره طهارت و نجاست اهل کتاب بین فقها اختلاف است، ولی محققین آنان قائل به طهارت هستند، مگر با مزاولت خمر و خنزیر. و منکرین خدا نجس هستند که باید از آنها دوری کرد که در قرآن مجید به آن تصریح شده است.

موضوعات دیگری که نوشته‌اید عموماً در کتب خود فقیر و سابقین مشروحاً

(۱) می‌گذرم از شهرها، شهر لیلی و می‌بوسم دیوارهای آن را.

نوشته شده، البته مطالب بالا هم مفصلاً ذکر شده، ولی چون بعضی نکات در جواب آنها به نظر رسید لذا جواب آنها عرض شد. والسلام / اقل سلطانحسین تابنده.

صورت نامه دیگر که در جواب نامه دوم یکی از آقایان علما از سمنان نوشته شده است

هو

۱۲۱

۱۲ شعبان المعظم ۱۳۹۰ - ۱۳۴۹/۷/۲۲

عرض می شود مکتوب سرکار رسید. انشاءالله سلامت و معزز بوده باشید. متأسفانه همان طور که در نامه جوابیه قبل عرض شد از مکتوب سرکار معلوم است که حسن نیت در کار نیست، چون اگر حسن نیت می بود و مقصود خدمت به دیانت و تفهیم یا تفهیم بود، بایستی در همان موقع که فقیر در سمنان بودم ملاحظه مردم را ننموده و تشریف می آوردید و حضوراً مذاکره می فرمودید، که معلوم شود اِنَّا اَوْ اِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى اَوْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۱ ولی با نهایت تأسف جنابعالی برای اینکه عوام کالانعام سوء ظن پیدا نکنند حاضر نشدید تشریف فرما شوید، در صورتی که بزرگان و علمای سابق برای هدایت افراد یا برای درک حقایق اصلاً ملاحظه نظر عوام نمی کردند و راه های بسیار دور را هم می پیمودند. حال هم مطالبی که مرقوم داشته اید باید حضوراً مذاکره شود، چون شرح و بسط آنها کتاب جداگانه می خواهد و اگر بخواهند به کتب بزرگان ما مراجعه فرمایند، مع ذلک اختصاراً عرض می شود:

اینکه مرقوم فرموده اید چون در کتب رجال نام پدر جنید قاتل فارس نوشته نشده پس جنید بغدادی مراد نیست، خالی از انصاف است، چون عام مخالف خاص نیست. و جنید چون از بزرگان درایت بوده و روایات زیادی از او نقل نشده، لذا شهرت زیادی در رجال روایت نداشته. ولی طبق آنچه به ما رسیده و مابدان قطع داریم، جنید بغدادی

(۱) سوره سبا، آیه ۲۴. اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار.

از اصحاب امام حسن عسکری (ع) بوده و به امر آن حضرت فارس را به قتل رسانید. و چون در بغداد متولد شده ازین رو او را جنید بغدادی گفتند و اینکه جنید درک صحبت محاسبی و سرّی سقطی و چند نفر دیگر نموده، مخالف باکسب فیض از ساحت مقدّس حضرت هادی و حضرت عسکری (علیهما السلام) نیست. مانند اینکه سرکار نسبت تحصیلات سطحی خود را به چند نفر از مدرّسین داده و درس خارج و اجازه اجتهاد را به یک یا چند نفر دیگر از مراجع نسبت دهید. درین صورت آیا می توان اعتراض کرد که شما نزد اشخاص معین تلمّذ نموده اید، پس چگونه اجازه خود را به دیگری منسوب می کنید؟ و خود همین اعتراض لجاج و عناد را می رساند.

این هم که نام حضرت معروف و حضرت سرّی (علیهما الرّحمة) ذکر نشده برای این است که معلوم است آنها درک زمان امام را نموده و کسب فیض کرده اند و بیشتر اشکال که مغرضین نموده اند درباره حضرت جنید است و اجازه هم در آن زمان کتبی نبوده که امام (ع) کتباً به جنید (علیه الرّحمة) اجازه داده باشند. در صورتی که اساس طریقت ما برین است که دخالت در امور دینی کلّی یا جزئی بدون اجازه که مضبوطاً به امام (ع) نرسد جایز نیست، پس چگونه عملاً برخلاف رفتار می شود؟ و اگر این اعتراض سرکار صحیح باشد، بر اجازه عامه فقها که منسوب به مقبوله عمر بن حنظله می باشد پیشتر ایراد وارد است، در صورتی که ما بر آن اعتراضی نداریم و بدان تسلیم هستیم.

موضوع فرمان صفویه هم اولاً مربوط به ما و این زمان نیست که گمان کنید ما درست کرده ایم و ثانیاً امر دینی نیست بلکه مربوط به طایفه و قبیله است و طایفه بیچاره هم اختصاص به ما ندارد، بلکه در شیراز و قاین و اطراف فردوس هم وجود دارند که فعلاً اصلاً باهم نسبتی نداریم و نمی شناسیم. شاه سلیمان ثانی هم نوه دختری شاه سلیمان و خواهر زاده شاه سلطانحسین بوده که در ماه صفر ۱۱۶۳ در مشهد به سلطنت رسید، ولی دو سه ماه دوام یافت و در آن مدّت فرامینی برای آسایش رعیت نوشت، از جمله این فرمان را نوشت و شرح حال او در کتاب مجمع التواریخ تألیف

میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی ذکر شده است، ممکن است بدانجا مراجعه شود. و بر فرض ساختگی باشد به ما مربوط نیست و باعث خدشه در امر مذهب و طریقت نمی‌شود و با هم ملازمه ندارند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى^۱ وَالسَّلَام.

شخصی از فقرا نامه‌ای راجع به کار خود نوشته و ضمناً به عنوان شکایت شرحی درباره اغوا و وسوسه عده‌ای از دوستانشان برای ترک مذهب و توبه نمودن از فقر نزدیک نفر از علما نوشته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۷ شعبان ۹۰ - ۴۹/۷/۲۷

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. امیدوارم سلامت و موفق بوده باشید و خداوند در کارتان گشایشی عنایت فرماید. درباره بدهی‌ها: شما با توکل بر خداوند تصمیم و جدیت برای پرداخت داشته باشید و کوشش کنید که حتی الامکان هر چه زودتر بپردازید، از خداوند رفع ناراحتی‌های سرکار را خواستارم.

موضوع مذاکرات اعادی و مغرضین را مرقوم داشته بودید. البته این امر اختصاص به این زمان ندارد و شیاطین انسی در همه ادوار کمک شیاطین جتی را نموده و در صدند که تا بتوانند در دل‌های بندگان خدا وسوسه کنند، که همین امر در زمان ائمه هدی (علیهم السلام) وجود داشته که بعضی مستضعفین را از راه مادیات و امیدوار نمودن آنها به امور دنیوی و مشتتهیات آن با تهدید و ارعاب اغفال نموده منحرف می‌کردند. ولی مؤمنین باثبات و راسخ که دارای استقامت در امر دین هستند فریب این شیاطین را نخورده و نمی‌خورند، مانند قیس بن سعد بن عباده و حجر بن عدی و امثال آنها، دست از دامن بزرگان برنداشته و بر استقامت افزودند و فداکاری‌ها نمودند. البته اگر کسی دارای مطامع و اغراض دنیوی باشد زود اغفال می‌شود و فریب می‌خورد، ولی

(۱) سوره فاطر، آیه ۱۸. هیچ کس بارگناه دیگری را بر دوش نکشد.

مؤمن راسخ بر ثبات و استقامت او افزوده می‌گردد.

موضوع توبه هم از طریقت حقه که آنها اصرار دارند، در ادوار سابقه نیز بوده و باید به این اشخاص و کسانی که این توبه‌ها را می‌پذیرند گفت آیا از دستوری که به مراقبت در تعظیم شعائر دینیّه داده شده توبه شود؟ یا از دستور محبت به بندگان خدا و خدمت کردن به مؤمنین یا از مداومت در یاد خدا باید توبه کرد؟ و کسانی که این قبیل توبه‌ها را می‌پذیرند، در حقیقت باید خودشان از راه ضلالی که دارند و مانند بنی امیه بندگان خدا را اذیت و آزار می‌کنند و راه دشمنان دین را می‌پیمایند، توبه کنند و به دامن اهل بیت عصمت و طهارت و پیروان مقرب آن بزرگواران که معرفت به خدا و اولیای او دارند و طریق قلب و معرفت می‌پیمایند چنگ بزنند، نه آنکه در آزار مؤمنین بکوشند و دل آنها را بشکنند. البته برای خدا و اولیای او فرقی نمی‌کند که ما روبه سوی او برویم یا منحرف شویم: *فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ*^۱ و *وَبَالَ كُفْرَانَ لِرَبِّكَ مَا لَكَ مِنْ كَفْرٍ عَلَيْهِ كُفْرُهُ*^۲. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند خواستارم. والسلام / اقل سلطانحسین.

نامه‌ای است که در جواب آقای هوشنگ جعفرپور از بوشهر که از معنی سؤال جهودی از علی(ع) و قصه مسجداقصی و شرح *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* که در جلد چهارم مثنوی می‌باشد استفسار نموده بودند نوشته شده:

هو

۱۲۱

۷ شوال ۹۰ - ۴۹/۹/۱۶

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و خوشی و توفیق شما را از خداوند خواستارم. موضوع سؤال جهودی از علی(ع) و جواب آن حضرت و دنباله آن در

(۱) سوره کتف، آیه ۲۹. هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود.

(۲) سوره روم، آیه ۴۴. هر آنکه کفر ورزد، کفرش به زیانش باشد.

مثنوی که پرسیده بودید تقریباً معلوم است، و خلاصه آن این است که یهودی خدمت حضرت عرض کرد که اگر اطمینان داری که خداوند در همه حال ترا حفظ می‌کند خود را از بالای این کاخ بلند به پایین بینداز تا معلوم شود که آیا حافظ است یا نه. حضرت به او تشدد نموده، فرمود: لب فرو بند که بنده را هیچ نرسد که خدای را امتحان کند، زیرا لازمه امتحان و آزمایش تسلط و غلبه و تصرف امتحان کننده در امتحان شونده است. و چگونه بنده می‌تواند در خداوند تصرف کند؟ تو این خیال را از سر دور کن که باعث خرابی ایمان و همچون گیاهی است که در ویرانه‌ها می‌روید و در عربی خرّوب نامیده شده که به معنی خراب کننده و ویران کننده است و آن در مسجد اقصیٰ روید و سلیمان (ع) چون آن را دید پی برد که مرگ او نزدیک شده و باید از این جهان رخت بر بندد. و آن مسجد هم از طرف حضرت داود (ع) شروع شد و چون خواست شروع کند از حضرت حقّ به او وحی شد که تو نخواهی توانست این مسجد را به اتمام رسانی. داود پریشان شد گمان کرد لیاقت آن را ندارد و عجز و زاری آغاز کرد. ندا رسید که عمر تو برای این کار کافی نیست، ولی شروع کن که بعداً فرزند تو آن را به اتمام خواهد رسانید. و البته بین شما فرقی نیست و کرده او کرده تو است و ارواح مؤمنین و بندگان مقرب خدا با یکدیگر متحد بوده و اختلافی ندارند، بلکه آنها حکم یکی دارند. برخلاف دشمنان خدا که همواره با هم مخالف و منازعند و هر کدام منافع خود را در نظر گرفته و آنچه سدّ راه منافع باشد از بین می‌برند و دشمنی می‌کنند.

چون سؤال نموده بودید به اختصار عرض شد ولی این مطالب را می‌توان با دقت در موضوع درک کرد. و منظور هم آن است که مؤمن در عین آنکه باید در همه حال توکل بر خداوند داشته و بدو متوسل باشد، از کوشش و فعالیت در کار و مراقبت در امور زندگانی و حفظ خود از خطرات نیز کوتاهی نکند، که توکل با کار مخالف نیست، بلکه باید بین هر دو جمع نماید و بعبارة آخری باید دست به کار و دل با یار داشت. والسلام.

آقای محمد ذکری از اردبیل راجع به ادّله و جوب نماز قصر برای مسافر و اینکه آیا آیات و اخبار

در آن باره هست و یانه و اجماعی در آن باره می باشد یا نه و اگر هست دخولی است یا لطفی یا غیر آنها و آیا دلیلی عقلی هم بر آن هست یا نه سؤال نموده. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۲ ذق ۱۳۹۰ - ۴۹/۱۰/۳۰

عرض می شود مرقومه واصل گردید. درباره ادلة نماز قصر برای مسافر سؤال شده. این موضوع مورد اجماع امامیه است که شیعه قصر را واجب دانند و در اهل سنت مالک و ابوحنیفه نیز قصر را واجب دانند، ولی شافعی قائل به تخییر است و قصر را افضل دانسته و مُزنی از علمای اهل سنت اتمام را بهتر گفته است.

شیعه به عمل پیغمبر (ص) و علی (ع) و سایر ائمه هدی (علیهم السلام) استشهاد نموده و نیز به آیه شریفه وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ^۱ که لزوم افطار را در سفر می رساند استشهاد کرده اند، چون حکم مسافر در افطار روزه و قصر نماز یکی است. اخبار هم درین باره زیاد است که باید به کتب اخبار مانند صحاح اربعة شیعه و کتب فقه مراجعه نمود. و البته امور عبادی تعبدی است و دلیل هم آیات و اخبار و سیره است، حکم عقل در آن راه ندارد و درینجا فقط حکمت آن که آسایش مسافر است باعقل منطبق می باشد. اقسامی هم که برای اجماع اشاره نموده اید مانند دخولی یا لطفی، طرق مختلفه ای است که برای حجیت اجماع ذکر شده. مثلاً بعضی از نظر اینکه اجماع کاشف دخول امام است آن را حجّت دانسته و بعضی اینکه لطف الهی اقتضا می کند که امت بر خطا اجماع نکنند، حجّت می دانند. و البته تنها اجماع صریح و کامل که از همه افراد امت باشد حجیت و قطعیت دارد، ولی اجماع منقول فقط حدس و ظن را می رساند. و اجماعی هم که اهل سنت پس از رحلت حضرت رسول (ص) مدعی شدند،

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۵. هر کس از شما که بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر روزه بدارد.

اصلاً اجماع نبود فقط اجتماع و اتفاق عدّه بسیار کمی بود و اتفاق در مقابل منصوص و مخالفت با نصّ بود. ولی مناسب بود که این سؤال از آقایان علما و مراجع تقلید بشود نه یک نفر درویش گمنام، چون امر فقهی است. والسلام / اقلّ سلطانه حسین.

دستوری که به حاج آقای جذبی برای نداشتن عید نوروز در سال‌هایی که تحویل در محرم و صفر است نوشته شده است.

هو

۱۲۱

مورّخه ۴ ذج ۱۳۹۰ - ۴۹/۱۱/۱۲

خدمت همه آقایان اخوان سلام و تبریک عیدین سعیدین اضحی و غدیر عرض و توفیق همه را از خداوند خواستارم. و چون همان طور که در دو سال قبل هم عرض شده درین چندساله روز اول فروردین در ماه محرم یا صفر که دو ماه عزای شیعه و بزرگان دین می‌باشد، واقع می‌شود، لذا عید نوروز نداریم و آقایان دوستان به هیچ وجه نه کتبی و نه تلگرافی تبریکی برای آن روز ننویسند. و اگر بعضی غفلت داشته باشند و بنویسند جواب داده نخواهد شد و تا موقعی که نوروز در ماه ربیع اول واقع شود این امر جاری است. ولی روز عید غدیر که بزرگ‌ترین اعیاد مذهبی ما است، نوروز حقیقی بلکه بالاتر است و آن را عید داریم. البته اجتماع مؤمنین به یاد خدا از وجهه ایمانی در همه اوقات (ایام معمولی و جشن و عزا) بسیار خوب است و عید نداشتن در روز اول فروردین با اجتماع اخوان در آن روز و خواندن قصاید مدیحه بزرگان دین و کتب اخلاقی و عرفانی به هیچ وجه مخالف نیست. به آقایان اخوان تهران و در حدود امکان به سایر آقایان نیز ابلاغ فرمایید. والسلام علیکم و فقههم الله / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای کریم پوراسلامی مؤسس جلسات اسلامی شیراز شرحی راجع به تأسیس جلسات اسلامی

در شیراز نوشته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

مورّخه ۶ محرم ۱۳۹۱ - ۱۳۴۹/۱۲/۹

عرض می شود مرقومه محترمه واصل گردید. از اظهار لطف متشکر شدم. امیدوارم وجود شریف سلامت بوده و در مسافرت خراسان خوش گذشته به سلامتی و خوشی مراجعت نموده باشید.

از اقدام به تأسیس انجمن اسلامی در شیراز خوشوقت شدم. انشاءالله در خدمت به دیانت مقدّسه و تنویر افکار به حقایق اسلامی موفق بوده باشید. شایسته است جنابعالی در جلسات انجمن طبق حدیث شریف *إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ قَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ*^۱ در تشریح این سه مرحله علم کوشا باشید. و اصول اعتقادات مقدّسه اسلام و اخلاق اجتماعی و فردی اسلامی و آداب موظّفه را گوشزد کرده، ایمان ثابت و اخلاق پسندیده و آداب مرضیه را در افراد تشویق نمایید. و در ضمن بیان حقایق اسلامی ابدیت قوانین مقدّسه و عدم قابلیت نسخ دین شریف اسلام را ثابت نموده و نیز لزوم اتحاد و اتفاق بین مسلمین طبق شریفه *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا* و مضارّ و مفسد تشتّت و تفرقه را که برخلاف منظور شارع بزرگوار اسلام مطابق صریح: *وَلَا تَفَرَّقُوا* می باشد تشریح و اثبات کنید. مرحوم آیت الله آل کاشف الغطاء فرموده: *الْإِسْلَامُ قَائِمٌ عَلَى دَعَائِمَتَيْنِ: كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ وَ تَوْحِيدُ الْكَلِمَةِ*^۳. شایسته است که این موضوع را و جهت همت خود قرار داده مفسد اختلاف و نفاق را بیان کنید.

انحطاط و زبونی مسلمین بر اثر عدم توجه به احکام و به واسطه همین اختلافات و

(۱) علم منحصر به سه چیز است: عقاید پایدار یا آنچه در اعتدال اخلاقی واجب است یا سنتی که انسان را مستقیم نماید.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید.

(۳) اسلام بر دو پایه استوار است: کلمه توحید و توحید کلمه.

نزاع‌های داخلی و تفرقه‌های مذهبی است، که باید کسانی که قصد خدمت به اسلام دارند، آن را جزء برنامه‌ی اساسی خود قرار دهند. همواره موفقیت سرکار را در خدمت به دیانت مقدسه خواستارم. والسلام علیکم ووفکم الله / سلطان‌الحسین.

نامه‌ای است که در جواب آقای عبدالله صالحیان به سمنان نوشته شده.

هو

۱۲۱

۲۳ صفر ۱۳۹۱

عرض می‌شود مرقومه‌ی آن برادر مکرم واصل گردید. سلامتی و توفیق و مزید عزت سرکار را از خداوند خواستارم. از معنی آیه شریفه *وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ*^۱ سؤال شده معنی آن این است که: ما قرآن را برای یادگرفتن خیلی آسان قرار دادیم آیا فراگیرنده‌ای که یادآور شود هست؟ چون ظاهر قرآن به زبان معمول زمان و عربی فصیح نازل شده که همه بتوانند از ظاهر آن استفاده کنند، البته دارای بطون بسیاری نیز هست که مراتب عالیة آن برای همه کس مکتنه نیست، *وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ*^۲ ولی درک ظاهر عبارت آن برای اشخاص عربی زبان آسان است. سالک‌راه خدا اگر در دستوراتی که داده شده مراقبت تامه داشته و دل را از هوئی و هوس پاک نموده و فقط به یاد خدا مشغول دارد، دارای بصیرت و نورانیت شده، حقایق بر او جلوه گر می‌شود: ابتدا در خواب مشاهداتی برای او دست می‌دهد و اگر بر آن مداومت کند و بر توجه بیفزاید، ممکن است حال مشاهده در بیداری هم برای او پیدا شود و همه آنها منوط به همت خود مؤمن در مراقبت آداب است. *أَذَقْنَا اللَّهُ مِنْهُ*^۳ / والسلام.

به حاج آقای جذبی درباره‌ی مسافرت اروپا نوشته شده است:

(۱) سوره قمر، آیه ۱۷.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۷. تأویل آن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌دانند.

(۳) خداوند از آن به ما بچشانند.

هو

۱۲۱

۲۸ ع ۱۳۹۱/۱ - ۱۳۵۰/۳/۳

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مَنْ حَضَرَكَ يَكُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، زَادَكَ اللَّهُ عِلْمًا وَ عَمَلًا وَ أَيْدَكَ وَ نَوَّرَ قَلْبَكَ. عرض می‌شود امیدوارم به لطف الهی رفع کسالت حضرت تعالی بشود. تلگراف آقای مهندس گیائی دربارهٔ مسافرت حضرت تعالی به اروپا رسید. چون قبلاً هم مذاکره بود که برای معالجه تشریف ببرید، لذا مسافرت بیست روزه که ایشان درخواست نموده‌اند مانعی ندارد. البته به همراهان دستور می‌فرمایید که کاملاً مراقب آداب موظفۀ اسلامی بوده مثلاً از ذبیحۀ غیر مسلم پرهیز کنند. قبله نما برای تعیین قبله در همه جا همراه داشته باشند. رسالۀ شریفۀ پند صالح و یک رسالۀ عملیۀ از آیت الله شریعتمداری با خود ببرند که احکام و دستورات را مطلع شوند.

شب‌ها رعایت شئون حضرت تعالی و فقری را نموده بیش از ساعت معمولی و به جاهای غیر متناسب به گردش نروند. از بیداری اسحار غفلت نکنند و به طور خلاصه کاملاً مراقب آداب شرع مطهر باشند. چون علاوه بر آنکه مسؤولیت خدایی ما زیاد است، توجه دیگران نیز به ما بیشتر و اگر خلافی ولو مختصر باشد مشاهده نمایند، زبان به اعتراض می‌کشایند و حق هم دارند. اگر کسی در صدد تحقیق دین باشد جواب کافی به او بفرمایید و اگر قصد تشرف اسلام داشته باشد غسل اسلام بنماید و در تشرف به ایمان دستورات مأثوره را اجرا کند. و در تشرف زن‌ها به اسلام یا ایمان دستورات اسلامی و با بودن واسطه در بین، مثلاً تسبیح و امثال آن کاملاً دقت شود، دستور پوشاندن مو و مواضع زینت داده شود. و اگر جویندگان زبان ندانند یک نفر از همراهان که دارای محبت ایمانی و صدق و خلوص باشد و حفظ اسرار نماید، برای دلالت و ترجمه در نظر بگیرد. قرائت قرآن به همه دستور بفرمایید. در آن بلاد که نام اسلام کمتر برده می‌شود تظاهر به احکام اسلام و نام اسلام خوب و بلکه افتخار آمیز است.

برای همراهی سفر کسانی را که کاملاً بتوانند مراقبت آداب و حفظ شوون نمایند در نظر بگیرید. البته لباس روحانیت را که در آنجا برای ما افتخار است تغییر نمی دهید. عده همراهان هم بیش از چهار نفر در مسافرت باعث زحمت در تهیه جا و غیر آن است، البته زیادتر هم مانعی ندارد، ولی هر چه عده زیادتر باشد در بین راه زحمت هم زیادتر می شود. امیدوارم همواره موفق و مؤید بوده باشید. وَأَجِدُ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ. / اقل سلطانحسین تابنده.

اگر از آقایان دوستان در بلاد عرض راه بودند اطلاع دهید که برای ملاقات بیایند.

صورت نامه‌ای که به آقای حاج علی تابنده موقعی که اجازه مسافرت گردش به اروپا گرفتند، نوشته شده:

هو

۱۲۱

مورخه ۱۳ رجب المرجب ۱۳۹۱ - ۱۳ شهریور ۱۳۵۰

نور چشم عزیز، اکنون که میل داری برای مطالعه و گردش مختصر به اروپا بروی، لازم دانستم مطالب زیر را تذکر دهم. امیدوارم به تمام جزئیات آن توجه و دقت داشته، عمل نمایی:

۱. خداوند را در همه حال حاضر و ناظر دانسته از یاد او و وجهه قلبی غافل نشوی. مؤمن باهوش هر چه آراستگی‌های روزگار را بیشتر ببیند باید بیشتر به عظمت خالق آن پی برده رو به سوی او نماید و سر تعظیم فرود آورد:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار
 ۲. همواره مراقب اعمال و آداب شرع مطهر بوده از آداب عبادی و اجتماعی غفلت نکنی. مثلاً در نماز و روزه (اگر در محل قصد توقف بیش از ده روز نمودی) و بیداری اسحار و دوام طهارت کوشا باشی که تعصب در امور دینی در آن محیط اضافه بر آنکه اجر آن نزد خداوند بیشتر است، احترام شخص را نزد دیگران زیادتر

می‌گرداند. چون در آنجا نیز عقلا و اشخاص با فهم کسانی را که تعصب دینی دارند، بیشتر مورد احترام و اطمینان قرار می‌دهند. و مخصوصاً اگر از تو مختصر خلاف ببینند، اضافه بر ایراد گرفتن بر خودت باعث اعتراض بیگانگان بر فقر و سلسله نیز می‌شود.

۳. چون امر ذبیحه در مذهب تشیع خیلی مهم است ولی ممکن است کمتر بدان توجه شود، لذا تذکر می‌دهم که از خوردن ذبیحه غیر مسلم اجتناب کنی. و در آنجا هم اگر کسی بخواهد مراقب آداب باشد می‌تواند، چنانکه خودم در این قسمت کاملاً دقت داشته و به خوردن غذاهای گیاهی یا حیوانی غیر گوشت مرتباً اکتفا می‌نمودم. مگر آنکه از سوق مسلم باشد، مانند هامبورگ که سوق مسلم دارد و یابدانیم که توسط مسلم کشته می‌شود. انسان از نخوردن گوشت در چند روز ضعیف نمی‌شود، ولی از خوردن ذبیحه غیر مسلم ایمان و روحیه دینی او ضعیف می‌گردد و به اضافه نزد دیگران بی‌قید و لایابالی معرفی می‌شود.

۴. در مسافرت همواره قرآن مجید با خود همراه داشته و هر صبح یک حزب اقلّاً بخوان. و نیز رساله شریفه پند صالح با خود داشته باش و در مطالب و دستورات آن دقت نما. یک جلد رساله عملیه از یکی از آقایان مراجع تقلید نیز مثلاً آیت الله شریعتمداری همراه داشته و مسائل فرعیه را از روی آن دقت کن. و یک قبله نما یا کتاب معرفه‌القبله یا قطب نما به همراه خود داشته و در آن دقت کن که بتوانی در همه جا قبله را تعیین نمایی.

۵. از گردش‌ها و تفریح‌های خلاف و معاشرت با اشخاص فاسد، مخصوصاً گردش شب‌ها خودداری کن و با جوان‌های بی‌قید اصلاً معاشرت ننما و کسانی را که خوش‌نام و معروف به دیانت و اخلاق باشند، برای معاشرت انتخاب کن و تحت تأثیر معاشرت‌های فاسد و اخلاق خلاف شرع و عقل که نزد عقلای هر قوم مذموم و ناپسند است واقع نشوی، که اضافه بر آثار و معایب مترتبه روحی به ظاهر هم شخص نزد دیگران بدنام و بدنفس عنوان می‌شود.

۶. در مسافرت‌ها همواره در صدد کسب فضائل معنوی و علم و اخلاق نیز بوده و با اشخاص متدین و کسانی که رفتارشان نیک و مطابق دستور شرع و اخلاق باشد و همنشینی آنها بر کمالات بیفزاید ملاقات کن و از محضر دانشمندان بهره‌مند شو که سیر آفاق و انفس صادق گردد و تنها به گردش صوری و تفریح ظاهری اکتفا نشود.
۷. در هر جا از ممالک غیر اسلامی نمایندگان دینی از مسلمین مخصوصاً از شیعه وجود داشته باشد، ملاقات کن و خود را معرفی نما و اگر هم مذاکرات و سؤالاتی شد به قدر دانش و اطلاعات خود جواب بگو و آنچه ندانی به بزرگان و مطلعین ارجاع ده. و در نماز جمعه آنها شرکت کن که نماز جمعه مخصوصاً در آن محیط شکوه اسلامی است.
۸. در هر محلّ که از مؤسّسات اسلامی مانند مسجد یا کتابخانه مربوط بدان وجود داشته باشد بازدید کن و متصدیان آن را ملاقات نما، که آشنایی پیدا شود. و اگر گاهی مقتضی بود که کمک مالی به آن مؤسّسات شود یا خودشان اظهار داشتند، به اندازه تناسب کمک نما که کمک نمودن به آنها به نام مذهب و دین عندالله پسندیده است.
۹. دیدن مؤسّسات دینی سایر ادیان نیز مانند کلیسیا و معابد یهود و توجّه به منظور از آنها شایسته و مناسب است و موقع رفتن به کلیسیا و معابد یهود ادب و احترام محل را بنما، چون آنجا نیز برای عبادت خدا ساخته شده و مؤمن باید رعایت احترام نماید و به عبادت مشغول باشد، بلکه مستحبّ است در آنجا نیز دو رکعت نماز خوانده شود.
۱۰. خواندن کتاب مقدّس تورات و انجیل هم خوب است، هر چند تورات و انجیل کنونی غیر از آن است که حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) فرموده‌اند و تحریف شده، ولی باز هم چون بدان نام می‌باشد محترم است. بلکه خواندن کتب تاریخ ادیان نیز شایسته و برای شخص متفکّر و متدبّر باعث مزید بصیرت است.
۱۱. نسبت به بزرگان هر قوم و روحانیین آنها ادب و احترام بنما که دستور اسلامی همین است. و اگر خواستی سؤال از یکی از آنان مثلاً از کشیش یا اسقف یا متصدی امور کلیسیا بکنی خیلی محترمانه و مؤدبانه باشد و جنبه اعتراض نداشته باشد.

۱۲. در هر سفر مختصری از بعضی داروهای معمولی که برای کسالت‌های عادی لازم می‌شود، از داروهای جدید و قدیم با خود همراه داشته و لباس هم مختصری زمستانی و تابستانی داشته باش که در راه احتیاج پیدا نکنی. در خاتمه ترا به خدا سپرده، سلامتی و توفیق ترا از خداوند خواستارم. والسلام.

نامه‌ای که به آقای حسین کبریائی به نوش‌آباد کاشان نوشته شده:

هو

۱۲۱

۵ شعبان ۹۱ - ۵۰/۷/۴

عرض می‌شود نامه سرکار واصل گردید. از علاقه قلبی به وجهه ایمانی خشنود شدم. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند به سرکار توفیق و اجر عنایت فرماید. تقیه در موارد ضرورت و لزوم خوب است که *إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ*^۱ اشاره بدان است. ما به اثنی عشری بودن که حقیقت اسلام است افتخار می‌کنیم، بلکه رسمیت یافتن مذهب اثنی عشری در ایران به وسیله صوفیه و شاه اسماعیل صفوی شد. کسانی که مؤمنین واقعی را خارج از اسلام می‌دانند از بنی امیه پیروی کرده و خلاف صریح قرآن مجید عمل می‌کنند و آنچه تهمت به دیگران می‌زنند به صریح قرآن و اخبار ائمه اطهار خودشان بهتر شایستگی آن را دارند. فقرا نسبت به علمای واقعی و روحانیین حقیقی که به وظایف روحانیت عمل می‌کنند نهایت احترام را قائلند و نسبت به آنان کمال ادب و تواضع و فروتنی دارند و دوستی آنان که نمایندگان امام هستند لازم است و این اشخاص در هر زمان وجود داشته و دارند و فقرا خود را به دوستی آنان موظف می‌دانند، که در رساله شریفه پند صالح تصریح فرموده‌اند. و کسی که برخلاف این درباره فقرا بگوید تهمت و افترا می‌بندد و کسانی که نسبت خلاف به فقرای واقعی

(۱) سوره نحل، آیه ۱۰۶. مگر آنکه او را به زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان اطمینان یافته است.

می‌دهند، جز غرض ورزی و تهمت قصدی ندارند. وگرنه همان طور که نوشته‌اید باید پرسید آیا سحرخیزی و دوام طهارت و محافظت بر اوقات صلوة و امثال آنها که فقرا طبق دستور شرع مطهر خود را موظف می‌دانند خلاف شرع است؟ پس معلوم می‌شود شرعی که این قبیل مخالفین فقرا دارند غیر از شرع اسلام است. سلامتی و توفیق و اجر برای سرکار خواستارم. از بیداری اسحار و دوام طهارت و یاد خدا غفلت نکنید. والسلام.

نامه‌ای که به آقای حمید جرجانی به حیدرآباد نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۲۲ شعبان ۹۱ - ۵۰/۷/۲۱

عرض می‌شود مرقومه سرکار رسید. از حال محبت و علاقه که به تحقیق راه حق و امور مذهبی دارید خشنود شدم. امیدوارم سلامت و موفق بوده باشید. سؤالاتی که نموده‌اید در کتب مختلفه مفصلاً جواب داده شده فعلاً به طور اختصار به قدر گنجایش نامه جواب عرض می‌شود:

۱. امام (ع) دارای قدرت تامه از طرف خداوند می‌باشد و از آن بزرگوار امور خارق‌العاده صادر می‌شود ولی نه به عنوان اعجاز، چون اعجاز در مقام تحدی است و آن اختصاص به انبیا دارد. ولی از امام هم در مقام خلافت رسالت و برای حفظ اسلام معجزه صادر می‌شود، ولی از نظر ولایت اعجاز ضروری نیست که فرمود لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^۱ و آنچه صادر شود خرق عادت و کرامت نامیده می‌شود.

۲. در قرآن مجید تصریح به لزوم حجّت در هر زمان شده که اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً^۲

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۶. هیچ اکراهی در دین نیست.
(۲) سوره بقره آیه ۳۰. من در روی زمین [همواره] خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

به اصطلاح لغت عرب دوام و استمرار را می‌رساند و آیه شریفه *وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ*^۱ هم اشاره بدان است و اخبار هم در این باره بسیار است و این عقیده در مذهب تشیع از ضروریات است.

۳. حضرت مولی الموالی علی (ع) بنده مقرب خداوند و کامل ترین ولی او پس از پیغمبر (ص) می‌باشد و نسبت خدایی به آن حضرت خلاف و بلکه شرک است و نسبت دادن صفات الوهیت به آن حضرت به واسطه کمال تام است که *الْعِبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ*^۲ ولی نسبت دادن صفات خداوندی غیر از ذات است که فرمود: *نَزَلْنَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شَتَّمْتُمْ*^۳ و اگر برخلاف آنچه عرض شد تفوه شود صحیح نیست و *غُلُوٌّ* محسوب می‌گردد. *وَالسَّلَامُ / اَقْلُّ سُلْطَانِ حَسَنِينَ*.

نامه‌ای که به آقای عبدالکریم بیربائی به بروجرد در جواب ایراد ایشان به اینکه برای تهیه کار برای ایشان اقدام نشده است، نوشته شده:

هو

۱۲۱

۲۵ شعبان ۱۳۹۱ - ۱۳۵۰/۷/۲۴

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند اصلاح امورتان بفرماید. مطالب مرقومه باعث تعجب بلکه تأسف شد، چون اولاً بزرگان دین به خدا دعوت نموده‌اند نه به دنیا، و راه آخرت و کمال روحی را ارائه می‌دهند، ولی در امور دنیا و مادیات تعهد قیام بدان برای پیروان نشده و بلکه دستور داده‌اند که امور دنیا را از آنان نخواهند. و خودشان مراقب باشند و کوشش کنند که *أَنْتُمْ أَبْصَرُ بِدُنْيَاكُمْ مِنِّي*^۴ و

(۱) سوره قصص، آیه ۵۱. برایشان سخن در سخن پیوستیم.

(۲) بندگی (خدا) جوهره و حقیقتی است که کُنه آن ربوبیت است.

(۳) ما را از مقام خدایی پایین بیاورید و هر چه خواستید درباره ما بگویید.

(۴) شما به امور دنیاتان از من داناترید.

ثانیاً به همهٔ اخوان دستور کمک و مساعدت به همهٔ برادران بلکه به همهٔ افراد بشر در حدود امکان داده شده و خود نیز مقیدند، ولی دستور کمک گرفتن داده نشده. بلکه دستور داده شده که مؤمن باید طوری باشد که جز بر خداوند توکل نداشته و طمع از دیگری نداشته باشد و حضور در مجالس فقری هم برای یاد خدا و اعانت برادران باید باشد، ولی متأسفانه معلوم می‌شود شما فقط برای کمک گرفتن حاضر می‌شوید.

آنچه هم در کتاب نابغه ذکر شده منظور آن است که بشر مخصوصاً مؤمن، باید طاقت مقاومت در مقابل سختی‌ها داشته باشد، به طوری که حتی بتواند در موقع ضرورت به چند مغز بادام بگذراند، نه آنکه واجب باشد. بلکه برعکس باید مؤمن در کار فعالیت و کوشش کند و با توکل بر خدا در توسعهٔ رزق خود و عیال بکوشد و می‌تواند بهترین غذا و بهترین لباس و مسکن و سایر وسائل زندگی را از راه حلال و بیاد خدا تهیه نموده و داشته باشد: *قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ*.^۱ درویشی تنبلی و بیکاری و ناداری و ترک لوازم دنیا نیست، بلکه درویشی توجّه تام قلب به خدا و عدم علاقه به دنیا و استفاده از حلال با توکل بر خدا و یاد اوست: درویش صفت باش و کلاه تتری دار.

بذل و بخشش حضرت سید الشهداء (ع) را در نامهٔ خود نوشته بودید. البته صحیح است، ولی خوب بود موضوع حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و برادر آن حضرت عقیل را هم به خاطر می‌آوردید. و دربارهٔ بذل و جوه حضرت حسین (ع): اولاً در آن زمان سؤال و درخواست کمتر معمول بوده و مخصوصاً شیعه چنان به کار مشغول بوده و کمتر درخواست ظاهری از ائمه (ع) می‌نموده‌اند و این طور مسائل ظاهری خیلی کم بوده. برخلاف امروز که تنها برای خود فقیر روزی نیست که چندین درخواست زبانی و کتبی نشود و اگر بنا باشد به همهٔ آنها جواب طبق انتظار داده شود، چندین برابر

(۱) سورهٔ اعراف، آیهٔ ۳۲. بگو چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟

دارایی هم کفاف نمی‌کند، لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.^۱

و ثانیاً ثروت آن حضرت بیکران بود و دارای درآمدهای بسیاری بودند. با آنکه خلافت ظاهری غصب شده و سلطنت صوری و بیت المال نداشتند، ولی مع ذلک بسیاری از شیعه حقوق الهی را خدمت آن حضرت می‌آوردند، مگر گاهی که مجبور می‌شدند به بیت المال خلافت غاصبانة بنی امیه بدهند. درین صورت علاوه بر دارایی شخصی محلی برای پرداخت این قسمت‌ها بود.

ثالثاً آین التُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ.^۲ فقیر لایق آنکه خود را خاک پای آن بزرگواران بدانم نیستم، تا چه رسد به آنکه بخواهم عمل خود را با آنها تطبیق کنم: أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صَاحِبًا.^۳ البته به دوستی و پیروی آن بزرگواران افتخار داشته از خداوند نیازمندانه درخواست دارم که توفیق پیروی را به قدر وسع به فقیر عنایت فرموده و به آنچه رضای او و اولیای اوست موفق بدارد.

رابعاً این قبیل امور در موقعی است که در بیت المال وجه هنگفت مکفی بوده باشد، ولی نزد فقیر بر خلاف تصور و نوشته شما بیت المال که اهمیتی داشته و مکفی باشد وجود ندارد و سایر جاها را هم بر آن قیاس کنید، که ممکن است خودتان در آنجا و از همان شهر تحقیق بکنید تا بدانید وضع چطور است. فقرا مجازند که حق خدایی را خودشان در محل آن مصرف نمایند یا به علما و مراجع تقلید بدهند. عده کمی از فقرا برای اینکه اطمینان بیشتر داشته باشند که در محل واقعی آن صرف می‌شود به فقیر می‌رسانند. و آنچه هم برسد طبق دستور شرع به مستحقین که احتیاج کامل دارند به قدر سهم آنها داده می‌شود و فقیر برای مصرف شخصی به هیچ وجه در آن دخالتی ننموده، و بلکه خود فقیر نیز مقتدم که حقوق خدایی متعلقه به خود را در محل آن صرف نمایم و خدای را شاکرم که این توفیق را به فقیر عنایت فرموده است. و این قبیل وجوه که شما

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۶. خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی‌کند.

(۲) خاک را با پروردگار چه کار.

(۳) من درستکاران را دوست دارم ولی خودم از آنها نیستم تا بلکه خداوند درستی را روزی من گرداند.

نوشته‌اید فعلاً نزد آقایان مراجع تقلید و علمای اعلام وجود دارد. والسلام.

آقای جواد جزایری نامه‌ای در تعقیب نامه سابق خود و شبهاتی را که برای ایشان پیدا شده مشروحاً نوشته‌اند، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۸ رمضان ۱۳۹۱ - ۱۳۵۰/۸/۲۶

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. امیدوارم به لطف الهی رفع شبهات و ناراحتی‌های سرکار بشود. مطالبی که سؤال نموده‌اید جواب مشروح آن خود کتاب مفصلی می‌شود و در کتب مربوطه ذکر شده و اگر ملاقاتی حاصل شود ممکن است حضوراً جواب عرض شود و فعلاً به طور اختصار جواب عرض می‌شود:

۱. بشر اگر منصفانه دقت و کنجکاوی کند پی می‌برد که دستگاه با عظمت آفرینش احتیاج به آفریننده‌ای دارد و جبر مکانیکی یا تسلسل علل جواب قطعی را نمی‌دهد، زیرا نقل کلام به آن علت می‌کنیم و پیدایش همان جبر هم سازنده قادر جابری لازم دارد که محیط و مافوق باشد. و نظم و ترتیب موجود در آفرینش دلالت بر صانع بسیار حکیم و دانایی دارد و طبیعت بی‌شعور نمی‌تواند این دستگاه با عظمت یا موجودات باشعور را ایجاد کند.

۲. در نظام اجتماع همه قسم طبقات لازم است و همان طور که ثروتمند و طبقات ممتازه باید وجود داشته باشند طبقات پایین هم باید باشند، تا گردش عالم و اجتماع منظم باشد و اگر همه کارفرما باشند و کارگر نباشد وضع اجتماع مختل است.

اگر کتاس نبود در ممالک همه خلق اوفتند اندر مهالک

پس دارا و نادار و همه طبقات باید باشند و به اضافه بسیاری از این قسمت‌ها ناشی از خود افراد است که یکی فعال‌تر و دیگری کم‌کارتر و دیگری تنبل است. و شرع مقدس که دستور رعایت فقرا و کمک به آنها داده و امر به دادن صدقات واجب و

مستحبّه نموده برای همین است که اختلاف طبقاتی کم شود. و اگر دستورات شرع مطهر اجرا شود این اختلاف از بین می‌رود و یا خیلی کم می‌شود و به‌اضافه همان طور که بلبل گل را طالب است بعض حیوانات پست هم کثافات را طالبند:

ذره‌ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست

پس طبیعت آنها اقتضاهای مختلفی دارد و از خالق عالم خلاف عدل صادر نمی‌شود. ۳. اگر بشر مفسطور و مجبور بر اطاعت راهنمایان و نمایندگان خدا می‌بود اراده و اختیار که به او داده شده بی‌فایده می‌بود و امتیازی بین افراد نبود و ثواب و عقاب نیز معقول نبود، زیرا ثواب و عقاب بر امر اختیاری است. و به‌اضافه ترقی مادی و معنوی منوط به اعمال قوه فکر و اراده است که همه اختراعات و علوم صوری نیز بر اثر آن پیدا شده و در سایر موجودات و حیوانات که تعقل نیست این ترقیات نیست.

۴. نیکی‌ها و بدی‌ها دو قسمند: قسمتی از آن زائیده فکر بشر است که قابل تغییر است و در ازمنه مختلفه و جوامع متفاوته فرق می‌کند، مانند آداب معمول اجتماعی که در هر جامعه به نحوی جلوه می‌کند و حسن و قبح آن فرق می‌کند، مثلاً در یک جامعه وارد شدن به مجلس سربرهنه یا باکفش خلاف ادب است ولی در جامعه دیگر عکس آن است، و این امور قابل تغییر است. و قسمتی دیگر حسن و قبح آنها از امور عقلی و طبیعی می‌باشد که قابل تغییر نیست، مانند نیکو بودن راستی و عدالت و درستی و امانت و بد بودن دروغ و ظلم و خیانت، و این امور در هیچ یک از ادیان حقه و جوامع عاقله بشری تغییر نکرده و نمی‌کند.

۵. اگر بنا بود امر حق و راه راست عالمگیر باشد، قدر آن شناخته نمی‌شد. مثل معروف است که گنج در ویرانه و پنهان است، باید زحمت کشید و متحمل مشقت گردید تا بدان برسیم:

لیک شیرینی و لذات مقرّر هست بر اندازه رنج سفر

همان طور که در ظاهر هم طبقات دانشمندی که دارای سطح علمی عالی می‌باشند، عده آنها نسبت به سایرین کم و تحصیلات عالی هم برای همه کس میسر نیست. جواب

شبهات مذکوره به طور اختصار عرض شد. امیدوارم با توجه قلبی به خداوند و دقت کامل در جوابها، تلاطمهای روحی و ناراحتیهای معنوی مرتفع گردد. والسلام علیک / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای علی اصغر منصوری از بروجن نامه نوشته و علت لزوم تجدید اسؤال نموده بودند. جواب زیر داده شد:

هو

۱۲۱

ع ۷ / ۹۲ / ۱ - ۵۱ / ۲ / ۱

عرض می شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند متعال خواستارم. موضوع تجدید عهد و پیمان که مرقوم شده، آیه شریفه *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*^۱ بر آن دلالت دارد، که خود ذکر اولی الامر دلالت دارد که در هر زمان باید اطاعت اولی الامر نمود. و نسبت به نمایندگان اولی الامر هم حکم مجری است، که تقلید میت هم طبق فتوای اکثر علما جایز نیست و اگر تجدید پیمان لازم نبود بزرگان دین تأکید در بیعت نداشتند، که اخبار هم درین باره رسیده است. سیره و رویه بزرگان سابقین عموماً این طور بوده و فرمایش حضرت سجاد (ع) به عم بزرگوار خود محمد حنفیه نیز بدان دلالت دارد و کسی که معتقد به معنای معین و فرد مخصوصی باشد، به حکم عقل لازم است به سیره و دستوراتی که در آن طریق مورد عمل است کاملاً علاقه مند بوده و بپذیرد که خود مخالفت بر خلاف عهد و پیمان است. چون مجال نبود جواب به اختصار عرض شد. و السلام / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای احمد متوسلی از تربت حیدریه در نامه ای شرح ملاقات و مذاکرات خود را با یکی از آقایان علما نوشته بودند. جواب زیر نوشته شد:

(۱) سوره نساء، آیه ۵۹. از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش فرمان برید.

هو

۱۲۱

ج ۳ ۹۲/۲-۵۱/۵/۱۹

عرض می‌شود مرقومه ارسالی از تربت حیدریه واصل گردید. سلامت و مزید حال محبت و توفیق سرکار را از خداوند خواستارم.

مذاکره که درباره بعض مطالب مذهبی با یکی از فضلا در تربت حیدریه نموده بودید خوب و بجا و اگر دیگری هم گاهی سؤالی کند در حدود اطلاعات رفع شبهه بنمایید، مانعی ندارد.

۱. موضوع ارتباط با دیگران و بیگانگان که گفته بودند، درباره این سلسله صدق نمی‌کند. چون رشته بزرگان این سلسله تا زمان امام و پیغمبر (علیهم السلام) به طور صریح موجود است. برخلاف چند دسته دیگر که اخیراً پیدا شده‌اند و انتساب آنها به اجانب نزد مطلعین قطعی است و بزرگان ما حتی در امور سیاسی مملکتی هم دخالتی نمی‌کنند، مگر آنکه جنبه مذهبی داشته باشد. و ما افتخار داریم که جز به حزب خدایی بستگی نداریم فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱ قولاً و عملاً، و خود را فقط بسته به امام زمان (عج) و آباء و اجداد بزرگوارش می‌دانیم و درباره بستگی به دیگران و اجانب هم که بزرگ‌ترین ننگ و خیانت است می‌گوییم وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ^۲ ولی انتساب بعض اشخاص از طبقه خود ایشان به اجانب نزد بسیاری از مردم معروف و مشهور است و ایشان ما را هم با خودشان قیاس نموده‌اند، ولی قیاس مع الفارق است.

۲. مراتب علمی اجداد و پدر بزرگوارم نزد منصفین قابل شک و تردید نیست. و فقیر در حقیقت لیاقت شاگردی آن بزرگواران را ندارم تا چه رسد به اینکه دعوی نزدیک بودن در مراتب علمی بنمایم. و مرحوم آیت‌الله شیرازی نسبت به مرحوم

(۱) سوره مائده، آیه ۵۶. به درستی که حزب خداوند غالب و پیروز است.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶۴. و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد.

آقای سلطان‌علیشاه کمال محبت و احترام مرعی می‌داشتند که مرحوم آیت‌الله اصفهانی شاهد آن مجلس بوده و آن را نقل نموده‌اند و به همین جهت کمال لطف و محبت را نسبت به ما نیز داشتند.

۳. از طرف ما هیچگاه اختلافی با مراجع روحانیت نبوده و نیست، بلکه ما موظف به حفظ احترام مقام روحانیت در همه مراتب هستیم. متأسفانه اختلاف و مخالفت از طرف بعض روحانی‌نماها پیدا می‌شود و گرنه هر موقع که آقایان بخواهند ما بانهایت میل حاضر به درک صحبت و مراقبت آنان هستیم.

۴. موضوع شارب از طرف ما بسط داده نمی‌شود، بلکه ما می‌گوییم دینی را به مویی نبسته‌اند و بدان اهمیت نمی‌دهیم، ولی بعض مغرضین یا ساده‌لوحان مخالف برای اعمال اغراض جاه طلبانه یا از نظر زودباوری این امر کوچک را بزرگ نموده و بلکه وسیله تکفیر ما قرار داده‌اند. از این رو فقیر نیز شرح مبسوطی در جواب نوشته‌ام تارفع شبهه از ساده‌لوحان که تحت تأثیر اغراض مادی دیگران واقع می‌شوند گردد، ولی در معاندین مغرض اثری نمی‌کند: سواء علیهم أأندرتهم أم لم تُنذِرهم لا یؤمنون. اهداء تفسیر بیان السعادة و بند صالح و نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر به ایشان از طرف خودتان مانعی ندارد. والسلام علیکم.

آقای محمد حسن نقیب یزدی از تهران مطالبی نوشته و نیز سؤالاتی نموده، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

غرة رجب ۹۲ - ۵۱/۵/۲۰

عرض می‌شود مرقومه واصل گردید. از ابراز محبت و اظهار علاقه به درک حقایق خوشنود شدم. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند خواستارم. از ظهور اختلافات

(۱) سوره بقره، آیه ۶. آنان را خواه بترسانی یا نترسانی تفاوتشان نکند، ایمان نمی‌آورند.

مذهبی و پیدایش فرقه‌های مختلفه سؤال شده. البته طبیعی است که خط مستقیم یکی بیش نیست، ولی استقامت و یکی بودن آن ملازمه با نبودن خطوط غیرمستقیم ندارد، بلکه خطوط معوّجه و منحرفه در اطراف آن خیلی زیاد است.

در مذاهب و ادیان حقّه نیز طرق و فرقه‌های مختلفه وجود دارد، ولی راه حقّ که همان صراط مستقیم است یکی بیش نیست. ازین رو به پیغمبر (ص) نسبت داده شده که فرمود امت من بر هفتاد و سه فرقه می‌شوند، یکی از آنها بر حق و ناجی و دیگران هالک و باطلند. به همین جهت حافظ (علیه الرّحمه) نیز می‌فرماید: «جنگ هفتاد و دو ملت (نه هفتاد و سه ملت) همه را عذر بنه» و به طور کلی در عالم ماده باطل غلبه دارد، ولی ممکن نیست که حقّی نباشد زیرا امر خلقت عبث می‌ماند. لذا فرقه‌های مختلفه پیدا شدند که یک فرقه آنها حقّ است و آن همان فرقه‌ای است که در این دوره دست به دامن اهل بیت عصمت و طهارت زده و متمسک به ولایت ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) شده و ظاهراً و باطناً پیرو آن بزرگواران باشند، نه آنکه فقط به لفظ و قول اظهار کنند و از عمل بی‌بهره باشند. و سایر طرق و فرقه‌ها اگر مانند خطوط متمایله و منحرفه دور از خط مستقیم شوند هالک هستند و اگر برای بعضی حال توبه پیش آید و از طریق باطل منصرف شوند، مانند خط منحرفی است که بعداً مجدّد به طرف خط مستقیم متمایل شود و خود را برساند، در آن صورت خداوند از گذشته او گذشت می‌فرماید. اختلاف طرق و زیادی مدعیان نیز دلیل بطلان همه نیست بلکه یکی از آنها صحیح و دیگران باطلند و طالب راه حقّ باید جستجو کند تا حقّ را بیابد. و کسی که عمل او مطابق قول و بر وفق دستورات شرع مطهر باشد و اجازه نیز داشته باشد و مضبوطاً به امام (ع) برسد حقّ و صحیح و دیگران باطل هستند.

نام فقر هم که ما بر خود می‌گذاریم نامی است که به آن افتخار نموده و منظور توجه به فقر حقیقی است، که اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَى اللّٰهِ^۱ و به همین جهت پیغمبر (ص) فرمود: الْفَقْرُ

(۱) سورة فاطر، آیه ۱۵. شما نسبت به خداوند فقیر و نیازمند هستید.

فَخْرِي^۱ و البتّه همهٔ مردم تکویناً نیازمندان و فقیران به درگاه خداوند هستند، ولی ما مفتخریم که بدان توجه پیدا نموده و دست به دامن اولیای خدا که نمایندگان غنی مطلق هستند زده‌ایم تا از خرمن فیض آنان خوشه‌ای و از خوان احسانشان بهره‌ای ببریم و در آن مقام همه اقرار به فقر و عجز و نیازمندی دارند. و السّلام علیکم / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای سید رضا شفقانی موسوی املشی نامه‌ای نوشته و سؤالاتی نموده، جواب زیر داده شد:

هو

۱۲۱

۸ رجب ۹۲ - ۵۱/۵/۲۷

عرض می‌شود نامهٔ سرکار واصل گردید. سلامتی و توفیق و گشایش برای سرکار از خداوند خواستارم. سؤالاتی که نموده‌اید جواب مشروح آن کتابی جداگانه می‌خواهد و در کتب عرفا نیز مذکور است، ممکن است از جناب حاج آقای صوفی هم حضوراً سؤال کنید.

۱. فکر در اصطلاح حکما عبارت است از سیر قوهٔ ذهنیه از مبدأ معین تا آنکه به مقصد خود برسد و در علم اخلاق دقت در معلول و رسیدن به علت که آن نیز قسمتی از مصطلح حکماست و نزد عرفا عبارت است از توجه قلبی به نقطهٔ معینی که دستور داده شده است.

۲. انواری که سالک در طریق مشاهده می‌کند بسیار است که کلی آن نور سفید و سبز و قرمز و آخرین مرتبهٔ آن نور سیاه اصطلاح می‌کنند.

سیاهی گر بدانی نور ذات است به تاریکی درون آب حیات است و درک جزئیات این مراحل بسته به سیر و عیان است نه به قلم و زبان.

۳. نهایت سیر الی الله، به فناء فی الله و بقاء بالله است.

(۱) فقر، افتخار من است.

- بار دیگر از ملک پَران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم کردم چون ارغنون گویدم کانا الیه راجعون
۴. برای اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا^۱ تفسیرهای زیادی شده بعضی به فتح مکه و جمعی به صلح حدیبیه و جمعی به فتح کلی اسلام تفسیر نموده‌اند و از نظر معنی و تأویل یا آن هم از نظر تفسیر، اشاره به فتح باب ارواح و عوالم عالیه از ملکوت تا بدایت عالم لاهوت است که عبارت: لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ^۲ و فرمایش حضرت درباره این آیه مؤید این مطلب است که در شرح آن باید به تفاسیر مراجعه نمود.
۵. جبر و تفویض و معنی امر بین الامرین در کتب فلسفه و عرفان مشروحاً ذکر شده و باید بدان مراجعه نمود که خلاصه آن این است که خداوند به ما اختیار داده که فرموده: وَ هَدَيْنَاُ التَّجْدِينَ^۳ ولی اختیار ما به اختیار نیست: وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۴
۶. درباره "وجود" به کتب مفصّله حکمت و عرفان اگر آشنایی دارید مراجعه کنید چون نامه گنجایش ندارد:

ما عدم‌هائیم هستی‌ها نما تو وجود مطلق و هستی ما
 والسلام علیک.

در جواب نامه مجدّد آقای محمّد حسن نقیب یزدی نوشته شد:

هو

۱۲۱

غزّه شعبان ۹۲ - ۵۱/۶/۱۹

عرض می‌شود مرقومه ثانویه واصل گردید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید.
 جواب مشروح سؤالات سرکار خارج از حدّ یک نامه است و خود کتابی می‌شود.
 خوب بود سرکار موقعی که فقیر در تهران بودم ملاقات نموده حضوراً سؤال می‌کردید

(۱) سوره فتح، آیه ۱. ما برای تو پیروزی نمایانی را مقدر کرده‌ایم.

(۲) سوره فتح، آیه ۲. تا خداگناه تو را، آنچه پیش از این بوده و آنچه پس از این باشد، برای تو بیامزد.

(۳) سوره بلد، آیه ۱۰. و دوراه پیش پایش نهادیم.

(۴) سوره انفال، آیه ۱۷. و آنگاه که تیر می‌انداختی، تو تیر نمی‌انداختی، خدا بود که تیر می‌انداخت.

تا جواب مشروح داده می‌شد، چون در نامه با ضیق وقت و کثرت مشاغل و زیادی مراسلات به طور تفصیل میسر نیست.

۱. موضوع حدیث منسوب به حضرت رسول (ص): البته در نامه گذشته هم نظر به صحت و سقم آن نبوده، به همین جهت به همان انتساب اشاره شده است و نظر حافظ (علیه الرحمه) نیز به همان بوده است.

۲. برای خواجه حافظ هم مراحل متعدده در زندگی بوده، از جمله تنها وادی شعر و شاعری که نظری به معانی عرفانی نداشته که گفته: «آن تلخ و ش که صوفی ام‌الخبائثش خواند.» و دیگری وادی حیرت: «کس ندانست که سر منزل مقصود کجاست.» یا «در کارخانه‌ای که ره عقل و علم نیست» و امثال آنها. دیگر وادی طلب که گوید: «آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند» و «اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل». و در آخرین مرحله ورود به رشته سلوک که فرماید:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 ۳. فرقه ناجیه یک فرقه‌اند و البته هر فرقه مدعی حقایق خود می‌باشند، باید با دقت در موازین شرعی جستجو و تحقیق کرد، هر کدام که روش آنان با شرع مطهر تطبیق کند صحیح و گرنه باطلند. طالب راه خدا باید با استمداد از وجهه غیبی که یهدی مَنْ یَشَاءُ^۱ می‌باشد در صدد تحقیق برآید تا به مقصود برسد.

۴. اجازه در زمان غیبت حضرت حجة بن الحسن (عج) که امام زمان و مرجع دوران و دوازدهمین جانشین پیغمبر آخر الزمان است باید مضبوطاً و به وسائط صحیحه به آن حضرت برسد، چون صاحب الامر اوست.

۵. هر کس در هر طریق خداجو باشد و خدمت به جامعه نموده از آزار دیگران پرهیزد خداوند اجر او را ضایع نمی‌کند که إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^۲ و بالاخره ولو در دم مرگ باشد، خداوند هدایتش می‌فرماید و نجات غیر از کمال است و آن منوط به

(۱) سوره بقره، آیه ۲۱۳. (و خداوند) هر که را بخواهد هدایت می‌کند.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۲۰. خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد.

هدایت است.

۶. مسأله جبر و تفویض از مسائل مهمه کلامی و فلسفی و عرفانی است و ذکر آن مشروحاً خارج از حدّ دو نامه است. باید مراجعه به کتب مربوطه شود و به طور خلاصه: خداوند به ما اختیار داده ولی اختیار ما تحت اراده حقّ است و بعبارة اخزی اگر تنها نظر به علت تامه و علت العلل که علت بعیده است بکنیم، جبر و اگر به علل معده و قرینه نظر شود، تفویض است. ولی امر بین الامرین آن است که همه علل را در مراتب خود در نظر بگیریم و علت العلل را که ذات حقّ است تعالی شأنه در نظر داشته و از وسائط و معدّات و علل قرینه نیز غفلت نشود.

۷. بهره مند شدن از عفو و آمرزش منوط به خودمان و درین عالم است و طبق بیشتر اخبار تا موقع مرگ است، ولی پس از مرگ چون روز حساب است تغییری داده نمی شود و آیه شریفه رَبِّ اِزْجِعْنِ لِعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا^۱ و شریفه جواب فرعون آلآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ^۲ و امثال آنها که در قرآن زیاد است، مؤید این امر است.

۸. مراد از بلاهت و بُلّه در حدیث منسوب به معصوم صداقت و سادگی است در مقابل شیطنت فکری که معاویه دارا بود. و اشخاص صادق و ساده زودتر تسلیم اوامر الهی و نمایندگان خدا می شوند و آن با تعقل و تدبّر و بودن از ذوی الالباب منافات ندارد، چون همه آنها نقطه مقابل شیطنت فکری می باشد. / و السلام.

در جواب دوشیزه نصرت درویش نوشته شده است:

هو

۱۲۱

۱۲ شعبان ۹۲ - ۵۱/۶/۳۰

عرض می شود نامه شما رسید. از ابراز علاقه به امور دینی و تحقیق در آن باره

(۱) سوره مؤمنون، بخشی از آیات ۹۹ و ۱۰۰. پروردگارا مرا بازگردان. شاید کارهای شایسته ای که ترک

کرده بودم به جای آورم؛ هرگز، این سخنی است که او می گوید.

(۲) سوره یونس، آیه ۹۱. آیا اکنون؟ و تو پیش از این عصیان می کردی.

خشنود شدم. از خداوند مهربان سلامتی و توفیق شما را خواستارم. امر دین همان طور که نوشته‌اید باید تحقیقی باشد نه از روی تقلید که مصداق *إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ*^۱ نباشیم. باید پس از اقرار به توحید و نبوت عامه و بعداً به نبوت خاصه و جامعیت اسلام راهی را که مطابق شرع مطهر و دستور خدا و پیغمبر (ص) باشد جستجو نموده و از کسی که عمل و رفتار او طبق احکام شریعت مقدسه باشد و از آنها تخطی نکند و اجازه هم داشته باشد و مضبوطاً به امام زمان (ع) برسد، پیروی کرد و تنها اظهار امور خارق عادت بدون دو قسمت بالا کفایت نمی‌کند که آن در مرتاضین هند هم موجود است.

تفسیر قرآن هم شرعاً و عقلاً صحیح و خالی از اشکال است، ولی به عقیده ما شیعه اثنی عشری نباید از روی رأی و فکر شخصی تفسیر کند بلکه باید مستند به اخبار ائمه معصومین (علیهم السلام) باشد که تفسیر به رأی باطل است، و چون تفسیر هر علم را باید از اهل آن جستجو کرد. قرآن مجید هم برای اینکه جامع همه موارد و مراتب است به اجمال و ایجاز نازل شده که شامل همه مراتب و افراد باشد. مثلاً *أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ*^۲ اگر به تفصیل ذکر می‌شد بایستی به همه احکام کتاب صلوة و زکات اشاره می‌فرمود، ولی با این جمله مختصر و موجز همه موارد را شامل است. و عبارت *وَكُلُّكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيوةٌ*^۳ که از حیث معنی و ایجاز به تصدیق همه دانشمندان عرب در نهایت فصاحت و بلاغت است، احتیاج به شرح و تفصیل دارد. و این ایجاز مفید دلیل عدم قدرت گوینده بر کلام مفید نیست، بلکه برعکس کمال قدرت و سعه علمی متکلم را می‌رساند، که گوینده به طوری ادا کرده که شامل همه موارد و مراتب و افراد و حالات

(۱) سوره زخرف، آیه ۲۲. پدرانمان آیینی داشتند و ما از پی آنها می‌رویم.

(۲) سوره مجادله، آیه ۱۳. نماز بگزارید و زکات بدهید.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۷۹. شما را در قصاص کردن زندگی است.

می‌شود و تعیین تکلیف هر کدام به عهده کسی است که در مکتب فضیلت متکلم آن تحصیل علم نموده به همه جزئیات منظور او واقف شده است که اهل بیت عصمت و طهارت باشند. مانند قانون اساسی هر کشور که تفسیر آن مخصوص کسانی است که کاملاً از منظور مؤسس و تهیه کنندگان آن واقف باشند.

البته برای قرآن هم مراتبی است که فرموده است: *الْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ*^۱ که هر کس در هر درجه باشد به اندازه فهم و سیر و سلوک خود از آن درک می‌کند، مانند اطلاع از شیرینی که یکی در کتاب می‌خواند و یکی آن را می‌بیند و دیگری آن را می‌چشد. ولی در عین حال احتیاج به مبتین و مفسر دارد که *وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ*^۲ (اگر حکم "والرّاسخون" عطف باشد نه مبتدا) پس باید به مبتین که اهل بیت عصمت و طهارت و نمایندگان آنها هستند رجوع کرد. امیدوارم خداوند به شما توفیق عنایت فرماید. / والسلام.

آقای علی اصغر نوروزی سؤالات بسیاری از مطالب مذهبی و عرفانی و تفسیر بسیاری از آیات نموده، جواب زیر به ایشان داده شده است:

هو

۱۲۱

۲۶ رمضان ۹۲ - ۵۱/۸/۱۲

عرض می‌شود مکتوب سرکار رسید. انشاء الله سلامت و موفق بوده باشید. جواب سؤالاتی که نموده‌اید اگر همه آنها و به طور مشروح ذکر شود چند کتاب می‌شود و از حوصله یک نامه بیرون است. خوب بود سرکار که در صدد فهم حقایق و مشکلات دینی هستید موقعی که فقیر در تهران بودم حضوراً سؤالات خود را بیان می‌کردید که

(۱) عبارات (قرآن) برای عوام است و اشارات آن برای خواص و لطائفش برای اولیاء و حقایقش برای انبیاء می‌باشد.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۷. تأویل آن را جز خدای نمی‌داند و آنانکه قدم در دانش استوار کرده‌اند.

آنچه به نظر فقیر برسد و بر آن آگاه باشم عرض نمایم، و یا آنکه به کتب تفسیر و عرفان مراجعه نمایید تا بیشتر آنها حل شود، چون یک نامه گنجایش جواب همه آنها را ندارد و وقت ممتدی هم برای نوشتن می‌خواهد، و به بعضی آنها که مهمتر است به‌طور اختصار اشاره می‌شود. بقیه هم بعضی در ضمن آنها معلوم می‌شود و آنچه هم از فحوای آن مفهوم نشود چون زیاد است باید حضوراً جواب داده شود یا به کتب مراجعه نمایید.

۱. وجود حضرت حجّت (عج) از ضروریات مذهب تشیع است و آن بزرگوار دوازدهمین جانشین پیغمبر و فرزند حضرت امام حسن عسکری (ع) است. و طول عمر هم اشکال ندارد و قدرت الهی است، چنانکه امروز هم از کسانی که یکصد و پنجاه سال و دویست سال داشته و دارند در جراید نام برده شده، و هر دو به‌ظاهر خلاف طبیعت می‌باشد ولی واقع شده است، چنانکه برای بعضی مرتاضین هند هم ذکر شده است. به‌اضافه امور خارق عادت و طبیعت در طول قرون زیاد است که دلالت بر قدرت خالق می‌کند و این امر از موارد خارق عادت است.

۲. عقیده شیعه بر این است که زمین هیچ وقت از حجّت الهی که آدم حقیقی است خالی نیست و فیض خداوند هم هیچگاه منقطع نمی‌شود، پس باید مستفیضی باشد و لازمه آن وجود حجّت نیز هست. و فلاسفه متقدمین هم به دور و کور قائل بوده‌اند و این همان است که در حدیث اشاره شده است.

۳. فقیر دعوی علم غیب نداشته و آنچه خداوند القا کند همان است، بلکه بزرگان دین نیز همین را می‌فرمودند: *وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ*^۱ لیکن در مواقع لزوم و برای اتمام حجّت بر دیگران از طرف خداوند بر آنها القا می‌شد. کرامات هم که نسبت داده شده همین طور است، مگر در مجذوبین که کمتر توجه به دنیا دارند و فقط نظرشان به عالم بالا است.

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. و اگر غیب می‌دانستم بر خیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید.

۴. حقیقت ذات حق همان طور که انبیا و اولیا فرموده و فلاسفه هم ذکر کرده‌اند قابل اکتناهی نیست، فقط باید به توسط آثار و علامات بدو پی برد. موصوف بالآیات معروف بالعلامات.^۱

۵. چون بشر در ابتدا نمی‌تواند به مقام شهود و معرفت برسد و فقط از راه آثار و مصنوعات باید به خالق پی برد و از طرفی وجود خداوند تبارک و تعالی از طریق نظر و تعمق در آنها مسلم است، پس ایمان در ابتدا ایمان به غیب است.

۶. علی (ع) مظهر تام و آئینه تمام نمای حضرت حق بود، ولی از خود هیچ نداشت بلکه بنده مقرب درگاه بود که از بندگی به آن مقام رسیده و صاحب اختیار عوالم غیب و شهود گردیده بود و هر چه داشت از بندگی خدا داشت که عَبدی اَطِعی حَتّی اَجَعَلَکَ مِثْلی.^۲ مانند یک نفر مالک کل و نماینده تام الاختیار او که آنچه نماینده می‌گوید چون سمت نمایندگی دارد صحیح است، ولی از خود او نیست بلکه از مالک است. و افراد باید به توسط نماینده به او برسند و به حضور بار یابند. از این رو آن حضرت دارای تمام کمالات و علم او هم مافوق علم دیگران بود و سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقَدُونی^۳ فرمود و اشعار مولوی هم که فرماید: «تا صورت پیوند جهان بود علی بود» تا آخر درباره آن حضرت صحیح است.

۷. رسیدن پیک الهی و ظهور او منوط به استعداد فرد و انجام تکالیف شرعیّه است و راه صحیح همان است که پیغمبر دستور فرمود که ما اِتاَکُمُ الرُّسُولُ فَخُذُوهُ و ما نَهاَکُمُ عَنْهُ فَاتَّهُوا.^۴

برو تو خانه دل را فرو روب مهتیا کن مقام و جای محبوب
چو تو بیرون شوی او اندر آید به تو بی تو جمال خود نماید

(۱) به آیات و ظواهر به وصف در می‌آید و به نشانه‌ها شناخته می‌شود.

(۲) ای بنده من، پیروی من کن تا تو را مثل خود گردانم.

(۳) از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست دهید.

(۴) سوره حشر، آیه ۷. هر چه رسول به شما داد بگیرید و هر چه را نهی کرد از آن پرهیز کنید.

۸. انسان تمام مراتب تکاملی را دارا و کمالات نباتی و حیوانی و انسانی در او جمع است و اگر استعداد معنوی خود را در کمالات روحی به فعلیت برساند و در تقویت و تربیت قوای معنوی کوشش کند، از مرحله ظاهر انسانیت نیز پافراتر می‌نهد و به مقام فرشتگان می‌رسد و بلکه بشر ممکن است از آن نیز بالاتر برود و مقام جبرئیلی را هم پشت سر بگذارد، چنانکه پیغمبر (ص) در معراج به این مقام رسید. نهایت آنکه معراج برای آن حضرت با جسم و روح هر دو بود، ولی اولیا و بندگان مقرب خدا فقط معراج روحی دارند. ولی حقیقت انسانیت هر چه بالا برود از او سلب نمی‌شود و در همه مراتب هست و هر چه بالاتر برود کمالات پایین را نیز داراست و فقط نواقص مراتب مادون از او خلع می‌شود، نه آنکه حقیقت و مهیت او منقلب گردد.

بعض سؤالات دیگر را هم ممکن است از فحوای این چند جواب درک بفرمایید، چون همان طور که عرض شد سؤالات در نامه سرکار زیاد و اگر جواب همه آنها جداگانه و مشروحاً داده شود اقلأً یک کتاب می‌شود. والسلام / اقل سلطانحسین.

مدیر سالنامه کشور ایران نامه نوشته و خواهش کرده بودند جواب مطالب ایشان را مشروحاً بنویسم که در سالنامه خود درج کنند، جواب زیر داده شد:

هو

۱۲۱

۲۹ رمضان ۹۲- ۵۱/۸/۱۵

عرض می‌شود مرقومه محترمه واصل گردید از ابراز لطف نسبت به فقیر تشکر دارم. از خداوند متان مزید عزت و موفقیت سرکار را در نشر مطالب مذهبی و علمی و تاریخی مسألت دارم. درباره مطالبی که مرقوم شده اختصاراً عرض می‌شود که:

۱. در این سلسله محل معین و مخصوصی برای خانقاه معمول نیست، چون به عقیده ما خانقاه برای ذکر خدا و بیان دستورات شریعت مطهره و حقایق دینی است و در هر

جا منعقد شود حکم خانقاه را دارد، ولی البتّه ممنوع هم نیست. و تخصیص محلّ معین به خانقاه به چندین نظر معمول نبوده و حال هم نیست و مجالس فقری در منازل برادران دینی منعقد می‌شود، مگر در بعض جاها که به واسطه نبودن محلّ معین بدون اطلاع قبلی تبرّعاً اقدام به تأسیس خانقاه نموده‌اند و آن هم نادر و انگشت شمار است.

۲. نمایندگان و مأذونین این سلسله اختصاص به محلّ معینی ندارند و در هر جا سکونت دارند مسافرت به شهرستان‌های دیگر هم می‌کنند.

۳. این سلسله آمارگیری کامل و قطعی معمول ندارد و به کیفیت بیش از کمیّت اهمیّت داده می‌شود.

۴. سلاسل صوفیه در شیعه و سنی زیاد ولی همه در یک قسمت متفقند و آن رساندن رشته طریقتی خود به حضرت مولی علی بن ابی طالب (ع) و از آن حضرت بلاواسطه به خاتم انبیاء (ص) می‌باشد. فقط سلسله نقشبندی در اهل سنت، رشته اجازه خود را از حضرت صادق (ع) به بعد از دو طریق به پیغمبر می‌رسانند که یکی از آنها توسط آباء بزرگوار آن حضرت به مولی الموالی علیّ عالی و از آن حضرت به پیغمبر و رشته دیگر را به خلیفه اول و از او به پیغمبر منتهی می‌کنند.

و سلاسل شیعه عموماً دوازده امامی بوده و رشته‌های مختلفی که پیدا شده غالباً در قرون اخیر بوده که شرح آن مفصل است. و رشته ما به حضرت شاه نعمت الله ولی (علیه الرّحمه و الرّضوان) می‌رسد و سلسله نعمه‌الّهیّه همین سلسله ماست و بدان افتخار می‌کنیم.

۵. موضوع نوشتن مقاله با اظهار امتنان از لطف سرکار، چون فعلاً مجال نوشتن ندارم و ممکن است برای منظور سرکار تأخیر شود، لذا در صورتی که علاقه داشته باشید ممکن است به کتب فقیر مثلاً کتاب از گناباد به ژنو یا رساله رفع شبهات یا تاریخ و جغرافی گناباد یا نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر مراجعه نموده و فصلی از یکی از آنها را انتخاب نموده درج نمایید. و السلام علیکم / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای غلامرضا مقیمی از اسدآباد بیرجند راجع به شب قدر و اقسام نفس سؤال نموده، جوابی که نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۷ شوال ۹۲-۵۱/۸/۲۳

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. درباره شب قدر سؤال شده بود. در آن باب اختلاف است. نیمه شعبان و نوزده و بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و هفتم و آخر رمضان و شب عید فطر هم گفته شده و آنچه بیشتر شهرت دارد شب ۲۳ رمضان است.

و به اعتباری این عالم شب و قیامت روز آن است. و چون این عالم ظلمانی است از این رو به شب تعبیر شده، چون باید در این عالم قدر بدانیم و ذخیره برای پس از مرگ و روز قیامت تهیه کنیم از این رو قدر گفته شده است. و از نظر عرفانی هر مرتبه از مراتب سلوک نسبت به مرتبه بالاتر شب و نسبت به مرتبه مادون روز محسوب می‌شود. و وجه تسمیه هم طبق بعضی اخبار این است که در آن شب از طرف خداوند مقدرات یک سال این عالم تعیین می‌شود، از این رو بدین نام نامیده شده است. وجه دیگر آن است که چون در آن شب رحمت و فیض الهی نازل می‌شود باید بندگان خدا قدر بدانند و آن را به یاد خدا و نیاز و بندگی احیا دارند.

برای نفس تعبیرات مختلفه است. در فقه و اخلاق، نفس در مقابل عقل ذکر شده و در بعض اصطلاحات هم مرادف با جان مذکور گردیده و در قرآن مجید به اقسام مختلفه طولی، نفس اماره و لوامه و مطمئنه اشاره شده. و بعضی هم به استناد آیه شریفه: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّيْهَا فَالْهَمَّهَا أَفْجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا،^۱ نفس ملهمه هم که پس از لوامه می‌باشد اضافه نموده‌اند

(۱) سوره شمس، آیات ۷ و ۸. سوگند به نفس و آنکه نیکویش بیافریده. سپس بدی‌ها و پرهیزکاری‌هایش را به او الهام کرده است.

و در فرمایش حضرت امیر(ع) در جواب سؤال کمیل به اعتبار دیگر چهار قسم نفس فرموده که می فرماید: *إنما هي أربع: التامة الثباتية و الحسيّة الحيوانيّة و الناطقة القدسيّة و الكلبيّة الالهية*^۱ و برای هر یک از آنها قوایی بیان فرموده که شرح آن مفصل است. و البته این اقسام از نظر واقع با هم تغایر و بینونت ندارند، چون تقسیمات به اعتبار مراتب طولی است و هر مافوق دارای تمام حقایق مادون هست ولی عکس آن نیست. تعبیرات دیگر هم برای نفس ذکر شده که شرح آنها مربوط به کتب مفصله است. والسلام / اقلّ سلطانحسین تابنده.

دستورات زیر را برای نورچشمی محمد تابنده موقعی که برای تحصیل در ماه ذق ۱۳۹۲ (دی ماه ۱۳۵۱) عازم لندن بود نوشته و ضمناً تذکر داده‌ام که نامه‌ای را هم که در تاریخ رجب ۱۳۹۱ برای برادرش علی تابنده موقع سفر اروپا نوشته‌ام^۲ رونوشت برای خود بردارد و به‌دقت مطالعه کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

دستورات برای نورچشمی محمد

۱. در آداب دین کاملاً مراقبت داشته باشد و قرآن هر روزه بخواند.
۲. کتاب پند صالح و رساله عملیه و قبله‌نما یا کتاب معرفة‌القبلة یا قطب نما همراه داشته باشد.
۳. تحت تأثیر گفته‌های جوان‌های امروز که در آن محیط زیاد هستند واقع نشود.
۴. گاهی در آنجا نزد رؤسای مذهب شیعه برود و آنچه از مذهب نمی‌داند سؤال کند، خود را هم معرفی کند.
۵. در آنجا بیش از اینجا باید تعصب در مذهب داشته باشد، اغوا و وساوس جوان‌های لاابالی در او اثر نکند.
۶. محیط آنجا که خیلی فاسد است، کوشش کند که خود را دور و پاک نگاهدارد.

(۱) آن بر چهار قسم است: نامیه نباتیه، حسیه حیوانیه، ناطقه قدسیه و کلیه الهیه.

(۲) منظور ایشان نامه مندرج در صفحه ۶۰۴ همین کتاب است.

۷. رفقا و دوستانی که دارای حسن اخلاق و دیانت باشند برای خود انتخاب کند.
۸. اگر از فقرا در آنجا باشند گاهی ملاقات کند، اگر چند نفر باشند شب جمعه و دوشنبه دور هم بنشینند و به یاد خدا باشند و کتب مذهبی بخوانند.
۹. به هیچ وجه در احزاب سیاسی و دسته بندی‌هایی که مخالف با شئون مذهبی و تحصیلی است وارد نشود و به مجالس آنها هم نرود. دانشجو باید به فکر تحصیل خود باشد، اگر افکار خلاف در او رسوخ کند از تحصیل عقب می‌ماند.
۱۰. در جلساتی هم که به نام یا مخالفت با مقامات مملکتی تشکیل می‌شود اصلاً وارد نشود و خود را بدنام نکند. دانشجو باید همان راه خود را برود و منحرف نشود.
۱۱. با اشخاص بدنام و کسانی که در دسته‌بندی‌های مضر وارد هستند، هر چند خود را دوست معرفی کنند معاشرت نکند.
۱۲. گاهی برای اطلاع از ادیان و مذاهب از بزرگان آنها سؤالاتی بشود و اگر از کلیساهای مختلف یا معابد یهود دیدن شود خوب است.
۱۳. در مواقع رسمی مذهبی مانند اعیاد اسلامی فطر و قربان به مساجدی که محل اجتماع مسلمین است برود و در نماز عید هم شرکت کند.
۱۴. از آثار تاریخی و مذهبی و علمی در مواقع فراغت دیدن شود، خوب است.
۱۵. در مخارج کاملاً صرفه‌جویی شود و مانند دانشجویهای عادی دیگر که وقتشان مصروف تحصیل است خرج‌های تفریحی زیاد نکنند، که باعث انحراف اخلاقی و دینی و عقب افتادگی از تحصیل است.
۱۶. در هر ده روز اقلأً یک کاغذ به ما بنویسد که از حالاتش با اطلاع باشیم. به سایر اقوام هر کدام به تدریج یک نامه بنویسد. که علاقه و ارتباط فامیلی را محفوظ داشته باشد.
۱۷. به هیچ وجه راضی نیستیم در آنجا به فکر ازدواج باشد که مناسب شئون مذهبی و خانوادگی ما نیست. و خیالات بعضی جوان‌های دیگر در او تأثیر نکند، مخصوصاً از نظر اینکه وضع اخلاقی زنان آنجا هم غالباً پسندیده ما نیست.

آقای حاج سید محمد حسین فرشچی از فقرا از تهران نامه نوشته و چهار کتاب مقالات الصوفیه، شرح حال سید محمد نوربخش، مشکوة الانوار غزالی و مکاتیب عبدالرحمن اسفراینی با شیخ علاءالدوله سمنانی را فرستاده و چند سؤال هم کرده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۶ ذج ۹۲-۵۱/۱۱/۱

عرض می شود مرقومه سرکار و چهار کتاب ارسالی رسید، موجب امتنان گردید. از خداوند متعال سلامتی و توفیق و مزید عزت سرکار را خواستارم. کتابها را مطالعه مختصری نمودم، بسیار خوب بود. مقالات الصوفیه را قبلاً هم دیده بودم. البته مطالعه این قبیل کتب اضافه بر جنبه ادبی و تاریخی، برای کسانی که در سلوک بوده یا طالب راه خدا باشند نیز مفید است و کسی که جدیت داشته باشد که متحقق به حالات ایمانی و اخلاق روحانی و اعمال شرعی جسمانی گردد، مطالعه کتب عرفانی برای او ممد و کمک می شود. از فرستادن این کتب امتنان دارم.

۱. موضوع جبر و اختیار در کتب عرفانی و فلسفی و کلامی مفصل شرح داده شده و طبق آنچه در اخبار ائمه اطهار رسیده امر بین الامرین است، یعنی در امور ارادی خداوند به ما اختیار داده ولی خود اختیار به اختیار نیست، و بعبارة آخری علل داخلی و قریبه تحت اراده خود ماست ولی علل بعیده که از وجود ما خارج است تحت اراده ما نیست. مانند یک نفر تکنیسین یا مهندس که مامور قسمتی از یک کارخانه بزرگ باشد. آنچه به او سپرده شده و تحت نظر و کنترل او می باشد به اختیار او است، ولی عوامل و قوای خارج از حیطة مأموریت او که آن قسمت به آن عوامل ارتباط دارد، مثلاً برقی که از خارج وارد حدود مأموریت او می شود، از اختیار او خارج است. ولی در عین حال همه تحت نظر و اختیار مهندس مدیر کل کارخانه است. قُلْ كُلُّ مَنْ

- عندالله^۱ و اگر خرابی و نقصی در آن قسمت پیدا شود از همان مأمور جزء است. مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^۲.
۲. موضوع السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّه^۳ نیز مخالف با امر تکلیف نیست، چون طبیعت و استعداد هر موجودی یک نوع اقتضائی دارد که قابل تغییر نیست. مثلاً زردآلو به هیچ وجه به هلو تبدیل نمی شود ولی در ابتدا باغبان می تواند هر پیوندی که بخواهد بزند. مثلاً می تواند نهال کوچک را پیوند زردآلو بزند و در آن مراقبت کند، یا هلو پیوند کند و آن را تربیت نماید و آنچه پیوند زند همان میوه را می دهد یا آنکه اصلاً پیوند نزند.
۳. درباره جهر و إخفات در نماز: هر چه در مذهب شیعه رسیده از اخبار ائمه اطهار که مبتنین کتاب الهی و راسخون در علم هستند، گرفته شده. و این هم دستور آن بزرگواران است که مردها نمازهای روز را به إخفات و نمازهای شب را به جهر بخوانند و شریفه و لَا تَجْهَرُ بِصَلَوَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا^۴ نیز اشاره است به اینکه در جهر باید حدّ وسط را رعایت نمود، به طوری که فقط صدق جهر بر آن بشود نه اینکه خیلی بلند باشد.
۴. درباره اهل کتاب اختلاف است. بعضی از فقها قائل به نجاست آنها شده و بسیاری از محققین عقیده به طهارت دارند، مگر اینکه دیده شود که خمر یا گوشت خوک می خورند، در آن صورت بالعرض نجس می شوند، تا موقعی که تطهیر کنند. و آنچه از بزرگان ما هم رسیده که به آیات قرآنی بدان استدلال می کنند طهارت است، مگر آنکه گوشت خوک یا شراب بخورند که بالعرض نجس می شوند. ولی مشرک به صریح آیه قرآن نجس است و اشاره است به اینکه نجاست درونی در برون هم اثر

(۱) سوره نساء، آیه ۷۸. بگو همه از جانب خداست.

(۲) سوره نساء، آیه ۷۹. هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شرّی که به تو رسد از جانب خودت است.

(۳) انسان سعادت مند در بطن مادرش سعادت مند است.

(۴) سوره اسراء، آیه ۱۱۰. صدایت را در نماز بلند مکن و نیز صدایت را در آن آهسته مکن.

می‌کند، مانند کسی که مرض مسری داخلی داشته باشد که اجتناب از او هرچند به ظاهر جوارح سرایت نکرده باشد از نظر بهداشت لازم است، ولی اگر معالجه درونی او شد و مرض رفع شد لزوم اجتناب هم برطرف می‌شود. در جواب سؤالات به مثل استفاده شد، برای آنکه فهم آن آسان‌تر گردد. و السلام / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای سید حبیب‌الله طائفه هاشمی از سمنان نامه‌ای نوشته و سؤالاتی نموده. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۷/ع/۱۳۹۳-۱۳۵۲/۱/۲۲

- عرض می‌شود نامه شما رسید. انشاءالله سلامت بوده و در کارهای خود موفق باشید. جواب سؤالاتی که نموده‌اید اگر به طور مشروح ذکر شود از حدود نامه بیرون است و در کتب هم ذکر شده است، اختصاراً ذکر می‌شود:
۱. ارتباط با عوالم روحی از نظر سلوک و عرفان صحیح و غیر از آن است که مصطلح امروز می‌باشد که احضار ارواح گویند، چه آن ارتباط باعث کمال روح و ترقی به مدارج عالیّه آن نیت می‌شود، ولی ارتباط مصطلح کمال روحی محسوب نمی‌گردد، بلکه یک نوع فنّ است مانند خواب مصنوعی. و اصطلاح احضار ارواح هم مناسب نیست چون احضار از عالی به دانی است و هر شخصی نمی‌تواند ارواح بالاتر از خود را حاضر کند، پس بهتر این است که ارتباط با ارواح گفته شود.
 ۲. انسان اگر اراده را تقویت کند می‌تواند امور خارق العاده انجام دهد و حتی بیمار را هم با تقویت اراده شفا دهد.
 ۳. عقل و نفس در اصطلاح روانشناسی قدیم مراتب مختلفه روح می‌باشد و در اصطلاح فقه و اخلاق عقل و ادارنده انسان به نیکی‌ها و نفس‌کشانده او به بدی‌ها است.

۴. روح به عقیده ابن سینا قبل از بدن هم وجود داشته و مجرد بوده و از عالم بالا در جنین حلول نموده و در این دنیا به توسط بدن استعدادات او به فعلیت می‌رسد و سیر تکاملی می‌کند، و به عقیده صدرالمتألهین روح از خود بدن متکون شده و ابتدا تجرد نداشته بعداً که به تدریج کامل می‌شود تجرد پیدا می‌کند، تا به جایی برسد که احتیاج به بدن ندارد و بدن را می‌گذارد و مجرد دانه سیر می‌کند.
۵. هر کس خداجو و خداخواه باشد، در هر راهی که برود ولو اشتباه و خطا باشد ولو در دم مرگ باشد، خداوند او را هدایت می‌کند *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا*^۱ و اجر او را ضایع نمی‌گذارد. والسلام.

آقای محمّد سرودی فر از تهران نامه نوشته و سؤال کرده که مدّت‌ها است فکر می‌کنم که برای چه خلق شده‌ام و علت آن را هنوز درک نکرده‌ام. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۸/ع ۱۳۹۳/۱-۱۳۵۲/۲/۲

عرض می‌شود مرقومه سرکار رسید، از ابراز محبت امتنان دارم. از خداوند متعال سلامتی و توفیق سرکار را خواستارم. کسی که معتقد و مؤمن به وجهه غیبی و خدای یگانه باشد، یقین می‌داند که در دستگاه آفرینش هیچ چیز بدون علت خلق نشده است. مثلاً در کارخانه بسیار با عظمتی یک مهره و یا پیچ اگر نباشد ممکن است به کار کارخانه خلل برساند، پس هر یک از آنها برای تکمیل کارخانه لازم است. وجود افراد موجودات هم در دستگاه با عظمت خلقت و نظام آفرینش همین طور است:

اگر یک ذره را برگیری از جای خلل یابد همه عالم سراپای
نهایت آنکه عقول ما ناقص است و نمی‌توانیم به همه اسرار خلقت پی ببریم.

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

از نظر فردی هم منظور از خلقت انسان تکامل او، و فعلیت یافتن استعدادات هر فرد است چون انسان مانند دانهٔ بذر است که اگر کاشته نشود استعداد مکمون در او به فعلیت نمی‌رسد. مثلاً دانهٔ گندم را اگر نکارند سبز نمی‌شود و ساق و برگ و خوشه نمی‌دهد و بروز کمالات او منوط به همان کاشتن است. خلقت انسان هم در این عالم برای بروز استعدادات و تبدیل آن به فعلیات و رسیدن به کمالات معنوی است. سلامت و سعادت سرکار را خواستارم. و السلام / اقل سلطانحسین تابنده.

نامه‌ای است که خدمت آیت‌الله حاج سید محمود شاهرودی عرض شده است به نجف اشرف.

هو

۱۲۱

مورّخهٔ ۲۸ ربیع الاول ۱۳۹۳

محضر محترم حضرت مستطاب آیت‌الله شاهرودی دامت افاضاته. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. به عرض شریف می‌رساند، از درگاه قادر متعال و حیّ لایزال سلامت و وجود شریف و دوام ایام افادات و مزید توفیقات حضرت آیت‌الله را در ترویج شرع مطهر اسلام و مذهب حق جعفری مسألت دارم. هر چند عریضهٔ مفصل شکوائیه در تاریخ ۶ رمضان المبارک سال ۱۳۸۹ عرض شده و انتظار داشتم که طبق شریفهٔ «وَإِذَا حَیَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا» و از نظر اینکه بزرگ‌ترین مرجع تشیع باید در تمام جزئیات به دستورات قرآن مجید عمل کند، حضرت آیت‌الله نیز فقیر را به زیارت جواب مفتخر فرمایند، متأسفانه تاکنون به زیارت جواب نائل نشدم. الحال باز به واسطهٔ تحریکات و القآت سوء مجدّد دشمنان دین و مذهب نسبت به فقرای نعمت‌اللّهی که به اثنی عشری بودن افتخار می‌کنند و فقیر افتخار خدمت آنان را دارم، ناچار شدم مجدداً سواد معروضهٔ سابقه را به ضمیمه تقدیم نمایم. و امیدوارم اطرافیان حضرت آیت‌الله که غالباً

(۱) سورة نساء، آیه ۸۶. چون شما را سلامی دادند، به سلامی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گوید.

مراسلاتی را که بر خلاف اغراض آنها است به عرض حضرت آیت الله نمی‌رسانند، در این مرتبه خدا و رسول (ص) را در نظر گرفته خیانت نمایند و عریضه را به عرض برسانند.

در آن عریضه مشروحاً صحت طریق خود را عرض و ضمناً تذکر دادم که گروهی از فقرای سلسله به توصیه حضرت آقای والد (قدس سره) و خود فقیر مسائل شرعیته را از حضرت آیت الله نیز تقلید می‌کنند. ضمناً عرضه می‌دارد که مطالب اخلاقی و دستورات روحی که در این طریقه به پیروان داده می‌شود، مخالف روش ظاهر و احکام شرعی نیست بلکه مؤید آن است و بعبارة آخری اینها در عرض همدگر نیستند بلکه در طول می‌باشند و هیچ بینوتی ندارند و بلکه ما می‌گوییم این دو از نظر واقع کمک و مکمل همدگر می‌باشند.

امروز وضع دنیا ایجاب می‌کند که گویندگان شهادتین بالاخص گویندگان شهادت ثلاث با همدگر متفق و متحد شده در تشیید مبانی دین و تحکیم دیانت مقدسه بکوشند و جواب دشمنان دین را که امروز در همه جا بر ما مسلط شده و ما را ضعیف و زبون نموده‌اند بدهیم. امیرالمؤمنین علی (ع) برای حفظ ظاهر اسلام ترک مطالبه حق نمود و خانه‌نشین شد، برای اینکه ظاهر اسلام محفوظ باشد. در کجای دین و مذهب اسلام است که گویندگان شهادت ثلاث و معتقدین واقعی بدان را که کاری جز بندگی خدا ندارند روی اغراض شخصی از دین خارج کنند؟ این نیست مگر در حقیقت پیروی از بنی امیه و خوارج. و خوب است حضرت آیت الله آن عده از کسانی که با دعوی دوستی حضرت تعالی این خنجر را بر پیکر دیانت می‌زنند و در واقع با خود حضرت آیت الله هم دشمنی دارند و فقط دوستان جاه و درهم و دینارند، آگاه نموده و از رفتار سوء آنان جلوگیری کنند. و اگر حضرت آیت الله بخواهند کاملاً پیروی از رفتار ائمه معصومین نمایند، باید آنها را به مضار این رفتارها آگاه و دستور ترک آن را صادر فرمایند. انتظار دارم به پیروی از قرآن مجید جواب عریضه را مرقوم دارند.

در خاتمه تذکراً عرضه می‌دارم که فقیر طبق اجازه از علمای اعلام مجتهد می‌باشم،

ولی البتّه فتوی نداده و پیروان را به تقلید از حضرات فقها دستور می‌دهم. این هم که از ذکر کلمه عظمی پس از لفظ آیت‌الله خودداری شد، از این نظر است که به عقیده فقیر آیت‌الله العظمی اختصاص به امام (ع) دارد که در این زمان حضرت حجّ بن الحسن (عج) آیت عظمای خدایی است و اگر بر دیگران هم اطلاق شود یا از روی عدم توجه است یا مجاز است. وَأَجِدُ السَّلَامَ عَلَيكُمْ / فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

آقای حاج سید محمد حسین خیره فرشچی از تهران نامه نوشته و دو سه کتاب فرستاده سؤالاتی هم نمودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۹۳/۲ ع / ۵ - ۵۲/۲/۱۸

عرض می‌شود مرقومه و کتب ارسالی رسید، موجب امتنان گردید. از خداوند متّان سلامتی و مزید عزّت و موفقیت سرکار را خواستارم. درباره سؤالاتی که شده جواب مشروح آنها خود کتاب جداگانه می‌شود و از حدّ نامه بیرون است، به طور اختصار جواب عرض می‌شود:

۱. هر یک از پیغمبران اولوالعزم قبل از بعثت و مأموریت از طرف خداوند پیرو دین حقّی که بعداً از طرف خودشان نسخ شده است بوده‌اند. چنانکه حضرت موسی (ع) درک خدمت حضرت شعیب (ع) نمود و حضرت عیسی (ع) توسط حضرت یحیی (ع) تعمید توبه یافت.

۲. پیغمبر ما (ص) طبق آنچه در اخبار رسیده در سی سالگی نبوّت یافت و در چهل سالگی به رسالت مبعوث گردید و طبق خبر منّ لایحضر و دلیل عقل رشته خلافت الهیّه تا زمان آدم (ع) متصل و مضبوط بوده و به آن حضرت رسید که فرمود وَ دَفَعَهَا

- إِلَى بَرْدَةٍ وَأَنَا أَذْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ^۱. و بعضی بَرْدَه را به ابی طالب تفسیر نموده‌اند.
۳. قرآن مجید ابتدا دفعتاً بر قلب مبارک آن حضرت فرود آمد که آن را انزال ذکر کرده‌اند. آنگاه تدریجاً و نجومماً از قلب مبارک بر صدر مطهر در موقع مقتضی و مناسب برای تشریح احکام نازل گردید که تنزیل اشاره به آن است.
۴. قرآن مجید کلام الهی است و کلام بستگی به متکلم دارد و به اصطلاح فلاسفه وجود او ربطی و حرفی است.
۵. ارواح مجرد از ماده و فوق ماده می‌باشند و جا و مکان بلکه زمان مربوط به ماده است. طیوبت و حُبث و سعادت و شقاوت آنها هم مربوط به ماهیت و استعداد خود آنهاست و خداوند ماهیت و استعدادات آنها را ایجاد نموده، ولی خود استعداد طبیعی ماهیات است و قابل جعل نیست، مَا جَعَلَ اللَّهُ الْمَشْمِشَ مِشْمِشاً بَلْ أَوْجَدَهُ^۲.
۶. بزرگ‌ترین ارواح به عقیده ما روح مقدس نبوی و خلیفه او علی (علیهما السلام) است، پس آنها نزدیک‌تر به خداوند و تقدّم شرفی بر سایر ارواح دارند و سایر ارواح طیبیه به ترتیب شرفی به توسط آنها ایجاد شده‌اند و حقیقت محمدیه و علویّت علی (ع) به اصطلاح عرفان متحد با مقام ظهور مشیت که برزخ بین و جوب و امکان است، می‌باشد.
۷. معاد به عقیده ما جسمانی است و با فعلیت اخیر خود که در موقع رفتن از این دنیا داشته‌اند، حشر می‌شود و شرح آن در کتب عرفانی مذکور است، در رساله رفع شبهات نیز به اختصار ذکر شده است.
۸. مقالاتی که مربوط به سؤال از مرحوم آقای سلطان علی‌شاه شهید (قدس سره) در یکی از مجلات درج شده، محض غرض ورزی است، که نویسنده مقاله تقاضاهای مادی داشت و قبول آن میسر نبود و به خیال خود خواسته توهین کند، از این رو اقدام به درج آن نموده است. و نامه‌هایی از خود شخص اولی هم در دست است که دلالت بر تناقض‌گویی او می‌کند و مادی بودن او را هم می‌رساند و در موقع لزوم ممکن است

(۱) بَرْدَه آن را به من داد و من آن را ای علی به تو می‌دهم.
 (۲) خداوند زردآلو را زردآلو قرار نداد بلکه آن را ایجاد کرد.

ارائه شود، ولی ما قصد مجادله و مباحثه نداریم که جواب درج کنیم. فَاِنْ تَوَلَّوْا فَعُوْلُوْا اَشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ.^۱ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.^۲ و به اضافه مقام علمی آن جناب مورد تصدیق عموم دانشمندان زمان خودشان و بعد بوده و می باشد و جاه پرستی و مادی بودن شخص مذکور هم که به نام سؤال ذکر کرده مورد اتفاق همه منصفین است. در خاتمه عرض می شود که مرحوم آقای نورعلیشاه (قدس سره) درباره مشایخ تصوف کتاب مخصوصی نوشته ولی مؤلفات ایشان زیاد است. ممکن است عین عبارت فقیر را در دو کتاب مزبور مرقوم دارید تا منظور را عرض کنم چون در نظر ندارم چه عبارت است. کتابخانه سلطانی تعطیل نیست و روزها مفتوح است. برای جواب به نامه سرکار تذکر داده شد، معلوم شد چون مدیر کتابخانه حضور نداشته متصدی موقت غفلت کرده و اخیراً جواب عرض کرده است و از تأخیر عذرخواهی نمود. والسلام علیکم / اقل سلطانحسین تابنده.

یکی از فقرا نوشته بود که من کیمیا را پیدا کرده و وسیله تبدیل مس را به طلا یافته ام و درخواست کرده که به بیدخت برای این کار بیاید و ضمناً قرضی برای کار خود خواسته بود، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۶ / ج ۱ - ۹۳ / ۵۲ / ۳ / ۲۸

عرض می شود نامه شما رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید. موضوعی که نوشته اید فقیر به هیچ وجه در آن دخالت نمی کنم و احتیاج هم بدان نیست و واقعیت امر نامبرده مورد اشکال فلاسفه است و کیمیای واقعی که بزرگان دین داشته اند غیر از این است. «بیا زان کیمیا زرکن میست را». و در ظاهر هم کیمیای واقعی که صحت دارد علم و کسب

(۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴. اگر آنان روی گردان شدند بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.

(۲) سوره کهف، آیه ۲۹. هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد کافر شود.

و کار است که از آن امر چندین برابر بهره ببرند، مثلاً در کشاورزی که یکی هفتصد برابر شود حکم کیمیا را دارد. لذا آمدن بدینجا و شروع بدان در اینجا مناسب نیست و فقیر تصدیق ندارم و موافق نیستم. قرضی هم که خواسته بودید، اگر به واقعیت کیمیا پی برده‌اید و می‌توانید مس رازرکنید نباید احتیاج به قرض داشته باشید. والسلام. / اقل سلطانحسین تابنده.

یکی از فقرا از تهران نامه مفصل نوشته که چند نفر از دانشمندان و کارمندان وزارت علوم ایرادات و اعتراضاتی داشته و یکی از فقرا که نتوانسته جواب دهد تسلیم شده و بد گفته و حتی ذکر هم کرده که به او دستور داده شده افشا نموده است. و از جمله نوشته که آنها خواهش کرده‌اند همان طور که پیغمبر معجزه کرده معجزه‌ای از دور بشود که آنها تسلیم شوند و نیز نوشته که بعضی بدگویی کرده و گفته‌اند فلانی به هندوستان مرتب مسافرت می‌کند و از مرتاضین آنجا دستوراتی فرامی‌گیرد و مال مردم را هم در این راه خرج می‌کند و خواهش کرده هرچه زودتر معجزه بشود و جواب این مطالب هم داده شود. جوابی که نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۲۴ / ج ۹۳/۲ - ۵۲/۵/۳

عرض می‌شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند خواستارم. موضوعاتی که مرقوم شده خوب بود از جناب حاج آقای جذبی یا از حاج آقای آموزگار که مدتی در تهران بودند سؤال می‌کردید، شاید از معترضین در صورت عدم لجاج و غرض رفع شبهه می‌شد.

فقیر از خود هیچ ادعایی نداشته و فقط به پیروی از ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) افتخار نموده و مفتخرم که طبق اجازه‌ای که داده شده دستوراتی مطابق وسع و استعداد جویندگان راه خدا به آنان می‌دهم و دعوی علم غیب ندارم. قل وَ لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ اَلْغَيْبِ

لَا شَتَكُنْتُ مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ.^۱ دعوی اعجاز هم ندارم و صدور معجزه هم مربوط به پیغمبران می باشد که برای دعوت عامه به سوی دین خدا معجزاتی از آنان ظاهر می شد. و ائمه هدی (علیهم السلام) از نظر اینکه لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^۲ تحدی نداشته و کرامات آن بزرگواران عمومیت نداشت و با آنکه قدرت بر همه چیز داشتند، مع ذلک جز در موقع لزوم امر خارق العاده ای از آنان صادر نمی شد و اگر هم گاهی امور خارق العاده ظهور می کرد برای اتمام حجت بر دیگران بوده و عمومیت نداشت، وگرنه بایستی برای همان کسانی که مرتب باعث اذیت و زحمت و آزار آنان بودند اظهار می فرمودند تا ترک می کردند.

در همه از منته کسانی بودند که از آن بزرگواران درخواست اعجاز می کردند، ولی چون روش بزرگان بازیچه و برای نمایش نیست ترتیب اثر نمی دادند، مگر در موقعی که خطر برای اسلام پیدا می شد، در آن موقع امری خارق العاده ظاهر می شد. شما اگر تاریخ پیغمبر (ص) و ائمه هدی را (علیهم السلام) بخوانید متوجه می شوید که همین ایرادات بر آن بزرگواران و همین تقاضاها هم بود، که آیاتی از قرآن مجید نیز در آن باره اشاره دارد که فرموده: وَقَالَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ لِنَاظِرَاتِنَا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نُرِيَ رَبَّنَا^۳ و در سوره اسراء فرموده: وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْفُجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا^۴ تا آنکه پس از ذکر چند جمله درباره تقاضاهای دیگر می فرماید: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا.^۵ که معلوم می شود ظهور اعجاز هم

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. اگر علم غیب می دانستم برخیر خود بسی می افزودم و هیچ شری به من نمی رسید.

(۲) سوره بقره، آیه ۲۵۶. در دین هیچ اجباری نیست.

(۳) سوره فرقان، آیه ۲۱. کسانی که به دیدار ما امیدوار نیستند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم.

(۴) سوره اسراء، آیات ۹۰ و ۹۱. گفتند ایمان نمی آوریم به تو تا برای ما از زمین چشمه ای روان سازی. یا تو را بستانی باشد از درختان خرما و انگور که در میانش نهرها جاری گردانی.

(۵) سوره اسراء، آیه ۹۳. بگو پروردگار من منزّه است. آیا جز این است که من انسانی هستم که به رسالت آمده ام؟

در همه موارد و برای میل فردی تقاضاکنندگان نبوده و طوری نبوده که هر وقت هر فردی که بخواهد امر فوق العاده را ببیند و درخواست معجزه کند فوراً حضرت بپذیرد، چون بازچه نیست. کسانی هم از غیر فقرا که به وسیله شما درخواست کرامت کرده‌اند مطمئن باشید که قصدشان خدا و راه خدا نیست و اگر هم ببینند غرور و عجب و خودخواهی را از دست نمی‌دهند: *لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا؛* وگرنه مراجعه به شما نمی‌کردند، بلکه خودشان درصدد برمی‌آمدند و جویا می‌شدند و چون منظور بزرگان دین نمایش نبوده، در همه جا به خواست دشمنان و معارضین ترتیب اثر نمی‌دادند. بزرگان دین معجزات یا کراماتی هم که از آنها ظاهر شود برای ترویج و اشاعه دیانت است، نه چون مرتاضین هند قصد خودنمایی داشته باشند و در امر باطن و ولایت هم کمتر خارق عادت از آنها ظاهر می‌شد، چون امر ولایت دعوت ظاهری ندارد بلکه باید طرف جویا و شایق باشد، مگر برای کسی که استعداد و لیاقت تمام داشته باشد، نه برای کسانی که قصدشان فقط دیدن و تماشا باشد و با خدا و دین کاری نداشته باشند. کسانی هم که جویای حق و راه خدا باشند اگر کرامت هم بخواهند باید خودشان درصدد باشند و جویا شوند، نه آنکه منتظر باشند که از راه دور و بدون داشتن لیاقت و استعداد به آنها فیض برسد. باید زحمت و مشقت کشند و جستجو نمایند شاید به مقصود برسند. و آقایانی هم که بر آنها شبهه شده چه خلاف شرع دیده‌اند که ایراد گرفته‌اند و اعتراض نموده‌اند؟ فقرایی هم که نسبت به بزرگان سلسله مطالب غلو آمیز اظهار می‌کنند، فقط عقاید و خیالات خود را می‌گویند نه آنکه دعوی بزرگان باشد و آن خلاف است و خود همین‌ها باعث ایراد و اعتراض دیگران می‌شود، چنانکه خودتان هم در نامه اشاره نموده بودید. و بسیاری از ایرادات و اعتراضات دیگران بر اثر عقاید غلو آمیز بعض فقرا یا رفتار ناپسند بعض برادران می‌باشد که برخلاف رضای بزرگان فقر است. شخص فقیر باید کاملاً مراقب باشد که در پندار و گفتار و کردار از آنچه شرع

(۱) سوره انفال، آیه ۲۳. و اگر خدا خیر در آنان می‌یافت شنوایشان می‌ساخت، و اگر هم آنان را شنوا ساخته بود باز هم برمی‌گشتند.

مطهر دستور فرموده تخطی نکند، که اضافه بر آنکه ما راضی نیستیم باعث ایراد و اعتراض دیگران بلکه عناد هم می شود.

موضوع مسافرت هندوستان هم اتفاقاً فقیر یک مرتبه (یکسال و نیم قبل) برای زیارت قبور اولیای آنجا و ملاقات اخوان رفته ام و خط سیر و مذاکرات و مشاهدات و ملاقات ها تمام نزد دیگران مشهود بوده و امر خفی در بین نبوده است: «باده از ما مست شدن ما از او». و کسانی که نظر به احکام و دستورات شرع مطهر ندارند، از روی غرض و لجاج و عناد یا حسد و غرور این تهمت ها را می زنند و جای تعجب است که شخص فقیر چگونه این تهمت ها را باور می کند، با آنکه خودش از نزدیک به واقعیات آگاه است. «حیرتم از چشم بندی خدا».

موضوع تصرف اموال نیز فقیر خود را مفتخر می دانم که تاکنون دیناری اشتغال ذمه نسبت به دیگران ندارم و حقوق خدایی هم که بعضی می دهند همه آنها در راه صحیح آن طبق ما فرض الله مصرف می شود و یک شاهی از آن را به مصرف شخصی و خانوادگی نمی رسانم و دفتر جداگانه دارد که اگر کسی بخواهد تحقیق کند دیدن آن مانعی ندارد. بلکه خودم نیز برای حقوق خدایی خود حساب جداگانه دارم که آنچه در آمدی از ملک و غیر آن برسد حقوق خدایی آن را محسوب داشته و در محل های آن صرف می کنم. کسانی که این قبیل مطالب را می گویند یا از روی سادگی و باور کردن گفته های دروغ دیگران یا از روی عناد و لجاج یا از حسد است یا انتظار دارند که مرتباً به آنها کمک شود، در صورتی که مصداق موارد معینه و استحقاق برای کمک نیستند. و من خوشوقتیم که زندگی خود را از طریق کشاورزی می گذرانم و احتیاج به دیگران ندارم و فقط نیازمند درگاه خداوند می باشم:

نان خود خورده ام زکسب حلال نان غیری نخورده ام به خدا
افشای سرّ خدایی هم به دیگری لطمه نمی زند، بلکه وبال آن برای خود آن شخص

است. مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ^۱ و به اضافه لازمه انسانیت و اخلاق کتمان سرّ خدا و خلق است که در اخبار هم بدان اشاره شده و افشای آن از دیانت و انسانیت دور است. و سرّی هم که برخلاف دین و اخلاق باشد و افشای آن به ضرر دستور دهنده باشد گفته نشده است. هر چند می‌خواستیم جواب مختصر بنویسم ولی باز هم مفصل شد. / و السلام علی من اتبع الهدی.

آقای شیخ محمد سمّامی حائری از فضلا و از فقرا نامه‌ای نوشته و راجع به شرحی که در اول فصل ۲۲ کتاب تجلی حقیقت (پیروان قیام حسین) درباره قوس صعود و نزول و بهشت و جهنم نوشته شده سؤال کرده‌اند که ظاهر آن مخالف با قول به بهشت و جهنم جسمانی است و خواهش کرده بودند که در این باره توضیح داده شود. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲ رجب ۱۳۹۳ - ۵۲/۵/۱۰

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. از خداوند متان سلامتی و توفیق و ازدیاد عزّت سرکار را خواستارم. موضوعی که در تجلی حقیقت راجع به عوالم طولیه ذکر شده مخالفت با بهشت و جهنم مقداری ندارد، بلکه منظور آن است که بهشت و جهنم هم درجات مختلفی متصاعده دارد که اولین درجه آن مانند همین عالم است که جنّات تجری تحتها الاثهار^۲ و آیات دیگر مانند آن که نعمت‌های صوریه را می‌رساند، بدان اشاره دارد و لازمه قول به معاد جسمانی نیز که معتقد ما شیعه است همین است، ولی نواقص مادیت در آن وجود ندارد. مثلاً اکل و شرب و غیر آنها از تلذذات این عالم در بهشت صوری موجود، ولی فضولات و دفع آنها و عدم رغبت در مواقع عدم احتیاج وجود ندارد، که اخبار ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز بدان تصریح دارد. و اگر نواقص

(۱) سوره فاطر، آیه ۳۹. هر کس که ناسپاسی کند، ناسپاسی‌اش بر زیان خود اوست.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۰۰. بهشت‌هایی که در آنها نهرها جاری است.

وجود داشت بهشت محسوب نمی شد و امثال اُكُلُّهَا دَائِمٌ^۱ تحقق نمی یافت، زیرا لازمه اکل در این عالم دفع فضولات است. مراتب دیگر نیز در طول همین عالم است. و به طور خلاصه آنچه در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) رسیده و انتساب آنها بدان بزرگواران صحیح باشد مورد تصدیق و قبول ما شیعه است، ولی جمع بین آن اخبار نیز به طریقی است که در کتب حکمت اشراق و عرفان مذکور گردیده. و البته بهشت و جهنم صوری و مقداری وجود دارد، ولی مراتب عالیه مانند جنة الرضوان و جنة اللقاء مافوق درک قوه بشریه ظاهری ماست:

رو قیامت شو قیامت را ببین دیدن هر چیز را شرط است این
فهرست برای کتابخانه سلطانی تا کنون تهیه نشده و البته اگر میسر باشد که تهیه شود بسیار خوب و بجاست. سفر حج و تشرّف زیارت بیت الله اگر وسایل آن مهیا باشد البته خوب و خیر است و انتظار دارم اگر توفیق آن برای سرکار پیدا شد فقیر را نیز یاد کنید و دعا نمایید. خدمت آقای والد محترم سلام عرض دارم، خدمت آقایان اخوان عرض سلام دارم. و السلام علیک / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای احمد صلاحی فیروزآبادی نامه نوشته و ورقه کوچکی را که خط مبارک مرحوم آقای سلطانعلیشاه در جواب پدر ایشان مرحوم حاج شیخ اسماعیل فیروزآبادی مرقوم داشته‌اند، درباره تمثیل صورت و معنا فرستاده و معنی آن را خواسته و چند سؤال دیگر نموده‌اند. جواب زیر به اختصار داده شد:

هو

۱۲۱

۲۶ رمضان ۹۳ - ۵۲/۸/۲

عرض می شود مرقومه سرکار واصل گردید. سلامتی و توفیق و مزید عزت سرکار

(۱) سوره رعد، آیه ۳۵. میوه‌هایش دائمی ست

را از خداوند خواستارم. عید سعید فطر را تبریک عرض و قبولی اعمال و عبادات این ماه مبارک را مسألت دارم.

۱. عبارت مرقومه مرحوم آقای شهید، منظور در نظر گرفتن صورت که تمثیل باشد نیست، بلکه مراد تمثّل است که ظهور بلا اراده باشد.

۲. مؤمن نزد خداوند مقرب است و در اخبار رسیده است که می‌تواند شفاعت از گناهکاران نیز بکند.

۳. در بهشت نسبت‌های صوری تأثیر ندارد بلکه در آنجا منتفی است، فقط نسبت ایمانی به محمد(ص) و آل محمد مفید است. چه بسیار پدران و فرزندان که یکی در بهشت و دیگری در جهنم است و نسبت بین آنها در آنجا منقطع است، و از این رو ناراحتی برای اهل بهشت نیست.

۴. آموزش گناهان به طوری که در اخبار و تفاسیر ذکر شده منوط به داشتن ولایت و استغفار و توبه است.

۵. در آخرت مؤمن همواره در تنعم و آسایش و کافر و منافق در رنج و عذاب است. غذای اهل بهشت بهترین نعمت‌های الهی و آنچه بخواهند، و خوراک اهل دوزخ زقوم و کثافات است.

۶. یاد گذشتگان سبب یاد آنها از احواء می‌شود، از این رو دعا و خیرات هم برای احواء و هم برای اموات خوب و مفید است.

۷. روح پس از مرگ هم توجه به بدن دارد و در قبر هم که باشد باز روح توجه دارد، مانند کسی که منزل شخصی خود را ترک کند، در عین حال تا مدتی بدان علاقه‌مند است.

۸. عرفا برای کشف و شهود مراتبی ذکر کرده‌اند که کامل‌ترین مرتبه آن وحی است که به وسیله فرشته است و حدیث قدسی با عدم توجه به انانیت و درحقیقت به افناء شخصیت است و مشروحاً در کتب عرفا ذکر شده است. خدمت همه بستگانتان و همه اخوان سلام عرض دارم. / والسلام.

آقای منوچهر خطیبی از دامغان نامه نوشته و راجع به شرحی که درباره معاد در رفع شبهات ذکر شده سؤال نموده و عقیده موريس مترلینگ را درباره وحدت وجود که خدا را شامل همه موجودات و خود موجودات دانسته ذکر کرده و درباره صحت و بطلان عقیده او سؤال نموده، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۷ رمضان ۹۳ - ۵۲/۸/۳

عرض می‌شود: نامه شما رسید. سلامتی و توفیق شما را در جستجوی راه حق و موفقیت در امور زندگانی خواستارم. نوشته بودید که طعن دیگران باعث ناراحتی شما شده، در صورتی که طعن و ایراد در این قبیل موارد از مؤمن شایسته نیست. مؤمن باید به کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیک دیگران را تبلیغ کند، نه به سرزنش و طعن و امثال آنها.

موضوع معاد که در رفع شبهات تشریح شده صحیح و عالم آخرت مافوق دنیا و حقیقت آن است. روح ما از عالم بالا به دنیا تنزل نموده و دنیا و تن برای روح حکم قفس دارد، وقتی از این قفس خلاص شد به موطن اصلی خود برمی‌گردد.

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم

موريس مترلینگ از فلاسفه طبیعی بوده و وحدت وجودی که قائل بوده وحدت وجود مادی است و آن به عقیده روحیین مخصوصاً بزرگان اسلام خلاف عقل و حس و شرع و عرف است، چون اختلاف وجودات محسوس است، به دلیل آنکه اگر به همان شخص گفته شود که وجود تو با وجود فلان حیوان و بهیمة یکی است، استنکاف بلکه اعتراض می‌کند. ولی وحدت وجودی که عرفا می‌گویند همان مضامین آیات شریفه

قرآن مجید است که: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^۱ و فرموده هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ^۲ و نیز فرموده: إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ،^۳ و امثال اینها که در قرآن مجید مذکور است و شرح آن خیلی مفصّل و در رفع شبهات هم به طور اختصار ذکر شده و در رهنمای سعادت هم شرح مختصری ذکر کرده‌ام.

آقای حاج سید محمد حسین خیره فرشچی از تهران نامه نوشته و درباره فسخ بیعت از طرف حضرت سید الشهداء در شب عاشورا و معنی حدیث اَنَا أَضَعُّ مِنْ رَبِّي بِسِتِّينَ^۴ و وجه جمع بین فرمایش حضرت رسول (ص) رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^۵ و فرمایش علی (ع) لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِينًا^۶ درباره اینکه چرا مشایخ عرفا در نماز عیدین امامت نمی‌کنند و در فرق بین مجلس نیاز و سایر مجالس فقری و درباره عکس برداری از کرسی نامه مرحوم نورعلیشاه و درباره شعر مولوی (علیه الرحمه) «پس به هر دوری ولی ای قائم است» سؤال نموده. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۳ ذق ۱۳۹۳ - ۱۳۵۲/۹/۲۸

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید، از یاد آوری متشکر شدم. از خداوند متّان سلامتی و مزید عزّت و موفقیت سرکار را خواستارم. درباره سؤالاتی که شد چون جواب مشروح از حدود نامه بیرون است به اختصار عرض می‌شود:

۱. بیعت عبارت از دادن جان و مال در راه خدا و پیمان بستن بر اطاعت اوامر خدا و رسول و جانشینان آن بزرگوار است. و صورت ظاهر حکم خرید و فروش را دارد

(۱) سوره آل عمران، آیه ۱۸. خدا حکم کرد که هیچ خدایی جز او نیست.

(۲) سوره حدید، آیه ۳. اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن.

(۳) سوره فصلت، آیه ۵۴. او بر هر چیزی احاطه دارد.

(۴) من از پروردگارم دو سال کوچک‌ترم.

(۵) پروردگارا دانش مرا زیاد کن.

(۶) اگر پرده برداشته شود، یقین من زیادتر نخواهد شد.

که اقاله با موافقت طرفین در آن ممکن باشد، ولی عملاً واقع نشده مگر در دو مورد: یکی در غزوهٔ اُحُد موقعی که همهٔ اصحاب، حضرت رسول (ص) را تنها گذاشته فرار کردند و فقط علی (ع) و ابو دُجانه انصاری (سَمّاک بن خرشه) در خدمت حضرت ماندند و به قول بعضی سهل بن صنیف یا زُبیر هم فرار نکردند، ولی زُبیر هم در جنگ که بود بین او و بین پیغمبر حائل شدند که از حضرت جدا افتاد، ولی او مشغول جنگ بود. در این موقع حضرت به آبی دُجانه فرمودند که مقصود اینها کشتن من است، من بیعت خود را از گردن تو برداشتم، به هر جا می خواهی برو که خلاص شوی ولی علی از من جدا نمی شود و باید با من باشد. ابو دُجانه فسخ بیعت و ترک خدمت حضرت را قبول نکرد و آخرت را بر دنیا ترجیح داد و مشغول جنگ و دفاع از حضرت شد تا از پا درآمد. علی (ع) او را با همان حال، خدمت حضرت رسول (ص) آورد. او عرض کرد: آیا به بیعت خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: بلی، و دربارهٔ او دعا کرد، بعداً او از دنیا رفت. دیگر در شب عاشورا که حضرت سید الشهداء برای آنکه بعضی از آنها شاید قلباً از اینکه با داشتن بیعت تخلف کنند ناراحت بودند، حضرت از دل آنها آگاه بود، این عمل را انجام داد و فسخ بیعت نمود تا خیالشان راحت شود و بعبارة اخروی فقط یاران واقعی و فداکاران حقیقی و عاشقان کوی او باقی بمانند، و این امر عظمت روحی آن حضرت را می رساند.

۲. حدیث اَنَا أَضَعُّ مِنْ رَبِّي بِسَنَّتَيْنِ اشاره به مراتب تجلّی افعالی که به نام مشیت و حقیقت محمدیه و علویّت علی نامبرده شده دارد، که مقام علویّت که در واقع با مشیت متحد و دون الخالق و فوق المخلوق است، ولی در اعتبار دو مرتبه دون مرتبهٔ مشیت است و در ظاهر هم پس از مرتبهٔ الوهیت در عالم، مرتبهٔ نبوت خاتم و بعداً مرتبهٔ ولایت است.

۳. کلام رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا از رسول اکرم (ص) وَ لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ از خلیفهٔ او علی (ع) به اختلاف مراتب است. گویندهٔ اولی کُنْتُ نَبِيًّا و آدم بین الْمَاءِ وَالطِّينِ^۱ و آدم و مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَانِي^۲ و

(۱) من پیغمبر بودم در حالی که آدم هنوز بین آب و گل بود.

- امثال آن نیز فرموده. گویندهٔ دوم مناجات فُهَبِنِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ^۱ هم عرض کرد. لَنَا مَعَ اللَّهِ خَالَاتُ^۲ آن را نیز تأیید می‌کند.
۴. وجوب نماز عیدین و جمعه در زمان غیبت مورد اختلاف علماست و عرفاً غالباً با داشتن مقامات علمی ظاهری فتویٰ نمی‌دادند، مگر بعضی از آنان که مرجعیت تامه داشتند، مانند حضرت حسین علیشاه اصفهانی (قدس سره)، از این رو در مسائل شرعیته هم به مراجع تقلید ارجاع می‌دادند. از این رو کمتر در این دو نماز که وجوب آن مورد اختلاف است امامت می‌کنند، ولی البته این نیز قطعی نیست، بلکه گاه هم خودشان امامت می‌کنند و گاه هم به ائمهٔ مساجد و جمعه و عیدین اقتدا می‌کنند.
۵. مجلس نیاز جلسهٔ اختصاصی فقری و مرتبهٔ اعلائی حلقهٔ ذکر است که بادرِوَالِیِ رِیَاضِ الْجَنَّةِ^۳ شامل آن بلکه اشاره به آن است و نمونهٔ بیعة الرضوان است که در حدیثیه واقع شد. از این رو نسبت به سایر مجالس فقری مزید اختصاصی دارد و حضور در آن هم بسته به حال و منوط به تشخیص شیخ است.
۶. کرسی نامهٔ مرحوم آقای نورعلیشاه موجود است و از روی آن در همان زمان چند نسخه نوشته شده و نزد بعض فقرا که نامشان به خاطر من نیست دیده‌ام و عکس برداری هم مانعی ندارد، که اگر بخواهند در همین جا عکس برداری شود.
۷. شعر مولوی (علیه الرحمه): «پس به هر دوری ولی ای قائم است»، دلیل بر تشییع اوست در مقابل اهل سنت که می‌گویند اتصال لازم نیست و ممکن است فترت هم واقع شود و مهدی (عج) شاید هنوز متولد نشده باشد. ولی آن بزرگوار درین چند بیت صریحاً آن را ردّ نموده و لزوم حجّت را در هر زمان که عقیدهٔ ضروری شیعه است تصریح کرده و حتی بالاتر از آن را هم گفته که آن حضرت، هم از ما غایب

→

(۲) آدم و هر کس پایین‌تر از اوست در زیر پرچم من قرار دارند.
 (۱) منقول از دعای کمیل است. [گیرم که] صبر کردم بر عذاب تو، پس چگونه صبر کنم بر فراق و دوری تو.

(۲) برای ما با خدا حالاتی است.

(۳) مبادرت (رفت و آمد) کنید به باغ‌های بهشت.

است که ما لیاقت زیارت او را نداریم و هم حاضر است که اعمال ما را می‌بیند: مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو و بیت دیگر که فرماید: «پس امام حیّ قائم آن ولیّ است»، اشاره است به اینکه نباید نسبت ظاهری را در ایمان در نظر گرفت. چنانکه حضرت سجّاد (ع) از طرف مادر به ساسانیان و حضرت صادق (ع) به ابی بکر می‌رسد که امام زمان هم به واسطه آن دو بزرگوار همین انتساب را دارد و در عبارت ارحام مطهّره مناظ همان ایمان و کمال روحی مادر و شرک نورزیدن و عفت ذاتی امّهات و جدّات است. کتاب تفسیر لطائف الاشارات به نظر فقیر نرسیده است. پنج جلد کتاب ارسالی به وسیله پست رسید، موجب تشکر گردید. خداوند بر عزّت و موقّیّت بیفزاید. و السّلام / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

یک نفر از تهران نامه‌ای بدون امضا با ذکر آدرس کامل پر از هتّاکی و توهین نوشته، از جمله نوشته که شما سفرنامه چاپ می‌کنید، مگر کتاب‌های سابق چه فایده‌ای برای جامعه کرد که شما خیال می‌کنید کتب شما تحوّلی در اجتماع ایجاد می‌کند؟ و شما خیال می‌کنید گرداننده جهان هستید و شما می‌گویید باید ترک دنیا کرد و می‌گویید ما روی مسند علی نشسته‌ایم، در صورتی که علی یا سلمان فارسی دارایی نداشتند. خوب است تعاون را از بهایی‌ها یاد بگیرد. گانندی و بودا هم انسان بودند و شما آنها را از دین اسلام خارج می‌دانید. سپس می‌نویسد که بقیه برای شماره بعد! جوابی بدون تعیین طرف نوشته و به توسط آقای حاج رضاخانی فرستاده شد که اگر با آن آدرس پیدا شد برای او بخوانند و جواب این است:

هو

۱۲۱

۲۵ ذق ۱۳۹۳ - ۵۲/۹/۳۰

نامه ارسالی و مطالب آن که مملوّ از هتّاکی بود باعث تعجّب بلکه تأسف شد، که چرا ما در روش دینی خود از بزرگان دین پیروی نمی‌کنیم. مگر ائمه هدی (علیهم

السلام) با فحش و توهین تبلیغ دین می‌کردند یا باقول لّین مردم را نزدیک به خدا و دیانت می‌نمودند؟ شخص متدّین و خداخواه باید مطالب خود را با کمال متانت و ادب اظهار نماید، تا اگر حقّ با او باشد حسن اثر کند و هتّا کی موقعی است که طرف دلیل نداشته باشد. مگر نوشتن و چاپ سفرنامه خلاف شرع یا از کتب ضلال است یا مطلب خلافی در آن دیده شده است؟ مگر کتب گذشتگان از عرفا و علما و حکما تحوّل آنی و فوری در اجتماع ایجاد کرد که نوشته‌های من خلاف آن است و موجد تحوّل نیست؟ مگر نوشتن کتاب و بیان حقایق به معنی این است که نویسنده مدّعی تعیین سرنوشت بشر است که برای من این طور استدلال نموده‌اید؟ مگر خداوند بندگان خود را از داشتن دارایی منع نموده یا بر عکس فرموده: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ^۱ و جای دیگر فرمود یا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا^۲ مگر ائمه هدی (علیهم السلام) غیر از علی (ع) که منحصر به فرد بوده، دارایی و تجملات دنیوی نداشتند، بلکه آیا بعضی آن بزرگواران ثروتمندترین اهالی مدینه در زمان خود نبودند؟ آنچه مانع راه خدا و آخرت است دوستی دنیاست نه داشتن دنیا، چه بسیار اشخاص که دارایی دنیا داشته و هیچ بدان علاقه نداشته و ندارند و میخ طلا را به گل کوبیده‌اند نه به دل. و چه بسا کسانی که به ظاهر نادر و بینوا ولی علاقه آنها به دنیا بسیار است، به طوری که حاضرند دین حقّ خود را ترک کنند و به احزاب باطله که نام دین بر خود گذاشته‌اند، برای اینکه آنها بهتر کمک به مردم می‌کنند، بگردند. چه بسیار کسانی که از راه باطل ثروت هنگفت اندوخته و برای پیشرفت منافع دنیوی خود قدری از آن را به اشخاص هم می‌دهند و در راه باطل خرج می‌کنند، مانند معاویه که همین رویه را داشت. ولی ما مفتخریم که به پیروی از مولی علی (ع) و جانشینان آن بزرگوار از دسترنج خود با توکل بر خدا از راه حلال تهیّه نموده و در راه حلال هم که خدا فرموده

(۱) سوره اعراف، آیه ۳۲. بگو چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۵۱. ای پیامبران از چیزهای پاکیزه و خوش بخورید و کارهای شایسته کنید.

صرف می‌کنیم. خوب است شما از اشخاص منصف بی طرف و بی غرض تحقیق کنید که آیا من پولی را در راه خلاف شرع خرج نموده‌ام یا آنکه به مستحقین می‌رسانم و در امور خیریه خرج می‌کنم؟ بلکه دیناری از وجوه خدایی را به مصرف شخصی نمی‌رسانم. مگر ما مدعی هستیم که گرداننده عالم می‌باشیم یا برعکس خود را بنده ضعیف عاجز ناتوان دانسته و همیشه به مرحمت و عنایت حق امیدواریم. اگر هم یک نفر بی اطلاع این طور کلامی گفته خیال خود را گفته مربوط به ما نیست، و ایرادی هم که می‌گیرید بر او بگیرید که خلاف گفته است و خود ما هم بر او اعتراض داریم.

گمان می‌کنم شما از لحاظ وضع زندگانی مادی ناراحتی دارید که به دین شما هم سرایت نموده است و انتظار کمک بسیار برای اداره زندگانی خود دارید که متأسفانه برای فقیر میسر نیست، چون عده تقاضاکنندگان بسیار و وجوه رسیده هم کافی نیست و استطاعت مالی هم نیست که اگر بخواهم تمام ثروت خود را بفروشم و بدهم باز هم کفاف نمی‌کند، در صورتی که شما نباید دین خود را به دنیا فروخته مصداق *وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ^۱* باشید. خوب بود شما نامه و مطالب خود را مؤدبانه بدون توهین نوشته و درخواست‌های خود را دقیقاً می‌نوشتید و اگر ایرادی هم داشتید محترمانه نوشته و امضا هم می‌کردید تا فقیر هم جواب مناسب عرض می‌کردم. و درباره سفرنامه هم اگر ایراد و اعتراض شرعی دارید توضیح می‌دادید که اگر واقعیت داشته باشد اصلاح کنم. و اگر منظورتان آن است که چرا من پول را برای چاپ خرج می‌کنم بلکه بایستی آن را به بینوایان می‌دادم، باز هم عرض می‌کنم که این پول از راه حرام نیست و به بینوایان و مستحقین هم به قدر سهم داده شده و می‌شود، شما هم بایستی تذکر می‌دادید که جواب عرض شود یا اگر میسر باشد به قدر وسع تقدیم نمایم. / *و السّلام علی من اتّبع الهدی.*

(۱) سوره حج، آیه ۱۱. و از میان مردم کسی است که خدا را با دو دلی می‌پرستد.

آقای نصرالله خواجه نوری از پاریس نامه نوشته و راجع به احضار ارواح و درباره حضرت حجت (عج) همچنین راجع به آیه نور و معنی لاشرقیه و لاغریبه و اینکه هانری کرین در آن باره گفته که مقصود نه عقل محض و نه ماده صرف است بلکه برزخی است بین آن دو، نوشته و سؤال نموده بودند و نیز راجع به رساله پایان نامه تحصیلی خود که راجع به شیخ اشراق و کتاب او به نام شناسایی خدا نوشته‌اند سؤال نموده‌اند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۴ ذج ۱۳۹۳ - ۵۲/۱۰/۸

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. سلامتی و مزید عزت و موقفیت سرکار را از خداوند مسألت دارم. جواب سؤالاتی که مرقوم شده به طور اختصار عرض می‌شود:

۱. مسأله احضار ارواح که ارتباط با ارواح باشد تا حدی صحیح است، چون روح انسان مجرد است و هر چند در قفس بدن جای گرفته ولی می‌تواند بر اثر تربیت اراده و تقویت قوا و حواس باطنه و ریاضت نفس با آن عالم که عالم اصلی او است ارتباط پیدا کند و در آن صورت با تمرکز اراده در امر معین و توجه به روح شخص معینی با او مربوط شود. ولی به نظر فقیر کلمه احضار ارواح در همه جا صدق نمی‌کند بلکه باید ارتباط با ارواح گفت، چون احضار از عالی نسبت به دانی است. و روح انسان در این عالم چون مقید است نمی‌تواند ارواح مجرد را احضار کند، مگر آنکه روح او خیلی بالاتر باشد که بتواند احضار کند، ولی کلمه ارتباط در همه موارد صدق می‌کند. بدین نکته نیز باید توجه داشت که ارتباط با ارواح با ترتیبی که امروز در علوم روحی نزد اسپیریست‌ها^۱ معمول است، باعث کمال معنوی روح و قرب به مبدأ نمی‌شود و فقط موجب تقویت روح و اراده در امور مادی می‌شود، از این رو این علم

1) Spiritualist

رانیز جزء فنون و علوم مادی گفته اند و آن نیز غیر عرفان و علوم معنوی است.

۲. حضرت حجة بن الحسن (عج) که فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسکری (ع) می باشد به اتفاق همه شیعه زنده می باشد و حیات و همچنین غیبت آن حضرت از ضروریات مذهب تشیع است. و این قبیل امور خارق العاده و خلاف طبیعت که امروز معجزات طبیعت می نامند، در جهان آفرینش زیاد است که در روزنامه ها اخیراً شرح حال مرد ۱۵۸ ساله در شوروی، یا چند سال قبل صد و هشتاد ساله را در یکی از کوهستان های ایران ذکر کرده اند و حکایت خضر و الیاس هم در کتب مذهبی مذکور است. نواب اربعه در غیبت صغری کسانی بودند که به ترتیب هر کدام پس از دیگری مأمور رساندن عرایض شیعه حضور آن حضرت و جواب و دستورات آن حضرت برای شیعه بودند، که پس از وفات چهارمی غیبت کبری شروع و واسطه صوری برای رساندن عرایض شیعه قطع شد. ولی امر هدایت و راهنمایی در مراتب باطنی و همچنین تبلیغ احکام ظاهر شرع از بین نرفت، چون طریق به سوی خداوند و باب معرفت او همیشه باز است. لذا در زمان غیبت کبری هم کسانی از طرف آن حضرت مجاز در هدایت یا تبلیغ احکام بودند که حضرت جنید (علیه الرّحمه) اولین فردی بود که در زمان غیبت از طرف آن حضرت مأمور هدایت گردید، از این رو اول الاقطاب فی الغیبه می باشد و رشته نیابت تا زمان ظهور جاری خواهد بود.

۳. درباره آیه شریفه نور تفسیرهای مختلفی از مصادر عصمت و طهارت رسیده که هر کدام در جای خود صحیح است و شجره مبارکه زیتونه هم به ظاهر آن یعنی نه در طرف مشرق است که آفتاب فقط هنگام مغرب بر او بتابد و نه در مغرب است که فقط هنگام طلوع آفتاب و قبل از زوال دارای نور آفتاب باشد، بلکه در وسط است که همیشه از نور آفتاب استفاده می کند، از این رو درخت آن قوی و میوه آن دارای مواد بیشتری از چربی می باشد. و در مرتبه تأویل نیز مقصود آن است که درخت

دنیوی نیست، زیرا درخت‌های دنیوی یا شرقی هستند یا غربی، ولی این درخت مافوق آنهاست. و بعضی هم شجره را به دیانت مقدسه اسلام تأویل نموده‌اند که نه غربی و مادی است، مانند یهود و نه شرقی و دارای رهبانیت است مانند نصاری، بلکه در حدّ وسط و جامع هر دو است که همیشه از آفتاب حقیقت استفاده می‌کند. در بعضی اخبار رسیده که مراد امیرالمؤمنین علی (ع) است که نه یهودی است نه نصاری بلکه مسلم حنیف است. و بعضی گفته‌اند مراد از شجره فیض مقدّس و تجلّی افعالی حقّ است که مافوق روح و ماده که شرقی و غربی هستند می‌باشد. و در بعضی اخبار ذکر شده که مراد از مشکات قلب محمّدی (ص) است و مراد از شجره حضرت ابراهیم (ع) است که نه یهودی است و نه نصاری. و در بعضی اخبار رسیده که مصباح‌نوری است که خداوند در قلب مؤمن قرار داده و شجره وجود مؤمن است که نه مادی محض و نه رهبانیت صرف است، بلکه جامع بین هر دو می‌باشد. تفسیرهای دیگری هم ذکر شده که باید به کتب اخبار و تفاسیر مراجعه کرد.

۴. موضوع پایان‌نامه تحصیلی خودتان که درباره کتاب شناسایی خدا تألیف شیخ اشراق تهیّه نموده بودید، انتخاب خوبی است، امیدوارم در تنظیم آن و بیان مطالب به طور شایسته موفق باشید.

ذکر سلسله نعمه اللّهیه و گناباد و بیدخت در رساله خود که خواهش نموده بودید، اگر بتوانید ارتباط با موضوع رساله بدهید و بعداً در جنبه تاریخی و مذهبی و عرفانی و روش سلسله دقت نموده و به طور صحیح بنویسید که اشتباهی واقع نشود و ضمناً در بعضی اتهامات که وارد می‌آورند رفع شبهه هم شود مانعی ندارد و خوب است. هرچند می‌خواستم مختصر بنویسم باز هم نامه مفصّل شد و عذر می‌خواهم، ولی مع ذلک به طور اجمال عرض شد. والسلام / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای حسن شیردرّه از بستان راجع به حدیث حسین مئی و انا من حسین سؤال نموده بودند، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۷ ذج ۹۳- ۵۲/۱۱/۱

عرض می‌شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و عزّت و توفیق شما را از خداوند خواستارم. معنی و شرح حدیث شریف حسین مئی و انا من حسین سؤال شده است. معنی آن این است که حسین از من و من از حسین هستم. جمله اول واضح و معلوم است. و جمله دوم هم از نظر این است که همه حقایق و دستورات و احکام دین مقدّس محمّدی (ص) از حسین (ع) در همان روز عاشورا بروز کرد و آنچه از عقاید و صفات و احکام و دستورات عملیه از طرف پیغمبر بزرگوار اسلام رسیده حضرت حسین (ع) در همان روز عملاً آنها را نشان داد و نیز بقا بلکه حیات اسلام به واسطه وجود مقدّس حسینی و فداکاری‌های آن حضرت بود. و اگر همت مردانه حسین نبود خطر اضمحلال دیانت و از بین رفتن اسلام قوی بود، ولی از جان گذشتگی و فداکاری آن حضرت اسلام را پایدار و نام پیغمبر بزرگوار محمّد (ص) را ابدی قرار داد، و از این رو فرمود: انا من حسین. والسلام / اقل سلطان حسین تابنده.

مسموع شد که شب ۲۸ ذج سال ۱۳۹۳ (۵۲/۱۱/۲) اخوان تهران و شهرهای دیگر به مناسبت تولّد فقیر جشن گرفته‌اند. نامه زیر به جناب حاج آقای جذبی عرض شد که به همه تذکر دهند.

هو

۱۲۱

۲ محرم ۱۳۹۴- ۵۲/۱۱/۱۶

سَلَامٌ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مِنْ خَضِرٍ لَدَيْكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ زَادَكَ اللَّهُ عِلْمًا وَ عَمَلًا وَ نُورَ قَلْبِكَ وَ آيِدِكَ.^۱

(۱) سلام بر تو و بر هر کس از مؤمنین که در نزد تو است. خداوند بر علم و عمل تو بیافزاید و قلبت را

←

عرض می‌شود از خداوند متان سلامت وجود شریف و ازدیاد توفیقات و تأییدات را مسألت دارم. مدتی است از حضرت عالی مرقومه‌ای نرسیده، هر چند از آقایان واردین مرتباً جوئیای حال هستم و خودشان هم یادآوری می‌کنند. امیدوارم کسالتی عارض نباشد. فقیر بحمدالله ناراحتی جدیدی ندارم و این ایام مشغول سوگواری و خدمت در تکیه حسینی (ع) هستم. نمی‌دانم قبول خواهند فرمود یا نه، امیدوارم دست ردّ به سینه ما نگذارند و به کرم قبول فرمایند. خدمت همه آقایان اخوان سلام عرض دارم و توفیق همه را از خداوند خواستارم. به قرار مسموع آقایان به واسطه علاقه ایمانی و احساسات و عواطف مذهبی شب ۲۸ ذی الحجّه به یاد فقیر به مناسبت تولّد صوری و جسمانی جشنی منعقد نموده‌اند موجب امتنان گردید. ولی به نظر فقیر اگر به جای بیست و هشتم ذی الحجّه در یازدهم ذی القعدة که مصادف با ولادت با سعادت حضرت سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا (علیه آلاف التحية و الثناء) می‌باشد جشن بگیرند و شکرگزاری کنند اولی است، اتفاقاً صدور فرمان شریف اجازه فقیر نیز در همان روز واقع شده است. وَأَجَدُّ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ / اَقَلُّ سُلْطَانِ حُسَيْنِ تَابِنْدَه.

آقای محمود مهرداد از تهران نامه نوشته و سؤالاتی نموده بودند که موقع حرکت به طرف کرمان رسید. در کرمان اول ورود جواب نوشته و چون مجال نبود جواب را مختصر نوشتم. جوابی که داده شد این است و سؤالات هم از جواب‌ها معلوم می‌گردد:

هو

۱۲۱

۱۷ صفر ۱۳۹۴ - ۵۲/۱۲/۲۱

عرض می‌شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و مزید عزّت و موفقیّت سرکار را از خداوند خواستارم. سؤالاتی که شده جواب مشروح آنها خود کتابی می‌شود و سؤالاتی

→

نورانی فرماید و تو را تأیید کند.

هم که درباره قرآن مجید شده جواب آن خود یک کتاب تفسیر می‌شود. خوب است به کتب تفسیر و مقدمه آنها از عربی یا فارسی مراجعه کنید تا جواب آنها بر شما روشن شود.

۱. نام گذاری سوره‌ها طبق عقیده بیشتر مفسرین و آنچه از ظواهر اخبار و تواریخ معلوم می‌شود در زمان خود حضرت رسول (ص) بوده که فرمایش شَیْبَتِی سوره هود^۱ و امثال آن بر آن دلیل است.

۲. جمع آوری قرآن و تقسیم بندی و ترتیب آن، طبق مشهور ابتدا در زمان خلیفه اول و بعداً تا زمان عثمان تدریجاً وضع فعلی را پیدا کرد.

۳. عقاید مفسرین شیعه درباره وقوع نقصان و تحریف در قرآن مجید مختلف است: یک عده معتقد به عدم تحریف و نقصان و جمعی بدان معتقد می‌باشند و هر کدام به اخباری استشهاد می‌کنند. ولی آنچه به عقل صحیح تر می‌آید و اخبار صحیحه نیز در آن باره رسیده عدم وقوع تحریف و نقصان در الفاظ و کلمات است، که خود فرموده: *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ*.^۲

۴. تکرار بعض قصص و احکام و معارف در قرآن مجید برای اهمیت آنها و مزید توجه مسلمین بدانها می‌باشد.

۵. قضیه ذبح گاو بنی اسرائیل از نظر ظاهر برای ابراز قدرت معنوی خارق العاده حضرت موسی (ع) و اراده خداوند و رساندن خیر به صاحب گاو بر اثر رعایت آسایش پدر بدون آنکه حضرت موسی (ع) به ظاهر مطلع باشد بوده، و از نظر تأویل هم مراد ذبح گاو نفس است تا قاتل عقل و ایمان که شیطان است معلوم گردد: *يَا كِرَامِي ادْبَحُوا هَذَا الْبَقْرَ*.^۳

۶. علت عدم ذکر بسمله در سوره توبه چند چیز ذکر شده. از جمله آنکه: چون احکام

(۱) سوره هود مرابیر کرد.

(۲) سوره حجر، آیه ۹. ما قرآن را نازل کرده ایم و خود حافظش هستیم.

(۳) مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۰. ای عزیزان من، این گاو را ذبح کنید.

مذکوره در سوره انفال و توبه مربوط به همدیگر است حکم یک سوره را دارند، و وجه دیگر آنکه چون آیات سوره توبه غالباً آیات عذاب و برای تهدید و سختگیری نسبت به مشرکین و کفار و منافقین است آیه رحمت در ابتدای آن مذکور نگردیده است. و همان طور که عرض شد اگر شرح مفصل را درباره سؤالات بخواهید باید به کتب تفاسیر مراجعه نمایید.

۷. سوگواری روز عاشورا و ایام مربوط بدان از نظر عقل و شرع و احساسات درست است، چون کسی که دیگری را دوست دارد طبعاً در موقع ناراحتی و مصیبت دوست خود، ناراحت و متأثر است و از فوت و فقدان او به طریق اولی اندوهگین است، که صاحبان احساسات و عاطفه بدان واقفند. و به اضافه امروز در همه جای دنیا معمول است که روز درگذشت نوابغ جامعه خود یا صدمین سال یا هزارمین سال و امثال آنها را به یادبود او جلسه تشکیل می دهند، و غالباً روز تولد خودشان یا بزرگان خودشان را جشن می گیرند. در این صورت چه اشکالی دارد که ما نیز برای بزرگان خودمان که نوابغ صوری و معنوی عالم آفرینش و جهان بشریت هستند این مجالس را منعقد کنیم؟ بلکه می توانیم بگوییم سایر ملل نیز این امر را از ملت شیعه گرفته اند. ولی بعضی پیرایه ها که بر آن بسته شده یا تشکیلات دسته هایی که مخالف حفظ صحت است یا در اجتماع شایسته نیست، جزو اساس سوگواری نیست و باید حذف شود و به اضافه منظور از این جلسات، تذکر صفات حسنه و اخلاق پسندیده و شهادت ها و جوانمردی ها و فداکاری های آن رادمردان است که برای ما سرمشق باشد، نه تنها گریه کردن بدون پند گرفتن. ولی البته اگر گریه ناشی از شدت احساسات و عواطف ایمانی باشد و شخص را وادار به پیروی از منویات آن بزرگواران بنماید البته پسندیده است.

۸. راجع به نماز جمعه: عقیده فقهای شیعه در آن باره مختلف است. بعضی در زمان غیبت واجب تخیری و بعضی مستحب و بعضی واجب عینی می دانند و جمعی هم

حرام می‌دانند و انعقاد آن هم بنابر وجوب یا استحباب باید به جماعت باشد، که حداقل آن پنج نفر یا هفت نفر است و قول به فرادی نزد بزرگان فقهای شیعه مورد قبول نیست. و جزئیات آن را از کتب فقهیه و رسائل عملیه بجویید. برای حضور قلب در بیداری اسحار جدیت و همت داشته باشید که ترک نشود. امیدوارم خداوند هم کمک کند و توفیق عنایت فرماید. دردگردن و دست هم بر اثر رماتیسم و اعصاب است و فشار دندان در خواب هم گمان می‌کنم بر اثر کرم معده باشد، باید برای معالجه آنها به اطبا مراجعه نمایید. / و السلام.

آقای حسن جمشیدی از تهران نامه نوشته و راجع به نام تصوّف و اینکه آیا درویش معتقد به ائمه (علیهم السلام) و پیروان آنان می‌باشند یا نه و آیا این نام در اخبار هم رسیده یا نه و بعض مطالب دیگر از این قبیل سؤال نموده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۹ / ج ۱ / ۹۴ - ۵۳/۳/۳۱

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را از خداوند متعال خواستارم. سؤالاتی که مرقوم داشته بودید موجب تعجب شد، که با آنکه کتب درباره حقایق تصوّف و عرفان و تمجید از آن زیاد نوشته شده و جواب سؤالات مذکوره نیز مشروحاً ذکر شده سرکار توجه فرموده‌اید.

ما فقرای نعمت اللّهی گنابادی به پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) در عقاید و اعمال افتخار می‌کنیم و بلکه مفتخریم که مذهب اثنی عشری در ایران توسط صوفیه (شاه اسماعیل صفوی و صوفیان صفوت نشان) رواج یافت و رسمیت پیدا کرد. و نمی‌دانم اکنون چگونه بعضی حاضرند تهمت خارج بودن از مذهب یا عمل نکردن به دستورات به ما وارد آورند و این امر را نمی‌توان بر چیزی جز جهالت یا غرض و عناد

حمل کرد و اگر کوشش صوفیان گذشته نمی بود ممکن بود همین اشخاص که ما را از اثنی عشری خارج می دانند متعصب در تستن بوده بلکه مانند شامیان از نواصب باشند، پس شایسته است از ما قدردانی نمایند نه آنکه به مضمون و عَلى المناير يُعْلَنون بِسَبِّهِ^۱ با ما رفتار کنند.

کلمه تصوّف و مدح آن در اخبار ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز مذکور و مأثور است، به کتب علامه جلیل ابن ابی جمهور احساوی (مُجلی و عَوالی اللّثالی) مراجعه فرمایید. اخباری هم که در ذمّ رسیده تصریح بر یک دسته از اهل سنت است که خود را به تصوّف نسبت داده و در مقابل ائمه اطهار (علیهم السلام) عرض اندام کردند، نه کسانی که به دوستی آن بزرگواران افتخار نموده و ولایتی لِامیر التّحلّ تَکفینی عندالَمَمَاتِ وَتَغْسِلی وَتَکفینی^۲ می گویند، چنانکه اخباری هم که در ذمّ علما رسیده حمل بر علماء سوء و علمای اهل سنت شده است. و بر فرض هم که این کلمه در اخبار نباشد باعث ایراد و ردّ نیست، چنانکه کلمه اجتهاد و اصول هم (اصول فقه) به معنی مصطلح علم فقه در اخبار نرسیده است. حقانیت هر دسته هم منحصر به ولایت ائمه اطهار و پیروی آن بزرگواران است و تصریح به فرد یا قوم یا طایفه مخصوصی در اخبار لازم نیست. بلکه مناط همان ولایت است خواه نام شیعه خواه صوفی، خواه عارف خواه مؤمن، خواه مستبصر یا غیر آنها داشته باشند: «میم و واو و میم و نون تشریف نیست». برای رفع بعضی شبهات ممکن است به رساله فقیر به نام رفع شبهات مراجعه فرمایید. خدمت جناب حجّت الاسلام حاج آقای سعید تهرانی سلام عرض دارم. خداوند روح مرحوم آیت الله را که به ماها کمال لطف داشتند و عالم به تمام معنی بودند غریق رحمت خود فرماید. والسلام علیکم / اقلّ سلطان حسین تابنده.

(۱) و بر منابر آشکارا بر او دشنام می دهند.

(۲) ولایت امیرالمؤمنین برای من کفایت می کند در هنگام مرگ و غسل دادن و کفن نمودن من.

آقای سید رضا شفقانی موسوی املشی نامه نوشته و دربارهٔ غیب و مشیت و اذن و جبر و اختیار و اقسام عبادات سؤالاتی نموده بودند. جوابی که به ایشان داده شد این است:

هو

۱۲۱

۳ / ج ۲ / ۹۴ - ۳ / ۴ / ۵۳

عرض می‌شود نامهٔ سرکار رسید. سلامتی و توفیق شما را از خداوند خواستارم. سؤالاتی که نموده‌اید چون جنبهٔ فلسفی نیز دارد، جواب مشروح آن خود یک کتاب مفصل می‌شود، به کتب فلسفی و عرفانی مراجعه نمایید و بعضی آنها از فحای تالیفات خود فقیر نیز مانند رهنمای سعادت و رفع شبهات و فلسفهٔ فلوطین و غیر آن معلوم می‌گردد. حق تعالی در مقام غیب مطلق است و از آن اسم و رسمی نیست که مقام عمی نامیده می‌شود و غیب الغیوب است. مقام اسماء و صفات، غیب مضاف است که فیض اقدس نامیده می‌شود، و مقام تجلی ظهوری همان اضافهٔ اشراقیه است که حق مخلوق به و مقام مشیت نامیده می‌شود و آخرین مقام معرفت بشری همین مقام است که اکمل افراد بشر محمد و علی (علیهما السلام) بدان متحقق شدند، از این رو این مقام به حقیقت محمدیه و علویت علی در اصطلاح عرفا نامیده شده است.

اذن هم اصطلاحی است که در فلسفه ذکر شده چون هر چیزی که از شخص ظهور می‌یابد ابتدا علم ذهنی بدان پیدا می‌شود که تصور می‌گویند، و تفکر در حسن و قبح آن می‌شود، پس از تشخیص رُجحان وجود آن، خواست که مشیت است پیدا می‌شود، بعداً اراده می‌کند، سپس تصمیم می‌گیرد که قدر نامیده می‌شود، و بعداً عزم بر ایجاد می‌کند که قضا می‌باشد، پس از آن به اعضا و جوارح دستور می‌دهد که اذن است، بعداً شروع بدان می‌کند که کتاب است، و سپس ایجاد می‌کند که آجل نامیده می‌شود. در حق تعالی علم عین ذات می‌باشد و به حسن و قبح همهٔ اشیاء عالم است و تردیدی ندارد و اراده با قدر و قضا و امضاء او نیز ازلی است، و حدوث از طرف مخلوقات و کائنات است.

وَإِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ^۱ که قول همان اذن است و فَيَكُونُ، أَجَلٌ و کتاب است. شرح آن همان طور که عرض شد مربوط به فلسفه و عرفان است. توسل به خداوند به هر نام که باشد اگر حال اضطرار باشد خوب است. أَيَا مُتَدَعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى^۲ و بهترین دعا آن است که با توسل قلبی و یاد به دل توأم باشد.

موضوع جبر و اختیار مانند نسبت کارهای شخص به قوا و به روح است، مثلاً من می بینم و چشمم می بیند، من می شنوم و گوشم می شنود هر دو صحیح است، ولی مُدَبِّر و فاعل حقیقی افعال صادره از جوارح همان جان است.

هر یک از اعضا و جوارح وظیفه عبادی مخصوصی دارند و اصل در همه قلب است که الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ^۳ و آن نیز وجود نیابد الا بحضور القلب. نامحدود و نامتناهی ذات حق است و محدود مخلوقات می باشند. / و السَّلَام.

آقای شیخ محمد سمّامی نامه نوشته و درباره خلود در عذاب اشکال کرده بودند که اگر یک نفر مثلاً در ده هزار سال قبل گناهی که باعث خلود باشد مرتکب شود و دیگری مثلاً در ده هزار سال دیگر همان گناه را مرتکب شود و هر دو مخلّد شوند، در صورتی که مدّت عذاب سابق چندین هزار سال بیشتر می شود و این خلاف عدل است. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۵ / ج ۹۴ / ۲ - ۵۳ / ۴ / ۵

عرض می شود مرقومه آن برادر مکرم واصل گردید. انشاءالله سلامت بوده باشید و بر توفیق و حال محبت افزوده گردد. سؤالی که مرقوم شده بود حلّ کامل آن مبتنی بر درک و شهود است و اشکالی که اشاره شده در صورتی است که عالم آخرت هم زمانی

(۱) سوره یس، آیه ۸۲. چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو.

(۲) سوره اسراء، آیه ۱۱۰. هر کدام (از اسماء خداوند) را که بخوانید، نامهای نیکو از آن اوست.

(۳) نماز ستون دین است.

باشد، در صورتی که بهشت و دوزخ خارج از زمان و زمانیات است. و به اضافه اگر ما عذاب را از قیامت به بعد بدانیم تقارن پیدا می شود و اگر هم که بگوییم: مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ^۱ دوام و خلود به حسب استعداد ذاتی افراد است، مثلاً عمر پشه از سه روز تا سه ماه ذکر شده و اگر مثلاً سه ماه تمام عمر کند می گوییم عمر طولانی نمود، در صورتی که این عمر در مقابل عمر کلاغ که می گویند ممکن است تا هزار سال عمر کند بسیار بی ارزش است. و یا مانند این است که یک نفر مثلاً سی سال قبل از دیگری محکوم به حبس ابد شود ولی آنکه بعداً محکوم شده زودتر بمیرد، در صورتی که هر دو به حبس ابد محکوم شده اند، ولی یکی مثلاً چهل سال در حبس بوده و مرده و دیگری پنج سال حبس را کشیده است، از هر دوی آنها هم حبس ابد بوده است که البته این امر را نمی توان تبعیض و برخلاف قانون گفت. و چون این قبیل مطالب به مثال بهتر حل می شود از این رو با ذکر مثال توضیح داده شد. خدمت آقای والد محترم سلام عرض دارم، خدمت آقایان اخوان عرض سلام دارم. / والسلام علیکم.

آقای عبدالحجّت حجّت بلاغی از قم نامه نوشته و تذکر داده اند که بعض نوشته های اخوان (ایشان نام نویسنده یادداشت ها را ذکر کرده بودند) که در یادداشت های خود از قول من یا دیگران نوشته اند که خداوند دعای فاسق یا کافر را اجابت کرد، ولی دعای مسلم را اجابت ننمود و تذکر داده اند که این قبیل نوشته ها صحیح نیست. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۸ رجب ۹۴- ۵۳/۵/۱۶

عرض می شود مرقومه محترمه که مُصدّر به اظهار لطف و تبریک عید سعید تولّد حضرت مولی (ع) بود واصل گردید و موجب کمال تشکر شد. فقیر نیز اعیاد آتیّه مبعث و تولّد حضرت سید الشهداء (ع) و تولّد حضرت حجّت بن الحسن (عج) را

(۱) هر کس که بمیرد قیامتش بر پا می شود.

خدمتتان تبریک عرض و از خداوند متان سلامت و وجود شریف و ازدیاد عزت و موقّیت را در نشر و ترویج شرع مطهر و مذهب حق جعفری مسألت دارم. از تذکر موضوعی که مرقوم داشته بودید امتنان دارم، ولی آنچه ایشان نوشته‌اند و فقیر اظهار کرده‌ام نقل قول بوده، به اضافه منظور عموم رحمت رحمانیه حق تعالی شأنه می‌باشد، نه ایراد یا ردّ بر عقیده یا عمل بعضی افراد، وگرنه معلوم است که بسیار بزرگانی از علما و مؤمنین و بندگان مقرب خدا در امت مرحومه در هر زمان بوده و هستند که زمین به وجود آنان سنگین بار و رحمت خدا به واسطه وجود آنها نازل می‌شود، و ممکن نیست زمین از وجود آنها خالی باشد، و وجود این اشخاص پس از ظهور اسلام اختصاص به دیانت مقدسه اسلام دارد که إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^۱ و آنچه نقل شده اشاره به این است که هر کس از روی صدق و خلوص نیت به درگاه خداوند متوسل و ملتجی گردد، دست ردّ به سینه او گذاشته نمی‌شود و رحمت رحمانیه شامل حال او می‌گردد و البته واسطه رحمت رحمانیه هم وجود کسانی است که مشمول رحمت رحیمیه می‌باشند که عبارت از اولیا و علما و مؤمنین کمال در امت مرحومه هستند. مع ذلک از حضرت تعالی که دوستانه تذکر فرموده‌اید خیلی تشکر دارم و در مظان استجابت ملتتمس دعا هستیم. و السلام علیکم / اقلّ سلطانحسین.

آقای اشرفی از قم که از فقرا نیستند نامه نوشته و از اینکه به فرزندشان دستور و نصیحت اطاعت از پدر داده‌ام اظهار تشکر نموده ضمناً سؤالاتی نموده‌اند که جواب زیر داده شده است:

هو

۱۲۱

۱۰ رمضان ۹۴ - ۵۳/۷/۵

عرض می‌شود مکتوب سرکار واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را در انجام وظایف مقرّره این ماه شریف از خداوند متان خواستار و از سرکار در مظان استجابت

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۹. هر آینه دین در نزد خدا دین اسلام است.

مخصوصاً لیالی احواء التماس دعا دارم. در مسافرتی که چندی قبل فرزندتان بدینجا نمودند، در اطاعت و جلب رضایت سرکار تأکید زیاد نمودم، امیدوارم بتوانند در رضایت سرکار بکوشند. درباره سؤالاتی که شده عرض می‌شود: اذکار و عباراتی که در نماز گفته می‌شود طبق اخبار مأثوره و تواریخ همان است که خداوند به وسیله جبرئیل به پیغمبر خود امر و دستور فرمود و مقام بشریت آن حضرت هم باید به صحت و صدق رسالت خود که مقام معنویت است تصدیق کند، که اذُعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ^۱ و در این مقام چون جمله سابقه اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ جنبه غیبت را دارد و مناسب سیاق کلام همان کلام عِبْدُهُ و رَسُوْلُهُ است نه خطاب، و اهمیت کلام بدو^۲ به کلمه عِبْدُهُ می‌باشد که از اعتقادات باطله و غلو آمیز که برای حضرت عیسی و عُزَیْر (علیهما السَّلَام) بلکه امیرالمؤمنین علی (ع) و بعض ائمه دیگر درباره اعتقاد الوهیت آنان پیش آمد، جلوگیری شود. و به اضافه امور عبادی که از جمله نماز می‌باشد جنبه تعبدی دارد و چون و چرا در آن راه ندارد.

۲. موضوع عدم صحت نماز (غیر از نماز میت) بدون فاتحه الکتاب مورد اجماع شیعه و مستند به قول و تقریر پیغمبر و ائمه اطهار (علیهم السَّلَام) است.

۳. قرائت سوره حمد باید به نیت اینکه کلام الهی و قرآن است در نماز خوانده شود نه به قصد انشاء، به همین جهت در مذهب شیعه گفته آمدن پس از قرائت سوره در نماز جایز نیست و مبطل است، زیرا به قصد انشاء است. ولی توجه به معنی غیر از قصد انشاء است، از این رو تکرار ایتاک نعبد و ایتاک نَسْتَعِينُ که به بعض ائمه اطهار (علیهم السَّلَام) نسبت داده شده به قصد انشاء نیست.

۴. در نماز اگر اعمالی که مخالف با ظاهر آن است صادر شود با صورت نماز مباینت دارد، ولی بعض امور که بی‌اختیار است و مخالف با صورت آن و موجب نقص یا اضافه رکن یا ترک واجب نیست، مانند گریه از خوف خدا نه برای امور دنیا، مبطل

(۱) سوره یوسف، آیه ۱۰۸. مردم را به بصیرت به سوی خدا می‌خوانم.

بودن آن مورد اشکال است و باید به فتاوی رجوع نمایید. ولی در عین حال فرموده‌اند: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ که اگر حضور قلب در نماز بلکه در سایر عبادات نباشد، لقلقه لسان و صورتی بیش نیست و این چنین نمازی معلوم نیست به آسمان هم بالا برود. لیکن نه آنکه ترک آن جایز باشد بلکه نماز از واجبات و ستون دین است، باید در تکمیل آن کوشید و ظاهر را به باطن زینت داد و روح بخشید. / والسلام علیکم.

آقای حاج سید محمد حسین خبره فرشیچی نامه نوشته و سؤالاتی نموده‌اند که خلاصه آن این است:
 ۱ و ۲. چهارده معصوم مظهر احدیت خداوند هستند یا نه؟ و تَخْنُ صِفَاتُ اللَّهِ^۱ آیا صفات ذاتی است یا نه و الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ^۲ و عَبْدِي أَطْعَمِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي^۳ و سُبحَانِي مَا أَعْظَمَ شَأْنِي^۴ و امثال آنها هر کدام بنابراین صحیح است؟

۳. ذکرا کبر خداوند کدام است: صوم و صلوة یا غیر؟ اگر صوم باشد مسافر ندارد و اگر صلوة باشد در سفر قصر است و اگر زکات باشد یا حج عمومیت ندارد؟

۴. آیا بعد از رجعت وظیفه عبادت هست یا نه؟ در رجعت به بدن امام چه کسی نماز می‌گزارد؟
 ۵. لَا يُسْتَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ^۵ معنی آن چیست؟ و حضرت رضا(ع) طبق منقول از صدوق در صفات الشیعه که فرمود کلمه منکم داشته حذف شده، یعنی لَا يُسْتَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْكُمْ وَلَا جَانٌّ. و حضرت فرمود آن را انداخته‌اند. بنابراین معلوم می‌شود از قرآن اسقاط هم شده است، در آن باره چه نظر دارید؟

۶. آیه اَسْتَكْبَرَتْ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْعَالِينَ^۶ لفظ عالین به چه معنی است؟ در صفات الشیعه نوشته اشاره به خمسه طیبیه اطهار است، ولی در تفاسیر اشاره نشده است. آیا با سایر فرق و رؤسا ممکن است

(۱) ما صفت‌های خداوندیم.

(۲) مؤمن آینه مؤمن است.

(۳) ای بنده من، مرا اطاعت کن، تا تو را چون خود گردانم.

(۴) پاک و منزّه هستم، چقدر مقام من بزرگ است.

(۵) سوره الرّحمن، آیه ۳۹. از گناه هیچ جنّی و آدمیی نپرسند.

(۶) سوره ص، آیه ۷۵. آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟

مکاتبه و معاشرت نمود یا نه؟ و نیز معنی وَقْتُ تَكْبِيرَةِ الْأَحْرَامِ تَذَكَّرَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأُمَّةِ نَصَبَ عَيْنَيْكَ^۱ که منسوب به حضرت رضا (ع) است، چیست؟

۱.۷ اگر ممکن باشد از کرسی نامه که مرحوم آقای نورعلیشاه تهیه فرموده‌اند عکس برداری شود و فرستاده شود.

۸. موضوع حضرت موسی (ع) و خضر (ع) و قتل غلام چگونه بوده و اگر هنوز خطایی از او سرزنزه چرا حضرت خضر (ع) کشت، که قصاص قبل از جنایت جایز نیست؟ اگر خطا صادر شده بود چرا موسی (ع) ایراد گرفت؟ جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۲ شوال ۱۳۹۴ - ۵۳/۸/۶

عرض می‌شود مرقومه سرکار و ده جلد کتاب ارسالی رسید، موجب امتنان گردید. از خداوند متان سلامتی و مزید عزت و موقفیت سرکار را خواستارم. کتاب‌ها بسیار خوب بود و فقیر هم قبلاً ندیده بودم و از ارسال آنها متشکر شدم. سؤالاتی که مرقوم شده اگر جواب آنها به طور تفصیل نوشته شود خود کتابی جداگانه می‌شود و از حدود نامه خارج است، لذا به طور اختصار و موجز جواب عرض می‌شود و بعضی آنها که به هم مربوط است در یک جواب عرض می‌شود.

۱. همه موجودات بر حسب کمال وجودی خود مظهر ذات احدیت هستند که وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ^۲ و مظهریت بشر کامل تر و انبیا و اولیا اکمل مظاهر و وجود مقدس چهارده معصوم کامل ترین مظاهر احدیت می‌باشند و آینه ذات اویند. و مرآتیت ذات حق و مظهریت صفات هم بر حسب کمال وجودی می‌باشد و آن بزرگواران بالاترین صفات و بزرگ‌ترین مرائی حضرت حق هستند و اگر عارفی یا یکی از اولیا تفوه به این کلام نموده از نظر فنای انانیت و ظهور مرآتیت بوده، ولی

(۱) هنگام تکبیر الاحرام رسول الله (ص) را یادآور و یکی از ائمه را فرا چشم دار.

(۲) و در هر چیز نشانه‌ای است او را که دلیلی است بر آنکه او یگانه است.

در موقع توجه به شخصیت وجودی خود این کلمات بر زبان نمی‌رانند. و اگر کسی با عدم فنا از انانیت و با توجه به خود چنین کلمات بر زبان راند، شطحیات و بلکه بر خود بستن است، که یا ناقصند و باید آن حالات را از خود دور کنند، یا اصلاً دور و خود را به نیکان تشبیه نموده‌اند که مطرودند. آنچه هم در کتاب شریف رجوم الشیاطین مرقوم شده شاید مشاهده در خواب بوده که هیچ اشکالی ندارد و برای دیگران هم پیش می‌آید.

۲. ذکر خدا مافوق همه عبادات و وابسته به باطن است، که مراتب مختلفه ذکر خفی و قلبی و مافوق آن را بر حسب اختلاف مراتب کمالاتی ذکر شامل می‌شود، و ذکر لسانی و عبادات جوارحی اگر با آن توأم باشد مقبول و الا بی‌اثر است.

۳. درباره رجعت و ظهور و حالات حضرت قائم (عج) و آنچه پس از ظهور واقع می‌شود: اخباری که در آن باره رسیده غالباً اسرار و رموز است و حقیقت آن را فقط کسی درک می‌کند که دل او به نور معرفت متور شده و معرفت به نورانیت و ظهور در عالم صغیر برای او حاصل گردیده و قوای وجودیه ملکوتیه او برای تکمیل مراتب روحی او رجعت نموده باشد. و شرح ظاهر آن را باید به کتب مفصله مانند جلد سیزدهم بحار الانوار یا سایر کتب اخبار مانند وافی و غیر آن مراجعه نمایید، چون از حدود نامه بیرون است. و بیشتر اخبار نیز همان طور که ذکر شد دارای رموز و اسراری است که درک آنها بدون معرفت واقعی به امام که معرفت به نورانیت است میسر نیست.

مراد از رجعت تجلی ظهور آن بزرگواران و سلطه در این عالم است. تا موقعی که بشر در این عالم است مکلف به عبادت است و پس از ظهور در عالم صغیر یا کبیر و پیدایش معرفت و نورانیت، کلفت عبادت به راحت تبدیل شده و نمی‌تواند ترک بندگی خدا نماید و مانند ملائکه است. درباره مدت ظهور و سلطنت حضرت نیز اخبار مختلفه ذکر شده و خبری رسیده که آن حضرت رحلت می‌کند و مسلمین بر آن حضرت نماز می‌گزارند، و اخباری هم رسیده که بعد از آن حضرت دوازده نفر

مهدی خواهند بود که فرزند او اولین مهدی خواهد بود، و خبری نیز دلالت دارد که با خود آن حضرت دوازده مهدی خواهند بود. به هر حال اخبار درباره ظهور و مدت ملک آن حضرت و خلفای آن حضرت زیاد است که بعضی آنها ظاهراً متناقض به نظر می‌رسد و باید به تأویل بین آنها جمع نمود.

۴. آیه شریفه فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان^۱ بعضی تفسیر نموده‌اند که چون یعرف المؤمنون سیمائهم^۲ و سیمائهم فی وجوههم من اثر السجود^۳، لذا محتاج به سؤال نیست و از سیمای معلوم می‌شود. و به امیرالمؤمنین علی (ع) نیز منسوب است: کسی که دوست امیرالمؤمنین و دشمن دشمنان او بود و ایمان به خدا داشته و حلال را حلال و حرام را حرام بداند و بعدا گناه کند و در دنیا توبه نکند، در برزخ عذاب می‌شود و در قیامت گناهی ندارد، و یا آنکه پس از موقف و حساب است یعنی موقعی که از قبر خارج شده و حشر می‌شوند. به هر حال هر یک از این آیات نیز دارای اسرار و رموز و تأویلاتی است که و ما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم^۴. و همان طور که نوشته‌اید به حضرت رضا (ع) نیز منسوب است که مراد کسانی هستند که در ایمان و تشییع و ولایت ائمه (علیهم السلام) ثابت بوده باشند و اگر آنها گناهی کرده باشند در برزخ معذب شده و در آخرت عذاب نمی‌شوند، خواه آنکه فرمایش حضرت اشاره به تفسیر ظاهر آیه هم باشد یا فقط منظور همان تفسیر به معنی بوده باشد. چون درباره ظهور تحریف و نقصان در قرآن بین مفسرین اختلاف است، که شرح آن در کتب مفصله مذکور و فقیر در کتاب رهنمای سعادت به اختصار ذکر نموده‌ام، و به نظر فقیر در ظاهر قرآن نقصانی واقع نشده و آنچه رسیده مربوط به واقع و معنی و تفسیر است.

۵. آیه شریفه استکبرت أم کنت من الغالین هم معنی آن این است که آیا خود را بزرگ دانستی

(۱) سوره الرحمن، آیه ۳۹. در آن روز از گناه هیچ جن و آدمی نپرسند.

(۲) سوره الرحمن، آیه ۴۱. بدکاران را به نشانه سیمایشان می‌شناسند.

(۳) سوره فتح، آیه ۲۹. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره آنهاست.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۷. تأویل آن را جز خدای نمی‌داند و آنان که قدم در علم استوار کرده‌اند.

در صورتی که استحقاق نداری؟ یا آنکه واقعاً خود را بلند مرتبه و از ملائکه می‌دیدی؟ زیرا ملائکه از عالین بودند ولی مع ذلک اطاعت امر نمودند. و البته خداوند که می‌دانست، ولی جنبهٔ استفهام توبیخی یا انکاری دارد یا در قسمت اول توبیخی و قسمت دوم انکاری است.

۶. خبر منسوب به حضرت رضا (ع) نیز که بعضی به حضرت صادق (ع) نیز نسبت داده‌اند منظور آن است که موقع شروع به نماز قبل از تکبیرة الاحرام و شروع به نماز، پیغمبر و یکی از ائمهٔ هدی (علیهم السّلام) بلکه امام زمان را شفیع خود قرار ده و به یاد آن بزرگواران باش که معنی *إِنَّا تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ*^۱ نیز همین است. و شرح عرفانی آن در تفسیر بیان السّعادة ذیل آیهٔ شریفهٔ *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* ذکر شده است.

۷. مکاتبه و معاشرت با بزرگان و افراد سلاسل دیگر به طوری که موهم بستگی معنوی نباشد و نفاق را نرساند مانعی ندارد، بلکه ما باید با همه به محبت و مهربانی رفتار کنیم. و معاشرتی که باعث ضعف ایمان یا خلل در عقیده باشد مناسب نیست، مگر برای راهنمایی و رفع شبهه از آنان و همچنین مطالعهٔ کتب دیگران با دقت و با نظر انصاف که باعث به اشتباه افتادن و باور نمودن آنها نشود، خوب است و بلکه گاهی برای رفع تهمت‌های وارده از طرف آنان پسندیده است. فقط آنچه مربوط به خود سلسلهٔ ما می‌باشد، مانند مصافحهٔ فقری با دیگران روا نیست.

۸. عکس برداری از کرسی نامه در اینجا مشکل است و چند کرسی نامهٔ دیگر هم از روی آن در همان زمان‌ها استنساخ شده و گمان می‌کنم در مقبرهٔ مرحومین آقایان سعادت علیشاه و نورعلیشاه (قُدّس سرّهما) در صحن حضرت عبدالعظیم (ع) هم وجود داشته باشد. ممکن است خدمت جناب حاج آقای جذبی هم عرض شود، شاید ایشان بدانند چه کسانی دارند.

(۱) منقول از دعای توسّل. در توجّه یافتن و متوسّل شدن و شفاعت جستن خود به خدا، دست به دامان توایم.

۹. موضوع خضر و موسی (علیهما السلام) و قتل غلام، اولاً از اسرار است و شاید منظور فقط تأویل آن باشد که خضر در مراتب معنی دید و اظهار کرد و ثانیاً خودش فرمود: **فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا^۱** و ثالثاً شاید در همان مورد هم اعمال شقاوت آمیز از او مشاهده شد که سبب اقدام حضرت خضر (ع) گردید، ولی چون آن محلّ مربوط به آنها نبود و به اضافه هنوز به حدّ کمال رشد نرسیده یا حضرت موسی اطلاع نداشت، لذا اعتراض کرد و جواب شنید؛ و یا آنکه موسی (ع) حکم به ظاهر می نمود ولی خضر حکم به باطن داشت. از توجه سرکار به بعضی مطالب دینی و علمی و عرفانی خشنود و مزید توفیقان را خواستارم. والسلام علیک وقلّ الله / اقلّ سلطان حسین تابنده.

دستور زیر در سال ۱۳۹۶ قمری برای فقرا نوشته شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

نیمه شعبان المعظم ۱۳۹۶. روز تولّد حضرت قائم (عج) مطابق ۲۱ مرداد ماه ۱۳۵۵ هجری شمسی.

خدمت آقایان اخوان سلام عرض و توفیق همه را از خداوند خواستارم و چون تذکر برای مؤمنین نافع است که فرموده: **وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يُنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ** و به اضافه بسیاری از اخوان مبتدی می باشند، لذا مطالب زیر تذکراً عرضه داشته می شود:

۱. از حضور در جلسات فقری لیالی جمعه و دوشنبه که در همه ازمه مورد توجه بزرگان بوده غفلت نکنند و قدر بدانند و هر کاری داشته باشند حتی الامکان در آن موقع ترک کنند و از اول مغرب حاضر شوند، و اگر نماز جماعت منعقد باشد اقتدا کنند و در صورتی که مأذونی نباشد در همانجا نماز خود را فردی بخوانند، مگر آنکه امر مهمی پیش بیاید که ترک آن باعث ضرر مالی یا بدنی باشد یا ایجاد زحمت بنماید.

(۱) سوره کهف، آیه ۷۰. اگر از من پیروی کنی، باید چیزی از من نپرسی، تا خودم تو را از آن آگاه کنم.

- البته شب‌های دیگر هم اگر جلسه فقری منعقد باشد و بتواند شرکت کنند پسندیده است.
۲. حضور در مجالس فقط برای اطاعت امر و تعظیم شعائر مذهبی و یاد خدا و استماع دستورات دینی و کمک برادران و رفع گرفتاری از برادر گرفتار باشد و منظور مادی و استفاده دنیوی نباشد، چون مخالف وجهه عبادت است و اجر و اثر معنوی از بین می‌رود.
۳. در مجالس فقری از ابتدای ورود سکوت داشته و به یاد خدا و استماع دستورات که گفته می‌شود یا از کتاب خوانده می‌شود مشغول باشند و رعایت احترام مجلس و مأذونی را که در مجلس حاضرند به سکوت بنمایند، و بر فرض هم کتابی خوانده نشود یا مأذونی هم در مجلس نباشد، باز هم صاحب مجلس را که خدا و بزرگان دین می‌باشند حاضر و ناظر دانسته حال مراقبه را از دست نداده و ساکت باشند، چون مذاکرات بین‌الاثنین و نجوی یا مذاکرات بین چند نفر باعث تفرقه حواس خودشان و دیگران می‌شود و مانع حضور قلب و توجه به خدا و خلاف احترام مجلس و صاحب مجلس می‌باشد.
۴. مذاکرات دنیوی به هیچ وجه در مجالس فقری شایسته نیست و کسانی هم که کار ضروری دارند یا مطلب لازمی را می‌خواهند مذاکره نمایند پس از ختم مجلس و برگزاری فاتحه مجلس انجام دهند، مگر آنکه کار فوری و فوتی یا امر ضروری برای خدمت به فقرا و رفع حوائج آنان باشد.
۵. کسانی که در مجلس فقری حاضر می‌شوند در بین مجلس و قبل از خواندن فاتحه حرکت نکنند و متفرق نشوند، چون باعث به هم خوردن مجلس و تفرقه حواس دیگران می‌باشد.
۶. چون منظور اصلی از انعقاد مجالس مذهبی یاد خدا و توسل به بزرگان دین است، آنچه مخالف این امر یا باعث تشتت حواس حاضرین و بازداشتن آنها از این منظور باشد انجام ندهند.
۷. مصافحه فقری از عبادات است و مؤمنین را به یاد وجهه ایمانی و عهد و پیمان خدایی

می‌اندازد، و باید طرفین با نهایت صفای قلب و صمیمیت مصافحه نمایند نه آنکه تنها دست دادن ظاهری باشد. و اجرهای زیادی که برای مصافحه در اخبار رسیده موقعی است که از روی خلوص نیت باشد و هر یک از طرفین که محبت و صفای او بیشتر باشد، اجر او زیادتر بلکه نه دهم اجر برای او و یک دهم برای کسی است که خلوص و محبت او کمتر باشد. برادران دینی این امر را در نظر داشته و صفای ظاهر را با صفای قلب توأم نمایند، ولی در مجالس فقری در بین مجلس که همه مشغول یاد خدا و متوجه به وجهه غیبی هستند مصافحه ننمایند چون مانع توجه دیگران می‌شوند. و اگر هم کسی مجبور باشد که در بین حرکت کند بدون مصافحه و با حال سکوت حرکت کند که مانع حال توجه دیگران نگردد.

۸. حضور غیر فقرا در مجالس عمومی فقری مانعی ندارد، خواه برای تحقیق مذهبی یا تاریخی یا به منظورهای دیگر باشد، چون آنچه فقرا دارند مطابق دستورات شرع مطهر می‌باشد و کسانی هم که قصدشان تحقیق باشد بهتر به حقیقت امر واقف می‌گردند.

۹. تفوه به آنچه خلاف شرع و دستور بزرگان باشد برای هیچ فقیری نزد فقیر یا غیر فقیر روا نیست، چون شنونده گمان خواهد کرد که گفته‌های او عقیده فقری است و عمومیت دارد، و باعث خرابی حال او یا فساد عقیده یا دور شدن از حقیقت خواهد شد، و گناه آن برای کسی است که آن گفته‌های خلاف را اظهار داشته است.

۱۰. اعمال خلاف که خدای نکرده از فقیر صادر شود اضافه بر آنکه برای خودش گناه محسوب می‌شود، باعث اعتراض بیگانگان بر اصل فقر و سلسله است و باعث تجزّی دیگران نیز می‌باشد. از این رو مؤاخذه و مسؤولیت شخص فقیر نزد خدا در ارتکاب معصیت به مراتب بیش از دیگران است. پس برادران و خواهران دینی باید کاملاً مراقب باشند که رفتار خلاف شرع از آنان صادر نشود که باعث سخط خداوند و غضب پیغمبر خدا و بزرگان دین می‌باشد.

۱۱. سؤال کردن و درخواست کمک مالی از دیگران به طور کلی خلاف شرع و

مخصوصاً برای کسی که دعوی فقر می‌کند گناه بزرگ و حرام است. شخص فقیر نباید چشم طمع به دست دیگران داشته باشد بلکه فقط فقیر الی الله باشد و ترک کار نکند که بیکاری و تنبلی سبب ارتکاب اعمال خلاف مانند سؤال می‌گردد. خاصه در مجالس فقری که ممکن است فقیر و بیگانه در آنجا حاضر باشند، سبب هتک حیثیت خودش و فقرا می‌گردد. و کسی هم که سؤال و درخواست کمک در آن مجلس بکند، باید او را منع نمایند و نهی کنند و بلکه کمک هم به او نکنند، و اگر ترک نکنند اجازه ندهند که در مجالس فقری حاضر شود تا برای همیشه سرمشق گردد. و اگر گاهی فقرا کسی را محتاج کمک مالی بدانند چند نفر به طور محرمانه که همه کس نفهمند و آبروی او هم حفظ شود با نهایت احترام به او اهدا نمایند، مانعی ندارد ولی به طور کلی سؤال جایز نیست و اگر کسی در آن مجالس سؤال کند به او کمک ننمایند.

۱۲. گرفتاری‌هایی که برای ما فقرا پیدا می‌شود برای این است که به وظایف عمل نمی‌کنیم و همه ما از برادران و خواهران در عمل به دستورات کوتاهی داریم، از این رو دچار گرفتاری‌های گوناگون می‌شویم و دعا و توسل هم اجابت نمی‌شود. ما اگر به وظایف خود رفتار کنیم خداوند هم دعا‌های ما را می‌پذیرد وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ^۱ مخصوصاً کدورت و افسردگی بین مؤمنین باعث عدم اجابت دعا و سخط بزرگان دین است. امیدوارم خداوند حال تنبّه به همه ما عنایت فرماید که بتوانیم موانع اجابت دعا را مرتفع نماییم. از همه برادران دینی و خواهران ایمانی درخواست دعا دارم که خداوند توفیق بندگی و اطاعت او امر عنایت فرماید. وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلٰی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ. / فقیر سلطانحسین تابنده.

(۱) سوره اعراف، آیه ۹۶. اگر مردم قریه‌ها ایمان آورده و تقوی پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می‌گشودیم.

مؤرخه بیست و پنجم شوال ۱۳۹۹ روز رحلت حضرت صادق (ع) مطابق ۲۶ شهریور ۱۳۵۸.

هو الله جل جلاله

۱۲۱

خدمت همه برادران ایمانی و اخلاء روحانی عرض می شود، همان طور که قبلاً بارها در مذاکرات شفاهی و دستورات کتبی تذکر داده شده، همه باید از انقلاب اسلامی که مبتنی بر مبانی دینی است و از پرچمدار بزرگ آن طرفداری نموده و پیروی کنیم و توجه داشته باشیم که هر فرد شیعه بلکه مسلم موظف است از مرام دینی و اسلامی و انقلاب آن تبعیت نموده و نسبت به کسانی که به اسلام و تشیع خدمت می کنند و در ترویج و اشاعه امور دینی و انقلاب اسلامی می کوشند، کمال ادب و احترام را رعایت نماید. و همه ما باید از زعیم عظیم و قائد عالی قدر و پرچمدار انقلاب اسلامی اطاعت کنیم، بلکه ما فقرا باید بیش از دیگران در اشاعه دین حق و اسلام و تشیع که بدان افتخار داریم کوشا باشیم و با فساد و امور خلاف دین و اخلاق مبارزه نموده به سوی انقلاب دینی توجه داشته باشیم و از آن تخطی نکنیم و تخلف از آن را به هیچ وجه جایز نشماریم و از آیات عظام و مراجع عالی قدر تشیع مخصوصاً دو زعیم بزرگ حضرت آیت الله خمینی و حضرت آیت الله شریعتمداری دامت افاضاتهما قدردانی نموده و پیروی نماییم. امیدوارم خداوند به همه ما توفیق پیروی دستورات شرع مطهر اسلام و مذهب حق اثنی عشری عنایت کند. والسلام عَلَینَا و علی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ. / فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی رضا علیشاه.

جواب نامه آقای عباس آریانا به کرمانشاه

هُوَ اللَّهُ

۱۲۱

۴ رمضان ۱۴۰۰ - ۵۹/۴/۲۶

عرض می شود نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت و موفق در پیروی از احکام شرع

مطهر بوده باشید. در موضوعی که مرقوم شده فقیر به شهادت بسیاری از علمای اعلام همچین افراد مطلع در مبارزه با فساد و پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی همواره کوشا و جدی بوده و نامه‌هایی که از حدود بیست سال قبل خدمت مراجع عرض شده و جواب‌هایی که رسیده شاهد است. در اوایل انقلاب در سال ۱۳۴۲ نیز عریضه‌ای حضور حضرت آیت الله خمینی (دامت برکاته) عرض و به معظّم له به این اقدام شهامت و رشادت آمیز تبریک عرض نموده‌ام و بلکه طرفداری از انقلاب اسلامی و مبارزه با فساد سرشته فقیر است. «با شیر اندرون شد و با جان به در شود.»

قرآنی هم که اهدا شده و اشاره نموده‌اید، در همان موقع صریحاً اظهار شد که اگر شما حافظ قرآن باشید قرآن حافظ شما خواهد بود و این کلامی است که همه بزرگان دیانت به صحت و درستی آن متفقند و کسانی که اعتراض می‌کنند یا از روی جهالت یا غرض ورزی اظهار می‌کنند. البته شرح این قبیل امور باید شفاهی باشد و فعلاً به اشاره اکتفا شد. والسلام / اقل سلطانحسین.

آقای محمّد محمّدیان از بوشهر نامه مفصل چندین صفحه با اعتراضات و سؤالات نوشته که چون مفصل است از نوشتن آن نامه خودداری شد و مضمون آنها از جواب زیر معلوم می‌شود.

هو

۱۲۱

مورخه ۲۵ صفر ۱۴۰۱ - ۱۳۵۹/۱۰/۱۲

عرض می‌شود مشروحه سرکار که جنبه توهین و سب آن بیشتر از سؤال و اعتراض بود رسید. انشاءالله سلامت بوده و در منظور تحقیق طریق حق موفق باشید. سؤالاتی که شده اگر هنگام ملاقات حضوراً می‌نمودید اولی بود، چون در مذاکرات شفاهی مفصل تر هم می‌توان بیان کرد ولی در نامه با آن تفصیل مشکل است.

اینکه از بعض افراد فقرا سؤالاتی نموده‌اید و نتوانسته‌اند جواب بدهند، البته همه آنها وارد نیستند، چنانکه درباره اسلام نیز همه مسلمین اطلاع کامل ندارند. نسبت داده

شده که ما ایجاد تفرقه نموده‌ایم، در صورتی که چنین نیست و مانند آن است که اعتراض به معلمین دانشگاه یا دبیرستان کنیم که شما در مقابل دبستان مکتبی جداگانه ایجاد نموده و باعث تفرقه شده‌اید، در صورتی که اینها مراتب طولی است و تفرقه ندارد. چنانکه هارون هم به همین نام و اینکه موسی بن جعفر (علیه السلام) شق عصای مسلمین می‌کند آن حضرت را مسجون نمود.

ایجاد خانقاه هم اولاً در مقابل مسجد نیست بلکه مانند مدرسه است که سابقاً با حجرات ایجاد می‌شد، برای اینکه طالبین علوم دینی در آنجا با فراغت بال به تحصیل دانش‌های دینی مشغول باشند، یا تکایا که برای ذکر فضایل و مرثی‌های اهل بیت عصمت و طهارت ساخته شد. همچنین خانقاه برای یاد خدا و ریاضت دادن نفس و تکمیل آن ایجاد گردید و هیچ‌یک از آنها به این منظور بدعت و حرام نبوده و در مقابل مسجد نیستند. بلکه چون مسجد شرافت‌هایی دارد که از جمله افرادی که ظاهراً ناپاک باشند نمی‌توانند وارد شوند و برای امور دنیوی نیز شایسته نیست که در آنجا اجتماع کنند، از این رو بعضی افراد متدین و خیرخواه این اماکن را به منظورهای بالا ساختند و مسجد ضیاع هم امکان‌های است که به منظورهای مادی و کسب شهرت و ایجاد تفرقه است، مانند بعضی مساجد که به این نیت‌ها ساخته شده و اکنون هم می‌شود. و ثانیاً در سلسله‌ما خانقاه معمول نیست چون ممکن است بعداً مفاسدی هم بر آن مترتب گردد، مانند بعضی مدارس دینی که بعدها خلاف‌هایی هم در آن انجام شده. از این رو امور کلی عبادی اجتماعی در مسجد انجام شده و یا آنکه در منازل افراد که تقاضا می‌کنند صورت می‌پذیرد، چون ذکر خدا و عبادت در همه‌امکنه حلال و پاک میسر است.

تصوّف هم به عقیده‌ما از ابتدای ظهور دیانات حقّه وجود داشته، چون ما معتقدیم که تصوّف روح دیانت است و ممکن نیست دین حقی بدون آن وجود داشته باشد. و در اسلام نیز همین طور از ابتدا وجود داشته و اصحاب صّفّه در زمان پیغمبر (ص) از پیروان همان مکتب بودند و اخبار هم در مدح تصوّف از علی (ع) و سایر معصومین (علیهم السلام) رسیده و اخبار ذمّ که نقل می‌کنند مربوط به کسانی از اهل سنت می‌باشد

که خود را شبیه زهاد و عباد نموده و به نام تصوّف جلب توجه عوام می نمودند، چنانکه علمای اهل سنت هم که همین منظور را داشتند مورد ذمّ و قدح ائمه هدی (علیهم السلام) واقع می شدند.

تصوّف هم سلاسل مختلفی دارد و در هر دسته خوب و بد وجود دارد، باید نظر به روش بزرگان سلسله و دستورات آن طریقه نمود. و سلسله نعمه اللّهیه که فقیر و همه ما سلسله گنابادی بدان مفتخر می باشیم، تقیّد به آداب شرع مطهر را لازم می دانیم و بلکه معتقدیم که ابتدا باید ظاهر را اصلاح کنیم تا بعداً بتوانیم به باطن پردازیم و تکمیل نماییم. و کسانی که مقیّد به آداب شرع مطهر نیستند مورد اعتراض بلکه سخط بزرگان ما می باشند.

جواب بقیّه مطالبی هم که در ضمن سوالات نوشته اید در ضمن معلوم می گردد و اگر مفصّل تر بخواهید باید حضوری باشد. و این نکته را در خاتمه عرض می کنم که خوب است قبل از آنکه صحت و سقم موضوعی بر شما معلوم گردد، زبان یا قلم را به توهین و اعتراض و سب آلوده نکنید. از شما التماس دارم. / و السلام.

نامه ای که در جواب آقای ابوالفضل حسینیان توسط آقای انوری عرض شده:

هو

۱۲۱

۲۵ محرم ۱۴۰۲

عرض می شود نامه شما رسید. تحقیق و جستجو در طلب راه حقّ البتّه خوب است. انشاءالله موفق باشید.

۱. مراد از اولوالامر در قرآن مجید طبق عقیده ما شیعه اثنی عشری، ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و نمایندگان آن بزرگواران می باشند.

۲. طریقت باطن شریعت است و با هم ملازمه دارند. مثلاً در نماز احکام و شرایط ظاهری آن که مربوط به اعضا و جوارح است شریعت و توجه دل به خداوند طریقت

- است و این هر دو ملازم به همدگر و از هم انفکاک ندارند.
۳. مسلم کسی است که گوینده شهادتین باشد و مؤمن اضافه بر آن افتخار پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السّلام) دارد، ولی مسلم حقیقی کسی است که به دستورات شریعت مطهره رفتار نموده و مردم از دست و زبان او ایمن باشند که *الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ*.^۱
۴. مبارزه فقیر با فساد و طرفداری از انقلاب اسلامی از بیست سال قبل بوده و در این باب نامه‌های زیادی به مراجع مختلفه نوشته‌ام که موجود است. توفیق شما را از خداوند خواستارم. والسّلام. / اقلّ سلطانحسین.

آقای قنبرعلی همّتی از فقرای حیدرآباد دکن نامه نوشته و راجع به عصمت و همچنین قدرت اولیا نسبت به بدن خود و همچنین اطلاق کلمه پدر که بعضی بایشان مذاکره نموده‌اند نوشته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۷ رجب ۱۴۰۲ - ۱۳۹۱/۲/۱۱

عرض می‌شود مرقومه مورخه ۲۵ جمادی الثّانیه واصل گردید. انشاءالله سلامت بوده باشید و بر حال محبت ایمانی و توجه به وجهه غیبی که سرمایه سعادات است افزوده گردد.

۱. در موضوعاتی که مرقوم گردیده: به عقیده شیعه اثنی عشری که ما بدان مفتخر می‌باشیم فقط چهارده نفر در تمام مدت عمر از خطا و عصیان مبری بوده و عنایت الهی شامل حالشان شده که معصوم از خطا می‌باشند. و سایرین دارای مقام عصمت کامله که در همه عمر باشند نبوده و نیستند و فقط تفضّل خداوند اقتضا می‌کند که

(۱) مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند.

در موقع مأموریت رفتارشان مطابق شرع مقدّس بوده و دل را هم با خدا داشته باشند، تا بتوانند و لیاقت داشته باشند که دیگران را راهنمایی کنند. و پیشوایان دین و جانشینان پیغمبر که دارای ولایت کلیّه و معصوم از خطا بوده‌اند دوازده نفرند که با پیغمبر خدا و فاطمه زهرا(س) چهارده نفر هستند و آنان علمای حقیقی می‌باشند و شیعه متعلّم هستند که فرمود: نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ.^۱

۲. بزرگان هیچ‌کدام خارق العاده بودن را از لحاظ جسمانی و بدنی دعوی نداشته و عموماً مانند سایر افراد بشر هم مریض می‌شدند و برای معالجه نزد طیب می‌رفتند و هم با مردم معاشرت داشتند و هم لوازم جسم و بدن را دارا بودند که دشمنان گفتند: مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ.^۲ و خداوند برای جواب آنها به پیغمبر فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ.^۳ یعنی من هم مانند شما بشر هستم، فقط امتیاز من این است که ارتباط با عالم غیب پیدا کرده و به من وحی می‌شود. حضرت موسی (ع) مریض شد و از خداوند درخواست شفا کرد، ندا رسید به طیب مراجعه کن. شدّت مرض حضرت سجّاد(ع) نیز روز عاشورا در کربلا معروف است.

۳. اطلاق برادر از نظر ظاهر بر کسی می‌شود که از یک پدر و مادر یا از یک پدر یا یک مادر متولّد شده باشند. و از نظر معنوی هم به کسانی که رشته ارتباط ایمانی و پیوند معنوی به مقامی روحانی داشته باشند اطلاق می‌شود، ولی اطلاق برادر بر پدر کوچک است، چون پدر مافوق فرزند است.

خدمت خانواده سرکار و سایر بستگانان سلام عرض دارم. خدمت همه اخوان سلام عرض و التماس دعا دارم. البتّه از حضور در جلسات فقری غفلت ندارند. و السّلام علیک و فّقک الله / اقلّ سلطانه حسین.

(۱) ما عالمانیم و شیعیان ما شاگردانند.

(۲) سوره فرقان، آیه ۷. چیست این پیامبر را که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟

(۳) سوره فصلّت، آیه ۶ و سوره کهف، آیه ۱۱۰.

آقای مسعود ایران نژاد از مشهد نامه نوشته و چند سؤال کرده از جمله آنکه می‌گویید شما امانت و سرّی از ائمه دارید، نظر خودتان چیست؟ و چرا بعض فقرا دارای اخلاق فاسدند؟ و علت عدم دخالت شما در سیاست چیست؟ و فرق شما با نوربخشیه چیست؟ جوابی که به طور اختصار داده شده این است.

هو

۱۲۱

غره رمضان ۱۴۰۲ - ۶۱/۴/۲

عرض می‌شود نامه شما رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. درباره سؤالاتی که نموده بودید البته معلوم و طبیعی است که هر خانواده اسراری مخصوص به خودشان دارند و امر ولایت به طریق اولی دارای اسراری می‌باشد که حدیث شریف *إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ وَ سِرٌّ مُسْتَتِرٌ*^۱ اشاره بدان است.

برای پیدا کردن طریق حق و راه به سوی خدا باید جستجو و کوشش نمود و به صرف ادعا هم نباید پذیرفت. شما کوشش و جدیت کنید تا راه خدا را پیدا کنید، بعداً به سوی آن بروید.

فساد اخلاق و عدم تقید به آداب دینی در بین مسلمین و سایر فرقه‌های شیعه اثنی عشری هم زیاد است و بدی و فساد آنها دلیل بدی و بطلان بزرگان دین و شیعه نمی‌شود. عدم دخالت در سیاست از نظر شخصی و به عنوان نمایندگی سلسله است، ولی دخالت افراد در سیاست منع نشده و آن نیز از نظر فردی نه به عنوان سلسله دخالت کنند.

اختلاف عقیده را بین سلاسل و صحت و بطلان را باید از دعاوی آنها و کتب که نوشته شده و تطبیق با موازین شرعی درک کنید. و ما اجازه را که مضبوطاً در زمان غیبت هم به امام غائب برسد در راهنمایی و دعوت لازم می‌دانیم و بعضی آن را لازم نمی‌دانند، سایر قسمت‌ها را هم خودتان از کتب و غیر آنها تحقیق کنید، چون در نامه مفصل می‌شود. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواهانم.

(۱) همانا امر ما راز و رازی است پنهان.

یکی از آقایان فقرا از اصفهان نامه‌ای نوشته و تذکر داده که پس از تشرّف به فقر با یکی از مشایخ سلسله شاذلیّه به نام فریتهوف شوان آشنایی پیدا کرده و ایشان اظهار داشته‌اند که عرفان و طریقت مافوق شریعت است و در آن اختلافی نیست، و نیز سؤالات دیگری راجع به نسخ دیانت اسلام سایر ادیان را که مورد ایراد آنها می‌باشد، و نیز راجع به اینکه ولیّ وقت در هر زمان یکی می‌باشد و همه کس بدان دسترسی ندارند و خلاف عدل و لطف حقّ است، و نیز دخول و جهه ملکوتی امام در قلب سالک همان ایمان است، دلیل و مدرک آن چیست؟ و نیز سیر و سلوک برای انبیا که خودشان هادی هستند به چه دلیل است؟ و نیز جانشین بودن پیغمبر برای حضرت ابی طالب و شجره و وصایت که در صلاحیه ذکر شده چه مدرک دارد؟ و نیز فکر مصطلح عرفا مدرک آن در قرآن چیست؟ و نیز عقیده شاذلیّه در علت دفن حضرت زهرا در شب این است که حضرت زهرا بدن او هم از شدت لطافت جذب جان او شده بود، پس چگونه وصیت کرد که در شب دفن شود، و چند سؤال دیگر نیز نموده بودند و من جواب مختصری داده و تذکر دادم که جواب مشروح همه مطالب را باید حضوراً اگر به تهران مسافرت نمودید بدهم. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۲۳ رمضان ۱۴۰۲ - ۶۱/۴/۲۴

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره سؤالاتی که نموده بودید حقّ این بود که قبل از تشرّف به فقر تحقیقات لازمه می‌کردید که بر بصیرت وارد شوید، به همین جهت فقیر بارها تذکر داده و تأکید کرده‌ام که طالبین و جویندگان راه باید قبلاً تحقیق کنند تا در اشتباه نباشند.

۱. راه به سوی خدا و همچنین عقاید حقّه که اصول دین است از زمان آدم تا کنون تغییر نکرده و قابل نسخ نیست، ولی دستورات شریعتی و آداب عبادی و اجتماعی و فردی صوری قابل تغییر بوده و مطابق مقتضیات زمان است. و دیانت مقدسه اسلام از حیث دستورات شریعتی و قوانین اجتماعی اکمل ادیان می‌باشد و قوانین آن با هر دوره و زمان تطبیق می‌کند، از این رو ناسخ همه ادیان است و قابل نسخ نیست، که شرح آن خیلی مفصل است که باید حضوری گفته شود.

۲. سلاسل طریقتی در شیعه و سنی زیادند و اختصاص به دو سلسله که نام بردید ندارد و هر کدام از آنها مطابق شرع مطهر در رفتار و گفتار باشند حق و صحیح هستند و اگر برخلاف دستور شریعت مقدسه اسلام رفتار کنند نباید پیروی کرد.
۳. کسانی که بر ناسخ بودن اسلام ایراد و اعتراض دارند، در حقیقت برخلاف یکی از ضروریات اسلام می باشند و مانند این است که از اسلام خارج هستند.
۴. همان طور که در علم هندسه می گویند خط مستقیم اقصر طرق است و بیش از یکی هم نیست، راه به سوی خدا هم که صراط مستقیم می باشد یکی است و بقیه طرق هم، آنها که قصدشان خداست بالاخره با خط مستقیم مرتبط می شوند، چون اگر منحرف یا معوج باشند به مقصد نمی رسند. و هر کس در هر راه که حقیقت خواه و خداجو باشد ولو در اشتباه افتد بالاخره خداوند او را هدایت می کند که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱ ولی در عین آنکه خط مستقیم یکی است از هر دلی به سوی خدا راهی است که اَلطَّرِيقُ اِلَى اللّٰهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ^۲ مانند دانشگاه هایی که در هر مملکت تأسیس می شوند، تا موقعی که ارتباط با مرکز علمی دانشگاهی نداشته و دارای اجازه رسمی نباشند رسمیت ندارند، پس ارتباط لازم است.
۵. انبیا و اولیا هم کمالاتشان از ابتدای تولد ظاهر نیست و هر چند در عالم مشیت و عوالم عالیه مراتب و مقام آنها تعیین می باشد، ولی در دنیا نیز باید در ظهور استعدادات بکوشند و تحت نظر مربی و استاد باشند تا استعداد به فعلیت برسد.
- شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند و تعمیر یافتن حضرت عیسی (ع) توسط حضرت یحیی (ع) مشهور و مذکور است. و ایمان علی (ع) توسط حضرت رسول (ص) و تربیت شدن به وسیله آن حضرت مسلم است که یکی از شاگردان مکتب رسول (ص) بود و اَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِ مُحَمَّدٍ (ص)^۳ فرمود.

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه های خویش هدایتشان می کنیم.

(۲) راه هایی که به خدا می انجامد به شمار انفاس خلائق است.

(۳) من بنده ای از بندگان محمدم.

نواغ علمی نیز تا تحصیل علم ننمایند و دانش یا صنعت را فرا نگیرند استعدادشان به فعلیت نمی‌رسد و نبوغ آنان ظاهر نمی‌شود. و مراتب معنوی به طریق اولی چنین است. و حدیث مذکور در آخر رساله شریفه صالحیه منقول از کتاب شریف من لا یخضره الفقیه اشاره بدین است.

۶. در موضوع دفن حضرت زهرا (علیها السلام) عقیده شاذلیه برخلاف عقل و عرف و تاریخ است. و به مضمون *إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^۱ پیغمبر خدا (ص) و فاطمه (س) و ائمه هدی (علیهم السلام) نیز همان طور که در اکل و شرب و غیر آنها از ضروریات حیات مادی مانند سایر افراد بشر بودند، در جهات راجع به جسد نیز (نه راجع به مراتب روحی و معنوی) مانند سایرین بودند که دفن جسدشان لازم بود و بدن جسمانی آنها دفن شده بود، که یکی از مصیبت‌های مذکوره برای حضرت حسین (ع) این است که سه روز جسد حضرت را دفن ننمودند. و شاید یک علت اینکه پیغمبر (ص) فرمود جنازه حضرت را بگذارند که همه برای نماز و درک فضیلت بیابند، برای این بود که گمان نکنند جسد آن حضرت صعود نموده است، چنانکه عبارت *وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ*، ذکر کلمه *عَبْدُهُ* شاید برای این است که درباره آن حضرت بعداً غلو نکنند.

۷. اناجیل به تصدیق عموم و نوشته خودتان بعداً نوشته شده که شرح آن در کتاب سه‌داستان ذکر شده است. پس انجیل حضرت عیسی (ع) نیست، بلکه از حواریین می‌باشد که دستورات حضرت را بیان نموده‌اند، در صورتی که ما معتقدیم که خود آن حضرت نیز دستوراتی به نام انجیل داشتند و این اناجیل عین انجیل آن حضرت نیستند.

۸. از خلفای راشدین، سه خلیفه نخستین طبق عقیده شیعه و سنی در طریقت وارد نبودند، به این جهت اهل سنت نیز معتقدند که وصایت پیغمبر که همان جنبه طریقتی باشد به علی (ع) رسید و ما هم به همان جنبه وصایتی و طریقتی متوسل هستیم که زنده است. و سلاسل طریقت به طور کلی در شیعه و سنی رشته اجازه خود

(۱) سوره ابراهیم، آیه ۱۱. ما جز مردمانی همانند شما نیستیم.

را به علی (ع) می‌رسانند، فقط نقشبندیه یک رشته اجازه خود را به حضرت صادق (ع) و از آن حضرت به قاسم بن محمد بن ابی بکر جدّ اُمّی حضرت و از او به محمد بن ابی بکر و از او به سلمان و از او به ابی بکر و از ابی بکر به پیغمبر می‌رسانند، ولی آنها نیز رشته اصلی را از حضرت صادق (ع) به پدر و اجداد بزرگوارش و به علی می‌رسانند.

سایر مطالب هم که نوشته‌اید غالباً جواب آنها با دقت در همین نامه معلوم می‌شود و اگر هم مطلبی به نظرتان رسید که جواب داده نشده یا شرح مطالب را بخواهید، باید هنگام مسافرت به تهران حضوراً مذاکره کنید که جواب عرض شود.

خدمت جناب حاج آقای صوفی هم اگرگاهی مراجعه کنید و کسالت و حال نقاهت ایشان بهتر باشد شاید جواب دهند، ولی هم ایشان و هم آقایان شریعت و جذبی کسالت دارند. خدمت جناب آقای فانی سلام عرض دارم. خدمت آقای حسن آتشین که یادآوری نموده‌اند عرض سلام دارم. والسلام / اقلّ سلطانه حسین.

بانو فروزنده مهرداد از سفارت ایران در لیبی نامه نوشته و از معنی شریفه کُلّ یومِ هُوَ فی شأنِ^۱ که به ظاهر لزوم تغییر را در ذات حقّ می‌رساند و معنی بَلْ تَخْرُجُ مَخْرُومُونَ^۲ در سوره واقعه و حکم روزه برای کسی که روزه برای او مضرّ باشد و اینکه آیا راهیابی از دور ممکن است یا نه، سؤال نموده. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۶ رمضان ۱۴۰۲ - ۱۳۶۱/۴/۲۷

عرض می‌شود نامه سرکار دیروز رسید. اتفاقاً در روز قبل که برادررتان ملاقات شدند جویای حال شما هم شدم، سلامتی و آسایش و موفقیت سرکار را از خداوند

(۱) سوره الرّحمن، آیه ۲۹. و او هر روز در کاری است.

(۲) سوره واقعه، آیه ۶۷. ما بی نصیب ماندگانیم.

خواستارم.

۱. درباره آیه شریفه كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ که سؤال شده تفسیرهای مختلفی در آن باره نموده‌اند، از جمله آنکه: یهود گفتند خداوند در روز شنبه استراحت دارد و هیچ کار نمی‌کند. این آیه در ردّ قول آنها نازل شد که خداوند هر روز در کاری و شأنی است و بعضی گفتند در عبارت قبل از آن، که می‌فرماید: *يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ* بیان غنای خود از خلق فرمود، سپس می‌فرماید هر روز نسبت به مخلوقات در شأنی است که یکی را می‌آمرزد و یکی را عذاب می‌کند، یکی را اندوه می‌دهد و از دیگری رفع می‌کند، یکی را بلند و دیگر را خوار می‌گرداند. پس تغییر در ذات حق نیست بلکه در افعال او نسبت به مخلوقات است.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

از نظر تأویل و معنی نیز اشاره به تکرّر جلوات او نسبت به بندگان و سلاک می‌باشد که به حسب استعدادات فردی یا اختلاف مراتب آنها هر روز جلوه‌ای و ظهوری است. یا مراد از یوم عوالم مختلفی است که به یوم تعبیر شده و جلوه حق در هر عالم از جبروت و ملکوت و مثال و ناسوت به طور دیگر است. تفسیرها و تأویل‌های دیگر هم شده است و منظور آن است که تغییر و تبدل در ذات حق نیست بلکه در جلوات است. مانند شعاع آفتاب در شیشه‌هایی که به الوان مختلفی هستند، مثلاً بگوییم آفتاب در هر شیشه‌رنگی دارد، در صورتی که در خود آفتاب و شعاع او تغییری پیدا نمی‌شود.

۲. آیه شریفه *بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ* دنباله سابق و گفته کسانی است که کشت و زرع آنها خشک شده که می‌گویند غرامت و خسارت و عذاب دیده و از نعمت و بهره‌زراعت محرومیم.

۳. روزه هم برای کسانی که مضرّ است نباید بگیرند و تشخیص آن با پزشکی است که

(۱) سورة الرَّحْمَنِ، آیه ۲۹. هرکس که در آسمان و زمین است سائل درگاه اوست.

خود او معتقد و روزه گیر باشد، در آن صورت اگر برای کسی تشخیص ضرر بدهد نباید روزه بگیرد تا موقعی که کسالت او رفع شود. در نذر روزه هم اگر وقت آن معین نباشد هر موقع توانست روزه بگیرد، دستورات آن در رسالات عملیه مذکور است. درباره راهیابی هم ارتباط صوری لازم است. از سرکار التماس دعا داریم. والسلام/اقل سلطانحسین.

آقای ایرج گنجبر و فاطمه رعد از سوئد نامه نوشته و راجع به نماز و روزه در بعض بلاد آنجا که گاهی خورشید در ۲۴ ساعت غروب نمی‌کند یا طالع نمی‌شود سؤال نموده و همچنین راجع به پرداخت حقوق خدایی و ذکر خدا کسب تکلیف کرده بود. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۵ رجب ۱۴۰۳

عرض می‌شود نامه شما رسید. سلامتی و آسایش و توفیقتان را از خداوند خواستارم. نماز و روزه در مناطقی که گاه آفتاب بیش از ۲۴ ساعت طلوع یا غروب دارد از روی نزدیک ترین شهری که خورشید در ۲۴ ساعت هم طلوع و هم غروب مرتباً دارد مراجعه شود. خط قبله هم باید از روی قبله نما برای آسانی تعیین نمود و یا درجه انحراف شمالی و جنوبی را تشخیص داد و طبق آن عمل نمود که کتاب معرفة القبلة تألیف مرحوم عبدالرزاق خان بغایری تعیین می‌کند. حقوق خدایی باید به همان پولی که خرج می‌شود یا قیمت آن اگر بخواهند پول ایرانی باشد، به مستحق داده شود. ذکر شما همان که دستور داده‌اند مشغول باشید. اگر در آنجا با دوستانی ملاقات نمودید سلام برسانید. آقای دکتر جمشید نصیری سلام می‌رسانند. والسلام/اقل سلطانحسین.

آقای مهربان نصری از فسا که جلسات فقری شب پنجشنبه در منزل ایشان است، نوشته بودند که بعضی فقرا با خواندن کتب نثری غیر از پند صالح و کتب مرحوم آقای شهید موافق نیستند، و فال به اشعار حافظ و سعدی اکتفا می‌شود و مطالب دیگری هم دربارهٔ مجلس نوشته بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۴ رجب ۱۴۰۳ - ۶۲/۲/۸

عرض می‌شود مکتوب آن برادر مکرم واصل گردید. سلامتی و توفیق و مزید عزت سرکار را از خداوند خواستارم. راجع به مجالس فقری سؤال شده، از اینکه جلسات بحمدالله در آنجا مرتب و اکثر فقرا حاضر می‌شوند، خوشنود گردیدم. خداوند به همه اجر و توفیق عنایت فرماید. سلام فقیر را به همه برسانید. خواندن فاتحهٔ آخر مجلس اختصاص به شب‌های جمعه و دوشنبه دارد. حضور خانم‌های همشیره‌ها برای استماع کتب و مطالب عرفانی در اطاق جداگانه از مردها مانعی ندارد. در مجالس هم ابتدا کتاب نثر از کتب عرفا مانند رسالهٔ شریفهٔ پند صالح و کتب مرحوم آقای شهید و مرحوم آقای مجذوب علیشاه و متقدمین از عرفا و سایر کتب عرفانی خوانده شود، که هر کدام تمام شد کتاب دیگری شروع شود و هر یک کتاب یا دو کتاب که پایان می‌یابد مجدداً رسالهٔ پند صالح خوانده شود. و پس از خواندن نثر در مجالس یکی از کتب نظمی عرفانی مانند مثنوی یا سعدی یا حافظ یا منطق‌الطیر و غیر آنها خوانده شود. و شب‌های جمعه اگر پس از خواندن نثر، اشعار مناجات خوانده شود خوب است. یکی از شب‌ها هم در هفته ترجمهٔ کتاب شریف نهج‌البلاغه خوانده شود مناسب است. و هر کدام از اخوان که حال توجه داشته باشند دعای کمیل بخوانند شایسته است. خداوند به همهٔ ما توفیق عنایت فرماید. والسلام علیک / اقل سلطانحسین.

آقای خشایار مهران از اصفهان مسائلی از قبیل طرز مصافحه و اینکه آیا دست چپ باید ضمیمه شود و راجع به در نظر گرفتن صورت مرشد سؤال نموده، این جواب داده شده است:

هو

۱۲۱

۷ رمضان ۱۴۰۳ - ۱۳۶۲/۳/۲۹

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. مصافحه ایمانی با دست راست است و آوردن دست چپ برای مزید احترام است. سالک هم باید همواره به ذکر و فکر و دستورات مأخوذه مشغول باشد و همت داشته توفیق بخواهد و اگر مشاهداتی یا اشکالات روحی پیدا شد، به راهنما عرضه بدارد تا راهنمایی کند. خواب‌هایی هم که می‌بیند اگر محتاج به تعبیر باشد، به راهنما یا شخص مجاز عرضه بدارد تا توضیح دهد. در نظر گرفتن صورت هم به طور تعمل و اختیار نباید باشد، بلکه گاهی تمثّل است و بی‌اختیار است. امیدوارم خداوند به سرکار توفیق عنایت کند. والسلام علیکم / اقلّ سلطانحسین تابنده.

آقای بهنام طریقی که از فقرا نیست از اردبیل نامه نوشته سؤالاتی نموده از جمله راجع به سایر سلاسل فقر غیر از سلسله خودمان که چه عقیده داریم و آیا من با ائمه ارتباط دارم یا نه؟ و چند سؤال دیگر نوشته بودند. جوابی که دادم به اختصار این است:

هو

۱۲۱

۱۱ رمضان ۱۴۰۳ - ۶۲/۴/۱

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره سؤالاتی که نموده‌اید: البته کسی که جویای راه خدا و با خلوص نیت و از صمیم قلب در طلب حق باشد، طبق شریفه **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** خداوند عاقبت او را

(۱) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

هدایت می‌کند. درباره گروه‌های صوفیه سؤال شده بود. هر فرقه و دسته که ارتباط به واسطه با امام داشته و اجازه آنها مضبوطاً در زمان غیبت به امام برسد، صحیح است. لیکن هر که هم خود را به آن بزرگواران منسوب داشته و متوسل باشد و بعبارة اخروی متوسل به علی و فرزندان او (علیهم‌السلام) باشد و نام آنها را بر زبان راند، ما او را دوست داریم. فقیر خود را از پست‌ترین پیروان آن بزرگواران دانسته و به تشییع اثنی‌عشری و به پیروی ولی عصر (عج) و کسب فیض از آن حضرت و انتظار ظهور مفتخر می‌دانم.

فقیر از خود به هیچ وجه دعوی تصرف و غیر آن نداشته و آنچه خداوند بخواهد انجام داده می‌شود، که شرح مطالب را باید حضوراً عرض نمود. از خداوند توفیق شما را در رسیدن به منظور الهی خواستارم و التماس دعا دارم. والسلام/اقل سلطانحسین.

آقای سعید نیکفر از مسجد سلیمان نامه‌ای نوشته و سؤالاتی نموده بودند، از جمله راجع به آمدن روح به این عالم و موضوع جبر و اختیار و علم خدا و غیر آن نوشته بودند. جوابی که داده شد خیلی به اختصار این‌طور بود:

هو

۱۲۱

۱۷ رمضان ۱۴۰۳ - ۱۳۶۲/۴/۸

عرض می‌شود مکتوب سرکار واصل گردید. سلامتی و توفیق سرکار را در درک حقایق از خداوند خواستارم. درباره علت خلقت روح و آمدن به عالم ماده سؤال شده است. تنزل روح به این عالم و حلول در بدن برای این است که استعدادات که در او نهفته می‌باشد به فعلیت برسد، مانند بذری که استعداد سبز شدن و نمو و رشد و میوه دادن در آن وجود دارد، و تنزل روح به عالم ماده برای فعلیت یافتن آن استعدادات است که باید به توسط بدن باشد و قوای جسمانی واسطه ظهور آن استعدادات هستند.

۲. مسأله جبر و اختیار از مسائل مهمه کلامی و فلسفی و عرفانی است که مفصلاً در آن باره گفتگو شده و خلاصه آن این است که: خداوند به انسان اختیار داده تا خودش

- بتواند راه خوب و بد را انتخاب کند که فرموده: وَ هَدَيْنَاكَ النَّجْدَيْنِ^۱ البتّه در عین اینکه اراده و اختیار دارد همان اختیار او به اراده خودش نیست و تحت اراده حقّ است و با اختیار اختیار ما بدّاً.^۲
۳. چون به خود ما اراده داده شده و راه خیر و شرّ را ارائه داده‌اند. پس اگر انحرافی هم پیدا شود از طرف خود ما است نه از طرف حقّ.
۴. خداوند به همه چیز دانا و آگاه است و به اعمال ما و مقدمات و علل آن که در اختیار ما می‌باشد عالم است، ولی همین که به خود ما اراده و اختیار داده علل معدّه قریبه نیز در اختیار خود ما می‌باشد ولی علل بعیده از اراده ما خارج است و معنی أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ نیز همین است.
۵. فقیر از پست‌ترین بندگان خدا و به پیروی حضرت حجّت (عج) و اعتقاد به ولایت کَلِيَّةِ آن بزرگوار و انتظار ظهور آن حضرت افتخار می‌کنم و امیدوارم این توفیق از فقیر در حیات و ممات سلب نگردد و انتظار دارم از ذکر کلمات غلوّ آمیز درباره فقیر خودداری شود. والسلام / اقلّ سلطان‌حسین.

آقای فربرز نیک‌ذات از دانشجویان ایرانی در آمریکا نامه نوشته و اظهار علاقه به درویشی و فقر نموده و ایثار را ستوده و ترک دنیا را تمجید نموده و اشتیاق به ورود در فقر را نوشته، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۰ رمضان ۱۴۰۳ - ۱۳۹۲/۴/۱۱

عرض می‌شود مکتوب سرکار واصل گردید، از ابراز احساسات و عواطف قلبی نسبت به امور مذهبی و فقر و تصوّف خشنود شدم. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید.

(۱) سوره بلد، آیه ۱۰. و دوراه پیش پایش نهادیم.
(۲) در اختیار هر چیز که ایجاد می‌شود، مختار هستند.

البته کسی که طالب حقیقت و جویای راه خدا باشد بالاخره خداوند او را مأیوس نمی‌کند و راهنمایی می‌فرماید. تصوّف و درویشی هم عبارت از سلوک الی الله و خدمت به جامعه می‌باشد و آن نیز مخالف دارایی و داشتن ثروت نیست، بلکه با حبّ دنیا و حرص و جمع نمودن ثروت از راه غیرحلال مخالف است و اگر از راه حلال دارای ثروت بشود و در راه مشروع صرف بکند و در خدمت به جامعه و کمک به مستحقین مصرف نماید، البته پسندیده است که نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ که «درویش صفت باش و کلاه تتری دار». همان‌طور که حضرت شاه نعمت‌الله ولی فرمودند ما میخ طلا را به گل کوبیده‌ایم نه به دل، و ائمه هدی (علیهم السلام) هم دارای ثروت و تمکّن مالی بودند و در راه آن هم مصرف می‌نمودند. ولی چه بسیار اشخاصی که به ظاهر ثروت ندارند، لیکن دلشان از حبّ دنیا آکنده است، این اشخاص را هم نمی‌توان درویش و زاهد گفت. به هر حال از علاقه‌ای که به امور مذهبی و فقر دارید خشنود گردیدم و موفقیت سرکار را در این امر و در عمل به دستورات دینی از خداوند خواستار و التماس دعا دارم. والسلام / اقلّ سلطان‌حسین.

آقای سلیمان نظری نوغابی گنابادی (نوغاب یکی از دهات گناباد است) نامه نوشته و سؤالاتی کرده بودند. جوابی که داده شد این است (متن سؤالات هم از جواب‌ها معلوم می‌گردد):

هو

۱۲۱

۱۱ جمادی الثانیة ۱۴۰۴ - ۶۲/۱۲/۲۵

عرض می‌شود: نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت و خوش و در کارهای خود موفق بوده باشید. موضوع جنّ که سؤال شده، از نظر شرع همان است که در قرآن مجید فرموده و وجود آن را تأیید نموده است. و از نظر فلسفی و عرفانی در وجود انسان عبارت می‌باشد از نازله قوای وجودیه انسان که به اعتباری قوه و اهمه نامیده شده، و در

(۱) چه نیکوست مال درستی که برای شخص درستی باشد.

عالم کبیر شعاع نازل عالم ماده است، مانند نوری که از ذره بین در قسمت مادون آن منعکس می‌شود. چون یک شعاع و نور از آن به طرف بالا منعکس می‌شود که خیلی لطیف است که نمونه همان ملکوت علیا درین عالم است و شعاعی هم در زیر از آن منعکس می‌گردد که گاهی سوزندگی هم دارد و آن نمونه‌ای از عالم ملکوت سفلی که جن است، می‌باشد.

۲. غسل و شست‌وشو برای ورود در مرحله ایمان در ادیان سابقه هم بوده که غسل تعمید اشاره بدان است، در اسلام نیز دستور داده شده است. در حالات مصعب بن عمیر، نماینده اعزامی حضرت رسول (ص) به مدینه قبل از هجرت نیز ذکر شده که اشخاصی که قصد ورود به اسلام در مدینه داشتند، به دستور او از آب چاه غسل می‌کردند.

۳. راجع به ذکر و اهمیت آن در آیات و اخبار دقت کنید که مشحون از فضائل آن می‌باشد. فاذْکُرُونِی اذْکُرْکُمْ^۱ و غیر آن از آیات زیاد است. و طبیعی است که یاد حقیقی در دل است و یاد زبانی اگر نماینده ذکر دل باشد، البته خوب است و گرنه تأثیری ندارد.

۴. در اویش نعمت‌اللهی از خود ادعایی ندارند و به پیروی ائمه اثنی عشر و تبعیت از دستورات آن بزرگواران مفتخرند و اسلام همان‌طور که امام امت فرموده‌اند مرزی نمی‌شناسد جز ایمان و تقوی که *اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیْکُمْ*^۲ و رفتار امیرالمؤمنین (ع) با عرب و ایرانی و غیر آنها دلیل آن است.

۵. نوشتن یادداشت و تألیف با تدبّر و تفکر کامل که نظر به استفاده عموم در آن باشد، البته خوب است، باید کاملاً حفظ بی‌طرفی در امور و نوشته‌ها نموده و احساسات حُبّ و بغض را در آن دخالت نداد. امید است همواره سلامت و موفق بوده باشید. والسلام / اقلّ سلطانحسین تابنده.

(۱) سوره بقره، آیه ۱۵۲. مرا یاد کنید تا من هم شما را یاد کنم.

(۲) سوره حجرات، آیه ۱۳. هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.

دوشیزه زهرا جهانگیری از فقرا از حیدرآباد نامه نوشته و سؤالاتی از جمله دلیل حَقَّانیت سلسله و معنی ولایت و علت اینکه باید همه یک راه را بپذیرند و ولایت داشته باشند و گرنه ناجی نیستند و ایراداتی بر فقرا ذکر نموده‌اند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۰ شعبان ۱۴۰۴ - ۶۳/۳/۱

عرض می‌شود نامه شما رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره سؤالاتی که نوشته بودید حق این بود که قبلاً تحقیق کامل نموده و اگر اطمینان به صحت پیدا می‌کردید، وارد می‌شدید که بعداً این قبیل خدشه‌ها پیدا نشود. راجع به حَقَّانیت هر طریقه‌ای باید تحقیق شود. هر فرقه که رفتار بزرگان‌شان مطابق شرع مطهر باشد و با استناد به اجازه دعوی کنند و اجازه خود را مضبوطاً به امام (ع) برسانند، پیروی پذیر می‌شود. ولی از کسانی که مقتید به آداب شرع نبوده یا اجازه را لازم ندانند یا دیدن در خواب را کافی دانند، نباید پیروی کرد. شما دستوراتی را که داده شده از توجه قلبی و تقید به آداب شرع مطهر کاملاً مراقبت کنید و از صاحب شرع بخواهید که شما را برحقیقت آگاه نموده، ایمان کامل عنایت کند.

ولایت از طرف خداوند عبارت از تصرف حق در موجودات به صفت رحمانی و در مؤمنین به صفت رحیمی نیز می‌باشد. و انبیا و اولیا در آن امر مظهریت حق را دارند که *إِنَّمَا وَرِثَتُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا*^۱ تا آخر، و از طرف بنده ارتباط معنوی او با حق و اولیای اوست که هرچه شدیدتر باشد، ایمان کامل تر است. راه خدا به عدد انفاس خلایق است (نه نفوس) و هرکس از روی صدق و خلوص رو به سوی او برود، کوشش او ضایع نمی‌ماند، ولی اقرب طرق خط مستقیم است که ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد. فقیر و درویش باید بیشتر از دیگران مراقب اطاعت دستورات شرع مطهر باشد و اگر فردی یا افرادی کوتاهی کنند دلیل بدی سلسله یا بزرگان سلسله

(۱) سوره مائده، آیه ۵۵. جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنان‌اند.

نیست و نباید بر آنها اعتراض کرد. چنانکه در بین سایر افراد شیعه نیز و همچنین افراد مسلمین اشخاص خلافکار بسیارند و نباید آن را باعث ایراد و اعتراض بر ائمه (علیهم السلام) یا اصحاب خاص آن بزرگواران دانست.

البته کوتاهی فقرا در انجام وظایف محوله، اضافه بر آنکه برای خودشان خوب نیست سبب تأثر فقیر نیز، بلکه بزرگان سابق می شود و غالباً گرفتاری هایی که برای ما پیدا می شود نتیجه اعمال ناشایست خود ما است که اِنَّمَا هِيَ اَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ اِلَيْكُمْ.^۱ از خداوند توفیق شما را در درک حقیقت و سلوک به سوی حق خواستارم. والسلام.

شخصی از فقرا مجدّد نامه ای با ایرادات و اعتراضات نوشته است. از جمله علت اینکه در اوراد فقرا و توسلات چرا همه اش نام علی است و نامی از پیغمبر کمتر است و ثانیاً درویش ابوطالب را قطب و بزرگ در زمان خود می دانند، در صورتی که می نویسند ابوطالب کافر بود. و ثالثاً چرا فقرا عمل به دستورات نمی کنند. اگر به رفتار خلاف آنها راضی نیستید، باید جلوگیری کنید و نیز بزرگان شما قول به اصلاح افراد می دهند، در صورتی که بسیاری اشخاص فقیر شده ولی اصلاح نشده بلکه بیشتر برخلاف رفتار می کنند، و نیز شما اگر دعوی علم غیب دارید چرا به وضع مجالس یا حالات یا رفتار افراد آگاه نیستید و نمی گوید و شما اگر در مجالس حاضرید چرا اطلاع بر آنها پیدا نمی کنید، و بسیاری از فقرا کار لغو و بیهوده می کنند، مانند سیگار کشیدن در مجالس. چرا جلوگیری نمی شود و نیز چرا در نماز جمعه شرکت نمی کنند، در صورتی که نماز جمعه خیلی اهمّیت دارد و واجب است. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

۱۰ رمضان ۱۴۰۴ - ۲۰ خرداد ۱۳۶۳

عرض می شود نامه شما رسید. جواب نامه سابق شما را در تاریخ ۲۰ شعبان ۱۴۰۴

(۱) براستی که اینها همان (جزای) اعمال شماست که به خودتان باز می گردد.

فرستاده‌ام، انشاءالله رسیده است. اگر در همان نامه دقت کنید جواب بعضی سؤالات اخیر شما هم معلوم می‌گردد، ولی این قبیل سؤالات دلیل قلت تدبیر و تعمق شما در ابتدا می‌باشد. خوب بود قبلاً تحقیقات لازمه نموده و در امر دین بیشتر جستجو می‌کردید که ایمان و عقیده مستقر باشد.

۱. نام علی (ع) و توسل به آن حضرت در ادعیه مأثوره هم می‌باشد و علت آن این است که ما معتقدیم آنچه علی (ع) دارا بود از پیغمبر (ص) به آن حضرت رسیده بوده که خودش هم فرموده: *أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ (ص)*. و توسل به علی توسل به پیغمبر است، ولی توسل به پیغمبر و ذکر نام آن حضرت در همه مسلمین حتی دشمنان علی از ناصبین و خوارج هم می‌باشد. و چون علی وصی بلافصل حضرت رسول است، هرکس پیرو علی باشد، پیرو پیغمبر است و پیروی پیغمبر منحصر به اطاعت علی است و ولایت هم به همین جهت به نام علی و یازده فرزند آن بزرگوار است. و چون آن بزرگواران نمایندگان خدا می‌باشند، توسل به آنها توسل به حق است، و ولایت آن بزرگواران و نمایندگان آنها لازمه این است، که *وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ*^۱ فرموده است.

۲. حضرت ابوطالب (ع) به اتفاق شیعه و بسیاری از اهل سنت، از بزرگان دین و مؤحد بوده که کتاب ابوطالب مؤمن قریش در شرح حال آن حضرت دلیل است و نسبت کفر و شرک به آن حضرت (العیاذ بالله) از تهمت‌ها و افتراآت بنی امیه بود که خواستند مردم را به علی و پدرش و فرزندان بدبین کنند و اخبار و روایات ائمه اطهار و اشعار از خود ابوطالب درباره عظمت مقام آن حضرت بسیار است که از جمله به علی (ع) منسوب است که با تعجب در جواب سائل فرمود:

أَبِي يُعَذِّبُ بِالنَّارِ وَابْنُهُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟^۲

۳. درباره احکام و اعمال ظاهر شرع از قبیل روزه و نماز و غیر آنها از همه ما، حتی از خود شما تعهد گرفته شده که بدانها عمل شود و همه دستورات از ایتان واجبات و ترک محرمات و حتی الامکان ایتان به مستحبات و ترک مکروهات اطاعت شود و

(۱) سوره مائده، آیه ۳۵. وسیله‌ای به سوی او بجویید.

(۲) آیا پدر من در آتش دوزخ به عذاب می‌رسد، درحالی که فرزندش تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟

دستور مراجعه در تقلید به رسالات عملیه هم داده شده و اگر افراد برخلاف رفتار کنند و اطاعت ننمایند، باعث ایراد و اعتراض بر اصل سلسله و بزرگان نمی‌شود، چنانکه رفتار ناشایست ما مسلمین یا شیعه سبب اعتراض بر پیغمبر و ائمه هدی (علیهم‌السلام) نمی‌گردد، و این قبیل اعتراضات را گاهی بر ائمه هدی نیز می‌نمودند.

۴. بزرگان قول قطعی به اصلاح کردن اشخاص نمی‌دهند بلکه راه اصلاح را ارائه می‌دهند که اگر به دستور آنها عمل شود، البته اصلاح می‌شوند و کوتاهی از قصور همّت افراد است. گرگد آگاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟ و خودتان کاملاً واقفید که عمل به دستورات دین چقدر در سلسله تأکید شده، مثلاً حرمت کشیدن تریاک یا خوردن مشروب یا سایر محرّمات تصریح شده و در عدم ارتکاب تأکید نموده‌اند. ولی اگر خدای نکرده کسی توجه نکند و مرتکب شود، هم به خودش صدمه رسانده و به دین و دنیای خود ضرر وارد آورده و هم توهین و استخفاف به بزرگان و سلسله نموده است، نه آنکه تقصیر از مکتب باشد. چنانکه اگر شما در درس و تحصیل خود مراقبت نکنید و وقت را به بطالت بگذرانید که موقع امتحان مردود شوید، نمی‌توان ایراد به دانشگاه و استادان آن گرفت بلکه کوتاهی از خود شماست.

۵. بزرگان ما دعوی علم غیب ندارند و اگر گاهی در موقع لزوم برای اتمام حجّت اظهاری بنمایند، عمومیت ندارد. و ائمه هدی (علیهم‌السلام) و پیغمبر خدا (ص) که ما افتخار می‌کنیم که خاک پای آنها باشیم، در عین حال خودشان دعوی علم غیب نفرموده‌اند که: *وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ*^۱، مگر در مواقع لزوم و اتمام حجّت. و می‌فرمودند که ما علم غیب نداریم ولی اگر از خدا بخواهیم ما را آگاه می‌کند. معلوم می‌شود شما به قرآن مجید هم توجه ندارید که در واقع نسبت به آن بزرگواران هم اعتراض دارید. و اینکه نوشته‌اید چرا بعضی خلاف‌ها را از دیگران به آنها اظهار نمی‌کنید، اخلاق و دیانت اجازه نداده و نباید بواطن اشخاص

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. اگر علم غیب می‌دانستم بر خیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید.

یا مخفیّات افشا شود.

۶. مطلب بالا جواب این اشکال هم هست و ما باطن اولیا را حاضر می‌دانیم و آنچه نوشته شده خلاف نیست. و باز همین اشکال که کرده‌اید بر ائمه (علیهم‌السلام) نیز وارد می‌شود. بنابراین خوب است قبلاً شرح حالات آن بزرگواران و کتب عرفانی را بخوانید تا رفع اشکال شما بشود و متوجه شوید که جای این قبیل اعتراضات نیست، مگر برای کسانی که فقط نظر مجادله دارند.

۷. کار لغو و بیهوده البته خوب نیست، ولی بسیاری از آنها حرام نیست و به اضافه فقط معصومین (علیهم‌السلام) از خطا کاملاً مبری بودند، ولی برای سایرین گاهی لغو غیرحرام دست می‌دهد و اگر حرام نباشد باعث خروج از عدالت نیست و سبب اعتراض شدید هم نیست، مگر بعضی امور از نظر اجتماعی.

۸. فرمایش بعضی مأذونین برای اصلاح حال افراد صحیح است، ولی باید استعداد و همت و توجه طرف هم باشد. وگرنه در زمان پیغمبر و ائمه (علیهم‌السلام) نیز افرادی بودند که با تأکید و جدّیت زیاد آن بزرگواران در اصلاح آنها، مع‌ذکب اصلاح نشدند. پس هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ما است. درباره نماز جمعه هم که نوشته‌اید: اولاً دستور داده شده که در همه اعمال ظاهر شرع مطهر به علمای اعلام رجوع شود و به فتوای آنها عمل نمایند، نماز جمعه هم از این قبیل است. و ثانیاً شما به چه دلیل اظهار می‌کنید که هیچ‌کس حاضر نمی‌شود، در صورتی که هم در تهران و هم جاهای دیگر عده بسیاری از فقرا در نماز جمعه به دستور خود فقیر حاضر می‌شوند، و حاضر نشدن بعضی افراد که شما آنها را بشناسید دلیل عدم توجه دیگران نیست. و ثالثاً حاضر نشدن بعضی افراد دلیل انکار آن نیست، در صورتی که بسیاری از مسلمین عمل به بعضی دستورات نمی‌کنند و مُنکر آنها هم نیستند. و رابعاً وجوب نماز جمعه در زمان غیبت مورد اختلاف علمای شیعه است. لذا اگر فرض کنیم کسی معتقد به وجوب آن نباشد دلیل بر کفر نمی‌شود.

به هر حال اگر تدبّر کنید بی‌اساس بودن اشکالات خودتان را درک می‌نمایید. با آنکه تصمیم داشتم به اختصار جواب بنویسم، ولی چون در بعضی قسمت‌ها توضیح

لازم بود، از این رو قدری مفصل تر شد. در خاتمه از علاقه مندی شما به درک حقایق
خشنودشدم و امید دارم خداوند توفیق عنایت فرماید. والسلام / اقل سلطان حسین تابنده.

یکی از آقایان فقرا از بروجرد نامه نوشته درباره وضع دنیوی خود و اینکه هرچه صبر می کنم
فایده ای ندارد و ایراداتی بر مأذونین که مستفسر حال عموم نیستند و امثال اینها به طور تفصیل
گرفته اند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۹ شوال ۱۴۰۴ - ۶۳/۴/۲۸

عرض می شود مکتوب آن برادر مکرم رسید. شکوه از دنیا و کج روی های روزگار
شده بود. به طور کلی همین طور است و روزگار با افراد نیک و مؤمن بیشتر ستیزه و
کج روی دارد برای اینکه اندازه صبر و حوصله و قدرت مقاومت او معلوم شود، ولی
مؤمن باید دست به دامن صبر و شکیبایی زده و سنگ زیرین آسیا باشد. در بین مؤمنین
هم افراد و حالات فرق دارد: بعضی هستند که تزلزل و عدم شکیبایی دارند، بعضی هم
ممکن است رفتار ناشایست (خدا نکرده) داشته باشند. چنانکه در زمان پیغمبر و ائمه
(علیهم السلام) این قبیل افراد بودند، و این امر سبب اعتراض بر آن بزرگواران
نمی گردد، زیرا نقص و قصور از ماست و بزرگان هم به ظاهر مانند دیگران هستند و علم
غیب نمی دانند، مگر آنکه در مواقع لزوم و اتمام حجت خداوند آنها را آگاه فرماید.
مأذونین و مجازین هم از خطا و قصور مبرا نیستند، چون معصوم کامل فقط چهارده نفر
هستند، ولی باید با مقایسه با دیگران و ثبات حال ایمان فرق گذاشت. اعتراض هم که به
خود فقیر دارید، تصدیق دارم و خود را مقصّر و قاصر می دانم، ولی خودتان اگر دقت
کنید و گرفتاری ها و ناراحتی های زیاد که برای خودم و همه فقرا می باشد و همه آنها
در واقع برای فقیر است، در نظر بگیرید، تصدیق خواهید کرد که اگر در این قسمت و در
مراقبت حال اخوان غفلتی بشود قصور است نه تقصیر. امیدوارم خداوند حال تو مثل
سرکار را زیاد گرداند و رفع کسالت ها و گرفتاری ها بشود. از شما التماس دعا دارم و از

خداوند امید عفو دارم. والسلام.

شخصی از شهرضا نامه نوشته راجع به نظر ما درباره انقلاب و روحانیین و اینکه در زمان غیبت چه باید کرد و اینکه تصوّف از چه موقع پیدا شده. جواب زیر داده شد:

هو

۱۲۱

۱۴/ج ۲/۱۴۰۵ - ۶۳/۱۲/۱۶

عرض می شود نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. فقرا از سابق طرفدار انقلاب اسلامی و جلوگیری از فساد و خلاف شرع بوده و به روحانیین واقعی نیز احترام گذاشته و کمال علاقه داریم و در زمان غیبت هم باید به نمایندگان آن حضرت که علمای حقیقی و عرفای واقعی می باشند، مراجعه نمود. تصوّف هم با دیانت همگام و تاریخ جداگانه ندارد و بلکه چون آن را حقیقت دیانت می دانیم در همه ادیان حقّه وجود داشته و از دیانت و حقیقت تشیّع جدا نیست. از سرکار التماس دعا دارم. والسلام / اقلّ سلطانحسین تابنده.

یکی از فقرا از ملایر نامه نوشته و عجز و نیازمندی و اقرار به قصور و تقصیر را نوشته و از خداوند درخواست همّت نموده که در سلوک عقب نماند و فتوح قلبی پیدا شود و خیلی مفصل در این باره عجز و الحاح و نیازمندی نوشته و تذکر داده که به سلاسل مختلفه هم رفته حتّی کتب مسیحیان و زرتشتیان را هم دیده و بالأخره مجذوب سلسله نعمت اللّهی گنابادی گردیده است. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

تاریخ غره رمضان ۱۴۰۵ - اول خرداد ۱۳۶۴

عرض می شود مرقومه آن برادر مکرم رسید. از حال محبّت ایمانی و اشتیاق قلبی

به وجهه غیبی، خشنود گردیدم. امیدوارم به لطف الهی سلامت بوده و در توجه و تذکر و مراقبه قلبیه که انشاءالله به مرابطه بکشاند موفق باشید. البته تا عنایت غیبی و کشش از طرف محبوب و جذبه از جانب معشوق کمک نکند، کوشش عاشق تنها کافی نیست، ولی در عین حال باید سالک همت بکند و بر ذکر و فکر بیفزاید که در ابتدا إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ^۱ می باشد، ولی بعد أَلَا يَذْكُرُ اللهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ^۲ می گردد. از خداوند مهربان توفیق و همت در سلوک و یاد خدا برای سرکار خواستار و التماس دعا دارم. والسلام علیک، وفقک الله.

آقای حاج شیخ محمد سمایی حائری از روحانیین و از فقرا از قم نامه نوشته و از معنی حدیث آرواح جنود مجتده ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف که در کتاب عوالی اللہالی تألیف ابن ابی جمهور احساوی (۱/۲۸۸ بشماره ۱۴۲) نیز آمده سؤال نموده اند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۴ رمضان ۱۴۰۵ - ۱۴ خرداد ۱۳۶۴

عرض می شود مرقومه سرکار واصل گردید. امید است به لطف الهی سلامت بوده و در انجام وظایف عبادی این ماه شریف موفق باشید. فقیر بحمدالله عالم خوب است. درباره حدیث شریف آرواح جنود مجتده الخ سؤال شده، منظور این است که ارواح عالم مجرده و عالیه صفوف منظمه مانند قشون مرتبی می باشند که آنچه از ارواح بایکدیگر انس معنوی و ارتباط واقعی دارند، درین عالم نیز به همدگر مربوط و انس و محبت دارند. و ارواحی که در عالم مجرده با همدگر ارتباطی ندارند در اینجا نیز اختلاف حالات داشته و انسی ندارند، که گاه شده دو نفر که اصلاً همدگر را ملاقات نموده و آشنایی نداشتند به محض ملاقات اولیه حالت انس و کششی در آنها پیدا

(۱) سوره انفال، آیه ۲. هنگامی که یاد خدا می شود، بر قلب های ایشان خوف چیره گردد.

(۲) سوره رعد، آیه ۲۸. آگاه باش که به ذکر خدا قلب ها آرام می گیرد.

می‌شود، مخصوصاً اگر حال ایمان در آنها وجود داشته باشد یا بعداً وارد ایمان بشوند، ولی آن کشش قبلاً وجود دارد بدون آشنایی ظاهری بین آنها. و عکس آن نیز ممکن است، مثلاً دو نفر در ملاقات اولیه بدون سابقه عداوت بین آنها حالت انزجار و تنفری در آنها پیدا می‌شود، که بعدها اثر آن معلوم می‌گردد که مثلاً با همدگر عداوت پیدا کنند، یا یکی مؤمن و دیگری عدوّ ایمان بشود که معنی ظاهر حدیث به طور اجمال همین است. از سرکار التماس دعا دارم. رسید مرقوم دارید. والسلام علیک، و ققک الله / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

آقای حاج شیخ محمد سمّامی حائری از فقرا از قم در تاریخ ۲ شوال ۱۴۰۵ نامه نوشته و تذکر داده‌اند در کتاب سه داستان در قسمت اخیر در حمله قرامطه به مکه و بیت‌الله الحرام علی بن بابویه پدر شیخ صدوق به فیض شهادت نائل گردید و در حین خوردن ضربت بیت معروف حسین منصور حلاج:

تَوَى الْمُحْتَبِينَ صَرَغِي فِي دِيَارِهِمْ كَفْتِيَةِ الْكَهْفِ لَا يَذُرُونَ كَمْ لَيْثُوا^۱

را خواند. بعداً نوشته‌اند البتّه این مطلب به طور اختصار در ترجمه علی بن بابویه صوفی در کتاب الفقه الثمین فی تاریخ البلد الامین ملاحظه نمودم و کتاب مزبور بسیار کمیاب، نسخه‌ای در کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی در قم دیدم و البتّه چاپ شده است، اگر لازم به توضیح باشد مرقوم فرمایید. جوابی که داده‌ام این است:

هو

۱۲۱

۲۷ شوال ۱۴۰۵ - ۱۳۶۴/۴/۲۵

عرض می‌شود مرقومه سرکار واصل گردید. از خداوند متعال سلامتی و توفیق و

(۱) عاشقان را در شهرهایشان می‌بینی که مانند مبتلایان به صرع هستند، مثل اصحاب کهف که متوجه نبودند چقدر در غار درنگ کردند.

مزید عزّت سرکار را خواستارم. فقیر بحمدالله حالم خوب است، چند روزی به سمنان و شاهرود مسافرت نموده بودم. از موضوعی که در مرقومه راجع به علیّ بن بابویه تذکر داده اید متشکرم، ولی همان طور که مرقوم شده به تردید ذکر نموده‌ام. و در مجمع‌البحرین طریحی در ذکر قرامطه و حمله به مکه مکرمه در سال ۳۱۰ و هجوم به مسجدالحرام و حجرالاسود نامی از علیّ بن بابویه از شیخ بهایی ذکر شده که ظاهراً همان فقیه جلیل باشد، چون تصریح ننموده است. ولی در پاورقی چاپ اخیر به امضای محمدهاشم الموسوی ذکر شده که اگر مراد علیّ بن بابویه والد شیخ صدوق است خلاف ظاهر کلمات علمای رجال می‌باشد، که در قم در سال تناثر نجوم از دنیا رفت، و می‌نویسند که یکی از اهل تصوّف در طواف به نام علیّ بن بابویه مقتول گردید. در کتب رجال هم آنچه تصریح به تاریخ وفات والد شیخ صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه شده همان سال تناثر نجوم است و سال تناثر نجوم سال ۳۲۹ که سال غیبت کبری است می‌باشد. هر چند بعضی سال غیبت کبری را سال ۳۲۸ ذکر کرده‌اند، ولی به نظر فقیر همان سال ۳۲۹ که تناثر نجوم با آن مربوط است، می‌باشد. متمنی است سرکار زحمت کشیده عین عبارت کتاب الفقه الثمین فی تاریخ البلد الامین که مرقوم شده در کتابخانه حضرت آیه‌الله مرعشی موجود است، با ذکر مؤلف آن و تاریخ کتابت برای فقیر مرقوم دارید و با عرض سلام به ایشان و خلوص خود اگر موافقت فرمودند یک نسخه فتوکپی از آن کتاب برای فقیر تهیه نموده ارسال دارید و خرج آن را هم مرقوم دارید تا ارسال گردد، موجب تشکر است. فقیر هم درین باره اگر از کتب دیگر مطلبی به نظر رسید اطلاع خواهم داد، چون گمان می‌کنم مطلبی که یادداشت نموده‌ام بدون مدرک نباشد، ولی حالا به خاطر ندارم. أسألکم الرّجاء، والسلام علیک / اقلّ سلطانه حسین تابنده.

یکی از فقرا نامه نوشته از جمله تذکر داده که در صفة الصفاء نوشته شده که شیخ باید به حال مریدان خود توجه داشته، حتی او را در قبر از سؤال نکیر و منکر نجات دهد و مشایخ نباید مرید زیاد بپذیرند و شیخ باید امور دنیوی و اخروی مرید را ضمانت کند و تأمین نماید تا مرید بتواند با فراغت دائم الذکر باشد و نباید اشخاص هر جایی داخل شده بدنام کننده نکونامان شوند و مطالب دیگری هم نوشته جواب زیر داده شده:

هو

۱۲۱

۳ محرم ۱۴۰۶ - ۶۴/۶/۲۸

عرض می شود نامه سرکار رسید. انشاء الله سلامت و موفق بوده باشید. مطالبی که جنبه دستور داشت خواندم، البته از جهتی درست است: *الشیخ فی قومه کالتبی فی اُمته*^۱. ولی فقط امور اخروی مورد ضمانت است، آن هم در صورتی که بر وفق پیمان رفتار و به دستورات که داده شده عمل شود و وظیفه انجام گردد، ولی در امور مادی ضمانت نیست مگر بالتبع، بلکه فرموده است: *مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِذْهُ لِلْفَقْرِ جَلْبَاباً*^۲. و دعوت بزرگان برای معرفت حق و کمال معنوی است و اگر برای کسی گشایش دنیوی هم حاصل شود نعمت فوق نعمت است و گرنه برای وسعت مادی دعوت نفرموده اند، مگر آنکه بالتبع پیدا شود که فرموده: *و لو أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ*^۳. کار کردن برای شخص فقیر در سلسله ما لازم و تنبلی خلاف درویشی است. باید با اشتغال به کار به ذکر حق مشغول باشند، نه آنکه به نام درویشی دست از کار بکشند. در بین مسلمین و افراد شیعه نیز افراد نالایق و غیر عامل زیادند، باعث ایراد بر پیغمبر و ائمه هدی (علیهم السلام) نیست. *فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ*

(۱) شیخ در میان قومش همانند پیامبر است در میان امتش.

(۲) هرکس که ما اهل بیت را دوست بدارد، مستعد لباس فقر می شود.

(۳) سوره اعراف، آیه ۹۶. اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه کرده بودند، برکات آسمان و زمین را به رویشان می گشودیم.

علیها.^۱ هرکسی باید ابتدا در صدد اصلاح خودش برآید، بعداً به دیگران پیردازد. معقل غلام این زیاد نیز که خدمت حضرت مسلم رسید باعث اعتراض بر آن حضرت نیست، چون بزرگان دین هم به ظاهر حکم می‌کنند و علم غیب ندارند، مگر در زمان ظهور که باید انتظار داشت. از سرکار التماس دعا دارم. والسلام/اقل سلطانحسین تابنده.

یکی از آقایان غیرفقرا موقعی که در اراک بودیم (۶۴/۸/۱۰) نامه‌ای نوشته از لای در انداخته بودند، مطالب و ایرادات مفصلی گرفته که خلاصه آن این است:

۱. شما در رأس یک گروه معتناهی از فرقه‌های اسلامی قرار گرفته‌اید؛ چرا یک معبود و یک کتاب آسمانی و یک پیغمبر ولی چندین فرقه اسلامی تشکیل شده‌اند، آیا از محالات نیست که در یک دین زیاد از یک فرقه بر حق باشند و فرقه حق کدام است؟ در قرآن مجید فرموده: لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا الْخ.^۲

۲. یکی از علائم سلسله شما این است که زبان حال مقدم است بر زبان قال، در صورتی که در کتاب الله همه دستورات با گفتار انجام شده است و امیر المؤمنین علی (ع) در نهج البلاغه زبان قال را مقدم داشته است، آیا تنها به حالت پرداختن کافی است؟

۳. شما عقل را توجه نداشته و کم اعتبار می‌دانید، در صورتی که اساس دین بر عقل است و آیا دل چیزی غیر از مغز است: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا.^۳ آری نکند در فردایی که در پیش داریم به عذابی دچار گردیم که گریز از آن غیر ممکن باشد و باید به شدت از روزگاری ترسید که زندگی پس از مرگ نام دارد و عذاب شدید بیشتر متوجه کسانی خواهد شد که با داشتن وسیله عالی برده شوند و بادست‌های خالی به محکمه عدل الهی عرضه شوند. اگر تمایل به تماس داشته باشید، هر طور صلاح باشد به رأی جنابعالی است، و اگر خدای نکرده اعتنائی نفرمایید در آینده‌ای که

(۱) سوره یونس، آیه ۱۰۸. پس هرکس به راه راست هدایت یابد، هدایت به سود اوست. و هر که گمراه گردد به زیان خویش به گمراهی افتاده است.

(۲) سوره روم، آیات ۳۱ و ۳۲. از مشرکان مباشید. از آنان مباشید که دین خود را پاره‌پاره کردند و فرقه فرقه شدند.

(۳) سوره اعراف، آیه ۱۷۹. ایشان را دل‌هایی است که بدان نمی‌فهمند.

امید است چندان دور نباشد نامه تقدیمی را با کسب اجازه منتشر نمایم.
این بود خلاصه نامه، داخل نامه چندین برابر است. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۵ ربیع الاول ۱۴۰۶ - ۶۴/۸/۲۷

عرض می‌شود نامه سرکار بدون آنکه خودتان بدهید یا توسط کسی آشنا بفرستید به فقیر دادند و رسید. از تذکراتی که داده‌اید متشکر، ولی سرکار که خود را علاقه‌مند به امور دینی و خیرخواه می‌دانید، حق این بود خودتان برای ملاقات آمده و مطالب را تذکر می‌دادید که هر کدام بر اشتباه باشیم، طبق شریفه *وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ* معلوم گردد و دیگران نظر عناد یا غرض‌ورزی به سرکار نبرند.

۱. سلسله فقر و تصوف که ما بدان افتخار می‌کنیم جدید نیست و تازه پیدا نشده و از اول اسلام با دین اسلام قرین بوده، بلکه ما می‌گوییم چون تصوف حقیقت دیانت و روح خداجویی است، در همه ادیان حقه بوده و هیچ‌کدام از دیگری اخذ ننموده و همه از یک مبدأ سرچشمه گرفته‌اند، و در دیانت اسلام هم همین‌طور است. سرکار کتاب *مُجَلِّی وَکِتَابِ عَوَالِیِ اللّٰثَلِثِی تَأَلِیْفِ عَالِمِ جَلِیْلِ ابْنِ اَبِی جَمْهُورِ اِحْسَائِی* را که درباره تصوف نیز خبر از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) روایت می‌کنند و کتاب *جامع الاسرار* تألیف فقیه عارف عالی‌قدر سیدحیدر آملی و بسیاری کتب دیگر از بسیاری از علما را مطالعه بفرمایید، تا معلوم شود که حقیقت تصوف از سابق بوده بلکه با روح تشیع متحد است. البته انشعابات در ازمنه مختلفه در آن پیدا شده و فرقه‌هایی ظاهر گردیده که بعضی آنها روی شبهه یا خیالات باطله به وجود آمده‌اند، لذا بسیاری از آنها برخلاف اصل و حقیقت تصوف می‌باشند. چنانکه در روحانیت هم گاهی افراد نااهل پیدا شده و باعث تفرقه بلکه بدنامی نیک‌نامان آنان گردیده‌اند. ولی ما

(۱) سوره سبأ، آیه ۲۴. اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار.

باید اصل و ریشه را در نظر بگیریم، زیرا روحانیت حقیقی نیز مانند تصوف واقعی پاک و مبری از آلودگی‌هاست و هر دو به پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم‌السلام) مفتخرند و در هر دو رشته بدنمانی وارد شده و سبب بدنمانی نیکان و پاکان گردیده‌اند.

۲. تفرقه و اختلاف از طرف ما نبوده و نیست، چون ما از ابتدا به پیروی امیرالمؤمنین و سایر ائمه هدی (علیهم‌السلام) افتخار نموده و به غیبت حضرت حجة بن الحسن (عج) و انتظار ظهور آن حضرت معتقد بوده و هستیم و معتقدیم که هرکس دست به دامن ولایت آن بزرگواران بزند ناجی است. و اختلافاتی که پیدا شده از طرف دیگران است و سلسله ما همواره معتقد به اتفاق و اتحاد بوده و هستیم و شریفه و اعصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا^۱ را مدنظر داشته و می‌گوییم اسلام و ایمان حقیقی متمسک به ریسمان محکم خدایی که ولایت ائمه اثنی عشر (علیهم‌السلام) است، می‌باشد، که همه باید بدان متمسک باشیم. و فرمایش سرکار که نسبت ایجاد اختلاف به ما بدهید مانند قول بعض اهل سنت است که می‌گویند تشیع مذهبی است اختراعی که در ابتدای اسلام نبوده و بعداً برای ایجاد تفرقه بین مسلمین ایجاد اختراع شده است! در صورتی که اصل اسلام به فرمایش پیغمبر در غدیر خم همان تشیع است و از دیگران بعداً پیدا شده است؛ فرمایش سرکار نیز همین طور است.

۳. ما مخالف باگفتار و کردار (قول و عمل) نیستیم، بلکه می‌گوییم شخص متدین باید هم عملاً و هم قولاً دستورات شرع مطهر را اجرا نموده و با قرائت قرآن مجید و تدبیر در آن پیش برود و هم دل را به خدا نزدیک کند که واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفهً و دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ^۲ و اگر شما دقت کنید و غرض ورزی و عناد در کار نباشد، کاملاً بر شما واضح می‌شود که دستورات تصوف که به ما رسیده جامع بین ظاهر و باطن است.

(۱) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳. به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

(۲) سوره اعراف، آیه ۲۰۵. پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی‌آنکه صدای خود بلند کنی یاد کن.

ما علاوه بر دستورات قلبی دستورات عملی را هم کاملاً تأکید می‌کنیم و تعجب می‌کنم که شما با آنکه اشاره به نهج البلاغه و فرمایش و خطبه‌های امیرالمؤمنین علی (ع) نموده بر ما ایراد گرفته‌اید، در صورتی که هرچه ما می‌گوییم مستند به مأثورات از آن بزرگوار و سایر ائمه اطهار است و کتب عرفا درین باره پر است. در کجا گفته شده که تماس فکری نباید داشت و عقل و تدبیر را نباید به کار واداشت، در صورتی که ما می‌گوییم فکر را باید کاملاً از راه صحیح آن اعمال کرد که به خطا نرود و اشتباه نکند و خیال نکند که معاویه اعقل ناس است، بلکه فکر رحمانی را به کار برد که کاملاً بر او یقین شود که علی و فرزندان جانشینان او (علیهم السلام) ادهی و اعقل ناس می‌باشند، که تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ^۱ در اینجا نیز صدق می‌کند.

۴. مغز مرکز فعالیت و اراده و دل در حقیقت مرکز احساسات و عواطف است و باهم ارتباط دارند، هر چند احساسات و عواطف هم از مغز سرچشمه می‌گیرند ولی با دل هم کاملاً مربوط می‌باشند، و هر دو باید سالم باشند و عمل خود را صحیح انجام دهند که لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا اشاره بدان است. و در قرآن مجید به تدبیر و تفکر و تعقل امر شده است و ما به کار بردن هر دو را لازم می‌دانیم و اگر کسی به غیر از این برای ما گمان برد یا اشتباه کرده یا خلط مبحث نموده است. از این رو خوب است سرکار هم که به خیال خود فقیر را خواسته‌اید متذکر و متنبه نمایید چون می‌دانم سوءنیت و غرض ورزی ندارید و به گمان خود خیر خواهی نسبت به فقیر ابراز داشته‌اید، بهتر این است خودتان هم همان‌طور که در نامه تذکر داده‌اید کیفر فردا را در نظر گرفته آنچه را که شائبه تهمت و غرض ورزی و عناد در آن باشد به بندگان خدا و کسانی که دم از ایمان و ولایت و پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) می‌زنند نسبت ندهید، و از آنچه باعث انحراف فکری بعض سادّه لوحان می‌شود و آنها را از طریق ولایت دور می‌کند و مورد رضای خداوند نیست دوری کنید و زبان قلم را بدان آلوده

(۱) ساعتی تفکر بهتر است از شصت سال عبادت.

نمایید و آنچه را که یقین به صحت آن ندارید اظهار نکنید. و اگر هم واقعاً به خیال خودتان علاقه‌مند به ارشاد فقیر بودید، خوب بود به جای این مرقومه خودتان برای ملاقات، موقعی که در اراک بودم تشریف می‌آوردید و مذاکره می‌کردید تا رفع شبهه از طرفی که امر بر او مشتبه گردیده بشود.

۵. مرقوم شده که نامه ارسالی خود را در آینده نزدیک منتشر نمایید، اشکالی ندارد. لیسِ *أَوْلُ فَارُورَةَ كُسْرَتُ فِي الْإِسْلَامِ*. در سابق هم بدون تحقیق و محض خیال (اگر نگوییم غرض و عناد بوده) کتب نوشته شده و مقالات هم منتشر شده و تهمت‌ها و نسبت‌های ناروا وارد آورده‌اند، که شخص منصف پس از مطالعه بر غرض‌ورزی نویسنده و کذب آنها واقف گردیده و آنها را تکذیب نموده است.

۶. در آخر نامه اشاره شده که باید از روزگاری ترسید که زندگی پس از مرگ نام دارد و اشاره به عذاب شدید الهی شده. فقیر هم همین را عرض نموده تذکر می‌دهم که کسانی که به زندگی پس از مرگ و ثواب و عقاب در عالم آخرت معتقدند باید از عذاب الهی ترسان بوده و در همه موارد رفتار و گفتارشان را با دستورات قرآن مجید تطبیق داده، عمل خود را طبق اوامر قرآن مجید و سیره رسول اکرم و ائمه هدی (علیهم السلام) قرار دهند. از جمله مضمون کریمه *لَا تُقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ كُنْتُمْ مُؤْمِنًا*^۱ و شریفه *إِنْ جَاءَكُمُ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ*^۲ و غیر آنها و احادیث مرویه را درین باب مدنظر گرفته مؤمن را روی خیالات فاسده و اغراض کاسده فاسق یا خارج از دین نخوانند که پس از مرگ و در عالم بعد که مقام این مؤمنین مورد اتهام را بلند ببینند و خودشان را فروتر ببینند خواهند گفت: *مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ* *مِنَ الْأَشْرَارِ. اتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ*^۳.

(۱) سوره نساء، آیه ۹۴. به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویید که مؤمن نیستی.

(۲) سوره حجرات، آیه ۶. اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید، مبادا از روی نادانی بر مردمی آسیب برسانید.

(۳) سوره صاد، آیات ۶۲ و ۶۳. چرا مردانی را که از اشرار می‌شمردیم اکنون نمی‌بینیم؟ آنان را به مسخره می‌گرفتیم. آیا از نظرها دور مانده‌اند؟

از بسط نامه که به واسطه تفصیل نامه حضرت تعالی و احتیاج به جواب بود عذر می‌خواهم، و در عین حال مطالب را به اختصار جواب دادم، و اگر مفصل‌تر بخواهید باید شفاهی باشد. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَاجْتَنَبَ الْغٰى وَالرَّدٰى. / اقل سلطان‌حسین تابنده.

تذکرات و دستوراتی است که به فقرا داده شده است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ عَلَیْهِ اتَوَكَّلْ وَ بِهِ اسْتَعِیْنِ

هو

۱۲۱

۸ ربیع‌الثانی ۱۴۰۶ - ۳۰ آذر ۶۴

به عرض برادران ایمانی می‌رساند:

با آنکه چند سال قبل تذکرات و دستورات لازمه درباره روش فردی و اجتماعی فقرا وقفهم‌الله داده شده، مع‌ذلک بعضی مطالب را لازم دانستم که تذکر دهم:

۱. فقرا باید کاملاً رعایت آداب شرع مطهر را نموده و در رفتار و گفتار خود از دستورات شارع مقدس و ائمه هدی علیهم‌السلام تخطی نکنند و فرمایش معصوم علیه‌السلام: کونوا لنا زیناً و لا تكونوا علينا شیئاً^۱ را در نظر داشته باشند. مخصوصاً آداب نماز جماعت را نهایت مراقبت داشته باشند که در اقتدا و شرایط آن اشتباه نکنند، حتی از ایتیان مستحبات مخصوصاً بیداری اسحار و مراقبت در ادعیه و استغفار و قرائت قرآن و دوام طهارت که تأکید شده غفلت نکنند. و چون لازمه عمل به احکام اطلاع و علم به آنهاست رساله عملیه را مطالعه نمایند که دستور مرجع عالی قدر تقلید را بدانند. و کوتاهی در انجام وظائف شرعیه باعث سخط خدا و پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام می‌باشد. فقیر باید در رفتار و گفتار خود سرمشق دیگران باشد نه آنکه باعث ایراد و اعتراض بیگانگان نسبت به سلسله و بزرگان گردد، بلکه رفتار خلاف

(۱) برای ما زینت باشید نه مایه ننگ.

آنان در حقیقت دشمنی با بزرگان است.

۲. فقرا باید اتحاد و اتفاق و برادری را حفظ کرده و مصالح اجتماعی فقری را هم در نظر گرفته و بر منافع مادی شخصی ترجیح دهند و مصداق *يُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ*^۱ باشند و در رفع گرفتاری‌های همگی بکوشند و از بدگوئی و غیبت و تهمت که از گناهان کبیره است پرهیز نمایند.

۳. در اجتماعات غیر مذهبی نیز مراقبت کنند که امری برخلاف دستور شرع مقدّس واقع نشود و از مذاکرات بیهوده و شب‌نشینی‌هایی که باعث اتلاف وقت و بطالت و موجب غفلت از یاد خدا و بلکه زحمت خانواده‌شان می‌باشد، خودداری کنند. فقیر طبق آنچه شرع مقدّس فرموده به هیچ وجه راضی نیستم که فقرا در جلسات بیهوده و لهو و لعب شرکت کنند و این امر باعث بدبینی غیر فقرا نیز می‌باشد و اگر چند نفر که خود را فقیر بنامند در این قبیل مجالس حاضر شوند ساده‌لوحان و افراد بی‌اطلاع گمان کنند که همه افراد فقرا این حالات را دارند و نسبت به سلسله بدبین می‌شوند. باید همه افراد مخصوصاً کسانی که جدیداً در طریق فقر وارد شده‌اند از معاشرت با افرادی که نسبت به مقدّسات دین و مذهب بی‌علاقه و بی‌قید می‌باشند اجتناب کنند که همنشین بد باعث خرابی حال و گفتار و کردار می‌گردد. مخصوصاً اگر خدای نکرده خلاف شرعی هم در بین باشد و همان‌طور که شرب خمر و حشیش شرعاً حرام است، تریاک و سایر مواد مخدّره نیز حرام و فقرا باید کاملاً از آنها هم خصوصی و هم اجتماعی دوری کنند که ارتکاب به این محرّمات باعث سخط خدا و رسول و بزرگان دین است.

۴. قرآن مجید را مرتباً قرائت کنند و هر کدام به اندازه فهم خود از آن بهره‌مند شوند و اگر بتوانند در معانی آن تفکّر و تدبّر نموده، بهره بردارند و اگر عربی نمی‌دانند باز هم خود قرائت قرآن با دقّت و خلوص نیت و توجه به حقّ اجر و ثواب دارد و باعث برکت صوری نیز می‌باشد.

(۱) سوره حشر، آیه ۹. دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند، هر چند خود نیازمند باشند.

۵. برادران دینی از اظهار عقائد شخصی و تفسیر به رأی در مطالب فقری و مسائل عرفانی خودداری کنند که ممکن است گاهی بعضی مطالب برخلاف نص صریح قرآن و احادیث مرویه از مصادر عصمت علیهم السلام و بیانات عرفا و علمای الهی باشد که اضافه بر آنکه خطاست و خلاف رضای بزرگان می باشد. بیگانگان نیز بدان ایراد و اعتراض نمایند. ما باید تا ممکن شود رفع ایراد و بدگویی دیگران بنمائیم نه آنکه به دور شدن آنان به واسطه رفتار و گفتار خود بیفزاییم. در امور سیاسی نیز کسانی که وارد نیستند و اطلاعی ندارند به هیچ وجه اظهار نظر نکنند مخصوصاً در مجالس فقری و مذهبی که باید فقط برای امور دینی و معنوی اجتماع نمایند.
۶. از اجتماعات زیاد در استقبال و بدرقه از مأذونین و تظاهرات در معابر عمومی و مجامع که باعث حسد مغرضین و معاندین می شود خودداری کنیم و نشستن زیاد نیز پس از ختم مجلس و همچنین توقف برای صبحانه یا نهار یا شام در محلی که مأذونین وارد می شوند شایسته نیست و برخلاف سادگی و بی آلاچی می باشد و ممکن است اجتماع ما را فقط به منظور امور مادی گمان کنند نه برای امر دین.
۷. خواهران ایمانی باید نهایت رعایت در حفاظ و حجاب اسلامی داشته باشند که بارها شفاهاً هم تذکر داده و امر نموده ام و در معاشرت ها نیز دستورات شریعت مطهره را به کار بندند و مخصوصاً مجالس مذهبی را با احترام تام نگریسته، از سخن های بیهوده و لغو و مزاح و هیاهو دوری کنند و آبروی خود و سلسله را محفوظ بدارند و فقط برای رضای خدا و یاد او و عبادت و توسل به بزرگان دین حضور یابند. امیدوارم خداوند به همه ما توفیق اطاعت و پیروی او امر بزرگان دین عنایت فرماید و ما را بر آن بدارد که رضای او در آن است و از راهی بازدارد که خلاف امر و فرمان است. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی وَاجْتَنَّبَ الْغٰی وَالرَّذٰی.
- مورخه هشتم ربیع الثانی ۱۴۰۶ تولد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، سی ام آذر ۱۳۶۴
فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی رضا علیشاه

آقای حاج علی اکبر حیدرزاده از اردبیل راجع به غیبت نوشته و بعداً نوشته‌اند که در صفوة الصفا (ص ۱۲) و المقصد من الضلال غزالی (ص ۵۸) و در کتب دیگر نوشته‌اند که در هر صدسال یک نفر برای تجدید و احیاء دین ظهور می‌کند، اشاره به حدیث *إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَيِّدًا مِّنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا*^۱ نموده‌اند. و سؤال شده که در قرون گذشته چه کسانی بوده‌اند و آیا این مُجدِّد از شیعه است یا سنی؟ جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۱/ج ۱-۴۰۶/۲-۶۴/۱۱/۲

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره حضرت حجة بن الحسن (عج) همان‌طور که قبلاً هم عرض شد، ما به غیبت آن حضرت معتقد و انتظار ظهور هم داریم و این اعتقاد از ضروریات مذهب تشیع اثنی‌عشری است. درباره مُجدِّد در رأس هر صد سال که سؤال شده، اهل سنت بیشتر بدان معتقدند و در بین شیعه هم در هر چند مدّت یک نفر از علما و یا عرفای بزرگ شیعه شهرت و نفوذ و شخصیتی ظاهری پیدا می‌کند، ولی محیی و مجدّد واقعی مذهب و دین حضرت حجت (عج) می‌باشد که منتظر ظهور حضرتش می‌باشیم، تا چه موقع اراده خدایی بدان تعلق گیرد. و راهنمایان بزرگ شیعه برای هدایت و راهنمایی در زمان غیبت به نیابت امام وجود دارند، و به عقیده ما مجدّدی هم اگر باشد از بین شیعه است که به نیابت امام هدایت خلق می‌کند. والسلام / اقلّ سلطان‌حسین تابنده.

(۱) همانا خداوند تعالی برای این امت در رأس هر صد سال کسی را مبعوث می‌فرماید که دینشان را برای آنها تجدید (تازه) نماید.

آقای محمود امینی از اسکو نامه نوشته و معنی آیه شریفه **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا** و **مَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهٖ** و **مَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَضُ مِنْ عُمْرِهٖ اِلَّا فِى كِتَابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ** سیر^۱ را سؤال کرده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۳۰ رجب ۱۴۰۶ - ۱۳۶۵/۱/۲۱

عرض می شود مکتوب سرکار رسید. از خداوند مهربان سلامتی و توفیق و مزید عزّت سرکار را خواستارم. معنی آیه شریفه **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا** الخ در سوره فاطر این است که خداوند شما را ابتدا از خاک خلق نموده که زبده و عصاره آن به وسیله نباتات یا گوشت حیوانات خوراک انسان شده، سپس ماده نطفه را ایجاد نموده و این ماده در رحم جای گرفته و در آنجا شکل ذکوریت یا انوئیت به خود می گیرد. و هیچ زنی حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر با علم حق تعالی و هیچ کس عمر به کمال نمی کند یا از عمر او کم نمی شود، مگر آنکه در کتابی که خداوند برای قضا و قدر خود تعیین فرموده وجود دارد و این بر خدا بسیار آسان است. یعنی عمر طبیعی یا زیادتر یا کمتر هر فردی بسته به اراده حق است و اگر کسی هم کم یا زیاد عمر کند باز هم در کتاب قضا و قدر او ثبت است، که کتاب عبارت از عالم قضای حق یا قدر او و به اصطلاح فلاسفه عالم عقول و عالم نفوس می باشد، که آنچه درین عالم واقع می شود ابتدا در آن عالم ثبت می گردد، یا کتاب محو و اثبات که عالم مثال باشد که بداء مربوط به آن عالم است، چون در عوالم عالیه امور محتومه است و علم خداوند قطعی است. و تغییر و تبدیل در عالم مثال است که گاهی برای ظاهر نمودن بعض امور تغییراتی در آن پیدا می شود، ولی در اصل آن که عوالم عالیه باشد بداء نیست، زیرا باعث جهل بر خداوند العیاذ بالله می شود، که شرح آن در کتب عرفانی و فلسفی مذکور

(۱) سوره فاطر، آیه ۱۱.

است و باید بدانها مراجعه نمود. / والسلام علیک.

آقای حمید صبّاغیان از قم نامه نوشته و سؤالاتی کرده‌اند، جوابی که داده شده این است (مضمون سؤالات از جواب‌ها مفهوم می‌گردد):

هو

۱۲۱

۱۴ شعبان ۱۴۰۶ - ۶۵/۲/۴

عرض می‌شود مکتوب سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را خواستارم. جواب سؤالاتی که نموده‌اید به طور خلاصه عرض می‌شود. درباره نام بردن حضرت حجّت (عج) سؤال شده، همان‌طور که مرقوم داشته‌اید در رساله رفع شبهات مشروحاً ذکر شده که حتی الامکان نام برده نشود اولی است، ولی در عین حال موقعی که نام آن حضرت یا سایر ائمه (علیهم‌السلام) برده می‌شود برای تناسب و ردیف بودن اسامی از آن حضرت نیز به نام ذکر می‌شود، چنانکه در صلوات کبیره می‌گوییم، ولی مع‌ذلک از لحاظ ادب و احترام اسم برده نشود خوب است.

۲. حضرت رسول (ص) تا موقع بعثت هم تابع دین حق زمان خود بود که حدیث مذکور در من لا یخضره الفقیه مؤید آن است.

۳. ائمه هدی (علیهم‌السلام) نیز اضافه بر کسب فیض و استضاءه از نور حق مستقیماً، با ارواح بزرگان سابق خود نیز ارتباط داشتند که رؤیای حضرت سیدالشهداء و عبارت: أَخْرُجُ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً^۱ و سایر رؤیایاها دلیل این است.

۴. منظور از خلقت انسان معرفت حق است که انسان به واسطه تکمیل نفس و ریاضات به مقام معرفت نائل گردد و امانتی که در قرآن مجید فرموده همین است، و تعلیم اسماء به آدم نیز اشاره به مقام معرفت است.

(۱) به سوی عراق برو که خداوند دوست دارد تو را گشته ببیند.

۵. انسان از نظر معنی و مراتب طولی نتیجه تکامل حیوان است چنانکه حیوان نتیجه تکامل نبات می‌باشد، ولی از نظر ظاهر و جسمانی نوعی جداگانه است. نهایت آنکه عقل و فکر بشر در قرون متمادیه تکامل پیدا کرده و بشر اولی به واسطه ضعف آثار فکری و توخّش شبیه به بعض حیوانات بوده و رشد فکری او به ظهور نرسیده بود.
۶. اعمال و احوال افراد مطابق استعداد آنهاست و آنچه درین عالم برای آنها ظهور می‌کند نتیجه ارتباط روحی آنها با عالم بالا می‌باشد، چنانکه در سایر موجودات نیز همین وضع موجود است؛ مثلاً یکی آرامش و بهره‌رسانی را به افراد در طبیعت خود دارد و دیگری درندگی را. و در انسان به واسطه دارا بودن اختیار و اراده بر اثر عقل و فکر، این حالات بیشتر بروز می‌کند، مثلاً حسین (ع) سعادت و ارتباط با عالم غیب و خدا را شائق و پذیرفته و شمر و ابن‌زیاد و امثال آنها شقاوت و درکات جحیم را خواسته‌اند و استعداد و درخواست خود آنها ظهور کرده است.
۷. اسراف در خرج کردن دارایی آن است که در محلی بیهوده یا به منظور مادی و شهوانی مصرف شود و حدّ متوسط آن است که مال خدا در راه خدا مصرف شود. مثلاً بذل و بخشش حضرت امام حسن یا امام حسین (علیهما السلام) با آنکه بسیار بود اسراف نبود، ولی بخشش معاویه چون در راه خلاف بود اسراف بود.
۸. در موضوعات دیگری که نوشته‌اید باید به رساله عملیه مراجعه و طبق آن عمل شود.
۹. اقتدا به امام جماعت عادل که عدالت او بر شخص ثابت و محقق شده باشد در مساجد صحیح است.
۱۰. کسی که با صدق و خلوص نیت جوای راه خدا باشد باید تحقیق کند و طرق مختلفه را جستجو کند و از کسی که رفتار و گفتار و اعمال او مطابق با دستورات شرع مطهر باشد پیروی نماید. جوان نصرانی جوای راه خدا بود و در کربلا برای مشاهده قضا یا و کمک مجروحین رفته بود، و در آخر هم به قصد دیگری در گودی قتلگاه حسین (ع) را زیارت نمود، ولی چون در همه عمر به قصد حقیقت بود فریفته و مجذوب آن حضرت شده اسلام آورد، و با آنکه به هیچ‌یک از اعمال دین اسلام

آشنا نبود مع ذلک با اجازه آن حضرت جهاد نمود و شهید شد که بآبی اَنتم یا اصحاب الحُسَین و انصاره شامل او نیز می شود.

۱۱. گناهکار هر موقع که با خلوص نیت توبه کند، مقبول واقع می گردد و اگر بعداً گناه کند مؤاخذه می شود و اگر توبه و حال ندامت مجدد پیدا شود تا موقعی که مرتکب گناه مجدد نشود، توبه او پذیرفته است.

۱۲. مشاهدات که در سلوک پیدا می شود یا حالات که ظاهر می گردد حتی الامکان به دیگری اظهار نشود، اولی است، چون ممکن است تعبیر اشتباه شود یا باعث غرور بیننده گردد.

۱۳. تمثیل صورت یعنی در نظر گرفتن صورت به اختیار و تمثیل ظهور آن بدون اختیار و اراده شخص می باشد. و اولی چون مانع فکر حق است شایسته نیست، و دومی در گذر و خارج از اختیار است و جزء مشاهداتی است که گاه برای سالک پیدامی شود.

۱۴. اخبار درباره معرفت امام و لزوم ارتباط زیاد است، به کتاب اصول کافی مراجعه شود. والسلام علیک / اقل سلطانحسین تابنده.

آقای حاج شیخ محمد سمّی از قم نامه نوشته راجع به رجعت و عقوبت گناه سؤال نموده بودند، جوابی که نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۱۶ رمضان ۱۴۰۶ - ۱۳۶۵/۳/۵

عرض می شود مرقومه واصل گردید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. فقیر بحمدالله حالم خوب است. جواب مرقومه سابقه را همان موقع عرض نموده ام، چون فقیر جواب مراسلات را طبق اِذَا حُیِّتُمْ بِتَحِیَّۃٍ^۱ لازم می دانم. موضوع رجعت که سؤال شده هر چند اعتقاد بدان از ضروریات مذهب نیست، ولی فقیر بدان معتقد هستم

(۱) سوره نساء، آیه ۸۶.

و منظور برگشت به این عالم با همان بدن و جسم نیست، چون ارواح که به عالم بالا صعود کنند و ترک این عالم می‌نمایند، خواه ارواح بزرگان و سعاد و خواه غیر آنان، پس از فعلیت یافتن استعدادشان از این دنیا می‌روند؛ لذا برگشت با همان وضع، حکم برگشت فعلیت دارد و محال است. و البته بزرگان مافوق اینها هستند، ولی رجعت اینها به معنی تجلی و ظهور قدرت و سلطه تامه و شهود جلوه و بسط و غلبه آن بزرگواران می‌باشد. و البته آن هم در زمانی است که عالم استعداد ظهور و جلوه داشته باشد، که زمان ظهور حضرت حجت (عج) می‌باشد. و جمع بین اخبار اثبات و نفی با این ترتیب ممکن است.

۲. برای یک گناه دو عقاب نمی‌شود، جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ^۱ مگر با تکرار یا ادامه. اگر کسی درین عالم نتیجه اعمال خود را ببیند و توبه از گناه کند، خداوند در آخرت عفو می‌فرماید، ولی بسیار اشخاص هستند که درین عالم نتیجه عمل نیک یا بد خود را نمی‌بینند و خداوند در آخرت به آنها جزا می‌دهد. و البته جزای عمل نیک چون روی تفضل است اندازه ندارد و ممکن است هم در دنیا و هم آخرت جزا و ثواب به او داده شود. از سرکار التماس دعا دارم. / والسَّلام علیک.

شخصی از آژنا نامه نوشته و درباره تاریخ پیدایش تصوف و مؤسس آن و علت تشکیل جلسات فقری و فرق بین سلسله نعمت‌اللهی گنابادی با سلاسل دیگر و علت عدم مداخله در سیاست سؤال کرده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۷ ذج ۱۴۰۶ - ۱۳۶۵/۶/۱

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره سؤالاتی که نموده‌اید به‌طور خلاصه عرض می‌کنم برای تصوف مبدئی

(۱) سوره شوری، آیه ۴۰. پاداش هر بدی، بدی مثل آن است.

نمی‌توان فرض کرد، زیرا تصوّف به عقیده ما همان حقیقت دیانت است و از موقعی که دین و توحید بوده تصوّف هم وجود داشته، ولی به اسامی مختلفه بروز نموده است و در اسلام نام تصوّف به خود گرفته است. جلسات فقری برای توجّه تامّ به خداوند و ترک امور مادی در آن مدّت است که تعظیم شعائر مذهبی است. سلاسل طریقت در شیعه و سنی زیادند و در سلسله نعمة اللّهیة می‌گویند که باید دخالت در امور مذهبی با اجازه سابق و شخص مجاز باشد. عدم مداخله در سیاست مربوط به مواقع مذهبی است و بزرگان ما می‌گویند سیاست باید تابع دیانت باشد، مانند سیاستی که حضرت امیرالمؤمنین در چند سال خلافت داشتند و سیاستی که مبتنی بر عدالت نباشد و از دیانت سرچشمه نگیرد مانند سیاست معاویه، صحیح نیست. عالم هستی مخلوق آفریننده بزرگ است که همواره همه امور جهان تحت اراده اوست و علّت غائیة خلقت معرفت ذات اوست: *مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ*.^۱ جواب مطالب به طور اختصار عرض شد، تفصیل آن منوط به کتب است. / والسّلام.

یکی از فقرات نامه‌ای نوشته و سؤالاتی نموده بود که مضمون آنها از جوابی که نوشته شده و در اینجا مذکور است معلوم می‌گردد. جواب نامه این است:

هو

۱۲۱

۸ جمادی الثانیة ۱۴۰۷ - ۱۳۶۵/۱۱/۱۸

عرض می‌شود نامه شما رسید. انشاءالله سلامت بوده باشید و خداوند به شما توفیق عنایت کند. سؤالاتی که نوشته‌اید از ابوی خود سؤال کنید که آنچه اطلاع داشته باشند جواب مشروح بدهند، چون در نامه به طور مشروح میسر نیست.

۱. در تشخیص اسلام واقعی دقت کنید آنچه مطابق دستور قرآن مجید و موافق عقل باشد

(۱) سورة ذاریات، آیه ۵۶. جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریدم.

اسلام واقعی می‌باشد.

۲. تصوّف و درویشی ارتباط دادن دل با خداوند است که اضافه بر عمل به احکام ظاهر اسلام، دل را هم با خداوند مربوط داشته باشد و شرط درویشی خلوص نیت و شائق بودن پیدا کردن راه خداست.

۳. کلمه "هو" که به معنی او می‌باشد اشاره به خدا و درحقیقت یکی از نام‌های خدا است و ۱۲۱ هم اشاره به "یا علی" است که عدد "یا علی" به حروف ابجد ۱۲۱ است و درابتدای نامه‌ها برای تیمّن و تبرّک نوشته می‌شود.

۴. غسل در اسلام: غیر از اغسال واجبه اغسال مستحبّه هم دارد.

۵. آنچه در سلسله فقرا دستور داده شده از بزرگان دین و ائمه هدی (علیهم‌السلام) رسیده است و فقرا از خود چیزی اضافه نکرده‌اند.

۶. داشتن شارب لازم نیست و بعضی اشخاص از نظر علاقه فردی به داشتن شارب آن را می‌گذارند و گرنه داشتن آن واجب نیست.

۷. فقرا پیرو رژیم حکومت اسلامی و تابع اوامر امام خمینی می‌باشند و در دستورات تبعیت می‌کنند و در احکام و قوانین و مقررات اجتماعی از جمله در نظام و وظیفه تابع قوانین مملکتی هستند و هر که برخلاف آن اظهار کند تهمت و عناد است. و اهمّیت دین هم به قدری است که حسین (ع) خود را فدای حفظ دین نمود.

۸. محبّت با غیر مسلم هم برای هدایت او به اسلام و تحبیب او خوب است، ولی اگر عناد داشته باشد و بر کفر او افزوده گردد روا نیست. و فرا گرفتن علم هم آزاد و اگر باعث خلل در ایمان نشود جائز است.

۹. احکام مردان و زنان در همه موارد همان است که در کتب فقهی و رسائل عملیه نوشته شده و بدانها مراجعه نمایید.

۱۰. در درویشی عمل به احکام شرع مطهر از اتیان واجبات و ترک محرّمات و غیر آنها لازم است و کسی که دعوی درویشی بکند و رفتار شایسته نداشته باشد حکم فاسق دارد، باید او را نصیحت و ملامت نمود، اگر نپذیرفت باید از او دوری کرد. جواب

سایر سؤالاتی که نموده‌اید از فحوای همین مطالب معلوم می‌گردد. سلام مرا به والدین خود برسانید. والسلام / اقلّ سلطانحسین.

شخصی از شیکاگو آمریکا نامه نوشته. پس از آنکه شرح زندگانی خود را و اینکه پدرشان محمّدتقی تاج‌الدّینی از فقرای ما بودند نوشته و چند سؤال کرده بودند. ۱- قبلاً به مجالس ذکر و جلسات پیروان آقای دکتر نوریبخش می‌رفتم و اخیراً علاقه‌ام کم شده و نمی‌دانم ادامه دهم یا نه؟ ۲- و من به واسطه دوری از شما به مشایخ نوریبخشیه دست ارادت داده‌ام. ۳- با یکی از فقرا مذاکره کردم اگر راه حقّ یکی است چرا فرقه‌های زیاد پیدا شده و اختلافات وجود دارد. ۴- آیا انّمه هم از اقطاب بودند و رابطه‌امان با اقطاب چیست؟ ۵- مراتب درجات شریعت و طریقت و حقیقت چیست و اگر کسی در شریعت به کمال نرسد آیا می‌تواند در طریقت قدم بگذارد یا نه؟ ۶- معنی تقدیر و جبر و تفویض چیست و اگر همه سرنوشت‌ها در دست خداست پس بنده اختیاری ندارد و این ظلم‌ها که در دنیا می‌شود چیست و درویش در مقابل آن چه باید بکند؟ جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۸ ذیقعدة ۱۴۰۷ - ۶۶/۴/۲۵

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. از ابراز محبت و علاقه قلبی به درک راه خدا خوشنود شدم. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. البته شایسته همین است که راهی را که والد محترممان در آن بودند و درصدد آن هستید، تعقیب کنید و سلوک راه حق را پیش‌گیرید و طبق حدیث شریف موجود مأثور: الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ،^۱ هرکس جویای حق باشد به‌منظور نائل می‌گردد که فرمود: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.^۲

(۱) راه‌های به سوی خدا به تعداد انفاس خلایق است.

(۲) سوره عنکبوت، آیه ۶۹. کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، همانا به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

- انشاء الله کوشش می‌کنید که با تحقیق کامل و بعداً یقین راه را پیدا کنید، که در اشتباه نباشید. درباره سؤالاتی که نموده‌اید چون مجال زیاد نیست به اختصار عرض می‌کنم:
۱. مؤمن باید جمع بین ظاهر و باطن و صورت و معنی نماید و توجه زیاد به مادیات از یاد خدا غافل می‌کند، باید مصداق *لَا تُلْهِیْهُمُ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ*^۱ باشد.
 ۲. موضوع دستگیری و تشرّف به فقر منوط به آمدن ایران یا ملاقات یکی از مآذونین است.
 ۳. راه مستقیم به سوی خدا یکی است و اختلاف فرقه‌ها بر اثر ظهور اهواء باطله در بعض اشخاص و علاقه به مادیات یا اشتباه است.
 ۴. اقطاب حقیقی و واقعی که مدار زمین به واسطه آنهاست ائمه هدی (علیهم السلام) می‌باشند که هر یک در زمان خود حجت خدا بودند و دوازدهمین آنان غائب منتظر و حجت زمان است و همه انتظار ظهور آن حضرت را داریم. و در زمان غیبت نمایندگان آن حضرت مجازاً "قطب" اصطلاح می‌شوند و در این صورت قطب الاقطاب و آیه الله العظمی غائب منتظر است.
 ۵. شریعت و طریقت و حقیقت مراتب طولیه در راه دین هستند نه آنکه در عرض همدیگر باشند، و در حقیقت از هم جدا نیستند. و کمال شریعت در دارابودن طریقت و کمال طریقت به رسیدن به حقیقت است و شریعت هم در همه مراتب لازم و عمل به دستورات آن واجب است.
 ۶. موضوع جبر و اختیار (جبر و تفویض) از مسائل مهمه عرفان و فلسفه و کلام است و مثال آن مانند جان و اعضای بدن است، مثلاً چشم که داریم بیننده در حقیقت جان است و عضو چشم واسطه و آلت است، پس هم می‌توانیم بگوییم من می‌بینم و هم می‌گوییم چشم می‌بیند ولی بیننده اصلی جان است به توسط چشم. و اختیاری هم که به ما داده شده همین طور است و محدود است. ولی نقص و قصور از ماست نه از خدا، مثلاً می‌گوییم چشمم درد می‌کند ولی نمی‌گوییم من درد می‌کنم، زیرا درد از نقص

(۱) سوره نور، آیه ۳۷. تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

عضو است نه از جان. ظلم هم که در این عالم واقع می‌شود به واسطه نقص خود ماست و از طرف خداوند نیست. از خداوند متان سلامتی و توفیق‌تان را خواستارم. / و السلام.

شخصی از غیر فقرا نامه‌ای از اصفهان نوشته و راجع به حضرت حجّت (عج) و عقیده بعضی از فقرا راجع به اطلاع از غیب و درباره تاریخ پیدایش سلسله سؤال نموده و جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۶ ربیع الاول ۱۴۰۸ - ۶۶/۸/۱۸

عرض می‌شود نامه سرکار رسید. انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. درباره سؤالاتی که نموده‌اید: ما معتقدیم که حضرت قائم (عج) زنده و غایب از انظار است و هر وقت خداوند بخواهد ظهور خواهد فرمود. و منتظر ظهور آن حضرت هستیم و همه افراد شیعه اثنی عشری همین عقیده را دارند. خود آن حضرت بر عالم افاضه می‌فرماید ولی علما از طرف آن حضرت نمایندگی و نیابت برای تبلیغ احکام دارند و نمایندگانی هم از طرف آن حضرت برای تلقین ذکر و فکر و دستورات اخلاقی می‌باشند و هیچ‌کدام به خود دعوت نمی‌کنند، بلکه به پیروی آن حضرت افتخار دارند. از این رو سلسله نعمه‌اللهیه گنابادی نیز که فقیر مأمور خدمت در آن سلسله می‌باشم به پیروی آن حضرت و انتظار ظهور افتخار می‌کنم و فقرا غالباً در احکام شرعیه از امام خمینی (دامت برکاته) تقلید می‌کنند.

فقیر عاجزترین بندگان خدا هستم و از خود چیزی ندارم و نسبت‌هایی که بعض فقرا از امور خارق‌العاده می‌دهند روی حسن ظنّ خودشان است، و فقیر چنین دعوی‌ها ندارم لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبِرُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ^۱ و بارها هم در مجلس تذکر داده‌ام.

(۱) سوره اعراف، آیه ۱۸۸. اگر علم غیب داشتم بر خیر خود بسی می‌افزودم و هیچ شری به من نمی‌رسید.

این سلسله از صدر اوّل اسلام و از زمان حضرت رسول (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) وجود داشته. چون اسلام اضافه بر اینکه جنبه ظاهر و شریعت دارد، طریقت و مراتب معنوی را نیز به طور اکمل دستور داده، چون شریعت بدون طریقت اثری ندارد و هر دو لازم و ملزوم همدگرند و همه از آن بزرگواران سرچشمه گرفته و عموماً از دستورات و افاضات آنها مستفیض گردیده و می شوند و کسانی که بخواهند واقف شوند و از حالات گذشتگان آگاه گردند باید به کتب مربوطه و مطلعین مراجعه نمایند. /والسلام.

یکی از ساکنین شهرضا نامه نوشته اند که کتاب سه داستان اسرارآمیز عرفانی را خوانده اند. درباره تصوّف نوشته اند که تصوّف حقیقی حقیقت تشیّع و پیروی ائمه اثنی عشر (علیهم السّلام) می باشد. سپس نوشته اند که دلیل شما از آیات و اخبار چیست و اینکه نوشته اید حقیقت تصوّف با حقیقت روح دیانت یکی است و همه وقت بوده چیست و سؤالات زیادی درباره این موضوعها نموده اند و علت اینکه راجع به تشیّع مختصر نوشته اید چیست؟ و امثال اینها. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۵ ربیع الثانی ۱۴۰۸ - ۱۳۶۶/۹/۲۶

عرض می شود نامه سرکار رسید، انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. سؤالاتی که نوشته اید اگر خودتان در اصل موضوع دقت کنید جواب آن معلوم می شود؛ زیرا همه چیزها به طور صریح در آیات و اخبار ذکر نمی شود و باید عقل را هم دخالت داد؛ ولی همه اینها اتفاقاً از آیات و اخبار هم مستفاد می شود و با آنها تطبیق می کند. تشیّع مبتنی بر لزوم خلیفه خدا در روی زمین و وجوب وجود حجّت است که هیچ زمانی از حجّت و خلیفه خدا خالی نیست که بشر را به سوی خدا هدایت کند: ائی جاعل فی الارض خلیفه. تصوّف هم مطلب تازه ای را مدعی نیست، بلکه معتقد است که باید اضافه بر ظاهر

شرح دل را هم با خدا مربوط داشت و راه آن را نیز به وسیله راهنما باید پیدا کرد، که خلیفه الهی باید در هر زمان باشد. و امروز نماینده حق غایب است و انتظار ظهور او را داریم، و تا دل با خدا مربوط نباشد حقیقت دیانت پیدا نمی شود. حال فکر کنید کدامیک از دیانات حقه منکر این امر است، پس این معنی که اساس اعتقاد تصوف و تشیع است در همه ادیان حقه وجود داشته و در آیات و اخبار هم تأکید شده؛ و این قبیل امور را عقل حاکم بلکه بشر بالفطره بدان معتقد است، هر چند به ظاهر منکر باشد. و اساس معتقدات تشیع حقیقی و تصوف یکی است و تصوف در مبانی خود به آیات و اخبار متکی است که شرح جزئیات آن بیش از گنجایش یک نامه است. و تشیع هم حقیقت اسلام است که در غدیر توسط پیغمبر (ص) به خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) ظاهر شد و کسانی که خلاف آن را ادعا می کنند بعداً ظاهر شدند و برخلاف اساس قرآن و اسلام می باشد و چون موضوع تشیع که اصل در دیانت است، در کتب مفصله مشروحاً ذکر شده محتاج به توضیح زیادتر نیست، از این رو در آن تألیف فقط به عنوان تیمن ذکر شده، چنانکه درباره خود اسلام نیز شرح جداگانه مذکور نگردید. از خداوند توفیق سرکار را خواستارم. / والسلام.

اطلاعیه ای است که در پاسخ فقرا که در مورد انتخابات مجلس سؤال نموده بودند، صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم و هو ولی و هو يتولى الصالحين

درین اوقات به مناسبت شروع انتخابات مجلس بسیاری از فقرا سؤال کرده کسب تکلیف می نمایند. و گرچه بارها در جواب گفته شده که این گونه مسائل به امور طریقتی ارتباط مستقیم ندارد و افراد از نظر اجتماعی آزادند ولی تکرار پرسشها موجب گردید که پاسخی برای عموم عرض شود:

در پند صالح که رساله جامع و دستور کلی برای کلیه برادران و فقرای نعمت اللّهی می باشد و از طرف حضرت والد جلیل جناب آقای صالح علیشاه قدس سرّه برای استفاده عموم اخوان تألیف و تدوین گردیده، همه مطالب مورد احتیاج ذکر شده و باید

بدان مراجعه کنند و چنانچه دقیقاً مطالعه نمایند از هیچ قسمتی فروگذار نشده و همه وظائف زندگانی را از لحاظ معنوی و مادی و اجتماعی در آن می‌یابند.

خداوند در انسان بسیاری از امور را به تشخیص عقل و بررسی خود مکلف قرار داده. چون امتیاز بشر از سایر جانداران به عقل و فکر پایان بین است و هر اندازه فکر بیشتر به کار بیفتد بهتر نمو هم می‌کند و نباید در آن تقلید نماید، مثلاً انتخاب مرجع تقلید نباید بدون رویه و با تقلید باشد بلکه باید با بررسی و راهنمایی بزرگان و دانایان مذهبی قوم که اهل حلّ و عقد می‌باشند و با رسیدگی کامل حالات شخص مورد نظر و تطبیق با موازین دینی و علمی انجام یابد. ولی در مسائل شرعی چون نمی‌تواند کاملاً بدانها واقف شود و جنبه عقلی ندارد باید از عالم زمان و مرجع تقلید شیعه تقلید نماید و در امور مادی و دنیوی پایان بین بوده و پیرامون کار را بسنجد و با دانایان خود مشورت نماید و بعد از مشورت صلاح دین و دنیا را برگزیند.

در قوانین مملکتی باید مطیع مقررات مملکتی بوده و از وظیفه شخصی تجاوز ننماید و در انتخابات هم نظر را به صلاح خویش و مملکت و دیانت داشته باشد و در سایر امور هم مقررات و قوانین مملکتی را رعایت کند که در این قسمت هم در پند صالح دستور فرموده‌اند. و به طور کلی رعایت مقررات دینی و مصالح شخصی و اجتماعی را بنماید.

و سایر وظائف هم که در قلمرو شریعت یا طریقت می‌باشد از دانایان و راهنمایان هر دسته اخذ کند و البته این دو دسته به منزله دو دست برای یک فرد می‌باشد که با هم اختلاف ندارند بلکه به منزله مغز و پوست هستند. شریعت آراستن ظاهر است به طاعت و طریقت پاکیزه نمودن باطن است به اخلاق پسندیده و یاد خدا و روشن نمودن دل به شناختن حقّ و بین شریعت و طریقت ملازمه است که در این قسمت هم مشروحاً در پند صالح مرقوم فرموده‌اند.

و نیز مرقوم داشته‌اند که باید انقلابات دنیا و جنبش‌ها که در هر موردی مشهود است در ما نیز اثر نماید و بیدار شویم یعنی با تطبیق با مسائل و معتقدات دینی از موقع

استفاده کنیم. یعنی آنها را با دین تطبیق کنیم که فقط آنچه با دیانت ما سازگار است بپذیریم نه آنکه دین را با آنها تطبیق نمائیم که اگر این طور باشد گاهی باعث خرابی دین است. اگرچه عنوان حزب و دسته‌بندی مادی و سیاسی در اساس درویشی و بندگی خدا نیست ولی مؤمن باید زیرک و انجام بین باشد و به اعتبار شخصی به تکلیف اجتماعی خود عمل کند ولی عنوان فقر و درویشی ارتباطی با آن ندارد. در مورد انتخابات هم همین نظر را داشته باشد و صلاح خود و دین و مملکت را در نظر بگیرد. بنابراین باید توجه کرد که مسأله مورد سؤال طبق آنچه گفته شد در حدود طریقت قرار ندارد تا ازین حیث مورد استفسار برادران قرار گیرد و خود باید بررسی کرده و تشخیص دهند و در قلمرو تحقیقی شخصاً بررسی و تحقیق و مشاوره نموده و از خداوند بخواهند که راه صحیح و منطقی درست به آنها ارائه شود و بعداً اتخاذ تصمیم نمایند و آنچه مربوط به امور شریعت است مراجعه به رساله عملیه و مرجع تقلید نمایند و به دستورات و فتاوی ایشان عمل کنند و البته باید جمع بین این مراتب را نموده و دست به کار و دل با یار باشند که اگر این روش را داشته باشند نزد خداوند مأجور خواهند بود. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی رضا علیشاه

مورخه ۲۷ رجب ۱۴۰۸ - ۱۳۶۶/۱۲/۲۷

دستور و اخطاریه ذیل برای اطلاع عموم برادران نوشته شده:

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۷ شوال ۱۴۰۸ - ۱۲ خرداد ۱۳۶۷

برادران ایمانی کاملاً اطلاع دارند و باز هم برای تأکید و مزید توجه و تنبیه اکید تذکر می‌دهم که از گناهان بزرگ تهمت زدن و غیبت نمودن و تفتین بین دو نفر، مخصوصاً دو برادر ایمانی است بالاخص که دارای قرابت نسبی هم باشند؛ که درباره

غیبت فرموده: **أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا**^۱ و در اخبار معراج نیز رسیده که آن حضرت آنها را به آن حال شهود فرمود. مخصوصاً اگر جنبهٔ تهمت هم داشته باشد و منظور طرف هم تفتین و ایجاد عداوت یا کدورت بین دو نفر باشد که گاهی منجر به گسیختگی و از هم پاشیدگی خانواده‌ها می‌شود، و بزرگ‌تر از غیبت است. و خداوند به هیچ وجه از او در نمی‌گذرد و عفو نمی‌فرماید و شدیدالعقاب است، مگر آنکه آن دو نفر قلباً از او عفو کنند. و عواقب و خیمه و اثرات سوء ظاهری هم برین تفتین‌ها مترتب است و دعا هم مستجاب نمی‌شود. مخصوصاً اگر دو طرف برادر ایمانی و ویژه آنکه قرابت نسبی و نسبت صوری هم داشته باشند که در این صورت خداوند هم بیشتر غضب می‌فرماید و شریفهٔ **وَإِنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ**^۲ درینجا صدق می‌کند و **أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنُّقْمَةِ**^۳ را نیز مصداق است. که در همین اوقات در چندین جا و چند مرتبه مشهود گردیده است، که درحقیقت دل را متأثر بلکه مجروح نموده است و باداشتن این حالات چگونه و به چه امید، ما انتظار رفع بلا یا و اجابت دعوات و گشایش را در کارها داشته باشیم. **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ**^۴.

چون روز هویدا است ازین تخم که کشتیم کز دوزخیانیم نه از اهل بهشتیم
 بر لوح معاصی خط عذری نکشیدیم پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم
 کسانی که دعوی دین می‌کنند بالاخص ادعای فقر و ایمان دارند و با داشتن این
 ادعا می‌خواهند بین دو برادر ایمانی بلکه دارای قرابت نسبی یا نزدیکان که دارای
 علاقهٔ ایمانی و فقری می‌باشند، روی غرض ورزی یا جهالت و نادانی ایجاد نفاق و
 خلاف کنند، باعث بدنامی و ننگ فقر و سلسله بوده و مورد غضب خدا و رسول
 می‌باشند و اضافه بر عواقب و کیفرهای سوء اخروی آن منتظر عاقبت شوم و نتایج

(۱) سورهٔ حُجُرَات، آیهٔ ۱۲. آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟

(۲) سورهٔ حِجْر، آیهٔ ۵۰. و به درستی که عذاب من عذابی دردآور است.

(۳) و سخت‌ترین کیفرکننده است به هنگام مجازات کردن و انتقام گرفتن.

(۴) سورهٔ روم، آیهٔ ۴۱. به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و در دریا آشکار شد.

وخیمه آن در دنیا نیز باشند: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.^۱

حتی اگر کسی در مجلس فقری به واسطه موانعی حاضر نشود آن را نباید دلیل عدم محبت یا بی‌علاقگی او به فقر دانست و حمل بر عدم توجه او نمود و غیبت او را کرد، مگر آنکه علت آن معلوم باشد و خودش بر مخالفت تفوه کند. خوب است به خود بیاییم و در اصلاح گفتار و رفتار و کردار خود بکوشیم و نگذاریم خلاف و عناد بین برادران ایجاد شود. اگر هم باشد درصدد رفع آن برآئیم. متأسفانه، امروز گرفتار این گناه بزرگ که مخرب ایمان است شده‌ایم که ممکن است راه سلوک الی‌الله را برای ما سد کند و شیطان به کلی جلو را بگیرد و دعاها به اجابت نرسد، که در دعای کمیل است: اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءُ.^۲

مجدداً هم به برادران تأکید می‌کنم که غیبت و تفتین و تهمت را ترک نموده و نگذارند بین دو برادر ایمانی مخصوصاً اگر قرابت نسبی هم داشته باشند کدورت پیدا شود، بلکه اگر ببینند مختصرگله‌مندی هم باشد، در رفع آن بکوشند و اصلاح دهند. خداوند به ما حال تنبّه عنایت فرماید که به خود آییم و راه خلاف نرویم و مانند مؤمنین صدر اول اسلام فداکاری و گذشت داشته، دیگران را بر خود ترجیح دهیم و يُوْثِرُونَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ و لو كانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ.^۳ و در ضمن درجات و مراتب را هم در نظر بگیریم: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ.^۴ خودخواهی و غرور را از خود دور کنیم و درصدد زیان رساندن به دیگران برای نفع زودگذر خود نباشیم و همان‌طور که تأکید شد درصدد اصلاح بین دو برادر باشیم نه آنکه ایجاد نفاق نماییم. وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى و اجْتَنَبَ الْغٰى و الزّٰدِی. / فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

(۱) سوره شعرا، آیه ۲۲۷. و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به چه مکانی باز می‌گردند.

(۲) پروردگارا بر من ببخش گناهیانی را که جلوگیری دعا می‌شود.

(۳) سوره حشر، آیه ۹. آنها را بر خویشان مقدم دارند اگرچه حاجتمند باشند.

(۴) سوره حشر، آیه ۱۰. پروردگارا ما را و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، ببخش.

یکی از ائمه جمعه شهرهای ایران در چند نامه قبل شرحی نوشته و اعتراض کرده‌اند که به چه دلیل ذکر حقیقی ذکر قلب است، بلکه ذکر مشترک است بین لفظی و قلبی و اشتراک آن لفظی است، چند خبر هم در ذمّ تصوّف نوشته‌اند. جوابی که من مجدّد نوشته‌ام این است:

هو الله تعالی

۱۲۱

۲۲ ذق ۱۴۱۰ - ۱۳۶۷/۳/۲۶

عرض می‌شود: مرقومه محترمه رسید، از خداوند متّان ازدیاد موفقیّت حضرت تعالی را مسألت دارم. کلمه ذکر به فارسی یاد است و این کلمه برای یاد دل مصطلح است: *وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ*^۱ و یاد زبانی نماینده یاد دل است و محتاج به کتب لغت و استدلال نیست. خوب است به محاورات مردمی مراجعه فرمایید تا صحت گفتار ما معلوم گردد. و کلمه ذکر معانی مختلفی هم دارد و ذکر حقیقی به اصطلاح عرفا ذکر قلب است و عرفا گفته‌اند: *ذِكْرُ اللِّسَانِ لِقَلْبِهِ وَذِكْرُ النَّفْسِ وَ سَوْسَةٌ وَذِكْرُ الْقَلْبِ مَكاشِفَةٌ وَذِكْرُ الرُّوحِ مُشَاهِدَةٌ وَذِكْرُ الْخِيفَةِ فَنَاءُ الدَّاكِرِ فِي الْمَذْكُورِ* که اشاره به مراتب مختلفی ذکر است و ابتدای آن ذکر لسانی و انتهای آن ذکر مخفی است که در حاق قلب قرار گرفته است. و ذکر حق را هم با نام‌های مختلفی حضرت حق ممکن است انجام داد: *أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى*^۲ و ما ادّعی احاطه به همه اسماء حق نداریم بلکه آنچه داریم قطره‌ای از دریای محیط ائمه هدی (علیهم السلام) است. ادعیه و اوراد و اذکاری هم که به ما رسیده و به دیگران هم برحسب استعداد طرف می‌دهیم، اقتباس از مشکات نورالهی آن بزرگواران داریم. و مناجات‌ها و ادعیه آن بزرگواران از قلب مبارک و دل نورانی آنان تراوش نموده و صرف لفظ نیست و ما هم بحث لفظی با سرکار نداریم. و ما نیز حقایق و دعاهای حقیقی را از باطن آنان کسب کرده و می‌کنیم، و آنها ادعیه و اوراد را به لفظ و کتاب جمع نکرده بلکه ادعیه و مناجات‌هایی است که از دل ظاهر شده و به

(۱) سوره اعراف، آیه ۲۰۵. پروردگارت را در دل خود به تضرّع و ترس یادآور، بی‌آنکه صدای خود بلند کنی.

(۲) سوره اسراء، آیه ۱۱۰. به هر نام که او را بخوانید، اسماء نیکو همه از آن اوست.

زبان تراوش کرده، و اگر تراوش قلب نبود آن اثر در الفاظ ظهور نمی یافت و فقط لقلقه لسان بود. و البته شایسته نیست کسی که جویای راه خدا باشد مانند بعض ظاهریین به لفظ آن ادعیه بچسبد و باطن و حقیقت آن را بگذارد و مثلاً دعای کمیل یا صباح و ابو حمزه و امثال آنها را فقط به لفظ اکتفا و از باطن آن دور بیفتد.

ما درون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را ما ظاهر را عنوان باطن و لفظ را نماینده قلب می دانیم و موقعی که عنوان باطن باشد بدان ترتیب اثر می دهیم و تنها لفظ اگر باشد اثری ندارد، بلکه آنچه بستگی به معنا داشته باشد برای آن اثر قائل هستیم. و چگونه بعضی به خود جرأت می دهند کسانی را که دم از محبت اهل بیت می زنند و خود را به آن بزرگواران منتسب می دانند، مورد لعن یا طرد آنها بدانند و تهمت تستن به این اشخاص بزنند؟ چون ما دل را به آن بزرگواران مربوط می دانیم، بلکه برعکس می گوئیم:

آن را که دوستی علی نیست کافر است گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش و اگر دقت بفرمایید بسیاری از ظاهریین روئے اهل سنت را دارند و نمی توان آنها را در خط امامت و تشیع دانسته و شیعه حقیقی نامید. صوفیه شیعه کاملاً ارتباط با امام داشته و در حاق پیروی امام و تشیع بوده و مورد لطف ائمه (علیهم السلام) بوده و کسی که آنها را بد بداند برخلاف فرمایش و منظور امام (ع) رفتار می کند.

اخبار ذمّ تصوّف را به واسطه تعارض با اخبار مدح یا باید ساقط بدانیم یا هر دو را ساقط دانیم و قانون تعارض را اعمال کنیم و حدیث من اعترف بحقوقنا لم يذهب في عقوبنا^۱ تصریح است به اینکه صوفیه دوستدار اهل بیت هستند و مورد عقوبت ائمه (علیهم السلام) نیستند، بلکه کسانی که ذمّ این صوفیه کنند در طریق عقوبت آنها می باشند. خوب است منصفانه در دعوی طرفین دقت فرمایید تا واضح گردد که تمام معتقدات ما مبتنی بر عقاید تشیع است. از تفصیل در جواب عذر می خواهم.

/والسلام علیکم.

(۱) کسی که معترف به حقوق ما باشد، نافرمانی ما نخواهد کرد.

یکی از غیرفقرا از تهران نامه نوشته و سؤالاتی نموده که مهمتر آنها این است که پیغمبر (ص) چون فرزند ذکور نداشت نسل او منقطع بود و آنها که خود را اولاد رسول می دانند از نسل آن حضرت نیستند، چون از طرف ذکور به حضرت نمی رسند بلکه به واسطه فاطمه زهرا (علیها السلام) به آن حضرت می پیوندند و حضرت شاه نعمت الله نیز به آن حضرت نمی پیوندند، ۲- با آنکه حلاج قریب ۸ سال در حبس بود، علت اینکه حضرت جنید از او دیدن نکرد و در محاکمه او شرکت نمود چه بود؟ ۳- عبارت حلاج حَسَبُ الْوَاجِدِ الْوَاجِدُ چه معنی دارد؟ ۴- شمس از مولوی پرسید بایزید بزرگتر است یا محمد. مولوی گفت آن حضرت را با بایزید چه نسبت است. شمس گفت پس چرا محمد (ص) گفت: مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ و بایزید گفت: سُبْحَانِي مَا أَعْظَمُ شَأْنِي. و سؤالات دیگر و جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

اول ذیحجه ۱۴۰۸ - ۲۵ تیر ۱۳۶۷

عرض می شود نامه سرکار رسید. انشاء الله سلامت و موفق بوده باشید. نامه و سؤالات مشروحی که نوشته اید جواب مشروح آنها مدت ها وقت شفاهی می خواهد و بیش از یک کتاب جواب کتبی آنها می شود. خوب است مفصل آنها را به کتب مربوطه مراجعه نمایند یا آنکه حضوری سؤال نموده که جواب اختصاراً داده شود. فقط چند قسمت آنها اختصاراً جواب داده می شود:

موضوع نسل حضرت رسول (ص) که مرقوم شده از حضرت نسلی باقی نماند، در زمان خود حضرت هم عده ای گفتند که چون حضرت فرزند ذکور ندارند نسل ایشان مقطوع و به اصطلاح آنها ابتر هستند، در جواب آنها سوره کوثر نازل شد و کوثر یعنی کثیر الخیر که به فاطمه زهرا (علیها السلام) تفسیر شده و لَيْلَةُ الْقَدْرِ هَمَّ كَيْفٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ است، اشاره به آن حضرت می باشد که می فرماید: پیغمبر ابتر نیست بلکه دشمنان او ابتر هستند. چنانکه از بنی امیه که هزار ماه فرمانروایی کردند نامی باقی نماند، ولی نام فاطمه (علیها السلام) الی الابد باقی است. و به اتفاق مسلمین نسل آن حضرت از فاطمه زهراء (سلام الله علیها) جاری شده و حتی مخالفین هم نتوانستند منکر شوند. چنانکه

حضرت عیسی بن مریم (ع) از طرف مادر از بنی اسرائیل بود و قضیّه مباحثه هارون با حضرت کاظم (ع) و مجاب شدن او در این مورد از این بابت است.

موضوع حضرت جنید و نرفتن به ملاقات حلاج در زندان و دفاع ننمودن از او نیز، بزرگان عرفان در آن زمان نسبت به حلاج از نظر عقیده شخصی دو دسته بودند: عده‌ای اعتراض داشته و جمعی طرفدار بودند. و حضرت جنید چون جامع ظاهر و باطن بود تفوه به کلماتی را که حلاج می‌گفت اجازه نمی‌فرمود، و مورد ملامت و بلکه اعتراض جنید بود و به اضافه بسیاری از اصحاب ائمه هدی (علیهم‌السلام) نیز گرفتار حبس و زندان خلفای زمان خود بودند و ائمه هدی از آنها ملاقات نمی‌فرمودند در صورتی که مورد لطف آن بزرگواران هم بودند، ولی حلاج به ظاهر مورد ایراد و اعتراض حضرت جنید بود، چون در گفتارهای خود حفظ ظاهر شرع نمی‌کرد و رویّه او برخلاف دستور جنید (قدّس سرّه) بود. عبارات و کلمات حلاج هم برای فهماندن به دیگران و عوام نبوده بلکه بسیاری از کلمات او را دیگران نمی‌فهمیدند. [عبارت حلاج] یعنی بس است برای کسی که یافته، توجه به یکی بودن حقیقت. و بنویسید در کجا ذکر شده تا عین عبارت آن دقت شود، چون گمان می‌کنم در عبارت تغییری باشد.

کلام بایزید هم از شطحیات بوده و بایزید را نمی‌توان با اشرف موجودات مقایسه کرد. آن حضرت اقیانوس مواجی بود که همه را احاطه کرده و همه چیز در وجود او گم بود، ولی بایزید ظرف کوچکی بود که اگر چند قطره اضافه در آن ریزش می‌کرد، بیرون از ظرفیت بود و کلمات شطح آمیز می‌گفت که دلیل نقص و کمی ظرفیت وجودی او بود؛ که علی (ع) به کمیل فرمود: *إِظْناً السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ*. محاکمه حلاج را هم خودتان از کتب مطالعه کنید تا بر جزئیات آن واقف شوید. نام کتبی را هم که خواسته بودید چون زیاد است شخصاً تحقیق کنید و از دوستان بپرسید. فرق بین گفته حلاج و فرعون هم مانند فرق بین کلام یک نفر فیلسوف و یک نفر جاهل خودخواه است. حلاج بدون توجه شخصی و با استغراق در محبوب خود گفت و فرعون با ادعای انانیت اظهار کرد. میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. سؤالات دیگر هم از مطالعه و مطالب بالا و کتب به خوبی روشن می‌شود. /والسلام.

امام جمعه اخیر الذکر نامه نوشته و سؤالاتی نموده بودند. جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۱/ع/۱۴۰۹ - ۶۷/۸/۱۰

۱. عرض می شود: هر موقع شخصی با خلوص نیت و حالت اضطرار به حضرت صاحب الامر (عج) متوسل شود ولو از طریق قلب باشد، درخواست او را اجابت می فرماید.

۲. توحید به اعتباری دارای سه مرحله است: اول آنکه در عالم وجود کارکن و فعالی غیر حق مشاهده نکند و در فعل او را شهود نماید که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، این را توحید افعالی می گویند. مرتبه بالاتر آنکه همه صفات پسندیده را از حق بداند و آنچه صفات حسنه مشاهده شود، شعاعی و رشه‌ای از فیض صفات حضرت حق بیند که: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، و این را توحید صفاتی گویند. و بالاتر از آن این است که در عالم وجود هستی‌ای جز هستی ذات حق نداند و نبیند و شهود نکند که لا هو الا هو که آن را توحید ذاتی گویند.

که یکی هست و هیچ نیست جز او وَ حَمْدُهُ لا اِلَهَ اِلاَّ هُوَ

۳. مراد از حرف که در حدیث کافی مذکور است، وجود ربطی است. چون در اصطلاح فلاسفه حرف دارای وجود ربطی است، و آنچه دارای وجود ربطی باشد منتسب به ذات حق است و از خود استقلال ندارد و وحدت دارد و کثرت در اسما است.

۴. عبارت دعای عرفه اشاره به جبر و تفویض و معنی امر بین الامرین است که هم عزم ما تحت سلطه قاهریت اوست و هم عدم آن مخالف با امریت است.

۵. برای ایمان و اطوار قلب به اختلاف استعدادات سلاک مراتبی ذکر شده که در بعضی متحد می باشد و در بعضی دیگر به اختلاف است، چنانکه در سلمان و اباذر رسیده که سلمان در درجه دهم از ایمان و ابی ذر در درجه نهم هستند که اختلاف درجه دارند، ولی از نظر اطوار قلب هر دوی آنها اطوار سبعة قلب را طی نموده‌اند. البته این جواب‌ها به طور خلاصه است که مشروح آن هم از همین مختصر معلوم می‌گردد.

یکی از دانشجویان ادبیات فارسی از تهران نامه نوشته و سؤالاتی نموده، جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۲۸ ربیع الاوّل ۱۴۰۹ - ۱۳۶۷/۸/۱۸

- عرض می‌شود نامه رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. درباره سؤالاتی که نموده‌اید حق این بود که شما که در تهران هستید حضوراً سؤال می‌نمودید، تا مفصل‌تر جواب داده شود. اکنون هم با اختصار جواب عرض می‌شود.
۱. یعنی خداوند آدم را مظهر تامّ خود خلق فرمود:
 - چو آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم
 ۲. حال بسط و قبض برای همه سلاک پیش می‌آید و باید در موقع قبض بیشتر به یاد خدا بود تا زودتر مرتفع گردد. و نفس چون علاقه به دنیا و مادیات دارد، در موقع تذکر، شیطان حال قبض را مسلط می‌کند تا سالک را منصرف کند.
 ۳. آیه ۶۷ سوره نحل: و اوحی ربّکَ اِلی التّخل، اشاره به وحی طبیعی و فطری است. یعنی خداوند در وجود او نهاده است که به کوه و درخت برای گرفتن خانه علاقه مند باشد، چون خانه‌های طبیعی آنها بیشتر در آنجاهاست.
 ۴. ذکر که انسان را به خدا نزدیک کند اعظم اسماء است و آن همان است که از دل باشد و در دل جای گیرد، و نافله شب هم موقعی مفید است که با یاد خدا در دل همراه باشد، بلکه هیچ عبادتی بدون حضور قلب قبول نیست، که لا صلوة الا بحضور القلب.
 ۵. خداوند لطیف است، زیرا موجوداتی را که بسیار کوچک است که به ذره بین هم دیده نمی‌شوند خلق کرده و خبیر است، که به همه حقائق و دقائق و رقائق آگاه است.
 - گر خوانمت از سینه سوزان شنوی و در دم نزنم زبان لالان دانی
 ۶. آنچه مشاهده می‌شود و به شهود فکری و قلبی می‌آید، اگر برای رهنما اظهار شود مانعی ندارد.
 ۷. حالات جذبه اگر بی اختیار باشد، اشکالی ندارد، ولی اگر به اختیار باشد صحیح نیست.

از خداوند توفیق‌تان را خواهانم. /والسلام علیکم.

شخصی از رشت نامه مفصلی نوشته که خلاصه‌اش این است: در خواب به ایشان قرآنی هدیه شده خیلی مُدَّهَب و زیبا و در یک صفحه بزرگ آن با تذهیب و خط درشت نوشته شده بود «یا علی». و بیدار که شدم قرآن را باز کردم، سورة الاعلی آمد. و نیز مدتی قبل حالم طوری بود که به محض شروع به نماز و تکبیر الاحرام جناب عزت علی را که در سال ۱۳۶۲ خدمت ایشان مشرف شدم، مشاهده می‌کردم که روی من نشسته مراقب نماز من هستند. و بعداً متوجه شدم که ایشان به اتفاق شما (حضرت آقای رضا علیشاه) در مقابل من هستید. و نیز یک روز صبح پس از نماز و اوراد، موقع زیارتنامه حس کردم که در صحرای سبز و خرمی مقابل یک چادر بزرگ ایستاده، پس از ادای سلام جوان زیبا و پرصلابت که لباس سفیدی برتن داشت با لبخند از چادر بیرون آمده فرمود علیکم السلام و رحمة الله و شروع به قدم زدن کرد. من بر جای خشک شدم و قادر به تکلم نبودم. چند روز بعد هنگام ادای سلام سوم، همان وضع پیش آمد و من بیحرکت شدم. آرزو دارم که این حال باز هم برای من پیش آید.

و نیز نوشته که من اطلاعاتی از فلسفه و عرفان دارم و عده‌ای از فقرا از من سؤالاتی می‌کنند، آیا اجازه می‌دهید که در حد اطلاعات خودم جواب بگویم؟ جوابی که به ایشان داده شد این است:

هو

۱۲۱

۲۶ جمادی الاولی ۱۴۰۹ - ۱۵/۱۰/۱۳۶۷

عرض می‌شود رقیمة سرکار واصل گردید. از حال محبت ایمانی و علاقه قلبی خوشنود شدم. از خداوند منان سلامتی و مزید عزت و حال محبت و توفیق‌تان را خواستارم. جوابی که دیده‌اید بسیار خوب و هدیه کلام الله همان ارتباط قلبی با خداوند است که با ولایت توأم است که پیغمبر فرمود: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِیْنِ کِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِی، کُنْ یُقْتَرَفَا حَتَّى یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ. که آن حضرت کلام الله ناطق است. مشاهده در نماز هم انشاء الله خوب و اشاره است به اینکه مؤمن باید از راهنما غفلت نکند و آنها را شفیع

قرار دهد، ولی در خود نماز جز توجّه به حق جائز نیست که: اَيَاكَ نَعْبُدُ وَايَاكَ نَسْتَعِينُ. و توجّه به غیر او نباید نمود. مشاهده صحرای سبز و خرم و جوان خندان و مُتَبَسِّم نیز بسیار خوب و برای این است که بفهمیم به کجا باید رو بیاوریم، لَا فِتَىٰ اِلَّا عَلٰی لَا سَيْفِ اِلَّا ذُو الْفَقَارِ. حَجَّتْ عَصْرٌ هَمَّ كَيْفَ غَايِبٍ مِنْ اَنْظَارِ اسْتَوَّاهُ جَلْوَهُ مَيِّ كُنْدُ، جَانِشِينَ عَلِيٍّ (ع) و مُصَدِّقٌ لَا فِتَىٰ اِلَّا عَلٰی مَيِّ كُنْدُ. امیدوارم خداوند نورانیتی عنایت فرماید که معرفت او به نورانیت برای ما دست دهد. مذاکره مطالب فلسفی و عرفانی در حدود اطلاعاتی که دارید و یقین داشته باشید که اشتباهی رخ ندهد مانعی ندارد. مزید توفیقتان را از خداوند خواستارم. / وَالسَّلَامُ عَلَيَّكَ.

یکی از فقرا از تاکستان نامه نوشته و سؤال کرده بودند که خلاصه آن این است که مرحوم آقای شهید در ولایتنامه (ص ۲۴۳) فرموده اند که «سالک دو یا سه نسبت دارد که نسبت بیعت و نسبت صحبت و تربیت و نسبت اجازه و ارشاد». و آیا سالک می تواند با سایر مشایخ سایر سلاسل رفت و آمد داشته باشد و در مجالس آنان شرکت کند یا نه؟ و در بعضی کتب نوشته اند که یک سالک خدمت چندین پیر و شیخ را از جان و دل پذیرفته و خرقة از آنان گرفت. و آیا خواب دیدن و زیارت مکرر مکه و مدینه منوره در خواب چیست؟ جوابی که داده شده این است:

هو

۱۲۱

۱۱ جمادی الثانی ۱۴۰۹ - ۶۷/۱۰/۲۹

عرض می شود نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم. موضوع سؤال اول که نموده بودید: ممکن است فقیری نزد یک نفر از مأذونین مشرف به فقر شده باشد و بعداً با دیگری مصاحبت داشته و خدمت و کسب فیض نموده باشد، سپس به وسیله بزرگ و مقتدا اجازه ارشاد و دستگیری به او داده شود. در سابق هم چون ارتباطات کنونی از قبیل تلگراف و رادیو و تلویزیون و غیر آنها نبوده، وسایل نقلیه سریع هم وجود نداشته که راهها به هم نزدیک تر گردد، و در شهرهای مختلف

غالباً به واسطه دوری از همدگر بی اطلاع بوده‌اند، از این رو گاهی بعضی مأذونین و مشایخ طریق که به بلاد بعیده مأمور می‌شدند، مجاز در تعیین مشایخ و گاه تعیین جانشین نیز می‌شدند که طالبین دسترسی داشته باشند، مانند حضرت سید معصوم علیشاه که ایشان از طرف حضرت رضاعلیشاه دکنی (قدس سرهما) مجاز در ارشاد و به ایران اعزام گردیدند؛ و در تعیین مأذون بلکه جانشین نیز مجاز شدند و حضرت نورعلیشاه اول را جانشین خودشان قرار دادند، و ایشان نیز حضرت حسین علیشاه اصفهانی را خلیفه خود قرار دادند و آن حضرت بعداً به هند خدمت حضرت رضاعلیشاه رفته به جانشینی ایشان نیز مفتخر گردیدند. و گاه هم به واسطه عدم ارتباط صوری، سلسله جاری می‌شد و تا چندی سلسله فرعی باقی بود، ولی در سلسله اصلی ارتباط حقیقی برقرار بود، از این رو ممکن بود یک نفر خدمت چند نفر از مشایخ رسیده باشد. یا آنکه بعضی مانند حضرت شاه نعمت‌الله در تحقیق مذاهب، به مذاهب مختلفه وارد شده و چون از آن سلسله چیزی درک نکرده بودند به سلسله دیگری وارد شدند؛ که ایشان سلاسل مختلف زمان خود را دیده و وارده شده و بالاخره دست ارادت در سلسله معروفیه اثنی عشریه به حضرت شیخ عبدالله یافعی دادند، که با این شرح جواب سؤال نیز معلوم می‌گردد. معاشرت با فرقه‌های مختلفه و رفتن به مجالس آنها مانعی ندارد، ولی جنبه موازین شرعیه و امور اختصاصی سلسله را مانند مصافحه باید حفظ کرد و بدگویی از افراد هم نباید نمود.

خواب دیدن بزرگان و همچنین اماکن متبرکه و زیارت مشاهد مشرفه اشاره به کار نیک و عمل خیری است که شخص در روز قبل از آن در بیداری انجام داده که ابتدا نتیجه و عکس‌العمل آن را در خواب می‌بیند و کامل آن را هم پس از مرگ مشاهده می‌کند و برای تشویق و ترغیب مؤمن است به انجام آداب و دستورات مقرر شرعیه و امور خیریه. امید است همواره موفق باشید. / والسلام علیکم.

روز پنجشنبه بیستم صفر ۱۴۱۰ اربعین حسینی، مطابق ۳۰ شهریور ۱۳۶۸ و ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۹ من در بیمارستان دانشگاهی هانور^۱ آلمان پس از عمل جراحی پروستات بستری بودم، آقای دکتر حسن شفیعیان و آقای میرونیس جعفری از تهران تلفن کرده و خواهش کردند به مناسبت روز اربعین نطقی کنم که در تهران توسط تلفن با نوار ضبط کنند و عصر در مجلس سوگواری حسینیہ پخش شود، من هم قبول کرده نطق زیر را در تلفن گفتم و در تهران ضبط کردند و آن این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ، السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَعَلَى جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَعَلَى أُمِّهِ وَأَخِيهِ وَعَلَى التَّشْعَةِ الْمَعْصُومِينَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. سلام بر شما آقایان فقرايي که امروز، روز اربعین در حسینیہ برای سوگواری مجتمع شده اید؛ من هم دلم آنجاست و به یاد شما هستم. زیارت اربعین بسیار مهم و محترم است و همه شیعیان بدان علاقه مند هستند، مخصوصاً فقرا که علاقه معنوی هم دارند، بیشتر باید بدان مقتید باشند. زیارت اربعین بسیار مهم و در حدیث رسیده است از امام حسن عسکری (ع) که از علائم ایمان پنج چیز است:

الصَّلَاةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ يَعْنِي نَمَازَ ۵۱ رَكَعَتِي كَمَا أَنَّ رَكَعَةَ ۱۷ رَكَعَتِ آن در روز واجب است و ۳۴ رَكَعَتِ مستحب؛ می فرماید یکی از علائم ایمان شیعه تقیّد به ۵۱ رَكَعَتِ نماز است. یکی هم تَغْفِيرُ الْجَبِينِ یعنی به خاک مالیدن پیشانی در موقع سجده ابتهال و سجده شکر، که مستحب است پیشانی و بلکه صورت را به خاک بمالند، یعنی ما در مقابل عظمت الهی خاکیم و با خاک یکسان هستیم. یکی هم التَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ یعنی انگشتر را در دست راست کردن که از علائم ایمان است، چون انگشتر اشاره به بندگی حق و حلقه عبودیت است و برای دست راست کردن خوب است؛ انگشتر را در دست راست کردن از علائم ایمان است. و یکی هم الْجَهْرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یعنی بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در نمازها، چون اهل سنت یا مقتید نیستند بسم الله را بگویند که غالباً حالا هم این طور هستند یا اگر

1) Hannover

گفتند، بسم الله را آهسته می‌گویند. در صورتی که در اخبار شیعه رسیده و فتاوی شیعه که بسم الله الرحمن الرحيم را ولو در نماز اخفاتی باشد یعنی نماز روزانه، مستحب است بلند بگویند. یکی هم زیارت اربعین که این پنجمین است. یکی از علائم ایمان زیارت اربعین است، یعنی زیارت حضرت سیدالشهداء در روز اربعین. حالا لازم نیست که در کربلا باشد، بلکه در هر جا باشد بخوانند و متوسل شوند، خداوند اجابت می‌فرماید. البته من خودم دو سه تا اربعین در آنجا مشرف بودم و در سایر اوقات [هم فقرا] در زیارت عاشورا و زیارت اربعین مقید باشند. و فقرای آنجا الحمدلله که امروز در این ساعت عصر مقید هستند حاضر بشوند، ذکر مصیبت بشود و متوسل بشوند، البته بسیار خوب است.

من به همه شما فقرا سلام و تسلیت عرض می‌کنم از راه دور، دلم با شماست و به یاد امروز هستم. خداوند به شما توفیق بدهد و زیارت شما را و توسلات شما را قبول بکند. از آقای واعظ محترم هم که از برادران من هستند و مورد علاقه که آقای واعظی باشند و همچنین از برادر محترم آقای حسینعلی کاشانی، از هر دو التماس دعا دارم و می‌خواهم که مرا در این روز یاد کنند. انشاءالله به سلامتی و خوشی مجدداً به زیارت فقرای آنجا نائل شوم، سلام مرا به ایشان هم برسانید. و به همه خدام آنجا، آنها که خدمت می‌کنند در چای آوردن و قهوه و غیر آنها، به همه آنها سلام برسانید و از همه التماس دعا دارم و توفیق همه را خواهانم. /والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

آقای محمد فردوسی از تربت حیدریه خیلی محترمانه نامه نوشته و راجع به معتقدات شیخ محیی‌الدین العربی و اظهار اینکه خود را خاتم‌الولاية المحمدیه خوانده، سؤال نموده بودند که جواب دادم و اظهار داشتم که شاید منظور ختم ولایت و جودی خودشان بوده، یعنی در مقام کمال معنوی خود به نهایت مقصود رسیدند و چون کسالت داشتم خیلی مختصر نوشتم. ایشان نامه مجددی در ۱۳۶۸/۸/۲۷ خیلی با احترام نوشته و تشکر کرده و ضمناً سؤال کرده بودند که همه موجودات مخلوق حقند، علت اینکه حشر و جاودانه بودن اختصاص به انسان دارد، چیست. و نیز راجع

به شیخ محی الدین نوشته‌اند که در کتاب عظیم فتوحات تصریح دارد که منظور خاتمیّت کلبیه است و به اضافه رؤیاهایی ذکر می‌کند که در تعبیر آنها تصریح می‌کند به خاتمیّت، و شیخ محمد خاکی معروف به شیخ مکی در کتاب الجانب الغربی سعی زیادی در تصحیح آنها نموده ولی نتوانسته تصحیح کند و اظهار تحیر کرده است.

هو

۱۲۱

عرض می‌شود رقیمة محترمه واصل گردید. سلامتی و موقّیت سرکار را از خداوند خواستارم. موضوع اختصاص انسان به جاودانه بودن برای این است که موجودات عالم ماده از هیولئی تا حیوانات از مقام مادّیت بالا نرفته‌اند و تجرّد ندارند، ولی هر کدام وارد مرحله انسانیّت بشوند در طریق تجرّد و جاودانگی وارد شده‌اند که عقیده فلاسفه مشاء همین است. ولی فلاسفه اشراقی متأخر مانند آخوند ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری و نظایر آنان معتقدند که روح نباتی و حیوانی نیز مجرد است و در صورت تجرّد اگر با همان حال، ترک مادّیت کنند تجرّد ضعیفی دارند و به همان اندازه طبق کمال خود مقامی دارند، چنانکه درباره شتر حضرت رسول (ص) و اسب حضرت سیدالشهداء (ع) و ناقه حضرت سجّاد (سلام الله علیه) اشاراتی رسیده است.

شیخ محیی الدین عربی و بعضی دیگر از مشایخ عرفان (رضوان الله علیهم) نظریه مخصوص و اصطلاحات خاصّ به خودشان دارند که سایر مشایخ آن رویه را نداشته، و بعضی در صدد توجیه آنها برآمده ولی مورد اعتراض بعضی دیگر واقع شده‌اند. بنابراین نظریه آنها مخصوص به خودشان است و قضیه فی واقعه و نظریه خاصّه است و نباید آنها را تعمیم داد و عقیده عمومی فرض کرد؛ چنانکه در میان علما هم بعضی افراد عقاید مخصوص و فتوهای اختصاصی داشته‌اند، مانند آنکه قرائت غیر المعضوب علیهم و غیر الضالین گفته‌اند و دیگران آن را رد کرده‌اند. و بعضی از میانه‌روها نیز مانند شیخ مکی جدّیت کردند که شاید نظریات را تلفیق یا نزدیک کنند ولی دیگران این طور نبودند. و اصطلاحات بعضی دیگر مانند شیخ علاءالدوله سمنانی مورد اعتراض بسیاری از

مشایخ است و مخصوصاً عرفای شیعه ردّ می‌کنند و طبق مذاق بزرگان عرفان نیست. به هر حال این قبیل اصطلاحات مخصوص به خودشان است که نباید تعمیم داد بلکه باید ذروه فی سنبله قرار داد. /والسلام علیکم.

پیامی است که به مناسبت عید نوروز ۱۳۶۹ نوشته شد که در حسینیه امیرسلیمانی از طرف من برای آقایان فقرا خوانده شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ یا مُدَبِّرَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ یا مُخَوِّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ حَوْلَ حَائِنَاتِنَا إلی أَحْسَنِ الْحَالِ.

امروز روز اول فروردین ۱۳۶۹ می‌باشد که خورشید به نقطه اول حمل و اعتدال ربیعی می‌رسد و طبق سنت دیرینه ایرانیان روز عید و جشن است که از قرون قدیمه قبل از اسلام مرسوم و معمول ایرانیان عید داشتن امروز است. و به حضور معصوم (ع) هم عرض کرده بودند و آن را تصویب فرمودند که مُعلی بن خنیس خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد و حضرت آن را تصویب فرمود، چون روز اول نقطه اعتدال ربیعی است. نهایت آنکه فرمودند که درین وقت هم به فکر خالق عالم و گرداننده آسمان و زمین و خورشید و ماه بوده، به یاد خدا باشند تا همین جشنی که او را ملّی می‌نامیم جنبه مذهبی نیز پیدا کند که در آن موقع به یاد حقّ بوده متوسّل باشیم و عرض کنیم: ای کسی که دل‌ها و دیده را زیر و رو می‌کنی، ای کسی که شب و روز در اختیار تو است و تو تدبیر آنها می‌کنی، ای کسی که سال و حال‌ها را تو برمی‌گردانی و خوب و بد می‌کنی، حال ما را نیز به بهترین حال برگردان. که در آن موقع نیز متوجه باشیم که همه چیز تحت اراده و اختیار حقّ است و همان‌طور که او شب را روز و روز را شب می‌کند، دل ما نیز در اراده و اختیار اوست و می‌تواند دل تیره و سیاه را صافی و روشن گرداند و همه جهان را نیز زیر و رو کند. پس به او توجه کنیم و گشایش کار خود را از او بخواهیم و دل را به محبت او خرم و شاداب نمائیم و از او بخواهیم همان‌طور که سردی و افسردگی و پژمردگی زمستان را می‌برد و جهان و زمین را خرم و درختان را سرسبز

می‌گرداند و از عالم مرگ و خاموشی خارج نموده خرم و شاداب می‌کند، دل ما را نیز به رحمت خود و آب مغفرت خود شاداب و سرسبز گرداند، که خود همین شادابی نباتات و اشجار و سرسبزی درختان مؤید و نشانه حشر است که خداوند ما را نیز پس از مرگ بدن مجدد حشر می‌کند و زنده می‌گرداند که طراوت بهار علامت حشر و نشر و دلیل زنده شدن مردگان طبیعت و احیای اموات است. پس شایسته است درین موقع که مردگان طبیعت و افسردگان نباتات و اشجار زنده می‌شوند و طراوت پیدا می‌کنند و سرسبز و خرم می‌شوند، ما به یاد حشر و نشر افتاده و به خداوند متوسل شویم و رو به سوی او برویم و چون روز اول حمل ابتدای نقطه اعتدال ربیعی است، مانند نباتات خرم و خوشحال باشیم و به یاد محیی اموات بیفتیم. از این رو این عید که مطابق روش طبیعت است بسیار مهم است و به همه تبریک عرض و امید دارم خداوند همه ما را منتبه ساخته به یاد خودش بیندازد و به ما توفیق بندگی و توسل عنایت فرماید. / فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی.

باز هم امام جمعه مذکور برای چندمین بار نامه نوشته و انشعابات سلسله نعمة اللّهیة و ارتباط شیخ معروف کرخی با حضرت رضا(ع) و یک رشته دیگر ارتباط معروف را با داود طائی سؤال کرده بودند. جوابی که داده شد این است:

هو

۱۲۱

عرض می‌شود رقیمة کریمه واصل گردید، انشاءالله سلامت بوده باشید. موضوعی که مرقوم شده، جواب آن در ضمن نامه گذشته عرض شده است. ما اجازه و نص سابق را نسبت به لاحق لازم می‌دانیم و با همین ترتیب رشته اجازه ما در سلسله نعمة اللّهیة مضبوط است. بعض سلاسل دیگر اجازه را لازم نمی‌دانند، فقط کمال و علم را یا خواب را کافی می‌دانند. و مرحوم آقای ذوالریاستین پس از آقای رحمت‌علیشاه شیرازی برای جدشان مدعی اجازه می‌باشند، ولی اجازه عین خط مرحوم آقای رحمت‌علیشاه

نیست و اجازه آقای سعادت علیشاه عین خط آقای رحمت علیشاه است، که سلسله ما به ایشان می‌رسد و مطلعین آن را از حیث خط و انشاء اقرب می‌دانند. مرحوم آقای صفی نیز در ابتدا ارتباط با جدّ آقای ذوالریاستین داشتند، ولی بعداً استنکاف نموده خود مدّعی شدند و نامه‌ای هم نوشتند که اجازه آقای سعادت علیشاه صحیح است و این انشعاب پیدا شد. ولی ما به آنها نیز احترام می‌گذاریم.

۲. در ورقه سلسله‌الاولیاء که از نظر تغلیب به این نام ذکر شده، همه مدّعیان و سلاسل مربوطه به آنان ذکر شده که از جنبه تاریخی و انشعاب‌های مختلفه جمع‌آوری شده است.

۳. شیخ معروف کرخی از دربان‌های حضرت رضا(ع) بوده و دو سال قبل از حضرت رضا(ع) رحلت فرموده، فقط اجازه ایشان از حضرت رضا(ع) بوده. و ما به ائمه هدی (علیهم‌السلام) تا حضرت حجة بن الحسن (عج) معتقد بوده و مشایخ بستگی به ائمه زمان خود داشته و معروف کرخی را جانشین حضرت رضا(ع) نمی‌دانیم، بلکه تربیت شده و مستفیض از مقام ولایت رضوی(ع) بود و سرّی سقطی هم تربیت شده نزد معروف، و جنید هم توسط سرّی تربیت شده، ولی مطیع و پیرو امام زمان خود بودند و جنید پیرو امام زمان خود امام حسن عسکری(ع) و بعداً هم تابع حضرت حجة(عج) بوده. ازین رو افتخار اثنی‌عشری داریم و منتظر ظهور امام زمان (عج) می‌باشیم.

و این هم که معروف را به داودطائی برسانند جنبه تربیت اولیه است که به داود و از او به حبیب عجمی می‌رسد، مانند یک نفر از مجتهدین که نزد چند نفر از اساتید و مجتهدین تلمذ نماید و بعداً نزد مرجع تقلید اکمل تکمیل تحصیل و درک مقامات علمی بنماید و اجازه اجتهاد از ایشان بگیرد، در سلسله تصوّف و عرفان نیز همین امور هست. و اگر کتب ما را مطالعه فرمایید جواب سؤالات معلوم می‌گردد و اگر حضرت‌تعالی که منصفانه و بی‌طرفانه در تحقیق مطالب هستید کاملاً دقت و مطالعه فرمایید جواب مطالب به‌خوبی واضح می‌گردد. ما نیز در این راه برای دفاع از حریم

دین مقدّس اسلام که جامع ظاهر و باطن است کوشا هستیم و بسیاری از بزرگان ما در این راه جان خود را فدا کردند. با آنکه این نامه تقریباً مفصل شد، ولی در عین حال مطلب به اختصار ذکر شد. والسلام علیکم و علی الصّالحین من عباده / فقیر سلطانه حسین تابنده گنابادی.

بیستم رمضان ۱۴۱۱ آقای حاج غلامرضا دهقانی متصدی دفتر تولیت مزار بیدخت از آنجا خواهش کرده برای شب احیاء که شب بعد است سخنرانی در تلفن بشود که در تکیه بیدخت منتشر گردد و من هم با آنکه وقت زیاد نبود، پذیرفته و شب بعد (شب یکشنبه ۲۱ رمضان، ۱۸ فروردین ۱۳۷۰) این سخنرانی را نمودم.

بسم الله الرحمن الرحيم

والصّلاة والسلام علی سیدنا و نبینا محمّد بن عبدالله رسول الله و علی خلیفته و وصیه المقتول والمستشهد فی هذه اللیلة المبارکة علی بن ابی طالب (ع) و علی آله و اولاده و لاسیما الأئمة الاحد عشر من وُلده (علیهم السلام).

امشب شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، شب شهادت مولی الموالی علی عالی (ع) است که جهان اسلام را به لرزه درآورد و مصیبت زده نمود. عظیم الله أجورنا و أجورکم بمصابنا بمولانا و روحنا فی جسدننا امیر المؤمنین علیه سلام الله.

مصیبت بزرگ اسلام شهادت امیر المؤمنین علی (ع) است که کمر اسلام را شکست و اسلام را عزادار کرد و ندای فرشته آسمانی را بین زمین و آسمان بلند نمود: قُتِلَ عَلِيٌّ المرتضى قُتِلَ ابْنُ عمِّ الْمُصْطَفَى تَهْدَمَتْ وَاللهِ اركانُ الْهُدَى وانفصمت العروة الوثقى قَتَلَهُ اشْقَى الاشقياء^۱. این ندای سوزناک به گوش دل همه صاحب‌دلان بلکه همه پیروان آن حضرت رسید و همه را منقلب کرد. و شکست بزرگ برای اسلام بود، چون این ضربت باعث

(۱) علی مرتضی کشته شد، پسر عموی مصطفی کشته شد، پایه‌های هدایت ویران شد و ریسمان محکم (الهی) پاره گشت. او را شقی ترین بدکاران کشت.

روی کار آمدن معاویه و بنی‌امیه که بزرگ‌ترین دشمن اسلام بودند گردید و اسلام را زیر و رو کرد. فقط قضیهٔ عاشورا و قیام حسین و شهادت آن بزرگوار بود که مانع پیشرفت آنان گردید و سبب منقرض شدن بنی‌امیه و هلاکت آنها شد. پس این دو امر برای اسلام نقطهٔ مقابل بودند، که اگر قضیهٔ شهادت علی (ع) به تنهایی بود خباثت بنی‌امیه خیلی بیشتر لطمه به اسلام می‌زد، و حسین (ع) که قیام کرد از انقراض و انهدام اسلام جلوگیری نمود. بزرگ‌ترین مصیبت و ضربتی که بر پیکر اسلام وارد شد، مصیبت شهادت علی (ع) بود که بنی‌امیه را جلو انداخت. ندای قتل علی به همهٔ عالم رسید، چون دل‌ها با علی مربوط بود و این ندای ملکوتی هم از حقیقت علی بلند شد، از این جهت همه شنیدند. زینب هم که دل او از همه آگاه‌تر بود، این ناله و ندای آسمانی را شنید. از منزل چند نفر را پشت سر هم به مسجد فرستاد که خبر بیاورند. هر که می‌رفت بر نمی‌گشت و با دیگران هم آواز می‌شد. خود زینب از پدر بزرگوارش ملاحظه می‌کرد که مبادا راضی نشود که او برود. و چون هر که می‌رفت بر نمی‌گشت، خیلی پریشان شد و صدای ناله و گریهٔ او بلند گردید. بعد یکی از زن‌های همسایه آمد و دلجویی داد، پرسید: چرا گریه می‌کنید؟ انشاءالله خبری نیست، هیچ چیز نیست. فرمود: مگر این صدای بین زمین و آسمان را نشنیدی که چه گفتند، فرمود: تو برو و خبرش را بیاور. آن زن رفت نزدیک مسجد که رسید، دید مسجد پر از جمعیت و همه‌ها ناله و شیون است و مُنْقَلَب است. یکی را از دم در صدا زد، گفت: چه خبر است؟ جواب داد: مگر خبر نداری علی را ضربت زدند، علی را کُشتند.

به شمشیر جفا سرور دین را کُشتند مرتضیٰ مرشد جبریل آمین را کُشتند
این ضربت بزرگ بر پیکر اسلام وارد آمد و اسلام را از مسیر خود منحرف نمود.
به قدری خون فوران داشت که نمی‌توانستند جلوگیری کنند. ضعف زیاد داشت و حالی هم برای علی نمانده بود. به دستور حضرت امام حسن (ع) گلیمی آوردند و حضرت را به روی گلیم گذاشتند و به طرف منزل بردند و نزدیک که رسیدند آفتاب طالع شد و بنا

به قول بعضی فجر صادق شروع کرد که اگر در نماز مستحبی بوده، اذان صبح شروع شد و اگر در نماز فریضه بوده، هنگام نزدیک شدن به منزل آفتاب طلوع کرد. حضرت خطاب کرده، فرمودند: ای صبح یا به قول فریضه خطاب به خود خورشید کرده، فرمود: ای صبح (یا ای آفتاب) شاهد باش که تاکنون طالع نشدی که علی را خوابیده ببینی. یعنی علی همیشه سحرها بیدار بود، بلکه دل‌های شب را تمام بیدار بود و تهجد و رازونیز داشت، و برای اینکه فرزندان و بستگان بیدار نشوند به خارج منزل می‌رفت که در بین درخت‌های خارج به تهجد مشغول شود. نزدیک منزل که رسید فرمود: برای اینکه فرزندان و اهل منزل ناراحت نشوند این چند قدم را من به پای خود می‌روم. صدای ناله و شیون فرزندان و کسان دیگر که در منزل منتظر بودند بلند شد و همه به شیون و ناله به صدا درآمدند و آن دو روزه بارعام برای عیادت داد. اطبا هم طبق دستور فرزندان آن حضرت و دیگران برای عیادت شرفیاب شدند و همه با افسوس و ناله اظهار یأس از معالجه نمودند. در آن روز و روز بعد بارها به تصریح اخبار شیعه و مُسند احمد حنبل می‌فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي یعنی پیش از آنکه من از میان شما بروم هر چه می‌خواهید از من پیرسید، ولی چون امیر شما خیلی ضعف دارد سؤال‌های خود را کوتاه کنید. آنها هم سؤال‌های خود را کوتاه کردند و جواب شنیدند.

بعداً حضرت قریب به غروب روز بیستم فرمود: چون ضعف زیادی دارم درها را ببندید. عده‌ای دور خانه علی طواف می‌کردند و گریه می‌کردند، چند نفر هم پشت در نشستند، گاهی گریه می‌کردند، صدای آنها به داخل می‌رسید، همه اهل منزل صدای آنها به گریه بلند می‌شد. گریه آنها که به خارج می‌رسید سبب می‌شد که همه همسایه‌ها بشنوند و صدای آنها به گریه بلند شود. یکمرتبه تمام کوفه به فریاد و شیون صدا بلند می‌کردند و همه گریه می‌کردند. علی (ع) شروع به وصیت فرمود. ابتدا وصیت عمومی فرمود، اوصیک یا حسن و جمیع و لدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله ربکم ولا تموتن الا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ^۱. سپس به فرزندان حسن و حسین و سایر فرزندان و مَنْ بَلَّغَهُ كِتَابِي، یعنی هرکس کتاب من به او می‌رسد، تمام دستورات اسلامی و اخلاقی و اجتماعی که برای همه لازم است فرمود. سپس دستور غسل و کفن و دفن خود را فرمود و فرمود در نماز بر من هفت تکبیر بگویید چون برای هیچ کس بعد از پیغمبر و من هفت تکبیر جایز نیست و بعد از من هم قائم ما که ظاهر شود به او هم هفت تکبیر باید گفت و مرا به همان پارچه‌ای که از پیغمبر و فاطمه زیاد آمده کفن کنید، و قبر مرا پنهان کنید که اگر بنی امیه غلبه کنند، نبش قبر خواهند کرد. در چند محل دیگر غیر از آنجا که مرا دفن می‌کنید یک محل در رَهَبه که یکی از مَحَالِّ کوفه است، یکی در خانۀ جُعدۀ، یکی در پشت شهر کوفه، یکی در مدینه جای قبر درست کنید و چند شتر و محمل بار کنید و صبح که شد بیرون و اطراف بفرستید که درک نکنند مرا در کجا دفن کرده‌اید.

وقتی جنازه مرا حرکت دادند، در هر جا گذاشتند، در پشت تپه‌ای که گذاشتند در آنجا سنگ سفیدی است، سنگ را بردارید، در آنجا قبر آماده‌ای است که نوح پیغمبر برای من مهیا نموده، مرا در آنجا دفن کنید. در این بین حال اغما برای آن حضرت پیدا شد، بعداً به هوش آمد فرمود الآن به خواب دیدم که پیغمبر (رسول خدا) و عمویم حمزه و برادرم جعفر به من فرمودند: عَجَلْ فَإِنَّا مُشْتَأِقُونَ إِلَيْكَ.^۲ یک مرتبه فرمود: إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.^۳ و روح مقدسش به عالم قدس پرواز و دنیا را ترک نموده، همه عالم را یتیم و عزادار نمود. یا علی، یا علی، یا علی...

این مصیبت بزرگ و داهیۀ عظمی را به همه برادران و سوگواران حاضر در آن حسینیه تسلیت عرض نموده و انتظار دارم مرا هم یاد نموده از دعا فراموش نکنند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

(۱) وصیت می‌کنم تو را ای حسن و همه فرزندان و خانواده‌ام و هرکس که دستورات من به او می‌رسد به اینکه تقوای خداوند و پروردگارتان پیشه کنید و اینکه مرگ شما به اسلام باشد.

(۲) بشتاب که ما مشتاق به تو هستیم.

(۳) سوره نحل، آیه ۱۲۸. خداوند با کسانی است که تقوی ورزند و کسانی که احسان می‌کنند.

بانو مریم الهی اهل کانادا که مسیحی بوده و اسلام آورده و توسط آقای یوسف مردانی مُشرف به فقر شده، نامه‌ای نوشته و اظهار خوشوقتی از تشرف به فقر کرده و درخواست نموده که آقای مردانی در کانادا بمانند. جوابی که نوشته شده این است:

هو

۱۲۱

۲۱ شوال ۱۴۱۱ - ۱۳۷۰/۲/۱۶ - ۶ مه ۱۹۹۱

سرکار خواهر ایمانی بانو مریم الهی

نامه شما که حاکی از احساسات درونی و عواطف ایمانی بود، رسید. از علاقه شما به وجهه ایمان خشنود و مسرور گردیدم. امید است سلامت بوده باشید و این علاقه و محبت ایمانی در ازدیاد باشد. و همان طور که یکی از ائمه ما (علیهم السلام) فرمودند: هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ که ثمره آن معرفت خدا و بندگان مقرب اوست، در ازدیاد باشد. و طبق آن به مصداق فرمایش مسیح (ع): لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتُ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُولد مَرَّتَيْنِ یعنی داخل مَلَكُوت آسمان‌ها نمی شود کسی که تولد ثانوی برای او دست نداده باشد. این تولد انشاءالله برای ما حاصل گردد و از میوه معرفت بهره مند شویم و طفل قلب زنده شده و او را رشد بدهیم، و آن تنها به مراقبه در یاد خدا و کوشش در توجه قلبی است، امیدوارم این حال برای ما پیدا شود. از اینکه برادر من آقای یوسف مردانی در آنجا موفق به بسط و نشر دستورات خدایی که از حضرت مسیح (ع) به پیغمبر ما محمد (ص) رسیده و به توسط دوازده نفر جانشینان او که حواریون خلف او می باشند منتشر گردیده، و آقای مردانی توفیق در خدمت به این امر مقدس و پیروی از دستورات آن بزرگواران یافته خوشوقتم، و توفیق شما و ایشان را خواستارم و چون ایشان در اینجا خانواده و بستگان دارند و باید به آنها نیز رسیدگی کنند، از این رو توقف زیادتر در آنجا برای ایشان میسر نیست. سلام مرا به ایشان و به شوهرتان و سایر دوستان برسانید، مرا نیز از دعا فراموش نکنید. / والسلام علیک ورحمة الله.

پیامی است که به واسطه کسالت و نرفتن به حسینیه امیر سلیمانی در روز یکشنبه یازدهم ذی‌قعدة ۱۴۱۱ مطابق پنجم خرداد ۱۳۷۰ به آقایان فقرا داده و در آن روز توسط فرزندی حاج علی تابنده در مجلس خوانده شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدمت برادران محترم ایمانی و اخلاء روحانی سلام و تبریک این عید سعید تولد حضرت رضا(ع) عرض و از خداوند متان توفیق و سعادت همه را در پیروی از دستورات آن بزرگوار و سایر ائمه اثنی عشر (علیهم‌السلام) خواستار و امیدوارم ما را بر ولایت علی و یازده فرزند او زنده بدارد و بمیراند و حشر گرداند. ما ایرانیان مخصوصاً خراسانیان به آرامگاه آن حضرت و مرقد مطهرش افتخار می‌کنیم که خاکبوس آن می‌باشیم، از این رو باید روز تولد آن حضرت را عید بگیریم و شادی کنیم.

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
از این رو این روز سعید را به همه ایرانیان مخصوصاً شیعه و بالخصوص فقرای نعمت‌اللّهی گنابادی که انتساب معنوی نیز دارند، تبریک عرض دارم. ولی متأسفانه که به واسطه کسالتی که چند روز مرا در بیمارستان بستری نمود و اکنون هم عوارض آن باقی است، توفیق سعادت زیارت برادران و حضور در آن جلسه بهشت آیین را که مورد عنایت بزرگان است، ندارم و از همه برادران درخواست دعا دارم که شاید مرا بیخشند و عفو کنند.

امید است از آنانکه طاعت کنند که بی‌طاعتان را شفاعت کنند
و امروز برای فقیر افتخار دیگری نیز می‌باشد که اجازه و فرمان فقیر از طرف پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح‌علیشاه (قُدس سره‌العزیز و طاب مرقده) در مثل امروزی صادر شده و سپس فرمان حرکت به مکه و تشریف حج صادر گردیده و دو روز بعد یعنی ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۶۹ عازم اولین سفر بیت‌الله الحرام گردیدم. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته/فقیر سلطان‌حسین تابنده رضا‌علیشاه.

آقای حاج غلامرضا دهقانی متصدی دفتر مزار بیدخت یک روز قبل از عید غدیر خواهش کردند که نطقی درباره عید انجام شود و به توسط تلفن و بلندگو در مزار بیدخت و تکیه پخش گردد و من با آنکه کسالت و تنگی نفس هم داشتم به واسطه اصرار ایشان قبول کرده و یادداشت زیر را نوشتم و در شب دوشنبه ۱۸ ذیحجه مطابق دهم تیرماه ۱۳۷۰ به وسیله تلفن گفتم و در تکیه بیدخت توسط تلفن و بلندگو پخش شد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بَوْلَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع). عید سعید غدیر خم را که بزرگ ترین عید مذهبی شیعه و نخستین روز ظهور ولایت است، به همه افراد شیعه مخصوصاً فقرای نعمت‌اللّهی گنابادی تبریک عرض و از خداوند منان خواستارم که به همه ما توفیق توکل و تمسک به ذیل ولایت را عنایت فرماید.

روز عید غدیر روزی است که پیغمبر اکرم علی (ع) پسر عم خود را که پیشقدم تر از همه در اسلام بود، به جانشینی خود تعیین و مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ فرمود. علی (ع) نخستین فردی است از مردان که دعوت پیغمبر را پذیرفت که خودش فرمود: السَّابِقُ خَمْسٌ: أَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ وَ سَلْمَانَ سَابِقُ الْفَرَسِ... وَ بِلَالٌ سَابِقُ الْحَبَشِ وَ خَبَابٌ سَابِقُ النَّبَطِ وَ صُهَيْبٌ سَابِقُ الرُّومِ. یعنی من پیشقدم تر عرب هستم و معلوم است که پیشقدم تر از عرب کسی نیست. پس او پیشقدم اسلام است و سلمان پیشقدم زبان فرس و ایران است و بلال سابق حبشه و خباب پیشقدم قبائل نبط است که کولی‌ها باشند و صهیب پیشقدم روم است، چون مملکت شام جزء کشور روم بود. آن حضرت پس از خدیجه مادر مؤمنین (علیها السلام) نخستین فردی بود که در جلسه دعوت آن حضرت به اسلام ایمان آورد و در دعوت سوم که حضرت رسول بیان دعوت فرمودند و او در هر سه دعوت پذیرفت، حضرت رسول نیز دعوت او را پذیرفتند و او را وصی خود نیز فرمودند.

در حَجَّةُ الْوِدَاعِ که سال دهم از هجرت بود، موقعی که حضرت در منی توقف فرموده بودند، جبرئیل نازل شد و از طرف خداوند پیام آورده اشاره به رحلت حضرت نموده و عرض کرد: خداوند می‌فرماید تو رفتنی هستی و باید علی را به جانشینی خود

تعیین نمایی. به جبرئیل با این مضمون فرمود که چون علی در جنگ‌ها کشتار زیاد از اعراب نموده بیشتر اقوام عرب از او دلتنگ و کینه دارند، و این امر ممکن است در بین مسلمین ایجاد اختلاف و تشنج نماید، مگر آنکه خداوند حفظ کند و خودش ما را محفوظ نگاهدارد. برای بار دوم مجدّد جبرئیل نازل شد و همین دستور را عرض کرد و همان جواب را فرمود. بالاخره پس از مراجعت از سفر حجّ در کُرَاعِ الْعَمِيمِ که یکی از منازل راه نزدیک جحفه است با تأکید عرض کرد: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^۱ یعنی ای پیغمبر آنچه را بر تو از طرف خداوند نازل شده به مردم برسان و اگر کوتاهی کنی رسالت خود را به خلق نرساندی، و خداوند ترا از دشمنان و مردم حفظ می‌کند. این آیه شریفه که نازل شد، چون هم تأکید در رساندن پیام و هم وعده حفظ از خلق بود، تصمیم به رساندن گرفت و فوراً حرکت کرده، دستور داد کسانی که جلو هستند برگردند و عقب ماندگان هم تعجیل کنند. و در محلی که سنگابه‌ای بود که آب باران در آن جمع می‌شد و آن را "غدیر خم" می‌گفتند و تقریباً دو میل تا جحفه فاصله دارد، توقف فرمود. و دستور داد که همه مسافری در آنجا بایند و همه توقف نموده و در سایه چند درخت که بود منزل گزیدند. و دستور فرمود جهازهای شتران را جمع کرده روی یکدیگر نهادند. و بلال به اشارت حضرت رسول (ص) ندا کرد: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ وَكُفْتُ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ که اعلام نماز است. سپس پیغمبر بر جهاز شتران بالا رفته و شروع به خطبه مفصل فرمود که تقریباً سه ساعت طول کشید. ابتدا کارهایی را که درباره هدایت امت انجام داده و راهنمایی‌هایی که فرموده به عنوان پرسش و استفهام تقریری بیان و در هر کدام آنچه را از طرف خداوند تبلیغ فرموده ذکر و همه تصدیق نموده عرض کردند: بلی تو کوتاهی نفرموده‌ای.

سپس عرض کرد: اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟ خدایا آیا من تبلیغ کردم؟ آنگاه علی را احضار فرموده به بالای جهازها خواند، سپس با دست مبارک خود زیر بازوی علی را گرفته و

(۱) سوره مائده، آیه ۶۷.

بلند کرد، به طوری که موی زیر بغل پیغمبر و علی پیدا شد. چون سابقاً معمول بود در آستین پیراهن زیر بغل باز بود. آنگاه شروع به ذکر مدایح و صفات حمیده علی نمود و فرمود آیا من اولی به شما از خودتان نیستم؟ از اطراف گفتند: چرا. سپس فرمود: خداوند خبر داده که رفتن من نزدیک است و باید کسی را برای جانشینی خود تعیین کنم. آنگاه همه شروع به گریه کردند و مدتی به واسطه گریه آنها حضرت ساکت بود. آنگاه دست علی را که در دست داشت، فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، هر که من مولا و آقای او هستم، علی مولا و آقای اوست.

زان سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هرکس را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولی آنکه آزادت کند	بند رقیّت ز پایت واکند
چون به آزادی نبوت هادی است	مؤمنان را زانبیا آزادی است

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ، وَ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ.^۱ سپس به امر حضرت رسول چادری برای علی زدند و همه مردها به امر حضرت رسول به علی به نام امارت مؤمنین تهنیت گفتند و بیعت به خلافت پیغمبر نمودند. اول کسی که با علی به خلافت پیغمبر بیعت کرد عمر بن الخطاب بود که از نزدیکان و از سران صحابه بود، که دست علی را گرفت و سلام به خلافت نموده گفت: بَخِ بَخِ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، یعنی به به بر تو (بَخِ بَخِ مُعَرَّبٌ بِهِ بَهْ اسْت) که امروز مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی گردیدی. سپس مردها آمدند و بیعت کردند آنگاه علی به خیمه مادر مؤمنین ام سلمه تشریف برده، ابتدا به دستور پیغمبر اُمّهات مؤمنین برای تهنیت رفتند، سپس زنان دیگر که بودند تهنیت خلافت عرض کردند. و در این روز آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا^۲ نازل گشت.

(۱) خدایا هر که دوست او بود، دوست بدار و هر که دشمنی او کرد، دشمن بدار و هر که او را یاری کرد، او را یاری کن. و کسی که از یاری او دست کشید، دست از یاری او بازدار. و حق با اوست هر جا که باشد.
(۲) سوره مائده، آیه ۳. امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را دین شما برگزیدم.

لذا امروز که عید سعید غدیر خم می باشد بزرگ ترین اعیاد مذهبی ما محسوب می گردد. و باید به شکرانه بروز نعمت ولایت و اینکه توفیق تمسک به ذیل عنایت آن حضرت کرامت فرموده شاگرد باشیم و جشن بگیریم.

لیک برگوید هر دم شکر آب بر زبان چون گلستان خوش خضاب فقیر این عید سعید را به همه افراد شیعه، مخصوصاً برادران ایمانی فقرای نعمت الهی تبریک عرض و توفیق تمسک به ذیل ولایت برای همه مسألت دارم. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

آقای حاج غلامرضا دهقانی متصدی مزار بیدخت در روز شنبه ۱۲ رجب المرجب ۱۴۱۲ مطابق ۲۸ دیماه ۱۳۷۰ و هجدهم ژانویه ۱۹۹۲ خواهش کرد که شب بعد (شب یکشنبه تولد حضرت مولی علی) سخنرانی در تلفن شود و چون خیلی کسل و ضعف زیادی داشتم و وقت زیادی هم نبود یادداشت های زیر را در تلفن گفتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على خير خلقه محمد(ص) و على خليفته بلانصل امير المؤمنين علي بن ابي طالب و اولاده الطاهرين. امشب شب سیزدهم رجب المرجب تولد حضرت مولی الموالی علی عالی علیه السلام است.

اسدالله در وجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

در تولد آن حضرت اختلافی نیست که در سیزدهم رجب سی امین سال تولد حضرت رسول(ص) اتفاق افتاده است. آن حضرت چهارمین فرزند ذکور حضرت ابی طالب(ع) می باشد. فرزند بزرگش طالب و بعداً عقیل سپس جعفر و چهارمین فرزند او علی عالی(ع)، که هر کدام ده سال از برادر بعدی خود بزرگتر بود. فاطمه بنت اسد مادر آنها مورد لطف حضرت رسول(ص) بوده و آن حضرت او را مانند مادر خود دانسته و خطاب می کرد. چون پس از مادر و پدر و جد پدری تحت حضانت و تربیت

ابی طالب و فاطمه بود.

فاطمه موقعی که نزدیک وضع حمل او بود به زیارت خانه کعبه وارد مسجد شد و سر خود را به دیوار خانه گذاشته، مناجات می کرد و با خدای خود راز و نیاز داشت و از او درخواست داشت که حمل او را به خوبی و باسعادت داشته و مُتولّد نماید، ولی هنوز تاریخ وضع بر او مجهول بود. در این بین ناگهان دیوار خانه شکافته شد و مانند اینکه کسی او را وادار کند که داخل خانه شود و او هم بی اختیار داخل خانه شد و دیوار خانه به هم بر آمد و بسته شد.

کسانی که در داخل مسجد الحرام متوجه شدند که فاطمه به درون رفته و در بسته شده، هراسان کلیددار را خواستند که در را باز کند. موقعی که آمد هر چه جدّیت کرد و کلید گذاشت نتوانست در را باز کند. خیلی پریشان شد. خبر به حضرت محمد (ص) و ابی طالب (ع) رسید. به مسجد الحرام آمدند و دور خانه با دیگران مجتمع شدند. هر چه جدّیت شد کلیددار نتوانست در را باز کند. همه ناراحت و پریشان و گریان شدند و سه شبانه روز طول کشید. حضرت محمد (ص) و حضرت ابی طالب به درگاه خدا نالان و استغاثه می کردند. دیگران هم مضطرب و نالان بودند. درین بین ناگهان نوید رحمت و بشارت رسید و در خانه به خودی خود باز شد و فاطمه بنت اسد از داخل خانه بیرون آمد و فرزندی به قنداقه پیچیده در بغل داشت، فریاد شادی و خوشحالی و شکرگزاری پدر و حضرت محمد بلند و دیگران هم خوشحالی می کردند.

اسدالله در وجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

فاطمه با خود لباس بچه و قنداقه و لوازم پیچیدن طفل نداشت و کمک کاری هم با او نبود. عجباً موقعی که بیرون آمد، طفل را پیچیده و در بغل داشت گویا بهشتیان کمک نموده او را با آب کوثر و لوازم بهشتی تمیز کرده و پاک و پاکیزه به دست فاطمه داده بودند. و او با خرّمی و خوشحالی با فرزند والا گهر خود از درون خانه بیرون آمد البته کسی که به او متوسّل شود از سختی های روزگار رهایی می یابد.

در بسته نماند برخ باعث ایجاد رخ هرکه بخاک ره آن دلبر بنهاد

از قید غم و غصه دوران شود آزاد اندیشه کجا باشد از قید ملامت
 به محض بیرون آمدن از خانه کعبه محمد (ص) دست جلو برد و آن گهواره بهشتی
 را گرفت. او سر به سجده گذاشته کلام آسمانی قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ^۱ را تلاوت نمود و
 ابوطالب هم او را گرفت و نام او را حیدر گذاشت. در این بین ندایی رسید و پیغمبر
 فرمود نام او را علی که مُشْتَقٌّ از "علی اعلی" است بگذارید و آن روز را بانهایت خرمی
 و خوشحالی و جشن به سر رسانیدند و همه حاضرین بلکه همه اهل مکه در حقیقت
 جشن گرفتند.

ما این عید سعید را به همه دوستان آن حضرت و شیعیان علی (ع) تبریک عرض
 نموده و توفیق پیروی و تمسک به ذیل عنایت آن حضرت را خواستاریم و در خاتمه
 به این چند بیت که یکی از دوستان بانهایت علاقه سروده خاتمه می‌دهیم:

دلا باید به هر دم یاعلی گفت	نه هر دم بل دمادم یاعلی گفت
به صدق دل همیشه یاد او کرد	به هر پیچ و به هر خم یاعلی گفت
دمی که روح در آدم دمیدند	زجا برخاست آدم یاعلی گفت
چونوح از موج طوفان ایمنی خواست	توسل جست و هر دم یاعلی گفت
زبطن حوت یونس گشت آزاد	زبس در ظلمت یم یاعلی گفت
عصا در دست موسی اژدها شد	کلیم آنجا مُسَلَّم یاعلی گفت
نمی شد زنده جان مرده هرگز	یقین عیسی بن مریم یاعلی گفت
رسول الله شنید از پرده غیب	ندائی آمد آن هم یاعلی گفت
نزول وحی چون فرمود سبحان	ملک در اولین دم یاعلی گفت
علی در کعبه بردوش پیمبر	قدم بنهاد آن دم یاعلی گفت
بفرقش کی اثر می کرد شمشیر	گمانم ابن ملجم یاعلی گفت

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(۱) سوره مؤمنون، آیه ۱. به تحقیق که مؤمنان رستگار شدند.

یکی از فقرای ملایر سؤالاتی کرده و جواب ذیل نوشته شد:

هو

۱۲۱

- عرض می‌شود: نامه سرکار رسید. سلامتی و توفیقتان را از خداوند خواستارم
جواب مطالبی که سؤال شده، به‌طور اختصار عرض می‌شود:
۱. تقلید در امور شریعتی باید از مراجع تقلید بشود.
 ۲. سؤالات فقری از افراد بصیر و کسانی که مأذون در سلسله باشند بشود.
 ۳. فقیر اگر در حال مراقبه باشد و توجه کامل به حضرت حق داشته باشد حالاتی برای او دست می‌دهد و گاه هم بعضی افراد که کاملاً مراقب و جهة غیبی باشند، حالت بیخودی برای آنها دست می‌دهد و خلسه و کشف و شهود در این حال است، ولی عمومیت ندارد.
 ۴. ما در امور فقری و مذهبی و دینی مخصوصاً راهنمایی فقری اجازه را شرط می‌دانیم، ولی بعضی لازم نمی‌دانند و بعضی هم به اشتباه دعوی راهنمایی می‌کنند، از این رو اختلاف و انشعاب پیدا شده است.
 ۵. تجلیات غیبی و جلوه الهی برای همه کس و هر درویش پیدا نمی‌شود، بلکه سعی و کوشش و همت در تذکر و توجه است که باید منتظر عنایت غیبیه شد.
ای بیخبران غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید
 ۶. عنایت غیبیه بسته به لیاقت سالک و اجازه راهنماست.
 ۷. تجملات دنیویّه و یا ساده بودن بسته به حالات سالک راه خداست و از راه حلال هیچ مانعی ندارد. آیه قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ،^۱ و نیز فرموده‌اند: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا.^۲ رویت افراد بزرگان نیز با همدگر فرق دارد و رویت علی (ع) منحصر به خود آن حضرت است و حسن و حسین (علیهم‌السلام)

(۱) سوره اعراف، آیه ۳۲.

(۲) سوره مؤمنون، آیه ۵۱.

دارای تجمل بسیار بوده، از حیث لباس و مرکوب و غیر آنها کاملاً مجلل بودند و ضیافت‌های مفصل می‌دادند، و بلکه امام حسن (ع) دارای مضیف و مهمانسرای مجلل بوده و هر روز افراد زیادی در سر سفره آن حضرت بودند. و رویه علی (ع) اختصاص به خود آن حضرت داشت و سایر ائمه (علیهم‌السلام) این طور نبودند و لازمه درویشی هم ساده زیستن کامل نیست، بلکه لازمه آن بی‌قید بودن و بی‌علاقه بودن نسبت به امور مادی است و هرچه از راه حلال باشد می‌پذیرند ولی حرص به دنیا نداشته، بلکه کاملاً بی‌علاقه بودند. خداوند به ما توفیق پیروی از صفات حسنه مولی علی (ع) عنایت فرموده و بی‌علاقه به دنیا فرماید. /والسلام علیک.

آقای محمدعلی خاقانی راجع به شیطان سؤال کرده بودند، به این مضمون که شیطان مردود که بشر را اغوا می‌کند، عمر او چقدر است و آیا خودش زنده است یا فرزندی دارد و اینها چطور در تمام عالم و همه اعوام بشر را گمراه می‌کنند و آیا این خلاف عدالت نیست که خداوند به او آزادی بدهد که افراد بشر را گمراه کند و آیا خود او زنده است و در همه جا در بشر نفوذ دارد یا اخلاف او در وجود افراد بشر هستند و نفوذ دارند. جوابی که به اختصار داده شد این است:

هو

۱۲۱

سوم ذی القعدة الحرام ۱۴۱۲ - ۱۳۷۱/۲/۱۴

خدمت آقای محمدعلی خاقانی سلمه‌الله عرض می‌شود نامه سرکار رسید، انشاءالله سلامت و موفق بوده باشید. موضوع شیطان مرقوم شده، برای اختصار در نامه عرض می‌شود مجرّادات که بدون حلول در ماده هستند دو قسمند: ملکوت علوی و ملکوت سفلی که هر دو مجرّد و غیرمادی هستند. شیطان به اصطلاح عرفا از ملکوت سفلی است و اینها خارج از زمان و مکان هستند. در وجود انسان هم، قوه عاقله نماینده ملکوت علوی و مخیله نماینده ملکوت سفلی است که شیطان هم در وجود انسان از این طریق عمل می‌کند و بر اثر آنها اعمال و رفتار انسان نیز ناپسند می‌گردد، که حتی در اخبار رسیده که شیاطین بسیاری بر بشر، هجوم می‌آورند، چنانکه فضیل بن یسار از حضرت

صا‌دق(ع) روایت کرده: إِنَّ الشَّيَاطِينَ أَكْثَرُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الزَّنَائِرِ عَلَى الْلَّحْمِ، یعنی شمار شیطان‌ها که به مؤمن حمله می‌کنند بیشتر از زنبور‌هایی هستند که به طرف گوشت حمله می‌برند. خداوند هم با عدالتی که دارد بشر را وادار به فساد و خلاف نمی‌کند، بلکه عقل و اراده به او عنایت می‌کند و به او اختیار می‌دهد تا امور را بر وفق اراده خود انجام دهد و راه نیک و بد را نشان می‌دهد. وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ.^۱ و بر اثر دادن این قوا، خود بشر راه سعادت یا شقاوت را برمی‌گزیند: فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.^۲ شیطان هم وجود مجرد و غیرمادی است و خارج از زمان و مکان است، بنابراین تحت تأثیر زمان واقع نمی‌شود که گمان کنیم عمر طولانی دارد یا در مکان معینی است، چنانکه قوه خیالیته خودمان در یک آن، عالم را سیر می‌کند و احتیاج به زمان و مکان ندارد. و همان‌طور که قوه مخیله وجود خود ما در همه جا نیک و بد سیر می‌کند و حتی تمرّد از امر روح و نفس خودمان می‌نماید، شیطان هم عاصی و متمرد از امر حق است. البته خداوند می‌تواند در مقام احدیت او را نیز مطیع قرار دهد، ولی برای اینکه در این عالم قوای خیر و شر وجود داشته باشد به او اراده و اختیار داده که آزاد باشد و خیر و شر ایجاد شود. و چون به بشر هم عقل و اراده داده که خودش راه خیر و شر را تشخیص دهد و انتخاب کند، از این رو خلاف عدالت نیست. جواب مطلب مرقوم سرکار به اختصار عرض شد، انشاءالله مورد قبول واقع گردد. والسلام علیکم وعلیٰ آله و سلم سلطانحسین تابنده.

فق‌رای بیدخت توسط حاج آقا غلامرضا دهقانی خواهش کردند که در عاشورای سال ۱۴۱۳ در ذ‌کر کربلا سخنی در تلفن بگویم و من هم پذیرفته، ساعت چهار صبح روز شنبه عاشورای ۱۴۱۳ مطابق ۱۸ تیر ۱۳۷۱ تلفنی سخنرانی زیر را نمودم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسول الله محمد بن عبد الله وعلى آله آل الله. أَلصَّلوةُ

(۱) سورة بلد، آیه ۱۰. و دوراه پیش پایش گذاشتیم.

(۲) سورة كهف، آیه ۲۹. هر که بخوهد ايمان بياورد و هر که بخوهد كافر شود.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَأَنَاخَتْ بِرِخْلِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ اِبْدَاءً مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكَ. السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ. يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظَّمْتَ الرَّزِيَّةَ وَ جَلَّتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. عَظَّمَ اللَّهُ أُجُورَنَا وَ أُجُورَكُمْ بِمُصَابِنَا بِسَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بزرگ مصیبت و سترگ اندوه و غمی است که دل‌های دوستان و علاقه‌مندان حسین را فرا گرفته و آنها را مصیبت‌زده و عزادار نموده است. یاران حسین هم سرمشق عشق و فداکاری بودند. بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي يَا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ وَ اِنْصَارِهِ.

این حادثه عظیمه سراپا فداکاری و جان‌نثاری را می‌رساند و نمایش بزرگ و ارجوزه‌همت و جوانمردی است که در جهان آفرینش بی‌نظیر و عقول عقلا در آن باره حیران است. هریک از یاران حضرت نمونه و سرمشق بزرگ عشق و جانبازی بودند که باید از آنها سرمشق گرفت. از جمله عابس بن شیب شاکری از مجذوبین و سالکین جانباز حسین بود که با غلام خود شوذب در گفتگو بودند که کدامیک زودتر به رزمگاه بروند و جان را فدا کنند. در میدان نبرد هم عابس برای آنکه زودتر به مقصود برسد و جان را فدا کند، لباس رزم را از تن درآورد و آنها را ترک کرد که فقط لباس عادی معمولی را به تن داشت. از او پرسیدند که چرا لباس جنگ را از تن درآوردی و در نبردگاه به وضع عادی بیرون آمدی.

پس گفت که دیده تو کور است رخسار حسین در حضور است

تا هست نظر به روی یارم کی باک ز تیر و تیغ دارم

این همان معرفت به نورانیت و مشاهده رخسار یار بی‌پرده و دور از اغیار است. حضوری گرهمی خواهی، از او غافل مشو حافظ. و این حال برای همه عاشقان کوی حسینی بود که از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نداشتند. فرزند عزیزش علی‌اکبر با اصرار زیاد پدر را راضی کرد و از مادر با الحاح بسیار برای فداکاری خود اجازه گرفت:

رقص رقصان از نشاط باختن منبسط از کیسه را پرداختن

و با نهایت شوق و مانند قاسم بن الحسن مرگ برای او از عسل شیرین‌تر بود. پس

از شجاعت‌هایی که همچون عموی بزرگوارش عباس بروز داد، خدمت پدر و مولایش برگشت و عرض کرد: پدرجان تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا در تعب دارد. حضرت در پاسخ فرزند عزیزش انگشتر یا زبان خود را در دهانش گذاشت.

مهر آن لب‌های گوهرپاش کرد تا نیارد سرّ حق را فاش کرد
هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

علی به پدر بزرگوارش عرض کرد: پدرجان لب‌های شما از دهان من خشک‌تر است. حضرت فرمود: برو به میدان، امیدوارم به زودی از دست جدّ بزرگوارت سیراب شوی. این از نظر ظاهر شاید نزد بعضی دعای ناپسند و مورد غضب باشد، ولی برعکس عین لطف و مرحمت بود و رضایت حضرت را از او می‌رساند. طولی نکشید که از اسب به زمین افتاد و پدر بزرگوارش را بالای سر خود، درخواست نمود. حضرت بالای سرش تشریف آورد. عرض کرد: پدرجان الآن جدم بالای سرم حاضر و دو جام آب آورد: یکی را به من عنایت فرمود و یکی را هم منتظر است که به شما بدهد. آن حضرت صیحه‌ای زد و سر او را در دامن خود گرفت. در همان حال علی جان را به جانان تسلیم نمود.

سایر اصحاب و اقربا نیز هر کدام مجسمه فداکاری و عشق و گذشت بودند تا نوبت به خود حضرت رسید. آخرین دعایی که حضرت در آن روز به درگاه الهی عرض کرد این بود: اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ شَدِيدِ الْمِحَالِ غَنَى عَنِ الْخَلَائِقِ عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ قَرِيبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ سَابِغُ النِّعْمَةِ حَسَنُ الْبَلَاءِ قَرِيبٌ إِذَا دُعِيََتْ مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ مُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ شَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً وَارْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً وَافْزَعْ إِلَيْكَ خَائِفاً وَأُبْكِ إِلَيْكَ مَكْرُوباً وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً أَعْظَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَانْهَمْ عَزْوِنَا وَخَذَلُونَا وَغَدَرُونَا وَقَتَلُونَا وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِيِّكَ وَوَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ إِلَى آخِرِ. و با حال نیازمندی به درگاه خدا عرض می‌کند که خداوندا ما به تو ملتجی و متوسلیم و از تو می‌خواهیم که بین ما و دشمنان ما که بیوفایی کردند و ما را دعوت نموده ولی خیانت کردند و پیکار نمودند، حکم کنی. آن

حضرت چندین بار به میدان آمد و آن خیانتکاران را پند و اندرز داد و خود را معرفی فرمود و خیانت و خباثت آنها را یادآوری کرد ولی اثری نکرد. *إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ*^۱ و حمله‌های ناجوانمردانه و ددمنشانه آنها شدت کرد تا حضرت به واسطه شدت حملات و تیر سه شعبه حرمه که بر سینه مبارک وارد آمد و بر اثر نیزه صالح بن وهب که به حضرت وارد آورد، طاقت نیاورد و از اسب به زمین افتاد.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد ابتدا بیهوش افتاد. به هوش که آمد به سجده حق آمد. عرض کرد: خدایا صَبْرًا عَلَيَّ بَلَاءُكَ، رَضِي بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ، أَغْنِنِي يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ. خداوندا صبر به بلای تو دارم و به امر تو راضی هستم و تسلیم امر و مقدر تو می باشم، خداوندا مرادریاب؛ که ابتدا اشاره به صبر در بلا و مرحله اول است که هنوز اراده باقی است. سپس عرض می کند که آنچه تو مقدر کنی راضی هستم که مرحله دوم و رضا به قضای او است. بعداً فنای کامل و تسلیم شدن به امر حق است که به کلی انانیت او از بین رفته و هستی خود را باخته و فنای محض شده است که:

چنانست محو دیدارم که گویی نقش دیوارم

در این موقع بود که جاذبه او نسبت به مجذوبین نیز به حد کمال رسیده و جوان نصرانی را مجذوب و هدایت نمود که او برای قتل حرکت کرده بود، ولی ایمان آورد و به میدان رفته، به شرف شهادت نائل شد. چند نفر دیگر هم برای قتل حضرتش آمدند. یکی تیری بر دهان مبارک زد. ابو ایوب غنوی تیری بر حلق شریفش زد. ابن حویط سنگی به پیشانی زد. حکیم بن طفیل و عامر بن طفیل سنگ به سینه مبارک زدند. زرعه بن شریک جلو آمد و شمشیری بر شانه آن حضرت وارد کرد. خولی باز تیری بر چنبره آن حضرت وارد آورد. بالاخره سنان بن انس و شمر ذی الجوشن شقاوت و خباثت را به نهایت رسانده و مرتکب بزرگ ترین گناه گردیدند و آسمان و زمین را به لرزه

(۱) سوره مجادله، آیه ۱۹. شیطان بر آنها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است.

آوردند و عرش خدا را مرتعش نمودند و حسین را کشتند. أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.
اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ. اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

* * *

سخنرانی اخیر آخرین مطلبی است که در دفتر مکاتیب حضرتش ثبت شده و از این تاریخ به بعد دیگر مکتوبی را ثبت نکرده‌اند. کتاب تکوینی حضرتش به اسم حسین (ع) شروع و ختم شد و کتاب تدوینی را نیز با نام حسین در تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا شروع کرده و به یاد حسین و فاجعه شهادت حسین ختم کردند. والسلام علی الحسين و علی اصحاب الحسين و علی انصاره.

خاتمه: چهل سحر

اینک که به انتهای این بخش از کتاب رسیدیم برای آنکه آخرین بار یادی از آن سفرکرده‌کوی دوست شود و حسن ختامی باشد، شرحی از اسحاری چند که در خدمت حضرتش بوده‌ام، ذکر می‌کنم. حاصل خیزترین دقایق عمر این فقیر سحرگاه‌هایی بود که فارغ از کون و مکان در حضور والد ماجد و پیر بزرگواریم گذشت، که هر دمی از آن خرمی بود که یک خوشه‌اش را در هیچ گوشه‌ی دنیا نیافتم، زیرا فیض آن دقایق در تجلیاتی بود که بیشترینشان به قالب کلام در نمی‌آید و آنچه را که قلم قاصر این فقیر نیز به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد، فقط وصف گیاهان بوستانی است که تنها می‌توان شمیم عطر گل‌های آن را به مشام خوانندگان این سرگذشت درآورد. با این همه چند شاخه‌ای از گل‌های آن گلزار بی‌منتها را به یمن برکت معنویت کتاب خورشید تابنده به این گمان انتخاب کردم که برای خوانندگان کتاب نیز شاید همان لطافت و معنویت را که برای من داشت، به ارمغان آورد.

البته برگرفتن چند پیمانه آب دریا را دچار کمبود و خشکی نمی‌کند، زیرا این فقیر از تاریخ اول سال ۱۳۵۹ شمسی تا اول ۱۳۶۹ که از آن به بعد به دلیل کسالت دیگر کمتر مطالبی بیان می‌فرمودند، سحرهایی در حضور مبارک آن بزرگواریم کسب فیض کرده‌ام که

از هر سحر آن به شمار چهل سحر می تراود.

باری بذل توجه پیربزرگوار و اعطاء اجازه شرفیابی های سحرگاهی به این فقیر، موهبتی بود که بیان آن در توانِ قلم و زبانم نیست. همین قدر می دانم اولین شبی که سحرگاه آن، درهای رحمت نامتناهی فقر را به روی فقیر گشود، سراسر شب را بیدار ماندم و خواب، زهره ورود به چشمم را نیافت، چون از فحوای کلام رحمت و لبخندِ جود و بخشش و آهنگ موزون صدای حضرتش دریافته بودم دولتی بی پایان شامل حال شده و سحرگاه وصل است، به طوری که در راه دولت سرای ایشان برق فیضی نی های وجودم را سوزاند که اندر زبان ناید. جان کلام، به بارگاه فیض رسیدم و با سرانگشتی لرزان، دق الباب کردم که بیدرنگ در باز شد و معلوم گردید که اصلاً در از پشت بسته نبود و آن کس که در را باز کرد از آمدن فقیر نیز بی خبر نبود. باری شرح آن سحرگاه از این فقیر ساخته نیست و فقط می توانم از برادران و خواهران ایمانی و خوانندگان این سطور بخواهم برای درک آن احوال روحانی بدان سان که حافظ شیرازی (رحمة الله علیه) می فرماید:

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز
در نورِ حالِ حضور و اشک شوق غسلی کنند و به آن بارگاه در آیند تا بی واسطه
کلام از هر فیضی که شایسته آنند، مستفیض شوند.

در آن سحرگاه با ورود فقیر و جواب سلام و تفضّل صفا، بانگاهی ملکوتی و آهنگ صدایی آسمانی فرمودند: «علی آگاه و بیدار باش که بزرگان و رهروان راه الهی فرموده اند کاروان فیض الهی را در سحر بار می کنند.» آنگاه چشم بر هم نهاده، سر به جیب تفکر فرو بردند و تا هنگام اذان سر بر نیاوردند و پس از اقامه نماز و تلاوت قرآن مجید به اتاق کار خویش تشریف بردند و نخستین سحر در حالاتی ناگفتنی گذشت. با این سحر کاروان فیض الهی به حرکت در آمد.

سحرگاهی دیگر به اقتضای حال پیر بزرگوارم پرسیدم: ساده ترین تعریف تصوّف چیست؟ فرمودند: از جنید بغدادی (رحمة الله علیه) نقل است که گوید به هنگام

کودکیش در مجلس سرّی سقطی بحثی در گرفت که تصوّف چیست؟ یکی از حاضران گفت: «تصوّف عشق است» ولی شیخ نپذیرفت. دیگران نیز تعاریفی کردند و از هر گوشه‌ای صدایی بلند شد که هیچ‌کدام از پاسخ‌ها رضایت بخش شیخ نبود، تا اینکه جنید که کودک ۱۲ ساله‌ای بود، گفت: «تصوّف تصحیح خیال است.» شیخ سرّی به علامت قبول، به جنید که خواهرزاده‌اش بود فرمود: «ای نوجوان درست گفته‌ای و قسمت تو نیز همین است.» از این گفتگو چنین برمی‌آید که خیال و فکر دروازه‌ی موجودیت و حقیقت هر انسان است که اگر با دروازه‌ی بانی ذکر و یاد خدامهار شود حاصل آن نیک و سازنده است و اگر مهار نگردد افکار بی‌مهار، حاصلی جز ویرانگری ندارد.

جمله دانستی کاین هستی فح است ذکر و فکر اختیاری دوزخ است
البته گفتگو در این باره به طول انجامید و بازگویی همه‌ی مطالب مورد رضایت پیر و والد بزرگوارم نیست. زیرا اصولاً بیش از نیمی از حکایت این سحرها مربوط به بار امانتی بود که جزء اسرار فقری است که نتوان نوشت یا گفت، قسمتی از آنها هم مربوط به امور خانوادگی و اقوام است و شامل سفارشات می‌شود که از انحرافات بستگان دور و نزدیک جلوگیری شود. آن قسمت از گفت و شنودها هم که فقری است، فقط جزئی از کلّش را می‌توان نوشت، ولی آنچه را که در طریقه فقر سینه به سینه انتقال داده و می‌دهند نوشتنی نیست.

در آن سحرگاه پس از فرمایشات طولانی در تفسیر کلام جنید، من پرسیدم: عرفان چیست و چه فرقی با تصوّف دارد؟ حضرت ایشان تبسم تلخی فرمودند و اظهار داشتند: تصوّف زمینه و راه عرفان است و نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد، چون صوفی در تصوّف به مفتاح ذکر و فکر به مهار فکر و خیال و مراقبه دست می‌یابد و عرفان نیز در ابتدا همین مراقبه‌ای است که در انتها به بینش و شناخت قلبی می‌انجامد. سحرگاهی دیگر که حال ایشان را مساعد یافته‌ام، عرض کردم: بزرگ‌ترین آرزوی یک انسان چیست؟ با خنده‌ای ملیح فرمودند: «آدم شدن». عرض کردم: فقر چیست؟ فرمودند: «آدمیت». عرض کردم: آرمان فقر چیست؟ فرمودند: «جهان آدمیت».

عرض کردم: اساسی‌ترین بنیاد فقر چیست؟ فرمودند: «بنیاد آدمیت». عرض کردم: عالی‌ترین تجلی فرهنگ انسانی چیست؟ فرمودند: «تجلی آدمیت»، عرض کردم: گرم‌ترین فضای زندگی کدام است؟ فرمودند: «فضای آدمیت». عرض کردم: آسان‌ترین راه حیات خداپسندانه چیست؟ فرمودند: «حیات آدمیت». خواستم عرض دیگری کنم که مجال ندادند و فرمودند: «علی‌هر چه از این دست سؤال کنی، جوابی جز آدمیت نداری.» عرض کردم: آدمیت کدام است؟ فرمودند: «پندار و گفتار و کردار خود را با رضای خدا سنجیدن و انجام دادن». آنگاه در ادامه گفتار فرمودند: نامرادی‌های روزگار را نباید به حساب خلقت و مقدرات الهی گذاشت، چون خداوند متعال آدمیان را طوری خلق کرده که اگر زیاده‌خواهی و نازپروردگی و راحت‌طلبی چندان به خود راه ندهند، می‌توانند مطابق رضای خداوند زندگی کنند و هیچ نقصانی در زندگی خود نبینند. برای فهم این معنی هر کس می‌تواند زندگی توأم با بی‌نیازی خداجویان تاریخ را مطالعه کند و خوراک و مسکن و لباس خود و خانواده خود را با سیره آنان بسنجد و به آسانی درک کند که در جهان امروز اکثر مردم در گذران زندگی روزانه خود در پیله تنگ تفاخر و تجمل‌پرستی جنون‌آمیز و شکم‌بارگی‌های تنوع‌طلب زنداند و هیچ راه رضایت و قناعتی بر قلبشان باز نیست. چون بسیاری از تجملات در جهان امروز زائیده تمدن غلطی است که با شرایط طبیعی و عقلانی بشر سازگار نیست و اگر امروزه بشر این چنین دچار مشکلات شده، این امر نتیجه گمراهی در رفتار و اخلاق خلاف دین و طبیعت خود اوست.

سحرگاهی از حضور مبارکشان پرسیدم: مفتاح رفتار خداپسندانه با منافقان چیست؟ با حالتی که اندوهگین می‌نمود، فرمودند: «از قدیم گفته‌اند با دوستان مروّت با دشمنان مدارا». در سحرگاهی دیگر پرسیدم: کلید عدم لغزش در راه چیست؟ فرمودند: بسیاری از سؤال و جواب‌ها به شکل‌های بی‌شمار پرسیده می‌شود، به شکل‌های بی‌شمار نیز می‌توان به آنها جواب داد. در حالی که نهایتاً هر دو دسته را می‌توان به قالب یک سؤال و جواب در آورد. بزرگ‌ترین مفتاحی که در عالم فقر از آدم ابوالبشر

تا امروز به عنوان کلید نجات از پرتگاه گمراهی‌های بی‌شمار شناخته شده است، کوشش در استمرار یاد خدا یعنی به اصطلاح فقری، ذکر دوام و فکر مدام است. چون ذکر و فکر مدام انسان را از هر گناهی باز می‌دارد و این همان آرزویی است که باباطاهر تمنایش می‌کند و می‌فرماید:

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قُل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

به تحقیق آن نماز دائمی که خدا یار و بهشت جاودان بازار آن است، ذکر و فکر یا یاد پیوسته و دائم خداست که هیچ نامرادی و زشتی و گناهی به حریم آن راه ندارد.

همین مطلب را در سحری دیگر به این نحو تکرار نمودند که من پرسیدم: بهترین عبادت چیست؟ فرمودند: یاد خدا و خدمت به خلق الله. گفتم: راه خوشبختی چیست؟ فرمودند: یاد خدا و خدمت به خلق الله. گفتم: آسان‌ترین طریق تهذیب نفس چیست؟ فرمودند: پیوستگی یاد خدا با ذکر دوام و فکر مدام و بیداری سحر. پرسیدم: نزدیک‌ترین راه به خدا کدام است؟ فرمودند: یاد خدا و خدمت به خلق الله. عرض کردم: چگونه می‌توان عاقبت به خیر شد؟ فرمودند: با یاد خدا و خدمت به خلق الله. و پس از تکرار چند سؤال دیگر از این نوع، همین جواب را فرمودند و افزودند: اگر تاقیامت چنین سؤال‌هایی را مطرح کنی، جوابی جز این نخواهی شنید.

در سحری دیگر پرسیدم: کلید گنج سعادت نجات از لغزش‌های دنیوی چیست؟ فرمودند: اگر کسی عمق معنی جمله «دروغگو دشمن خداست» را دریابد و معنای وسیع دروغ را به خوبی درک کند، پرهیز از دروغ را در پندار و گفتار و کردار خویش کلید این گنج خواهد یافت. دیگر بار عرض کردم: عالی‌ترین هدیه برای تقرب به پیشگاه خداوند چیست؟ با حالتی برافروخته و دردمند به عدد هفت وادی سلوک فرمودند: راستی، راستی، راستی... و چند دقیقه چشمان مبارک را بر هم نهاده و آن سحر به سکوت گذشت.

سحرگاهی عرض کردم: چگونه می‌توان سختی‌های دنیوی را آسان کرد؟

فرمودند: خدمت بی‌ریا به یکدیگر و فرو بستن چشم توقع و طمع. در یکی از فرخنده چهل سحر پرسیدم که چگونه می‌توان همهٔ دوستان را با خود همراه کرد؟ فرمودند: به این ترتیب که خودت با همه همراه باشی. سپس پرسیدم: طریق تشخیص مطابقت گفتار و کردار با وظایف و تکالیف دینی چیست؟ فرمودند: هر یک از افراد سلسلهٔ علیّهٔ نعمهٔ اللّٰهیهٔ سلطان‌علی‌شاهی در گفتار و رفتارشان اول فکر کنند که آیا با طیب خاطر حاضرند که من ایشان را در حین آن گفتار یا کردار ببینم یا نه؟ اگر حاضرند، قطعاً این عمل در راه رضای خداست و می‌توان انجام داد و اگر خجل می‌شوند، یقین کنند که خلاف رضای خدا و اسلام است و اگر تردید دارند (که چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد) بهتر است از آن گفتار یا کردار صرف نظر کنند.

همان طور که گفتم بسیاری از سحرها در اول جلوس یکی دو دقیقه و گاهی کمتر یا بیشتر نگاه‌کیمیا اثر خود را به این فقیر می‌دوختند و اصلاً سخنی نمی‌فرمودند، سپس سر به جیب تفکر یا مراقبه فرو می‌بردند تا اذان صبح که به نماز می‌ایستادند و پس از پایان قرائت قرآن کریم به اتاق خلوت خویش تشریف می‌بردند. در یکی از سحرها که به سکوت پرباری گذشت، خطاب به من فرمودند: علی بادیه‌گردان عشق فخر بنی آدم است

تا شده جو یای دوست فارغ از این عالم است

انجمنی کرده‌اند خیل خراباتیان

بی‌لب و کام و زیان هم نفس و هم دمنده و بدون افزودن سخنی دیگر به اتاق خلوت خود تشریف بردند. نمی‌دانم پرده برداشتن از این راز موجب رضایت ایشان است یا نه، ولی وظیفهٔ فقیرم ایجاب می‌کند که اعتراف کنم ای کاش همهٔ سحرهای پربرکتی که از اول سال ۱۳۵۹ خورشیدی تا پایان سال ۱۳۶۹ به تعداد چهارصد و پانزده سحر گذشت، به همان یک دقیقه نگاه ملکوتی و سکوت می‌گذشت. اصولاً در خلال گزارش مجملی از مطالب مفصل چهل سحر مصلحت دیدم که از ذکر بعضی احوال و واردات قلبی که معمولاً مکتوم می‌ماند

خودداری نکنم تا فقرای عزیز سلسله نعمت‌اللّٰهی سلطان علیشاهی توجّه کنند که انتقال بار امانت در عالم فقر به آغاز و پایان یک دستخط فرمان نیست و بدانند که:

در ره دوست پست و بالاهاست کوه‌های بلند و دریاهاست

سحری از سحرهای این ایام متبّر که از حضور مبارکشان پرسیدم: آیا می‌توان مفهوم معنوی شب قدر را به زبانی ساده بیان کرد، تا معلوم شود چه سرّی در بیداری کامل آن هست؟ حضرت ایشان با چهره متأثّری که دردمند می‌نمود، فرمودند: خواب گوناگون است. نوعی از آن خوابی است که پس از خستگی کار روزانه در بستر می‌گذرد و شخص خوابیده تا وقت بیدار شدن صددرصد از خود و اطراف خود بی‌خبر است. نوع دیگر، آن است که مستمع سخنان تو به چشمانت نگاه می‌کند و سر به علامت شنیدن خم و راست می‌کند، ولی از تو و از سخنان تو چیزی متوجّه نمی‌گردد و نمی‌فهمد. نوع دیگر خواب در حالتی است که شخص غرق خیالات و افکار خویش است و چندان از محیط خود بی‌خبر می‌باشد که صدای بلند تو را خطاب به خود نمی‌شنود. شب قدر شبی است که دل از نور ولایت علوی پر می‌شود و به نور خداوندی منیر می‌گردد و این حال محتاج به تزکیه کامل نفس و پاک شدن از خواسته‌های نفسانی است، چون بدون کسب این مقدمات، خواب و بیداری هر شب یکی است و تفاوتی ندارد، چنانکه یکی از محققین این معنی هر ۳۶۵ شب سالی را بیدار بگذراند و هیچ توفیقی در این شب‌ها نیافت؛ چون دلی که پر از خودخواهی است جایی برای فروغ معنی باز نمی‌گذارد. در پایان فرمودند: آنچه مُجاز به گفتن هستم بیش از این نیست.

در یکی از این چهل سحر پرسیدم: عشق چیست؟ فرمودند: تعاریف مختلفی اعمّ از عامیانه تا عالمانه از عشق شده ولی به نظر من نباید خود را دچار پیچیدگی‌های معانی کرد. محبّت بی‌اختیار و بی‌دلیل را عشق گویند. لذا بهتر است آدمیان ابتدا در دوستی و شفقت به خلق الله بکوشند و اگر توانی در خود یافتند پا در میدان دوستی بی‌اختیار نهند و نامش را عشق بگذارند. عشق هم نوعی پیوند است که عبارت می‌باشد از پیوند یافتن ذرّه‌ای به انوار الهی و به قول حضرت آقا (منظور حضرت آقای صالح علیشاه قدّس

سَره است) مانند پیوند و اتصال لامپ به مولد برق است. عرض کردم: زیبایی چیست؟ فرمودند: همان طور که گفتم بعضی امور مثل عشق در عالم وجود دارد که تعریف ندارد و فقط انسان می‌فهمد که متوجه و مجذوب آن گشته، از جمله این امور زیبایی است که خلاق عشق می‌باشد.

در سحرگاهی که ضعف و خستگی در خود حس می‌کردم، عرض کردم: دیدار چگونه است و دولت دیدار یار در چه حال و مقامی فراهم می‌آید؟ فرمودند: یکی از جمعه‌هایی که همراه مسافری شهرهای مختلف در حضور والد و پیر بزرگوارم حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) بودم، یکی از فقرای کهنسال کرمانی با لهجه شیرین کرمانی آمیخته با تأثر عرض کرد: سال‌هاست مشرف به فقر شده‌ام ولی هنوز چشم دلم به نور دیداری روشن نشده است. حضرت ایشان بی‌درنگ و کوتاه فرمودند: آئینه دل را تکان ندهید تا پیدا شود. فقیر عرض کردم: آیا می‌شود توضیح بیشتری عنایت فرمائید؟ ایشان فرمودند:

رو بر در دل بنشین کان دلبر پنهانی وقت سحری آید یا نیمه شبی باشد
ولی بر در دل نشستن و پرده برگرفتن امری است که فهم و عمل به آن نیازمند
همان حالتی است که سلطان جلال الدین محمد مولوی درباره‌اش می‌فرماید: حالت ده
و حالت ده. ناگفته نماند که شیوه‌های رفتار ایشان در آن سحرها بسیار متنوع بود مثلاً
یکی از آنها به صورتی بود که هر چه فقیر درباره‌ی درمان یا هدایت معارضین و منافقین
پرسیدم، با زمزمه‌ای زیر لب که سخت شنیده می‌شد و یک جهان راز بر دل بیننده
فرومی‌ریخت، می‌فرمودند: «خاموشی».

در خاتمه باید خطاب به برادران بگویم وقتی که نظام فکری انسانی دچار تشنگی
می‌شود، بیماری‌های مختلفی بروز می‌کند که از خودپرستی‌های شوم آبخور است و
اولین نتیجه تشویش‌آفرینی آن این است که کافر همه را به کیش خود می‌پندارد و
بی‌اختیار سعی می‌کند افسار دکانداری خود را به هر گردنی بیندازد و اگر سری به کمند
نیفتاد، دشنه ناسزا و انتقاد و تهدید می‌کشد؛ غافل از اینکه رهروان حقیقت هرگز

ترسی به دل راه نمی دهند، بخصوص پیروان قرآن مجید و ولایت ائمهٔ اثنی عشر (علیهم السلام) که با هزار چراغ دردست و دل، از هیچ تاریکی ای هراس ندارند. واضح است که هر کالایی، خود معرف خویش در بازار روزگار است و یاد خاطرات سحرهای فقیر در حضور حضرت پیرم مستنیر از نور گوهرهای موجود در گنج بی پایان سینۀ آن بزرگوار است که حاصل کمند کیش فیوضات الهی و گداخته شدن در ریاضت‌ها و کوشش بلاانقطاع شخصی حضرتش و بهره‌برداری از خرمن‌های انبوه معنوی والد بزرگوار تا جدّ شهیدشان حضرت سلطان علیشاه (طاب ثراهم) بوده است. به همین دلیل عالمی به تمام و کمال عامل بودند. همان طور که در علوم دینی و فقهی به تصدیق آیات عظامی چون مرحوم حضرت آیت الله العظمی خوئی (طاب ثراه) به کمال رسیده بودند، با شوقی وافر در انجام واجب و مستحبت یکسان می‌کوشیدند و تالحة ترک دار فانی در هیچ فریضه‌ای حتی دائم الوضوء بودن کوتاهی نکردند. در مهر و عاطفه چنان جهان و هستی را آئینهٔ حق می‌دیدند که به تحقیق در مقام قضاوت فرقی میان این فقیر و دیگر مردمان نمی‌نهادند.

نگارنده تمثالی از برادران ایمانی و خوانندگان چهل سحر ندارم جز اینکه هر نکته‌ای که بر دل نازنین‌شان نشست به کار بندند، زیرا هر فیضی که نصیبشان شود، روان مقدس آن بزرگوار را نیز شاد کرده‌اند. در پایان این مقال هم بدین یادآوری خرسندم که انشاءالله پیروان فقر در سلسلهٔ نعمت الّهی سلطان علیشاهی با نور ذکر دوام و فکر مدام راه خود را برای همیشه روشن و خود و خانوادهٔ خود را در مسیر گردبادهای تند روزگار محفوظ دارند و مانع بروز هر گونه دوگانگی در دل خویش گردند. از هر گونه خامی و ساده دلی که ایشان را از کسب فیض برکات فقر باز می‌دارد بپرهیزند و آنچنان پیوسته رهرو راه محبت و از خودگذشتگی شوند که اعمال نیکشان باعث شود پیوسته الطاف بیکران الهی شامل حالشان باشد و در هر دو سرا، دعای خیر و طلب رحمت همگان توشهٔ راهشان گردد. و السلام علی من اتبع الهدی.

بخش دوم

مشايخ و مأذونين

در طریق فقر و عرفان تصدّی مناصب دینی و عرفانی در وهلهٔ اوّل موکول به تهذیب نفس و کسب فضایل اخلاقی است و تا شخص در سلوک الی الله قدم ننهاده و مراتب سلوک را در حدّ مقدور خود طی نکرده، موظّف به وظایف الهیه نمی‌گردد. البته تردیدی نیست کسانی که سالک طریق تزکیهٔ باطن هستند در یک مرتبه و یک حالت نیستند، همان‌طور که قبلاً اشاره شد انبیاء عظام (علیهم‌السلام) هم از جهت مراتب فردی در یک مقام نبوده و بعضی نسبت به بعضی دیگر افضل بوده‌اند.

در کتب فقهی از صلاحیت اخلاقی و تخلّق به اخلاق حسنه تحت عنوان عدالت بحث می‌کنند و حصول آن را از شرایط اصلی احراز مقامات دینی مثل مقام قضاوت، امامت جماعت و اجتهاد می‌دانند. در تعریف عدالت گفته‌اند: «ملکهٔ نفسانی است که شخص را وامی‌دارد به اینکه ملازم تقوی باشد.» و آن عبارت است از عمل به واجبات و ترک مطلق منهیات کبیره و دوری از منهیات صغیره، بدون آنکه بر آن اصرار ورزد.^۱ از طرق تشخیص شخص عادل نیز این است که صفت عدالت از وی به تکرار

(۱) شرح لمعه، شهید ثانی، جزء اول، منشورات جامعة النجف، ص ۷۹۲.

دیده شود و لذا جزو طبیعتش شده و تصنعی و تکلفی نباشد^۱ و به اصطلاح عرفا صفت عدالت باید شاکیه نفسانی وی شده باشد.

به نظر اهل سلوک چنین شاکیه نفسانی که وادارنده شخص عادل به انجام حسنات است بر اثر تزکیه و تخلیه نفس حاصل می شود^۲ و تا شخص واجد ملکه تقوی نشده، دخالتش در امور دینی روانیست.^۳ از این رو در طریق عرفانی وقتی کسی به مرتبه ای از مراتب تزکیه نفس و سلوک الی الله و بینش قلبی می رسد، مرشد و راهنمای وی که دانا و بصیر به حالات اوست اگر وی را واجد سایر شرایط لازم بداند مأمور به امور جزئی دینی و عرفانی مثل اقامه جماعت فقرا یا ارشاد و دستگیری طالبان می کند. اهمیت این اذن و اجازه در سلسله عرفا خصوصاً در طریقه نعمت الاهی سلطان علیشاهی بسیار مهم است، زیرا باعث می شود که کسی من عنندی و بدون حصول شرایط لازمه به اموری در طریقت که واجد شرایط آن نیست، نپردازد. چنانکه در طریقه حقه تشیع اثنی عشری

(۱) همان، ص ۷۹۳.

(۲) از جهت عرفانی در تعریف عدالت می توان گفت عبارت است از تعدیل قوای نفس به حیثی که یکی بر دیگری غالب یعنی میل به افراط یا تفریط نباشد. بدین ترتیب عادل کسی است که حد اعتدال اخلاقی را که در حقیقت اعتدال دو قوه غضبیه و شهویه می باشد، کسب کرده است. به نظر عرفای عظام کسی به خواندن کتب اخلاق، متخلّق به اخلاق حسنه نمی گردد و هر سر نفس را که بگویم سر دیگر بلند کند. حتی این کار به صرف مجاهده نفسانی حاصل نمی شود.

نفس را هفتصد سر است و هر سری از فراز عرش تا تحت الثری بلکه باید در تصفیه دل کوشید که چون تصفیه دل دست دهد، شخص قابلیت جلب امداد فیض حق می یابد و از فیض حق آنچنان تبدیل اخلاق سیئه و تحصیل صفات حمیده میسر می شود که به عمرها مجاهده و ریاضت نفسانی ممکن نمی شود.

(۳) به همین جهت حضرات فقهای امامیه یکی از شرایط اجتهاد را دارا بودن قوه قدسیه می دانند. چنانکه حضرت امام صادق (ع) در فرق میان علمای سوء یهود و علمای واجد شرایط اسلام می فرماید: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. در این حدیث که معمولاً به عنوان یکی از مدارک امر تفقه و تقلید نقل می شود، امام (ع) شرط اصلی تفقه در دین را رام کردن نفس و حفاظت دین و مخالفت با هوای نفس و اتصال قلبی با امام ذکر فرموده اند. در حدیث مشهور دیگری منسوب به حضرت صادق (ع) نقل شده که فرمود: لَا يَحِلُّ الْفَتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِضَعَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ (مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه، باب ۶۳) که در این حدیث نیز شرط اصلی فتوی دادن را صفای قلب و اخلاص عمل فرموده اند.

هم که اهل تصوّف افتخار پیروی آن را دارند، تصدّی امور دینی حتّی روایت حدیث را موکول به وجود اجازه کرده‌اند و از این رو علمای سابق به دلیل تقیّد به اخذ اجازه رسم داشتند که اجازه خود را نیز در آثارشان بنویسند.

بدین طریق هریک از اقطاب سلسله به تناسب زمان و احوال، کسانی را که واجد شرایط لازم صوری و معنوی دیده‌اند، مجاز به امور طریقتی نموده‌اند تا در امر ابلاغ حقیقت و فقه‌ای پیش نیاید. چنانکه دیدیم ائمّه اطهار (علیهم السلام) نیز نمایندگان مُجازی را در امر اصلاح باطن از جانب خود به اطراف اعزام می‌داشتند تا در امر ارشاد معنوی تسهیل شود، مثلاً کمیل از جانب حضرت علی (ع) و یا معروف کرخی از جانب حضرت امام رضا (ع) مأذون و مأمور به امر اصلاح نفوس بودند.

این اجازه در حقیقت تنها ملاک صلاحیت احراز امور طریقتی نزد عرفا است؛ لذا پس از رحلت قطب سلف، مشایخ و سایر مأذونین و مریدان وی با قطب منصوص خلف تجدید عهد می‌کنند و بستگی به او می‌یابند و اجازه مأذونین نیز از جانب قطب خلف تأیید و تنفیذ می‌گردد، زیرا مطابق مبانی عرفانی تبعیت از عارف زنده زمان در امور طریقتی مثل تقلید از عالم زنده زمان در امور شریعتی لازم است و اهل طریقت بستگی و تقلید را از میّت روا نمی‌دانند.^۱

حضرت آقای رضاعلیشاه نیز در مدت قریب به ۲۷ سال ایام ارشاد معنوی و قطبیّت طریقت، کسانی را به صورت شفاهی یا کتبی مأذون به اقامه جماعت در مجالس فقری و بعضاً تلقین اذکار لسانی یا تجدید عهد کردند. از میان مأذونین به اقامه جماعت نیز اشخاصی را که بعداً آثار صلاحیت ارشاد و تکمیل سالکان در ایشان مشاهده شد، کتباً مأمور به دستگیری و ارشاد سالکان فرمودند.

در اینجا فهرست اجازات شفاهی و کتبی صادره از جانب معظم له و شرح حال مختصری از مشایخ مأذون ایشان در امر دستگیری ذکر می‌شود.

(۱) البتّه بعضی از آقایان فقها ادامه تقلید از میّت را در مسائلی که وی فتوی داده است، جایز می‌دانند.

اجازات شفاهی صادره از جانب حضرت آقای رضاعلیشاه

۱. تجدید اجازه مرحوم آقای شیخ علی بحرانی در ششده.
۲. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج شیخ ابراهیم کاظمی در بیدخت.
۳. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای کربلایی اسدالله نورائی در بیدخت.
۴. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج شیخ حبیبالله رازی در تهران.
۵. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی در مشهد.
۶. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای عبدالمجید تدین در اردبیل.
۷. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای عباس وجدی در زنجان.
۸. اجازه اقامه جماعت به آقای حسینعلی کاشانی در غیبت مشایخ مأذونین.
۹. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای جهانبانی در گراش.
۱۰. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای براتعلی رابطی در همدان.
۱۱. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج محمد نورائی در بیدخت.
۱۲. اجازه اقامه جماعت به آقای رفیع محسنی در رشت.
۱۳. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای سید فخرالدین برقی در قم.
۱۴. اجازه اقامه جماعت به آقای فرخروز کاشانی در حیدرآباد دکن.
۱۵. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج میرمطلب میرزاده گراشی در دبی.
۱۶. اجازه اقامه جماعت به آقای محمدرضا قاعی در کرمان.
۱۷. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج علی عبدیزدان در اصفهان.
۱۸. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای محمدعلی ناسوتی در شیراز.
۱۹. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج ناصرقلی ضیاء در شهرکرد.
۲۰. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج ابراهیم کیمند در کرمانشاه.
۲۱. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای احمد معصومی در اردبیل.
۲۲. اجازه اقامه جماعت به آقای شیخ عبدالعظیم باستانی پاریزی در پاریز.
۲۳. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حسن تابان در ارادان گرمسار.

۲۴. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج اسماعیل بهشتی فرد در شاهرود.
 ۲۵. اجازه اقامه جماعت به آقای محمدجعفر صالحی در سوئد.
 ۲۶. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج مصطفی صفوی راد در تهران.
 ۲۷. اجازه اقامه جماعت به آقای ناصر آقاملکی در شیراز.

اجازات کتبی صادره از آن جناب

۱. تجدید اجازه امامت جماعت جناب آقای حاج علی محمد سلطانیپور.
 ۲. تجدید اجازه اقامه جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم اذکار لسانی به مرحوم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ (۱۴ مرداد ۱۳۴۵).
 ۳. تجدید اجازه اقامه جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم اذکار لسانی به مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر عارف کاشانی در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ (۱۴ مرداد ۱۳۴۵).
 ۴. تجدید اجازه اقامه جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم اذکار و اوراد لسانی به مرحوم آقای حاج محمدجواد آموزگار کرمانی در ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ (۱۴ مرداد ۱۳۴۵).
 ۵. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به مرحوم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد (درویش صابر علی) در غره رجب ۱۳۸۷ (۱۴ مهر ۱۳۴۶).
 ۶. اجازه اقامه جماعت در شب های جمعه و دوشنبه به آقای حاج شیخ محمد متضرع در لاهیجان در هشتم ذیحجه ۱۳۸۷ (۱۷ اسفند ۱۳۴۶).
 ۷. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای شیخ جعفر فانی در مشهد به هنگام نبودن مأذونین در ۱۶ صفر ۱۳۸۸ (۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۷).
 ۸. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به مرحوم آقای حاج محمدجواد آموزگار (ظفر علی) در ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۸۸ (۱۴ مرداد ۱۳۴۷).
 ۹. اجازه انعقاد مجلس نیاز به مرحوم آقای حاج محمد راستین (درویش رونق علی) در هشتم شوال ۱۳۸۸ (۷ دی ۱۳۴۷).
 ۱۰. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای حاج سید محمدعلی طباطبایی معروف به فانی

- در غیبت مجازین در يوم الترویة ۱۳۸۸ (۷ اسفند ۱۳۴۷).
۱۱. اجازة اقامة جماعت در شب‌های جمعه و دوشنبه در گراش لار به مرحوم آقای حاج شیخ فتح‌الله انصاری در ۱۲ رجب ۱۳۸۹ (۴ مهر ۱۳۴۸).
 ۱۲. اجازة اقامة جماعت در سمنان به مرحوم آقای حاج مهدی دانایی در ۲۶ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۸۹ (۱۴ بهمن ۱۳۴۸).
 ۱۳. اجازة انعقاد مجلس نیاز به مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله صوفی‌املشی (درویش عزت‌علی) در غرة جمادی‌الاولی ۱۳۹۰ (۱۴ تیر ۱۳۴۹).
 ۱۴. اجازة اقامة جماعت به مرحوم آقای محمدعلی مودت شیرازی در غیبت مجازین در غرة جمادی‌الاولی ۱۳۹۲ (۲۳ خرداد ۱۳۵۱).
 ۱۵. اجازة اقامة جماعت به مرحوم آقای عبدالغفور ابوالحسن زاده قوچانی در قوچان در دهم جمادی‌الاولی ۱۳۹۶ (۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۵).
 ۱۶. اجازة دستگیری و هدایت طالبین به مرحوم آقای حاج سید محمدعلی فانی طباطبایی (فیض‌علی) در عید فطر ۱۳۹۶.
 ۱۷. اجازة اقامة جماعت به آقای مهندس اخوان در اراک در غیبت مأذونین در بیستم شوال ۱۳۹۶ (۲۳ مهر ۱۳۵۵).
 ۱۸. اجازة اقامة جماعت به مرحوم آقای حاج سیدعلی زاهدزاهدانی در بیستم جمادی‌الثانیة ۱۳۹۷ (۱۸ خرداد ۱۳۵۶).
 ۱۹. اجازة تشکیل مجلس نیاز به مرحوم آقای حاج سیده‌الله جذبی (ثابت‌علی) در غرة شهر رجب‌المرجب ۱۳۹۷ (۲۹ خرداد ۱۳۵۶).
 ۲۰. اجازة اقامة جماعت به مرحوم آقای قنبرعلی همّتی در مجالس فقری حیدرآباد و سایر بلاد هند در سیزدهم جمادی‌الاولی ۱۴۰۱ (۲۹ اسفند ۱۳۵۹).
 ۲۱. اجازة اقامة جماعت به فقیر حاج علی تابنده در ۱۵ شعبان ۱۴۰۱ (۲۸ خرداد ۱۳۶۰).
 ۲۲. اجازة اقامة جماعت به آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی در دهم جمادی‌الاولی ۱۴۰۲ (۱۵ اسفند ۱۳۶۰).

۲۳. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج یوسف مردانی در غزّه شعبان ۱۴۰۲ (۴ خرداد ۱۳۶۱).
۲۴. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای محمدحسین عزیززاده در بروجرود در ۱۴ شعبان ۱۴۰۲ (۱۷ خرداد ۱۳۶۱).
۲۵. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای محمدعلی طاهریا در سمنان در ۲۷ شعبان ۱۴۰۲ (۳۰ خرداد ۱۳۶۱).
۲۶. اجازه اقامه جماعت به آقای حاج محمود گنجی نیشابوری در اول محرم ۱۴۰۳ (۲۷ مهر ۱۳۶۱).
۲۷. اجازه تلقین ذکر لسانی به جناب آقای حاج علی محمد سلطانپور در ۱۳ رجب ۱۴۰۳ (۷ اردیبهشت ۱۳۶۲).
۲۸. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به مرحوم آقای حاج عبدالغفور ابوالحسن زاده (درویش ناصرعلی) در ۲۵ رجب ۱۴۰۳ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۲).
۲۹. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی (مظفرعلی) در ۲۷ رجب ۱۴۰۳ (۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲).
۳۰. اجازه امامت جماعت به آقای شیخ محمدعباس انصاری کشمیری در کشمیر در ۱۲ جمادی الاولی ۱۴۰۴.
۳۱. اجازه امامت جماعت به آقای حاج محمد ابریشمی در تبریز در اول رمضان ۱۴۰۵ (اول خرداد ۱۳۶۴).
۳۲. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به فقیر حاج علی تابنده (محبوبعلی) در ۲۱ رمضان ۱۴۰۵ (۲۰ خرداد ۱۳۶۴).
۳۳. فرمان خلافت و جانشینی حضرتش به فقیر حاج علی تابنده (محبوبعلیشاه) در عید غدیر ۱۴۰۶ (۲ شهریور ۱۳۶۵).
۳۴. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به آقای حاج یوسف مردانی (درویش صدقعلی) در عید غدیر ۱۴۰۶ (۲ شهریور ۱۳۶۵).
۳۵. اجازه امامت جماعت به آقای حاج غلامرضا ضیایی در تنکابن (شهرسوار) در ۱۲ صفر

۱۴۰۸ (۱۴ مهر ۱۳۶۶).

۳۶. اجازه دستگیری به مرحوم آقای محمدعلی ناسوتی (هدایت‌علی) در عید فطر

۱۴۰۸ (۶۷/۲/۲۷).

۳۷. اجازه اقامه جماعت به مرحوم آقای زند در ۱۳ رجب ۱۴۰۹ (اول اسفند ۱۳۶۷).

۳۸. اجازه دستگیری و هدایت طالبین به آقای حاج میرمطلب میرزاده گراشی

(مشتاق‌علی) در ۲۷ رجب ۱۴۰۹ (۱۵ اسفند ۱۳۶۷).

۳۹. اجازه اقامه جماعت به آقای علی طاهری در قوچان در ۱۰ صفر ۱۴۱۱ (۱۰ شهریور

۱۳۶۹).

۴۰. اجازه اقامه جماعت و تجدید عهد به آقای حاج سید احمد شریعت قمی در ۱۱

ذی‌القعدة ۱۴۱۱ (۵ خرداد ۱۳۷۰).

شرح حال مشایخ

آقای حاج محمدخان راستین عراقی (درویش رونق‌علی)

ایشان فرزند آیت‌الله حاج میرزا محمدعلی خان مجتهد عراقی می‌باشند که از مؤسّسین و مدرّسین عالی‌مرتبّه حوزه علمیه اراک محسوب می‌شدند. دولت‌سرای میرزای عراقی محل اجتماع علما و فضلا بوده و از محضر ایشان استفاضه می‌نمودند و بنا بر گفته منسوبین و اولادشان در خفا با سلسله فقر و عرفان نیز ارتباط داشته‌اند.

تولد جناب آقای راستین در سال ۱۳۱۸ هجری قمری رخ داد. در ایام طفولیت از محضر پدر و علمای دیگر در حوزه علمیه اراک استفاده کرده و به کسب علوم دینی پرداختند، ولی شور و شوق الهی باعث شد که قیل و قال مدرسه را ترک گویند و مُتوسّل به جناب حاج شیخ عبدالله حائری رحمت‌علیشاه گردند و در زمان حضرت آقای نورعلیشاه قطب سلسله قدم در وادی سلوک نهند؛ درحالی که در این ایام سنّ ایشان متجاوز از ۱۸ سال نبود. جنابش که در خانواده‌ای اعیان و مرفه به دنیا آمده بود، پشت پا به ثروت خانوادگی زده، خود را یکسره وقف محبوب حقیقی کرده تا اینکه در ۲۵ ذیحجه سال ۱۳۴۸ از طرف حضرت آقای صالح‌علیشاه (طاب ثراه) مأذون به اقامه جماعت فقرا شده و در نیمه شعبان سال ۱۳۷۴ مفتخر به اجازه دستگیری و ارشاد بالقب

طریقتی "درویش رونق‌علی" گردید.

در زمان قطبیت حضرت آقای رضاعلی‌شاه هم با معظّم‌له تجدید عهد کرده و از مقیمان درگاهشان گردید، و حضرتش اجازه ایشان را تأیید و در مقام سابق ابقا نمودند. و در تاریخ هشتم شوال ۱۳۸۸ نیز اجازه انعقاد مجلس نیاز به ایشان دادند. جناب آقای راستین همواره مشتاق زیارت حضرتش و چندین سفر در خدمت معظّم‌له بود. و در جهت خدمات دینی از ثروت شخصی خویش حسینیته‌ای در بخشی از منزل مسکونی خود تأسیس نمود تا وقف مجالس فقری و تذکّر و سوگواری خامس آل عبا و ائمه هدی گردد. ایشان در اواخر عمر در تهران سکونت داشتند. و متأسفانه در چهارم شعبان ۱۴۱۱ (سی‌ام بهمن ۱۳۶۹) دیده از جهان فرو بستند و در موطن خود اراک دفن شدند.

آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی (درویش عزّت‌علی)

جنابش فرزند ارشد مرحوم آقای حاج شیخ محمد نجفی صوفی است که خود از علمای طراز اول و شاگرد مرحوم آخوند خراسانی و هم‌دوره آیت‌الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی و مورد احترام عامّ و خاص بود و حتی انتظار می‌رفت که ایشان مرجع تقلید شود. آقای شیخ محمد نجفی پس از اتمام تحصیلات دینی، مدّتی عزلت گزیده و به ریاضت مشغول شد و بالاخره در نجف اشرف دست در دامان خضر راه حضرت آقای صالح علی‌شاه (قدّس سرّه) زده، مشرف به فقر شد و به ایران بازگشت و در رشت سکنی گزید و به شغل کشاورزی اشتغال ورزید. فرزند برومند ایشان آقای حاج شیخ عبدالله صوفی ابتدا نزد والد ماجد خویش علوم مقدّماتی را آموخت و برای کسب علوم عالیّه دینی به دارالعلم قم مشرف شده، در آنجا از محضر علما و فضیلا حوزه علمیه بهره جست و از طرف حضرت آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اجازه اجتهاد دریافت نمود. سپس به علوم غریبه رو آورد و در این راه نیز به مقام استادی رسید. کیفیت ورود ایشان در طریقت مرتضویه بدین نحو است که وقتی از

علوم متداوله طرفی نبستند و عقده دل نگشودند، لاجرم در طلب مردان خدا برآمده پس از ریاضات متعدده، در عالم معنی متوجه راهنمای دوران شده به دلالت پدر ارجمند پیاده عازم بیدخت گناباد گردیده و گمشده خود را نزد ایشان یافتند و دست نیاز به دامان پیر طریقت حضرت آقای صالح علیشاه دراز کردند.

آقای شیخ عبدالله صوفی پس از بازگشت به موطن همچون والد ماجد به شغل کشاورزی مشغول شده، از این راه امرار معاش می نمودند. ایشان در علم طب و شناسایی گیاهان و ادویه گیاهی و معالجه بیماری های صعبالعلاج نیز تحقیقات عالی کرده، تبخّر کافی داشتند و از این راه بسیاری از بیماران را معالجه نمودند.

جنابش در عید فطر سال ۱۳۶۹ قمری از طرف حضرت آقای صالح علیشاه (قدّس سرّه) کتباً مجاز به امامت فقرا و تجدید عهد و تعلیم اذکار لسانی گردیده و در بیست و چهارم ذیحجه سال ۱۳۷۴ قمری فرمان دستگیری و ارشاد سالکان با لقب "درویش عزت علی" از طرف معظم له برای ایشان صادر شد.

پس از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه اجازات مذکوره از طرف جانشین ایشان حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه) تأیید و تنفیذ گردید. و در غره جمادی الاولی سال ۱۳۹۰ اجازه انعقاد مجلس نیاز نیز به ایشان داده شد. و پس از ارتحال والد معظم (طاب ثراه) با فقیر نیز تجدید عهد نموده، مأمور به وظایف سابقه گردیدند. ایشان متأسفانه در ۶ ربیع الثانی ۱۴۱۴ (اول مهر ۱۳۷۲) در تهران عالم فانی را ترک و به وصال محبوب رسیده و در مزار مبارک سلطانی بیدخت به خاک سپرده شدند.

آقای حاج سید محمد شریعت قمی (درویش همت علی)

آن جناب در تاریخ هفتم رمضان سال ۱۳۱۴ هجری قمری در شهر مقدّس قم تولّد یافت. پدر و جدّ ایشان در آستانه مقدّسه حضرت معصومه (علیها السلام) به عنوان استاد تجوید و قرآن به خدمت اشتغال داشتند و به دلیل تقید بی حدّ به آداب شریعت مقدّسه به لقب "شریعت" معروف و به زهد و تقوا مشهور بودند. مرحوم آقای شریعت

پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی دینی در قم، تحت نظر مدرّسین و علمای اعلام به جستجوی حقیقت همّت گمارد و در طلب مردان خدا و راهنمایان مذهبی بود. لذا خدمت حضرت آقای نورعلیشاه نیز چندین بار مکاتبه و عرض حال نمود که در پاسخ به یکی از نامه‌ها، معظّم له خطاب به جناب شریعت می‌فرمایند: مَنْ مَاتَ فِي طَلَبِ عِلْمٍ مَاتَ شَهِيداً تا اینکه در سن هفده سالگی در تهران به وساطت مرحوم حاج سید محمد قمی ذوالشرافتین به دست مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری رحمت علیشاه (قدّس سرّه) در زمان قطبیت حضرت آقای نورعلیشاه مشرّف به فقر گشتند، و درحالی که برای امرار معاش به شغل عطّاری اشتغال داشتند، به تحصیل در حوزه علمیه قم نیز ادامه می‌دادند. نامبرده در راه سلوک الی الله به اخلاص قدم برداشته، تا اینکه در هفدهم صفر سال ۱۳۵۸ قمری از جانب حضرت آقای صالح علیشاه مأذون به امامت جماعت فقرا و تلقین اوراد و اذکار لسانی گردید. و چندی حسب الامر مرشد بزرگوار خویش به ریاضت و تهذیب نفس همّت ورزید. و چند سال بعد یعنی در هشتم ذیحجه سال ۱۳۸۳ قمری (اول اردیبهشت سال ۱۳۴۳) در محلّ بیدخت از طرف معظّم له مجاز به ارشاد سالکان و دستگیری طالبان با لقب "درویش همّت علی" گردید.

پس از درگذشت حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) خدمت حضرت آقای رضاعلیشاه تجدید عهد کرده و حضرتش اجازه ایشان را تأیید و تنفیذ نمودند.

آقای حاج سید محمد شریعت سیره مرضیه پدر و جدّ خویش را ادامه داده، مدرّس تجوید و قرائت قرآن در قم شدند و علاوه بر کسب و کار به تدریس یومیّه قرائت قرآن به طلاب و اداره مجالس قرائت قرآن با طیب خاطر می‌پرداختند و لذا در آستانه مقدّسه حضرت معصومه صدرالحفاظ و رئیس القراء بودند. ایشان در شهر قم به زهد و تقوا و امانت‌داری مشهور و زبانزد عامه مردم و علما و حجج اسلام بوده‌اند. جنابش سال‌های آخر عمر غالباً بیمار و دچار ضعف جسمانی بود و متأسفانه در ۱۳ شوال ۱۴۰۹ (۲۹

(۱) کسی که در جستجوی علم بمیرد، به شهادت رسیده است.

اردیبهشت سال ۱۳۶۹) رحلت کردند.

مقبره ایشان در بقعه‌ای واقع در صحن مُطَهَّر حضرت معصومه (ع) است. فرزند ارشد ایشان آقای حاج سید احمد شریعت بعداً از جانب حضرت آقای رضاعلی‌شاه مأذون به اقامه جماعت فقرا و تجدید عهد شدند، که بعداً این اجازه از جانب فقیر نیز تأیید و پس از چندی اجازه دستگیری با لقب "درویش فیض علی" به ایشان داده شد.

آقای حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی)

جنابش فرزند خلف مرحوم حاج میرزاهاشم از سادات خاتون آبادی است که از علما و مجتهدین بود. ولی غالباً منزوی و ایام را به عبادت می‌گذراند.^۱ سلسله نسب ایشان با ۲۹ واسطه به حضرت سجاد (ع) می‌رسد و اجدادشان همه از سادات جلیل‌القدر و علما و مدرّسین حوزه علمیّه اصفهان بوده‌اند. جنابش در چهارم شعبان ۱۳۱۴ قمری (۱۲۷۴ شمسی) در اصفهان متولّد و علوم دینی را در حوزه علمیّه اصفهان و علوم متداوله را در مدارس آنجا گذراند. سپس به تهران آمده در مدرسه علوم سیاسی به تحصیل ادامه داد و برای کسب معاش به تدریس ریاضیات در مدارس تهران اشتغال داشت و بین معلّمین و محصلین به صحت عمل و دیانت و حسن خلق معروف بود. و از همان ایام جوانی در طلب دولت مقصود به تحقیق و سیر و سفر پرداخته و چندی هم به ریاضت و شب زنده‌داری می‌گذراند و در جستجوی خضر راه بود تا اینکه در هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۶ به دست حضرت آقای نورعلی‌شاه گنابادی توبه نموده وارد در طریقت مرتضوی شدند.

در ایام ارشاد حضرت آقای صالح علی‌شاه تمام تعطیلات تابستانی را در خدمت پیر بزرگوار در بیدخت به سر برده و کسب فیض می‌کردند و در غالب سفرهای معظم‌له در خدمتشان بودند. پس از بازنشستگی نیز مدّت هفت سال معتکف درگاه ولایت و در

(۱) در نوشتن شرح حال جناب آقای جذبی از مقدمه کتاب نابغه علم و عرفان و رساله جذبیّه (گردآوری آقای مهندس علیرضا جذبی، تهران، ۱۳۶۴) استفاده شده است.

بیدخت ساکن بودند.

در تاریخ ۲۰ محرم الحرام ۱۳۷۶ (۱۳۳۶ شمسی) از طرف حضرت آقای صالح‌علیشاه مجاز در اقامه جماعت فقرا گردیدند و پس از آنکه به صدق و صفا در فقر قدم زده و دانایی و بینایی لازم را کسب کردند، در روز عرفه سال ۱۳۸۳ (۲ اردیبهشت ۱۳۴۳ شمسی) مفتخر به اجازه دستگیری و تلقین ذکر و فکر با لقب "ثابت‌علی" از جانب معظم‌له شدند و در تهران اقامت گزیدند. در دوران ارشاد حضرت آقای رضاعلی‌شاه نیز با معظم‌له تجدید عهد نموده و اجازاتشان مورد تأیید قرار گرفت و مضافاً بر آنها در غره رجب ۱۳۹۷ (۲۹ خرداد ۱۳۵۶) موفق به اخذ اجازه تشکیل مجلس نیاز نیز گردیدند. در چند سال آخر عمر غالباً مبتلا به کسالت و ضعیف و بی‌بنیه شده بودند، تا اینکه در تاریخ ۲۹ جمادی‌الثانیه ۱۴۰۵ (دوم فروردین ۱۳۶۴) ندای ارجعی را لبیک گفته و جنازه ایشان در صحن امامزاده حمزه در بقعه متبرکه سعادتیه نوریه پس از تشییع مجللی با سوز و گداز فقرا و دوستان مدفون شد.

جنابش عمدتاً در امر استنساخ و انتشار کتب عرفانی سلسله خصوصاً تألیفات حضرت والد دخالت داشتند و سرپرستی می‌نمودند و خود نیز کتابی به نام باب ولایت و راه هدایت تدوین و تألیف فرموده‌اند. ایشان متخلّق به اخلاق حسنه و در اولین ملاقات، شخص را مجذوب خود می‌ساختند و از این رو از محضرشان خودی و بیگانه استفاضه می‌کردند. نگارنده نیز به دستور حضرت آقای رضاعلی‌شاه افتخار داشتم از سال ۱۳۵۸ شمسی تا به هنگام رحلت آن بزرگوار هر هفته دو شب از محضرشان استفاضه و از راهنمایی‌هایشان استفاده کنم.

آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد (درویش صابر علی)

جنابش در نهم شوال ۱۳۲۱ قمری متولد و ششمین فرزند حضرت آقای نورعلیشاه گنابادی بودند. پس از ایام صباوت، مدت‌ها در گناباد و سبزوار تحت سرپرستی حضرت آقای صالح‌علیشاه به تحصیل اشتغال داشتند و در عین حال از طریق کشاورزی

امرار معاش می‌کردند. پس از تشرف به طریق فقر و سلوک الی‌الله در ظلّ عنایات برادر بزرگوار خویش در سال ۱۳۲۸ شمسی از طرف ایشان مأذون در اقامه نماز جماعت فقرا گردیدند.

در ایام ارشاد حضرت آقای رضاعلی‌شاه با ایشان تجدید عهد نموده و بر اثر مجاهدات نفسانی و فضل الهی در غزه رجب سال ۱۳۸۷ قمری (چهاردهم مهر ۱۳۴۶ شمسی) مأذون به ارشاد و دستگیری از جانب معظم‌له با لقب "درویش صابرعلی" شدند. ولی متأسفانه سه روز بعد یعنی در چهارم رجب ۱۳۸۷ قمری (۱۷ مهر ۱۳۴۶) به دنباله کسالت قلبی ممتد چندساله و سابقه سکته قلبی در مشهد در بیمارستان در سن ۶۷ سالگی جان به جانان تسلیم کردند و در صحن متبرک حضرت رضا(ع) مدفون گردیدند. در هنگام احتضار در حالت بیهوشی به این مضمون گفته بودند که "اطاعت می‌کنم، می‌آیم" و چون کمی به هوش آمدند، مرحوم حاج محمدعلی معصومی که به طور مداوم در خدمت ایشان مقیم بیمارستان بود و پرستاری می‌نمود، پرسیده بود: باچه کسی سخن می‌گفتید؟ ایشان گفته بودند: با برادرم جناب صالح علی‌شاه و والده‌ام که آمده بودند مرا ببرند. سپس رو به قبله دراز کشیده، یا علی گفته و روح مطهرش به وصال دوست پیوست.^۱

ایشان در درک حقایق عرفانی ذوقی فراوان داشت. خصلت بارز و روشن جنابش تواضع در مقابل عالی و دانی بود به طوری که هیچ‌گاه و در هیچ صورتی حاضر نمی‌شدند با اخوان به حالت نشسته مصافحه کنند و به احترامشان قیام می‌فرمودند و علی‌رغم اخذ اجازه اقامه نماز جماعت نیز این رویه را تغییر ندادند. حتی بعد از کسالت قلبی بارها اخوان از ایشان می‌خواستند که قیام نکنند، ولی ایشان قبول نمی‌کردند. و نیز از سر همین تواضع بود که وقتی در وسط مجلس فقری می‌رسیدند، سعی می‌کردند گوشه‌ای بنشینند. البته خصلت گوشه‌گیری از این حیث در ایشان نبود که از معاشرت

(۱) نابغه علم و عرفان، ص ۳۲۶.

معمولی گریزان باشند، بلکه بالعکس از حال تمام اخوان، گرفتاری‌ها، مشکلات و وضع معاش و کار آنها مطلع بودند. از دوستان متعدّد شنیده شد که می‌گفتند اگر ده روز یا دو هفته‌ای می‌گذشت که مجال شرکت در مجالس و نماز دست نمی‌داد، ایشان مسلماً منزل ما آمده و می‌فرمودند: چون مدّتی است نیامده‌اید آمدم ببینم گرفتاری دارید، و آیا من می‌توانم کمکی بکنم؟ با وجود مشکلات فراوان داخلی و مضایق مختلف، هیچگاه لبخند از لبانشان محو نمی‌شد و با دیدار هر دوست، از او با لبخند و خنده رضایت و شوق استقبال می‌کردند و هیچ‌کس نمی‌توانست بفهمد که در چه مشکلات و رنجی گرفتارند. صبر و حوصله، توکل به خداوند و رضا به رضای او از تمام کلمات و حرکاتشان هویدا بود.

جنابش گذشته از اشتغال مختصر کشاورزی که داشتند، در وزارت فرهنگ وقت (آموزش و پرورش) به امر تعلیم و تربیت می‌پرداختند و در سنوات اخیر در مشهد تصدّی کتابخانه فرهنگ را نیز به عهده داشتند.

آقای حاج محمدجواد آموزگار (ظفرعلی)

ایشان در ۲۸ صفرالمظفر سال ۱۳۲۳ در کرمان دیده به جهان گشود. پدرشان مرحوم کربلایی اکبر از اشخاص وارسته و باتقوی و فضیلت و مورد احترام علما و مورد وثوق مردم بود. دوران جوانی را به کسب علوم دینی و تحصیلات متداوله پرداخت، ولی بعداً همّت خود را مصروف علوم دینی نمود و به مقامی ارجمند دست یافت. در سال ۱۳۰۶ شمسی به خدمت وزارت فرهنگ درآمده و با شور و شوق فراوان در مدارس ابتدایی و متوسطه و سپس در حوزه علمیه کرمان به تدریس ادبیات فارسی و عربی و علوم دینی و ریاضیات اشتغال ورزیدند که ۵۰ سال طول کشید، و تبجّری بی‌مانند در کسب معارف ادبی و دینی یافتند، به نحوی که کراراً از ایشان تقاضا شد که برای تدریس به دانشگاه تهران بیایند ولی هیچگاه نپذیرفتند و تدریس در مدارس محروم کرمان را جزو وظایف مذهبی و اخلاقی خود می‌دانستند و از این رو شاگردان

بسیاری تربیت کرده‌اند که هم‌اکنون از اساتید فاضل دانشگاه هستند. پس از بازنشستگی نیز چندی در رادیو کرمان درس اخلاق و عرفان می‌دادند که علاقه‌مندان فراوان داشت.

ایشان که آموزگار علم و ادب بودند در عنفوان جوانی در طلب راه حقیقت برآمدند تا اینکه خدمت جناب حاج میرزا یوسف حائری (ارشادعلی) که انتساب سببی نیز داشتند رسیده و به شاگردی بزرگان سلسله نعمت‌اللهی درس عشق تعلیم یافتند، تا جایی که در ۱۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۲ قمری (۲۶ شهریور ۱۳۴۱) از طرف مرشد حقیقت حضرت آقای صالح‌علیشاه مأذون به اقامه نماز جماعت گردیدند و پس از ارتحال آن بزرگوار خدمت حضرت آقای رضا‌علیشاه تجدید عهد نموده و در ۱۰ جمادی‌الاولی سال ۱۳۸۸ (۱۴ مرداد ۱۳۴۷) از جانب معظّم له اجازه ارشاد یافته، به لقب "ظفرعلی" مفتخر و در وطن خویش کرمان به افاضات معنوی و علمی مشغول شدند. ولی متأسفانه در اواخر عمر به واسطه کسالت مزاج غالباً بیمار و رنجور بودند و بر اثر تداوم بیماری در روز اول شعبان‌المعظّم سال ۱۴۰۲ (۴ خرداد ۱۳۶۱) در تهران روح پاکش به عالم قدس پیوست و در کرمان با تشییع جنازه بی نظیری مدفون گردید. جنابش آموزگاری عالم و مهربان و بسیار منظم و ناطقی سخندان بود که در مجالس فقری و علمی با جاذبیت خاصی مستمعین را مستفید می‌فرمود.

آقای حاج سید محمدعلی فانی طباطبایی (فیض علی)

جنابش فرزند مرحوم سیداسماعیل زواره‌ای هستند که نسب ایشان با سی و پنج واسطه به حضرت امام حسن مجتبی (ع) می‌رسد و خانواده‌شان از علما و فضلا و طرف و ثوق اهالی شهر بوده‌اند. ایشان در تاریخ ۱۴ مهرماه ۱۲۸۵ پا به عرصه حیات نهاده و در هفت سالگی یتیم شد و تا سن ۱۲ سالگی در زواره مشغول تحصیل بود. بعد از آن به اصفهان آمده ولی پس از چندی به تحصیل علوم مذهبی و مطالعه و تحقیق کتب عرفانی و فقهی پرداخت، تا اینکه در طلب راه خدا در اول مهرماه سال ۱۳۰۵ شمسی به تهران

رفته، خدمت جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه) به شرف فقر مشرف شدند. و پس از مجاهدات نفسانی در نهم ذیحجه سال ۱۳۸۸ قمری از طرف قرین الشرف حضرت آقای رضاعلیشاه مأذون به اقامه جماعت و در تاریخ عید فطر سال ۱۳۹۶ مأمور به دستگیری و تلقین ذکر و فکر با لقب "فیض علی" گردیدند. و در اصفهان ساکن بودند تا اینکه متأسفانه در روز میلاد حضرت مولی الموالی (ع) سال ۱۴۰۸ (دوازده اسفند ۱۳۶۶) به لقاء یار شتافتند. مزار ایشان در باغ رضوان اصفهان مطاف اهل دل است. جنابش غالباً در حال سکوت و مراقبه به سر می برد و می فرمود اساس فقر ده چیز است که نه تای آن سکوت و دهمین کم حرف زدن است.

آقای حاج عبدالغفور ابوالحسن زاده مقدم قوچانی (درویش ناصر علی)

ایشان در دوم ذیقعه سال ۱۳۳۷ قمری (هفتم مردادماه ۱۲۹۸ شمسی) در قوچان متولد شد. در دوران کودکی مقدمات علوم ادبیه را فرا گرفت. و برای امرار معاش در رشته الکترونیک به ادامه تحصیل مشغول و به اخذ مدارکی در این رشته موفق شد. در عین حال به دنبال تحصیل علوم اسلامی، نزد مدرّسین محلی دوره عالی علوم نقلی و ادبی را طی کرده، در علوم عقلی، فلسفه مشاء را نزد اساتید محلی فرا گرفت و برای آموختن حکمت اشراق عازم مشهد شد. در مشهد از محضر آقای ایسی فلسفه اشراق را فرا گرفت. علوم غریبه را نیز نزد مرحوم ادیب خراسانی آموخت و به ریاضاتی مشغول شد. ولی عقده دل با تحصیل علوم ظاهری گشوده نشد و تسکین خاطر با ریاضات مختلفه حاصل نگردید. لذا در مردادماه سال ۱۳۳۸ شمسی به دلالت خالوی خود مرحوم دکتر افتخارالحکماء که از سالکان راه و مقیم مشهد بود، به بیدخت رفته خدمت حضرت آقای صالح علیشاه (طاب ثراه) مشرف به شرف ایمان گردید. پس از رحلت حضرت آقای صالح علیشاه در زمان قطیبت حضرت آقای رضاعلیشاه، از طرف ایشان در دهم جمادی الاولی ۱۳۹۶ قمری (بیستم اردیبهشت ۱۳۵۵) مأذون به اقامه جماعت فقرا گردید و هفت سال بعد در بیست و پنجم رجب المرجب ۱۴۰۳ قمری (نوزدهم

اردیبهشت ۱۳۶۲) بالقب "درویش ناصرعلی" مأذون و مأمور به دستگیری طالبین و ارشاد سالکان شد. اما ایام ارشاد ایشان دیری نپایید و متأسفانه در بیست و یکم تیرماه ۱۳۶۶ دعوت حق را لبیک گفت و به وصال دلداری رسید و در همان قوچان به خاک سپرده شد. از ایشان رباعی ذیل نقل شده است:

از دانش خود به قیل و قال افتادم وز بینش دل، به نقد حال افتادم
چون حال، جمال ذات را شد مرآت از حیرت دیدِ حال، لال افتادم

آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی (مظفرعلی)

ایشان در سال ۱۲۸۰ شمسی در شهر نیشابور در خاندان علم و دین به دنیا آمدند. پدر و اجدادشان همه از علمای عظام بوده و نسبشان به مرحوم شیخ خُرّ عاملی (رضی الله عنه) می‌رسد. تحصیلات مقدماتی را که عبارت از علم صرف و نحو و منطق و معانی و بیان باشد، در مشهد مقدّس نزد اساتید فن آموختند. و سپس برای تحصیلات عالیّه در علوم شرعیّه به نجف اشرف مشرف شدند و در آنجا نزد علمای مشهور، علم فقه و اصول و حکمت و درس خارج را تلمذ نمودند. از جمله اساتید ایشان حضرات آیات عظام سیدابوالحسن موسوی اصفهانی، میرزا حسین نائینی، آقا ضیاء عراقی، شیخ محمدحسین کمپانی، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، سیدمحسن حکیم و بالاخره سیدمحمد حسین بروجردی (طاب ثراهم) می‌باشند.

جنابش در ۲۰ جمادی الثانیه ۱۳۶۴ موفّق به اخذ درجه اجتهاد و اجازه اخذ و جوه شرعیّه و تصدّی امور حسبیه از جانب حضرت آیه الله العظمی کاشف الغطاء گردید. چندین اجازه دیگر نیز از طرف حضرات آیات عظام در تصدّی همین امور و همچنین روایت احادیث معصومین (علیهم السلام) به ایشان تفویض شده که آخرینشان از جانب حضرت آیه الله العظمی حاج سیدابوالقاسم خوئی در دوم صفر ۱۳۸۵ است. ولی این مدارج عالیّه علمی ایشان را در جستجوی حقیقت قانع نساخت و لذا دست ارادت به مرحوم آقای مجتهد سلیمانی (وفاعلی) داده، وارد در سلوک الی الله گردید. و

پس از چندی حضرت آقای رضاعلیشاه (قدس سرّه) نخست شفاهاً ایشان را مجاز در اقامه نماز جماعت نموده، سپس در تاریخ دهم جمادی الاولی ۱۴۰۲ (پانزدهم اسفند ۱۳۶۰) اجازه نامه کتبی دیگری همراه با اجازه تعلیم اذکار زبانی برای ایشان صادر کردند. در ۲۷ رجب المرجب سال ۱۴۰۳ (بیست و یکم اردیبهشت ۱۳۶۲) نیز مأذون در دستگیری و هدایت جویندگان طریق هدی با لقب "مظفر علی" از جانب معظم له گردید. و پس از رحلت حضرت مولانا المعظم جناب آقای رضاعلیشاه (طاب ثراه) با فقیر تجدید عهد نموده و از جانب فقیر مأذون به همان امور محوله از جانب والد بزرگوارم شدند. ایشان اکنون ساکن مشهد مقدس و مفتخر به منصب مدرّس رسمی و خادم رسمی آستان قدس رضوی نیز هستند.

فقیر حاج علی تابنده (محبوب علی)

فقیر در هفتم ذی الحجّه ۱۳۶۴ قمری (۲۲ آبان ۱۳۲۴ شمسی) متولد شده، پس از اتمام تحصیلات متوسطه در ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۸۴ (اول شهریور ۱۳۴۳) به دلالت حضرت والد و حضور جناب حاج آقای جذبی خدمت جدّ بزرگوارم حضرت آقای صالح علیشاه به شرف فقر و ایمان مشرف شدم و پس از اتمام تحصیلات در دانشگاه تهران در ظلّ عنایات حضرت آقای رضاعلیشاه در ۱۵ شعبان ۱۴۰۱ (۲۸ خرداد ۱۳۶۰) از طرف معظم له موفق به اخذ اجازه اقامه جماعت فقرا و چهار سال بعد در تاریخ ۲۱ رمضان سال ۱۴۰۵ (۲۰ خرداد ۱۳۶۴) مفتخر به دریافت اجازه دستگیری طالبین و ارشاد سالکین با لقب "محبوب علی" گردیدم. در عید غدیر سال ۱۴۰۶ (۲ شهریور ۱۳۶۵) نیز از طرف بندگان حضرت آقا مقام جانشینی حضرتش و افتخار خدمت فقرا منصوصاً به این فقیر عنایت شد.

آقای حاج یوسف مردانی (درویش صدق علی)

ایشان در تاریخ چهارم خرداد ۱۳۱۵ (۱۳۵۵ قمری) در قریه ای از قراء به شهر دیده

به جهان گشود. پس از گذراندن تحصیلات اولیه در جستجوی گمشده وجود خویش برآمده، در تهران در هشتم جمادی الثانیه سال ۱۳۷۷ قمری (نهم دی ۱۳۳۶) خدمت جناب آقای وفا علی مشرف به فقر گردید، ولی باز درد دل آرام نگرفت و عقده گشوده نشد. پس از اتمام تحصیلات متوسطه عازم ارض مقدس مشهد شدند تا با توسل به آن آستان درمان درد حاصل شود، و همزمان در دانشکده الهیات مشغول به تحصیل علوم دینی گردیدند و در این حال که درد هجران افزون گشته بود، عازم بیدخت برای زیارت حضرت آقای صالح علیشاه شدند و در آنجا جمال مقصود هویدا گشت و گریه های شبانه و ناله های سحری توفیق را رفیق ساخت، شخصی را که در خواب، حضرت مولی (ع) معرفی کرده بوده یافتند. پس از فراغت از دانشگاه نیز در کرج به شغل دبیری مشغول شده و به صدق و صفا جلب رضایت خدایی کردند تا اینکه در غرّه شعبان المعظم ۱۴۰۲ (۴ خرداد ۱۳۶۱) حضرت آقای رضاعلیشاه ایشان را مجاز به اقامه جماعت فقرا و در عید سعید غدیر سنه ۱۴۰۶ (۲ شهریور ۱۳۶۵) مأذون به دستگیری طالبین با لقب "درویش صدق علی" فرمودند.

پس از مصیبت عظمی رحلت معظم له با فقیر تجدید عهد نموده، مأمور به مناصب سابقه گشتند و اکنون ساکن کرج بوده و فقرا از وجودشان مستفیض می گردند.

آقای محمد علی ناسوتی شیرازی (هدایت علی)

ایشان در ذی الحجه سال ۱۳۳۲ قمری (آبان ۱۲۹۳ شمسی) در خانواده ای که همه از محبتان خاندان ولایت (ع) بودند، به دنیا آمد. پدرشان در شیراز از معتمدین و مشکل گشای مردم بودند. جنابش پس از طی کردن تحصیلات در شیراز، پس از پدر متعهد تأمین مخارج خانواده گشت. و با آنکه همه اعضای خانواده از سالکان طریقت رضوی بودند، شور و شوق تحقیق و یافتن راه خدا باعث شد که به هر جا که نام محبوب یاد می شد، می رفت و صحت و بطلان دعوی وی را جویا می شد. تا اینکه شبی در رؤیا طریق الهی برایشان مکشوف شد و پس از بیداری با حال گریان به زیارت حضرت شاه

چراغ(ع) مشرف گردید. آن شب مجدداً در خواب جناب امام اصطهباناتی (فیض علی) را دیدند و طالب تشرف به فقر شدند. و بالاخره در سال ۱۳۵۳ قمری (۱۳۲۳ شمسی) توسط جناب فیض علی وارد سلوک الی الله گردیدند. پس از تشرف نیز جهد بلیغ در طی طریق نمود تا اینکه در ششم ذی الحجه ۱۴۰۵ قمری از طرف حضرت آقای رضاعلیشاه موفق به اخذ اجازه اقامه نماز جماعت فقرا گشتند. و در تاریخ عید فطر ۱۴۰۸ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۷) اجازه دستگیری ایشان با لقب "هدایت علی" از طرف معظم له صادر شد. ولی متأسفانه ایام افاضات ایشان طولی نکشید و در سوم صفر ۱۴۱۲ (۲۳ مرداد ۱۳۷۰) پس از ناراحتی شدید قلبی دعوت حق را لبیک گفته و در مقبره ای واقع در صحن مزار شاه داعی الله شیرازی طی مراسم باشکوهی به خاک سپرده شدند. ایشان بسیار خلیق و متواضع و فقیر و غیر فقیر مجذوب محبت هایشان بودند.

آقای حاج میرمطلب میرمرتضی میرزاده گراشی (مشتاق علی)

ایشان در سال ۱۳۵۰ قمری در گراش قدم به عرصه وجود گذاشت و در سه سالگی مادر را از دست داد. در همان گراش به تحصیل ادبیات فارسی و عربی و قرآن نزد معلمان محلی پرداخت. چند سالی نیز در اولین مدرسه جدیدی که در گراش افتتاح شده بود، مشغول به تحصیل شد و بعد برای امرار معاش به اتفاق پدر عازم دبی گردید. و پس از دوازده سال اقامت در دبی شوق سلوک الی الله و درد خداجویی در ایشان شدت گرفت و به وطن بازگشت و خدمت آقای حاج محمدخان راستین که به آنجا آمده بودند، به فقر و ایمان مشرف شدند. سفر دیگری که به ایران بازگشتند، عازم بیدخت برای زیارت پیر بزرگوار حضرت آقای صالح علیشاه گردیدند که پس از چند روز توقف در آنجا در سحر یکی از همین روزها فاجعه رحلت آن بزرگوار رخ داد. در سال ۱۳۸۷ قمری موفق به اولین سفر حج و زیارت خانه خدا شدند.

جنابش در طریق فقر و سلوک الی الله با نهایت صدق و شوق قدم زده و در مراقبه قلبیه و یاد خدا کوشا بوده و در خدمت به خلق الله و فقرا کوتاهی نمی کردند لذا در سال

۱۴۰۲ قمری که حضرت آقای رضاعلیشاه عازم دُبی شدند به ایشان اجازه اقامه نماز جماعت مرحمت فرمودند. حضرتش در سفر دیگری نیز که در سال ۱۴۰۹ قمری به آنجا نمودند در طی فرمانی به مورّخه ۲۷ رجب ۱۴۰۹ (۱۵ اسفند ۱۳۶۷) ایشان را به هدایت طالبین و تربیت سالکین مجاز و به لقب "مشتاق علی" مفتخر کردند. ایشان پس از رحلت جانگداز حضرت والد با فقیر تجدید عهد کرده، مأذون به خدمات سابقه گشته‌اند. جناب میرمطلب میرزاده در دبی ساکن و گرمی بخش محفل فقرای آنجا هستند.

مقالات و خاطرات

خَلْفِ صَالِح

نوشته جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
در روز چهارشنبه ۷۱/۶/۱۸ برابر ۱۱ ربیع الاول ۱۴۱۳ شخصیتی علمی و عرفانی
از میان ما رخت بر بست که نه تنها بستگان و اقوام یا ارادتمندان را متأثر و عزادار
ساخت بلکه هر کس آشنایی مختصری با آثار و تألیفات و برخوردهای ایشان داشت،
متأسف و متأثر شد.

مرحوم آقای حاج سلطانحسین تابنده در طریقت ملقب به لقب «رضا علیشاه»
واقعاً حالت تسلیم و رضا به مقدرات الهی داشتند و این خصوصیت ایشان در زیر و بم
زندگی و جریانات اجتماعی کاملاً جلوه گر بود.

باید توجه داشت اینکه در شرح حال و روایات هر یک از بزرگان عرفان و
اولیاءالله و یا حتی پیمبران الهی و ائمه (ع) تکیه بر بعضی حالات و خصوصیات آنها
می شود نه اینکه سایرین فاقد آن صفت بوده اند، بلکه بر حسب مقتضای وقت جامعه و
نیاز تربیتی مردم خصلت یا خصایل خاصی ظهور و بروز بیشتری داشته است. فی المثل
وقتی از صبر و ایثار علی (ع) به منظور حفظ نام و عظمت اسلام و یا از حلم امام

حسن (ع) و یا از شجاعت امام حسین (ع) و نیازمندی در مناجات حضرت سجّاد (ع) و... گفته و نوشته می شود و بر این صفات تکیه می گردد، نه اینکه این صفات صرفاً در نامبردگان وجود داشته باشد لا غیر، بلکه همه ائمه (ع) واجد کلیه صفات و خصوصیات انسان کامل و متمکن در مقام عصمت بوده اند. نهایت آنکه به اقتضای زمان و نیاز روحی جامعه صفت خاصی در آنان تجلی بیشتری پیدا کرده است. حلم امام حسن به فساد درونی بنی امیه مجال داد تا از نقاب ریا و تظاهر خارج شود و ماهیت واقعی ولایت امر آنان که سلطنت مطلقه بود بر مردم ظاهر گردد تا مجال برای شجاعت حسین (ع) به وجود آید. یا دوران خفقان و سلطنت استبدادی یزید و جانشینانش موجب گردید که حضرت سجّاد (ع) تعلیمات و بیانات ارشادی خود را به صورت دعا بیان دارد. حضرت رضاعلیشاه نیز سنن و روش اجداد و اسلاف خود را مجسم می ساخت که به مناسبت های اجتماعی جلوه گر می شد.

صله رحم

به حال تمام بستگان توجه خاص داشته و نه تنها شخصاً به صله رحم علاقه مند بودند و از دیدار بستگان خشنود می شدند، بلکه می کوشیدند که سایرین و اقوام را نیز به این مسأله توجه دهند، کما اینکه از سال ها قبل توصیه فرموده بودند که مردان خانواده ماهی یک بار در جلسه ای که به صورت دوره ای در منازل برقرار می شد یکدیگر را ببینند و از حال هم باخبر شوند و خود شخصاً حتی با حال کسالت در این دیدارها حاضر می شدند و لا اقل مدّت کوتاهی را توقّف می فرمودند.

به اقتضای مرجعیت شریعتی و طریقتی و همچنین خانوادگی در رفع مشکلات ارحام توجه خاصی داشتند و هر کس که گرفتاری پیدا می کرد تا حدّ امکان در رفع آن می کوشیدند. کما اینکه در غیبت خود مخلص بسیاری از مشکلات ناشی از آن ایام من به دست ایشان گره گشایی می شد و البته خوشبختانه سایر اقوام و حتی دوستان نیز در گره گشایی ها محبت وافر بروز دادند.

برخورد با حوادث اجتماعی

در این موارد روش ایشان عیناً مانند پدر و پیر بزرگوارشان بود و منطبق با دستورالعملی که در کتاب پند صالح نوشته شده است. در برابر پرسش‌های متعدّد و مختلفی که در این زمینه از ایشان شده بود، بیانیته‌ای صادر فرمود که با اشاره به عبارات پند صالح «البته باید انقلابات دنیا و جنبش که در هر موردی مشهود است در ما نیز اثر نماید و بیدار شویم و از موقع استفاده کنیم و اگر چه عنوان حزب و دسته‌بندی و دخالت در کارهای دنیوی در درویشی و بندگی نیست، ولی مؤمن باید زیرک و انجام بین بوده و قدر آسایش را دانسته و شکرگزار باشد و هر موقع موانع کمتر بود در توجه و عمل بکوشد و در رفع شبهات و اختلافات مذهبی فروگذار ننماید»^۱، استفاده از موقع را باطاعت از قوانین و احتراز از آلت دست شدن توأم فرموده بود.

در این بیانیته مسائل شخصی را که با تعقل و تفکر خود شخص باید حل شود به عهده خود مکلف و اگذار کرده و مسائل طریقتی را در قلمرو عرفان و درویشی قرار داده و به کتب اسلاف بزرگوار بخصوص رساله پند صالح حضرت صالح علیشاه احاله فرموده بود و از مسائل اجتماعی آنچه را مربوط به وظایف شرعی می‌شود به فقهای عظام ارجاع نموده بود. این بیانیته و همچنین روش خود آن حضرت در رفع بسیاری سوء تفاهات مؤثر بوده و حتی غالب پیروان را نیز که در تشخیص وظیفه مردّد بودند ارشاد می‌نمود. در مسائل مبتلا به جامعه و احیاناً تطبیق آن با مقررات شرعی و اخذ نتیجه نیز در موقعیت‌هایی اقدام می‌فرمود. فی‌المثل در دورانی که مسأله حقوق بشر مطرح بود، رساله تحقیقی^۲ در مورد این مسأله تألیف فرموده و مسأله حقوق بشر را از دیدگاه مقررات اسلامی مورد بحث قرار دادند.

(۱) پند صالح، چاپ ششم، صفحات ۱۴ و ۱۵.

(۲) رساله نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر که دو بار به چاپ رسیده است.

کوشش در مسیر وحدت

حضرتش طبق سنت سنیه اسلاف به رفع موجبات تفرقه و کوشش در راه وحدت و اتحاد جهد وافی مبذول می‌داشت و در این زمینه اجرای دستورالعمل پند صالح را به همگان توصیه فرموده و خود نیز همان‌گونه عمل می‌کردند: «با سلاسل فقر و منسوبان طریق هم به محبت و برادری دینی و قرب مسلکی رفتار و معاشرت به نیکی و تحیب باید شود و آگاهی و اطمینان به راه و رویه خود و ثبات بر آن مستلزم محبت با آنهاست که نام محبوب از آنها شنیده شود نه مخالفت.»^۱

در مسیر ایجاد هماهنگی و اتحاد، در درجه اول به پیروان و معتقدان مکتب عرفان و سایر سلاسل عرفانی توجه داشته و طبق همین روش با همگان معاشرت دوستانه می‌فرمود. بحث و بررسی در موارد اختلاف سلاسل یا اختلاف روش و مسلک را صرفاً در قلمرو تحقیقات محققین منصف و بی‌غرض دانسته و جای آن را در کتب محققین و بررسی‌های تاریخی و عرفانی می‌دانست، نه در محاورات معمولی و به صورت جدل و سعی در مغلوب و مجاب کردن طرف و پیروزی در مجادله. و به این طریق و با ادامه روش پدر و پیر بزرگوار خویش در راه جلب قلوب و نزدیکی دل‌های طالبان حق (ولومشبتیه) و انس با حقایق کوشش فراوان داشته، به طوری که در رحلت آن حضرت از طرف اکثر سلاسل عرفانی یادبود و تجلیلی به عمل آمد.

زمینه دیگری که به بدان‌دیشان و کج‌فکران مجال ایجاد و توسعه تفرقه را می‌دهد القای این شبهه است که شریعت و طریقت متضاد است و حال آنکه بنابر دستورالعمل پند صالح^۲ «... و مخصوصاً در سلسله جلیله علما که مجازین روایت و مأمورین تبلیغ احکامند و رشته عرفا که مجازین درایت و مأمورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و متوجه نمودن خلق به سوی خدایند، جنبه بستگی و نمایندگی را منظور و وجهه روحانیت را محترم شمرد و این دو سلسله مانند دو دست یک شخص و دو شعبه یک

(۱) پند صالح، چاپ ششم، ص ۱۰۰.

(۲) همان، ص ۹۹.

اداره‌اند و با یکدیگر یگانه بوده، گفتگو و مخالفتی نداشته‌اند و القاء مخالفت به جهات سیاسی در اواخر صفویه نموده و نادانان طرفین را فریب دادند و همین عمل یکی از موجبات انقراض صفویه گردید. بعد هم در رفع اختلاف اقدام مهمی نشد و بحمدالله بین دانایان طرفین اختلافی نیست و علما دانایی را از انبیا به وسایط گرفته، و علم نمونه وارث نبوت است و علما پیشوایان مسلمین و نمایندگان بزرگانند در ذکر احکام. و اگر یکی به خلاف وظیفه فرضاً رفتار کرد روا نیست به عنوان یا شخص بدگفتن بلکه ملامت متوجه صفت و کردار زشت است و توهین عنوان نسبت علم بد است».

ایشان به مناسبت مسافرت‌های متعدّد و اقتضای جامعه در این زمینه کوشش فراوان داشتند و در همه جا با علما ملاقات کرده و با غالب آنان مراوده داشتند و علمای عظامی که در این مسافرت‌ها دیدار داشتند به ایشان اجازات روایت و اجتهاد داده بودند.

زمینه دیگری برای کوشش در راه هم بستگی مسأله اختلاف برادران شیعی و سنی است که ایشان وحدت و کوشش در این راه را آن نمی‌دانستند که فی‌المثل برادران سنی را شیعه کنند و لذا بعضی را از این فکر که باید سنی را شیعه کنند برحذر می‌داشتند و می‌فرمودند: همه برادریم و اگر منصفانه و بدون غرض با یکدیگر معاشرت و مذاکره کنیم و از تعصبات و غلو بیجا بپرهیزیم، برادران به هم نزدیک می‌شوند و توجه می‌کنند که همه تحت لوای شهادتین هستیم. و در همین مسیر در مقدمه چاپ دوم تفسیر بیان السعادة، تألیف مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان‌علیشاه، باکسب اجازه از پدر روحانی و جسمانی خود حضرت صالح‌علیشاه - که ایشان هم از جدّ خود، مؤلف تفسیر چنین اجازه‌ای داشته‌اند - بخش‌هایی از تفسیر را که ناظر بر شدت غیرت ایشان نسبت به اهل بیت بود، بنا به مقتضای مصلحت مسلمین مختصر تغییری در عبارات دادند تا به این کوشش کمک شود.

نه تنها در مورد سلاسل عرفانی، یا مسأله شریعت و طریقت و مسأله شیعه و سنی راغب به وحدت بودند بلکه علاقه داشتند که تمام موحدین جهان و پیروان ادیان الهی بر وجوه مشترک خویش تکیه کنند. در سفرهای اروپا هرگاه ممکن می‌شد حضرتش

با رجال روحانی سایر مذاهب نیز تماس می‌گرفتند. در سفری به رم به منظور مذاکرات مذهبی اظهار علاقه به ملاقات و دیدار پاپ کرده بودند. در آن ایام اقامت حضرتش در رم، پاپ در واتیکان نبود و بدین جهت دیدار میسر نشد و فقط با یکی از کاردینال‌ها که وزیر خارجه دربار پاپ بود ملاقاتی دست داده بود. وزیر مزبور از ایشان پرسیده بود که منظورشان از این ملاقات چیست. و ایشان در جواب گفتند: برای ایشان پیامی دارم. وزیر با کنجکاوئی از متن و پیام دهنده سؤال کرده بود که ایشان در جواب گفته بودند: پیام من آیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً^۱ است. بگو (خطاب خداوند به پیغمبر): ای اهل کتاب بیایید بر روی معانی مشترک بین خودمان توافق کنیم که جز خداوند را پرستش نکنیم و هیچ چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بغیر از خدا بعضی دیگر از خود را ارباب نگیرند.

شوق به کسب دانش اکتسابی

از آنجا که جامعیت وحدت و کثرت، شریعت و طریقت داشتند، از کسب علم و اطلاع در هیچ زمینه‌ای کوتاهی نمی‌کردند. علوم دینی و علوم (اصطلاحاً) معقول را که نزد استادان فراگرفته بودند، نزد خویش تکمیل می‌کردند و برای کسب علوم امروزی نیز به یاد گرفتن زبان خارجی توجه داشتند. در دوران تحصیل در دانشسرای عالی و دانشکده معقول و منقول مجال یافته بودند که به زبان فرانسه آشنایی پیدا کنند و این آشنایی تکامل پیدا کرد به نحوی که از کتب فرانسه می‌توانستند استفاده کنند. این آشنایی در مسافرت‌های خارج هم تا حدی مفید بود. حضرتش معتقد بود که یاد گرفتن زبان‌های خارجی بسیار مفید است و حتی در دوران امروز برای روحانیون و رجال اسلامی تا حدی ضرورت دارد و آنان را در انجام وظایف تبلیغ کمک می‌کند. در دورانی که دبیر دبیرستان آلمانی (هنرستان فنی) بودند، نویسنده این سطور در

(۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴.

سال دوم در دبیرستان تحصیل می‌کردم و در منزل ایشان بودم. یکی از دوستان و ارادتمندان ایشان که او هم دبیر هنرستان بود برای تدریس آلمانی به منزل می‌آمد و من و ایشان هر دو به خواندن زبان آلمانی شروع کردیم، منتهی متأسفانه بعد از چندین جلسه به خاطر ندارم به چه جهت تعطیل شد. منظورم آن است که علاقه‌مندی به تحصیل دانش در همهٔ ایام با ایشان همراه بود.

تأسیسات و امور خیریه

در پی علایق و روش پدر و اجداد بزرگوار، به آبادانی بیدخت مولدشان و شهرستان گناباد توجه خاصی داشتند و در همه جا آثار باقی مانده از آن حضرت هست، بخصوص به توسعهٔ کمی و کیفی مزار حضرت سلطان علیشاه که پیکر پدر و پیر بزرگوار حضرت صالح علیشاه را نیز در برگرفته بود (و اکنون بعد از رحلت حضرتش آرامگاه ابدی ایشان نیز در کنار پدر و جدش قرار گرفته است) سعی و کوشش فراوان داشت. تکیه‌ای که وصل به مزار ساخته شده بود، به دستور ایشان توسعه یافته و هم‌اکنون گنجایش عظیم‌ترین مراسم مذهبی و عزاداری‌ها را دارد. همچنین مهمانسرای وصل به مزار تأسیس فرمود که پذیرایی‌های مذهبی و اطعام در عزاداری‌ها در آنجا انجام می‌شود و همچنین زوار در وعده‌ای که مهمان هستند در سالن این مهمانسرا صرف طعام می‌کنند.

سپس نیز حضرتش که بنا به مقتضیات و دلایل چندی به طور موقت مقیم تهران شدند (این موقت به دائم تبدیل گردید، زیرا رحلتشان در تهران واقع شد که بنا بر وصیت در بیدخت در کنار پدر و جدشان دفن گردیدند) همان کوشش را ادامه می‌دادند.

حسینیهٔ مرحوم مشیرالسلطنهٔ امیر سلیمانی که به تولیت ایشان بود طعمهٔ حریق گردید و به تل خاک و خاکستری مبدل شد و تمام ساختمان و محتویات آن از قالی‌ها و تابلوها و غیره سوخت و نابود گردید. ایشان در حالی که در اروپا به معالجهٔ کسالت خود

مشغول بودند با شنیدن این خبر عاجلانه مراجعت فرمود. مشاهده تل خاک و خاکستر باقی مانده چنان متأثرشان نمود که سیل اشک جاری شده همّتشان را برانگیخت و مصمّانه شروع به ساختمان جدیدی نمودند که ۹۰ درصد طبق همان نقشه قدیم، نقشه جدید پیاده شد و با بهترین مصالح. امروز این حسینیه از مجلّ ترین و مجهّز ترین حسینیه هاست. و آیه بسیار مناسبی که به کنایه نشان دهنده آن حریق و این تجدید بناست بر سر در حسینیه نصب شده است: *ما نُسِخُ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها اَوْ مِثلها*^(۱) (ما نشانه و آیتی را نسخ نکرده و فراموش نمی کنیم الا اینکه مثل آن یا بهتر از آن را می آوریم). و در جنب حسینیه در سالن بسیار وسیع طبقه دوم و اطاق جنب آن کتابخانه ای تأسیس شد که ضمن جشن یادبودی که به مناسبت صدمین سال تولّد حضرت صالح علیشاه در آن گرفته شده بود، "کتابخانه صالح" نامیده شد. همچنین درمانگاه خیریه بسیار مجهّزی با موقوفه مستقلی در مجاورت حسینیه ساختند که به نام "درمانگاه خیریه صالح" نام گذاری گردید. بدین قرار حضرت آقای صالح علیشاه خلف صالحی از خود به یادگار نهادند و سرمایه گذاری معنوی عظیمی که صرف تربیت و به کمال رسانیدن فرزند برومند کرده بودند، به ثمر رسید... روانش شاد باد.

(۱) سورة بقره، آیه ۱۰۶.

سیر آفاق و انفس

در خدمت حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه)

نوشته آقای سلطانعلی سلطانی

هر چه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خجل گردم از آن
چه بگویم و چه بنویسم درباره کسی که همه چیز و همه کس بود. با آنکه سالها
افتخار مصاحبتش را داشتم و در سفرهای بسیار سعادت ملازمتش نصیبم بود و با آنکه
هر روز قطره‌ای از دریای بی‌کران دانش و فضلش به دامنم می‌ریخت، اذعان دارم که
هرگز به عظمت وجود و بزرگی دریای دانشش پی نبردم و نتوانستم ابعاد مختلف و
متعالی آسمان بی‌انتهای علم و عرفان آن بزرگوار را درک کنم: «چند گنجد بحری اندر
کوزه‌ای.»

ولی تا آنجا که فهم و درک حقیر این فقیر اجازه می‌دهد، می‌توانم به طور اختصار
اشاره کنم که بر تمام علوم باطنی و ظاهری احاطه کامل داشت. در علوم معقول و منقول،
الهیات و فلسفه و تفسیر، به درجات عالی نائل شده بود. چند اجازه روایت و درجه
اجتهاد از مراجع عالیقدر تشیع داشت. در حفظ و به جا آوردن آداب شریعت به قدری

دقیق و مقتید بود که هرگز ندیده و یا نشنیده‌ام که مستحبی از ایشان فوت شده باشد. در عرفان و تصوّف، که خود مرشدی کامل و در طریقت و سلوک استاد و راهنما بود. از سایر علوم اکتسابی مانند جامعه شناسی، تاریخ، جغرافی، هیأت و نجوم، ادبیات فارسی و عربی، طب قدیم، ریاضیات، فیزیک و شیمی حتی فیزیک نیم قرن اخیر اطلاعات جامع و کافی داشت و با زبان فرانسه به قدر احتیاج و لزوم آشنا بود، چنانکه گویی مولانا در چند قرن قبل از زبان آن بزرگوار سروده:

فصل منم، وصل منم، فرع منم، اصل منم عقل منم، نقل منم، دور مشو، دور مشو آثار و کتاب‌هایشان خود گواه و مؤید این معنی است. به علاوه مقالات و شرح حال‌ها و نوشته‌هایی که دیگر بزرگان و اهل فضل درباره آن جناب مرقوم و منتشر نموده‌اند، هر چند به نظر این حقیر به طور کامل و جامع معرّف شخصیت والا و مقام علمی آن بزرگوار نیست (چون هر کدام از بعد خاصی به شرح حال و شخصیتش پرداخته‌اند) باز تا اندازه‌ای بازگوکننده عظمت روحی و مقام علمی و شخصیت بارز آن جناب است. به این ترتیب این بنده در حدّ خود نمی‌دانم و در توانایی خود نمی‌بینم که در این میدان عظیم اظهار وجودی نموده و قلم فرسایی کنم. بنابراین پس از ذکر چند نکته فقط به شرح چند خاطره و پیش‌آمد که خود شاهد آن بوده‌ام، اکتفا می‌کنم، باشد که گوشه‌هایی از رفتار و اخلاق و منش آن بزرگوار را نشان دهد.

حضرتش بسیار متواضع و فروتن و در رفتار و گفتار مؤدّب بود. و مخصوصاً برای علما و روحانیون احترامی فوق‌العاده قائل می‌شد و مقدم و مصاحبتشان را همواره گرامی می‌داشت.

همیشه حرکاتی آرام، نگاهی ملایم و لبانی متبسم داشت. و این آرامش و ملاطفت اثری عمیق در مصاحبان و اطرافیان‌شان می‌کرد و به آنان نیز سرایت می‌نمود به طوری که در حضور ایشان احساس آرامش و سکون و راحتی و سکوت دست می‌داد و گذشت زمان و ساعات محسوس نبود. هرگز تند و برافروخته نمی‌شد، مگر در مورد

غفلتی که در آداب شریعت از کسی مشاهده می نمود که به سختی بازخواست می فرمود و تذکر می داد.

حافظه‌ای بسیار قوی داشت. مشاهدات و مذاکرات چندین سال قبل را به خوبی به یاد می آورد و به آنها اشاره می فرمود. اشخاصی را که سال‌ها پیش دیده بود، هر چند برای یک بار، با توجه به گذشت زمان و تغییر طبیعی قیافه با نام و مشخصات می شناخت و حتی اولین ملاقات و محل ملاقات با آنها را به خاطر داشت و در صورت لزوم یادآوری می فرمود.

حضرتش از حرکت با جمعیت در معابر و خیابان اکراه داشت و به دوستان توصیه می فرمود که در معابر عمومی (بجز یکی دو نفر مصاحب) از اجتماع در اطرافشان احتراز کنند. دوست داشت مثل یک فرد عادی در میان مردم کوچه و بازار حرکت کند و احياناً با آنها به گفتگو پردازد. در این گشت و گذار گاهی مناظر جالب دیده می شد. بارها چه در داخل کشور و چه در مسافرت‌های خارج شاهد آن بودم که وقتی از خیابان یا محلی می گذشت، جلب توجه عده‌ای می فرمود که حتی پس از عبور حضرتش برخی متوقف می شدند و برمی گشتند و بدون اراده عبور حضرتش را می نگریستند و بسیار اتفاق می افتاد که اشخاصی به همراهانشان نزدیک می شدند و از هویت و شخصیت ایشان پرسش می نمودند و گاهی نیز بعضی به خود آن جناب مراجعه نموده و پس از سلام و معرفی خود و آشنایی، سؤالاتی می نمودند.

کراراً طی مسافرت‌های داخل و خارج شاهد و ناظر ملاقات‌های یک یا جمعی از مقامات علمی و طالبان دانش و معرفت با آن بزرگوار بودم که عده‌ای برای اطلاع و جمعی برای کسب فیض و معرفت و شاید قلیلی هم به قصد و نیت معارضه و محاجه به محضرشان می شتافتند. و سؤالات و گفتگوها اکثراً درباره مباحث علمی و فلسفی و مذهبی و از این قبیل بود، که چون این جانب صلاحیت ورود در ماهیت این مسائل و مباحث را ندارم فقط اختصاراً به شرح استنباط و احساس خود از نتیجه این گونه

مذاکرات می‌پردازم. آن جناب که همیشه آرام و دلنشین صحبت می‌فرمود، ابتدا آهسته و شمرده و به‌طور خلاصه به مذاکره می‌پرداخت و یا به سؤالات پاسخ می‌داد و به تدریج که شنونده مسحور فرمایشاتشان می‌گردید، بر دامنه بیانات و مباحث می‌افزود و عاقبت وسعت اطلاعات و شیرینی بیانشان چنان باعث تسلط ایشان بر مجلس می‌گردید که در پایان "او" همه سخن بود و دیگران همه گوش و بالاخره ملاقات‌کنندگان و مصاحبه‌گران که شیفته عمق اطلاعات و لطف بیاناتشان می‌شدند با خوشحالی و رضایت کامل از ملاقاتشان تودیع می‌نمودند و اغلب نیز مشتاق تکرار دیدار گردیده، تقاضای ملاقات‌های دیگر می‌نمودند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت هیچ مسأله و مشکلی نبود که رازگشا و پاسخگوی آن نباشد.

اطلاعات آن جناب در سایر رشته‌های علوم و دانش عمومی به حدی بود که شگفت‌آور و اعجاب‌انگیز می‌نمود. به‌طور مثال در سفری که در خدمتش به عتبات عالیات و مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شدیم و مجموعاً حدود دو ماه طول کشید، علاوه بر زیارت مشاهد متبرکه و اماکن مقدسه که آن بزرگوار همیشه راهنما و روشنگر جریانات و حوادث تاریخی و پاسخگوی پرسش‌های ما بود، در تمام شهرهای عراق و عربستان درباره زیارتگاه‌ها، اماکن تاریخی، مساجد و مدارس، قبور انبیای گذشته و آرامگاه و آثار بزرگانی که قرن‌ها قبل می‌زیسته‌اند و آثار تاریخی چند هزار ساله و مواردی از این قبیل چنان اطلاعات جامع و دقیقی از تاریخچه، زمان وقوع حوادث، شرح زندگی، علل ایجاد و تأسیس اماکن و سوابق تاریخی در اختیار ما می‌گذاشتند که گویی سال‌های متمادی در آن دیار زندگی کرده و به جمع‌آوری این اطلاعات پرداخته‌اند.

در سفری به اسپانیا که حدود ده روز طول کشید، هم سفران شش نفر در خدمتشان بودیم و همه می‌دانستیم سفر اول آن حضرت به آن کشور است. از شمال تا جنوب آن سرزمین، از مادرید و بارسلون تا شهر مالاگا و تنگه جبل الطارق همه جا را زیر پا

گذاشتیم، و باید به این نکته اشاره کنم که به اصطلاح جهانگردان به طور آزاد مسافرت می‌کردیم و با مؤسسات جهانگردی و تورهای مسافرتی که معمولاً برنامه‌های مسافرت و توقف و گشت و گذار و بازدیدهای روزانه آنها قبلاً تهیه می‌گردد و عموماً هم راهنماهای متخصص و تحصیل کرده دارند سر و کاری نداشتیم. فقط از هتل محل اقامت در مادرید تقاضا کردیم اتومبیل و راننده‌ای در اختیار ما بگذارد که به راه‌های آن کشور و تا اندازه‌ای به شهرها و اماکن آشنا باشد.

طی این مسافرت هر روز صبح برنامه آن روز را که قبلاً تنظیم فرموده بود به اطلاع ما می‌رسانید. همه جا و در همه شهرها ما را به مشاهده و تماشای آثار تاریخی و باستانی از قبیل کلیساها، مساجد قدیمی، قبور سلاطین قدیم، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، نمایشگاه‌ها و امثال آن می‌برد. از نظر اطلاعات شخصاً راهنمای ما بود و درباره هر اثر و هر مکان و هر مورد از سوابق تاریخی و اجتماعی آن اطلاعات جامع و کامل در اختیار ما می‌گذاشت که موجب تحسین و شگفتی بود. اینها نمونه‌هایی بود که کم و بیش در سفر به کشورهای دیگر از شرق و غرب صدق می‌کرد و مشاهده می‌شد.

ولی آنچه در این باره مورد تأمل و تفکر است و برای این جانب شگفتی آفرین، این است که جمع‌آوری و کسب این همه اطلاعات متنوع و مختلف به طور عادی محتاج به زمان و تحصیل و مطالعه است، آن هم سال‌های متمادی که همراه با فراغ بال و آسایش خاطر باشد و چنین فرصت و فراغت طولانی در طی زندگی آن جناب من سراغ ندارم. پس کی این اطلاعات تحصیل و جمع‌آوری شده است؟ چگونه این رویداد به حقیقت پیوسته است؟

در یکی از سفرهایی که گاه‌گاهی به دبی می‌فرمود، روزی با جمعی از برادران در خدمتشان بودیم و طبق معمول از هر دری گفتگو می‌شد و از فرمایشاتشان بهره‌مند می‌شدیم. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هرگز ندیدم درباره مسائل دنیوی و مادی زندگی پیش‌قدم به طرح موضوعی گردند، مگر آنکه دیگری به عنوان سؤال یا

خبر مسأله‌ای عرض می‌کرد، که به اختصار جواب می‌فرمود و در صورت لزوم راهنمایی می‌نمود. فقط گاه گاهی از بعضی برادران به طور خصوصی از وضع معیشت و کار و بارشان استفسار می‌فرمود که به گمانم به نحوی از سختی زندگی و شاید گرفتاری مادیشان اطلاع داشت و اگر نابسامانی زندگی ایشان بر اثر پیش آمد و یا اتفاق بود دلداریشان می‌داد و امیدوارشان می‌ساخت و حتی المقدور در رفع گرفتاریشان می‌کوشید و چنانچه نتیجه قصور و اهمال خود وی بود، او را تشویق به کار و فعالیت می‌نمود و وادار به کار انداختن هوش و استعداد می‌کرد و این شعار را که بارها در سخنرانی‌ها تکرار و در نوشته‌ها تأکید می‌فرمود (دل با یار و دست به کار) به او یادآوری می‌نمود. چون به شدت از بیکاری بیزار و از تن پروری تنفر داشت.

باری آن روز که با جمعی از اخوان دبی در محضرشان بودیم یکی از برادران که بازرگانی موفق و درویشی بامحبت است، عرض کرد که اخیراً نویسنده و خبرنگاری از یکی از ممالک عربی در دبی مشغول تحقیق و تفحص در احوالات و اشعار مولانا جلال‌الدین رومی است و در نظر دارد نتیجه مطالعات و بررسی‌های خود را به صورت کتابی به زبان عربی چاپ و منتشر نماید و چون اطلاع یافته است که جناب عالی در اینجا تشریف دارید و از طرفی به احاطه آن جناب به عرفان و تصوّف آگاهی کامل دارد، در صورتی که اجازه فرمایید بی‌نهایت مشتاق شرفیابی و ملاقات است، که بلافاصله حضرتش موافقت فرمود. در روز ملاقات عده‌ای از برادران و تنی چند از علاقه‌مندان حضور داشتند. محقق و مخبر سابق الذکر به نام آقای عبداللطیف زبیدی سؤالات مختلف و متعددی درباره عرفان و تصوّف و بالاخره درباره حالات مولانا و شمس تبریزی نمود که پاسخ‌های کافی و قانع‌کننده شنید و در پایان هم ضمن تشکر اظهار داشت که تاکنون چنین مصاحبه‌ای آموزنده و پر بار باهیچ مقامی نداشته است. ولی آنچه در نوشتن این خاطره مورد نظر این جانب است سؤال و جواب آخری است به این شرح:

س - به نظر جناب عالی وقتی مولانا و شمس تبریزی به خلوت می‌رفتند، از چه مقوله

مذاکره می‌کردند و با هم چه می‌گفتند؟

ج- اگر می‌خواستند من و شما از گفتگو و آنچه میانشان می‌گذشت، اطلاع پیدا کنیم چرا به خلوت می‌رفتند.

آقای زبیدی از این پاسخ لطیف و از این حاضر جوابی در عین شگفتی چنان به نشاط درآمد که اعتراف نمود هرگز چنین مصاحبه دلنشینی نداشته و چنین جواب شیرین و ظریفی که گویای واقعیت نیز هست از کسی نشنیده است.

آقای زبیدی نتیجه مطالعات خود را بعداً به صورت کتابی به نام جلال الدین رومی، رائد المدارس الادیبه به صورت زیبایی به زبان عربی چاپ و منتشر نمود که ضمن آن بعضی از اشعار مثنوی و دیوان شمس را نیز به عربی ترجمه کرده است.

در یکی از سفرها که در خدمتش به قصد انجام حج عمره به مکه مکرّمه و مدینه منوره مشرف شده بودیم، پس از زیارت خانه خدا و انجام مناسک به مدینه منوره رفتیم و پس از چند روز اقامت و زیارت حرم شریف، عازم مراجعت به جدّه گردیدیم که ترتیب حرکت به دبی داده شود. در این سفر همراهان حضرتش شش نفر بودیم. متأسفانه در همان موقع برای یکی از همراهان مسأله‌ای پیش آمد که برای حل آن ناگزیر از چند روز توقف در مدینه بود. از طرفی هم حضرتش تصمیم به حرکت به جدّه گرفته بودند. چون کسب تکلیف شد، دستور فرمود برای آنکه نامبرده تنها نباشد دو نفر از همراهان با وی در مدینه بمانند و بقیه در خدمتشان به جدّه حرکت کنیم. قبل از پرداختن به اصل مطلب باید برای اطلاع خوانندگان ارجمند و برادران مکرّم به چند موضوع اشاره شود. نخست اینکه (هر چند برادران ایمانی همه می‌دانند) به طور کلی چه در سفرهای داخلی و چه خارجی (حتی در حضر هم اگر چند نفر معدودی نیز در خدمتشان بودند) نماز صبح را اول وقت به جماعت اقامه می‌فرمود و همسفران و حاضرین به خدمتش می‌رفتند (در سفرهای خارج حتی در هتل‌ها به اطاقشان می‌رفتند) و اقتدا می‌نمودند و سپس آیاتی از قرآن مجید را تلاوت و تفسیر می‌فرمود.

مطلب دیگر اینکه عربستان سعودی تنها کشوری است که از عرفان و تصوّف بوئی در آن سرزمین به مشام نمی‌رسد و بنابراین طبیعی است که از اهالی بومی و محلی کسی را حتّی به عنوان دوستدار و علاقه‌مند به عرفان هم نمی‌شناختیم و ملاقات ننمودیم، چه‌رسد به پیروی و ارادت. بلکه برعکس به علّت تعصّبات مذهبی و بخصوص در آن زمان به سبب تبلیغات دستگاه‌های محلی، عموماً نظر خوبی به شیعیان به‌ویژه شیعیان ایرانی نداشتند و با عناد و لجاج ما را می‌نگریستند. حتّی بر ما مسلّم شد که به طور غیرمحسوس تمام رفت و آمدهای ما حتّی در مشاهد و اماکن متبرّکه زیر نظر مأموران امنیتی آن کشور قرار دارد. در این شرایط ما در جدّه در هتلی اقامت داشتیم و فقط با رئیس بانک ملّی ایران (شعبه جدّه) و چند نفر ایرانیان کارمند آن بانک مراوده و ملاقات می‌نمودیم، که علاوه بر تسهیل امور بانکی و ارزی ما با نهایت محبّت و کمال علاقه و ارادت به حضرتش به راهنمایی و انجام کارهای ما می‌پرداختند و الحقّ هم خوب از عهده برآمدند.

حال برگردیم به اصل مطلب. شب سوم بود که از مدینه منوره به جدّه آمده بودیم و هر سه نفر همراه در خدمتشان بودیم. پاسی از شب گذشته که اجازه مرخصی خواستیم تا هر یک به اطاق خویش برویم. حضرتش برنامه فردا صبح و وظایف هر یک را در آن روز به این شرح تعیین فرمود: حاج آقای جواهری طبق معمول برای تهیه و خرید مایحتاج همراهان و همچنین لوازم مسافرت به بازار خواهند رفت. آقای ذوالشرافتین هم برای گرفتن ویزای دبی و بلیط هواپیما به سفارت دبی و شرکت‌های هواپیمایی مراجعه خواهند نمود. این جانب نیز در خدمتش به بانک ملّی ایران خواهیم رفت.

سحر آن شب یکی از همراهان که دیده بود این جانب برخلاف همیشه هنوز از خواب برنخاسته‌ام، به آرامی مرا بیدار کرد که وقت نماز است. چون آمدم برخیزم احساس کردم که سر و بدن و تمام اعضا و جوارح به سختی درد می‌کند و به‌علاوه تب شدیدی دارم که به قول معروف مانند کوره می‌سوزم. نتوانستم بلند شوم و دوباره بیهوش افتادم و وقتی به هوش آمدم که احساس کردم دست نوازشی با ملایمت و

ملاطفت به سر و پیشانیم کشیده می‌شود. چون چشم گشودم حضرتش را دیدم که کنار تختخواب پهلویم نشسته و با خنده شیرین و ملاطفت آمیز مرا می‌نگرد. سپس نبضم را گرفتند و دستور فرمودند که از هتل لیوانی شیر بیاورند و قرصی سفیدرنگ مرحمت نمودند که با شیر خوردم و فرمودند: مسأله مهمی نیست و انشاءالله به زودی خوب خواهی شد، حال بخواب و استراحت کن. پس از خواندن نماز، باز بیهوش افتادم و نفهمیدم در اطرافم چه گذشت. به قراری که همراهان بعداً اظهار داشتند اول صبح باردیگر جنابش به سراغم آمده و نبضم را گرفته بودند.

در حدود ساعت هشت یا نه صبح بود که بیدار شدم و جریان حال خود و همچنین مذاکرات شب گذشته و برنامه‌های تعیین شده همراهان را به یاد آوردم. فکر کردم که دو نفر همراهان دیگر قاعدتاً هر کدام به دنبال مأموریت خود رفته‌اند و لابد حضرتش اکنون تنها در اتاق خود هستند. با خود گفتم اگر حالم مساعد باشد بهتر است به حضورش بروم. برای امتحان به آهستگی از جا بلند شدم. دیدم مثل اینکه حالم بهتر است. از تخت به زیر آمدم احساس کردم که پنداری کسالتی ندارم، برای آزمایش بیشتر به حرکات ورزشی و سنگینی پرداختم، با ناباوری دیدم به قدری سر حال و سلامتم که هرگز چنان نیرو و نشاطی در خویشتن سراغ نداشتم. با خوشحالی به طرف اتاق جنابش دویدم. دیدم در بسته است. از پیشخدمت هتل سؤال کردم. گفت دو نفر از شما صبح اول وقت از هتل خارج شدند و ایشان هم بعد از آنها به تنهایی بیرون رفتند. از این خبر به قدری ناراحت شدم که ندانستم چه می‌کنم چون یقین داشتم که به بانک ملی رفته‌اند، ولی نمی‌توانستم تحمل کنم که آن حضرت به تنهایی در خیابان‌هاو معابر جده با آن جو نامساعد حرکت و عبور فرمایند. راه بانک ملی را می‌شناختم، بلافاصله و با عجله به تعویض لباس پرداختم و به طرف آسانسور هتل دویدم. دگمه را فشار دادم، در باز شد، دیدم جنابش با قیافه بشاش و لبخند همیشگی از آسانسور خارج شدند و بلافاصله پرسیدند: با این عجله کجا می‌رفتی؟ عرض کردم: در پی شما به بانک می‌آمدم. پرسیدند: مگر حالت خوب شده؟ عرض کردم: از خوب هم خوب‌تر.

خندیدند و فرمودند: الحمد لله. چون نگرانی خود را از تنهایی ایشان در معابر اظهار داشتم، هر چند به علت گرمی هوا و شاید هم بی هم صحبتی در راه قدری خسته به نظر می رسیدند، تبسمی شیرین فرمودند و گفتند: بی جهت نگران نباشید، حافظ و نگهبان ما اوست، فالله خیر الحافظین. انشاء الله به سلامتی و بدون ناراحتی به سفر خود ادامه خواهیم داد. و همین هم شد. یعنی چند روز بعد به سلامتی وارد دبی شدیم و حضرتش مورد استقبال پر شور مشتاقان و علاقه مندان خود قرار گرفت.

خاطره شیرین دیگری از آن بزرگوار در عتبات عالیات دارم که هرگز فراموش نخواهم کرد. در این سفر همراهان آن بزرگوار بیست و دو نفر بودیم که سعادت زیارت مشاهد متبرکه عراق در خدمتش نصیبمان شده بود. پس از یک هفته توقف در نجف اشرف و آستان بوسی مولای متقیان به کربلای معلی برگشتیم. و چون اولین سفری بود که به زیارت عتبات نائل شده بودم، خود پیداست چه حالی داشتم. رویه آن جناب چنین بود که همیشه در هر شهری اوقات نماز را اول وقت در حرم مطهر حضور به هم می رسانید و پس از زیارت و اقامه نماز با وجود آنکه مدتی بود نخستین آثار درد و ناراحتی پا بروز نموده بود و به زحمت راه می رفتند پیاده به منزل مراجعت می فرمود. سحری بود، در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) به اتفاق همراهان اقامه نماز فرمود و پس از آن مدتی به زیارت و راز و نیاز پرداخته و سپس عزم مراجعت کردند. عده ای از همراهان طبق معمول برای تهیه صبحانه زودتر به منزل رفته بودند. ایشان از حرم مطهر خارج شده و در صحن مبارک به طرف در خروجی می رفتیم. نزدیک جنابش بودم و برای عرض خداحافظی به طرف حرم برگشتم. ناگهان احساس کردم که بی اختیار قلبم به طرف نجف اشرف و آستان حضرت مولی کشیده می شود. گویی یک بار زیارت آن کعبه دلها برایم کافی نبوده و باز آرزوی آستان بوسی دارم. در دل گفتم: ای خدا، کاش یک بار دیگر هم سعادت زیارت بارگاهش نصیب می شد. ایشان ضمن خروج از صحن مبارک، حجره ای را به من نشان داد و

فرمود: چند سال قبل روز عاشورا در این مکان در مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء(ع) شرکت داشتم و از تشریفات و مراسم عزاداری دستجات و طبقه‌های مختلف به تفصیل برایم سخن فرمود. در این حال از صحن خارج و پا به میدان جلو آن گذاشته بودیم که جنابش برگشته و بی مقدمه رو به من کرده و فرمود: «آیا مشتاق دوباره زیارت نجف نیستی؟» هنوز مجال پاسخ نیافته بودم که راننده مینی‌بوسی که از تهران با ما بود جلو آمد و پس از سلام عرض کرد: «چون در این چند روز دیدم پاهای آن جناب ناراحت است و ممکن است پیاده رفتن اسباب زحمت باشد، ماشین را برای مراجعت به منزل آورده‌ام تا اگر مایل بودید سوار شوید.» آن حضرت با لبخند و تشکر از او سوار شد و فرمود: «به جای منزل برو به نجف اشرف.» و سپس به وسیله یکی از همراهان حاضر به دیگران که جلوتر به منزل رفته بودند پیغام فرستادند که برای صبحانه منتظر نشوند. حال مرا در آن جریان خود حدس خواهید زد، محتاج شرح نیست.

آن بزرگوار علاوه بر وسعت نظر و فکر بلند از چنان جهان‌بینی شگرفی برخوردار بود که فوق عادات و آداب محل و جامعه خاصی بود. یکی از جالب‌ترین خاطراتی که از آن جناب در این باره دارم در سفر اسپانیاست. در این سفر که از مادرید به قصد دیدن اماکن تاریخی و شهرهای قدیمی بخصوص آنها که جنبه اسلامی داشتند، حرکت نمودیم، اتومبیلی در اختیار داشتیم با راننده جوانی که به زبان‌های فرانسه و انگلیسی نیز آشنا بود. این راننده چون به راه‌ها و شهرهای آن کشور آشنایی داشت از طرف هتل به عنوان راهنما معرفی شده بود. جوانی بود بسیار مؤدب و فهمیده و خوش خدمت و خونگرم.

اسپانیا مملکتی است وسیع با راه‌های دور و دراز و پرپیچ و خم. جنابش نیز قصد بازدید شهرها و اماکن متفرقه و پراکنده داشت. بنابراین گاه اتفاق می‌افتاد که چندین ساعت بدون توقف در حال حرکت بودیم و طبیعی است که در این مواقع خستگی و سکوت و صدای یکنواخت ماشین باعث رخوت و خواب‌آلودگی بعضی می‌گردید. در

یکی از این لحظات که سکوت بر همه همراهان حکمفرما بود، راننده جوان به آهستگی شروع به زمزمه کرد و به آهنگ آن با دهان می نواخت. یکی از همراهان که از این جسارت سخت آشفته بود، عرض کرد: اجازه فرمایید به او تذکر دهیم که خاموش گردد. حضرتش به صدای بلند خندید و فرمود: مگر او چه کرده؟ و بعد چنین افزود: او قصد اهانت و بی ادبی ندارد. فرهنگ و تربیت او غیر از ادب و فرهنگ ماست. او طبق آداب و رسوم خود قصد سرگرمی ما دارد و می خواهد ما را از این حالت رخوت و خواب آلودگی باز دارد. باید از او ممنون باشید. و فرمود: خیر، به او چیزی نگویید و بگذارید به کار خود ادامه دهد. و سپس این شعر را زمزمه فرمود:

شنیدم شبی مطربی دل پریش	چنین گفت در پرده با تار خویش
که این ناله زیر و بم از کجاست	که عشاق شوریده را این نواست
توکز پاره چوبی و یک پاره پوست	بگو از کجا داری این صوت دوست
چو تار این سخن ها ز مطرب شنفت	به مضراب شد جفت و در پرده گفت
که ای از ره و رسم عشاق دور	در این پرده نگشوده چشم شعور
نه بر من بناز و نه بر خویشان	که نه کار توست این و نه کار من
نوازنده ای هست هر ساز را	که رونق دهد او هر آواز را
همه ناله از اوست نی متهم	همه مستی از اوست می متهم

راننده که بعداً مطلع شد به عنوان احترام و تشکر دست حضرتش را بوسید.

حضرتش چنان علاقه و دلبستگی به فقرا داشت که گویی برای آنان زندگی می کند و یا آنان جزئی از زندگی او هستند. تمام فقرا را به نام می شناخت و انگار از زندگی یکایک آنها مطلع بود. با همه رفتاری ملاطفت آمیز و پدرا نه داشت و همیشه به فکر آنها بود.

اجتماع فقرا را بسیار دوست می داشت و در میان ایشان همیشه با نشاط و خرسند به نظر می رسید و حالت وجد و سرور خاصی داشت، چنانکه حتی در سال های آخر

حیات که رنجور و ضعیف نیز بودند وقتی در میان فقرا و برادران ایمانی می‌نشستند، چنان با نشاط و سلامت به نظر می‌رسیدند و چنان آثار رضایت و شادی از وجنات و گفتارشان مشاهده می‌شد که هیچ‌کس تصوّر نمی‌کرد آن جناب خسته و رنجور یا مریض است و حال آنکه جسماً از درد و ناراحتی بسیار رنج می‌برد. به‌خوبی مشهود بود که حضورش در جمع فقرا به جنابش نیروی زندگی و نشاط می‌بخشد. و وقتی از جمع فقرا و اخوان به جهاتی از قبیل مسافرت یا کسالت و امثال اینها دور می‌ماند به‌طور محسوس گرفته و مغموم به نظر می‌رسیدند. نشاط و انبساط خاطر همیشگی در رفتار و گفتارشان کمتر مشاهده می‌شد و حالتی بیقرار و ناآرام داشتند. پنداشتی در جستجوی گمشده‌ای هستند.

در یکی از سفرهایی که به عربستان سعودی فرمود به طوری که قبلاً اشاره شد سه نفر از همراهان در مدینه منوره ماندند و سه نفر دیگر در خدمتش به جدّه آمدیم. چند روزی را که در این شهر به انتظار آمدن همراهان و گرفتن ویزای دبی گذرانیم، از بدترین و ناگوارترین ایام سفر خود می‌دانم. جنابش در این چند روز به‌طور محسوس گرفته و مغموم به نظر می‌رسید و با آنکه سعی می‌فرمود در آن شهر خشک و متعصب که آشنایی هم نداشتیم، همراهان معدودش را سرگرم و مشغول نگاه دارد و ما هم به نوبه خود می‌کوشیدیم وسائل آسایش و راحتی حضرتش را فراهم آوریم، باز آثار ناراحتی و حالت انقباض در کلیه رفتار و گفتارشان مشهود بود، به طوری که در همراهان این تصوّر به وجود آمد که ممکن است جنابش دچار کسالت شده باشند و هر وقت جوای سلامتی‌شان می‌شدیم، می‌فرمود: «شکر، بحمدالله حالم خوب است، نگران نباشید».

پس از آمدن همراهان از مدینه و گرفتن ویزا به طرف دبی پرواز کردیم و بعد از چند ساعت در فرودگاه این شهر با عده زیادی از برادران و فقرا که به استقبال جنابش آمده بودند، روبرو شدیم و بالاخره چون به محل سکونت رسیدیم، جمع بیشتری از اخوان در انتظار زیارتشان بودند که حضرتش را حلقه‌وار در میان گرفتند. از این لحظه

به بعد آن بزرگوار نشاط و انبساط همیشگی را بازیافت. وجد و سرور در تمام حرکات و سکناش هویدا شد. لحن سخنانشان باز جان‌بخش و روح‌پرور گردید. تبسم و نگاهشان مانند همیشه جذّاب و دلپذیر شد. چون این تغییر حالت ناگهانی و شگفت‌انگیز را با یکی از همراهان یعنی آقای حاج عبدالصالح جواهریان در میان گذاشتم، نامبرده که سالکی پیشرفته و فقیری پخته است، گفت: «اگر باغبانی که گلستانی را پرورش داده و سال‌های دراز با زحمات بی‌شمار مراقب تربیت و رشد گل‌های آن بوده و با رنج بسیار بوته‌های آن را به گل نشانده و هر روز به دیدن آن بوستان و مصاحبت و عشق‌بازی با گل‌های زیبای خود خو گرفته باشد، از آن گلستان دور کنند چه حالی خواهد داشت؟»

بزرگان نیز چنین هستند، نشاط و شادمانی آنان در میان پرورش یافتگان طریقه الهی آنهاست. فراق فقرا و احبّ را به آسانی تحمل نمی‌کنند و از دوری آنان متأثر می‌شوند و رنج می‌برند. حاصل حیات و نتیجه مجاهدات خود را در جمع گرم دوستان می‌جویند. در میان فقرا و با دیدار برادران ایمانی است که به وجد و سرور در می‌آیند و احساس رضایت می‌کنند. چون زندگی خود را وقف و صرف آنها کرده‌اند.

آن حضرت در سفرها همیشه به فکر آسایش و راحتی همراهان بود و تا از راحتی جا و مکان و محل استراحت آنها اطمینان حاصل نمی‌فرمود، به خویش نمی‌پرداخت. حتی در مسافرت‌های خارج کشور که اغلب باید در هتل‌های مختلف اقامت می‌فرمود، قبل از رفتن به اطاق خود برای اطمینان از آسایش همراهان به اطاق یک یک آنان سر می‌زد.

در سفری به هندوستان جنابش تصمیم گرفته بود مدتی در شهر حیدرآباد دکن توقف فرماید. این شهر یکی از مراکز مسلمانان و شیعیان آن سامان است. چون به منزلی که اخوان از پیش آماده کرده بودند ورود فرمود، بر جابجایی و استقرار همراهان نظارت نمود. این ساختمان علاوه بر اطاق‌های متعدّد که در اطراف راهرویی قرار

داشت سالن بزرگ و نسبتاً وسیعی داشت که به اجتماع فقرا و اقامه نماز و پذیرایی از مهمانان و مشتاقان زیارتش اختصاص داده بودند. اطاق جنابش در راهرو فوق الذکر واقع بود و تقریباً روبروی آن اطاق دیگری به این جانب و جناب آقای مهندس سلطانپور داماد گرامیشان که به راستی همراهی و مصاحبتش برای همه مخصوصاً این جانب لذت بخش و مغتنم بود، اختصاص داده بودند. عده‌ای از اخوان محلی هم معمولاً شب را در همان اطاق بزرگ استراحت می نمودند که بتوانند به سهولت برای نماز سحر و جلسه قرائت قرآن و تفسیر حضور یابند.

در این سفر خانم محترمه آن حضرت نیز در خدمتشان بود که نه تنها به عنوان همراه، بلکه بیشتر به علت کسالت‌های متعدّد و ممتد آن جناب به قصد و نیت پرستاری و مواظبت و مراقبت از حال و سلامتی‌شان همسفر گردیده بود. و بجاست در همین جا اشاره کنم که هر چند علاوه بر همسری آن جناب پیر و مرادش نیز بود، مع هذا کمتر بانویی دیده و یا شنیده شده که مانند ایشان با نهایت فداکاری و صداقت کمر به خدمت همسرش بسته باشد و با نهایت عشق و علاقه و بدون خستگی سال‌ها زندگی خود را وقف آسایش و سلامتی او نماید.

باری پس از چند روز اقامت، شبی طبق معمول پس از نماز و جلسه فقری هر کدام به اطاق خویش رفتیم و به استراحت پرداختیم. دقیقاً به یاد ندارم چه مدت گذشته بود که ناگهان فریاد خانم محترمه آن جناب که سراسیمه و پریشان در راهرو می دوید و فریاد می زد: «جناب تابنده بیهوش افتاده، بدوید، جناب تابنده از دست رفت» به گوش رسید. فقیر اولین کسی بودم که خود را به اطاقشان رساندم و پشت سر من جناب مهندس سلطانپور و دیگران هم رسیدند. دیدیم حضرتش به حال اغما و با چشمان بسته جلو دستشویی روی کاشی دراز کشیده و بی حرکت افتاده‌اند. در حالی که آستین پیراهن سفیدشان بالا زده و دست و صورتشان از آب خیس بود که نشان می داد وضو گرفته و یا مشغول وضو گرفتن بوده‌اند. به کمک یکدیگر حضرتش را در آغوش گرفتیم و به اطاق آوردیم. بلافاصله چند نفر از برادران محلی برای آوردن دکتر رفتند.

در این موقع با امتحان قلب و نبض آن بزرگوار که خوشبختانه حرکتی ضعیف داشت همه شکر خدا را به جا آورده و خوشحال شدیم و یکی دو نفر که اطلاعاتی داشتند به مالش و ماساژ بدنشان پرداختند. چون به ساعت نگاه کردم حدود یک ساعت و نیم به نماز صبح مانده بود. بعد از قریب یک ربع چشم‌ها را به آهستگی گشودند و به اطراف نگاه کردند. تبسمی فرموده و با صدایی ضعیف گفتند: «چه شده؟ نگران نباشید. حال من بحمدالله خوب است». در این هنگام خانم آن جناب لیوانی شربت آورد که به آهستگی میل فرمود و دوباره دراز کشیدند. به خاطر ندارم چه مدت گذشت که دکتری هندی آمد و پس از معاینه گفت یک شوک قلبی باعث این حالت شده و دستور داد که ایشان باید مدتی استراحت کامل داشته باشند و حتی توصیه نمود که بهتر است چند روزی در بیمارستان بخواهند. ولی حضرتش بعد از رفتن دکتر و چند لحظه استراحت به ساعت نگاه کرده و فرمودند: «موقع نماز است، عبا و لباس مرا بدهید که به سالن بروم، فقرا منتظرند». عرض شد: با این حالت کسالت و ضعف و با اینکه دکتر استراحت کامل تجویز کرده و حتی خوابیدن در بیمارستان را توصیه کرده است، چگونه تصمیم به رفتن به سالن و اقامه نماز جماعت گرفته‌اید؟ خندیدند و فرمودند: «من برای گردش و تفریح و یا استراحت به این سفر نیامده‌ام. من برای زیارت فقرا، به عشق ملاقات دوستان و برای حضور در جمع برادران ایمانی به این دیار سفر کرده‌ام و باید از هر لحظه این سفر برای این مقصود استفاده کنم. سزاوار نیست فقرا که در این دل شب و به زحمت به امید ملاقات و تجدید عهد آمده‌اند و همچنین خود من که مشتاق ملاقات ایشان هستم از دیدار هم محروم شویم. روا نیست من به بهانه کسالت در این اتاق استراحت کنم و آنها را منتظر بگذارم، هرگز». باز عرض شد: آخر توجهی هم به حال خود و دستورات دکتر بفرمایید ولی با حرکتی مصمم فرمود: «خیر، نگران من نباشید. حال من بحمدالله خوب است». سپس حرکت فرمود و با کمک دو نفر که زیر بازویشان را گرفته بودند، به سالن آمدند و به نماز ایستادند. و در حالی که یک نفر در پشت سر مواظب تعادل بدنشان بود، نماز را به پایان رسانیده و سلام گفتند و پس از

آنهم با صدای دلنشینی به تلاوت قرآن و تفسیر مشغول شدند و در آخر هم با همه حضار با تبسم و خوشرویی به گفتگو و مذاکره پرداختند. و با این روحیه و رفتار ملکوتی همه را به تعجب و تحسین واداشتند.

این هم شنیدنی است که صبح همان روز دکتر دیگری که متخصص قلب بود به عیادت آن جناب آمد و پس از معاینات مفصل همان تشخیص دکتر اول را تأیید کرد و او هم تأکید در استراحت و توصیه به رفتن به بیمارستان نمود. ولی حضرتش کوچک ترین تغییری در برنامه سنگین خود ندادند و سفر نیز بدون ناراحتی و پیش آمدی ادامه یافت.

در پایان آخرین خاطره‌ای را که از جنابش دارم هر چند برایم سخت غم انگیز و طاقت فرساست، یادآوری کنم. چون صحنه‌ای است که می‌رساند چگونه توجه و عنایتش همیشه متوجه فقرا بود (و انشاءالله خواهد بود). منظره‌ای است که نشان می‌دهد چگونه آن بزرگوار در هر حال و هر موقعیت، چه در سلامت و چه در کسالت، آن هم کسالتی که بدون شک می‌دانستند به فراق ابدی خواهد پیوست باز هم به یاد و فکر فقرا بودند.

شب قبل از آن شبی که سحرش رحلت فرمود، در بیمارستان به عیادت و زیارت حضرتش رفتم. در اطاق مراقبت مخصوص خوابیده بودند. چون حال آن جناب مساعد نبود، چند روزی بود به دستور اطبای معالج عیادت کنندگان با سکوت کامل و اجتناب از گفتگو به زیارتشان می‌رفتند، آنهم یکی یکی و برای مدتی بسیار کوتاه. از روزهای قبلی رنجورتر و نحیف‌تر به نظر می‌رسیدند، حالتی مبهم و خواب آلود داشتند. چشم باز کرده، تبسمی فرموده و به سلام پاسخ گفتند. از بستگان احوالی پرسیدند. چون جویای حالشان گشتم، طبق معمول فرمودند: «الحمد لله، شکر». و دوباره دیده بر هم نهادند. خواستم برگردم و به آهستگی از اطاق خارج شوم، دیدم حرکتی فرموده و نیم خیز شدند و با دست کشیدن به روی ملافه و اطراف تخت‌خواب با حالتی ضعیف و دستی

لرزان به جستجو پرداختند. و بعد شنیدم که با صدایی آهسته زمزمه کنان فرمودند: «جوراب‌هایم کو؟ عبایم را بیاورید، فقرا منتظرند».

آری فقرا منتظرند. هنوز هم در حسینیه نشسته، چشم به در دوخته‌اند. منتظرند آن بزرگوار در حالی که دو نفر از دو طرف زیر بازوها و بغل‌های ایشان را گرفته‌اند از در وارد شوند و از پله‌ها فرود آیند. به سلام آنها مانند همیشه با خوشرویی پاسخ گویند. به آرامی بروند و در روی صندلی خود بنشینند (چون به علت پادرد نمی‌توانستند روی زمین بنشینند). فقرا منتظرند که لب به سخن بکشایند. منتظرند باز هم فرمایشات پرمغز و آموزنده ایشان را بشنوند. از ایشان درس خدانشناسی، آداب شریعت، راه طریقت و سیر و سلوک الی الله را بیاموزند. مواعظ و نصایح ایشان را به گوش بشنوند و به جان و دل بپذیرند. منتظرند در هوایی که از عطر وجودش آکنده است تنفس کنند و در فضایی که از نشئه سخنانشان روح پرور گشته پرواز نمایند.

صندلی ایشان هنوز در جای خود باقی است ولی افسوس که از وجود عزیزش خالی است. به جای آن بزرگوار عکسی از ایشان بر آن تکیه زده که همه را می‌نگرد، گویی می‌گوید: همان‌گونه که دل شما با من است من هم همیشه با شما هستم، همان‌گونه که شما مرا از یاد نمی‌برید، من هم شما را فراموش نمی‌کنم.

هنوز جناب حاج علی آقای تابنده (محبوب علیشاه) که خداوند سلامتشان بدارد، باتواضع و ادب خاص خود و چهره‌ای گشاده و دوست داشتنی، کنار این صندلی در گوشه‌ای از مجلس جلوس می‌فرماید و به در می‌نگرد.

معظم‌له که جانشین برحق پدر بزرگوار و اجداد عالی‌مقدار خود می‌باشند، گرچه قلباً همیشه به یاد آن بزرگوارند ولی جلسه‌ای نیست که به مناسبتی ذکر یا نقل قولی از آن جناب نفرمایند و در هجرانشان اشکی نریزند. ایشان نیز گاه گاهی چشم به در می‌دوزند و نگاهی به آن عکس می‌افکنند و آه می‌کشند، گویی ایشان نیز منتظرند.

خاطرات

خاطرات آقای حاج مهندس محمد جواد اخوان اراکی.

۱. در سفر آخر جناب آقای صالح علیشاه به تهران، شب جمعه‌ای در حسینیه امیر سلیمانی کتاب صالحیه را تفسیر می‌فرمودند که راجع به حدیث *الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ* (دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است) به جناب ایشان حالی رخ داد و قسم خوردند به خدا که اگر از جهت مأموریت الهی نباشد، حاضر نیستم ساعتی در این دنیا باشم و رنگ چهره ایشان تغییر کرد. و پانزده ماه بعد رحلت کردند و امر را به فرزند ارجمندشان جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده رضا علیشاه واگذار فرمودند. اگرچه این خاطره بیشتر مربوط به ایام حضرت آقای صالح علیشاه است، ولی از جهت تفویض امر به حضرت آقای رضا علیشاه و وجهه نظر اولیاء دین نسبت به مسأله مرگ حائز اهمیت است.

۲. در موقعی که در سال ۱۳۴۵ شمسی حضرت آقای صالح علیشاه (روحی فداه) رحلت نمودند، پس از اطلاع فقرای اراک، جناب آقای راستین فرمودند: من می‌روم برای تجدید و حرکت کردند و رفتند. من بی‌اندازه ناراحت و گریان بودم. شب جمعه بود

که به منزل جناب آقای راستین برای مجلس رفتم. در آنجا نائب جعفر علی، پیشکار آقای راستین نشسته بود. وی همیشه اظهار می داشت جناب آقای راستین را در بغل بزرگ کردم. وقتی وارد اطاق مجلس شدم، وقتی حال من را دید که خیلی ناراحت و گریان هستم گفت: مهندس چرا این قدر ناراحتی؟ گفتم: بی پدر شدیم، چگونه ناراحت نباشم. نائب قلندری بود با حالتی عجیب. در این حال رو به من کرده گفت: قضای الهی است، حسن رفته و حسین جای اوست. این جمله کوتاه چون از روی صدق و خلوص نیت گفته شد، آبی بود که روی آتش ریخته شد. حال سکون و آرامشی برایم پیدا شد و خدا را شکر کردم که اگر حاج شیخ محمدحسن رفته است، جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده جانشین ایشان می باشد. بعداً جناب آقای راستین پس از مراجعت از بیدخت برای من تعریف نمودند: قبل از تجدید برای من خیالی پیش آمد که اگر در موقع مراسم تجدید به جای جناب آقای رضاعلیشاه آقای صالحعلیشاه را در اطاق تشرّف دیدم، تجدید می کنم و الاّ تبعیت نمی کنم، ولی وقتی وارد اطاقی که جناب آقای رضاعلیشاه جلوس فرموده بودند شدم، دیدم که جناب آقای صالحعلیشاه روی مسند ارشاد نشسته اند و لذا فوری روی پای ایشان افتادم و گریه کردم و تجدید نمودم. حقیر هم در تهران خدمت جناب آقای جذبی رحمت الله علیه تجدید نمودم.

۳. در سال ۱۳۵۰ شمسی جناب آقای شریعت قمی مریض بودند و ناراحتی قلبی داشته و همه اش دم از رفتن می زدند. حضرت آقای رضاعلیشاه برای زیارت به قم مشرّف شده بودند. حقیر نیز در خدمت جناب آقای راستین و چند نفر از فقرا برای زیارت جناب ایشان به قم رفتیم. پس از زیارت و عیادت آقای شریعت، حضور جناب ایشان عرض کردم که قربان توجهی بفرمایید که آقای شریعت شفا پیداکنند. ایشان با حال تبسم فرمودند: آقا چیزیشان نیست، چند روزی بیایند تهران با مراجعه به اطبا خوب می شوند. حاج آقا شریعت هم اصرار داشتند برای نرفتن به تهران و مرتباً اظهار می داشتند که اجازه بفرمایید از دنیا بروم، و ایشان هم تأکید برای آمدن به

تهران می نمودند. من در این موقع مجدداً عرض کردم قربان استدعا می نمایم که هم آقای شریعت خوب شوند و هم آقای سرهنگ عظیمی که از فقرای با محبت می باشند و در اراک سکنه کرده اند، شفا پیدا کنند. فرمودند آقای شریعت بیایند تهران خوب می شوند و سرهنگ عظیمی هم دو مرتبه سکنه قلبی کرده و باز هم فرمودند سرهنگ عظیمی و جمله دیگر نفرمودند. شب جمعه در خدمت آقای راستین به اراک بازگشتیم. مجلس فقری بود. حضور آقای راستین عرض کردم: قربان دستور فرمایید فقرا برای سلامتی و شفای سرهنگ عظیمی حمدی قرائت کنند. اتفاقاً آقای راستین فرمودند فاتحه ای برای جناب سرهنگ عظیمی خوانده شود. من عرض کردم قربان من حمد تقاضا کردم. یک ربع بعد نزدیک مغرب بود که برادر آقای سرهنگ عظیمی به مجلس آمدند. حال سرهنگ عظیمی را پرسیدم. گفتند: یک ربع قبل در بیمارستان قدس فوت کرده اند. جناب آقای شریعت هم که حالشان خیلی خراب بود بعداً که به تهران رفتند و معالجه نمودند، خوب شدند و به قم مراجعت کردند.

از خاطرات آقای حاج ابراهیم کیمند

۱. یک بار در مجلسی فرمودند: سیه نامه مأیوس از خود در روز قیامت لطف و کرم می بیند، عرض می کند: الهی سال ها بر درگهت با لاف و دروغ زیستم این مرحمت از چیست! خطاب می آید: برای این گونه گفتار.
۲. در محفل سلسله قادریه و نقشبندیه نیز که در زمستان ۱۳۳۸ به احترام مرحوم حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه) در سنندج بسیار با شکوه تشکیل گردیده بود، شخصی از برادران اهل سنت حضورشان عرض کرد: با اینکه همه اقرار داریم ادب مورد پسند همگان است، چطور شما شیعه ها در نماز مراعات نمی کنید و دست باز می خوانید. فرمودند: ما شیعه ها سعی داریم در نماز به گونه مرده باشیم که در حالت فناست. آیا برادران اهل سنت اموات خود را دست بسته به خاک می سپارند؟

وانگهی چه ادبی برتر از فنا در پیشگاه الهی است. فانی نتواند ادب نگاه دارد. و عارف ادب باطنی را منظور دارد. این فرمایش در مستمعین و حاضرین اثری بسیار زیاد بخشید.

۳. وقتی در بیدخت برادری به احداث بنای خیری با اجازه اقدام و از حضور جناب ایشان تقاضای رسیدگی و سرکشی به امور آن نموده بود. در سفر بعدی ملاحظه کرده بود که کار به میلش انجام نشده و بدون توجه به مسائل گوناگون و کارهای جناب ایشان نقایص کار را عرض می نماید. فرموده بودند: البته سرکشی بسیار خوب است ولی سرکشی هم خوب نیست! آن شخص از کرده خویش پشیمان و اظهار ندامت و تقاضای عفو نمود.

۴. روزی در مجلس فقری غزل معروف شیخ بهائی به مطلع «ساقیا بده جامی زان شراب روحانی» حضور مبارکشان خوانده شد. راجع به بیت مقطع غزل:

ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید
بر دل بهائی نه هر بلا که بتوانی
فرمودند: باید "نه" خوانده شود زیرا کمتر کسی را طاقت چنین ادعایی است که این طور به بلا تن در دهد. این بیت از سعدی را نیز مشمول این حکم فرمودند:
بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان
به هر جفا که توانی که سنگ زیرینم
۵. در هنگام ابتیاع خودکار و خودنویس معمولاً ابتدا "بسم الله الرحمن الرحیم" مرقوم می فرمودند. روزی همراهی عرض کرد: قربان در بازار هم اسماء الهی می نویسد. فرمودند: «چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم».

۶. مرحوم آقای حاج عبدالرحمان جواهریان نقل می کرد که روزی خدمتشان عرض کردم: قربانت گردهم پدر عزیزتان حلیم و بردبار بودند ولی حضرتتان شمشیر کشیده می دارید. فرمودند: آن حضرت با آن حلم بسیار، کمتر از کسی مکدر می شدند ولی اگر می شدند بسیار مشکل بود. ما همان وقت که شمشیر می کشیم، می بخشیم.

نوشته آقای حسینعلی کاشانی

۱. در روز ۲۹ اسفند ماه ۱۳۴۴ سومین بار بود که پس از تشرّف به فقر که یک سال و نیم قبل افتخار آن نصیب من شده بود به بیدخت جهت زیارت حضرت آقای صالح‌علیشاه (قدّس سرّه) مشرّف گردیدم. شب آخر ماه اسفند شب دوشنبه بود و طبق معمول آنجا مجلس فقری در حسینیه مزار سلطانی منعقد گردید. پس از اقامه نماز جماعت مغرب و عشاء و مراسم مجلس فقر و قرائت فاتحه آخر مجلس، بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه (اعلی الله مقامه الشریف) خطاب به حضار مجلس فرمودند: فردا تحویل سال چه موقع است؟ هر یک از حضار ساعت و دقیقه و بعضی ثانیه تحویل سال را عرض کردند، ولی ایشان مجدداً همان سؤال را تکرار می‌فرمودند و فقرا تعجب می‌نمودند که چرا سؤال تکرار می‌شود، حتی بعضی به گمان اینکه منظور ایشان تحویل سال به ساعت محلی و افق محلّ است به ساعت محلی پاسخ دادند. ولی ایشان باز هم سؤال را تکرار می‌فرمودند تا اینکه حضار همه ساکت شدند. حضرت آقای صالح‌علیشاه در این موقع خطاب به اهل مجلس فرمودند: امسال خورشید تابنده‌ای برای فقرا طلوع خواهد کرد. من منظور ایشان را متوجه نشدم ولی پس از ختم مجلس و آمدن به اطاق خود آن را یادداشت کردم، تا اینکه در مرداد همان سال (۱۳۴۵) حضرت آقای صالح‌علیشاه رحلت فرموده و ایام قطبیت حضرت آقای رضا‌علیشاه آغاز گردید. حقیر پس از چند سال در یکی از شرفیابی‌های خود، موضوع را خدمت ایشان عرض کردم. ایشان در حالی که اشک از چشمان پر نورشان جاری شد، فرمودند: یادم هست، صحیح است.
۲. در دی‌ماه ۱۳۵۷ در بیدخت شرفیاب محضر مبارکشان بودم. هنگام غروب حقیر را احضار فرمودند و دستور دادند که شب بعد از نماز مغرب و عشاء به مسجد رفته و در منبر رویه عملی ایشان را در مورد تقید به آداب شرع و علاقه قلبی معظّم له را به اجرای احکام دین مقدّس اسلام و تنفّرشان را نسبت به عدم توجه رژیم پهلوی و شیوع فساد در منبر تذکر دهم. سپس فرمودند: من همان را می‌گویم که حضرت

- أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (ع) فرمود: لَوْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمِ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُدَيْنِي، اگر دین حضرت محمد (ص) جز به قتل من مستحکم نمی شود، ای شمشیرها مرا بگیرید.
۳. از جمله دستوراتی که برای اجازه صحبت در مجالس فقری به حقیر فرمودند این بود که هر وقت خواستید از گناهان و نافرمانی های بندگان خدا سخن بگویید خود را هم ضمیمه نموده و مثلاً بگویید: «ما گناهکاریم»، «ما دستورات را انجام نمی دهیم» و برعکس هر وقت خواستید از خوبی ها تمجید کنید خود را داخل نکنید و مثلاً بگویید: «شما حال محبت دارید، ایمان شما قوی است، شما فقرا و مؤمنین مورد توجه هستید».
۴. تقید ایشان نسبت به حفظ شعائر الهی و ادب به ساحت مقدس ائمه معصومین (علیهم السلام) و بزرگان دین به قدری بود که در روز ۹ ربیع الثانی ۱۴۱۲ هجری قمری مصادف با سالگرد رحلت حضرت آقای صالح علیشاه (قدس سره العزیز) حسب الامر ایشان طبق معمول در محضر ایشان منبر رفتم و به طوری که عرف اهل منبر می باشد در خطبه آغاز منبر هنگام بردن نام حضرت محمد (ص) حرف (ح) را کشیده تلفظ کردم. بعد از اتمام سخنرانی، حقیر را احضار و فرمودند این گونه نام حضرت را بردن خلاف ادب است و در این قسمت دقت کنید.
۵. در یکی از سفرهای ایشان به کاشان، فقیر پیرمردی به ایشان عرض کرد: یادتان هست که در خدمت پدر بزرگوارتان بودید و ... هنوز بقیه سخن را نگفته بود که ایشان فرمودند: بله، بندگی کن تا که سلطانت کنند.
۶. زمستان ۱۳۴۶ شمسی اولین سفر بعد از قطبیت ایشان به تهران که در ساختمان ابتدای حسینیه امیرسلیمانی سکونت داشته و صبح ها برای ملاقات ایشان تعیین شده بود، روزی شرفیاب محضرشان بودم. فقیری از ایشان سؤال کرد: قربان یک فقیر در یک شبانه روز حداقل چند ساعت مشغول ذکر خود باشد کافی است؟ فرمودند: حداقل ۲۴ ساعت.
۷. خود آن حضرت فرمودند: در مسافرتی که به زیارت عتبات عالیات رفتم طبق روئے

همیشگی از علما و از جمله حضرت آیت الله العظمیٰ خوئی دیدن و ملاقات کرده و ایشان محبت زیادی نمودند. روز بعد فرزند ایشان با عده‌ای از علما از طرف حضرت آیت الله به عنوان بازدید آمدند و قصیده‌ای به عربی که درباره من سروده بودند، خواندند. سپس گفتند: پدرم ضمن ابلاغ سلام، پیغامی داده‌اند که به شما عرض کنم که از شما گله‌ای دارم. گفتم: چه گله‌ای؟ گفتند: ایشان در خواست نموده‌اند که در این دوره که مفاسد اجتماعی بیشتر شده است شما به مردم بخصوص نسل جوان بیشتر رسیدگی نموده و تعلیمات خود را رواج دهید.

نوشته استاد مرتضیٰ عبدالرسولی

داستان اشتغال حقیر به هنر خطاطی را همان طور که کراراً به تفصیل عرض کرده‌ام به سن سی و چند سالگی من باز می‌گردد، که به یمن انفاس قدسیه حضرت آقای صالح‌علیشاه و گرفتن اولین سرمشق از حضرت آقای رضا‌علیشاه در اسفند سال ۱۳۲۳ شمسی، هنر شریف خطاطی را رسماً آغاز نمودم.^۱ از آن زمان تاکنون که قدم در نود سالگی نهاده‌ام، مشمول الطاف و اکرام آن بزرگواران و جانشین برومندشان حضرت آقای محبوب‌علیشاه بوده و هستم و در طول ایام تشرّف خود به فقر و لوی اقسام کرامات و الطاف خفیه و جلیه را از ایشان ملاحظه کرده‌ام. از جمله ماجرای ذیل است که در اواخر ایام حیات صوری حضرت آقای رضا‌علیشاه برای حقیر رخ داد و باردیگر مشمول عنایاتشان قرار گرفتم و آن بدین شرح است:

زمانی که امراض گوناگون بر این وجود ضعیف مستولی گشته و دست از حیات شسته و پای از توان و توش، ناچار مرا به بیمارستان مهر در بستر بیماری خوابانیدند و اطبای حاذق متعدّدی که هر یک از دکترهای مشهور زمان و درجه اول بیمارستان بودند، در بالینم به مداوا و معالجه پرداختند. بعداً اطلاع یافتم روزهای اول به کلی دست

(۱) شرح مفصل این ماجرا را در کتاب یادنامه صالح (صفحات ۴۴۹ تا ۴۵۱) نگاشته‌ام. در نشریه کیهان فرهنگی (سال پنجم، شماره ۸، آبان ۱۳۶۷) نیز در طی مصاحبه‌ای به آن اشاره کرده‌ام.

از حیاتم شسته و رسماً اطلاع داده بودند که کارم تمام است و نباید به زندگانی این بیمار امیدوار بود. بدین علت دوستان و علاقه‌مندان صمیمی من بعد از این تشخیص و اظهار نظر در دالان بیمارستان به گریه و زاری پرداخته و به دعای آمرزش مشغول شدند.

در همین اوان روزی مولای عزیزم حضرت آقای رضا علی‌شاه به عیادت‌م نزول اجلال فرمودند و وقتی از پرستاران شرح ماقع را شنیدند، از بنده حقیر سراپا تقصیر سؤال فرمودند که قرآن مجید ثلثی را که به دستور معظم‌له مشغول تحریر بودم به کجا رسیده. حقیر معروض داشتم تا اول سوره فاطر بیشتر نوشته نشده بود که به اینجا منتقل شدم. فرمودند: «خیر شما باید زنده بمانید و قرآن مجید را به پایان برسانید.» تمامی حضار و اطباء که حضور داشته دچار تحیر و تعجب گشتند بجز خود حقیر و برادران نازنینمان آقای دکتر منوچهری و دکتر نصیری که از فحوای امر مبارک استنباط دیگری نمودیم. بعد از انقضای چهل روز از بیمارستان مرخص گشته و به منزل دربستر بیماری انتقال یافتیم که بعد از مدتی معالجه و مداوا با همان حال ناتوانی و زار و نزار به طور خوابیده و ناگوار قلم را به دست گرفته و حسب الامر مبارک مولای عزیز به ادامه تحریر مشغول گشتم. و امروز بعد از انقضای چهار سال متوالی در تاریخ هفتم آبان ۱۳۷۲ بحمدالله و المته قرآن مجید مذکور تماماً من البدو الی الختم به پایان رسیده و خاتمه یافته است و برای چاپ مهیا و آماده می‌باشد.^۱ بنابراین معجزه و کرامت به‌همت آن عزیز زمان همان‌طور که در ابتدا تعلیم خط گرفتیم، در آخر نیز تحریر قرآن مجید به خط ثلث را به انجام رسانیده و برادران ایمانی و دوستان دور و نزدیک را به تحیر و تعجب دچار ساخته و حقیر سراپا تقصیر را به شکر و سپاس بی‌پایان واداشته است.

(۱) لازم به تذکر است که از صدر اسلام تا کنون قرآن کریم به خط ثلث نوشته نشده و قرآن‌های خطی و چاپی منحصرأً به خط نسخ یا محقق و ریحان است.

از خاطرات آقای حاج عبدالصالح جواهریان

۱. در حدود چندین سال قبل، یک شب خواب دیدم که ایشان فرمودند که من می‌خواهم در شب قدر رحلت نمایم. حقیر در خواب می‌دانستم که چند ماه به ماه مبارک رمضان مانده. در حالتی که بیهوش زده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم، عرض کردم پس تقاضا می‌نمایم در این مدت فترت شما مریض نشوید که این درخواست من مستجاب نشد و من در شب‌های قدر ماه مبارک با حال اضطراب صبح‌ها از درب دولت‌سرای ایشان می‌گذشتم، نگاه می‌کردم که مبادا در آن شب اتفاقی افتاده باشد، بعداً که متوجه شدم دیدم اجازه جناب آقای حاج علی تابنده (محبوب‌علی) در شب ۲۱ ماه رمضان صادر گردیده و خدا را شکر کردم که خطر گذشت. ولی در روز اربعین سال آخر حیات ایشان که در دولت‌سرایشان مجلس روضه تشکیل شده بود، آقای واعظی ضمن وعظ گفتند: من حال ایشان را تا به حال به این سختی ندیده بودم. بعد از اتمام روضه که هنوز همه نشسته بودند. روی مبارکشان را به طرف من کرده و ضمن تفقد به نظر می‌رسید که احوالپرسی می‌فرمایند. بنده هم پس از تعظیم و تشکر جواب عرض کردم. ولی یک مرتبه متوجه شدم که دارند خداحافظی می‌فرمایند.
۲. حدوداً یک سال بعد از زلزله گناباد، به بیدخت مشرف شدم. یک شب در بیرونی ایشان مهمان بودیم، فرمودند: ساختمان‌های خراب شده از خشت و گل را با آهن و آجر نوسازی کردیم. بنده ترجمه آیه *ما نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ او نُنسِهَا تَاتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا او مِثْلَهَا* را عرض کردم که خداوند هر نعمتی را بگیرد بهتر یا مثل آن را رحمت می‌کند. البته نعمت ولایت و صاحب ولایت منظورم بود. ایشان در جواب فرمودند درست است، ولی تأسف از این است که وجود مقدس بزرگان از میان ما می‌رود.

نوشته آقای حاج سید مرتضی مرتضوی

۱. روزی در خدمت حضرتش همراه با آقای مهندس سلطانیپور به منزل یکی از فقرا در آریاشهر رفته بودیم. در مراجعت ماشین ما در خیابان مآصدراکه هنوز کاملاً ساخته

نشده بود، خاموش شد و چند باب مغازه و خانه در نزدیکی ماشین بود. حضرت آقای رضاعلیشاه که در انجام فریضه واجب نماز در اول وقت کاملاً مقتید بودند فرمودند: آقای مرتضوی نزدیک مغرب است شاید محلی پیدا شود که در آنجا نماز مغرب را اول وقت بخوانیم. رفتم در منزلی را بزنم. اشاره فرمودند: در آن منزل را بزنید. در آن منزل غیر از جوانی که تازه از مسافرت خارج آمده بود کسی در طبقه پایین نبود و بعداً معلوم شد که آن جوان خدمت جناب حاج آقای جذبی که تازه به رحمت حق واصل شده بودند، به فقر مشرف شده و به مسافرت رفته و مدت‌ها کمتر توجه به انجام دستورات داشته است. در هر صورت نماز را خواندیم و باخوشحالی و مسرت بسیار آن جوان روبرو شدیم که تقید حضرتش در اعمال شریعت و لطف و محبتشان به فقرا باعث شد که وی دوباره متوجه و متذکر گردد و به این فیض نائل آید.

۲. در زمانی که حضرت آقای صالح علیشاه در مراجعت از ژنو به تهران تشریف آورده بودند، استاد فروزانفر به اتفاق مرحوم استاد محیط طباطبائی که هر دو در دانشکده معقول و منقول استاد حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده بودند، برای عیادت آقای صالح علیشاه آمدند و اتفاقاً جناب حاج آقا تابنده در منزل تشریف نداشتند و استاد فروزانفر گفتند: میل داشتم از دیدار آقا سلطانحسین هم مستفیض شوم. حضرت آقای صالح علیشاه در پاسخ فرمودند: وی نیز مشتاق آن بود که از محضر استاد استفاده نماید. و در این وقت استاد فروزانفر درباره ایشان گفت: «آقا سلطانحسین، شاگرد نه که استاد ماست».

۳. در سفر عتبات عالیات در زمستان سال ۱۳۵۷ که به امر حضرت آقای رضاعلیشاه به اتفاق عده‌ای از همراهان برای بردن در اهدایی ایشان برای صحن متبرک عسکریین به سامراء رفتم، حسب الامر ایشان به اتفاق همراهان در نجف خدمت حضرت آیت الله سیدابوالقاسم خوئی از مراجع عالیقدر شیعه رسیدیم. ایشان برخلاف معمول، در موقع شرفیابی با این ضعیف که فردی عامی و غیر معتم و

متظاهر به درویشی بودم، به علت نمایندگی از طرف حضرت آقای رضا علیشاه معانقه کرده و ضمناً فرمودند: «من از حاج آقای تابنده گله دارم.» عرض کردم: خدا نکند، اگر امری بوده که از عهده ما برآید، با جان و دل حاضریم. گفتند: نخیر، من از ایشان خواهش کردم که ما را در امور شرعی یاری نمایند، ولی ایشان مضایقه نمودند. من به عرض آیت الله العظمی خوئی رساندم که دأب بزرگان و اقطاب سلسله ما نیست که در امور شرعیه دخالت کنند، چنانکه مرحوم آقای سلطانعلیشاه هم رساله‌ای منتشر نکردند، در حالتی که مرحوم آقا میرزای شیرازی (رحمة الله علیه) مراجعه به ایشان را مصاب و به اهالی خراسان توصیه کرده بودند. آنگاه حضرت آیت الله فرمودند: «سلام مرا به حاج آقای تابنده برسانید و بگویید از شما دو التماس دعا دارم و شما دعا کنید و من آمین می‌گویم. اول اینکه خداوند اسلام را از شر کمونیست‌ها حفظ کند. دوم خداوند اسلام را از شر وهابی‌ها حفظ کند.»

من نیز قول دادم و در بازگشت در بیدخت پیام ایشان را خدمت حضرت آقای رضاعلیشاه ابلاغ کردم. و الحمدلله به اجابت هم رسید. هم قدرت کمونیست‌ها از بین رفت و مفتضح شدند و هم وهابی‌ها در اعمال خلاف اسلام که انجام می‌دهند رسوا گردیدند. بعدها در بیدخت یکی از همراهان که مرحوم شد، شنیده‌های خود را در مورد التماس دعای حضرت آیت الله خوئی این طور خدمتشان عرض کرد که ایشان از جناب عالی در مورد دفع شر کمونیست‌ها و بهایی‌ها التماس دعا کردند. حضرت آقا از فقیر که در آنجا حاضر بودم در همان حال سؤال کردند که ایشان دقیقاً چه فرمودند؟ عرض کردم: التماس دعایشان در مورد کمونیست‌ها و وهابی‌ها بود. فرمودند: درست است کمونیست‌ها و وهابی‌ها، ولی بی‌درنگ اضافه کردند: اصلاً هر دو شان: وهابی‌ها و بهایی‌ها.

نوشته آقای مهندس نصرت الله اربابی (موفق)

حضرت آقای حاج سلطانهسین تابنده در آبان ۱۳۳۹ خورشیدی مسافرتی را

شروع کردند که پس از طی چند شهر در اوائل آذرماه ۱۳۳۹ وارد شهر سنندج مرکز استان کردستان شدند. آن جناب ۹ روز در سنندج توقف فرمودند و با اینکه عده فقراى آنجا بیش از چند نفر نبود، ولی وجود آن بزرگوار چنان شور و شوقی به وجود آورده بود که در خدمتشان سر از پا نمی شناختند. فراموش نمی کنم صبح جمعه ای را که پیاده از منزل حقیر به اتفاق همراهان وارد خیابانی شدند که مسجد جامع سنندج در آن قرار داشت. به محض دیدن مسجد و آثار نماز جمعه در آن، وارد مسجد شده و به امام جمعه آن که آقای مردوخ بودند اکتفا کردند. و ماهم همه تأسی جسته، در نماز جمعه شرکت کردیم. پس از خاتمه نماز عده زیادی از ملاقات آن جناب و شرکتشان در نماز جمعه خوشحال شده و از نام و مقام ایشان پرس و جو کردند. این عمل پسندیده ایشان باعث شد که آقایان امام مردوخ و مجتهدی و مفتی زاده و عده زیاد دیگری از مشایخ و علمای اهل تسنن به ملاقات ایشان آمدند. از شخصیت های مذهبی آنجا آقای شیخ معتمد برادر شیخ بهاءالدین و عمو زاده شیخ عثمان از پیشوایان آن زمان سلسله نقشبندیه و مورد احترام دو سلسله نقشبندیه و قادریه بود که به ملاقات ایشان آمد. و از آنجایی که آن حضرت معمول داشتند به بازدید شخصیت های مذهبی تشریف ببرند، وقتی به آقای شیخ معتمد اطلاع داده شد که قصد بازدید او را دارند، وی خواهش کرد که برای صرف شام و مجلس فقری آنها تشریف بیاورند. در آن جلسه بازدید، یکی از مشایخ نقشبندیه که عموماً پیرو فقه شافعی هستند، در مدح حضرت علی (ع) شعری به عربی از شافعی را شروع کرد که نیمه کاره فراموش کرد و نتوانست به پایان برساند. حضرت آقا بقیه اشعار را قرائت کردند که مورد تعجب حضار واقع شد.

نقل به اختصار از نوشته آقای حبیب الله پاک گوهر

در تابستان سال ۱۳۴۱ به اتفاق دایی خود و یکی از دوستان از اهل تسنن که از همکلاسان سه سال اول دبیرستان بود به بیدخت گناباد مشرف شدیم. عصرها که جناب آقای صالح علیشاه (قدس الله سره العزیز) برای تفسیر قرآن به

صحن کوثر تشریف می آوردند چون دوستم و من هنوز به فقر مشرف نشده بودیم و در عنفوان جوانی بودیم، پشت ستونی که ایشان تکیه می دادند جدا از فقرا که روبرو می نشستند، می نشستیم^۱ و اغلب متوجه می شدیم که ایشان بدون اینکه ما را ببینند ضمن صحبت های خود و تفسیر قرآن مشکلات مذهبی ما را برطرف می کردند. از این رو تشویق شدیم که به نام چهارده معصوم چهارده سؤال مطرح و از ایشان درخواست جواب کنیم. البته این سؤالات بیشتر مربوط به دوستم و بعضی از آنها مربوط به اختلافات بین شیعه و سنی بود. تا اینکه یک روز صبح از حضورشان تقاضا کردیم چنانچه اجازه فرمایند سؤالات را مطرح کنیم. معظم له فرمودند که از آقای تابنده (منظور جناب حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلی شاه قدس الله سره الشریف است) وقت بگیریم و از ایشان سؤال کنیم. آن حضرت هم لطف فرموده وقت تعیین کردند. بالاخره ساعت ده صبح روز یکشنبه ۱۳۴۱/۵/۲۱ هجری شمسی به دولت سرای ایشان مشرف شدیم و سؤالاتی کردیم که آنچه به یاد مانده و از مرحوم حاج آقا معصومی مجاز نماز اردبیل هم که در جلسه حضور داشت، شنیدم، پاسخ ایشان بدین قرار است:

در جواب سؤالی که آیا دیانت اسلام اجتماعی است یا انفرادی و گوشه نشینی و عزلت، فرمودند: اسلام امور دنیوی را با امور اخروی جمع و سعی و کوشش هر دو را به موازات یکدیگر قرار داده و حتی امور دنیوی را با امثال امر جزو عبادات منظور فرموده است و در بین تمام ادیان تنها دین اجتماعی و دور از رهبانیت و گوشه نشینی است تا آنجا که مولی علی (ع) فرموده است:

كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّهُ تَعِيشُ اِبْدًا وَ كُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّهُ تَمُوتُ غَدًا^۲

(۱) معمولاً در جلسات فقری تعدادی هم غیر فقیر ممکن است حضور داشته باشند و چون فقرا مقید به لباسی مخصوص نیستند، درظاهر بین آنها تفاوتی وجود ندارد، ولی به علت جوانی و ناآگاهی به آداب، نشستن با فقرا را در حضور بزرگ مجلس جسارت می پنداشتیم.

(۲) برای دنیایت آنچنان باش که گویی برای همیشه زنده می مانی و برای آخرت آنچنان بکوش که گویی فردا خواهی مرد.

که از این قبیل اخبار و دستورات بزرگان دین در کتب معتبره اسلام بسیار ثبت شده است و در میان ما فقرا به عنوان دست به کار و دل با یار معمول و عملاً مشهود است. در مورد اینکه دیانت اسلام ضمانت اجرائی دارد، یا خیر؟ فرمودند: در بدو اسلام تا زمان خلفای راشدین که قوه مقننه و مجریه هر دو به وسیله پیغمبر (ص) و یا خلیفه او اداره می‌شد، عالم اسلام در پیشرفت احکام و حدودی که در قرآن است ضمانت اجرائی داشت، ولی بعد از خلفای راشدین و صلح حضرت امام حسن (ع) با معاویه، یزید خلافت را غصب نمود و کم‌کم احکام و حدود اسلامی اجرا نشد و به واسطه ایجاد اختلاف متدرجاً ضعیف و اولیای اسلام گوشه‌نشین شدند و حکومت در دست دولت‌ها قرار گرفت.

راجع به امر به معروف و نهی از منکر فرمودند: امر به معروف در اسلام برای عمل به احکام اسلام و اجتناب از منهیات، به شرط داشتن این شرایط لازم است که اولاً امر و نهی کننده خود عامل به احکام گردد، ثانیاً نفوذی داشته باشد که امر و نهی او در اجتماع تأثیر کند و امثال اینها. مثلاً قمار و شراب هم در فقه شیعه و هم در فقه اهل تسنن حرام است که باید از شراب و قمار و سایر منهیات جلوگیری شود، ولی علمای اسلام متأسفانه در دوره ما آن قدرت را ندارند که یک مغازه شراب فروشی را ببندند و جلوگیری از این قبیل کارها فقط برای دولت‌ها میسر است که آن هم انجام نمی‌شود. در مورد حرمت پپسی کولا، فرمودند: حرمت آن از نظر سیاسی است نه از لحاظ شرعی، زیرا سازنده آن غیرمسلمان است و این امر باعث کمک به فرقه‌ای ضالّه می‌گردد.

در جواب سؤال مربوط به شقاوت و سعادت فرمودند: خداوند همه موجودات را وجود داد و خلق کرد ولی آنها را خوب یا بد ننمود، بلکه خوبی یا بدی اقتضای طبیعت آنها است که بایستی بروز دهند. و چون هیچ‌کس نمی‌داند که طبیعت و اقتضای ذاتی او سعادت و یا شقاوت است و با فعلیت اخیره او معلوم می‌شود، بشر مکلف به اعمال خوب و تحصیل اوصاف نیک است، به طوری که می‌بینیم حرّ بن ریاحی راه را بر

حضرت امام حسین (ع) مسدود کرد، ولی سعادت ازلی او در آخر بروز کرد و در راه آن حضرت شهید گردید. و همچنین جوان نصرانی که به قصد قتل حضرت آمده بود از اول نماز نخوانده و روزه نگرفته بود بلکه اغلب محرّمات از قبیل شرابخواری و غیره را مرتکب شده بود، ولی در آخر کار سعادت ازلی او بروز کرد و موحد و خداشناس و مسلمان و مؤمن در راه آن حضرت شهید شد، به خلاف آنهایی که با آن حضرت همراه بودند ولی چون سعادت ازلی نداشتند شقاوت آنها بروز کرده حضرت را تنها گذاشتند و رفتند.

در مورد سبّ و لعن خلفا فرمودند: به عقیده ما سبّ و لعن خلفا جایز نیست، مخصوصاً اینکه در زمان آنها اسلام توسعه پیدا کرد و ایرانیان در زمان خلافت آنها مسلمان شدند، وانگهی این قبیل رفتار برای وحدت اسلام مضرّ و موجب نفاق مسلمین می‌گردد.

در مورد برده فروشی فرمودند: از اینکه فعلاً نمی‌توان یقین حاصل نمود اجداد چه کسی بنده بوده و چه کسی نبوده فعلاً برده فروشی جایز نیست. به علاوه برده آنهایی بودند که در جنگ دینی اسیر می‌شدند و تا تقسیم غنائم، اسلام قبول نمی‌کردند. اما اکنون جنگ‌ها دینی نیست بلکه اغلب آنها سیاسی است. با این حال اسلام با تعیین کفّاره گناه، به آزادی بنده دستور و وعده ثواب داده است و بدین طریق عملاً برده و برده فروشی را از بین برده است. در این صورت دیگر در اسلام برده فروشی وجود ندارد، اما در جنگ‌های سیاسی با اسرایی که دستگیر می‌شوند اغلب دولت‌ها سخت‌تر از یک برده رفتار می‌نمایند.

در مورد جهنّم و بهشت فرمودند: جهنّم و بهشت مخلوق و عالم آن از این عالم جسمانی، بسیط و وسیع‌تر است و حالات عصبانی یا خوشی در انسان نمونه‌ای از حالات جهنّم و بهشت عالم دیگر است.

در مورد نظر شیعه درباره عایشه زوجه حضرت رسول (ص) فرمودند: مولا علی (ع) کمال احترام را نسبت به یک‌کایک افراد خاندان پیامبر اکرم (ص) مرعی

می داشتند، حتی بعد از جنگ جمل که به تحریک دیگران اتفاق افتاد حضرت علی (ع) نهایت ادب و احترام را نسبت به مشارالیها مبذول داشتند، و در این صورت تکلیف شیعیان که خود را پیرو آن حضرت می پندارند مشخص است و اگر کسی غیر از این اعتقاد داشته باشد از جهالت اوست که تحت تأثیر حرف های نفاق افکنان قرار گرفته است.

در این موقع یکی از حضار توضیح داد که شما این سؤالات را از کتاب های مختلف که در این مورد نوشته شده می توانید مطالعه کنید و به اصطلاح مزاحم وقت ایشان نشویم. حضرت آقای تابنده در پاسخ ایشان فرمودند بگذارید هر چه می خواهند سؤال کنند. جلسه در حدود ساعت یازده و نیم پایان یافت و از اینکه مدّت زیادی از وقت ضیق و شریف خود را در اختیار ما نهاده و سؤالاتمان را به دقت گوش فرموده و پاسخ دادند، متشکر گردیدیم. فردای آن روز که به دولت سرای جناب صالح علیشاه مشرف شدیم، حضرت آقای تابنده هم تشریف داشتند. بنده عرض کردم: حال که اشکالات ما را برطرف فرموده اید، ممکن است لطف نموده اظهار طلب ما را خدمت حضرت آقای صالح علیشاه مطرح فرمایید. ایشان فرمودند: کسی که دکتر می رود آیا از دکتر می پرسد که اگر جاییم درد گرفت آخ هم بگویم؟ منظورشان این بود که اگر درد دین داریم خودمان بایستی قدم پیش گذاریم. بالاخره خدمت جناب صالح علیشاه عرضه داشتیم که سؤالات به منزله خاشاک راه بود و تقاضای ما را بپذیرند. بحمدالله در آن شب یا شب بعدش به فقر مشرف شدیم.

در انتها دو خاطره از ایام قطبیت حضرت آقای رضا علیشاه عرض می کنم: روزی در مجلس فقری به ذهنم رسید که در قرآن می فرماید: نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ،^۱ پس چرا من نوری نمی بینم. ایشان بلافاصله فرمودند: «ذکر و فکری که در قلوب مؤمنین است، به منزله طلوع همان نور است». دیگر اینکه چند سحری بود که بعد از نماز صبح و اتمام

(۱) سوره تحریم، آیه ۸. نور ایشان در مقابلشان حرکت می کند.

اوراد، در حق بزرگان و خوبان درگاه خداوند دعا می کردم. ایشان بدون اینکه بنده قبلاً خدمتشان در این باره مطلبی عرض کنم، ضمن فرمایشاتشان در مجلس فقری فرمودند: «بزرگان و خوبان که خودشان خوب هستند و احتیاج به دعا ندارند، مؤمنین بایستی در حق بدان دعا کنند که خداوند این چنین دوست می دارد».

نوشته یکی از طلاب علوم دینی حوزه علمیه قم

محترماً و به طور اختصار معروض می دارد. این جانب از ابتدای سن بلوغ بلکه کم و بیش قبل از بلوغ نیز دلم در طلب گمشده‌ای بود که مرا به دنبال کشف آن به هر جا می‌کشانید. ابتدا در مجالس عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی (ع) شرکت کردم، سپس به جلسات قرائت قرآن کریم و بعد تفسیر قرآن و سپس نهج البلاغه امیرالمؤمنین (ع) راه یافتم، لکن هیچ کدام از اینها جوابگوی خواسته دل نشد. آخر الامر حوزه‌های علمیه را مقصود خواسته دل حس کرده و مدت مدیدی در حوزه‌های علمیه بالاخص حوزه قم (صانها الله عن الآفات) به تحصیل علوم پرداختم. دروس رسمی نه تنها موجب آرامش خاطر نگردید، بلکه بر تشویش خاطر نیز افزود و نیاز به مطلوب بیش از پیش رخ نمود. وقتی از همه اسباب ظاهریه ناامید گردیدم، روی تضرع به درگاه خداوند بنده نواز آوردم و بعد از سال‌ها زاری و انابه بالاخره در شبی از شب‌ها در عالم رؤیا صورت شخصی که عمامه سفید در سر و شارب نسبتاً بلندی داشت مشاهده نمودم. لیکن این رؤیا بر حیرتم افزود و دل را بیش از پیش نگران ساخت، زیرا تا به حال شخص معتمی با شارب بلند ندیده بودم. و از طرفی محبت آن جمال نورانی روز بروز در دل بیشتر می‌گردید. پیش خودم گفتم: دست از طلب ندارم تا کام من برآید. لذا روز و شب در جستجوی آن صورت ملکوتی به سر می‌شد بالاخره روزی در یکی از کتابفروشی‌ها کتابی نظرم را جلب نمود که بر پشتش نوشته بود سه داستان اسرارآمیز عرفانی. بی‌اختیار آن کتاب را برداشتم. وقتی اولین صفحه کتاب را دیدم ناگهان چیز عجیبی را دیدم که هوش از سرم پرید و مدتی در حال بهت بودم. آری گمشده حقیقی

پیدا شده بود، عکس گمشده خویش را در ابتدای کتاب دیدم. به دنبال آن عکس شریف که عیناً مطابق جمال مشاهده شده در رؤیا بود، رفته و گوهر مقصود را در آغوش کشیدم و به این هدایت الهی شکر نعمت به جای آوردم.

از خاطرات آقای حاج نورمحمد قاسملو

در یکی از مسافرت‌های هندوستان که حقیر نیز در زمره خدام و در التزام ایشان بودم، وقایعی چند از الطاف و کراماتشان به خاطرمد مانده که اینک به طور اختصار یکی از آنها تحریر می‌شود. جناب آقای رضاعلی‌شاه تا زمانی که در شهر حیدرآباد که سه نفر از اقطاب سلسله در آن مدفون هستند، اقامت داشتند روزهای جمعه صبح زود به اتفاق همراهان و جمعی از اهالی برای زیارت به مزار آن بزرگواران تشریف فرما می‌شدند. اتفاقاً یک روز صبح جمعه هنگام مراجعت و خروج از مزار، یک زن از اهالی آنجا فرزندش را که پسر بچه‌ای بود و در حدود ۸ الی ۱۰ ساله می‌نمود و بسیار لاغر و زردرنگ بود، دستش را گرفته و جلو پای مبارکش زانو زد و عرض کرد: این تنها فرزند من است و مدتی است به مریضی لاعلاجی مبتلا می‌باشد و توانایی مالی که او را نزد دکتر ببرم و معالجه کنم ندارم و اینک در حال مردن است، از شما می‌خواهم به حال من و او رحم کنید و دعا کنید که خداوند این یگانه فرزند را به من برگرداند. جنابشان با مشاهده حال آن زن متأثر شده و دست به سر و روی فرزندش کشیدند و چند حبه قند به او مرحمت فرمودند، قدری از داروهای گیاهی و محلی نیز تجویز کرده و فرمودند: انشاءالله خوب می‌شود. لیکن هفته و جمعه دیگر که ما اینجا آمدیم اگر خوب شد او را بیاور که ما ببینیم. لذا روز جمعه بعد هنگام خروج از محوطه مقبره، آن دو نفر یعنی مادر و پسرش دوان دوان با خوشحالی سر رسیده و جلو پای مبارکشان زانوزده و آن پسر بچه دو پای مبارکشان را بغل گرفته و مادر در حالی که گوشه عبایشان را بوسه زنان بود، اشک ریزان زبان تشکر گشوده و اظهار قدردانی کرد و از اینکه توجه و لطفشان موجب سلامتی و نجات فرزندش گردیده، با زبان محلی مرتباً کلماتی بر زبان می‌راند که

بیانگر تشکر و قدردانی بود. حضرتشان با حال تبسم دستی به سر و روی جوان کشیدند و به سمت محل اقامت حرکت فرمودند.

از خاطرات آقای علیرضا اطمینان از مشهد

قریب دو ماه قبل از تشرّف به فقر خواب دیدم که حضرت آقا با لباس سفیدی کنار من نشسته‌اند و کتابی در دست دارند. ایشان پس از اینکه کمی با من صحبت کردند، کتاب را به من دادند و فرمودند «این امانت مرا به پسر علی برسان». من چون نوجوان شانزده ساله‌ای بیشتر نبودم، البته تعبیر خواب را نفهمیدم ولی بعد از تشرّف و مطالعه کتب عرفا و با توجه به آیه شریفه *ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...^۱* با خود گفتم شاید منظور همین کتاب تکلیفی بوده است که ایشان به من امانت داده‌اند. ولی چون از موقع تشرّف تا یک سال و نیم بعد حضرت را زیارت نکرده بودم، لذا دوست داشتم که حضرت آقا هم در اولین بار که ایشان را زیارت می‌کنم به خواب من اشاره کنند. تا آنکه در زمستان سال ۱۳۷۰ که ایشان به مشهد تشریف آوردند (آخرین سفر) ایشان را زیارت کردم، ولی خوابم را فراموش کرده بودم و فقط چشم به جمال نورانی آن مظهر نورالهی دوخته بودم، به طوری که حتی فرمایشات ایشان را هم متوجه نبودم. اما ناگهان آن خواب به ذهنم آمد و ایشان در همان موقع به طور عجیبی مطلب را عوض کرده و ضمن تعریف داستان فتح مکه و شکستن بت‌ها توسط حضرت امیر(ع) در حالی که کاملاً به من که در دو متری ایشان کنار دیوار ایستاده بودم، نگاه می‌کردند، این آیه را قرائت فرمودند: *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۲* و لبخندی زدند و دوباره آیه را خواندند و ترجمه نمودند.

(۱) سوره فاطر، آیه ۳۲. سپس کتاب را به کسانی از بندگانشان که برگزیده بودیم به میراث دادیم.

(۲) سوره نساء، آیه ۵۸. خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید.

نوشته آقای حشمت الله اسفندیاری

در یکی از سفرهایی که به زیارت مشهد مقدس حضرت رضا (ع) و سپس بیدخت مشرف شده بودم، در بیدخت پس از چند روز اقامت که طبق معمول بانوان را قبل از طلوع آفتاب در اندرون به حضور می پذیرفتند، اجازه بازگشت به تهران را به وسیله همسرم ابلاغ و مسیر بازگشت به تهران را به این شرح بیان فرمودند: «شما امروز حرکت کنید، درست است که راه کناره با صفا و جاده هم بهتر است، ولی پس از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از راه نیشابور و سمنان به تهران مراجعت نمایید، کمی راه‌ها خراب است ولی از این راه بروید بهتر است.» ساعتی بعد هم که خودم برای زیارت و خداحافظی به حضورشان شرفیاب شدم همین دستورات را صادر فرمودند. به دنبال اطاعت از اوامر ایشان زمانی که از نیشابور خارج شدیم وضع جاده نامطلوب بود. راننده اتومبیل، که یکی از آشنایان بود، از حکمت اوامر ایشان اطلاعی نداشت، بنای مخالفت را گذاشت و می خواست که از نیشابور به سمت شاهرود و سپس جاده کناره یا راه دیگری مسیر را ادامه بدهد. پس از بحث زیاد گفتم شما هر طور که مایل هستی می توانی بروی، ولی ما را در یکی از رستوران‌های بین راه پیاده کن که با اتوبوس از مسیر تعیین شده برگردیم. با این نظر مخالفت کرد و گفت: این کار را هم نمی‌کنم. چند کیلومتر که رفتیم فتر سمت راست عقب اتومبیل شکست. گفتم: باز مخالفت می‌کنی؟ گفت: با همین وضع به شاهرود می‌روم و پس از تعمیر راه را ادامه می‌دهم. پنج دقیقه نگذشته بود که فتر سمت دیگر هم شکست. ماشین قادر نبود با مسافر به راهش ادامه بدهد، خوشبختانه بیش از یک کیلومتر به رستوران سه راهی باقی نبود. خودمان را پیاده به آنجا رساندیم و به انتظار نشستیم تا اتوبوسی برسد و از راه سمنان به تهران برگردیم. آن آقا هم به تنهایی با ماشین بدون فتر آرام آرام به شاهرود رفت. به هر حال اتوبوسی رسید و بقیه راه را با اتوبوس از مسیری که امر فرموده بودند ادامه دادیم. صبح روز ۱۲ رجب به تهران رسیدیم. شب آن روز تولد مولای متقیان حضرت علی (ع) بود و به مجلس جشن فقری به همین مناسبت رفتیم. در بدو ورود به مجلس یکی از فقرا را

ملاقات کردیم. پس از احوالپرسی گفتم: امروز صبح از زیارت برگشتم و نایب الزیاره بودم. باکمال تعجب گفتم: چطور امروز صبح آمدی، چون سیل راه شمال و شاهرود را بسته و تمام اتومبیل‌ها پشت سیل گیر کرده‌اند؟ اینجا بود که حکمت اوامر ایشان برای همه روشن شد. آن آقا هم که با مخالفتش ما را به زحمت و خود را به دردسر انداخته بود، پس از سه روز به تهران بازگشت و از نادانی خودش عذرخواهی نمود.

از خاطرات آقای حسین سودمند

ایشان چند ماه قبل از رحلتشان به یکی از فقرا دستور فرموده بودند: بروید صحن کوثر را در بیدخت اگر تعمیراتی دارد، تعمیر و آنجا را رنگ کنید، چند وقت دیگر بیدخت می‌آیم. آن فقیر از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید و چون بین ما موذت بود به من گفت خدا را شکر حضرت آقا می‌خواهند تشریف بیاورند بیدخت. به آن فقیر گفتم: آیا منزل و دولت سرایشان را هم دستور رنگ آمیزی داده‌اند. گفت: نه، فقط صحن کوثر و بقعه را دستور داده‌اند. فکر ناراحت کننده‌ای به خاطرم خطور کرد، ولی به او چیزی نگفتم. چندی بعد که جنازه مطهر ایشان را به بیدخت بردند، وقتی در حسینیه بیدخت یکدیگر را دیدیم، وی گفت: من آن روز متوجه نشدم که ایشان منظورشان این بود، گرچه سؤال شما باید مرا متوجه می‌کرد؛ همان طور که حضرت آقای نورعلیشاه قبل از مسافرت به کاشان و شهادت، دستور تعمیر بقعه نوریه واقع در صحن امامزاده حمزه شاه عبدالعظیم را به متصدی آنجا داده سپس به سمت کاشان حرکت فرموده بودند.

نوشته آقای مسعود تاتار خراسانی

ای چرخ غافل که چه بیداد کرده‌ای؟

چند روزی بود که خبر از مریضی حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه) داده بودند، گرچه حضرت ایشان چندین بار بیمارستان رفته و معالجه کرده بودند، ولی

این بار مسأله فرق می‌کرد و بیقراری عجیبی سراسر وجودمان را گرفته بود، می‌خواستیم لحظه به لحظه از حالات حضرت ایشان در بیمارستان آگاه باشیم. نگرانی لحظه‌ای کم نمی‌شد، به مشهد تلفن کردیم. جناب مستطاب حاج آقای سلطانیپور (روحی فداه) هم این بار به شدت نگران بودند، فرمودند: در مجلس شب چهارشنبه ذکر اَمَّنْ يُجِيبُ بگیرید. آن شب در مجلس ما عجیب حالتی بود، در صف نماز ذکر اَمَّنْ يُجِيبُ گرفتیم. همه مضطرب و پریشان و سرگشته و نگران بودیم. صدای گریه فقرا و دود آه به ملکوت اعلی می‌رفت، «مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد». شب تا صبح خوابم نبرد، از ساعت دوازده شب تا سحر لحظه‌ای سوز دل کم نمی‌گشت، اشک امان نمی‌داد. نزدیک‌های سحر به نظرم رسید که حال حضرت ایشان خوب نیست، دیوانگی بیشتر شد، دیوان‌شمس را برداشتم و بی‌اختیار این غزل را خواندم.

گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو که مرا دیدن تو بهتر از ایشان تو مرو
 اهل ایمان همه در خوف دم خاتم‌تند خوفم از رفتن توست ای شه‌ایمان تو مرو
 هست طومار دل من به درازای ابد برنوشته ز سرش تاسوی پایان تو مرو
 به درگاه خالق یکتا نالیدم که روح آلوده این ناقابل را به عوض ایشان قبول بفرما که
 نور این خورشید تابنده مدّتی بیشتر بر شاخه‌های گل روح فقرا بتابد، دلم آرام
 نمی‌گرفت. باطناً از وجود مبارک حضرت ایشان تقاضا نمودم که روح این آلوده
 گناهکار را قبول فرموده و عزم رفتن نکنند، تمام انبیا و اولیا (علیهم السلام) را شفیع
 آوردم. بعد از اذان صبح دلم اندکی آرام گرفت، روز شد. یادم از آخرین دیدار آمد که
 با صدای بلند خدا حافظی نمودند. خبر دادند که همان شب حال حضرت ایشان
 (روحی فداه) به هم خورده و دوباره خوب شده‌اند، باورم نمی‌شد. کسبه که دکان‌های
 خود را باز می‌کردند، مردمی که به سرکار خویش می‌رفتند، چون خاری در چشم
 بودند. تعجب می‌کردم که مگر اینها نمی‌دانند که مولای ما مریض است، مگر خبر
 ندارند که جان عالم در بیمارستان بستری است، پس چگونه مثل سابق کار می‌کنند،
 چگونه غذا می‌خورند، چگونه می‌خوابند؟

گفتند که او را حضرت ایشان بالا رفته، گاهی حال اغما پیش می‌آید، دلم باور

نمی‌کرد که حالشان بهتر شده باشد. این چه مریضی است، از کجاست، چیست؟ مگر نه این است که بارگناهان همه را ایشان به دوش می‌کشند، مگر جسم را چقدر طاقت است؟ از هستی خود و از سلامتی خود به شدت ناراحت و دلگیر بودم. ما از گناه و عمل خودمان همه روی زردیم و او که مولای ماست، بزرگ ماست و پدر همه ماست چگونه جسم مبارکش تحمل کند این همه بی‌کرداری‌های ما را؟ مگر به ما نفرمود: که ای فقرا، ای مؤمنین زینت ما باشید نه باعث ناراحتی و سرزنش ما. ولی خداوند مهربان و عده مغفرت داده است و ناامید بودن از درگاه الهی کفر است. تا اینکه روز چهارشنبه مورخه هجدهم شهریور ماه سال ۱۳۷۱ خورشیدی صبح مطلع شدیم که بعد از نماز روح پاک و مطهر و جان بی‌مثل و مانند آن یوسف عزیز مصر وجود به عالم بالا پرواز نموده و فقرا را سوگوار و خاک بر سر نموده است، «تفو بر تو ای چرخ گردون، تفو». آیا راست است؟ آیا می‌توان باور کرد که اقیانوسی از عشق و وفا یکبارگی بخشکد؟ آیا می‌توان باور کرد که باغ‌های گل و ریاحین سرسبز عالم معنی و ایمان و صفا یکبارگی از بین برود؟ نه او نمرده است «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق». او که دل‌های عشاق به او زنده بود و از جسم مبارکش هم رایحه خداوند رحمان و رحیم می‌آمد چگونه رفته است، باورکردنی نیست، او هیچ وقت فنا ندارد، او با تک تک ارواح مؤمنین تا قیام قیامت، تا هستی هست، زنده است، آخر او جانِ جان فقرا و مؤمنین است، هم اکنون نهال‌های گل‌های محمدی (ص) و علوی (ع) که آن عزیز دردل‌های مؤمنین غرس نموده به گل و میوه نشسته‌اند.

به بیدخت رفتیم، خبر دادند که جسم مطهر و مقدس‌شان را به بیدخت گناباد می‌آورند، آوردند؛ در آمبولانسی.

بس غریبی بس غریبی بس غریب
از کجائی از کجائی از کجا
یک‌ولتی کی خوانمت که صد هزار
اولیائی اولیائی اولیاء
محشری عظیم بر پاگشته بود، ده‌ها هزار نفر از مشتاقان و محبتان بر سر زنان و ناله کنان، همه منتظر بودند تا فرزند بزرگوار آن عزیز جناب آقای حاج علی آقای تابنده محبوب علیشاه (روحی فداه) اجازه حمل جسم مطهر حضرت ایشان را بدهند.

تابوت بر سر انگشتان از بیمارستان صالحیه تا مزار متبرک سلطانی برده شد. صدای واحسینا، یا علی و یا علی به آسمان می‌رفت. عده‌ای سینه می‌زدند، عده‌ای بر سر می‌کوفتند، جمعی بیهوش و هزاران نفر در دنبال سیل خروشان از جمعیت فقرا و غیرفقرا، همه مصیبت زده و نالان. در بین راه آقای محبوب‌علیشاه (روحی فداه) بی‌اختیار خود را به پشت سر حاملین جسم مطهر والد بزرگوارشان انداختند، در طول راه تا پایان مراسم چند بار از هوش رفتند. هیچ‌کس تا آن روز در آن شهر چنان جمعیتی ندیده بود. گفتند نماز باید خواند. آیا تاکنون دیده‌اید که عده‌ای بی‌جان به صاحب روح و روان خویش نماز بخوانند؟ ما دیدیم، این بار کار بر عکس افتاده بود. اُف بر تو ای زمین، اُف بر تو ای زمان. بس که دویده بودیم و بس که دیوانه وار به سر و صورتمان با دست‌هایمان کوفته بودیم، همه لباس‌هایمان خیس شده بود. با یکی از فقرای بزرگوار رفتیم در حسینیه بنشینیم تا لباس‌هایمان خشک شود، دیدم حسینیه مزار هم پر از فقرا است. در داخل هر سه صحن جا برای اسکان نبود، در داخل حسینیه نشسته بودیم که یک مرتبه حضرت آقای محبوب‌علیشاه (روحی فداه) تشریف آوردند و نماز را به جماعت خواندند. تمام فقرا به ایشان اقتدا کردند، بعد از نماز جلوس فرمودند و دستور دادند اجازه نامه و فرمان حضرت ایشان (روحی فداه) خوانده شود. نفس‌ها در سینه حبس شد، از هزاران نفر جمعیت حاضر بجز صدای قلب‌هایشان صدای دیگری نمی‌آمد، جناب آقای مردانی فرمان را خواندند. اقوام و نزدیکان و مشایخ و فقرا همه بی‌اختیار حال تسلیم و تمکین و رضا داشتند و همه مشتاق و بی‌اختیار دلشان می‌خواست که هر چه زودتر طبق فرمان حضرت آقای رضا‌علیشاه (طاب ثراه) تسلیم اوامر مولای محبوب خودشان شوند. دل‌ها گرم شد، دریچه‌ای از بهشت جان دوباره به روی فقرا بازگشت، خورشیدی طلوع کرد و انوار خدایی تابیدن گرفت، همه فقرا احساس پشتگر می و قوت قلب می‌کردند. یکباره این غزل تداعی شد:

این کیست این، این کیست این، در حلقه ناگاه آمده

این نورِ الهی است این، از پیش الله آمده

این لطف و رحمت را نگر، وین بخت و دولت را نگر
 در چارهٔ بداختران، با روی چون ماه آمده
 از لذت بوهای او، و ز حُسن و از خوهای او
 وز قل تعالوهای او، جانها به درگاه آمده

نوشته آقای حاج مرتضی بدیعی

اگر چه در طول زمان قریب به بیست و شش سال که مشرف به فقر بوده‌ام، در مواقع مکرر که حضور مولای معظم حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه) بوده‌ام، خاطرات بسیار زیاد و فراموش نشدنی دارم که تماماً مشحون از الطاف بیکران ایشان و نکات و دقایق مهم عرفانی است، ولی به ذکر "بهترین خاطره و تلخ‌ترین یادبود" مبادرت می‌نمایم.

در روز سه‌شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۷۱ هنگامی که حضرت آقای رضاعلیشاه دوازدهمین روز بستری شدن در بیمارستان مهر تهران را می‌گذرانیدند و مرتب از حال مبارک ایشان اخبار نگران‌کننده به اصفهان می‌رسید، با خود فکر کردم آیا امکان دارد این فقیر روسیاه موفق به زیارت مولایم گردم. زیرا شنیده بودم در بخش C.C.U بستری و طبعاً ملاقات ایشان اگر غیرممکن نباشد به سادگی و آسانی نیز نخواهد بود. بنابراین با بیم و امید فراوان در ساعت سه بعدازظهر همان روز از اصفهان به طرف تهران حرکت نمودم و شب هنگام وارد تهران شدم. به منظور استراحت به هتل رفته ولی به هیچ وجه خوابم نبرد و صبح زود از شوقی که جهت زیارت مولایم داشتم اوراد نماز را برخلاف معمول نخوانده و از هتل خارج شده و به طرف بیمارستان رفتم.

نگهبان بیمارستان در دهانهٔ ورودی روی صندلی به خواب رفته بود. سه مرتبه او را صدا زدم تا اجازهٔ ورود به بیمارستان را بگیرم. ولی با وجود آنکه علی القاعده او باید کاملاً بیدار و مراقب بوده باشد، پس از چند مرتبه صدا زدن بیدار نشد. و شاید اگر بیدار بود به هیچ وجه در آن موقع سحر اجازه نمی‌داد من به داخل بیمارستان بروم. به هر حال با ترس و لرز فراوان از پهلوی او گذشته وارد سالن بیمارستان شدم، سکوت مطلق حاکم

بود. بعد از مدتی یکی از مأمورین داخل سالن جلو آمد و گفت: در این موقع چرا وارد بیمارستان شده‌ای؟ گفتم: از اصفهان جهت ملاقات حضرت آقای تابنده آمده‌ام. گفت: در این موقع اصلاً امکان ندارد. از او خواهش کردم فقط برای چند دقیقه اجازه دهد من به بخش C.C.U رفته و فوری برگردم. گفت غیرممکن است، همین جا به اطاقشان زنگ بزن و از همراهان جویای حالشان شو. بالاچاره تلفن زدم. فرزند برومندشان جناب آقای محبوب علیشاه تلفن را برداشتند. ضمن عرض سلام خود را معرفی کردم. اظهار لطف و احوالپرسی نموده و فرمودند: کجا هستید؟ عرض کردم: جهت زیارت به بیمارستان آمده‌ام. فرمودند حالاکه در این موقع مقدور نیست، یکی دو ساعت همانجا صبر کن تا یکی از آقایان بیایند و بتوانند شما را به بخش بیاورند. بعداً از زبان مبارک حضرت آقای محبوب علیشاه شنیدم که پس از این تلفن حضرت آقا (طاب ثراه) سؤال فرموده بودند: کی بود تلفن زد؟ ایشان عرض کرده بودند: آقای بدیعی. سپس فرموده بودند: بگویند بیاید بالا، که یقیناً توفیق من به زیارت آن بزرگوار در اثر همین اثر کلام و میل ایشان بوده است که از این بابت من تا ابد از خداوند سپاسگزارم و افتخار می‌کنم که آخرین زائری بودم که در دقایق آخر عمر با برکت مولایم مفتخر به زیارت ایشان گردیدم.

به هر حال چون طاقت نیاوردم یکی دو ساعت صبر کنم، مجدداً نزد مأمور اطلاعات بیمارستان رفته التماس کردم. او با مسئول بخش قلب تلفنی تماس گرفت و اجازه خواست برای چند لحظه ایشان را زیارت نمایم. با جستجوی فراوان اتاق ایشان را درحالی که حضرت آقای محبوب علیشاه و یکی از خواهران مکرّمه‌شان مشغول تعویض لباس و پرستاری از آن بزرگوار بودند، یافتم. پس از دقایقی توقف داخل اتاق مولایم شده، دست مبارکشان را بوسیدم. ایشان در کمال خوشرویی با صدایی آرام احوالپرسی و اظهار محبت نمودند. عرض کردم جهت سلامتی حضرتعالی همگی متوسل می‌باشیم، عنایتی بفرمایید که انشاءالله فردا شب جمعه بیمارستان را به قصد منزل ترک و دل همه فقرا را شاد نمایید. فرمودند: اگر خداوند توّسل فقرا را بپذیرد. بعداً فرمودند روی صندلی کنار تخت ایشان بنشینم. سپس اشاره کردند چای برای بنده بیاورند.

در این هنگام پرستار بیمارستان ظرفی محتوی شیر جهت ایشان آورد که فکر کردند داخل آن چای می باشد، خطاب به صبیبه شان فرمودند: از این چای برای آقای بدیعی بریزید. من که دیدم ایشان از روی عنایت و بزرگواری که همیشه از خصائص ذات مقدّسشان بود، از بابت چای و پذیرایی من، نگران هستم، توقّف بیش از این را جایز ندانسته و اجازه مرخصی خواستم. در این هنگام خداحافظی کرده از اطاق بیرون آمدم و بسیار به درگاه خداوند شکرگزاری کردم که چنین توفیقی با این اعجاز و کرامت جهت زیارت ایشان نصیبم گردید. پس از خروج از بیمارستان بلافاصله به مخابرات مراجعه و خبر بهبود حال مبارک را به فقراى اصفهان اطلاع دادم. بی خبر از آنکه در چند دقیقه پس از ترک بیمارستان چه خاکی بر سرم شده است. و از روی این بی خبری در عصر همان روز و به امید زیارت مجدد و یقین از بهبود حال ایشان، به بیمارستان آمده و مستقیماً به قسمت C.C.U رفتم. ولی در کمال تعجب تخت اطاق ایشان را خالی یافتم، ولی فکر کردم دعاها مستجاب و حال ایشان بهبود یافته و شاید به بخش داخلی منتقل شده اند. ولی بعضی از فقرا را مشاهده کردم که گریه می کنند و بر سر می کوبند. در کمال ناباوری و حیرت از آن خیر دردناک و غم انگیز اطلاع یافتم، بلافاصله به طرف منزل ایشان شتافتم. مشخص شد پیکر مطهر و مبارک حضرت آقا (طاب ثراه) به وسیله آمبولانس به بیدخت گناباد منتقل می گردد، لذا سراسیمه آماده مشایعت گردیده، شبانه به دنبال آمبولانس حامل ایشان به طرف بیدخت حرکت کردم و با وجود اینکه شب قبل به کلی نخوابیده بودم شب دوم را نیز بین راه تهران به بیدخت سوگوار و عزادار این شعر را زمزمه می کردم:

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می رود

و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود

اشعار

مراثی

شعر حاشیة سنگ قبر^۱

عین الفقراء طاب مثواه	زین العرفاء خلیفة الله
قطبی زطریق نعمت الله	آن نجل جلیل و عبد صالح
آن مرشد و عارف دل آگاه	تابنده، خور سپهر عرفان
مرآت صفا رضا علیشاه	مصباح هُدی سفینه علم
بگرفت زما عذار چون ماه	پوشید زما جمال چون مهر
بشنید چو ارجعی زالله	آن صاحب نفس مطمئنه
با جذبۀ حق در سحرگاه	جامی زمی وصال نوشید
محبوب علی است هادی راه	از بعد رضا به حکم مولا

سروده آقای عباس نعمت اللّهی

همنفس باد صبا صبحدم عزم سفر کرد ولیّ النعم

(۱) این شعر در اصل به صورتی مفصل تر اثر طبع آقای محمدرضا خرمشاهی (خرّم) اهل کاشان است که با تغییر و اختصار توسط هیأت تحریریة کتابخانه صالح به صورت فعلی درآمد.

حاکم دل حضرت سلطانه حسین
 زینت هر عارف روشندلی
 بود به گردون مه و مهر منیر
 رفت برون با شعف از خانقاه
 رفت از این ملک به ملکی دگر
 خواند چو آن پیر معظم نماز
 زد چو خدا از در لطفش صلا
 قرب خدا جست و در آنجا بماند
 ماکه همه دیده بدو دوختیم
 هر که سر سوزنی او را شناخت
 روز همه همچو شب تار شد
 آه ز کف سرو دل آرام رفت
 دست و دل جملگی از کار شد
 سایه، هما از سر ما برگرفت
 رفت کجا دلبر و دلدار ما
 فکرت و اندیشه مشوش شده
 وه چه دل غرقه به خون می کشد
 شمس حقیقت که شد اندر کسوف
 وای که از دست شد آن می فروش
 رفتن آن پیر از این می کده
 پیر خرابات چو سرمست رفت
 مغ بچگان جمع پریشان شدند
 زار بنالیم در این اربعین
 صبر کجا تاب و تحمل کجاست

مافقرا را همگی نور عین
 عقده گشاینده هر مشکلی
 از رخ تابنده او مستتیر
 صوفی صافی دل ما صبحگاه
 بعد مناجات و نماز سحر
 شد در غفران الهیش باز
 رفت از این نشأه به عرش علی
 مافقرا را به تحسّر نشانند
 جملگی از فرقت او سوختیم
 شمع صفت در شب هجرش گداخت
 حال دل غمزدگان زار شد
 وای که آن ماه گلندام رفت
 کار به ما مشکل و دشوار شد
 شعله بی تابی او در گرفت
 مونس ما یاور ما یار ما
 این دل ماکوره آتش شده
 کار من و دل به جنون می کشد
 گشته هوا تیره و تار و مخوف
 رفت زتن ها همگی تاب و توش
 در دل ما جملگی آتش زده
 می زده را دین و دل از دست رفت
 خاک به سر در غم ایشان شدند
 از الم فرقت سلطان دین
 ناله اگر تا به فلک شد بجاست

شیون مخلوق بشد بر فلک
 آنکه زدادار مؤید بود
 قطب و فاپیشه گردون مدار
 حضرت تابنده که نور جلی است
 فیض خدا دائم و پاینده است
 قطب زمان حضرت محبوب علی است
 هر که در اندیشه چو پروین بود
 آنکه همه نور و سرور و ضیاست
 هست در این عصر به امر پدر
 از غم آن مورد رشک ملک
 تا ابد او در بر احمد بود
 شد بر حیدر شه دلدل سوار
 ضیف گرانمایه مولا علی است
 نور خدا لامع و تابنده است
 نور خدا از رخ او منجلی است
 حُب ویش مذهب و آئین بود
 خاک قدومش به بصر توتیاست
 مسند ارشاد بدو مفتخر

سروده آقای ابوالحسن پروین پریشانزاده

چشم ما طعنه زن ابر زمستانی
 گر نبندد به مژه خون و نگرید دل
 بی تو گر زنده ام و خاک نه در چشم است
 ای که با روی توام کار به سامان بود
 چشم اندیشه به روی تو چنان ماندی
 کرده احیا دل ما از دم عیسائی
 باغ در باغ و چمن در چمن آن کویت
 ای دمت پاکتر از باد سحرگاهی
 «ای حسن خوی» و حسین اسم و علی سیرت
 ما لثیم و گدا کدیت و حرص آئین
 ماحریصانه چو موری زپی دانه
 به کلافی نخریدنت اما بود
 از سر مصطبه برخاستی و ما را
 که ببارد به شبی تیره و ظلمانی
 در غم هجر توام اینت گرانجانی
 هم زبی دردی من بین و لتنانی
 دارم از موی تو بس مویه، پریشانی
 که خود آئینه، همه حیرت و حیرانی
 هم ید بیضا بنموده چو عمرانی
 شعله در شعله رخ لاله نُعمانی
 گوهرت ناب تر از لعل بدخشانی
 شهر علمی تو و ما جمله بیابانی
 تو کریمی و علی وار به سلطانی
 لیک در طینت تو طبع سلیمانی
 آینه دار رخت یوسف کنعانی
 بنشاندی همه در بی سر و سامانی

خزّما حضرت محبوب علیشاهها
 «از تبار علی و حجت یزدان است»^۱
 خاک آن میکده آباد «که بردامن»
 خواهم ای حجت یزدان علیّ عالی
 گرچه از یاد تو با قافیه نندیشم
 که به خوبی و کشی هست ترا ثانی
 کز تو او یافته این حجت یزدانی
 «چون تو پرورده به دربائی و شایانی»
 که رهانی همه را زین یم طوفانی
 لیک تکرار شد آنهم به پریشانی

سروده آقای حاج نورمحمد قاسملو

شکوه‌ها دارم از جور دور زمن
 گریم از ظلم و جورش به هر انجمن
 نالم از چرخ غدار پیمان شکن
 تا که جاری شود خون زچشمان من
 تاد دل سنگ‌گرید بر احوال من

بُد مرا دلبری مونس رهبری
 یار عیسی دمی کبریا مظهری
 اشرفی اعظمی اکرمی اکبری
 پیرو احمدی مظهر حیدری
 نام سلطانحسین نام بابش حسن

شمه‌ای گویم از خُلق و از خوی او
 رسم قوس و قزح طاق ابروی او
 لیل اوّل بُدی تاری از سوی او
 روی او سوی حق روی حق سوی او
 عطر گیسوی او بوی مشک ختن

بوی مشک ختن عطر گیسوی او
 انس و جنّ و ملک چاکرکوی او
 نور خورشید و مه طالع از روی او
 نشردین خدا هم زنیروی او
 حارث ملک و دین حافظ جان و تن

بد خجل حاتم از جود و احسان او
 سالکان عارفان بنده جان او
 دردمندان همه سوی درمان او
 ساکن و رهگذر بر سر خوان او
 بود او را مضمیف چون امام حسن

(۱) مصاربع و کلماتی که داخل گیومه قرار دارد از قصیده سرای معاصر، مرحوم محمود منشی کاشانی است که تضمین شده است.

از صغر تا کبر در بر او بُدم در سفر هم حضر بر در او بُدم
 هر زمان هر کجا چاکر او بدم بود مولی و من قنبر او بدم
 ای دریغاکه او رفت از دست من
 از غم فرقتش هر چه نالم کم است داغ جانسوز او کی مرا مرهم است
 بر دلم گوئیا آتش عالم است جمله انس و ملک در عزا و غم است
 خون ز چشمم روان خسته‌ام جان و تن
 بارها کرده‌ام دست حاجت دراز بر در رحمت حضرت کارساز
 بعد نزع روان آن نگهدار راز بر تن مرده‌ام کاو بخواند نماز
 ای دریغ زبخت نگونسار من
 ای خدا وارثش را همی یار باش حسن توفیق او را مددکار باش
 عزت و شوکتش را تو پیا دار باش از بد حادثاتش نگهدار باش
 دار محفوظ او را زهر اهرمن

سروده آقای حسین حزین

رضا علیشاه ما رفت زدار فنا جانب ملک بقا زی حرم کبریا
 عارف بالله بود قطب فلک جاه بود روشن و تابنده بود راهبر و رهنما
 حضرت سلطان حسین داد به دین زیب و زین با همه خلق خدا مشفق و هم آشنا
 ارجعی از حق شنید رخت بدان سو کشید چو ز خودی رسته بود رفت به سوی خدا
 گرچه بظاهر برفت او نه ز خاطر برفت چهره او جلوه گر صبح و مسا پیش ما
 دانش و دین بود او حق یقین بود او معرفت الله را مرگ نباشد روا
 سختی فقدان او آتش هجران او سوخت دل سالکان وان اخوان الصفا
 صد چو حسین حزین در غم او دل غمین آه همه آتشین چشم همه پر بکا

سروده آقای باقی

ای شکوفه شکفته ترانه‌ها
 ای عزیز دلبخواه بی‌دلان
 مطلع سپیده بلند عاشقانی و
 برده‌ان شوخ عشق بوسه‌ها زدی
 شاخه‌ها به نام تو جوانه می‌زند
 سروها به پیش پای تو به پا شدند
 ای زلال آب آب آب‌ها
 آتش و درخت و طور و موسی
 من کجا توان دعا کنم ترا
 خود دعا توئی و من نیازمند تو

آبروی شوکتِ زمانه‌ها
 ای بهانه بهانه بهانه‌ها
 شوق‌گریه‌های مستی شبانه‌ها
 ای نشانه نشانه نشانه‌ها
 ای بشارت خلود ناردانه‌ها
 وزشکوه سر به آسمان کمانه‌ها
 ای قیام قامت زبانه‌ها
 ای حیات ناب جاودانه‌ها
 ای فراتر از حقیقت و فسانه‌ها
 ای «رضا علی شه» یگانه یگانه‌ها

سروده آقای علی اکبر مالک

عارفی، کاملی، به حق و اصل
 موجب افتخار درویشان
 در سخاوت یگانه مرد کریم
 دست او شد کلید هر بسته
 خوشه چین گرد او هزار هزار
 مطلبش حق و مقصدش حق بود
 گشت از همت ولی الله
 روز و شب ذکر او علی می‌بود
 در رضای رضاعلی کوشا
 رفت سلطانحسین تابنده
 گشت «محبوب» او به نام علی

زاهدی پاک و عابدی کامل
 مورد احترام هر محفل
 در قضاوت یگانه‌ای عادل
 پای او رمز حل هر مشکل
 بهره‌مند از سخای او سائل
 نشد از یاد حقّ دمی غافل
 در دو عالم مراد او حاصل
 غیر عشق علی نداشت به دل
 هر که صاحب‌دلی بود عاقل
 گشت او را جوار حق منزل
 جای او را گرفت این مقبل

«مالکا» روح پاک مرد خدای

به خدا می‌شود یقین واصل

سروده آقای آشفته

بردی به پرده آن رخ عاشق‌گداز را
ماندیم آرزوکش و مشتاق یک نگاه
عشق تو نور تافت به تابنده آفتاب
با سرّ عشق و ذکر مناجات و یاد هو
وز چارده چراغ شریعت به راه دوست
ای دلگشا جمال که دل‌ها گشوده‌اند
رفتی و در مصیبت هجران به سوز و اشک
«آشفته» داغ آن گل محبوب نازنین

وزغم گداختی دل اهل نیاز را
بستی چو آن دو دیده مسکین نواز را
دریافتی چو خلوت شایان راز را
بردی به عرش پایه و قدر نماز را
دادی صفا طریقت محفل طراز را
آئینه‌وار بهر تو آغوش باز را
مستان رامش تو شکستند ساز را
چون لاله کرد خاطر گل‌های ناز را

سروده آقای شهرام شاه زیدی

چو باغ روی تو آید بخواب گریه من
بجز شمایل عشق آفرین دیده تو
سرّ جوانه زدن نیست بوته غم را
زبی قراریم این بس که چون گل مینا
ستاره رفت و لیکن هنوز می‌سوزد
به هیچ می‌کده یارا نمی‌توانی یافت

چکد زشیشه چشمم گلاب گریه من
گل دگر نشکوفد در آب گریه من
مگر به درّه پرآفتاب گریه من
چکد زکاسه چشمم لعاب گریه من
چراغ نقره‌ای سبز تاب گریه من
اثر زمستی بکر شراب گریه من

سروده آقای احمد عراقی زاده (مانی)

ای دل طیب روحانیت کو؟
آن دلربای نورانیت کو

میر و مراد ربانیت کو؟
آگه ز راز پنهانیت کو

خونین جگر خاکم به سر شد موسم جدایی

آرام جانان ای دل کجا رفت روح و روانت ای دل کجا رفت
 هرگز نپرسی آخر چرا رفت آن دلستانت پیش خدا رفت
 آزرده‌ام دلخسته‌ام از داغ مه‌لقایی
 در طور دل بود گاهی جمالش هستم مُدامین من در خیالش
 هرگز نجویم دیگر مثالش قربان آن اخلاق و کمالش
 ای خوب من مطلوب من ای جان من کجایی
 دیگر نداری ای دل پناهی باید بسازی با اشک و آهی
 کو دنوازی کو تکیه گاهی حسرت نصیبی خواهی نخواهی
 درداکه دردم را نباشد بعد از این دوایی
 برگلستانم جور خزان رفت گل روی خوبم از این جهان رفت
 مطلوب جانم در ملک جان رفت آن بی‌نشانم تا بی‌نشان رفت
 بی‌او نباشد جان ما را کمترین بهایی
 داغ جدایی سوزد نهانم کو پیر راهم کو دلستانم
 کو آشنای شیرین زبانم بی‌او به عالم یارب نمانم
 صد پاره شد جان محبتان از غم جدائی
 ساقی برفت و ساغر شکسته غم جای شادی بر دل نشسته
 پیمان شکن‌ها پیمان گسسته کاروان سالار تبار و خسته
 با ما مگو دیگر سخن از عشق و آشنایی
 گاه خزان شد بلبل ز گل دور گلشن چه خاموش عاشق چه مهجور
 عالم هستی گشته سوت و کور موسای جانم می‌نالد در طور
 یادت بخیر ای مظهر پاکی و پارسایی
 گردون جفا کرد بر ما فقیران سیلاب غم زد بر گوشه گیران
 ای عارفان ای روشن ضمیران شد قسمت ما شام اسیران
 شد شوکران در جام ما جای می‌خدایی

با گریه می‌گفت «مانی» به یاران
 ای غم نصیبان ای سوگواران
 محبوب علی شه شد شاه خوبان
 اقبالش میمون عمرش جاویدان
 شاید که از رحمت کند بر بی‌دلان عطایی

سروده آقای عبدالله فقیهی

دل جز تو ندارد آرزویی
 غافل ز تو نیست تار موئی
 هر کس که شناخت راه کویت
 هرگز نرود به هیچ کوئی
 در محفل عاشقانت ای دوست
 جز وصف تو نیست گفتگوئی
 از حسن تو مهر عالم آرای
 در شهر فتاده های و هوئی
 آن‌کس که ترا نیافت در خویش
 بی‌هوده نموده جستجوئی
 در سجده عشق سو نجوئیم
 در جلوه تو خود ز چارسوئی

سروده آقای محمد علی خالصی شیرازی

ای که در بیداری و در خواب می‌بینم ترا
 روز و شب در سینه بی‌تاب می‌بینم ترا
 گاه می‌بینم ترا در پرنیان ابر و گاه
 در حریر نازک مهتاب می‌بینم ترا
 گاه می‌بینم ترا در پرده‌های اشک و گاه
 جلوه‌گر در آتشین سیماب می‌بینم ترا
 گاه بر روی پر زرین خورشیدی و گاه
 پرتو افشان در بلور آب می‌بینم ترا
 با ننگه برعکس تو جوشد سرشک خاطر
 خنده بر لب هر زمان در قاب می‌بینم ترا
 در کرامت چون «رضا» در برداری چون «علی»
 «شاه» خوبانی که با اصحاب می‌بینم ترا
 اینکه می‌گیرم وضو از خون دل با صد نیاز
 اللّهُ اللّهُ درد دل محراب می‌بینم ترا
 هر که پندار دکه رفتی از نظر خود رفته است
 ای که در گلوآژه‌های ناب می‌بینم ترا
 بودندت را هر نفس ای ماه من حس می‌کنم
 در سپهر عشق با احباب می‌بینم ترا
 در دل خوبان عالم ای مراد «خالصی»
 جاودانه با اولوالالباب می‌بینم ترا

سروده آقای حسن کاظمی مرادی

کی می شود باور من
 مهر دل افروز ما بود
 هم عشق و ایمان از او داشت
 شور و صفا دردم ریخت
 مهرش محبت فزاید
 دل بود مست از نگاهش
 میخانه از او بجوش است
 در حلقه می پرستان
 جامی زخیم الستی
 بی رنگ و بی نقش و ساده
 می رفت تا عرش اعلا
 می رفت راه خرابات
 آنجا که خوش می توان زیست
 آنجا که جای حضور است
 هستی مطلق هم آنجاست
 می شد که جان شد، درخشید
 وز پستی خود گذر کرد
 می شد درخشید از جان
 وز مهر آکنده باشی
 می شد بگوئی دوباره
 وز جام نوش الستی
 رنگی بجز رنگ آبی
 باز است آغوش یزدان

رفت از برم دلبر من
 او را که دلسوز ما بود
 او را که دل جان از او داشت
 او را که با جانم آمیخت
 او را که چون در دل آید
 او را که در بارگاهش
 او را که باده فروش است
 او را که در بزم مستان
 دادی به دستم به مستی
 دل خرم از نوش باده
 می رفت بالای بالا
 می کرد سیر سماوات
 آنجا که جز او دگر نیست
 آنجا که عشق است و شور است
 آنجا که هر قطره دریاست
 آنجا که در مهر و ناهید
 پیوند جان را نظر کرد
 آنجا که در مهر تابان
 می شد که «تابنده» باشی
 آنجا که با هر ستاره
 از شور و از عشق و مستی
 آنجا که هرگز نیابی
 یعنی سپهری که در آن

ای جان من تن رهاکن
رفتست آن سوی افلاک
سیر جهان دگرکن
جان را به جانان رسانی
برخیز و با او درآمیز

جان می‌پذیر و صفاکن
پیر تو رفتست ز این خاک
برخیز و با او سفر کن
برخیز و تا می‌توانی
از جان بپاخیز و بگریز

سروده آقای حاج غلامحسین وفائی

زده بر سینه‌ام ای دوست خرگاه
که از چشمم بریزد گاه و بیگاه
زبس از سینه سوزان کشم آه
از این داغی که رنگم کرده چون گاه
کشند از سینه پردردشان آه
بگریند و بنالندی به درگاه
به دل‌ها آتشی افکند ناگاه
به حق پیوست روح او سحرگاه
بزد اندر بهشت عدن خرگاه
مقام شامخشد لی مع الله
خدای مهربان از لطف درگاه
زمشرق جلوه گر شد در علی ماه
که تا روشن کند دل‌های آگاه
ولی در چشم حق بین نی که گمراه
رضای حق رضا دادش به دلخواه
به شهریور نشست بر تخت آن شاه
بقای عمر و توفیقش زالله

غمی دارم غمی دلسوز و جانگاه
مرا دل‌گشته زین غم کاسه خون
گرفته روی گیتی دود آهم
از این غم کی توانم جان به در برد
سریاران از این غم شد به زانو
همه سالک همه عارف از این داغ
که تابنده چرا خرقه تهی کرد
ندای ارجعی بشنید از حق
زدنیا دیده خود بست و خرّم
اگر چه او از این عالم سفر کرد
ولی بر بندگان هرگز نبندد
به مغرب ماه تابنده فرو شد
شد از محبوب علی آن نور طالع
بود این نور تا روز قیامت
چو محبوب علی قطب زمان شد
هزار و سیصد و هفتاد و یک بود
«وفائی» خواهد از خلاق عالم

سروده آقای مجید گوهری (عاشق)

می‌رود از چشم خونبارم مدام	سیل اشکی از فراق آن هُمّام
آن رحیل و رهسپار کوی دوست	او که دل‌ها جمله خاطر خواه اوست
آه و دردا زود رفت و با شتاب	زین عزا شد تیره روی آفتاب
اونه در شب‌های دل مهتاب بود	بل دو صد خورشید عالمتاب بود
آن شهنشاه و امیر رهروان	ملجأ سُلاک و قطب عارفان
چون که حق راضی شد او هم شد «رضا»	آن پس از «حُسن القضا» حُسن القضا
ناز لبخندش کجا بینم دگر	آن ملاحظت را که بودش صداثر؟
از غمش شد داغ بر دل تا ابد	عشق و یادش کی زد ل‌ها می‌رود؟
گفت (عاشق) تا که این گردون بیاست	لطف حق، خورشید تابنده «رضا» ست

مادّه تاریخ

شعر متن سنگ قبر^۱

واقف سرّ ازل سلطانحسین
قدوه اهل ولا قطب زمان
خاک راهش سجده گاه خاص و عام
بر دلش نور حقیقت تافته
در ره حق مقتدای متّقین
پادشاه کشور فقر و فنا
گفت لبیک و به کام دل رسید
اهل دل گفتند جمله یک کلام
"رفت قطب ما به جنت زین جهان"

۱۴۱۳

مهر تابنده فروغ مشرقین
روشن از او شمع بزم عاشقان
هفت شهر عشق را گشته تمام
خرقه از صالح علیشه یافته
بود عمری هادی راه یقین
آن امیرِ مُلکِ تسلیم و رضا
چون ندای ارجعی از حق شنید
خواستم سال رحیل آن همام
"زین عزا بین دیده جان خون فشان"

۱۳۷۱

(۱) اصل این شعر را با ماده تاریخش آقای علی داور (درویش) سروده‌اند. سپس اصلاحات و اضافاتی توسط آقایان پرویز صدیقی و ابوالحسن پریشانزاده و اعضای هیأت تحریریه کتابخانه صالح در آن اعمال شد و به صورت فعلی درآمد.

سروده آقای ابوالحسن پروین پریشانزاده و منوچهر صدوقی (سها)

افسوس که قطب وقت برخاست	از مسند فقر نعمت الله
رخساره راه گشت نیلی	چون رخ بنهفت رهبر راه
تابنده بود هنوز نورش	هر چند خسوف کرد آن ماه
باشهپر شوق کرد پرواز	آن سدره نشین عرش درگاه
زد خیمه از این سرا چو بیرون	افراشت به ملک قرب خرگاه
مستغرق بحر فیض حق شد	آن قبله عارفان آگاه
بکساء و مناجی دل شب	مستغفر و تائب سحرگاه
إِذْ كَانَ يُرِيدُ وَجَهَ رَبِّهِ	إِذْ كَانَ يُطِيعُ أَمْرَ مَوْلَاهُ
قَدْ صَارَ إِلَيْهِ طَابَ رَمْسُهُ	قَدْ بَاتَ لَدَيْهِ طَابَ مَثْوَاهُ
القَصَّةَ چو خواستند تاریخ	در قطعه «سها» بگفت کوتاه
چون سیزده از چهارصد رفت	از بعد هزار سال، ناگاه
لبیک بگفت دعوت حق	قطب العرفا رضا علیشاه

سروده آقای سلطانعلی سلطانی

مزار قطب زمان کهف سالکان اینجاست	مطاف دلشدگان روضه جنان اینجاست
پناه گمشدگان، قبله گاه اهل صفا	تسلّی دل شیدای عاشقان اینجاست
بهشت روی زمین است این رواق شریف	مقام قافله سالار عارفان اینجاست
مزار حضرت سلطانحسین تابنده	رضا علیشه فردوس آشیان اینجاست
کسی که شرع مبین را همیشه حامی بود	مبیین همه حالات مؤمنان اینجاست
ره ولای علی را کسی که داد نشان	به طالبان طریقت در این جهان اینجاست
کسی که داشت به امتیاد جلب رحمت حق	مدام دست دعا سوی آسمان اینجاست
به سال چهارصد و سیزده ز بعد هزار	کشید پر سوی معشوق و زونشان اینجاست
به وقت کوچ به محبوب علی سپرد سریر	که یادگار وی و خضر گمرهان اینجاست

زخاک مرقد پاکش چو بوی عشق آید

همیشه مقصد و میعاد عاشقان اینجاست

سروده آقای علی اکبر کنی پور (مستی)

تا مظهر حیدر از جهان رفت
تا بنده چراغ خلوت فقر
چون گشت نهان «رضاعلیشاه»
از پای فتاد نخل عرفان
آن گوهر تابناک تقوی
و آن بنده بارگاه مولا
سر لوحه خانقاه عشاق
بنوشت چو دفتر سه گوهر
تحریر سه داستان چو فرمود
از یمن تجلی حقیقت
چون سوی جنان زدار دنیا
پرسیداز او چو سال مرگش
ساغر به زمین فکند «مستی»

از دیده سرشک بی امان رفت
خورشید صفت بر آسمان رفت
جان از تن اهل دل عیان رفت
وز پیکر معرفت روان رفت
از دست شد و به رایگان رفت
با مهر علی سوی جنان رفت
با عشق امیر ملک جان رفت
احسنت بُد آنچه بر زبان رفت
هر تیر دعاش بر نشان رفت
آئین مجاز از میان رفت
آن طایر قدسی آشیان رفت
گفتا: «شه کوی عارفان رفت»
کان ساقی عشق از جهان رفت

سروده آقای عباس نعمت اللّهی

حاج سلطانحسین تابنده
أسوه دین و دانش و تقوی
مهبط فیض قادر مطلق
ذات پاک رضاعلیشه دور
قلب او بُد چو مشرق انوار
رهنمای طریقت مولی

مأمن امن اهل عرفان بود
محرم سر پاک یزدان بود
مظهر لطف حی سبحان بود
از کم و کسر و عیب و نقصان بود
نور حق از رخس نمایان بود
حافظ شرع و دین و قرآن بود

آن فقیه مسلم عارف
پیر روشندل مسیحا دم
الحق او در معارف و حکمت
راستی این جهان پهناور
در ربیع اول به یازدهم
بهر آن شاهباز علّین
یک عددگر به مطلع افزائی
حاج سلطانحسین تابنده

۷۴۱

منبع عفو و فضل و احسان بود
صاحب حشمت سلیمان بود
برتر از بوعلی و لقمان بود
بهر او تنگ تر ز زندان بود
رحلت او به صبحگاهان بود
در بهشت برین چراغان بود
سال داغ فراق ایشان بود
مأمن امن اهل عرفان بود

۶۷۱

$$۷۴۱ + ۶۷۱ + ۱ = ۱۴۱۳$$

سروده آقای نصرت الله اربابی (موفق)

رضا علیشه، سلطانحسین تابنده
چو بود طایر قدسی اسیر محبس تن
خدای کرد چو دعوت به میهمانی خویش
تمام عمر به کار رواج شرع نبی
به علم و فضل چو او مادر زمانه نژاد
نوشت نابغه و بس کتابهای نفیس
چو بود امیر سخا، بحر جود و کان کرم
رضا به داده حق بود و در هدایت خلق
به جانشینی، محبوب علی بفرمانش
به یازده ز ربیع نخست گاه سحر
رسید پیکر پاکش به بقعه بیدخت
هزار و چار صد و سیزده است سال و دگر

که پیر و قطب زمان بود و هادی ایمان
قفس شکست و رهاگشت جاننش از زندان
به پیک ارجعی لبتیک گفت ازدل و جان
ره ولای علی را همیشه داد نشان
به حسن و خلق نیامد نظیر او به جهان
که خویش نابغه علم بود و هم عرفان
همیشه درگه او بود کشف امن و امان
به جای صالح و سلطان و نور داشت مکان
گرفت منصب شاهی و گشت قطب زمان
رها نمود تن و شد به گلستان جنان
کنار صالح و سلطان به خاک شد پنهان
سه بازگیر موفق «رضاعلیشه» دان

سروده آقای تورج نگهبان

دولتِ عشقِ یار پاینده
خوش بر احوالِ او که عمری داشت
محور و قطبِ عالم امکان
ره‌نمایِ شرافتِ انسان
پیر میخانه دارِ عشقِ علی
پیش خورشیدِ عالمِ افروزش
راه بر اوجِ آسمان‌ها داشت
از خدا بود و سویی یار شتافت
تا ابد از «رضاعلیشاه» است
شد «نگهبان» هستیِ دل‌ها
سال شمسی هزار و سیصد را
قَمَری با سه سال بیش افتاد

که دل مُرده می‌کند زنده
سینه از عشقِ یار آکنده
مشعل افروز راه آینده
بر کمالات، ره‌گشاینده
خالقِ عشق‌های زاینده
چهرهٔ آفتاب، شرمنده
ذاتِ حق را بهین نماینده
درهم آمیخت خالق و بنده
دولتِ فقر و فخر بالنده
عشقِ «سلطانحسین تابنده»
کن به هفتاد و یک فزاینده
«نقش جان بر مزار تابنده»

۱۴۱۳=۳-۱۴۱۶

سروده آقای عباس باباعلی خواجه‌ئی (عشقی اصفهانی)

ماه تابنده نیّر تابان
سرّ وحدت به عالم کثرت
مصدر عقل و فعل استقلال
مقصد حقّ و شاهد مشهود
دلنشین صحبت و دل آرا خو
مشرق الشمس آسمان وجود
در فطن موسی مسیحا دم
مفخرالفقر و مجمع التجلیل

واهب الوجد و واجب الامکان
روح فکرت به حکمت و عرفان
صورت دین و معنی ایمان
مُظهر جان و مَظهر جانان
مصطفی شهرت و علی عنوان
کاشف السرّ آشکار و نهان
در سخن عیسی کلیم بیان
حامی شرع و حافظ قرآن

والصُّحَىٰ رَأَىٰ وَ هَلْ آتَىٰ تَفْسِيرِ
 موجود الارتباط خلق و خدا
 شاه مُلک رضا به جاه و جلال
 در نشیب و فراز کُن فیکون
 همچو او را نِزاد، مادر دهر
 وَ صَفَهُ لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصَىٰ
 وه که با نُه فلک عطوفت و مهر
 ییازده روز از ربیع اول
 عاشقان را امید آمد یأس
 کان رضای خدا علیّ ولی
 باکمال خلوص و خُلُق عظیم
 چارصد با هزار و سیزده بود
 با هزاران فغان و ناله و آه
 شد چو تابنده لامکان درگاه
 بارالها به چارده معصوم
 که بود سال و ماه و صبح و مساء

طا و ها طبع و یا و سین تبیان
 مخزن الالتفات و الاحسان
 ماه برج تُقَىٰ به نام و نشان
 در کماکانِ هر نهران و عیان
 همچو او را ندید، چشم جهان
 وَجْهُهُ فِی الدَّلِيلِ وَ البرهان
 وه که با یک جهان تجلّی جان
 طی چو گردید با دو صد حرمان
 عارفان را وصال شد هجران
 شد به معراج با نبی همخوان
 با جمال جمیل و حشمت و شان
 که شد از فرش سوی عرش روان
 با دو صد شور و شوق بی پایان
 گشت محبوب علی خدیو زمان
 دِه به آن شاه عمر جاویدان
 عشقیش بنده ذلیل و نوان

سروده آقای ناصر محمد تقی عبدالله فرد

شاه سلطانحسین تابنده
 عارف پاکباز یزدانی
 رخت از این جهان فانی بست
 از لب هر که نام یار شنید
 سخن پر زحکمت و اندرز
 رنج بسیار در زمانه بدید

آنکه یک عمر یا علی می گفت
 کز دل خلق گرد غم می رفت
 چون زحق بانگ ارجعی بشنفت
 چون گل از شوق حضرتش بشکفت
 چون دُر ناب هر زمان می سفت
 سخن سرد از حسود شنفت

همه را در درون خویش نهفت
از خرد خواست ناگهانش گفت
رخ به زیر نقاب خاک نهفت

این همه رنج را به جان بخرید
چونکه تاریخ رحلتش «ناصر»
چارصد و سیزده ز بعد هزار

سروده آقای آشفته شهرضائی

آن پیر طریق و هادی راه
بر مسند فقر صاحب جاه
محبوب قلوب و ورد افواه
ز آن تابش مهر و جلوۀ ماه
بر حجّت حقّ بقیة الله
کزدامن او شده است کوتاه
در محفل همدلان آگاه
«تابنده بود رضا علیشاه»

قطب العرفا مراد دلخواه
آن عالم فاضل خردمند
از پرتو عشق و نور دانش
دریافت عروج آسمانی
این ثلمه علم تسلیت باد
باید که به سر خورد هر آن دست
آشفته چو خواست سال رحلت
درویش ز جمع شد برون گفت

۱۳۷۱

سروده آقای حسین حزین بروجردی

آن رهبر سالکان آگاه
ماننده نداشت آن ملک جاه
شد راهنما و رهرو و راه
پیش همگان پسند و دلخواه
باشنید هم ارجعی زالله
با چشم تر و درون پرآه
تاریخ شود «رضا علیشاه»

قطب عرفا رضا علیشاه
در علم و عمل در این زمانه
او نابغه زمان خود بود
تألیف نمود نامه‌ای چند
چون صاحب نفس مطمئن بود
بنوشت «حزین» ز بهر تاریخ
کم شد ز عدد چو های هوز

۱۴۱۳

سروده آقای دکتر زین‌الدین کیانی نژاد

آنکه تابنده چو خورشید و نهان است، اینجاست

آن نهانی که چو خورشید، عیان است، اینجاست

آنکه پروازکنان رفت همی تا بر دوست

فارغ از قید زمان است و مکان است، اینجاست

رهر و عشق به منزلگه معشوق شتافت

آنکه عشقش به دل پیرو جوان است، اینجاست

«آسمان بار امانت نتوانست کشید»

آنکه زان «فال» از او نام نشان است، اینجاست

قدرگل بلبل شوریده صفت داند و بس

گوی، آن گل که شمیم دل و جان است، اینجاست

آنکه در سینه ابرار بود مرقد او

تن خاکیش در این خاک نهان است، اینجاست

تربتش هست زیارتگه خوبان زمان

آنکه خود ناظر خوبان زمان است، اینجاست

آنکه او بود به حق جامع علم و عرفان

علم و عرفان وی اندر جریان است، اینجاست

هادی اهل خرد بود و مراد عرفا

آنکه رفت و اثرش در قیضان است، اینجاست

همتتش تربیت و تزکیه انسان بود

آنکه او باز به انسان نگران است، اینجاست

خفته آرام در این خاک یکی مرد بزرگ

آنکه روحش به جنان در طیران است، اینجاست

آنکه در «سیصد و هفتاد و یک از بعد هزار»
 رفت و ذکرش همه جاورد زبان است، اینجاست
 عارفان را نبود دغدغه مرگ و حیات
 آنکه او زنده جاوید جهان است، اینجاست

سروده آقای ابراهیم صهبا

مَرَقْد مَظْهَرِ مُسْلِمَانِي	هست این خاک پاک نورانی
«قَطْب» نام آور مریدان بود	که نکوکار و پاک ایمان بود
«حاج سلطانحسین تابنده»	نام نیکش که هست پاینده
که ز راز حقیقت آگاه است	لقب او «رضاعلیشاه» است
که «علیشاه» بوده او را نام	پدرش «صالح» و بلند مقام
«حاج سلطانحسین تابنده»	آری آن کوکب درخشنده
ماه شهریور ملالت بار	سال هفتادویک که شد ز هزار
سوی عرش خدا روان گردید	فارغ از رنج این جهان گردید
ازدل و جان برای سنگ مزار	کرد «صهبا» گلی ز شعر نثار

سروده آقای محمود گنجی

زَيْنُ الْعُرْفَا قِرَّةِ عَيْنِ الْفُقَرَا بُوْد	آن شاه که از دوست ملقب به رضا بود
هم شهره جمع علما و عرفا بود	هم زاده صالح بُد و هم بنده صالح
ذکرش همه قرآن و مناجات و دعا بود	پیوسته سحرخیز بُد از بهر عبادت
هم خادم خلیل فقرا و ضعفا بود	هم مُشْتَغَلِ طَاعَتِ مَعْبُوْدِ يَغَانِه
چون دست خدا در همه جا کارگشا بود	بسیار سفر کرد در آفاق و در آنفُس
هم موجب آسایش مسکین و گدا بود	هم موجدِ اَبْنِيَه و آثار فراوان
با حق طلبان دائم در صلح و صفا بود	بر دشمن دین، بود چو شمشیر بُرنده

زین رو به حقیقت همه را راهنما بود
 بشتافت سوی دوست که مشتاق لقا بود
 الحق که بجا بود، که منصوب خدا بود
 صد شکر که این سایه حق بر سر ما بود
 چون اهل سخا و کرم و جود و عطا بود

هم اهل شریعت بُد و هم قطب طریقت
 در هجده شهریور هفتاد و یک آن یار
 بسپرد امانات به محبوب علیشاه
 صدحیف که آن گوهر پاک از کفِ مارت!
 یارب تو به او رحمت بسیار عطا کن

سروده آقای علی ناز رحیمی

به سر منزل رسید آن نور ایمان
 یگانه گوهر دریای ارشاد
 خور تابنده و پیر طریقت
 همان مقصود حق از خلق لولاک
 ز هجرت سیزده افزون زحد شد
 به اصل خویش راجع گشت آن جان
 به معراج یقین شد جاودانه
 به بالا شد به امر حق تعالی
 انا الحق گوی رفت از عالم خاک
 چنین آنالیه الرجوع گشت
 رضا در جان جان محبوب گردید
 در آن خلوت سرا محبوب دانی
 جهان، خاک یتیمی را به سر کرد
 نیازت رابه درگاه علی بر

امیر کاروان عشق جانان
 شه ملک و جود و قصد ایجاد
 حسین آن مظهر عشق و حقیقت
 رضا علیشه آن سلطان سلاک
 چو سال یکهزار و چار صد شد
 ندای ارجعی آمد ز سبحان
 چو شد بین الطلوعین، عاشقانه
 به دل جوشید آن دریای معنی
 چنان آن طایر قدسی بر افلاک
 زالله سوی الله رهنمون گشت
 به حق یکبارگی مجذوب گردید
 تو ان گنتم تُحبون اربخوانی
 کنون رفت و جهانی بی پدر کرد
 چنین فرمود آن سلطان و سرور

سروده آقای مهدی سنبل کار(عرشی)

آنکه یک عمر دل پی آن رفت

رفتم از بهر دیدن جانان

نعره می‌زد یکی و نالان رفت
 که تو گوئی ز پیکرم جان رفت
 که چنین آن عزیز گریان رفت
 از میان، آن ولیّ دوران رفت
 زین جهان از میان یاران رفت
 ترک ما کرد و سوی رحمان رفت
 کز چه آن نازنین شتابان رفت
 بنده ماندم و لیک ایشان رفت
 زین سرای دو در به رضوان رفت
 گشت مهمان شاه مردان رفت
 در چه سال آن صراط و میزان رفت
 گفت لبتیک و نزد جانان رفت

۱۴۱۳-۱-۱۴۱۴

ناگهان دیدم اندر آن مجلس
 آنچنان خاطرم پریشان شد
 گفتم ای دوستان من چه شده
 گریه کردند جمله و گفتند
 حاج سلطانحسین تابنده
 قطب الاقطاب نعمت اللّهی
 کردم از بخت خویشتن شکوه
 پیش از او رفتتم تمنا بود
 سحر یازده ربیع نخست
 رفت ازدست آن ولیّ زمان
 خواستم تا به هجری قمری
 یکی از جمع شد برون و بگفت

سروده آقای حسین حماسیان (صابر کرمانی)

فروغ صبحِ ازل پیر مهربانم رفت
 ولیّ کشور دل، یار دلستانم رفت
 وصیّ حضرت صالح، فروغ جانم رفت
 ازین سرای دو در، میر نکته دانم رفت
 رضا به امر قضا، فیض بیکرانم رفت
 روان بود متلاطم زتن توانم رفت
 که ذکر و فکر من و جنت و جنانم رفت
 که آن حقیقت عرفان، خوش بیانم رفت

فغان که جان زتن و راحت روانم رفت
 عزیز ملک و لایب بوده است فضل الله
 فغان و آه که سلطانحسین تابنده
 چه شد که چهره نهان کرد رهبر عشاق
 ز عزّ و فقر و محبت رضا علیشه بود
 دگر نه صبر و تحمل نه تاب و طاقت و حال
 کجا روم چه کنم دل زغصه پر خون شد
 خمیده قامت و بار غم است بر دوشم

هزار و سیصد و هفتاد و یک به شهریور
 زسال عمر چو هفتاد و هشت طی گردید
 چهارشنبه دلم پرفغان و غوغا بود
 هزار و چارصد و سیزده ربیع نخست
 ببند لب زسخن «صابرا» ز هر گفتار
 برون زملک جهان عارفِ زمانم رفت
 که آن تجلی تابنده راز دانم رفت
 به یازده، مه تابانِ آسمانم رفت
 بگو که شعر و نوای دل و امانم رفت

سروده آقای عباس صالحیار

ای وای ازاین مصیبت و غم
 زین العرفا رضا علیشاه
 همنام حسین و عشق بی حد
 او عاشق و پیرو علی بود
 فیض و مدد از امام قائم (عج)
 در علم و عمل یگانه بود او
 بُد نابغه‌ای به علم و عرفان
 در جود و سخا و لطف و احسان
 هنگام سحر به دوست پیوست
 زین عالم خاک شد به افلاک
 بُد رحلت حضرتش به تهران
 صالح علی و نیای آن شاه
 افسوس شهی زدست ما رفت
 گشتیم یتیم و بی پدر ما
 سال قمری به سیزده بود
 ماه قمری ربیع یک بود
 کای محرم راز نزد ما آی
 عالم همه شد قرین ماتم
 آن رهبر عارفان آگاه
 می داشت به آن سلیل احمد (ص)
 بر جمله سالکان ولی بود
 از حجت عصر (عج) داشت دائم
 هم نابغه زمانه بود او
 فیضش به همه خصوص یاران
 می بود یگانه‌ای به دوران
 ارکان سلوک و فقر بشکست
 زد خیمه به نزد شاه لولاک (ص)
 بیدخت غنود نزد جانان
 هر دو شده میزبان آن ماه
 سلطان به زیارت خدا رفت
 در گریه و ناله سر بسر ما
 هم الف و چهارصد بیفزود
 در یازدهم خطاب بشنود
 وین رنج جهان زخویش بزدای

سال شمسی هزار و سیصد
 شهریور مه به هیجده بود
 آن رهبر سالکان آگاه
 از دنیی دون سوی سما شد
 صد شکر که بر سریر آن شاه
 تابنده علی است مرشد ما
 داریم امید از خداوند
 از رنج و گزند در امان باد

هفتاد و یکی فزونتر آمد
 کاو جام می وصال پیمود
 و آن ساقی بزم نعمت الله
 پوینده عالم بقا شد
 فرزند عزیز آن دل آگاه
 محبوب علی و قائد ما
 کان نور دو چشم و خویش و پیوند
 فیضش به عموم جاودان باد

سروده آقای عبدالصالح جواهریان

صبح عاشقان زین غم چو شب شد
 وجود نازنینش در شبانگاه
 چو صورت را به خاک پیر بگذاشت
 به سر تاج ولی مرتضی داشت
 به عمری خدمت خلق خدا کرد
 به علم و زهد و عرفان بی قرین بود
 تعلق بر امام سومینش
 ظهورات ولایت را سه گوهر
 هم او راضی زحق، حق راضی از او
 چو ظاهر از قلم سه داستان کرد
 وصی حضرتش از امر یزدان
 پسر در حُبّ آب مجذوب چون شد
 به روز یازده اول ربیع او
 هزار و چارصد و سیزده زهجرت

که روح پاک او ملحق به رب شد
 به زیر خاک با رنج و تعب شد
 زمین و آسمان در تاب و تب شد
 به باب و جدّ تعاقب از ادب شد
 جزایش جنت لایحْتَسَب شد
 سخنگوی حقایق از دو لب شد
 تجلی حقیقت را سبب شد
 شکوفای حدیث الذهب شد
 «رضا» نام و «علیشاهش» لقب شد
 زفضلش اهل دانش در عجب شد
 «علی» فرزند ارشد منتصب شد
 بدو «محبوب علیشاهی» نسب شد
 لقاءالله را بر جان طلب شد
 سنجزی المحسنین من مکتب شد

سروده آقای سید علی ساکت (بینش)

بشد مِهَرِ تابنده‌ای زین جهان
 وجودش توانبخش دل‌های پاک
 بکاهید جسم خود آن نازنین
 زترک همه سوی معشوق رفت
 اگر رنج‌ها داشت هر دم ولی
 زتمکین بسی بردباری نمود
 شریعت شعارش به ترویج دین
 چو او رخ بپوشید از این جهان
 دریغ‌اکه قدرش ندانسته‌ایم
 ولی چاره‌ای غیر تسلیم نیست
 ببايد طلب کرد توفیق را
 به فرمان محبوب او سرنهیم
 خدایا خیالش زدل کی رود
 زمانِ چنین محنت و درد و داغ
 بُدی چارشنبه‌گه بامداد
 به میلاد پیغمبر راستین
 ز اوّل ربیع یازده چون گذشت
 به روح مقدّس مطهّر ز شین
 زدریای جودت بر آن جان پاک
 طلب کرد «بینش» شود یادگار
 بیفزا عدد پنج و می‌دان یقین

که او داشت مسند زیغمبران
 به‌جان پرتوش جلوه بر عارفان
 که جان کرد ملحق به‌جان جهان
 به یک ارجعی برد جان و روان
 مقام رضایش فراتر از آن
 که تاره دهد سوی حق سالکان
 طریقت دثارش زقطب زمان
 غمش دوستان را شد آه و فغان
 کنون دست حسرت به‌دندان‌گزان
 بجز استعانت ازان مُستعان
 که راهش سپاریم با سوز جان
 چو امرش بود جان ما را امان
 اگر سال‌ها بگذرد وقت و آن
 که ناگه عیان گشت بر مؤمنان
 شدی این مصیبت در عالم عیان
 که معشوق خواندش بر آن آستان
 به فردوس اعلا مکان یافت جان
 که او را تو دادی بسی عزّ و شان
 دمامد خدایا تو رحمت رسان
 به تاریخ او اینچنین شد بیان
 «بود بحر رحمت مقامش بدان»

۱۴۱۳=۱۴۰۸+۵

سروده آقای محمّد دیباجی

سرحلقه رندان جهان بود رضا	تابنده صالح زمان بود رضا
اقبال بلند عارفان بود رضا	محبوب عیان شاهد لم یزلی
هم چون مه شب به آسمان بود رضا	خورشید جمال عالم آرای وجود
بخشنده اسرار نهران بود رضا	بینای کمال عشق ربّانی هو
آرامش قلب بیدلان بود رضا	در جذبه لاهوتی و دیدار جلی
در شمس و قمر هر دو عیان بود رضا	تاریخ عروج شه رقم زد دیباج
یکدانه قلب واصلان بود رضا	محبوب قلوب سالکان بود رضا
۱۴۱۳ قمری	۱۳۷۱ شمسی

سروده آقای سید علی یاسینی

که راه و رسم هدایت از اوست پابرجا	م مراد اهل وفا و مدار صدق و صفا
دوام شرع مبین بود و مرجع و ملجا	ق قوام دین رسول و امین حضرت حق
که بود واسطه حق و خلق و راهنما	ت توان جان و دل مؤمنین و حبّ علی
از آن طریق منور نمود او دلها	د دلش ز نور خدا بود نیر اعظم
ظهور کامل انسان و عالم الاسماء	ا از آن جهت به خلافت رسید چون بود او
یسد کرامت او بسط داشت بردنیا	ی یم سخاوت و کان کرم به عالم بود
رضا علیشه ثانی به جاه و فرّ یکتا	ع علی صفات همی بود او ز فضل الله
گذشته بود هم از ماسوی زاستغنا	ر رسیده بود به مقصد ز راه صدق و رضا
مصتم آمده بُد بهر جنت المأوا	ف فضای کون و مکان چون نداشت حوصله اش
به روز یازدهم از مه ربیع اولا	ا از آن طرف چو شنیدار جعی اجابت کرد
تن مقدّسش اینجا و جان به اوج علا	ن نگر به قرن ده و چار و سال سیزدهم

سروده آقای حسینعلی کاشانی

آنکه قطب جهان عرفان شد	حاج سلطانحسین تابنده
چو رضا زو خدای متان شد	لقب او رضاعلیشه بود
نور صالح زوی نمایان شد	بندۀ صالح زمان گردید
گوهر تابناک یزدان شد	رهنمای سعادت سُلاک
در طریقت مدار دوران شد	در شریعت مروج کامل
چو ولیّ خدای سبحان شد	متجلیّ حقیقت از رویش
زینت علم و شرع و عرفان شد	قرّة العین جمله فقرا
کاشف رازهای قرآن شد	حضرتش با بیان شیوائی
به سوی کوی حق شتابان شد	سحر یازده از ربیع نخست
جنت از مقدمش درخشان شد	چارصد و سیزده ز بعد هزار
از جمال علی نمایان شد	بَعْد تابنده نور تابانش
مقتدای طریق ایمان شد	شاه محبوب علی به نصّ جلی
صالح از وی رضاچو سلطان شد	هر که زد دست در ولایت او
تا که در زمرة محبتان شد	دست کاشانی است و دامانش

سروده آقای جواد اذعان

بوی بهشت دارد هر گل کز آن دمیده	اینجا مقام عشق است ای رهرو رسیده
باشد به رحمت حق ممتاز و برگزیده	ای سالک مسالک این مهبط ملائک
از اصفیاگزیده چون جان به برکشیده	از اولیا سه تن را این خاک عشق آمیز
گشته چو جان نهران و چون گنج آرمیده	اینجا رضا علیشاه آن سالک الی الله
گشته همه دل و جان از قید تن رهیده	آن آیت الهی فانی به ذات باقی
بودی ورا خصائل محموده و حمیده	بود آن ولیّ کامل مجموعه فضایل
هر چند که نویسند مجموعه عدیده	اوصاف ذات او را نتوان نمود کامل

بشنیده‌ای تو اما من دیده‌ام جمالش
تا ماه روی خود را پنهان نمود از خلق
چون از ربیع الاول بگذشت یازده روز
آن نفس پاک کامل آنگاه گشت واصل
باشد «رضا علیشاه» گر بی «ابا» نبینی
دانی تو که نباشد بشنیده مثل دیده
شد قامت محبتان از درد و غم خمیده
شد جانب جنان چون زد از افق سپیده
کز فیض دوست گردید جان از تنش رهیده
پیداست سال رحلت پر آب کن دو دیده

۱۴۱۳=۴-۱۴۱۷

سروده آقای محمد نعیم ایرانی

سلطان سریر عرش دل‌ها
زین العرفا، حبیب عشاق
تساینده ز تارک ولایت
عطار فرید عطر توحید
سرمنزل عاشقان بیدل
یوسف صورت، فرشته سیرت
افراشته پرچم ولایت
صورتگر نقش قاب قوسین
هر لحظه که رخ نمود گوئی
ارباب نفوس مطمئنه
بایک ارنی ز طور توحید
بهر فقرا ز لطف بگذاشت
گفت از پی سال ارتحالش
در یازده از ربیع اول

عبدالصالح رضا علیشاه
فخرالحکما خلیفة الله
بر اوج فلک تبارک الله
توفیق رفیق سالك راه
سرحلقه عارفان آگاه
حیدر صولت، گشاده درگاه
بگسسته از آنچه ماسوی الله
صد پرده زد و یکی شد آن ماه
یوسف به در آمده است از چاه
گفتا به شه ارجعی سحرگاه
پرواز نمود طاب مثنوا
محبوب جهان و قصه کوتاه
یک بنده زبندگان درگاه
شد جام جنان تراب آن شاه

۱۴۱۳



ضمیمہ

شرح حال

مولانا المعظم حضرت آقاي حاج علي تابنده محبوب عيشاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به تقنی و رجائی^۱

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ^۲

ثمره شجره طيبه طوبای اصلها ثابت و فرعها فی السماء، متجلائی به انوار ولایت علوی مرتضوی، مولانا المحبوب حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه، سلیل جلیل نتیجه الاولیا مولانا الرضا حضرت حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

۱) این شرح حال منتخبی است از رساله‌ای در زندگی حضرت آقای محبوب علیشاه که برادر ایمانی و فاضل آقای حاج سید محمد حسین خیره فرشچی به درخواست ناشر برای درج در چاپ اول این کتاب شریف در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۷۲ نوشته‌اند. ولی چاپ دوم کتاب خورشید تابنده اینک در موقعی انجام می‌شود که مولای محبوب قالب خاکی را تهی کرده و روح مقدسش به حضرت محبوب حقیقی پیوسته است. حضرت آقای محبوب علیشاه در روز پنج‌شنبه ششم رمضان ۱۴۱۷ قمری (۲۷ دی ۱۳۷۵ شمسی) خلع لباس جسمانی کرده و گرچه در حرم بارگاه قدس مأوا گزید لیکن انبوه فقرا و دوستداران را از فراق خویش به غم نشاناند. جانشین معظم حضرتش بنا بر نص صریح فرامینی که در همان اوایل ایام قطبیت صادر فرموده بودند، عم مکرمشان حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه (ارواحنا فداه) هستند که اکنون مقام قطبیت و ارشاد در سلسله علیّه نعمت الّهی گنابادی مفتخر به وجود ایشان است. ناشر امیدوار است که انشاءالله شرح حال مفصلی از حضرت آقای محبوب علیشاه به صورت مستقل تهیه و منتشر کند (ناشر).

۲) سوره ابراهیم، آیه ۲۴. آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین و شاخه‌هایش در آسمان است.

(طیب الله رمسه) در هفتم ذیحجه الحرام سال ۱۳۶۴ قمری مطابق ۲۲ آبان سال ۱۳۲۴ شمسی (۱۳ نوامبر ۱۹۴۷) در خانواده‌ای که همه اهل آن عالمان و عارفان شریعت و طریقت بودند، قدم به عالم وجود نهاده و در دامن عقیقه مکرمه والده ماجده خود، صبیئه مرحوم آقای دکتر علی نورالحکماء، و در ظلّ عنایات خاصه جدّ و پدر بزرگوار مولانا المؤمن حضرت آقای صالح علیشاه و حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه (قدس سرهما) دوران رضاعت و صباوت را گذراندند.

در دوران صباوت حسب الاشارة جدّ بزرگوار نزد والد ارجمند حضرت آقای رضاعلیشاه به قرائت و یادگیری قرآن مجید پرداخته و اولین کلامی که در ذکر و خاطره ایشان جای گرفت، کلام الهی بود. آنگاه جهت تحصیل به مدرسه ابتدائی جامی بیدخت رفته و ضمناً در خارج از مدرسه مقدمات علوم دینی و ادبی را نزد معلمین و مدرّسین مقیم بیدخت، چون مرحوم ملاخداداد خیبرگی و دیگران به تلمذ پرداخته، سپس به اشاره پدر بزرگوار و تأیید جدّ ارجمند خود جهت ادامه تحصیل ترک دیار حبیب کرده، به تهران عزیمت نمودند.

در تهران نزد جدّ مادری خود سالک مکرم آقای دکتر علی نورالحکماء (تعمدالله بغفرانه) رفتند که رسیدگی و سرپرستی ایشان را تقبل و تعهد نموده بودند، اما ایام تعطیلات مدرسه را به دیار حبیب بازگشته و به حضور جدّ و پدر بزرگوار خود مشرف می شدند و از فضای ملکوتی آن دیار استنشاق می نمودند. ولی پس از چندی آقای دکتر نورالحکماء کسالت پیدا کردند و خدمت و پرستاری حضرتش را برادر محترم آقای دکتر حسن شفیعیان راد به عهده گرفتند. حضرت آقای رضاعلیشاه درباره مراقبت ویژه نورچشم خود به جناب دکتر شفیعیان راد در ضمن نامه‌ای مورّخه ۳۹/۶/۲۷ چنین سفارش می فرمایند:^۱

(۱) این نامه و نامه بعد از مجموع مکتوبات موجود نزد برادر محترم آقای دکتر حسن شفیعیان راد نقل شده است.

هو

۱۲۱

۳۹/۶/۲۷

عرض می شود دو مرقومه ملاطفت آمیز از سرکار واصل گردید. امیدوارم وجود شریف سلامت بوده بر عزت و توفیقات افزوده گردد. از کسالت مجدد آقای دکتر نور که آقای اسدالله خان نور در ده روز قبل اظهار داشتند، خیلی ناراحت و نگران گردیدم. فوراً خدمتشان تلگرافاً احوالپرسی نمودم و از اینکه حالشان بحمدالله بهتر است، خیلی خوشوقت و شکرگزار شدم. منتظرم انشاءالله مژده بهبودی کامل ایشان و رفتن به مطب را مرقوم فرمایید.

راجع به علی با آنکه برای سال آینده تصمیم قطعی داشتیم که او را در خود گناباد بگذاریم، ولی چون به قرار مسموع وضع دبیرستان هنوز کاملاً مرتب نیست و سرکار هم اظهار میل فرمودید، لذا با نهایت خجالت و انفعال مزاحمت سرکار را فراهم آورده و او را برای امسال خدمت سرکار می فرستم. لطفاً از همه حیث مراقبت خواهید فرمود.

اولاً در آداب دینی بفرمایید مراقبت کامل داشته باشد. در درس خود هم کوتاهی نکنند که انشاءالله سال آینده قبول شود و تجدیدی نداشته باشد و در همه امور باید کاملاً از حضرت عالی اطاعت نموده و بدون اجازه سرکار بیرون نرود.

در تاریخ ۱۳۳۹/۸/۵ نامه دیگری به آقای دکتر حسن شفیعیان راد نوشته، سفارش مجدد در مورد فرزند دلبند خود می نمایند. متن نامه چنین است:

هو

۱۲۱

۳۹/۸/۵

عرض می شود رقیمة محترمه واصل گردید. از الطافتان کمال تشکر دارم

و امیدوارم همواره به سلامت و موفق بوده باشید و بر وسعت و برکت افزوده گردد. از تحمّل زحمت کار علی که مزید گرفتاری‌های روزانه سرکار شده و بانهایت لطف پذیرفته‌اید، زبان تشکر ندارم و در عین حال خیلی خجلم. امیدوارم خداوند متّان اجر دارین به سرکار عنایت فرماید. البتّه مراقبتی که دربارهٔ امور مذهبی و تحصیلی و اخلاقی نسبت به او می‌فرمایید خیلی بجا و به موقع و انتظار حقیر هم همین است. در آداب دینی و خواندن قرآن هم البتّه خودتان همان طور که مرقوم داشته‌اید، مراقبت را ادامه خواهید داد. از اینکه از وضع او اظهار رضایت فرموده‌اید خیلی خوشحال شدم و رضایت حقیر را به او هم خواهید فرمود. خدمت آقای دکتر نور سلام عرض دارم و امیدوارم حالشان کاملاً بهتر شده باشد. والسلام علیک / اقلّ سلطانه حسین.

در تلو این رقیمة کریمه دستوراتی نیز جهت فرزند دل‌بند خود مرقوم داشته‌اند که چنین است:

«علی»

در نماز و روزه او کاملاً مراقبت شود که کوتاهی نکند. روزه بر او واجب و نباید هیچ روزی به مختصر چیزی ترک کند. صبح‌ها نماز او قضا نشود و او را بیدار کنند. قرآن هر روزه باید بخواند. به گردش و تفریح زیاد نرود؛ مخصوصاً با جوان‌ها و اشخاصی که اخلاقشان معلوم نیست به گردش نرود و در مجالس غیر مناسب اصلاً نرود، به سینما هم نرود. شب‌ها اول شب به منزل بیاید و مشغول درس خود بشود، مگر شب‌هایی که در مجالس فقری باشد، یا اتفاقاً و ندرتاً با بزرگ‌تری برای گردش معمولی برود. در نظافت و استحمام مراقبت کامل کند.

پول زیادتر از آنچه خودم دستور داده‌ام نباید به او داد که قلباً راضی نیستم و پول لازم را هم از هر کس که حواله بدهم بگیرد و بدون حواله نباید به او داد. شب‌های جمعه به مجالس فقراء برود.

ایشان در تمام دوران تحصیل تحت مراقبت خاص و ویژه‌ای از ناحیه جد و پدر بزرگوار خود بودند. تا اینکه در خرداد ماه ۱۳۴۲ شمسی موفق به دریافت دیپلم متوسطه در رشته ادبی از دبیرستان دارالفنون تهران شدند. در همین سال جهت ادامه تحصیل در آزمون دانشگاه مشهد شرکت نموده، موفق گردیده و مدت یک سال در آن مرکز علمی به کلاس درس رفتند. در آزمون سال بعد در دانشگاه تهران نیز شرکت جسته پس از موفقیت جهت خوشه چینی و کسب علم و دانش از محضر اساتید فن چون دکتر لطف علی صورتگر و دکتر غلامحسین یوسفی و دانشمند محترم آقای دکتر سیدجعفر شهیدی (دامت افاداته) و دیگر صاحبان نظر بهره‌وری نموده و در محاضر بزرگان اندیشه به تلمذ نشستند. ایشان دانشنامه پایان تحصیلی خود را به راهنمایی استاد فقید دکتر سید حسن سادات ناصری به نام سیر عرفان در ادبیات قرون ششم و هفتم هجری به انجام رسانده، در مدت تحصیل دانشگاه نیز برای کمک هزینه تحصیلات غالباً به تدریس در دبیرستان اشتغال داشتند. و این ایام را در منزل همشیره محترمه‌شان همسر آقای دکتر جمشید نصیری اقامت کردند. آنگاه به خدمت مقدس سربازی رفتند. پس از پایان خدمت نیز جهت کسب معیشت و استفاده از دسترنج خود در شرکت نفت مشغول به کار شده و تا دی ماه ۱۳۶۸ که بنا به دستور والد بزرگوار و به درخواست شخصی بازنشسته گردیدند، در مناصب عالی در آنجا مشغول به خدمت بودند. اما پس از بازنشستگی تمام وقت به ملازمت و کسب فیض از پیر و مراد خود درآمدند.

ازدواج و فرزندان

جنابش در اسفندماه ۱۳۵۵ شمسی با صبیۀ مکرمۀ مرحوم آقای عبدالعلی شیدانی فرزند ارشد مرحوم شیخ محسن سروسناتی صابرعلی (اعلی الله مقامه) ازدواج نمودند که حاصل این وصلت دو فرزند^۱ ذکور به نام‌های رضا و رحمت الله است که در ظلّ عنایات و توجّهات خاصّۀ والدین ارجمند بزرگوار خود مشغول به تحصیل می‌باشند.

تشرّف به فقر و ایمان

ایشان به موازات تحصیل علوم ظاهری، روح جستجوگر و طالبشان در حال تحقیق و تفحص بوده، بخصوص ایّامی که به دیار حبیب می‌رفته و می‌دیده‌اند که چگونه پدر بزرگوارشان در خدمت جدّ امجدشان به سر برده و باچه شوقی مریدان و طالبان حقّ، خود را به محضر انور حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن گنابادی صالح علیشاه (قدّس سرّه العزیز) رسانده و از فیوضات معنوی آن انسان کامل کسب فیض می‌نمایند، سخت شیفته و فریفته شده بودند. بر اثر مجالست و مراودت با فقرا و حضور مستمر در مجالس انس فقری نیز شوق طلب و اشتیاق به دست‌یابی به وجهه ملکوتی الهی افزون گشته و آتش طلب در وجودشان زبانه می‌کشید تا اینکه در خرداد ۱۳۴۲ شمسی پس از اتمام تحصیلات متوسطه در دبیرستان دارالفنون به حضور جدّ بزرگوار رسیدند و اظهار طلب کردند. شرح این ایّام طلب را حضرتش چنین نقل کرده‌اند:

«در آن ملاقات آن چنان نگاه‌های آن بزرگوار در من اثر کرد که پس از اتمام مجلس فقری شب جمعه به منزل آمده و قضیه را به سرکار علیّه والدۀ خود گفتم. سرکار خانم والدۀ نیز به دلیل انقلاب حال شدید من قضیه را همان شب خدمتشان عرض کردند، ولی ایشان جواب فرمودند: وقتی که حال پدرش

(۱) آقا رضا متولّد ۱۲ مهر ۱۳۵۸ و آقا رحمت الله متولّد ۲۴ مرداد ۱۳۶۲ می‌باشد.

خوب شد. (توضیح اینکه در این سفر والد معظم حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده به دلیل ابتلا به کسالت یرقان در مشهد مشغول مداوا بودند). من با ناامیدی به تهران مراجعت کردم، ولی در آن یک سال چند سفر دیگر به بیدخت رفته و تقاضای خود را تکرار می‌کردم، اما ایشان می‌فرمودند: زود است. تا اینکه در آخرین سفر در سال ۱۳۴۳ جناب آقای حاج سیدهبه‌الله جذبی در این مورد خدمتشان عرض کردند، ولی ایشان جوابی نفرمودند. من هم تصمیم گرفتم که دیگر تقاضایی نکنم تا ایشان امر بفرمایند. فردای آن روز به هنگام ظهر خدمتشان بودم. و ایشان درحالتی که آستین‌ها را بالا زده و قصد تجدید وضو داشتند، نگاهی به من کرده و فرمودند: چرا ساکتی؟ این جمله در من آنچنان اثر کرد که منقلب شده با چشمی اشکبار به قدوم مبارکشان افتادم. گویی که ایشان ضمیر مرا خوانده، بر آنچه در قلبم می‌گذشت واقف بودند. در این حال، لحظه‌ای به خود آمدم که ایشان از تجدید وضو فراغت یافته بودند و والده و جدّه‌ام نیز تحت تأثیر حالت من در گوشه‌ای از اتاق مشغول گریستن بودند. در این موقع والد معظم شرفیاب حضور حضرتش شده، ایشان اجازه فرمودند که پس از نماز مغرب و عشاء خدمتشان برسم. پس از نماز درحالی که سر از پا نمی‌شناختم و والد عزیزم حضرت آقا طاب ثراه در روی نیمکتی نشسته و من و مرحوم حاج آقای جذبی در خدمتشان بودیم، جناب آقای صالح علیشاه به یکی از خدمه فرمودند: بگوئید بیایند. حضرت والد مکرم به شخص خادم فرمودند: برو و عرض کن من بیایم یا حاج آقای جذبی؟ ایشان در جواب فرموده بودند که هر دو علی را همراهی نموده و به اتاق تشرّف بیایید. به این ترتیب فقیر بعد از نماز مغرب و عشاء روز یکشنبه ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۸۴ برابر اول شهریور ۱۳۴۳ به شرف فقر و

ایمان مشرف شدم.»^۱

آری پیوند ایمانی به دست الهی حضرت حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه بر شجره طیبه طوبای ولایت، مقارن با ایام ولادت جد امجدشان مولانا الغریب حضرت حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی انجام گرفت و آن وجهه ملکوتی و لطیفه غیبی بر قلب مطهر آن محبوب جانان چنان نقش بست و مؤثر افتاد که مولای بزرگوار حضرت آقای رضاعلیشاه جناب محبوبی را دستور به ریاضت فرمود تا استعداد الهی بالفعل گردد. همچنین امر فرمود تا نزد شیخ جلیل جناب حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) که از فحول علما و عرفا و در تهران ساکن بودند، بروند و تحصیل کامل علوم دینی کنند و دستورات گیرند و راهنمایی‌های باطنی یابند. لذا این دانشجوی عزیز مدرسه عشق یک دوره فقه و اصول و تفسیر و سایر علوم و معارف اسلامی را نزد آن بزرگوار فراگرفت. جلسات مذکور که در ابتدا پراکنده بود، از مهرماه سال ۱۳۵۸ تا به هنگام رحلت جناب حاج آقا جذبی در دوم فروردین سال ۱۳۶۴ هر هفته دو شب ادامه داشت.

اجازه اقامه جماعت

حضرت محبوبی (روحی فداه) بر اثر ممارست در یاد خدا و ریاضات شرعی و تفقه در شریعت نبوی و طریقت مرتضوی و کسب فیض از محضر انور پیر طریقت، والد بزرگوارشان در تاریخ پانزدهم شعبان المعظم سال ۱۴۰۱ مطابق ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ موفق به اخذ اجازه امامت اقامه جماعت فقری از طرف حضرت آقای رضاعلیشاه (نورالله مرقده) شدند.

شیرینی این اجازه مبارکه در ضمن رؤیایی که حضرت آقای رضاعلیشاه در

(۱) مجله عرفان ایران، تهران ۱۳۷۲، صفحات ۲۱ و ۲۲.

یادداشت‌های شخصی خویش در مجموعه‌ای مستوی به کَشکول تابنده (ص ۲۴۲) نقل فرموده‌اند، بین فقرا تقسیم شد. ایشان در آنجا می‌فرمایند: «در شب سه‌شنبه ۲۴ شوال المکرم ۱۴۰۱ مطابق سوم شهریور ۱۳۶۰ در کلاردشت که برای استراحت رفته بودم، خواب دیدم که مجلسی به‌عنوان جشن اجازه دادن به فرزندی علی تابنده منعقد کرده و چند نفر از فقرا هم حاضر بودند و من می‌خواستم آن شیرینی را که گمان می‌کنم کیک بزرگی بود بی‌رم و تقسیم کنم. در این بین از خواب بیدار شدم.»

ولی این اجازه تا عصر روز یکشنبه ۳۰ محرم ۱۴۰۷ (۸ مهر ۱۳۶۵) علناً اعلام نشد.^۱ در آن روز در حسینیه امیر سلیمانی توسط ابن عم مکرّم حضرت آقای رضاعلیشاه آقای سلطانعلی سلطانی (حفظه‌الله) در مجلس فقری در حضور دو تن از مشایخ عظام سلسله جناب حاج محمدخان راستین اراکی درویش رونق‌علی (طاب ثراه) و جناب حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی مظفرعلی (دامت برکاته) قرائت گردید. و اولین اقامه جماعت با حضور این مشایخ کبار و اخوان مکرّم در حسینیه امیر سلیمانی به وسیله مولاناالمحبوب برگزار شد.

متن اجازه امامت اقامه جماعت حضرتش چنین است:

(۱) حضرت آقای رضاعلیشاه در مورد صدور اجازه نماز جماعت برای نور چشم مکرّمشان در یادداشت‌های شخصی به خط شریف خود مرقوم فرموده‌اند: «شب ۲۵ محرم ۱۴۰۷ (۸ مهر ۱۳۶۵)، پس از آنکه فرمان اجازه اقامه جماعت به فرزندی علی تابنده دادم و گفتم فعلاً علنی نشود، بعداً که تصمیم گرفتم روز آخر ماه در جلسه فقری عصر یکشنبه ۳۰ محرم ۱۳ مهر دستور دهم در مجلس بخوانند، در شب ۲۵ محرم خواب دیدم که در خدمت حضرت آقا هستم و جمعیت زیادی حاضرند. بعداً فرمودند: علی کجاست؟ و او را احضار کردند. سپس عبائی به او مرحمت کردند و فرمودند: نماز بخوان که همه ما اقتدا کنیم. این خواب را که دیدم از خوشحالی بیدار شدم و همان موقع خواب را به خانواده اظهار کردم و تصمیم من برای اظهار قطعی شد» (کشکول تابنده، ص ۲۴۰).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه و اشرف بريته محمد خاتم النبيين و على اوصيائه الاثني عشر المرضيين.

و بعد برادران ایمانی آگاه باشند که نور چشم عزیز حاج علی تابنده و فقه الله للسلوك والتقوى و حفظه الله من الآفات، ازین تاریخ مجاز می باشد که اقامه جماعت اخوان بنماید. و فقرایم و فقهم الله در همه جا در نماز بدو اقتداء نمایند، بجا است. از خداوند مهربان توفیق اطاعت برای او و همه برادران ایمانی خواستارم. امید است آن نور چشم نیز بر عجز و نیازمندی خود نسبت به درگاه خداوند افزوده و تواضع و فروتنی خود را هم نسبت به برادران مخصوصاً مأذونین حفظ نماید.

به تاریخ ۱۵ شعبان المعظم ۱۴۰۱ مطابق ۲۸ خرداد ۱۳۶۰

فقیر سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والسلوة والسلام على خير خلقه وأشرف برتيه محمد بن تميم النبيين وعلى ارحم الراحمين

و بعد برادران ايمان آگاه باشنه که نور چشم غريزه حاج علي تابنده و نوه به السلوك و استوار و خطه الله

فرمانات از تاريخ مجازيه باشنه که اقامه جماعت افران بنامه و نور ايام و نور ايام در همه جا در نماز به استرا

نمايه جماعت از خداوند مهربان توفيق اطاعت برادر همه برادران ايمان فرستادم اميد است آن نور چشم غريزه

بجز ريزاننده فرودست بر نگاه خداوند افزوده و تراضع از توفيق فرود ايام نسبت برادران مخصوصا ادين مسئول

تا به تاريخ پانزدهم شعبان المعظم ۱۴۰۱ مطابق ۲۸ فرورداد ۱۳۶۰ غير مستحق بنامه و نوه حاج علي شاه

امير محمد



اجازه اقامه جماعت حضرت آقای حاج علي تابنده از طرف حضرت آقای رضاعليشاه

فرمان دستگیری و ارشاد

در یوم‌القدر روز شهادت مولی‌الموحدین حضرت علی بن ابی طالب (ع)، بیست و یکم رمضان المبارک ۱۴۰۵ قمری (بیستم خرداد ماه ۱۳۶۴) نیز فرمان دستگیری و هدایت طالبین محبوب قلوب جناب آقای حاج علی تابنده با لقب مبارک «محبوب علی» از طرف حضرت آقای رضاعلیشاه (قدّس سرّه) شرف صدور یافت که پس از چند سال تأخیر در اوّل شعبان ۱۴۱۰ (۱۸ اسفند ۱۳۶۸) در بیت‌الشرف ایمان دولت‌سرای مولانا الرضا در حضور چند تن از مشایخ کبار و اخوان مکرم که این بنده ائیم هم افتخار حضور داشتم، خوانده شد. به این ترتیب که معظم له فرمان مبارک جناب آقای حاج علی تابنده را ابتدا به مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی (درویش عزت‌علی) مرحمت فرمودند که بخوانند. ایشان پس از زیارت چون به عدت کهورت قادر نبودند که ایستاده متن فرمان را قرائت نمایند، مولانا المعظم امر فرمودند که جناب حاج یوسف مردانی درویش صدق‌علی (حفظه الله) این مهم را انجام دهند. ایشان نیز فرمان را به این شرح قرائت نمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلوة والسلام علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرين

و بعد خدمت برادران مکرم فقرای نعمت‌الاهی سلطان‌علیشاهی و فقهم‌الله عرضه می‌دارد که نور چشم عزیز حاج علی تابنده حفظه‌الله و وفقه للسلوک و التقوی که مدتی طبق دستور خود فقیر تحت نظر برادر مکرم جناب حاج سید هبة‌الله جذبی ثابت علی تغمده‌الله بغفرانه واسکنه بحبوبة جنانه به تربیت و ریاضت نفس مشغول بوده و چندی است از طرف فقیر مجاز در اقامه جماعت می‌باشد، از این تاریخ در دستگیری طالبین و راهنمایی جویندگان مجاز می‌باشد که طبق دستورات شفاهی که داده شده عمل نماید و هدایت کند و

راهنمایی یک نفر را عبادت داند. البتّه آن نور چشم باید بر عجز و نیازمندی خود به درگاه خداوند افزوده و نسبت به اخوان هم کمال محبت داشته و از تواضع و فروتنی فروگذار نکند و مشایخ مأذونین سابق را بر خود مقدم دارد. و او را در طریقت به لقب «محبوب علی» ملقب نمودم. امید دارم از حُبّ علی و فرزندان بزرگوارش که بدان افتخار داریم فیض یاب و بهره‌مند گردد. البتّه برادران هم نسبت به او اطاعت نموده و اطاعت او را اطاعت فقیر دانند. والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

تاریخ بیست و یکم رمضان ۱۴۰۵ مصادف روز شهادت حضرت مولی علیه السلام،

مطابق ۲۰/خرداد/۱۳۶۴

فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بَعْدُ
 خدمت برادران مکرم قرآنی نعمتہ اللہی سلاطین میں وقیم ہے عرضہ مبارکہ کہ فرختم عزیز
 حاج علی تائبہ حفظہ سے وفقہ لیسٹرک و تقوی کہ مدنی طین دستر فرختم تحت نظر برادر مکرم حاج تائبہ
 عذنی تاجلی نعمتہ اللہی لکنہ کجہ کہ جانہ تربیت و ریاضت نفس شغل بعد دفعہ است از طرف فقیر مجاز
 در آثار جماعت سیادت؛ از تاریخ در دستگیری طابین و راہمانی جوینہ گان مجاز سیادت طین دستورات
 شفا میں کہ داده شدہ عن نامید و ہدایت کند و راہمانی کیمفرا عبارت دانہ اللہ آن فرختم باید بر عمر زمانہ
 خود بر گاہ قدرانہ افزودہ دست باقران ہم کمال محبت داشتہ و از فواضع و فروتنی خود گزار نکتہ و شاخ شاخ
 سابق را بر فرختم وارد و اوراد و طریقت لقب محبوب علی لقب خود امیر دارم از حب علی و فرزندان بزرگوار
 کہ بران افتخار دارم فخر باب دہرہ نہ کردد البہ برادران ہم نسبت باو طاعت نمودہ طاعت اوراد طاعت فقیر
 دانند و السلام علیکم ورحمتہم و برکاتہم تسلیما بیت اہم بھان ۱۴۰۵ھ صادر روز شنبہ ۱۲ صفر ۱۳۲۴ھ
 مطابق ۱۲۲۴ھ فرار ۱۳۲۴ھ
 فقیر سلفین تائبہ و تائبہ رضاعلی شاہ
 امیر سلاطین



اسفار زیارتی و سیاحتی

پس از ابلاغ و دریافت فرمان ارشاد و دستگیری، حسب الامر حضرت پیر بزرگوار جهت رسیدگی به امور فقرا و دیدار آنان به مسافرت‌هایی در داخل و خارج کشور عزیمت نمودند. قبل از آن نیز جنابش در اسفاری چند سیر آفاق و انفس کرده‌اند. از جمله در اسفندماه ۱۳۴۴ به مکه مکرمه و مدینه منوره مشرف شدند و پس از انجام مناسک حج و زیارت روضه منوره نبوی و مشاهد مشرفه ائمه انام (علیهم السلام) در قبرستان بقیع و سایر بقاع متبرکه که در ۱۸ فروردین ۱۳۴۵ شمسی به تهران مراجعت نمودند.

در آبان ماه ۱۳۵۴ نیز در ملازمت والد معظم حضرت آقای رضاعلیشاه و جمعی از اخوان به زیارت قبور مطهره ائمه انام و مشاهد مشرفه و بقاع متبرکه عراق عرب و شامات مشرف شدند که در این سفر با مراجع بزرگوار شیعه و علمای اعلام از جمله حضرات آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی و آیت الله العظمی حکیم و آیت الله العظمی شاهرودی (اعلی الله مقامهم) ملاقات نمودند.

همچنین به سال ۱۳۵۱ شمسی جهت عمره مفرده و زیارت رجبیه در ملازمت پیر و مراد خود به عربستان سعودی رفتند و کلیه آداب و رسوم و مناسک حج را مولایشان راهنمایی فرموده و این امور عبادی را شخصاً از معظم له تلمذ نمودند. علاوه بر این اسفار عبادی، سفرهای دیگری به ملازمت پدر بزرگوار خود جهت دیدار فقرا و اخوان چه در داخل و چه در خارج از جمله به هندوستان و کشورهای شیخ نشین عربی و ممالک اروپایی رفته‌اند.

صدور فرمان جانشینی

حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه که بیش از پیش ظاهراً و باطناً در سفر و حضر به پدر بزرگوارشان نزدیک گشته و خصوصاً در چهارده سال اخیر هر روز سحر توفیق درک زیارت آن حضرت و کسب فیض از وجود مقدسشان را یافته

بودند، اینک مستعد پوشیدن خرقة جانشینی والد معظم صوری و معنوی خود گشتند. مولانا الرضا (طاب ثراه) می دانستند که تنها جانشین با کفایتشان فرزند محبوب می باشد و حتی در این باره در اواخر حیات مرحوم جناب حاج آقای جذبی ضمن نامه ای به تفصیل ذیل مرقوم فرموده بودند:

بسم الله الرحمن الرحيم الحي الذي لا يموت

خدمت جناب حاج آقای جذبی ثابت علی دامت برکاته

برادر مکرم محترم

پس از عرض سلام و تودیع و استحلال و مسألت دعا و طلب مغفرت برای روح آلوده و گناهکار خودم که با دست تهی و بار زیاد گناه به سوی محبوب حقیقی می روم وفدت علی الکریم بغیر زاده عرض می نمایم چون مرگ برای هر فردی حتمی است، در این موقع که برای عمل جراحی مهیا شده ام و شاید دیگر برنگردم لذا به اطلاع می رسانم که فرزندی علی تابنده را به سمت جانشینی خود معین نموده ام. البته حضرت عالی که وجهه امر را همیشه در نظر دارید، هرچه زودتر تجدید عهد نموده و به دیگران نیز تأکید نمایید. و شاید اعتراض و ایراد زیاد باشد، ولی حضرت عالی تذکر می فرمائید که ما فکر ناقص خود را نباید مقیاس امر الهی قرار دهیم، بلکه جنبه امر و دستور را متوجه باشیم و آن را مقیاس صحت و بطلان بدانیم.

ولی حضرت آقای رضاعلیشاه به دلیل وجود موانعی در نوشتن فرمان خلافت ایشان درنگ می ورزیدند. در این باره در آخرین سفرشان در اصفهان شبی در مجلس فقری پس از نقل یکی از رؤیاهای خاصه شان که کراراً آن را تعریف می کردند،^۱

(۱) این رؤیا در پاورقی صفحه ۱۲۹ کتاب حاضر نقل شده است.

فرمودند: ^۱ «خواب‌های دیگری نیز هست که باید بازگو کنم، ولی فعلاً بیان نمی‌کنم. از جمله خوابی است که در سفر به هندوستان در کشمیر دیده‌ام.» شرح این خواب بعداً در یادداشت‌های شخصی ایشان پیدا شد و بدین قرار است:

«شبی در کشمیر خواب دیدم که در خدمت حضرت آقای صالح علیشاه هستم و ایشان با تندی می‌فرمایند: چرا فرمان علی را نمی‌نویسی؟ در پاسخ عرض کردم: فرمان او را با لقب «محبوب علی» نوشته‌ام. ایشان فرمودند: بله این را می‌دانم. فرمان خلافت را چرا نمی‌نویسی؟ در پاسخ عرض کردم که ممکن است با او دشمنی ورزند و خطرات جانی برایش در پی داشته باشد. ایشان فرمودند: خداوند و ائمه اطهار (علیهم السلام) و اولیاء و ما حافظ او هستیم.

در دنباله مطلب نیز مرقوم فرموده‌اند: «من از خواب بیدار شدم و با وجود اینکه این خواب جنبه الهام داشته و به الهام قلبی بود، باز قبل از نوشتن اجازه برای علی با قرآن مجید استخاره نمودم. این آیه شریفه که در سوره یوسف درباره آن حضرت می‌باشد آمد: و قَالَ الْمَلِكُ اَتُونِي بِه اسْتَخِصُّهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اٰمِيْنٌ».^۲

(۱) مجله عرفان ایران، ص ۲۸.

(۲) سوره یوسف، آیه ۵۴. پادشاه گفت او را نزد من آورید تا همنشین خود کنم و چون با او سخن گفت، فرمود: تو امروز نزد ما صاحب مکانت و امین هستی.

بسم الله الرحمن الرحيم الخ المسمى لا يموت

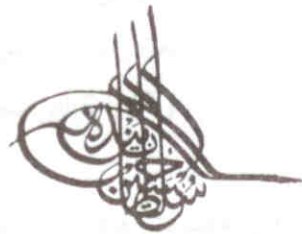
حضرت جناب حاج محمد باقر صاحب زاده

برادر محترم خرم

بسم الله الرحمن الرحيم و توذیع بسلام و تودیع بسلام دعا و طلب سعادت برادر محترم که عطا فرمود
که یادست منی و بار زیاد که بر من حقیقی بودم و عدت علی اکرم بغیر زاد :

عصمت تمام چون در کار برادر فرزند حقیقی است درین موقع که بر اعراب و احوال بسیار
دشمنه آنکه بزرگوارم لذا با اطلاع بر اینم که فرزند علی ابنه در اجمت جانشینی
فدومین مقام الهی حقیقی که در چهار ایدم همیشه نظر دارم هر چه زودتر تجربه عهد
نموده و بیکران نیز تا که بنشیند و دشمنه اعتراض و ایراد زیاد باشد ولی حقیقی
شکر منماینه که مانند ناقص فورا نقیض از الله در ایدم بلکه جنبه ایدم و سوره را
مردجا بشم و از این قیاس صحت و بطلان بیانم

هو
۱۲۱



بسم الله الرحمن الرحيم

تبر از دشمن امانه برادر زندی علی باقر آن همه شماره نمود این آیه شریفه که در سوره
یوسف در آن حضرت میآید و قال الملك ائتونی بها متخلصه لفتی فلما اكله
قال انك المرء الا بالیا علیین

به این ترتیب پس از الهامات قلبی و تأییدات غیبی، حضرت آقای رضاعلیشاه در تاریخ عید غدیر سال ۱۴۰۶ قمری (دوم شهریور ۱۳۶۵) فرمان خلافت نور چشم و جانشین معظم خود را بدین شرح مرقوم فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

و هو الهادی الی الصراط المستقیم والطریق القویم

و اصلی و اسلم علی غایة خلقته و اشرف بریته خاتم الانبیاء و خیر من عرج به الی السماء الی محل الکرامة و الاصفاء سیّدنا و نبینا محمد المصطفی (ص) و علی آله و اصحابه ائمة الهدی و مصابیح الدّجی و لا سیّما علی و صیّه و خلیفته بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و الائمة الاحد عشر من ولده علیهم السلام

و بعد بر سالکان طریقت حقّه مرتضویّه و فقرای نعمت اللّهی گنابادی و فقهم الله مخفی و پوشیده نماند که فرزند مکرّم حاج علی تابنده و فقه الله للسلوک و التقوی و آیده که چند سال است در سلوک قدم زده و مقتید به آداب شریعت مطهره و دارای حُسن خلق می باشد و چندی طبق دستور فقیر به مجاهده و مراقبه اشتغال داشته و رضایت فقیر را جلب نموده و مجاز در اقامه جماعت و دستگیری طالبین می باشد، پس از آنکه روح سراپا گناه فقیر سلطان حسین تابنده رضا علیشاه قالب بدن را تهی نموده، ترک دنیا کرد و به وصال دلدار نائل گردید، آن فرزند ارجمند عهده دار خدمات فقرای نعمت اللّهی و رسیدگی به حال سالکان و راهنمایی جویندگان خواهد بود. امید است آن فرزند در همه حال رضای خدا را در نظر گرفته و بر عجز و انکسار بیفزاید و با عموم نیز به حسن سلوک و تواضع و مهربانی و گذشت رفتار کند و کسانی را هم که با او بدی کنند با گذشت و اغماض از آنها عفو کند، و اگر کسانی در صدد تحقیق و درک حقیقت باشند طبق شریفة و جادلهم بالتی هی احسن رفتار کرده در صدد رفع شبهه و تشویق آنها باشد. با مشایخ و مأذونین نیز کمال

محبت و احترام نموده و هر کدام تجدید عهد نمودند به مأموریت خود مجدد برقرار کند. با فقراء نیز پدرانۀ بانهایت ملاحظت و مدارا و اغماض باشد. نسبت به فامیل و بستگان با کمال مهربانی و حسن سلوک بوده و بزرگتران را احترام نماید. البته انتظار دارم که فامیل و بستگان صوری نیز در تجدید تعجیل نمایند و کوتاهی نکنند و فقرا هم هرچه زودتر تجدید کنند و کوتاهی نمایند و مخصوصاً بستگان و فامیل که علاقه و اعتقاد ثابت به روش مذهبی خود دارند در تجدید تسریع نمایند و اتحاد و اتفاق را حفظ کنند و اعتلاء لواء فقر را قلباً و ظاهراً طالب باشند. و آن نور چشم را در طریقت به لقب محبوب علیشاه مفتخر نمودم. امیدوارم محبت اولیاء و رضای آنها را در همه حال منظور داشته و به دیگران هم دستور جمع بین احکام شریعت مقدسه و آداب طریقت علویّه که باید فقرای سلسله ما کاملاً مراقب باشند، بدهد. اودّ عکم یا اخوانی و علیکم منی السلام و استلکم الدعاء.

به تاریخ عید غدیر سال ۱۴۰۶ مطابق دوم شهریور ۱۳۶۵
فقیر سلطانه حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

بسم الله الرحمن الرحيم وهو الهادي الى الصراط المستقيم والطريق القويم واصلى وسلم على غايه خلقته وشراف برشته

خاتم النبيا و فخر فرج بالي الساء الى محمد الكوازه والاصطفا سیدنا سیدنا محمد المصطفى وعلى آله واصحابه ائمة الهدى صلوات الله وسلامه

الهدى ولا يسأل على وصية وخلقته بل فضل مولانا اير المؤمنین علی بن ابیطالب الائمة الاطه عشر فولده عليهم السلام
و بعد بالكلان طرفیت حصه تقوی وقرانی نعمه الا ان کما بدی و فقمم هم فغنی و پوشیه خانه کافر زنه کرم حاج علی بابنده و فقا
للسوکه تقوی و آیه کافر سال است در سوکه قدم زده و بقیه با آداب تربیت ظهوره و در اران من خلق سیه و فقهی طین دستور
فقیر بجا به در اوقیه شتال اشته و رعایت فقیر اهل بنوده و مجاز در افاره جماعت و دستگیر ~~مجلس~~ طالبین سبانه با اراکه
روح سرا پا که غیر سلطانین تانبه حرا علی شاه قالم برون رانته بنوده ترک دنیا کرد و بد حال دلدارانم کریمه بان
فرزنده ارجمته بنوده دار فضا مات قرانی نعمه الا ان رسیدگی مجال سلطان در امانتی جوینه کان ظاهر بود . امید است آن فرزند
در همه حال حاضر ضرا داد نظر گرفته و بر عجز و انکسافانه و با عموم نیز بحسن سلوک در واقع و بهرانی و کذرت رفتار کند که کانی را
هم که با بدیه گشته بالذمت و اعراض از انا عفو کند و اگر کانی در عهد تحقیق در درک حقیقت باشد طین شریفه و جاد هم
بالتی بهی امن رفتار کرده در عهد دفع شهید و تسوین آنها باشد . با مشایخ و ما ذونین نیز کمال محبت و احترام بنوده در کرام
تجدید عهد بنوده با مودت خود نموده و برقرار کند . با فقا نیز پیرانه بانهاست ملاطفت و مدارا و اعراض باشد . نسبت
بفاسد و سلطان کمال مهرانی رفیق سلوک بعد از کران را اقرام نامه . البته انتظار دارم که فاشته سلطان
صوری نیز در تجبه تعمیر نمایند و کونهای گشته و فقا هم هر چه در در تجبه گشته و کونهای نمایند و فقا صاحب سلطان فاشته که
علاقه و عقدا ثابت بر روش مندی خود دارند و در تجبه ترس نمایند و اتحاد و اتفاق را حفظ کنند و اعتلا و الوداد فقا
قبلا و ظاهرا طالب باشند و آن فرجه را در طرفیت بقب محبوب علی شاه مفتخر نمودم امید دارم محبت اولاد
و ضرا آنها را در همه حال منظور داشته و بهر گران هم دستور جمع بین احکام تربیت بقدره و آداب طریقت علویه که بایه
قرانی سلوک ما کمالا مراقب باشند بهر اود عمکم یا اخوانی و علیکم منی السلام و استلم الدعاء
فقیر سلطانین تانبه کبابی رضا علی شاه بنا رخ غیره سال ۱۴۰۹ مطابق دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۵۰

ام سلمه


حضرت آقای رضاعلیشاه چند بار دیگر به تناسب ایام، فرمان جانشینی خلیفه مکرم خود حضرت آقای محبوب علیشاه را کتباً تأکید کرده، در وصایای مختلف، فقرا و اقوام و نزدیکان را به اطاعت امر می فرمایند. از جمله فرامین تأییدی صادره در ۲۳ اسفند ۱۳۶۵ و چهارم شهریور ۱۳۶۶ و ۱۴ شهریور ۱۳۶۷ شمسی به شرح ذیل:

بسم الله الرحمن الرحيم هو الحی الّذی لا یموت

برادران مکرم فقرای نعمت الّهی سلطان علیشاهی و ققمهم الله بدانند که پس از آنکه فقیر سلطانحسین تابنده دار فانی را وداع و به وصال محبوب نائل شدم فرزندان مکرم حاج علی تابنده و ققمهم الله لسلوک فی طریق مرضاته طبق فرمان جداگانه که نوشته ام جانشین فقری من و وصی طریقتی من می باشد. فقرا با او تجدید عهد نمایند و اطاعت او را اطاعت فقیر و تمرد از او را تمرد از فقیر دانند. و در طریقت او را به لقب محبوب علیشاه ملقب نموده ام. البته انتظار فقیر بلکه پدر بزرگوار و اجداد عالی مقدار قدس اسرارهم این است که همه فامیل و نزدیکان از او اطاعت نموده و نگذارند تشّت و تفرقه پیدا شود و اعتمسوا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا. از همه التماس دعا دارم که روح پرگناه مرا به خواندن فاتحه و اخلاص شادکنند. وصایا در امور ظاهری جداگانه نوشته ام، فرزندان بدان عمل کنند و دست از اتحاد و اتفاق برندارند.

مورخه ۱۳ رجب ۱۴۰۷ مطابق ۲۳ اسفند ۱۳۶۵

فقیر سراپا تقصیر سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الباقي بعد فناء كل شيء

برادران ایمانی و فقراى سلسلهٔ نعمه اللّهيّه سلطان علیشاهی حفظهم الله آگاه باشند که جانشین من همان طور که قبلاً به جناب حاج آقای جذبی ثابت علی طاب ثراه تذکر داده‌ام و فرمان جداگانه هم نوشته‌ام، فرزند مکرم حاج علی تابنده محبوب علیشاه حفظه الله و زید توفیقه می‌باشد. از او پیروی نمایند و تابع اهواء نفسانی نگردند. والسلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی و الردی.

به تاریخ غزّه محرم الحرام ۱۴۰۸، چهارم شهریور ۱۳۶۶

فقیر سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه

بسم الله الرحمن الرحيم و هو الباقي بعد فناء كل شيء

۱۲۱

واضح باشد که جانشین فقیر فرزندی حاج علی تابنده و فقه الله می‌باشد. فرمان جداگانه نیز درین باب قبلاً نوشته و او را به لقب محبوب علیشاه ملقب نموده‌ام.

به تاریخ ۲۳ محرم الحرام ۱۴۰۹ قمری، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷ شمسی

اقل سلطانحسین

بسم الله الرحمن الرحيم هو الحی الذی لا یموت

برادران مکرم فقواری نعمۃ اللہ علیہم صلوات اللہ علیہم تبندہ دار فانی را وداع دیو حال
محبوبیانم فرزند مکرم حاج علی تبندہ و فقہیہ لیسو کفی طریق مرفعات طبعی و ان صبر الکانہ کہ نوشتہ ام جانین
فقواری فرود صی طریق مکتبہ تبندہ قرآبا او کتبہ مکتبہ تبندہ و طاعت ادرا اطاقت فقیر و عمر و ازادہ عمر و از فقیر
در طریقت اور ایقین محبوب علی سہاہ لقب نموده ام ~~مکتبہ~~ ابنہ استظار فقیر بلکہ بہر بزرگوار و امیر عالی مقام
تہ سراسر ہم این است کہ ہمہ فایز از دیگان ازاد اطاعت نموده و نگہ از نہ شست و تغرقہ سیرا نور و اعظموا
مجلد السبع جیعاد لا تقروا ازہم الا نسر و ما دام کہ روح پر کتہ مرا بخوانند فاتحہ و اخلاص سادکتہ
وصایا در امر ظاہری صبر الکانہ نوشتہ ام فرزند ان بہ ان مکتبہ و دست از اتحاد اتفاق بر نہ از نہ
فقیر ابا فقیر صلوات اللہ علیہم تبندہ رضاع علی سہاہ روزہ ۱۳ ربیع الثانی ۱۴۰۷ مطابق ۲۳ ہفتم ۱۳۵۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كَلِمَتِي

برادران ایامی و فراتر سلسله نسله الله سلطنتی از حفظم است آگاه باشید که جانشین من نظر

که قبلاً بنی حاج علی صدیقی با سلسله طاب شده کرده ام در زمان جدالگانه هم نوشته ام فرزند

حاج علی باینده محبوب علی شاه حفظه الله وزیر و رفیق سابقه از او برود باینده و تابع

تفاتی نگارنده و السلام علی من اتبع الهدی و حسب الغنی الرزق بتاریخ غره ذی الحرام ۱۴۰۸

جماد الثانیة ۱۳۶۶ فقیر سلطانین باینده سر سلطان علی شاه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كَلِمَتِي

۱۲۱

واضح باشد که جانشین فقیر فرزندی حاج علی باینده و رفیق سابقه است میباید فرمان

جدالگانه نیز درین باب قبلاً نوشته و او را بلفظ محبوب علی شاه ملقب نموده ام

بتاریخ ۲۳ محرم الحرام ۱۴۰۹ قمری ۱۴ شهریور ۱۳۶۷ شمسی



تشدید بیماری حضرت آقای رضاعلیشاه

حضرت آقای رضاعلیشاه پس از تعیین جانشین معظم خود، در این اواخر غالباً در حالت کسالت و ضعف به سر می بردند. در تابستان سال ۱۳۶۸ شمسی برای دیدار و معالجه کسالت های شدیدی که ایشان را رنج می داد، به سوئد و آلمان تشریف بردند. در هانور آلمان به هنگامی که در بیمارستان بستری بودند و قرار شده بود عمل جراحی مشکلی انجام دهند، متن تلگرافی به فرزند ارشد و جانشین خود به شرح ذیل تهیه و ارسال فرمودند:

هو

۱۲۱

فرزندی حاج علی تابنده محبوب علیشاه و فقه الله

ایران - طهران - خیابان زمرد - نبش همایون - پلاک ۳۵

خداوند مرا به لقای خود دعوت فرمود. شما را به خدا سپرده، سرپرستی فقرای نعمت الهی و هدایت طالبین پس از من با شما است. فرمان و دستورات توسط خانم والدهات داده خواهد شد. دستورات قبلی هم در امور قلبی، حسن معاشرت، احترام و محبت نسبت به فامیل، حال تواضع، حسن خلق نسبت به برادران و غیر آنها کوتاهی نکنید. در همه حال رضای خدا و بزرگان دین و رضای فقیر را در نظر گرفته، صبر و تحمل و گذشت را هم مراقبت نمائید. سلام مرا به همه فامیل و فقرا در مجلس برسانید. درخواست دعا از همه دارم.

۲۵ محرم ۱۴۱۰، ششم شهریور ۱۳۶۸

فقیر سلطانه حسین تابنده

اما پیش از ارسال این تلگراف، جناب محبوبی پس از اطلاع از وخامت احوال ایشان سراسیمه و مضطرب به حضور پدر بزرگوار رسیدند و شخصاً پرستاری نمودند تا آنکه رفع خطر شد.

مهر ۱۲۱ خردی حاج علی تابه و محبوبعل شاه دفتره ایران طهران

خیابان زرد شیر پلک ۳۵ ضلعه در ایستگاه خود دعوت فرمود

شماره پانزده سرپرستی قضای نعمة الله در بهایت طالبین ^{از} ^{بنا} ^{است}
فرمان در استرگات توسط قائم و امرات داده فراموش ^{مال} ^{در} ^{صحه}

رضای ضرا در کانون و غیره رضای ضیرا در نظر گرفته صبر و محرم گشت

مام مراقبت تابه سلام در ایستگاه فامیل دفتره در مجلس ^{تابه}

در دعوت دعا از مهر دارم ۲۵ ۳۲ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

فیه سلطان محمیت تابه

مجلس غفلت نسبت به سبب از ادان و غیره از آن می گفتم
در دعوت دعا از مهر دارم ۲۵ ۳۲ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

رحلت حضرت رضاعلیشاه و جانشینی حضرت محبوب علیشاه

همان‌طور که عرض شد جناب محبوبی در اکثر اسفار والد معظم خود ملازمت داشتند، چنانکه آخرین سفری که حضرت آقای رضاعلیشاه (اعلی الله مقامه الشریف) جهت معالجه و دیدار با اخوان به شیخ‌نشین‌های حاشیة خلیج فارس تشریف بردند، ایشان نیز در ملازمت بودند، که در خردادماه ۱۳۷۱ از طریق شیراز، اصفهان و قم به تهران مراجعت کردند. ولی وضع مزاجی حضرت آقای رضاعلیشاه در روزهای نخستین مراجعت ظاهراً خوب نبود و هوای تهران هم رو به گرما می‌رفت، لذا جهت استراحت به خارج از تهران تشریف برده تا اینکه وضع مزاجی و قلبشان ناگهان متغیر گشت، ازین رو به تهران مراجعت نمودند. پزشکان جهت معالجه و مداوای آن وجود مقدّس به بالینشان آمده، پس از معاینه و تجویز اولیه، قدری بهبودی حاصل شد و لیکن وضع مزاجی و فشارخون و قلب مبارکشان دائم در حال تغییر بود. لذا پزشکان معالج پس از مشورت بدین نتیجه رسیدند که جهت معالجات دقیق و بیشتر لازم است که آن حضرت چند روزی به بیمارستان تشریف برده، در آنجا تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی معالجه شوند. ازین رو موضوع را به محضرشان عرض کردند و آن بزرگوار با اکراه، نظریه پزشکان را قبول نموده و رأی آنان را صائب دانستند، ولی مطلع بودند که این دفعه مانند دفعات گذشته نیست. زیرا قدسیان آماده شده بودند تا تشرّفش را به ملکوت اعلی و صُقع ربوبی حله گویند، ولیکن از آنجائی که رضای دیگران را همیشه بر رضای خود مقدّم می‌داشتند و نمی‌خواستند کسی از ایشان رنجور گردد، در روز پنجشنبه ۲۷ صفر ۱۴۱۳ (۵ شهریور ۱۳۷۱) بعدازظهر به درخواست پزشکان به بیمارستان مهر تشریف برده و در آن بیمارستان بستری گردیدند.

خبر بستری شدن حضرتش در بیمارستان در بین فقرا و علاقه‌مندان باعث شور و التهاب شدیدی شد، به نحوی که همگی با ناله و فریاد دست نیاز به درگاه بی‌نیاز دراز کرده، شفای عاجلشان را خواهان گشتند. ولی از آنجایی که تقدیر چنین نبود و جنابش هم مشتاقانه به لقای محبوب می‌شتافتند، توسّلات مؤثر نبوده و قضای الهی هم بر این

خواست ولی سبجانی موافق بود، پس ندای لاریبی از هاتف غیبی که می‌گفت از جعی الی رَبِّک راضیه مرضیه را به گوش جان شنیده، لبیک‌گویان به حریم صقع ربوبی قدم نهادند. در اول آفتاب صبح روز چهارشنبه یازدهم ربیع‌الاول ۱۴۱۳ (۱۸ شهریور ۱۳۷۱) پس از نماز درحالی که بدن مطهرشان در آغوش فرزند دل‌بند برومند و خلیفه و وصی بلافصل ایشان جناب آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه بود، عالم تشیع و عرفان و بلکه جهان اسلام را عزادار و سوگوار نمودند.

خبر رحلت آن مظهر شریعت و طریقت و حقیقت که عمری در راه اعتلای کلمه غزای اسلام و ولایت کوشیده بود، برق آسا منتشر گردید. علاقه‌مندان به مکتب ولایت لباس عزا بر تن و سوگوارانه به بیت‌الشرف آن بزرگوار شتافتند. ولی در و دیوار آن بیت شریف را سیاه‌پوش یافته و خانه را از آن نور یزدانی خالی دیده، فرزندان و بستگان را غرق در ماتم و عزا یافتند، درحالی که خلیفه منصوصشان پیراهن چاک کرده، دوستان و علاقه‌مندان بی‌تابانه به محضرش شتافته و تسلیت می‌گفتند.

در این ساعات اندوهبار که خبر رحلت ایشان در سطح شهر گسترده و فوج‌فوج علاقه‌مندان به دولت‌سرای ولایت پناهی می‌آمدند، این بنده شرمنده نیز در بین عزاداران نشسته بودم و می‌دیدم حضرتشان قادر به تکلم نیست و دائم اشک از دیدگانشان می‌بارد؛ لحظاتی که ای کاش مرده بودم و نمی‌دیدم. در این اثناء در حدود ساعت ۱۱ صبح به دستور مولای معظم حضرت آقای محبوب علیشاه فرامین و وصایایی که حضرت آقای رضاعلیشاه مرقوم فرموده و در نسخه‌های مکرر نزد چند نفر از جمله سرکار بی‌بی خانم خانواده محترمه‌شان و همچنین این بنده ضعیف نهاده بودند، توسط جناب آقای حاج یوسف مردانی درویش صدق‌علی قرائت شد.

پس از قرائت فرمان جانشینی و ضمائم آن، ابتدا بستگان و اقوام نزدیک، سپس مشایخ حاضر در مجلس و سایر فقرا جهت عرض تسلیت و شکیبائی در این مصیبت عظمی به محضر مولانا حضرت آقای محبوب علیشاه مشرف شدند. بعد از ظهر آن روز، حضرتش با آنکه از فرط غم سر از پا نمی‌شناختند جهت اجرای وصیت والد معظمشان، دستور فرمودند پیکر مطهر آن مولای بزرگوار برای خاکسپاری در روضه

منوره سلطانی بیدخت به گناباد حرکت داده شود. معظم له نیز همراه با خیل عزاداران در دو اتوبوس و انبوه ماشین های سواری به دنبال ماشین حامل پیکر پاک آن عزیز عازم بیدخت شدند.

روز پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۴۱۳ (۱۹ شهریور ۱۳۷۱) نیز پس از اینکه جسد مطهر ایشان در صحن کوثر آستانه مقدسه سلطانی بیدخت تغسیل داده شد، جهت اقامه نماز میت در صحن مزار متبرک قرارش دادند و حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه با انقلاب حال بر حسب خواهش دوستان و فقرا بر آن پیکر پاک و مطهر اقامه نماز نمودند. سپس آن را بنابر وصیت خودشان در پشت مرقد منور مولانا المؤمن حضرت آقای صالح علیشاه (قدس سره) در دل خاک نهادند.

روز بعد در حسینیه بیدخت اقامه عزا بود و علاقه مندان ولایت مرتضوی و فقراء نعمت الاهی سلطان علیشاهی از سراسر ایران خود را بدان مجلس عزا رسانده، ضمن تسلیت و تعزیت به محضر انور حضرت مولانا المحبوب (دامت برکاته) بر آن تربت منوره رفته و آن را با اشک خود شست و شو می دادند.

حضرتش با عده عزاداران همراه که به بیدخت رفته بودند، پس از سه روز به تهران بازگشتند. از همان فردای روز تدفین، بنابر وصیت حضرت آقای رضا علیشاه که فرموده بودند فامیل و بستگان صوری و فقرا در تجدید تعجیل نمایند و کوتاهی نکنند، جمعیت فقرا و فامیل و بستگان دور و نزدیک و منسوبین و مأذونین برای تجدید عهد ایمانی خدمت حضرتش بر همدیگر سبقت می جستند. مجلس تعزیت نیز صبح و عصر در تهران و بیدخت برقرار بود، تا اینکه پس از مراسم چهلم، حضرت آقای محبوب علیشاه ضمن تشکر از عزاداران، پایان مراسم را اعلام فرموده و جهت تنبّه و آگاهی فقرا و علاقه مندان بیانیه ای در ۱۴ ماده به شرح ذیل صادر فرمودند:

هو

۱۲۱

از جهت ترویج روح مطهر حضرت آقای رضا علیشاه (طاب ثراه)
«قطب سلسله عالیة نعمة الالهية سلطان علیشاهی» این فقیر حاج علی تابنده

مفتخر به لقب طریقتی محبوب علیشاه، چهارده نکته از دفتر زندگانی پربار فقری، علمی و اخلاقی آن بزرگوار را به دل‌های منور به نور ایمان فقرای نعمت‌اللّٰهی سلطان علیشاهی به نام چهارده معصوم خاطر نشان ساختم تا با اجرای آن، روح پرفتوح آن بزرگوار را شاد و اسباب خیر و برکت دنیا و آخرت خویش سازند.

۱. با یاد خدا دم را غنیمت شمارید و آن را ارج نهدید.
۲. شفقت به خلق الله را سرلوحه زندگانی خود قرار دهید.
۳. تن را که مرکب روح است با خوراک و پوشاک و مسکنی که از دسترنج شماست توانا سازید.
۴. گوهر مردمی را به نور ایمان، تابناک نگهدارید.
۵. شادی جان را با عشق ورزیدن به حقیقت عرفان تأمین کنید.
۶. پرواز روان در آسمان معرفت را با ذکر دوام و فکر مدام سرعت بخشید.
۷. نور عقل را روشنگر آسمان جهان مردمی کنید.
۸. منادی وجدان را آزرده نسازید و بترسید از دمی که از سرقهر به فوق افلاک رود.
۹. سفارشهای مکرر اقطاب سلسله علیه نعمه‌اللّٰهی سلطان علیشاهی بخصوص تأکیدات مکرر والد بزرگوار فقیر، در اجرای احکام شریعت مقدس اسلام را نصب‌العین قرار دهید.
۱۰. خواندن کتاب پند صالح و دیگر کتب عرفانی جلوگیری لغزش‌های ناخودآگاه است و با مطالعه این کتب از تزلزل‌های نفسانی جلوگیری نمائید.
۱۱. جرقه بروز هر اختلافی را در دم خاموش کنید، چون این‌گونه هوشیاری و بیداری‌ها در نظر اولیاءالله اجر بی‌پایانی دارد.
۱۲. وحدت و تمرکز در گرد پرچم اسلام را تنها سنگر نجات در جهان امروز بشناسید.
۱۳. حفظ اجاق خانواده و آبیاری ریشه‌های خانوادگی و کوشش در استحکام روابط همسری و پرهیز از هرگونه خشم و حسد و بیگانگی، سرمایه آرامش و

گرمی بخش زندگانی است. فراموش نفرمائید که خدمت به یکدیگر عبادت و هموارگذشتن روزگار بر شماست.

۱۴. این فقیر در اجرای مسؤلیت خطیری که ناچار به اطاعت و اجرای آن شده‌ام، اجرای کامل این چهارده اصل را از یکایک برادران نعمت‌اللّهی سلطان علیشاهی خواهانم و یک دم لغزش در انجام هر یک را به زیان دنیا و آخرت می‌بینم. والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته.

۲۰ ربیع‌الثانی ۱۴۱۳ قمری، مطابق ۲۶ مهر ماه ۱۳۷۱ شمسی،

برابر چهلمین روز ارتحال حضرت مولانا المعظم

حضرت آقای رضاعلیشاه اعلی‌الله مقامه‌الشریف

فقیر حاج علی تابنده محبوب علیشاه

فضائل اخلاقی

مولانا‌المحبوب گذشته از مقام مأذون معنویت و روحانیت از خصائل و کمالات اخلاقی ممتازی برخوردارند که این بنده قاصر مقصر توصیف آن جناب را نمی‌تواند نمود و زبان و قلم از وصفش عاجز است. در مراقبت از شؤون اسلامی و جمع میان ظاهر و باطن جدّیت وافر دارند. دیگران را نیز دستور به حفظ مراتب اسلام و ایمان می‌دهند. ایشان در تمام ایام سال ثلث آخر شب را بیدار و به تهجد و عبادت و راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز موقّق می‌باشند. بسیار خلیق و مهربان و باادب هستند و با بزرگ و کوچک به تواضع رفتار می‌نمایند. از رسیدگی به احوال برادران ایمانی و نیازمندان هیچگاه غافل نیستند و کمک می‌نمایند و سخاویشان بی‌حدّ است.

آثار علمی

حضرتش از دانشمندان و طالبان کسب علم هستند. و چنانکه قبلاً گفته شد، گذشته از تحصیلات علمی دانشگاهی نزد والد معظم و مرحوم جناب حاج آقا جذبی (ثابت علی) تحصیل علوم دینی کرده‌اند. در ۲۴ محرم سال ۱۴۱۳ نیز موقّق به اخذ اجازه

روایت حدیث از جانب حضرت آیت الله حاج شیخ محمدجواد غروی (زید عزّه) شدند. همچنین در ۷ جمادی الاولی همان سال اجازه روایت دیگری از طرف والد محترم معظم له حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا علی آقا غروی علیاری (مدّ ظلّه العالی) جهت حضرت آقای محبوب علیشاه شرف صدور یافت. علاقه و افری به مطالعه کتب و تهیه آنها دارند، لذا کتابخانه غنی عرفانی و مذهبی فراهم کرده اند و در مسائل علمی و عرفانی دارای تتبعات عمیق می باشند. بعضی از تألیفات ایشان مدوّن گشته و امید است معظم له در ایام فراغت سایر آثار را نیز مدوّن و منتشر ساخته تا فیضشان عام گردد؛ آثاری که تاکنون تألیف شده^۱ عبارتند از:

۱. رساله سیر عرفان در ادبیات قرون ششم و هفتم هجری.
۲. رساله حضور قلب.
۳. رساله در جبر و تفویض.
۴. مکتوبات (مجموعه ای است از جواب به اسئله سائلین معنویّت و حقیقت).
۵. خورشید تابنده (کتاب حاضر).

(۱) کتاب ظهور العشق الاعلی (سخنرانی در سحر عاشورای سال ۱۴۱۶ قمری) در زمان حیات و همچنین عهد الهی (مجموعه دو سخنرانی در سحرهای عاشورای ۱۴۱۴ و ۱۴۱۷ قمری) از تألیفات ایشان در سال ۱۳۷۶ توسط انتشارات حقیقت چاپ و منتشر شد (ناشر).

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی

اکنون که مقارن دومین سالروز رحلت مولای عزیز حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه هستیم، چاپ دوم کتابی که تألیف ایشان است، آماده عرضه به دوستداران می‌شود. این کتاب خاطره دو نفر از موالی و بزرگان عرفان را در ذهن خواننده زنده می‌کند: مؤلف کتاب حضرت آقای محبوب علیشاه و موضوع کتاب که شرح حال و آثار بیان روشن زندگی و دستورات حضرت آقای رضا علیشاه است. به همین جهت همه دوستان علاقه فراوانی به این کتاب داشتند به طوری که نشخ آن بعد از چاپ اول در مدت کوتاهی نایاب شد و درخواست تجدید چاپ افزونی یافت. ولی متأسفانه موانعی موجود بود که اجازه تجدید چاپ آنرا ندادند ولی اینک که آن موانع رفع شده است به همت انتشارات حقیقت در چاپخانه خواجه تجدید چاپ می‌شود. و من از کارکنان این انتشارات و آقای خواجه تشکر کامل دارم و امیدوارم که روح آن دو

بزرگوار حامی آنان باشد.

گرچه این کتاب مستغنی از مقدمه جدید می باشد ولی چون چاپ دوم آن قرار بود در زمان حیات حضرت آقای محبوب علیشاه منتشر گردد و همانطور که گفتیم این کار در آن ایام منتشر نشد و به تأخیر افتاد، اکنون که چاپ دوم آماده انتشار می شود متأسفانه قریب دو سال از رحلت ایشان گذشته است، لذا اقدام به نوشتن این مقدمه شد. امیدوارم تمام خوانندگان و اخوان و دوستان از مطالعه این کتاب لذت ببرند و آن را به عنوان میزان اعمال و افکار قرار دهند و در هر مورد آن را در حکم ترازویی حساب کنند، انشاءالله. از همه التماس دعا دارم

بنده کمترین حاج دکتر نورعی تابنده مجذوب علیشاه

به تاریخ نیمه شعبان ۱۴۱۹ ولادت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه برابر با ۱۴ آذر ۱۳۷۷

فهرست آیات شریفه

٧٦٤	آلآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ، ٦٢١
أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ، ٦٦٨، ٦٧١	آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ
أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، ٣٤٦، ٥١٨	بَنُو إِسْرَائِيلَ، ٥٦٢
أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ	أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ، ٦٦٧
مِنْكُمْ، ٦١٤	أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، ٤٢٣، ٥٥٩
إِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...، ٢٤٠	إِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا، ١٢٣،
أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، ٦٢٢	٤٠٢، ٥٨٧، ٦٣٥، ٧١٩
أَكُلْهَا ذَائِمًا، ٦٤٥	إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ، ٧٠٣
أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، ٥٥٥، ٥٦٠، ٧٠٣	إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، ٢٠-٤١٩
إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ، ٦٠٧	أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، ١٠٦، ٦٩٥
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، ١	إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، ٩٢٣
الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، ٣٥٤	إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ...، ٢٤٠
اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ١٧٧	إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ،

- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، ١١
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا تَرَكَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، ٨٩٥
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ ...، ٢٣٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنِّيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، ١٠٦، ٥٨٠، ٧٥٥
إِلَى النُّورِ، ١١
- امْكُتُوا إِنِّي أَنسَتُ نَارًا، ٥٢٢
إِلَى النُّورِ، ١١
- أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ، ٩٢، ٢٣٩، ٥٥٩، ٨٥٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا إِلَهُ الرَّاجِعُونَ، ١٠، ٨٨٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ، ٣٥٢
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، ٢٣٨
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ، ٥٩٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- ٧٠٨
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ، ٥٨٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا، ٥٩٢، ٦١٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا أَكْرَمْنَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ، ٣٤٩، ٥٨٢، ٦٩٥
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَامُ، ٦٦٦
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...، ٢٣٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، ٤٦٢، ٦٢٠
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ، ٧٥٠
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...، ٢٣٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا، ٨٥١
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، ٢٣٩، ٦٥٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، ٦٢٢
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن تَجْتَنِبُوا كِبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...، ٢٤٠
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ...، ٢٤٠
إِلَى النُّورِ، ١١
- أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، ٦١٧
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنْهُ، ٥٦٣، ٥٨٠، ٥٨٣، ٧١٧
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، ١٣٣، ٣٩٧، ٢٣٨
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ، ٥٧٥
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ، ٨٨٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ، ٥٨٣
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ...، ٢٣٩
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، ٥٦٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، ٥٩٧
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ، ٦٦٤
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ، ٣٨
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا، ٦٩٦
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِن نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ، ٦٨٦
إِلَى النُّورِ، ١١
- إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، ٦٤٨
إِلَى النُّورِ، ١١

- أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ، ۱۹
 إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ۵۵۰، ۶۰۸، ۷۲۶
 إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ، ۵۷۵
 إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ، ۴۹۳
 أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ، ۱۰۶
 أُولَئِكَ هُمُ الطَّاعُونَ، ۳۲۹
 إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، ۶۷۲
 إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، ۵۵۷، ۵۹۳، ۶۶۷،
 ۷۳۹
 أَيُّ مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، ۶۶۴، ۷۳۲
 أَيْحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا، ۷۳۰
 بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ، ۶۸۷، ۶۸۸
 تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ
 تَعْمَلُونَ، ۳۳۹
 ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا،
 ۸۵۱
 ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ، ۵۴۰
 ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى، ۵۴۱
 جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، ۵۰۸، ۵۸۵، ۹۱۳
 جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ، ۷۲۰
 جَنَاتٍ تَجْرَى تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، ۶۴۴
 جَنَّتْ لَا يُحْتَسَبُ، ۸۸۷
 حَبَلٍ مِنَ اللَّهِ، ۳۲۷
 حَبَلٍ مِنَ النَّاسِ، ۳۲۷
 حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ، ۵۷۲
 خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ...، ۲۴۰
 ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ، ۶۷۳
 ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمَ شَعَائِرَ اللَّهِ...، ۲۳۹
 راسخون في العلم، ۳۴
 رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ،
 ۶۲۱
 رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، ۲۰
 رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً،
 ۴۲۳
 رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا
 بِالْإِيمَانِ، ۷۳۱
 رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَيَّ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا، ۱۷۸
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ۱۰۶
 سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا...، ۲۴۱
 سَتَجِدَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ مَكْتَسَبٍ، ۸۸۷
 سُنَّوْبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ، ۵۷۴
 سِوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ
 لَا يُؤْمِنُونَ، ۶۱۶
 سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، ۶۷۱
 شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا، ۱۴۳
 شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، ۱۲۵، ۶۴۸
 ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا تُقِفُوا، ۱۴۸، ۵۰۲

صالحاً، ١٧٥	ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ، ٣٢٧
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ، ٥٧٣	ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
قَالَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا، ٦٤١	النَّاسِ، ٧٣٠
قَالَ الْمَلِكُ أَتَوْنِي بِهِ اسْتَحْلِيصُهُ لِنَفْسِي، ٩١١	عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ، ٢٤١
قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ	فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، ٣٧
يَنْبُوعاً، ٦٤١	فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ، ١-٤٢٠
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، ٧٥٨	فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا
قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، ٥١٥	تَطَعُوا...، ٢٣٩
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ، ١٤، ٦٨٢	فَاللَّهُ خَيْرَ الْحَافِظِينَ، ٨٢٤
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا،	فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ، ٦٧٣
٦٤١	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَا مُسْلِمُونَ، ٦٣٩
قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ...، ٢٤١	فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، ٦١٥
قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، ٦٣١	فَإِنْ خِفْتُمْ آلا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً، ٥٦٦
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ، ٣٨،	فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ، ١١٧
١١٤، ٦١٠، ٦٥٢، ٧٥٩	فَبَصُرُوكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا، ٥٧٥
قل يا اهل الكتاب، ١٤٥	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا	عَلِيظَ الْقَلْبِ، ١١٣
و بَيْنَكُمْ، ١٤٣، ١٤٥، ٤٣١، ٨١٢	فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، ٤٦٨
كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ٦٨٧، ٦٨٨	فَتَحَا قَرِيبًا، ٤٦٤
كُنْ فِيكَون، ٨٨٠	فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، ١٣
لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ...، ٢٤١	فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ، ٧٠٦
لا إكراه في الدين، ١٥، ٦٠٨، ٦٤١	فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ، ٥٩٧،
لا إله إلا الله، ٥٣٩	٦٣٩، ٧٦١
لا إله إلا أنت سبحانك إنى كنت من	فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا

- الظَّالِمِينَ، ۵۳۰
لَا تُجَاهِرْ بِصَلْوَتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا، ۶۳۲
لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ...، ۲۴۰
لَا تَرِيرُ وَازِرَةٌ وَزِرَةٌ أُخْرَى، ۵۹۶
لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ
وَالْعَشِيِّ، ۵۸۴
لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ
مُؤْمِنًا، ۱۴۷، ۴۹۲، ۵۶۳، ۵۸۳، ۷۱۱
لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا
دِينَهُمْ، ۷۰۷
لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا يَبِيعَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، ۷۲۴
لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، ۵۱۹
لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ، ۶۵۴
لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ، ۱۳
لَا يَتَّخِذْ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ، ۶۱۵
لَا يُسْتَأْذَنُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ، ۶۶۸، ۶۷۱
لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، ۵۲۰
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، ۶۱۱
لِيَأْسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ، ۱۱۵
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
الْيَهُودَ، ۵۰۲
لَقَدْ وَصَلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ، ۶۰۹
لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ، ۶۰۲
لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، ۵۷۵
لَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ، ۲۶
لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا،
۱۵۷
لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آيَاتٍ لَتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا، ۳۳۹
لَوْ أَسْمَعْتَهُمْ لَتَوَلَّوْا، ۱۹۴
لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، ۲۳۹،
۶۷۶، ۷۰۶
لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ...، ۲۴۰
لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعْتَهُمْ، ۶۴۲
لَوْ كُنْتَ أَتَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ،
۵۲۱، ۵۴۲، ۵۴۶، ۶۲۴، ۶۴۰، ۶۹۹، ۷۲۵
لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا، ۷۰۷، ۷۱۰
لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ،
۶۱۹
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا، ۶۲۵
مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، ۶۳۲
مَا أَوْتَىٰ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ، ۳۵۲
مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، ۱۰۶
مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ۲۸،
۵۵۰، ۵۴۹، ۷۲۱
مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ، ۱۱
مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ، ۳۰

- مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، ٢٤١، ٣٤١
 مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ،
 ٧١١
- وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً،
 ٧٠٩، ٧٣٢
- وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا،
 ١٤٦، ١٤٩، ٢٣٨، ٥٨٥، ٦٠١، ٧٠٩، ٩١٦
- وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ...، ٢٤٠
- وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا...، ٢٣٩
- وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، ٥٣٨،
 ٥٤٢، ٦٣٤، ٦٨٥، ٦٩١، ٧٢٣
- وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا، ٤٠٠
- وَالصُّحَىٰ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ، ٢٣٩
- وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ...، ٢٤٠
- وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ
 جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا، ٧١٦
- وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ، ١٧٧
- وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ، ٤١٢
- وَإِنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ، ٧٣٠
- وَإِوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ، ٧٣٧
- وَإِذْ قُورُوسُ يَعْتَصِمُ بِاللَّهِ إِذَا غَاثَ ثُمَّ...، ٢٤٠، ٥٤٧
- وَإِنَّمَا تَعْبَادُونَ اللَّهَ...، ٢٤٠
- وَإِنَّمَا تَعْبَادُونَ اللَّهَ...، ٢٤٠
- وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...، ٢٤٠
- وَجَهَّتْ وَجْهِي لِلَّذِي فِطَرَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ، ٣٤١
- وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
 عَلَيْهِ...، ٢٣٩
- مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى، ٢٤١، ٣٤١
 مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ،
 ٧١١
- مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي
 الْأَسْوَاقِ، ٦٨٢
- مَا نُنْسِخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ
 مِثْلَهَا، ٨١٤، ٨٤١
- مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ،
 ٦٠٢، ٦٧١
- مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ، ٣٥٢
- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ...، ٤٠ - ٢٣٩
- مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي
 عَرَشِهِ، ١٢١
- مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ
 أَيَّامٍ أُخَرَ، ٥٩٩
- مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، ٥٩٧، ٦٤٤
- نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، ١١ - ٥١٠
- نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، ٨٤٨
- وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، ٦٩٨
- وَإِتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ...، ٢٣٩
- وَإِتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ...، ٢٤١
- وَإَتَيْكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ...، ٢٣٩
- وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ...، ٢٣٩
- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، ٥٥٠

- وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ...، ۲۴۰
 وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ، ۶۵۳
 وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ...، ۲۴۰
 وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ...، ۲۳۹
 وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْنَاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ
 تَقْوَاهَا، ۶۲۸
 وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ، ۴۶۷، ۵۱۶، ۶۱۹، ۶۹۳،
 ۷۶۱
 هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ، ۶۷
 هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا،
 ۶۲
 هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، ۵۳۶،
 ۵۷۵، ۶۴۸
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ،
 ۱۳۴، ۲۴۰
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...،
 ۲۳۹
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ
 فُرْقَانًا...، ۲۳۹
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ...،
 ۲۳۹
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ
 انْفِرُوا...، ۲۳۹
 يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ، ۶۵۲، ۷۵۹
- و رضوانٌ مِنَ اللَّهِ اكبر، ۱۰۷
 و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...، ۲۳۹
 وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،
 ۷۳۱
 و شاورهم في الأمر، ۱۱۳
 وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...، ۲۴۰
 وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، ۵۲۱
 وَلَا تَنَارَعُوا فُتَفَشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ، ۱۴۶
 وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ۵۷۸
 وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
 قَالُوا إِنَّا نَصَارَى، ۱۴۴
 وَ لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّبُهَا...، ۲۴۰
 وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ، ۶۲۲
 وَ لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ، ۵۷۵
 وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ، ۵۶۶
 و ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى، ۴۶۷،
 ۶۱۹
 و ما قَتَلُوهُ و ما صَلَبُوهُ و لَكِنَّ شُبَّهَ لَهُمْ، ۳۵۲
 وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، ۲۳۹
 وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ،
 ۶۲۳
 و ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، ۳۹۵
 وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ...، ۲۴۰
 وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ...، ۲۴۰

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، ٧٥٤	يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ، ٢٠	إِسْلَامِكُمْ، ٥٤٩
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، ٥٧٧	يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ...، ٢٤٠
يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ، ٥٧٥	يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، ٦٢٠
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، ١٧١، ٢٠٦	يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ،
يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، ٦٨٨	٧٣١، ٧١٣، ٥٣٣
يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ، ٦٧١	

فهرست احاديث، اخبار، اشعار و عبارات مهم عربي

أَقْبَلْ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ، ٥٩٣	آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِيْوَانِي، ٦٤٩
إِفْرَأْ وَ أَرْقِ، ٤٦٢، ٥٧٢	ابو حمزة في زمانه كلقمان في زمانه، ١٧٩
أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ، ٣١٨	أَبِي يُعَدِّبُ بِالنَّارِ، ٦٩٨
أَكْرَمُوا الضَّيْفَ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا، ٤٠٢، ٥٨٤	أَثْنِي عَشْرَهُمْ فَأَتَمُّهُمْ، ٥٩١
إِلَّا إِخْفَاءَهُ لِإِخْفَانِهِ آيَاهُ وَ عِلْمُ مَخْزُونٍ عِنْدَهُ، ٥٢٢	أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ، ٦١١
آلَارِوَاهُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، ٧٠٣	إِذْ كَانَ يُرِيدُ وَجَهَ رَبِّهِ، ٨٧٦
آلِاسْلَامُ يَعْطُونَ وَلَا يُعَلَى عَلَيْهِ، ١٤٧، ٣٦٥	إِذْ كَانَ يُطِيعُ أَمْرَ مَوْلَاهُ، ٨٧٦
الاسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ، ٤٠	أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ، ٣٢٣
التَّحَنُّنُ بِالْيَمِينِ، ٧٤١	أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ٦٦٧
التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرُفٍ: تَاءٌ وَ صَادٌ وَ وَاوٌ وَ فَاءٌ، ٢٠	أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، ٦٨٦
	إِطْفَأَ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ، ٧٣٥
	إِعْمَلُوا وَ عَجَلُوا فَإِنَّهُ يَوْمٌ مَضِيْقٍ عَلَيَّ المُتَسَلِّمِينَ فِيهِ، ٤٢٠

- أَلْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ٧٤١
 أَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ٧٣٦
 أَلْحَمْدُ وَالْتِنَاءُ لِعَيْنِ الْوُجُودِ، ٥٢٢
 أَلَدَّمُ يَقْطُرُ مِنْ شَوَارِيهِ، ٣٠١
 أَلدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، ٨٣٣
 أَلرَّادُ عَلَيْهِ كَالرَّادِ عَلَى اللَّهِ، ٥٤٧
 الرِّضَا بِأَبِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ وَجَنَّةِ الدُّنْيَا، ١٠٥
 السُّبَابُ خَمْسٌ: أَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ وَ سَلْمَانَ
 سَابِقُ الْفَرَسِ، ٧٥٣
 السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ، ٦٣٢
 الشَّارِبُ مَعَ الشَّارِبِ كَالشَّارِبِ، ٣٠١
 الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَالْحَقِيقَةُ
 أَحْوَالِي، ١٧
 الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ، ٧٠٦
 الصَّلَاةُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ، ٧٤١
 الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ، ٧٥٤
 الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ، ٦٦٤
 الصَّلَاةُ مَعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ، ٥٦٤
 الصَّلَاةُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ، ٦٨٥،
 ٧٢٣
 الطَّيِّبُ فِي الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ، ٣٠١
 الْعَالِمُ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ وَالْعَارِفُ قَائِمٌ بِرَبِّهِ، ٢٩
 الْعِبَارَاتُ لِلْعَوَامِ وَالْإِشَارَاتُ لِلْخَوَاصِّ وَ ...،
 ٦٢٣
- أَلْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ، ٤١، ٦٠٩
 أَلْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ، ١٠
 الْعِلْمُ نَقْطَةٌ كَثُرَ الْجَاهِلُونَ، ٤٥٨
 أَلْفَقْرُ فَخْرِي، ٢٠، ٤١، ٤٦١، ٦١٧
 الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ، ٣٦١، ٥٤١
 اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَلَا يَسْبِقْتَكُمْ بِالْعَمَلِ ...،
 ٢٣٩
 أَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ،
 ٧٣١
 أَللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوكَ إِلَيْكَ، ٥٢٥
 أَللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ شَدِيدِ
 الْمِحَالِ غَنَى عَنِ الْخَلَائِقِ، ٧٦٣
 أَللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، ٧٥٥
 أَلْمُسْلِمُ مِنَ سَلِمِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ،
 ٦٨١
 الْمُظْهَرُ لِغَيْرِهِ، ١٧٧
 أَلْمُؤْمِنُ مِنْ رَأَى الْمُؤْمِنِ، ٦٦٨
 الْمُؤْمِنُ هَشٌّ بِشِّ بَسَامٍ، ١١٢
 إِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ، ٥٢٩
 أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، ٤٦٧، ٦١٩، ٦٢١، ٦٣١،
 ٧٣٦، ٦٩٣
 أَمْرٌ عَلَى الدَّيَارِ دِيَارِ لَيْلِي، ٣٤٦، ٥٩٣
 أَنَا أَصْغَرُ مِنْ رَبِّي بِسِتِّينَ، ٦٤٨، ٦٤٩
 إِنَّا تَوَجَّهْنَا إِلَيْكَ وَاسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى

- الله، ٦٧٢
 انا خالق السموات والارض، ٣٣٦
 انا عبد من عبید محمد (ص)، ٣٥٥، ٦٨٥،
 ٦٩٨
 ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان
 معرفة الرب، ٢٨
 ان الشريف المرتضى ابن الميامين الغرر،
 ٣٠٢
 ان الشياطين اكثر على المؤمن من الزنابير
 على اللحم، ٧٦١
 ان الله تعالى يبعث لهذه الامم على راس كل
 مائة سنة من يجدد لها دينها، ٧١٥
 ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه،
 ٢٨
 ان الله جميل و يحب الجمال، ١١٤
 ان امرنا سير و سير مستير، ٦٨٣
 ان بيعة ابي بكر كانت فلتة و قى الله شرها،
 ٣١٨
 انتم ابصر بديناكم متى، ٦٠٩
 ان كنت باكياً فابك على جدى الحسين،
 ٣٧٧، ١٢٩
 ان ليربكم فى ايام دهركم نفاتح، ٥١٧
 ان لله خليفة يخرج من عشرة رسول الله و
 فاطمة، ٣٢٠
- انما الاعمال بالنيات، ٤٦٦
 انما العلم ثلاثة: آية محكمة او فريضة عادلة
 او سنة قائمة، ٦٠١
 انما هي اربع: التامة النباتية و الحسية
 الحيوانية و الناطقة القدسية و الكلية
 الالهية، ٦٢٩
 انما هي اعمالكم ترد اليكم، ٦٩٧
 انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى،
 ٧٣٨
 اوصيك يا حسن و جميع و لى و اهلى و
 من بلغه كتابى، ٧٤٩
 اول ما بعث يصوم حتى يقال ما يفطر...،
 ٥١٣
 اولياى تحت فبابى لا يعرفهم غيرى، ١١،
 ٤١٨
 اين الثراب و رب الارباب، ٥٥٤، ٥٧٥، ٦١١
 ايها الناس كل امرى لاقى ما يفرض منه فى
 فراره...، ٥٢٠
 اخرج الى العراق فان الله شاء ان يراك قتيلاً،
 ٧١٧
 باختيار اختيار ما بدأ، ٦٩٣
 بادروا الى رياض الجنة، ٦٥٠
 بخ بخ لك يا على، ٧٥٥
 بعثت لاتمم مكارم الاخلاق، ٥٦٧

- بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى دَعَامَتَيْنِ كَلِمَةُ التَّوْحِيدِ وَ
تَوْحِيدِ الْكَلِمَةِ، ٥٢٤، ٦٠١
- تَرَى الْمُحِبِّينَ صَرَغِي فِي دِيَارِهِمْ، ٧٠٤
- تَغْفِيرُ الْجَبِينِ، ٧٤١
- تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً، ٧١٠
- جَعَلَنَا اللَّهُ مِنْ جُنْدِكَ وَإِنْ جُنْدَكَ
لَهُمُ الْغَالِبُونَ، ٣٥٠، ٤٠٣
- حَالَةٌ نَحْنُ وَهُوَ هُوَ، ٥٢١
- حَسَبُ الْوَاحِدِ أَفْرَادُ الْوَاحِدِ، ٧٣٤
- حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، ٦٥٧
- حَفَظْتُ شَيْئاً وَ غَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ، ٣٤٧
- حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، ١٥،
٥١٦، ٥٨٦
- حَتَّى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ، ٣٢٣، ٧٥٤
- خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتَكِ لِأَجْلِي،
٤٦٩
- دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُمَارَاجَةِ وَ خَارِجٌ عَنْهَا
لَا بِالْمُبَايَنَةِ، ٥١٥
- ذَكَرُ اللَّسَانِ لَقَلَقَهُ وَ ذَكَرُ النَّفْسِ وَ سَوْسَةٌ وَ
ذَكَرُ الْقَلْبِ مَكَاشِفَةٌ، ٧٣٢
- رُبَّ تَالِي الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلَعْنُهُ، ٥٥٣، ٥٧٢
- رَبِّ زِدْنِي عِلْماً، ٩-٦٤٨
- سُبْحَانِي مَا أَعْظَمُ شَأْنِي، ٥١٤، ٥١٧، ٦٦٨،
٧٣٤
- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، ٥٢١، ٦٢٥، ٧٤٩
- شَيْبَتَنِي سُورَةُ هُودٍ، ٦٥٩
- شَيْطَانِي أَسْلَمَ عَلَيَّ يَدِي، ٤٦٥
- صَبِراً عَلَى بَلَائِكَ، رَضِي بِقَضَائِكَ تَسْلِيماً
لِأَمْرِكَ، ٧٦٤
- ضَحُوا يَوْمَ يَضْحُوا، ٣٧٩
- عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي، ٦٢٥، ٦٦٨
- عَجَلٌ فَإِنَّا مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، ٧٥٠
- عَدَمُ الْوِجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ، ٣٥٣
- عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، ١٤
- عَلَى الْمَنَابِرِ يُعْلِنُونَ بِسَبْتِهِ، ٦٦٢
- عِنْدَنَا الْجَفْرُ الْجَامِعُ، ٥٠٩
- فَإِذَا عَمَّتْ سَبْعًا أَتَيْتَ خَيْرَ نَبَاتٍ، ٥٦١
- فَأَفْتَرُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى الْفُرْقَةِ،
١٤٧، ٣٨٢
- فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً
لِدِينِهِ، ٧٨٢
- فَلْيُبَيِّنْ مِنَ النَّاسِ كُلَّهُمْ، ٥٥٩
- فَوَعَزَّتْكَ لَوْ ائْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ،
٥٢٩
- فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ
عَلَى فِرَاقِكَ، ٦٥٠
- فِي تُرْبَتِهِ الشِّفَاءُ وَ فِي تَحْتِ قُبَّتِهِ إِجَابَةٌ
الدُّعَاءِ، ١٢٧، ٣٧٣

- فُتِلَ عَلَى الْمَرْتَضَى قَتِيلَ ابْنِ عَمِّ الْمُصْطَفَى،
۷۴۷
- قَدْ بَاتَ لَدَيْهِ طَابَ مِثْوَاهُ، ۸۷۶
قَدْ صَارَ إِلَيْهِ طَابَ رَمْسُهُ، ۸۷۶
قَلْبُ الْعَارِفِ عَرَّشُ اللَّهِ، ۳۴۱
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللَّهِ، ۳۴۱
كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَافِرُ السَّبَلَةِ، ۳۰۰
كَفَيْتِيهِ الْكَهْفِ لَا يَدْرُونَ كَمْ لَيْثُوا، ۷۰۴
كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، ۴۵۹
كُلُّ مَا فَعَلَ الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ، ۴۶۹
كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، ۵۶۲
كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، ۲۳۳
كَلْنَا مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ، ۱۵
كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ، ۵۷۲
كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، ۳۰
۵۶۹، ۵۵۷
كُنْتُ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرّاً وَمَعَ مُحَمَّدٍ (ص) سِرّاً
وَجَهراً، ۵۲۱
كُنْتُ نَبِيّاً وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ، ۶۴۹
كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّهُ تَعْيِشُ اِبْدَاءً، ۸۴۵
كُونُوا لَنَا زِيناً وَلا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْئاً، ۷۱۲
لَا تَطْعَنُوا عَلَيَّ أَهْلَ التَّصَوُّفِ وَالخِرَقِ، ۱۹
لَا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، ۷۳۶
لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ، ۵۴۴، ۲ - ۵۷۱،
- ۷۳۷، ۶۶۸
لَا فَنَى إِلَّا عَلَى لَا سَيْفِ الا ذوالفقار، ۴۵۳،
۷۳۹، ۵۳۳
لِأَنَّكُمْ تَدْعُونَ مَا لَا تَعْرِفُونَ وَتَسْأَلُونَ مَا لَا
تَفْهَمُونَ، ۵۵۹
لِأَنَّكُمْ لَا تَوْفُونَ بِعَهْدِهِ، ۵۵۹
لَا هُوَ إِلَّا هُوَ، ۷۳۶
لَا يَحِلُّ الْفَتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ، ۷۸۲
لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوْفَلِ وَ
العبادات حتى أُحِبَّهُ، ۱۱
لَا يَوْمَ كَيْوَمَكِ، ۱۲۹، ۳۷۴
لَتَبِيكَ لَتَبِيكَ اللَّهُمَّ لَتَبِيكَ لِاشْرِيكَ لَكَ
لَتَبِيكَ، ۳۴۰
لَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ اصْحَابَ النَّبِيِّ (ص) كَانُوا
يَتَجَهَّرُونَ لِلْجُمُعَةِ يَوْمَ الْخَمِيسِ، ۴۲۰
لِلَّهِ ثَلَاثُمِائَةٍ شَخِصٍ قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ آدَمَ...
۵۰۵
لَمْ يَقْتُلْ يَزِيدُ الْحُسَيْنَ إِلَّا بِسَيْفِ جَدِّهِ، ۳۲۱
لَنَا مَعَ اللَّهِ حَالَاتٌ، ۵۲۱، ۵۶۲، ۶۵۰
لَنْ يَلْجَأَ مَلَكَوتِ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُوَلِّدْ
مَرَّتَيْنِ، ۴۰، ۷۵۱
لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَفْتُ، ۵۶۲
لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ، ۴۰
لَوْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِيمِ إِلَّا بِقَتْلِي يَا

- سُيُوفٌ خُذِينِي، ٨٣٨
 لَوَكُشِيفَ الْغَطَاءِ مَا أَرَدَدْتُ بِقِينَا، ٥٢١، ٦٤٨٩
 لَيْسَ الْعَيْدُ لِمَنْ لَيْسَ الْجَدِيدُ بَلِ الْعَيْدُ لِمَنْ
 آمَنَ مِنَ الْوَعِيدِ، ١٦١
 لَيْسَ أَوْلُ فَاوْرَةِ كُسِيرَتِ فِي الْإِسْلَامِ، ٧١١
 لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارٌ، ٥١٧
 مَا جَعَلَ اللَّهُ الْمِشْمِشَ مِشْمِشًا بَلْ أَوْجَدَهُ،
 ٦٣٨
 مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي الْحَرَامِ شِفَاءً، ١١١
 مَا عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ، ٧٣٤
 مَا لَنَا نَدْعُوا وَلَا يُسْتَجَابُ لَنَا، ٥٥٩
 مَا لِي كَلِمًا قُلْتُ قَدْ صَلَحْتُ سَرِيرَتِي ...، ٥٢٩
 مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا،
 ٧٠٦
 مَنْ أَرَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَهْلِ
 التَّصَوُّفِ، ١٩
 مَنْ أَصْبَحَ وَهَمُّهُ غَيْرُ اللَّهِ ...، ١٢٠
 مَنْ اعْتَرَفَ بِحَقُوقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوقِنَا،
 ٧٣٣
 مَنْ جَعَلَ هَمَّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ سَائِرَ
 هُمُومِهِ، ٤٢٣، ٥٧٦
 مَنْ سَرَّهَ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ فَلْيُطِيبْ مَكْسَبَهُ،
 ٥٥٩
 مَنْ عَاشَ فِي ظَاهِرِ الرَّسُولِ فَهُوَ سَتِيٌّ وَمَنْ
 عَاشَ فِي بَاطِنِ الرَّسُولِ فَهُوَ صُوفِيٌّ، ١٧
 مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَّمَهُ مَنَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ، ٢٨
 مَنْ عَرَفَ كُلَّ لِسَانِهِ، ٣٤١
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، ٢٨
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ، ٣١٤، ٧٥٣
 ٧٥٥
 مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ، ٦٦٥
 مَنْ مَاتَ فِي طَلَبِ عِلْمٍ مَاتَ شَهِيدًا، ٧٩٢
 مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، ٢
 مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، ٦٢٥
 نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَشِبَعُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ، ٦٨٢
 نَحْنُ صِفَاتُ اللَّهِ، ٦٦٨
 نَزَلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ، ٦٠٩
 نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ، ٣٨، ٦٩٤
 وَابْنُهُ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ، ٦٦٩، ٦٩٨
 وَاجْعَلْ وَاحِدًا مِنَ الْأَيْمَةِ نَصَبَ عَيْنَيْكَ،
 ٤٨٨، ٦٦٩
 وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالتَّقَمَّةِ،
 ٧٣٠
 وَاللَّهُ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ
 يَفْجُرُ، ١٥٥، ٣٦٣
 وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ، ٤١٨
 وَ إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي ثُمَّ الْمُشْتَكَى، ٥٢٣
 وَ أَمْرٌ فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ اقْصِ شَارِبَ مَنْ عَبَّرَ،

ولأيتى لأمير التحل تكفينى عند الممات	٣٠٢
وتغسيلي وتكفينى، ٦٦٢	وجهه فى الدليل والبرهان، ٨٨٠
هل الدين إلا الحب، ٧٥١	وحده لا إله إلا هو، ٧٣٦
هو الهادى الى الصراط المستقيم، ٩١٣	و دفعها الى برده و أنا اذفعتها إليك يا على،
يا حارهمدان من يمت يرنى، ٣٣٦	٦٣٨
يا رب الصديقين والأخيار، ٥٠٦	وصفه لا تعد ولا تحصى، ٨٨٠
يا سيوف خذينى، ٥٨٤	وفدت على الكريم بغير زاد، ص ٩١٢، ٩١٠
يا كرامى اذبحوا هذا البقر، ٦٥٩	وفى كل شئ له آية تدل على أنه واحد،
يا مقلب القلوب و الأبصار يا مدبر الليل و	٦٦٩
النهار، ١٦١، ٤٥٠، ٧٤٤	وقبر بطوس يالها من مصيبة، ٣٧٥
	وكن لآخرتك كانه تموت غداً، ٨٤٥

فهرست مذاهب، فرق، گروه‌ها و سلسله‌ها

انجمن ایران و ترک، ۲۲۵	آئین مزدیسنا، ۱۶
انجمن ایرانیان کراچی، ۴۱۶	آئین بودا، ۲۰۱، ۵۳۱
انجمن تبلیغات اسلامی، ۱۳۶، ۲۳۱	آئین هندو، ۱۶، ۲۹، ۳۹، ۱۴۴، ۵۳۱
انجمن یادگار مرتضوی، ۴۱۹	اخباری، ۴۰۲
انصار، ۳۷۶	ادهمیّه، ۴۲
اویسی، ۳۹۰	اسپیریتوالیست‌ها، ۶۵۴
اهل حق، ۲۹۲	اشراقیین، ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۳۲، ۷۴۳
اهل صُفّه ← اصحاب صُفّه	اصحاب صُفّه، ۱-۲۰، ۲۷، ۶۷۹
اهل کتاب، ۱۴۳، ۶-۱۴۵، ۴۳۱، ۵۶۴، ۵۹۳،	اصحاب کُهِف، ۵-۱۷۴، ۷۰۴
۸۱۲، ۶۳۲	اصولیین، ۴۰۲
بایّیه، ۳۰-۳۲۹	افلاطونیان، ۱۹۹، ۲۰۱
بکتابشیّه، ۳۲۶، ۳۳۶	افلاطونیان جدید، ۱۹۹، ۲-۵۳۱
بنی اسرائیل، ۱۴، ۶۵۹، ۷۳۵، ۵۶۲	المؤتمر العالمی الاسلامی، ۴۸۳

حکمت اشراق، ۵۳۱، ۶۴۵، ۷۹۸	بنی امیّه، ۱۳۲، ۱۹۱، ۳۱۶-۷، ۳۶۲، ۳۲۰
حنبلّی، ۵-۱۸۴، ۳۹۲	۳۷۴، ۵۵۳، ۵۸۶، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۳۶
حنفی، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵-۶، ۵۰۴	۸۰۸، ۳۶۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۳۸۰، ۶۹۸
حواریّون، ۲۶، ۳-۳۵۲، ۴۳۴، ۶۸۶، ۷۵۱	۷۳۴، ۷۴۸، ۷۵۰
خاکساریه، ۳۱۱	بنی خزاعه، ۴۸
خوارج، ۳۱۶، ۶۳۶، ۶۹۸	بنی عباس ← عباسیان
دارالتبلیغ اسلامی، ۵۸۰	بنی مروان، ۳۱۷، ۳۲۰
دین بودا ← آئین بودا	بودائیان، ۵۳۱
دین زردشت، ۵۳۱	بهائیان، ۲۲۱، ۲۲۹، ۳۲۹، ۶۵۱، ۸۴۳
دین مسیح ← مسیحیت	بهائیت، ۱۴۷، ۲۳۳، ۳۰-۳۲۹، ۴۳۵
دین هندو ← آئین هندو	بهمنیان، ۲۵۶
دین یهود، ۱۷، ۲۹، ۳۷، ۲۰۱، ۳۳۰، ۳۶۵	تابعین، ۲۰
۵۰۲	جامعه امامیه، ۴۰۵، ۴۰۶
رضویّه، ۵-۴۳، ۱-۸۲، ۱۸۲، ۲۶۲، ۳۳۶	جامعه لیسانسیه‌های دانشکده معقول و
رفاعیه، ۳۲۵، ۵۳۶	منقول، ۲۳۷، ۵۰۰
زرتشتیان، ۷۰۲	جمعیت تسلیحات اخلاقی، ۴۳۱، ۴۳۲
ساسانیان، ۶۵۱	جمعیت تقریب بین مذاهب اسلامی، ۱۵۰
سلجوقی، ۳۲۶	۱- ۲۳۰، ۳۵۶، ۶۱-۳۵۹، ۸-۳۷۷
سلسله نعمت اللهی گنابادی، ۴، ۴۵، ۱۱۵	جمعیت علما، ۴۱۳
۱۲۳، ۱۶۱، ۲- ۱۸۱، ۱۸۸، ۱۹۵	جمعیت علمای پاکستان، ۴۰۹
۲۰۵-۶، ۲۱۵، ۲۱۹، ۹-۲۲۸، ۲۵۴	جمعیت کبارالعلماء، ۳۶۰
۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۵- ۲۶۳، ۲۸۷	جهود ← یهود
۳۱۰-۱۱، ۳۳۶، ۳۵۰، ۶۰-۳۵۹، ۳۸۶	چشتیه، ۷۶، ۲۱۳، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰
۹-۳۹۷، ۴۰۳، ۹-۴۰۸، ۴۱۵، ۵۲۵-۷	حزب مذهب، ۵۸۵

طیفوریّه، ۴۲	۵۳۵، ۵۳۱، ۷۰-۵۴۶، ۵۵۶، ۵۷۹، ۵۸۳
عباسیان، ۴۱، ۳۸۰، ۴۰۰	۵۸۵، ۵۹۱، ۶۳۵، ۶۵۶، ۶۶۱، ۶۸۰
عثمانیان، ۳۱، ۳۶۵، ۳۸۷	۶۸۳، ۶۹۵، ۷۰۲، ۷۰۹-۱۰، ۷۰۹-۱، ۷۲۰
علی اللّهیان، ۳۱۱، ۴۱۱	۷۲۵، ۷۲۷، ۷۴۵، ۳-۷۵۲، ۷۵۶
غزنویان هند، ۴۰۷	۷۷۴-۵، ۷۷۷، ۷۸۲، ۷۹۷، ۸۸۵
غلات، ۲۹۲، ۴۱۱	۸۹۵، ۹۰۶، ۹۰۸، ۹۱۳، ۶-۹۱۵
فاطمیان، ۳۲۸	۹۲۰-۱، ۹۲۴-۵
فتوت، ۱۲۰، ۵۳۳، ۵۳۴	سلسله مراغه‌ای، ۵۴۳
فتیان، ۱۲۰، ۵۳۵	سلسله معروفیه ← معروفیه
فقرای نعمت اللّهی ← سلسله نعمت اللّهی	سلسله نعمه اللّهی سلطان علیشاهی ←
سلطان علیشاهی	سلسله نعمت اللّهی گنابادی
فقهها، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۹۹، ۴۸۴، ۵۱۲	سهروردیه، ۴۲
۵۲۳، ۵۴۴، ۵۴۷، ۵۷۰، ۵۹۳، ۵۹۵	شاذلیّه، ۷۶، ۲۱۳، ۳۲۵، ۶۸۶
۶۳۲، ۶۳۷، ۱-۶۶۰، ۳-۷۸۲	شافعی، ۵۰۴، ۸۴۴
فلسفه افلاطونیان جدید، ۵۳۱	شام، ۳۱۷، ۳۶۴
فلسفه مشاء، ۷۹۸	شش امامی، ۴۳
قادریه، ۲۹۳، ۳۹۸، ۱۰-۴۰۹، ۴۱۳، ۵۳۶	شیبانیّه، ۳۴۹
۸۳۵، ۸۴۴	شیخیه، ۴۰۲
قتاله، ۲۹	صابئین، ۱-۳۳۰
قرامطه، ۳۷۳، ۳۷۶، ۵-۷۰۴	صُبی‌ها ← صائبین
قزلباش، ۳۱	صفویّه، ۲۲، ۱-۳۰، ۱۵۱، ۳۰۱، ۳۸۷
قونویّه، ۳۲۲	۳-۴۱۲، ۵۹۵، ۸۱۱
کاتولیک، ۳۵۱	صهیونیست‌ها، ۱۴۷
کمونیزم‌ها، ۸۴۳	طایفه بیچاره، ۴۸، ۵۹۰، ۵۹۵

مورمون‌ها، ۷-۴۸۶	کمیلیته، ۲۹۹
مولوتیه، ۲۱۰، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۴۹	گورکانیان، ۱۴۴
ناصبی، ۴۴، ۱۴۷، ۲۲۱، ۳۲۱، ۳۶۲، ۳۶۴	مارونی‌ها، ۳۵۱، ۴۹۴
۶۶۲، ۶۹۸	مالکی، ۵۰۴
نصاری ← مسیحیان	مانویت، ۵۳۱، ۵۳۳
نقشبندیه، ۲۲، ۲۱۴، ۳۱۴، ۳۸۶، ۱-۳۹۰	متکلمین، ۱۸، ۳۳، ۱۷۵، ۱۹۵، ۵۱۵، ۵۱۹
۳۹۸-۹، ۳۹۴، ۵۰۱، ۶۲۷، ۶۸۷، ۸۳۵	۵۵۰
۸۴۴	مجمع جهانی اسلامی، ۴۸۱
نواصب ← ناصبی	مجوس، ۲۸۹
نوربخشیه، ۶۸۳، ۷۲۳	مرتاضین، ۴۹۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۴۰، ۶۴۲
وهابیان، ۱۲۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۱، ۸۴۳	مسیحیان، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۵۴
وهابیت، ۲۱۰، ۷-۳۴۶، ۴۰۷	۳۹۳، ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۸۶
هخامنشیان، ۱۴۷	۴۹۵، ۵۷۵، ۷۰۲
هشت امامی، ۴۳، ۳۳۶	مسیحیت، ۷-۱۶، ۱۹، ۲۹، ۳۷، ۱۴۱
هندوان، ۵۳۱	۱۴۳-۶، ۱۵۷، ۲۰۱، ۳۰۰-۲۸۹، ۳۵۱
یهود، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۸۹، ۳۰۰	۳۶۵، ۴۳۶، ۶۳۰، ۱۵۸، ۱۷۰، ۳۶۵
۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۲۷	۴۱۸، ۶۵۶
۴۳۴، ۳-۵۰۱، ۵۷۵، ۸-۵۹۷، ۶۰۶	مشائیان، ۷۴۳
۶۳۰، ۶۵۶، ۶۸۸، ۷۸۲	معروفیه، ۳-۴۲، ۴۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲-۲۶۱
یهودیت ← یهود	۳۲۲، ۳۲۵، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۳۸، ۴۴۶، ۷۴۰
	ملامتیه، ۴۲۹، ۵۳۴، ۵۳۵

فهرست اشخاص

- آتشین، حسن، ۶۸۷
 آخوند خراسانی، ۷۹۰
 آدم (ع)، ۱۳-۱۲، ۱۷۴، ۳۴۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۹۲، ۶۳۷، ۷۵۸، ۷۷۲، ۷۳۷، ۶۴۹-۵۰
 آذری طوسی، ۴۴۶
 آریانا، عباس، ۶۷۷
 آزاده، محب الله، ۷۶، ۸۰، ۴۲۵
 آشتیانی، میرزامهدی، ۶۷
 آشفته شهرضائی، ۸۶۹، ۸۸۱
 آقاملکی، ناصر، ۷۸۵
 آل کاشف الغطاء، آیت الله سید محمد حسین،
 ۳۶۹-۷۰، ۳۰۵-۶، ۱۵۴، ۷۳-۵، ۶۸
 آل کاشف الغطاء، عبدالحلیم، ۳۰۶
 آملی، سیدحیدر، ۱۷، ۴-۲۳، ۱۵۱، ۴۹۶، ۷۰۸
 آموزگار، حاج شیخ محمد جواد (ظفر علی)،
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۷۴، ۶۴۰، ۷۹۶-۷، ۷۸۵
 آیتی، عبدالمحمد، ۱۳
 ابراهیم ادهم، ۴۲، ۴۲۹
 ابراهیم الجبهان، ۲۲۱
 ابراهیم (ع)، ۳-۱۲، ۸-۳۷، ۳۲۹، ۱-۳۴۰، ۴-۴۴۳، ۴۹۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۶۵۶
 ابریشمی، محمد، ۷۸۷
 ابن المیامین، ۳۰۲

- ابن بابويه صوفی، علی، ۷۰۴
 ابن بابويه، علی بن حسین بن موسی، ۷۰۴-۵
 ابن بطوطه، ۲۸۸
 ابن جامع، ابوالحسن علی بن عبدالله، ۳۲۲
 ابن جبیر اندلسی، ۲۸۸
 ابن حویط، ۷۶۴
 ابن خلدون، ۳۲۱
 ابن خلکان، ۲۹۶
 ابن رشد، ۲-۳-۲۰۲
 ابن زیاد، ۷۱۸، ۷۰۷، ۵۹۲
 ابن سینا، ۲۳۰، ۵۸۸، ۶۳۴، ۸۷۸
 ابن صبّاح، ۵۰۴
 ابن طاووس، رضی الدین علی، ۴۸۹، ۵۲۰، ۵۲۲
 ابن عباس، ۲۸
 ابن عربی المغافری، ابوبکر محمد بن عبدالله، ۳۲۱
 ابن عربی، محیی الدین، ۳۴، ۴۱، ۶۵، ۳۱۹-۲۲، ۳۲۶، ۳۶۶، ۳۹۷، ۵۰۶، ۷۴۲-۳
 ابن فهد حلّی، ۲۹۹، ۳۲۰، ۴۱۳، ۴۸۹، ۴۹۶
 ابن مالک، ۱۱۴
 ابن مسعود، ۶-۵۰۵
 ابن ملجم، ۴۳۳، ۷۵۸
 ابن منیر شامی، ۳۰۲
 ابوالحسن زاده مقدم قوچانی، حاج عبدالغفور (درویش ناصر علی)، ۷۸۶، ۷۹۸-۹
 ابوالعباس مرسی، ۳۲۶
 ابوالفضل عباس، ۲۹۷، ۳۱۰، ۷۶۳
 ابویوب غنوی، ۷۶۴
 ابوبکر، ۲۲، ۱۹۱، ۳۱۸، ۳۹۰، ۶۲۷، ۶۵۱، ۶۸۷، ۶۵۹
 ابوحفص حدّاد، ۵۳۳، ۵۳۵
 ابوحمزه شمالی، ۱۲۹، ۹۰-۱۷۸، ۲۹۹، ۵۲۹، ۷۳۳
 ابوحنیفه، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۱۴، ۵۹۹
 ابو دجانة انصاری، ۶۴۹
 ابوذر، ۱۲، ۲۰، ۲۳، ۷۳۶
 ابوریحان بیرونی، ۲۱، ۵۸۸
 ابوسعید ابوالخیر، ۳۰، ۳۳، ۳۹۲، ۴۹۶
 ابوطالب، ۱۳، ۵-۲۴، ۶۳۸، ۶۸۴، ۸-۶۹۷، ۷۵۶-۸
 ابو عمران مغربی، شیخ سعید بن سلام، ۳۸۵
 ابومدین شعیب بن حسین، ۴۱۳
 ابومسلم خراسانی، ۳۶۴
 ابوهاشم کوفی، ۲۰
 احسانی، ابن ابی جمهور، ۱۷، ۴۱۳، ۵۰۶

اصفہانی، آیت اللہ سید ابوالحسن، ۶۸، ۷۹۹، ۷۹۰، ۵۸۶، ۶۱۶، ۴۰۶، ۳۰۹	۷۰۸، ۷۰۳، ۶۶۲
اصفہانی [؟]، ۸-۳۶۷	احمد جام، ۳۸۶، ۳۹۰
اطمینان، علیرضا، ۸۵۱	احمد حامد الصراف، ۳۳۶
اعتماد السلطان، محمد حسن، ۱۸۱	احمد خسرو یہ، ۵۳۳
افتخار حکماء، ۷۹۸	احمد (ص) - محمد (ص)
افشار، ۲۵۹	احنف بن قیس، ۲۹۹
افلاطون، ۲۰۰	اخوان اراکی، محمد جواد، ۷۸۶، ۸۳۳
افلوپین - فلوپین	ادیب خراسانی، ۷۹۸
اقبال، ۴۵۳	اذعان، جواد، ۸۹۰
الکبری، ۳۲۶	ارباب، آیت اللہ حاج رحیم، ۶۵
الحاکم بامر اللہ، ۹-۳۲۸	اربابی، نصرت اللہ، ۸۴۳، ۸۷۸
العلوی، شیخ احمد، ۴۳۸	اردبیلی، آیت اللہ سید یونس، ۳۳۵، ۳۸۱، ۳۸۲
الماسیان، حسین، ۴۸۹	اردبیلی، شیخ صفی الدین، ۴۱۲
المستنصر باللہ، ۳۲۹	ارسطو، ۲۰۱
الہی، مریم، ۷۵۱	اسدزادہ، عین اللہ، ۵۴۲
الیاس (ع)، ۶۵۵	اسرافیل، ۵۰۷، ۵۰۵
امام اصطہباناتی (فیض علی)، ۸۰۲	اسفرائینی، عبدالرحمن، ۶۳۱
امام ربانی - فاروقی، شیخ احمد	اسفندیاری، حشمت اللہ، ۸۵۲
امام زمان - مہدی (عج)	اسماعیل (ع)، ۳۴۲، ۳۴۴
ام سلمہ، ۷۵۵	اشتریان، محمد علی، ۵۷۶
ام کلثوم، ۳۱۹	اشرفی، [؟]، ۶۶۶
امیر سلیمانی، امیر مصطفیٰ، ۲۶۵	اصبغ بن نباتہ، ۴۶۰
امین الحسینی، ۹-۳۵۷	اصفہانی، آقا عبدالغفار، ۵۲

- امین، علامه سید محسن، ۲۵۰، ۳-۳۲۲، ایسی، [؟]، ۷۹۸
- ۴۰۳، ۳۳۲ اینشتین، ۵۱۴، ۵۱۸
- امینی، محمد هادی، ۱۹۸ ایوب (ع)، ۳۷، ۱۰۶
- امینی، محمود، ۷۱۶ بابرکنا، رکن الدین شیرازی، ۳۲۶
- اندلسی، شیخ ابومسعود، ۴۴ باباشیخ علی ← رودباری، شیخ ابوعلی
- اندلسی، شیخ عثماریاسر، ۳۱۳ باباطاهر، ۳۲۶، ۴۷۱، ۷۷۳
- انصاری، خواجه عبدالله، ۳۳، ۶-۱۸۴، ۲۱۴، باب، علیمحمد، ۳۳۰، ۴۳۴، ۴۳۷
- ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۳۰، ۵۴۳ انصاری، شیخ مرتضی، ۴۹، ۳۰۵، ۴۱۴،
- ۵۸۶، ۴۸۹ باستانی پاریزی، عبدالعظیم، ۷۸۴
- انصاری، فتح الله، ۷۸۶ باقر (ع)، ۲۲، ۴۰، ۴۲، ۱۲۹، ۱۷۹، ۳۶۶،
- انصاری کشمیری، محمدعباس، ۷۸۷ ۴۲۰، ۴۲۹
- انطوان [بطریک]، ۳۵۱ باقی، [؟]، ۸۶۸
- انورسادات، ۱۴۸ بایزید بسطامی ← بسطامی، بایزید
- انوری، [؟]، ۶۸۰ بحر العلوم، علامه سید مهدی، ۴۱، ۲-۱۵۱،
- ابوحفص حداد، ۴۳۰ ۵۸۶، ۵۲۲، ۴۹۶، ۴۱۴
- اورنگ زیب، ۴۵۴ بحرانی، شیخ علی، ۵۱۰، ۷۸۴
- اویس قرنی، ۲۷، ۴۷۰ بدیعی، مرتضی، ۹-۸۵۷
- اهرمن ← شیطان بربری، شیخ صالح، ۴۴، ۴۳۸
- ایران نژاد، مسعود، ۶۸۳ برجیان، علی اصغر، ۵۶۲
- ایرانی، محمدنعیم، ۶-۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۹، بَرَدَه، ۱۳، ۶۳۸
- ۲۸۱، ۸۹۱ برقی، سید فخرالدین، ۵۰۵، ۷۸۴
- ایزدگشسب، حاج شیخ اسدالله (درویش برکت، سیدعباس، ۵۰۳
- ناصر علی)، ۶۵، ۲۲۱، ۲۶۰ بروجردی، آیت الله سید محمد حسین،

- ۷۹۹، ۵۰۴، ۴۰۷-۸
 بهمنی، احمدشاه، ۴۵، ۷-۴۶
- بریدین معاویة عجلی، ۵۴۷
 بیرونی ← ابوریحان بیرونی
- بسطامی، بایزید، ۳۹، ۴۲، ۲۸۶، ۵۱۴، ۵۱۷
 بیرائی، عبدالکریم، ۶۰۹
- ۷۳۴-۵، ۵۶۳
 بیلندی، شیخ محمد، ۶۴
- بشرحافی، ۲۹۶
 بابا نانک، ۴۴۵
- بغایری، عبدالرزاق خان، ۲۳۲، ۶۸۹
 یادری، ۳۱۰
- بغدادی، جنید ← جنید بغدادی
 پارسا، خواجه محمد، ۵۳۵
- بغدادی، شیخ ابوالبرکات، ۴۴
 پاقلعه‌ای اصفهانی، میرزاعلی اکبر، ۲۲۱
- بغدادی، شیخ ابوالفضل، ۴۴
 پاک گوهر، حبیب‌الله، ۸۴۴
- بکتاش، سیدمحمد، ۳۲۶
 پروین پریشانزاده، ابوالحسن، ۸۶۵، ۸۷۵
- بلال حبشی، ۲۷، ۴-۷۵۳
 ۸۷۶
- بلخی، شقیق، ۴۲
 پریه، ۴۴۲
- بلخی، شیخ سلیمان بن ابراهیم، ۵۰۴
 پطرس، ۴۳۴، ۴۳۵
- بلعم باعورا، ۴۱۷
 پلوتینوس ← فلوطین
- بودا، ۲۰۱، ۴۱۸، ۴۸۶، ۳-۵۳۱، ۶۵۱
 پورجوادی، نصرالله، ۲۰۰
- بهاءالدین [نقشبندی]، ۸۴۴
 پویا، محمد مهدی، ۴۱۶، ۴۱۹
- بهاءالله، میرزا حسینعلی، ۳۳۰
 پیامبر (ص) ← محمد بن عبدالله (ص)
- بهبهانی، آیت الله سید عبدالله، ۳۷۲
 تابان، حسن، ۷۸۴
- بهبهانی، آیت الله میرزا سید محمد، ۳۷۲
 تابناک، یوسف، ۵۷۱
- بهبهانی، عفت، ۵۷۸
 تابنده، حاج دکتر نورعلی، ۷۷، ۴، ۲۶۸
- بهبهانی، ناصر، ۵۷۸، ۵۷۹
 ۸۹۵، ۸۰۷، ۵۵۲
- بهجت، قاضی بهلول، ۵۰۴
 تابنده، حاج سلطان حسین، در اغلب صفحات
- بهشتی فرد، اسماعیل، ۷۸۵
 تابنده، حاج علی آقا، ۵، ۶۲، ۸۴، ۹-۸۸،
- بهلول، ۲۹۴
 ۹۰، ۷-۹۲، ۱۰۱، ۱۱۵، ۲۴۹، ۸-۲۶۸

۳۲۲	۲۷۲، ۶۰۴، ۶۲۹، ۷۵۲، ۷۸۶-۷، ۷۹۴،
تنکابنی، میرزا محمد طاهر، ۹۰	۸۰۰، ۸۳۲، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۵۱، ۸۵۵-۶،
تنهایی، حسین، ۵۶۷	۸۵۸، ۸۶۳، ۸۶۵-۶، ۸۶۸، ۸۷۱، ۸۷۳،
تهامی، سید محمد، ۵۴۱	۸۷۶، ۸۷۸، ۸۰۰، ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۷-۸،
تهرانی، آیت الله سعید، ۵۳۷، ۶۶۲	۸۹۰-۱، ۸۹۳، ۹۲۷-۸۹۵
تهرانی، شیخ آقا بزرگ، ۶۸، ۳۰۷، ۳۰۸	تابنده، محمد، ۴، ۸۴، ۸۹، ۱۲۵، ۲۲۳، ۲۴۳،
ثابت علی ← جذبی، سید هبه الله	۲۷۴، ۲۷۶، ۸۲-۲۷۸، ۶۲۹
ثابت علی ← قهفرخی، میرزا علی	تابنده، رحمت الله، ۹۰۰
جابر بن یزید، ۴۲۰	تابنده، رضا، ۹۰۰
جامی، عبدالرحمن، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲-۳۹۰	تابنده، شکرالله، ۲۴۹، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۹،
جبرئیل، ۳۵۵، ۴۳۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۵۴، ۶۲۶،	۲۸۱، ۴۹۴
۷۵۴، ۷۵۳، ۷۴۸، ۶۶۷	تابنده، نصرالله، ۲۷۶
جذبی، حاج سید هبه الله (ثابت علی)، ۷۷،	تاتار خراسانی، مسعود، ۸۵۳
۱۴۸، ۱۶۲، ۴-۱۸۲، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۲۶،	تاج الدینی، محمد تقی، ۷۲۳
۳۸۴، ۵۰۸، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۴۰، ۶۵۷،	تاگور، راییند رانات، ۱۹۸
۶۷۲، ۶۸۷، ۷۸۶، ۷۹۳، ۸۰۰، ۸۳۴	تایبادی، شیخ زین الدین ابوبکر علی، ۳۹۰
۸۴۲، ۹۰۱-۲، ۹۰۶، ۹۱۰، ۹۱۲، ۹۱۷،	تتر، ۳۰۲
۹۲۶-۷	تجلی سبزواری، رجبعلی، ۱۷۹، ۱۸۰
جذبی، سید علیرضا، ۲۴۹، ۲۶۵، ۲۶۶	تدین، عبدالمجید، ۷۸۴
جرجانی، ۲۱۹	تستری، قاضی نورالله، ۲۳، ۱۵۱، ۳۲۰
جرجانی، حمید، ۶۰۸	تفتازانی، ۵۰
جزایری، جواد، ۶۱۲	تفضلی، غلامرضا (مصدق السلطان)، ۶۳
جُعد، ۷۵۰	تلمسانی، عفیف الدین، ۱۸۴
جعفرین ابی طالب، ۴۳۸، ۷۵۰، ۷۵۶،	تمیمی، ابوالفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز،

- جعفر پور، هوشنگ، ۵۹۷
 جعفری، میریونس، ۷۴۱
 جلالی، ناصرالدین، ۱۰-۴۰۹، ۴۱۳
 جمالی، ولی الله، ۴۵۲
 جمشیدی، حسن، ۶۶۱
 جندی، بابا کمال، ۳۱۳
 جنید بغدادی، ۱۲، ۲۷، ۳-۳۲، ۳۹، ۴-۴۲،
 ۱۸۴، ۲۶۱، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۳۶،
 ۴۳۰، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۳۵، ۵۹۱، ۵۹۴،
 ۵۹۵، ۶۵۵، ۷۳۴-۵، ۷۴۶، ۷۷۰-۱
 جندی، مؤیدالدین، ۳۴
 جواد (ع)، ۴۲، ۲۹۴
 جواهری، ۸۲۲
 جواهریان، عبدالرحمان، ۸۳۶
 جواهریان، عبدالصالح، ۸۲۸، ۸۴۱، ۸۸۷
 جوزقی، ابوبکر، ۲۲۱
 جهانبانی [؟]، ۷۸۴
 جهانگیری، زهرا، ۶۹۶
 چشتی، احمد بن مودود، ۴۳۰
 چشتی، خواجه معین الدین، ۴۴۵، ۴۵۴
 چلبی، حسام الدین، ۳۱۳
 حائری، حاج شیخ عبدالله (رحمت علیشاه)،
 ۵۱-۳-۶۲، ۲۲۰، ۲۲۷، ۴-۲۶۳، ۳۹۱،
 ۴۱۶-۷، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۸
- حائری، حاج میرزا یوسف (ارشاد علی)،
 ۷۹۷
 حائری، هادی، ۲۲۱، ۲۶۴
 حائری یزدی، آیت الله شیخ عبدالکریم،
 ۷۹۰
 حاج قاضی جلال الدین، ۳۸۶
 حاذقی، ابوالفضل، ۷۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۴
 حارث محاسبی ← محاسبی، حارث
 حافظ، ۲۲۰، ۲۵۳، ۳-۴۷۲، ۴۷۷، ۴۹۶،
 ۵۳۴، ۵۶۶، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۹۰، ۷۶۲، ۷۷۰
 حافظ ابونعیم اصفهانی، ۱۷
 حافظ کفایت حسین، ۴۰۴
 حجاج بن یوسف ثقفی، ۲۹۹
 حجازی، محمدباقر، ۴۹۶
 حجت بلاغی، عبدالحجت، ۶۶۵
 حجر بن عدی، ۵۹۶
 حجة بن الحسن (عج) ← مهدی (عج)
 حذیفه، ۲۰
 حرّ بن ریاحی، ۸۴۶
 حرمله، ۷۶۴
 حزین بروجردی، حسین، ۸۱۱، ۸۶۷
 حسابی تهرانی، مهدی، ۲۵۰
 حسن بصری، ۲۴
 حسن (ع)، ۲۱، ۳۸، ۱۹۱، ۲۷۳، ۴۱۲، ۴۳۳،

- حلاج، حسین منصور، ۲۴، ۴۷۰، ۲-۵۶۱،
۷۳۴-۵، ۷۰۴، ۵۷۵
- حلی، ابن فهد، ۱۵۱
- حماد بن عثمان، ۵۱۳، ۵۴۸
- حماسیان، حسین، ۸۸۵
- حمدون قصار، ۴۳۰، ۵۳۵
- حمزه بن عبدالمطلب، ۳۴۸، ۴۳۸، ۷۵۰
- حنبل، احمد، ۳۱۴، ۷۴۹
- حوّاء، ۱۷۴، ۳۴۳
- خولی، ۷۶۴
- حیدرزاده، علی اکبر، ۷۱۵
- حیدر ← علی (ع)
- حیری، شیخ ابو عثمان، ۲۵۸
- خاتون آبادی، میرزا هاشم، ۷۹۳
- خاقانی، محمد علی، ۷۶۰
- خاکی، شیخ محمد، ۷۴۳
- خالصی، آیت الله محمد، ۷۸
- خالصی شیرازی، محمد علی، ۸۷۱
- خامس آل عبا ← حسین (ع)
- ختّاب، ۷۵۳
- خبره فرشچی، سید محمد حسین، ۹۲، ۱۸۷،
۲۷۶، ۵۹۰، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۴۸، ۶۶۸، ۸۹۵
- خد یجه (س)، ۷۵۳
- خراسانی، حاج سید مرتضی (جارچی)، ۶۵
- ۴۳۵، ۷۱۸، ۵۰، ۷۴۸-۶۰، ۷۵۹-۷۹۷،
۸۰۸، ۸۴۶، ۶-۸۶۵
- حسین یوسف، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۹۱
- حسین (ع)، ۹-۲۸، ۵۲، ۷۸، ۱۰۶،
۱۲۹-۱۳۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲-۱۹۰، ۲۲۲،
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۷، ۶-۲۶۵، ۲۷۲،
۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۷، ۲۱-۳۱۹،
۳۲۳-۵، ۳۴۳، ۳۵۰، ۴-۳۶۳، ۳۷۳،
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۳۸، ۴۷۰، ۶۵۷، ۶۵۸،
۶۶۵، ۵۴۹، ۵۷۲، ۵۸۷، ۳-۵۹۲، ۶۱۰،
۶۴۸، ۶۴۹، ۶۸۶، ۹-۷۱۷، ۷۲۲، ۷۴۱،
۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۹، ۳-۷۶۲، ۷۶۵،
۸۰۸، ۵-۸۲۴، ۸۳۸، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۶،
۸۸۶، ۸۶۵
- حسین علی شاه اصفهانی، حاج محمد
حسین، ۴۷، ۲۲۰، ۲۵۴، ۳۱۰
- حسینیان، ابو الفضل، ۶۸۰
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۳۰۵
- حضرت عبدالعظیم، ۲۶۳، ۲۶۴
- حقیقی، علی اکبر، ۲۵۱
- حکیم، آیت الله سید محسن، ۶۸، ۷۸،
۳۰۶، ۴۰۶، ۷۹۹، ۹۰۹
- حکیم بن طفیل، ۷۶۴
- حکیم خراسانی گنابادی، شیخ محمد، ۶۵

داتا گنج بخش ← هجویری	خرقانی، شیخ ابوالحسن، ۱۸۴، ۳۹۲
دانایی، مهدی، ۷۸۶	خرمشاهی، محمدرضا، ۸۶۳
داود طائی، ۵۱۳، ۵۱۳، ۵۹۸	خسرو، ۱۰۹، ۲۸۵
داور، علی، ۸۷۵	خضر (ع)، ۵-۱۷۴، ۶۰-۴۵۹، ۶۵۵، ۶۶۹،
داوود (ع)، ۳۷	۷۹۰، ۶۷۳
دبیر مجلل، [؟]، ۵۴۷	خطیبی، منوچهر، ۶۴۷
دُرچہ‌ای، آیت الله سید مهدی، ۶۵	خلیل الله بت شکن ← میرشاه برهان الدین
درویش، نصرت، ۶۲۱	خلیل الله اول
دستگردی، وحید، ۱۸۶	خمینی، آیت الله سیدروح الله، ۸۵، ۱۲۴،
دعبل، ۳۷۵	۱۵۴، ۱۵۶، ۸-۱، ۶۷۷، ۷۲۲، ۶۹۵، ۵۲۷،
دقتی رشتی، ابراهیم، ۴۹۸	خوئی، آیت الله سید ابوالقاسم، ۷۸، ۱۵۴،
دکنی، شیخ شمس الدین [فرزند شیخ	۹۰۹، ۸۴۲-۳، ۸۳۹، ۷۹۹، ۷۷۷
محمود دکنی]، ۲۵۵، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۲	خواجہ عبداللہ انصاری ← انصاری،
دکنی، شیخ محمود، ۴۶، ۲۲۵، ۴۴۷، ۴۴۹،	خواجہ عبداللہ
۳-۴۵۱	خواجہ غریب نواز ← چشتی، خواجہ معین
دهقانی، غلامرضا، ۷۴۷، ۷۵۳، ۷۵۶، ۷۶۱	الدین
دهلوی، شاه عبداللہ، ۵۰۱	خواجہ فخرالدین، ۳۸۶
دیباچی، محمد، ۸۸۹	خواجہ نوری، نصرالله، ۶۵۴
ذاکری، محمد، ۵۹۹	خوانساری، آیت الله سید محمد تقی، ۷۴،
ذوالریاستین، ۷۴۵	۳۷۹
ذوالشرافتین، [سید مرتضی]، ۸۲۲	خیام، ۳۸۶
ذوالشرافتین، سید محمد، ۷۹۲	خیبرگی، ملاخداداد، ۶۰، ۸۹۶
ذوالقرنین، ۵-۱۷۴	داراشکوه، شاهزاده محمد، ۴۴۵، ۴۵۴
ذوالتون مصری، ۲۷	داروین، ۲۰۳، ۲۳۴

- رئیس العلماء، ملا محمد اسماعیل، ۶۰
 رابطی، براتعلی، ۷۸۴
 رابعه، ۲۷
 رازی، حبیب‌الله، ۷۸۴
 رازی، محمد بن زکریا، ۵۸۸، ۲۳۴
 راستین، حاج محمدخان (درویش
 رونق‌علی)، ۱۱۵، ۴۸۱، ۵۵۱، ۷۸۵،
 ۹۰۳، ۸۳۳-۵، ۸۰۲، ۷۸۹-۹۰
 رحمانی نودهی، ملا محمد، ۶۰
 رحمت‌علیشاه شیرازی، حاج زین العابدین
 شیرازی، ۴۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۷۴۵، ۷۴۶
 رحمت‌علیشاه ← حائری، حاج شیخ
 عبدالله
 رحیمی، علی ناز، ۸۸۴
 رسول اکرم (ص) ← محمد (ص)
 رشید هجری، ۴۲، ۲۹۹
 رضاخانی، محمد، ۹۵، ۴۴۷، ۶۵۱
 رضازاده شفق، ۲۰۰
 رضا(ع)، ۴۲، ۲۰-۱، ۲۷-۸، ۳۸، ۴۰، ۴۶،
 ۴۸، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۵۲،
 ۲۹۴-۵، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۷۳، ۳۷۵-۷،
 ۵۰۰، ۵۷۲، ۵۸۷-۸، ۵۹۰-۱، ۶۵۸،
 ۶۶۹، ۶۷۱-۲، ۶-۶، ۷۴۵، ۷۵۲، ۷۸۳،
 ۸۵۲، ۸۷۱
- رضاعلیشاه ← تابنده، حاج سلطانحسین
 رضاعلیشاه دکنی، ۴۱، ۷-۴۶، ۴۹، ۲۵۴،
 ۲۵۵، ۳۱۰، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۷۴۰
 رضاعلیشاه هروی، ۳۸۷
 رعد، فاطمه، ۶۸۹
 رفاعی، سیداحمد، ۳۲۵
 روح الامین، ۸۵، ۳۳۹
 روح الامین، سیدابوالقاسم، ۲۴۸
 روح الامین، علی اکبر، ۲۵۹
 روحانی [؟]، ۴۹۸
 رودباری، شیخ ابوعلی، ۲-۲، ۲۶۱
 رونق‌علی ← راستین عراقی، حاج محمدخان
 رهنما، حمید، ۳۳۴
 رهنما، شیخ مصطفی، ۴۹۹، ۵۰۱
 ریاضی، حشمت‌الله، ۴۴۸
 زاهد زاهدانی، سیدعلی، ۷۸۶
 زبیدی، عبداللطیف، ۱-۸۲۰
 زبیر، ۳۰۲، ۶۴۹
 زردشت، ۳-۵۳۱
 زرعة بن شریک، ۷۶۴
 زکریای رازی ← رازی، محمدبن زکریا
 زلیخا، ۴۶۴
 زنجانی، آیت‌الله عبدالکریم، ۳۰۴، ۳۶۹
 زند، کریم خان، ۴۶

۷۷۱، ۷۴۶، ۵۹۵، ۵۹۱، ۳۳۶	زند، ۷۸۸
سعادت علیشاه، حاج محمد کاظم اصفهانی، ۴۷، ۵۱ - ۴۹، ۸۷، ۲۲۰، ۲۶۳، ۴۱۱، ۷۴۶، ۶۷۲	زواره‌ای، سید اسماعیل، ۷۹۷ زهرا (س) ← فاطمه زهرا (س) زهرة، ۴۸
سعادت، حسینعلی، ۷۸، ۵۰ سعادت، یوسف، ۲۶۲، ۲۶۴ سعدی، ۴۲۶، ۴۷۴، ۴۹۶، ۵۴۱، ۵۶۸، ۶۹۰ سعید بن جبیر، ۴۲ سعید تهرانی، میرزا عبدالله، ۷۷ سعیدی، اسدالله، ۲۵۷ سفیان ثوری، ۲۵، ۱۱۵، ۵۶۳ سکینه (س)، ۳۱۹ سلطانپور، حاج علی محمد، ۳۳۸، ۳۳۵، ۷۷، ۳۸۴، ۴۹۵، ۷۸۵، ۸۵۴	زینب (س)، ۱۲۷، ۶۸، ۷۸، ۳۱۸-۹، ۷۴۸ ژنده پیل ← احمدجام ژوکوفسکی، والتین، ۴۰۷ سادات ناصری، سید حسن، ۸۹۹ ساکت، سیدعلی، ۸۸۸ ساکس، سرپرسی، ۱۸۱ سبزواری، حاج مآلهادی، ۴۹، ۶۰، ۶۵، ۴۷۴، ۵۰۶، ۷۴۳ ستوده، محمدعلی، ۲۵۱ سَجَّاح، ۳۳۰ سجاد (ع)، ۳۸، ۴۲، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۷۸-۹، ۲۹۸، ۳۱۹، ۶۱۴، ۶۵۱، ۶۸۲، ۷۴۱، ۷۴۳، ۷۶۲، ۷۹۳، ۸۰۸ سراج الملک، ۲۶۳، ۲۶۵ سرودی فر، محمد، ۶۳۴ سروستانی، حاج شیخ محسن (صابرعلی)، ۹۰۰ سرهنندی، شیخ احمد، ۳۹۴ سری بابا، شیخ احمد، ۳۲۶، ۳۲۷ سری سقطی، شیخ ابوالحسن، ۳-۴۲، ۲۹۴،
۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۰۲، ۹۵، ۸۳، ۵۹، ۵۴ ۱۸۱-۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۵-۶، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۵-۸، ۳۱۰، ۳۶۷، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۰۵، ۵۰۰، ۵۶۵، ۵۸۹، ۶۱۶، ۶۳۸، ۶۴۵-۶، ۶۹۰، ۷۳۹، ۷۷۷، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۴۳، ۸۷۸	

سیدصدرالدین، ۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹	سلطان ولد، ۳۱۳
سیدطاووس، ۱۵۱	سلطانی، سلطانعلی، ۴، ۸۱۵، ۸۷۶، ۹۰۳
سیدگامی شاه، ۴۰۶	سلطانی، محمدباقر، ۷۸، ۸۳، ۳۶۲، ۴۸۷
سیدمرتضی، ۲۹۵، ۳۰۲	سلطانی، [مجتبی]، ۴۸۶
شاذلی، شیخ ابوالحسن، ۴۳۸	سلمان فارسی، ۲۰، ۳-۲۲، ۲۷، ۳۱۲، ۶۵۱
شافعی، ۳۱۴، ۵۹۹، ۸۴۴	۶۸۷، ۷۳۶، ۷۵۳
شاه خلیل الله ← میرشاه برهان الدین	سلیمان (ع)، ۳۷، ۵۹۸، ۸۷۸
خلیل الله اول	سماک بن خرشه، ۶۴۹
شاهرودی، آیت الله سید محمود، ۷۳، ۱۲۸	سامی حائری، شیخ محمد، ۶۶۴، ۶۴۴
۳۷۱، ۵۸۲، ۶۳۵، ۹۰۹	۴-۵، ۷۰۳، ۷۱۹
شاه زیدی، شهرام، ۸۶۹	سمانی، علاءالدوله، ۲۲۱، ۵۰۶، ۶۳۱، ۷۴۳
شاه سلیمان، ۵۹۵	سنائی غزنوی، ۳۳، ۲۱۴، ۳۹۸
شاه سلیمان ثانی، ۵۹۵	سنان بن انس، ۷۶۴
شاه سیدعلیرضادکنی ← رضاعلیشاه دکنی	سنبل کار، مهدی، ۸۸۴
شاه میربرهان الدین خلیل الله ← میرشاه	سودمند، حسین، ۸۵۳
برهان الدین خلیل الله اول	سهروردی ← شیخ اشراق
شاه میرشمس الدین ← دکنی، شیخ شمس	سهروردی، ابونجیب ضیاء الدین
الدین...	عبدالقاهر، ۳۱۳
شاه میر محمود ← دکنی، شیخ محمود	سهل بن صنیف، ۶۴۹
شاه نعمت الله ولی، ۴۱، ۶-۴۴، ۱۸۹	سهل بن عبدالله، ۴۳۰، ۵۳۵
۱-۲۲۰، ۲۲۹، ۶-۲۵۵، ۲۸۶، ۴۰۸	سید الشهداء ← حسین (ع)
۴۱۵، ۷-۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۳، ۵۳۵، ۵۹۰	سیدالعراقین، ۳۳۶
۶۲۷، ۶۹۴، ۷۳۴، ۷۴۰، ۸۶۳، ۸۷۶	سیدرضی، ۲۹۵، ۳۰۲
شُبْر، ۴۲۱، ۴۲۲	سید شرف الدین صوری، آیت الله، ۵۰۴

- شبستری، شیخ محمود، ۳۴
شبلی، ۳۳،
شبلی، شیخ ابوبکر، ۲۹۶، ۳۲۲
شرف الدین، آیت الله سید عبدالحسین،
۴۰۳، ۳۵۰
شریعت، آیت الله فتح الله، ۴۰۷
شریعت، حاج سید احمد (درویش
فیض علی)، ۷۸۸، ۷۹۳
شریعت قمی، حاج سید محمد (درویش
همت علی)، ۹-۴۰۷، ۴۱۳، ۵۰۸، ۵۲۵،
۶۸۷، ۳-۷۹۱، ۵-۸۳۴
شریعتمداری، آیت الله، ۵۷۱، ۵۷۹، ۶۰۳،
۶۷۷، ۶۰۵
شریعت سنگلجی، آقا محمد، ۳۷۲
شریفان، کاظم، ۲۵۹
شعیب (ع)، ۴۴، ۴۱۷، ۶۳۷، ۶۸۵
شفائی موسوی املشی، سیدرضا، ۶۱۸، ۶۶۳،
شفعیان راد، حسن، ۳-۶۲، ۲۷۱، ۲۷۶-۷،
۷۴۱، ۷-۸۹۶
شقیق بلخی ← بلخی، شقیق
شلتوت، محمود، ۱۵۰
شمر ذی الجوشن، ۷۱۸، ۷۶۴
شمس آبادی، عبدالکریم، ۵۶۵، ۵۷۳
شمس تبریزی، ۳۱۳، ۷۳۴، ۸۲۰
- شمس مولا ← دکنی، شیخ شمس الدین
شوان، فریتهوف، ۶۸۴
شوزب، ۷۶۲
شوشتری، سیدعلی، ۳۰۵
شوشتری، قاضی نورالله، ۳۹۱، ۴۵۴
شوقی افندی، ۳۰-۳۲۹
شهرزوری، شیخ ضیاء الدین خالد، ۵۰۱
شهرستانی، آیت الله سید محمود، ۳۷۲،
شهرستانی، آیت الله سید هبة الدین، ۶۸،
۲۹۶، ۷-۳۶۶، ۳۸۵
شهید اول، ۱۵۱، ۴۸۹، ۴۹۶
شهید ثانی، ۱۵۱، ۴۸۹، ۴۹۶
شهیدی، سید جعفر، ۸۹۹
شهیدین ← شهید اول و شهید ثانی
شیت، ۱۲
شیخ ابراهیم جان، ۳۹۹
شیخ اشراق، ۶۵۴، ۶۵۶
شیخ الطایفه ← جنید بغدادی
شیخ العراقین بیات، ۷۷
شیخ الفقها ← کاشف الغطاء، آیت الله جعفر
شیخ المشایخ ← کرخی، شیخ معروف
شیخ بهائی، ۳۰، ۳۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۳۲۰، ۴۱۳،
۷۰۵، ۴۸۹، ۴۹۶، ۸۳۶
شیخ صدوق، ۵-۷۰۴

- صابر علی ← سروستانی، حاج شیخ محسن
صابر علی ← نورنژاد، حاج ابوالقاسم
صادق (ع)، ۱۲، ۱۷، ۲-۲۱، ۲۵، ۲۹، ۳۸،
۳-۴۰، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۶۱،
۱۷۹، ۲۳۶، ۲۷۲، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۰۱،
۳۱۴، ۳۳۶، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۹، ۴۰۰،
۵۱۳، ۹-۵۴۷، ۵۵۹، ۶۲۷، ۶۵۱، ۶۷۲،
۶۷۷، ۶۸۷، ۷۴۴، ۷۶۱، ۷۸۲
- صالح بن وهب، ۷۶۴
صالح (ع)، ۲۹۸
- صالح علیشاه، حاج شیخ محمد حسن، ۲،
۳-۵۲، ۷۴-۵۹، ۸۶-۸۱۷۶، ۹۵، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۵۵،
۱۶۶، ۱-۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲،
۵-۱۸۴، ۹۰-۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۴،
۲۰۷، ۲۰۹، ۳-۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷،
۲۴۰، ۸-۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲،
۲۶۴، ۵-۲۶۴، ۹-۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۵،
۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۳۵، ۳۳۹،
۳۶۰، ۳۶۹، ۳۷۸، ۵-۳۸۳، ۳۹۸، ۴۱۶،
۴۱۷، ۸-۴۲۲، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷،
۴۳۸، ۳-۴۴۰، ۴۴۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵،
۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۴، ۵۰۶، ۵۰۷-۵۲۶،
۵۲۸، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۸، ۵۵۱-۲
- شیخ طوسی، ۶-۳۰۵
شیخ محمد حسن (صاحب جواهر)، ۳۰۶
شیخ محمد فائز، ۳۴۹
شیخ مشرق ← گیلانی، شیخ عبدالقادر
شیخ مصطفی [از مشایخ شاذلیه]، ۷۶، ۲۱۳،
۴۱-۴۳۸
شیخ مغرب ← ابو مدین شعیب بن حسین
شیخ مفید، ۲۹۳
شیخ مکی ← خاکی، شیخ محمد
شیخ یونانی ← فلوطین
شیدانی، عبدالعلی، ۸۴، ۹۰۰
شیرازی، آیت الله عبدالهادی، ۷۳، ۳۷۱
شیرازی، آیت الله میرزا محمد حسن، ۲۰۶،
۳۰۵، ۳۷۱، ۴۱۴، ۵۸۶، ۶۱۵، ۴۸۹، ۸۴۳
شیرازی، شاه داعی الله، ۸۰۲
شیرازی، میرزا علی محمد ← باب
شیردره، حسین، ۶۵۷
شیروانی، حاج شیخ زین العابدین (مست
علیشاه)، ۴۷، ۲۰۸، ۲۵۹، ۲-۲۶۱،
۸-۲۸۷، ۳۹۱، ۵۰۶، ۵۸۹
شیرین، ۱۰۶، ۱۰۹، ۴۷۱
شیطان، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۶۵، ۴۷۶، ۵۱۱،
۵۱۷، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۵۹،
۷۳۱، ۷۳۷، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۴، ۸۶۷

صفوی راد، مصطفی، ۷۸۵	۵۸۵، ۵۹۱، ۶۱۵، ۶۳۶، ۷۲۷، ۷۵۲
صفوی، شاه اسماعیل، ۳۱، ۴۹۷، ۵۷۰، ۵۹۵	۷۷۵-۶، ۷۸۹-۸، ۷۹۷-۲، ۸۰۰
۶۶۱، ۶۰۷	۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۳۳-۴
صفوی، شاه سلطانحسین، ۳۱، ۴۶، ۴۱۳	۸۳۷-۹، ۸۴۲، ۸۴۴-۵، ۸۴۸، ۸۶۶
صفی الدین اردبیلی، ۳۱	۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۳، ۸۸۵-۶، ۸۸۶، ۸۹۰
صفی علیشاه، میرزا حسن، ۲۳۲	۸۹۶-۳، ۹۰۱، ۹۱۱، ۹۲۴-۶
صلاحی فیروزآبادی، احمد، ۶۴۵	صالحی، آیت الله [؟]، ۴۸۹
صنیع الدوله، محمدحسن خان، ۲۱۷	صالحی، ابوالحسن، ۳۸۱
صورتگر، لطف علی، ۸۹۹	صالحیار، عباس، ۸۸۶
صوفی املشی، حاج شیخ عبدالله (درویش	صالحیان، عبدالله، ۶۰۲
عزرت علی)، ۵۳۱، ۶۱۸، ۶۱۸-۷، ۶۸۶،	صالحی فیروزآبادی، شیخ اسماعیل، ۴۲۴
۹۰۶، ۷۹۰-۱	صالحی، محمدجعفر، ۷۸۵
صهبا، ابراهیم، ۸۸۳	صباغیان، حمید، ۷۱۷
صهیب رومی، ۲۷، ۷۵۳	صبح ازل، میرزایحیی، ۳۳۰
ضیاء الحق [نوه حاج مآلهادی]، ۴۷۴	صحیفی [سرهنگ]، ۱۰۸
ضیایی، غلامرضا، ۷۸۷	صدر اصفهانی، آیت الله، ۳۷۸، ۷۴
ضیاء، ناصرقلی، ۷۸۴	صدرالاشراف، مآله عبدالله، ۶۳
طائفه هاشمی، سید حبیب الله، ۶۳۳	صدرالعلماء، مآله محمد، ۵۹، ۶۰
طائی، داود، ۷۴۵، ۷۴۶	صدرالمتألهین ← ملاصدرا
طالب، ۷۵۶	صدق علی ← مردانی، حاج یوسف
طاهری، علی، ۷۸۸	صدوقی (سُها)، منوچهر، ۸۷۶
طباطبائی، آیت الله سیدمحمدکاظم، ۳۰۵	صدیقی، پرویز، ۸۷۵
طباطبائی، سیدمحمدرضا، ۳۶۸، ۳۶۹	صعیدی، شیخ ابوسعید، ۴۴
طباطبائی، سیدمحمدعلی ← فانی	صفوان بن مهران، ۲۹۹

- طباطبائی
طباطبائی، سید محمد مهدی ← بحر العلوم،
علامه سید مهدی
طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۴۴۵
طباطبائی، محیط، ۸۴۲
طباطبائی، امیر هوشنگ، ۵۳۰
طباطبائی یزدی، آیت الله، ۵۸۶
طبری، عماد الدین علی، ۱۹، ۲۰
طوسی، حسن، ۴۵۳، ۵۷۷
طرسوسی، شیخ ابو الفرج، ۳۲۲
طریقی، بهنام، ۶۹۱
طلحه، ۳۰۲
طوسی، خواجه نصیر، ۲۹۳، ۴۹۶، ۵۸۸
طوسی، شیخ ابوبکر، ۴۴
ظفر علی ← آموزگار، حاج شیخ
محمد جواد
عابس بن شیبب شاکری، ۷۶۲
عارف کاشانی، علی اکبر، ۷۸۵
عامر بن طفیل، ۷۶۴
عاملی، شیخ حُرّ، ۷۹۹
عایشه، ۳۰۲، ۸۴۷
عباس بن علی (ع) ← ابو الفضل عباس
عبدالاعلی، ۵۴۸
عبدالیهاء، ۲۳۳
عبدالرسولی، مرتضی، ۸۳۹
عبدالعزیز زبیر، ۳۷۶
عبدالعزیز کریم، ۲۸۵
عبدالکریم، ۶۸، ۷۳، ۲۲۲، ۳۰۴
عبدالله فرد، ناصر محمد تقی، ۸۸۰
عبدالمجید سلیم، ۳۶۰
عبدالواحد یحیی ← گنون، رنه
عبدک، صوفی، ۲۰
عبد یزدان، حاج علی، ۷۸۴
عثمان، ۱۹۱، ۳۰۲، ۳۹۸، ۶۵۹
عثمان [نقشبندی]، ۸۴۴
عجمی، حبیب، ۷۴۶
عراقی، آیت الله آقا ضیاء، ۷۹۹
عراقی زاده، احمد، ۸۶۹
عراقی، فخرالدین، ۲۲۰، ۳۴۵، ۳۹۷
عرفانی، خواجه عبدالحمید، ۴۱۵
عرفانی، سید جواد (حاج عمواوغلی)، ۳-۶۲
عرفانی، [؟]، ۵۳۸
عرفی، ۴۴۵
عزت علی ← صوفی املشی، حاج شیخ
عبدالله
عزیر (ع)، ۳۵۳، ۶۶۷
عسکری (ع)، ۴۳، ۱۴۷، ۲۵۲، ۲۹۴-۵،
۳۶۶، ۴۱۱، ۷-۴۳۶، ۵۹۵، ۶۲۴، ۶۵۵

٥٧٨-٨، ٥٨٧-٩، ٥٩٧-١٠، ٦٠٩-١٠	٧٤٦، ٧٤١، ٧١٤
٦٢٥، ٦٢٧، ٦٢٩، ٦٣٦، ٦٣٨، ٦٤٨-٩، ٦٤٨-٩	عسکری، عبدالوہاب خان، ٤٨١، ٤٨٣،
٦٥١-٦، ٦٥٦، ٦٦٣، ٦٦٥، ٦٦٧، ٦٧١	عصّار، سید محمد کاظم، ٦٧، ٣٧٢
٦٧٩-٧، ٦٨٥، ٦٩٢، ٦٩٥، ٦٩٧-٨	عضد الملک، ٢٦٥
٧٠٧-٧، ٧٢٦، ٧٣٣، ٧٣٥، ٧٣٨-٩	عطار، فرید الدین، ٣-٣٢، ٣٨، ٤١، ٢١٤،
٧٤٧-٥، ٧٥٣-٦، ٧٥٨-٦٠، ٧٨٣	٢٢٥، ٣٤٦، ٣٨٥، ٤٩٣، ٤٩٦، ٨٩١
٧٩٨، ٨٠١، ٨٠٧، ٨٢٤، ٨٤٤-٥	عظیمی، [سرہنگ]، ٨٣٥
٨٤٧-٩، ٨٥١-٢، ٨٥٦، ٨٦٥-٦، ٨٦٨	عقیل بن ابی طالب، ٦١٠، ٧٥٦
٨٧١، ٨٧٧، ٨٧٩-٨٠، ٨٨٦، ٨٨٩-٩١	علامہ حلی، ٢٩٩
٨٩٥، ٩٠٦، ٩١٣	علی اکبر، ٧٦٢، ٧٦٣
علی لالا، شیخ رضی الدین، ٣٩٩	علی ثانی ← ہمدانی، میر سید علی
عمار، ٢٠، ٢٣	علیش، شیخ عبدالرحمن، ٤٣٩
عمر بن خطاب، ٥-٢٤، ١٩١، ٣٠٢، ٣١٢	علیش کبیر، شیخ محمد، ٤٣٩
٣١٨، ٤٤٤، ٥٠٩، ٧٥٥	علی (ع)، ٥، ١٣، ١٥، ٢٠، ٢٢-٣، ٢٥، ٢٨،
عمر ابوالتصر، ٣٦٢، ٣٦٤	٣٨، ٤١، ٥-٥٤، ٨٧، ١٢٠، ١٤٦-٧،
عمر بن حنظلہ، ١٥١، ٤٨٤، ٥٩٥	١٤٩، ١٥٥، ١٧٨-٩، ١٧٨-١، ١٩٠، ٢١٥،
عنایت خان، ٤٢٨	٢١٩، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٧٩،
عیسیٰ (ع)، ٣-١٢، ٢٦، ٣٧-٨، ٤٠، ١٤٢	٢٨٥، ٢٩٠، ٢٩٢-٣، ٢٩٨-٩، ٣٠١،
١٥٨، ٢٠١، ٢١٣، ٢١٨-٩، ٣٢٨-٤، ٣٥١	٣١١-٢، ٣١٤، ٣١٦-٢١، ٣٣٧، ٣٤٥،
٤١٨، ٤٣٤، ٤٣٦، ٤٤٤، ٤٧٠، ٤٨٦	٣٤٧، ٣٤٩، ٣٥٥، ٣-٣٦٢، ٦-٣٧٥،
٤٩٤-٥، ٥٣٣، ٥٧٥، ٦٠٦، ٦٣٧، ٦٦٧	٣٨٢، ٣٩٠، ٤٠١، ٣٩٨-٤٠٤، ٤٠٩-١١،
٦٨٥-٦، ٧٣٥، ٧٥١، ٧٥٨، ٦-٦٨٥	٤٣٣، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٤٩، ٤٥٣، ٤٦٠،
٨٧٨-٩	٤٦٤، ٤٦٩، ٤٩٩، ٥٠٩، ٥١٢، ٥١٧،
عین علیشاہ ہروی، ٣٨٧	٥٢٠، ٥٣٣، ٥٤٨، ٥٤٩، ٥٥٨، ٥٧٠،

- غروی، آیت الله شیخ محمد جواد، ۹۲۷
غروی علیاری، آیت الله میرزا علی آقا، ۹۲۷
- غزالی، امام محمد، ۳۰، ۶۳۱، ۷۱۵
غزالی، امام احمد، ۴۴، ۲۶۲، ۳۱۳
غزنوی، سبکتکین، ۴۴۴
غزنوی، سلطان محمود، ۳۹۸، ۴۴۴
غیائی، [مهندس]، ۶۰۳
فارس، ۵-۵۹۴
فارمدی، شیخ ابوعلی، ۳۹۸
فاروقی، شیخ احمد، ۳۹۴
فاطمه بنت اسد، ۸-۷۵۶
فاطمه زهرا (س)، ۱۳۲، ۲۷۹، ۳۲۰، ۵۹۲، ۶۸۲، ۶۸۴، ۶۸۶، ۷۳۴، ۷۵۰
فانی طباطبائی، حاج سید محمدعلی (فیض علی)، ۲۶۱، ۴۹۴، ۵۲۶، ۵۶۴، ۵۷۸، ۶۸۷، ۶-۷۸۵، ۸-۷۹۷
فانی، کاظم، ۴۹۴
فرخ [پرفسور]، ۴۴۹
فردوسی، محمد، ۷۴۲
فرصت شیرازی، ۱۸۱
فرعون، ۵۶۲، ۷۳۵
فروریوس، ۱۹۹
فروزانفر، بدیع الزمان، ۲۰۲، ۸۴۲
- فرهاد، ۱۰۶، ۴۶۴، ۴۷۱
فریضه، ۷۴۹
فضل بن شاذان، ۱۷۹
فضل بن یسار، ۷۶۰
فقیه سبزواری، آیت الله حسین، ۸۴، ۳۳۵، ۳۸۰
فقیه سبزواری، حاج سید محمدصادق، ۸۴
فقیهی، عبدالله، ۸۷۱
فلوطين، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۳۳
فُن کَرِمِر، ۵۳۱
فیروز آبادی، اسماعیل، ۶۴۵
فیروز شاه، ۴۴۶
فیض، آیت الله میرزا محمد، ۷۴، ۳۷۸
فیض علی شاه اصفهانی، ۲۶۰
فیض علی [شیرازی] ← نمازی شیرازی، میرزا محمدصادق
فیض علی ← امام اصطهباناتی
فیض علی ← فانی طباطبائی، حاج سید محمدعلی
فیض کاشانی، ملا محسن، ۱-۳۰، ۳۴، ۱۵۲، ۳۲۰، ۳۷۸، ۴۱۳، ۴۷۳، ۴۸۹، ۴۹۶
قائم پناه، ابوالحسن، ۵۳۹
قادری، شاه محمد عبدالحامد، ۴۰۹، ۴۱۳
قادری [؟]، ۴-۴۵۳

- قارون، ۳۸، ۵۰۳
- قاسم بن حسن (ع)، ۷۶۲
- قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۶۸۷
- قاسم بن نورمحمد، ۱۰۸، ۲۲۰، ۸۵۰، ۸۶۶
- قاسم بن محمد رضا، ۷۸۴
- قانع، سیدعلی اشرف، ۶-۱۸۵، ۱۸۹
- قربانی، زین العابدین، ۱۹۵
- قرشی، شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف، ۳۲۲
- قره چه داغی، حسین، ۵۰۹
- قره داغی، ۵۶۶
- قزوینی، ملاخلیل، ۱۵۲
- قشقائی، جهانگیرخان، ۶۵، ۵۲
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ۴۰۶
- قطب الدین اردشیر عبادی، ۱۷
- قمی، آیت الله حسن، ۲۹۷، ۵۲۶
- قمی، آیت الله حسین، ۶۸، ۲۹۷، ۴۰۶، ۵۸۶
- قمی، شیخ محمدتقی، ۱۵۰، ۹-۳۵۶
- قنبر، ۴۲
- قوساز، یوسف، ۵۷۰
- قونوی، صدرالدین، ۳۴، ۳۲۲، ۳۹۷
- قهفرخی، حاج میرزا علی (ثابت علی)، ۲۶۱
- قیس بن سعد بن عباد، ۵۹۶
- قیصری، داوود، ۵-۳۴
- کاتب، شیخ ابوعلی، ۴۴، ۲۵۸
- کاشانی، آخوند ملا محمد، ۵۲، ۱۶۹
- کاشانی، حسینعلی، ۶۴، ۱۱۶، ۴۷۲، ۷۴۲
- کاشانی، ۷۸۴، ۸۳۷، ۸۹۰
- کاشانی، عبدالرزاق، ۳۴، ۱۸۴
- کاشانی، علی، ۴۵۲
- کاشانی، فخرروز، ۷۸۴
- کاشغری، سعدالدین، ۳۹۰
- کاشف الغطاء، آیت الله جعفر، ۳۰۵
- کاشفی، کمال الدین حسین، ۲۱۴، ۳۹۱
- کاظم زاده ایرانشهر، حسین، ۲۱۳، ۴۴۲
- ۵۰۵
- کاظم (ع)، ۴۰، ۴۲، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶
- ۳۲۵، ۳۶۴، ۴۰۰، ۶۷۹، ۷۳۵
- کاظمی، شیخ ابراهیم، ۹۵، ۷۸۴
- کاظمی مرادی، حسن، ۸۷۲
- کبریایی نهبندان، سید محمد حسین، ۴۹۰
- ۶۰۷
- کبیر، ۴۴۵
- کتابی، سید ابوالحسن، ۵۲۰
- کرباسی [؟]، ۵۲۰
- کربلایی اکبر، ۷۹۶
- کربن، هانری، ۶۵۴

گانندی، ۳۰۴، ۶۵۱	کرخی، شیخ معروف، ۲۷، ۳-۴۲، ۲۹۴،
گرکانی، شیخ ابوالقاسم ← گورکانی، شیخ	۲۹۵، ۳۳۶، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۵،
ابوالقاسم	۷۸۳، ۷۴۶، ۷۴۵
گلدینگ، فرانسیس، ۱۹۸	کرمانی، صابر، ۵۰۹
گلزادہ غفوری، علی، ۱۹۵	کریم پور اسلامی، ۶۰۱
گنجبر، ایرج، ۶۸۹	کریمی، مہدی، ۵۶۹
گنجی، محمود، ۸۸۳	کریمی ہمدانی، محمد، ۳۳۸
گنون، رنہ، ۴۳۸، ۴۳۹	کسروی، احمد، ۲۳۳، ۴۱۳
گورکانی، امیر تیمور، ۴۱	کشی، ۱۷۹
گورکانی، شیخ ابوالقاسم، ۴۴، ۲۵۷، ۳۹۸،	کلینی، ۲۹۴
۴۰۶	کمال الملک، ۱۱۵، ۱۱۶
گوہری، مجید، ۸۷۴	کمپانی، شیخ محمد حسین، ۷۹۹
گیلانی، شیخ عبدالقادر، ۲۹۳، ۴۰۹، ۴۱۰،	کمیالین زیاد نخعی، ۴۲، ۹-۱۷۸، ۲۹۹،
۴۱۲، ۴۱۳	۶۲۹، ۶۹۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۸۳
گیلانی، شیخ محی الدین، ۳۲۲	کنگرلو، ناصر، ۵۳۷
گیورگیو، کنستان ویرژیل، ۲۲۴	کنی پور، علی اکبر، ۸۷۷
لاہیجی [شیخ محمد]، ۳۸	کوروش، ۵۰۱
لطفی، محمدرضا، ۲۰۰	کوفی، شیخ کمال الدین، ۴۴
لقمان، ۸۷۸	کیائی نژاد، زین الدین، ۸۸۲
لہنر مرف، [خانم] فریدی، ۴۴۲	کیخسرو، ۲۸۵
لیلی، ۱۲۷، ۳۴۶، ۴۶۹، ۵۹۳	کیمند، حاج ابراہیم، ۱۱۶، ۷۸۴، ۸۳۵
مالک اشتر نخعی، ۴۲، ۲۹۹	کیوان قزوینی، شیخ عباسعلی، ۴۸، ۲۲۱،
مالک بن انس، ۳۱۴، ۵۹۹	۴۱۶۷
مالک، علی اکبر، ۸۶۸	کیوانی، رضا، ۲۶۴

- مأمون (ع)، ۳۸،
 مترلینگ، موریس، ۶۴۷
 متضرع، محمد، ۷۸۵
 متوسلی، احمد، ۶۱۴
 متوکل، ۳۷۳، ۳۷۶
 متین خو، پرویز، ۵۴۹
 مجتهد سلیمانی، حاج شیخ مهدی
 (وفا علی)، ۷۹، ۷۹۹
 مجتهد عراقی، آیت الله میرزا محمد علی،
 ۷۸۹
 مجتهد عراقی، محسن، ۱۶۹
 مجتهد مازندرانی، حاج شیخ زین العابدین،
 ۲۲۷
 مجتهدی [؟]، ۸۴۴
 مجدد الاسلام، ۲۶۲
 مجدد الف ثانی ← فاروقی، شیخ
 احمد
 مجددی، محمد هاشم، ۳۹۴، ۳۹۹
 مجذوب علی شاه همدانی، حاج محمد
 جعفر، ۳۰، ۴۷، ۲۲۰، ۲۸۷، ۶۹۰
 مجلسی، محمد باقر، ۳-۱۵۲، ۲۲۱
 مجلسی، محمد تقی، ۳-۱۵۲، ۲۲۱، ۳۲۰،
 ۴۱۳، ۴۹۶
 مجنون، ۳، ۱۰، ۷-۳۴۶، ۴۶۹
 محاسبی، حارث، ۳۹، ۳۸۴، ۵۹۵
 محبوب علی شاه ← تابنده، حاج علی آقا
 محبوب علی ← تابنده، حاج علی آقا
 محسنی، رفیع، ۷۸۴
 محقق حلی، ۲۹۹
 محقق نجفی، حاج شیخ عزیز الله
 (مظفر علی)، ۹۵، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۹۹،
 ۸۰۰، ۹۰۳
 محمد بن ابی بکر، ۶۸۷
 محمد حنفیه، ۶۱۴
 محمدرضابن محمد مؤمن، ۳۰۱
 محمد سرور خان، ۳۹۶
 محمد (ص)، ۱-۲، ۱-۵، ۱۲-۲۲، ۱۷-۲۸، ۳۰،
 ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۶۹، ۷۱، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴،
 ۲-۱۳۱، ۵-۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۹۰،
 ۲۲۲-۳، ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹،
 ۲۸۶، ۲۹۳، ۲-۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴،
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۶، ۳۳۷،
 ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۶-۳۵۴، ۳۶۶،
 ۳۷۲، ۶-۳۷۵، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱،
 ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱،
 ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۱،
 ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵،
 ۴۶۸-۷، ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۸

۷۰۴-۵، ۵۲۳، ۵۲۲، ۳۷۷، ۷۴، ۱۵۴	۵۴۷، ۵۳۵، ۵۲۸، ۵۲۱، ۵۱۶، ۵۱۲-۳
مروان، ۳۱۶	۵۵۴، ۸-۵۵۷، ۵۶۲-۵، ۵۶۷، ۵۷۵
مریم (س)، ۴۷۰، ۵۷۵، ۷۳۵	۵۷۸، ۴-۵۸۳، ۵۸۶-۷، ۲-۵۹۱، ۵۹۹
مزدک، ۳۳۰	۶۰۰، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۲۲
مُزنی، ۵۹۹	۶۲۴-۷، ۶۳۶-۸، ۱-۶۴۰، ۶۴۶، ۹-۶۴۸
مست علیشاه ← شیروانی، حاج زین	۶۵۲، ۶۵۶-۷، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۶۷، ۶۶۹
العابدین	۶۷۵، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶-۶۸۴، ۷۰۱-۶۹۵
مستوفی، حمدالله، ۲۶۲	۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۷، ۷-۷۲۶، ۷۳۴
مسجد شاهی اصفهانی، آیت الله	۷۳۸، ۷۴۳، ۷۴۷، ۱-۷۵۰، ۸-۷۵۳
محمدرضا، ۶۵	۷۶۱، ۷۶۳، ۸۱۲، ۸۳۸، ۷-۸۴۶، ۸۶۶
مسلم بن عقیل، ۷۰۷، ۵۹۲	۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۶، ۸۸۸، ۹۱۳
مسلمی نیشابوری، ابو عبدالله، ۱۸۴	محمدعلیخان، ۴۲۸
مسیح ← عیسی (ع)	محمد مخروق، ۳۸۶
مسیلمه، ۳۰-۳۲۹	محمد مهدی [؟]، ۳۶۶
مشتاق علی ← میرزاده گراشی، حاج میر	محمدیان، محمد، ۶۷۸
مطلب	مخزومی، شیخ ابوسعید مبارک بن علی،
مشکوة، سید محمد، ۶۷	۳۲۲
مصدیقی، حسینعلی، ۴۳۳، ۴۳۸	مرتضوی، مرتضی، ۱۱۶، ۸۴۱
مصدیقی، ناصر، ۸۵	مردانی، حاج یوسف (درویش
مصری، شیخ عبدالرحمن، ۳۹۰	صدق علی)، ۹۴، ۷۵۱، ۸۰۰، ۸۵۶
مصعب بن عمیر، ۶۹۵	۹۰۶، ۹۲۳
مصورعلی، علیرضا، ۲۷۶	مردوخ [کردستانی]، ۸۴۴
مطهرعلیشاه، ۳۱۱	مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، ۵۹۶
مظفرعلی ← محقق نجفی، حاج شیخ	مرعشی نجفی، آیت الله سیدشهاب الدین،

ملاخلیل، ۲۲۱	عزیزالله
ملاسلطانمحمد بیدختی گنابادی ← سلطان	مظفری، لطفعلی، ۲۵۷، ۴۸۷
علیشاه	مظلوم، حمید، ۴۹۳
ملاصدرا، ۳۰، ۵۰، ۶۵، ۱۵۲، ۲۰۳، ۲۳۰،	معاویة بن ابی سفیان، ۱۵۵، ۱۹۱، ۸-۳۱۶،
۵۱۰، ۵۱۹، ۵۳۶، ۶۳۴، ۷۴۳	۴- ۳۶۲، ۶۲۱، ۶۵۲، ۷۱۰، ۷۱۸، ۷۲۱،
ملک صالحی اصفهانی، قوامالتجار، ۵۲۰	۸۴۶، ۷۴۸
منافی، هادی، ۲۷۳	معتصم [نقشبندی]، ۸۴۴
منجم باشی، عبدالحسین، ۳۸۷	معتمدی، ملیحه، ۵۵۳
منزوی، یدالله، ۵۸۸	معتوق، شیخ عبدالله، ۳۳۱
منشی کاشانی، محمود، ۸۶۶	معروف کرخی ← کرخی، شیخ معروف
منصور دوانیقی، ۴۰۰	معصوم علیشاه، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۱۵۲، ۲۶۰،
منصوری، علی اصغر، ۶۱۴	۳۱۰، ۳۱۳، ۳۸۷، ۷۴۰
منوچهری، [دکتر]، ۸۴۰	معصومی، احمد، ۷۸۴، ۸۴۵
موحد، یوسف، ۵۵۶	معقل [غلام ابن زیاد]، ۷۰۷
مودت شیرازی، محمدعلی، ۷۸۶	معلی بن خنیس، ۷۴۴
موسوی، سیدابوالرضا، ۳۰۲	معمارهاشمی، ابراهیم، ۲۵۳
موسوی، محمدهاشم، ۷۰۵	مغربی، شیخ ابوعثمان، ۲۱۴
موسی بن جعفر (ع) ← کاظم (ع)	مغربی، شیخ ابومدین، ۴۴، ۳۲۲
موسی (ع)، ۳-۱۲، ۲۱، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۴،	مغربی، شیخ سعید بن سلام ابی عمران، ۴۴،
۱۷۴-۵، ۲۹۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۵، ۴۱۸،	۸-۲۵۷
۴۳۴، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۹۳، ۵۰۷، ۵۶۲،	مفتی زاده، [احمد]، ۸۴۴
۶۰۶، ۶۳۷، ۶۵۹، ۶۶۹، ۶۷۳، ۶۸۲،	مفید، شیخ محمود، ۶۵
۷۵۸، ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۷۹	مقداد، ۲۳
موفق السلطان، ۲۵۸	مقیم، غلامرضا، ۶۲۸

میراثم تمّار، ۴۲	مولتانی، شیخ بهاء الدین زکریا، ۴۴۵
میرثی، سیدحسن، ۵۵۹	مولوی، جلال الدین، ۳-۳۲، ۳۸، ۸-۳۲،
میرزا حسینعلی ← بهاءالله	۴۱، ۱۱۷، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۸۵،
میرزاده گراشی، حاج میرمطلب	۳۱۳-۵، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۴۴، ۳-۴۷۱،
(مشتاق علی)، ۷۸۴، ۷۸۸، ۸۰۲	۴۹۶، ۵۴۲، ۵۶۱-۲، ۵۶۷، ۶۲۵، ۶۴۸،
میرزایحیی ← صبح ازل	۶۵۰، ۷۳۴، ۷۷۶، ۸۱۶، ۸۲۰
میرزای عراقی ← مجتهد عراقی، آیت الله	مولوی خلخالی، محمد صالح، ۳۲۱
میرزا محمدعلی	مولوی، نعمت الله، ۳۸۹
میرزای شیرازی ← آیت الله میرزا محمد	مهدوی دامغانی، احمد، ۵۱۳
حسن	مهدی (عج)، ۱۵، ۲۶، ۴۳، ۴۵، ۱۹۲، ۱۹۴،
میرشاه برهان الدین خلیل الله اول، ۴۵،	۲-۲۲۱، ۲۲۵، ۳-۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۷،
۲۵۴، ۲۵۶، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۲	۲۹۴-۵، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۷۷، ۴۱۱، ۴۳۴،
میرشاه برهان الدین خلیل الله ثانی، ۴۵، ۴۶،	۴۳۶-۷، ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۴،
میرشاه حبیب الدین محب الله اول، ۴۵،	۴۸۸، ۵۰۵، ۵۱۶، ۵۲۷، ۵۴۳، ۵۴۶،
میرشاه حبیب الدین محب الله ثانی، ۴۵،	۵۵۷-۸، ۵۶۳، ۵۷۲، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۱۵،
میرشاه شمس الدین محمد اول، ۴۵،	۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۳۷، ۱-۶۵۰،
میرشاه شمس الدین محمد ثالث	۳-۶۶۵، ۳-۶۷۰، ۳-۶۹۲، ۷۰۹،
(حسینی)، ۴۵-۶، ۴۴۷،	۷۱۵، ۷۱۷، ۷۲۰، ۵-۷۲۳، ۷۳۶، ۷۳۹،
میرشاه شمس الدین محمد ثانی، ۴۵،	۷۴۶، ۷۵۰، ۸۱۱، ۸۸۶
میرشاه کمال الدین عطیة الله اول، ۶-۴۵،	مهربان، خشایار، ۶۹۱
میرشاه کمال الدین عطیة الله ثانی، ۴۵،	مهرخوان، نصرالله، ۵۱۴
میرشمس الدین ← دکنی، شیخ شمس	مهرداد، فروزنده، ۶۸۷
الدین...	مهرداد، محمود، ۶۵۸
میرعمادی، میرسیدحسن، ۹-۳۳۸	میبدی، رشیدالدین، ۱۸۴، ۲۸۵

- میرفندرسکی، ۴۴۵
 میکائیل، ۵۰۷، ۵۰۵
 میلانی، آیت الله، ۴۱۶، ۵۳۷
 نائب جعفر علی، ۸۳۴
 نائینی، آیت الله میرزا حسین، ۷۹۹
 ناسوتی شیرازی، محمد علی (هدایت
 علی)، ۷۸۴، ۷۸۸، ۸۰۱
 ناصر خسرو، ۲۸۸
 ناصر علی ← ابوالحسن زاده مقدم قوچانی،
 حاج عبدالغفور
 ناصر علی ← ایزدگشسب، شیخ اسدالله
 نایب الصدر ← رحمت علیشاه شیرازی
 نجف آبادی اصفهانی، آیت الله سید
 محمد، ۶۵
 نجف پور، محمد علی، ۵۴۸
 نجفی صوفی، محمد، ۷۹۰
 نجم الدین کبری، ۳۱۳، ۳۹۹
 نسفی، شیخ عزیزالدین، ۵۱۳
 نصری، مهرباب، ۶۹۰
 نصیبی، شیخ ابو عثمان، ۲۵۸
 نصیری، جمشید، ۸۴، ۸۴۰، ۸۹۹
 نظری نوغابی گنابادی، سلیمان، ۶۹۴
 نعمت اللهی، بصیرالله، ۴
 نعمت اللهی، عباس، ۸۶۳، ۸۷۷
 نعمت اللهی، عبدالصالح، ۲۶۳
 نفیسی، سعید، ۵۳۰
 نقشبند، بهاء الدین محمد، ۲۲
 نقیب الاشراف ← موسوی، سید ابوالرضا
 نقیب یزدی، محمد حسن، ۶۱۶، ۶۱۹
 نگهبان، تورج، ۸۷۹
 نمازی شیرازی، میرزا محمد صادق (فیض
 علی)، ۲۶۰
 نوح (ع)، ۱۲، ۷۵۰، ۷۵۸
 نورائی، اسدالله، ۷۸۴
 نورائی، محمد، ۷۸۴
 نورالحکماء، دکتر علی، ۷۶، ۸۴، ۸-۸۹۶
 نورالحکما، اسدالله، ۸۹۷
 نوربخش، [دکتر جواد]، ۷۲۳
 نوربخش، سید محمد، ۶۳۱
 نور، عبدالولی، ۲۷۶
 نورعلیشاه اصفهانی، ۴۱، ۷-۴۶، ۴۹
 ۱۵۱-۲، ۲۶۰، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳-۳۱۲
 ۳۸۷، ۷۴۰
 نورعلیشاه اول ← نورعلیشاه اصفهانی
 نورعلیشاه ثانی، حاج ملا علی، ۲، ۲۴، ۳۴
 ۴۸، ۳-۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۸۳، ۸۷
 ۱۰۸، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۸، ۲۰۶
 ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۵

۲۴۷، ۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۹۸،	وفاعلی، ۸۰۱
۴۱۷، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۰۷، ۶۳۹، ۶۴۸،	ہاتف، ۲۲۰
۶۵۰، ۶۶۹، ۶۷۲، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۳،	ہاجر، ۳۴۲
۷۹۴، ۸۷۸، ۹۰۲	ہادی (ع)، ۳-۴۲، ۲۵۲، ۲۹۴-۵، ۵۹۵
نورعلی شاہ گنابادی ← نورعلی شاہ ثانی	ہارون (ع)، ۳۷
نورنژاد، حاج ابوالقاسم (درویش	ہارون الرشید، ۲۹۴، ۳۶۴، ۶۷۹، ۷۳۵
صابر علی)، ۶، ۷۸۵-۷۹۴	ہاشمی، سلیمان، ۲۵۱، ۲۵۲
نور نعمت اللہی، رضا، ۲۵۶	ہاشمی، محمد، ۶-۲۶۵، ۲۸۱
نوروزی، علی اصغر، ۶۲۳	ہاشمی، محمد ابراہیم، ۲۵۰
نوری، آیت اللہ بہاء الدین، ۵۳۷	ہانی، ۳۴۹
نوری، شیخ بہاء الدین، ۷۷	ہجویری، ابوالحسن علی بن عثمان
نوری [؟]، ۴۹۵،	جلابی، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۷-۴۰۶، ۴۴۴
تیر شیرازی، شیخ عبدالرسول، ۲۲۱	ہدایت علی ← ناسوتی شیرازی،
نیک ذات، فریبرز، ۶۹۳	محمد علی
نیکفر، سعید، ۶۹۲	ہروی، میر حسین، ۲۱۴
نیکلسون، ۴۰۷	ہمایی، جلال، ۶۵
نیکنام، محمد، ۵۴۴	ہمت علی ← شریعت قمی، حاج سید محمد
واعظی، ۷۴۲	ہمتی، قنبر علی، ۵۷۷، ۶۸۱، ۷۸۶
واعظی، عبدالعزیز، ۴۴۶	ہمتی، محمد، ۵۷۷
والانیا، کریم، ۱۹۳	ہمدانی، خواجه ابو یعقوب یوسف بن
وان نوٹن، ۷۶، ۳۰-۴۲۸	ایوب، ۳۹۸
وجدی، عباس، ۷۸۴	ہمدانی، ملا عبدالصمد، ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۱۳،
وحدت، صالح، ۵۷۴	۵۸۶
وفائی، غلام حسین، ۸۷۳	ہمدانی، میر سید علی، ۴۴۵، ۴۵۴، ۵۰۴

یزید، ۱۹۱، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۶۳، ۳۷۶، ۸۰۸	هندو شاه استرآبادی، محمد قاسم، ۴۴۶
۸۴۶	هود(ع)، ۲۹۸
یسوع ← عیسی(ع)	یاسینی، سید علی، ۸۸۹
یوسف(ع)، ۲۸۵، ۴۷۰، ۵۹۲، ۸۵۵، ۸۹۱	یافعی، شیخ عبدالله، ۴۴، ۲۵۸، ۲۸۶، ۵۹۰،
یوسفی، غلامحسین، ۸۹۹	۷۴۰
یوشع بن نون، ۲۹۴	یاقوت حموی، ۲۱۷
یونس(ع)، ۳-۳۱۲، ۷۵۸	یحیی(ع)، ۱۳، ۶۳۷، ۶۸۵
یونسی، احمد، ۵۵۵، ۵۶۰	یزدی، طالب، ۳۰۹

فهرست مکان‌ها

اردن، ۷۳-۸، ۷۷، ۲۱۰، ۳۶۵، ۴۰۳	آبادان، ۳۳۰
اروپا، ۷۶، ۸۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۶، ۲۱۳،	آذربایجان، ۵۰۱
۲۸۹، ۳۳۴، ۳۶۲، ۴۲۴، ۴۳۶، ۴-۵۰۳،	آسیای صغیر، ۳۲۶
۵۵۱-۳، ۶۰۴، ۶۲۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۹۰۹	آلبانی، ۳۲۶
آزنا، ۷۲۰	آلمان، ۷۴۱، ۹۲۰
ازهر، ۱۵۰	آمریکا، ۱۱۹، ۱۵۷، ۳۲۸، ۴۳۶، ۴۹۴-۵،
اسپانیا، ۳۱۹، ۸۱۸، ۸۲۵	۷۲۳، ۶۹۳، ۵۰۴
اسدآباد بیرجند، ۶۲۸	أحد، ۳۴۸، ۶۴۹
اسرائیل، ۱۴۷، ۳۲۷، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳	ارادان گرمسار، ۷۸۴
اسکندریه، ۲۳۳، ۳۲۵	اراک، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۸۶، ۹۰-۷۸۹، ۸۳۳
اسکو، ۷۱۶	۸۳۵
اسلامبول، ۲۲۵، ۳۱۹	اردبیل، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۹۹، ۶۹۱، ۷۱۵، ۷۸۴،
اشبیلیه اندلس، ۳۲۱	۸۴۵

۳۴۸، ۳۳۷-۸، ۳۲۹-۳۵، ۳۲۳، ۳۱۷	اصفهان، ۴۹، ۵۲، ۵-۶۴، ۹۰، ۹۶، ۱۱۴،
۳۸۴، ۳۷۸-۹، ۳۷۲، ۳۶۰، ۳۵۸، ۳۵۰	۱۶۵، ۱۸۹، ۷-۲۱۶، ۲۲۰، ۲-۲۶۰،
۴۰۵، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۲، ۳۸۶-۸	۴۱۶، ۴۲۳، ۵۶۷، ۶۸۴، ۶۹۱، ۷۲۵،
۴۳۶، ۴۲۱-۳، ۴۱۹، ۴۱۵، ۴۱۳، ۴۰۷	۷۸۴، ۷۹۳، ۸-۷۹۷، ۹-۸۵۷، ۹۱۰،
۴۳۸، ۴۳۸-۲، ۴۴۱، ۴۵۲، ۷-۴۹۶، ۴۹۹	۹۲۲
۶۰۱، ۲-۵۳۱، ۵۳۵، ۵۷۰، ۵۷۳، ۶۰۷	افغانستان، ۵۱، ۷۷، ۵-۱۶۴، ۴-۲۱۳، ۳۱۴،
۷۹۰، ۷۴۰، ۷۳۲، ۷۲۴، ۶۸۷، ۶۶۱	۳۸۴، ۸-۳۸۶، ۳-۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۰،
۸۰۲، ۱-۹۲۰، ۹۲۴	امامزاده احمد ← مزار شیخ احمدغزالی
بابل، ۲۹۹	امام زاده حمزه، ۵۱، ۸۷، ۹۴، ۲۶۳، ۷۹۴،
بارسلون، ۸۱۸	۸۵۳
بارگاه حسینی ← حرم سیدالشهداء	امام زاده سلامان ← مزار شیخ ابی عمران
باغ رضوان اصفهان، ۲۶۱، ۷۹۸	مغربی
بحرین، ۳۸۴	امامزاده طاهر، ۲۶۳
برج ایفل، ۲۱۳	امامزاده محمدبن علی التقی، ۲۹۵
برزخ، ۶۷۱	امامزاده محمد محروق، ۳۸۶
برگز، ۲۵۱	اندلس، ۳۱۹
پرن، ۴۳۵، ۴۳۷	اندریمشک، ۳۳۱
بروجرد، ۷۰۱	انگلستان، ۱۹۸، ۳۳۱، ۴۰۵
بروجن، ۶۱۴	اهواز، ۳۳۱
بستان، ۶۵۷	ایران، ۸-۲۷، ۳۱، ۸-۴۶، ۵۰، ۶۸، ۷۳، ۷۷،
بصره، ۶۸، ۳۳۰، ۳۳۷	۱۵۱، ۸-۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۸۱،
بعلبک، ۳۳۲	۱۹۵، ۸-۲۰۶، ۱۱-۲۱۰، ۵-۲۱۳، ۲۱۷،
بغداد، ۴۳، ۲۶۱، ۵-۲۹۳، ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۳۶	۲۲۲، ۶-۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷،
۳۶۵، ۳۸۱، ۳۹۸، ۴۱۲، ۴۸۳، ۵۹۵	۴-۲۵۳، ۲۶۱، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۰۹-۱۰،

جامع ایاصوفیه، ۳۱۹	تربت جام، ۳۸۶
جامع زکریا، ۳۱۳	تربت حیدریه، ۷۴، ۵۴۸، ۸-۲۵۷، ۳۸۲،
جامع فردوس، ۳۱۳	۷۴۲، ۶۱۴-۵، ۴۲۵
جامعه الازهر ← دانشگاه الازهر	ترکیه، ۲۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۸، ۵۰۴
جبل الرّحمه ← عرفات	تکیه بیدخت ← حسینیّه بیدخت
جبل الطارق، ۸۱۸	تکیه درویش ناصر علی، ۲۶۰
جبل عامل، ۳۵۰	تلّ حبیب، ۳۳۳
جحفه، ۷۵۴	تنکابن، ۷۸۷
جحیم، ۷۱۸	تهران، ۹-۶۶، ۷۴، ۷۷-۹، ۸۴-۵، ۸۷-۹
جده، ۳۳۷، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۷	۶، ۹۵-۱۱۷، ۲-۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۰،
جزیره العرب، ۱۳۰	۱۳۵، ۱۶۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳-۲۲۰
جنان ← بهشت	۲۲۶۷، ۲۲۹، ۲۳۵-۷، ۲۳۵-۵، ۲۶۳-۱، ۲۷۰-۱
جنت ← بهشت	۲۷۱، ۲۹۶، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷
جهنّم، ۵۱۹، ۵۲۹، ۶-۶۴۴، ۶۹۸، ۸۴۷	۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۵، ۴۲۳، ۴۲۵، ۵۱۳
جیل، ۲۹۳، ۴۱۲	۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۸-۵۳۷، ۵۴۹، ۵۷۷
چین، ۲۸۶، ۳۳۴	۶۰۰، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۳۱، ۶۳۴
حائر حسینی ← حرم سیدالشهداء	۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۵۱-۸، ۶۵۷، ۶۶۱
حبشه، ۱۲۱	۶۸۴، ۶۸۷، ۷۰۰، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۴۱
حجاز، ۵۱، ۳۰۹	۷۸۴-۵، ۷۹۰، ۴-۷۹۲، ۷۹۷، ۸۰۱، ۸۱۳
حدیّیه، ۶۱۹، ۶۵۰	۸۲۵، ۵-۸۳۳، ۸۳۸، ۸۴۲، ۳-۸۵۲
حرم ابوالفضل عباس، ۳۱۰	۸۵۷، ۸۵۹، ۸۸۶، ۸۹۶، ۸۹۹، ۲-۹۰۱
حرم حضرت عبدالعظیم، ۸۷، ۹۰، ۲۶۳	۹۰۹، ۲-۹۲۰، ۹۲۴
۸۵۳، ۶۷۲	تیسفون، ۳۱۲
حرم حضرت معصومه، ۳۷۷، ۷۹۱، ۷۹۳	جامع اموی، ۳۱۹

خانه فرهنگ ایران [در افغانستان]، ۴۰۵، ۴۲۲	حرم رأس الحسین، ۳۲۴
خاور دور، ۲۰۷	حرم رضوی، ۸۶، ۹۵، ۱۱۰، ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۲، ۷۵۲، ۷۹۵، ۸۰۰
خراسان، ۴۸، ۸۸، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۹۶، ۳۱۴-۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۷۳، ۳۸۶-۷، ۶۰۱، ۸۴۳	حرم سیدالشهداء، ۱۲۷، ۹-۲۹۷، ۳۱۹، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۷۳، ۳۷۶، ۸۲۴
خرمشهر، ۳۳۰	حرم عسکریین، ۲۵۲، ۲۹۵
خلیل الرَّحْمَن، ۲۱۰، ۳۲۹	حرم علی (ع)، ۱۲۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۷۱، ۷۹۱
خواجه مسجد، ۴۱۴	حرم کاظمین، ۲۹۳، ۳۶۶
خوزستان، ۵۷۳	حرم نبوی ← مسجد النبی
خیابان زمرد، ۹۲۰، ۹۲۱	حسینیه امیر سلیمانی، ۲۸۲، ۲۶۵، ۸۵، ۸۷
خیابان ملاصدرا، ۸۴۱	۸۹، ۱۳۰، ۱۸۹، ۷۴۴، ۹۱، ۱۳۰، ۲۶۷
دامغان، ۶۴۷	۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۷۴۱، ۹۴، ۱۲۲
دانشسرای عالی [تهران]، ۷-۶۶، ۲۰۰	۸۳۳، ۸۳۸، ۹۰۳، ۱۳۰، ۴-۸۱۳، ۸۳۲
۸۱۲	۲۷۱، ۷۵۲
دانشکده الهیات (مشهد)، ۸۰۱	حسینیه بیدخت، ۱۳۳، ۱۳۴، ۸۵۳، ۹۲۴
دانشکده الهیات [تهران]، ۳۶۱، ۳۷۲	۷۴۷، ۷۵۰
دانشکده معقول و منقول، ۷-۶۶، ۱۵۰	حسینیه حائری، ۸۷، ۲۶۴، ۲۶۵
۱۶۵، ۳-۲۰۲، ۲۲۵، ۵-۲۳۴، ۲۳۷	حسینیه کرمان، ۲۵۷
۵۰۰، ۸۱۲، ۸۴۲	حلب، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۸
دانشگاه الازهر، ۱۵۰، ۳۲۵، ۵-۳۵۴، ۳۶۰	حله، ۲۹۹
۳۸۰-۱	حیدرآباد، ۲۱۵، ۲۵۵، ۵۷۶، ۶۰۸، ۶۸۱
دانشگاه تهران، ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۹۹	۶۹۶، ۷۸۴، ۷۸۶، ۸۲۸، ۸۵۰
دانشگاه علیگره، ۴۲۱	حیفا، ۳۲۹
دانشگاه مشهد، ۸۹۹	خانه خدا ← کعبه

زواره، ۷۹۷	دبی، ۸۸، ۹۰، ۷۸۴، ۳-۲-۸۰۲-۲-۸۲۰-۸۲۴
ژنو، ۷۴، ۱۱۹، ۱۶۶، ۳-۲۱۱-۶-۴۲۴،	۸۲۷
۸۴۲، ۵۵۲، ۴۳۳	دبیرستان آلمانی، ۸۱۲
سالت لیک سیتی، ۴۸۶	دبیرستان دارالفنون، ۸۹۹، ۹۰۰
سامز، ۳-۲۵۲، ۲۹۵، ۳۶۹، ۸۴۲	درمانگاه خیریه صالح، ۸۵، ۱۲۲، ۲-۲۷۰،
سبزوار، ۷۹۴، ۴۹	۸۲-۲۷۶، ۸۱۴
سرهند، ۳۹۵، ۳۹۴	دکن، ۴۷، ۵-۲۵۴، ۴۰۹، ۵۷۶، ۶۸۱، ۷۸۴،
سعودی ← عربستان سعودی	۸۲۸
سمنان، ۱۷۴، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۳۳، ۷۰۵،	دمشق، ۶۸، ۷۸، ۱۲۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸،
۷۸۶-۷	۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۴۸
سنندج، ۸۳۵، ۸۴۴	دوزخ ← جهنم
سوئد، ۸۸، ۶۸۹، ۷۸۵، ۹۲۰	ده بوعلی، ۲۶۲
سوئیس، ۲۱۲، ۸-۴۲۵، ۵۰۳	دهلی، ۲۱۵
سوریه، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۳-۲۱۰، ۳۴۸، ۴۰۳	دیمه سار، ۲۵۱
سیسیل، ۱۴۵	رشت، ۷۳۸، ۷۸۴، ۷۹۰
شام، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۵۰، ۳۶۲	رصدخانه حلوان، ۳۵۷
شامات، ۳۱۵، ۹۰۹	رم، ۱۴۵، ۸۱۲
شانزه لیزه، ۲۱۳	رودبار، ۲۶۱
شاه چراغ، ۸۰۱، ۸۰۲	روسیه، ۲۳۱، ۳۷۳
شاهرود، ۷۰۵، ۷۸۵، ۳-۸۵۲	روم، ۱۵۸، ۳۱۵
شاه عبدالعظیم ← حرم حضرت عبدالعظیم	رهبه، ۷۵۰
شاهی مسجد، ۴۰۴	ری، ۲۱۶
ششده، ۷۸۴	زاهدان، ۸۸، ۴۲۳، ۵۵۵
شوشتر، ۵۶۶	زنجان، ۷۸۴

۸۴۲، ۸۳۸، ۸۲۴، ۸۱۸، ۵۶۱، ۴۲۲	شهرری، ۲۶۳
عثمانیان، ۳۵۸	شهرضا، ۷۲۶، ۷۰۲
عراق، ۵۱، ۱-۲۱۰، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۲	شهرکرد، ۷۸۴، ۵۸۸، ۲۶۱
۳۸۵، ۴۱۰، ۴۱۳، ۷۱۷، ۸۲۴، ۹۰۹	شهبسوار ← تنکابن
عربستان سعودی، ۴۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۳۰	شهبیرزاد، ۱۷۴
۳۳۵، ۳۳۸، ۸-۳۴۶، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۴	شیخ‌نشین‌های حاشیة خلیج فارس، ۹۰۹
۴۲۲	۹۲۲
عرفات، ۳۴۲، ۳۴۳، ۵۸۰	شیراز، ۷۸۴، ۶۰۱، ۵۹۵، ۴۲۳، ۲۸۷، ۹۰
علیگره، ۴۲۱	۷۸۵، ۸۰۱، ۹۲۲
عمّان، ۳۶۵	شیکاگو، ۷۲۳
غار حراء، ۳۴۵	صالح آباد، ۲۵۲
غدیر خُم، ۳۲۰، ۵۸۰، ۷۰۹، ۷۲۷، ۷۵۴	صالحیه ← کوه قاسیون
غزنه، ۲۱۴، ۳۹۸، ۳۹۹	صحن عسکریین، ۸۴۲
فارس، ۵۷۳	صحن کوثر، ۸۵۳، ۸۴۲، ۹۲۴
فخرالمدارس، ۳۸۹	صفا، ۳۴۴، ۳۴۴
فرانسه، ۷۷، ۱۵۷، ۲۱۳، ۳۳۴، ۵۰۳	صفحة تربت ← قبرستان دارالسلام
فرایبورگ سوئیس، ۵۰۳	صور، ۳۵۰
فرحزاد، ۱۱۷	ضریح یونس(ع)، ۳۱۲
فردوس، ۵۹۵	طور، ۸۶۸، ۸۷۰، ۸۹۱
فسا، ۵۱۰، ۶۹۰	طوس، ۳۷۵
فلسطین، ۶۸، ۱۴۷، ۲۱۱، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۹	طیبات ← تایباد
۳۳۰، ۳۳۳، ۳۵۷، ۵۰۲	عتبات عالیات، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۸، ۷۷، ۱۲۲
قاهره، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۶۵	۱۲۶-۷، ۱۶۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۲
قاین، ۵۹۵	۲۵۴، ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۷۶

- قبر ابن عربی، ۳۱۹
 قبر حضرت عیسی (ع)، ۳۲۸
 قبرستان بغداد کهنه، ۲۹۴
 قبرستان دارالسلام، ۲۵۹
 قبر سرباز گمنام، ۴۳۷
 قبر سلمان فارسی، ۳۱۲
 قبر سنائی، ۳۹۸، ۳۹۹
 قبر معاویه بن ابی سفیان، ۳۱۸
 قدس ← بیت المقدس
 قزوین، ۲۶۲، ۵۷۰
 قُسطونی، ۲۵۱
 قلعه حلب، ۳۱۳
 قم، ۷۴، ۹۰، ۱۲۷، ۳۷۷، ۳۸۰، ۵۲۷، ۵۴۱،
 ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۹، ۵۷۱، ۵۷۹، ۶۶۶،
 ۷۰۳-۷۱۷، ۷۱۹، ۷۸۴، ۷۹۰-۲، ۸۳۴
 ۸۴۹، ۹۲۲
 قوچان، ۷۸۶، ۷۸۸، ۷۹۸-۹
 قونیه، ۳۲۶
 قهفرخ، ۲۶۱
 قیروان مغرب، ۲۵۸
 قیصریه، ۳۲۶
 کابل، ۲۱۴، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۰
 کاشان، ۵۱، ۲۶۳، ۸۳۸، ۸۵۳، ۸۶۳
 کاظمی، ۲۹۶
 کاظمین، ۷۷، ۲۹۳، ۷-۲۹۵، ۳۸۷
 کانادا، ۷۵۱
 کانال سوئز، ۳۵۷
 کتابخانه آستانه جوادین، ۲۹۶
 کتابخانه سلطانی، ۶۳۹، ۶۴۵
 کتابخانه صالح، ۲۶۷، ۸۱۴، ۸۶۳، ۸۷۵،
 ۲۶۸، ۲۶۹
 کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی، ۵-۷۰۴
 کتابخانه فرهنگ، ۷۹۶
 کتابخانه مطبوعات، ۳۹۳
 کتابخانه ملی مصر، ۳۵۷
 کراچی، ۲۱۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۲
 کُراغ الغمیم، ۷۵۴
 کربلا، ۱۲۹، ۹-۱۸۸، ۱۹۱، ۲۵۴، ۲۹۷،
 ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۶۹، ۳۷۴
 ۶۸۲، ۷۱۸، ۷۴۲، ۷۶۱، ۸۲۴
 کرج، ۸۰۱
 کردستان، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۵۰۱، ۸۴۴
 کرمان، ۴۴، ۲۵۶، ۴۲۳، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۲،
 ۶۵۸، ۷۸۴، ۷۹۶، ۷۹۷
 کرمانشاه، ۴۷، ۲۹۲، ۵۴۷، ۶۷۷، ۷۸۴
 کشمیر، ۲۱۵، ۷۸۷، ۹۱۱
 کعبه، ۹۶، ۱۲۶، ۳۰۹، ۳۳۷، ۳-۳۴۰، ۳۴۵
 ۳۴۸، ۳۷۶-۸، ۷۵۷، ۴۰۱، ۴۸۵، ۷۰۴

لاهیجان، ۷۸۵	۸۰۲، ۸۲۱
لبنان، ۶۸، ۷۳، ۲۱۰، ۳۲۳، ۱ - ۳۵۰، ۴۰۳،	کلاردشت، ۱۷۴، ۹۰۳
۴۹۴	کلدانیان، ۲۹۹
لنجان، ۲۶۱	کلیسای جتسیمانی، ۳۶۵
لکنهو، ۴۲۱	کلیسای قیامت، ۳۲۸
لندن، ۶۲۹	کلیسای مونت مارت، ۲۸۹
لنینگراد، ۴۰۷	کلیسای نُتردام، ۲۱۳
لوزان، ۲۱۳	کوفه، ۲۲۶، ۲۹۸، ۳۲۰، ۵۰-۷۴۹
لیبی، ۶۸۷	کوه شاه میر محمود، ۲۵۵
مادرید، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۵	کوه قاسیون، ۳۱۹
مالاگا، ۸۱۸	کویت، ۳۸۴
ماهان، ۲۵۶	کُهنان کرمان، ۴۴
محلۀ کرخ، ۲۹۴	کهریزک، ۵۱
مدائن ← تیسفون	گازرگاه ← مقبرۀ خواجه عبدالله انصاری
مدرسه صدر، ۶۵	گچساران، ۵۷۱
مدرسه عالی شهید مطهری، ۶۶، ۳۳۶	گرایش لار، ۷۸۴، ۷۸۶، ۸۰۲
مدرسه ابتدائی جامی، ۸۹۶	گناباد، ۹-۴۸، ۳-۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۹،
مدرسه سپهسالار ← مدرسه عالی شهید	۷۴، ۷۹، ۵-۹۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۸۳،
مطهری	۲۰۴، ۲-۲۱۱، ۲۱۴، ۸-۲۱۶، ۲۲۳،
مدرسه صدر، ۶۴	۲۴۵، ۵۱-۲۴۹، ۲۹۶، ۳۸۵، ۴۲۵، ۵۷۳،
مدینه، ۷۷، ۸۵، ۲۱۰، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۶۶،	۶۵۶، ۶۹۴، ۷۹۱، ۷۹۴، ۸۱۳، ۸۴۱
۳۷۶، ۴۰۱، ۶۵۲، ۶۹۵، ۷۳۹، ۷۵۰،	۸۴۴، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۹۷، ۹۲۴
۸۱۸، ۲-۸۲۱، ۸۲۷، ۹۰۹	گیلان، ۲۹۳، ۴۱۲
مرسیه، ۳۱۹	لاهور، ۲۱۵، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۵۳۱

مزار نورعلیشاه اصفهانی، ۳-۳۱۲	مرقدام کلثوم، ۳۱۹
مزار نوریه ← مزار سعادت	مرقد حضرت زینب (ع)، ۱۲۷، ۹-۳۱۸،
مزار وکلای اربعه، ۲۹۴	۳۲۵
مزار یونس (ع)، ۳۱۳	مرقد سکینه (س)، ۳۱۹
مزار [حیدرآباد]، ۸۵۰	مر وه، ۳۴۲، ۳۴۴
مزار شیخ احمدغزالی، ۲۶۲	مزار پشّر حافی، ۲۹۶
مزدلفه، ۳۴۳	مزار حسین علیشاه اصفهانی، ۲۵۴، ۳۱۰
مسجد ابی العباس، ۳۲۵	مزار رحمت علیشاه شیرازی، ۲۵۹، ۲۶۰
مسجد اقصی، ۱۲۲، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۶۵،	مزار رضی الدّین علی لالا، ۳۹۹
۵۹۷-۸	مزار سعادت، ۶۷۲، ۲۶۳، ۹۴، ۷۹۴
مسجد الحرام، ۷۳، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۴۲،	مزار سلطانی، ۵۳، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۹۴-۵، ۱۲۳،
۳۷۶، ۷۰۵، ۷۵۷	۱۳۴-۵، ۷-۲۴۵، ۹-۲۴۸، ۴۸۱، ۴-۷۵۳،
مسجد النّبی، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۷۶	۷۵۶، ۷۹۱، ۸۱۳، ۸۵۶، ۸۳۷، ۸۷۸، ۹۲۴
مسجد بیت المقدس، ۳۱۹	مزار شاه داعی الله شیرازی، ۸۰۲
مسجد جامع سنندج، ۸۴۴	مزار شاه نعمت الله، ۲۵۶، ۴۲۳
مسجد حنّانه، ۲۹۹	مزار شریف، ۲۱۴، ۴۰۰، ۴۰۱
مسجد ذوالقبلتین، ۸-۴۷	مزار شیخ ابوالقاسم گورکانی، ۲۵۷
مسجد رفاعی، ۳۲۵	مزار شیخ ابوبکر شبلی، ۲۹۶
مسجد سلیمان، ۶۹۲	مزار شیخ ابوعلی رودباری، ۲۶۱
مسجد سهله، ۲۹۹، ۳۰۵	مزار شیخ ابو عمران مغربی، ۲۵۸، ۳۸۵
مسجد ضرار، ۶۷۹	مزار شیخ اسدالله ایزدگشسب ← تکیه
مسجد طوسی، ۳۰۵	درویش ناصرعلی
مسجد قبا، ۳۴۷	مزار شیخ کلینی، ۲۹۴
مسجد کوفه، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۰۵	مزار عطار، ۳۸۵

منار متوکل، ۲۹۵	مسجد گوهرشاد، ۲-۳۸۱
منی، ۳۳۸، ۴-۳۴۲، ۷۵۳	مسجد مدینه ← مسجد التبی
موزه اشیاء متبرکه [لاهور]، ۴۰۴	مشعر الحرام، ۳۴۳
موزه پستی مصر، ۳۵۷	مشکین شهر، ۵۵۶
موزه زراعی فؤاد، ۳۵۷	مشهد، ۴۹، ۶۳، ۶-۸۴، ۹۵، ۱۱۰، ۱۲۷،
موزه سامرا، ۲۹۵	۲۵۳، ۲۵۴، ۳۳۵، ۲-۳۸۰، ۶-۳۸۴،
موزه قبطی، ۳۵۷	۴۷۲، ۴۹۴، ۵۱۴، ۵۲۶، ۵۶۴، ۵۹۵،
موزه قصر عباسی، ۲۹۶	۶۸۳، ۵-۷۸۴، ۶-۷۹۵، ۸۰۱-۷۹۸،
موزه کابل، ۳۹۲	۲-۸۵۱، ۸۵۴، ۸۹۹، ۹۰۱
موزه کراچی، ۴۱۸	مصر، ۶۸، ۷۳، ۱۵۰، ۱-۲۱۰، ۲۲۸، ۲۳۱،
موزه لوور، ۲۱۳	۳۲۴-۶، ۳۳۳، ۳۵۴، ۳۵۷، ۲-۳۶۰،
موزه مصر، ۳۲۵	۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۰۳، ۸۵۵
موصل، ۴۷، ۳۱۳	مقام حضرت قائم (عج)، ۲۹۵، ۲۹۸
مونترو، ۲۱۳	مقبره ابوحنیفه، ۲۹۶
مهنه، ۲۵۱	مقبره خواجه عبدالله انصاری، ۳۹۲
میرجاوه، ۴۲۳	مقبره ختیم، ۳۸۶
میر عالم تالاب ← کوه شاه میر محمود	مقبره سیدگامی شاه، ۴۰۶
میسور، ۲۱۵	مقبره کاشفی سبزواری، ۳۹۱
نجف، ۷۴، ۷۸، ۹-۲۹۸، ۳۰۵، ۸-۳۰۷،	مقبره هجویری، ۴۰۷
۳۶۹، ۳۷۱، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۹۲، ۵۶۱،	مکه، ۴۴، ۷۳، ۸-۷۷، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۵۸،
۶۳۵، ۷۹۰، ۷۹۹، ۵-۸۲۴، ۸۴۲	۳۰۹، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴،
نوش آباد کاشان، ۶۰۷	۳۷۶، ۳۷۹، ۶۱۹، ۵-۷۰۴، ۷۳۹، ۷۵۲،
نوغاب، ۶۹۴	۷۵۸، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۵۱، ۹۰۹
نھاوند، ۴۳	ملایر، ۷۰۲، ۷۵۹

همدان، ۲۹۲، ۵۴۲، ۵۹۰، ۷۸۴	نیشابور، ۲۱۴، ۹-۲۵۸، ۳۸۵، ۴۹۳، ۵۶۵
هند، ۷-۴۵، ۴۹، ۵۱، ۷۷، ۸۶، ۱۱۸، ۱۶۴	۸۵۲، ۷۹۹، ۵۷۳
۲۱۵- ۶- ۲۵۴، ۹- ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۴	نینوا، ۳-۳۱۲
۳۲۳، ۳۸۴، ۳۹۴، ۴۰۵، ۹-۴۰۷، ۴۱۳	واتیکان، ۸۱۲
۲- ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۹۰، ۵۳۱، ۵۹۲، ۶۲۲	وادی السلام، ۲۹۸، ۳۰۵، ۵۱۲
۶۲۴، ۶۴۰، ۳-۶۴۲، ۷۴۰، ۷۸۶، ۸۲۸	واشنگتن، ۴۸۶
۹۱۹، ۹۰۹، ۸۵۰	ورسای، ۲۱۳
هنرستان فنی، ۸۱۲	هاگیا سوفیا، ۲۲
یافا، ۳۳۳	هامبورگ، ۶۰۵
یزد، ۴۱۶، ۴۲۳	هانور، ۸۸، ۱۱۶، ۷۴۱، ۹۲۰
یمن، ۲۷، ۵۱	هرات، ۵-۱۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷-۹۰
یونان، ۲۲، ۲۳۳	هلند، ۷۶

فهرست کتاب‌ها، رسائل و مجلات

- | | |
|---------------------------------------|---|
| اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۵ | آثار العجم، ۱۸۱ |
| اصطلاحات الصوفیه، ۳۴ | آشفته [هفته نامه]، ۲۳۳ |
| اصل الشیعه و اصولها، ۵۰۴ | ابوطالب مؤمن قریش، ۶۹۸ |
| اصول کافی، ۱۰، ۱۱، ۲۶، ۱۵۵، ۷۱۹ | اثولوجیا، ۱۹۹ |
| اطلاعات، ۲۳۰، ۲۳۶ | احیاء علوم الدین، ۲۹ |
| اطلاعات هفتگی، ۲ - ۲۳۱ | اخبار مکه، ۱۴۲ |
| اعتقادات، ۱۵۲ | اربعین، ۳۲۰ |
| اعیان الشیعه، ۳۲۲ | ارمغان، ۱۸۶، ۲۲۴ |
| اقدس، ۲۲۱ | ازگناباد به ژنو، ۷۴، ۷۶، ۱۱۷، ۱۳۷، ۲-۲۱۱، |
| الاخاء [مجله]، ۲۲۹ | ۲۸۹، ۷ - ۴۲۴، ۳۱ - ۴۲۹، ۵ - ۴۳۳، |
| الاسلام و منشور حقوق الانسان الدّولی، | ۹-۴۳۷، ۲-۴۴۱، ۶۲۷ |
| ۱۹۸ | اسرار التّوحید، ۳۰ |
| الاشارات والتنبیّات، ۶۵ | اسفار، ۴۹، ۵۰، ۶۵ |

- التاریخ المختصر فی احوال المعصومین
الاربعه عشر، ۶۰، ۱۶۴، ۱۸۷، ۲۱۹
- الجانب الغربی، ۷۴۳
- الذریعة الی تصانیف الشیعه، ۸-۳۰۷
- الرعاية لحقوق الله، ۳۹
- السلام [نشریه]، ۴۸۱، ۴۸۳
- العواصم و القواصم، ۳۲۱
- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، ۵۰۴
- الفقه الثمینی فی تاریخ البلد الامین، ۵-۷۰۴
- الفین، ۵۰۴
- الفیه، ۱۱۴
- الكشف عن مناهج الأدلة فی عقائد الملة،
۲۰۲
- المحاكمه، ۳۱
- المراجعات، ۵۰۴
- المسلم [مجله]، ۲۲۸، ۲۳۰
- المتقذ من الضلال، ۷۱۵
- انتقام بت پرستی از اسلام، ۳۶۲
- انجیل، ۳-۳۵۲، ۴۳۴، ۴۹۵، ۶۰۶، ۶۸۶
- اوپانیشادها، ۴۴۵
- ایران [روزنامه]، ۲۲۷، ۳۳۴
- ایضاح، ۵۰
- باب ولایت و راه هدایت، ۱۶۱، ۲۲۶، ۲۲۸،
۷۹۴
- بحار الانوار، ۱۵۲، ۶۷۰
- بحر المعارف، ۳۰۵
- بحران دنیای متجدد، ۴۳۹
- بستان السیاحه، ۲۰۸، ۲-۲۶۱، ۲۸۸، ۵۰۵-۶
- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ۱۹
- بشارة المؤمنین، ۵۰
- بهگودگیتا، ۴۴۵
- بهمن نامه، ۴۴۶
- بهین سخن، ۲۲۱
- بیان السعادة، ۹، ۲۹، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۱۳۵،
۱۶۵، ۱۶۶-۱۶۹، ۲۰۶-۷، ۳۰۵-۸، ۳۱۰،
۵۰۵، ۵۱۹، ۵۵۰، ۵۹۲، ۶۱۶، ۶۷۲، ۸۱۱
- بیدخت را بشناسیم، ۱۲۳، ۲۱۷
- پرچم، ۲۳۳
- پند صالح، ۵۳، ۱۵۵، ۲۰۷، ۲۲۷، ۳۹۸، ۴۸۷،
۵۰۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۶،
۶۲۹، ۶۹۰، ۷۲۷، ۷۲۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۹۲۵
- تاریخچه مزار سلطانی بیدخت، ۱۲۳
- تاریخ فرشته، ۴۴۶
- تاریخ گزیده، ۲۶۲
- تاریخ و جغرافی گناباد، ۸-۲۱۶، ۶۲۷
- تاسوعات، ۱۹۹
- تجرید الاعتقاد، ۵۰۴
- تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا، ۳۶،

- جامع الشواهد، ۳۴۶، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۸ - ۹، ۱۴۲، ۱۳۱، ۶۴،
 جذبیته، ۷۹۳، ۸۸۷، ۸۷۷، ۷۶۵، ۶۴۴، ۳۲۶، ۲۲۴
- جغرافیای تاریخی گناباد، ۲۱۷،
 جغرافیای گناباد، ۲۱۷، ۵۲۲، ۵۲۰، ۳۰۵
- جلال الدین رومی، رائد المدارس الادبیته،
 ۸۲۱، تحقیق ماللهند، ۲۱
- جلوه [مجله]، ۲۳۷،
 تذکره دولتشاه، ۳۹۰، ۳۱۵، ۳۹۰
- جنات الخلود، ۳۰۱،
 تذکره الاولیاء، ۲۵۸، ۴۳، ۳۸، ۳۲، ۲۵۸
- جنگ خطی ۲، ۲۲۰،
 تسیعات، ۱۹۹
- جنگ خطی ۴ (کشکول تابنده)، ۲۲۲،
 تشریح و محاکمه، ۵۰۴
- جوایبه، ۲۲۱،
 تشویق السالکین، ۲۲۱، ۱۵۲، ۲۲۱
- جواهر الکلام، ۳۰۶،
 تطبیق اشعار مثنوی با آیات قرآن، ۲۲۱
- حدائق السیاحة، ۴۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۸،
 تفسیر حسینی، ۳۹۱
- حديقة الحقیقة، ۳۳، ۳۹۸،
 تفسیر رازی، ۵۱۹
- حديقة الشعراء، ۱۵۱،
 تنبیه التائمین؛ خواب مغناطیسی، ۵۰،
 ۲۰۳-۵
- حسنات العارفين، ۴۴۵،
 تنقیح المقال، ۴۳
- حضور قلب، ۹۲۷،
 توحید و نبوت و ولایت، ۳۵
- حکم رفاعیه، ۳۲۵،
 تورات، ۶۰۶، ۵۷۵، ۳۵۳
- حلیة الاولیاء، ۱۷، ۱۰۵،
 توضیح (شرح فارسی بر کلمات قصار
 باباطاهر)، ۱۰۶، ۵۰
- حیات مسلمین، ۴۹۹،
 تهذیب [شیخ طوسی]، ۴۲۰
- خاطرات زیارت خانه خدا، ۷۳، ۲۵۴،
 تهذیب المنطق، ۵۰
- خاطرات سفر حج، ۷۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۰۹،
 تهران مصور [مجله]، ۶۶
- ۲۱۰، ۲۳۱، ۲۵۴، ۶ - ۳۳۵، ۳۴۰،
 جامع الاسرار، ۷۰۸، ۲۴
- ۳۴۵-۵۰، ۳۵۴، ۷ - ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۲،

- ۱۷۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۲، ۹ - ۵۳۸،
 ۴-۵۶۳، ۵۸۸، ۵۹۰، ۶۲۷، ۶۳۸، ۸-۶۴۷،
 ۳-۶۶۲، ۷۱۷
- رسالة سهل و آسان، ۵۱
 رسالة قشیریه، ۲۱، ۴۰۶
 رسالة موجز در علم بلاغت، ۲۱۹
 رسالة الاسلام [مجله]، ۲۳۰، ۲۳۱
 رفع فتنه، ۳۱
 روابط معنوی شاه نعمت الله ولی، ۴۴۶
 روضة الشهداء فی مقاتل اهل البيت، ۳۹۱
 رهبران طریقت و عرفان، ۴۷
 رهنمای سعادت، ۹، ۳ - ۱۷۱، ۳۰۸، ۵۳۶،
 ۵۳۹، ۶۶۳، ۶۴۸، ۶۷۱
- ریاض السیاحه، ۲۸۸
 زادالمعاد، ۱۵۳
 سالنامه تهران، ۲۳۰
 سالنامه کشور ایران، ۲۲۸، ۲۲۶
 سبحة الابرار، ۳۹۱
 سرچشمه تصوف در ایران، ۵۳۰، ۵۳۱
 سعادتنامه، ۵۰
 سعادتیه، ۵۲
 سفرنامه اول هند، ۲۱۵
 سفرنامه دوم به هند، ۲۱۵، ۲۵۶، ۴۴۷، ۴۴۹،
 ۴-۴۵۳
- ۳۶۴-۶، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۹، ۲-۳۸۱، ۵۰۰
 خواب مغناطیسی ← تنبیه النائمین؛
 خواب مغناطیسی
 خوبی نامه، ۵۱
 خورشید تابنده، ۳، ۷۶۹، ۸۹۵، ۹۲۷
 درآمدی به فلسفه افلوطین، ۲۰۰
 ده سخنرانی، ۱۳۴، ۳-۱۹۲
 دیوان شمس، ۳۱۴، ۴۷۱، ۸۲۱، ۸۵۴
 ذوالفقار، ۹، ۵۲، ۱۷۱، ۸-۲۰۵، ۲۳۵، ۲۹۶،
 ۳۱۰
 رازگشا، ۲۲۱
 راز و نیاز، ۵۰۵
 راهیان سفر روحانی، ۴۴۷
 رأیه الاسلام، ۲۲۲
 رجال کشی، ۱۷۹
 رجال مامقانی، ۵۹۰
 رجوم الشیاطین، ۴۸، ۵۲، ۶۷۰
 رحلة ابن بطوطه، ۲۸۸
 رحلة ابن جبیر اندلسی، ۲۸۸
 رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری،
 ۶-۱۸۵، ۳۹۲
 رسائل قیصری، ۳۵
 رساله در جبر و تفویض، ۹۲۷
 رساله رفع شبهات، ۱۸، ۲۴، ۱۵۴، ۱۵۵،

- سفرنامه ناصر خسرو، ۲۸۸
 سفینه‌الاولیاء، ۴۴۵
 سفینه‌البحار، ۲۸
 سکینه‌الاولیاء، ۴۴۵
 سلام ← السلام [نشریه]
 سلطان فلک سعادت، ۵۲
 سلطنة‌الحسین، ۱۸۸، ۵۲
 سه اصل، ۳۱
 سه داستان اسرارآمیز عرفانی ← قرآن
 مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی
 سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام
 الهی، ۸۷، ۷-۱۷۶، ۸۷۷، ۸۸۷
 سیر تکاملی و حرکت جوهریه، ۶۷، ۲۰۳،
 ۲۳۴
 سیر عرفان در ادبیات قرون ششم و هفتم
 هجری، ۸۹۹، ۹۲۷
 سیر و سلوک ← تُحْفَةُ المُلُوكِ فِي السَّيْرِ وَ
 السُّلُوكِ
 سیطره‌کمیت و علائم آخر زمان، ۴۳۹
 سی فصل، ۴۹۳
 سیمای اسلام، ۵۸۰
 شرایع، ۶۰
 شرح اشارات، ۶۵
 شرح دعای جوشن کبیر، ۵۰۶
 شرح صدر، ۳۱
 شرح گلشن راز، ۳۸، ۱۰۵
 شرح لمعه، ۶۰، ۶۵، ۷۸۱
 شرح مکاسب، ۶۵
 شرح منظومه، ۶۰، ۶۵
 شمس‌التواریخ، ۴۱، ۴۶
 شناسایی خدا، ۶۵۶
 شهیدیه، ۴۸
 شیخ صفی و تبارش، ۴۱۳
 صافی، ۵۱۹
 صالحیه، ۲۴، ۳۴، ۱-۵۰، ۸۷، ۱۳۵، ۲۲۷،
 ۳۹۷، ۶۸۴، ۶۸۶، ۸۳۳
 صد میدان، ۱۸۴
 صفات الشیعه، ۶۶۸
 صفوة الصّفاء، ۷۰۶، ۷۱۵
 طبقات الصّوفیه، ۳۲، ۱۸۴
 طرائق الحقائق، ۴۱، ۴۶، ۲-۱۵۱، ۲۵۸،
 ۲۶۱
 ظهور العشق الاعلی، ۹۲۷
 عارفی از الجزایر، ۴۳۸
 عرفان ایران [مجله]، ۹۰۲، ۹۱۱
 عروة الوثقی، ۵۰۶
 علی بن ابی طالب، ۳۶۲
 عمدة‌المقامات، ۲۲

- عوالی اللّثالی، ۱۱، ۲۰، ۶۶۲، ۷۰۳، ۷۰۸
 عوامل، ۲۱۹
 عهد الهی، ۹۲۷
 فتوحات مکّیه، ۱- ۳۲۰، ۵۰۶، ۷۴۳
 فرائد الاصول، ۶۵
 فرهنگ لاروس، ۲۰۳
 فصل الخطاب، ۵۳۵
 فصوص الحکم، ۶۵، ۱- ۳۲۰
 فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن
 مناهج الادلّة وی، ۳- ۲۰۲
 فلسفه فلوطین رئیس افلاطونیان جدید،
 ۲۲، ۶۷، ۲۰۲ - ۲۰۱۹۹، ۴۹۸، ۵۳۱
 ۵۳۶، ۵۹۰، ۶۶۳
 فلسفه هند قدیم، ۲۱
 فلسفه الميثاق و الولاية، ۵۰۴
 قرآن، ۱۳، ۲۰- ۱۸، ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۷۴، ۱۰۶،
 ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۶،
 ۱۶۴، ۷۴ - ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۹۷،
 ۳۲۷-۸، ۳۵۲، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۹۱، ۳۹۶،
 ۴۰۴، ۲- ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۶۲، ۴۸۹، ۴۹۳،
 ۵۰۰، ۱۱ - ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۸-۲۰، ۵۲۲،
 ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۵۰، ۵۵۲-۳، ۵۶۴ - ۵،
 ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۴، ۳ - ۵۹۱،
 ۶۰۲-۳، ۶۰۵، ۸- ۶۰۷، ۳- ۶۲۱، ۶۲۸-۹
- ۶۳۲ - ۶، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۸، ۶۵۹،
 ۶۶۷-۸، ۶۷۱، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۹۴،
 ۶۹۹، ۷۰۷، ۱۴- ۷۰۹، ۷۱۷، ۷۲۱، ۷۲۷،
 ۷۳۸، ۷۷۰، ۷۷۴، ۷۷۷، ۲ - ۷۹۱، ۸۰۲،
 ۸۲۱، ۸۲۹، ۸۳۱، ۸۴۰، ۶ - ۸۴۴،
 ۸۴۸-۹، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۸۳، ۸۹۰، ۸۹۶،
 ۸۹۸، ۹۱۱
 قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز
 عرفانی، ۸۷، ۵- ۱۷۴، ۱۷۶، ۷۰۴، ۷۲۶،
 ۸۴۹، ۸۷۷، ۸۸۷
 قصص العلماء، ۱۵۲
 قوانین، ۶۵
 کافی، ۳۰۱، ۵۴۷
 کسر اصنام الجاهلیه، ۳۱
 کشف، ۵۱۹
 کشف الاسرار و عدّة الابرار، ۱۸۴
 کشف الحقائق، ۵۱۳
 کشف المحجوب، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۴۰۷، ۴۴۴
 کشکول [شیخ بهائی]، ۳۵
 کشکول تابنده، ۱۲۹، ۲۳۸، ۹۰۳
 کفایة الاصول، ۶۵
 کلمات مکنونه، ۳۱
 کیمیای سعادت، ۱۰۵
 کیهان فرهنگي، ۸۳۹

- گردش افغانستان و پاکستان، ۲۴، ۷۷، ۱۳۰، ۲۱۷،
 ۱۵۷، ۱۶۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۹،
 ۲۹۱، ۳۸۴ - ۶، ۳۸۸ - ۹، ۳۹۳، ۳۹۴،
 ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۸،
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۳،
 گلشن راز، ۳۴، ۳۹۰،
 گنجینه پادشاهی یا شاه ماهان، ۲۵۶،
 لطائف الاشارات، ۶۵۱،
 لغت نامه دهخدا، ۴۱۲،
 مآثر و الآثار، ۱۸۱،
 مثنوی، ۱۰، ۱۱، ۳۶، ۱۱۷، ۳۱۴، ۴۴۴، ۴۷۱،
 ۵۳۶، ۶۹۰، ۸۲۱،
 مجالس المؤمنین، ۲۳، ۳۰۲، ۳۲۰،
 مجلی، ۵۰۶، ۶۶۲، ۷۰۸،
 مجمع البحرين، ۳۰۰،
 مجمع البحرين طریحی، ۴۴۵، ۷۰۵،
 مجمع البیان، ۵۱۹،
 مجمع التواریخ، ۵۹۶،
 مجمع السعادات، ۱۲، ۵۰،
 مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت‌الله
 ولی کرمانی، ۴۴۶،
 محبت نامه، ۱۸۹،
 محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ۲۲۴،
 محمدیه، ۴۸۸، ۵۰۷،
 مرآة البلدان، ۲۱۷،
 مرآة الجنان، ۲۵۸،
 مرآة العقول، ۳۰،
 مراحل السالکین، ۴۸۹،
 مُسند احمد حنبل، ۷۴۹،
 مشاهداتی تحت سماء الشرق، ۴۸۳،
 مشکوة الانوار، ۶۳۱،
 مشواق، ۳۴،
 مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه، ۴۱، ۷۸۲،
 مصیبت نامه، ۳۴۶،
 معالم الاصول، ۶۰،
 مُعجم البلدان، ۲۱۷،
 معرفة القبلة، ۶۲۹، ۶۸۹،
 مقالات الصوفیه، ۶۳۱،
 مقاله فی وجود اله واحد بثلاثة اقانیم،
 ۴۹۵،
 مکاتبات، ۶۳۱،
 مکتب اسلام [مجله]، ۱۹۵،
 مکتوبات، ۹۲۷،
 منازل السائرین، ۱۸۴،
 مناقب الصوفیه، ۱۷،
 مناقب محیی الدین، ۳۲۱،
 منطق الطیر، ۶۹۰،
 من لا یحضره الفقیه، ۱۲، ۶۳۷، ۶۸۶، ۷۱۷،

- مواهب علیه، ۳۹۱
 مودّة القربی، ۵۰۴
 مَهجّة البیضاء، ۲۹
 نابغۀ علم و عرفان، ۹، ۹-۴۸، ۶۳، ۶۵، ۱۲۳،
 ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۰۸، ۶۱۰،
 ۶۶۰، ۷۹۳، ۷۹۵، ۸۷۸
- نیروی تربیت [روزنامه]، ۲۲۶
 وافی، ۶۷۰
 وظیفه [روزنامه]، ۴۹۶
 ولایت نامه، ۵۰، ۷۳۹
 هشت سال در ایران، ۱۸۱
 هفت حصار، ۳۹۲
 هلال [مجله]، ۴۱۵
- یادداشت‌های سفر به ممالک عربی، ۶۸،
 ۱۲۷، ۱۴۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۳، ۲۸۸،
 ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۵-۶،
 ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۲
- یادنامه صالح، ۵۲، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۱۱۲، ۱۲۳،
 ۱۶۶، ۲۱۷، ۲۲۷، ۳۳۹، ۴۴۰، ۴۴۳، ۸۳۹
- یزید بن معاویه، ۳۶۲
 ینابیع المودّة، ۵۰۴
- A Muslim Commentary On the
 Universal Declaration of Human
 Rights, 198
- نجد الهدایة، ۵۲
 نصیحت نامه، ۱۸۹
 نظر مذهبی به اعلامیۀ حقوق بشر، ۱۴۵،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۸،
 ۶۱۶، ۶۲۷، ۸۰۹
- نفحات الانس، ۲۲۱، ۳۹۰
 نور دانش [مجله]، ۲۳۱
 نوریّه، ۵۰
 نهج البلاغہ، ۲۹۵، ۳۶۳، ۵۲۰، ۵۲۱، ۶۹۰،
 ۷۰۷، ۷۱۰، ۸۴۹
- نه گانه‌ها، ۱۹۹
 نیاز تجلی، ۸۰-۱۷۸